دانشنامه امام
حسن


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان
ناشر : پایگاه تخصصی عاشورا

عمادالدین طوسی در کتاب «الثاقب فی المناقب» می‌نویسد:
اصبغ بن نباته گوید: محضر مولایم امیرمؤمنان علی علیه‌السلام شرفیاب شدم، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نیز حضور داشتند، متوجه شدم که علی علیه‌السلام با نگاهی عمیق به فرزندانش می‌نگرد.
عرض کردم: خداوند جوانانت را بر تو مبارک گرداند، و شما را در باره‌ی آنها و آنها را در مورد شما به آرزویتان برساند (چرا چنین ژرف و عمیق متوجه این دو بزرگوار هستید؟).
امیرمؤمنان علی علیه‌السلام لب به سخن گشود و فرمود:
روزی من از خانه بیرون آمده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندم، هنگام بازگشت به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا؛ بامدادان در باغم (مشغول کار) بودم، هنگام ظهر به خانه آمده و گرسنه بودم به فاطمه علیهاالسلام گفتم: آیا غذایی داری که بخورم. ایشان برخاست تا غذایی تهیه کند، در این حال دو فرزندت حسن و حسین علیهماالسلام آمدند و گفتند:
جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را نگه داشتند؟ من گفتم: چگونه آنها شما را نگه داشتند؟ (امام) حسن علیه‌السلام گفت:
کنت أنا فی حجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الحسین علیه‌السلام فی حجر جبرئیل فکنت أنا أثب من حجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی حجر جبرئیل، و الحسین علیه‌السلام یثب من حجر جبرئیل الی حجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.
من در آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم و حسین علیه‌السلام در آغوش جبرئیل، من از آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آغوش جبرئیل می‌رفتم و حسین علیه‌السلام از آغوش جبرئیل، به آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت (آنها بدین وسیله ما را سرگرم کرده بودند.)
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، فرزندانم راست گفته‌اند، آنها پیوسته نزد من و جبرئیل بودند و ما آنها را سرگرم کرده بودیم.
عرض کردم: جبرئیل چه شکلی بود؟
فرمود: در شکلی که بر من فرود می‌آید. [1] .
عمادالدین طوسی می‌گوید: تعداد چنین فضایلی در مورد آن بزرگواران از شمارش خارج است به راستی که خداوند متعال امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را نشانه‌ای میان ایمان و کفر، و میان آن که پاک به دنیا آمده و

آن که ناپاک زاده شده، قرار داده است.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث زیبایی می‌فرماید:
حبک ایمان و بغضک نفاق.
(ای علی! مهر و دوستی تو ایمان و بغض و دشمنی تو نفاق است.
در حدیثی دیگر می‌فرماید:
لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق. [2] .
جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق به تو دشمنی نمی‌ورزد. [3] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 72 ح 490.
[2] در کتاب «صواعق المحرقه» آمده که ابوسعید خدری؛ می‌گوید: ما منافقان را از کینه آنها نسبت به علی علیه‌السلام شناسائی می‌کردیم، (صواعق المحرقة: 122، سنن ترمذی: 5 / 635).
[3] قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام: 2 / 468، الثاقب فی المناقب: 122 ح 9.

آخرین فرستاده خدا و سرور پیامبران فرمودند:
من زاره فی بقعته، تثبت قدمه علی الصراط یوم تزل فیه الأقدام.
کسی که امام حسن علیه‌السلام را در بقعه‌ی خودش در مدینه زیارت کند، قدمش بر پل صراط روزی که قدمهای همه می‌لغزد ثابت و استوار خواهد بود.
فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام: 273، به نقل از امالی صدوق قدس سره. در همهمه‌ی سخت اندوهی که راه تنفس را از سینه‌ی انسانها می‌گرفت و والاترین فضائل در بالای تخته چوب مورد تهاجم قرار می‌داد، مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و پیروان آنان در سخت‌ترین فشارها و در سرکوب و ناامنی و نگرانی، روزگار را می‌گذراندند و گردبادهای سیاست، افکار و آرزوهایشان را درهم می‌شکست، چگونه بستری برای نشر معارف الهی هموار می‌نمود. با آن حال هرگاه اندوه‌ها سینه‌ی دومین فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می‌فشرد همو که حلم در پیشگاه او زانو زده، یادی از آخرین امیر صالحان و نظاره‌گر افعال ناشایست جهانیان می‌کرد و او را می‌ستود و قلب مطهر و مهربان خویش را تسکین می‌داد.
به نمونه‌ی از فرموده‌اش که مردم را خطاب قرار می‌داد توجه می‌نمائیم.
ای مردم؛ آیا نمی‌دانستید که هر کدام از ما خاندان وحی و رسالت تحت سیطره و حاکمیت طاقوت زمانش زندگی می‌کند و به ناچار فشار ستم بر او تحمیل می‌گردد، جز «قائم» ما، همو که روح‌الله عیسی بن مریم به امامت او نماز می‌گذارد، چرا که خداوند ولادت او را مخفی و شخص او را پنهان می‌دارد تا هنگامی که به دستور او ظهور کند.
تا اینکه بیعت قدرتمداری را به گردن نداشته و تحت حاکمیت ظالمی زندگی نکند.
او نهمین امام معصوم از نسل برادرم امام حسین علیه‌السلام و فرزند بهترین بانوان است. خداوند در غیبت او عمرش را طولانی می‌کند آنگاه به قدرت خویش او را در چهره‌ی کمتر از چهل سال ظاهر می‌سازد تا بداند همگان که خداوند بر هر کاری قادر و توانا است [1] .

پی نوشت ها:
[1] امام مهدی علیه‌السلام از ولادت تا ظهور: 126، بحارالأنوار: 51 / 132.

آمدن نوری از غیب

می‌گویند: شبی امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام در خانه‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشغول بودند تا آنکه آخر شب شد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان گفت: «حال نزد مادر خود بروید.»
چون آن دو بزرگوار بیرون رفتند، برقی از نور در پیش روی ایشان ظاهر شد و به آنها روشنی می‌داد تا به نزد مادر خود رفتند.
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن حالت را دید فرمود: «حمد می‌کنم خداوندی را که ما اهل بیت را گرامی داشته است.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام.

آگاهی از رازها و اسرار الهی

می‌گویند: چون وقت از دنیا رفتن حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شد، به فرزندش امام حسن علیه‌السلام گفت: «نزدیک من بیا تا پنهانی به تو رازهایی را بگویم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: و ترا امین گردانم بر چیزهایی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا بر آنها امین گرداند.»
پس امام حسن علیه‌السلام نزدیک رفت و حضرت علی علیه‌السلام اسرار الهی را در گوش او بیان فرمود. [1] .

پی نوشت ها:

[1] اعلام الوری.

آگاهی از خیانت اهل عراق به امام حسین

طبرانی با سند خود از یزید بن اصم نقل کرده است:
همراه امام حسن علیه‌السلام بودم. کنیزکی مقداری از حنای ناخن‌های آن حضرت را پاک می‌کرد، که یک بسته نامه آمد. آن حضرت فرمود:دخترم! آن طشت رنگرزی را بیاور. پس در آن آب ریخت و همه‌ی نامه‌ها را در آن افکند! و هیچ یک را نگشود و نگاه نکرد. عرض کردم:ای ابامحمد! این نامه‌ها از کیست؟ فرمود:از اهل عراق؛ از مردمی که به حق بر نمی‌گردند و از باطل کوتاه نمی‌آیند. بدان که من از آنان بر خود نمی‌ترسم، بلکه از آنان بر این [آقا] می‌ترسم. و اشاره به حسین علیه‌السلام فرمود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] المعجم الکبیر 70:3، ح 2691.

پس از شهادت جانسوز مولای متّقیان امام علی علیه السلام، عدّه ای از مردم به حضور امام حسن مجتبی علیه السلام آمده واظهار داشتند:
یابن رسول الله! تو خلیفه و جانشین پدرت هستی و ما شنونده و فرمان بر دستورات تو می باشیم، ما را بر آنچه صلاح می دانی، راهنمائی نما.
امام علیه السلام فرمود: شما مردمانی دروغگو هستید و نسبت به کسی که از من برتر بود بی وفائی کردید؛ پس چگونه می خواهید مطیع و فرمان بر من باشید؟!
و چگونه و باکدام سابقه ای می توانم به شما اعتماد کنم؟
در هر حال اگر صداقت دارید و راست می گوئید، وعده من و شما در نزدیکی شهر مداین می باشد، که محلّ تجمّع لشکر جهت رویاروئی با دشمن خواهد بود.
پس اکثریت آن ها به امام علیه السلام پشت کرده و به خانه های خود بازگشتند؛ و حضرت با علم و آگاهی نسبت به اوضاع، سوار مرکب خود شد و عدّه قلیلی همراه حضرت روانه شدند.
وفائی را از آن مردمان مشاهده نمود، در همان مکان موعود در ضمن ایراد خطبه ای فرمود: ای جماعت! شماها خواستید مرا مغرور نمائید، پس نیرنگ و حیله به کار گرفتید همان گونه که با پدرم چنین کردید، شماها بعد از من در رکاب شخصی کافر و ظالم خواهید جنگید، که هیچ ایمان به خداوند و رسولش ندارد.
پس از آن حضرت، شخصی را از قبیله کِنده به عنوان فرمانده لشکر برگزید و او را به همراه چهار هزار نفر به میدان جنگ گسیل نمود؛ و فرمود: در سرزمین أنبار توقّف کنید و تا دستوری از جانب من نیامده، هیچ گونه حرکتی انجام ندهید.
وقتی معاویه از چنین قضیه ای آگاه شد، چند نفر مأمور به همراه پانصد هزار درهم برای فرمانده لشکر فرستاد و به او پیام داد: اگر به ما ملحق شوی؛ ولایت هر کجا را که مایل باشی به تو واگذار می کنیم.
پس فرمانده لشکر چون فردی سست ایمان و دنیاطلب بود، به امام مجتبی علیه السلام خیانت کرد؛ و پول ها را گرفت و به همراه تعداد بسیاری از نیروهای خود به سپاه معاویه ملحق شد.
چون این خبر به حضرت رسید اظهار نمود: ای جماعت! کِندی به من و شما خیانت کرد، و اکنون برای بار دوّم تکرار می کنم و می گویم که شما مردمان بی وفا و دنیاطلب هستید، ولیکن شخص دیگری را به جای او می فرستم، با این که می دانم او نیز چون دیگران بی وفا و خائن است.

آن گاه شخصی را از قبیله بنی مراد - به نام مرادی - به همراه چهار هزار نفر روانه نمود؛ و از او عهد و پیمان گرفت که به مسلمین خیانت نکند و او نیز قسم خورد که چون کوه ثابت و استوار باقی بماند.
و چون لشکر آهنگ حرکت نمودند تا به سوی جبهه جنگ بروند، حضرت به آرامی فرمود: به او نیز اعتمادی نیست.
و هنگامی که لشکر مُرادی به أنبار رسید، معاویه دو مرتبه همان برنامه کِنِدی را برای مُرادی نیز اجرا کرد؛ و او هم فریب خورد و عهد و قسم خود را شکست و به لشکر معاویه پیوست.
امام علیه السلام با شنیدن خبر خیانت مرادی، به پا خواست و فرمود: باز هم می گویم که شماها صداقت و وفا ندارید و عهدشکن هستید؛ و توجّه نمودید که چگونه مُرادی مانند کندی عهدشکنی و خیانت کرد.
گفتند: یاابن رسول الله! آن ها خیانت کردند، لیکن ما صادقانه با شما هستیم و آنچه دستور دهی، به آن عمل می کنیم.
حضرت فرمود: پس مرحله ای دیگر شما را می آزمایم تا حقیقت امر برای خودتان ثابت شود، وعده گاه من و شما در سرزمین نُخَیله باشد، هر که میل دارد آن جا حضور یابد؛ با این که می دانم شما مردمی بی وفا و عهدشکن هستید.
پس هنگامی که حضرت وارد نخیله گردید و مدّت ده روز در آن جا اقامت گزید؛ ولی جز تعدادی اندک، کسی به آن مکان نیامد، پس حضرت به کوفه مراجعت نمود و بر بالای منبر رفت و فرمود:
تعجّب می کنم از گروهی بی دین و بی وفا؛ وای بر شما فریفتگان و خودفروشان!
بدانید که حکومت اسلامی بر بنی امیه حرام است، ولی چنانچه حکومت دست معاویه بیفتد؛ چون شماها را مخالف حکومتش بداند کمترین ترحّمی روا نمی دارد، بلکه با شدیدترین شکنجه ها آزارتان می دهد و نابودتان می کند.
سپس عدّه بسیاری از مردم دنیاپرست و بی وفای کوفه، نامه های متعدّدی برای معاویه به این مضمون فرستادند:
اگر مایل باشی، حسن بن علی را دست گیر نموده و برایت می فرستیم؛ و چون رضایت و خوشنودی معاویه را آگاه شدند، بر محلّ سکونت و استراحت آن امام مظلوم سلام الله علیه حمله کردند؛ و به وسیله شمشیر جراحاتی بر بدن مقدّس آن حضرت وارد آوردند.
بعد از این حادثه دلخراش، حضرت به ناچار نامه ای برای معاویه به این مضمون نوشت:
با این که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: خلافت و حکومت بر خاندان بنی امیه حرام است، امّا با چنین وضعیت و

موقعیتی که پیش آمده است، به ناچار با شرایطی برای صلح آماده هستم؛ و آن را بر این اوضاع ترجیح می دهم.[1] .

پی نوشت ها:

[1] الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 576، ح 4.

آموزش وضو، به پیرمرد

پیرمردی مشغول وضو بود، اما طرز صحیح وضو گرفتن را نمی‌دانست. امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، که در آن هنگام طفل بودند، وضو گرفتن پیرمرد را دیدند.
جای تردید نبود، تعلیم مسائل و ارشاد جاهل، واجب است. باید وضوی صحیح را به پیرمرد یاد داد. اما اگر مستقیما به او گفته شود که: «وضوی تو، صحیح نیست»، گذشته از اینکه موجب رنجش خاطر او می‌شود، برای همیشه خاطره‌ی تلخی از وضو خواهد داشت.
به علاوه، از کجا که او این تذکر را برای خود، تحقیر تلقی نکند و یکباره روی دنده‌ی لجبازی نیفتد و هیچ وقت زیر بار نرود.
این دو طفل، اندیشیدند، تا به طور غیرمستقیم او را متذکر کنند. در ابتدا، آن دو با یکدیگر به مباحثه پرداختند و پیرمرد نیز سخنان آن دو را می‌شنید.
یکی از آن دو، به دیگری گفت: وضوی من، از وضوی تو کامل‌تر است.
دیگری هم به آن یکی گفت: وضوی من، از وضوی تو کامل‌تر است.
پس از آن، آن دو با هم توافق کردند که در حضور پیرمرد، هر دو نفر وضو بگیرند و پیرمرد حکمیت کند.
آن دو، طبق قرار عمل کردند و هر دو نفر، وضوی صحیح و کاملی را جلوی چشم پیرمرد گرفتند.
پیرمرد، تازه متوجه شد که وضوی صحیح چگونه است و به فراست، مقصود اصلی دو طفل را دریافت و سخت تحت تأثیر محبت بی‌شائبه و هوش و فطانت آنها قرار گرفت.
سپس، پیرمرد به آن دو بزرگوار گفت: وضوی شما، صحیح و کامل است. من پیرمرد نادان، هنوز وضو ساختن را نمی‌دانم. شما، به حکم محبتی که بر امت جد خود دارید، مرا متنبه ساختید. من از شما متشکرم.[1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 10 ص 89؛ طبق نقل داستان راستان، صص 295 - 296، داستان 103.

آداب وضو

دولابی با سند خود از حسن بن علی علیه‌السلام نقل کرده است:
پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وضو، به پیشانی خود آبی می‌رساند که آن را بر پیشانی خود روان سازد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الذریة الطاهرة:113، ح 120.

آداب کفن

سهل بن زیاد با سند خود از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام، أسامة بن زید را با برد سرخ یمانی کفن کرد، و علی علیه‌السلام نیز سهل بن حنیف را با آن کفن کرد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] کافی 149:3، ح 9.

آثار تقیه

در تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده است:
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:خداوند [چه بسا] با تقیه، امتی را اصلاح کند، که برای صاحب آن، همچون ثواب اعمال [نیک همه‌ی] آنان خواهد بود، و اگر آن را ترک کند، چه بسا امتی را نابود کند و تارک آن، شریک گناه نابودکنندگان آنان خواهد بود، و شناخت [و انجام] حقوق برادران ایمانی، نزد خدای رحمان محبوبیت می‌آورد، و تقرب در پیشگاه پادشاه داور [صبح قیامت] را بزرگ می‌کند. و ترک ادای حقوق آنان، نزد خدای رحمان مبغوضیت می‌آورد، و منزلت آدمی را در پیشگاه آن بزرگوار منان کوچک می‌سازد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه‌السلام:321، ح 164.

طبرسی رحمه الله نقل کرده است:
امام حسن بن علی علیه‌السلام نزد معاویه رفت، و چون بیرون آمد، یکی از دربانان معاویه از پی آن حضرت آمد و گفت:من مردی ثروتمندم ولی بچه‌دار نمی‌شوم! چیزی یادم ده. امید است خدا فرزندی روزی‌ام کند. آن حضرت فرمود:بر تو باد به استغفار.
و او فراوان استغفار می‌کرد تا آن جا که گاهی در روز، هفتصد بار آمرزش می‌خواست. پس او ده فرزند پسر پیدا کرد. این خبر به معاویه رسید، و به دربان گفت:چرا نپرسیدی از کجا آن را می‌گوید؟ و آن حضرت بار دیگر نزد معاویه رفت و دربان آن را پرسید، فرمود:آیا فرموده‌ی خدای سبحان را در قصه‌ی هود نشنیده‌ای:«[و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید تا از آسمان برای شما بارش فراوان فرستد] و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید» [1] ، و [نیز فرموده‌ی خدا را] در قصه‌ی نوح نشنیده‌ای:«[و گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید که...] و شما را به اموال و پسران یاری کند؟ [2] ». [3] .

پی نوشت ها:
[1] هود:52؛ (و یزدکم قوة الی قوتکم).
[2] هود:52؛ (و یمددکم بأموال و بنین).
[3] مکارم الاخلاق:237.

خبر از موجودات و فرشتگان آب‌ها

1- همچنان که در زمین و جو پیرامون آن موجودات زنده‌ی مرئی و نامرئی فراوانی زندگی می‌کنند، در آب‌ها و اعماق دریاها نیز موجودات زنده و فرشتگان الهی حضور دارند که انسان نسبت به آنها مسئولیت دارد. در همین خصوص امام حسن علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌فرماید که:

قال علیه‌السلام

انی سمعت رسول الله یقول: ان للماء عوامر من الملائکة کعوامر البیوت، استحیوهم و هابوهم، و أکرموهم اذا دخلتم علیهم، فلا تدخلوا الا بمئزر [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: همانا آب را نگهبانانی و ساکنانی از فرشتگان چونان نگهبانان خانه‌هاست، از آنها حیا کنید و نسبت به آنها پروا داشته باشید، و آنگاه که وارد آب می‌شوید به آنان احترام بگذارید، و بدون پوشش وارد آب نشوید.)

2- ابوسعید عقیصا نقل می‌کند، در آب فرات، حسن و حسین علیهماالسلام را دیدم که با پوشش (لنگ) شنا می‌کنند، علت آن را پرسیدم.

قال علیه‌السلام:

ان للماء أهلا و سکانا کسکان الارض [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(همانا آب را موجودات و ساکنانی، چونان موجودات و ساکنان زمین است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- اخبار اصفهان، ج 1، ص 331.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 696، ح 8.

[2] 1- اصول کافی ج 6، ص 390 حدیث 3.

2- بحارالأنوار، ج 43، ص 320 ح 3.

3- حلیة الابرار، ج 7 3 ص 59، ح 15.

ضرورت آمادگی برای آخرت

جنادة بن ابی‌امیه می‌گوید در آن لحظه‌هایی که امام مجتبی علیه‌السلام مسموم شد و در بستر بیماری آرمیده بود خدمت آن حضرت رسیدم، در حالی که طشتی در پیش روی او قرار داشت که پر از خون جگر آن امام معصوم بود. سلام کردم و گفتم: ای پسر پیامبر! چرا خود را معالجه نمی‌کنید؟.

امام مجتبی علیه‌السلام در پاسخ من فرمود: ای بنده‌ی خدا! مرگ را به چه چیزی می‌توان علاج کرد؟.

اینجا بود که زیر لب زمزمه کردم؛ «انا لله و انا الیه راجعون»

امام متوجه من شد و فرمود:

ای جناده! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما خبر داد که امامان معصوم دوازده نفرند که یازده نفر آنان از فرزندان امام علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌باشند که همه یا با شمشیر و یا با زهر به شهادت می‌رسند.

پس طشت پر از خون را از پیش روی امام مجتبی علیه‌السلام برداشتند در حالی که آن حضرت می‌گریست، در چنین حالت بسیار حساسی خطاب به امام مجتبی علیه‌السلام گفتم ای پسر رسول خدا مرا نصیحتی فرما.

قال علیه‌السلام:

استعد لسفرک و حصل زادک قبل حلول أجلک [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خود را برای سفر آخرت آماده کن و توشه‌ی سفر آخرت را پیش از آن که مرگت فرارسد، فراهم کن.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تاریخ چهارده معصوم علیه‌السلام، ص 464.

2- منتهی الآمال، ج 1، ص 169، به نقل از کفایة الأثر.

آدم

بر طبق نقل آیات قرآن کریم، [1] پس از آن که حضرت آدم علیه‌السلام با نزدیک شدن به درختی که از آن نهی شده بود، مرتکب ترک اولی شد، و در این حد خدا را نافرمانی کرد، که خداوند او را به زمین هبوط داد. امام حسن علیه‌السلام در این زمینه فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان آدم علیه‌السلام لما هبط من الجنة هبط علی أبی‌قبیس و الناس یقولون بالهند، فشکی الی ربه الوحشة و انه لا یسمع ما کان یسمع فی الجنة فأهبط الله تعالی علیه یاقوتة حمراء فوضعت فی موضع البیت فکان یطوف بها آدم علیه‌السلام و کان یبلغ ضوؤها الأعلام فعلمت الأعلام علی ضوئها فجعله الله عزوجل حرما [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(زمانی که منزلت و جایگاه حضرت آدم در پیشگاه خداوند دچار تغییر شد و خداوند او را از بهشت فرو فرستاد، حضرت آدم (که درود خدا بر پیامبر ما و آلش و بر او باد) بر فراز [کوه] ابوقبیس فرود آمد. (اما مردم [اهل سنت] می‌گویند بر سرزمین هندوستان فرود آمده است) وی از تنهایی و از اینکه آنچه را که در بهشت می‌شنید، اکنون نمی‌شنود، به درگاه خداوند شکایت کرد.

این بود که خداوند یاقوت سرخی را فرو فرستاد که در جایگاه فعلی بیت (الله الحرام «کعبه») نهاده شد. و حضرت آدم همواره بر آن طواف می‌کرد و از آن یاقوت نوری بر می‌خاست که پرتو آن به قله‌ی کوه‌های بزرگ اطراف می‌تابید، چنان که آن قله‌ها از تابش آن نور، دیده می‌شدند، و به همین خاطر خدای بزرگ آنجا را حرم قرار داد.)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی بقره، آیه‌های 35 - 37.

[2] علل الشرایع ج 2، ص 127، ح 4.

آثار حضور در مجلس امامان معصوم

یکی از مسایل مهم اجتماعی، هم‌نشینی با انسان‌های پاک و متکامل است که در جان و دل
انسان و رفتار و کردار آنان تأثیر به سزایی دارد. در همین رابطه امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
من أتانا لم یعدم خصلة من أربع: آیة محکمة، أو قضیة عادلة، أو أخا مستفادا، أو مجالسة العلماء [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(کسی که به سوی ما آید و در محفل ما شرکت کند به یکی از چهار فایده خواهد رسید:
الف - به دست آوردن استدلال محکم یا نشانه‌های استوار
ب - آگاهی از اجرای عدالت
ج - بهره‌وری از دوستی و برادری
د - فیض همنشینی با دانشمندان.

پی نوشت ها:
[1] 1- البیان و التبیین، ج 2، ص 147.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 727، ح 85.

آثار دشمنی با اهل بیت

یکی از راه‌های سقوط و انحراف از مسیر حق، دشمنی با خوبان و مردان خداست. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این رابطه خطاب به معاویة بن خدیج فرمود:

قال علیه‌السلام:

لمعاویة بن خدیج: یا معاویة ایاک و بغضنا فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: لا یبغضنا و لا یحسدنا أحد الا زید عن الحوض یوم القیامة بسیاط من نار [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خطاب به معاویة بن خدیج فرمود: ای معاویه! از دشمنی با ما بپرهیز، زیرا همانا رسول خدا «که درود و سلام خدا بر او و بر خاندانش باد» فرمود: کسی با ما دشمنی نمی‌کند و بر ما حسد نمی‌ورزد جز آن که در روز قیامت با شلاق آتشین از حوض کوثر رانده خواهد شد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 24، ص 420 الی 422. به نقل از مطلع البدور و مجمع البحور للعلامة شهاب الدین الیمانی، ج 1، ص 10.

2- الاستجلاب للعلامة شمس الدین السخاوی، ص 56.

3- تفسیر آیة المودة للعلامة شهاب الدین المصری، ص 46.

4- أهل البیت للفاضل توفیق أبوعلم، ص 69.

5- کنز العمال، ج 12، ص 104 ح 34203.

6- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 688 ح 8.

7- مجمع الزواید، ج 9، ص 172، و ج 4، ص 278.

8- مطلع البدور و مجمع البحور للعلامة شهاب الدین الیمانی، ج 1، ص 10.

9- نثر الدر المکنون للعلامة المعاصر السید محمد الحسینی الیمانی، ص 132.

آگاهی امام از اخبار غیبی در کودکی

امام باقر علیه‌السلام از حذیفه یمانی روایت کرد که گفت روزی در احد (نقطه‌ای مرتفع در شمال مدینه) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که امام حسن علیه‌السلام نیز به ما پیوست، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون فضایل او سخن‌ها گفت. ناگاه مردی اعرابی به ما نزدیک شد، و بدون سلام پرسید: کدام یک از شما محمد است؟.
از برخورد او ما ناراحت شدیم، ولی پیامبر تبسمی کرد و فرمود: بفرما چه می‌خواهی؟. اعرابی گفت: من تاکنون تو را ندیده بودم و کینه‌ات را در دل داشتم و اکنون که تو را دیده‌ام کینه‌ام بیشتر شد.
ما (یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به اعرابی خشمگین شده و قصدهایی داشتیم.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آرام باشید. آنگاه اعرابی به پیامبر گفت: تو در ادعای نبوت دروغ می‌گویی و بر پیامبران نیز دروغ می‌بندی! تو چه دلیلی داری که پیامبری؟.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه می‌خواهی؟. گفت: برایم دلیل اقامه کن.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر بخواهی می‌توانم تو را آگاه کنم از نحوه‌ی خروجت از منزل و مذاکراتت با قومت و... و اگر بخواهی یکی از اعضاء و جوارح من با تو سخن می‌گوید.
اعرابی گفت: آیا عضو هم سخن می‌گوید؟.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسن علیه‌السلام فرمود: برخیز.
این کار بر اعرابی گران آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او را آگاه و عالم خواهی یافت. امام حسن علیه‌السلام برخاست و شعری خواند خود را معرفی نمود و سپس فرمود:
قال علیه‌السلام:
قد اجتمعتم فی نادی قومک، و قد تذاکرتم ما جری بینکم علی جهل، و خرق منکم، فزعمتم أن محمدا صنبور، و العرب قاطبة تبغضه، و لا طالب له بثأره، و زعمت أنک قاتله و کاف قومک مؤونته، فحملت نفسک علی ذلک، و قد أخذت قضاتک بیدک تؤمه و ترید قتله، تعسر علیک مسلکک و عمی علیک بصرک، و أبیت الا ذلک، فأتیتنا خوفا من أن یستهزئوا بک، و انما جئت لخیر یراد بک.
أنبئک عن سفرک: خرجت فی لیلة ضحیاء، اذ عصفت ریح شدیدة اشتد منها ظلماؤها، و أطبقت سماؤها، و أعصر سحابها، و بقیت محرنجما کالأشقر ان تقدم نحر، و ان تأخر عقر، لا تسمع لواطی حسا، و لا لنافخ خرسا، تدالت

علیک غیومها، و توارت عنک نجومها، فلا تهتدی بنجم طالع، و لا بعلم لامع، تقطع محجة و تهبط لجة بعد لجة، فی دیمومة قفر، بعیدة القعر مجحفة بالسفر اذا علوت مصعدا و أرادت الریح تخطفک، و الشوک تخبطک، فی ریح عاصف و برق خاطف، قد أوحشتک قفارها، و قطعتک سلامها، فانصرفت فاذا أنت عندنا فقرت عینک و ظهر زینک و ذهب أنینک.
قال: من أین. قلت: یا غلام هذا! کأنک قد کشفت عن سویداء قلبی، و کأنک کنت شاهدی و ما خفی علیک شیء من أمری، و کأنک عالم الغیب یا غلام لقنی الاسلام.
فقال الحسن علیه‌السلام: «الله أکبر، قل: أشهد أن لا اله الا الله، وحده لا شریک له، و أن محمدا عبده و رسوله.» [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(شما در اجتماع قبیله‌ات گرد آمدید و از نادانی و سفاهتتان به مذاکره درباره‌ی آنچه که میان شما گذشته است، گفتگو کردید. و گمان بردید که محمد بلاعقب است و تمام عرب او را دشمن می‌دارد و کسی خونخواه او نخواهد بود. و چنین پنداشتی که تو می‌توانی وی را به قتل برسانی و قبیله‌ات هزینه آن را پرداخت خواهند نمود.
پس خود را راضی به این کار نمودی و شمشیر برانت را در دست گرفته و به او نشانه رفته و آهنگ کشتن وی را داری. مسلکی که در پیش گرفته‌ای تو را به زحمت انداخته و چشمانت را کور نموده است و خود جز این نخواسته‌ای. پس تو نزد ما آمدی از ترس اینکه مسخره‌ات کنند و تو برای خیری که از تو انتظار می‌رود، آمده‌ای.
از سفرت نیز آگاهت می‌کنم: تو در شبی مهتابی به درآمدی و وقتی باد شدیدی می‌وزید، تیرگی شب افزون شده و آسمان لایه به لایه می‌شد و ابرها پیراهن می‌چلاندند، تو چونان شتر قرمزگون واماندی که اگر پی تازد نحر شود و اگر عقب ماند، پی شود، [و از بیم] نه صدای رونده‌ای می‌شنیدی و نه بازدم، دم زنی، تیره‌گیهایش بر تو دامن گسترده بود و ستاره‌هایش از دید تو پنهان. تو نه از ستاره‌ی فروزانی رهنمون گرفتی و نه از علامتی روشن بهره.
از فراز و نشیب راه می‌سپردی و وادی به وادی فرود می‌آمدی در سیاهی محض، ژرف، آزرده از سفر، که اگر بر بلندی می‌شدی، چنانچه باد می‌خواست، می‌ربودت و تیغ خونینت می‌کرد. در میان طوفان در رعد و برق، در حالی که بیابان‌ها هراسانت کرده و سنگلاخ‌ها دریده بودت، ره سپردی، چندان که خود را نزد ما یافتی. چشمانت روشن شد و جمالت برافروخته گردید و ناله پایان یافت.
گفت: ای پسر همه از کجا گفتی؟ گویا که تو اسرار قلبم را بازگشودی و گویا تو همراه و شاهد این بودی و هیچ چیز از کار من بر تو پنهان نماند و

گویا، تو غیب می‌دانی ای پسر. اسلام را به من بیاموز. [امام] حسن علیه‌السلام فرمود: الله اکبر! بگو: «اشهد أن لا اله الا الله، و أن محمدا عبده و رسوله» شهادت می‌دهم خداوند یکتاست و او را شریکی نیست و محمد بنده‌ی او و پیام‌آور اوست.)

پی نوشت ها:

[1] 1- الثاقب فی المناقب، ص 316 تا 318.

2- بحارالأنوار، ج 43، ص 333، ح 5.

3- حلیة الأبرار، ج 3، ص 21، ح 1.

آگاهی امام از حوادث شب و روز

امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که دو مرد در محضر امام حسن علیه‌السلام بودند که حضرت به یکی از آنها فرمود:

قال علیه‌السلام:

انک حدثت البارحة فلانا بحدیث کذا و کذا. فقال الرجل الأخر: انه لیعلم ما کان! و عجب من ذلک. فقال علیه‌السلام: انا لنعلم ما یجری باللیل و النهار، ثم قال: ان الله تبارک و تعالی علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحلال و الحرام و التنزیل و التأویل فعلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیا علمه کله [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(دیروز تو درباره‌ی فلانی چیزهایی می‌گفتی. مردی دیگر با تعجب گفت: او «امام حسن علیه‌السلام» هر چه را که اتفاق افتاده می‌داند و از این گفتار امام شگفت زده شد.

امام علیه‌السلام فرمود: فقط ما می‌دانیم که در شبانه روز چه می‌گذرد. سپس افزود: همانا که خدای تبارک و تعالی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حلال و حرام و تنزیل و تأویل را آموخت و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تمام دانش خود را به علی علیه‌السلام آموخت.)

پی نوشت ها:

[1] 1- الخرائج و الجرایح، ج 2، ص 573، ح 3.

2- بحارالأنوار، ج 43، ص 330، ح 10 به نقل از خرائج.

3- بصائر الدرجات، ص 310، ب 10، ح 2.

4- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 423.

5- مدینة المعاجز، ج 3، ص 359، ح 88 / 926، پ 33.

آگاهی امام از شهادت و قاتل خویش

یکی از ویژگی‌های ائمه‌ی دین علیهم‌السلام آگاهی به همه‌ی حوادث آینده از جمله آگاهی به نحوه‌ی شهادت خود و شناخت قاتل خود می‌باشد.
امام حسن علیه‌السلام در بیانی خبر از شهادت خود داده و قاتل خود را معرفی نموده و از قصاص قبل از جنایت پرهیز می‌کند.
أن الحسن علیه‌السلام قال لأهل بیته: انی أموت بالسم کما مات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.
قالوا: و من یفعل ذلک؟ قال علیه‌السلام: امرأتی جعدة بنت الأشعث بن قیس، فان معاویة یدس الیها و یأمرها بذلک. قالوا: أخرجها من منزلک و باعدها من نفسک. قال علیه‌السلام: کیف أخرجها و لم تفعل بعد شیئا و لو أخرجتها ما قتلنی غیرها، و کان لها عذر عند الناس [1] .
(امام حسن علیه‌السلام خطاب به خانواده‌ی خویش فرمود: من مانند جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با سم کشته می‌شوم. گفتند: چه کسی این کار را خواهد کرد؟ فرمود: همسرم جعده، دختر اشعث بن قیس زیرا معاویه وی را تحریک کرده و بدین کار دستورش می‌دهد.
گفتند: او را از خانه‌ی خویش بیرون کن و از خود دور ساز فرمود: چگونه او را بیرون کنم در حالی که هنوز هیچ کاری صورت نداده است. هر چند که اگر بیرونش هم کنم، کسی جز او مرا نخواهد کشت، افزون بر آن که نزد مردم بهانه‌ای هم خواهد داشت «که چون مرا بی‌جهت طلاق داده است، من از او کینه در دل داشتم».)

پی نوشت ها:
[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 150، ح 12.
2- الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 241 ح 7.
3- بحارالأنوار، ج 44، ص 153.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 123، ح 34.
5- منتهی الآمال، ج 1، ص 168.

در روایات آمده است، امام حسن علیه‌السلام سه بار مسموم شده است که بار سوم زهر بر بدن آن حضرت اثر کرد و او را به شهادت رساند. امام علیه‌السلام به یکی دیگر از توطئه‌های معاویه اشاره نموده و فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا بنی، اذا کان فی عامنا هذا یدفع الی هذا الطاغی جاریة تسمی (أنیس) فتسمنی بسم قد جعله الطاغی تحت فص خاتمها. قال له عبدالله: فلم لا تقتلها قبل ذلک؟. قال علیه‌السلام: یا بنی جف القلم و أبرم الأمر فانعقد و لا حل لعقد الله [المبرم]... ثم قال علیه‌السلام: یا أنیس دخلت النار بما تحت فص خاتمک [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(پسر جان! وقتی سال نو شود، این گردن‌کش (منظور معاویه است) کنیزی به من خواهد داد که انیس نام دارد و او مرا با سمی که آن گردنکش در زیر نگین انگشترش قرار داده است، مسموم خواهد کرد.

عبدالله خطاب به پدر عرض کرد: پس چرا پیش از این کار او را نمی‌کشی؟ فرمود: پسر جانم! قلم تقدیر خشکیده و دستور نهایی شده است و کار به آخر رسیده است و گره خدای را گشایش نیست. سپس فرمود: ای انیس! به خاطر آنچه که زیر نگین انگشترت هست، وارد آتش شدی.)

پی نوشت ها:

[1] 1- الناقب فی المناقب، ص 314، ح 1 / 262، فصل 7.

2- مدینة المعاجز، ج 3، ص 269، ح 51 / 889.

3- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 105، ح 1.

آداب تحیت گفتن در حمام

نقل شده است که مردی به امام حسن علیه‌السلام در حمام سلام داد. امام علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

لیس فی الحمام سلام، فان احتاج أن یتکلم رجل فیه فلا بأس أن یأخذ بیده استئناسا للکلام أو یقول له: عافاک الله و أدام سلامتک [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(در حمام سلام کردن مستحب نیست، ولی اگر کسی ناچار شد در حمام با کسی سخن بگوید، اشکال ندارد که برای بازکردن سر حرف، دستش را بگیرد یا به او بگوید: خدا عافیتت دهد و همواره سلامتت بدارد.)

پی نوشت ها:

[1] قوت القلوب، ج 2، ص 433، ف 433.

آداب تحیت گفتن بعد از حمام

شیخ صدوق نقل کرد: روزی امام حسن علیه‌السلام از حمام بیرون آمد، مردی به آن حضرت گفت: استحمامت عافیت باشد.
قال علیه‌السلام:
یا لکع و ما تصنع بالأست ههنا؟. فقال: طاب حمامک. قال علیه‌السلام: اذا طاب الحمام فما راحة البدن منه؟. فقال: طاب حمیمک. فقال علیه‌السلام: ویحک أما علمت أن الحمیم العرق؟. قال له: کیف أقول؟. قال علیه‌السلام: قل طاب ما طهر منک و طهر ما طاب منک [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(نادان در اینجا است را چه می‌کنی؟ [منظور واژه‌ی است در استحمام است، که به معنای طلب آب گرم برای شستن است.] راوی گفت: حمامت عافیت باشد. فرمود: وقتی حمام عافیت یافت. چه ربطی به عافیت بدن دارد؟ مرد گفت حمیمت عافیت باشد.
فرمود: وای بر تو! آیا نمی‌دانی حمیم یعنی رگ؟ مرد گفت: پس چه بگویم؟ فرمود بگو: عافیت باشد آنچه که از تو پاکیزه شد و پاکیزه باد آنچه که از تو عافیت یافت.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 44، ص 111، ح 5، ج 73، ص 78، ح 21.
2- فروع کافی، ج 6، ص 500، ح 21.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 695، ح 3، ب 30، و ص 696، ح 6 به نقل از مکارم الاخلاق، ص 58.
4- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 125، ح 297.
5- وسایل الشیعه، ج 2، ص 59، ح 2 / 1478.

آثار دشمنی با اهل بیت

یکی از راه‌های سقوط و انحراف از مسیر حق، دشمنی با خوبان و مردان خداست. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این رابطه خطاب به معاویة بن خدیج فرمود:

قال علیه‌السلام:

لمعاویة بن خدیج: یا معاویة ایاک و بغضنا فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: لا یبغضنا و لا یحسدنا أحد الا زید عن الحوض یوم القیامة بسیاط من نار [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خطاب به معاویة بن خدیج فرمود: ای معاویه! از دشمنی با ما بپرهیز، زیرا همانا رسول خدا «که درود و سلام خدا بر او و بر خاندانش باد» فرمود: کسی با ما دشمنی نمی‌کند و بر ما حسد نمی‌ورزد جز آن که در روز قیامت با شلاق آتشین از حوض کوثر رانده خواهد شد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 24، ص 420 الی 422. به نقل از مطلع البدور و مجمع البحور للعلامة شهاب الدین الیمانی، ج 1، ص 10.

2- الاستجلاب للعلامة شمس الدین السخاوی، ص 56.

3- تفسیر آیة المودة للعلامة شهاب الدین المصری، ص 46.

4- أهل البیت للفاضل توفیق أبوعلم، ص 69.

5- کنز العمال، ج 12، ص 104 ح 34203.

6- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 688 ح 8.

7- مجمع الزواید، ج 9، ص 172، و ج 4، ص 278.

8- مطلع البدور و مجمع البحور للعلامة شهاب الدین الیمانی، ج 1، ص 10.

9- نثر الدر المکنون للعلامة المعاصر السید محمد الحسینی الیمانی، ص 132.

آداب خانه داری

امام حسن مجتبی علیه‌السلام درباره‌ی آداب خانه‌داری و رهاورد رعایت آنها فرمود:
قال علیه‌السلام:
کنس الفناء و غسل الاناء مجبلة الغنی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (جارو کردن درب منزل و شستن ظروف راه، فراخواندن ثروت است.)

پی نوشت ها:
[1] احقاق الحق، ج 19، ص 356 (به نقل از تعلیم المتعلم طریق التعلم، ص 36، ط، مطبعة المیریة بمصر.).

آیین دوست یابی

یکی از مشکلات جوامع انسانی به خصوص برای نسل جوان انتخاب دوست و رفیقی است که در سرنوشت انسان می‌تواند تأثیرگذار باشد.
امام علیه‌السلام به فرزندش فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا بنی لا تواخ احدا حتی تعرف موارده و مصادره، فاذا استنبطت الخبرة و رضیت العشرة، فآخه علی اقامة العثرة و المواساة فی العسرة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(پسرم! با کسی دوستی مکن، مگر آن که محل رفت و آمدهای او را بدانی. پس زمانی که نسبت به آن آگاهی پیدا کردی و او را پسندیدی، پس او را برای دوام رازداری و کمک در تنگناها به برادری انتخاب کن.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار ج 75، ص 105، ح 4 (با کمی اختلاف)
2- تحف العقول، ص 233 (با کمی اختلاف)
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 713، ح 6.

آثار غفلت از ذکر خدا و شکرگزاری

هر کسی باید وظایف روزانه‌ی خود را در برابر خداوند (از ذکر و یاد خدا و شکرگزاری در برابر نعمت‌ها) به موقع انجام دهد، اگر انجام ندهد برای بازسازی وظایفی که وقتش گذشت، و آن را انجام نداده، به مشکلاتی دچار خواهد شد، چون هر زمانی وظایف خاص خودش را دارد، و اگر بخواهی در این زمان به بازسازی عمل‌کرد سابق بپردازی، چه بسا وظایف همان لحظه را از دست خواهی داد. امام حسن علیه‌السلام در همین رابطه و در تفسیر آیه‌ی 62 سوره‌ی فرقان [1] فرمود:

قال علیه‌السلام:

من فاته عمله من التذکر و الشکر بالنهار کان له فی اللیل مستعتب و من فاته باللیل کان له فی النهار مستعتب [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر کس که از وظاف خود در روز، یعنی شکرگزاری و یاد خداوند بازماند، [انجام آن] در شب برای او مشکل خواهد بود و هر کس در شب از وظایف خود بازماند، [انجام آن] در روز برایش مشکل خواهد بود.)

پی نوشت ها:

[1] خداوند کسی است که شب و روز را پشت سر هم قرار داد، برای کسانی که بخواهند به یاد او باشند و شکر او را انجام دهند.

[2] تفسیر کشاف، ج 3، ص 99.

عمیر بن مأمون (که دخترش همسر امام حسن علیه‌السلام بود) از آن حضرت روایت کرده است که امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
تحفة الصائم أن یدهن لحیته و یجمر ثوبه [1] ، و تحفة المرأة الصائمة أن تمشط رأسها و تجمر ثوبها [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ارمغان روزه‌داری برای مرد روزه‌دار آن است که ریش خود روغن بمالد و لباس خود را بیاراید و عطر بزند و ارمغان زن روزه‌دار، آن است که سرش [همسرش را] شانه کند و لباس خود عطر زند.)

پی نوشت ها:
[1] استجمار به روش زمان گذشته به این صورت بوده که منقلی آماده می‌کردند و چوب خوش‌بوی قمار یا غیره را در آن می‌انداختند و آتش می‌زدند، با بوی خوشی که از آن به اطراف پخش می‌شد، لباسشان را خوش‌بو می‌کردند. ر.ک، باب انواع البخور، بحارالانوار، ج 76، ص 143، لذا در ترجمه‌ی حدیث به عطر زدن ترجمه کردیم.
[2] 1 بحارالأنوار، ج 73، ص 143 ح 1 (به نقل از مکارم الأخلاق، ص 45)
2- خصال صدوق، ج 1، ص 61، ب 2، ح 86.
3- فیض القدیر، ج 3، ص 233، ح 3255.
4- کنز العمال، ج 9، ص 247، ح 25868.
5- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 670، ح 3، و ص 695، ح 4 (به نقل از مکارم الاخلاق، ص 45).

آداب نوشیدن شیر

دانشمندان علوم تغذیه، در عصر پیشرفت علم، به این نتیجه رسیده‌اند که شیر را نباید یک باره آشامید، زیرا بر اثر وجود چربی در شیر، منجر به نفخ یا عوارض دیگر می‌شود. امام حسن علیه‌السلام در صدر اسلام در همین باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

اذا شربتم اللبن فتمضمضوا، فان له دسما [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی شیر می‌آشامید، کم‌کم بنوشید، چرا که شیر دارای چربی‌هایی است.)

پی نوشت ها:

[1] مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 699، ح 3، به نقل از مکارم الأخلاق، ص 220.

آداب روز عید (عید فطر و قربان)

زید بن حسن از پدرش امام حسن علیه‌السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود:
قال علیه‌السلام
امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی العیدین ان نلبس اجود ما نجد و أن نتطیب باجود ما نجد و ان نضحی باسمن ما نجد البقرة عن سبعة و الجزور عن عشرة و ان نظهر التکبیر و علینا السکینة و الوقار. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما دستور داد که در دو عید [فطر و قربان] بهترین لباسی که داریم را بپوشیم و با بهترین عطری که می‌یابیم، خود را خوشبو سازیم و چاق‌ترین حیوانی که می‌یابیم را قربانی کنیم. گاو از هفت نفر «اگر خانواده هفت نفر بود، گاو قربانی کنیم» و شتران از ده نفر «اگر خانواده ده نفر بود، شتر قربانی کنیم» و تکبیر را بلند گوییم و آرامش و وقار داشته باشیم.)

پی نوشت ها:
[1] مستدرک للحاکم، ج 4، ص 256، ح 44 /7560.

آداب غذا خوردن

امام صادق علیه‌السلام از پدرانش از امام حسن مجتبی علیه‌السلام روایت کرد که آن حضرت درباره‌ی آداب غذا خوردن فرمود:

قال علیه‌السلام:

اثنا عشر خصلة ینبغی للرجل ان یتعلمها علی الطعام. اربعة منها فریضة، و اربعة منها سنة و اربعة منها ادب. فأما الفریضة، فالمعرفة، و التسمیة، و الشکر، و الرضا، و اما السنة فالجلوس علی الرجل الیسری، و الأکل بثلاث اصابع، و الأکل مما یلیه و مص الأصابع و اما الأدب، فغسل الیدین، و تصغیر اللقمة و المضغ الشدید، و قلة النظر فی وجوه القوم. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(دوازده خصلت است که سزاوار است آدمی آنها را برای غذا خوردن بیاموزد. چهارتای آنها فریضه (واجب) است و چهارتای آن سنت (مستحب) و چهارتای آن از آداب است.

اما فریضه: پس عبارتند از 1- معرفت و شناخت خداوند 2- بسم الله گفتن 3- شکر 4- رضایت.

و اما سنت «و آنچه که مستحب است پس عبارتند از؛» 1- نشستن بر پای چپ 2- خوردن به سه انگشت 3- خوردن از پیش خود 4- لیسیدن انگشتان است. و اما آداب، پس عبارت است از؛ 1- شستن دستان 2- لقمه‌ی کوچک گرفتن 3- زیاد و محکم جویدن 4- کم نگریستن در صورت دیگران.)

پی نوشت ها:

[1] 1- الدعوات، ص 137، ح 339.

2- المحاسن، ج 2، ص 459، ح 401، ب 53.

3- بحارالأنوار، ج 63، ص 413، ب 17، ح 13، و ص 420، ب 17، ح 35.

4- خصال صدوق، ج 2، ص 485، ح 60.

5- روضة الواعظین، ص 311.

6- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 698، ح 1، و ص 699، ح 2.

7- من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 359، ح 4270.

8- وسایل الشیعة، ج 24، ص 431، ب 113، ح 1/30984.

حجاج بن فرافصه از امام حسن علیه‌السلام روایت کرد که آن حضرت درباره‌ی تلاوت برخی آیات قرآن فرمود:
قال علیه‌السلام:
أنا ضامن لمن قرأ هذه العشرین آیة، اذا أصبح و اذا أمسی أن لا یمسه لص عاد و لا سبع ضار و لا سلطان ظالم، و لا ماء غالب:
آیة الکرسی [1] و ثلاث آیات من الأعراف [2] ، (ان ربکم الله الذی خلق السموات،) الی قوله المحسنین، و عشر آیات من أول الصافات و ثلاث آیات من آخر سورة الحشر، (هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة) الی آخرها و ثلاث آیات (یا معشر الجن) الی قوله (انس قبلهم و لا جان فبأی آلاء ربکما تکذبان). [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(من ضامن کسی هستم که این بیست آیه را هنگام صبح و شب بخواند که نه دزدی بزهکار اموال او را سرقت کند و نه درنده‌ای به او زیان رساند و نه سلطان و صاحب قدرتی به او ستم کند و نه آبی او را غرق کند:
آیة الکرسی و سه آیه از سوره‌ی مبارکه اعراف «ان ربکم الذی خلق السموات»، تا «ان رحمة الله قریب من المحسنین» و ده آیه از اول سوره‌ی صافات و سه آیه‌ی از آخر سوره‌ی حشر «الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة» تا آخر سوره و سه آیه از سوره‌ی الرحمن از «یا معشر الجن» تا قول خداوند که فرمود: «انس قبلهم و لا جان فبأی آلاء ربکما تکذبان».)
و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی تلاوت این 20 آیه‌ی قرآن فرمود:
قال علیه‌السلام:
أنا ضامن لمن قرأ بهذه العشرین آیة فی کل لیلة أن یعافیه الله من کل شیطان مارد، و من کل شیطان حاسد، و من کل لص عاد، و من کل سبع ضار، آیة الکرسی و ثلاث آیات من آخر الحشر.... [4] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(من ضامن کسی هستم که این بیست آیه را در هر شب بخواند، خدا او را از هر شیطان سرکش و شیطان حسود و از هر دزد بزهکار و از هر درنده‌ی زیان‌کار نگه می‌دارد و آن آیة الکرسی و سه آیه‌ی آخر سوره‌ی حشر است....)
و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی فضیلت و رهاورد تلاوت قرآن فرمود:

قال علیه‌السلام:
من قرأ القرآن کانت له دعوة مجابة اما معجلة و اما مؤجلة. [5] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (هر کس قرآن بخواند، دعایش مستجاب خواهد بود، حال یا فورا و یا با تأخیر.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی بقره، آیه‌های 254 - 257.
[2] سوره‌ی اعراف، آیه‌های 54 - 56.
[3] مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 569، ح 3 نقل از اخبار اصفهان، ج 1، ص 314.
[4] 1- تاریخ بغداد، ج 4، ص 127.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 569، ح 4، (به نقل از تاریخ بغداد).
[5] 1- الدعوات (للراوندی)، ص 24، ح 31، فصل الثانی.
2- بحارالأنوار، ج 89، ص 204، ح 31، ب 23، و ج 90، ص 313، ب 17، ذیل ح 17.
3- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 260، ح 8 /4642.
4- مسند امام مجتبی علیه‌السلام،ص 561، ح 2.

آداب معاشرت با مردم

در اسلام پیرامون آداب معاشرت با مردم دستورات واجب و مستحب بسیاری وجود دارد. یکی از آن آداب اینکه اگر می‌خواهی نزد کسی بروی باید با یکی از این اهدافی باشد که امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

لا تأت رجلا الا أن ترجو نواله، أو تخاف یده، أو تستفید من علمه، أو ترجو برکة دعائه، أو تصل رحما بینک و بینه. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(نزد کسی نرو، مگر آن که امیدوار باشی به بخشش و عطای او، یا از قدرت او بترسی، یا بهره‌مند شوی از علم او، یا امید داشته باشی از برکت دعای او، یا رعایت صله‌ی رحم نمایی که میان تو و اوست.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 111.

2- کشف الغمة، ج 2، ص 147.

3- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 722، ح 56، و ص 554، ح 7.

4- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 129.

آداب تجهیز میت

همچنان که انسان مسلمان در زمان حیاتش آدابی دارد، پس از مرگ نیز آدابی دارد. مثل: غسل دادن، کفن پوشاندن و تشییع و... وقتی اشعث بن قیس از دنیا رفته بود، امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

اذا غسلتموه فلا تهیجوه حتی تأتونی به، فلما فرغ من غسله، اتی به فدعا بکافور فوضأه به و جعل علی وجهه، و فی یدیه و رأسه و رجلیه، ثم قال: أدرجوه. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی غسلش دادید، تا مرا نزدش نبرده‌اید، تکانش ندهید. وقتی از غسل وی فارغ شدند، ایشان را نزد وی بردند. کافوری خواست و وی را بدان وضویش داد و از آن به صورتش نهاد و بر دستانش و سر و پاهایش نهاد و سپس فرمود او را دفن کنید.)

پی نوشت ها:

[1] 1- المصنف، ج 3، ص 417، ح 6149.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 707، ح 5، و ص 708 ح 10 (به نقل از المصنف ابن ابی‌شیبة، ج 3، ص 243).

آداب همنشینی

یکی از آداب همنشینی و مصاحبت آشنایی با نام و نام خانوادگی همنشین است. امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

مجالسة الرجل من غیر أن یسأل عن اسمه و اسم أبیه، مجالسة النوکی. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(همنشینی با کسی بدون آن که از نام خود او و نام پدرش سؤال شود همنشینی ابلهان است.)

پی نوشت ها:

[1] عقد الفرید، ج 2، ص 238.

ابوبکر بن الحسن (شهید نینوا)

مادر وی کنیزی بود که به همسری امام مجتبی علیه‌السلام درآمد. نامش «رمله» بود، فرزندش به همراه عموی خود به کربلا آمد. روز عاشورا در کنار امامش ایستاد و به لشگر امام علیه‌السلام زیبایی بخشید، او از عموی خود حمایت کرد. عبدالله بن عقبه‌ی غنوی که از سوی لشکر یزید تیراندازی می‌کرد، وی را نشانه گرفت و به شهادت رساند [1] سلیمان بن قبه شعری سروده و به شهادت ابوبکر بن حسن چنین اشاره می‌کند:

و عند غنی قطرة من دمائنا

و فی أسد أخری تعد و تذکر[2] .

«نزد قبیله‌ی غنوی چند قطره از خون ما ریخته شده، زیرا در آن جا شیر دیگری یادآور و شمارش کننده‌ی شجاعت‌های ماست.»

پی نوشت ها:

[1] اعلام الوری، ص 243؛ عبدالرزاق موسوی مقرم، مقتل الحسین، ص 330.

[2] شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج 1، ص 381؛ نفس المهموم و نفثة المصدور، ص 149.

مجلسی رحمه الله از یکی از کتاب‌های معتبر مناقب، با سند خود از نجیح نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام را دیدم که غذا می‌خورد، و نزدیک او، سگی بود که امام حسن علیه‌السلام با هر لقمه‌ی خود، لقمه‌ای نیز جلو او می‌افکند. عرض کردم:ای فرزند رسول خدا! آیا این سگ را از سفره‌ات نرانم؟ فرمود:او را بگذار؛ من از خدای سبحان خجالت می‌کشم که جانداری به چهره‌ی من [که می‌خورم] بنگرد و من غذا به او ندهم. [1] .
خوارزمی می‌گوید:حسن بن علی علیه‌السلام گوسفندی داشت که آن را دوست می‌داشت؛ روزی دید پای گوسفند شکسته است، از غلام خود پرسید:چه کسی پای او را شکسته است؟ گفت:من. فرمود:چرا؟ گفت:تا تو را غمگین کنم. فرمود:[اما] من حتما تو را شاد می‌کنم؛ تو [برای خشنودی خداوند متعال] آزادی.
در نقل دیگری آمده است:فرمود:من نیز شیطان را اندوهناک خواهم کرد، یعنی؛ شیطان دستور داده که او، امام را غمگین کند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار 352:43، ح 29.
[2] مقتل الحسین علیه‌السلام 127:1.

امام رضا علیه‌السلام فرمودند:
ایام عید نزدیک شد حسنین علیهماالسلام نزد مادر مکرمه‌ی خودشان حضرت فاطمه علیهاالسلام رفته و فرمودند: اطفال مدینه برای عید، خود را زینت می‌دهند پس چه شده که شما ما را زینت نمی‌فرمایید، و ما چنانچه می‌بینی لباس نداریم.
حضرت زهراء علیهاالسلام در جواب عزیزان خود فرمود:
یا قرة عینی؛ ان ثیابکم عند الخیاط، فاذا خاطها و أتی بها زینتکما.
ای نور دیدگانم؛ لباسهای شما در نزد خیاط است، هنگامی که آنها آماده شود و بیاورد شما را زینت خواهم کرد.
حضرت فاطمه علیهاالسلام خواست با این جمله دل آنها را بدست آورد.
این گفتگو گذشت تا شب عید فرا رسید، باز نور دیدگان پیغمبر مقصد سابق را بازگو نمودند، یعنی مادر جان؛ جامه‌های ما چه شد.
در این حال حضرت زهراء علیهاالسلام به خاطر رحمت به عزیزانش گریست و فرمود: ای نور چشمانم؛ خوشحال باشید ان شاء الله هرگاه خیاط لباسهای شما را آورد به شما خواهم داد.
شب فرا رسید، ناگاه صدای درب خانه بلند شد.
حضرت زهراء علیهاالسلام فرمود: کیست کوبنده در؟ شخصی عرضه داشت.
یا بنت رسول الله؛ افتحی الباب أنا الخیاط جئت بالثیاب.
ای دختر رسول خدا؛ در را بگشا که من خیاط می‌باشم که لباسها را آورده‌ام. بی‌بی دو عالم درب را گشود، و مردی با هیبت و خوش سیمائی را دید که پارچه‌ی بسته شده‌ای را آورده بود آن حضرت آن را گرفت و آن مرد برگشت.
هنگامی که حضرت فاطمه علیهاالسلام آن بسته را باز نمود دو پیراهن و دو عبا و زیرجامه به قد و قامت عزیزانش و دو عمامه و کفش در آن بود با خوشحالی حسنینش علیهماالسلام را از خواب بیدار نمود و آن جامه‌ها را بر آنها پوشانید. امام حسن و امام حسین -علیهماالسلام روز عید به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان خود را زینت شده دید، ایشان را در آغوش گرفت و بوسید و به دوش مبارکش سوارشان نمود و به سوی خانه‌ی مادرشان حرکت نمود.
آنگاه به حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمودند:
یا فاطمه؛ رأیت الخیاط الذی أعطاک الثیاب؛ هل تعرفنی.
ای فاطمه؛ دیدی آن خیاطی که لباسها را آورد، آیا او را شناختی.

حضرت زهراء علیهاالسلام فرمود: به خدا؛ من او را نشناختم و نمی‌دانم لباسی در نزد خیاط باشد، خدا و رسولش از آن داناتر هستند.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
دختر جان؛ آن شخص خیاط نبود بلکه «رضوان» کلیددار بهشت بود. و جبرئیل این واقعه را از طرف پروردگار به من خبر داد که لباسها از بهشت آمده است [1] .
چه پیراهن که عالم جزء و کل
به دامانش زده دست توسل
چه پیراهن که تا شاه کرد در بر
به زینب شد یقین قتل برادر [2] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 46 ح 910، اثبات الهداة: 2 / 565 ح 44.
[2] نفائح العلام: 2 / 25.

اینها پسران رسول خدا هستند

امام باقر علیه‌السلام از اجداد طاهرینش از حضرت صدیقه طاهره علیهاالسلام نقل
فرموده‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد، ایشان هم دست امام حسن علیه‌السلام را به دست راست و دست امام حسین علیه‌السلام را به دست چپ گرفت و به عیادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفت.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ی عایشه بود، امام حسن علیه‌السلام در جانب راست و امام حسین علیه‌السلام در جانب چپ آن حضرت نشستند و مشغول مالیدن بدن ایشان شدند. ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدار نشد. امام حسن علیه‌السلام بر بازوی راست آن حضرت و امام حسین علیه‌السلام بر بازوی چپ آن حضرت به خواب رفتند.
حضرت فاطمه علیهاالسلام به خانه برگشتند... تا آنکه بعد از مدتی آن دو بزرگوار پیش از آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شود، بیدار شدند و از او پرسیدند: مادر ما کجا است؟ گفت: هنگامی که شما خوابیدید، مادرتان به خانه برگشت.
امام حسن و امام حسین علیهماالسلام در آن شب تاریک و ابری بیرون آمدند. باران تندی می‌بارید و صدای رعد و برق می‌آمد، پس به اعجاز الهی نوری در پیش روی آنها درخشید و آن دو بزرگوار از پی آن رفتند.
امام حسن علیه‌السلام با دست راست خود دست امام حسین علیه‌السلام را گرفته بود و با هم می‌رفتند و با یکدیگر سخن می‌گفتند تا اینکه به باغ «بنی‌نجار» رسیدند. چون داخل آن باغستان شدند، حیران شدند و ندانستند به کجا بروند (و ظاهرا به شدت خوابشان می‌آمد.) امام حسن علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام گفت: بیا در همین جا بخوابیم. امام حسین علیه‌السلام گفت: اختیار با تو است، پس هر دو دست در گردن یکدیگر کرده و به خواب فرو رفتند.
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار شد، و احوال امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را پرسید و در منزل فاطمه علیهاالسلام ایشان را طلب کرد ولی آنها را در آنجا نیافت.
آن حضرت دست به دعا برخواست و این گونه دعا فرمود:
«الهی و سیدی و مولای؛ این دو فرزندانم، گرسنه از خانه بیرون رفتند، خداوندا؛ تو وکیل من بر آنها هستی.»
ناگهان برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نوری ظاهر شد و

حضرت به دنبال آن نور رفت تا به باغ بنی‌نجار رسید، دید که ایشان دست در گردن یکدیگر کرده و خوابیده‌اند، باران نیز در نهایت شدت و تندی می‌آید که نظیری برای آن نبود. ولی حق تعالی در بالای سر آنها ابر را شکافته بود و یک قطره باران نیز بر ایشان نمی‌بارید. همچنین مار عظیمی آنها را احاطه کرده و آنها را حفظ می‌کرد، موهای آن مار مانند نیهای نیستان بود و دو بال داشت که یکی را بر روی امام حسن علیه‌السلام و یکی را بر روی امام حسین علیه‌السلام گسترده بود.
هنگامی که نگاه آن حضرت بر آن مار افتاد، مار تکانی به خود داد و با شنیدن صدای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کناری رفت و به سخن درآمد و عرض کرد:
«خداوندا؛ ترا و فرشتگانت را گواه می‌گیرم که اینها فرزندان پیغمبر تو هستند، و من ایشان را صحیح سالم تسلیم ایشان کردم.»
آن حضرت فرمود: ای مار تو از چه طایفه‌ای هستی؟
عرض کرد: من پیک جن به سوی شما می‌باشم.
حضرت فرمود: از کدام طایفه هستی؟
عرض نمود: از نصیبین؛ گروهی از بنی‌ملیح مرا برای تعلیم آیه‌ی قرآن که فراموش کرده‌اند فرستادند، هنگامی که به این محل رسیدم ندائی از آسمان شنیدم که می‌گفت: ای مار؛ اینها پسرهای رسول خدا هستند. آنها را از آفات و حوادث شب و روز محافظت بنما. من نیز از ایشان محافظت کردم و آنها را صحیح و سالم به شما تسلیم کردم.
سپس آن مار آن آیه‌ی قرآن را آموخت و برگشت.
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسن علیه‌السلام را بر دوش راست خود و امام حسین علیه‌السلام را بر دوش چپ خود گرفت و آنها را به خانه‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام برد [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 27 ح 893، بحارالأنوار: 43 / 266 ح 25. با کمی تغییر.

این دو فرزندم را چه می‌شود!

سلمان رحمه الله می‌گوید:
روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و سلام دادم سپس به منزل حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام رفتم.
آن حضرت فرمود: ای عبدالله؛ حسن و حسین علیهماالسلام گرسنه‌اند و گریه می‌کنند، دست آنها را بگیر و نزد جدشان ببر تا به آنها طعام دهد.
دست آن بزرگواران را گرفتم و به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردم.
آن حضرت چون آن دو را دیدند فرمودند:
ما لکما، حبیبی؟ فرزندان نیکوی من، شما را چه می‌شود؟
فرمودند: به طعام اشتها داریم.
حضرت سه بار فرمود: اللهم اطعمهما. «خدایا آن دو را طعام بده».
سلمان رحمه الله گوید: ناگاه یک گلابی در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که لطیف‌تر از پر، سفیدتر از برف، شیرین‌تر از عسل و از کره نرم‌تر بود ظاهر شد، آن حضرت انگشت شصت مبارکش را بر آن کشید و به دو نیم کرد نیمی را به امام حسن علیه‌السلام و نیمی را به حسین علیه‌السلام داد من به آنها نگاه می‌کردم و اشتها داشتم. پیامبر دریافتند که من اشتها دارم، فرمودند:
یا سلمان؛ هذا طعام من الجنة، لا یأکله حتی ینجو من الحساب.
ای سلمان؛ این طعام از بهشت است، کسی آن را نمی‌خورد مگر اینکه از حساب رها باشد. (یعنی کسی از این طعام می‌خورد که از حساب روز جزا پاک و بهشتی باشد.) [1] .

پی نوشت ها:
[1] صحیفة الأبرار: 2 / 169 ح 55، بحارالأنوار: 43 / 308. «این حدیث نیز دلالت بر عصمت امام حسن و امام حسین علیهماالسلام دارد».

این جوان در علم خدا غرق است

مفضل می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود:
روزی عربی از صحرا به قصد حج از قومش جدا شد و در حال احرام به جائی برخورد که در آنجا تخم شترمرغ بود، آن را برداشت و خورد، بعدا متوجه شد که محرم بوده است.
هنگامی که وارد مدینه شد برای پرسش از مسئله‌اش او را به خانه‌ی اولی راهنمایی کردند، بعد از ناتوانی جواب آن مسئله... همگی به اتفاق اعرابی به خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و به اعرابی گفتند: مسئله را از او بپرس؟
اعرابی گفت: مرا نزد خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردید؟
آنها به دروغ گفتند: خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر است، و این شخص وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اهل‌بیت او می‌باشد.
اعرابی گفت: ای اباالحسن؛ ای خلیفه‌ی رسول؛ من محرم از قبیله‌ی خود بیرون آمدم. در این هنگام امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: و قصد مکه کردی و تمام ماجرای اعرابی را شرح داد و گفتگوی مجلس ابوبکر و عجز آنها از پاسخ دادن به مسئله را بیان کرد.
اعرابی با تعجب گفت: بلی ای مولای من؛ چنین است.
سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جواب مسئله را به امام حسن علیه‌السلام که در سن نوجوانی بود واگذار کرد.
اعرابی عرض کرد: ای اباالحسن، مسئله‌ی مرا بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانستند جواب دهند و به شما واگذار کردند، حال شما مرا به این بچه واگذار می‌کنی؟
حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: تو از این پسر مسئله‌ات را بپرس، او جواب تو را بیان می‌کند.
اعرابی گفت: ای حسن؛ من از قوم خود به قصد حج، محرم بیرون آمدم، به جائی رسیدم که تخم شترمرغ بود، آن را عمدا و نسیانا خوردم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی؛ در سخن خود کلمه‌ای را زیاد کردی و آن این بود که گفتی، «عمدا» و این کلمه جزو سؤال تو نبوده است.
اعرابی گفت: راست گفتی، من در حال نسیان این عمل را به جا آوردم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: به تداد آن تخم شترمرغ‌هایی که برداشته‌ای شتران ماده بگیر و شتران نر را بر آنها سوار کن، هر چه زائیدند سال دیگر

در منی قربانی کن.
اعرابی گفت: ای حسن؛ یعضی از شتران ماده نمی‌زایند.
حضرت فرمود: بعضی از تخم‌ها هم فاسد می‌شوند.
اعرابی گفت: این پسر در علم خدا غرق است، به درستی که تو خلیفه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی من پسر رسول خدا هستم و پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلیفه است.
اعرابی گفت: پس ابوبکر چه می‌گوید؟
حضرت فرمود: از خود آنها بپرس؟ پس آنها تکبیر گفتند و همه از آنچه از حضرت امام حسن علیه‌السلام شنیدند تعجب کردند.
سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:
حمد و سپاس مخصوص خدایی است که در من و پسرم نعمتی قرار داد که در داوود و سلیمان قرار داده بود، هنگامی که می‌فرماید: «ففهمناها سلیمان» [1] «ما آن را به سلیمان فهماندیم». [2] .
در کتاب «قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام» این روایت با کمی تغییر ذکر شده و در ادامه این چنین آمده است.
راوی گوید: در این هنگام صدائی شنیده شد که می‌گفت:
ای مردم؛ این حکمی که این کودک فهمید، همان حکمی بوده که سلیمان بن داوود علیهما‌السلام فهمیده بود. [3] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی آل عمران؛ آیه‌ی:33.
[2] مدینة المعاجز: 2 / 75 ح 106، به نقل از الهدایة الکبری: 187.
[3] قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام: 2 / 478.

امام همه‌ی آن مردم

امام صادق علیه‌السلام فرمود: امام مجتبی علیه‌السلام فرمود:
خداوند شهری - بلادی - در مشرق این عالم و شهری در مغرب دارد که، دیواری از آهن او را احاطه نموده و در هر شهری هزار هزار قوم زندگی می‌کنند و آنها با هزار هزار نوع زبان صحبت می‌کنند که مانند یکدیگر نیست، و من به همه‌ی آن زبان‌ها آگاهی دارم.
ما فیهما و ما بینهما و ما علیها حجة غیری، و غیر الحسین أخی.
که در بین آنها و برای آنها امام و حجتی غیر از من و حسین علیه‌السلام برادرم نیست [1] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی: 2 / 362. این روایت شریف در کتابهای معتبر دیگر نیز آمده است.

از برکت امام طعام کم نمی‌شد

ابن شهر آشوب رحمه الله روایت نموده است:
روزی حضرت امام حسن علیه‌السلام از کنار جمعی از فقرا عبور می‌کرد، آنها در سفره‌ی خود مقداری نان خشک با قدری طعام داشته از آن می‌خوردند. هنگامی که چشم آنها بر آن حضرت افتاد، از جا برخواسته و ایشان را به سفره‌ی خود که بر روی زمین پهن بود، دعوت کردند.
امام حسن علیه‌السلام از مرکب به زیر آمدند و فرمودند: «ان الله لا یحب المتکبرین». «خدا متکبرین را دوست نمی‌دارد».
آنگاه با ایشان نشستند و از غذای آنها خوردند، از برکت قدوم مبارک آن بزرگوار آن غذا کم نشد.
در آن حال امام مجتبی علیه‌السلام آنها را به مهمانی دعوت نمود. و دستور داد غذاهای لذیذ حاضر کرده و با خوشرویی از آنها پذیرائی کنند، بعد از آن به آنها خلعتهای گرانبها داده و مرخصشان نمود [1] .

پی نوشت ها:
[1] جلاء العیون: 1 / 372.

طبری گوید: محمد بن هامان گفت:
امام حسن علیه‌السلام را دیدم در حالی که مارها را صدا می‌کرد، آنها ایشان را جواب داده و بر دست و گردن مبارکش بالا و پایین می‌آمدند و هیچ گزندی به آن حضرت نمی‌رساندند.
یکی از پسرهای عمر گفت: من هم همین کار را می‌کنم. سپس ماری را به دست خود گرفت، مار او را نیش زد و به هلاکت رسید [1] .

پی نوشت ها:
[1] نوادر المعجزات: 128 ح 13، مدینة المعاجز: 2 / 14 ح 862، صحیفة الأبرار: 2 / 168 ح 53.

اسامی شیعیان در دیوان همیشگی

حذیفه بن اسید غفاری می‌گوید:
هنگامی - که مردم کوفه بی‌وفائی کردند - و امام مجتبی علیه‌السلام به مدینه برمی‌گشت، من نیز به همراهش بودم، دیدم شتری که حامل باری بود، همراه خود می‌آورد و هیچ گاه از آن جدا نمی‌شد.
روزی به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم ای ابامحمد؛ این شتری که هیچ گاه در طول مسافرت از آن جدا نمی‌شوی چیست؟
ایشان فرمود: ای حذیفه؛ آیا میدانی آن چیست؟
عرض کردم: نمی‌دانم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: این دیوان است.
عرض کردم: دیوان چیست؟ فرمودند: این دیوانی است که نامهای شیعیان ما در آن می‌باشد.
عرض کردم: فدایت گردم، آیا نام مرا به نشان می‌دهی؟
فرمودند: فردا بیا تا نامت را به تو نشان دهم.
حذیفه می‌گوید: فردای آن روز به همراه پسر برادرم به محضر شریفش حاضر شدیم، آن بزرگوار فرمود: برای چه آمدی؟
عرض کردم: برای آن وعده‌ای که به من داده بودید.
امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: این شخصی که به همراهت آوردی کیست؟ گفتم: پسر برادرم است که گاهی اقرار به امامت شما دارد و گاهی ندارد.
در آن حال به من امر فرمود تا بنشینم، من نشستم، آنگاه به خادم خود دستور داد تا دیوان را آوردند.
پسر برادرم به آن نگاه می‌کرد در حالی که آن را می‌خواند گفت: ای عمو؛ ببین این اسم من است. گفتم: بگذار نام خود را در آن ببینم، او در حالی که صفحه‌ها را ورق می‌زد گفت: این هم نام تو است.
حذیفه می‌گوید: ما با خوشحالی از نزد آن حضرت خارج شدیم. بعدها پسر عمویم در کربلا در رکاب سید ما امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید . [1]

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 52 ح 920.

انتخاب نام از طرف خداوند متعال

می‌گویند: چون امام حسن علیه‌السلام متولد شد، حضرت فاطمه علیهاالسلام به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: «برای او نامی انتخاب کن.»
حضرت علی علیه‌السلام گفت: «در انتخاب نام او بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله سبقت نمی‌گیرم».
پس او را خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آوردند.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زبان خود را در دهان امام حسن علیه‌السلام کرد و زبان آن حضرت را مکید، سپس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: «چه نامی برای او انتخاب کردی؟»
حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «من در انتخاب نام او بر شما سبقت نمی‌گیرم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من نیز بر پروردگار خود سبقت نمی‌گیرم.»
پس حق تعالی به جبرئیل فرمود که: «برای محمد، پسری متولد شده است، بسوی زمین برو و سلام مرا به او برسان و او را تبریک و تهنیت بگو و به او بگو که: علی نسبت به تو به منزله‌ی هارون است نسبت به موسی، پس اسم پسر هارون را بر او بگذار.»
جبرئیل فرود آمد و امر حق تعالی را بیان کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: «اسم او چه بود؟»
جبرئیل گفت: «اسم او شبر بود.»
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «زبان من عربی است.»
جبرئیل گفت: «نام او را حسن بگذار.»
پس او را حسن نام کردند که در لغت عربی شبر به معنای حسن است.
چون امام حسن علیه‌السلام متولد شد، حق تعالی به جبرئیل وحی کرد که: «برای محمد پسری متولد شده است، برو به تبریک و تهنیت بگو، و به او بگو که: علی نسبت به تو به منزله‌ی هارون است نسبت به موسی، پس بر او نام پسر دیگر هارون را بگذار.»
جبرئیل نازل شد و بعد از تبریک و تهنیت، پیغام خداوند را رساند، حضرت فرمود: «نام آن پسر چه بود؟»
جبرئیل گفت: «شبیر».
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «زبان من عربی است.»
جبرئیل گفت: «او را حسین نام کن که به معنی شبیر است.» پس نام او را حسین گذاشتند. [1] .

در روایت دیگری، اسماء بنت اسد عمیس می‌گوید: من قابله‌ی امام حسن علیه‌السلام بودم، چون آن حضرت متولد شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای اسماء! فرزند مرا بیاور، پس آن حضرت را در جامه‌ی زردی پیچیدم و به خدمت حضرت بردم.»
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا من شما را نهی نکرم که فرزندی که متولد می‌شود را در جامه‌ی زرد نپیچید؟»
پس او را در جامه‌ی سفیدی پیچیدم و به خدمت آن حضرت بردم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: «چه نامی را برای او انتخاب کرده‌ای؟»
امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: «من در انتخاب نام او بر شما سبقت نگرفتم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من نیز در انتخاب نام او بر پروردگار خود سبقت نمی‌گیرم.»
پس جبرئیل نازل شد و گفت: «خداوند بلند مرتبه به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که بر او نام پسر بزرگ هارون را بگذار.» پس حضرت نام او را حسن انتخاب کرد.
چون روز هفتم شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله دو گوسفند ابلق، برای عقیقه‌ی او کشت. به اسماء که قابله بود یک ران با یک اشرفی داد. همچنین سر او را تراشید و موی سرش را با نقره کشید و به اندازه‌ی آن صدقه داد و سرش را به خلوق که بوی خوشی بود مخلوط کرد و فرمود: «ای اسماء! خون عقیقه را بر سر فرزندان مالیدن از کارهای جاهلیت است.» [2] .
از امام صادق علیه‌السلام مرویست که: حق تعالی نام امام حسن علیه‌السلام را با جامه‌ی حریری از جامه‌های بهشت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه فرستاد.
و به روایت دیگر: نام آن حضرت را که بر حریری نوشته بود فرستاد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله، نام امام حسین علیه‌السلام را از آن مشتق کرد. [3] .

پی نوشت ها:
[1] علل الشرایع.
[2] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام.
[3] معانی الأخبار.

اطاعت کردن مار سمی

محمد بن هامان می‌گوید: روزی دیدم امام حسن علیه‌السلام ماری را که می‌رفت صدا زد و مار اجابت کرد.
حضرت او را گرفت و بر دست خود و گردن خود پیچید سپس او را رها کرد.
در این هنگام یکی از بچه‌های عمر گفت: «این که چیزی نیست من هم اینکار را می‌کنم.»
پس دوید و مار را گرفت و بر دست خود پیچید و آن مار او را گزید و آن جاهل به درد گرفتار شد تا این که مرد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز.

اشتهای خربزه و فرود به همراه گلابی

حضرت سجّاد زین العابدین به نقل از پدر بزرگوارش - ابا عبدالله الحسین سلام الله علیهما - حکایت نماید:
روزی برادرم حسن مجتبی صلوات الله علیه مریض شد؛ و چون ناراحتیش برطرف گردید، نزد جدّمان رسول خدا صلی الله علیه وآله - که در مسجد نشسته بود - رفت و خود را روی سینه آن بزرگوار انداخت و حضرت رسول او را در آغوش گرفت و فرمود: جدّت، فدایت باد، چه چیز میل داری؟
برادرم گفت: من خربزه می خواهم.
پیامبر اکرم برگه ای نوشت و آن را زیر بال جبرئیل علیه السلام نهاد و آن را به طرف سقف مسجد حرکت داد؛ و جبرئیل علیه السلام پرواز کرد؛ و چون لحظاتی کوتاه سپری شد بازگشت، در حالی که یک گوشه از پیراهن خود را جمع کرده بود، وقتی نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسید، دامان خود را گشود و در آن دو خربزه و دو عدد أنار و دو عدد گلابی و دو عدد سیب وجود داشت.
پیامبر خدا با دیدن آن میوه ها تبسّمی نمود و اظهار داشت:
الحمدلله، که خداوند شما را همانند خوبان بنی اسرائیل قرار داد و برایتان نعمت های الهی و میوه های بهشتی فرستاده می شود.
آن گاه جبرئیل علیه السلام میوه ها را تحویل امام حسن مجتبی علیه السلام داد و فرمود: این میوه ها را به منزل بِبَر؛ و با جدّت، پدرت، مادرت و برادرت تناول نمائید.
حضرت مجتبی سلام الله علیه میوه ها را به منزل آورد؛ و هر روز مقداری از آن ها را تناول می کردیم ولی تمام نمی شد تا آن که رسول خدا رحلت نمود؛ و پس از این که خربزه را میل کردیم پایان یافت.
و چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام رحلت نمود، انار نیز به پایان رسید؛ و همین که امیرالمؤمنین علی علیه السلام رحلت نمود، گلابی هم تمام گردید.
سپس امام حسین علیه السلام افزود:
و هنگامی که برادرم روزهای آخر عمرش را سپری می نمود، من بر بالین بستر برادرم امام حسن مجتبی علیه السلام نشسته بودم که یکی از آن دو سیب تمام شد؛ و در نهایت یکی دیگر از سیب ها - که آخرین میوه بهشتی بود - برای من باقی ماند.[1] .

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز: ج 3، ص 262، ح 882، الثّاقب فی المناقب: ص 53، ح 22.

ایثار پیرزن و عکس العمل امام

روزی امام حسن مجتبی و برادرش حسین علیهماالسلام به همراهی شوهر خواهرشان - عبدالله بن جعفر - به قصد مکّه و انجام مراسم حجّ از شهر مدینه خارج شدند.
در مسیر راه آذوقه خوراکی آن ها پایان یافت و آنان تشنه و گرسنه گشتند؛ و همین طور به راه خویش ادامه دادند تا به سیاه چادری نزدیک شدند، پیرزنی را در کنار آن مشاهده کردند، به او گفتند: ما تشنه ایم، آیا نوشیدنی داری؟
پیرزن عرضه داشت: بلی، بعد از آن هر سه نفر از مَرکب های خود پیاده شدند؛ و پیرزن بُزی را که جلوی سیاه چادر خود بسته بود، به میهمانان نشان داد و گفت: خودتان شیر آن را بدوشید و استفاده نمائید.
میهمانان گفتند: آیا خوراکی داری که ما را از گرسنگی نجات دهی؟
پاسخ داد: من فقط همین حیوان را دارم، یکی از خودتان آن را ذبح نماید و آماده کند تا برایتان کباب نمایم؛ و آن را میل کنید.
لذا یکی از آن سه نفر گوسفند را سر برید و پوست آن را کَنْدْ؛ و پس از آماده شدن تحویل پیرزن داد؛ و او هم آن را طبخ نمود و جلوی میهمانان عزیز نهاد؛ و آن ها تناول نمودند.
و هنگامی که خواستند خداحافظی نمایند و بروند گفتند: ما از خانواده قریش هستیم؛ و اکنون قصد مکّه داریم، چنانچه از این مسیر بازگشتیم، حتما جبران لطف تو را خواهیم کرد.
پس از رفتن میهمانان ناخوانده، شوهر پیرزن آمد؛ و چون از جریان آگاه شد، همسر خود را مورد سرزنش و توبیخ قرار داد که چرا از کسانی که نمی شناختی، پذیرائی کردی؟!
و این جریان گذشت، تا آن که سخت در مضیقه قرار گرفتند؛ و به شهر مدینه رفتند، پیرزن از کوچه بنی هاشم حرکت می کرد، امام حسن مجتبی علیه السلام جلوی خانه اش روی سکّوئی نشسته بود، پیرزن را شناخت.
حضرت مجتبی علیه السلام فورا غلام خود را به دنبال آن پیرزن فرستاد، وقتی پیرزن نزد حضرت آمد فرمود: آیا مرا می شناسی؟
عرضه داشت: خیر.
امام علیه السلام اظهار نمود: من آن میهمان تو هستم که در فلان روز به همراه دو نفر دیگر بر تو وارد شدیم؛ و تو به ما خدمت کردی و ما را از گرسنگی و تشنگی نجات دادی.
پیرزن عرضه داشت: پدر و مادرم فدای تو باد! من به جهت خوشنودی خدا به شما خدمت کردم؛ و انتظار چیزی نداشتم.

حضرت دستور داد تا تعدادی گوسفند و یک هزار دینار به پاس ایثار پیرزن تحویلش گردد و سپس او را به برادر خود - حسین علیه السلام - و شوهر خواهرش - عبدالله - معرّفی نمود؛ و آن ها هم به همان مقدار به پیرزن کمک نمودند.[1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار: ج 43، ص 341، ح 15، و ص 348، أعیان الشّیعة: ج 1، ص 565.

اظهار شجاعت، در جنگ جمل

جنگ جمل، همچنان ادامه داشت. سپاه حق، بر سپاه ضلالت، حمله می‌کردند و آنان، دفاع می‌نمودند. این حمله و دفاع، کم کم، ملال می‌آورد.
حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: تا آن شتری که هودج آن زن و علم سپاه بصره را بر پشت دارد، بر سر پا ایستاده باشد، این جنگ، پایان پذیر نیست.
آنگاه، امیرمؤمنان علیه‌السلام، متوجه فرزند برومندش، محمد حنفیه شده، فرمود: محمد! شمشیر خود را از غلاف برکش و دندانهایت را به هم بفشار. به نام خدا، حمله آغاز کن و تا وقتی که شتر آن زن را از پا نینداخته‌ای، باز مگرد!
محمد بن حنفیه هم اطاعت کرده، خود را به ابزار جنگ آراست و به عزم حمله، پای به میدان نهاد.
کمان داران بصره، وقتی محمد حنفیه را از دور دیدند، پیکان تیرها را به سینه‌ی کمان گذاشتند. آنگاه تیرها، از چپ و راست، به سمت محمد حنفیه، پر می‌کشید.
این، رگبار بهاری بود که قضا را تیره ساخته بود و با این وضع، محمد حنفیه پیش می‌رفت. ولی او احساس کرد که این پیشروی بیهوده است و در چنین هنگامه‌ای، صف شکافی و لشکر شکنی، کار هیچ کس نیست.
آنگاه، محمد حنفیه، از رزمگاه برگشت و عقب‌نشینی نمود و به خدمت پدر بزرگوارش، امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این صحنه‌ی میدان نیست، این، عرصه‌ی قیامت است! اجازه بدهید این تیرباران اندکی آرام بگیرد.
امام علی علیه‌السلام با خشونت، دست بر سینه‌ی محمد حنفیه زد، او را عقب رانده و به او فرمود: تو، این سستی و اهمال را، از مادرت به ارث برده‌ای، و گرنه، پدران تو، هرگز از رگبار تیر، نمی‌ترسیدند.
امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌خواست، شخصا این کار را به پایان برساند، که امام حسن مجتبی علیه‌السلام، پیش آمده و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من به جهت انجام این کار، به میدان می‌روم.
امام علی مرتضی علیه‌السلام، علاوه بر اینکه عقیده داشت که درباره‌ی حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام باید احتیاط کرد - زیرا که نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در گروی وجود این دو فرزند عزیز است - اساسا امام حسن علیه‌السلام را عاشقانه دوست می‌داشت، لذا سؤال کرد: ابامحمد! آیا تو می‌روی؟!
امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: آری، من می‌روم.

امیرمؤمنان علیه‌السلام، اندکی فکر کرد و سپس فرمود:
«سر علی اسم الله»
یعنی: «برو، به نام خدا»!
سپس، امام حسن مجتبی علیه‌السلام، رهسپار میدان جنگ شده و به حمله پرداخت.
البته، قبایل بصره، همچنان پایدار و پافشار مانده بودند. باران تیر به شدت می‌بارید، ولی امام مجتبی علیه‌السلام، خیال بازگشت نداشت.
از آن طرف، «ضبی‌ها» و «ازدی‌ها» هم نمی‌خواستند، که هودج را بر زمین بزنند.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام، پیوسته به پیش می‌رفت و صفوف آنان را می‌شکست.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام از دور، فرزندش، امام حسن علیه‌السلام، را می‌دید که همچون غریقی، در میان دریای بیکران، گاهی پدیدار و گاهی ناپدید می‌شود.
سرانجام، امام علی علیه‌السلام دید که پرچم بصری‌ها سرنگون شد و سپاه عظیم بصره، از هم پاشیده و پریشان گردید و آنها، راه گریز را اختیار نمودند.
محمد بن حنفیه، که در کنار پدرش ایستاده بود، این صحنه‌ی دیدنی را تماشا می‌کرد. وقتی که علم بصری‌ها سرنگون شد، حضرت امام علی علیه‌السلام، چشم به محمد بن حنفیه دوخت.
این نگاه، به محمد حنفیه، می‌گفت: ای پسر! آیا برادرت حسن علیه‌السلام را نمی‌بینی که یک تنه، چه می‌کند؟ آیا دیدی که عاقبت، شمشیر او، علم نفاق را از پای درآورد؟
محمد حنفیه، در آتش شرم می‌سوخت و یارای سخن گفتن نداشت.
اما، امیرمؤمنان علیه‌السلام، به محمد حنفیه فرمود: نه، خجالت مکش، محمد! تو خودت را با حسن علیه‌السلام قیاس مکن؛ زیرا که او، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است و تو، فرزند من هستی و آنچه از دست او برمی‌آید، از دست تو برآمدنی نیست[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 43، ص 345، مناقب، ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 21؛ طبق نقل آفتاب مهربانی، صص 25 - 27.

اساس صلحنامه و بی‌وفایی معاویه

ابن‌صباغ مالکی، در کتاب «الفصول المهمة» متن صلحنامه حضرت امام حسن علیه‌السلام با معاویه را ذکر کرده، که خلاصه‌ی ترجمه‌ی آن، چنین است:

این، چیزی است که حسن بن علی علیه‌السلام با معاویه، بر اساس آن صلح نمودند، تا زمام حکومت در دست معاویه باشد.

اساس این صلحنامه عبارت است از:

1- معاویه به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کند.

2- معاویه، هیچ کس را جانشین و ولیعهد، برای خودش قرار ندهد.

3- جان مردم (شیعیان)، در هر کجا که هستند، از حجاز، یمن و عراق، در امان باشد، (و کسی موجب سلب امنیت و آزادی آنها نشود) و اصحاب و شیعیان امام علی علیه‌السلام و زنان و فرزندان آنها، از نظر جان، مال و ناموس، در امان باشند.

4- حسن و حسین علیهماالسلام، و سایر افراد خاندان نبوت، در امن و آزادی باشند و کسی در نهان و آشکار، گزندی به آنها نرساند و آنها، در تمام نقاط جهان، در امنیت و آزادی بسر برند[1] .

در بعضی از متون، چهار شرط زیر نیز ذکر شده است:

1- معاویه، باید دست از سب و لعن امام علی علیه‌السلام بردارد و نام مبارک آن حضرت، به نیکی برده شود.

2- هزار هزار (یک میلیون) درهم، میان فرزندان شهدای جنگ جمل و صفین، که در رکاب امام علی علیه‌السلام کشته شده‌اند، تقسیم شود[2] .

3- معاویه، حق صاحبان حق را به آنها برگرداند.

4- معاویه هر سال، پنجاه هزار درهم به عنوان حق امام حسن علیه‌السلام (و حقوق اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) ادا نماید[3] .

این صلحنامه در روز بیست و پنجم ماه ربیع الاول سال چهل و یک هجری قمری، منعقد شد و گروهی از بزرگان آن را امضاء کردند و معاویه، متهد شد تا به آن عمل کند.

این شروط، به خوبی نشان می‌دهد که اگر به آنها وفا می‌شد، امام حسن علیه‌السلام در پرتو آن، می‌توانست به آگاهی بخشی و بازسازی نیروهای خود بپردازد و در این فرصت استثنایی و بی‌نظیر، بتواند آب از دست رفته را به جوی خود، بازگرداند.

ولی، معاویه پس از آنکه بر اوضاع مسلط گردید، به سوی کوفه حرکت کرد و در روز جمعه به «نخیله» (نزدیک کوفه)، وارد شد و در آنجا مردم را از دو طرف، به گرد خود جمع کرد و برای آنها سخنرانی نمود.

معاویه در آن خطبه، با کمال صراحت و گستاخی، چنین گفت: من برای نماز، زکات و حج، با شما نجنگیدم، با اینکه شما، به این امور، پایبند هستید، بلکه جنگ من با شما از این رو بود که من، زمام امور حکومت را به دست گیرم و خداوند آن را به من، عطا کرد!!! اکنون بدانید، آن شروطی را که من در ضمن قرارداد صلح به حسن بن علی علیهماالسلام وعده دادم، همه‌ی آنها را زیر پای خود می‌گذارم و به هیچیک از آنها وفا نخواهم کرد!!! [4] .

به این ترتیب، ماهیت پلید و نیرنگ و تزویر ناجوانمردانه‌ی معاویه، آشکار شد و او با زر و زور و تزویر، بر گرده مردم سوار گردید.

به این ترتیب، امام حسن علیه‌السلام از صحنه‌ی سیاست بر کنار شده و به مدینه بازگشت و در آنجا در انتظار دستور خداوند متعال به زندگی خود ادامه داد.

بنابر تاریخ فوق، (که امم حسن علیه‌السلام در روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهل هجری قمری، زمام خلافت را به دست گرفت و قرارداد صلحنامه‌ی آن حضرت با معاویه، در روز بیست و پنجم ماه ربیع الاول سال چهل و یک هجری قمری، منعقد شد) نتیجه می‌گیریم که مدت خلافت آن حضرت، شش ماه و چهل روز، بوده است. سپس، آن حضرت به شهر مدینه رفته و حدود ده سال، به دور از متن حکومت و مسائل حکومتی، ادامه‌ی زندگی داده است[5] .

پی نوشت ها:

[1] اعیان الشیعة، ج 1، ص 570.

[2] تاریخ طبری، ج 4، ص 122.

[3] مناقب آل أبیطالب، ج 4، ص 33. (بعضی، شرط آخر را، از ناحیه‌ی دروغ سازان حدیث دانسته‌اند).

[4] اعیان الشیعه، ج 1، ص 570.

[5] سیره‌ی چهارده معصوم (علیهم‌السلام)، صص 271 - 272.

اعتراض عایشه و پاسخ امام حسین

حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود:
وقتی که امام حسن علیه‌السلام به حالت احتضار درآمد، به امام حسین علیه‌السلام فرمود: «برادرم! من به تو وصیتی می‌کنم، آن را رعایت کن و انجامش بده!
وقتی که من از دنیا رفتم، جنازه‌ی مرا آماده‌ی دفن کن؛ سپس مرا به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا من با آن حضرت تجدید عهد کنم. آنگاه، مرا به جانب قبر مادرم فاطمه علیهاالسلام برگردان و پس از آن، مرا به بقیع ببر و در آنجا دفنم کن.
و بدان که از طرف حمیرا (عایشه)، که مردم از کارهای خلاف و دشمنی او، با خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ما خاندان، آگاه هستند، مصیبتی به من می‌رسد».
وقتی که امام حسن علیه‌السلام به شهادت رسید و از دنیا رفت، جنازه‌ی مطهرش را روی تابوتی گذاشتند و آن را به محلی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بر جنازه‌ها نماز می‌خواند، بردند.
امام حسین علیه‌السلام، بر جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه‌السلام نماز خواند.
پس از خواندن نماز، جنازه‌ی مطهر آن حضرت را به کنار مرقت مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله برده و اندکی در آنجا توقف کردند.
از سوی دیگر، به عایشه خبر دادند که بنی هاشم می‌خواهند جنازه‌ی امام حسن علیه‌السلام را، کنار قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنند.
آنگاه، عایشه بر استری زین کرده، سوار شده، به آنجا آمده، ایستاد و گفت: فرزند خود را از خانه‌ی من بیرون ببرید، که نباید در اینجا چیزی دفن شود و نباید پرده‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دریده گردد!!!
امام حسین علیه‌السلام به عایشه فرمود: «تو و پدرت، پیش از این پرده‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دریدید! و تو کسی را (مقصود، ابوبکر است) به خانه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردی، که آن حضرت دوست نداشت (او) نزدیک آن حضرت باشد و خدا، در مقابل این کار، از تو بازخواست خواهد کرد!
همانا، برادرم حسن علیه‌السلام، به من امر کرد که جنازه‌اش را نزد جد بزرگوارش بیاورم، تا با جد بزرگوارش، تجدید عهد کند.
و بدان که، برادر من از همه‌ی مردم به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و معنای قرآن، داناتر بود و نیز او، داناتر از این بود که پرده‌ی رسول

خدا صلی الله علیه و آله را پاره کند.
اگر از نظر ما، دفن کردن در کنار مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله، جایز بود، آنگاه تو می‌فهمیدی که (جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه‌السلام، در آنجا دفن می‌شد، [ولی از نظر ما، کلنگ زدن، نزد گوش مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، جایز نیست.]
سپس، محمد حنفیه رشته‌ی سخن را به دست گرفت و گفت: ای عایشه! تو یک روز بر روی استر می‌نشینی و یک روز (در جنگ جمل) بر روی شتر می‌نشینی! تو، به علت دشمنی که با بنی هاشم داری، نه مالک نفس خود هستی و نه در روی زمین، آرام می‌گیری!
عایشه، رو به او کرده و گفت: ای پسر حنفیه! اینها که سخن می‌گویند، فرزندان فاطمه علیهاالسلام هستند، تو دیگر چه می‌گویی؟
امام حسین علیه‌السلام به عایشه فرمود: تو محمد را از بنی فاطمه علیه‌السلام، به کجا دور می‌کنی؟! سوگند به خدا! که او زاده‌ی سه فاطمه است:
1- فاطمه، دختر عمران (مادر ابوطالب).
2- فاطمه، بنت اسد (مادر امام علی علیه‌السلام).
3- فاطمه، دختر زائدة بن اصم (مادر عبدالمطلب).
عایشه بار دیگر گفت: پیر خود را (از این جا) دور کنید و ببرید، که شما قومی دشمن، هستید!!!
امام حسین علیه‌السلام، جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه‌السلام را به سوی بقیع، حرکت داد[1] .
در نقل دیگر، آمده است که:
پس از مراسم غسل دادن به جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه‌السلام، هنگامی که جنازه‌ی مطهر آن حضرت را به سوی مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت دادند، مروان (که حاکم مدینه بود)، با همدستان خود، یقین کردند که می‌خواهند جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه‌السلام را، کنار مرقد مطهر جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند به گرد هم آمده، لباس رزم پوشیده و رو در روی بنی‌هاشم قرار گرفتند.
عایشه، در حالیکه بر استر سوار بود، فریاد می‌زد. من دوست ندارم فرزند خود را به خانه‌ی من بیاورید!
مروان می‌گفت: چه بسیار جنگی که از آسایش، بهتر است! آیا عثمان، در دورترین جای مدینه دفن شود و حسن علیه‌السلام، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شود؟! این کار هرگز اتفاق نخواهد افتاد! نزدیک بود که جنگ شدیدی، میان بنی امیه و بنی هاشم واقع شود.
در این هنگام، عبدالله بن عباس، نزد مروان شتافت و گفت: ای مروان! ما می‌خواهیم با زیارت مرقد مطهر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، با آن

حضرت، تجدید عهدی کنیم. ما نمی‌خواهیم که جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه‌السلام را در کنار مرقد مطهر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، دفن کنیم!
عبدالله بن عباس، رو به عایشه کرده و گفت: ای عایشه! این، چه رسوایی است (که درست کرده‌ای)؟ تو، روزی بر روی استر و روز دیگر بر روی شتر، می‌خواهی نور خدا را خاموش کرده و با دوستان خدا، بجنگی؟! بازگردد! که به آنچه دوست داری، رسیده‌ای! (یعنی: خاطرت، آسوده باشد که ما نمی‌خواهیم جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه‌السلام را در کنار مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنیم) خداوند، انتقام این خاندان را - اگر چه پس از مدتی طولانی هم باشد خواهد گرفت.

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، ج 1، صص 302 - 303.

اسلام آوردن یهودی

طریحی از فخر رازی نقل کرده است:
پیامبر صلی الله علیه و آله برای شرکت در جنگ از مدینه خارج شد و علی علیه‌السلام را همراه خود برد. حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام که کودک بودند، نزد مادرشان در مدینه ماندند، روزی حسین علیه‌السلام، که 3 سال داشت، از خانه بیرون آمد و در کوچه‌های مدینه به راه افتاد و به نخلستان‌ها و باغ‌های اطراف مدینه رسید. در حواشی و کناره‌های آن گردش می‌کرد که یک نفر یهودی به نام صالح بن رقعه نزدیک او آمد و آن حضرت را به خانه‌ی خود برد و از مادرش پنهان کرد.
چون عصر فرارسید و از حسین علیه‌السلام خبری نشد، فاطمه علیهاالسلام را اندوه و غم بی‌خبری از فرزندش فراگرفت. او بارها از خانه تا در مسجد النبی صلی الله علیه و آله بیرون آمد و کسی را ندید تا سراغ حسین علیه‌السلام بفرستد. پس به فرزندش، حسن علیه‌السلام رو کرد و فرمود:ای میوه‌ی دلم! نور چشمم! برخیز و برادرت، حسین علیه‌السلام را پیدا کن که قلبم از فراقش می‌سوزد.
حسن علیه‌السلام برخاست، و از مدینه بیرون آمد و به اطراف آن، که نخل‌های فراوان داشت، آمد و فریاد زد:حسین بن علی! نور چشم پیامبر! برادرم کجایی؟! در همین حال که صدا می‌زد، آهویی نزدش آشکار شد و خدا به او الهام فرمود که از آهو بپرسد. گفت:ای آهو! آیا برادرم، حسین را دیده‌ای؟ خدا به برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله، آهو را به سخن آورد و گفت:حسن جان! نور چشم مصطفی! دل خوشی مرتضی! و ای مایه‌ی حیات دل زهرا! بدان! برادرت را صالح یهودی گرفته و در خانه‌ی خود پنهان ساخته است.
حسن علیه‌السلام تا در خانه‌ی یهودی آمد و او را صدا زد. صالح بیرون آمد. حسن علیه‌السلام گفت:حسین را بیرون بیاور و به من بسپار وگرنه به مادرم می‌گویم تا تو را هنگام سحرها نفرین کند، و از پروردگارش بخواهد یک نفر یهودی روی زمین نگذارد، و به پدرم می‌گویم که با شمشیرش همه‌ی شما را بزند و به هلاکت برساند، و به جدم می‌گویم تا از خدای سبحان بخواهد که جان همه‌ی یهودی‌ها را بگیرد.
صالح یهودی از سخنان او شگفت زده شد و پرسید:کودک جان! مادرت کیست؟ حسن علیه‌السلام فرمود:مادرم زهرا، دختر محمد مصطفی! گردن بند (عروس صفا و) خلوص، و در صدف عصمت و عزت جمال دانش و حکمت است. او نقطه‌ی دایره‌ی مناقب و مفاخر، و قطعه‌ی نوری از انوار صفات نیک و کارهای خیر است. خمیره‌ی وجود او از سیبی از سیب‌های

بهشت سرشته است، و خدا در صحیفه‌ی او آزادی گنهکاران امت را نوشته است. او مادر سروران نجیب، و سالار زنان عالم، و بریده‌ی از دنیا، و پاک از تطاول تأثیر نابجای روزگار، فاطمه‌ی زهرا است.
یهودی گفت:مادرت را شناختم. پدرت کیست؟
حسن علیه‌السلام فرمود:پدرم اسدالله الغالب، علی بن ابیطالب است؛ آن که با دو شمشیر زد، و با دو نیزه افکند، و با پیامبر به دو قبله نماز گزارد، و جان خود را به آقای جن و انس فدا کرد؛ پدر حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام.
صالح گفت:پسرجان! پدرت را شناختم. جدت کیست؟
حسن علیه‌السلام فرمود:جدم دری از صف (پیامبران خدای) جلیل، و میوه‌ای از درخت ابراهیم خلیل است، آن ستاره‌ی درخشان، و نور تابان، از چراغ تکریم‌های آویزان در عرش خدای سبحان، سرور هر دو جهان، و رسول انس و جان، و مایه‌ی نظام هر دو سرا، و فخر عالمیان، و مقتدای هر دو حرم، و امام شرقیان و غربیان، و جد هر دو سبط، من حسن و برادرم حسین.
چون حسن علیه‌السلام از شمارش مناقب پیامبر صلی الله علیه و آله فارغ شد، زنگار کفر از دل صالح زدوده شد و اشک از دیدگانش سرازیر گشت و همچون سرگشته‌ای، با حیرت از زیبایی سخن و کمی سن و تیزهوشی حسن، به او می‌نگریست.
سپس گفت:ای میوه‌ی دل مصطفی، و نور چشم مرتضی، و شادی دل زهرا! پیش از آن که برادرت را به تو بدهم، از (اسلام و) احکام اسلام به من خبر ده تا اعتراف کنم و به اسلام درآیم. حسن علیه‌السلام نیز احکام اسلام را بر او عرضه کرد، و حلال و حرام را به او آموخت، و صالح اسلام آورد. و به دست امام، فرزند امام اسلامش نیکو گشت و برادرش حسین علیه‌السلام، را به او سپرد، و بر سر هر دو طبقی از طلا و نقره افشاند و به برکت حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام، آن‌ها را به فقیران و محرومان صدقه داد.
سپس حسن علیه‌السلام دست برادرش را گرفت و نزد مادر آورد. چون مادر آن دو را دید، قلبش آرام گرفت و شادمان گشت.
روز بعد، صالح همراه 70 نفر از افراد قبیله و خویشان خود آمد و همگی به دست امام فرزند امام، اسلام آوردند.
سپس صالح به در خانه‌ی زهرا آمد و در حالی که ثناگوی آن بزرگواران بود، صورت خود را بر خاک آستانه‌ی آن خانه سایید و گفت:ای دختر مصطفی! من در حق فرزند تو بد کردم و او را آزردم. اینک از کرده‌ی خود پشیمانم. از گناهم بگذر. فاطمه علیهاالسلام پیام فرستاد:ای صالح! من از گناه تو گذشتم و چشم پوشیدم، اما آن دو، فرزندان من و فرزندان علی مرتضایند.

از او نیز به جهت آزاری که به پسرش رساندی، عذرخواهی کن.
سپس صالح به انتظار علی علیه‌السلام نشست، تا آن حضرت از سفر آمد و صالح حال خود را بر او عرضه داشت و به گناه خود اعتراف کرد و نزد آن حضرت گریست و از خطای خود عذرخواهی نمود. آن حضرت فرمود:ای صالح! من از تو راضی شدم و از گناهت چشم پوشیدم، ولی اینان فرزندان من و دو ریحانه‌ی رسول خدایند. نزد او برو و از او نیز به جهت رفتار بدی که در حق فرزندش نمودی، عذرخواهی کن. صالح، گریان و غمگین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:ای سرور رسولان! تو رسول رحمت برای جهانیانی، و من گناه و خطا کرده‌ام. من فرزندت، حسین علیه‌السلام را ربودم و او را در خانه‌ی خود از مادر و برادرش پنهان ساختم و آنان را ناراحت کردم. اینک از کفر جدا شده‌ام و به دین اسلام درآمده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:من از تو راضی شدم و از گناهت گذشتم، لکن بر تو باد که از خدا نیز - به سبب رفتار بدت نسبت به نور چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و محبوب دل زهرا علیهاالسلام - عذر بخواهی و استغفار کنی تا از تو درگذرد.
پس صالح از پروردگار خود پیوسته آمرزش می‌خواست و به او توسل می‌جست و در سحرگاهان و هنگام نمازها در پیشگاهش تضرع می‌کرد؛ تا جبرئیل با بهترین تکریم‌ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت:ای محمد! خدا از صالح - همان روز که به دست امام فرزند امام اسلام آورد - درگذشت (و او را بخشید). [1] .

پی نوشت ها:
[1] المنتخب:163.

اجرای حد بر ولید

طبری از ابوساسان نقل کرده است که او گفت:
نزد عثمان بن عفان بودم که ولید را در حال مستی آوردند. عثمان گفت:علی! برخیز و او را تازیانه بزن. علی علیه‌السلام فرمود:حسن جان! او را تازیانه بزن. حسن علیه‌السلام عرض کرد:داغ او را به کسی بسپار که خنک او را عهده‌دار است. گویا عثمان عصبانی شد و گفت:عبدالله بن جعفر! برخیز و او را تازیانه بزن. پس عبدالله بن جعفر تازیانه زد و علی علیه‌السلام شمرد تا به 40 رسید، و فرمود:دست نگهدار. سپس فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله 40 تازیانه زد... و من این را بیش‌تر دوست دارم. [1] .

پی نوشت ها:
[1] ذخائر العقبی:96.

اذن ورود برای اسب سوار

سید بن طاووس با سند خود از ابن‌عباس نقل کرده است:
روزی نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام علی بن ابیطالب علیه‌السلام نشسته بودم و با هم سخن می‌گفتیم که فرزندش، حسن علیه‌السلام آمد و عرض کرد:ای امیرمؤمنان! اسب سواری که بوی مشک و عنبر او بلند است، می‌خواهد خدمت شما برسد. علی علیه‌السلام فرمود:بگذار بیاید. پس مردی تنومند، زیبا، خوش‌چهره، و خوش‌اندام که لباس‌های پادشاهان به تن داشت، آمد و گفت:سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای امیرمؤمنان! علی علیه‌السلام فرمود:و بر تو باد سلام.... [1] .

پی نوشت ها:
[1] مهج الدعوات:114.

احتجاج امام حسن با معاویه و یارانش

خوارزمی می‌گوید:یزید بن أبی‌حبیب، حارث بن یزید و ابن‌هبیره نقل کرده‌اند:
عمرو بن عاص، عتبة بن ابی‌سفیان، ولید بن عقبه و مغیرة بن شعبه نزد معاویه رفته، گفتند:بفرست حسن را بیاورند تا به او ناسزا گوییم و تحقیرش نماییم.
گفت:می‌ترسم از پس او برنیایید، و بدانید چنانچه او را بخواهم، می‌گویم تا همچون شما سخن گوید.
گفتند:باشد، سوگند به خدا! امروز او را خوار می‌کنیم. پس معاویه، امام حسن علیه‌السلام را - که خبر نداشت - خواست، و گفت:من تو را نخواستم، بلکه این‌ها مرا وادار کردند تا تو را بخواهم، و این‌ها می‌گویند:عثمان، مظلوم کشته شد و پدر تو، او را کشت. اکنون بشنو و پاسخ ایشان را بده و هیبت من تو را نگیرد که تا بیانی رسا، جوابشان گویی. امام حسن علیه‌السلام فرمود:چرا به من خبر ندادی تا [با خود] به شمار ایشان، از فرزندان عبدالمطلب بیاورم! و چنان نیست که من از کسی بترسم، زیرا خدا با من است؛ هم امروز، و هم در گذشته، و هم در آینده. اینک بگویید تا بشنوم.
عمرو بن عاص گفت:خدا به شما، فرزندان عبدالمطلب، حکومت نخواهد داد؛ زیرا خلفا را کشتید و خون‌های حرام را حلال شمردید... سپس عتبة بن ابی‌سفیان گفت:کشندگان عثمان، شما فرزندان عبدالمطلب هستید. سوگند به خدا! این، حق ماست که خون عثمان را از شما بگیریم... سپس مغیره سخن گفت....
امام حسن علیه‌السلام فرمود:سپاس خدایی را که اول شما را با اول ما، و آخر شما را با آخر ما هدایت فرمود! گفتارم را بشنوید و توجهتان را به من بسپارید. از تو آغاز می‌کنم - ای معاویه! - سوگند به خدا! اینان به من ناسزا نگفتند؛ این تویی - ای معاویه!- که به من ناسزا گفتی؛ زیرا زشت کردار، بدخود، ظالم بر ما، و دشمن محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش بودی و هستی. سوگند به خدا! اگر من و ایشان، در جمع مردم مدینه، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، توان این سخنان را که گفتند نداشتند. آری، از تو آغاز می‌کنم - ای معاویه! - بشنو، و جمعیت نیز باید بشنود. هان ای مردم! بشنوید، و حقی را که می‌دانید کتمان نکنید، و چنانچه باطل گفتم، تصدیقم نکنید.
شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید کسی را که ناسزا می‌گویید، به هر دو قبله نماز گزارد، و تو [در آن زمان] - ای معاویه! - کافر به هر دو

قبله بودی، و آن‌ها را گمراهی می‌شمردی، و [بت‌های] لات و عزی را می‌پرستیدی؟
و [شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که علی علیه‌السلام] در هر دو بیعت فتح و رضوان، با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد، و تو - ای معاویه! - به اولی کافر بودی، و دومی را شکستی؟
شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که در جنگ بدر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شما را لعنت فرستاد؛ در حالی که پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان بر دوش علی علیه‌السلام بود؟ و نیز در جنگ احزاب، شما را لعنت فرستاد و باز پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان بر دوش علی علیه‌السلام بود، و - ای معاویه! - پرچم مشرکان بنی‌امیه، بر دوش تو بود؟ با این سوابق است که خدا حجت (و منطق) علی علیه‌السلام را پیروز، و ادعایش را حق، و آیینش را یاری، و سخنش را تصدیق می‌کند، و با این پیشینه‌هاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان از او خشنودند.
و شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله، خیبریان را محاصره کرد، و عمر بن خطاب را با پرچم مهاجران، و سعد بن معاذ را با پرچم انصار [به نبرد آنان] فرستاد، و سعد را زخمی آوردند، و عمر نیز برگشت در حالی که یاران خود را [از نبرد با ایشان] می‌ترساند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«فردا پرچم را به کسی دهم که خدا و رسول، او را دوست دارند، و او نیز خدا و رسول را دوست دارد، و برنمی‌گردد تا خدا - به خواست خود - پیروزش کند». عمر، ابوبکر، مهاجران و انصار که در آن جا بودند، بر آن طمع بستند. علی علیه‌السلام در آن روز، به چشم‌درد سختی، مبتلا بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام را خواست و در دو چشم او آب دهان خود نهاد، (و شفا یافت) و پرچم را به او داد و فرمود:«خدایا! از گرما و سرما نگهش دار»، و علی علیه‌السلام برنگشت تا خدا پیروزش کرد و خیبریان را تسلیم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نمود. و تو در آن روز - ای معاویه! - در مکه، مشرک و دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بودی.
و شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که علی علیه‌السلام بود که خواسته‌های نفسانی را بر خود حرام کرد، و خدا در این باره فرمود:«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای شما حلال کرده است، حرام مشمارید.» [1] .
و اما تو ای معاویه! من درباره‌ی تو جز آنچه واقعیت دارد و خودت و یاران گرداگردت می‌دانند، نمی‌گویم:روزی تو شتر پدرت (ابوسفیان) را که بعد از کوری، بر شتری سرخ‌مو سوار بود از عقب، می‌راندی و برادرت [عتبه]- این که نشسته است - از جلو، می‌کشاند. پس رسول خدا صلی الله علیه و

آله (چون شما را دید)، شتر، سوار شونده، آن که از جلو می‌کشاند و آن که از عقب می‌راند را لعن فرمود؟ (آری) پدرت سوار بود، و برادرت از جلو می‌کشاند و تو از عقب می‌راندی.
و شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سراغ معاویه، که از کاتبان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، فرستاد تا (بیاید و) نامه‌ای به بنی‌خلید بنویسد. گفتند:او غذا می‌خورد. فرمود:«خدا شکمش را سیر نسازد!»، تو را به خدا سوگند! ای معاویه! آیا این ماجرا را یاد می‌آوری؟
و شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هفت جا، ابوسفیان را لعنت کرد:
1. روزی که (پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه) به سوی مدینه حرکت کرد.
2. روز کاروان [قریش] که ابوسفیان آن را دور کرد تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهش دارد.
3. در جنگ احد، ابوسفیان گفت:«والایی أی هبل! والایی أی هبل!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«خدا، والاتر و شکوهمندتر است.» ابوسفیان گفت:بت عزی از ماست و شما عزی ندارید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:«خدا مولای ما است و شما مولا ندارید.» پس خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان، آن روز او را لعنت کردند.
4. در جنگ احزاب، که ابوسفیان همه‌ی قریش را (برای نبرد) آورد، و خدای سبحان، در سوره‌ی احزاب، دو آیه نازل کرد که در هر دو، ابوسفیان و یارانش را (الذین کفروا)؛ «کسانی که کافرند» نامیده است.
5. روز قربانی، که بازداشته شده بود از این که به مکانش [در منی] برسد؛ آن زمان که تو و مشرکان قریش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از (ورود به) مسجدالحرام (بازداشتید، و) برگرداندید، و او مناسک را انجام نداده، و خانه‌ی خدا را طواف نکرده، برگشت.
6. روزی که ابوسفیان، همه‌ی قریش را آورد و عیینة بن حصن، همه‌ی غطفان را آورد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله، رهبران و پیروان آنان را لعن کرد.
7. روزی که در آن پیچ گردنه، دوازده نفر - هفت نفر از بنی‌امیه و پنج نفر از دیگران - حمله کردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشند [و او ایشان را لعن کرد].
و تو -ای معاویه! - سزاوار است که از نامه‌ی خود به پدرت - چون خواست تسلیم شود و تو کافر بودی - شرم کنی. تو به پدر خود (این اشعار را) نوشتی:
ای صخر! با اختیار خود تسلیم مشو که پس از کشتگان بدر که تکه تکه

شدند، ما را رسوا خواهی کرد.
جدم، عمویم، دایی مادری‌ام، وه چه مردمی! و نیز حنظله که بی‌خوابی شب را به ما هدیه کرد.
[ای پدر!] دل به چیزی مبند که - همراه رقاصه‌ها - در (میان مردم) مکه، حماقت را به گردن ما آویزد.
پس برای ما مرگ آسان‌تر از این است که بامدادان، نوباوگان به ما بگویند:یاری کردن بت عزی به ما واگذار شد.
ای معاویه! آیا هیچ یک از این سخنان را می‌توانی انکار کنی؟
و اما تو ای عمرو بن عاص! من تو را نمی‌شناسم جز از عمل نامشروعی که آن پنج نفر قرشی درباره‌ی آن اختلاف داشتند، و هر یک می‌پنداشت که تو، فرزند اویی، و قصاب قریش که پست‌ترین، شرورترین و ملعون‌ترین‌شان بود، بر [انتساب] تو [به خود] غالب شد. سپس به سخن آمدی و گفتی:من (کینه‌توز، و) دشمن محمدم. و خدا در کتاب خود نازل فرمود:«حقا که دشمن تو، خود بی‌نسل است.» [2] سپس در 70 بیت (از اشعار خود) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را، عیب و ناسزا گفتی، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:«خدایا! من شعرگویی را نیک ندانم؛ تو خود، در برابر هر بیتی، یک بار او را لعن فرما». سپس جزء آن کشتی نشینان بودی که نزد نجاشی رفتند تا «جعفر» را تکذیب کنند، و خدا شما را تکذیب کرد. پس تو در جاهلیت و اسلام، دشمن بنی‌هاشمی و من بر آن، تو را ملامت و نکوهش نکنم. این تو بودی که چون به سوی نجاشی راه افتادی، (این اشعار را) گفتی:
با این که این گونه سفرها از من ناشناخته نیست، حتما می‌گویند:این مسافرت به کجاست؟
می‌گویم:رهایم کنید که من درباره‌ی جعفر، نزد نجاشی می‌روم.
نزد نجاشی، چنان جعفر را داغ زنم که با آن، غرور پرفخر قریش را به پا دارم (و زنده کنم).
و من تا آن جا که می‌توانم از (آزار) بنی‌هاشم، در پنهان و آشکار، دست نخواهم کشید.
و اما تو ای عتبه! نه نیکو رأیی تا پاسخت دهم و نه خردمندی تا سرزنشت کنم و نه به خیر تو امیدی هست و نه از شرت باکی. و تو و مادرت برابرید. اما این که مرا از کشتن می‌ترسانی، (اگر راست، گویی) پس چرا آن را که در بستر همسر خود دیدی، نکشتی؟ و چنانچه می‌توانستی، او را می‌کشتی و (از بی‌غیرتی تو، همین بس که) آن زن نابکار را هنوز با خود داری. آری، بر ناسزاگویی‌ات به علی علیه‌السلام، سرزنشت نکنم؛ زیرا این علی علیه‌السلام بود که دایی تو را که - مبارز می‌طلبید - کشت، و نیز در کشتن جد تو - با حمزه - شریک شد.

و اما تو ای ولید! سوگند به خدا! از این که علی علیه‌السلام را ناسزا می‌گویی، سرزنشت نمی‌کنم؛ زیرا این علی علیه‌السلام بود که 80 بار برای میگساری‌ات تازیانه زد، و نیز حد زنا را بر تو جاری کرد، و پدرت را به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، گرفتار ساخت و کشت، و او می‌گفت:چرا کشته می‌شوم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:به علت دشمنی‌ات با خدا و پیامبرش. گفت:برای فرزندانم چه کسی است؟ فرمود:آتش. پس تو [ای ولید] از فرزندان آتشی. تو چگونه علی علیه‌السلام را ناسزا می‌گویی، با این که اطرافیانت می‌دانند که علی، مؤمن است، و تو کافر فاسق؟ و چگونه کسی را ناسزا می‌گویی که خدا در 10 آیه، او را «مؤمن» نامیده، و در 10 آیه، از او خشنود است، و (با این حال) تو را - در قرآن - «فاسق» نامیده است؛ تا آن جا که شاعر مسلمانان (حسان) - طبق فرموده‌ی خدا - درباره‌ی تو (چنین) گفته است:
خدا در کتاب خود، درباره‌ی علی علیه‌السلام و ولید، بیانی بر ما فرود آورد.
[طبق آن آیه] ولید در جایگاه پدیدآورنده‌ی فسق نشست و علی علیه‌السلام در جایگاه ایمان.
خدا عمرت دهد! چنان نیست که مؤمن، با فاسق خیانتکار برابر باشد.
زود باشد که پس از چندی، علی علیه‌السلام و ولید را، آشکارا به جایگاه حساب فراخوانند.
پس علی علیه‌السلام را در آن جا پاداش بهشت دهند، و ولید را کیفر خواری (و آتش).
پس تو کافری ناصبی از دیار صفور هستی، و به یقین، تو بزرگ‌تر از پدر خودی که تو را به او نسبت می‌دهند!
و اما تو ای مغیره! مثل تو همانند آن پشه‌ای است که به نخل سرفراز گفت:خودت را نگه دار که می‌خواهم از تو فرود آیم. نخل گفت:سوگند به خدا! من نفهمیدم، کی بر من نشستی، تا اینک بخواهی فرود آیی؟!
به من بگو که به علت کدام صفت علی علیه‌السلام او را ناسزا می‌گویی؛ آیا به علت دوری‌اش از رسول خداست، یا به سبب بدآزمونی‌اش در اسلام، یا گرایشش به دنیا، یا ستمگری‌اش در داوری‌هاست؟!
اگر یکی از این‌ها را بهانه کنی، خدا و پیامبرش تکذیبت کنند.
اما این که می‌پنداری علی علیه‌السلام عثمان را کشت، هیچ دلیلی نداری.
و اما درباره‌ی سخنانت در مورد خلافت، خدای متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله خود می‌فرماید:«و نمی‌دانم شاید او، فتنه‌ای برای شما و تا چندی وسیله‌ی برخورداری باشد» [3] و نیز می‌فرماید:«و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وامی‌داریم تا در آن، به انحراف و فساد بپردازند.» [4] .
سپس امام حسن علیه‌السلام ردای خود را تکان داد و برخاست.

معاویه به یاران خود گفت:عذاب کار خود را بچشید. گفتند:سوگند به خدا! ما چون تو نچشیم. معاویه گفت:من به شما نگفتم از پس او برنمی‌آیید؟ و نشنیدید، و چون رسوایتان کرد، از پس او برنیامدید. سوگند به خدا! برنخاست تا این سرا را بر من تاریک کرد و خواستم بر او حمله کنم. پس در شما خیری نباشد نه امروز، نه دیروز، و نه در آینده.
مروان بن حکم از این دیدار آگاه شد و نزد معاویه آمد و دید عمرو بن عاص، ولید بن عتبه، عمرو بن عثمان، عتبه و مغیره آن جا هستند. از صحت ماجرا پرسید، گفتند:درست است. گفت:چرا مرا نخواستید تا او و خاندانش را چنان ناسزا گویم که بردگان و کنیزکان با آن، آواز خوانند؟ گفتند:اینک نیز دیر نشده است. معاویه باز امام حسن علیه‌السلام را خواست، و چون آن حضرت، میان معاویه و عمرو بن عاص بر تخت نشست، معاویه گفت:من تو را نخواستم، مروان خواست. مروان گفت:حسن! آیا تو مردان قریش را ناسزا گفته‌ای؟ سوگند به خدا! آن چنان تو و پدر و خاندانت را ناسزا گویم که وسیله‌ی آوازخوانی بردگان و کنیزکان گردد.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:مروان! سپاس خدایی را که با این تهدید تو، جز بر طغیان و سرکشی‌ات نیفزاید، چنان که فرمود:«و ما آنان را بیم می‌دهیم، ولی جز بر طغیان بیش‌تر آن‌ها نمی‌افزاید». [5] مروان! آیا تو و فرزندانت، همان درخت لعنت شده‌ی در قرآن نیستید؟ سه بار از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که تو را لعنت می‌کرد.
معاویه تکبیر گفت و به سجده افتاد. این، یک پیروزی برای حسن بن علی علیه‌السلام بود. سپس برخاستند و پراکنده شدند.
برخی از شاعران اهل بیت، (چه زیبا) در این باره سروده‌اند:
[ای خاندان پیامبر!] هر کار نیک و مایه‌ی مباهاتی به شما بازگردد؛ چون گویند جد شما، رسول خداست.
و هر جوان‌مردی و بزرگ‌منشی، در شما جلوه کند؛ چون گویند مادر شما، فاطمه‌ی زهراست. پس دیگر برای ثناگویی شما سخنی نماند؛ هرگاه سخن کامل باشد، دیگر چه بگوید؟ [6] .
[58]-138- اربلی می‌گوید:
و چون معاویه به مدینه آمد، بر منبر رفت و سخنرانی کرد و به علی علیه‌السلام ناسزا گفت. پس امام حسن علیه‌السلام برخاست، و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود:حقا که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آن که برای او، دشمنی از مجرمان قرار داد. خدا فرمود:«و این گونه برای هر پیامبری، دشمنی از گناهکاران قرار دادیم» [7] [ای معاویه!] من فرزند علی علیه‌السلام هستم، و تو فرزند صخر. مادر تو هند است، و مادر من فاطمه علیهاالسلام. مادربزرگ تو قتیله است و مادربزرگ من خدیجه علیهاالسلام. پس خدا لعنت کند آن کس را که در

دودمان، پست‌تر؛ در یادها، گمنام‌تر؛ در کفر، بزرگ‌تر؛ و در نفاق، سخت‌تر است.
و اهل مسجد، بلند گفتند:آمین، آمین. معاویه سخن خود را قطع کرد و به منزل رفت. [8] .

پی نوشت ها:
[1] مائده:87؛ (یا أیها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما أحل الله لکم).
[2] کوثر:3؛ (ان شانئک هو الأبتر).
[3] انبیاء:111؛ (و ان أدری لعله فتنة لکم و متاع الی حین).
[4] اسراء:16؛ (و اذا أردنا أن نهلک قریة أمرنا مترفیها ففسقوا فیها).
[5] اسراء:60؛ (و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا).
[6] مقتل الحسین علیه‌السلام 114:1.
[7] فرقان:31؛ (و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین).
[8] کشف الغمة 573:1.

احتجاج امام حسن با ابن حدیج

طبرانی با سند خود از ابوکبیر نقل کرده است:
من نزد حسن بن علی علیه‌السلام نشسته بودم که مردی آمد و گفت:کسی به نام معاویة بن حدیج نزد معاویة بن ابی‌سفیان، علی علیه‌السلام را ناسزا گفت. [امام حسن علیه‌السلام فرمود:] آیا او را می‌شناسی؟ او عرض کرد:آری. امام حسن علیه‌السلام فرمود:هر وقت او را دیدی، نزد من بیاور. پس نزدیک خانه‌ی عمرو بن حریث، او را دیده و او را به حضرت نشان داد، و حضرت [چون نزدیک او شد،] فرمود:آیا تو معاویة بن حدیجی؟ او خاموش ماند و تا سه بار پاسخ نداد، و امام حسن علیه‌السلام فرمود:تو نزد آن فرزند زن جگرخوار، علی علیه‌السلام را ناسزا گفتی؟ آگاه باش. چنانچه در حوض کوثر، نزد او بروی - که گمان نمی‌کنم - او را [در آن جا] آماده ببینی که آستین خود را بالا زده و کافران و منافقان را از [نزدیک شدن به] حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌راند، آن چنان که شتر بیگانه رانده می‌شود؛ این، فرموده‌ی آن راستگوی تصدیق شده، ابوالقاسم صلی الله علیه و آله است. [1] .

پی نوشت ها:
[1] المعجم الکبیر 3:81 ح 2727 و 91، ح 2758.

صدوق رحمه الله با سند خود نقل کرده است:
کسی نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمد و عرض کرد:ای فرزند رسول خدا! پروردگار خود را برایم آن چنان توصیف کن که گویی او را می‌بینم.
حسن بن علی علیه‌السلام مدتی طولانی سر به زیر افکند، سپس سر بلند کرد و فرمود:
سپاس آن خدایی را که آغازی شناخته شده، پایانی سرآمده، پیشینی ادراک شده، پسینی محدود، مدتی پایان پذیر برای او نیست، نه شخص [و جسمیت] دارد تا تقسیم پذیرد، و نه اختلاف صفت [با ذات] دارد تا محدود گردد. پس عقل‌ها و دریافت‌هایش، اندیشه‌ها و خطورهایش و خردها و سازوکارهایش، حقیقت صفت او را درنیابند؛ تا [بتوانی] بگویی:چه زمانی پدید آمد؟ از چه سرچشمه گرفت؟ و بر چه چیز آشکار گشت؟ در چه چیز پنهان شد؟ چرا آن چیز را نیافرید؟
او آغازکننده‌ی نوآفرین است، آغاز کرد آنچه را نو آفرید، نو آفرید آنچه را آغاز کرد، آنچه خواست انجام داد و آنچه فزون پذیرد، خواست. این خدای شما، پروردگار جهانیان است. [1] .

پی نوشت ها:
[1] التوحید:45، ح 6.

فرات کوفی با سند خود از أصبغ بن نباته نقل کرده است:
عبدالله بن جندب به علی بن ابیطالب علیه‌السلام نوشت:فدایت شوم، ضعفی در من است. تقویتم کن. علی علیه‌السلام به فرزند خود - حسن علیه‌السلام - فرمود تا نامه‌ای به او بنویسد، و او نوشت:
حقا که محمد صلی الله علیه و آله، امین خدا در زمینش بود. پس چون وفات یافت، ما - خاندان او - امین‌های خدا در زمینش هستیم. دانش [سررسید] مرگ‌ها و حوادث نزد ماست، و ما چون کسی را ببینیم، با واقعیت ایمان و با واقعیت نفاقش، او را می‌شناسیم، و شیعیان ما، با نام و نسب، [برای ما،] شناخته شده‌اند. خدا از ما و ایشان پیمان [پایداری در راه خدا] گرفته است، به سرچشمه‌های ما می‌رسند، و به قدمگاه‌های ما درمی‌آیند. کسی جز ما و ایشان، بر آیین [توحیدی] پدر ما - ابراهیم علیه‌السلام - نیست. ما در روز قیامت، دامن پیامبرمان را می‌گیریم و پیامبرمان دست به دامن نور پروردگار است و شیعیان ما دست به دامن ما دارند.
هر که از ما جدا شود، به هلاکت می‌رسد، و هر که از ما پیروی کند، به ما می‌پیوندد، و ترک کننده‌ی ولایت ما، کافر است، و پیرو ولایت ما، مؤمن است. هیچ کافری ما را دوست نمی‌دارد، و هیچ مؤمنی ما را دشمن نمی‌دارد و هر کس با محبت ما بمیرد، خدا را سزد که او را با ما مبعوث کند.
ما برای پیروان خود، نوریم و برای آن که از پی ما می‌آید، هدایتیم، و کسی که از ما رو برتابد، از ما نیست، و هر کس از ما نباشد، بهره‌ای از اسلام ندارد.
خدا به وسیله‌ی ما دین خود را آغاز کرد، و با ما به پایان می‌برد، و با ما سبزه‌های زمین را خوراک شما می‌کند، و خدا با ما، شما را از غرق شدن امان می‌دهد، و با ما، در زندگی و برزخ و قیامت و صراط و میزان و هنگام ورود به بهشت، شما را نجات می‌بخشد.
و مثل ما در کتاب خدا، همچون مثل مشکات است. مشکات، قندیل است، و در ما، چراغ است، و چراغ، محمد صلی الله علیه و آله و خاندان اویند، و چراغ، در شیشه است. «آن شیشه، گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته‌ی زیتونی - علی بن ابیطالب علیه‌السلام - که نه شرقی است و نه غربی - نه یهودی است و نه نصرانی - افروخته می‌شود. نزدیک است که روغن [زلال] آن - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد - روشنی بخشد. نوری، بر روی نوری دگر است. خدا هر که را بخواهد، به نور خود

هدایت می‌کند.» [1] .
و خدا را سزد که یاور ما را در روز قیامت بیاورد در حالی که چهره‌اش درخشان، برهانش تابان و نزد او، دستاویزش بزرگ است.
و خدا را سزد که یاور ما را رفیق پیامبران، شهیدان، صدیقان و صالحان قرار دهد، و آنان چه خوب همدمی‌اند.
و خدا را سزد که دشمن و منکر ولایت ما را رفیق شیطان‌ها و کافران قرار دهد، و ایشان چه بد رفیقی‌اند.
و شهید ما ده درجه برتر از شهدای دیگران است، و شهید شیعیان ما هفت درجه برتر از شهید غیر خودشان است.
پس ما نجیبان [بنی‌آدم] و پیشگامان پیامبران و جانشینان خدا در زمین و همان «خالص شده‌های برای خدا» در کتاب خداییم، و ما نزدیک‌ترین مردم به پیامبر خداییم، و ما آن کسانیم که خدا دین خود را برای ما تشریع کرد، و در کتاب خود فرمود:«از دین، آنچه را که به نوح درباره‌ی آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد، و آنچه را به تو وحی کردیم، و آنچه را که درباره‌ی آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید، و در آن تفرقه‌اندازی مکنید» [2] - و بر امت محمد صلی الله علیه و آله باشید - [آری:] «بر مشرکان [آنچه که ایشان را به سوی آن فرامی‌خوانی]، گران می‌آید.» [3] . [4] .

پی نوشت ها:
[1] نور:35؛ (الزجاجة کأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة) (لا شرقیة و لا غربیة) (یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء).
[2] شوری:13؛ (شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی أوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی أن أقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه).
[3] شوری:13؛ (کبر علی المشرکین).
[4] تفسیر فرات الکوفی:285، ح 385.

خزار قمی با سند خود نقل کرده است:امام حسن علیه‌السلام فرمود:
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌ی خود، پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود:ای جماعت مردم! گویا [وفاتم نزدیک است و به سوی خدا] فراخوانده می‌شوم و [باید] اجابت کنم، و من در میان شما دو گوهر گرانبها - کتاب خدا، و اهل بیتم را - به جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نشوید. پس از ایشان بیاموزید، و به ایشان یاد مدهید؛ زیرا از شما داناترند. زمین از ایشان خالی نمی‌ماند، و گرنه زمین، اهل خود را فروخواهد برد.
سپس فرمود:خدایا! من می‌دانم که دانش [هدایت] نابود نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد، و تو زمین خود را از حجت بر بندگانت خالی نمی‌گذاری؛ یا آشکار است و پیروی نمی‌شود، و یا پنهان است و بی‌نام و نشان؛ تا حجتت باطل نگردد، و اولیائت پس از هدایت گمراه نشوند؛ که ایشان در شمار، کم‌ترین و در منزلت نزد خدا، برترین‌هایند.
و چون از منبر پایین آمد، عرض کردم:ای رسول خدا! آیا تو خود، حجت خدا بر همه‌ی خلائق نیستی؟ فرمود:حسن جان! خدا می‌فرماید:«همانا تو بیم‌دهنده‌ای، و برای هر مردمی، هدایت کننده است.» [1] من، بیم‌دهنده‌ام، و علی، هدایت کننده. عرض کردم:ای رسول خدا! این که فرمودی:زمین از حجت خالی نمی‌ماند؟ فرمود:آری، علی امام و حجت پس از من است، و تو حجت و امام پس از اویی، و حسین علیه‌السلام، امام و حجت پس از تو است و.... [2] .

پی نوشت ها:
[1] الرعد:7؛ (انما أنت منذر و لکل قوم هاد).
[2] کفایة الاثر:162.

طبرسی رحمه الله می‌گوید:سلیم بن قیس نقل کرده است:
عبدالله بن جعفر بن ابیطالب گفت:معاویه به من گفت:تو چقدر حسن و حسین را احترام می‌کنی؟ آنان بهتر از تو نیستند، و نیز پدر آنان بهتر از پدر تو نیست، و چنان چه فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، می‌گفتم:مادر تو (أسماء بنت عمیس) کم‌تر از فاطمه علیهاالسلام نیست.
من از گفتار او خشمگین شدم، و نتوانستم خودداری کنم و گفتم:به راستی که تو نسبت به حسن و حسین علیه‌السلام و پدر و مادرشان، کم معرفتی! آری، سوگند به خدا! آنان بهتر از من، و پدر و مادرشان بهتر از پدر و مادر من است، و من - که نوجوان بودم - از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی آنان سخنانی شنیده‌ام که به خاطر دارم.
و معاویه - که در مجلس او جز حسن و حسین و من و ابن‌عباس و برادرش فضل نبود - گفت:بگو آنچه شنیدی که به خدا دروغگو نیستی. [گفتم:] آنچه شنیده‌ام، از آنچه در ذهن توست [نیز] بزرگ‌تر است.
گفت:بگو، هر چند بزرگ‌تر از احد و حری باشد؛ زیرا تا یک نفر از شامیان [این جا] نیست [که بشنود] باکم نیست، و وقتی که زورگوی شما کشته، و جمع شما پراکنده شد، و حکومت در دست اهل، و جایگاه اصلی خود قرار گرفت! دیگر باکم نیست که چه می‌گویید؟ و ادعاهای شما به ما زیان نرساند.
[گفتم:] از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:من از خود مؤمنان، به آنان شایسته‌ترم، و هر که را من چنین باشم، تو نیز ای برادرم [علی]! از خود او به او شایسته‌تری. [این را در حالی می‌فرمود که] علی پیش روی او در خانه بود، و نیز حسن و حسین علیهماالسلام، و عمر بن ام‌سلمه و اسامة بن زید و نیز فاطمه علیهاالسلام و ام‌ایمن و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام حضور داشتند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر بازوی علی علیه‌السلام زد، و همان سخن را سه بار تکرار کرد. سپس بر امامت دوازده امام تصریح فرمود.
سپس فرمود:و بر امتم دوازده رهبر گمراهی - که همه گمراهند و گمراه کننده - [حاکم] خواهند شد، ده نفرشان از بنی‌امیه، و دو نفرشان از قریش خواهند بود، که گناه همه‌ی آنان، و هر که را گمراه کنند، به عهده‌ی آن دو نفر است. سپس نام آنان را برد و فرمود:فلانی و فلانی و فلانی، و سرسلسله و فرزند او از آل ابوسفیان، و نیز هفت نفر از فرزندان حکم بن عاص که اولین‌شان مروان است.

معاویه گفت:اگر سخن شما راست باشد، من و سه نفر پیش از من، و همه سرپرستان این امت، و نیز اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از مهاجران و انصار، و نیز تابعین، در هلاکتیم؛ به جز اهل بیت و شیعیان شما!
[گفتم:] سوگند به خدا! من آنچه گفتم، حق است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم.
معاویه رو به حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و ابن‌عباس کرد و گفت:ابن‌جعفر چه می‌گوید! ابن‌عباس به معاویه - که در مدینه حضور داشت و پس از شهادت علی علیه‌السلام، اولین سال استقرار حکومتش بود - گفت:بفرست سراغ کسانی که نام برد، مثل عمر بن ام‌سلمه و اسامة تا بیایند و همه شهادت دهند که این سخنان را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. [و او انجام داد]؛ سپس به حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و ابن‌عباس و فضل و ابن ام‌سلمه و اسامه رو کرد و گفت:آیا همه‌ی شما بر عقیده‌ی ابن‌جعفرید؟ گفتند:آری. معاویه گفت:شما ای فرزندان عبدالمطلب! امر بزرگی را ادعا می‌کنید و دلیل قوی می‌آورید، و اگر حق باشد بر امری - که آن را پنهان می‌دارید و مردم از آن غافلند - صبر می‌کنید، و چنانچه حق باشد، امت هلاک شده، و از دین خود برگشته و به پروردگار خود کفر ورزیده، و پیامبر خود را انکار کرده است؛ مگر شما اهل بیت و کسانی که عقیده‌ی شما را دارند، که آنان کم‌اند.
ابن‌عباس رو به معاویه کرد و گفت:خداوند فرمود:«و از بندگان من، اندکی سپاسگزارند.» [1] ، و فرمود:«[به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند] و اینان بس اندکند» [2] و ای معاویه! شگفتی تو از سخن من بالاتر از شگفتی داستان بنی‌اسرائیل نیست که ساحران [به موسی ایمان آوردند و آن چنان پایدار بودند که] به فرعون گفتند:«پس هر حکمی می‌خواهی، بکن» [3] ، [آری] به موسی ایمان آوردند و تصدیقش کردند. سپس موسی آنان را و هر که را از بنی‌اسرائیل که به دنبالشان آمد، حرکت داد و از دریا گذراند، و شگفتی‌ها به ایشان نمایاند. و با این که موسی و تورات و دین او را قبول داشتند، گذرشان به بت‌هایی - که پرستش می‌شدند - افتاد و گفتند:«[ای موسی!] همان گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما نیز خدایی قرار ده. گفت:راستی شما مردمی هستید که نادانی می‌کنید» [4] ، و همه جز هارون، گوساله‌پرست شدند و گفتند:«این، خدای شما و خدای موسی است» [5] ، و پس از آن، موسی به آنان گفت:«به سرزمین مقدس درآیید» [6] ، و از پاسخ ایشان همان است که خدای سبحان [در قرآن] آورده است. پس موسی گفت:«پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم. پس میان ما و این قوم فاسق جدایی بینداز» [7] .
بنابراین، پیروی این امت از کسانی که به آنان ریاست کردند و آنان را به

فرمان خود درآوردند - و نیز سوابقی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و منزلت‌هایی که نزد او داشتند، و خویشان سببی‌یی که بر دین محمد صلی الله علیه و آله و قرآن اقرار داشتند ولی کبر و حسد، آنان را واداشت تا با امام و ولی امر خود مخالفت کنند - [آری، پیروی امت از اینان] شگفت‌آورتر نیست از مردمی که از زیور خود، گوساله ساختند و به پرستش آن همت گماشتند و به آن سجده کردند، و پنداشتند که آن، پروردگار جهانیان است، و همه بر این عقیده، اتفاق کردند جز هارون.
و این چنین نیز با آقای ما - که جایگاه او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله همچون جایگاه هارون نزد موسی است - همراه با خاندانش گروهی اندک ماند؛ سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر. سپس زبیر نیز برگشت، و تنها آن سه نفر با امام خود پایدار ماندند تا به دیدار حق شتافتند.
معاویه! آیا تعجب می‌کنی که خدا یک یک امامان را نام برده است؟ رسول خدا در غدیر خم و جاهای دیرگ، بر [امامت] آنان تصریح و با آنان بر مردم احتجاج کرد، و فرمود تا از ایشان پیروی کنند و خبر داد که اولین آنان، علی بن ابیطالب علیه‌السلام است که ولی هر مرد و زن مؤمن، پس از پیامبر، و جانشین و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله در [بین] مردم است.
و این رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که روز [نبرد] موته، سپاهی را به فرماندهی جعفر فرستاد و فرمود:اگر جعفر کشته شد، زید و اگر او نیز کشته شد، عبدالله بن رواحه فرماندهی را به عهده گیرند و چنان شد که فرمود. پس آیا باور می‌کنی که برای پس از خود، خلیفه‌ای نگمارد و کار را به خودشان واگذارد؟ گویا رأی مردم از رأی و اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله، به هدایت و رشدشان نزدیک‌تر است؟! آری، پیامبر این مردم را در حیرت و بی‌خبری نگذاشت و آنان پس از بیان و ارشاد پیامبر صلی الله علیه و آله، [رو برتافتند و] کردند آنچه کردند.
و اما آن چهار نفری که پشت به علی علیه‌السلام کردند، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستند و پنداشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:«خدا برای ما اهل بیت، میان نبوت و خلافت جمع نکرده است»، با شهادت خود، و با سخن دروغ و مکرآمیز خود، مردم را به شبهه انداختند.
معاویه گفت:ای حسن! چه می‌گویی؟ فرمود:معاویه! آنچه را تو گفتی و ابن‌عباس گفت، شنیدم. و تعجب از تو و کم حیایی و جسارت تو در پیشگاه خداست که گفتی:خدا زورگوی شما را برد و حکومت را به جایگاه اصلی خود برگرداند؟! آیا تو ای معاویه! جایگاه اصلی خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله هستی و ما نیستیم؟! وای بر تو و بر آن سه نفر پیش از تو، که تو را در این مسند نشاندند، و این روش [باطل] را به سود تو پدید آوردند! من سخنی می‌گویم که تو اهل آن نیستی، بلکه می‌گویم تا این فرزندان

پدرم - که در اطراف من‌اند - بشنوند.
این امت، در امور فراوانی اتفاق‌نظر دارند، و هیچ‌گونه اختلاف و کشمکش و جدایی میانشان نیست، چون:شهادت به این که هیچ معبود بحقی جز خدا نیست، و محمد بنده و فرستاده‌ی خداست، و نمازهای پنجگانه، و زکات واجب، و روزه‌ی ماه رمضان، و حج خانه‌ی خدا، و چیزهای فراوان و بی‌شمار دیگری که از طاعات خدا به حساب می‌آیند، و نیز همچون:حرمت زنا، و دزدی، و دروغ، و قطع رحم، و خیانت. و چیزهای فراوان و بی‌شمار دیگری که از گناهان خدا به شمار می‌آیند.
ولی در طریق «ولایت» با هم اختلاف کردند، با هم جنگیدند و دسته دسته شدند، آن چنان که یکی، دیگری را لعن می‌کند و برخی از برخی دیگر بیزاری می‌جوید، و دسته‌ای به پیکار دسته‌ی دیگر می‌رود. آیا کدام یک شایسته‌تر و سزاوارتر به ولایت‌اند؟! آیا دسته‌ای نیست که از کتاب خدا و سنت پیامبر پیروی کند؟
پس هر کس به همه‌ی آنچه اهل قبله در آن اتفاق دارند، تمسک جوید و دانش آنچه را اختلاف دارند، به خدا برگرداند، سلامت یابد و از آتش برهد و به بهشت درآید. و هر کس را خدا توفیق داد و منت نهاد و دلش را به نور معرفت والیان امر و امامان‌شان روشنایی بخشید، و دانست که جایگاه اصلی دانش الهی کجاست، او نزد خدا سعادتمند، و ولی خدا خواهد بود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«خدا رحمت کند کسی را که حق را شناخت و [از آن] سخن گفت و سود برد، یا ساکت ماند و سلامت یافت».
ما - خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - می‌گوییم:امامان امت از ما هستند، و خلافت جز در ما شایسته نیست. و خدا در کتاب خود و سنت پیامبرش ما را اهل آن قرار داده است، و [حقیقت] علم در ماست و ما اهل آنیم، و دانش، از همه‌ی جهات [از اصول و فروع] نزد ما جمع است؛ آن چنان که تا روز قیامت، هیچ چیزی - حتی تاوان خراشی - پدید نیاید مگر آن که با املای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و دست خط علی علیه‌السلام، نزد ما [و در جان ما] مکتوب است.
و گروهی پنداشتند که به امامت [و علم]، از ما شایسته‌ترند؛ حتی تو، ای پسر هند! این ادعا را داری، و [دلخوشی و] می‌گویی:عمر نزد پدرم فرستاد که می‌خواهم قرآن را در مصحفی بنویسم، آنچه از قرآن نوشته‌ای نزد من بفرست، و پدرم نزد او رفت و فرمود:[این نخواهد شد] مگر آن که گردنم را بزنی. گفت:چرا؟ فرمود:زیرا [این، قرآن و تأویل و حقیقت قرآن است که] خدای سبحان فرمود:«[آن را جز خدا] و ریشه‌داران در دانش، [کسی نمی‌داند]»، و از آن، مرا اراده فرموده است، نه تو و یارانت را؛ و عمر غضب کرد و گفت:فرزند ابوطالب می‌پندارد که کسی جز او دانش

ندارد. [سپس به ظاهر قرآن بسنده کرد و ندا داد:] هر که نزد او چیزی از قرآن است، بیاورد. و چون کسی می‌آمد و چیزی می‌خواند که نفر دیگری نیز آن را داشت، می‌نوشت، وگرنه نمی‌نوشت. سپس [گروهی] گفتند:بسیاری از قرآن از دست رفت. سوگند به خدا! دروغ گفتند، بلکه قرآن نزد اهلش گردآوری و محفوظ است.
سپس عمر به قاضیان و والیان خود دستور داد:اجتهاد کنید و به آنچه حق می‌بینید، داوری کنید. او و برخی از والیانش، پیوسته در اشتباه بزرگی واقع می‌شدند و پدرم آنان را از آن اشتباه بیرون می‌آورد تا با آن، برایشان احتجاج شود. و قاضیان نزد خلیفه‌ی خود جمع می‌شدند، و در یک چیز، گوناگون داوری می‌کردند، و عمر همه را روا می‌دانست؛ زیرا خدا به او حکمت و کلام فیصله‌دهنده نداده بود.
و [با این وصف،] هر دسته‌ای از مخالفان اهل قبله‌ی ما می‌پندارند که جایگاه اصلی خلافت و علم، غیر از ماست. پس از خدا کمک می‌جوییم بر کسی که به ما ستم کرد، و حق ما را انکار نمود، و بر ما سلطه یافت، و برای مردم بر ما راهی را گشود که همچون تویی به آن بهانه می‌جوید. و خدا ما را بس، و خوب وکیلی است.
همانا مردم سه دسته‌اند:
1. مؤمنی که حق ما را می‌شناسد، و تسلیم و پیرو ماست و این، رستگار و دوستدار و ولی خداست.
2. دشمن آشکار ما که از ما بیزاری می‌جوید، و ما را لعن می‌کند و خون ما را مباح می‌شمرد و حق ما را انکار می‌کند، و [در پندارش] با بیزاری از ما خدا را اطاعت می‌کند و این، کافر مشرک فاسق است، و از روی نادانی، کافر و شرک ورزیده است؛ چنان که [گروهی] از روی نادانی، خدا را نیز ناسزا گویند.
3. کسی که موارد اتفاق را می‌گیرد و دانش مشتبهات و ولایت ما را به خدا برمی‌گرداند، از ما پیروی نمی‌کند و با ما دشمنی نمی‌ورزد، و به حق ما معرفت ندارد؛ ما امیدواریم که خدا او را بیامرزد و به بهشت درآورد که این، مسلمان ناتوان است.
چون معاویه، سخنان آن حضرت را شنید، دستور داد تا به هر یک از آنان - جز حسن و حسین علیهماالسلام و ابن‌جعفر - صد هزار درهم، و به هر یک از آنان یک میلیون درهم بدهند. [8] .

پی نوشت ها:
[1] سبأ:13؛ (و قلیل من عبادی الشکور).
[2] ص:24؛ (و قلیل ما هِم).

[3] ص:24؛ (فاقض ما أنت قاض).
[4] اعراف:138؛ (اجعل لنا الها كما لهم آلهة قال انكم قوم تجهلون).
[5] طه:88؛ (هذا الهكم و اله موسى).
[6] طه:88؛ (ادخلوا الأرض المقدسة).
[7] مائدة:25؛ (رب انى لا أملک الا نفسى و أخى فافرق بيننا و بين القوم الفاسقين).
[8] الاحتجاج 56:2.

ایستادن هنگام عبور جنازه

حمیری باسند خود از امام صادق علیه‌السلام، از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام با اصحاب خود نشسته بود که جنازه‌ای را عبور دادند. برخی برخاستند ولی آن حضرت برنخاست و چون جنازه را بردند، یکی از یاران گفت:خدا از بلاها حفظت کند! چرا برنخاستی، با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون جنازه‌ای را از کنارش عبور می‌دادند، برمی‌خاست؟!
امام حسن علیه‌السلام فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک بار برخاست، و آن زمانی بود که آن حضرت در یک جای تنگی نشسته بود و جنازه‌ی یک یهودی را عبور دادند و او برخاست و دوست نداشت که آن جنازه بر بالای سر او قرار گیرد. [1] .
دولابی با سند خود از امام صادق علیه‌السلام، از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام در میان گروهی نشسته بود که جنازه‌ای را عبور دادند، و چون جنازه [به کنار ایشان] رسید، مردم برخاستند و آن حضرت فرمود:جنازه‌ی یک یهودی را که پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر راه آن نشسته بود، عبور دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست؛ زیرا دوست نداشت که آن جنازه بر بالای سر او قرار گیرد. [2] .
طبرانی با سند خود از محمد بن سیرین نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام و ابن‌عباس - که خدا از آنان خشنود باد - نشسته بودند که جنازه‌ای را عبور دادند، و یکی از آنان برخاست و دیگری برنخاست. یکی از آنان گفت:آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله برنخاست؟ و دیگری پاسخ داد:آری، سپس نشست. [3] .
و نیز طبرانی با سند خود از محمد بن سیرین نقل کرده است:
جنازه‌ای را از کنار ابن‌عباس و حسن بن علی علیه‌السلام عبور دادند، پس حسن علیه‌السلام برخاست و ابن‌عباس نشست. حسن علیه‌السلام فرمود:آیا پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنازه‌ی یک مرد یا زن یهودی که از کنارش عبور دادند، برنخاست؟ او گفت:آری و نشست. [4] .

پی نوشت ها:
[1] قرب الاسناد:88، ح 292.
[2] الذریة الطاهرة:112، ح 119.

[3] المعجم الكبير 3:86، ح 2743.
[4] المعجم الكبير 3:86، ح 2744.

ارمغان روزه‌دار

صدوق رحمه الله با سند خود از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است:ارمغان مرد روزه‌دار این است که محاسن خود را عطر زند و لباس خود را خوشبو کند، و تحفه‌ی زن روزه‌دار این است که سر خود را شانه زند و لباس خود را خوشبو کند. [1] .

طبرسی رحمه الله از عمیر بن مامون - که دخترش همسر امام حسن علیه‌السلام بود - نقل کرده است:دخترم گفت:ابن‌زبیر، امام حسن علیه‌السلام را به غذای مهمانی فراخواند، و آن حضرت - که روزه بود - برخاست، ابن‌زبیر گفت:[آقاجان!] همان‌جا باش تا تو را ارمغان روزه‌دار دهم؛ پس بر محاسن حضرت عطر زد و لباسش را خوشبو کرد، و آن حضرت فرمود:و این چنین است ارمغان زن روزه‌دار که موی سر خود را شانه زند، و لباسش را خوشبو کند. [2] .

پی نوشت ها:

[1] الخصال:61، ح 86.

[2] مکارم الاخلاق:40.

اهلال و تلبیه در حج

طبرانی با سند خود از حسن بن علی علیه‌السلام نقل کرده است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله همه را انجام داد:هم زمانی که بر مرکب خود سوار شد، «صدا به لبیک اللهم لبیک» بلند کرد، و هم زمانی که بر زمین بیابان و پیش از سوار شدن بود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] المعجم الکبیر 3:89، ح 2752.

افسانه طلاق

ده‌ها سال پس از درگذشت امام حسن علیه‌السلام دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام به تحریف تاریخ زندگی امام حسن علیه‌السلام پرداختند و داستان‌هایی درباره‌ی شمار زنان آن حضرت و طلاق‌های همسرانش، نقل کردند که بدون هیچ شکی، همه‌ی آن‌ها ساخته‌ی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است؛ زیرا در صورت صحت این داستان‌ها، معاویه که در کمین لغزش‌های امام حسن علیه‌السلام بود، در دیدارهای خود با آن حضرت و یا در نامه‌ها و سخنرانی‌های خویش، آن‌ها را گوشزد می‌کرد و یا برخی از شیعیان که آن حضرت را به علت صلح با معاویه سرزنش می‌کردند، درباره‌ی شمار زنان و طلاق‌ها هم او را سرزنش می‌کردند. اگر چنین خطاهایی در زندگی آن حضرت بود، معاویه و دستگاه تبلیغاتی اموی، آن را در بوق و کرنا می‌کردند.

علاوه بر این، متون تاریخی و کتاب‌های قدیمی انساب و رجال - که در اختیار ما قرار دارند - درباره‌ی شمار همسران و فرزندان آن حضرت، سخنی به گزافه نگفته‌اند. [1] .

علمای ما در این زمینه، به تفصیل سخن گفته‌اند و در رفع شبهات، کوشیده‌اند. از باب نمونه می‌توانید به کتاب حیاة الامام الحسن علیه‌السلام، تألیف علامه باقر شریف قریشی مراجعه فرمایید.

پی نوشت ها:

[1] حیاة الامام الحسن علیه‌السلام 415:2.

اخلاق مؤمنان

سبزواری می‌گوید:امام حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:
از اخلاق مؤمن این است که در دین [و دینداری، بانشاط و] توانمند؛ و در نرمخویی، بزرگوار؛ و در علم [و شناخت امور]، دوراندیش؛ و در بردباری [در برابر نامردمان]، دانا؛ و در انفاق [و کمک به نیازمندان]، فزون بخش؛ و در عبادت، میانه‌رو؛ و در طمع، پرهیزکار؛ و در پایداری، نیکوکار است؛ بر کسی که دشمن دارد، ستم نمی‌کند؛ و در [راه] کسی که دوست دارد، گناه نمی‌کند؛ و آنچه را که برای او نیست، ادعا نمی‌کند؛ و حقی را که به زبان اوست، انکار نمی‌کند؛ بدگویی، و عیب‌جویی، و غرض‌ورزی ندارد؛ در نماز، خاشع است و در زکات، فزون بخش؛ در فراخ روزی [و آسودگی]، سپاسگزار است و در بلا [و گرفتاری]، بردبار؛ به آنچه که دارد قانع است؛ خشم، او را [با خود] نبرد، و آزمندی، او را سرکش نکند؛ با مردم می‌آمیزد تا بداند؛ و خاموش می‌ماند تا در امان باشد؛ اگر کسی به او ستم کند، صبر می‌کند تا خدای پاداش دهنده، انتقام کشد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] جامع الاخبار:339، ح 949.

اهمیت اندیشه

دیلمی نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:[گرفتاری‌ها و] مصیبت‌ها،کلیدهای پاداش [خداوندی] هستند.
و فرمود:نعمت‌ها تا هستند، ناشناخته‌اند و چون پشت کردند، شناخته می‌شوند.
و فرمود:بر شما باد که بیندیشید؛ زیرا اندیشه، زندگی دل بینا و کلیدهای درهای حکمت است.
و فرمود:بهترین زمان بخشش [و گذشت] بزرگوار، زمانی است که گنهکار برای معذرت خواهی در تنگنا قرار گیرد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] اعلام الدین:297.

اهمیت علم

یعقوبی می‌گوید:
حسن بن علی علیه‌السلام فرزندان خود و فرزندان برادر خود را خواند و فرمود:فرزندانم؛فرزندان برادرم! شما کوچکان این مردمید، و زود است که خود، بزرگان مردم دیگر شوید؛ پس دانش را فراگیرید. و هر کس که نتواند آن را نقل یا حفظ کند، باید آن را بنویسد و در خانه‌ی خود بگذارد. [1] .
اربلی می‌گوید:امام حسن علیه‌السلام فرمود:
علم خود را به مردم بیاموز، و علم دیگران را فراگیر که در این صورت، علم خود را استوار کرده‌ای، و آنچه را نمی‌دانستی، یاد گرفته‌ای. [2] .
و فرمود:خوب پرسیدن، نصف دانش است. [3] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ یعقوبی 227:2.
[2] کشف الغمة 571:1.
[3] کشف الغمة 575:1.

حرانی نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:[بندگان خدا!] بدانید که خدا شما را بیهوده نیافرید، و خودسر رها نکرد، اجل‌های شما را نوشت. و روزی‌ها را میان شما تقسیم کرد تا هر خردمندی منزلت خود را بشناسد و بداند که آنچه برایش مقدر است، به آن می‌رسد و آنچه برایش مقدر نیست، نمی‌رسد. خداوند رزق و روزی دنیای شما را به عهده گرفت، و شما را برای عبادت خود فراغت داد، و شما را بر سپاس خود ترغیب کرد، و یاد خود را بر شما واجب کرد، و به تقوا سفارش نمود، و آن را نهایت خشنودی خود قرار داد که «تقوا» در هر توبه، و سرآمد هر حکمت، و شرف هر کاری است، [و] به سبب تقوا، پارسایان، رستگار شدند. خداوند متعال فرمود:«به راستی که پارسایان را، رستگاری است» [1] ، و فرمود:«و خدا کسانی را که پارسایی پیشه کنند، به [پاس] کارهایی که مایه‌ی رستگاری‌شان شد، نجات می‌دهد، بدی [و عذاب] به آنان نمی‌رسد، و غمگین نخواهند شد» [2] پس ای بندگان خدا! از خدا پروا کنید، و بدانید که هر که از خدا پروا کند، خدا راهی برای بیرون شدن از فتنه‌ها به رویش بگشاید، و در کارش، درستی بخشد، و هدایتش را فراهم کند، و حجت و دستاویزش را پیروز سازد، و روسفیدش کند، و خواسته‌اش را عطا کند، [و] با افرادی که خدا نعمت به آنان داده است، یعنی پیامبران و راستی پیشگان و گواهان و شایستگان [همنشین سازد]، و اینان چه خوش رفیقانی‌اند! [3] .
و حرانی می‌گوید:
کسی از امام حسن علیه‌السلام خواست که اندرزش دهد، فرمود:مبادا مرا بستایی که من از تو به خود داناترم؛ یا مرا تکذیب کنی که تکذیب شده، رأیی ندارد؛ یا نزد من از کسی غیبت کنی. او عرض کرد:آیا بروم؟ فرمود:آری، اگر خواهی [برو].
و فرمود:هر که خواهان عبادت است، دل را برای آن زلال کند. چون نافله‌ها به واجب‌ها زیان رساند، رهایشان کنید. یقین، پناهگاه سلامت است. هر که دوری سفر را یاد آورد، خود را آماده کند. و عاقل، به خیرخواه خود خیانت نکند. میان شما و [تأثیر] موعظه، حجاب عزت [و کبر] آویخته است. دانش، عذر دانش‌آموزان را برطرف می‌سازد. هر اجل رسیده‌ای، مهلت می‌خواهد و هر فرصت داده شده‌ای، امروز و فردا می‌کند.
و فرمود:بندگان خدا! از خدا بترسید و پیش از فرارسیدن پیری، در طلب کمال بکوشید، و پیش از کیفرهای پاره پاره کن و [مرگ] ویرانگر لذت‌ها، به عمل نیک بشتابید که نعمت‌های دنیا پایدار، و گرفتاری‌هایش امان‌بخش

نیست. و از بدی‌هایش نتوان سپر گرفت، غروری فریبنده، و تکیه‌گاهی خمیده است. پس ای بندگان خدا! از این عبرت‌ها پند گیرید، و از آثار [پیشینیان] عبرت گیرید، و با نعمت‌های خداوندی خود را [از گناهان] بازدارید، و از اندرزها سود برید، که خدا پناه و یاوری کافی است. و قرآن، حجت و طرف محاسبه‌ای تمام است، و بهشت برای ثواب، و دوزخ برای کیفر و پایانی غم‌انگیز بس است. [4] .
و نیز نقل کرده که فرمود:
ای مردم! هر که به درگاه خدا اخلاص ورزد و سخن او را راهنمای خود کند، به استوارترین مقصد راه یابد، و خدا توفیق رشدش دهد و به بهترین‌ها ارشادش فرماید که پناهنده‌ی خدا، در امان و محفوظ است، و دشمن او، بیمناک و بی‌پناه. پس با ذکر فراوان، خود را از [کیفر] خدا بازدارید، و با پارسایی از خدا بترسید، و با فرمانبری به خدا تقرب جویید که او [به بندگان خود] نزدیک و پاسخ‌گو است. خداوند متعال فرمود:«هر گاه بندگان من، از تو درباره‌ی من بپرسند [به آنان بگو:] من نزدیکم، و دعای دعا کننده را چون مرا بخواند، اجابت می‌کنم. پس باید فرمان مرا برند و به من ایمان آرند، باشد که راه یابند» [5] پس فرمان خدا را ببرید و به او ایمان بیاورید؛ زیرا سزاوار نیست که کسی را که عظمت خدا را دریابد، بزرگی کند؛ زیرا بلندی منزلت آنان که عظمت خدا را دریابند، به تواضع است، و عزت آنانی که بدانند جلال خدا چیست، به افتادگی است، و سلامت آنانی که قدرت خدا را دریابند، به این است که از او فرمان برند و پس از معرفت، خود را ناشناخته ننمایند و پس از هدایت، گمراه نشوند.
یقین داشته باشید تا ویژگی هدایت را نشناسید، تقوا را نخواهید شناخت، و تا آنانی را که قرآن را پشت سر انداختند، نشناسید، به پیمان قرآن نتوانید درآویخت، و تا تحریف کنندگان قرآن را نشناسید، آن را چنان که حق تلاوتش باشد، نخواهید خواند. پس چون این‌ها را شناختید، بدعت‌ها و پیرایه‌ها را نیز خواهید شناخت، و افتراهای بر خدا، و تحریف [معنوی سخنان او را] می‌بینید، و نیز پی می‌برید آن که سقوط کرد، چگونه [و چرا] سقوط کرد.
و [ای بندگان خدا!] نادانان، شما را به نادانی نکشانند، و این [قرآن‌شناسی و حق‌شناسی] را از اهلش (خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام) بجویید که شما را از نادانی دشمنانشان آگاه می‌کند، و حکمت گفتار آنان از [رمز] سکوتشان، و ظاهرشان از باطنشان خبر می‌دهد. با حق مخالفت نکنند و در آن اختلاف ندارند، و سنت خدا برای آنان در پیشینیان اجرا شده، و حکم خدا در حق آنان گذشته است. به راستی که در این، تذکری است برای بیداردلان، و آن را برای فهم و درایت بشنوید نه برای نقل در روایت، که راویان کتاب فراوانند و فهم‌کنان آن اندک، و از خدا کمک خواهیم. [6] .

اربلی می‌گوید:حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:
هر که عقل ندارد، ادب ندارد و هر که همت ندارد، جوانمردی ندارد و هر که دین ندارد، حیا ندارد و سرآمد خرد، خوشرفتاری با مردم است و هر دو سرا با عقل به دست می‌آید و هر که بی‌بهره از عقل باشد، از هر دو سرا بی‌بهره خواهد بود.
و فرمود:دانش خود را به مردم یاد ده، و دانش دیگران را فراگیر که [در آن صورت،] دانش خود را استوار کرده‌ای و آنچه را نمی‌دانستی یاد گرفته‌ای.
و از خاموشی پرسیدند، فرمود:خاموشی، پوشش درماندگی و زینت آبرو است. و شخص ساکت، در آسایش و همنشین او در امنیت است.
و فرمود:هلاکت مردم در سه چیز است:کبر، حرص و حسد. پس کبر، مایه‌ی نابودی دین است و ابلیس به سبب آن از رحمت خداوند دور شد، و حرص، دشمن جان آدمی است و آدم به سبب آن از بهشت بیرون شد، و حسد، پیشاهنگ بدی‌هاست و قابیل به سبب آن هابیل را کشت.
و فرمود:نزد کسی مرو مگر آن که به بخشش او امیدوار باشی، و [یا] از [ستم و] سلطه‌ی او بیمناک باشی، یا از علم او بهره ببری، یا به برکت دعای او امیدوار باشی، یا صله‌ی رحمی را که میان تو و اوست، انجام دهی. [7] .
و اربلی می‌گوید:امام حسن علیه‌السلام فرمود:
چون امیرمؤمنان علیه‌السلام از ضربت ابن‌ملجم در احتضار قرار گرفت، نزد او آمدم و بی‌تابی کردم، فرمود:آیا بی‌تابی؟ عرض کردم:چگونه بی‌تاب نباشم با این که شما را در این حال می‌بینم؟ فرمود:«چرا چهار خصلت را به تو نیاموزم که اگر آن‌ها را رعایت کنی، رستگار شوی، وگرنه هر دو جهان را از دست دهی؛ فرزندم! هیچ دارایی بالاتر از عقل نیست، و هیچ نداری همچون نادانی نیست، و هیچ تنهایی سخت‌تر از خودشگفتی نیست، و هیچ شادی لذت بخش‌تر از خوش‌اخلاقی نیست». و من این [سخنان] را از امام حسن علیه‌السلام که از پدر خود [امیرمؤمنان علیه‌السلام] نقل می‌کرد، شنیدم و تو اگر خواستی آن را ضمن مناقب او با پدر بزرگوارش بیاور. [8] .
و نیز اربلی می‌گوید:امام حسن علیه‌السلام فرمود:
هیچ ظالمی را ندیدم که بیش‌تر از حسود، به مظلوم شبیه باشد.
و فرمود:آنچه را که از دنیا طلب کرده‌ای و به آن نرسیده‌ای، همچون چیزی که به ذهن خود نگذرانده‌ای، قرار ده. و بدان که جوانمردی قناعت و خشنودی [به آنچه داری]، بیش‌تر از جوانمردی بخشش است، و تمام کردن نیکویی بهتر از آغاز آن است.
و از عاق پدر و مادر شدن پرسیدند، فرمود:این که ایشان را [از احسان

خود] بی‌بهره کنی و از ایشان دوری گزینی. [9] .
مجلسی رحمه الله نقل کرده است:[امام حسن علیه‌السلام] فرمود:
عقل [رحمانی]، نگه‌داری دل توست آن [ایمان و پیمانی] را که به او سپرده‌ای و دوراندیشی، پاییدن فرصت [کارهای نیک] است، و شتاب به آنچه در [حوزه‌ی] توانت قرار گیرد، و بزرگی، تحمل زیان‌ها [و گرفتاری‌های در راه خدا] و ساختن [فضیلت‌ها و] کرامت‌هاست، و بزرگواری [و آقایی]، برآوردن [نیاز] نیازمند و دادن بخشش‌هاست، و نازک بین، در جست‌وجوی اندک‌ها بودن و [خود را] از بی‌ارزش‌ها بازداشتن است، و تکلف، چسبیدن به کسی است که با تو هماهنگ و نگریستن به چیزی است که به تو مربوط نیست. و نادانی، پیش از دست‌یابی به لحظه‌ی مناسب کاری، با شتاب به آن پرداختن، و خودداری از پاسخ [به پیامدهای آن] است، و خاموشی در بسیاری جاها، خوب یاوری است؛ هر چند سخنور باشی.
و فرمود:خدای سبحان در درخواستی را بر کسی نگشود که در اجابت آن را ببندد، و در عملی را بر کسی نگشود که در پذیرش آن را ببندد، و در شکری را بر کسی نگشود که در فزونی آن را ببندد.
و به آن حضرت گفته شد:ای فرزند رسول خدا! چگونه صبح کردی؟ فرمود:صبح کردم در حالی که پروردگاری بالای سر و آتشی پیش رو دارم، و مرگ مرا می‌جوید، در حالی که حساب خداوندی دیده به من دوخته است، و من در گرو عمل خویشم که آنچه دوست دارم، [در اعمال خود] نمی‌یابم و آنچه دوست ندارم، از خود نمی‌رانم، و کارها در اختیار دیگری است، اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بگذرد. پس چه کسی نیازمندتر از من است؟
و فرمود:کار نیک آن است که پیش از آن، تأخیری نباشد، و پس از آن منتی نیاید. و از بزرگ‌ترین بزرگواری‌ها، بخشش پیش از خواهش است.
و از او درباره‌ی بخل پرسیدند، فرمود:این است که آدمی، انفاق خود را تلف ببیند و خودداری از انفاق را، شرف.
و فرمود:هر کس دارایی خود را بشمرد، بخشش او نابود می‌شود.
و فرمود:هراس از مردم، به اندازه‌ی هوشمندی [ما] از [درون خودخواه] ایشان است.
و فرمود:وعده دادن، بیماری بخشش است، و وفای به آن، درمان اوست.
و فرمود:وفای به عهد، درمان بخشش است.
و فرمود:در کیفر گناه شتاب مکن، و میان گناه و کیفر، راهی برای عذرخواهی قرار ده.
و فرمود:شوخی، شکوه را می‌خورد، و آدم خاموش [و کم‌گو]، شکوه فراوان دارد.

و فرمود:کسی که از او درخواستی دارند آزاد است تا وعده [و نوید] دهد، و [چون وعده داد،] در بند سائل خود است تا وفا کند.
و فرمود:[گرفتاری‌ها و] مصیبت‌ها، کلیدهای پاداش خداوندی‌اند.
و فرمود:نعمت‌ها، بلا [و مایه‌ی آزمون خداوندی] هستند. پس اگر سپاس گفتی، نعمت خواهند بود و اگر ناسپاسی کردی، کیفر خواهند شد.
و فرمود:فرصت‌ها زود از دست می‌روند و دیر برمی‌گردند.
و فرمود:عقیده [کسی] شناخته نشود مگر هنگام خشم [او].
و فرمود:هرکس کوچکی [و خود کم‌بینی] کند، خوار شود، و بهترین بی‌نیازی، قناعت است، و بدترین نیازمندی، افتادگی [برای غیر خدا] است.
و فرمود:تو را از زبانت همین بس که راه هدایت را از راه گمراهی تو آشکار کند. [10] .
ابن‌عساکر با سند خود از مدائنی نقل کرده است:
معاویه به امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام عرض کرد:ای ابامحمد! جوانمردی چیست؟ فرمود:شناخت آدمی در دینش، و سامان‌بخشی او به زندگی‌اش، و خوش اخلاقی‌اش. عرض کرد:دلاوری چیست؟ فرمود:دفاع از پناهنده‌ی خود، یورش بر سختی‌های جنگ، و بردباری در برابر رویدادهای ناگوار. عرض کرد:بخشش چیست؟ فرمود:کارهای نیک را بی‌چشمداشت انجام دادن، و پیش از درخواست، بخشیدن، و در قحطی‌ها اطعام کردن. [11] .
و نیز ابن‌عساکر با سند خود از عتبی نقل کرده است:
معاویه از حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی بزرگواری و جوانمردی پرسید، فرمود:اما بزرگواری؛ کار نیکی را به رایگان انجام دادن، و بخشیدن پیش از درخواست. و اطعام کردن در قحطی‌ها است، و اما جوانمردی؛ دین خود را حفظ کردن، و خود را از ناپاکی‌ها برحذر داشتن، و مهمان خود را رسیدگی کردن، و حقوق [خدا و خلق] را پرداختن، و سلام را آشکار کردن است. [12] .
و نیز ابن‌عساکر با سند خود از عیسی بن سلیمان نقل کرده است:
معاویه از حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی بزرگواری و دلاوری و جوانمردی پرسید، فرمود:بزرگواری؛ کار نیک را بی‌چشمداشت انجام دادن، و بخشش پیش از درخواست، و اطعام کردن در قحطی‌هاست و اما دلاوری؛ حمایت کردن از پناهنده‌ی خود، و بردباری کردن در جاهای ناگوار، و یورش بردن در سختی‌های جنگ است. و اما جوانمردی؛ دین خود را حفظ کردن، و خود را از ناپاکی‌ها برحذر داشتن، و مهمان خود را رسیدگی کردن، و حقوق [خدا و مردم] را پرداختن، و سلام را آشکار کردن است. [13] .
صدوق رحمه الله با سند خود از ابراهیم نقل کرده است:

از امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی جوانمردی پرسیدند، فرمود:پاکدامن بودن در دین خود، و خوش تدبیر بودن در رزق و روزی خود، و بردبار بودن در برابر ناملایمات است. [14] .
یعقوبی می‌گوید:
معاویه به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد:ای ابامحمد! سه خصلت است که کسی را نیافتم از آن‌ها آگاهم کند. امام حسن علیه‌السلام فرمود:کدامند؟ عرض کرد:جوانمردی، بزرگواری و دلاوری. امام حسن علیه‌السلام فرمود:اما جوانمردی؛ امور دینی خود را سامان دادن، و اموال خود را نیک داشتن، و بخشنده بودن، و سلام را آشکار کردن، و با مردم مهربان بودن است، و اما بزرگواری؛ بخشیدن پیش از درخواست، و کار نیک را رایگان انجام دادن، و اطعام کردن در قحطی‌هاست. و اما دلاوری، از پناهنده‌ی خود حمایت کردن، و دفاع کردن در سختی‌های جنگ، و بردبار بودن در مشکلات [و بحران‌های زندگی] است. [15] .
و نیز می‌گوید:
جابر گفت:از امام حسن علیه‌السلام شنیدم که فرمود:مکارم اخلاق، ده چیز است:راستگو بودن، و دلیر واقعی بودن، و بخشیدن به تقاضا کننده، و خوش‌اخلاق بودن، و کارهای نیک دیگران را جبران کردن، و صله‌ی رحم انجام دادن، و امان دادن به پناهنده، و قدردانی کردن از صاحبان حق، و میهمان نواز بودن، و سرآمد همه‌ی این‌ها باحیا بودن است. [16] .
ابونعیم با سند خود از حارث نقل کرده است:
[امیرمؤمنان] علی علیه‌السلام از فرزند خود، حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی چند چیز سؤال کرد؛ فرمود:فرزندم! درست کرداری چیست؟ حسن علیه‌السلام عرض کرد؛ پدرجان! درست کرداری، ناپسندها را با پسندیده‌ها برطرف کردن.
فرمود:شرف چیست؟ عرض کرد:با خویشان نزدیکی کردن، و خطاهای ایشان را تحمل کردن، و با برادران [ایمانی] خود هماهنگ بودن، و پناهنده‌های خود را حفظ کردن.
فرمود:جوانمردی چیست؟ عرض کرد:پاکدامنی، و سامان‌بخشی مال [و پیراستن آن از حرام و شبهه].
فرمود:کنسی چیست؟ عرض کرد:اندک‌ها را دیدن، و بی‌ارزش‌ها را [از نیازمند آن] بازداشتن.
فرمود:پستی چیست؟ عرض کرد:خود را نگه داشتن و همسر خود را واگذاشتن.
فرمود:سماحت چیست؟ عرض کرد:از دشوار و آسان، بخشیدن است.
فرمود:بخل چیست؟ عرض کرد:این است که انفاق‌های خود را، از دست رفته بدانی.

فرمود:برادری چیست؟ عرض کرد:یاور هم بودن در سختی و آسانی‌ها.
فرمود:ترس چیست؟ عرض کرد:حمله کردن بر دوست، و از دشمن خودداری کردن.
فرمود:غنیمت چیست؟ عرض کرد:علاقه‌ی به تقوا و بی‌علاقه بودن به دنیا، غنیمتی [بی‌رنج و] گوارا است.
فرمود:حلم چیست؟ عرض کرد:خشم خود را فرو بردن و بر خود مسلط بودن.
فرمود:بی‌نیازی چیست؟ عرض کرد:خشنود بودن آدمی به آنچه خدا برایش مقدر کرده است، هر چند اندک باشد، و حقا که بی‌نیازی، بی‌نیازی دل است.
فرمود:فقر چیست؟ عرض کرد:دل آدمی به هر چیزی آزمند بودن.
فرمود:عزت و نیرومندی چیست؟ عرض کرد:دلاور بودن، و با نیرومندترین مردم هماورد شدن.
فرمود:ذلت چیست؟ عرض کرد:به هنگام راستی‌ها و درستی‌ها، هراسیدن [، و هنگام آسیب‌ها، فغان کردن].
فرمود:ناتوانی در سخن چیست؟ عرض کرد:هنگام سخن گفتن، با ریش بازی کردن، و
آب دهان فراوان [فرو بردن].
فرمود:بی‌باکی چیست؟ عرض کرد:با مثل خود برخورد کردن [و هماورد] شدن.
فرمود:زحمت و دردسر چیست؟ عرض کرد:سخن گفتن درباره‌ی چیزی بی‌فایده.
فرمود:بزرگی [و سرافرازی] چیست؟ عرض کرد:هنگام ضرر و زیان [نیز] ببخشی، و از گناه دیگران درگذری.
فرمود:فهم و دریافت کردن چیست؟ عرض کرد:هر چه به دل بسپاری، نگه دارد.
فرمود:حماقت چیست؟ عرض کرد:با امام خود دشمنی کردن و سخن خود را بر او بلند کردن.
فرمود:نیکی ستایش چیست؟ عرض کرد:[صفات] زیبا را آوردن، و [صفات] زشت را ترک کردن.
فرمود:دوراندیشی چیست؟ عرض کرد:بردباری مدام، و مدارا کردن با حکمرانان.
فرمود:سفاهت چیست؟ عرض کرد:از پی پستی‌ها رفتن و همنشین شدن با گمراهان.
فرمود:غفلت چیست؟ عرض کرد:مسجد را رها کردن و پیروی کردن از فسادآورها.

فرمود:حرمان چیست؟ عرض کرد:بهره‌ی در دسترس را رها کردن.
فرمود:مفسد کیست؟ عرض کرد:کسی که در [تدبیر] مال خود کم عقلی کند، و در [حفظ] ناموس خود سهل‌انگاری نماید. [17] .
حرانی می‌گوید:
درباره‌ی همه‌ی این معانی، سخنانی از سبط اکبر، امام پارسا، ابومحمد حسن بن علی - صلوات الله علیهما و رحمته و برکاته - در پاسخ پرسش‌های امیرمؤمنان علیه‌السلام یا دیگری، نقل شده است [بدین قرار]:
پرسیدند:زهد چیست؟ فرمود:شیفته‌ی تقوا بودن و دل‌کندن از دنیا.
پرسیدند:حلم چیست؟ فرمود:فروبردن خشم و مسلط بودن بر خود.
پرسیدند:درست کرداری چیست؟ فرمود:بدی را با نیکی برطرف کردن.
پرسیدند:شرف چیست؟ فرمود:با خویشان خود نیکی کردن، و خطاهای آنان را تحمل کردن.
پرسیدند:دلاوری چیست؟ فرمود:دفاع از پناهنده، و پایداری در میدان ناگواری‌ها، و حمله در سختی‌های جنگ.
پرسیدند:بزرگواری چیست؟ فرمود:هنگام ضرر و زیان [نیز] عطا کنی، و از گناه دیگران درگذری.
پرسیدند:جوانمردی چیست؟ فرمود:نگه‌داری دین، و عزیز داشتن خود، و نرمخویی، و نیکوکاری پیوسته، و پرداخت حقوق [خدا و خلق]، و با مردم مهربان بودن.
پرسیدند:کرم چیست؟ فرمود:عطا کردن پیش از درخواست، و اطعام کردن در قحطی [و کم‌یابی‌ها].
پرسیدند:فرومایگی چیست؟ فرمود:اندک [از مال] را مراقب بودن، و [مال] ناچیز را [از نیازمند آن] بازداشتن.
پرسیدند:پستی چیست؟ فرمود:خسیسی و بدزبان بودن.
پرسیدند:سخاوت چیست؟ فرمود:بخشیدن در رفاه و تنگدستی.
پرسیدند:بخل چیست؟ فرمود:دارایی در دست را شرف دیدن، و انفاق کردن‌ها را تلف پنداشتن.
پرسیدند:برادری چیست؟ فرمود:برادری کردن در سختی و آسانی.
پرسیدند:ترس چیست؟ فرمود:حمله کردن بر دوست، و خودداری کردن از دشمن.
پرسیدند:بی‌نیازی چیست؟ فرمود:خشنود بودن آدمی به آنچه برایش مقدر شده است؛ هر چند اندک باشد.
پرسیدند:نیازمندی چیست؟ فرمود:آزمندی [و شیفتگی] آدمی به هر چیز.
پرسیدند:بخشندگی چیست؟ فرمود:بخشیدن در حد توان.
پرسیدند:کرم چیست؟ فرمود:نگه‌داری [خود و خویشان] در سختی و

آسانی.
پرسیدند:دلیری چیست؟ فرمود:برخورد [و پیکار] کردن با هماوران و همرزمان.
پرسیدند:عزتمندی چیست؟ فرمود:دلاور بودن و هماورد شدن با نیرومندترین مردم
پرسیدند:ذلت چیست؟ فرمود:دلهره داشتن هنگام راستی و درستی.
پرسیدند:حماقت چیست؟ فرمود:درافتادن با فرمانروا و آن که بر آزار تو تواناست.
پرسیدند:سربلندی چیست؟ فرمود:انجام زیبایی‌ها و ترک زشتی‌ها.
پرسیدند:دوراندیشی چیست؟ فرمود:بردباری مدام، و مدارا با حکمرانان، و از همه‌ی مردم برحذر بودن.
پرسیدند:شرف چیست؟ فرمود:هماهنگی با برادران و نگه‌داری پناهندگان.
پرسیدند:محروم بودن چیست؟ فرمود:پشت پا زدن به بهره‌ی در اختیار.
پرسیدند:سفاهت چیست؟ فرمود:پیروی دونان و همدمی گمراهان.
پرسیدند:ناتوانی در سخن چیست؟ فرمود:بازی کردن با ریش هنگام سخن، و سینه صاف کردن فراوان.
پرسیدند:شجاعت چیست؟ فرمود:هماوردی با اقران و پایدار بودن در زد و خوردها.
پرسیدند:تکلف چیست؟ فرمود:سخن گفتن در بیهوده‌ها.
پرسیدند:نابخرد چیست؟ فرمود:آن که نادان در [تدبیر] مال، و سهل‌انگار در [حفظ] آبرو است.
پرسیدند:پستی چیست؟ فرمود:خود را نگه داشتن، ناموس خود را واگذاردن. [18] .
اربلی می‌گوید:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:کارهای نیک را رایگان انجام دادن، و بخشش کردن پیش از درخواست، از بزرگ‌ترین بزرگواری‌هاست.
و از او درباره‌ی بخل پرسیدند، فرمود:این است که آنچه را انفاق کرده است، تلف ببیند و آنچه را نگه داشته است، شرف پندارد. [19] .
مجلسی رحمه الله نقل کرده است:
امام حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:احسان آن است که پیش از آن، تأخیر و پس از آن، منت نباشد، و بخل آن است که آدمی، خرج کردن را تلف، و نگه‌داشتن را شرف پندارد.
و فرمود:هرکس نعمت‌ها [و دارایی خود] را بشمرد، کرمش نابود می‌شود.
و فرمود:برآوردن نیاز، پیگیر بودن بخشش است. [20] .
صدوق رحمه الله با سند خود نقل کرده است:
از امام حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی عقل و [تدبیر] پرسیدند،

فرمود:غصه‌ها را جرعه‌جرعه نوشیدن، و [گرفتاری‌ها را با بردباری تحمل کردن،] و دشمنان را فریفتن. [21] .
حرانی می‌گوید:
از امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی مروت پرسیدند، فرمود:شیفته‌ی دین خود بودن، و مال خود را سامان دادن [و از حرام و شبهه پیراستن]، و حقوق [خدا و مردم] را پرداختن.
و فرمود:تیزبین‌ترین چشم آن است که در خیر نفوذ کند، و شنواترین گوش آن است که پند را بشنود و از آن سود برد، و سالم‌ترین دل آن است که از شبهه و وسوسه‌ها پاک باشد. [22] .
صدوق رحمه الله با سند خود از شریح بن هانی نقل کرده است:
امیرمؤمنان علیه‌السلام از فرزند خود، حسن بن علی علیه‌السلام پرسید:فرزندم! عقل [و فهم] چیست؟ عرض کرد:آنچه به دل سپرده‌ای، نگه دارد. فرمود:دوراندیشی چیست؟ عرض کرد:انتظار فرصت بردن، و به اقبال روکرده شتاب ورزیدن است. فرمود:بزرگواری چیست؟ عرض کرد:زیان‌ها را تحمل کردن، و کرامت‌ها را به پا کردن است. فرمود:سماحت چیست؟ عرض کرد:درخواست کننده را پاسخ دادن، و عطاها را بخشیدن است. فرمود شح [و بخل شدید نفس] چیست؟ عرض کرد:[بخشش] اندک را اسراف دیدن، و انفاق شده را از دست رفته دانستن. فرمود:کنسی چیست؟ عرض کرد:اندک را خواستن، و از بی‌ارزش [نیز] بازداشتن. فرمود:تکلف چیست؟ عرض کرد:به کسی که تو را امان ندهد، پیوستن، و در کاری که خواسته‌ی تو نیست، نگریستن. فرمود:جهل چیست؟ عرض کرد:پیش از دست‌یابی به فرصت، شتاب ورزیدن، و از پاسخ خودداری کردن. و در بسیاری جاها، خاموشی چه خوب یاوری است؛ هر چند سخنور باشی. [23] .
دیلمی می‌گوید:
و از امام حسن بن علی علیه‌السلام نقل شده است:در خطبه‌ای فرمود:بدانید که عقل، سنگر است؛ و بردباری، زینت است؛ و وفا، جوانمردی است؛ و شتاب [بیجا]، نابخردی است؛ و نابخردی، سفاهت است؛ و سفاهت، ناتوانی است؛ و همدمی اهل دنیا، ننگ است؛ و آمیزش با فاسقان، [دغدغه‌ی جان و] شک است؛ و هر کس برادران [ایمانی] خود را خوار بشمرد، جوانمردی‌اش تباه گردد؛ و جز تردیدکنندگان، به هلاکت نرسند؛ و هدایت یافتگانی که در روزی خود یک لحظه نیز به خدا بدبین نباشند، رستگارند. پس جوانمردی و حیای آنان کامل است، صبر می‌کنند تا خدا روزی‌شان دهد. و چیزی از دین و جوانمردی خود را به دنیا نفروشند، و چیزی از دنیا را با معصیت‌های خدا نجویند. و از عقل و جوانمردی آدمی، شتاب در برآوردن نیازهای برادران [ایمانی] خود است، هر چند آن نیازها

را نزد او نیاورده باشند. و برترین موهبتی که خدا به بنده‌ی خود داده، عقل است؛ زیرا نجات از آفات دنیا و در امان بودن از عذاب آخرت، با عقل است. [24] .
مجلسی رحمه الله می‌گوید:
امام حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:هرگاه شنیدی کسی به آبروی مردم می‌پردازد، کوشش کن که تو را نشناسد؛ زیرا نزد او بدترین آبروها را آشنایان او دارند. [25] .
حرانی می‌گوید:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:هیچ مردمی با هم مشورت نکردند مگر آن که به کمال خود راه یافتند.
و فرمود:پستی آن است که نعمت را سپاس نگویی.
و به یکی از فرزندان خود، فرمود:فرزندم! با کسی برادری مکن تا این که بشناسی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود؛ و چون نیک شناختی و همدمی او را پسندیدی، بر مبنای گذشت از لغزش‌ها و یاوری در سختی‌ها، با او برادری کن.
و فرمود:همچون تلاش پیروزمند، در طلب [دنیا] نکوش، و همچون تسلیم‌شدگان، به تقدیر تکیه مکن، که در جست‌وجوی فضل [و احسان] خدا بودن، سنت است و معتدل بودن در طلب، عفت. نه عفت، روزی را دفع کند و نه حرص، آن را بیفزاید که روزی قسمت شده است و حرص ورزیدن گناه ورزیدن، است. [26] .
و نیز حرانی می‌گوید:[امام حسن علیه‌السلام] فرمود:
هر کس نیکوگزینی خود را به خدا واگذارد، غیر آن حالتی را که [در آن است و] خدا برایش گزیده است، آرزو نکند.
و فرمود:ننگ [ظاهری، نزد مردم ظاهربین] آسان‌تر از آتش [قهر خداوند] است.
و فرمود:خیری که هیچ شری ندارد، شکر در نعمت و صبر در مصیبت است.
و به مردی که از بیماری برخاسته بود، فرمود:خدا یادت کرد؛ یادش کن، و گناهانت را بخشید، شکرش کن.
و [پس از بی‌وفایی یاران و] هنگام صلح با معاویه، [خطبه‌ای خواند و ضمن آن] فرمود:سوگند به خدا! آنچه ما را از نبرد با شامیان بازداشت، نه شک [در باطل بودن معاویه] بود و نه پشیمانی [از نبرد با او]. در گذشته، ما با سلامت [دل] و صبر، با آنان می‌جنگیدیم؛ اما اینک سلامت [دل‌ها] با دشمنی به تاراج رفته، و صبر [و پایداری] با بی‌تابی؛ و در حرکت به صفین، دین شما مردم، پیشاپیش دنیای شما بود، اما امروز دنیای شما، پیشاپیش دینتان واقع شده است.

و فرمود:هیچ کس را نشناسم جز آن که [در ارتباط] میان خود و پروردگار خود، نابخرد است. [27] .
فتال نیشابوری از ابولیلی نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام ما را بدرقه کرد، و چون خواستیم برویم [و از او جدا شویم]، درخواست نصیحت کردیم؛ فرمود:از خدا پروا داشته باشید، و مبادا [به دنیا] طمع کنید که طمع خوی خواهد شد. [28] .

پی نوشت ها:
[1] نبأ:31؛ (ان للمتقین مفازا).
[2] زمر:61؛ (و ینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم لا یمسهم السوء و لا هم یحزنون).
[3] تحف العقول:232.
[4] تحف العقول:236.
[5] بقرة:186؛ (و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب أجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوالی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون).
[6] تحف العقول:227.
[7] کشف الغمة 1:571.
[8] کشف الغمة 1:572.
[9] کشف الغمة 1:572.
[10] بحارالانوار 78:112، ح 7.
[11] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):165، ح 276.
[12] تاریخ ابن‌عساکر [ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):165، ح 277 و 278.
[13] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):166، ح 280.
[14] معانی الاخبار:258، ح 5.
[15] تاریخ یعقوبی 2:226.
[16] تاریخ یعقوبی 2:135.
[17] حلیة الاولیاء 2:35.
[18] تحف العقول:225.
[19] کشف الغمة 1:565.
[20] بحارالانوار 74:417، ح 38 و 78:115، ح 16.
[21] معانی الاخبار:380، ح 7.
[22] تحف العقول:235.
[23] معانی الاخبار:401.
[24] ارشاد القلوب:199.

[25] بحارالانوار 198:74.
[26] تحف العقول:233.
[27] تحف العقول:234.
[28] روضة الواعظين:420.

استحمام

کلینی رحمه الله با سند خود نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام از حمام بیرون آمد، و کسی او را دید و گفت:گرمابه رفتنت گوارا باد! امام حسن علیه‌السلام فرمود: این سخن مناسب این جا نیست. او گفت:حمیمت گوارا باد! آن حضرت فرمود:آیا نمی‌دانی که حمیم، عرق است؟ او گفت:حمامت گوارا باد! آن حضرت فرمود:اگر گوارایی برای حمام من است، پس برای خودم چه باشد؟ پس بگو:گوارای تو پاکیزه، و پاکیزه‌ی تو گوارا باد! [1] .

پی نوشت ها:
[1] کافی 500:6، ح 21.

هر امت و ملتی دارای رهبری است.
زیرا انسان‌ها بدون رهبری به کمال نمی‌رسند و زندگی فردی و اجتماعی آنان سامان نخواهد گرفت، همه می‌پرسند کدام رهبری؟ و کدام رهبر می‌تواند بشریت را به خوبی‌ها رهنمون گردد؟ که امام حسن علیه‌السلام پاسخ می‌دهد؛
قال علیه‌السلام:
محمد و علی ابوا هذه الامة فطوبی لمن کان بحقهما عارفا و لهما فی احواله مطیعا یجعله الله من افضل سکان جنانه و یسعده بکراماته و رضوانه [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(محمد «که درود خدا بر او باد» و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دو تن از پدران، «و رهبران» امت اسلامی می‌باشند، پس خوشا به حال کسی که حق این دو رهبر آسمانی را بشناسد و در تمام حالات زندگی از آن دو بزرگ اطاعت کند. خداوند چنین انسان آگاهی را از بهترین بهشتیان قرار داده و او را با کرم و بزرگواری خود در بهشت رستگار خواهد کرد.)

پی نوشت ها:
[1] تفسیر برهان، ج 3، ص 245، حدیث 3.

اختصاص کلمه امیرالمؤمنین به علی

روزی حجر بن عدی بر امام حسن علیه‌السلام وارد شد و گفت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین. امام به او اعتراض کرد و فرمود:
قال علیه‌السلام
ویحک، یا حجر، تسمینی بامرة المؤمنین؟! و ما جعلها لی و لا لأخی و لا لأحد ممن یأتی الا أمیرالمؤمنین وحده خاصة. أو ما سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله قال لأبی: ان الله سماک بامرة المؤمنین و لا یشرک معک فی هذا الاسم أحد. فما یسمی به غیرک و الا فهو مأفون فی عقله و مأفون فی ذاته [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وای بر تو ای حجر! مرا با نام امیرالمؤمنین می‌خوانی؟ در حالی که این نام ارزشمند، نه برای من و نه برای برادرم حسین علیه‌السلام و نه برای امامانی است که در آینده می‌آیند، این نام، تنها به پدرم علی علیه‌السلام اختصاص دارد.
آیا نشنیده‌ای که جدم رسول خدا «که درود خدا بر او و خاندانش باد» خطاب به پدرم فرمود:
ای علی! همانا خدا تو را با نام «امیرالمؤمنین» خوانده است و هرگز شخص دیگری در این نام با تو شریک نخواهد بود، و هرگز فردی غیر از تو با این نام، خوانده نخواهد شد مگر آن که عقلش ناقص و در ذاتش نقصی باشد.)

پی نوشت ها:
[1] الیقین و التحصین. مقدمه‌ی کتاب، ح 5.

زنی مسیحی به نام «ام‌سلیم» از شهر شام به مدینه آمد، و چون در کتاب تورات و انجیل نشانه‌های ظهور پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بعد از او را خوانده بود تحقیق و پژوهش را در شهر مدینه از سر گرفت تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم‌السلام را دقیقا شناسائی کرده و به آنها ایمان آورد.
ساعتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و اطلاعات جالبی به دست آورد و آنگاه در تداوم تحقیق خود با حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام که در سنین نوجوانی بود آشنا شد. آن حضرت وقتی ام‌سلیم را دید به او سخنانی فرمود و معجزه‌ای به او ارائه داد و سنگریزه‌هایی را تبدیل به یاقوت سرخ نمود. ام‌سلیم می‌گوید: من از او پرسیدم: آیا تو وصی پدرت هستی؟.
قال علیه‌السلام:
نعم، أنا وصی أبی. و ما علامة ذلک؟. فقال علیه‌السلام: ایتینی بحصاة... فقلت له: فمن وصیک؟. قال علیه‌السلام: من یفعل مثل هذا الذی فعلت [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بله، من جانشین پدرم هستم. ام‌سلیم می‌گوید: به او گفتم نشانه‌ی آن چیست؟ امام فرمود سنگریزه‌هایی برای من بیاور. (آنگاه امام سنگریزه‌ها را تبدیل به یاقوت سرخ نمود) پرسیدم: جانشین تو کیست؟ فرمود: کسی که مانند آنچه که انجام داده‌ام انجام دهد.)

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 25، ص 187، ح 6، به نقل از مقتضب الأثر، 22 -18.

ابرار

در قرآن 6 مورد پیرامون ابرار مطالبی بیان شد که سه مورد آن (سوره‌ی انسان، آیه‌ی 5، سوره‌ی انفطار، آیه‌ی 13 و سوره‌ی مطففین، آیه‌ی 22) ان الأبرار می‌باشد. امام مجتبی علیه‌السلام در تفسیر این آیات چنین می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

کل ما فی کتاب الله عزوجل من قوله: «ان الأبرار» فو الله ما أراد به الا علی بن ابی‌طالب و فاطمة و أنا و الحسین، لأنا نحن ابرار بآبائنا و امهاتنا، و قلوبنا علت بالطاعات و البر و تبرأت من الدنیا و حبها، و اطعنا الله فی جمیع فرائضه، و آمنا بوحدانیته، و صدقنا برسوله [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر کجا که در کتاب خداوند بزرگ واژه‌ی «ان الأبرار» «همانا خوبان» وجود دارد، سوگند به خدا که جز علی بن ابی‌طالب و فاطمه و من و حسین منظورش نیست. زیرا ما (حسن و حسین) به خاطر پدران و مادرانمان جزء ابرار هستیم و دل‌هایمان با اطاعت پروردگار و نیکی به مرتبه‌ای بالا و آگاهی و عرفان دست یافت. از دنیا و دنیا دوستی (و دنیا پرستی) رو گردانده است. ما در تمام فرایض از خدا اطاعت کرده و به وحدانیت او ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق کرده‌ایم.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 526، ح 27.

2- کنز الدقایق، ج 14، ص 172، و ص 188.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 525، ح 15.

4- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 2.

ابوالاعور

علامه ذهبی در تاریخ اسلام نقل کرده است. روزی ابوالأعور سلمی و عمروعاص به معاویه گفتند: اگر امام حسن علیه‌السلام را وادار به سخنرانی کنی، زبانش به لکنت خواهد افتاد!.
معاویه از امام حسن علیه‌السلام خواست سخنرانی کند. سخنرانی امام موجب سرافکندگی معاویه شد، عمروعاص و ابوالأعور به امام حسن علیه‌السلام اعتراض کردند. امام در پاسخ به ابوالاعور فرمود:
قال علیه‌السلام:
ألم یلعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعلا و ذکوان و عمرو بن سفیان و هذا اسم أبی‌الأعور، ثم أقبل علیه معاویة یعینها فقال له الحسن علیه‌السلام: أما علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن قائد الأحزاب و سائقهم و کان أحدهما أبوسفیان و الآخر أبوالأعور السلمی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعل و ذکوان و ابی‌الأعور و عمرو بن سفیان را لعنت نکرد؟. در این هنگام معاویه برای یاری ابوالاعور رو به او کرد و امام حسن علیه‌السلام فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رهبر احزاب و پس رو آنان را لعنت کرد؟ که یکی ابوسفیان بود و دیگری ابوالاعور سلمی.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 204.
2- تاریخ الاسلام (للذهبی) سنه‌ی 41 ص 39.
3- مجمع الزواید، ج 1، ص 113.

علامه ذهبی در تاریخ اسلام نقل کرده است. روزی ابوالأعور سلمی و عمروعاص به معاویه گفتند: اگر امام حسن علیه‌السلام را وادار به سخنرانی کنی، زبانش به لکنت خواهد افتاد!.
معاویه از امام حسن علیه‌السلام خواست سخنرانی کند. سخنرانی امام موجب سرافکندگی معاویه شد، عمروعاص و ابوالأعور به امام حسن علیه‌السلام اعتراض کردند. امام در پاسخ به ابوالاعور فرمود:
قال علیه‌السلام:
ألم یلعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعلا و ذکوان و عمرو بن سفیان و هذا اسم أبی‌الأعور، ثم أقبل علیه معاویة یعینها فقال له الحسن علیه‌السلام: أما علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن قائد الأحزاب و سائقهم و کان أحدهما أبوسفیان و الآخر أبوالأعور السلمی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعل و ذکوان و ابی‌الأعور و عمرو بن سفیان را لعنت نکرد؟. در این هنگام معاویه برای یاری ابوالاعور رو به او کرد و امام حسن علیه‌السلام فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رهبر احزاب و پس رو آنان را لعنت کرد؟ که یکی ابوسفیان بود و دیگری ابوالاعور سلمی.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 204.
2- تاریخ الاسلام (للذهبی) سنه‌ی 41 ص 39.
3- مجمع الزواید، ج 1، ص 113.

ابوموسی

پس از برپایی فتنه اصحاب جمل در بصره امام علی علیه‌السلام برای سرکوب آنان عازم بصره شد و از ذی قار برای اهل کوفه پیغام داد که به یاری او بشتابند. اما ابوموسی اشعری مانع حرکت مردم برای یاری امام علی علیه‌السلام بود.

امام علی علیه‌السلام عمار یاسر، امام حسن علیه‌السلام و مالک اشتر را برای سامان دادن به اوضاع کوفه به آن سامان فرستاد. امام حسن علیه‌السلام در برخوردی با ابوموسی اشعری فرمود:

قال علیه‌السلام:

اعتزل عملنا لا أم لک و تنح عن منبرنا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مادر مرده، از کار ما برکنار باش و از منبر ما دور شو.)

پی نوشت ها:

[1] 1- البدایة و النهایة، ج 7، ص 264.

2- الجمل (للمفید)، ص 252.

3- الغارات، ج 2، ص 924.

استقامت اصحاب اخدود

اصحاب اخدود مردانی بودند حبشی که تسلیم حکومت کافران نشدند و کافران آنها را زنده زنده در آتش سوزاندند، مردانی بودند که جان بر سر پیمان الهی دادند و دست از ایمان و خدا نکشیدند، امام مجتبی علیه‌السلام نسبت به استقامت آنها فرمود:

قال علیه‌السلام:

کان أصحاب االأخدود، خدوا الخدود و ملؤوها نارا، فألقوا فیها من آمن بالله و ترکوا من کفر، فألقوا بضعة و ثمانین مؤمنا، حتی أتوا علی عجوز کبیرة و ابنها خلفها صبی صغیر، فلما رأت النار کیف تأخذهم، جزعت، قالت: یا بنی أما تری؟ قال لها ابنها: یا أمتاه امضی و لا تنافقی. فمضت و اقتحم ابنها علی أثرها [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(داستان اصحاب أخدود چنین است که کافران حاکم بر آن منطقه، گودال‌هایی کندند و آن را پر از آتش کردند، آنگاه هر کس که به خدا ایمان داشت در آن آتش افکندند و کافران را آزاد گذاشتند. هشتاد و چند نفر از مؤمنان را در آن گودال‌های آتش سوزاندند تا آن که نوبت به پیره زنی همراه با کودک خردسالش رسید که از پی او می‌آمد، وقتی پیره زن آن منظره را دید که آتش مؤمنان را احاطه کرده و همه را می‌سوزاند، ناله‌ای کشید و گفت: پسرم آیا نمی‌بینی چگونه آتش همه را فراگرفته است؟ کودک خردسال آن زن گفت: مادرم وارد آتش شو [برو] دست از دو دلی بردار. پس آن زن وارد گودال آتش شد و کودک نیز به دنبال او وارد آتش گردید.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 351.

2- تفسیر مخرومی (ابوالحجاج مجاهدین حبر المکی) ج 2، ص 747، ط: مجمع البحوث پاکستان.

اخلاق نیکو (ارزش خوش اخلاقی)

امام مجتبی علیه‌السلام نسبت به ارزش‌های معنوی اخلاق نیکو و پسندیده، خشنودی پروردگار جهانیان را معیار ارزیابی قرار می‌دهد و می‌فرماید:
قال علیه‌السلام:
ان الله تعالی یحب معالی الأمور و أشرافها و یکره سفسافها [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(همانا خداوند بزرگ ارزش‌های والای اخلاقی و شریفترین آنها را دوست دارد، و از اخلاق زشت و پست روی گردان است.) [2] .
و در حدیث ارزشمند دیگری فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان أحسن الحسن الخلق الحسن [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بهترین خوبی‌ها، اخلاق نیکوست.)
و در حدیث گران‌بهای دیگری فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان الرجل لیدرک بحسن خلقه درجة الصائم القائم، و انه لیکتب جبارا و ما یملک الا أهله.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آدمی با اخلاق خوش خویش، مقام روزه‌دار دائم در نماز را از آن خود می‌کند و نامش در طومار کسانی که دارای عظمت و جلال و جبروت هستند، نوشته می‌شود، در حالی که غیر از خانواده‌ی خویش هیچ گونه قلمرو حکومت و ریاستی ندارد.) [4] .

پی نوشت ها:
[1] در نقل بیهقی به جای «یکره» کلمه‌ی «یبغض» دارد، یعنی خداوند به خشم می‌آید، و سفساف یعنی پست، اخلاق رذیله.
[2] فیض القدر، ج 2، ص 295، ح 1889.
[3] 1- الخصال (للصدوق) ج 1، ص 29، ح 102.
2- فیض القدیر، ج 2، ص 417، ح 2183.
3- کنز العمال، ج 3، ص 5، ح 5152.
4- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 443، ح (6) 9941.
5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 128.
[4] ربیع الابرار، ج 2، ص 207، ح 2.

ازدواج فرزندان آدم
یکی از مسائلی که جوانان فراوان از آن می‌پرسند، مسئله‌ی ازدواج آدم است، می‌خواهند بدانند که چگونه نسل حضرت آدم فزونی یافت؟.
در همین موضوع شخصی خدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمد و گفت: آیا درست است که می‌گویند فرزندان پسر و دختر حضرت آدم با یکدیگر ازدواج کردند؟
قال علیه‌السلام:
حاشا لله، کان لآدم علیه‌السلام ابنان، و هما شیث و عبدالله، فأخرج الله لشیث حوراء من الجنة، و أخرج لعبد الله امرأة من الجن، فولد لهذا و ولد لذک، فما کان من حسن و جمال فمن ولد الحوراء، و ما کان من قبح و بذاء فمن ولد الجنیة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(نه به خدا سوگند! هرگز! «چنین نبود، بلکه» حضرت آدم دو فرزند پسر داشت بنام «شیث» و «عبدالله» وقتی هنگام ازدواج آنها فرارسید، خداوند برای «شیث» زنی از جنس حوریان بهشتی و برای «عبدالله» زنی از جنس أجنه آماده ساخت که با آن دو ازدواج کردند [البته با صورت متمثل شده‌ی آنها]، پس هر چه زیبائی و جمال است از فرزندان حوری بهشتی، و هر چه زشتی و پلیدی است از فرزندان جنی است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- صحیفة امام رضا علیه‌السلام ص 277، حدیث 23.
2- مستدرک الوسائل، ج 14، ص 363، حدیث 16963.

پرهیز از اسراف

قناعت و پرهیز از اسراف همواره درمان مشکلات اقتصادی، و فقر و نداری است، و اسراف و زیاده‌روی همیشه عامل تبعیض و تهیدستی و انواع محرومیت‌هاست.

هم اکنون اگر سرمایه داران جهان اسراف نکنند و انواع غذاها را دور نریزند می‌توان با غذاهای اضافی، گرسنگان جهان را سیر کرد، از این رو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از اسراف در غذا یا دور ریختن غذاها و میوه‌ها و سبزی‌ها نهی می‌فرمود و سفارش می‌کرد اگر قرص نانی یا میوه‌ای را بر سر راه دیدید آن را شستشو داده مصرف نمایید و نگذارید اسراف شود. که امام مجتبی علیه‌السلام نیز در پرهیز از اسراف رهنمود دادند؛

قال علیه‌السلام:

سمعت جدی صلی الله علیه و آله یقول: من وجد لقمة ملقاة فمسحها أو غسلها ثم أکلها أعتقه الله تعالی من النار [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کسی که غذای بر زمین افتاده‌ای (قرص نان یا میوه‌ای) را بیابد و آن را تمیز کرده، شستشو دهد و بخورد، خداوند بلند مرتبه او را از آتش جهنم نجات خواهد داد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 153.

2- عقد الفرید به نقل مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 673.

3- نثر الدر، ج 1، ص 424، س 7.

4- ینابیع الموده، ص 266، ب 56.

اشعث بن قیس

در مناقب از امام حسن علیه‌السلام روایت شده است که فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان اشعث بن قیس الکندی بنی فی داره مئذنة، فکان یرقی الیها اذا سمع الأذان فی اوقات الصلاة فی مسجد جامع الکوفة، فیصیح من أعلی مئذنته، یا رجل انک لکاذب ساحر.
قال: و کان أبی یسمیه عنق النار - و فی روایة - «عرف النار» فسئل عن ذلک، فقال: ان الأشعث اذا حضرته الوفاة دخل علیه عنق النار ممدودة من السماء فتحرقه، فلا یدفن الا و هو فحمة سوداء. فلما توفی نظر سائر من حضر الی النار، و قد دخلت علیه کالعنق الممدود حتی أحرقته: و هو یصیح و یدعو بالویل و الثبور [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(اشعث بن قیس کندی در خانه‌ی خود بلندایی «مناره‌ای» ساخته بود و هنگامی که به وقت نماز در مسجد جامع کوفه [صدای] اذان می‌شنید، بالای آن مناره رفته و از فراز آن بلندای خود فریاد می‌زد: ای مرد، تو جادوگر دورغ‌گویی!.
(حضرت امام حسن علیه‌السلام ادامه داد:) پدرم او را حلقه‌ی آتش و در روایت دیگر یال آتشین، می‌نامید از وی در این باره پرسیده شد که فرمود: وقتی مرگ اشعث دررسد، حلقه‌ای آتش از آسمان روان شده و او را خواهد سوزاند و او به خاک سپرده نشود مگر سیاه و جز غاله.
و وقتی اشعث از دنیا رفت، آنان که حاضر بودند، آتش را دیدند که چون حلقه‌ای کشیده بر او وارد شد و او را در حالی که صدا به «داد و بیداد و وای هلاک شدم»، بلند کرده بود، سوزاند.).

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 41، ص 306، ذیل ح 38. به نقل از مناقب ابن‌اشوب، ج 1، ص 422.
2- نهج السعادة، ج 8، ص 378، به نقل از مناقب ابن‌اشوب، ج 1، ص 422.

روش دستیابی به عزت

جنادة بن ابی‌امیه از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود:

قال علیه‌السلام:

و اذا أردت عزا بلا عشیرة و هیبة بلا سلطان، فاخرج من ذل معصیة الله الی عز طاعة الله عزوجل. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی سربلندی بدون عشیره و هیبت بدون قدرت خواستی از خواری نافرمانی خدا خارج شو و در عزت اطاعت خدای بزرگ [درآی.])

پی نوشت ها:

[1] مستدرک الوسایل، ج 11، ص 258، ح 7 / 12924. (به نقل از کفایة الأثر، ص 228).

افطار (فضیلت هنگام افطار)

یکی از لحظه‌های عرفانی و معنوی، هنگامه‌ی افطار است که روزه‌دار پس از یک روز روزه‌داری با نام خدا به خوردن و آشامیدن روی می‌آورد، امام مجتبی علیه‌السلام نسبت به فضیلت هنگامه‌ی افطار فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان لکل صائم عند فطوره دعوة مستجابة، فاذا کان اول لقمة فقل: بسم الله، اللهم یا واسع المغفرة اغفرلی، فانه من قالها عند افطاره غفر له [1]
.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(همانا برای هر روزه‌داری در هنگامه‌ی افطار، حداقل یک دعا به اجابت خواهد رسید، پس در هنگامه‌ی افطار اولین لقمه‌ای که برمی‌داری. بگو، به نام خدا، بار خداوندا! ای آن که آمرزش تو فراگیر است. مرا بیامرزر، پس هر کس این جملات را در هنگامه‌ی افطار بگوید آمرزیده می‌شود.)

پی نوشت ها:
[1] اقبال الأعمال، ص 116.

زنی مسیحی به نام «ام‌سلیم» از شهر شام به مدینه آمد، و چون در کتاب تورات و انجیل نشانه‌های ظهور پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بعد از او را خوانده بود تحقیق و پژوهش را در شهر مدینه از سر گرفت تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم‌السلام را دقیقا شناسائی کرده و به آنها ایمان آورد.
ساعتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و اطلاعات جالبی به دست آورد و آنگاه در تداوم تحقیق خود با حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام که در سنین نوجوانی بود آشنا شد. آن حضرت وقتی ام‌سلیم را دید به او سخنانی فرمود و معجزه‌ای به او ارائه داد و سنگریزه‌هایی را تبدیل به یاقوت سرخ نمود. ام‌سلیم می‌گوید: من از او پرسیدم: آیا تو وصی پدرت هستی؟.
قال علیه‌السلام:
نعم، أنا وصی أبی. و ما علامة ذلک؟. فقال علیه‌السلام: ایتینی بحصاة... فقلت له: فمن وصیک؟. قال علیه‌السلام: من یفعل مثل هذا الذی فعلت . [1]
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بله، من جانشین پدرم هستم. ام‌سلیم می‌گوید: به او گفتم نشانه‌ی آن چیست؟ امام فرمود سنگریزه‌هایی برای من بیاور. (آنگاه امام سنگریزه‌ها را تبدیل به یاقوت سرخ نمود) پرسیدم: جانشین تو کیست؟ فرمود: کسی که مانند آنچه که انجام داده‌ام انجام دهد.)

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 25، ص 187، ح 6، به نقل از مقتضب الأثر، 22 -18.

تفسیر آفرینش به قدر

شیخ صدوق در کتاب توحید روایت کرده است که از امام حسن علیه‌السلام راجع به تفسیر آیه‌ی «انا کل شیء خلقناه بقدر» «البته ما هر چیز را به اندازه آفریدیم.» پرسیده شد، امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه‌السلام:

یقول عزوجل انا کل شیء خلقناه لأهل النار بقدر أعمالهم. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خداوند بزرگ می‌فرماید: ما هر چیزی را برای اهل دوزخ به اندازه‌ی اعمالشان آفریدیم.)

پی نوشت ها:

[1] 1- توحید صدوق، ص 383 ح 30 ب 60.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 589، ح 25.

آداب انفاق
امام علیه‌السلام در تفسیر بخشی از آیه‌ی 267 سوره‌ی بقره می‌فرماید:
قال علیه‌السلام:
و لستم بآخذیه الا أن تغمضوا فیه
(برای انفاق به سراغ قسمت‌های ناپاک نروید در حالی که خود شما «به هنگام پذیرش اموال» حاضر نیستید، آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت.)
فرمود:
قال علیه‌السلام:
لو وجدتموه فی السوق یباع، ما أخذتموه حتی یهضم لکم من ثمنه [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
([منظور از اغماض در آیه این است که] اگر آن [جنس] را در معرض فروش در بازار پیدا می‌کردید، آن را نمی‌خریدید تا از قیمت آن برای شما تخفیف دهند و در نتیجه از نامرغوب بودن آن جنس چشم‌پوشی کرده و به خاطر ارزان بودن آن اقدام به خرید کنید. «در انفاق هم از جنس مرغوب انفاق کنید».)
همچنان که به هنگام خرید چیزی اگر جنس نامرغوب باشد تا تخفیف نگیریم معامله نمی‌کنیم در انفاق هم باید سعی کنیم جنس سالم را انفاق کنیم، مگر چیزی که قابل اغماض باشد.

پی نوشت ها:
[1] تفسیر کشاف، ج 1، ص 396، س 15.

ارزش دوست داشتن اهل بیت

یکی دیگر از ارزش‌های دینی در اسلام دوست داشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که نقش مهمی در سرنوشت ابدی مسلمانان نیز خواهد داشت، و حضرت امام حسن علیه‌السلام در این مورد بیانی دارند؛
قال علیه‌السلام:
من أحبنا لله جئنا نحن هو یوم القیامة کهاتین. (و جمع بین اصبعین المسبحة و الوسطی من یده) و لو شئت لقلت: کهاتین (و جمع بین المسبحتین من یدیه جمیعا) من احبنا للدنیا، فاذا جاءت الدنیا اتسعت للبر و الفاجر [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
کسی که ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای خدا دوست داشته باشد، ما و او در روز قیامت کنار هم خواهیم بود. «آنگاه دو انگشت اشاره و میانی را به هم چسبانید و فرمود: مانند این دو انگشت»
و اگر بخواهم می‌گویم مانند اینها «سپس دو انگشت اشاره‌ی هر دو دست را به یکدیگر چسبانید» و کسی که ما را به خاطر دنیا دوست بدارد، بداند که اگر دنیا روی آرد، برای خوب و بد یکسان رو کند. «خوبان و بدان همه بهره‌مند خواهند شد».)
و در روایت دیگری فرمود:
قال علیه‌السلام:
من احبنا اهل البیت لله جل ذکره لا لغیره نفعه الله سبحانه بحبنا [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
کسی که ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فقط برای خدای بزرگ و بلند مرتبه دوست بدارد نه چیز دیگری، خداوند سبحان او را به جهت دوستی ما بهره‌مند می‌سازد.)
و در حدیث ارزشمند دیگری فرمود:
قال علیه‌السلام:
من احبنا لله نفعه الله تعالی بحبنا و من أحبنا لغیر الله فان الله یقضی فی الأمور ما یشاء، أما ان حبنا أهل البیت یساقط الذنوب کما تساقط الریح الورق عن الشجر [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(کسی که ما را فقط برای خدای بزرگ دوست بدارد خداوند او را بهره‌مند خواهد کرد و کسی که ما را برای غیر خدا دوست داشته باشد خدا آن گونه که بخواهد درباره او تصمیم می‌گیرد.
آگاه باشید همانا دوستی ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

گناهان را فرو می‌ریزد آن چنان که تندباد برگ درختان را می‌ریزد.)

پی نوشت ها:

[1] شرح الأخبار فی فضایل الائمة الاطهار، ج 2، ص 288 ح 864.

[2] شرح الأخبار فی فضایل الائمة الاطهار، ج 2، ص 514، ح 907.

[3] احقاق الحق، ج 19، ص 355 (به نقل از وسیلة المآل، ص 61).

اهل بیت میوه درخت نبوت

در کتاب عدد روایت شده است که چون حضرت امام حسن علیه‌السلام به جهت احترام به پدر بزرگوار خود در حضور او سخن کم می‌گفت، بعضی از اهل کوفه به خدمت آن حضرت عرض کردند: امام حسن علیه‌السلام در سخن گفتن عاجز است!؟ علی علیه‌السلام فرزند خویش را طلبید و فرمود: مردم چنین می‌گویند، بر منبر برآی و فضل خود را بر ایشان ظاهر کن.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: یا امیرالمؤمنین! در حضور تو من یارای سخن گفتن ندارم. حضرت فرمود: ای فرزند من! خود را از تو پنهان می‌کنم. پس علی علیه‌السلام فرمود مردم را ندا کردند تا جمع شدند، امام حسن علیه‌السلام بر منبر برآمد، خطبه‌ای در نهایت فصاحت و بلاغت خواند. مردم را موعظه کرد که خروش از اهل مسجد بر آمد. سپس فرمود:
قال علیه‌السلام:
أیها الناس اعقلوا عن ربکم «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین. ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم» [1] .
فنحن الذریة من آدم و الأسرة من نوح و الصفوة من ابراهیم، و السلالة من اسماعیل، و آل من محمد صلی الله علیه و آله، نحن فیکم کالسماء المرفوعة، و الأرض المدحوة، و الشمس الضاحیة، و کالشجرة الزیتونة لا شرقیة و لا غربیة التی بورک زیتها. النبی اصلها و علی فرعها و نحن والله ثمرة تلک الشجرة، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا، و من تخلف عنها فالی النار هوی [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم، سخن پروردگار خود را بفهمید، در آیات قرآن تدبر نمایید که حق تعالی می‌فرماید: «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان «و دودمانی» بودند که «از نظر پاکی و تقوا و فضیلت» بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست «و از کوشش‌های آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد.» پس بدانید که ذریه‌ی برگزیده‌ی آدم و سلاله‌ی نوح و برگزیده‌ی آل ابراهیم و فرزندان پسندیده‌ی اسماعیل و آل محمد مائیم. ما در میان شما مانند آسمان بلندیم (که از ما فیض و رحمت بر شما می‌بارد) و به منزله‌ی خورشید انوریم که جهان را به نور خود روشن کرده‌ایم.
مائیم شجره‌ی زیتونه که حق تعالی در قرآن مثل زده و او را به برکت یاد کرده است. فرمود: نه شرقی است و نه غربی است، پیغمبر اصل آن درخت است و علی شاخه‌ی آن درخت است، به خدا سوگند که ما میوه‌ی

آن درختیم، پس هر که چنگ زند به شاخه‌ای از شاخه‌های آن درخت نجات می‌یابد، هر که از آن درخت دور ماند، پس در آتش جهنم سقوط کرده است.)

پی نوشت ها:

[1] آل عمران، آیه‌ی 33 و 34.

[2] بحارالأنوار، ج 43، ص 358، ح 37، س 17.

2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 414، س 18. (به نقل از العدد القویة، ص 31)

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 107، ح 26.

4- موسوعة المصطفی و للعترة، ج 5، ص 88، س 3.

انتخاب اهل بیت برای رهبری

خداوند در میان تمام جهانیان اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام، را برای رهبری شایسته‌ی جهانیان برگزیده است که امام مجتبی علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
أیها الناس ان الله اختارنا لنبوته و اصطفانا علی خلقه و أنزل علینا کتابه و وحیه و ایم الله لا ینتقصنا أحد من حقنا شیئا الا ینقصه الله فی عاجل دنیاه و آجل آخرته و لا یکون علینا دولة الا کانت لنا العاقبة و «لتعلمن نبأه بعد حین» [1] [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم! خداوند [خاندان] ما را برای پیامبری خویش برگزید. و ما را نسبت به آفریده‌های خویش گزینش نمود. سوگند به خدا که اگر کسی در حق ما کوتاهی کند، خداوند در دنیای زودگذر او را بی‌ارزش کرده و در فردای آخرت او را خوار خواهد کرد و هرگز نشود که روزگاری بر ما تنگ شود، مگر آن که آینده به سود ما باشد و «خبر آن را پس از زمانی درخواهی یافت.»)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی ص، آیه‌ی 88.
[2] 1- امالی شیخ طوسی، ص 82، ح 30 / 121 م 3.
2- الامالی (الطوسی) ص 104، ح 13 / 159 م 4.
3- بحارالأنوار، ج 33، ص 229، ح 179، س 1.
4- بشارة المصطفی، ص 263، س 3.
5- تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 474، ح 104.
6- کنز الدقایق، ج 11، ص 271، س 14.
7- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 100، ح 13، و ص 524، ح 12، و ص 526، ح 16، به نقل از المناقب ابن‌مغازلی ج 2، ص 151.
8- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 11.

سوره‌ی مبارکه‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به مناسبت بیان مسئله‌ی جنگ و جهاد، سوره‌ی قتال هم نامیده‌اند. ولی در برخی روایات این سوره را با اولین جمله‌ی اولین آیه‌ی آن «سوره‌ی الذین کفروا» معرفی نموده‌اند. در این سوره آیاتی پیرامون مؤمنان راستین و کافران و دشمنان اسلام وجود دارد که مقصود و مصداق واقعی مؤمنان راستین اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام و مقصود از کافران بنی‌امیه می‌باشند.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: اگر می‌خواهید اهل بیت را با بنی‌امیه مقایسه کنید، این سوره را بخوانید که به تناوب آیه‌ای درباره‌ی ما و آیه‌ای درباره‌ی آنان دارد.
مشابه این روایت از سایر ائمه نیز در کتب تفسیر وجود دارد.
قال علیه‌السلام:
اذا أردت أن تعتبرنا و بنی امیة فاقرأ سورة «الذین کفروا» فان فینا منها آیة، و فیهم آیة، الی آخرها [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وقتی خواستی ما و بنی‌امیه را مقایسه کنی، سوره‌ی «الذین کفروا» - سوره‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم - را بخوان چرا که در آن سوره از اول تا به آخر آیاتش درباره‌ی ما و نیز در مورد (خصوصیات) آنها هست.)

پی نوشت ها:
[1] شرح الأخبار فی فضایل الائمة الاطهار، ج 2، ص 484، ح 853.

فاصله‌ی بین ایمان و یقین
امام حسن علیه‌السلام در پاسخ به پرسش‌های پادشاه روم پیرامون فاصله‌ی بین ایمان و یقین فرمود:
قال علیه‌السلام:
اربع اصابع، الایمان ما سمعناه و الیقین ما رأیناه [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(چهار انگشت «به مقدار فاصله‌ی چشم و گوش»، ایمان آن است که بشنوی، و یقین آن است که ببینی.)
و در حدیث دیگری آمده است:
اصمعی روایت کرده است که امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از فرزندش امام حسن علیه‌السلام پرسید: بین ایمان و یقین چقدر فاصله است؟.
قال علیه‌السلام:
أربع أصابع. قال: و کیف ذلک؟ قال: الایمان کل ما سمعته أذناک و صدقة قلبک، و الیقین ما رأته عیناک فأیقن به قلبک و لیس بین العین و الأذنین الا أربع أصابع [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(چهار انگشت. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: چگونه چنین است؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: ایمان آن است که گوش‌هایت بشنود و دلت تصدیقش کند و یقین آن است که چشمانت ببیند و دلت بدان یقین یابد و میان چشم و گوش‌ها جز چهار انگشت [فاصله] نیست.
و در حدیث دیگری آمده است:
امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام پرسید: فاصله‌ی بین ایمان و یقین چقدر است؟. هر دو ساکت ماندند. امام علی علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای ابامحمد تو پاسخ بده. امام حسن علیه‌السلام عرض کرد:
قال علیه‌السلام:
بینهما شبر. قال: و کیف ذاک؟ قال: لأن الایمان ما سمعناه بآذاننا و صدقناه بقلوبنا، و الیقین ما أبصرناه بأعیننا و استدللنا به علی ما غاب عنا [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(فاصله‌ی آن دو یک وجب است. علی علیه‌السلام فرمود: چگونه چنین است. عرض کرد: زیرا ایمان آن است که به گوش‌های خود بشنویم و به دل‌های خود آن را تصدیق نماییم، اما یقین آن است که با چشمان خود آن

را ببینیم و به وسیله‌ی آن به آنچه که از ما پنهان است، استدلال نماییم.)

پی نوشت ها:
[1] مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 13.
[2] 1- ذخایر العقبی، ص 138 (حدیث ذخایر مشابه حدیث فوق است.)
2- عقد الفرید، ج 7، ص 260.
3- فضایل الخمسه، ج 3، ص 310.
4- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 729، ح 99.
[3] 1- بحارالأنوار، ج 67، ص 182.
2- مشکاة الأنوار، ص 48، ح 17 / 34.

امام حسن و پرسش های خضر

روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به همراه امام حسن مجتبی علیه‌السلام و سلمان وارد مسجد الحرام شد؛ شخص بزرگی (آن مرد حضرت خضر پیامبر علیه‌السلام بود) بر آن حضرت وارد شده و سلام نمود، پس از جواب به امام علی علیه‌السلام گفت: یا امیرالمؤمنین! من از شما سه پرسش دارم اگر جواب دادید خواهم دانست که مردم درباره‌ی شما کاری کرده‌اند که در دنیا و آخرت از بازخواست و عقوبت آن در امان نخواهند بود. امام علیه‌السلام فرمود: بپرس. آن مرد پرسید:
1- وقتی انسان می‌خوابد روحش به کجا می‌رود؟
2- انسان چگونه مطلبی را به یاد می‌آورد و یا فراموش می‌کند؟
3- چرا فرزند انسان به دایی و یا عمویش شباهت پیدا می‌کند؟.
امام علی علیه‌السلام به امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: پاسخ او را بده.
قال علیه‌السلام:
أما ما سألت عنه من أمر الانسان اذا نام أین تذهب روحه، فان روحه متعلقة بالریح و الریح متعلقة بالهواء الی وقت ما یتحرک صاحبها للیقظة، فان أذن الله تعالی برد تلک الروح علی صاحبها جذبت تلک الروح الریح و جذبت تلک الریح الهواء، فرجعت الروح فأسکنت فی بدن صاحبها، و ان لم یأذن الله عزوجل برد تلک الروح علی صاحبها، جذب الهواء الریح، و جذبت الریح الروح، فلم ترد علی صاحبها الی وقت ما یبعث.
و أما ما ذکرت من أمر الذکر و النسیان، فان قلب الرجل فی حق و علی الحق طبق، فان صلی الرجل عند ذلک علی محمد و آل محمد صلاة تامة، انکشف ذلک الطبق عن ذلک الحق فأظلم القلب و ذکر الرجل ما کان نسی، فان لم یصل علی محمد و أو نقص من الصلاة علیهم، انطبق ذلک الطبق علی ذلک الحق، فأظلمالقلب و نسی الرجل ما کان ذکره.
و أما ما ذکرت من أمر المولود الذی یشبه أعمامه و أخواله، فان الرجل اذا أتی اهله یجامعها بقلب ساکن و عروق هادئة، و بدن غیر مضطرب [ف] اسکنت تلک النطفة فی جوف الرحم، خرج الولد یشبه أباه و أمه، و ان هو أتاها بقلب غیر ساکن و عروق غیر هادئة و بدن مضطرب اضطربت النطفة فوقعت فی حال اضطرابها علی بعض العروق، فان وقعت علی عرق من عروق الأعمام أشبه الولد أعمامه و ان وقعت علی عرق من عروق الأخوال أشبه الولد أخواله.
فقال الرجل: أشهد أن لا اله الا الله، و لم أزل أشهد بها و أشهد ان محمدا رسول الله و لم أزل أشهد بذلک، و أشهد أنک وصی رسوله و القائم بحجته

- و أشار الی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام - و لم أزل أشهد بها، و أشهد أنک وصیه و القائم بحجته - و أشار الی الحسن علیه‌السلام - و أشهد أن الحسین بن علی وصی أبیک، و القائم بحجته بعدک، و أشهد علی علی بن الحسین أنه القائم بأمر الحسین بعده، و أشهد علی محمد بن علی أنه القائم بأمر علی بن الحسین بعده، و أشهد علی جعفر بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علی، و أشهد علی موسی بن جعفر أنه القائم بأمر جعفر بن محمد، و أشهد علی علی بن موسی أنه القائم بأمر موسی بن جعفر، و أشهد علی محمد بن علی أنه القائم بأمر علی بن موسی، و أشهد علی علی بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علی، و أشهد علی الحسن بن علی أنه القائم بأمر علی بن محمد، و أشهد علی رجل من ولد الحسن بن علی و لا یسمی حتی یظهر فی الأرض أمره فیملأها عدلا کما ملئت جورا، أنه القائم بأمر الحسن بن علی، و السلام علیک یا أمیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته، ثم قام و مضی.
فقال أمیرالمؤمنین علیه‌السلام: یا أبامحمد اتبعه فانظر أین یقصد؟ فخرج الحسن علیه‌السلام فی أثره، قال: فما کان الا أن وضع رجله خارجا من المسجد فما دریت أین أخذ من أرض الله عزوجل؟ فرجعت الی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فأعلمته، فقال، یا أبامحمد
أتعرفه؟ فقلت: الله تعالی و رسوله و أمیرالمؤمنین أعلم. فقال: هو الخضر علیه‌السلام [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(اما در مورد اینکه پرسیدی وقتی انسان می‌خوابد روحش به کجا می‌رود؟ جوابش این است که تا زمانی که انسان در خواب است، روح با باد در ارتباط است و باد با هواء در ارتباط است. وقتی خداوند اجازه می‌دهد که آن روح نزد صاحبش برگردد آن روح باد را جذب کرده، به سمت خود می‌کشد و آن باد نیز هواء را جذب می‌کند. در این موقع روح برمی‌گردد و در بدن صاحب خود قرار می‌گیرد. و اگر خداوند اجازه‌ی بازگشت روح را به بدن صاحبش ندهد، هوا باد را جذب می‌کند و باد نیز روح را به سمت خود می‌کشد و روح تا وقت برانگیخته شدن در قیامت به بدن صاحبش بر نمی‌گردد.
اما آن پرسشی که درباره‌ی فراموشی و یادآوری داشتی، جوابش این است که قلب انسان در جعبه‌ی کوچکی قرار دارد و در روی آن جعبه یک طبق قرار گرفته است. اگر انسان در وقت فراموشی بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد، طبق از روی جعبه کنار می‌رود و قلب روشن می‌شود و انسان آنچه را فراموش کرده بیاد می‌آورد، اما اگر صلوات نفرستد و یا صلوات ناقص بفرستد آن طبق کاملا بر آن جعبه منطبق و بسته می‌شود و قلب در تاریکی فرو می‌رود و انسان آنچه را به یاد داشته

(یا بیاد آورده بود) فراموش می‌کند.
و اما سؤالت درباره‌ی شباهت کودک به عموها و دائی‌هایش، جوابش این است که اگر انسان با دلی آسوده و عروق و رگ‌های آرام و بدنی غیر مضطرب با همسرش نزدیکی کند، نطفه در درون رحم قرار می‌گیرد و نوزاد شبیه به پدر و مادر خویش می‌شود، ولی اگر با دلی ناراحت و عروق غیر آرام و بدن مضطرب با همسرش نزدیکی کند، نطفه نیز، مضطرب و ناآرام شده و با این حال بر یکی از سلسله‌ی عروق قرار می‌گیرد، حال اگر بر روی رگی از رگ‌های عموها قرار گیرد، نوزاد شبیه عموهایش می‌شود و اگر بر روی رگ‌های دایی‌ها قرار گیرد، شبیه دایی‌ها می‌شود.
مرد گفت: شهادت می‌دهم به وحدانیت خدا، و قبلا نیز وحدانیت خدا را قبول داشتم. و شهادت می‌دهم به رسالت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و در گذشته نیز بر این اعتقاد بودم و شهادت می‌دهم که شما وصی پیامبر و جانشین او هستید و به أمیرالمؤمنین علیه‌السلام اشاره کرد، و قبلا نیز این مطلب را قبول داشتم، و شهادت می‌دهم که شما وصی و جانشین او هستید و به امام حسن علیه‌السلام اشاره کرد. و شهادت می‌دهم که حسین بن علی بعد از شما وصی و جانشین پدر شما است و شهادت می‌دهم که علی بن الحسین جانشین حسین است و شهادت می‌دهم که محمد بن علی جانشین علی بن الحسین است و شهادت می‌دهم که جعفر بن محمد جانشین محمد بن علی است و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر جانشین جعفر بن محمد است و شهادت می‌دهم که علی بن موسی جانشین موسی بن جعفر است و شهادت می‌دهم که محمد بن علی جانشین علی بن موسی است و شهادت می‌دهم که علی بن محمد جانشین محمد بن علی است و شهادت می‌دهم که حسن بن علی جانشین علی بن محمد است و شهادت می‌دهم که مردی از فرزندان حسن بن علی عسکری علیه‌السلام که گفتن نام و کنیه‌ی او تا زمانی که ظهور نکرده است جایز نیست و وقتی ظهور کند زمین را پر از عدل می‌کند در حالی که پر از جور شده باشد، جانشین حسن بن علی است. و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیرالمؤمنین. سپس برخاست و رفت.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: یا أبامحمد! دنبال او برو و ببین کجا می‌خواهد برود؟ امام مجتبی علیه‌السلام به دنبال او رفت و گفت، همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت دیگر نفهمیدم به کجا رفت و در کدام وادی از زمین غایب شد. و به خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برگشتم و حضرت را مطلع کردم. پدرم فرمودند: او را شناختی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیرالمؤمنین بهتر می‌دانند. حضرت فرمودند: او خضر علیه‌السلام بود.

پی نوشت ها:

[1] 1- اثبات الوصیة، ص 136، و 137 باب امام حسن علیه‌السلام.

2- اثبات الهداة، ج 2، ص 283، ح 72.

3- احتجاج، ج 2، ص 10، ح 148.

4- اصول کافی، ج 1، ص 525، و 526، ح 1.

5- الغیبة شیخ طوسی، ص 154 و 155، ح 114 به نقل از اصول کافی.

6- المحاسن (للبرقی) ج 2، ص 332، ح 99 (کتاب العلل من المحاسن)

7- بحارالأنوار، ج 36، ص 415، ح 1، و ج 58، ص 36، ح 8.

8- ترجمه‌ی غیبت نعمانی، ص 53.

9- تفسیر برهان، ج 4، ص 77، ح 1.

10- تفسیر قمی، ج 2، ص 18 و ص 220.

11- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 551، ح 10، و ج 3، ص 218، ح 434 و ج 4، ص 178، ح 36.

12- حلیة الابرار، ج 3، ص 34.

13- دلایل الامامة طبری، ص 69 و 70.

14- علل الشرایع، ج 1، ص 120.

15- عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 126، ح 35.

16- کمال الدین، ج 1، ص 314 الی 315، ح 1، ب 29.

17- کنز الدقایق، ج 14، ص 227، سوره‌ی الطارق و ج 11، ص 310، و ج 10، ص 189.

18- مدینة المعاجز، ج 3، ص 342، الی 345 ح 85 / 923.

19- مسند الامام المجتبی، ص 119، ح 25، و ص 504، ح 1، ص 582، ح 22.

20- وسایل الشیعه، ج 7، ص 199، ح 1 / 9106، ب 37.

ارزش تفکر

ارزش انسان به سرمایه‌ی فکر و اندیشه‌ی اوست. یکی از والاترین امتیازهای انسان نسبت به دیگر پدیده‌های نظام هستی، داشتن فکر، عقل و اندیشه می‌باشد. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در همین رابطه فرمود:

قال علیه‌السلام:

اوصیکم بتقوی الله و ادامة التفکر، فان التفکر ابو کل خیر و امه [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سفارشتان می‌کنم به تقوای الهی و مداومت بر تفکر، زیرا تفکر، پدر«منشأ» هر خیر و برکت، برای هر امتی می‌باشد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه‌ی ورام) ج 1، ص 60.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 718، ح 40.

ارزش جهاد با ناکثین در رکاب علی

امام حسن علیه‌السلام در کوفه وقتی ماجرای پیمان شکنی طلحه و زبیر را برای مردم بیان می‌کرد. فرمود:

قال علیه‌السلام:

معاشر الناس! ان طلحة و الزبیر قد بایعا علیا طائعین غیر مکرهین، ثم نفرا و نکثا بیعتهما له، فطوبی لمن خف فی مجاهدة من جاهده، فان الجهاد معه کالجهاد مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(همانا که طلحه و زبیر، به رغبت و میل با علی بیعت کردند و سپس گریخته و بیعت خود با ایشان را شکستند، خوشا به حال آن که در جهاد با آن پیمان شکنان، شتاب کند؛ زیرا جهاد همراه وی (علی علیه‌السلام) همچون جهاد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- الجمل، ص 264.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 262، ذیل حدیث 12.

ارزش و اهمیت برآوردن حاجت مؤمن

ابوحمزه‌ی ثمالی از امام سجاد علیه‌السلام روایت کرد:
هنگامی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام مشغول طواف خانه‌ی کعبه بود. شخصی از آن حضرت تقاضا کرد برای برآوردن حاجت او پیش کسی برود، حضرت طواف را رها نموده و با آن مرد روانه شد. پس از بازگشت، کسی که به آن مرد رشک می‌برد به امام علیه‌السلام اعتراض کرد: چرا چنین کردی؟ و طواف را رها نمودی؟.
قال علیه‌السلام:
و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من ذهب فی حاجة أخیه المسلم فقضیت حاجته کتبت له حجة و عمرة و ان لم تقض له کتبت له عمرة. فقد اکتسبت حجة و عمرة و رجعت الی طوافی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس در پی حاجت برادر مسلمانش برود و نیاز آن مؤمن برطرف شود، حج و عمره‌ای برای او نوشته شود و چنانچه نیازش برطرف نشود، یک عمره برای او می‌نویسند. من حج و عمره‌ای به دست آورده و دوباره به طوافم بازگشتم.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ دمشق ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن) ص 151، ح 253.
2- تاریخ دمشق ابن‌منظور، ج 7، ص 26.
3- فیض القدیر، ج 6، ص 129، ح 8672.
4- کنز العمال، ج 15، ص 774، ح 41042.
5- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 94، ح 105، و ص 680، ح 6.
6- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 98.

احترام به همسایه

امام حسن علیه‌السلام همسایه‌ای یهودی داشت که دیوار خانه‌اش خراب شده و فاضلاب منزلش به منزل امام علیه‌السلام ریخته بود. امام علیه‌السلام چیزی به او نفرمود تا اینکه روزی همسر مرد یهودی به منزل امام آمد و متوجه شد و به شوهرش خبر داد. مرد یهودی برای عذرخواهی به نزد امام علیه‌السلام آمد.

قال علیه‌السلام:

أمرنی جدی - صلی الله علیه و آله - باکرام الجار [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (جدم صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور داده که همسایه را تکریم کنم.)

و به جهت همین برخورد نیکو، مرد یهودی مسلمان شد.

پی نوشت ها:

[1] احقاق الحق، ج 11، ص 122. به نقل از نزهة المجالس و منتخب النفائس، ج 1، ص 238 ط، قاهره.

ارزش دوراندیشی در کارها

امام حسن علیه‌السلام پیرامون دوراندیشی نسبت به کارهای مختلف فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان من طلب العبادة تزکی لها، اذا أضرت النوافل بالفریضة فارفضوها، الیقین معاذ للسلامة، من تذکر بعد السفر اعتد و لا یغش العاقل من استنصحه، بینکم و بین الموعظة حجاب العزة، قطع العلم عذر المتعلمین، کل معاجل یسأل النظرة، و کل مؤجل یتعلل بالتسویف [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آن کس که در پی عبادت است، خود را برای آن پاکیزه کند. وقتی مستحباب به واجبات زیان رساند، رهایش کنید. یقین پناه سلامتی است. هر کس دوری سفر داند، آماده شود. انسان خردمند به کسی که از او مشورت بخواهد، خیانت نمی‌کند و میان شما و میان موعظه، حجاب، «سربلندی» و «بزرگواری» حکم فرماست، و دریغ کردن دانش از دانش پژوه، باعث عذر دانش پژوهان است. هر نقدی خواهان ملاحظه است و هر نسیه‌ای با امروز و فردا توجیه شود.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تحف العقول، ص 236 باب حکمت و مواعظ امام حسن علیه‌السلام.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام عطاردی، ص 715، ح 21 تا 28.
3- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 128، و ص 127.

ارزش سفره داری و خوش گفتاری

در سیره و روش ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام سفره‌داری و خوش‌گفتاری به عنوان یک ارزش اخلاقی مورد توجه قرار گرفته است و ایشان دیگران را نیز با عمل خویش به این سو هدایت می‌کردند.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

أطعموا الطعام و أطیبوا الکلام [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سفره‌دار و خوش‌گفتار باشید.)

پی نوشت ها:

[1] کنز العمال، ج 9، ص 243، ح 25841.

ارزش بزرگواری (ارزش‌های اخلاقی)

کارهای پسندیده در همه جا و برای همیشه ارزشمند است، ولی برخی از آنها در جایگاه‌های خاصی ارزشمندترند. امام علیه‌السلام در این باره فرمود:
قال علیه‌السلام:
اجود الناس من اعطی من لا یرجوه؛ و اعفی الناس من عفا عند القدرة؛ و أوصل الناس من وصل من قطعه [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بخشنده‌ترین مردم کسی است که به آن کسی که چشمداشتی به او ندارد ببخشد. و با گذشت‌ترین مردم کسی است که به هنگام توانایی گذشت کند و صله‌ی رحم کنندترین مردم کسی است که با آن که با وی گسسته پیوند داشته باشد.)

پی نوشت ها:
[1] جواهر المطالب، ج 2، ص 216، ب 70.

اتمام حجت با یاران قبل از صلح

پس از آن که معاویه به امام حسن علیه‌السلام نامه‌ای نوشت مبنی بر اینکه حکومت را به وی تسلیم کند. امام حسن علیه‌السلام در مقام اتمام حجت با یاران خود خطبه‌ای ایراد نموده و فرمود:

قال علیه‌السلام:

انا والله ما ثنانا عن اهل الشام شک و لا ندم و انما کنا نقاتل اهل الشام بالسلامة و الصبر فشیبت السلامة بالعداوة و الصبر بالجزع و کنتم فی مسیرکم الی صفین و دینکم امام دنیاکم و اصبحتم الیوم و دنیاکم امام دینکم الا و قد أصبحتم بین قتیلین قتیل بصفین تبکون له و قتیل بالنهروان تطلبون بثاره فاما الباکی فخاذل

و اما الطالب فثائر الا و ان معاویة دعانا لأمر لیس فیه عز و لا نصفة، فان اردتم الموت رددناه علیه و حاکمناه الی الله عزوجل بظبا السیوف و ان اردتم الحیاة قبلناه و اخذنا لکم الرضی فناداه الناس من کل جانب البقیة البقیة [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(فرمود: والله که ما را هیچ گونه شک و پشیمانی‌یی از اهل شام باز نداشته است، بلکه ما با اهل شام با صلح و شکیبایی می‌جنگیدیم، ولی صلح ما در برابر عداوت پیشه‌گی معاویه و شکیبایی ما با بی‌تابی و دست به هر کار زدن در جنگ از طرف معاویه از توان افتاد. و شما هنگام رفتن به سوی صفین، چنان بودید که دینتان فرا روی دنیای شما بود، اما امروزه چنان شده‌اید که دنیای‌تان فرا روی دینتان است. و چنان هراسان شده‌اید که میان دو کشته مانده‌اید، یکی کشته‌های صفین که برایش گریانید و دیگری کشته‌های نهروان که خون‌خواه اویید، آن که می‌گرید، خواهان شکست ماست، و آن که خون‌خواه است شورشی است.

بدانید که معاویه ما را به موضوعی فراخوانده است که او را در آن اقتدار و انصافی نیست، پس اگر طالب مرگ هستید، آن را به سوی او باز می‌گردانیم، و با قبضه‌ی شمشیر او را به داوری خدا می‌سپاریم. و اگر خواهان زندگی هستید، او را خواهیم پذیرفت و رضایت شما را فراهم خواهیم کرد، که مردم از همه طرف فریاد زدند: ما طرفدار ماندن هستیم نه جنگ و مردن، صلح‌نامه را امضاء کن.)

پی نوشت ها:

[1] 1- اسد الغابة، ج 2، ص 13.

2- التشریف بامنن، ص 362، ح 530.
3- الکامل، ج 3، ص 272.
4- بحارالأنوار، ج 75، ص 106، ح 10، و ج 44، ص 21، ح 5.
5- تاریخ دمشق (ابن‌منظور)، ج 7، ص 35.
6- تاریخ دمشق (ترجمة الاما الحسن علیه‌السلام)، ص 178، خ 303.
7- تحف العقول، ص 234.
8- فضایل الخمسه، ج 3، ص 296.
9- مجالس السنیة، ج 2، ص 262، م 8.
10- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 554، ح 5، و ص 721، ح 47.
11- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 237 و ص 208 و ص 195.
12- نهایة الأرب، ج 7، ص 14.

افشای چهره ننگین منافقین

علامه ذهبی در تاریخ اسلام نقل کرده است. روزی ابوالأعور سلمی و عمروعاص به معاویه گفتند: اگر امام حسن علیه‌السلام را وادار به سخنرانی کنی، زبانش به لکنت خواهد افتاد!.
معاویه از امام حسن علیه‌السلام خواست سخنرانی کند. سخنرانی امام موجب سرافکندگی معاویه شد، عمروعاص و ابوالأعور به امام حسن علیه‌السلام اعتراض کردند. امام در پاسخ به ابوالاعور فرمود:
قال علیه‌السلام:
ألم یلعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعلا و ذکوان و عمرو بن سفیان و هذا اسم أبی‌الأعور، ثم أقبل علیه معاویة یعینها فقال له الحسن علیه‌السلام: أما علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن قائد الأحزاب و سائقهم و کان أحدهما أبوسفیان و الآخر أبوالأعور السلمی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعل و ذکوان و ابی‌الأعور و عمرو بن سفیان را لعنت نکرد؟. در این هنگام معاویه برای یاری ابوالاعور رو به او کرد و امام حسن علیه‌السلام فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رهبر احزاب و پس رو آنان را لعنت کرد؟ که یکی ابوسفیان بود و دیگری ابوالاعور سلمی.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 204.
2- تاریخ الاسلام (للذهبی) سنه‌ی 41 ص 39.
3- مجمع الزواید، ج 1، ص 113.

ارزش دوست داشتن اهل بیت

یکی دیگر از ارزش‌های دینی در اسلام دوست داشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که نقش مهمی در سرنوشت ابدی مسلمانان نیز خواهد داشت، و حضرت امام حسن علیه‌السلام در این مورد بیانی دارند؛

قال علیه‌السلام:

من أحبنا لله جئنا نحن هو یوم القیامة کهاتین. (و جمع بین اصبعین المسبحة و الوسطی من یده) و لو شئت لقلت: کهاتین (و جمع بین المسبحتین من یدیه جمیعا) من احبنا للدنیا، فاذا جاءت الدنیا اتسعت للبر و الفاجر [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

کسی که ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای خدا دوست داشته باشد، ما و او در روز قیامت کنار هم خواهیم بود. «آنگاه دو انگشت اشاره و میانی را به هم چسبانید و فرمود: مانند این دو انگشت»

و اگر بخواهم می‌گویم مانند اینها «سپس دو انگشت اشاره‌ی هر دو دست را به یکدیگر چسبانید» و کسی که ما را به خاطر دنیا دوست بدارد، بداند که اگر دنیا روی آرد، برای خوب و بد یکسان رو کند. «خوبان و بدان همه بهره‌مند خواهند شد».)

و در روایت دیگری فرمود:

قال علیه‌السلام:

من احبنا اهل البیت لله جل ذکره لا لغیره نفعه الله سبحانه بحبنا [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

کسی که ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فقط برای خدای بزرگ و بلند مرتبه دوست بدارد نه چیز دیگری، خداوند سبحان او را به جهت دوستی ما بهره‌مند می‌سازد.)

و در حدیث ارزشمند دیگری فرمود:

قال علیه‌السلام:

من احبنا لله نفعه الله تعالی بحبنا و من أحبنا لغیر الله فان الله یقضی فی الأمور ما یشاء، أما ان حبنا أهل البیت یساقط الذنوب کما تساقط الریح الورق عن الشجر [3] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کسی که ما را فقط برای خدای بزرگ دوست بدارد خداوند او را بهره‌مند خواهد کرد و کسی که ما را برای غیر خدا دوست داشته باشد خدا آن گونه که بخواهد درباره او تصمیم می‌گیرد.

آگاه باشید همانا دوستی ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

گناهان را فرو می‌ریزد آن چنان که تندباد برگ درختان را می‌ریزد.)

پی نوشت ها:

[1] شرح الأخبار فی فضایل الائمة الاطهار، ج 2، ص 288 ح 864.

[2] شرح الأخبار فی فضایل الائمة الاطهار، ج 2، ص 514، ح 907.

[3] احقاق الحق، ج 19، ص 355 (به نقل از وسیلة المآل، ص 61).

اهل بیت میوه‌ی درخت نبوت

در کتاب عدد روایت شده است که چون حضرت امام حسن علیه‌السلام به جهت احترام به پدر بزرگوار خود در حضور او سخن کم می‌گفت، بعضی از اهل کوفه به خدمت آن حضرت عرض کردند: امام حسن علیه‌السلام در سخن گفتن عاجز است!؟ علی علیه‌السلام فرزند خویش را طلبید و فرمود: مردم چنین می‌گویند، بر منبر برآی و فضل خود را بر ایشان ظاهر کن.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: یا امیرالمؤمنین! در حضور تو من یارای سخن گفتن ندارم. حضرت فرمود: ای فرزند من! خود را از تو پنهان می‌کنم. پس علی علیه‌السلام فرمود مردم را ندا کردند تا جمع شدند، امام حسن علیه‌السلام بر منبر برآمد، خطبه‌ای در نهایت فصاحت و بلاغت خواند. مردم را موعظه کرد که خروش از اهل مسجد بر آمد. سپس فرمود:

قال علیه‌السلام:

أیها الناس اعقلوا عن ربکم «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین. ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم» [1] .

فنحن الذریة من آدم و الأسرة من نوح و الصفوة من ابراهیم، و السلالة من اسماعیل، و آل من محمد صلی الله علیه و آله، نحن فیکم کالسماء المرفوعة، و الأرض المدحوة، و الشمس الضاحیة، و کالشجرة الزیتونة لا شرقیة و لا غربیة التی بورک زیتها. النبی اصلها و علی فرعها و نحن والله ثمرة تلک الشجرة، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا، و من تخلف عنها فالی النار هوی [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مردم، سخن پروردگار خود را بفهمید، در آیات قرآن تدبر نمایید که حق تعالی می‌فرماید: «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان «و دودمانی» بودند که «از نظر پاکی و تقوا و فضیلت» بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست «و از کوشش‌های آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد.» پس بدانید که ذریه‌ی برگزیده‌ی آدم و سلاله‌ی نوح و برگزیده‌ی آل ابراهیم و فرزندان پسندیده‌ی اسماعیل و آل محمد مائیم. ما در میان شما مانند آسمان بلندیم (که از ما فیض و رحمت بر شما می‌بارد) و به منزله‌ی خورشید انوریم که جهان را به نور خود روشن کرده‌ایم.

مائیم شجره‌ی زیتونه که حق تعالی در قرآن مثل زده و او را به برکت یاد کرده است. فرمود: نه شرقی است و نه غربی است، پیغمبر اصل آن درخت است و علی شاخه‌ی آن درخت است، به خدا سوگند که ما میوه‌ی

آن درختیم، پس هر که چنگ زند به شاخه‌ای از شاخه‌های آن درخت نجات می‌یابد، هر که از آن درخت دور ماند، پس در آتش جهنم سقوط کرده است.)

پی نوشت ها:

[1] آل عمران، آیه‌ی 33 و 34.

[2] بحارالأنوار، ج 43، ص 358، ح 37، س 17.

2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 414، س 18. (به نقل از العدد القویة، ص 31)

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 107، ح 26.

4- موسوعة المصطفی و للعترة، ج 5، ص 88، س 3.

انتخاب اهل بیت برای رهبری

خداوند در میان تمام جهانیان اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام، را برای رهبری شایسته‌ی جهانیان برگزیده است که امام مجتبی علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
أیها الناس ان الله اختارنا لنبوته و اصطفانا علی خلقه و أنزل علینا کتابه و وحیه و ایم الله لا ینتقصنا أحد من حقنا شیئا الا ینقصه الله فی عاجل دنیاه و آجل آخرته و لا یکون علینا دولة الا کانت لنا العاقبة و «لتعلمن نبأه بعد حین» [1] [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم! خداوند [خاندان] ما را برای پیامبری خویش برگزید. و ما را نسبت به آفریده‌های خویش گزینش نمود. سوگند به خدا که اگر کسی در حق ما کوتاهی کند، خداوند در دنیای زودگذر او را بی‌ارزش کرده و در فردای آخرت او را خوار خواهد کرد و هرگز نشود که روزگاری بر ما تنگ شود، مگر آن که آینده به سود ما باشد و «خبر آن را پس از زمانی درخواهی یافت.»)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی ص، آیه‌ی 88.
[2] 1- امالی شیخ طوسی، ص 82، ح 30 / 121 م 3.
2- الامالی (الطوسی) ص 104، ح 13 / 159 م 4.
3- بحارالأنوار، ج 33، ص 229، ح 179، س 1.
4- بشارة المصطفی، ص 263، س 3.
5- تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 474، ح 104.
6- کنز الدقایق، ج 11، ص 271، س 14.
7- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 100، ح 13، و ص 524، ح 12، و ص 526، ح 16، به نقل از المناقب ابن‌مغازلی ج 2، ص 151.
8- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 11.

سوره‌ی مبارکه‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به مناسبت بیان مسئله‌ی جنگ و جهاد، سوره‌ی قتال هم نامیده‌اند. ولی در برخی روایات این سوره را با اولین جمله‌ی اولین آیه‌ی آن «سوره‌ی الذین کفروا» معرفی نموده‌اند. در این سوره آیاتی پیرامون مؤمنان راستین و کافران و دشمنان اسلام وجود دارد که مقصود و مصداق واقعی مؤمنان راستین اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام و مقصود از کافران بنی‌امیه می‌باشند.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: اگر می‌خواهید اهل بیت را با بنی‌امیه مقایسه کنید، این سوره را بخوانید که به تناوب آیه‌ای درباره‌ی ما و آیه‌ای درباره‌ی آنان دارد.
مشابه این روایت از سایر ائمه نیز در کتب تفسیر وجود دارد.
قال علیه‌السلام:
اذا أردت أن تعتبرنا و بنی امیة فاقرأ سورة «الذین کفروا» فان فینا منها آیة، و فیهم آیة، الی آخرها [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وقتی خواستی ما و بنی‌امیه را مقایسه کنی، سوره‌ی «الذین کفروا» - سوره‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم - را بخوان چرا که در آن سوره از اول تا به آخر آیاتش درباره‌ی ما و نیز در مورد (خصوصیات) آنها هست.)

پی نوشت ها:
[1] شرح الأخبار فی فضایل الائمة الاطهار، ج 2، ص 484، ح 853.

ارزش درخت کاری

یکی از باارزشترین کارها درخت کاری است. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی ارزش اقتصادی و ضرورت شکرگزاری آن فرمود:

قال علیه‌السلام:

النخل و الشجر برکة علی أهله و علی عقبهم بعدهم اذا کانوا لله شاکرین. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(نخل و درخت برای خانواده [درختکار] برکت است و برای بازماندگان پس از آنان اگر که شکرگزار خداوند باشند، نیز برکت است.)

پی نوشت ها:

[1] کنز العمال، ج 12، ص 339، ح 35306.

ارزش دعا و ذکر پنهانی

امام حسن علیه‌السلام راجع به ارزش دعاهای پنهانی و آگاهی خداوند از آن فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان الله یعلم القلب التقی و الدعاء الخفی، ان کان الرجل لقد جمع القرآن و ما یشعر به جاره و ان کان الرجل لقد فقه الفقه الکثیر و لا یشعر الناس به، و ان کان الرجل لیصلی الصلاة الطویلة و عنده الزوار و ما یشعرون به، و لقد أدرکنا أقواما ما کان علی الأرض من عمل یقدرون علی أن یعملوه فی السر فیکون علانیة أبدا،
و لقد کان المسلمون یجتهدون فی الدعاء، و ما یسمع لهم صوت ان کان الا همسا بینهم و بین ربهم و ذلک أن الله تعالی یقول «ادعوا ربکم تضرعا و خفیة» [1] و قد أثنی علی زکریا علیه‌السلام فقال: «اذ نادی ربه نداء خفیا» [2] و بین دعوة السر و دعوة العلانیة سبعون ضعفا [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خداوند از دل پرهیزگار و دعای پنهان آگاه است، چه بسا که کسی قرآن را جمع کرده و حفظ کرده است و همسایه‌اش از وی خبر ندارد. و چه بسا کسی فقه بسیاری دانسته است و مردم بدان آگاهی ندارند و چه بسا شخصی نمازهای طولانی می‌گذارد و حتی نزد او دیدار کننده هم هست و آنها بدان آگاهی ندارند [4] .
و در مقابل، ما به دسته‌هایی برخورده‌ایم، اگر در یک عملی امکان سری انجام دادن آن باشد و آنها آن را مخفیانه انجام نمی‌دهند، و همیشه آن عمل را آشکارا، انجام می‌دهند. آن عمل افشا نخواهد شد.
مسلمانان در دعا کردن بسیار تلاش می‌کردند و بین آنها و پروردگارشان جز صدای نجوا گونه‌ای به گوش نمی‌رسید، زیرا خدای بزرگ می‌فرماید: «خدای را از سر زاری و پنهانی بخوانید» و خداوند، زکریا علیه‌السلام را ستایش کرده به اینکه: «هنگامی که پروردگارش را به صدایی آهسته فراخواند» و میان دعوت پنهان و دعوت آشکار هفتاد برابر فرق است.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 55.
[2] سوره‌ی مریم، آیه‌ی 3.
[3] تفسیر کشاف، ج 2، ص 83.
[4] شاید منظور این باشد، کسانی هستند که حتی وقتی میهمان دارند، آن

چنان برنامه‌ی پذیرایی از میهمان را تنظیم می‌کنند که بدون اینکه میهمان بفهمد به عبادت خود هم می‌رسند.

ارزش سکوت

در معانی الأخبار، مرحوم صدوق قدس سره از امام حسن علیه‌السلام روایت شده است که درباره‌ی ارزش سکوت؛ فرموده است:
نعم العون الصمت فی مواطن کثیرة، و ان کنت فصیحا [1] .
(چه نیکو یاوری است سکوت، در بسیاری از مواقع هر چند که زبانی گویا داشته باشی.)

پی نوشت ها:
[1] نهج السعادة، ج 7، ص 373 به نقل از (بحار، ج 2، ح 28 من باب السکوت و الکلام).

احیای سنت مشورت

خداوند در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 159 به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد که با اصحاب خود مشورت کن. امام حسن علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرمود:
قد علم الله أنه ما به الیهم حاجة، و لکنه اراد أن یستن به من بعده [1] .
(خداوند می‌داند که او «پیامبر» را نیازی به آنها نیست، ولی چنین خواست که پس از او به او اقتداء شود، «و مشورت سنت گردد».)

پی نوشت ها:
[1] تفسیر کشاف، ج 1، ص 474.

ارزش صبر و استقامت

یکی از ارزش‌های والای اخلاقی صبر و تحمل در برابر مصائب، معاصی، مشکلات و... است. امام علیه‌السلام ارزش صبر در مصائب را این گونه بیان فرمود:

قال علیه‌السلام:

الحمدلله الذی لو کلف الجزع علی المصیبة لصرنا الی معصیته و آجرنا علی الصبر الذی لابد من الرجوع الیه [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سپاس خدایی را که اگر بی‌تابی بر مصیبت را تکلیف می‌کرد، به سوی معصیت وی رهسپار می‌شدیم، بلکه ما را بر صبری که چاره‌ای جز بازگشت به آن نیست، پاداش داده است.)

پی نوشت ها:

[1] الحکمة الخالده‌ی لابن مسکویه، ص 117.

اجابت دعای امام علی

در تفسیر برهان حدیث مفصلی درباره‌ی مستجاب الدعوه بودن امام علی علیه‌السلام به نقل از امام حسن علیه‌السلام آمده است.
قال علیه‌السلام:
لما کاعت الیهود عن هذا التمنی و قطع الله معاذیرهم قالت طائفة منهم و هم بحضرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد کاعوا و عجزوا یا محمد فانت و المؤمنون المخلصون لک مجاب دعائهم و علی علیه‌السلام اخوک و وصیک افضلهم و سیدهم؟.
قال: رسول الله بلی. قالوا: یا محمد فان کان هذا کما زعمت فقل لعلی یدعوا لابن رئیسنا هذا فقد کان من الشباب جمیلا نبیلا وسیما قسیما لحقه برص و جذام فقد صار حما لا یقرب و مهجورا لا یعاشر، یتناول الخبز علی اسنة الرماح،
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ائتونی به، فاتی به فنظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه منه الی منظر فظیع سمج قبیح کریه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یا اباالحسن ادع الله له بالعافیة فان الله تعالی یجیبک فیه فدعا له فما کان عند فراغه من دعائه اذا الفتی قد زال عنه کل مکروه و عاد الی افضل ما کان عنه من النبل و الجمال و الوسامة و الخیر و الحسن فی المنظر، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم للفتی: آمن بالذی اغاثک من بلائک،
قال الفتی: قد آمنت و حسن ایمانه. فقال ابوه: یا محمد ظلمتنی و ذهبت منی بابنی لیته کان اجذم و ابرص کما کان و لم یدخل الی دینک، فان ذلک کان احب الی، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لکن الله عزوجل قد خلصه من هذه الآفة و اوجب له نعیم الجنة،
قال ابوه: یا محمد ما کان هذا لک و لصاحبک انما جاء وقت عافیته فعوفی و ان کان صاحبک هذا یعنی علیا مجابا فی الخیر فهو ایضا مجاب فی الشر فقل له یدعو علی بالجذام و البرص. فانی اعلم انه لا یصیبنی لیتبین لهؤلاء الضعفاء الذین قد اغتروا بک ان زواله عن ابنی لم یکن بدعائه.
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یا یهودی اتق الله و تهنأ بعافیة الله ایاک و لا تتعرض للبلاء و لما لا تطیقه و قابل النعمة بالشکر، فان من کفرها سلبها و من شکرها امتری مزیدها.
فقال الیهودی: من شکر نعم الله تکذیب عدو الله المفتری علیه انما ارید بهذا ان اعرف ولدی انه لیس مما قلت له و ادعیته قلیل و لا کثیر و ان الذی اصابه من خیر لم یکن بدعاء علی صاحبک.
فتبسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال: یا یهودی هبک قلت

ان عافية بابنک لم تکن بدعاء علی علیه‌السلام و انما صادف دعائه وقت مجیء عافیته ارأیت لو دعا علیک علی علیه‌السلام بهذا البلاء الذی اقترحته فاصابک. اتقول ان ما اصابنی لم یکن بدعائه، و لکن لأنه صادف دعاؤه وقت بلائی؟ فقال: لا اقول هذا لان هذا احتجاج منی علی عدو الله فی دین الله و احتجاج منه علی و الله احکم من ان یجیب الی مثل هذا فیکون قد فتن عباده، و دعاهم الی تصدیق الکاذبین.
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: فهذا فی دعاء علی علیه‌السلام لأبنک کهو فی دعائه علیک لا یفعل الله تعالی ما یلبس به علی عباده دینه، و یصدق به الکاذب علیه. فتحیر الیهودی لما بطلت علیه شبهته و قال: یا محمد لیفعل علی علیه‌السلام هذا بی ان کنت صادقا. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی: یا اباالحسن قد ابی الکافر الا عتوا و طغیانا و تمردا فادع علیه بما اقترح و قل اللهم ابتله ببلاء ابنه من قبل.
فقالها فاصاب الیهودی داء ذلک الغلام مثل ما کان فی الغلام من الجذام و البرص و استولی علیه الآلام و البلاء و جعل یصرخ و یستغیث و یقول: یا محمد قد عرفت صدقک فاقلنی. فقال رسول الله: صلی الله علیه و آله و سلم لو علم الله تعالی صدقک لنجاک و لکنه عالم بانک لا تخرج عن هذا الحال الا ازددت کفرا و لو علم انه ان نجاک آمنت به لجاد علیک بالنجاة فانه جواد کریم. قال فبقی الیهودی فی ذلک الداء و البرص اربعین سنة آیة للناظرین و عبرة للمتفکرین و علامة و حجة بینة لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم باقیة فی الغابرین و بقی ابنه کذلک معاف صحیح الأعضاء و الجوارح ثمانین سنة عبرة للمعتبرین، و ترغیبا للکافرین فی الایمان، و تزهیدا لهم فی الکفر و العصیان.
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین حل ذلک البلاء بالیهودی بعد زوال البلاء عن ابنه: عباد الله ایاکم و الکفر بنعم الله فانه مشوم علی صاحبه الا و تقربوا الی الله بالطاعات یجزل لکم المثوبات قصروا اعمارکم فی الدنیا بالتعرض لأعداء الله فی الجهاد لتنالوا طول اعمار الآخرة فی النعیم الدائم الخالد و ابذلوا اموالکم فی الحقوق اللازمة لیطول غناکم فی الجنة.
فقام اناس فقالوا: یا رسول الله نحن ضعفاء الأبدان قلیل الأموال لا نفی بمجاهدة الأعداء و لا یفضل اموالنا عن نفقات العیالات فماذا نصنع؟. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الا فلیکن صدقاتکم من قلوبکم و السنتکم. قالوا:کیف یکون ذلک یا رسول الله؟.
قال صلی الله علیه و آله و سلم: اما القلوب فتقطعوا بها علی حب الله و حب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حب علی ولی الله و وصی رسول الله و حب المنتجبین للقیام بدین الله و حب شیعتهم و محبیهم

و حب اخوانکم المؤمنین و الکف عن اعتقادات العداوات و الشحناء و البغضاء و اما الألسنة فتطلقونها بذکر الله تعالی بما هو اهله و الصلوة علی نبیه محمد و علی آله الطیبین فان الله تعالی بذلک یبلغکم افضل الدرجات و ینیلکم به المراتب العالیات. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وقتی یهود از برآورده شدن این آرزو درمانده شدند و خداوند [2] بهانه‌های آنان را برچید، گروهی از آنان که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند و درمانده و ناتوان گشته بودند، گفتند ای محمد تو و مؤمنان خالص تو دعایشان مستجاب است و علی علیه‌السلام برادر و وصی توست و او سرور و افضل آنان است؟ رسول خدا فرمود. بله. گفتند: پس اگر آن گونه که تو می‌پنداری باشد، به علی بگو تا برای پسر این رییس ما دعا کند که از جوانان، زیبا و خوش رو و خوش اندام بود، و او را پیسی و جذام گرفته و او اینک چنان سیاه شده که کسی نزدیک او نرود. و چنان مهجور مانده که کسی با او معاشرت نکند، نان را بر سر نیزه کنند و به او دهند.
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او را نزد من آرید. او را آوردند و رسول الله و اصحاب او در او منظره‌ای دلخراش و زشت را مشاهده کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابوالحسن! خدای را برای سلامتی او بخوان: زیرا خداوند درباره‌ی او دعایت را مستجاب می‌کند، حضرت علی علیه‌السلام وقتی دعا کرد و از دعای خویش فراغت یافت ناگهان از آن جوان تمام مریضی‌ها برطرف شد و به بهترین حالت از زیبایی و جمال و خوش رویی و خوبی و خوش چهره‌ای که قبل از مریضی داشت، بازگشت.
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به جوان فرمود: به کسی که تو را از گرفتاریت نجات داد، ایمان بیاور جوان گفت: ایمان آوردم و ایمانش خوش گردید «مؤمنی صادق شد». پدرش گفت: ای محمد به من ستم کردی و پسرم را از من گرفتی، کاش او خوره و جذام می‌داشت و همان طور که بود، می‌ماند و در دین تو داخل نمی‌شد، زیرا این وضع او بر من خوشایندتر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ولی خدای بزرگ او را از این آفت رهایی داد و نعمت بهشت را بر او واجب گردانید.
پدرش گفت: ای محمد این افتخار برای تو و رفیقت نیست. بلکه زمان بهبودی او رسیده بود. و بهبود یافت و چنانچه دعای این رفیقت «یعنی علی علیه‌السلام» در خیر مستجاب است، پس در شر نیز مستجاب است. به او بگو که برای من نفرین کند تا جذام و خوره بگیرم. زیرا می‌دانم که با نفرین علی هرگز گرفتار جذام نمی‌شوم، اما از تو می‌خواهم به او دستور

دهی این نفرین را در حق من بکند، تا به این بیچارگانی که فریب تو را خورده‌اند «همان یهودی‌های حاضر» روشن شود که برطرف شدن آن از پسرم در اثر دعای او نبوده است.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای یهودی، از خدا بترس و با عافیتی که خداوند به تو داده خوش باش و خود را به بلا و آنچه که طاقت آن را نداری گرفتار نساز و نعمت را با شکر پاسخ ده، زیرا که هر کس کفران آن کند، محروم از آن نعمت می‌شود و هر کس شکرگزار باشد بیش از پیش از نعمت‌های خداوند بهره‌مند شود.
یهودی گفت: شکر نعمت خدا تکذیب دشمن خدا و افتراگوی بر وی است. من با این کار می‌خواهم به فرزندم ثابت کنم که این عافیت به خاطر آن چیزی نیست که تو به او گفته و ادعای آن نمودی چه کم چه زیاد و آن خیری که به او رسید در اثر دعای علی، رفیق تو نبود.
پیامبر تبسم کرد و فرمود: گرفتیم که بهبودی پسرت در اثر دعای علی نبود، بلکه دعای وی با زمان بهبودی او مصادف شد، فکر نمی‌کنی اگر علی به این بلایی که خود پیشنهاد کردی نفرینت کند و تو بدان دچار شوی، خواهی گفت آن چه که بر من آمده در اثر نفرین او نبود، بلکه نفرین او همزمان با وقت دچار شدن من با بلا بود؟. آن یهودی گفت: این را نخواهم گفت: زیرا این احتجاج است از سوی من به دشمن خدا درباره‌ی دین خدا و احتجاج خواسته شده از او بر من و خداوند، استوارتر از آن است که به چون اویی پاسخ دهد. در این صورت او بندگان خود را گمراه کرده و آنها را به تصدیق دروغگویان فراخوانده است.
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:این موضوع در دعای علی نسبت به پسرت هم هست همچنان که [دعا می‌کنی] در نفرین بر تو باید باشد خداوند کاری نمی‌کند که بندگانش در دین او به شبهه افتاده و دروغ بند بر او را تصدیق کنند. یهودی از این که ترفندش کارساز نشد حیران ماند و گفت: ای محمد! اگر تو راستگویی، او بر من نفرین کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: ای ابوالحسن، این کافر جز آن که گردن‌کشی و طغیان و تمرد کند، چیز دیگری را پذیرا نشد، پس به همان گونه که خود پیشنهاد کرده است، نفرینش کن و بگو خدایا او را به بلای قبلی پسرش گرفتار کن.
علی علیه‌السلام نیز چنان گفت و یهودی به دردی چون درد آن پسر و آن چه که از جذام و خوره در او بود دچار شد و دردها و بلاها بر او چیره شد و وی شروع کرد به گریه و فریاد: ای محمد صدق تو را دریافتم، مرا عفو کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر خداوند صداقت تو را تصدیق کند، نجاتت می‌دهد، ولی او می‌داند که تو وقتی از این وضع خارج شدی، کفرت افزون خواهد شد و اگر خداوند در تو این حالت را

سراغ داشته باشد که اگر نجاتت دهد به او ایمان خواهی آورد، با نجاتت بر تو منت خواهد نهاد که او بخشنده‌ی بزرگوار است.
«آن شخصی که این روایت را از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است، گفت:» یهودی در این درد چهل سال ماند تا عبرت بینندگان و نشانه‌ای برای اندیشمندان و جویندگان تکامل باشد و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آینده حجتی آشکار و ماندگار باشد. همچنین پسرش برای عبرت پند گیرندگان و ترغیب کافران به ایمان و دور داشتن آنها از کفر و عصیان؛ تندرست و با اندام و اعضایی سالم از آن پس هشتاد سال زندگی کرد. زمانی که چنین مصیبتی بر یهودی نازل شد و بلاء از پسرش برداشته شد، پیامبر خدا طی سخنانی فرمود:
بندگان خدا، برحذر باشید از کفران، زیرا نعمت اگر کفران شود؛ صاحب نعمت را بدبخت می‌کند. و با اطاعت به سوی خدا تقرب جویید تا پاداش‌ها بر شما کامل گرداند. زندگی‌هایتان را در دنیا با درگیری با دشمنان خدا و جهاد در راه خدا کوتاه کنید تا در آخرت، در نعیم جاودان و همیشگی عمرتان دراز باشد و اموالتان را در مصارف لازم در راه خدا بذل و بخشش کنید تا بی‌نیازیتان در بهشت طولانی شود.
پس گروهی برخاسته و گفتند: ای رسول خدا ما مردمی ناتوان و از نظر جسمی کم بنیه‌ایم و یارای جهاد با دشمنان را نداریم و دارایی‌مان نیز از هزینه‌ی جاری زندگی‌مان بیشتر نیست «پس‌اندازی نداریم»، پس چه کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: صدقه‌هایتان از دل‌ها و زبان‌هایتان باشد گفتند: چگونه چنین شود، ای رسول خدا؟ فرمود:
اما دل‌ها، پس آنها را وقف دوستی خدا و دوستی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دوستی علی ولی الله و وصی رسول الله و دوستی برگزیدگان راه پایداری دین خدا و دوستی شیعیان و دوستداران آنها و دوستی برادران مؤمن خود کرده و از اعتقادات دشمنان و عداوت و کینه توزی بازدارید. اما زبان‌ها پس آن را در ذکر خداوند بدانچه که شایسته‌ی آن است و صلوات بر پیامبر او و خاندان پاک او به کار گیرید که خدای بزرگ شما را به برترین درجات و مراتب عالی خواهد رساند.)

پی نوشت ها:
[1] تفسیر برهان، ج 1، ص 132، ح 2.
[2] بر اساس نقل دیگری از حضرت امام حسن علیه‌السلام «در تفسیر برهان / ج 1 / ص 131 / ح 1 «آرزوهای برآورده نشده‌ی یهود، همان به دست آوردن بهشت در آخرت و عمرهای بسیار طولانی در دنیا بوده است

که پس از مناظره‌های طولانی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از داشتن چنین آرزوهایی ناامید شده بودند.

استواری اسلام با فداکاری علی

ابن‌مردویه از امام حسن علیه‌السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه‌ی 29 سوره‌ی فتح فرموده است:

قال علیه‌السلام: استوی الاسلام بسیف علی علیه‌السلام. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (قامت اسلام، با شمشیر علی علیه‌السلام راست شد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 14، ص 322 (به نقل از خصائص العلویة)

2- تفسیر کنز الدقایق، ج 12، ص 315، (به نقل از تأویل الآیات الباهرة ج 2، ص 600 ح 12).

انفاق‌های شبانه علی

پس از شهادت علی علیه‌السلام پینه‌های فراوانی بر زانوان و پشت پاها و گردن آن حضرت مشاهده شد. از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند: پینه‌ی زانو و پشت پای ایشان، مربوط به عبادت‌های بسیارش می‌باشد، اما این پینه که در گردن ایشان است، بر اثر چیست؟.
قال علیه‌السلام:
اما لولا انه مات ما حدثتکم عنه، کان لا یمر به یوم [من الأیام] الا أشبع فیه مسکینا فصاعدا ما أمکنه فاذا کان اللیل نظر الی ما فضل عن قوت عیاله [یومهم ذلک] فجعله فی جراب فاذا هدأ الناس وضعه علی عاتقه و تخلل المدینة و قصد قوما لا یسألون الناس الحافا ففرقه فیهم من حیث لا یعلمون من هو لا یعم بذلک أحد من اهله غیری فانی کنت اطلعت ذلک منه یرجوا بذلک فضل اعطاء الصدقة بیده و رفعها سرا و کان یقول، ان صدقة السر تطفیء غضب الرب (کما یطفیء الماء النار). [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(اگر ایشان زنده بودند، از او سخنی برای شما نمی‌گفتم. هیچ روزی از روزها بر او نمی‌گذشت که در آن یک مسکین و یا بیشتر را به حدی که توان داشت سیر نکند و وقتی شب می‌شد، به بازمانده خورد و خوراک آن روز نان خورهای خود می‌نگریست و آن را در کیسه‌ای می‌نهاد و وقتی مردم می‌خفتند، آن را به دوش گرفته و در کوچه‌های مدینه روان می‌شد و به سوی مردمی رهسپار می‌شد که به خاطر شرم از کسی درخواستی نمی‌کردند و آن را چنان که کسی از آنها باخبر نمی‌شد که چه کسی این غذاها را آورده است؟، میانشان قسمت می‌کرد و از خانواده‌ی ایشان «علی علیه‌السلام»، کسی جز من آن را نمی‌دانست.
زیرا من به این موضوع از دیرباز آگاه شده بودم. و ایشان به خاطر فضیلت صدقه دادن، پنهان، و به دست خویش چنین می‌کرد و همواره می‌فرمود: صدقه‌ی پنهانی، چون آب بر آتش است و خشم پروردگار را خاموش می‌کند.)

پی نوشت ها:
[1] مستدرک الوسایل، ج 7، ص 184 ابواب صدقه، باب 11، ح 8.

ارزش وفای به عهد

یکی از مهم‌ترین اصول اخلاقی در اسلام وفای به عهد می‌باشد انسان تا عهد نکرده آزاد است ولی پس از قول دادن و وعده سپردن در قید آن است تا به وعده‌اش عمل نماید. امام حسن علیه‌السلام در همین زمینه فرمود:

قال علیه‌السلام: الوعد مرض فی الجود و الأنجاز دواءه. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (وعده، بیماری بخشندگی است، اما وفای بدان داروی آن است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 113، ذیل ح 7.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 724، ح 69، و ص 731، ح 104 (به نقل از نهایة الأرب، ج 3، ص 254).

3- نزهة الناظر، ص 71، ح 6 (به نقل از العدد القویة).

ارزش و رهاورد عیادت بیمار

ابوموسی زمان بیماری امام حسن علیه‌السلام بر او وارد شد، امام علیه‌السلام از او پرسید: آیا برای عیادت آمدی؟ یا برای زیارت؟. گفت: برای زیارت شما آمدم.
قال علیه‌السلام:
أما أنه لا یمنعنی و ان کان فی نفسک ما فی نفسک، أن أخبرک أن العائد اذا خرج من بیته یعود مریضا، کان یخوض فی الرحمه خوضا.
فاذا انتهی الی المریض، فجلس غمزته الرحمة حتی یرجع من عند المریض حین یرجع یشیعه سبعون ألف ملک، یستغفرون له نهارا، أجمع و ان کان لیلا کان بذلک المنزل حتی یصبح و له خریف فی الجنة. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آیا به عیادت آمده‌ای یا برای زیارت؟ گفت: نه، برای زیارت آمده‌ام.
حضرت فرمود: آنچه که درون توست و در ضمیرت می‌گذرد، هر چه باشد، مانع آن نمی‌شود که تو را از مطلبی آگاه کنم که عیادت کننده وقتی از خانه‌ی خویش درآید تا بیماری را عیادت کند، در رحمت خداوند شناور است، چه شنایی! و وقتی نزد بیمار رسد و نزد او نشیند، رحمت او را فرامی‌گیرد.
و وقتی از عیادت مریض بازگردد، هفتاد هزار فرشته او را مشایعت کنند و همه‌ی آنان طول روز برای او استغفار می‌کنند و چنانچه شبانه به عیادت مریض رفته، همان گونه استغفار تا صبح برایش انجام می‌شود و در بهشت از خرمای دست چین شده روزی داده می‌شود.)

پی نوشت ها:
[1] مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 708، ح 9 به نقل از المصنف ابن ابی‌شیبه، ج 3، ص 235. و حدیث مشابهی در ص 707، ح 4 به نقل از امالی طوسی، ص 403، موجود می‌باشد.

اقسام مردم

مردم را می‌شود به اشکال و عناوین مختلف به اقسامی تقسیم کرد. از یک نگاه امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی اقسام مردم خطاب به جعید بن همدان فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا جعید بن همدان ان الناس أربعة، فمنهم من له خلاق و لیس له خلق، و منهم من له خلق و لیس له خلاق، و منهم من لیس له خلق و لا خلاق، فذاک أشر الناس و منهم من له خلق و خلاق فذاک أفضل الناس. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای جعید بن همدان! مردم چهار گروه هستند: اول - گروهی از مردم دارای سلوک هستند و رفتار نیک دارند، اما خوش‌رو نیستند. دوم - گروهی از مردم که خوش‌رو هستند، اما سلوک ندارند. سوم - گروهی که نه خوش‌رو هستند و نه سلوک دارند. آنان بدترین مردمند. چهارم - گروهی که هم خوش‌رو هستند و هم سلوک دارند. آنان بهترین مردمند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 354، (نقل از تاریخ دمشق.)

2- تاریخ دمشق ابن‌منظور، ج 7، ص 29.

3- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص 159، ح 272.

4- تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 357، ح 206.

5- خصال صدوق، ص 236، ح 77، ب 4.

6- کنز الدقایق، ج 3، ص 134.

7- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 547، ح 3، و ص 566، ح 1.

8- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 125.

ارزش اهل مسجد

یکی از مقدس‌ترین اماکن جهان مساجد هستند و مساجد نیز از نظر فضیلت با هم متفاوتند، ولی ارزش اهل مسجد بسیار بالاست که امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا ابن آدم من مثلک و قد خلی ربک بینه و بینک، متی شئت ان تدخل علیه توضأت و قمت بین یدیه، و لم یجعل بینک و بینه حجابا و بوابا، تشکو الیه همومک و فاقتک، و تطلب منه حوائجک، و تستعینه علی امورک و کان یقول: أهل المسجد زوار الله، و حق علی المزور التحفة لزایره.

(و روی ان المتنخم فی المسجد یجد بها خزیا فی وجهه یوم القیامة و کان الناس فی المساجد، ثلاثة أصناف: صنف فی الصلاة و صنف فی تلاوة القرآن، و صنف فی تعلیم العلوم، فأصبحوا صنف فی البیع و الشراء، و صنف فی غیبة الناس، و صنف فی الخصومات، و أقوال الباطل.) [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای آدمی‌زاد! چه کسی مثل توست؟ که خدا میان تو و خود را بازگذاشته است، هر زمان خواستی که نزد او بروی، وضو گرفته و در برابرش می‌ایستی. میان خود و تو، نه پرده‌داری گذاشته و نه دربانی. بلکه مستقیما به او اندوه‌ها و نیازت را می‌گویی و از او خواسته‌هایت را طلب می‌کنی و بر کارهایت یاری می‌طلبی. و آن حضرت همواره می‌فرمود: اهل مسجد زائران خدایند و بر میزبان سزاوار است که به دیدار کننده‌اش هدیه دهد.

«روایت شده کسی که به مسجد آب دهان بیاندازد، روز قیامت آن آب دهان را بر رخسار خود خواهد یافت. قبلا مردم در مساجد سه گونه بودند و یک گروه در نماز و گروهی به تلاوت قرآت و گروهی در فراگیری دانش بودند، ولی امروزه گروهی در خرید و فروشند، گروهی در غیبت مردم و گروهی در جنجال و سخنان بیهوده‌اند.»)

پی نوشت ها:

[1] ارشاد القلوب دیلمی، ج 1، ص 159، ب 19.

اجر و پاداش تحمل مصیبت

یکی از امتحانات الهی مصیبت‌ها و دشواری‌هایی است که در زندگی بر انسان وارد می‌شود. اگر کسی برای خدا صبر کند، پاداش ارزشمندی خواهد داشت. حضرت امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

المصائب مفاتیح الأجر. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (مشکلات، کلیدهای پاداشند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 113، ذیل ح 7، (به نقل از العدد القویة، ص 6).

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 717، ح 34، و ص 725، ح 74.

3- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 129.

4- نزهة الناظر، ص 72، ح 11.

افشای سیاست‌های شوم معاویه

چون به امام حسن علیه‌السلام خبر رسید که معاویه گفت: اگر بنی‌هاشم جواد (بخشنده)، و بنی‌امیه بردبار، بنی‌عوام شجاع، و بنی‌مخزوم بیابان‌گرد نباشند به پدرانشان شباهت ندارند.
قال علیه‌السلام:
و الله ما اراد الحق و لکنه أراد أن یغری بنی‌هاشم بالسخاء فیفنوا أموالهم و یحتاجون الیه، و یغری آل الزبیر بالشجاعة فیفنوا بالقتل، و یغری بنی مخزوم بالتیه فیبغضهم الناس. و یغری بنی‌امیة بالحلم فیحبهم الناس. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سوگند به خدا که در پی حق نبوده است، بلکه خواسته است که با تشویق سخاوت بنی‌هاشم را فریب داده و آنان را وادار کند که دارایی خود را انفاق کرده و در نهایت محتاج او شوند. و خاندان زبیر را با شجاعت فریب می‌دهد تا آنان با کشته شدن از میان بروند
و بنی‌مخزوم را با گمگشتگی و فرار از جمع و در انزوا قرار گرفتن فریب می‌دهد تا مردم آنان را دشمن بدارند و بنی‌امیه را به بردباری تشویق می‌کند تا مردم آنان را دوست بدارند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 230 (به نقل از علامه ثعالبی فی ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، ص 90، ط. قاهره)
2- البیان و التبیین، ج 3، ص 245.
3- بحارالأنوار، ج 44، ص 106 (به نقل از کشف العمة و العدد).
4- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 33.
5- ربیع الابرار، ج 4، ص 181، ح 31.
6- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 19، ص 354.
7- عیون الأخبار (لابن قتیبه) ج 1، ص 196.
8- کشف الغمة، ج 2، ص 151.
9- مسند امام مجتبی علیه‌السلام ص 732، ح 110، حوص 369، ح 54.
10- نثر الدرر، ج 1، ص 331، ب 4.

ارزش مودت و دوستی

یکی از عوامل بالندگی انسان بهره‌مندی از مودت و دوستی انسان‌های دیگر است امام حسن علیه‌السلام راجع به ارزش مودت فرمود:

قال علیه‌السلام:

القریب من قربته المودة و ان بعد نسبه و البعید من باعدته المودة و ان قرب نسبه لا شیء أقرب من ید الی جسد و ان الید تفل فتقطع و تحسم. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

([خویشاوند] نزدیک آن است که [اصل] مودت او را نزدیک ساخته، هر چند نسب او دور باشد و [خویشاوند] دور کسی است که مودت به دیگران او را از انسان، دور ساخته است، هر چند نسب او نزدیک باشد. و چیزی از دست به بدن نزدیک‌تر نباشد، اما دست اگر یرقان گیرد بریده شده و داغ می‌شود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- المجالس السنیة، ج 2، ص 245.

2- بحارالأنوار، ج 75، ص 106، ح 5.

3- تحف العقول، ص 234.

4- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 713، ح 8.

الگوی مؤمنان

از برخی از عراقیین نقل شده است:
امام حسن علیه‌السلام در خطبه‌ای یکی از برادران دینی‌اش را ستود و او را الگوی مؤمنان معرفی نمود و فرمود: اگر نمی‌توانید همه اوصاف او را در خود پیاده کنید بهره‌گیری از اندک آنها بهتر از ترک همه است. حدیث این است:
قال علیه‌السلام:
انی أخبرکم عن أخ لی و کان من أعظم الناس فی عینی و کان رأس ما عظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه کان خارجا من سلطان بطنه فلا یشتهی ما لا یجد و لا یکثر اذا وجد و کان خارجا من سلطان فرجه فلا یستخف له عقله و لا رأیه، و کان خارجا من سلطان الجهلة فلا یمد یدا الی علی ثقة المنفعة، کان لا یسخط و لا یتبرم، کان اذا جاء مع العلماء یکون علی أن یسمع أحرص منه علی أن یتکلم، کان اذا غلب علی الکلام لم یغلب علی الصمت کان اکثر دهره صامتا فاذا قال بذل القائلین.
کان لا یشارک فی دعوی و لا یدخل فی مراء و لا یدلی بحجة حتی یری قاضیا، کان یقول ما یفعل، و یفعل ما لا یقول تفضلا و تکرما، کان لا یغفل عن اخوانه و لا یختص بشیء دونهم، کان لا یلوم أحدا فیما یقع العذر فی مثله، کان اذا ابتدأه أمران لا یدری أیهما أقرب الی الحق نظر فیما هو أقرب الی هواه فخالفه کان لا یشکو وجعا الا عند من یرجو عنده البر، و لا یستشیر الا من یرجوا عنده النصیحة، کان لا یتبرم و لا یتسخط و لا یتشکی و لا یتشهی و لا ینتقم و لا یغفل عن العدو، فعلیکم بمثل هذه الأخلاق الکریمة، ان اطقتموها، فان لم تطیقوها کلها فأخذ القلیل خیر من ترک الکثیر و لا حول و لا قوة الا بالله. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(من در مورد برادری به شما خبر می‌دهم که در چشم من بزرگترین مردم است. و سرآمد آنچه که او را در چشم من بزرگ کرد، کوچکی دنیا در چشم او بود. او خارج از قلمرو شکم خویش بود، در نتیجه آنچه را که نمی‌یافت، هوس نمی‌کرد و وقتی می‌یافت، ذخیره نمی‌کرد و از قلمرو شهوت خود نیز خارج بود، پس عقل و دیدگاه او را خوار نمی‌کرد و از قلمرو نادانی و بی‌فکری خارج بود، بنابراین جز به آنچه که سودش مطمئن است دست دراز نمی‌کند. نه خشمناک می‌شود و نه ناراحت و وقتی با دانشمندان می‌آید چنان است که بیش از آن که بخواهد سخن بگوید دوست دارد شنونده باشد.
و چنان است که اگر در سخن گفتن مغلوب گردد، در سکوت مغلوب نشود.

بیشتر روزگار خود را به سکوت می‌گذراند و اگر سخن بگوید، داد سخن می‌دهد. نه در دعوایی شرکت کند و نه در جدالی وارد شود و هرگز برهانی نشان ندهد، مگر آن که به داوری خوانده شود.
آنچه را که می‌گوید انجام می‌دهد «یعنی چیزی که انجام آن حتمی است که می‌شود و یا اساسا از قبل انجام شده است؛ را بر زبان می‌آورد» و از راه بزرگواری و کرم حتی آنچه را که نگفته انجام می‌دهد «یعنی اول انجام می‌دهد، بعد می‌گوید». از برادرانش غافل نمی‌شود برای خود چیز خاصی را اختصاص نمی‌دهد. به طوری که دیگران را از آن محروم سازد.
هیچ کس را به خاطر چیزی که قابل عذرخواهی است ملامت نمی‌کند. و وقتی که دو کار در برابر او باشد که نداند کدام یک از آنها به حق نزدیک‌ترند، می‌نگرد تا کدام آنها به خواسته‌ی نفس او نزدیک‌تر است که با آن مخالفت کند. هرگز از دردی شکایت نمی‌کند مگر نزد آن کس که امید عافیت از او دارد و از کسی مشورت نمی‌خواهد مگر از آن کس که امید خیرخواهی از او دارد.
نه ناراحت می‌شود و نه خشمگین و نه گله گزاری می‌کند و نه هوس می‌کند و نه انتقام می‌کشد و نه از دشمن غافل می‌ماند. پس اگر توانستید بر شما باد به مثل این اخلاق پسندیده را در خود ایجاد کنید. و اگر نتوانستید که همه‌ی آن را انجام دهید. پس بهره‌گیری از اندک بهتر از ترک همه‌ی آن است. هیچ قدرتی وجود ندارد، مگر بواسطه‌ی خداوند.)

پی نوشت ها:
[1] احقاق الحق، ج 11، ص 219 و 220.
2- اصول کافی، ج 2، ص 237، ح 26.
3- البداية و النهاية، ج 8، ص 43.
4- المجالس السنیه، ج 2، ص 245.
5- بحارالأنوار، ج 66، ص 294، ح 24.
6- تاریخ بغداد، ج 12، ص 315، ح 6757.
7- تاریخ دمشق (ابن‌منظور)، ج 7، ص 30.
8- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام)، ص 160، ح 273.
9- تحف العقول، ص 234.
10- عیون الأخبار، ج 2، ص 355.
11- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 546، ح 2، و ص 561، ح 19.
12- مشكاة الأنوار، ج 421، ح 9 / 1417. (بعبارة اخرى).

ارزش مؤمن کهنسال

هر چیزی که کهنه شود از ارزش می‌افتد، مگر انسان‌های مؤمن و وارسته که بر قدر و ارزش آنها افزوده می‌گردد.
قال علیه‌السلام: أفضل الناس ثوابا یوم القیامة المؤمن المعمر. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (برترین مردم از لحاظ ثواب در روز قیامت، مؤمن سال‌خورده است.)

پی نوشت ها:
[1] المستطرف، ص 382، ب 49.

ارزش تعقیبات نماز صبح

مردی از بنی‌تمیم بر امام حسن علیه‌السلام وارد شد، دید حضرت در محل نماز خویش نشسته است. امام علیه‌السلام خطاب به آن مرد فرمود:

قال علیه‌السلام:

ما من مسلم یصلی الصبح، ثم یقعد فی مصلاه، الا کان له حجابا من النار. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هیچ مسلمانی نماز صبح نمی‌خواند و سپس در محل عبادت خویش نمی‌نشیند (تا تعقیبات نماز صبح را به جای آورد)، مگر آن که [این کار او یعنی نشستن در جایگاه نماز برای خواندن تعقیبات] فاصله‌ی میان او و آتش شود.)

پی نوشت ها:

[1] مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 667، ح 17 (به نقل از المصنف، ج 2، ص 421).

ارزش آغازگری در نیکوکاری

نیکوکاری در هر شرایطی ارزشمند است ولی ارزشمندترین نیکوکاری آن است که قبل از درخواست انجام گیرد.
امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:
قال علیه‌السلام:
المعروف ما کان ابتداء من غیر المسألة فانما من أعطیته بعد المسئلة فانها أعطیته بما بذل لک من ماء وجهه. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(معروف آن است که بدون درخواست باشد، اما آنچه که پس از درخواست به شخص درخواست کننده می‌دهی، در برابر آن آبرویی است که در پیش پای تو ریخته است.)

پی نوشت ها:
[1] موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 131، (به نقل از تهذیب ابن‌عساکر، ج 4، ص 219).

بشر بن حسن

شهید دیگری از فرزندان امام مجتبی علیه‌السلام است که در معرکه‌ی کربلا جان خود را در کف اخلاص گذاشت و در رکاب عمویش به فیض عظمای شهادت نائل آمد. مرحوم سید محسن امین (ره) در جمله شهدای کربلا آن را آورده است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] اعیان الشیعه، ج 1، ص 610

بخشش‌های بی‌نظیر

دستگیری حضرت مجتبی علیه‌السلام از فقرا و بخشش‌های بی‌سابقه و انفاق‌های بسیار بزرگ آن حضرت به حدی بود که در تاریخچه‌ی زندگانی هیچ کدام از بزرگان به چشم نمی‌خورد به گونه‌ای که آن حضرت را با لقب «کریم اهل‌بیت» خوانده‌اند و نوشته‌اند:
«امام حسن علیه‌السلام در طول عمر خود دو مرتبه تمامی دارایی‌ها و اموال خویش را در راه خدا انفاق کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف دیگر را در راه خدا ایثار کرد.»
در حقیقت رویه‌ی آن حضرت در کمک به محتاجان به گونه‌ای بود که آنان را از مراجعه به دیگری بی‌نیاز سازد[1] .

پی نوشت ها:
[1] سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص 196 - تاریخ الخلفا، سیوطی، ص 190.

بخشش امام حسن

اربلی از سعید بن عبدالعزیز نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام از مردی شنید از پروردگار خود می‌خواهد که ده هزار درهم به او روزی کند، امام حسن علیه‌السلام به منزل خود برگشت و ده هزار درهم برای او فرستاد. [1] .
ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
غاضری نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و گفت:من رسول خدا صلی الله علیه و آله را نافرمانی کردم. امام حسن علیه‌السلام فرمود:بد کردی، چگونه؟ او گفت:رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:مردمی که زن را بر خود پادشاه کنند [و زن‌سالار شوند]، رستگار نخواهند شد، و زنم بر من سالاری کرد و دستور داد تا برده‌ای را بخرم، و خریدم و او فرار کرد. امام حسن علیه‌السلام فرمود:یکی از این سه چیز را اختیار کن:اگر می‌خواهی، بهای برده را برگزین. و او [بی‌درنگ] گفت:همین جا! و از این [به آن دوی دیگر] عبور نفرما، برگزیدم. پس امام حسن علیه‌السلام بهای برده را به او داد. [2] .
و نیز می‌گوید:
گروهی نزد امام حسن علیه‌السلام - که غذا می‌خورد - آمدند و سلام کردند و نشستند. امام حسن علیه‌السلام فرمود:بفرمایید، که غذا را برای خوردن گذاشته‌اند. [3] .
ابن‌عساکر با سند خود نقل کرده است:
ابوهارون گفت:حج‌کنان راه افتادیم و وارد مدینه شدیم، و با خود گفتیم:ای کاش خدمت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله - امام حسن علیه‌السلام - رسیده، بر او سلام کنیم! و نزد او رفتیم و درباره‌ی مسافرت و احوال خود با او سخن گفتیم، و چون بیرون آمدیم برای هر یک از ما چهارصد [درهم] فرستاد، و ما به فرستاده‌ی آن حضرت گفتیم:ما [پول] داریم و نیازی نداریم. و او گفت:نیکی امام حسن علیه‌السلام را برنگردانید. و ما نزد امام حسن علیه‌السلام برگشتیم و از بی‌نیازی خود خبر دادیم. آن حضرت فرمود:احسان مرا برنگردانید. ای کاش دستم بیش‌تر باز بود! این برای شما کم است، هان! من به شما توشه‌ای [و مژده‌ای] می‌دهم، و آن این است که در روز عرفه، خداوند متعال، بر بندگان خود به فرشتگان مباهات می‌کند و می‌فرماید:«بندگانم از هر سو نزد من آمده‌اند تا رحمت مرا بخواهند، و من شما را گواه می‌گیرم که نیکوکارشان را بخشیدم، و ایشان را شفیع گنهکاران‌شان قرار دادم، و چون روز جمعه شود، پس باز چنان کنم.» [4] .

ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
و [این اشعار] از حسن بن علی علیه‌السلام است:
حقا که بخشش بر بندگان، واجب خداوندی است که در کتاب استوار [آسمانی او، قرآن] خوانده می‌شود. به بندگان سخاوتمند خود، مژده‌ی بهشت داده است و برای بخیلان، آتش دوزخ آماده کرده است، کسی که دستانش بر بندگان راغب [و نیازمند خدا]، بخشش نداشته باشد، مسلمان نیست.
و نیز از اوست:از قدرت [خداوند] همه‌ی خلایق پدید آمدند که برخی سخاوتمند و برخی بخیل‌اند؛ اما سخاوتمند، در آسایش خواهد بود و بخیل، در غمی دراز.
و از همت [بلند] امام حسن علیه‌السلام این است که گفته‌اند:آن حضرت در شام نزد معاویه رفت و او بارنامه‌ی بار بزرگی را حاضر کرد و پیش روی آن حضرت گذاشت، و چون آن حضرت خواست بیرون آید، خادمی کفش او را جفت کرد، و آن حضرت [نیز] همه‌ی آن را به او بخشید. [5] .
ابن‌عساکر با سند خود نقل کرده است:
ابوهشام قناد گفت:من کالاهایی را از بصره حمل کرده، نزد حسن بن علی علیه‌السلام می‌آوردم، و او [در خرید آن،] با من چانه می‌زد، و [پس از معامله] چه بسا از نزد او برنخاسته بودم که همه را می‌بخشید، و می‌فرمود:پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود:فرد مغبون، نه ستوده است و نه دارای پاداش. [6] .
اربلی می‌گوید:
کسی نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و از او حاجتی خواست. آن حضرت فرمود:فلانی! حق درخواست تو بزرگ، و شناخت آنچه باید به تو داد، مهم است و دستانم از رساندن تو به آنچه شایسته‌ی آنی، ناتوان است. و [خدمات] فراوانی که در راه [رضای] خدای سبحان باشد، اندک است، و من در دارایی خود، چیزی را که وافی به سپاست باشد ندارم. پس اگر آنچه را که مقدور است، بپذیری و زحمت گردآوری و آهنگ تکلف حق واجب [بیشتر] خود را از من برداری، انجام خواهم داد.
عرض کرد:ای فرزند رسول خدا! همان اندک را قبول می‌کنم، و بخشش شما را سپاس می‌گویم، و عذر نداشتن را [نیز] می‌پذیرم.
امام حسن علیه‌السلام وکیل خود را خواست، و با او به حساب کامل هزینه‌های خود رسیدگی کرد، و فرمود:آن زائد بر سیصد هزار درهم را بیاور. و او پنجاه هزار درهم آورد.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:آن پانصد دینار چه شد؟ وکیل عرض کرد:نزد من است. آن حضرت فرمود:آن را نیز بیاور. و همه‌ی این درهم‌ها و دینارها را به آن مرد سائل داد و فرمود:کسی را بیاور تا آن را حمل کند. و او دو

نفر را آورد، و امام حسن علیه‌السلام ردای خود را برای کرایه‌ی آن دو نفر، [نیز] پرداخت؛ خدمتکاران عرض کردند:سوگند به خدا! دیگر پولی نزد ما نماند.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:لکن من امیدوارم که نزد خدا پاداشی بزرگ داشته باشم. [7] .
ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
و از سخاوتمندی حسن بن علی علیه‌السلام این است که نقل شده است:کسی از او درخواست [کمکی] کرد، و امام حسن علیه‌السلام به او پنجاه هزار درهم و پانصد دینار داد، و فرمود:حمالی بیاور که آن‌ها را برایت حمل کند. و او حمالی آورد و آن حضرت علیه‌السلام ردای [شخصی] خود را به او داد و فرمود:این [نیز] کرایه‌ی حمال.
و هنگامی که یکی از بادیه‌نشینان نزد آن حضرت آمد، فرمود:هر چه در صندوق است به او بدهید. و در آن صندوق بیست هزار دینار بود که همه را به او دادند. بادیه‌نشین گفت:مولای من! نگذاشتی نیازم را بگویم و زبان به ستایش باز کنم! امام حسن علیه‌السلام [این اشعار را] سرود:
ما مردمی هستیم که بخشش ما [همچون] مروارید و برلیان نابی است که در آن، امید و آرزوها [ی نیازمندان] خوش می‌خرامند.
وجود [و دستان] ما پیش از درخواست [ایشان] بخشش می‌کند، تا مبادا آبروی کسی که سؤال می‌کند، بریزد.
اگر دریا برتری عطای ما را بداند، پس از لبریزی [و سرکشی] خود، از شرم پس رود [و فرو شود]. [8] .
مجلسی رحمه الله از کتاب العدد القویة نقل کرده است:
گفته‌اند:مردی روبه‌روی حسن بن علی علیه‌السلام ایستاد و گفت:ای فرزند امیرمؤمنان! تو را سوگند می‌دهم به آن خدایی که این نعمت‌ها را از روی اکرام خود - بی‌هیچ واسطه‌ای - به تو عطا فرمود! حقم را از دشمن بگیر؛ زیرا او سر به هوا و بیدادگری است که پیر کهنسال را احترام نمی‌گذارد و کودک خردسال را رحم نمی‌کند. و امام حسن علیه‌السلام - که تکیه داده بود - نشست و فرمود:دشمنت کیست تا حقت را بگیرم؟
عرض کرد:فقر. پس امام حسن علیه‌السلام لحظاتی سر در اندیشه فرو برد، سپس سر بلند کرد و به خادم خود فرمود:آنچه نزد تو هست، بیاور. و او پنج هزار درهم آورد. امام حسن علیه‌السلام فرمود:آن را به او بده. و به او فرمود:تو را به این قسم‌هایی که به من دادی، سوگند می‌دهم که هر زمان که [این] دشمن بیدادگر به سراغت آمد، نزد من بیا و دادخواهی کن. [9] .
در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده است:
کسی هدیه‌ای نزد امام حسن علیه‌السلام آورد. امام حسن علیه‌السلام

فرمود:کدام یک را بیش‌تر دوست داری؟ این که به جای هدیه‌ی تو، بیست برابر آن (بیست هزار درهم) به تو دهم، یا دری از علم به رویت بگشایم که در دیار خود، به فلان ناصبی غلبه پیدا کنی و ناتوانان آن سامان را [از شر او] نجات بخشی؟ اگر خوب انتخاب کنی، هر دو را برایت فراهم کنم و اگر نه آن را که خواسته‌ای. عرض کرد:ای فرزند رسول خدا! آیا پاداش غلبه‌ی بر آن ناصبی و نجات آن ناتوانان، به اندازه‌ی بیست هزار درهم است؟ فرمود:بلکه بیست میلیون بار بیش از همه‌ی دنیا.
عرض کرد:ای فرزند رسول خدا! پس چگونه آن را که پست‌تر است، برگزینم؟! من آن سخن را - که برتر است و دشمنان خدا را از اولیای خدا دور می‌کند - انتخاب کردم. امام حسن علیه‌السلام فرمود:خوب انتخاب کردی! و آن دانش را به او آموخت، و بیست هزار درهم نیز به او داد، و او رفت و آن ناصبی را منکوب [و مغلوب] کرد، و خبرش به امام حسن علیه‌السلام رسید. و چون نزد امام حسن علیه‌السلام آمد، به او فرمود:ای بنده‌ی خدا! کسی چون تو، سود نبرده و کسی چون تو، دوستان بامحبتی پیدا نکرده است. تو، اولا، محبت خدا را به دست آوردی؛ ثانیا، محبت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام را؛ ثالثا، محبت خاندان پاک و معصوم آنان را؛ رابعا، محبت فرشتگان مقرب خدا را؛ خامسا، محبت برادران ایمانی خود را، و به شمار هر انسانی، پاداشی به دست آوردی که هزار بار برتر از دنیاست. گوارایت باد، گوارا. [10] .
راوندی رحمه الله از ابوبصیر نقل کرده است:
علی بن دراج، هنگام مرگ، برایم نقل کرد:خدمت امام باقر علیه‌السلام رسیدم و عرض کردم:مختار مرا برای برخی از کارهای خود به کار گرفت و من به مالی دست یافتم که برخی از آن، تلف شد و مقداری را مصرف کردم و مقداری هم بخشیدم. اینک دوست دارم که شما مرا از آن، حلال [و آزاد] کنید. امام باقر علیه‌السلام فرمود:حلالت باشد. عرض کردم:فلانی برای من نقل کرد که از حسن بن علی علیه‌السلام درخواست کرد تا در رجعت، زمینی به او اختصاص دهد، و آن حضرت فرمود:من کاری بهتر از آن برای تو می‌کنم؛ من خود و پدرانم را ضامن بهشت تو می‌کنم. آیا [امام حسن علیه‌السلام] این کار را کرد؟ فرمود:آری. عرض کردم:من نیز می‌خواهم که تو و پدرانت ضامن بهشت من باشید [آیا می‌شود؟] فرمود:آری. ابوبصیر می‌گوید:این سخن را برای من گفت و مرد، و من آن را به کسی نگفتم. پس از مدتی حرکت کردم و وارد مدینه شدم، و نزد امام باقر علیه‌السلام رفتم. آن حضرت تا مرا دید، فرمود:علی از دنیا رفت؟ عرض کردم:آری. فرمود:آیا برایت چنین و چنان گفت؟ و همه‌ی آنچه را میان من و علی گذشته بود، مو به مو بازگو کرد. و من عرض کردم:سوگند به خدا! در آن هنگام که او این سخن را برایم گفت، نزد ما

کسی نبود و من نیز آن را برای کسی نگفته‌ام. شما از کجا دانستید؟ رانم را با دست گرفت و فرمود:رها کن، رها کن، حالا چیزی مگو. [11] .
ابن‌ابی‌الحدید از محمد بن حبیب نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام به شاعری هدیه داد، یکی از همراهان گفت:سبحان الله! آیا به شاعری که گناه می‌کند و تهمت می‌زند، بخشش می‌کنی؟ آن حضرت فرمود:ای بنده‌ی خدا! بهترین مصرفی که از مال خود داری، آن است که آبرویت را حفظ کند. خود را از شر [دیگران] دور داشتن، از [مصادیق] طلب خیر است. [12] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمة 558:1.
[2] المناقب 17:4.
[3] همان.
[4] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام):151، ح 254.
[5] المناقب 18:4.
[6] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):146، ح 245.
[7] کشف الغمة 558:1.
[8] المناقب 16:4.
[9] بحارالانوار 350:43، ح 22 و 237:77.
[10] التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه‌السلام:347.
[11] الخرائج و الجرائح 730:2، ح 36.
[12] شرح ابن‌ابی‌الحدید 10:16.

بعد از بیعت با ایشان

ما از حزب خدائیم که پیروز می باشیم، و از خاندان و نزدیکان پیامبر هستیم، مائیم اهل بیت پاک و پاکیزه رسول خدا، و یکی از دو یادگار گرانبهائی که او از خود به جای گذاشت، ما یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از کتاب خدائیم، که بیان هر چیز در آن است، و باطل از پیش و پس در آن داخل نشده و همه چیز به آن باز می گردد.
پس تفسیر قرآن در اختیار ماست، ما هرگز در بیان مفاهیم قرآن اشتباه نمی کنیم، بلکه حقائق آن را آشکار می سازیم، پس از ما فرمان برید، که فرمانبری از ما بر شما واجب است، زیرا به اطاعت خدا و پیامبرش مقرون می باشد.
و خداوند می فرماید: ای ایمان آورندگان از خدا و رسول او و صاحبان امر از بیان خود پیروی کنید، و اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خدا و رسولش بازگردانید، و اگر به پیامبر و صاحبان امر از میان خودشان رجوع دهند کسانی که حقایق را از قرآن استنباط می کنند شما را آگاه خواهند ساخت.
و شما را بر حذر می دارم از اینکه فریاد شیطان را بشنوید که دشمن آشکار شماست، و از دوستان شیطان نباشید، که خداوند درباره آنان فرمود: شیطان رفتار آنان را برایشان زینت داد و گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و من شما را پناه می دهم ولی چون آن گروهها نمودار شدند شیطان به پیروان خود پشت کرد و گفت: من از شما بیزارم، و من چیزی را می بینیم که شما نمی بینید.
آنگاه است که پشت ها را آماج نیزه ها، و پیکرها را در معرض شمشیرها و تیرها و بنیانها را عرصه شکستها می سازید، پس کسی که از پیش ایمان نیاورده ایمانش به او سودی نمی بخشد و از کردارش خیری نمی بیند، و خدا داناتر است.
خطبته بعد البیعة له
نحن حزب الله الغالبون، و عترة رسوله الاقربون، و اهل بیته الطیبون الطاهرون، و احد الثقلین اللذین خلفهما رسول الله صلی الله علیه و آله فی امته، و التالی کتاب الله، فیه تفصیل کل شیء، لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه
فالمعمول علینا فی تفسیره، لا نتظنی تأویله، بل نتیقن حقائقه، فاطیعونا، فان طاعتنا مفروضة، اذ کانت بطاعة الله عزوجل و رسوله مقرونة.
قال الله عزوجل: یا ایها الذین امنو اطیعوا لله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول [1] و لو ردوه

الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم [2] .
و احذرکم الاصغاء لهتاف الشیطان، فانه لکم عدو مبین، فتکونوا اولیاءه الذین قال لهم: لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما ترأت الفئتان نکص علی عقبیه و قال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون [3] .
فتلقون الی الرماح وزرا، و الی السیوف جزرا، و للعمد حطما، وللسهام غرضا، ثم لاینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا

پی نوشت ها:
[1] النساء: 58.
[2] النساء: 83.
[3] الانفال: 48.

بعد از انجام صلح

ای اهل عراق! من سه چیز را از شما خرده می گیرم: کشتن پدرم، و ضربه زدن به من، و غارت اموالم را.
خطبته لما وقع الصلح
یا اهل العراق! انه سخی بنفسی عنکم ثلاث: قتلکم ابی و طعنکم ایای، و انتهابکم متاعی.

بعد از خواسته اصحاب برای نقض بیعت

شما شیعیان و دوستان ما هستید، اگر می خواستم تلاشم در امور دنیایی باشد، و به قدرت دنیایی می اندیشیدم، معاویه در این زمینه از من قویتر و نیرومندتر، و عزمش بیشتر از من نبود، اما نیتم غیر آن چیزی است که شما می اندیشید، و عملی که انجام داده ام، بخاطر جلوگیری از ریختن خونها بوده.
پس به قضاء الهی راضی باشید، و به امر او تسلیم باشید، و در خانه هایتان مانده و سکوت اختیار کنید - یا فرمود: عملی انجام ندهید تا نیکوکار در راحتی قرار داشته باشد، یا از دست فاجر در راحتی باشد.
خطبته بعد ان طلب اصحابه نقض بیعته
انتم شیعتنا و اهل مودتنا، فلو کنت بالحزم فی امر الدنیا اعمل، و لسلطانها ارکض و انصب، ما کان معاویة بابأس منی باسا، و لا اشد شکیمة، و لا امضی عزیمة، ولکنی اری غیر ما رأیتم، و ما اردت بما فعلت الا حقن الدماء.
فارضوا بقضاء الله و سلموا لامره، والزموا بیوتکم و امسکوا - او قال: - کفوا ایدیکم حتی یستریح بر او یستراح من فاجر.

به پاس احترام به امام

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:
هنگامی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند، ده رکعت نماز به
زمین آورد، که نمازهای واجب همه دو رکعتی بودند.
هنگامی که امام حسن علیه‌السلام متولد شدند، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای شکر این نعمت هفت رکعت به نمازها اضافه نمود و حق تعالی آن هفت رکعت را برای به آن حضرت اجازه فرمود [1] .

پی نوشت ها:
[1] جلال العیون: 1 / 341.

برگرفته شده از اسم خدا

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
امام حسن علیه‌السلام، حسن نامیده شد، زیرا به احسان خدا آسمان‌ها و زمین برپا گردید. حسن گرفته شده از احسان است. و علی و حسن دو اسم گرفته شده از نامهای خداوند متعال هستند، و نام حسین از نام حسن گرفته شده است [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 8 ح 483 / 5.

با دست مبارکش اشاره نمود

هنگامی که جناب فضه‌ی خادمه علیهاالسلام به منزل نبوت و جایگاه رحمت و اصل عصمت، و مرکز حکمت، خانه‌ی حضرت صدیقه طاهره ام‌الأئمه فاطمه زهراء علیهاالسلام وارد شد، چیزی غیر از شمشیر و زره و آسیا در آنجا نیافت.
فضه دختر پادشاه بود، او مقداری اکسیر داشت، قطعه‌ای از مس برداشته نرم نمود، و به شکل یک ماهی درآورد. آنگاه اکسیر را به آن زد و به طلا تبدیل کرد. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام تشریف آوردند، آن را در حضور حضرت قرار داد. زمانی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن را دید فرمود: آفرین ای فضه؛ ولی اگر آن را خوب ذوب می‌نمودی رنگ بهتری پیدا می‌کرد، و قیمتش گرانتر می‌شد.
فضه عرض کرد: ای آقای من؛ مگر شما این علم را می‌شناسی؟
حضرت فرمودند: آری؛ این طفل - اشاره نمود به امام حسن علیه‌السلام - هم این علم را می‌داند.
در آن حال امام حسن علیه‌السلام جلو آمده و همان سخن امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فرمود. سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فضه فرمودند: ما بزرگتر از اینها را می‌شناسیم.
ثم أومی بیده، و اذا عنق من ذهب و کنوز سائره، فقال: ضعیها مع اخواتها، فوضعتها فسارت.
سپس با دست مبارک خود اشاره نمود، ناگهان رشته‌هایی از طلا و گنجهایی در حال حرکت ظاهر شد. و فرمودند: این طلاها را روی آنها بیانداز. جناب فضه نیز آن طلا را روی گنجها انداخت، و به آنها ملحق شد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مشارق الانوار: 148.

به آنچه که خواستم دست یافتم

جابر بن عبدالله انصاری قدس سره می‌گوید:
امام حسن مجتبی علیه‌السلام را دیدم که در آسمان بالا رفت و ناپدید گردید. سه روز در آنجا ماند، و بعد از آنکه فرود آمد آرامش و وقار خاصی یافته بود - در آن حال - فرمود:
بروح آبائی؛ نلت ما نلت.
به روح پدرانم سوگند؛ به آنچه می‌خواستم دست یافتم [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 11 ح 851، صحیفة الأبرار: 2 / 157 ح 57، نوادر المعجزات: 123 ح 33.

به الهام خداوند دانستم

ابن‌عباس می‌گوید:
روزی در خدمت امام حسن علیه‌السلام نشسته بودیم، دیدم ماده گاوی را برای ذبح کردن می‌برند. در این هنگام امام حسن علیه‌السلام فرمود:
این گاو به گوساله‌ی ماده‌ای که میان پیشانی و سر دمش سفیدی وجود دارد، حامله است.
ما با قصاب روانه شدیم تا آن که آن گاو را کشت و گوساله‌ای را از شکمش بیرون آورد، مشاهده کردیم که گوساله دقیقا همانطوری است که امام حسن علیه‌السلام فرموده بود.
به خدمت آن حضرت آمدیم و عرض کردیم: حق تعالی می‌فرمایند: (و یعلم ما فی الأرحام) [1] «خدا می‌داند آنچه در رحم‌ها است». حال شما چگونه دانستید؟
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
انا نعلم المکنون المحزون المکتوم الذی لم یطلع علیه ملک مقرب، و لا بنی مرسل، غیر محمد و ذریتة علیهم‌السلام.
ما (اهل‌بیت) به آنچه تکوین، و آفرینش، ذخیره و پوشیده شده آگاهی و علم داریم، آن دانشی که فرشته مقرب و پیامبر مرسل از آن اطلاع ندارند مگر پیامبر اکرم و خاندان او علیهم‌السلام [2] . من به الهام خداوند دانستم [3] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی لقمان: آیه‌ی 34.
[2] مدینة المعاجز: 2 / 14 ح 864، نوادر المعجزات: 129 ح 14، صحیفة الأبرار: 2 / 159، به نقل از بحارالأنوار: 43 / 328.
[3] جلال العیون: 1 / 379.

بی‌ادبی مزمن

در کتاب «مدینة المعاجز» نوشته شده است:
مرد و زنی از اهل شام - در مجلس معاویه علیه الهاویه - نزد امام حسن علیه‌السلام بودند، آن مرد جسور به امام علیه‌السلام گفت: اگر در ادعای خود - امامت - راست می‌گوئی پس مرا زن و زن مرا مرد کن؟.
امام علیه‌السلام به غضب آمد و نگاه تندی به آن مرد نمود و لبهای مبارک خود را حرکت داد، دعایی خواند که نمی‌فهمیدم. سپس دوباره نگاهی به هر کدامشان نمود. در آن حال، مرد متوجه حال خود شد و سر به زیر انداخت و دست خود را به صورت خود گرفته از آن مجلس خارج شد.
هنگامی که با زن خود روبرو شد، زنش نیز گفت: من به صورت مرد شدم.
آنها رفتند، بعد از زمانی نزد آن حضرت برگشتند در حالی که فرزندی داشتند، به پیشگاه امام مجتبی علیه‌السلام تضرع و معذرت خواهی کردند و توبه نمودند، عرض کردند: ما را به حالت اول برگردان.
آن حضرت دست‌های مبارکشان را بالا برده و برای آنها این گونه دعا فرمودند:
اللهم ان کانا صادقین فی توبتهما، فتب علیهما و حولهما الی ما کان علیه.
پروردگارا؛ اگر این دو در توبه کردن خود صادق هستند، توبه‌ی آنها را بپذیر و آنها را به خلقت اولیه خود برگردان.
پس بدون شک و شبهه آنها به حالت اول برگشتند [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 22 ح 880، صحیفة الأبرار: 2 / 168 ح 50.

امام حسن علیه‌السلام از مدینه به قصد مکه بیرون رفتند تا عمره به جا بیاورند.
در وقت بیرون رفتن، مردم بسیاری به دنبال ایشان به مشایعت آن حضرت پرداختند، و دست و پای ایشان را می‌بوسیدند و آن حضرت را زیارت می‌کردند و صلوات بر محمد و آل او می‌فرستادند.
به واسطه‌ی هجوم مردم، تازیانه از دست مبارک امام حسن علیه‌السلام بر زمین افتاد، غلام سیاهی از سر اعتقاد آن را برداشت و به دست آن حضرت داد، امام حسن علیه‌السلام نیز برای او دعا فرمود.
هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که آن سیاه به شخصی سفید پوست تبدیل شد.
این خبر در مدینه شایع شد و مردم همه از این کرامت بزرگ متعجب و حیران گردیدند [1] .

پی نوشت ها:
[1] عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از چهارده معصوم علیهم‌السلام: 188، به نقل از خلاصة الأخبار.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:
روزی امام حسین علیه‌السلام در دامن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، ناگهان سرش را بلند نمود و گفت: پاداش کسی که شما را بعد رحلت شما
زیارت نماید چیست؟ پیامبر فرمود:
یا بنی؛ من آتانی زائرا بعد موتی فله الجنة، و من أتی أباک زائرا بعد موته فله الجنة، و من اتی اخاک زائرا بعد موته فله الجنة، و من اتاک زائرا بعد موتک فله الجنة.
ای فرزندم؛ هر کس بعد از مرگم به زیارت من آید بهشت بر او واجب می‌شود، و هر کس بعد از شهادت پدرت به زیارت او رود بهشت بر او واجب می‌شود، و هر کس برادرت (امام حسن علیه‌السلام) را بعد از شهادت زیارت کند بهشت بر او واجب می‌شود و همچنین هر کس تو را بعد از شهادتت زیارت نماید بهشت بر او واجب می‌شود [1] .

پی نوشت ها:
[1] وسائل الشیعه: 10 / 257 ح 17.

بهانه نجات

در فرمایشی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امام مجتبی علیه‌السلام فرمودند:
هر کس تو را در دورانی زندگی و بعد از آن، زیارت نماید، بر من واجب است او را در روز قیامت نجات دهم [1] .

پی نوشت ها:

[1] فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام: 326.

به من سلام بفرستید

امام مجتبی علیه‌السلام فرمودند:
من زار قبری بعد موتی کمن هاجر الی فی حیاتی فان لم تستطیعوا فأبعثوا الی بالسلام فانه یبلغنی.
کسی که بعد از شهادتم مرا زیارت نماید، گویا در دوران زندگیم به سوی من هجرت نموده است، اگر توانائی زیارت من را ندارید پس به من سلام بفرستید که همانا سلام شما به من خواهد رسید [1] .

پی نوشت ها:
[1] فضائل امام مجتبی علیه‌السلام: 326.

بیرون آوردن عسل از سنگ

کثیر بن سلمه می‌گوید: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدم امام حسن علیه‌السلام در کنار سنگی نشسته و از آن عسل بیرون می‌آورد و میل می‌کند.

خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و جریان را عرض کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا این فرزند بزرگوارم را انکار می‌کنید؟! او سید و بزرگواری است که خدا بوسیله‌ی او بین دو گروه بزرگ را اصلاح می‌کند و اهل آسمان در آسمان و اهل زمین در زمین از او اطاعت می‌کنند» [1] .

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز.

برخورد سازنده در قبال استهزاء جاهل

پس از آن که عدّه بسیاری از یاران و اصحاب امام مجتبی علیه السلام در جنگ با معاویه به حضرت خیانت کردند و امام علیه السلام مجبور شد به جهت مصالح اسلام و مسلمین با معاویه صلح نماید.

روزی آن حضرت وارد مسجد النّبی شد، عدّه ای از بنی امیه را دید که هر کدام به گونه ای به آن حضرت زخم زبان می زنند و او را مورد استهزاء قرار داده اند.

وقتی امام مجتبی صلوات الله علیه چنین صحنه ای را مشاهده نمود، بدون آن که کوچکترین برخوردی با آن بی خردان نماید، دو رکعت نماز به جای آورد، و سپس افراد حاضر را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

استهزاء و مسخره کردن شما را متوجّه شدم، قسم به خداوند یکتا! شماها روزی را حاکم و مالک نمی شوید مگر آن که ما اهل بیت رسالت دو برابر آن مدّت را حاکم خواهیم شد؛ و شما، ماه و سالی را حاکم نخواهید شد مگر آن که ما نیز دو برابر آن را بر شما حکومت می نمائیم.

ولی بدانید که ما در حکومت و حاکمیت شما آسایش داشته و از امکانات آن تا اندازه ای برخورداریم؛ امّا شما در حکومت ما هیچ جایگاهی ندارید و هیچ گونه آسایش و بهره ای نخواهید داشت.

در این لحظه یکی از شنوندگان بلند شد و به آن حضرت خطاب کرد و گفت: چگونه چنین باشد، در حالی که شما سخاوتمند ترین، مهربان ترین و دلسوزترین انسان ها هستید؟!

امام حسن مجتبی علیه السلام در جواب چنین اظهار نمود:

برای آن که بنی امیه با حیله و سیاست شیطانی حقّ ما را غصب کرده اند؛ و همانا مکر و نیرنگ شیطان ثابت و پابرجا نمی باشد؛ بلکه متزلزل و ضعیف خواهد بود.

ولیکن ما - اهل بیت رسالت - براساس معیار سیاست الهی و احکام قرآن، با بنی امیه مخالف و دشمن بوده و هستیم؛ و این سیاست الهی قوی و استوار خواهد بود؛ و بر همین معیار - یعنی سیاست الهی و احکام قرآن - با بنی امیه برخورد خواهیم کرد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار: ج 44، ص 90، ح 3.

بدرقه ابوذر به سوی ربذه

هنگامی که عثمان، ابوذر غفاری، آن یار راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به خاطر اعتراض‌هایش، به ربذه تبعید می‌کرد، فرمان داد که هیچ کس حق ندارد او را بدرقه کند.
ولی امیرمؤمنان امام علی علیه‌السلام، برخلاف فرمان عثمان، دست حسن و حسین علیه‌السلام را گرفت و همراه برادرش عقیل و عمار یاسر، برای بدرقه‌ی ابوذر حرکت کردند و هر کدام با سخنی، ابوذر را بدرقه نمودند.
هنگامی که امام حسن علیه‌السلام با ابوذر سخن می‌گفت، ناگاه مروان، که از جانب عثمان مأمور جلوگیری از بدرقه‌ی ابوذر شده بود، سوار بر مرکب، فرارسید و با تندی و جسارت، فریاد زد: ای حسن! دور شو، مگر نمی‌دانی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام (عثمان) از سخن گفتن با ابوذر، نهی کرده است؟! اگر نمی‌دانی، اکنون بدان!
در این هنگام، امام علی علیه‌السلام به مروان حمله کرد و با تازیانه‌ی خود بر پیشانی مرکب او زد و فرمود: دور شو! خدا تو را به سوی آتش دوزخ روانه سازد!
مروان در حال خشم، نزد عثمان بازگشت و احساسات او را بر ضد امام علی علیه‌السلام تحریک نمود. به هر حال امام حسن علیه‌السلام از تهدید مروان نهراسید و با سخنان عمیق خود، موضع گیری‌های ابوذر را تأیید کرد، و به آن ابعاد عظیم تبلیغاتی، فکری و سیاسی داد.
سخنان امام حسن علیه‌السلام با ابوذر، این چنین بود:
«یا عماه! لو لا أنه لا ینبغی للمودع أن یسکت، و للمشیع أن ینصرف، لقصر الکلام، و ان طال الأسف.
و قد أتی القوم الیک ما تری، فضع عنک الدنیا بتذکر فراقها، و شدة ما اشتد منها برجاء ما بعدها.
و اصبر حتی تلقی نبیک صلی الله علیه و آله و سلم و هو عنک راض[1] .
یعنی: «ای عمو! اگر نه این بود که برای وداع کننده خوب نیست که سکوت کند و برای بدرقه کننده شاسته نیست که (بی‌سخن) بازگردد، سخن کوتاه می‌شد، گر چه تأسف و ناراحتی طولانی و دراز است.
همانا، از ناحیه‌ی این قوم (عثمان و طرفدارانش)، به تو مصیبت‌ها رسیده که دیدی. دنیا را به یاد جدایی از آن، نادیده انگار و به امید پاداش‌های آخرت، از ناراتی‌ها و سختی‌های دنیا چشم بپوش (و آن را تحمل کن).
صبر و استقامت کن، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی، در حالیکه او از تو خشنود باشد».
به این ترتیب، امام حسن علیه‌السلام با این موضع گیری نیرومند خود،

اعتراض‌های ابوذر را امضا کرد و هیأت حاکمه را محکوم نمود و رفتار ابوذر را مورد خشنودی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانست[2] .

پی نوشت ها:

[1] شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن‌ابی‌الحدید، ج 8، ص 253؛ روضه‌ی کافی، ص 207؛ الغدیر، ج 8، ص 301؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 254.

[2] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 254.

بیان ماجرای داوری حکمین برای خوارج

جنگ صفین پیامدهای شومی بر جای گذاشت. یکی از آنها این بود که سپاهیان شام با حیله‌ی عمر و عاص، قرآن را بر سر نیزه کردند و فریاد زدند: بیایید بین ما و شما، قرآن داوری کند.
و همین کار، موجب بروز اختلاف در میان سپاه امام علی علیه‌السلام گرید و سپس ماجرای ننگین داوری حکمین پیش آمد و جمعی از دوستان دیروز امام علی علیه‌السلام، از آن حضرت جدا شده و به عنوان خوارج ظهور کردند.
گستاخی خوارج به جایی رسید که امام علی علیه‌السلام را کافر خواندند و اعلام جنگ با آن حضرت نمودند. با این بهانه که چرا امام علی علیه‌السلام داوری حکمین (ابوموسی و عمرو عاص) را پذیرفته است؟! با این که خود آنها، با تحمیل و فشار، موجب بروز حادثه‌ی ننگینی شدند.
حضرت امام علی علیه‌السلام می‌خواست که با استدلال و بیان مطالب، آتش فتنه را خاموش کند، ولی خوارج بر شعله ور شدن این آتش، دامن می‌زدند، که سرانجام ماجرای جنگ نهروان پیش آمد. امام علی علیه‌السلام و سپاهیانش، در این جنگ، همه‌ی افراد خوارج - جز نه نفر را که گریختند - به هلاکت رسانیدند.
امام حسن علیه‌السلام، در این ماجرا نیز دستیار بزرگ پدر بزرگوارش، حضرت امام علی علیه‌السلام بود. در آغاز، بسیار سعی کرد تا آتش فتنه انگیزان خوارج را خاموش کند، ولی وساطت امام حسن علیه‌السلام نیز در آن کوردلان اثر نکرد.
امیرمؤمنان، امام علی علیه‌السلام، به فرزند بزرگوارش، امام حسن علیه‌السلام فرمود: برخیز، با اینها (خوارج معترض) سخن بگو و ماجرای داوری حکمین را برای آنها بیان کن.
امام حسن علیه‌السلام برخاست و خطبه خواند و مطالبی فرمود. در فرازی از این خطبه این چنین آمده است:
«أیها الناس! انکم قد اکثرتم فی امر عبدالله بن قیس و عمرو بن العاص، فانهما بعثا لیحکما بکتاب الله، فحکما بالهوی علی الکتاب، و من کان هکذا لم یسم حکما، و لکنه محکوم علیه»[1] .
یعنی: «ای مردم! در مورد ابوموسی و عمروعاص (حکمین)، بسیار سخن گفتید. همانا بدانید که این دو نفر (به دومة الجندل، برای داوری) فرستاده شدند، تا بر اساس کتاب خدا (قرآن)، داوری کنند. ولی آنها مطابق هوای نفس خود داوری کردند. کسی که چنین باشد، حاکم (داور مورد قبول) نخواهد بود، بلکه محکوم است».

امام حسن علیه‌السلام، با این بیان، داوری حکمین را محکوم کرد، ولی خوارج دست از لجاجت خود برنداشتند و به مخالفت خود ادامه دادند و سرانجام، با دست خود، گور خود را کندند و وجود ننگینشان به دست سپاهیان امام علی علیه‌السلام، از صفحه‌ی روزگار محو شد[2] .

پی نوشت ها:

[1] مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 193.

[2] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 260، با اندکی تغییر.

بخشش کریمانه، به مرد هاشمی

روزی، دو مرد، یکی از طایفه بنی هاشم و دیگری از طایفه‌ی بنی امیه، با یکدیگر مجادله و بگو مگویی داشتند.
مرد هاشمی می‌گفت: قوم من از قوم تو بزرگوارتر (و بخشنده‌تر) هستند.
مرد اموی می‌گفت: آنگونه که تو می‌گویی نیست، بلکه قوم من از قوم تو بزرگوارتر (و بخشنده‌تر) می‌باشند.
سرانجام، آنها قرار گذاشتند که هر یکی از آن دو نزد ده نفر از افراد قوم و طایفه‌ی خود بروند و از آنها چیزی بخواهند، تا معلوم شود که افراد قبیله‌ی کدامیک از آن دو، کمک بیشتری به هر یک از آن دو می‌کنند و به این طریق، حقیقت امر معلوم شود.
آن دو با این تصمیم از یکدیگر جدا شده، هر یک نزد افراد سرشناس طایفه‌ی خود حرکت کردند، تا کمکهای لازم از آنها را مطالبه کنند.
مرد أموی، نزد ده نفر افراد سرشناس بنی امیه رفته و ماجرا را برای آنان بیان نموده و از آنان تقاضای کمک کرد و آنان نیز هر یک مبلغ ده هزار درهم به وی دادند.
و اما مرد هاشمی، ابتدا نزد امام حسن علیه‌السلام آمده و ماجرا را به آن حضرت بیان نموده و از آن حضرت تقاضای کمک کرد و امام حسن علیه‌السلام دستور داد که مبلغ یکصد و پنجاه هزار درهم به وی دادند.
سپس به نزد امام حسین علیه‌السلام آمد و ماجرای میان خود و مرد أموی را برای آن حضرت نیز تعریف کرد.
امام حسین علیه‌السلام از او پرسید: آیا پیش از من به کسی مراجعه کرده‌ای؟
مرد هاشمی پاسخ داد: آری، پیش از آمدن به خدمت شما، به محضر برادر بزرگوارتان امام حسن علیه‌السلام رفته و ماجرا را به آن حضرت بیان نموده و آن حضرت مبلغ یکصد و پنجاه هزار درهم به من عطا فرمود.
امام حسین علیه‌السلام فرمود: من نمی‌توانم، بیش از آن مبلغی که سرور (و برادر بزرگم) به تو عطا فرموده است، به تو بدهم.
آنگاه، امام حسین علیه‌السلام نیز یکصد و پنجاه هزار درهم به این سائل هاشمی عطا فرمود. سرانجام، سر قرار معین، هر دو مرد هاشمی و أموی، در محل مخصوص به ملاقات یکدیگر شتافتند. پس از آنکه به همدیگر رسیده و هر یک ماجرای کمکهای افراد سرشناس طایفه خود را برای یکدیگر تعریف کردند، معلوم شد که مرد أموی تنها یکصد هزار درهم را - آن هم از ده نفر از افراد سرشناس طایفه‌ی خود - توانسته است بگیرد، ولی مرد هاشمی تنها از دو نفر از سرشناسان طایفه‌ی خود، سیصد هزار

درهم را دریافت کرده است.
مرد أموی از مشاهده‌ی این تفاوت بزرگ در بخشش بزرگان دو طایفه‌ی بنی‌هاشم و بنی‌امیه، خشمگین شده و به سوی بزرگان طایفه‌ی خود رفته، پول آنها را به خود آنها برگرداند و آنها نیز پذیرفته و پول خود را پس گرفتند.
پس از آن، مرد هاشمی نیز نزد امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام رفته و خواست پول آن دو بزرگوار را به خودشان بازگرداند، ولی آن بزرگواران پولها را نپذیرفتند و فرمودند: ما چیزی را که به کسی بخشیدیم، پس نمی‌گیریم. حالا اختیار با توست، اگر می‌خواهی آنرا بردار و اگر می‌خواهی آنها را بر خاک بیفکن (دور بریز)[1] .

پی نوشت ها:
[1] صلح امام حسن علیه‌السلام، (ترجمه)، ص 44، (با تغییر و تصرف).

برخورد کریمانه، با پیرمرد نادان شامی

روزی، پیرمردی ناآگاه، از اهالی شام، در مدینه امام حسن علیه‌السلام را در حالیکه سوار بر مرکب بود، دید و آنچه می‌توانست به آن حضرت بدگویی کرد.

وقتی که آن پیرمرد نادان از بدگویی خود به امام حسن فراغت پیدا کرد، امام حسن علیه‌السلام کنار او رفته و بر او سلام کرد و در حالیکه لبخندی در چهره (و بر روی لبان خود) داشت، به او فرمود: ای پیرمرد! به گمانم تو در این شهر، غریب هستی! و گویا، اموری برای تو اشتباه شده است. (بنابراین:)

اگر تو از ما درخواست رضایت کنی، ما از تو راضی می‌شویم.

اگر تو چیزی از ما بخواهی، ما آن را به تو عطا می‌کنیم.

اگر تو از ما راهنمایی بخواهی، ما تو را راهنمایی می‌کنیم.

اگر تو از ما کمکی برای برداشتن بار خود بخواهی، ما بار تو را برمی‌داریم.

اگر تو گرسنه باشی، ما تو را سیر می‌کنیم.

اگر تو برهنه باشی، ما تو را می‌پوشانیم.

اگر تو نیازمند باشی ما، تو را بی‌نیاز می‌کنیم.

اگر تو از جایی گریخته باشی، ما به تو پناه می‌دهیم.

اگر تو حاجتی داری، ما حاجت تو را ادا می‌کنیم.

اگر تو مرکب خود را به سوی خانه‌ی ما روانه کنی و تا هر وقت که بخواهی مهمان ما باشی، خانه‌ی ما برای تو خواهد بود؛ زیرا که ما خانه‌ی آماده، وسیع و ثروت بسیار، داریم!

هنگامی که آن پیرمرد شامی، این سخنان مهرانگیز را از امام حسن علیه‌السلام شنید، منقلب شد و گریه کرد و گفت: من گواهی می‌دهم که تو خلیفه‌ی خدا در زمینش هستی و خداوند، خود آگاهتر است که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد. پیش از این، تو و پدرت، مبغوض‌ترین افراد در نزد من بودید، ولی اینک، تو محبوبترین انسانها، در نزد ما می‌باشی!

سپس، آن پیرمرد به خانه‌ی امام حسن وارد شد و مهمان آن حضرت بود، تا پس از مدتی، در حالیکه که محبت خاندان نبوت، در جای جای قلبش قرار گرفته بود، از محضر امام حسن مرخص گردید[1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 43، ص 344؛ کشف الغمه، ج 2، ص 135؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 292.

پس از شهادت امیرمؤمنان، امام علی علیه‌السلام، حضرت امام حسن علیه‌السلام زمام امور امامت و رهبری امت اسلامی را به دست گرفت و مدت امامت آن حضرت، ده سال (از سال چهل تا پنجاه هجری قمری) ادامه یافت. در این مدت، حوادث تلخ و شیرین فراوانی رخ داد.
روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهل هجری قمری، سراسر شهر کوفه، غرق در ماتم و عزای شهادت حضرت امیرمؤمنان، امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود. و مردم، گروه گروه به محضر امام حسن مجتبی علیه‌السلام و برادران آن حضرت، برای عرض تسلیت، می‌آمدند.
امام حسن علیه‌السلام، در آن روز، در اجتماع مردم، خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای خداوندی فرمود: ای مردم! شب گذشته، مردی از دنیا رفت که، پیشینیان، بر او سبقت نگرفتند و آیندگان، به او، نرسند! او، پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، (در حالی) که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند.
او از میدان برنمی‌گشت، مگر آنکه خداوند، پیروزی را نصیبش می‌ساخت.
او در شبی وفات کرد، که یوشع بن نون، وصی موسی علیه‌السلام، وفات یافت. همان شبی که عیسی علیه‌السلام، در چنان شبی به آسمان رفت.
به خدا سوگند! او از درهم و دینار دنیا، جز هفتصد درهم، باقی نگذاشت. آن هم از سهمیه‌ی خودش بود، که می‌خواست با آن، خدمتگزاری، برای خانواده‌اش بخرد.
در این هنگام، بغض گلوی امام حسن علیه‌السلام را گرفت و آن حضرت، گریه کرد. مردم نیز از گریه‌ی آن حضرت، گریه کردند.
آنگاه، امام حسن علیه‌السلام، به معرفی خود پرداخت و بخشی از سوابق درخشان و فضایل خود را برشمرد و در پایان فرمود: من، از خاندانی هستم که خداوند در قرآن خود، دوستی آن خاندان و نیکی به آنها را واجب کرده است. آنجا که می‌فرماید:
«قل لا أسألكم عليه أجرا الا المودة فی القربی و من يقترف حسنة نزد له فيها حسنا»[1] .
یعنی: بگو: من، هیچ پاداشی را از شما - برای رسالتم - نمی‌خواهم، جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزاییم.
آنگاه آن حضرت فرمود: نیکی در این آیه، دوستی ما خاندان است.
سپس، آن حضرت نشست. در این هنگام، عبدالله بن عباس، پیش روی آن حضرت برخاست و خطاب به مردم، چنین گفت: ای مردم! این فرزند

پیامبر شما و فرزند امامتان می‌باشد، پس با او بیعت کنید.
مردم، سخن عبدالله بن عباس را پذیرفته و گفتند: به راستی که چه اندازه حق او بر ما واجب است! و (چقدر) او در نزد ما، محبوب می‌باشد!
آنگاه، مردم با امام حسن مجتبی علیه‌السلام بیعت کردند.
به این ترتیب، امام حسن علیه‌السلام زمام امور رهبری امت اسلامی را به دست گرفت و کارگزاران خود را برای اجرای کارها، مشخص کرد و آنها را بر سر کارهایشان فرستاد و عبدالله بن عباس را هم حاکم بصره نمود و خود، به کار رهبری مشغول گردید[2] .
معاویه، دو نفر از جاسوسان خود را، برای ایجاد اغتشاش و اختلاف اندازی و اطلاع رسانی، به بصره و کوفه، فرستاد.
امام حسن علیه‌السلام، از این موضوع اطلاع یافت و فرمان داد که آن دو نفر را دستگیر کرده و گردن بزنند.
آنگاه، امام حسن علیه‌السلام برای معاویه نامه‌ای نوشت و در آن نامه، او را - در مورد فرستادن جاسوس‌ها - سرزنش و تهدید نمود.
معاویه، پاسخ امام حسن علیه‌السلام را داد.
سپس، بین امام حسن علیه‌السلام و معاویه، نامه‌های متعددی رد و بدل شد.
سرانجام، معاویه راه طغیان را در پیش گرفت و با سپاه مجهز خود، برای مخالفت و تجاوز به حکومت امام حسن علیه‌السلام، روانه‌ی عراق گردید[3] .
معاویه، برای رسیدن به این هدف خود، به بزرگترین جنایات و کشت و کشتارها دست زد و پس از شهادت امام علی علیه‌السلام و بیعت مردم عراق با امام حسن علیه‌السلام، تصمیم قاطع گرفت که به سرکشی خود ادامه دهد و از گسترش نفوذ قدرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، جلوگیری نماید.
طغیان و تجاوز معاویه، به جایی رسید که او افرادی را بصورت مخفی، به کوفه فرستاد، تا آنها در فرصت مناسب، امام حسن مجتبی علیه‌السلام را ترور کنند. آن افراد، عبارت بودند از:
1- عمرو بن حریث.
2- اشعث بن قیس.
3- حجر بن حارث.
4- شبث بن ربعی.
معاویه، با هر یک از آنها، بصورت محرمانه، ملاقات کرد و به هر کدام از آنها به طور جداگانه، پیشنهاد کرد که: اگر (هر کدام از آنها) حسن علیه‌السلام را بکشد:
1- من، دویست هزار درهم، به عنوان جایزه به او خواهم داد.

2- او، به عنوان و مقام فرماندهی یکی از گردان‌های ارتش شام، خواهد رسید.
3- من، یکی از دختران خود را به همسری او، درخواهم آورد.
آنها، پیشنهاد معاویه را پذیرفتند.
سپس، معاویه برای هر کدام از آنها، جاسوسی را گماشت تا آن جاسوس‌ها، کار آن چهار نفر را به صورت محرمانه، به معاویه گزارش دهند.
امام حسن علیه‌السلام، از این توطئه‌ی معاویه آگاه شد. از آن پس، آن حضرت همواره مراقب بود تا از ناحیه‌ی آن تروریست‌های پول‌پرست، آسیب نبیند؛ به همین دلیل، از زیر لباس خود، زره می‌پوشید.
یک بار، یکی از آنها، امام حسن علیه‌السلام را که مشغول نماز بود، هدف تیر خود قرار داد، ولی همان زره باعث شد که تیر کین او، به بدن مبارک آن حضرت، کارگر نشود[4] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی شوری، آیه‌ی 23.
[2] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج 2، صص 4 - 5.
[3] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج 2، صص 4 - 5.
[4] بحارالأنوار، ج 44، ص 33؛ اعیان الشیعه، ج 1، ص 569؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص 265 - 267.

بند شمشیر علی(ع)

شیخ مفید رحمه الله با سند خود از ابان بن تغلب نقل کرده است:
امام صادق علیه‌السلام فرمود:صحیفه (کوچکی) در بند شمشیر علی علیه‌السلام بود. علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام را خواست و آن صحیفه و کاردی را به او داد و فرمود:آن را بگشا. حسن علیه‌السلام نتوانست آن را بگشاید. علی علیه‌السلام آن را گشود و فرمود:بخوان. حسن علیه‌السلام خواند:الف، با، سین، لام. یک به یک حرف‌ها را خواند. سپس آن را پیچید و به حسین علیه‌السلام داد. او نتوانست آن را بگشاید. علی علیه‌السلام آن را گشود و فرمود:فرزندم! بخوان. حسین علیه‌السلام همان گونه که حسن علیه‌السلام خوانده بود، خواند. سپس آن را پیچید و به محمد بن حنفیه داد. او نتوانست آن را بگشاید. علی علیه‌السلام آن را گشود و فرمود:بخوان. او چیزی از آن نفهمید. پس علی علیه‌السلام آن را گرفت و پیچید و به بند شمشیر خود بست.
ابان می‌گوید:از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم:چه چیزی در آن صحیفه بود؟ آن حضرت فرمود:آن صحیفه، حروفی بود که هر حرفی از آن، هزار حرف را می‌گشود.
ابوبصیر می‌گوید:امام صادق علیه‌السلام فرمود:برای مردم از آن حروف، دو حرف هم تا روز قیامت آشکار نگردد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الاختصاص:284.

ابن‌ابی‌الحدید نقل کرده است:
نصر گفت:علی علیه‌السلام درباره‌ی جهاد و بسیج مردم به سوی صفین سخن گفت. سپس فرزندش، حسن بن علی علیه‌السلام برخاست و فرمود:سپاس آن خدایی را که هیچ معبودی جز او نیست و شریکی ندارد و فرمود:
از بزرگ‌ترین حقوق خدا بر شما، و سرشارترین نعمت‌های او بر شما، آن اندازه است که ذکر آن به شمار نیاید، و شکر آن انجام نگیرد، و هیچ گفتار و توصیفی به آن نرسد. ما فقط برای خدا و به سود شما خشم گرفته‌ایم. و به یقین، هیچ گروهی بر کاری اجتماع نکردند مگر آن که کارشان استوار و پشتوانه‌شان پایدار شد. پس در نبرد با دشمنان خود، معاویه و سپاهش، گرد هم آیید و یکدیگر را تنها مگذارید؛ زیرا تنهایی، شاهرگ دل‌ها را قطع می‌کند و دلیری در برابر سرنیزه‌ها، جوانمردی و مصونیت می‌آورد. هرگز هیچ قومی خود را نیرومند نکرد مگر آن که خدا، کاستی را از آنان برداشت، بلاهای ناگوار خوارکننده را از آنان دور کرد و به نشانه‌های آیین فطری، رهنمونشان شد.
سپس این شعر را خواند:«و تو از صلح، آنچه را می‌پسندی دریافت می‌کنی، و از دم‌های جنگ، چند جرعه، تو را بس است.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] شرح ابن‌ابی‌الحدید 185:3.

بردباری امام حسن (ع)

خوارزمی می‌گوید:
مردی از شامیان گفت:پس از صفین، وارد مدینه شدم. نگاهم به مردی که در آن جا حضور داشت، افتاد و پرسیدم:او کیست؟ گفتند:حسن بن علی علیه‌السلام. من نسبت به علی علیه‌السلام، از این که چنین فرزندی دارد، رشک بردم و به آن مرد گفتم:تو فرزند ابوطالبی؟ فرمود:من فرزند فرزند او هستم. من شروع کردم به او و پدرش ناسزا گفتن! و او چیزی نمی‌گفت. ناسزا گفتن من که تمام شد، نزد من آمد و فرمود:گویا غریبی؟ گویا حاجتی داری؟ اگر از ما کمک بخواهی، کمکت می‌کنیم؛ اگر از ما درخواستی داری، برمی‌آوریم؛ اگر از ما راهنمایی بخواهی، راهنمایی‌ات می‌کنیم؛ اگر از ما بخواهی بارت را برداریم، برمی‌داریم.
مرد شامی گفت:من در حالی از او دور شدم که نزدم، کسی از او محبوب‌تر، بر روی زمین نبود. پس از آن، در کار خودم و کار او، نیندیشیدم مگر آن که خود را خوار و پست یافتم. [1] .
ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
از موارد بردباری امام حسن علیه‌السلام، این است که مبرد و ابن‌عایشه نقل کرده‌اند:یکی از شامیان، امام حسن علیه‌السلام را که سواره بود دید، و شروع کرد به ناسزاگویی. حسن علیه‌السلام چیزی نگفت. ناسزاگویی او که تمام شد، حسن علیه‌السلام نزد او رفت و با خنده‌رویی، سلام کرد و فرمود:ای پیرمرد! گویا غریبی؛ شاید به اشتباه افتاده باشی؛ اگر از ما بخواهی، تو را می‌بخشیم؛ اگر از ما درخواستی کنی، به تو می‌بخشیم؛ اگر از ما راهنمایی بخواهی، راهنمایی‌ات می‌کنیم؛ اگر از ما بخواهی بارت را برداریم، کمکت می‌کنیم؛ اگر گرسنه‌ای، سیرت می‌کنیم؛ اگر برهنه‌ای، پوشاکت دهیم؛ اگر نیازمندی، بی‌نیازت کنیم؛ اگر رانده شده‌ای، پناهت دهیم؛ اگر نیازی داری، آن را برآورده کنیم. اگر نزد ما بیایی و تا وقت رفتن، میهمان ما باشی، برایت بهتر خواهد بود؛ زیرا ما جای فراخ، آبروی بسیار و مال فراوان داریم.
مرد شامی این سخنان را که شنید، گریست و گفت:شهادت می‌دهم که تو جانشین خدا در زمینی، خدا داناتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد. تو و پدرت، مبغوض‌ترین خلق خدا نزد من بودید. اینک تو بهترین خلق خدا نزد من هستی. مرد شامی بار سفر خود را به منزل حسن علیه‌السلام برد و میهمان او بود؛ تا این که [از مدینه] رفت. او [پس از آن] از دوستان اهل بیت علیهم‌السلام گردید. [2] .
اربلی از ابن‌عایشه نقل کرده است:

مردی شامی به مدینه آمد، و مردی را دید که سوار استری زیبا است. مرد شامی می‌گوید:زیباتر از او ندیده بودم، قلبم به او گرایش یافت، پرسیدم:او کیست؟ گفتند:حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. من از این که علی علیه‌السلام چنین فرزندی داشته باشد، دلم پر از خشم و حسد شد. نزد او رفتم و گفتم:تو فرزند علی بن ابیطالبی؟ فرمود:من فرزند او هستم. گفتم:تو فرزند چنین و چنان کسی. او و پدرش را ناسزا گفتم. وی چیزی نگفت و من شرمنده‌اش شدم. سخنم که تمام شد، با خنده‌رویی فرمود:گمان می‌کنم غریبی، اهل شامی؟ گفتم:آری. فرمود:با من بیا! اگر نیاز به منزل داری، در اختیارت می‌گذارم. اگر نیاز مالی داری، نیازت را برطرف می‌سازم. اگر تقاضایی داری، کمکت می‌کنم. من خجالت کشیدم و از بزرگواری [و] اخلاق او، در شگفت شدم. و [به شام] برگشتم؛ در حالی که هیچ کسی را چون او، دوست نداشتم. [3] .

پی نوشت ها:

[1] مقتل الخوارزمی:131.

[2] المناقب 19:4.

[3] کشف الغمة 561:1.

خوارزمی می‌گوید:
مروان به فرزند ابوعتیق، محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌بکر گفت:من شیفته‌ی استر حسن بن علی‌ام. او گفت:اگر آن را برایت بیاورم، آیا 30 حاجت مرا برآورده می‌کنی؟ مروان گفت:آری. ابوعتیق گفت:شامگاهان که مردم نزد تو آیند، من از مناقب قریش می‌گویم، و از حسن بن علی علیه‌السلام نمی‌گویم. برای این کار تو مرا، سرزنش کن!
شامگاه که مردم جمع شدند، او درباره‌ی برتری قریش، سخن گفت. مروان گفت:چرا مناقب ابومحمد را - که کسی ندارد - نمی‌گویی؟ گفت:ما از اشراف یاد کردیم؛ اگر از پیامبران یاد کنیم، [به سبب انتساب امام حسن علیه‌السلام] از ابومحمد سخن خواهیم گفت.
هنگامی که حسن علیه‌السلام بیرون آمد تا سوار استر خویش شود، فرزند ابوعتیق از پی او آمد. حسن تبسم کرد و فرمود:آیا درخواستی داری؟ گفت:آری، این استر را می‌خواهم. حسن علیه‌السلام همان لحظه از استر پیاده شد و فرمود:این، مال تو، بردار. او نیز استر را گرفت. [1] .
نیز می‌گوید:
معاویه به مدینه آمد و به بخشش پرداخت. او 100000 - 50000 می‌بخشید. حسن علیه‌السلام دیدار خود را با او به تأخیر انداخت و پایان روز، نزد او رفت. معاویه گفت:ابامحمد! دیر کردی، شاید می‌خواستی ما را بخیل بشمری؟ آنگاه گفت:غلام! به اندازه‌ی تمام آنچه امروز بخشیدم، به حسن بن علی علیه‌السلام بده. سپس گفت:ای ابامحمد! آن را بگیر، که من پسر هندم.
حسن علیه‌السلام فرمود:من نیز آن را به تو بخشیدم، که من پسر فاطمه‌ام علیهاالسلام. [2] .

پی نوشت ها:
[1] مقتل الحسین علیه‌السلام:122.
[2] مقتل الحسین علیه‌السلام:122.

باید از مصائب اهل بیت آگاه شد

خوارزمی می‌گوید:

امام حسن علیه‌السلام فرمود:هر کس بدرفتاری‌های با ما را نشناسد، با کسانی که به ما بدی کردند، شریک خواهد بود. [1] .

پی نوشت ها:

[1] مقتل الحسین علیه‌السلام:122.

با لباس وارد آب می‌شود

ابن‌شهرآشوب از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی نقل کرده است:
امام حسن بن علی علیه‌السلام با برد یمانی که بر تن داشت، وارد آب فرات شد. عرض کردم:ای کاش لباس خود را درمی‌آوردی! فرمود:أباعبدالرحمن! آب، ساکنانی دارد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] المناقب 15:4.

بدهی بنده

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از اشعث نقل کرده است:
از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند:اگر مولایی بمیرد و بدهی داشته باشد، و به بنده‌ی خود اذن تجارت داده و او نیز بدهی دارد [، پرداخت کدام یک مقدم است]؟ فرمود:ابتدا، بدهی مولا پرداخت می‌شود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الاستبصار 20:4، ح 3.

بخشش اموال فراوان

گاهی برای حفظ آبرو، ناچار باید با بخشش اموال فراوان، زبان انسان‌های تربیت نشده را بست تا با زبان متعرض آبروی ما نگردند، یونس بن حبیب نقل می‌کند،شاعری به مجلس امام مجتبی علیه‌السلام راه یافت و آن حضرت را با اشعار خود ستود و امام ده هزار درهم به آن شاعر بخشید، یکی از یاران لب به اعتراض گشود و گفت: یابن رسول الله!! ده هزار درهم، به این شاعر بخشیدی؟!.

قال علیه‌السلام:

ان خیر المال ما وقی به العرض، و اکتسب به حسن الأحدوثة [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بهترین مال آن است که با آن آبروی انسان حفظ شود و باعث جذب گفتار نیک مردم درباره‌ی انسان شود.)

پی نوشت ها:

[1] أنساب الأشراف، ج 3، ص 24، حدیث 33.

امام مجتبی علیه‌السلام نسبت به شناساندن برخی از ارزش‌های اخلاقی طی فرمایشی، ده قسم از ارزش‌های اخلاقی را برشمرده و فرمودند:
قال علیه‌السلام:
مکارم الأخلاق عشر: صدق اللسان، و صدق البأس، و اعطاء السایل، و حسن الخلق، و المکافأة بالصنایع، و صلة الرحم، و الترحم علی الجار، و معرفة الحق للصاحب، قری الضیف و رأسهن الحیاء [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بهترین ارزش‌های اخلاقی ده تاست؛ راستگویی، راستی در سختی‌ها و مشکلات، بخشش به درخواست کننده، خوش رویی، برخورد صحیح با مردم، پیوند (برقراری ارتباط مداوم) با خویشاوندان، حفظ حقوق همسایه، شناخت حق صاحبان حق، احترام و پذیرایی از میهمان، و البته با ارزش‌ترین آنها عفت و حیاء است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- البیان و التبیین، ج 2، ص 147.
2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 226.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 727، ح 87.
4- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 127.

بزرگداشت مقام اهل بیت توسط خدا

بر اثر بیماری امام علی علیه‌السلام در بصره، امام حسن علیه‌السلام جهت اقامه‌ی نماز صبح به جای پدر بزرگوارش به مسجد رفت، پس از نماز به منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان الله لم یبعث نبیا الا اختاره نفسا و رهطا و بیتا، والذی بعث محمدا بالحق لا ینتقص أحد من حقنا الا نقصه الله من عمله، و لا تکون علینا دولة الا کانت لنا عاقبة. «و لتعلمن نبأه بعد حین» [1] [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر آن که او را از نظر شخصی، قبیله‌ای و خانوادگی برگزید سوگند بدان که محمد را به حق برانگیخت، اگر کسی در حق ما کوتاهی روا دارد و درباره ما کم گذارد، خداوند از عمل او کم گذارد و هرگز نشود که روزگاری به زیان ما باشد اما سرانجامی خوش برای ما نباشد. «و به زودی خبر آن را خواهی دریافت».)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی ص، آیه‌ی 88.

[2] 1- بحارالأنوار ج 75، ص 114، ح 9 (العدد القویه، ص 6 خطی)

2- کشف الغمة، ص 149، ح 2، س 10.

3- مروج الذهب، ج 2، ص 431، س 17

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 556، ح 13، و ص 530، ح 26.

5- نثر الدرر، ص 329، ح 1، ب 4.

6- نزهة الناظر، ص 73، ح 19.

برتری علمی اهل بیت بر دیگران

امام حسن علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی 9 سوره‌ی زمر فرمود:
قال علیه‌السلام:
فی قوله تعالی: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» [1] نحن الذین نعلم و اعداؤنا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الألباب [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خداوند که می‌فرماید «آیا آنان که می‌دانند با آنها که نمی‌دانند برابرند؟» ماییم آنهایی که می‌دانیم و دشمنان مایند آنها که نمی‌دانند و شیعیان ما خردمندانند.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی زمر، آیه‌ی 9.
[2] مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 9.

از اصبغ بن نباته روایت شد که عبدالله بن جندب طی نامه‌ای به امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام نوشت: فدایت شوم من در خود احساس ضعف «در مسایل اعتقادی و فکری» می‌کنم تقاضا دارم که مرا با هدایت‌گری خود دریابی.
امام علیه‌السلام به فرزند خویش امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمان داد که پاسخ نامه‌ی وی را بنویس. امام مجتبی علیه‌السلام خطاب به عبدالله بن جندب چنین نوشت؛
قال علیه‌السلام:
ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم کان أمین الله فی أرضه فلما أن قبض محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کنا أهل بیته فنحن أمناء الله فی أرضه، عندنا علم المنایا و البلایا، و انا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان و حقیقة النفاق، و ان شیعتنا لمعروفون [ر، أ: المعروفون] بأسمائهم و أنسابهم، أخذ الله المیثاق علینا و علیهم [ر: منا (ظ) و منهم] یردون مواردنا و یدخلون مداخلنا، لیس علی ملة أبینا ابراهیم غیرنا و غیرهم، انا یوم القیامة اخذین بحجزة نبینا و ان نبینا اخذ بحجزة [ربه و الحجزة النور. ب] و ان شیعتنا اخذین بحجزتنا.
من فارقنا هلک و من اتبعنا [ر: تبعنا] لحق بنا، و التارک لولایتنا کافر و المتبع لولایتنا مؤمن، لا یحبنا کافر و لا یبغضنا مؤمن، و من مات و هو محبنا کان حقا [ر، أ: حقیق!] علی الله أن یبعثه معنا. نحن نور لمن تبعنا و هدی لمن اقتدی بنا، و من رغب عنا فلیس منا، و من لم یکن منا فلیس من الاسلام فی شیء.
بنا فتح الله الدین و بنا یختمه و بنا أطعمکم الله عشب الأرض و بنا من الله علیکم [ب: و بنا آمنکم الله من الغرق]، و بنا ینقذکم الله فی حیاتکم و فی قبورکم و فی محشرکم و عند الصراط و المیزان و عند ورود [کم. ب، ر] الجنان.
و ان مثلنا فی کتاب الله کمثل المشکوة و المشکوة فی [ر، أ: هو] القندیل و فنحن المشکاة فیها المصباح و المصباح محمد صلی الله علیه و آله و سلم و أهل بیته و المصباح فی زجاجة [نحن. أ] الزجاجة کأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة. علی بن أبی‌طالب [علیه‌السلام. ب، ر] (لا شرقیة و لا غربیة) معروفة لا یهودیة و لا نصرانیة (یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار، نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء.)
و حقیق [ب: حق] علی الله أن یأتی ولینا یوم القیامة مشرقا وجهه نیرا برهانه عظیمة عند الله [تعالی. ر] حجته، و حقیق [ب: حق] علی الله أن

یجعل ولینا رفیق الأنبیاء و الشهداء و الصدیقین و الصالحین و حسن أولئک رفیقا، و حقیق [ب: حق] علی الله أن یجعل عدونا و الجاحد لولایتنا رفیق الشیاطین و الکافرین و بئس أولئک رفیقا. و لشهیدنا فضل علی شهداء غیرنا بعشر درجات و لشهید شیعتنا فضل علی شهید [ب، ر: الشهداء] غیر شیعتنا بسبع درجات.
فنحن [أ: نحن] النجباء و نحن أفراط الأنبیاء و نحن خلفاء [الله فی. ب] الأرض و نحن المخصوصون [ب: المخلصون] فی کتاب الله، و نحن أولی الناس بنبی الله، و نحن الذین شرع الله لنا الذین فقال فی کتابه: (شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی أوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی أن أقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه). [1] .
و کونوا علی جماعة محمد صلی الله علیه و آله و سلم (کبر علی المشرکین). [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - امین خداوند بود در زمین او. وقتی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت و ما اهل بیت او بودیم که بازمانده‌ی بعد از او هستیم. پس ما امنای خداییم در زمین وی. علم منایا و بلایا نزد ماست. و ما وقتی کسی را مشاهده کردیم، می‌توانیم حقیقت ایمان و حقیقت نفاق را در او بشناسیم.
و بدانید که شیعیان ما با نام و نسبت خود شناخته شده هستند. خداوند از آنها برای ما و از ما برای آنها پیمان گرفته است. آنان به جایگاه‌هایی که ما وارد می‌شویم وارد می‌شوند و در جاهایی که ما پای می‌نهیم پای می‌نهند. جز ما و آنها کسی بر ملت «دین» پدرمان ابراهیم علیه‌السلام نیست. روز قیامت ما دست بر دامن پیامبرمان داریم و پیامبرمان دست بر دامن نور «الهی» دارد و شیعیان ما چنگ بر دامن ما خواهند بود.
هر کس از ما جدا شود، نابود گردد و هر کس از ما پیروی کند، به ما خواهد پیوست. هر کس ولایت ما را ترک گوید، کافر است، و هر کس دنباله‌رو ولایت ما باشد، مؤمن است. کافر ما را دوست نخواهد داشت و مؤمن ما را دشمن نخواهد داشت. هر کس با دوستی ما بمیرد، بر خداوند لازم است که وی را با ما برانگیزد. ما «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» برای آن کس که از ما پیروی کند، نوریم، و هدایتیم برای آن کس که به ما اقتداء کند، و هر کس که از ما روی برتابد، از ما نیست، و هر کس از ما نباشد، در هیچ جایگاهی از اسلام قرار ندارد.
خداوند با ما دین را آغاز کرده و با ما به پایان خواهد برد. و به وسیله‌ی ما خداوند گیاهان روی زمین را روزی شما کرده است. و به وسیله‌ی ما خداوند بر شما منت نهاده و شما را از غرق شدن نجات می‌دهد. و به وسیله‌ی ما خداوند در زندگی شما و در گورهایتان و در هنگام حشر و نزد

پل صراط و ترازوی سنجش اعمال و به هنگام وارد شدن به باغ‌های بهشت نجاتتان می‌دهد.
و بدانید که مثل ما در کتاب خداوند چون قندیلی است که چراغ در آن است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او همان چراغ هستند و آن چراغ نیز در بلوری قرار دارد «آن بلور که به ستاره‌ی فروزانی ماند که از درختی مبارک پرتو گیرد» علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که «نه شرقی است و نه غربی» شناخته شده است، نه یهودی است، نه مسیحی. «همیشه نور پر فروغ آن برافروزد، هر چند که شعله‌ای بدان نرسد، نور است بالای نور. خداوند هر کس را بخواهد، به نور خویش فرا می‌خواند.» سزاوار بر خداوند است که هوادار ما روز قیامت چنان آید که چهره‌ای نورانی دارد و برهانی روشنگر دارد و نزد خداوند حجتی استوار دارد، و سزاوار است خدای را که هوادار ما را همنشین پیامبران و شهیدان و صدیقان و صالحان کند که آنان بهترین همنشینانند. و سزاوار است که خداوند دشمن ما و منکر ولایتمان را همنشین شیاطین و کافران کند که آنان چه بد همنشینانی‌اند.
شهید ما را ده درجه فضیلت است بر شهدای غیر از ما و شهید شیعیان ما را هفت درجه برتری است. نسبت به سایر شهداء از غیر شیعیان ما. ما، نژادی گرامی هستیم و ما جانشینان خداوندیم در روی زمین و ماییم که در کتاب خداوند وضعیتی ویژه داریم. و ماییم که نزدیک‌ترین مردم هستیم به پیامبر خدا. و ما آنهایی هستیم که خداوند دین را برای ما تشریع کرد و در کتاب خویش فرمود: «آیینی برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم، این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.» و بر خط امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشید. «بر مشرکان گران است آنچه که شما آنان را به سویش دعوت می‌کنید.»

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی شوری، آیه‌ی 13.
[2] 1- بحارالأنوار، ج 23، ص 315، ح 21.
2- تفسیر فرات کوفی، ج 1، ص 285، حدیث 12 - 385.

دعای باران
یکی از سنت‌های اسلام در زمان خشک‌سالی و کمبود آب، دعا و نماز باران است. یعنی همان «نماز استسقاء» که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه‌السلام و در طول تاریخ اسلام بارها اتفاق افتاده و موثر هم واقع شد.
عده‌ای جمع شده و به محضر امام علی علیه‌السلام آمدند و از کمی باران شکوه و گلایه نموده و تقاضای دعا برای باران نمودند، امام علی علیه‌السلام حسن و حسین را صدا زد و امام حسن مجتبی علیه‌السلام را مخاطب قرار داد و فرمود:«ای حسن! برای نزول باران دعا کن.»
قال علیه‌السلام:
اللهم هیج لنا السحاب، بفتح الأبواب، بماء عباب، و رباب بانصباب و انسکاب. یا وهاب، اسقنا مغدقة مطبقة بروقة، فتح اغلاقها، و یسر اطباقها، و سهل اطلاقها، و عجل سیاقها بالأندیة فی بطون الأودیة بصوب الماء یا فعال اسقنا مطرا قطرا طلا مطلا، مطبقا طبقا، عاما معما، دهما بهما رحیما رشا مرشا، واسعا کافیا، عاجلا طیبا مریئا مبارکا، سلا طحا بلا طحا یناطح الأباطح، مغدودقا مطبوبقا مغروقا، اسق سهلنا و جبلنا و بدونا و حضرنا، حتی ترخص به أسعارنا، و تبارک لنا فی صاعنا و مدنا، أرنا الرزق موجودا و الغلاء مفقودا، آمین رب العالمین.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خداوندا! برای ما ابرها را به هیجان درآور، با گشودن درها، با آبی فراوان و زلال، با ریزش فراوان و لبالب. ای بخشنده! سیرابمان کن با ابرهای انباشته، و پر پیمانه و شادی بخش.
خدایا، زنجیرهایش را بگشا و فرو ریختن هدفدارش را آسان گردان و رها شدنش را سهل کن و در گسیل آن با آب فراوان به سوی دشت‌ها با فرو ریختن باران شتاب کن.
ای فعال! بنوشان ما را به بارانی دانه دانه، زلال زلال کن، پی در پی و هدفدار، در بر گیرنده و همه‌گیر، و از فرط فراوانی سیاه! دلسوز و مهربان! ریز و نرم، گسترده و سیراب ساز، شتابان، پاکیزه، گوارا، مبارک، پهناور، که شورانگیز با بیابان‌ها درگیر شود، انباشته، پر پیمانه، پر آب. سیراب کن دشت و کوهمان را. شهرنشین و بیابان نشینمان را چندان که به وسیله‌ی آن هزینه‌هایمان را پایین آوری، و ارزانی در رزق پیدا شود، به کیل و اندازه‌هایمان برکت عطا کنی. روزی‌مان را فراوانی و قحطی را ناپدید گردان. آمین، ای پروردگار جهانیان.) [1] .

پی نوشت ها:

[1] 1- قرب الاسناد، ص 156، و ص 157 ح 576.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 590، ح 1.

3- مدینة المعاجز، ج 3، ص 395، ح 105 / 943.

4- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 536، ح 1504.

بخشنده کیست؟

یکی از فضایل برجسته‌ی اخلاقی جود و بخشش نسبت به دیگران است. شخصی از امام حسن مجتبی علیه‌السلام پرسید: بخشنده کیست؟
قال علیه‌السلام:
الذی لو کان له الدنیا بحذافیرها فأنفقها فی الحقوق. لرأی فی نفسه أن علیه بعد ذلک حقوقا.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آن کس که اگر تمامی دنیا از آن او بود و وی آن را در موارد لازم و واجب انفاق می‌کرد، پس از آن در خویشتن چنین احساس می‌کرد که بر گردن او حقوق دیگری نیز هست.) [1] .

پی نوشت ها:
[1] مستدرک الوسایل،میرزا حسین نوری، ج 15، ص 259 ح 13/18174، باب 16، کتاب النکاح، ابواب النفقات. (به نقل از الأخلاق - مخطوط -).

تاریخ وقوع جنگ بدر

یکی از مهم‌ترین حوادث صدر اسلام، وقوع جنگ بدر در سال دوم هجرت می‌باشد که در آن 313 نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با حدود هزار نفر از مشرکان مکه به جهاد پرداختند و با امدادهای الهی به پیروزی قاطعی رسیدند.

قرآن در سوره‌ی انفال آیه‌ی 41 از این حادثه به یوم الفرقان «روز جدایی حق از باطل» و یوم التقی الجمعان «روز درگیری دو گروه با ایمان و بی‌ایمان یعنی جنبه‌ی اسلام و کفر» تعبیر می‌کند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام راجع به تاریخ لیلة الفرقان می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

کانت لیلة الفرقان یوم التقی الجمعان لسبع عشرة من رمضان [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شب جدایی، روزی بود که دو گروه، در هفدهم رمضان رو در رو شدند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تاریخ الطبری، ج 2، ص 20، س 9.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 572، ح 9.

آداب ملاقات با برادران دینی

در اسلام همه‌ی مسلمانان با یکدیگر برادرند و برادران دینی را بر یکدیگر حقوقی است. از جمله‌ی اینکه وقتی فردی با برادر دینی خود ملاقات نمود با او به گونه‌ای رفتار نماید که امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

اذا القی أحدکم أخاه فلیقبل موضع النور من جبهته [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی یکی از شما برادر خویش را ملاقات کرد، جایگاه نور در پیشانی او را ببوسد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تحف العقول، ص 236، س 13.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 716، ح 30.

راه و رسم بزرگواری

هر کسی خواهان آن است که به بزرگواری و جوان‌مردی برسد، ولی خیلی‌ها نمی‌دانند راه و رسم بزرگواری و جوان‌مردی چیست؟.

قال امیرالمؤمنین للحسن ابنه علیهماالسلام فی بعض ما سأله عنه. یا بنی ما السماحة؟.

قال علیه‌السلام:

البذل فی العسر و الیسر [1] .

امیرالمؤمنان علیه‌السلام ضمن پرسش‌هایی چند از فرزندش امام حسن علیه‌السلام پرسید: پسرم بزرگواری چیست؟. امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: «بخشش هم در تنگدستی و هم در گشایش.»

پی نوشت ها:

[1] 1- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 675، ح 1.

2- معانی الأخبار، ص 256، ح 1.

خبر از مدت حکومت بنی‌امیه و انقراض آن
روزی سفیان بن ابی‌لیلی نهدی بر امام مجتبی علیه‌السلام وارد شده و بدین گونه سلام کرد: «السلام علیک یا مذل المؤمنین» امام علیه‌السلام به او فرمود: بنشین خدا رحمتت کند...
قال علیه‌السلام:
اجلس یرحمک الله، ان رسول الله صلی الله علیه و آله رفع له ملک بنی‌أمیة، فنظر الیهم یعلون منبره واحدا فواحدا، فشق ذلک علیه، فأنزل الله تعالی فی ذلک قرآنا قال له: «و ما جعلنا الرؤیا التی أریناک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن» [1] .
و سمعت علیا أبی رحمه‌الله یقول: سیلی أمر هذه الأمة رجل واسع البلعوم، کبیر البطن، فسألته: من هو؟. فقال، معاویة، و قال لی، ان القرآن قد نطق بملک بنی‌امیة و مدتهم، قال الله تعالی: «لیلة القدر خیر من الف شهر» قال أبی: هذه ملک بنی‌أمیة [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بنشین خدا رحمتت کند. به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در رؤیا و یا در حال بیداری) حکومت بنی‌امیه نشان داده شد و ایشان به آنها نگریست که بر منبر او یک به یک بالا می‌روند. این بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گران آمد. بدین سبب خدای بزرگ در این باره آیه‌ای نازل کرد و به او فرمود: «و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود. و همچنین شجره‌ی ملعونه را در قرآن ذکر کردیم.»
و من از پدرم علی که رحمت خدا بر او باد شنیدم که فرمود کار این امت را مردی به دست می‌گیرد پر (خوش) اشتها، با شکمی سیری ناپذیر و بزرگ. از ایشان پرسیدم: وی کیست؟ فرمود: معاویه. سپس به من فرمود قرآن حکومت بنی‌امیه را بازگو کرده است و مدت آن را بیان نموده. خداوند بزرگ می‌فرماید: «شب قدر از هزار ماه بهتر است.» پدرم فرمود: این مدت حکومت بنی‌امیه است.)
و در حدیث دیگر در رابطه با مدت حکومت بنی‌امیه و سقوط آن نقل شده است که کسی به امام مجتبی علیه‌السلام راجع به صلح با معاویه و واگذاری حکومت اعتراض نمود.
قال علیه‌السلام:
لا تؤذنی یرحمک الله فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رأی بنی‌أمیة فی المنام یصعدون منبره رجلا فرجلا فسآءه ذلک فأنزل الله تعالی

(انا أعطیناک الکوثر) [3] و (انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من ألف شهر) [4] فکان ملک بنی‌امیة کذلک ثم انقطعوا و صاروا مبتورین [5] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خداوند تو را بیامرزد مرا آزار مده، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رؤیا چنان دید که بنی‌امیه فرد به فرد، از منبر او بالا می‌روند، این مسأله، آن حضرت را افسرده کرد.
به این جهت خداوند این آیه را نازل فرمود: «ما به تو خیر کثیر عطا کردیم» و «ما آن «قرآن» را در شب قدر نازل کردیم و تو نمی‌دانی شب قدر چیست. شب قدر بهتر از هزار ماه است.» حکومت بنی‌امیه نیز چنین است، سپس منقرض گردیده و نسلشان ریشه‌کن خواهد شد.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی 60.
[2] 1 - شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 16.
2 - مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 367، ذیل ح 53، س 12.
[3] سوره‌ی کوثر، آیه‌ی 1.
[4] سوره‌ی قدر، آیه‌ی 3 -1.
[5] این حدیث در منابع ذیل با تعابیر گوناگون نقل شده است که مضمون همه‌ی نقل‌ها یکی است؛
1- احتجاج، ج 2، ص 35.
2- احقاق الحق، ج 3، ص 585، و ج 11، ص 161.
3- اسد الغابة ج 2، ص 14
4- البدایة و النهایة، ج 6، ص 273، و ج 8، ص 20، و ج 10، ص 52.
5- الفتوح (لابن الأعثم الکوفی) ج 4، ص 297.
6- الکامل فی التاریخ (لابن الأثیر) ج 3، ص 274.
7- المستدرک للحاکم، ج 3، ص 170 و 171 و 175.
8- بحارالأنوار، ج 18، ص 127، ح 36، و ج 44، ص 58.
9- تاریخ الخلفاء، ص 13.
10- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام) ص 198، ح 327.
11- تفسیر البرهان، ج 4، ص 488، ح 28.
12- جامع الاصول (لابن الأثیر) ج 2، ص 511، ح 789.
13- جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، ج 30، ص 167.
14- جواهر المطالب، ج 2، ص 200.
15- شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 16.

16- صحیح (سنن) ترمذی، ج 5، ص 414، ح 3350، ب 85.
17- فضایل الخمسة، ج 3، ص 301 و 302.
18-کنز الدقایق، ج 14، ص 364، و ص 463.
19. مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 80، ح 75 و ص 358، ح 41، و ص 541، ح 3 و 4، و ص 589، ح 26.
20- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 36.
21- نثر الدرر، ج 1، ص 331، ب 4.
22- نهایة الارب، ج 7، ص 63.

بیعت مردم با امام حسن

پس از شهادت امام علی علیه‌السلام مردم با امام حسن علیه‌السلام اجتماع نموده‌اند، اول کسی که با آن حضرت بیعت نمود قیس بن سعد که گفت: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم بر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نبرد با ملحدین. امام علیه‌السلام در پاسخ چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

علی کتاب الله و سنة نبیه ذلک یأتی من وراء کل شرط [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بیعت بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرطی است که در سرلوحه‌ی همه‌ی شرطها برای بیعت می‌آید.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تاریخ ابن‌خلدون، ج 2، ص 648.

2- تاریخ طبری، ج 3، ص 164، سنه 40.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 504، ح 10. به نقل از طبری، ص 269، ح 7.

برتری حاجت مؤمن از اعتکاف

امام صادق علیه‌السلام روایت کرد روزی کسی از امام مجتبی علیه‌السلام خواست حاجت او را برآورد. امام بپا خاست و به مسجد رفت، دید امام حسین علیه‌السلام مشغول نماز است.
فرمود: چگونه است که از حسین علیه‌السلام برای قضاء حاجت تو کمک بخواهیم؟.
آن شخص گفت: من با او در میان گذاشتم، ولی او به من گفت که در مسجد معتکف است و نمی‌تواند بیرون بیاید.
قال علیه‌السلام:
أما انه لو أعانک کان خیرا له من اعتکافه شهرا [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ولی اگر او تو را در قضاء حاجتت کمک می‌کرد، برای او از یک ماه اعتکاف بهتر بود.)
و در حدیث دیگری چنین آمده است:
قال علیه‌السلام:
لقضاء حاجة أخ لی فی الله أحب الی من اعتکاف شهر [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هر آینه برآوردن حاجت برادر دینی، محبوبتر است نزد من از اعتکاف یک ماه.)

پی نوشت ها:
[1] 1- اصول کافی، ج 2، ص 198، ح 9.
2- وسائل الشیعه (30 جلدی) ج 16، ص 370، ب 28، ح 21788.
[2] 1- البدایة و النهایة (ابن‌کثیر) ج 8، ص 42.
2- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 26.
3- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام) ص 150، ح 252.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 94، ح 104.

بردباری امام و پذیرش عذرها

امام حسن علیه‌السلام راجع به حلم، بردباری، عفو و گذشت خود فرمود:
قال علیه‌السلام:
لو شتمنی أحد فی احدی اذنی ثم اعذر فی الأخری لقبلت [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(چنانچه کسی در یکی از گوش‌هایم دشنامم دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند، می‌پذیرم.)

پی نوشت ها:
[1] احقاق الحق، ج 11، ص 116، ح 2، به نقل از نزهة المجالس، ج 1، ص 209، ط قاهره.

بردباری امام در برابر غلام خطاکار

امام حسن علیه‌السلام گوسفندی داشت که به آن علاقمند بود، روزی دید که پای گوسفند شکسته است، به خدمت کارش فرمود: چه کسی پای حیوان را شکسته است؟ غلام گفت: من.
امام علیه‌السلام فرمود: چرا؟. غلام گفت: برای اینکه دل تو را بسوزانم و ناراحتت کنم.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
لأفرحتک أنت حر لوجه الله تبارک و تعالی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
([اما من] شادت خواهم کرد تو برای رضای پروردگار آزادی!.)

پی نوشت ها:
[1] احقاق الحق، ج 11، ص 117 به نقل از مقتل الحسین، ص 127 ط الغری.

بخشش غلام خطاکار

روایت شده غلامی از امام حسن علیه‌السلام جنایتی مرتکب شد که سزاوار کیفر بود. امام علیه‌السلام دستور داد تنبیهش کنند. غلام گفت: ای مولای من! قرآن می‌فرماید:... و کسانی که خطای دیگران را عفو می‌کنند! و العافین عن الناس [1] .
قال علیه‌السلام:
عفوت عنک. قال: یا مولای «والله یحب المحسنین»، قال:أنت حر لوجه الله لک ضعف ما کنت أعطیک [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(از تو گذشتم، گفت: ای مولای من «خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» [3] فرمود: تو، در راه خدا آزادی و تو را دو برابر [حقوقی] که تاکنون به تو پرداخت می‌کردم، می‌دهم.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 134.
[2] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 153 به نقل از مقتل الحسین «خوارزمی» ص 131 ط. الغری.
2- بحارالأنوار، ج 43، ص 352.
3- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 414.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 131، ح 8.
5- منتهی الآمال ج 1، ص 162.
[3] همان.

بهره‌مندی از عزت و سربلندی

یکی از ضرورت‌های ارزشمند اخلاقی حفظ آبرو و شخصیت نیازمندان و درخواست کنندگان است. روزی کسی در مجلس امام حسن علیه‌السلام خواست حاجتش را بیان کند، امام علیه‌السلام فرمود: خواسته‌ات را بنویس و بیاور تا آن را برآوریم. سائل نوشت و آورد.

امام علیه‌السلام دو برابر خواسته‌اش را به او عطا کرد و او رفت. همنشینان امام عرض کردند نامه‌ی با برکتی بود!. امام علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام

برکتها علینا أعظم حین جعلنا للمعروف أهلا أما علمت أن المعروف ما کان ابتداء من غیر مسألة، فأما من أعطیته بعد مسألة فانما أعطیته بما بذل لک من وجهه [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(برکت آن برای ما بیشتر است، چرا که ما را جایگاه و صاحب معروف دانسته است (و با امید به بخشش ما به سوی ما آمده است) آیا نمی‌دانی معروف آن است که پیشاپیش بدون درخواست انجام شود آنچه که پس از درخواست دادی، به پاداش آن آبرویی است که در پای تو ریخت.)

پی نوشت ها:

[1] احقاق الحق، ج 11، ص 147، ح 10، به نقل از المحاسن و المساوی، ص 55، ط بیروت بیهقی.

باز شدن درهای آسمان

از محمد بن حجاره روایت شده است که گفت: گله آهویی بر امام حسن علیه‌السلام گذشت و آن حضرت بر آن‌ها صیحه‌ای زد، همگی لبیک گفتند تا از مقابل آن حضرت گذشتند. گفتیم: ای پسر پیامبر! این معجزه‌ای بود راجع به وحوش، راجع به امر آسمان‌ها نیز معجزه به ما بنمایان.

پس آن حضرت به آسمان اشاره کرد، درها باز شدند و نوری پیدا شد که به خانه‌های مدینه احاطه پیدا کرد و زلزله‌ای ایجاد کرد که نزدیک بود خانه‌ها خراب شوند، پس گفتیم: آن را برگردان، ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم!.

قال علیه‌السلام:

نحن الأولون و الآخرون و نحن الآمرون، و نحن النور، ننور الروحانیین بنور الله، و نروحهم بروحه، فینا مسکنه، و الینا معدنه، الآخر منا کالأول، و الأول منا کالآخر [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(اولین و آخرین هم ما هستیم. دستور دهنده ماییم و ما نوریم. روحانیان را به نور خدا روشن کنیم و با روح خدا که در ما سکونت دارد و سرچشمه‌ی آن از ماست، روحمندشان می‌کنیم. آخرین ما همانند نخستین است و نخستین ما همانند آخرین است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- دلایل الامامة، ص 168، ح 13 / 82.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 114، ح 12.

3- مدینة المعاجز، ج 3، ص 236، ح 19 / 857.

بیرون آوردن آب، شیر و عسل از ستون مسجد

روایت شده است امام حسن علیه‌السلام را در مسجد دیدند که طلب آب می‌فرمود. همین که مشاهده نمود در اجرای دستور او کندی شده است. از ستون مسجد آبی بیرون آورد و خود نوشید و به دیگران هم نوشاند، سپس فرمود:

قال علیه‌السلام: لو شئت لسقیتکم لبنا و عسلا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (اگر بخواهم شما را شیر و عسل بنوشانم می‌توانم.)

گفتند: پس بنوشان به ما شیر و عسل. پس از درخواست، آن حضرت شیر و عسلی از ستونی که در مقابل روضه‌ی پیامبر است، بیرون آورد و به ما نوشاند.

پی نوشت ها:

[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 159، ح 32.

2- دلایل الامامة، طبری، 170، ح 17 / 86.

3- مدینة المعاجز، ج 3، ص 239، ح 23 / 861.

باردار بودن گاو و توصیف آن

از ابن‌عباس روایت شده است که قصابی به همراه گاو خود از مقابل امام حسن مجتبی علیه‌السلام عبور کرد.
قال علیه‌السلام:
هذه، حبلی بعجلة أنثی لها غرة فی جبهتها و رأس ذنبها أبیض [فانطلقنا مع القصاب حتی ذبحها فوجدنا العجلة کما وصف علی صورتها، فقلنا له: أولیس الله عزوجل یقول: «و یعلم ما فی الأرحام» [1] فکیف علمت هذا؟].
فقال علیه‌السلام: انا نعلم (ما یعلم خ ل) المکنون المحزون المکتوم الذی لم یطلع علیه ملک مقرب و لا نبی مرسل غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذریته علیهم‌السلام [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(این گاو، به ماده گوساله‌ای آبستن است که سپیدی بر پیشانی دارد و نوک دمش نیز سفید است. [ابن‌عباس گوید: ما به همراه قصاب به راه افتادیم تا اینکه قصاب آن را ذبح نمود، صدق سخن امام علیه‌السلام بر ما ثابت شد، ما به آن حضرت عرض کردیم مگر خداوند نمی‌گوید از رحم مادران فقط خدا خبر دارد؟ پس شما چگونه آن را دانستی؟] امام علیه‌السلام فرمود:
ما از علم پنهان و ذخیره شده‌ی الهی چیزهایی می‌دانیم که دیگران نمی‌دانند و حتی هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسلی از آن آگاه نیست مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذریه‌ی آن حضرت.)
و در حدیث دیگری آمده است: از محمد بن نوفل عبدی روایت شده که گفت: در خدمت حضرت حسن بن علی علیه‌السلام بودیم که آهویی را آوردند. امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
هی حبلی بخشفین. اناث احداهما بعینهما عیب [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آن حیوان آبستن است به دو بچه آهوی ماده [دو قلو] که در چشم یکی از آنها عیبی هست.) پس از آن که آهو را ذبح کردند دیدیم همانگونه است که امام علیه‌السلام فرمود:

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی لقمان، سوره‌ی 34.
[2] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 160، ب 13، ح 35.

2- بحارالأنوار، ج 43، ص 328، ح 7.
3- تاريخ چهارده معصوم عليهم‌السلام (جلاء العيون) ص 421.
4- دلايل الامامة (طبرى) ص 171، ح 19 / 88.
5- مسند الامام المجتبى عليه‌السلام، ص 116، ح 19.
6- مدينة المعاجز، ج 3، ص 241، ح 26 / 864 و ص 242، ح 27 /865.
[3] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 160، ح 36. ژ.
2- دلايل الامامة، ص 171 ح 21 / 90.

باریدن باران، تگرگ و مروارید از آسمان

ابراهیم بن منصور روایت می‌کند که امام حسن علیه‌السلام با جمعی برای استسقاء (نماز باران) بیرون رفته بود، به همراهان فرمود:

قال علیه‌السلام:

أیما أحب الیکم: المطر، أم البرد، أم الؤلؤ؟. فقال: علی أن لا یأخذ أحد منکم لدنیاه شیئا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

کدام یک محبوب‌تر شماست؟ باران، تگرگ یا مروارید؟ (گفتند: هر چه را شما دوست بدارید.) و فرمود: به این شرط که هیچ کدام از شما برای دنیای خویش چیزی برندارد.)

سپس هر سه را برای مردم از آسمان نازل کرد.

پی نوشت ها:

[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 156، ب 13، ح 24.

2- دلایل الامامة، ص 167، ح 9 / 78.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 113، ح 9.

4- مدینة المعاجز، ج 3، ص 234، ح 15 / 853.

برطرف شدن تشنگی اعجاز پیامبر

روزی امام حسن علیه‌السلام به همراه پیامبر رهسپار جایی بود. تشنگی بر او غلبه نموده و با اصرار از جدش آب می‌خواست، چون آبی در دسترس نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زبان خود را در کام امام حسن علیه‌السلام نهاد و او سیراب گشت. سپس در حالی که هوا تاریک شده بود امام حسن علیه‌السلام از پیامبر جدا شده و رهسپار خانه‌ی خود شد. پیامبر در حق او دعا کرد که: خدایا تو نگهدارش باش. امام حسن علیه‌السلام همیشه درباره‌ی این معجزه می‌فرمود:

قال علیه‌السلام:

ما أشتد علی ظمأ بعد [ما مصصت] لسان نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا دخلتنی وحشة بعد دعوته [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(پس از مکیدن زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز تشنگی بر من چیره نشد و پس از دعای ایشان هرگز هراسی در دل من راه نیافت.)

پی نوشت ها:

[1] مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، از محمد بن سلیمان کوفی، ج 2، ص 232، ج 698.

بیعت نکردن امام حسین با معاویه

روایت شده است که پس از صلح امام حسن علیه‌السلام و معاویه، معاویه از امام حسین علیه‌السلام خواست که با او بیعت کند. امام حسن علیه‌السلام به معاویه فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا معاویة لا تکرهه فانه لن یبایع ابدا او یقتل و لن یقتل حتی یقتل اهل بیته و لن یقتل اهل بیته حتی یقتل اهل الشام [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای معاویه، او را وادار نکن و او هرگز بیعت نخواهد کرد مگر آن که کشته شود و وی هرگز کشته نشود، مگر آن که خاندانش کشته شوند و خاندان او کشته نشوند مگر آن که اهل شام کشته شوند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 44، ص 57، ح 6.
2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 437.
3- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 35.
4- منتهی الآمال، ج 1، ص 167.

در دوران حکومت عثمان، اباذر از مبارزانی بود که با گوشزد کردن انحرافات و کجروی‌های عثمان (در مدینه) و معاویه (در شام) دست به مبارزه‌ی سیاسی گسترده‌ای زد.
ابتدا عثمان و بنی‌امیه با تطمیع و تهدید خواستند او را از صحنه بیرون کنند، ولی او تسلیم نشد، سرانجام عثمان او را به ربذه (وادی بی‌آب و علف و بی‌سکنه‌ای در شبه جزیره‌ی عربستان) تبعید نمود و اعلان کرد کسی حق بدرقه نمودن اباذر را ندارد.
امام علی علیه‌السلام، امام حسن و امام حسین علیه‌السلام و عمار یاسر از کسانی بودند که به این دستور اعتنا نکرده و او را به سوی تبعیدگاهش بدرقه کردند. امام حسن علیه‌السلام به هنگام بدرقه خطاب به اباذر فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا عماه، لولا أنه لا ینبغی للمودع أن یسکت و للمشیع أن ینصرف، لقصر الکلام و ان طال الأسف، و قد أتی من القوم الیک ما قد تری، فضع عنک الدنیا بتذکر فراغها. و شدة منها برجاء ما بعدها، و اصبر حتی تلقی نبیک صلی الله علیه و آله و سلم و هو عنک راض [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(عموجان! اگر نبود این بیان که شایسته است بدرقه کننده ساکت نباشد و در موقع بدرقه کردن، سریع برنگردد، بلکه بماند تا مسافر حرکت کند، سخن کوتاه می‌شد. هر چند که تأسف و ناراحتی از فراق مسافر، همچنان بسیار زیاد بود.
عموجان، می‌بینی که اینان با تو چه کردند؛ پس دنیا را به یاد رهایی از آن و سختی و ناگواری‌های آن را به امید پس از آن واگذار و چندان صبر کن، تا پیامبرت را که از تو راضی است، دیدار کنی.)

پی نوشت ها:
[1] 1- الغدیر، ج 8، ص 300.
2- المقتطفات، ج 1، ص 277.
3- بحارالأنوار، ج 22، ص 412، و ص 436.
4- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 8، ص 253.
5- روضه‌ی کافی (ج 8) ص 207، ح 251.

6- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 396، ح 1.
7- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 148.

بزرگداشت مقام اهل بیت توسط خدا

بر اثر بیماری امام علی علیه‌السلام در بصره، امام حسن علیه‌السلام جهت اقامه‌ی نماز صبح به جای پدر بزرگوارش به مسجد رفت، پس از نماز به منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان الله لم یبعث نبیا الا اختاره نفسا و رهطا و بیتا، والذی بعث محمدا بالحق لا ینتقص أحد من حقنا الا نقصه الله من عمله، و لا تکون علینا دولة الا کانت لنا عاقبة. «و لتعلمن نبأه بعد حین» [1] [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر آن که او را از نظر شخصی، قبیله‌ای و خانوادگی برگزید سوگند بدان که محمد را به حق برانگیخت، اگر کسی در حق ما کوتاهی روا دارد و درباره ما کم گذارد، خداوند از عمل او کم گذارد و هرگز نشود که روزگاری به زیان ما باشد اما سرانجامی خوش برای ما نباشد. «و به زودی خبر آن را خواهی دریافت».)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی ص، آیه‌ی 88.

[2] 1- بحارالأنوار ج 75، ص 114، ح 9 (العدد القویه، ص 6 خطی)

2- کشف الغمة، ص 149، ح 2، س 10.

3- مروج الذهب، ج 2، ص 431، س 17

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 556، ح 13، و ص 530، ح 26.

5- نثر الدرر، ص 329، ح 1، ب 4.

6- نزهة الناظر، ص 73، ح 19.

برتری علمی اهل بیت بر دیگران

امام حسن علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی 9 سوره‌ی زمر فرمود:
قال علیه‌السلام:
فی قوله تعالی: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» [1] نحن الذین نعلم و اعداؤنا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الألباب [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خداوند که می‌فرماید «آیا آنان که می‌دانند با آنها که نمی‌دانند برابرند؟» ماییم آنهایی که می‌دانیم و
دشمنان مایند آنها که نمی‌دانند و شیعیان ما خردمندانند.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی زمر، آیه‌ی 9.
[2] مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 9.

از اصبغ بن نباته روایت شد که عبدالله بن جندب طی نامه‌ای به امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام نوشت: فدایت شوم من در خود احساس ضعف «در مسایل اعتقادی و فکری» می‌کنم تقاضا دارم که مرا با هدایت‌گری خود دریابی.
امام علیه‌السلام به فرزند خویش امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمان داد که پاسخ نامه‌ی وی را بنویس. امام مجتبی علیه‌السلام خطاب به عبدالله بن جندب چنین نوشت؛
قال علیه‌السلام:
ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم کان أمین الله فی أرضه فلما أن قبض محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کنا أهل بیته فنحن أمناء الله فی أرضه، عندنا علم المنایا و البلایا، و انا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان و حقیقة النفاق، و ان شیعتنا لمعروفون [ر، أ: المعروفون] بأسمائهم و أنسابهم، أخذ الله المیثاق علینا و علیهم [ر: منا (ظ) و منهم] یردون مواردنا و یدخلون مداخلنا، لیس علی ملة أبینا ابراهیم غیرنا و غیرهم، انا یوم القیامة اخذین بحجزة نبینا و ان نبینا اخذ بحجزة [ربه و الحجزة النور. ب] و ان شیعتنا اخذین بحجزتنا.
من فارقنا هلک و من اتبعنا [ر: تبعنا] لحق بنا، و التارک لولایتنا کافر و المتبع لولایتنا مؤمن، لا یحبنا کافر و لا یبغضنا مؤمن، و من مات و هو محبنا کان حقا [ر، أ: حقیق!] علی الله أن یبعثه معنا. نحن نور لمن تبعنا و هدی لمن اقتدی بنا، و من رغب عنا فلیس منا، و من لم یکن منا فلیس من الاسلام فی شیء.
بنا فتح الله الدین و بنا یختمه و بنا أطعمکم الله عشب الأرض و بنا من الله علیکم [ب: و بنا آمنکم الله من الغرق]، و بنا ینقذکم الله فی حیاتکم و فی قبورکم و فی محشرکم و عند الصراط و المیزان و عند ورود [کم. ب، ر] الجنان.
و ان مثلنا فی کتاب الله کمثل المشکوة و المشکوة فی [ر، أ: هو] القندیل و فنحن المشکاة فیها المصباح و المصباح محمد صلی الله علیه و آله و سلم و أهل بیته و المصباح فی زجاجة [نحن. أ] الزجاجة کأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة. علی بن أبی‌طالب [علیه‌السلام. ب، ر] (لا شرقیة و لا غربیة) معروفة لا یهودیة و لا نصرانیة (یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار، نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء.)
و حقیق [ب: حق] علی الله أن یأتی ولینا یوم القیامة مشرقا وجهه نیرا برهانه عظیمة عند الله [تعالی. ر] حجته، و حقیق [ب: حق] علی الله أن

يجعل ولينا رفيق الأنبياء و الشهداء و الصديقين و الصالحين و حسن أولئک رفيقا، و حقيق [ب: حق] على الله أن يجعل عدونا و الجاحد لولايتنا رفيق الشياطين و الكافرين و بئس أولئک رفيقا. و لشهيدنا فضل على شهداء غيرنا بعشر درجات و لشهيد شيعتنا فضل على شهيد [ب، ر: الشهداء] غير شيعتنا بسبع درجات.
فنحن [أ: نحن] النجباء و نحن أفراط الأنبياء و نحن خلفاء [الله فى. ب] الأرض و نحن المخصوصون [ب: المخلصون] فى كتاب الله، و نحن أولى الناس بنبى الله، و نحن الذين شرع الله لنا الذين فقال فى كتابه: (شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذى أوحينا اليک و ما وصينا به ابراهيم و موسى و عيسى أن أقيموا الدين و لا تتفرقوا فيه). [1] .
و كونوا على جماعة محمد صلى الله عليه و آله و سلم (كبر على المشركين). [2] .
امام حسن عليه‌السلام فرمود:
(محمد - صلى الله عليه و آله و سلم - امين خداوند بود در زمين او. وقتى كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم درگذشت و ما اهل بيت او بوديم كه بازمانده‌ى بعد از او هستيم. پس ما امناى خداييم در زمين وى. علم منايا و بلايا نزد ماست. و ما وقتى كسى را مشاهده كرديم، مى‌توانيم حقيقت ايمان و حقيقت نفاق را در او بشناسيم.
و بدانيد كه شيعيان ما با نام و نسبت خود شناخته شده هستند. خداوند از آنها براى ما و از ما براى آنها پيمان گرفته است. آنان به جايگاه‌هايى كه ما وارد مى‌شويم وارد مى‌شوند و در جاهايى كه ما پاى مى‌نهيم پاى مى‌نهند. جز ما و آنها كسى بر ملت «دين» پدرمان ابراهيم عليه‌السلام نيست. روز قيامت ما دست بر دامن پيامبرمان داريم و پيامبرمان دست بر دامن نور «الهى» دارد و شيعيان ما چنگ بر دامن ما خواهند بود.
هر كس از ما جدا شود، نابود گردد و هر كس از ما پيروى كند، به ما خواهد پيوست. هر كس ولايت ما را ترک گويد، كافر است، و هر كس دنباله‌رو ولايت ما باشد، مؤمن است. كافر ما را دوست نخواهد داشت و مؤمن ما را دشمن نخواهد داشت. هر كس با دوستى ما بميرد، بر خداوند لازم است كه وى را با ما برانگيزد. ما «اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم» براى آن كس كه از ما پيروى كند، نوريم، و هدايتيم براى آن كس كه به ما اقتداء كند، و هر كس كه از ما روى برتابد، از ما نيست، و هر كس از ما نباشد، در هيچ جايگاهى از اسلام قرار ندارد.
خداوند با ما دين را آغاز كرده و با ما به پايان خواهد برد. و به وسيله‌ى ما خداوند گياهان روى زمين را روزى شما كرده است. و به وسيله‌ى ما خداوند بر شما منت نهاده و شما را از غرق شدن نجات مى‌دهد. و به وسيله‌ى ما خداوند در زندگى شما و در گورهايتان و در هنگام حشر و نزد

پل صراط و ترازوی سنجش اعمال و به هنگام وارد شدن به باغ‌های بهشت نجاتتان می‌دهد.
و بدانید که مثل ما در کتاب خداوند چون قندیلی است که چراغ در آن است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او همان چراغ هستند و آن چراغ نیز در بلوری قرار دارد «آن بلور که به ستاره‌ی فروزانی ماند که از درختی مبارک پرتو گیرد» علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که «نه شرقی است و نه غربی» شناخته شده است، نه یهودی است، نه مسیحی. «همیشه نور پر فروغ آن برافروزد، هر چند که شعله‌ای بدان نرسد، نور است بالای نور. خداوند هر کس را بخواهد، به نور خویش فرا می‌خواند.» سزاوار بر خداوند است که هوادار ما روز قیامت چنان آید که چهره‌ای نورانی دارد و برهانی روشنگر دارد و نزد خداوند حجتی استوار دارد، و سزاوار است خدای را که هوادار ما را همنشین پیامبران و شهیدان و صدیقان و صالحان کند که آنان بهترین همنشینانند. و سزاوار است که خداوند دشمن ما و منکر ولایتمان را همنشین شیاطین و کافران کند که آنان چه بد همنشینانی‌اند.
شهید ما را ده درجه فضیلت است بر شهدای غیر از ما و شهید شیعیان ما را هفت درجه برتری است. نسبت به سایر شهداء از غیر شیعیان ما. ما، نژادی گرامی هستیم و ما جانشینان خداوندیم در روی زمین و ماییم که در کتاب خداوند وضعیتی ویژه داریم. و ماییم که نزدیک‌ترین مردم هستیم به پیامبر خدا. و ما آنهایی هستیم که خداوند دین را برای ما تشریع کرد و در کتاب خویش فرمود: «آیینی برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم، این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.» و بر خط امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشید. «بر مشرکان گران است آنچه که شما آنان را به سویش دعوت می‌کنید.»

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی شوری، آیه‌ی 13.
[2] 1- بحارالأنوار، ج 23، ص 315، ح 21.
2- تفسیر فرات کوفی، ج 1، ص 285، حدیث 12 - 385.

بیان اوصاف خداوند

شخصی از امام حسن علیه‌السلام خواست که اوصاف خداوند را به گونه‌ای برای او بیان کند که گویا او را دیده است. امام علیه‌السلام به فکر فرورفت. سپس سر بلند کرد و فرمود:
قال علیه‌السلام:
الحمد لله الذی لم یکن له أول معلوم، و لا آخر متناه، و لا قبل مدرک و لا بعد محدود و لا أمد بحتی و لا شخص فیتجزأ، و لا اختلاف صفة فیتناهی، فلا تدرک العقول و أوهامها، و لا الفکر و خطراتها و لا الألباب و أذهانها صفته فتقول، متی، و لا بدیء مما و لا ظاهر علی ما و لا باطن فیما، و لا تارک فهلا. خلق الخلق فکان بدیئا بدیعا. ابتدأ ما ابتدع و ابتدع ما ابتداء، و فعل ما أراد و أراد ما استزاد، ذلکم الله رب العالمین [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سپاس خدایی راست که هرگز او را آغازی معلوم نباشد و آخری پایان‌پذیر نبود نه پیشینه‌ای قابل دریافت و نه بعدی محدود و نه غایتی معین و نه جهتی که تقسیم شود، نه اختلاف صفتی که متناهی گردد. پس نه خردها و اوهام آنها و اندیشه‌ها و دریافت‌های آنها و نه هوش‌ها و ذهنیت‌های آنها صفت او را درنیابند تا بگویند: کجاست.
نه برآمده‌ی از چیزی است و نه آشکار است بر چیزی و نه نهفته است در چیزی و نه گسسته از چیزی است که کجا باشد. خلق را آفرید و در آن زمان آغازگر و مبتکر بود، و آنچه را که شروع کرد، نوآوری کرد و در آنچه که نوآوری کرد، آغازگر بود و آنچه را که اراده کرد، انجام داد و آنچه را که پیوست کرد، اراده کرد. او همان پروردگار جهانیان است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 4، ص 289، ح 20.
2- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 236، ح 24.
3- توحید صدوق، ص 45، ح 5.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 489، ح 1.
5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 120.

بهترین و بدترین مردم

درباره‌ی بهترین و بدترین مردم از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند.
قیل للحسن علیه‌السلام: من أحسن الناس عیشا؟. قال الحسن علیه‌السلام: من أشرک الناس فی عیشه. قیل: من شر الناس عیشا؟. قال الحسن علیه‌السلام: من لا یعیش فی عیشه أحد. [1] .
(از امام حسن مجتبی علیه‌السلام پرسیدند: موفق‌ترین انسان در زندگی کیست؟. حضرت فرمود: آن کس که مردم را در عیش خود شریک گرداند. آن شخص پرسید: چه کسی بدترین مردم است از نظر زندگی؟. حضرت فرمود: آن کس که در [سایه‌ی] عیش او، کسی زندگی نکند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 226.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام ص 727، ح 88.
3- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 117، به نقل از الحسن بن علی علیه‌السلام لعبد القادر احمد الیوسف، ص 62.

بردباری امام حسن در برابر مروان

روزی مروان بن حکم به امام حسن علیه‌السلام ناسزا می‌گفت، امام حسن علیه‌السلام صبر کرد وقتی حرفش تمام شد به آرامی به او فرمود:
قال علیه‌السلام:
انی و الله لا أمحو عنک شیئا و لکن مهدک الله فلئن کنت صادقا و جزاک الله بصدقک، و لئن کنت کاذبا فجزاک الله بکذبک و الله اشد نقمة منی. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سوگند به خدا که من چیزی از تو حلال نکنم، ولی تو را به خدا وامی‌گذارم اگر راستگویی، به صدقت جزایت دهد و چنانچه دروغگویی، خداوند به دروغت سزایت دهد و خداوند بسی سخت گیرتر از من است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- الغدیر، ج 8، ص 265 به نقل از الصواعق (ابن‌حجر) ص 142.
2- المقتطفات، ج 1، ص 229 و 269.
3- بحارالأنوار، ج 43، ص 352.
4- تاریخ الخلفاء، ص 190.
5- تذکرة الخواص، ص 188.
6- فضایل الخمسة، ج 3، ص 312.
7- مسند امام مجتبی علیه‌السلام ص 372، ح 3.
8- ینابیع المودة، ص 350، ب 43، ط. قدیم.

بی بهره بودن معاویه از فضیلت‌ها

روزی معاویه به امام حسن علیه‌السلام گفت: من از تو بهترم!. امام علیه‌السلام فرمود: برای چه ای پسر هند؟. معاویه گفت: چون مردم دور من جمع و از دور تو پراکنده شدند.
قال علیه‌السلام:
هیهات هیهات لشر ما علوت یا ابن آکلة الأکباد المجتمعون علیک رجلان بین مطیع و مکره فالطایع لک عاص لله، و المکره معذور بکتاب الله و حاشی لله ان اقول انا خیر منک فلا خیر فیک و لکن الله برأنی من الرذائل کما برأک من الفضائل. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هیهات هیهات چه بد جایگاهی است که بدان بالا رفته‌ای ای پسر جگرخوار. آنان که دور تو را گرفته‌اند، دو گونه‌اند: یا به اطاعت است و یا به اکراه. آن که فرمانبردار توست، عصیانگر خداست. و آن که مجبور است، به دلیل کتاب خداوند معذور است. حاشا که من بگویم من از تو بهترم چرا که در تو خیری نیست، ولی خداوند مرا از پلیدی‌ها پاک نموده است، همچنان که تو را از فضیلت‌ها بازداشته است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 318 و ص 52، ح 17.
2- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 22، ح 12.

پاسخ نیکی

انس بن مالک گوید:
«یکی از کنیزان امام حسن علیه‌السلام شاخه‌ی گلی را به آن حضرت اهدا کرد. امام علیه‌السلام آن گل را گرفت و به او فرمود:
«تو را در راه خدا آزاد ساختم.»
من به حضرت گفتم: «ای پسر رسول خدا! آیا به راستی به خاطر اهداء یک شاخه گل ناچیز، او را آزاد کردید؟!»
امام علیه‌السلام فرمود:
«کمال الجود بذل الموجود.»
«نهایت بخشش آن است که تمام هستی خود را ببخشی.»
و آن کنیز از مال دنیا جز آن شاخه‌ی گل را نداشت. خداوند در قرآنش فرموده:
«و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها.»[1] .
«هر گاه کسی به شما تحیت گوید او را همان گونه و بلکه بهتر پاسخ دهید.»
پاسخ بهتر بخشش او، همان آزاد کردنش بود.»[2] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی نساء، آیه 86.
[2] مناقب آل ابیطالب، ابن شهرآشوب، ج 4، ص 18.

در منطقه‌ی «ابواء» زنی بسیار زیبا که بادیه نشین بود خدمت حضرت مجتبی علیه‌السلام رسید در حالی که امام حسن علیه‌السلام مشغول نماز بود. پس امام علیه‌السلام نماز را کوتاه نمود، فرمود: «کاری داشتی؟»
جواب داد: «آری.»
پرسید: «حاجت تو چیست؟»
گفت: «من زنی بی‌شوهرم و به این مکان وارد شده‌ام، مایلم از شما کام بگیرم.»
فرمود: «دور شو از من، می‌خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی.»
آن زن پیوسته درصدد دل بردن از آن جناب بود. ناگاه حضرت شروع به گریه کرد و در بین فرمود: «دور شو، وای بر تو» کم کم گریه‌ی آن جناب شدید شد، زن چون حال خدا ترسی آن امام را مشاهده کرد او نیز شروع به گریه نمود.
در این هنگام حسین بن علی علیه‌السلام وارد شد، دید برادرش و آن زن هر دو به سختی گریه می‌کنند. سیلاب اشک امام حسن چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او نیز شروع به گریه کرد. عده‌ای از اصحاب حضرت آمدند و هر کدام آن حال را مشاهده می‌کردند به گریه می‌افتادند، تا این که صدای گریه‌هایشان بلند شد، عاقبت زن بادیه نشین خارج گردید و اصحاب نیز متفرق شدند.
مدتی از آن پیش آمد گذشت. امام حسین علیه‌السلام از روی عظمت و جلالت برادر خویش، سبب گریه‌ی او را نپرسید. تا آن که نیمه شبی که امام حسن علیه‌السلام خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود.
حسین بن علی علیه‌السلام پرسید: «چه شده برادر جان؟»
فرمود: «خوابی دیدم از آن جهت گریه می‌کنم.»
تفصیل خواب را جویا شد.
فرمود: «تا زنده‌ام به کسی مگو؛ یوسف صدیق را در خواب دیدم، مردم برای تماشای او جمع شده بودند. من هم جلو رفته او را تماشا می‌کردم، همین که حسن و زیبایی‌اش را دیدم گریه‌ام گرفت. یوسف به سوی من توجه نموده، گفت: «برادرم چرا گریه می‌کنی. پدر و مادرم فدایت باد.» گفتم: «به یاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقت کشیدی، به زندان افتادی، پیر کهنسال یعقوب در فراق تو چه دید (با تمام این گرفتاریها تحت تأثیر هوای نفس واقع نشدی) برای آن گریه می‌کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خودداری کردی.» یوسف گفت: «چرا تعجب نمی‌کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او در ابواء با تو

مصادف شد، چه حالی پیدا کردی، دیدی چگونه اشک می‌ریختی.»[1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 43، ص 34.

پوشیده ماندن از خطرات

پروردگارا! ای آنکه بین دو دریا مانع و فاصله قرار دادی، ای دارای نیرو و توانمندی ای آنکه جایگاهش برتر است، چگونه از تو در هراس باشم در حالیکه تو امیدم می باشی، و چگونه مورد ستم واقع شوم در حالیکه تو پناهم هستی.
پس با پوشش خود مرا از دشمنانت پوشیده دار، و صبر و بردباریت را بر من فرو ریز، و با قدرتت مرا بر دشمنانم یاری گردان، و با یاریت کمک فرما، پناه توئی و اعتماد بر توست، پس در کارم گشایش و فرج مقدر کن.
ای آنکه اهل مکه را در مقابل اصحاب فیل یاری کرده، و پرندگان ابابیل را برای آنان فرستادی، تا ایشان را با سنگهای آتشین سنگ باران کردند، هر که با من دشمنی می کند را عقوبت کن.
خداوندا! شفاء از هر بیماری، و یاری بر دشمنان، و توفیق بر آنچه خشنودی تو در آنست را از تو می خواهم.
ای پروردگار هر که در آسمان و زمین و در میان آنها و در زیر زمین است، از تو شفا طلبیده و از تو بخشش می خواهم، و بر تو توکل می کنم، و خداوند آنان را کفایت کرده، و او شنوا و داناست.
دعاؤه فی الاحتجاب
اللهم یا من جعل بین البحرین حاجزا و برزخا و حجرا محجورا یا ذالقوة و السلطان، یا علی المکان، کیف اخاف، و انت املی، و کیف اضام و علیک متکلی.
فغطنی من اعدائک [1] بسترک، و افرغ علی من صبرک و اظهرنی علی اعدائی بامرک و ایدنی بنصرک الیک اللجاء و نحوک الملتجاء، فاجعل لی من امری فرجا و مخرجا
یا کافی اهل الحرم من اصحاب الفیل، و المرسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجارة من سجیل، ارم من عادانی بالتنکیل
اللهم انی اسألک الشفاء من کل داء، و النصر علی الاعداء و التوفیق لما تحب و ترضی
یا اله من فی السماء و الارض، و ما بینهما و ما تحت الثری، بک استکفی، و بک استشفی، و بک استعفی، و علیک اتوکل فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم.

پی نوشت:
[1] اعدائی (خ ل).

پناه بردن به خدا از بعضی از امور

پروردگارا! از قلبی که می شناسد، و زبانی که توصیف می کند، و اعمالی که مخالفت کرده می شود، به تو پناه می برم.
دعاؤه فی الاستعاذه
اللهم انی اعوذ بک من قلب یعرف و لسان یصف و اعمال تخالف.

ای مردم! تقوای الهی پیشه سازید، ما امیران و اولیای شما هستیم، و ما خاندانی هستیم که خداوند درباره ما فرموده: خداوند اراده کرده است که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند، و شما را پاک و پاکیزه گرداند.
خطبته لما مات ابوه
ایها الناس! اتقوا الله، فانا امراؤکم و اولیاؤکم، و انا اهل البیت الذین قال الله فینا: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. [1] .
ای مردم! دنیا خانه بلاء و آشوب است، و آنچه در آن است زائل و نابود می گردد.
تا آن جا که فرمود:
و من با شما بیعت می کنم به این که با هر که جنگیدیم بجنگید، و با هر که صلح کردم صلح کنید.
مردم گفتند: شنیده و اطاعت می کنیم، ای امیرالمومنین امرت را بیان نما.
خطبته لما مات ابوه
ایها الناس! ان الدنیا دار بلاء و فتنة و کل ما فیها فالی زوال و اضمحلال
فلما بلغ الی قوله:
و انی ابایعکم علی ان تحاربوا من حاربت و تسالموا من سالمت
فقال الناس: سمعنا و اطعنا فمرنا بأمرک یا امیرالمؤمنین.

پی نوشت :
[1] الاحزاب: 33.

وای بر شما نمی دانید که من چه عملی را انجام دادم، سوگند به خدا آن چه انجام دادم برای شیعیانم بهتر از چیزهائی است که خورشید بر آنها تابیده یا غروب کرده است، آیا نمی دانید به تنصیص پیامبر که من امام شما و اطاعتم بر شما واجب است و یکی از دو آقای جوانان اهل بهشتم؟
گفتند: آری، فرمود:
آیا نمی دانید هنگامی که خضر کشتی را سوراخ و دیوار را تعمیر کرد و آن جوان را کشت، این اعمال موسی را خشمگین ساخت، زیرا دلیل این امور بر او پوشیده بود، اما حکمت و صحت آن نزد خداوند مشخص بود.
آیا نمی دانید که هیچیک از ما اهل بیت نیست جز آن که بیعت طاغوت زمانش بر گردن اوست، جز قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد، خداوند ولادتش را مخفی و او را پنهان می نماید، تا هنگام خروج بیعت کسی بر گردن او نباشد.
او نهمین فرزند برادرم حسین است، پسر برترین زنان است، خداوند عمرش را در غیبتش طولانی می گرداند، آنگاه به قدرتش او را به صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می سازد، آن به خاطر اینست که بدانند خداوند بر هر کار قادر است.
خطبته لما لامه بعض الناس علی بیعته
و یحکم ما تدرون ما عملت، و الله الذی عملت خیر لشیعتی مما طلعت علیه الشمس او غربت، الا تعلمون انی امامکم و مفترض الطاعة علیکم، و احد سیدی شباب اهل الجنة بنص من رسول الله صلی الله علیه و آله علی؟
قالوا: بلی، قال:
اما علمتم ان الخضر لما خرق السفینة و اقام الجدار و قتل الغلام، کان ذلک ساخطا لموسی بن عمران علیه السلام، اذ خفی علیه وجه الحکمة فی ذلک، و کان ذلک عندالله تعالی ذکره حکمة و صوابا.
اما علمتم انه ما منا احد الا و یقع فی عنقه بیعته لطاغیة زمانه، الا القائم الذی یصلی خلفه روح الله عیسی بن مریم علیه السلام، فان الله عزوجل یخفی ولادته و یغیب شخصه، لئلا یکون لاحد فی عنقه بیعة اذا خرج.
ذاک التاسع من ولد اخی الحسین، ابن سیدة النساء، یطیل الله عمره فی غیبته، ثم یظهره بقدرته، فی صورة شاب دون الاربعین سنة، ذلک لیعلم ان الله علی کل شی ء قدیر.

پاره‌ی تن رسول خدا

علامه مجلسی قدس سره از کتاب‌های معتبر روایت کرده است که، ام‌الفضل همسر عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خدمت آن بزرگوار رسید و عرض کرد: من در عالم خواب دیدم پاره‌ای از بدن شما در دامن من بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
انشاءالله به زودی خداوند فرزندی به فاطمه علیهاالسلام عطا خواهد نمود و تو متکفل تربیت او خواهی شد.
طولی نکشید که امام مجتبی علیه‌السلام به دنیا آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را به ام‌الفضل سپرد تا به همراه «قثم» پسر عباس، امام مجتبی علیه‌السلام را شیر دهد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] جلاء العیون: 1 / 343.

پیامبر و محک دوستی در ایمان

ابوذر غفاری رحمه الله می‌گوید:
در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که دیدم آن حضرت امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را می‌بوسید و می‌فرمود:
من احب الحسن و الحسین و ذریتهما مخلصاً لم تلفح النار وجهه، و لو کانت ذنوبه بعدد رمل عالج، الا ان یکون ذنبا یخرجه من الایمان.
هر کس حسن و حسین و فرزندان آن‌ها از روی اخلاص دوست داشته باشد آتش جهنم چهره‌ی او را نمی‌سوزاند، اگر چه گناهانش به اندازه‌ی ریگهای بیابان باشد، مگر آن که دارای گناهی باشد، که موجب خروج او از ایمان گردد [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: 43 / 269 ح 29.

در کتاب «خرائج» و دیگر کتابها روایت شده است:
روزی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در «رحبه» بود. مردی برخاست و گفت: من از رعیت و اهل شهرهای تو هستم.
حضرت علی علیه‌السلام فرمود: تو از رعیت من و از اهالی شهرهای من نیستی، در واقع پادشاه روم تو را به سوی معاویه فرستاده تا پرسشهایی از او بنمایی، ولی معاویه از پاسخ آنها ناتوان شده و تو را به سوی من فرستاده است. آن مرد عرض کرد: راست فرمودی ای امیرمؤمنان؛ معاویه مرا مخفیانه فرستاده؛ ولی تو از آن آگاه شدی در صورتی که جز خدا از این راز آگاه نبود.
امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود: از هر کدام از این دو فرزندم که می‌خواهی مشکلت را بپرس.
آن مرد گفت: از این آقازاده‌ای که دارای موهای زیبا و زیاد است، می‌پرسم، منظورش امام حسن علیه‌السلام بود.
در این هنگام امام حسن علیه‌السلام متوجه آن مرد شد و فرمود:
جئت لتسأل: کم بین الحق و الباطل؟ و کم بین السماء و الأرض؟ و کم بین المشرق و المغرب؟ و ما قوس قزح؟ و ما المؤنث؟ و ما عشرة أشیاء بعضها أشد من بعض؟.
تو آمدی تا بپرسی:
1- میان حق و باطل چقدر فاصله است؟
2- مسافت میان آسمان و زمین چقدر است؟
3- فاصله بین مشرق و مغرب زمین چقدر است؟
4- قوس قزح چیست؟
5- مؤنث چیست؟
6- آن ده چیزی که برخی از دیگر سخت‌تر است، کدام است؟
آن مرد گفت: آری (چنین است).
امام حسن علیه‌السلام فرمود: آری؛ (1) میان حق و باطل به اندازه‌ی چهار انگشت فاصله است، چرا که هر چیزی را که با چشمت ببینی حق است و آنچه با گوش خود بشنوی در مواقع زیادی باطل است.
(2) فاصله میان آسمان و زمین به اندازه‌ی نفرین شخص ستمدیده است و آن مقدار که چشم می‌نگرد.
(3) مسافت میان مشرق و مغرب زمین، یک روز راه آفتاب است.
(4) قزح، اسم شیطان است، نگو: قوس قزح، چرا که آن قوس، قوس خدایی است و همان علامت فراوانی (نعمتها) و امان از برای ساکنان

زمین از غرق شدن است.
(5) خنثی [1] ، کسی است که معلوم نشود زن است یا مرد؟! باید در حالات وی دقت کرد و اگر او مرد باشد محتلم می‌شود، و اگر زن باشد حائض شده و پستانهایش ظاهر می‌گردد، اگر از این طریق جنسیت او معلوم نشد، موقع ادرار کردن معلوم می‌شود که اگر ادرارش جهش داشته و به دیوار برسد مرد است و اگر همانند شتر به طرف پاهایش بریزد، زن است.
(6) و آن ده چیزی که برخی از برخی دیگر سخت‌ترند چنین است: سخت‌ترین چیزی که خداوند آفریده سنگ است، سخت‌تر از آن آهن که - به وسیله‌ی آن سنگ بریده می‌شود - و شدیدتر از آن، آتش است که آهن را ذوب می‌نماید، و سخت‌تر از آتش، آب است که آن را خاموش می‌کند، و شدیدتر از آب، ابر است که آب را حمل می‌کند، و شدیدتر از ابر، باد است که ابر را پراکنده و حمل می‌کند و شدیدتر از باد، فرشته‌ای است که آن را رد می‌کند، و شدیدتر از آن فرشته، ملک الموت است که آن فرشته را می‌میراند، و شدیدتر از ملک الموت، مرگ است که ملک الموت را نیز می‌میراند و شدیدتر از آن فرمان خدا است که مرگ را دفع می‌نماید [2] .

پی نوشت ها:
[1] منظور از خنثی همان مؤنث است که در اول روایت آمده است.
[2] قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام: 2 / 476 به نقل از خرائج: 2 / 57 ح 2.

ابی‌حمزه ثمالی رحمه الله از امام سجاد علیه‌السلام نقل نمود که ایشان فرمودند:
روزی امام حسن علیه‌السلام نشسته بودند، شخصی آمد و به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ خانه‌ی شما آتش گرفته است.
آن حضرت فرمود: خانه‌ی من نسوخته است.
طولی نکشید شخص دیگری آمد و عرض کرد: ای فرزند پیامبر؛ آتش به خانه‌ی همسایه‌ی شما سرایت نموده به گونه‌ای که ما شک کردیم که آتش به خانه‌ی شما هم رسیده و سوخته شده باشد.
تا آنکه آن دو نفر رفته و عده‌ای دیگر از شیعیان به خاطر این بلا، از دست زیاد بن ابیه به آن بزرگوار پناه آورده و استغاثه نمودند.
آن امام مظلوم علیه‌السلام دست مبارکش را بالا برد و این گونه خدا را خواند:
اللهم خذ لنا و لشیعتنا من زیاد بن ابیه، و أرنا فیه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدیر.
خداوندا؛ ما را و شیعیان ما را از دست زیاد بن ابیه نجات بده و زود به ما نشان بده سختی و عذاب او را، همانا تو بر هر کاری قادر و توانائی.
امام سجاد علیه‌السلام فرمودند:
جراحتی در انگشت راست زیاد پیدا شد که به آن جراحت سلعة می‌گویند، (و هیچ داروئی ندارد) - آن زخم متورم شد و تا گردن او را فرا گرفت و مرد [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: 43 / 226.

شیخ حر عاملی قدس سره در کتاب «اثبات الهداة» می‌گوید:
مرحوم سید نعمت الله جزائری در کتاب «مجمع البحرین» که در فضائل و مناقب امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نوشته است، حدیث طویلی را در رابطه‌ی با معجزات امام حسن علیه‌السلام نوشته که من به طور اجمال به آن اشاره می‌کنم.
یکی از سلاطین مقتدر چین، وزیری داشت که بسیار مدبر و دانشمند بود. وزیر پسری داشت در کمال حسن جمال و پادشاه به او بسیار عشق و محبت می‌ورزید. خود شاه نیز دختری داشت در نهایت زیبائی که او را نیز بسیار دوست می‌داشت.
آن پسر و دختر همدیگر را دیده و عاشق یکدیگر شده بودند، شاه بر این امر مطلع شد و هر دو را احضار کرد، و امر کرد تا هر دو را کشتند.
پس از قتل آنها به دلیل آنکه محبت زیادی که به آن دو داشت، بسیار پریشان حال شد و راه چاره‌ای ندید.
همه‌ی دانشمندان و بزرگان را طلب کرد و جریان قتل و ندامت خود را اظهار کرده و از آنها راه چاره‌اس خواست و گفت: باید در زنده شدن آن دو چاره‌ای بیندیشید.
آنها گفتند: محال است که مرده، زنده شود.
یکی از آنها گفت: می‌گویند در مدینه شخصی به نام حسن بن علی می‌باشد که اگر او بخواهد، می‌تواند این دو را زنده کند.
پادشاه گفت: تا آنجا چقدر راه است؟
گفتند: شش ماه.
پادشاه به یکی از نوکران ماهر و دلیرش دستور داد که: یک ماهه آن شخص را نزد من بیاور و الا تو را می‌کشم.
آن شخص که مسلمان بود، ناراحت و غمگین از شهر بیرون رفت. مدتی که راه رفت، به چشمه‌ای رسید. از آن چشمه وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و برای فرج و گشایش خود دعا و تضرع کرد. ناگهان شخص نورانی را دید که به او می‌فرماید: برخیز!
آن مرد می‌گوید: برخواستم و گفتم: تو کیستی؟
ایشان فرمودند: من حسن به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هستم. گریه مکن؛ برو به شاه بگو من خود می‌آیم.
آن شخص بسیار خوشحال شده برگشت و پیغام آمدن امیر عالم را به پادشاه داد. پادشاه امر کرد نعش دختر و پسر را آوردند و جریان را به عرض امام حسن علیه‌السلام رساند و خواهش کرد که آن حضرت از

خداوند بخواهد آن دو را زنده کند.
امام حسن علیه‌السلام برای آنها دعا نمود [1] ناگهان دختر و پسر زنده شدند و سپس مجلس عقد مهیا شد، و آن حضرت دختر پادشاه را به پسر وزیر عقد نمود و عروسی ملوکانه‌ای برپا شد و امام مجتبی علیه‌السلام به مدینه برگشت [2] .

پی نوشت ها:
[1] دعای امام مجتبی علیه‌السلام این گونه بود: خداوندا؛ بحق جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه‌ی زهرا و برادرم سیدالشهداء، اینها را زنده بفرما. عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از چهارده معصوم علیهم‌السلام: 193.
[2] اثبات الهداة 2 / 566.

پیوند ناگسستنی در دنیا و آخرت

شکافنده دانشها امام باقر علیه‌السلام فرمود؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
هر کس دوست دارد به ریسمان محکم الهی که حق تعالی در قرآن فرموده چنگ بزند به گونه‌ای که گسستنی در آن نیست، باید علی بن ابی‌طالب و حسن و حسین علیهم‌السلام را دوست بدارد؛ همانا خداوند ایشان را در عرش عظمت و جلال خود دوست می‌دارد [1] .

پی نوشت ها:

[1] جلاء العیون: 1 / 348.

پیش بینی قتل عثمان و معرفی قاتلان او

می‌گویند: در قتل عثمان بن عفان غاصب، چون صحابه او را محاصره کردند، چهار روز پیش از اینکه کشته شود امام حسن علیه‌السلام فرمود: «من می‌دانم که چه کسی عثمان را می‌کشد.» و او را به نام و نشان بیان کرد. ولی شنوندگان این معجزه را از کهانت دانستند.
همچنین امام حسن علیه‌السلام در روز کشته شدن عثمان فرمود: «کسی که او را می‌کشد همین ساعت بر او داخل می‌شود و بدرستی که او زنده به شب نمی‌رسد.»
و همانطور که حضرت فرموده بود شد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام.

پاسخ کودک در کلاس، از علوم مختلف

حضرت صادق آل محمّد صلوات الله علیهم در ضمن بیانی مفصّل حکایت فرماید:
روزی یک نفر عرب بادیه نشین به قصد حجّ خانه خدا حرکت کرد و در حال احرام چند تخم کبوتر از لانه کبوتران برداشت؛ و آن ها را شکست و خورد، سپس متوجّه شد که در حال احرام نباید چنین می کرد.
و چون به مدینه بازگشت از مردم سؤال نمود خلیفه رسول الله صلی الله علیه وآله کیست؟ و منزلش کجاست؟
او را نزد ابوبکر بردند و او پاسخ آن مسئله را ندانست.
و بالاخره در نهایت أعرابی را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند و حضرت پس از مذاکراتی اظهار نمود: آنچه سؤال داری از آن کودکی که در کلاس نزد معلم نشسته است بپرس که او جواب کافی را به تو خواهد داد.
أعرابی گفت: «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون»، پیغمبر خدا رحلت کرد و دین بازیچه افراد قرار گرفت و اطرافیان او مرتدّ شده اند.
حضرت امیر علیه السلام فرمود: خیر، چنین نیست و افکار بیهوده در خود راه مده؛ و از این کودک آنچه می خواهی سؤال کن تا تو را آگاه نماید.
وقتی أعرابی متوجّه کودک - یعنی؛ حضرت ابو محمّد حسن مجتبی علیه السلام - شد دید قلمی به دست گرفته و مشغول خطّ کشیدن روی کاغذ می باشد؛ و معلّم او را تشویق و تحسین نموده و به او آفرین می گوید.
اعرابی خطاب به معلّم کرد و گفت: ای معلّم! اینقدر او را تعریف و تمجید و تحسین می کنی، که گویا تو شاگردی و کودک، استاد تو است!؟
اشخاصی که در آن جلسه حضور داشتند خنده ای کردند و گفتند: ای أعرابی! تو سؤال خود را بیان کن و پراکنده گوئی مکن.
أعرابی گفت: ای حسن، فدایت گردم! من از منزل به قصد حجّ خارج شدم؛ و پس از آن که احرام بستم، به لانه کبوتران برخورد کردم؛ و تخم آن ها را برداشته و نیمرو کردم و خوردم و این خلاف را از روی عمد و فراموشی مسئله انجام دادم.
حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: ای أعرابی! کار تو عمدی نبود و در سؤال خود اشتباه کردی.
أعرابی گفت: بلی، درست گفتی و من از روی نسیان و فراموشی چنین کردم، اکنون باید چه کنم.
خطّ کشی روی کاغذ بود فرمود: به تعداد تخم کبوتران که مصرف کرده ای، باید شتر جوان مادّه تهیه کنی؛ و سپس آن ها با شتر نر، جفت گیری

کنند؛ و برای سال آینده هر تعداد بچّه شتری که به دنیا آمد، آن ها را هدیه کعبه الهی قرار دهی و قربانی کنی تا کفّاره آن گناه باشد.
أعرابی گفت: این کودک دریائی از معارف و علوم الهی است؛ و اگر مجاز باشم خواهم گفت که تو خلیفه رسول الله باید باشی.
آن گاه حضرت مجتبی سلام الله علیه فرمود: من فرزند خلف رسول خدا هستم؛ و پدرم امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه بر حقّ وی خواهد بود.
أعرابی گفت: پس ابوبکر چکاره است؟
فرمود: از مردم سؤال کن که او چکاره است.
در همین لحظه صدای تکبیر مردم بلند شد و حضرت امیر علیه السلام فرمود: شکر و سپاس خداوندی را که در فرزندم علم و حکمتی را قرار داد که برای حضرت داود و سلیمان علیهماالسلام قرار داده بود.[1] .

پی نوشت ها:
[1] تهذیب شیخ طوسی: ج 5، ص 354، ح 144، مدینة المعاجز: ج 3، ص 944، هدایة الکبری: ص 38.

پاداش هدیه و علم آموزی

امام حسن عسکری علیه السلام حکایت نماید:
روزی شخصی از دوستان امام حسن مجتبی علیه السلام هدیه ای به محضر آن حضرت تقدیم کرد.
امام مجتبی علیه السلام هدیه را تحویل گرفت؛ و سپس اظهار داشت: من نیز می خواهم محبّت تو را جبران نمایم، کدامین برایت بهتر است:
آیا هدیه ای که ارزش آن بیست برابر هدیه تو است، تقدیم دارم؟
یا آن که علمی را به تو بیاموزم تا بر آن شخص ناصبی که در روستای شما ساکن است، غالب و پیروز آیی و مؤمنین آن دیار را شادمان گردانی؟
ضمنا انتخاب هر کدام با خودت می باشد.
و چنانچه بهترین را انتخاب کنی هر دو را به تو خواهم داد و اگر بدترین را برگزینی باز هم تو را در انتخاب هر یک آزاد می گذارم.
دوست حضرت در پاسخ گفت: یاابن رسول الله! مرا علمی بیاموز تا به واسطه آن در قبال آن ناصبی احتجاج کنم و بر او پیروز آیم و مؤمنین از حیرت و شرّ او نجات یابند که همانا ارزش آن بیشتر از بیست هزار درهم خواهد بود.
امام مجتبی علیه السلام فرمود: ارزش آن چندین برابر بیست هزار درهم است؛ و بلکه ارزشمندتر از تمام دنیا می باشد.
سپس علمی را به او آموخت؛ و همچنین بیست هزار درهم نیز به عنوان هدیه تقدیم او نمود.
امام حسن عسکری علیه السلام در ادامه فرمایش خود افزود: آن شخص خداحافظی کرد و رفت؛ و پس از مناظره و احتجاج با آن ناصبی بر او پیروز شد و خبر این پیروزی - شیعه بر ناصبی - در همه جا منتشر گردید.
بار دیگر که محضر امام مجتبی علیه السلام شرفیاب شد حضرت به او فرمود: بهترین و بیشترین سود را برده ای: دوستی و خوشنودی خداوند و رسولش و اهل بیت علیهم السلام او را برای خود تأمین کردی و نیز ملائکه و مؤمنین از تو شادمان گردیدند، نوشِ جان و گوارایت باد.[1] .

پی نوشت ها:
[1] احتجاج طبرسی: ج 1 ص 19 به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص 347.

پذیرایی از هفتاد میهمان و سخن آهو

یکی از اصحاب امام حسن مجتبی صلوات الله علیه حکایت می کند:
روزی آن حضرت از شهر مدینه منوّره عازم شهر شام شد.
من نیز با عدّه ای - که تعداد آن ها هفتاد نفر بود - به همراه حضرت حرکت کردیم.
امام علیه السلام هنگام حرکت، روزه بود و هیچگونه آذوقه و زاد و توشه ای همراه خود برنداشته بودیم.
چون مقداری از مسافت را پیمودیم، خورشید غروب کرد و نماز مغرب و عشاء را به امامت آن حضرت خواندیم؛ و بعد از نماز، حضرت دست به دعا برداشت.
و هنگامی که دعایش به درگاه خداوند متعال پایان یافت، ناگاه متوجّه شدیم که دری از آسمان گشوده شد و ملائکه الهی به همراه زنبیل هایی که پر از میوه و اشیاء خوراکی بود، وارد شدند.
و سپس آن غذاهای داغ و لذیذ؛ و همچنین میوه ها را جلوی میهمانان امام حسن مجتبی علیه السلام چیدند؛ و همه ما به همراه آن حضرت از آن غذاها و میوه ها میل کردیم.
و چون بسیار خوش طعم و لذیذ بود؛ و از جهتی ما نیز راه زیادی را پیموده بودیم و خسته و گرسنه شده بودیم، طبیعی بود که زیاد خوردیم.
ولی بدون آن که چیزی از غذاها و میوه ها کم شده باشد، ملائکه ها آن ها را جمع کرده و به آسمان بالا بردند.[1] .
همچنین آورده اند:
یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام حکایت می کند: روزی به همراه عدّه ای از دوستان در خارج از شهر مدینه، کنار آن حضرت نشسته و مشغول صحبت بودیم.
ناگهان گله آهوانی را در بیابان مشاهده کردیم که دسته جمعی در حال عبور بودند.
حضرت مجتبی سلام الله علیه فریادی بر آن ها کشید؛ و تمامی آن ها با ندای لبیک، فریاد امام علیه السلام را پاسخ گفتند و ایستادند.
پس از آن حضرت به آهوها اجازه حرکت داد و آن ها به راه خود ادامه دادند و رفتند.
جمعیت اظهار داشتند: یاابن رسول الله! این ها حیواناتی وحشی بودند؛ و این کرامتی، زمینی بود؛ چنانچه ممکن باشد کرامتی بر ما ارائه فرما که آسمانی باشد.
حضرت نگاهی به آسمان کرد؛ و ناگهان گوشه ای از آسمان شکافته شد و

نوری فرود آمد که روشنائیش تمام خانه های شهر مدینه را فرا گرفت و پس از آن به وسیله آن نور زلزله و حرکتی عجیب در ساختمان ها ظاهر گشت که تمامی افراد وحشت زده شدند؛ و به امام علیه السلام گفتند: یاابن رسول الله! دیگر بس است، همین معجزه ما را کفایت کرد و ایمان آوردیم؛ اکنون دستور بده تا اوضاع به حالت طبیعی خود باز گردد.

پس امام حسن مجتبی علیه السلام جمعیت را مخاطب قرار داد و فرمود: ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - اوّل همه اشیاء و آخر همه امور هستیم.

و ما قبل از آفرینش دنیا؛ و بلکه قبل از تمام موجودات جهان آفریده شده ایم و تا آخر دنیا نیز جاوید خواهیم بود

و ما اگر بخواهیم می توانیم در امور طبیعت با أمر و نهی تصرّف نمائیم و در آن ها دگرگونی به وجود آوریم.[2] .

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز: ج 3، ص 235، ح 854، اثبات الهداة: ج 2، ص 561، ح 25.

[2] مدینة المعاجز: ج 3، ص 234، ح 857، اثبات الهداة: ج 2، ص 562، ح 28.

پیش بینی خطر در تشییع جنازه

محمّد بن مسلم به نقل از امام محمّد باقر صلوات الله و سلامه علیه حکایت می نماید:
آثار شهادت و رحلت در چهره وی نمایان شد، وصایای امامت را به برادرش ابا عبدالله الحسین علیه السلام تحویل داد و اظهار داشت:
برادرم، حسین! تو را به چند نکته مهمّ سفارش و توصیه می کنم؛ و از تو می خواهم که به آن ها اهمیت دهی.
و سپس چنین اظهار داشت: هنگامی که روح از بدنم پرواز کرد و مرا آماده دفن کردی، قبل از هر چیز جنازه ام را نزد قبر مطهّر جدّم رسول الله صلی الله علیه وآله بِبَری، تا با او تجدید عهد نمایم.
و بعد از آن نزد قبر مادرم فاطمه زهراء علیها السلام نیز بِبَر، پس از آن جنازه ام برگردان به سوی قبرستان بقیع؛ و مرا در آنجا دفن نما.
چون عایشه مصیبت بزرگی بر من وارد می کند که بسیار برای مؤمنین سخت و ناگوار خواهد بود، به جهت آن که عایشه دشمنی سرسختی با رسول خدا و با ما اهل بیت عصمت و طهارت دارد، بنابر این مواظب کینه و حسادت های او باشید.
سپس امام باقر علیه السلام افزود: پس از آن که امام حسن مجتبی علیه السلام به شهادت رسید؛ و اصحاب و یاران، جنازه مطهّرش را غسل داده و بر جایگاه نماز حضرت رسول بردند؛ و بر جنازه اش نماز گذاردند.
و آن هنگام که خواستند پیکر مقدّسش را برای وداع با جدّ بزرگوارش، به سمت مسجد و قبر مطهّر رسول گرامی اسلام صلوات الله علیه حرکت دهند، مأمورین عایشه سریع به او خبر دادند که جنازه را به سمت قبر مطهّر می برند و می خواهند او را کنار پیغمبر اسلام دفن کنند.
عایشه سوار بر قاطری شده و به همراه عدّه ای دیگر بر جنازه و تشییع کنندگان حمله کردند؛ و فریاد کنان گفتند: جنازه نباید وارد حرم گردد، چون من در آن خانه سهیم هستم.
در این هنگام امام حسین علیه السلام فرمود: ای عایشه! تو و پدرت از قدیم الایام حرمت رسول خدا را شکستید؛ و بدانید که فردای قیامت باید پاسخ گوی کردار و برخوردهای خود باشید.
و پس از آن، جنازه مقدّس را به سمت قبرستان بقیع حرکت دادند و در آن جا دفن کردند.[1] .
و روایات در این باره مختلف است و در بسیاری از احادیث آمده است که جنازه آن امام مظلوم را هدف تیرهای خویش قرار دادند و چند تیر بر پیکر مقدّس آن امام همام اصابت کرد.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی: ج 1، ص 300، ح 1، مدینة المعاجز: ج 3، ص 340، ح 84 و ص 372، ح 94، با مختصر تفاوت.

1 - روزی معاویه، امام حسن مجتبی علیه السلام را مورد خطاب قرار داد و گفت: من از تو بهتر و برتر هستم.
حضرت فرمود: آیا دلیل و شاهدی بر مدّعای خود داری؟
معاویه پاسخ داد: بلی؛ چون اکثریت مردم موافق با من هستند و اطراف من رفت و آمد دارند، در حالی که هیچ کسی با تو نیست مگر افرادی اندک و ناچیز.
امام مجتبی علیه السلام اظهار داشت: افرادی هم که اطراف تو قرار گرفته اند، دو دسته اند:
یک دسته فرمان بر و مطیع، و دسته ای ناچار و مضطرّ می باشند.
پس آن هائی که از روی میل و رغبت پیرو تو می باشند، همانا مخالف خدا و رسول و معصیت کار هستند؛ و آن هائی که از روی ناچاری با تو می باشند، در پیشگاه خدا معذور خواهند بود.
سپس افزود: ای معاویه! من نمی گویم از تو بهترم، زیرا فضایل پسندیده ای در تو وجود ندارد، همان طوری که خداوند تو را به جهت کارهایت از فضائل و معنویت پاک گردانده است؛ و مرا از زشتی ها و رذائل پاک و منزّه ساخته است.[1] .
2 - در روایات متعدّدی وارد شده است:
هرگاه امام حسن علیه السلام می خواست وضوء بگیرد و آماده نماز شود، رنگ چهره اش دگرگون و زرد می گشت و لرزه بر اندامش می افتاد، و چون علّت آن را پرسیدند؟
فرمود: در حقیقت هر که بخواهد به درگاه خداوند متعال برود و با او سخن و راز و نیاز گوید باید چنین حالتی برایش پیدا شود.[2] .
3 - روزی حضرت امام مجتبی علیه السلام مشغول خوردن غذا بود، که سگی نزدیک آن حضرت آمد، حضرت یک لقمه خود تناول می نمود و یک لقمه نیز جلوی سگ می انداخت.
اصحاب گفتند: یابن رسول الله! سگ حیوانی کثیف و نجس است، اجازه فرما آن را از این جا دور کنیم؟
امام علیه السلام فرمود: آزادش بگذارید، این سگ گرسنه است و من از خدا شرم دارم که غذا بخورم و حیوانی گرسنه به من نگاه ملتمسانه کند و محروم بماند.[3] .
4 - به نقل از زید بن ارقم آورده اند:
روزی پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله در مجلسی هفت عدد سنگ ریزه در دست خود گرفت؛ و در دست حضرت تسبیح گفتند.

آن گاه امام حسن مجتبی علیه السلام، نیز آن سنگ ریزه ها را در دست گرفت و نیز تسبیح خدا گفتند.
پس بعضی افراد حاضر در مجلس، همان ریگ ها را در دست گرفتند؛ ولی هیچ کلمه ای و حرفی از آن ها شنیده نشد، هنگامی که علّت آن را سؤال کردند؟
حضرت فرمود: این سنگ ریزه ها تسبیح خدا نمی گویند، مگر آن که در دست پیامبر و یا وصی او باشد؛ و اراده تسبیح نماید. [4] .
5 - بسیاری از مورّخین و محدّثین حکایت کرده اند:
روزی امام حسن مجتبی صلوات الله علیه در میان جمعی از اصحاب، مارهائی را به نزد خود فرا خواند.
و آن ها را یکی پس از دیگری می گرفت و بر اطراف مچ دست و گردن خود می پیچید؛ و سپس رهایشان می نمود تا بروند.
همین بین شخصی از خانواده عمر بن خطّاب - که در آن مجلس - حضور داشت، گفت: این که هنر نیست، من هم می توانم چنین کاری را انجام دهم؛ و یکی از مارها را گرفت و چون خواست بر دست خود بپیچد؛ ناگهان مار، نیشی به او زد و در همان حالت آن شخص عمری به هلاکت رسید.[5] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 44، ص 104، ص 12.
[2] بحارالأنوار: ج 43، ص 339، ح 13.
[3] بحار الأنوار: ج 43، ص 352، ح 29.
[4] اثبات الهداة: ج 2، ص 560، ح 20.
[5] اثبات الهداة: ج 2، ص 563، ح 332، مدينة المعاجز: ج 3، ص 240، ح 862.

پاسخ به پرسشهای حضرت خضر

در عصر خلافت ابوبکر، حضرت امام علی علیه‌السلام به همراه فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن علیه‌السلام و سلمان فارسی، در مسجد الحرام (کنار کعبه) نشسته بودند.
ناگاه، مردی خوش قامت، که لباس‌های زیبا پوشیده بود، نزدیک آمد و به حضرت امام علی علیه‌السلام سلام کرده، در محضر آن حضرت نشست و چنین گفت: ای امیرالمؤمنین! من از شما سه مسأله می‌پرسم، اگر شما پاسخ آنها را دادید، می‌فهمم که آنها حق شما را غصب کردند و دنیا و آخرت خود را تباه ساخته‌اند (و تو بر حق هستی) وگرنه، آنها و شما در یک سطح و با هم برابر هستید.
امام علی علیه‌السلام فرمود: آنچه می‌خواهی بپرس.
مرد ناشناس گفت:
1. به من خبر بده، وقتی که انسان می‌خوابد، روحش به کجا می‌رود؟
2. انسان چگونه چیزی را به یاد می‌آورد و چیزی را فراموش می‌کند؟
3. افراد چگونه به دایی یا عموی خود شباهت پیدا می‌کنند؟
در این هنگام، امام علی علیه‌السلام به فرزند بزرگوارش، (امام) حسن علیه‌السلام متوجه شد و فرمود: ای ابامحمد! پاسخ (پرسشهای) این مرد را بده!
امام حسن مجتبی علیه‌السلام به مرد ناشناس رو کرد و پاسخ (پرسشهای) او را این چنین بیان کرد:
1. انسان هنگامی که می‌خوابد، روح او (منظور، مرحله‌ای از روح است، نه روح کامل) به باد می‌پیوندد و آن باد به هوا آویخته می‌شود، تا هنگامی که بدن انسان برای بیدار شدن، حرکت می‌کند.
در این هنگام، خداوند به روح اجازه می‌دهد تا به پیکر صاحبش بازگردد. پس از این اجازه، آن روح، باد را و باد هوا را جذب کرده و روح به پیکر صاحبش بازمی‌گردد و در آن آرام می‌گیرد.
و اگر خداوند به روح اجازه‌ی بازگشت نداد، هوا باد را و باد روح را جذب کرده و تا روز قیامت، روح به پیکر صاحبش بازنمی‌گردد.
2. در مورد یادآوری و فراموشی، از این جهت است که قلب انسان، براساس حق قرار دارد و روی حق، طبقی افکنده شده است.
اگر انسان در این هنگام صلوات بر محمد و آلش صلی الله علیه و آله فرستاد، آن طبق از روی حق برداشته شده و قلب روشن می‌شود و انسان مطلب فراموش شده را به یاد می‌آورد.
و اگر صلوات کامل نفرستاد، آن طبق بر روح حق پرده می‌افکند و در

نتیجه قلب تاریک شده و انسان در میان فراموشی می‌ماند.
3. در مورد شباهت نوزاد به دایی یا عموی خود، از این جهت است که هنگامی که مرد با آرامش خاطر با همسرش آمیزش کرد و در این حال، نطفه‌ی فرزند منعقد گردید، آن فرزند به پدر و مادرش شباهت پیدا می‌کند.
و اگر او، با پریشانی و اضطراب با همسرش آمیزش نمود و در این حال نطفه‌ی فرزند منعقد گردیده، آن فرزند، به دایی یا عمویش شباهت پیدا می‌کند.
مرد ناشناس که در مورد پاسخ سه سؤال، خود را به طور کامل قانع شده یافته بود، برخاست و به طور مکرر، به یکتایی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وصایت حضرت امام علی علیه‌السلام و سایر امامان معصوم - علیهم السلام - تا حضرت قائم علیه‌السلام گواهی داد و از آنجا رفت.
حضرت امام علی علیه‌السلام، به فرزند بزرگوارش، امام حسن علیه‌السلام، فرمود: به دنبال این مرد ناشناس برو و ببین که او به کجا می‌رود.
امام حسن علیه‌السلام به دنبال مرد ناشناس حرکت کرد. او را دید که از مسجد بیرون رفت و در همین هنگام از نظرها غایب شد.
امام حسن علیه‌السلام نزد پدر بزرگوارش حضرت امام علی علیه‌السلام بازگشت و از غایب شدن مرد ناشناس خبر داد.
امام علی علیه‌السلام از امام حسن علیه‌السلام پرسید: آیا دانستی که او چه کسی بود؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه‌السلام آگاهترند.
حضرت امام علی علیه‌السلام فرمود: او حضرت خضر علیه‌السلام بود.[1] .

پی نوشت ها:
[1] احتجاج طبرسی، ج 1؛ صص 396،398؛ اثبات الوصیة، صص 157 - 158، طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص 250 - 252.

پاسخ کوبنده به عبیدالله بن عمر

عبیدالله، پسر عمر بن خطاب، یکی از سران لشکر معاویه بود.
او، در یکی از روزهای جنگ صفین برای امام حسن علیه‌السلام پیام داد: من درخواستی از شما دارم، ساعتی اجازه بده، تا با هم ملاقات کنیم.
امام حسن علیه‌السلام جواب مثبت داد و آنها در محلی با هم ملاقات کردند.
عبیدالله، در این ملاقات، با کمال گستاخی و فریبکاری، به امام حسن علیه‌السلام گفت: پدرت علی علیه‌السلام به قریش ستم کرد و آنها را دشمن خود نمود. آیا تو روا می‌دانی که او را از خلافت خلع کنی و خودت به جای او بنشینی؟
امام حسن علیه‌السلام فرمود: نه، سوگند به خدا! که چنین کاری نخواهد شد.
سپس، آن حضرت خطاب به عبیدالله فرمود: ای پسر خطاب! سوگند به خدا! گویی که من تو را می‌نگرم که امروز یا فردا، کشته شده‌ای، شیطان، رفتار و گفتار تو را در نظرت آراسته و تو را فریب داد، ولی تو به زودی به هلاکت می‌رسی و کشته خواهی شد.
راوی می‌گوید: سوگند به خدا! آن روز هنوز به غروب نرسیده بود که عبیدالله به دست سپاهیان امام علی علیه‌السلام کشته شد.
همان روز، امام حسن علیه‌السلام در میدان جنگ، شخصی را دید که کشته شده و مردی نیزه‌اش را در چشم او استوار نموده و اسبش را به پای او بسته است.
امام حسن علیه‌السلام به حاضران فرمود: ببینید این کشته شده و قاتل او کیست؟ آنها دیدند آن کشته شده عبدالله بن عمر است و آن مردی که او را کشته است، مردی از قبیله‌ی همدان می‌باشد[1] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب آل‌ابیطالب، ج 3، ص 193، سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام ص 259 - 260.

پاسخ به پرسشهای مرد شامی

پادشاه روم، به وسیله‌ی نامه، پرسشهایی از معاویه پرسید. معاویه از پاسخ آن پرسشها، عاجز ماند. به همین دلیل، مردی را به عنوان مأمور مخفی، نزد امام علی علیه‌السلام فرستاد، تا پاسخ آن پرسشها را از آن حضرت دریافت کند و برای پادشاه روم بفرستد.
مأمور مخفی معاویه به کوفه آمد و به محضر امام علی علیه‌السلام رسید و چون ناشناس بود، امام علی علیه‌السلام از او بازجویی کرد.
آن مأمور، به حقیقت حال خود اعتراف نمود.
امام علی علیه‌السلام فرمود: خداوند، پسر هند جگر خوار (معاویه) را بکشد. تا چه اندازه خود و همراهانش، گمراهند. خداوند، خودش بین من و این امت داوری کند، که نسبت به من قطع رحم کردند، مقام ارجمند مرا کوچک شمردند و اوقات عمر مرا تباه نمودند. حسن و حسین علیه‌السلام و محمد حنفیه را به اینجا بیاورید.
سپس آنها را حاضر کردند.
امام علی علیه‌السلام به مرد شامی فرمود: این دو نفر، حسن و حسین علیه‌السلام، پسران رسول خدایند و این (محمد حنفیه) پسر من است. سؤالهای خود را از هر کدام از اینها که دوست داری بپرس.
مرد شامی، امام حسن علیه‌السلام را انتخاب نموده و سپس سؤالهای خود را به ترتیب زیر، از آن حضرت پرسید:
1. میان حق و باطل، چقدر فاصله است؟
2. میان آسمان و زمین، چقد راه است؟
3. میان مشرق و مغرب، چقدر فاصله است؟
4. این لکه‌ای که در چهره‌ی ماه دیده می‌شود، چیست؟
5. قوس قزح (رنگین کمان) چیست؟
6. کهکشان چیست؟
7. نخستین چیزی که بر روی زمین روان و آشکار شد، چیست؟
8. نخستین چیزی که روی زمین جنبید، چه بود؟
9. آن چشمه‌ای که ارواح مؤمنان و کافران در آن مأوا کنند، کدام است؟
10. خنثی کیست؟
11. آن ده چیزی که هر کدام آنها از دیگری سخت‌ترند، کدامند؟
آنگاه، امام حسن علیه‌السلام، بی‌درنگ شروع به پاسخ دادن به پرسشهای آن مرد شامی کرده، اینچنین فرمود:
(1) میان حق و باطل، چهار انگشت فاصله است. (به طوری که) آنچه را که با چشم خود ببینی، حق و آنچه را که با گوشهایت بشنوی، باطل است.

(2) میان زمین و آسمان، به اندازه‌ی دعای ستمدیده (که زود به آسمان می‌رسد و مستجاب می‌شود) و چشم انداز انسان، فاصله است و هر کسی که به جز این را بگوید، او را تکذیب کن.
(3) میان مشرق و مغرب، به اندازه‌ی یک روز مسیر خورشید است، آنگاه که خورشید طلوع کند، تا آنگاه که غروب نماید.
(4) در مورد لکه‌های ماه، بدان که نور ماه مانند نور خورشید است، خداوند، آن نور را (زمانی) محو می‌کند، چنانکه در قرآن می‌فرماید:
«فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة»[1] .
یعنی: «پس نشانه‌ی شب را محو (پنهان) کردیم و نشانه‌ی روز را تابان نمودیم».
(5) و اما قوس قزح: مگو قزح! زیرا «قزح» شیطان است. ولی آن قوس، قوس خدای متعال (قوس الله) و سبب امان از غرق شدن است. (به نقل از تحف العقول مترجم، ص 258).
(6) کهکشان، همان گشادگی (و وسعت فضای آسمان، برای ستارگان بسیار) است، که در طوفان نوح علیه‌السلام، مرکز نزول آب سیل آسا بود، (شاید، با نگاه ظاهریه توده‌های ابر، از جانب آن کهکشان‌ها برخاست و موجب طوفان نوح گردید).
(7) نخستین چیزی که در زمین، روان و آشکار شد، وادی دلس (وادی ظلمت) بود.
(8) نخستین چیزی که روی زمین جنبید، درخت خرما بود.
(9) نام آن چشمه‌ای که ارواح مؤمنان در آن مأوا می‌گیرند، «سلمی» است، و نام آن چشمه‌ای که ارواح کافران، در آن پناه می‌گیرند، «برهوت» است.
(10) خنثی، آن انسانی است که نمی‌داند مرد است یا زن، او تا هنگام بلوغ، در انتظار می‌ماند، اگر پستان در آورد، زن است و اگر ریش درآورد، مرد است.
اگر این دو نشانه، در او آشکار نشد، به او گفته می‌شود، به طوف دیوار ادرار کند، اگر ادرار او به دیوار برسد، مرد است و اگر ادرار او چون ادرار کردن شتر، واپس گردد، زن است.
(11) آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت‌تر است، عبارتند از:
1. سنگ سخت است.
2. سخت‌تر از سنگ، آهن است.
3. سخت‌تر از آهن، آتش است.
4. سخت‌تر از آتش، آب است.
5. سخت‌تر از آب، ابر است.
6. سخت‌تر از ابر، باد است.

7. سخت‌تر از باد، فرشته‌ای است (که آن باد را به حرکت درمی‌آورد).
8. سخت‌تر از آن فرشته، فرشته‌ی مرگ (عزرائیل علیه‌السلام) است.
9. سخت‌تر از عزرائیل علیه‌السلام، مرگ است.
10. و سخت‌تر از مرگ، فرمان خدا، است.

مرد شامی، از پاسخهای امام حسن علیه‌السلام، آنچنان تحت تأثیر قرار گرفت که همان دم گفت: گواهی می‌دهم که تو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و علی علیه‌السلام، وصی محمد صلی الله علیه و آله است.

سپس، مرد شامی، این پاسخها را برای معاویه نوشت و معاویه هم آنها را برای پادشاه روم فرستاد.

پادشاه روم، پس از دریافت کردن پاسخ پرسشهای یازده گانه‌ی خود، گفت: به عقیده‌ی من، این پاسخها از خود معاویه نیست، بلکه از مخزن نبوت گرفته شده است[2] [3] .

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی 12.

[2] تحف العقول، صص 257،259.

[3] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص 261،262 (با اندکی تصرف و تغییر).

پاسخ یک پرسش پیچیده

روزی، گروهی از شیعیان به خانه‌ی امام علی علیه‌السلام برای سؤال از یک مسأله‌ی پیچیده آمدند. آن روز، امام علی علیه‌السلام در خانه نبود و فرزند بزرگوارش، امام حسن علیه‌السلام، در جایگاه پدر بزرگوارش نشسته بود.
آنها، به امام حسن علیه‌السلام عرض کردند: ما، برای حل مشکلی به اینجا آمده‌ایم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: مشکل شما چیست؟
آنها گفتند: مشکل ما این است که:
زنی با شوهر خود، همبستر شده، سپس بلافاصله، با دختری هم تماس گرفته (یعنی: آن زن، با آن دختر عمل مساحقه را انجام داده است) و نطفه‌ی شوهرش را به رحم آن دختر انتقال داده و آن دختر هم از این راه باردار شده است!
حالا، ما می‌خواهیم بدانیم که نظر اسلام، درباره‌ی چنین زنی چیست؟
امام حسن علیه‌السلام فرمود: آری، مسأله پیچیده‌ای است و برای حل آن، حضور امام علی علیه‌السلام لازم است. در عین حال، من پاسخ این مسأله را می‌دهم، اگر پاسخ من صحیح بود، که از ناحیه خداوند متعال و امام علی علیه‌السلام است و اگر پاسخ من اشتباه بود، از ناحیه‌ی خودم می‌باشد.
حکم اسلام، در این مورد، چنین است:
1. مهریه‌ی آن دختر، به اندازه‌ی مهریه‌ی دختران امثال او (به دستور حاکم شرع) از آن زن گرفته و به دختر داده می‌شود؛ زیرا، هنگام تولد بچه، او دیگر دختر نخواهد بود.
2. باید آن زن را مانند زن زناکار کیفر (سنگسار) نمایند؛ زیرا، گناه او (نتیجه‌اش) با زنای زن شوهر دار یکی است.
3. صبر می‌کنند تا بچه متولد شود، سپس آن بچه را به صاحب نطفه (شوهر آن زن گناهکار) می‌دهند و بر آن دختر، مجازات حد را جاری می‌سازند.
آن گروه، از محضر امام حسن علیه‌السلام خارج شدند و در مسیر راه، با امیرمؤمنان، امام علی علیه‌السلام، ملاقات نموده و ماجرای ملاقات خود با امام حسن علیه‌السلام را به عرض آن حضرت رساندند.
سپس، امام علی علیه‌السلام فرمود:
«لو أننی المسئول، ما کان عندی فیها أکثر مما قال ابنی»[1] .
یعنی: «اگر این سؤال از من می‌شد، در نزد من، زیادتر از آن چه که پسرم گفت، نبود.»

یعنی، پاسخ مسأله، همان است که فرزندم امام حسن علیه‌السلام به شما داده است[2] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 43، ص 353.

[2] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 264 (با اندکی تصرف و تغییر).

پاسخ به پرسشهای امیرمؤمنان

حافظ ابونعیم، در «حلیة الأولیاء» می‌نویسد:
روزی، امیرالمؤمنین علیه‌السلام از پسر ارجمند خود، امام حسن مجتبی علیه‌السلام، چند سؤال پرسید. امام حسن مجتبی علیه‌السلام، پاسخ‌های روشن و کافی آن سؤالها را بیان کرد، به طوری که آن پاسخها، مورد پذیرش و تحسین امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار گرفت.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: پسر عزیزم! سداد چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: ای پدر بزرگوار! سداد، دفع منکر است به معروف.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: شرف، چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: نیکی کردن به عشیره و گذشتن از جرم ایشان و عفو نمودن آنان.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: مروت چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: عفت و اصلاح مال.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: جود و سماحت، در چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: بذل مال، در حال دشواری و آسانی.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: بخل چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: آنچه را که در دست او باشد، آن را شرف پندارد و آنچه را که انفاق کند، تلف بداند.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: مؤاخات و برادری چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: مساوات و کمک مالی، در حل فقر و دارایی.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: جبن و بی‌دلی چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: جرأت داشتن بر دوست و ترسیدن از دشمن.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: غنیمت چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: رغبت و علاقه داشتن بر تقوا، و زهد و بی‌میلی به دنیا، که آن خدمت قابل ستایش است.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: حلم چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: خشم فروخوردن و عنان نفس، به دست گرفتن.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: غنا چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: خشنودی نفس است به قسمت الهی، اگر چه اندک باشد و بهترین غنا، غنای نفس است.

امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: فقر چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: غلبه و استیلای حرص نفس، بر همه چیز.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: عقل چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: نگاه داشتن دل.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: سنأ - یعنی: رفعت و بلندی - به چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: به انجام کارهای شایسته و ترک امور ناپسند و قبیح.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: سفه چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: متابعت کردن از اهل دنائت و مصاحبت نمودن با گمراهان.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: غفلت چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: ترک مسجد و اطاعت از مفسد.
امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: حرمان چیست؟
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: ترک حظ و بهره‌ای که نصیب کسی شود و آن را بدون استفاده، از دست بدهد.
این نوع پاسخها، از امام حسن مجتبی علیه‌السلام، دلیل روشنی است بر احاطه‌ی علمی آن حضرت بر جمیع علوم؛ زیرا، بدون فکر و نظر و فی البداهة، این نوع جوابها، گفته شده است[1] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمه، ج 2، ص 143 - تحف العقول، ص 227 - طبق نقل آفتاب مهربانی، صص 38 - 40.

پاسخ به اعتراض مرد یهودی

مام حسن علیه‌السلام، در عین آنکه پارسا بود، خوشپوش، آراسته و باوقار بود.
روزی، آن حضرت، باشکوه و نورانیت خاصی، سوار بر قاطری زیبا، از کوچه‌های مدینه، عبور می‌کرد و می‌خواست به بیرون مدینه برود.
در مسیر راه آن حضرت، یک نفر یهودی، که آن حضرت را دید، به پیش آمده و به آن حضرت عرض کرد: من از شما سؤالی دارم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: سؤال خود را بپرس.
مرد یهودی گفت: جد شما، رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده است: «الدنیا، سجن المؤمن و جنة الکافر».
یعنی: دنیا، زندان مؤمن، و بهشت کافر است». ولی من، اکنون که وضع تو را با وضع خودم مقایسه می‌کنم، می‌بینم که تو در آسایش هستی و من در سختی!
امام حسن علیه‌السلام فرمود: این تصور غلط است که مؤمن باید از همه چیز محروم باشد، (مقایسه تو بیجا است؛ بلکه، تو اینچنین، مقایسه کن که) هر گاه، مقام ارجمند مؤمن را در بهشت با وضع مؤمن در دنیا، مقایسه کنی و همچنین اگر مقام پست کافر را در دوزخ، با وضع کافر در دنیا مقایسه کنی،آنگاه خواهی فهمید که دنیای مؤمن نسبت به آخرتش زندان و دنیای کافر نسبت به آخرتش، بهشت می‌باشد[1] .

پی نوشت ها:
[1] فصول المهمه، ابن‌صباغ مالکی (به صورت اقتباس) ص 138، طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم، ص 291.

پاسخ به پرسش پادشاه روم

علامه‌ی مجلسی قدس سره در جلد دهم از کتاب بحارالأنوار، از کتاب تفسیر علی بن ابراهیم، روایت می‌کند که: پادشاه روم، از حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، موضوعات متعددی را پرسید، که از جمله‌ی آن سؤالها است:

1. آن هفت چیزی را که خداوند خلق کرد، در حالیکه آنها در رحم مادر نبودند، کدامند؟

حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: (آن هفت چیز عبارتند از:)

1. حضرت آدم علیه‌السلام.
2. حضرت حوا علیه‌السلام.
3. قوچ حضرت ابراهیم علیه‌السلام.
4. ناقه‌ی حضرت صالح علیه‌السلام.
5. ابلیس.
6. مار.
7. کلاغی را که خداوند متعال، آن را در قرآن ذکر فرموده است.

آن کلاغ، همان است که خداوند متعال، در آیه‌ی مبارکه‌ی سی و یکم از سوره‌ی شریفه‌ی مائده، به آن اشاره کرده است، چنانکه می‌فرماید:

«فبعث الله غرابا یبحث فی الأرض لیریه کیف یواری سوأة أخیه...»

آنگاه، پادشاه روم راجع به ارزاق خلایق، از حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام پرسید.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: ارزاق خلایق، در آسمان چهارم است و به اندازه‌ی معلومی نازل می‌شود و تقسیم می‌گردد.

پادشاه، روم از امام حسن علیه‌السلام، درباره‌ی ارواح مؤمنان پرسید که آنان پس از مردن در کجا خواهند بود؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: آنها در هر شب جمعه، نزد صخره‌ی (سنگ) بیت المقدس، اجتماع می‌کنند. پادشاه روم پرسید: ارواح کفار در کجا اجتماع می‌کنند؟

امام حسن علیه‌السلام فرمود: ارواح کفار، در وادی حضر موت، که پشت شهر یمن است، اجتماع می‌نمایند.

همین که امام مجتبی علیه‌السلام، این جوابها را فرمود، پادشاه روم متوجه یزید بن معاویه لعنهما الله شد، که در آن مجلس حضور داشت و به او گفت: آیا فهمیدی که این علم، یک نوع علمی است که آن را کسی نمی‌داند، مگر پیغمبر مرسل، یا وزیر او، که خدا او را به مقام وزارت، محترم شمرده باشد، یا عترت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و غیر از او، آن دشمنی است که خداوند، به قلب او مهر زده (که نمی‌تواند چیزی

را بفهمد) و او دنیای خویش را بر آخرت خود و هوا و هوس را بر دین خویش، برگزیده است و او ست که از ظالمین و ستمکاران خواهد بود.
یزید، از این سرزنش‌ها ساکت و خجل شد.
آنگاه، پادشاه روم بعد از آن که جایزه‌ی نیکویی را به امام حسن علیه‌السلام داد، به آن حضرت گفت: دعا کن تا خداوند دین پیامبر تو را نصیب من نماید؛ زیرا که حلاوت سلطنت، میان من و ایمان آوردن، حایل شده است و من، این مقام را شقاوت و عذاب دردناکی می‌بینم.
پس از این جریان، یزید به جانب پدرش معاویه برگشت و پادشاه روم، برای معاویه نوشت: آن کسی که بعد از پیغمبر شما، خداوند به او علم و دانش داد و طبق تورات، انجیل، زبور، فرقان (یعنی قرآن) و آنچه که در آنها نوشته شده است، قضاوت و حکومت کند، حق و خلافت برای او خواهد بود[1] .

پی نوشت ها:
[1] ستارگان درخشان، سرگذشت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، ص 59؛ طبق نقل آفتاب مهربانی، صص 58 - 60.

پدر هشت دختر

عربهای صحرانشین، وقتی که به مدینه می‌آمدند، می‌دانستند که اگر چنانچه در هیچ جا از آنها نگهداری و پذیرایی نمی‌شود، در خانه‌ی امام حسن مجتبی علیه‌السلام، به روی همه باز است.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام، بخش قابل توجهی از اموال خود را، در راه دستگیری از محتاجان و اطعام غریبان و دلجویی از نیازمندان، به مصرف می‌رسانید.
روزی از روزها، مرد عربی که بسیار زشت‌رو و بدسیما بود، به خانه‌ی امام حسن علیه‌السلام وارد شد و چون گرسنه بود، بر سر سفره نشست و شروع به خوردن کرد، تا سیر شد و سپس، دست از غذا کشید. امام حسن علیه‌السلام، از این مهمانهای ناخوانده و ناشناس، همیشه داشت و از اینکه آن حضرت می‌دید که آنان شکمی از عزا درمی‌آوردند، خوشحال می‌شد.
وقتی که نگاه مرد عرب، به روی امام مجتبی علیه‌السلام افتاد، آن حضرت با لبخندی، از او پرسید: از کجا می‌آیی؟ آیا تنها هستی؟
مرد عرب پاسخ داد: من برای انجام کاری، از صحرا، به این جا آمده‌ام و در این شهر، تنها هستم. اما زنی دارم که هشت دختر پشت سرهم، برایم آورده است. تنها فرقی که من با بچه‌هایم دارم، این است که آنها همه از من پرخورترند و من هم از همه‌ی آنها خوشگلترم.
حضرت امام مجتبی علیه‌السلام، با شنیدن این حرف از آن مرد عرب، تبسم کرد و بر حال او رحمت آورد و پول قابل توجهی را به او بخشید و فرمود: این هم، برای زن و هشت دخترت![1] .

پی نوشت ها:
[1] لطائف، ص 139؛ طبق نقل قصه‌های چهارده معصوم، آذر یزدی، ص 100.

پاسخی به نامه تسلیت آمیز اصحاب

علامه مجلسی (ره)، در کتاب «جلاء العیون» فرموده است:
شیخ طوسی (ره)، به سند معتبر، از حضرت امام جعفر صادق، روایت کرده است که:
دختری از دختران حضرت امام حسن علیه‌السلام، وفات کرد. سپس، گروهی از اصحاب آن حضرت، نامه‌ی تعزیت (و تسلیتی را) برای آن حضرت، نوشتند.
آنگاه، حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، در پاسخ نامه‌ی اصحاب خود، این چنین مرقوم فرمود:
أما بعد؛ نامه‌ی شما که مرا در مرگ فلان دختر من، تسلی داده بودید، که من در بلای او صابر هستم.
به درستی که مصایب زمان، مرا به درد آورده است و نوایب دوران و مفارقت دوستانی که با آنها الفت داشته‌ام، مرا آزرده کرده است و برادرانی که من، آنها را دوست خود می‌انگاشتم و از دیدنشان شاد می‌شدم و دیده‌های آنان نیز، به ما روشن بود.
پس مصایب ایام، به ناگاه ایشان را فروگرفت و مرگ، ایشان را ربود و به لشکرهای مردگان برد. ایشان با یکدیگر مجاور هستند، بدون آنکه در میانشان، آشنایی باشد، و بدون آنکه یکدیگر را ملاقات کنند و بدون آنکه از یکدیگر بهره‌مند گردند، یا به زیارت یکدیگر روند، با آنکه خانه‌های آنها، بسیار به یکدیگر نزدیک است.
خانه‌های بدنهای آنها، از صاحبانشان خالی گشته و دوستان و یارانشان، از آنها دوری کرده‌اند. ما خانه‌ای مثل خانه‌ی آنها و کاشانه‌ای مثل قرارگاه ایشان، ندیده‌ایم.
آنها، در خانه‌های وحشت انگیز ساکن گردیده، از خانه‌های مألوف خود دوری گزیده، دوستان، بدون دشمنی، از آنان مفارقت کرده و آنها را برای پوسیدن و کهنه شدن، در داخل گودال‌ها (قبرها) افکنده‌اند.
این دختر من کنیز مملوکی بود و به راهی پیموده شده که پیشینیان به آن راه رفته‌اند رفت، و آیندگان نیز، به آن راه خواهند رفت. والسلام[1] .

پی نوشت ها:
[1] منتهی الآمال، محدث قمی، ج 1، ص 268. (با بازنویسی ما).

پاداش زیارت پیامبر و فرزندان او

صدوق با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:
امام حسن بن علی علیه‌السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید:پدرم! پاداش کسی که تو را زیارت کند، چیست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
فرزندم! هر کس مرا - زنده باشم یا مرده - پدرت، برادرت، یا تو را زیارت کند، بر عهده‌ی من است که در قیامت او را دیدار کنم و از گناهانش برهانم. [1] .
ابن‌قولویه به سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:
امام حسن علیه‌السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:پدربزرگ! پاداش کسی که تو را زیارت کند، چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
فرزندم! هر کس مرا - در زندگی و پس از مرگم - یا پدرت را زیارت کند، بر عهده‌ی خدا است که من در قیامت او را زیارت کنم و از گناهانش برهانم. [2] .
صدوق با سند خود از امام صادق علیه‌السلام و او از پدران بزرگوار خود نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:پدربزرگ! پاداش کسی که به دیدار تو آید، چیست؟ آن حضرت فرمود:هر کس مرا، پدرت، تو یا برادرت را زیارت کند، بر عهده‌ی من است که در قیامت او را دیدار کنم؛ تا از گناهانش برهانم. [3] .
شیخ طوسی با سند خود از معلی بن جعفر نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام عرض کرد:ای رسول خدا! پاداش کسی که ما را زیارت کند، چیست؟ آن حضرت فرمود:هر کس مرا پدرت را، برادرت را یا تو را - در زندگی یا پس از مرگ - زیارت کند، بر عهده‌ی من است که در قیامت او را نجات دهم. [4] .
شیخ طوسی با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:
روزی حسن بن علی علیه‌السلام بر دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که سر بلند کرد و پرسید:پدربزرگ! کسی که پس از مرگت تو را زیارت کند، چه پاداشی دارد؟ آن حضرت فرمود:
فرزندم! هر کس پس از مرگم به زیارتم بیاید، بهشت بر او واجب است.
هر کس پس از مرگ پدرت به زیارت او بیاید، بهشت بر او واجب است.

هر کس پس از مرگ برادرت به زیارت او بیاید، بهشت بر او واجب است.
هر کس پس از مرگ تو به زیارت تو بیاید، بهشت بر او واجب است. [5] .

پی نوشت ها:

[1] علل شرایع 460:2.

[2] کامل الزیارات:91 ح 92.

[3] امالی:114 ح 94.

[4] تهذیب الاحکام 40:6 ح 1.

[5] همان:20 ح 1.

صدوق با سند خود از امام هادی علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:
امیرمؤمنان علیه‌السلام، در حالی که به دست سلمان تکیه کرده و حسن بن علی علیه‌السلام با او بود؛ آمد و وارد مسجدالحرام شد و نشست. در این هنگام، مردی خوش‌اندام با لباسی آراسته، آمد و بر امیرمؤمنان علیه‌السلام سلام کرد. حضرت علی علیه‌السلام پاسخ داد، و او نشست و گفت:ای امیرمؤمنان! درباره‌ی سه چیز از تو پرسش می‌کنم، اگر به آن‌ها پاسخ دادی پی خواهم برد که این مردم از امر تو بر چیزی مسلط شده‌اند که (شایسته‌ی آن نیستند) و داوری من بر ایشان این است که (با این کار نادرست خود،) در دنیا و آخرتشان در امان نخواهند بود، و اگر پاسخ ندادی خواهم دانست که تو و آنان برابرید. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:هر چه می‌خواهی بپرس. او گفت:روح انسان هنگام خواب کجا می‌رود؟ آدمی چگونه به یاد می‌آورد و فراموش می‌کند؟ چگونه است که فرزند انسان به عموها و دایی‌های خود شباهت دارند؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام به حسن بن علی علیه‌السلام رو کرد و فرمود:ابامحمد! به او پاسخ بده. حسن علیه‌السلام فرمود:
پاسخ پرسش نخست، این است که روح آدمی (هنگام خواب، گویی که) وابسته به باد و باد وابسته‌ی به هواست، تا لحظه‌ای که صاحبش برای بیداری بجنبد. هنگامی که خداوند عزوجل اجازه داد روح نزد صاحبش برگردد روح باد را، و باد هوا را به خود می‌کشد و بدین سان، روح در بدن صاحبش قرار می‌گیرد. اگر خداوند اجازه نداد روح نزد صاحبش برگردد، هوا باد را، و باد روح را می‌کشد و روح تا روز قیامت نزد صاحبش برنمی‌گردد.
پاسخ پرسش دوم این است که دل آدمی (گویی که) در ظرفی است، و بر آن، سرپوشی است، و اگر انسان، صلوات کامل بر محمد (و آل او) بفرستد، آن سرپوش کنار می‌رود و دل روشن می‌شود و انسان آنچه را [از تعهدات ایمانی] فراموش کرده بود، به یاد می‌آورد، و اگر بر محمد و آل محمد درود نفرستد یا از صلوات خود (آل را) کم کند، آن سرپوش بر آن ظرف می‌افتد و دل تاریک می‌شود و انسان آنچه را به ذهن سپرده بود، فراموش می‌کند.
پاسخ پرسش سوم این است که هر گاه مرد با دلی آرام، رگ‌هایی آسوده و تنی بی‌اضطراب، با همسر خود همبستر شود و نطفه در رحم جا گیرد، فرزند به پدر و مادر خود شبیه می‌شود، و اگر مرد با دلی بی‌قرار، رگ‌هایی نیاسوده و تنی ناآرام، با همسر خود همبستر شود، نطفه در درون رحم

آشفته می‌شود و بر رگی از رگ‌ها قرار می‌گیرد. اگر نطفه بر رگی از رگ‌های عموها قرار بگیرد، فرزند شبیه عموهایش می‌شود و اگر بر رگی از رگ‌های دایی‌ها قرار بگیرد، شبیه دایی‌هایش می‌شود.
آن مرد گفت:شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست، و پیوسته بر این شهادت خواهم داد، و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، و پیوسته بر این شهادت خواهم داد، و - به امیرمؤمنان علیه‌السلام اشاره کرد و گفت:- شهادت می‌دهم که تو وصی رسول خدا، و پس از او به پا دارنده‌ی حجت اویی، و پیوسته بر این شهادت خواهم داد. و - به (امام) حسن علیه‌السلام اشاره کرد و گفت:- شهادت می‌دهم که تو وصی امیرمؤمنان علیه‌السلام و به پا دارنده‌ی حجت اویی، و شهادت می‌دهم که پس از تو، حسین علیه‌السلام وصی پدر خود و به پا دارنده‌ی حجت اوست، و شهادت می‌دهم که پس از حسین علیه‌السلام، علی بن الحسین علیه‌السلام به پا دارنده‌ی امر اوست، و شهادت می‌دهم که محمد بن علی به پا دارنده‌ی امر علی بن الحسین علیه‌السلام است و شهادت می‌دهم که جعفر بن محمد به پا دارنده‌ی امر محمد بن علی است، و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر به پا دارنده‌ی امر جعفر بن محمد است، و شهادت می‌دهم که علی بن موسی به پا دارنده‌ی امر موسی بن جعفر است، و شهادت می‌دهم که محمد بن علی به پا دارنده‌ی امر علی بن موسی است، و شهادت می‌دهم که علی بن محمد به پا دارنده‌ی امر محمد بن علی است، و شهادت می‌دهم که حسن بن علی به پا دارنده‌ی امر علی بن محمد است، و شهادت می‌دهم بر مردی از فرزندان حسین علیه‌السلام که کنیه و نام او را نمی‌گویند، تا (در آخر زمان) امرش آشکار شود و زمین را از عدل پر کند؛ همان سان که از ظلم پر است.
سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امیرمؤمنان! سپس برخاست و رفت.
امیرمؤمنان علیه‌السلام به حسن علیه‌السلام فرمود:ابامحمد! تعقیبش کن ببین کجا می‌رود؟ حسن بن علی علیه‌السلام به دنبالش رفت و گفت:(آن مرد در دید من بود) تا گام در بیرون مسجد نهاد. پس دیگر ندانستم کجای زمین خدای سبحان او را ربود، برگشتم و به امیرمؤمنان علیه‌السلام گزارش دادم.حضرت علی علیه‌السلام فرمود:ابامحمد! آیا او را شناختی؟ حسن علیه‌السلام می‌گوید:عرض کردم:خدا، پیامبرش و امیرمؤمنان علیه‌السلام داناترند. علی علیه‌السلام فرمود:او خضر علیه‌السلام بود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] علل الشرایع:96 ح 6.

پاسخ به پادشاه روم

علی بن ابراهیم با سند خود از امام صادق علیه‌السلام از پدران بزرگوارش نقل کرده است:

چون به امیرمؤمنان علیه‌السلام خبر رسید که صد هزار نفر همراه معاویه‌اند، فرمود:آنان از چه قومی هستند؟ گفتند:از شام. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:نگویید شام، بگویید شوم. آنان اهل دیاری هستند که داوود علیه‌السلام آنان را لعن کرد و خداوند آنان را میمون و خوک قرار داد.

سپس به معاویه نوشت:مردم را به کشتن مده! بیا با هم نبرد کنیم. اگر من تو را کشتم، داخل آتش خواهی شد و مردم از تو و گمراهیت آسوده می‌شوند. اگر تو مرا کشتی، من در بهشت خواهم بود و شمشیر تو - که نمی‌توانم آن را غلاف کنم تا مکر و نیرنگ و بدعت تو را بردارم - در غلاف برود. من کسی هستم که خدا در تورات و انجیل، نام او را به عنوان یاور رسول خدا صلی الله علیه و آله، برده است. من اولین کسی هستم که - زیر آن درختی که خدای سبحان در فرموده‌ی خود:«به راستی، خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت کردند، از آنان خشنود شد [1] »، نام برده - با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردم.

پس از آن که معاویه نامه علی علیه‌السلام را نزد یاران خود خواند، گفتند:سوگند به خدا! با تو به انصاف رفتار کرده است. معاویه گفت:به خدا! چنین نیست. سوگند به خدا! پیش از آن که به من دست یابد، با صد هزار شمشیر اهل شام، او را افکنده از پا درمی‌آورم. سوگند به خدا! من از مردان هماورد او نیستم. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:«سوگند به خدا! علی! اگر همه‌ی شرقیان و غربیان به نبردت آیند، همه را خواهی کشت.»

یکی از آنان گفت:معاویه! پس چرا با کسی می‌جنگی که خود [فضیلت او را] می‌دانی و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبری به ما می‌دهی که بنابرآن، من و تو در نبرد با او جز بر گمراهی نخواهیم بود؟

معاویه گفت:این، خطابات و پیام خداست. سوگند به خدا! من و یارانم نمی‌توانیم آن را برگردانیم تا آنچه باید، رخ دهد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:خبر به پادشاه روم رسید. به او گفتند:دو نفر آمده‌اند و پادشاه را می‌خواهند؟ او پرسید:از کجا آمده‌اند؟ گفتند:یک نفر از کوفه و یک نفر از شام. پادشاه به وزیرانش گفت:میان تاجران عرب بروید، ببینید آیا کسی را پیدا می‌کنید که این دو نفر را به من بشناساند؟! پس دو نفر از تاجران شام و دو نفر از تاجران مکه را آوردند و پادشاه از آنان

سؤال کرد و آنان پاسخ دادند. پادشاه به کلیدداران خزائنش گفت:تندیس‌ها را بیاورید.آنان تندیس‌ها را آوردند و پادشاه در آن‌ها نگریست و گفت:مرد شامی، گمراه است و مرد کوفی، هدایت شده.
سپس پادشاه در نامه‌ای به معاویه، از او خواست که:داناترین فرد خاندانت را به سوی من بفرست. و در نامه‌ای به امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز از او خواست که:داناترین فرد خاندانت را به سوی من بفرست؛ تا سخنان آنان را بشنوم و به کتاب آسمانی خود، انجیل بنگرم و بگویم:کدام یک شایسته‌ی این امر هستید و بر فرمانروایی خود بیمناک.
معاویه فرزند خود، یزید را فرستاد و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرزند خود، حسن علیه‌السلام را. چون یزید نزد پادشاه آمد، دست او را گرفت و بوسید، و بر سر او بوسه زد. سپس حسن بن علی علیه‌السلام آمد و فرمود:سپاس آن خدایی را که مرا یهودی، نصرانی، مجوسی، آفتاب پرست، ماه پرست، بت پرست و گاو پرست نیافرید. و مرا توحیدگرای مسلمان آفرید و از مشرکان قرار نداد. خجسته است خداوند؛ آن پروردگار عرش عظیم. ستایش، مخصوص خدا پروردگار جهانیان است.
حسن علیه‌السلام نشست و نگاهش را پایین انداخت. پادشاه روم به آن دو نفر (حسن علیه‌السلام و یزید) نگاه کرد و دستور داد آنان را بیرون ببرند و میان آنان جدایی افکنند. سپس یزید را احضار کرد، و از خزانه‌ی خود، 313 صندوق بیرون آورد که تندیس‌های پیامبران، که هر یک را با زیور ویژه‌ی خود آراسته بودند، در آن‌ها بود. پادشاه تندیسی را گرفت و به یزید نشان داد؛ یزید آن را نشناخت. پادشاه یک یک تندیس‌ها را به او نشان داد، و او آن‌ها را نشناخت، و درباره‌ی آن‌ها پاسخی نداشت. سپس پادشاه از او پرسید از روزی‌های آفریده‌ها و این که ارواح مؤمنان پس از مرگ کجا جمع شوند؟ و ارواح کافران کجا هستند؟ و او چیزی نمی‌دانست.
پس حسن بن علی علیه‌السلام را خواست و گفت:من از یزید بن معاویه شروع کردم تا او پی برد که تو آنچه را او نمی‌داند، می‌دانی، و نیز پدر تو از آنچه پدر او نمی‌داند، آگاه است. برای من از اوصاف پدر تو و پدر او گفته‌اند. من به انجیل نگریستم و دیدم محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و علی علیه‌السلام وزیر اوست و در اوصیای پیامبران نگاه کردم و دیدم پدر تو وصی محمد صلی الله علیه و آله است.
حسن علیه‌السلام فرمود:هر پرسشی از انجیل، تورات و قرآن، به ذهنت رسید از من بپرس؛ تا به خواست خدا، پاسخ دهم. پادشاه، تندیس‌ها را خواست. پادشاه، اولین تندیسی که به حسن علیه‌السلام نشان داد، در اوصاف ماه بود. حسن علیه‌السلام فرمود:این، شمایل آدم، پدر بشر است.
پادشاه تندیس دیگری را به او نشان داد که در اوصاف آفتاب بود، حسن علیه‌السلام فرمود:این، شمایل حواء، مادر بشر است. او تندیس دیگری را

که چهره‌ی زیبایی داشت، به حسن علیه‌السلام نشان داد، و حسن علیه‌السلام فرمود:این، شمایل شیث، فرزند آدم است که اولین پیامبر مبعوث است و عمرش در دنیا به 1040 سال رسید. حسن علیه‌السلام درباره‌ی تندیس چهارم فرمود:این، شمایل نوح، صاحب کشتی است که عمرش 1400 سال، و اقامتش در میان قومش 950 سال است. درباره‌ی تندیس پنجم فرمود:این، شمایل ابراهیم است که سینه‌ستبر و پیشانی‌بلند بود. درباره‌ی تندیس ششم فرمود:این، شمایل اسرائیل است که همان یعقوب است. درباره‌ی تندیس هفتم فرمود:این، شمایل اسماعیل است. درباره‌ی تندیس هشتم فرمود:این، شمایل یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم است. درباره‌ی تندیس نهم فرمود:این، شمایل موسی بن عمران است که 240 سال عمر کرد و میان او و ابراهیم 500 سال فاصله بود. درباره‌ی تندیس دهم فرمود:این، شمایل داود، صاحب جنگ است. درباره‌ی تندیس یازدهم فرمود:این، شمایل شعیب است. سپس تندیس‌های زکریا، یحیی و عیسی بن مریم را نشان داد و گفت:عیسی بن مریم روح خدا و کلمه‌ی اوست، و 313 سال در دنیا زندگی کرد. آن گاه خدا او را به آسمان بالا برد، و [سرانجام] در دمشق، به زمین می‌آید، و اوست که دجال را می‌کشد.

پادشاه یک یک تندیس‌ها را به او نشان داد و او از یک یک پیامبران نام برد. سپس تندیس‌های اوصیا، و وزرای پیامبران را به او نشان داد، و او از تک تک آنان خبر داد.

آنگاه تندیس‌هایی در شمایل پادشاهان به او نشان داد و او فرمود:اوصاف این‌ها را در تورات، انجیل، زبور و قرآن نمی‌یابم. گویا این‌ها از پادشاهان است.

پادشاه گفت:ای خاندان محمد! من شهادت می‌دهم که علوم اولین و آخرین، و علوم تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم و الواح موسی، به شما عطا شده است.

سرانجام تندیسی را به او نشان داد که می‌درخشید. چون حسن علیه‌السلام به آن نگریست، به سختی گریست. پادشاه گفت:چرا گریستی؟ حسن علیه‌السلام فرمود:این، شمایل جدم، محمد صلی الله علیه و آله است که محاسن پرپشت، سینه‌ی ستبر، گردن افراشته، پیشانی باز، بینی خمیده و دندان از هم دور، زیباروی، تابدارموی، خوش‌بو، نیک سخن و زبان‌آور بود. او همیشه امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. او 63 سال عمر کرد و چیزی از پس خود به جا نگذاشت جز انگشتری که بر آن نوشته بود:«لا اله الا الله، محمد رسول الله»، وآن را به دست راست می‌کرد، و شمشیر ذوالفقار، عصا، ردا، و جامه‌ای پشمی که پیوسته می‌پوشید و آن را نه پاره کرد، و نه دوخت؛ تا به خدا پیوست.

پادشاه گفت:ما در انجیل می‌خوانیم که محمد صلی الله علیه و آله چیزی دارد که بر دو نوه‌ی دختری خود انفاق می‌کند. آیا چنین بود؟ حسن علیه‌السلام فرمود:آری. او گفت:آیا برای شما ماند؟ حسن علیه‌السلام فرمود:نه. پادشاه گفت:این، اولین فتنه‌ی این امت بر خود، و بر حاکمیت پیامبر خویش، و گزینش دیگری بر آل پیامبرشان است. [و] از شما (آل پیامبر) است که به حق، قیام کند، و به نیکی‌ها فرمان دهد، و از زشتی‌ها بازدارد.
سپس پادشاه از 7 چیز که خدا آفریده و در رحم نجنبیدند، پرسید. حسن علیه‌السلام فرمود:آدم، حوا، قوچ ابراهیم، ناقه‌ی صالح، ابلیس لعن شده، مار و کلاغی که خدا در قرآن از او نام برده است.
پادشاه از روزی‌های آفریده‌ها پرسید. حسن علیه‌السلام فرمود:روزی‌های آفریده‌ها در آسمان چهارم است که به اندازه، فرود می‌آید و به اندازه، پخش می‌شود. پادشاه پرسید:ارواح مؤمنان کجا جمع می‌شوند؟ حسن علیه‌السلام فرمود:هر شب جمعه، کنار صخره‌ی بیت المقدس گرد می‌آیند و آن، پایین‌ترین [مرتبه‌ی وجودی] عرش خداست که از آن، زمین گسترش می‌یابد و به سوی آن درهم می‌پیچد. محشر و استیلای پروردگار بر آسمان و فرشتگان نیز از آن است.
پادشاه پرسید:ارواح کافران کجا گرد می‌آیند؟ حسن علیه‌السلام فرمود:در وادی حضرموت، پشت شهر یمن. سپس خدا آتشی از شرق و آتشی از غرب برمی‌انگیزد، و از پی آتش‌ها، دو باد شدید می‌آورد. مردم نزد صخره‌ی بیت المقدس گرد می‌آیند. بهشتیان از جانب راست صخره اجتماع می‌کنند و آن روز موعود نزدیک می‌شود، و جهنم - که در آن فلق و سجین است - از جانب چپ صخره، در مرز زمین‌های هفتم رخ دهد و آفریده‌ها از صخره پراکنده شوند. پس هر کس که بهشت بر او واجب باشد، داخل آن شود و هر کس که آتش بر او واجب باشد، داخل آن شود. این است فرموده‌ی خدا:«گروهی در بهشت و گروهی در آتشند.» [2] .
پس از آن که حسن علیه‌السلام به پرسش‌ها پاسخ داد، پادشاه رو به یزید بن معاویه کرد و گفت:آیا اینک دریافتی که این علوم را کسی نمی‌داند جز پیامبر مرسل، یا وصی او - که خدا افتخار یاوری پیامبرش را به او بخشیده است - و یا خاندان پیامبر برگزیده؟ و دیگری که دشمنی می‌کند، خدا بر دلش مهر زده، و دنیا را بر آخرت یا هوا را بر دین، گزیده و از ستمکاران است.
یزید خاموش ماند و چیزی نگفت. پادشاه به حسن علیه‌السلام جایزه‌ای نیکو داد و او را احترام کرد، و گفت:از پروردگارت بخواه تا دین پیامبرت را بر من روزی کند؛ زیرا اینک شیرینی پادشاهی - که بدبختی مرگبار و عذابی دردناک است - میان من و آن، فاصله انداخته است.

یزید نزد معاویه برگشت و پادشاه به معاویه نوشت:[عاقلان] چنین گویند:کسی را که خدا - پس از پیامبر شما - به او علم داده است، و به تورات و آنچه در آن است، و انجیل و آنچه در آن است، و زبور و آنچه در آن است، و قرآن و آنچه در آن است، [آگاه است و] داوری می‌کند، حق [با او] و خلافت از آن اوست.
نیز به علی علیه‌السلام نوشت:حق [با تو] و خلافت از آن توست. خاندان نبوت در تو و فرزندان توست. با هر کس که با تو ستیزد، بجنگ؛ تا خدا با دست تو او را عذاب دهد و [سرانجام،] در آتش جهنم، جاودان سازد. ما در انجیل خود می‌یابیم که هر کس با تو بجنگد، لعن خدا فرشتگان و همه‌ی مردم و نیز اهل آسمان‌ها و زمین، بر اوست. [3] .

پی نوشت ها:
[1] فتح:18؛ (لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة).
[2] شوری:7؛ (فریق فی الجنة و فریق فی السعیر).
[3] تفسیر قمی 268:2.

حرانی می‌گوید:
معاویه مرد ناشناسی را فرستاد تا سؤالاتی را از امیرمؤمنان علیه‌السلام بپرسد که پادشاه روم از او پرسیده بود. مرد ناشناس به کوفه آمد و با امیرمؤمنان علیه‌السلام سخن گفت. امیرمؤمنان علیه‌السلام که پی برد او بیگانه است از او بازجویی کرد و او بی‌درنگ اعتراف کرد. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:خدا فرزند [هند] جگرخوار را بکشد! چه اندازه او و همراهانش گمراهند. خدا او را بکشد! کنیزی را آزاد کرد و چه خوب بود با او ازدواج می‌کرد. خدا میان من و این امت داوری کند که خویشی مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله رعایت نکردند، مقام بلند مرا ناچیز شمردند و روزگار مرا تباه ساختند. حسن، حسین و محمد را فراخوانید. آنان آمدند. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:ای برادر شامی! این دو، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و این، فرزند من است. از هر کدام می‌خواهی، بپرس تا پاسخ بشنوی. شامی گفت:از این - یعنی حسن علیه‌السلام - می‌پرسم.
سپس گفت:میان حق و باطل چقدر فاصله است؟ میان آسمان و زمین چه اندازه فاصله است؟ و میان مشرق و مغرب چه مقدار فاصله است؟ این لکه‌ی سیاهی که در ماه است، چیست؟ این قوس قزح (رنگین کمان) چیست؟ این قطعه‌ی سپید کشیده در آسمان چیست؟ اولین چیزی که بر روی زمین جوشید، چیست؟ اولین چیزی که بر روی زمین به جنبش آمد، چیست؟ چشمه‌ای که ارواح مؤمنان و مشرکان به آن پناه می‌برند، کدام است؟ مؤنث (خنثی) چیست؟ ده چیزی که هر یک سخت‌تر از دیگری است، کدامند؟
امام حسن علیه‌السلام فرمود:ای برادر شامی! میان حق و باطل، چهار انگشت فاصله است؛ آنچه را با دو چشم خود می‌بینی حق است. و چه بسا، با دو گوش خود، فراوان حرف باطل بشنوی. میان آسمان و زمین، دادخواهی ستمدیده، و تا دورادور ناپیدای نگاه چشم است. هر کس جز این گوید، خطاست. میان مشرق و مغرب، یک روز پیاپی [حرکت] آفتاب است، به آن می‌نگری چون طلوع کند، و به آن می‌نگری چون غروب کند. هر کس جز این گوید، خطاست. این قطعه‌ی سپید کشیده در آسمان، شکاف‌های ژرف آسمان و جای فرود آب ریزان بر نوح است. قوس قزح، نگو قزح؛ زیرا قزح، شیطان است، آن، قوس خداست [که] امان از غرق است. لکه‌ی سیاه در ماه برای آن است که روشنایی ماه همچون روشنایی آفتاب بود که خدا آن را محو [و تاریک] کرد و در کتاب خود فرمود:«و نشانه‌ی

شب را تیره‌گون، و نشانه‌ی روز را روشنی‌بخش گردانیدیم.» [1] .
اولین چیزی که بر روی زمین جوشید، وادی دلس (ظلمت) است. اولین چیزی که بر روی زمین به جنبش آمد، درخت خرماست. چشمه‌ای را که ارواح مؤمنان به آن پناه می‌برند، «سلمی» گویند. چشمه‌ای را که ارواح کافران به آن پناه می‌برند، «برهوت» نامند. مؤنث (خنثی) آدمی است که معلوم نیست زن است یا مرد؛ تا زمانی که بلوغ او فرابرسد پس از بلوغ اگر زن باشد، پستان‌هایش آشکار می‌شود و اگر مرد باشد، ریش درمی‌آورد. اگر این علامت‌ها پدیدار نشد، بر دیوار بول کند؛ اگر به دیوار رسد، مرد است، و اگر - همچون شتر - واپس زند، زن است.
و اما ده چیزی که هر یک از دیگری سخت‌تر است:سخت‌ترین چیز که خدا آفرید، سنگ است. سخت‌تر از سنگ، آهن است. سخت‌تر از آهن، آتش است. سخت‌تر از آتش، آب است. سخت‌تر از آب، ابر است. سخت‌تر از ابر، باد است. سخت‌تر از باد، فرشته است.سخت‌تر از فرشته، فرشته‌ی مرگ است. سخت‌تر از فرشته‌ی مرگ، خود مرگ است. سخت‌تر از مرگ، امر خداست.
مرد شامی گفت:شهادت می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی و علی علیه‌السلام، وصی محمد صلی الله علیه و آله است. سپس این پاسخ‌ها را نوشت و برای معاویه برد. معاویه آن را برای ابن‌اصفر (پادشاه روم) فرستاد. چون پاسخ‌ها به پادشاه روم رسید، گفت:گواهی می‌دهم که این، از معاویه نیست. این، جز از معدن نبوت نخواهد بود. [2] .
ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
پادشاه روم به معاویه نامه نوشت و در آن، از 3 چیز سؤال کرد:از جایی که به مثابه‌ی وسط آسمان است، از اولین قطره‌ی خونی که بر زمین ریخت و از جایی که آفتاب، یک بار بر آن تابید؟ معاویه که پاسخ آن‌ها را ندانست، از حسن بن علی علیه‌السلام کمک خواست. او فرمود:بام کعبه، خون حوا و کف دریا آن زمان که موسی علیه‌السلام به آن زد [و شکافت].
روایت شده که:امام حسن علیه‌السلام در پاسخ پادشاه روم فرمود:جایی که قبله ندارد، کعبه است و کسی که هیچ خویشی ندارد، پروردگار است.
مرد شامی از حسن بن علی علیه‌السلام پرسید:میان حق و باطل چقدر فاصله است؟ آن حضرت فرمود:چهار انگشت؛ آنچه با چشم خود دیدی، حق است، و چه بسا با گوش خود، فراوان حرف باطل بشنوی. مرد شامی پرسید:میان ایمان و یقین چقدر فاصله است؟ آن حضرت فرمود:چهار انگشت؛ ایمان، آن است که می‌شنویم و یقین، آن است که می‌بینیم. او پرسید:میان آسمان و زمین چقدر فاصله است؟ آن حضرت فرمود:دادخواهی ستمدیده، و تا دورادور ناپیدای نگاه چشم. او پرسید:میان مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ آن حضرت فرمود:حرکت [پیوسته‌ی]

یک روز آفتاب.[3] .

پی نوشت ها:

[1] اسراء:12؛ (فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة).

[2] تحف العقول:228.

[3] المناقب 12:4.

پرهیز از خونریزی

ابن‌کثیر با سند خود از زید بن اسلم نقل کرده است:
در مدینه، شخصی نزد امام حسن علیه‌السلام - که نامه‌ای در دست داشت - رفت و گفت:این چیست؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود:نامه‌ای از معاویه است که در آن، مرا بیم می‌دهد و تهدید می‌کند. گفت:می‌توانی از او حق خود را بگیری؟ آن حضرت فرمود:آری، ولی بیم دارم که در قیامت، هفتاد یا هشتاد هزار نفر - یا کمتر یا بیش‌تر - بیایند؛ در حالی که رگ‌های بدنشان، خون تراوش می‌کند، و همه از خدا کمک می‌جویند که چرا خونشان ریخته شد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] البداية و النهاية 46:8.

پاداش قرائت قرآن

قطب الدین راوندی می‌گوید:
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:هر کس قرآن بخواند، یک دعای مستجاب دارد، یا زود و یا دیر. [1] .

پی نوشت ها:
[1] دعوات:24، ح 31.

مسعودی می‌گوید:از سخنان امام حسن علیه‌السلام، در برخی مقامات این است که فرمود:ما حزب رستگار خداییم، و نزدیک‌ترین عترت رسول اوییم، و خاندان پاک و خوش‌خوی پیامبریم، و یکی از آن دو گرانبها - که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جا نهاد - هستیم، و دومین آن، کتاب خداست که در آن بیان هر چیزی است. از پیش روی آن و از پشت سرش، باطل به سویش نمی‌آید، در هر چیزی تکیه‌گاه است. تأویل آن، ما را به خطا نمی‌برد، بلکه به حقائق آن یقین داریم. پس از ما پیروی کنید که پیروی ما واجب است؛ زیرا به پیروی خدا و پیامبر و اولیای امر پیوسته است. «پس اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیامبر او عرضه بدارید» [1] ، «و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعا از میان آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند» [2] ، و مباد شما را که به فریاد بلند شیطان گوش فرادهید که او برای شما دشمنی آشکار است، و از آن اولیای او خواهید شد که به ایشان گفت:«امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد، و من پناه شما هستم، پس هنگامی که دو گروه، یک دیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت:من از شما بیزارم، من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید» [3] ، و در آن صورت، برای نیزه‌ها، پوشش [و پناه]، و برای شمشیرها گوسفند فربه، و برای گرزها [جای اشتباه و] گناه، و برای تیرها آماج شوید. سپس کسی را که ایمانی از پیش نداشته یا در آن، چیزی به دست نیاورده است، سود نخواهد بخشید. [4] .

پی نوشت ها:

[4] مروج الذهب 9:3.

پوشیدن بهترین لباس هنگام نماز

عیاشی از ابی‌خیثمه نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام چون به نماز می‌ایستاد، بهترین لباس خود را می‌پوشید. پرسیدند:ای فرزند رسول خدا! چرا چنین می‌کنی؟ فرمود:خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد، و من خود را برای پروردگارم زیبا می‌سازم که می‌فرماید:«[ای فرزند آدم!] زینت خود را در هر مسجد [و نمازی] برگیرید.» [1] از این رو، دوست دارم که زیباترین لباسم را بپوشم. [2] .

پی نوشت ها:
[1] اعراف:31؛ (خذوا زینتکم عند کل مسجد).
[2] تفسیر العیاشی 2:14، ح 29.

پاداش تعقیب نماز صبح

جناب طوسی رحمه الله با سند خود از امام صادق علیه‌السلام، از امام باقر علیه‌السلام، از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است:
هر کس نماز بخواند، و در مصلای خود تا طلوع آفتاب بنشیند، برای او حجاب از آتش خواهد بود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تهذیب الاحکام 321:2، ح 1310.

پاداش رفتن به مسجد

حرانی می‌گوید:و [امام حسن علیه‌السلام] فرمود:هر کس در رفت و آمد به مسجد، مداومت داشته باشد، [لااقل] به یکی از هشت بهره دست یابد:نشانه‌ای استوار [از خدا]، و برادری که از او بهره برد، و دانشی نو، و رحمتی که در انتظارش باشد؛ و سخنی که او را به هدایت [و حق] راهنمایی کند، و یا او را از هلاکت [و گمراهی] بازدارد، و ترک گناهان از روی شرم و یا از روی ترس. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول:235.

دیلمی نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:[در این دنیا،] افرادی هستند که بهشت و نعمت‌های آن، و دوزخ و آتش سوزان آن را می‌بینند. بی‌خبران، آنان را بیمار پندارند در حالی که بیمار نیستند، یا دیوانه انگارند در حالی که آنان را رخداد بزرگ دلشان، که [معرفت و] خوف و هیبت خدا باشد، آن گونه کرده است. باور ایشان این است که هیچ نیازی [ماندگار] در دنیا نداریم، و برای دنیا آفریده نشده‌ایم، و به تلاش برای آن مأمور نیستیم. اموال خود را [در راه خدا] انفاق کرده‌اند، و خون [و جان] خویش را [به خدا] بخشیده‌اند، و بدین وسیله خشنودی آفریدگار را خریده‌اند. دانستند که خدا مال و جان آنان را در برابر بهشت خریدار است، پس با او معامله کردند و از تجارت خود سود بردند و خوشبختی بزرگ به دست آوردند و رستگار و کامیاب شدند.
پس [ای مردم!] - خدا شما را رحمت کند - از اینان پیروی کنید که خدای متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله، و پدران او، ابراهیم و اسماعیل و فرزندانشان را ستود و فرمود:«فبهداهم اقتده»؛ «پس از هدایت آنان پیروی کن»، و بدانید ای بندگان خدا، که شما به اقتدا و پیروی ایشان مکلفید. پس کوشش و تلاش کنید و از این که یاور ستمگران شوید، برحذر باشید؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:هر کس که با ظالمی همراه شود تا در ظلم، یاری‌اش کند، از دایره‌ی اسلام بیرون است؛ و پادرمیانی هر کس، نزد حدی از حدود الهی باشد [تا نگذارد اجرا شود]، با خدا و پیامبرش در ستیز است؛ و هر کس ستمگری را یاری کند تا حق مسلمانی را باطل گرداند، از پیمان اسلام و خدا و پیامبرش رها گشته است؛ و هر کس برای بقای ستمگری دعا کند، نافرمانی خدا را دوست دارد؛ و هر کس در پیشگاه او به مؤمنی ستم یا از او غیبت شود و او بتواند یاری‌اش کند ولی نکند، به خشم خدا و پیامبرش گرفتار است؛ و هر کس یاری‌اش کند سزاوار بهشت است. و خداوند متعال به داود علیه‌السلام وحی فرمود:
«به فلانی جبار بگو:من تو را نفرستادم که دنیا روی دنیا جمع کنی [و ثروت بیندوزی]، بلکه تا از جانب من شکوه‌ی مظلوم را پاسخ دهی و به فریادش برسی؛ زیرا من به خودم سوگند خورده‌ام که مظلوم را یاری کنم، و از کسی که در پیشگاه او ستم شد و او یاری‌اش نکرد، انتقام بگیرم». [1] .

پی نوشت ها:
[1] ارشاد القلوب:76.

پاداش عیادت بیمار

طوسی رحمه الله با سند خود از حکم بن عبدالله نقل کرده است: ابوموسی از امام حسن بن علی علیه‌السلام عیادت کرد. آن حضرت فرمود:آیا برای عیادت آمده‌ای یا زیارت؟ عرض کرد:برای عیادت. آن حضرت فرمود:در شب، کسی به عیادت بیماری نمی‌رود مگر آن که هفتاد هزار فرشته با او همراه می‌شوند و تا صبح برایش استغفار می‌کنند، و نیز برای او خریف [1] بهشتی خواهد بود. [2] .

پی نوشت ها:

[1] خریف:بخش پهناوری از بهشت که سوارکار چهل سال در آن راه می‌رود.

[2] امالی:403، ح 901.

پرهیز از راه‌های دروغین حفظ آبرو

درست است که باید آبروی خود را با بخشش اموال حفظ کرد اما نباید از انسان‌های فاسد در حفظ آبرو کمک خواست.
قال علیه‌السلام:
اذا سمعت أحدا یتناول أعراض الناس، فاجتهد أن لا یعرفک، فان أشقی الأعراض به معارفه [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هرگاه سخنان کسی را شنیدی که آبروی مردم را می‌ریزد، تلاش کن تا چنین فاسدی تو را نستاید زیرا زشت‌ترین آبرو، آن است که توسط این گونه از انسان‌های فاسد، برای انسان به دست آید.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 71، ص 98، ح 34.
2- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 350 ح 3 / 9633 (الدرة الباهرة).
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 718، ح 25 (به نقل از أعلام الدین، ص 297) و ص 721، ح 48.
4- نزهة الناظر، ص 76، ح 27.

پاداش دوستداران امامان معصوم

دوستی با دوستان خدا ارزشمند است، به انسان آرمان و هدف می‌بخشد و سمت و سوی حرکت انسان را مشخص می‌کند که امام مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

من أحبنا بقلبه و نصرنا بیده و لسانه فهو معنا فی الغرفة التی نحن فیها، و من أحبنا بقلبه و نصرنا بلسانه فهو دون ذلک بدرجة، و من أحبنا بقلبه و کف بیده و لسانه فهو فی الجنة [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (کسی که ما «امامان معصوم» را با قلب خود دوست بدارد و با دست و زبان خود ما را یاری کند چنین فردی در بهشت در جایگاه اختصاصی ما با ما خواهد بود.

و کسی که با قلب خود ما را دوست بدارد و تنها با زبان خویش ما را یاری کند او نیز در بهشت جاویدان خواهد بود اما از گروه اول امتیاز کمتری دارد. و کسی که تنها با قلب خود ما را دوست بدارد و یاری دست و زبان خود را از ما دریغ کند او نیز در بهشت خواهد بود)

پی نوشت ها:

[1] أمالی مفید، ص 33، مجلس چهارم، ح 8.

پیدایش اذان

پیروان هر یک از أدیان آسمانی، برای اجتماع مردم و اعلام گردهمایی‌های ضروری آرم و نشان و شیوه‌های خاص خودشان را داشتند، مسیحیان با به صدا در آوردن ناقوس کلیساها، مردم را به مراسم مذهبی فرا می‌خواندند.
وقتی امت اسلامی در مدینه شکل گرفت، همه منتظر بودند که رسول گرامی اسلام چگونه پیروان خود را فرا می‌خواند؟ که اذان سامان یافت و مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اوقات نماز و در تحولات سیاسی، اجتماعی مهم با صدای اذان مسلمین را به مسجد فرا می‌خواند، این نکته را همه می‌دانند اما همه می‌پرسند که اذان چگونه شکل گرفت؟ و با طرح و پیشنهاد چه کسی سامان یافت؟.
برخی با ادعای دروغین این ابتکار را به گروه خود نسبت دادند، و خواب فلان شخص یا پیشنهاد یکی از طرفداران را مطرح می‌کردند که امام مجتبی علیه‌السلام به این سئوال پاسخ فرمود.
سفیان بن ابی‌لیلی می‌گوید: با جمعی خدمت امام حسن علیه‌السلام بودیم که بحث پیدایش اذان مطرح شد و هر کس چیزی گفت و شخصی به جریان خواب دیدن عبدالله بن زید اشاره کرد. در این هنگام امام مجتبی علیه‌السلام رهنمودی داد:
قال علیه‌السلام:
ان شأن الأذان أعظم من ذاک، أذن جبرئیل علیه‌السلام فی السماء مثنی مثنی و علمه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و أقام مرة مرة فعلمه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(همانا ارزش اذان والاتر از آن است که می‌گویید، پیدایش اذان به این صورت است که جبرییل در شب معراج آسمان اذان گفت و کلمات اذان را «هر جمله» دوبار تکرار کرد و آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به آن آموزش داد.
سپس جبرئیل جملات اقامه را هر کدام یک بار گفت و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز آموخت.)

پی نوشت ها:
[1] کتاب مستدرک حاکم، ج 3، ص 171.

پایبندی امام حسن به قرارداد صلح

سلیمان بن صرد خزاعی با جمعی خدمت امام حسن علیه‌السلام رسید و ضمن ابراز شگفتی از پذیرش صلح، پیشنهاد کرد که قرار صلح، با معاویه را بر هم زده و مجددا با او جنگ نماید. امام علیه‌السلام در پاسخ به او و افراد هم عقیده‌اش فرمود:
قال علیه‌السلام:
اما بعد، فانکم شیعتنا و أهل مودتنا، و من نعرفه بالنصیحة و الصحبة و الاستقامة لنا، و قد فهمت ما ذکرتم، و لو کنت بالحزم فی أمر الدنیا و للدنیا أعمل و أنصب، ما کان معاویة بأبأس منی بأسا، و أشد شکیمة، و لکان رأیی غیر ما رأیتم، و لکنی أشهد الله و ایاکم أنی لم أرد بما رأیتم الا حقن دمائکم، و اصلاح ذات بینکم، فاتقوا الله و ارضوا بقضاء الله، و سلموا لأمر الله، و الزموا بیوتکم و کفوا أیدیکم حتی یستریح بر، أو یستراح من فاجر. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(اما بعد از حمد و سپاس خداوند، شما شیعیان ما و اهل مودت مایید. و کسانی هستید که ما آنها را به دلسوزی و رفاقت و پایداری در راهمان می‌شناسیم. من آنچه را که برشمردید، دانستم و اگر من در کار دنیا محتاط بوده و برای دنیا کار و تلاش می‌کردم، معاویه از من قدرت‌مندتر و پراراده‌تر نبود «که بتواند در بدست آوردن دنیا بر من چیره شود»، ولی نظر من، چون رأی شما نیست، بلکه خدا و شما را گواه می‌گیرم که با انجام آنچه که دیدید، جز آن که خونتان را حفظ کرده و در میانتان اصلاح انجام دهم، قصدی نداشتم. پس از خداوند بترسید و به قضای الهی رضایت دهید و تسلیم فرمان خدا باشید و در خانه‌هایتان مانده و دست بازدارید، تا نیکان در آرامش مانده و از ستم‌گران آسودگی حاصل آید.)
و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام در پاسخ به پیشنهاد مسیب بن نجبه برای شکستن پیمان صلح که پس از پیشنهاد و ارائه‌ی طرح شکستن پیمان با معاویه خطاب به حضرت امام حسن علیه‌السلام گفت: اکنون چه فکر می‌کنی؟ و تصمیم نهایی چیست؟.
قال علیه‌السلام:
یا مسیب ان الغدر لاخیر فیه و لو أردت لما فعلت. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مسیب! در نیرنگ خیری نیست، هر چند اگر اراده هم کنم، هرگز انجام نخواهم داد.)
و در حدیث دیگری آمده است:

هنگامی که معاویه در سخنرانی‌اش گفت: مفاد قرارداد صلح با حسن زیر پای من است. جمعی از شیعیان به امام علیه‌السلام مراجعه نموده و درخواست بر هم زدن قرارداد صلح را نمودند. امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان لکل شیء أجلا و لکل شیء حسابا (و لعله فتنة لکم و متاع الی حین).
[3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(برای هر چیز سرآمدی و برای هر چیز حسابی است و «شاید که آن آزمایشی برای شماست تا بهره‌گیری برای مدتی.)

پی نوشت ها:
[1] 1- الامامة و السیاسة، ص 164.
2- انساب الأشراف، ج 3، ص 48.
3- بحارالأنوار، ج 44، ص 29.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 385.
[2] بحارالأنوار، ج 44، ص 57.
2- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 193، ح 31، نقل از مناقب.
3- کنز الدقایق، ج 12، ص 574، ذیل سوره‌ی الرحمن به نقل از مناقب ابن‌شهرآشوب.
4- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 35.
[3] موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 172.

پیشگامی اهل بیت در ایمان و هجرت

بر اساس آیه‌ی 100 سوره‌ی توبه پیشگامان از مسلمانان بر سایرین برتری دارند، ولی امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: پدرم علی علیه‌السلام از همه‌ی پیشگامان برتر است «زیرا در ایمان و هجرت بر همه مقدم است.»

قال علیه‌السلام:

أنه حمد الله تعالی و أثنی علیه و قال: «و السابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم باحسان» [1] فکما أن للسابقین فضلهم علی من بعدهم کذلک لأبی علی بن أبی‌طالب علیهماالسلام فضیلة [ب: فضله] علی السابقین بسبقة السابقین.» [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(امام پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: «پیشگامان نخستین، از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند» پس همچنان که پیشگامان بر آیندگان خود برتری دارند، پدرم علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام نیز بر پیشگامان فضیلت دارد، زیرا وی بر پیشگامان پیشی دارد.)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی توبه، آیه‌ی 100.

[2] 1- احقاق الحق، ج 14، ص ص 334، س 13.

2- تفسیر فرات کوفی، ص 170، ح 169، ح 21 -217.

3- شواهد التنزیل (للحسکانی) ج 1، ص 336، ح 345.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 572، ح 10.

پاداش

روش پاداش دادن امام حسن علیه‌السلام به هدیه

یکی از فضایل ارزشمند اخلاقی در اسلام، دادن پاداش مناسب به هدایای دوستان است. امام مجتبی علیه‌السلام در برابر کسی که برای او هدیه‌ای آورده بود او را مخیر نمود بین دو پاداش (علم، مال).

و قال ابومحمد علیه‌السلام «الحسن العسکری»: قال الحسن بن علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام (و قد حمل الیه رجل هدیة) فقال له: أیما أحب الیک؟ ان أرد علیک بدلها عشرین ضعفا، عشرین ألف درهم أو أفتح لک بابا من العلم تقهر فلانا الناصبی فی قریتک تنقذ به ضعفاء أهل قریتک؟ ان أحسنت الاختیار جمعت لک الأمرین، و ان أسأت الاختیار، خیرتک لتأخذ أیهما شئت.

فقال: یابن رسول الله فثوابی فی قهری لذلک الناصب، و استنقاذی لأولئک الضعفاء من یده، قدره عشرون ألف درهم؟. قال علیه‌السلام: بل أکثر من الدنیا عشرین ألف ألف مرة!.

فقال: یابن رسول الله فکیف أختار الأدون! بل أختار الأفضل: الکلمة التی أقهر بها عدو الله، و اذوده عن أولیاء الله.

فقال الحسن بن علی علیهماالسلام: قد أحسنت الاختیار.

و علمه الکلمة و أعطاه عشرین ألف درهم، فذهب فأفحم الرجل، فاتصل خبره به علیه‌السلام فقال له اذ حضره: یا عبدالله! ما ربح أحد مثل ربحک، و لا اکتسب أحد من الأوداء مثل ما اکتسبت: اکتسبت مودة الله أولا، و مودة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام ثانیا، و مودة الطیبین من آلهما ثالثا، و مودة ملائکة الله تعالی [المقربین] رابعا، و مودة اخوانک المؤمنین خامسا، و اکتسبت بعدد کل مؤمن و کافر ما هو أفضل من الدنیا ألف مرة، فهنیئا لک هنیئا [1] .

(از ابی‌محمد الحسن العسکری علیه‌السلام نقل شده است که مردی هدیه به رسم ارمغان به خدمت امام حسن بن علی علیهماالسلام آورد آن حضرت فرمود:

در مقابل هدیه‌ای که برایم آورده‌ای، چه هدیه‌ای به تو بدهم؟ آیا مایل هستی بیست برابر آنچه آورده‌ای را به تو ببخشم که بیست هزار درهم خواهد شد؟. یا آن که عوض آن، بابی از علم و عرفان به جهت کرم و احسان برای تو باز کنم و دانشی به تو بیاموزم که به وسیله‌ی آن دانش استدلالی بر فلان ناصبی لجوج که در روستای تو ساکن و مقیم است پیروز شوی تا آن که ضعفا و مساکین علم و معرفت اهل آن روستا را از گرفتار شدن در دام انکار و انحراف او نجات دهی و اگر انتخاب تو نیکو باشد، من هر دو هدیه‌ام را به تو خواهم داد.

و الا (اگر این انتخاب خوب را به واسطه‌ی امری از امور خفیه مثل تقیه نیکو ندانی) تو اختیار داری هر یک از آن دو کار را خواستی انجام دهی.
آن مرد گفت: یابن رسول الله! آیا ثواب آخرت برای من در پیروزی بر آن ناصبی و در رهانیدن مردم ضعیف آن منطقه از دست تسلط و تجاوز آن ظالم، به قدر بیست هزار هزار درهم است؟.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: بلکه بیشتر است از بیست هزار درهم، بلکه هزار هزار مرتبه بیشتر است از دنیا و هر چه در آن است. آن مؤمن بعد از شنیدن این سخن از آن امام گفت: پس من چرا چیزی که کم ارزش‌تر است را انتخاب کنم، بلکه من چیزی را که گران‌بهاتر و ارزشمندتر است، انتخاب می‌کنم، که آن عبارت از کلمه‌ای است که به وسیله‌ی آن غلبه نمایم بر تمام دشمنان خداوند بزرگ و دشمنان را از دست یازی به اولیای الهی و دوست داران اهل بیت علیهم‌السلام دور گردانم.
در آن هنگام امام علیه‌السلام فرمود: انتخاب خوبی انجام دادی!
سپس حضرت آن دانش استدلالی را به آن مرد آموخت و بیست هزار درهم را نیز به او بخشید. بعد از آن که مرد از خدمت امام به نزد آن ناصبی لجوج رفت، با استدلال قوی ناصبی را مغلوب کرد و روسیاه نمود.
پس از مدتی آن مرد خدمت امام مجتبی علیه‌السلام مشرف شد. آن حضرت فرمود: ای بنده‌ی خدا هیچ کس مثل تو سود به دست نیاورد و هیچ کس از دوستان خاندان ما معامله‌ای پر سودتر از معامله‌ی تو انجام نداد، زیرا برای تو در این سود و معامله چند نوع منافع از روی حساب و کتاب حاصل شد:
اول: دوستی و محبت خداوند
دوم: محبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه‌السلام.
سوم: محبت اولاد طیبین و طاهرین از خاندان این دو بزرگوار
چهارم: دوستی ملایکه‌ی مقرب خداوند بزرگ
پنجم: دوستی برادران مؤمن‌ات از شیعیان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام
بله به وسیله‌ی این فعل و عمل به عدد هر مؤمن و کافر کسب خیری نمودی که هر یک از آن‌ها هزار مرتبه از دنیا و آنچه در آن است برتر است. پس گوارا باد تو را، گوارا باد تو را.

پی نوشت ها:
[1] 1- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 19، ح 16 به نقل از تفسیر امام حسن

عسكرى ص 346.
2- بحارالأنوار، ج 2، ص 8.

پاسخ امام به پرسشهای علی(ع)

یکی از راه‌های شناخت شخصیت‌های بزرگ پرسش‌ها و پاسخ‌های آنهاست. گاهی مردان بزرگ از شخصیت‌های آینده‌دار و جوان در حضور دیگران سؤالاتی می‌کنند تا موقعیت والای آنان را به دیگران بفهمانند. امام علی علیه‌السلام برای فرزندش امام مجتبی علیه‌السلام چند سئوال مطرح کرد، و آن حضرت نیز پاسخ داد:

سأل علی علیه‌السلام ابنه الحسن: عن أشیاء من أمر المروءة، فقال: یا بنی ما السداد؟. قال یا أبت السداد دفع المنکر بالمعروف، قال: فما الشرف!. قال: اصطناع العشیرة، و حمل الجریرة قال: فما المروءة؟. قال: العفاف و اصلاح المال، قال: فما الرأفة؟. قال: النظر فی الیسیر و منع الحقیر، قال: فما اللؤم؟. قال: احراز المرء نفسه [خ. ماله] و بذله عرسه، قال: فما السماح؟. قال: البذل فی العسر و الیسر.

قال: فما الشح؟ قال: أن تری ما فی یدیک شرفا، و ما أنفقته تلفا، قال: فما الاخاء؟. قال: المواساة فی الشدة و الرخاء، قال فما الجبن؟. قال الجرأة علی الصدیق و النکول علی العدو قال فما الغنیمة؟ قال:الرغبة فی التقوی و الزهادة فی الدنیا هی الغنیمة الباردة.

قال: فما الحلم؟ قال: کظم الغیظ و ملک النفس، قال: فما الغنی؟ قال: رضی النفس بما قسم الله تعالی لها و ان قل، و انما الغنی غنی النفس، قال: فما الفقر؟ قال: شره النفس فی کل شیء، قال: فما المنعة؟ قال: شدة البأس و منازعة أعزاء الناس، قال: فما الذل؟ قال: الفزع عند المصدوقة.

قال: فما العی؟ قال: العبث باللحیة و کثرة النزق [خ. البرق] عند المخاطبة، قال: فما الجرأة؟ قال: موافقة الأقران، قال: فما الکلفة؟ قال: کلامک فیما لا یعنیک، قال: فما المجد؟ قال: أن تعطی فی الغرم و تعفو عن الجرم، قال: فما العقل؟ قال: حفظ القلب کلما استوعیته، قال: فما الخرق؟ قال: معاداتک امامک و رفعک علیه کلامک، قال: فما السناء؟.

قال: اتیان الجمیل و ترک القبیح، قال: فما الحزم؟ قال: طول الاناة و الرفق بالولاة، قال: فما السفه؟ قال: اتباع الدناة و مصاحبة الغواة، قال: فما الغفلة؟ قال: ترکک المسجد و طاعتک المفسد، قال: فما الحرمان؟ قال: ترکک حظک و قد عرض علیک، قال: فما السید؟ قال: الأحمق فی ماله و المتهاون فی عرضه، فیشتم فلا یجیب و المتهم بأمر عشیرته هو السید. فقال علی علیه‌السلام: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: «لافقر أشد من الجهل، و لا مال أعود من العقل» [1] .

حضرت علی علیه‌السلام از فرزندش امام حسن علیه‌السلام از موضوعاتی

درباره‌ی جوان‌مردی سئوال کرد و پرسید؛
پسرم! فرهیختگی چیست؟ پاسخ داد: پدر جان فرهیختگی، جلوگیری از منکر است با معروف.
پرسید: شرف چیست؟. پاسخ داد: خوش رفتاری با بستگان و تحمل بدرفتاری آنان (یعنی گذشت داشتن).
پرسید: مردانگی چیست؟ پاسخ داد: پاکدامنی و ثروت را سر و سامان دادن.
پرسید: رأفت چیست؟ پاسخ داد: توجه به اندک و جلوگیری از بی‌مقدار.
پرسید: پستی چیست؟ پاسخ داد: پستی آن است که انسان به فکر جمع مال باشد و هیچ بهره‌ای از آن، همسرش نبرد.
پرسید: بزرگواری چیست؟ پاسخ داد: بخشش در گشایش و تنگدستی.
پرسید: خسیسی چیست؟ پاسخ داد: اینکه گمان بری که آنچه داری مایه‌ی سربلندی توست و آنچه که انفاق کرده‌ای تلف شده.
پرسید: برادری چیست؟ پاسخ داد: یک رنگ بودن در آسایش و سختی.
پرسید: ترس چیست؟ پاسخ داد: بی‌باکی نسبت به دوست و واهمه از دشمن.
پرسید: غنیمت چیست؟ پاسخ داد: شوق به تقوا و چشم نداشتن به دنیا که غنیمتی است که بدون جنگ به دست می‌آید.
پرسید: بردباری چیست؟ پاسخ داد: خویشتن داری و کف نفس.
پرسید: بی‌نیازی چیست؟ پاسخ داد: بسنده نمودن نفس به آنچه که خداوند روزی او ساخته، هر چند اندک باشد و بی‌نیازی واقعی، بی‌نیازی نفس است.
پرسید: فقر چیست؟ پاسخ داد: طمع نفس به هر چیزی.
پرسید:گردنفرازی چیست؟ پاسخ داد: زیاد خوش بودن و درگیر شدن با مقتدران جامعه.
پرسید: خواری چیست؟ پاسخ داد: شیون به هنگام واقعه‌ی ناگزیر.
پرسید: درماندگی و ناتوانی در سخن گفتن به چیست؟ پاسخ داد: بازی با ریش و زیاد تف کردن به هنگام صحبت کردن.
پرسید:جرأت چیست؟ پاسخ داد: شانه به شانه‌ی همطرازان ساییدن.
پرسید: تکلف (به زحمت افتادن) چیست؟. پاسخ داد: سخن گفتن در آنچه که به تو مربوط نیست.
پرسید: بزرگواری چیست؟ پاسخ داد: اینکه در ورشکستگی هم بخشنده باشی و از خطای دیگران درگذری.
پرسید: خرد چیست؟ پاسخ داد: حفاظت از قلب هر زمان که از آن رهنمود طلبی (یعنی: راز دل را نگه‌داری کنی.)
پرسید: نابخردی چیست؟ پاسخ داد: ستیز با امام خویش و اینکه صدایت را

در برابر او بلند کنی.
پرسید: بزرگ منشی چیست؟ پاسخ داد: عمل خوب انجام دادن و از کار زشت روی‌گردان بودن.
پرسید: احتیاط چیست؟ پاسخ داد: بردباری زیاد و همدلی با دوستان.
پرسید: ابلهی چیست؟ پاسخ داد: دنباله روی فرومایگان و همنشینی با گمراهان.
پرسید: غفلت چیست؟ پاسخ داد: ترک کردن تلاش‌گر و پیروی از ویرانگر.
پرسید: محرومیت چیست؟ پاسخ داد: رها ساختن قسمتی که روزی توست. در حالی که به تو عرضه شده.
پرسید: گرگ صفت کیست؟ پاسخ داد: کسی است که در نگهداری ثروتش سست و نسبت به ناموس خویش بی‌غیرت است. دشنام می‌شنود ولی پاسخ نمی‌دهد و همواره در کار خویشاوندان خویش متهم به سستی است. چنین کسی گرگ صفت است. علی علیه‌السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «هیچ فقری بدتر از جهل و هیچ ثروتی فراتر از عقل نیست.»)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 358 به نقل از مرآت المؤمنین، ص 212.
2- البدایة و النهایة (ابن‌اثیر) ج 8، ص 44.
3- بحارالأنوار، ج 69، ص 194، ح 14.
4- تاریخ دمشق ابن‌منظور، ج 7، ص 30.
5- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام) ص 166، ح 279. و ص 162 ح 274، و ص 163، ح 275.
6- تحف العقول، ص 225.
7- تفسیر برهان، ج 4، ص 344.
8- حلیة الابرار، ج 3، ص 49، ب 8 به نقل از الفصول المهمة ص 959 و مطالب اسؤال، ج 2، ص 14.
9- حلیة الاولیاء، ج 2، ص 45.
10- کشف الغمة، ج 2، ص 142.
11- مجالس السنیة، ج 2، ص 244.
12- مستدرک الوسایل ج 12، ص 59، ح 5 / 13505، و ص 438، ح 4 / 14562 و ج 7، ص 16، ح 13/7520، و ج 8، ص 336، ح 3 / 9592 به نقل از الخصال و ج 13، ص 50، ح 3 / 14709.
13- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 677، ح 1، و ص 108، ح 28، و ص 567، ح 1، و ص 549، ح 1، و ص 560، ح 17، و ص 563، ح 20 و

.21
14- معانی الأخبار (صدوق) ص 401، ح 62، و ص 245، ح 3، ص 247، ح 1.
15- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 113 و 116.
16 - وسایل الشیعة، ج 9، ص 38، ح 10/11466، ب 5، و ج 11، ص 435، ح 8 / 15191.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی روایت مفصلی از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی پرسش‌های پادشاه روم (قیصر روم) از امام حسن مجتبی علیه‌السلام وجود دارد که بدون مقدمه متن و ترجمه‌ی آن از کتاب تفسیر البرهان نقل می‌شود گرچه قسمتی از این حدیث سخن امام علیه‌السلام نیست، ولی نقل کامل آن خالی از فایده نخواهد بود.
عن ابی‌عبدالله، عن آبائه علیهم‌السلام قال: لما بلغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام امر معاویة و أنه فی مائة ألف قال من ای القوم؟ قالوا من اهل الشام، قال لا تقولوا من اهل الشام و لکن قولوا من اهل الشؤم، هم من أبناء مضر لعنوا علی لسان داود فجعل الله منهم القردة و الخنازیر ثم کتب علیه‌السلام الی معاویة لا تقتل الناس بینی و بینک و لکن هلم الی المبارزة فان انا قتلتک فالی النار انت و تستریح الناس منک و من ضلالتک و ان (انت) قتلتنی فانا فی الجنة و یغمد عنک السیف الذی لا یسعنی غمده حتی ارد مکرک و خدیعتک و بدعتک و انا الذی ذکر الله اسمه فی التوریة و الانجیل بموازرة رسول الله علیه‌السلام و انا اول من بایع رسول الله تحت الشجرة فی قوله «لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة» [1] .
فلما قرا معاویة کتابه و عنده جلسائه. قالوا: لقد والله انصفک. قال معاویة: والله ما انصفنی والله لأرمینه بمائة الف سیف من اهل الشام من قبل ان یصل الی والله ما انا من رجاله و لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: والله یا علی لو بارزک اهل المشرق و المغرب لتقتلهم اجمعین، فقال له رجل من القوم یحملک یا معاویه علی قتال من تعلم و تخبر فیه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما تخبر و ما انت و نحن فی قتاله الا علی ضلالة؟. فقال معاویة: انما هذا بلاغ من الله و رسالاته والله ما استطیع انا و أصحابی رد ذلک حتی یکون ما هو کائن. قال و بلغ ذلک ملک الروم و اخبر أن رجلین قد خرجا یطلبان الملک قال من این خرجا؟ فقیل له رجل بالکوفة و رجل بالشام، قال فلمن الملک الآن!؟
قال: و أمر وزرائه فقال تخللوا اهل تصیبون من تجار العرب من یصفهما لی؟ فاتی برجلین من تجار الشام و رجلین من تجار مکة فسألهم عن صفتهما فوصفوهما له ثم قال لخزان بیوت خزائنه اخرجوا الی الأصنام فاخرجوها فنظر الیها فقال الشامی: ضال و الکوفی هاد ثم کتب الی معاویة ان ابعث الی اعلم اهل بیتک و کتب الی امیرالمؤمنین ان ابعث الی اعلم اهل بیتک فاسمع منهما ثم انظر فی الانجیل کتابنا ثم اخبرکما من احق بهذا الامر و خشی علی ملکه فبعث معویة بیزید ابنه و بعث امیرالمؤمنین

الحسن علیه‌السلام ابنه فلما دخل یزید علی الملک اخذ بیده و قبلها ثم قبل رأسه ثم دخل الحسن بن علی علیهماالسلام.
فقال: الحمدلله الذی لم یجعلنی یهودیا و لا نصرانیا و لا مجوسا و لا عابدا للشمس و لا للقمر و لا للصنم و لا للبقر و جعلنی حنیفا مسلما و لم یجعلنی من المشرکین تبارک الله رب العرش العظیم.
ثم جلس لا یرفع بصره فلما نظر ملک الروم الی الرجلین اخرجهما ثم فرق بینهما ثم بعث الی یزید و احضره ثم اخرج من خزائنه ثلثمائة و ثلثة عشرة صندوق فیهما تماثیل الأنبیاء علیهم‌السلام و قد زینت بزینة کل نبی مرسل فاخرج صنما فعرضه علی یزید فلم یعرفه ثم عرض علیه صنما صنما فلا یعرف منها شیئا و لا یجیب عنها بشیئی، ثم سأله عن ارزاق الخلائق و عن ارواح المؤمنین این تجمع و عن ارواح الکفار این تکون اذا ماتوا فلم یعرف من ذلک شیئا ثم دعا الملک الحسن بن علی علیهماالسلام.
فقال: انما بدأت بیزید بن معاویة لکی یعلم انت تعلم ما لا یعلم و یعلم ابوک ما لا یعلم ابوه، فقد وصف لی ابوک و ابوه و نظرت فی الانجیل فرأیت فیه محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الوزیر علیا و نظرت فی الأوصیاء فرأیت فیها اباک وصی رسول الله فقال له الحسن علیه‌السلام سلنی عما بدا لک مما تجده فی الانجیل و عما فی التوریة و عما فی القرآن اخبرک به انشاء الله فدعا الملک بالأصنام فأول صنم عرض علیه فی صورة القمر فقال الحسن علیه‌السلام هذه صفة آدم ابی‌البشر ثم عرض علیه آخر فی صفة الشمس فقال الحسن علیه‌السلام هذه صفة حوا ام‌البشر،
ثم عرض علیه آخر فی صفة حسنة فقال هذه صفة شیث بن آدم علیه‌السلام و کان اول من بعث و بلغ فی الدنیا الف سنة و اربعین عاما ثم عرض علیه صنم آخر فقال هذه صفة نوح صاحب السفینة و کان عمره الفا و اربعمائة سنة و لبث فی قومه الف سنة الا خمسین عاما ثم عرض علیه صنم آخر. فقال هذه صفة ابراهیم علیه‌السلام عریض الصدر طویل الجبهة ثم عرض علیه صنم آخر. فقال هذه صفة اسراییل و هو یعقوب.
ثم عرض علیه صنم آخر. فقال هذه صفة اسمعیل ثم اخرج الیه صنم آخر فقال هذه صفة یوسف بن یعقوب بن اسحق. ثم اخرج الیه صنم آخر فقال هذه صفة موسی بن عمران و کان عمره مأتین و اربعین سنة و کان بینه و بین ابراهیم خمسمائة عام ثم اخرج الیه صنم آخر فقال هذه صفة داود صاحب الحرب ثم اخرج الیه صنم آخر فقال هذه صفة شعیب ثم زکریا ثم یحیی ثم عیسی بن مریم روح الله و کلمته و کان عمره فی الدنیا ثلثة و ثلثین سنة ثم رفعه الله الی السماء و یهبط الی الأرض بدمشق و هو الذی یقتل الدجال ثم عرض علیه صنم صنم فیخبر باسم نبی نبی ثم عرض علیه الأوصیاء و الوزراء، و کان یخبر باسم وصی وصی و وزیر وزیر ثم عرض

عليه اصناما بصفة الملوک.
فقال الحسن عليه‌السلام هذه اصنام لم نجد صفتها فی التورية و لا فی الانجيل و لا فی الزبور و لا فی القرآن فلعلها من صفة الملوک فقال الملک اشهد عليکم يا اهل بيت رسول الله انکم قد اعطيتم علم الأولين و الأخرين و علم التورية و الانجيل و الزبور و صحف ابراهيم و الواح موسی.
ثم عرض عليه صنما يلوح فلما رآه الحسن بکی بکاء شديدا فقال له الملک ما يبکيک؟. فقال هذه صفة جدی رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم کثيف اللحية عريض الصدر طويل العنق عريض الجبهه اقنی الأنف ابلج الأسنان حسن الوجه قطط الشعر طيب الريح حسن الکلام فصيح اللسان کان يأمر بالمعروف و ينهی عن المنکر بلغ عمره ثلاثا و ستين سنة و لم يخلف بعده الا خاتم مکتوب عليه لا اله الا الله محمد رسول الله و کان يتختم فی يمينه و خلف سيفه ذا الفقار و قضيبه و جبة صوف و کساء صوف و کان يتسرول به لم يقطعه و لم يخطه حتی لحق بالله فقال الملک انا نجد فی الانجيل ان يکون له ما يتصدق به علی سبطيه فهل کان ذلک؟.
فقال الحسن عليه‌السلام قد کان ذلک فقال الملک فبقی لکم ذلک؟ فقال لا. فقال الملک لهذه اول فتنة هذه الأمة غلبها اباکما و هما الأول و الثانی علی ملک نبيکم و اختيار هذه الأمة علی ذرية نبيهم منکم القايم بالحق و الأمر بالمعروف و الناهی عن المنکر قال ثم سأل الملک الحسن بن علی عليهماالسلام عن سبعة اشياء خلقها الله لم ترکض فی رحم؟ فقال الحسن عليه‌السلام اول هذا آدم ثم حوی ثم کبش ابراهيم ثم ناقة صالح ثم ابليس الملعون ثم الحية ثم الغراب الذی ذکره الله فی القرآن.
قال و سأله عن ارزاق الخلايق. فقال الحسن عليه‌السلام: ارزاق الخلايق فی السماء الرابعة منها ينزل بقدر و يبسط بقدر ثم سأله عن ارواح المؤمنين، اين تکون (يکونون خ) اذا ماتوا؟ قال: تجتمع عند صخرة بيت المقدس فی کل ليلة جمعة و هو عرش الله الأدنی منها يبسط الله الأرض و اليه يطويها و منها المحشر و منها استوی ربنا الی السماء ای استولی علی السماء و الملائکة ثم سأله عن ارواح الکفار اين تجتمع؟
قال: تجتمع فی وادی حضر موت وراء مدينة اليمن ثم يبعث الله نارا من المشرق و نارا من المغرب و يتبعهما بريحين شديدين فيبعث الناس عند صخرة بيت المقدس فيحشر اهل الجنة عن يمين الصخرة و يزلف المعتبر (الميعاد خ) و تصير جهنم عن يسار الصخرة فی تخوم الأرض السابعة و فيها الفلق و السجين فتفرق الخلايق من عند الصخرة فمن وجبت له الجنة دخلها و من وجبت له النار دخلها و ذلک قوله؛ «فريق فی الجنة و فريق فی السعير.» [2] .
فلما اخبر الحسن عليه‌السلام بصفة ما عرض عليه من الأصنام و تفسير ما سأله التفت الملک الی يزيد بن معوية فقال اشعرت ان ذلک علم لا يعلمه

الا نبی مرسل او وصی موازر قد اکرمه الله بموازرة نبیه او عترة نبی مصطفی و غیره فقد طبع الله علی قلبه و آثر دنیاه علی آخرته و هواه علی دینه و هو من الظالمین قال فسکت یزید و خمد قال فاحسن الملک جایزة الحسن و اکرمه و قال له ادع ربک حتی یرزقنی دین نبیک فان حلاوة الملک قد حالت بینی و بین ذلک و أظنه سما مردیا و عذابا أليما

قال فرجع یزید الی معاویة و کتب الیه الملک کتابا أن من آتاه الله العلم بعد نبیکم و حکم بالتوریة و ما فیها و الانجیل و ما فیه و الزبور و ما فیه و القرآن و ما فیه فالحق و الخلافة له و کتب الی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ان الحق و الخلافة لک و بیت النبوة فیک و فی ولدک فقاتل من قاتلک فان من قاتلک یعذبه الله بیدک ثم یخلده نار جهنم فان من قاتلک نجده عندنا فی الانجیل أن علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و علیه لعنة اهل السموات و الأرضین و اما قوله «و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة». قال لو شاء الله لجعلهم کلهم معصومین مثل الملائکة بلاطباع لقدر علیه «و لکن یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمون» لآل محمد صلی الله علیه و آله و سلم حقهم «ما لهم من ولی و لا نصیر [3] [4] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(حضرت امام صادق علیه‌السلام، به نقل از پدرانش فرمود:

زمانی که خبر حرکت معاویه با لشکر یکصد هزار نفری خویش به علی علیه‌السلام رسید، امام پرسید [یکصد هزار نفر] از کدام گروه؟ گفتند از اهل شام، فرمود نگویید از اهل شام، بلکه بگویید از اهل شوم. آنان از فرزندان مضرند [5] که به زبان حضرت داود لعنت شده‌اند که خداوند برخی از آنان را مسخ کرده و میمون و خوک قرار داد.

آنگاه به معاویه نوشت مردم را میان من و خود به کشتن مده، ولی بیا تا تن به تن مبارزه کنیم. پس اگر من تو را کشتم تو به سوی آتش جهنم خواهی رفت و مردم از دست تو و گمراهی‌های تو راحت خواهند شد، ولی اگر تو مرا کشتی، من وارد بهشت شوم و از تعرض شمشیری که تا به وسیله‌ی آن، مکر و نیرنگ و بدعت تو را ریشه‌کن نکنم، در نیام نخواهد رفت، مصون می‌مانی و آن شمشیر غلاف خواهد شد.

من آن هستم که خداوند نامم را در تورات و انجیل یاد کرده و به عنوان وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده است. من نخستین کسی هستم که زیر درخت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردم آنجا که خداوند می‌فرماید: «خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت می‌کردند خرسند گردید.»

وقتی معاویه نامه را در حضور تعدادی از سران حاضر در جلسه خواند، آنان گفتند: به خدا قسم گفتار منصفانه‌ای است. اما معاویه گفت: به خدا سوگند که با من انصاف نکرده، سوگند به خدا او را با یکصد هزار شمشیر

شامیان خواهم راند، پیش از آن که دست او به من برسد سوگند به خدا که من از پیروان او نیستم، در حالی که شنیدم رسول خدا می‌گفت: والله ای علی اگر شرقیان و غربیان دست در دست هم با تو به مبارزه برخیزند، تو تمام آنها را خواهی کشت.
مردی از آن همنشینان به او گفت: ای معاویه پس چه چیز وادارت می‌کند که به جنگ کسی بروی که می‌دانی و خبر داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی او چه گفته است. در این صورت آیا ما و تو در جنگ با او به بی‌راهه دچار نشده‌ایم؟.
معاویه گفت این خبری است از خداوند و پیام او. سوگند به خدا که نه من و نه اصحابم توان رد این گفتار را نداریم تا آنچه که باید بشود،انجام گیرد. (برای قانع کردن آن شخص این جدل را مطرح نمود تا به اصطلاح بگوید: قضا و قدر این گونه است که ما با علی بجنگیم.)
راوی می‌گوید: این مطلب به قیصر روم رسید و به او خبر داده شد که دو نفر آماده‌ی نبرد برای در دست گرفتن قدرت شده‌اند. پرسید: از کجا خروج کرده‌اند؟ گفتند مردی از کوفه و مردی از شام. قیصر گفت: حکومت اکنون در دست کیست؟.
راوی گوید: پس به وزرای خود دستور داد که جستجو کنند که آیا از تجار عرب که بتوانند اوصاف آن دو نفر را برای من بازگویند کسی می‌یابند؟ آنها دو نفر از تجار شام و دو نفر از تجار مکه را آوردند و از آنها درباره‌ی اوصاف آن دو تن پرسید و آنان برای وی توصیف کردند. آنگاه به خزانه‌داران خزانه‌های خود دستور داد که مجسمه‌هایی را برای من حاضر کنید. آنان مجسمه‌ها را حاضر کردند و وی به مجسمه‌ها نگاه کرده و گفت: شامی گمراه است و کوفی به راه راست.
آنگاه به معاویه نوشت: داناترین فرد خانواده‌ات را نزد من بفرست و به امیرمؤمنان نوشت که داناترین فرد خانواده‌ات را نزد من بفرست تا گوش به آنها فرا داده و سپس به کتاب مقدس‌مان انجیل رجوع نموده و به شما خبر دهم که چه کسی سزاوار این منصب بوده و تا وی فکری به حال حکومت خویش کند.
معاویه فرزندش یزید را فرستاد و امیرمؤمنان، فرزندش حسن علیه‌السلام را فرستاد. وقتی یزید نزد قیصر وارد شد، با او دست داده و آن را بوسید و سپس سر او را بوسید. آنگاه حسن بن علی علیه‌السلام وارد شد و گفت: سپاس خدایی را که مرا یهودی و مسیحی و مجوس و ماه و آفتاب پرست و بت‌پرست و گاوپرست قرار نداد و مرا حنیف (بر دین پاک) و مسلمان قرار داد و مرا از مشرکان قرار نداد، تبارک الله رب العرش العظیم. سپس نشست و سر پایین انداخت. وقتی قیصر آن دو را دید آنها را مرخص کرد و سپس آن دو را از هم جدا کرد.

آنگاه دنبال یزید فرستاده و او را احضار کرد و از خزانه‌ی خود سیصد و سیزده صندوق درآورد که در آنها تندیس پیامبران قرار داشت که هر کدام با پوشش زمان خود آن پیامبر آراسته شده بودند. آنگاه تندیسی درآورد و آن را به یزید نشان داد ولی او آن را نشناخت و قیصر تندیس به تندیس به او نشان داد و وی هیچ یک از آنها را نشناخت و نتوانست درباره‌ی آنها پاسخی بدهد.
آنگاه از او درباره‌ی روزی آفریدگان پرسید و از ارواح مؤمنان که کجا گرد هم می‌آیند و از ارواح کافران که به هنگام مرگ کجا می‌روند، پرسید، ولی وی نتوانست چیزی در این باره بگوید.
قیصر، آنگاه حسن بن علی علیهماالسلام را طلبید و گفت برای آن نخست یزید را خواستم، تا بداند آنچه که او نمی‌داند، تو می‌دانی و آنچه که پدرش نمی‌داند، پدرت می‌داند. برای من پدر او و پدرت را توصیف کرده‌اند و من به انجیل مراجعه کرده و در آن مشاهده کردم که محمد پیامبر خداست و علی وزیر است. و در جانشینان نگریستم و در آن دیدم که پدرت وصی رسول خداست.
امام حسن علیه‌السلام خطاب به پادشاه فرمود: از هر چه که به نظرت می‌رسد، از من بپرس، از آنچه که در انجیل است، و از آنچه که در تورات هست و از آنچه که در قرآن هست، تا به خواست خداوند آگاهت کنم. قیصر تندیس‌ها را خواست و نخستین مجسمه‌ای که به وی عرضه شد، همچون ماه بود. امام حسن علیه‌السلام فرمود: این صورت آدم ابوالبشر است. سپس مجسمه‌ای دیگر به وی عرضه شد که به صورت خورشید بود. امام حسن علیه‌السلام فرمود: این صورت حواء مادر آدمیان است. سپس صورت زیبای دیگری به وی عرضه شد و ایشان فرمودند: این صورت شیث، پسر آدم است و او نخستین کسی است که مبعوث به رسالت شد و در دنیا عمرش به یک هزار و چهل سال رسید. آنگاه به ایشان مجسمه‌ی دیگری نشان داده شد و ایشان فرمودند: این سیمای نوح، صاحب کشتی است که عمر وی یک هزار و چهار صد سال بود و وی در میان قوم خود هزار سال ولی پنجاه سال کم «نهصد و پنجاه سال»، زیست کرد. سپس به ایشان تندیس دیگری عرضه شد و ایشان گفتند: این سیمای حضرت ابراهیم است که پهن سینه و بلند پیشانی است.
سپس به ایشان مجسمه‌ی دیگری نشان داده شد و ایشان فرمودند این سیمای اسراییل است که همان یعقوب باشد. سپس به ایشان تندیس دیگری نشان داده شد و ایشان فرمودند این صورت اسماعیل است، سپس مجسمه‌ی دیگری به ایشان عرضه شد و ایشان گفتند این صورت یوسف بن یعقوب بن اسحاق است. سپس به ایشان تندیس دیگری نشان داده شد و ایشان فرمودند این صورت موسی بن عمران است که عمر وی دویست

و چهل سال بود و فاصله‌ی زمانی میان ایشان و حضرت ابراهیم، پانصد سال بود. سپس به ایشان تندیس دیگری نشان داده و ایشان فرمودند این صورت داود جنگاور است.
سپس به ایشان مجسمه‌ی دیگری عرضه شد و ایشان فرمودند: این صورت شعیب است. سپس زکریا، سپس یحیی، سپس عیسی بن مریم، روح و کلمه‌ی خدا که عمر وی در دنیا سی و سه سال بود که پس از آن، خداوند او را به سوی آسمان برد و وی در دمشق به زمین فرو خواهد آمد و اوست که دجال را می‌کشد. سپس به ایشان همچنان تندیس به تندیس، مجسمه نشان داده شد.
و آن حضرت تک تک آنان را پیامبر به پیامبر نام می‌برد و معرفی می کرد، سپس اوصیاء و وزرا به ایشان نشان داده شد و ایشان وصی به وصی و وزیر به وزیر از همه آگاهی داد. سپس به ایشان مجسمه‌های دیگری به شکل شاهان عرضه شد و امام حسن علیه‌السلام فرمود: اینها تندیس‌هایی است که اوصاف آن را نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرآن نمی‌یابیم شاید که از تندیس شاهان بوده باشند.
قیصر گفت: ای خاندان پیامبر خداوند! من گواهی می‌دهم برای شما که به شما علم نخستین و آخرین داده شده است، علم تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و الواح موسی اعطاء شده است. آنگاه به ایشان تندیسی نشان داده شد که می‌درخشید. وقتی امام حسن علیه‌السلام آن را مشاهده کرد، به سختی گریست.
قیصر به او گفت: چه چیزی تو را می‌گریاند؟. فرمود: این سیمای جدم رسول خداست که انبوه ریش بود، سینه ستبر، گردنی بلند داشت، پهن پیشانی، بینی کشیده، دندان سپید، خوش رو، با محاسن و ریش پرپشت، خوش بوی، خوش کلام و گویا؛ زبان که همواره به معروف فرا می‌خواند و از پلیدی باز می‌داشت عمرش به شصت و سه سال رسید و پس از خود جز انگشتری که بر آن نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله که در دست راست می‌کرد و شمشیر ذوالفقار و عصا و نیز جامه‌ای پشمین و تخته‌ی پارچه‌ای از پشم که همواره آن را بر تن می‌افکند که نه آن را برید و نه اینکه دوخت تا آن که به خداوند ملحق شد. قیصر گفت ما در انجیل مشاهده می‌کنیم که بایستی برای او چیزی باشد که با آن دو نواده‌اش تأمین گردند. آیا چنین است.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: بله چنین بود. قیصر گفت: آیا در دست شماست؟ فرمود نه. قیصر گفت این همان نخستین آزمایش این امت است که در آن بر پدرتان چیره شده است و آنان اولی و دومی هستند که بر قلمرو پیامبر شما و گزینش این امت بر خاندان پیامبرشان چنگ انداخته‌اند. قائم به حق و آمر به معروف و ناهی از منکر، از

شماست.
راوی گوید: سپس قیصر از امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی هفت آفریده‌ای که خداوند آفرید که در رحم قرار نداشته‌اند. امام علیه‌السلام فرمود: نخستین آنها آدم بود و سپس حوا و سوم قوچ ابراهیم و چهارم ناقه‌ی صالح و پنجم ابلیس ملعون و ششم مار [ی که برای فریب حوا وارد بهشت شد] و هفتم کلاغی که خداوند آن را در قرآن یاد کرده است [در جریان نزاع دو فرزند حضرت آدم علیه‌السلام]
همچنین از ایشان درباره‌ی روزی آفریدگان پرسید.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: روزی آفریدگان در آسمان چهارم است که از آن به مقدار نازل شود و به مقدار گسترش یابد. سپس از ایشان درباره‌ی ارواح مؤمنان پرسید که وقتی بمیرند، کجایند. آن حضرت فرمود: آنها در هر شب جمعه نزد صخره‌ی بیت المقدس گرد می‌آیند که آنجا عرش زیری خداوند است و خداوند از آنجا زمین را گسترش داده و به آنجا فرا می‌کشد و رستاخیز از آنجا خواهد بود و پروردگار ما از آنجا بر آسمان استوار گشت یعنی بر فرشتگان و آسمان استیلاء یافت.
سپس از ایشان درباره‌ی ارواح کافران پرسید که کجا گرد می‌آیند؟ فرمود: در وادی حضر موت که پشت شهر یمن است. سپس خداوند آتشی از خاور و آتشی از باختر برانگیخته و دو تندباد به دنبال آنها می‌فرستد و مردم نزد صخره‌ی بیت المقدس برانگیخته می‌شوند و اهل بهشت از سمت راست صخره محشور گشته و عبورگاه آماده می‌شود و جهنم آماده می‌شود و جهنم از سمت چپ صخره، از اعماق زمین‌های هفت‌گانه پدیدار می‌گردد که فلق و سجین نیز در آن است و آفریدگان نزد صخره پراکنده می‌شوند، پس آن که بهشت او را معین شده، وارد آن می‌شود و آن که جهنم او را مقدر گردید وارد آن می‌شود و این سخن خداوند است که می‌فرماید: «گروهی در بهشتند و گروهی در شعله‌های فروزان.»
وقتی امام حسن علیه‌السلام توصیف آن تندیس‌هایی که به او عرضه شد، خبر داد و آنچه را که وی از ایشان پرسیده بود، تحلیل کرد، قیصر رو به سوی یزید بن معاویه کرد و گفت: آیا دانستی که این دانش، دانشی است که جز نبی مرسل و یا جانشینی پشتیبان که خداوند او را به پشتیبانی پیامبرش مفتخر ساخته و یا عترت پیامبر برگزیده، نمی‌داند و جز او، که خداوند قلبش را مهر و موم کرده و دنیایش را بر آخرتش و هوای نفس او را بر دین او چیره ساخته و از ستم گران است.
راوی گوید: پس یزید ساکت و خاموش شد. و قیصر جایزه‌ی امام حسن علیه‌السلام را نیکو کرد و بسیار احترامش کرد و به او گفت: از پروردگارت بخواه که دین پیامبرت را روزی من گرداند، چه آن که حلاوت سلطنت میان من و این موضوع حایل شده که من آن را سمی پست و عذابی دردنک

می‌دانم.
راوی گوید: یزید به سوی معاویه بازگشت و قیصر نامه‌ای به معاویه نوشت که: آن کس که پس از پیامبر شما خداوند به او علم داده و وی به تورات و آنچه که در آن هست و انجیل و آنچه که در آن است و زبور و آنچه که در آن است و قرآن و آنچه که در آن هست حکم کرده است، حق و خلافت از آن اوست.
و به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نوشت که: حق و خلافت از آن توست و خاندان نبوت در تو و در خانواده‌ی توست، پس با آن کس که با تو به ستیز برخیزد، بجنگ که خداوند او را به دست تو عذاب خواهد داد. و سپس در آتش دوزخ جاودان خواهد ساخت، زیرا ما در انجیل نزد خود می‌یابیم که هر کس با تو به جنگ برخیزد، لعنت خدا و ملائکه و مردم، همگی بر او باد، و لعنت ساکنان آسمان‌ها و زمین‌ها بر او باد.
اما در مورد فرموده‌ی خداوند چنین فرمود که: «اگر خداوند بخواهد همه‌ی آنها را یک گروه قرار می‌داد و اگر می‌خواست همه‌ی آنها را همچون فرشتگان معصوم و بدون بدن مادی قرار دهد می‌توانست، اما خداوند هر که را بخواهد در رحمت خود وارد می‌کند. ولی ستم‌گران و تجاوزکاران به حق آل محمد، پس در مورد آنان این آیه نازل شد که: نه دوست و نه یاوری دارند و پیروزی نهایی برای آنها نیست.)
و در حدیث دیگری آمده است که: قیصر روم برای معاویه نامه‌ای نوشت و در آن سه سؤال ذیل را مطرح کرد:
1- جایی که به اندازه‌ی میانه‌ی آسمان است، کجاست؟.
2- نخستین خونی که بر زمین ریخت چه خونی بود؟.
3- آفتاب بر کجا فقط یک بار تابید؟.
معاویه از پاسخ درماند و از امام حسن علیه‌السلام یاری خواست. امام علیه‌السلام در پاسخ به ترتیب چنین فرمود:
قال علیه‌السلام:
ظهر الکعبة، و دم حوا و ارض البحر حین مر به موسی [6] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: 1- بام کعبه، 2- خون [قاعدگی] حوا و 3- کف دریایی که موسی از آن گذشت. و در حدیث دیگری آمده است که: در پاسخ به دو پرسش ملک روم که:
1- آنجا را که قبله نیست، کجاست؟.
2- آن کیست که هیچ خویشاوندی ندارد؟.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
ما لا قبلة له فهی الکعبة و ما لا قرابة له فهو الرب تعالی [7] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

آنجا که قبله ندارد خانه‌ی کعبه است و آن کس که خویشاوندی ندارد، پس آن خدای تبارک و تعالی است.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی فتح، آیه‌ی 18.
[2] سوره‌ی شوری، آیه‌ی 7.
[3] سوره‌ی شوری، آیه‌ی 8.
[4] 1- احیاء القلوب، ج 1، ص 44.
2- بحارالأنوار، ج 7، ص 116، ح 52، و ج 6، ص 286، ح 8، و ج 10، ص 132، ح 2، و ج 16، ص 146، ح 2، و ج 11، ص 261، ح 9، و ج 12، ص 129، ح 5، و ج 33 ص 234، تا 240، ح 517، و ج 61، ص 262، ح 15.
3- تفسیر برهان، ج 4، ص 116 و 117، ح 1 به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج 2، ص 242 تا 245.
4- تفسیر صافی، ج 5، ص 153 و 71.
5- تفسیر کنز الدقایق، ج 11، ص 478، و ج 13، ص 156 و ج 14، ص 180 و 545.
6 - تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 134، ح 25 و ج 1، ص 571.
7- حلیة الأبرار، ج 3، ص 28، ح 1، ب 5.
8- خصال شیخ صدوق، ج 2، ص 353، ح 34.
9- مدینة المعاجز، ج 3، ص 349، ح 86 / 92.
10- مستدرک الوسایل، ج 3، ص 292، ح 14 / 3610، ب 30.
11- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 583، ح 24، و ص 710، ح 2.
[5] یکی از قبایل عرب جاهلی.
[6] 1- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 102، ح 17.
2- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 118.
3- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 12.
[7] 1- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 102، ح 18.
2- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 118.
2- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 13.

پاسخ امام به پرسش‌های مرد شامی

روزی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در یکی از کوچه‌های کوفه نشسته بود، مردی سلام نموده و گفت: من از رعیت و اهل بلاد تو هستم، امام علی علیه‌السلام فرمود: این گونه نیست، بلکه تو با ما در جنگ بوده‌ای.
مرد شامی ضمن اعتراف امان خواست و گفت معاویه مرا فرستاد تا درباره‌ی سؤالاتی که از او شده از شما توضیح و جواب بخواهم. امام علیه‌السلام فرمود: فرزندانم! حسن! حسین! محمد! حاضر شوید.
آنگاه رو به مرد شامی نموده فرمود:
این دو (حسن و حسین علیهماالسلام) فرزندان پیامبرند و این (محمد حنفیه) فرزند من است. از هر کدام که می‌خواهی بپرس.
مرد شامی گفت از ذالوفرة «کسی که ریش پرپشتی دارد، یا صاحب بخشش فراوان است» یعنی امام حسن علیه‌السلام می‌پرسم. او پرسید و امام علیه‌السلام این گونه پاسخ داد؛
فقال الشامی: کم بین الحق و الباطل؟ [و کم بین السماء و الأرض] و کم بین المشرق و المغرب؟ و ما قوس قزح؟ و ما العین التی تأوی الیها ارواح المشرکین؟ و ما العین التی تأوی الیها ارواح المؤمنین؟ و ما المؤنث؟ و ما عشرة اشیاء بعضها اشد من بعض؟
فقال الحسن علیه‌السلام: بین الحق و الباطل اربع اصابع فما رأیته بعینک فهو الحق و قد تسمع باذنک باطلا کثیرا.
فقال الشامی: صدقت. و قال: و بین السماء و الأرض دعوة المظلوم و مد البصر فمن قال لک غیر هذا فکذبه.
قال: صدقت یابن رسول الله. قال: و بین المشرق و المغرب مسیرة یوم للشمس تنظر الیها حین تطلع من مشرقها و تنظر الیها حین تغیب من مغربها.
قال الشامی: صدقت، فما قوس قزح؟
قال: ویحک لا تقل قوس قزح، فان قزح اسم الشیطان و هو قوس الله و هذه علامة الخصب و امان لأهل الأرض من الغرق، و اما العین التی تأوی الیها ارواح المشرکین فهی عین یقال لها برهوت، و اما العین التی تأوی الیها ارواح المؤمنین فهی عین یقال لها سلما.
و اما المؤنث فهو الذی لا یدری اذکر هو ام انثی فانه ینتظر به فان کان ذکر احتلم و ان کان انثی حاضت و بدی ثدیها و الا قیل له بل علی الحائط فان اصاب بوله الحائط فهو ذکر و ان انتکص بوله کما ینکص بول البعیر فهی امرأة.
و اما عشرة اشیاء بعضها اشد من بعض فاشد شیء خلقه الله الحجر، و

اشد من الحجر الحدید [یقطع به الحجر] و اشد من الحدید النار تذیب الحدید، و اشد من النار الماء یطفیء النار، و اشد من الماء السحاب یحمل الماء، و اشد من السحاب الریح تحمل السحاب، و اشد من الریح الملک الذی یرسلها، و اشد من الملک، ملک الموت الذی یمیت ملک الموت، و اشد من الموت أمر الله الذی یمیت الموت.
فقال الشامی: اشهد انک ابن رسول الله حقا و ان علیا اولی بالأمر من معاویة ثم کتب هذه الجوابات و ذهب بها الی معاویة فبعثها (معاویة) الی ابن‌الأصفر فکتب الیه ابن‌الأصفر: یا معاویة (لم) تکلمنی بغیر کلامک و تجیبنی بغیر جوابک اقسم بالمسیح ما هذا جوابک و ما هو الا من معدن النبوة و موضع الرسالة و اما انت فلو سألتنی درهما ما أعطیتک [1] .
(آن مرد شامی گفت: از صاحب بخشش کلان، یعنی حسن بن علی علیهماالسلام خواهم پرسید. امام حسن علیه‌السلام به او گفت: هر چه می‌خواهی بپرس.
شامی گفت: میان حق و باطل چه فاصله‌ای هست و میان آسمان و زمین چه فاصله‌ای؟.
میان مشرق و مغرب چه فاصله‌ای است، قوس قزح چیست؟ و جایی که ارواح مشرکان بدان پناه برند، کدام است و چشمه‌ای که ارواح مؤمنان بدان پناه برند، کدام است و خنثی چیست؟ و آن ده چیز که هر کدام از دیگری سخت‌تر است، چیست؟.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: فاصله‌ی میان حق و باطل چهار انگشت است. آنچه که به چشمت دیدی، حق، اما آنچه که با گوش خود شنیدی، اغلب باطل است.
مرد شامی گفت: راست گفتی. و فرمود: فاصله‌ی بین زمین و آسمان به اندازه‌ی دعوت مظلوم است و به اندازه‌ی نگاه است و هر کس جز این به تو گفت، تکذیبش کن.
مرد شامی گفت: راست گفتی، ای فرزند رسول خدا.
فرمود: میان مشرق و مغرب، مسافت یک روز خورشید است که هنگام دمیدن از خاستگاه آن بدان می‌نگری و به هنگام پنهان شدن آن در باختر، می‌نگری.
مرد شامی گفت: راست گفتی، پس قوس قزح [رنگین کمان] چیست؟.
فرمود: مواظب باش! نگو قوس قزح. زیرا «قزح» نام شیطان است. در صورتی که رنگین کمان، کمان خداوند است و علامت سرسبزی و نگه دار اهل زمین از غرق شدن است. و اما جایی که ارواح مشرکان به آنجا پناهنده می‌شوند، جایی است که بدان برهوت گویند و جایی که ارواح مؤمنان به آنجا پناهنده شوند، جایی است که بدان سلما گویند.
اما خنثی که معلوم نیست مرد است یا زن، پس در حال وی دقت می‌شود

تا چنانچه مرد باشد، محتلم می‌شود و چنانچه زن باشد، عادت ماهانه شده و پستانش آشکار می‌شود و گرنه، به او گفته می‌شود برو به دیوار ادرار کن! چنانچه ادرار او به دیوار بپاشد، مرد بوده، ولی اگر ادرار او سرازیر بریزد، همچون ادرار شتر، وی زن خواهد بود.

اما ده چیزی که یکی از دیگر سخت‌ترند، سخت‌ترین چیزی که خداوند آفریده است سنگ است و سخت‌تر از سنگ، آهن است [که با آن سنگ را می‌برند] و سخت‌تر از آهن، آتش که آهن را ذوب می‌کند و سخت‌تر از آتش آب است که آتش را خاموش می‌کند و سخت‌تر از آب ابر است که آب را با خود حمل می‌کند و سخت‌تر از ابر، باد است که ابر را جابه‌جا می‌کند و سخت‌تر از باد، فرشته‌ای است که آن را می‌راند و سخت‌تراز آن فرشته، فرشته‌ی مرگ است که فرشته‌ی باد را می‌میراند و سخت‌تر از فرشته‌ی مرگ، خود مرگ است که فرشته‌ی مرگ را می‌میراند و سخت‌تر از مرگ، فرمان خدایی است که مرگ را می‌میراند.

مرد شامی گفت: شهادت می‌دهم که تو حقا فرزند پیامبری و علی علیه‌السلام برای ولایت امر از معاویه برتر است. مرد شامی آنگاه این پاسخ‌ها را نوشت، و آن را نزد معاویه برد. و [معاویه] آنها را به ابن‌اصفر فرستاد. ابن‌اصفر به او نوشت: ای معاویه، با من، جز به سخن خود سخن مگو و جز به پاسخ خود پاسخ مده. سوگند به مسیح که این پاسخ از آن تو نیست و جز این نیست که آنها از معدن نبوت و جایگاه رسالت، سرچشمه گرفته‌اند. ولی تو اگر از من درهمی طلب کنی، نخواهم داد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احتجاج، ج 2، ص 15 الی 18.

2- الثاقب فی المناقب، ص 318، ح 4 / 265.

3- الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 572، ح 2.

4- بحارالأنوار، ج 43، ص 325، ح 5 و ج 10، ص 130، و ج 72، ص 196، ح 10 و ج 57، ص 199، ح 2، و ج 101، ص 358، ح 18.

5- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، علامه‌ی مجلسی، ص 419.

6- تحف العقول، ص 228.

7- حلیة الأبرار، ج 3، ص 25، ح 2، ب 4.

8- روضة الواعظین، ص 45، س 25.

9- مدینة المعاجز، ج 3، ص 357، ح 87 / 925.

10- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 607 الی 608، و ج 1، ص 489، ح 2، و ص 102، ح 19.

11- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 13.

پاسخ امام به پیام تسلیت دوستان

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده، گروهی از یاران امام حسن مجتبی علیه‌السلام در مرگ دخترش پیام تسلیتی برای او نوشتند. امام علیه‌السلام در پاسخ به پیام آنان نوشت:
قال علیه‌السلام:
اما بعد، فقد بلغنی کتابکم تعزونی بفلانة، فعند الله احتسبها، تسلميا لقضائه، و صبرا علی بلائه، فان أرجعتنا المصايب، و فجعتنا النوايب، بالأحبة المألوفة التی کانت بنا حفية، و الاخوان المحبون الذين کان يسر بهم الناظرون، و تقر بهم العيون، أضحوا قد اخترمتهم الأيام، و نزل بهم الحمام، فخلفوا الخلوف، و اودت بهم الحتوف، فهم صرعی فی عساکر الموتی، متجاورون فی غير محلة التجاور، و لا صلاة بينهم و لا تزاور و لا يتلاقون عن قرب جوارهم، اجسامهم نائبة من اهلها، خالية من اربابها،
قد أخشعها اخوآنهم فلم أر مثل قرارها قرارا، فی بيوت موحشة و حلول مخضعة، قد صارت فی تلک الديار الموحشة، و خرجت عن الدار المؤنسة، فقارقتها من غير قلی، فاستودعتها البلاء، و کانت أمة مملوکة، سلکت سبيلا مسلوکة، صار اليها الأولون، سيصير اليها الآخرون، و السلام [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(اما بعد از حمد و سپاس الهی، نامه‌ی شما که من را درباره‌ی فلان دخترم تسلیت دادید، به من رسید. از سر تسلیم به فرمان خداوند و صبر بر آزمایش او، کار به او سپرده‌ام. پس اگر مصیبت‌ها ما را ناگزیر و ناگواری‌ها به ناگهان ما را فراگرفت و با گرفتن دوستانی مأنوس که همواره گرد ما می‌گشتند و برادرانی دوستدار که بینندگان از دیدن آنها شاد می‌شدند و چشم‌ها از دیدنشان روشن، چنان شدند که روزگار آنها را از پای افکند و مرگ بر آستانشان فرود آمد و آنها، بازماندگانی از خویش به یادگار نهادند و مرگ آنان را به همراه برد و آنان، در میدان مرگ فرو افتاده‌اند تنگاتنگ هم، در جایی که توان همسایه‌گری نیست، آرمیده‌اند، نه رفت و آمدی میانشان برقرار است و نه دیداری هر چند در کنار هم هستند، اما ملاقات نمی‌کنند، بدن‌هایشان به دور از چشم آشنایان و تنها در خانه‌های قبر آرمید. و اینک سبب عبرت آنها هستند.
خانه‌هایی که همانند آن خانه‌ها، خانه‌ای ندیده‌ام و همانند آن جایگاه‌ها، جایگاهی سراغ ندارم، در اتاق‌هایی ترسناک و خوابگاه‌هایی کمرشکن در آن دیار هراس‌انگیز رهسپار گشته و از سرزمین الفت رخت بر بسته و بی آن که خواهان هجران باشد، آن را ترک گفته و بلا او را دربر گرفته است. او، دخترکی بود از آن دیگری، که رهسپار راهی شد که رونده‌ی بسیار دارد و

پیشینیان بدان رفته‌اند و دیگران نیز بدان گام خواهند نهاد. با درود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- أمالی طوسی، ص 205، ح 47 / 345.

2- بحارالأنوار، ج 43، ص 336، ح 6 و ج 79، ص 109، ح 54.

3- مستدرک الوسایل، ج 2، ص 478، ح 11 / 2512.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 720، ح 46 و ص 547، ح 4.

5- منتهی الآمال، ج 1، ص 163.

پاسخ امام به سخنان معاویه در کوفه

پس از آن که معاویه وارد کوفه شد و مردم با او بیعت کردند، سخنانی در جمع مردم کوفه ایراد کرد، در این سخنرانی به امام علی و امام حسن علیهماالسلام دشنام داد و ناسزا گفت. امام حسین بن علی علیه‌السلام که در مجلس حضور داشت برخاست تا پاسخش را بدهد. امام حسن علیه‌السلام دست او را گرفت و او را نشاند و خود برخاست و خطاب به معاویه چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

أیها الذاکر علیا، أنا الحسن، و أبی علی، و أنت معاویة، و أبوک صخر، و أمی فاطمة، و أمک هند، و جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و جدک حرب، و جدتی خدیجة، و جدتک فتیلة، فلعن الله أخلمنا ذکرا و ألأمنا حسبا، و شرنا قدما، و أقدمنا کفرا و نفاقا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای کسی که علی «علیه‌السلام» را به بدی یاد کردی! منم حسن و پدرم علی «علیه‌السلام» است، تویی معاویه پدرت صخر است، مادر من فاطمه «علیهاالسلام» و مادر تو هند [جگر خوار] می‌باشد. جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جد تو حرب است، جده‌ی من خدیجه و جده‌ی تو فتیله است، پس خدا لعنت کند از ما دو نفر آن کس را که نامش پلیدتر، و حسب و نسبش پست‌تر، و سابقه‌اش بدتر و کفر و نفاقش بیشتر بوده است.)

در آن هنگام گروهی از مردم که در مسجد بودند گفتند: آمین.

پی نوشت ها:

[1] مقاتل الطالبین، ص 78، س 6.

پرسش

پرسش امام حسن علیه‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی سلطنت حضرت سلیمان علیه‌السلام

سلمان فارسی نقل می‌کند، پس از بیعت مردم با عمر، روزی در خانه‌ی علی علیه‌السلام نشسته بودیم که حسن و حسین علیهماالسلام، محمد بن حنفیه، محمد بن ابی‌بکر، عمار یاسر و مقداد نیز حضور داشتند. امام حسن علیه‌السلام از پدرش پرسید:

قال له ابنه الحسن علیه‌السلام یا امیرالمؤمنین ان سلیمان سأل ربه ملکا لا ینبغی لأحد من بعده فاعطاه ذلک فهل ملکت مما ملک سلیمان بن داود علیه‌السلام؟!. فقال علیه‌السلام: والذی فلق الحبة و برء النسمة ان سلیمان بن داود سأل الله عزوجل الملک و اعطاه و ان اباک ملک ما لم یملکه بعد جدک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احد قبله و لا یملکه احد بعده، فقال الحسن علیه‌السلام، نرید ان ترینا مما فضلک تعالی به من الکرامة،

فقال علیه‌السلام افعل انشاء الله و ساق الحدیث بما فضله الله تعالی به و فی الحدیث فقال الحسن علیه‌السلام یا امیرالمؤمنین ان سلیمان بن داود کان مطاعا بخاتمه و امیرالمؤمنین بماذا یطاع؟ فقال علیه‌السلام انا عین الله فی ارضه انا لسان الله الناطق فی خلقه انا نور الله الذی لا یطفاء انا باب الله الذی یؤتی منه و حجته علی عباده.

ثم قال اتحبون ان اریکم خاتم سلیمان بن داود؟ قال نعم فادخل یده الی جیبه فاخرج خاتما من ذهب فصه من یاقوته حمراء علیه مکتوب محمد و علی فقال علیه‌السلام تریدون ان اریکم سلیمان بن داود؟ فقلنا نعم فقام و نحن معه فدخل بنا بستانا ما رأینا احسن منه و فیه من جمیع الفواکه و الأعناب نو انهاره تجری و الأطیار یتجاوبن علی الأشجار فحین رأته الأطیار جائته ترفرف حوله حتی توسطنا البستان فاذا سریر علیه شاب ملقی علی ظهره واضع یده علی صدره فاخرج امیرالمؤمنین علیه‌السلام الخاتم من جیبه و جعله فی اصبع سلیمان علیه‌السلام فنهض قائما و قال السلام علیک یا امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین أنت والله الصدیق الأکبر و الفاروق الأعظم قد افلح من تمسک بک و قد خاب و خسر من تخلف عنک و انی سألت الله تعالی لکم اهل البیت فأعطیت ذلک الملک

قال سلمان فلما سمعت کلام سلیمان بن داود لم اتمالک نفسی حتی وقعت علی اقدام امیرالمؤمنین علیه‌السلام اقبلها و حمدت الله تعالی علی جزیل عطائه بهدایته لنا الی ولایته اهل البیت علیهم‌السلام الذین اذهب الله عنهم الرجس اهل البیت و طهرهم تطهیرا و فعل أصحابی کما فعلت [1] .

(فرزند امام علی علیه‌السلام حضرت امام حسن علیه‌السلام خطاب به پدر فرمود: ای امیرمؤمنان! سلیمان از خدای بزرگ حکومتی درخواست نمود که برای کسی پس از وی روا نباشد و خداوند چنین حکومتی به او بخشید.
آیا شما نیز از حکومت سلیمان بن داود علیه‌السلام چیزی دارا هستی؟ ایشان فرمودند: سوگند بدان که دانه را شکافت و آفریدگان را آفرید، که سلیمان بن داود از خدای بزرگ حکومت خواست و خدا به او بخشید، ولی پدرت حکومتی (قدرتی) دارد که پس از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی دارای آن نبوده، نه پیش از پدرت و نه بعد از پدرت.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: می‌خواهم تا بخشی از آن کرامتی که خدایت بدان فضیلتت داده به ما نشان دهی. فرمود: به خواست خدا انجام خواهم داد.
امام علی علیه‌السلام سخن را بدان فضایلی که خداوند به وی عطا کرده بود، کشید. که در ادامه‌ی حدیث چنین آمده است: امام حسن علیه‌السلام پرسید: ای امیرمؤمنان، سلیمان بن داود، به قدرت انگشتری خویش فرمان می‌راند، اما امیرمؤمنان با چه فرمان می‌راند؟
حضرت فرمود: من چشم خدایم در زمین و من زبان گویای خداوندم در میان آفریده‌های او من آن نور خدایم که خاموش نشود. من همان دروازه‌ی الهی هستم که از آن وارد شوند و حجت اویم بر بندگانش.
سپس فرمود: آیا دوست دارید انگشتر سلیمان بن داود را نشانتان دهم؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: بله. پس دست در بغل کرد و سپس انگشتری درآورد که از طلا بود و نگین آن از یاقوت سرخ بود که بر روی آن نوشته شده بود. محمد و علی. آنگاه فرمود: می‌خواهید سلیمان بن داود را نشانتان دهم؟ گفتیم بله. پس برخاست و ما نیز به دنبال او روان شدیم. ما را وارد باغی کرد که از آن بهتر ندیده بودیم.در آن از تمام میوه‌ها و انگورها بود و چشمه‌هایش جاری بود و پرندگان بر درختان هم‌آوا بودند. وقتی پرندگان ایشان را دیدند، نزد ایشان آمده و در اطراف ایشان شروع به پرواز کردند تا آن که به میانه‌ی باغ رسیدیم.
در آنجا تختی بود که روی آن جوانی به پشت خوابیده و دست بر سینه نهاده بود. امیرمؤمنان انگشتری از جیب خود درآورد و آن را در انگشت سلیمان علیه‌السلام کرد. وی ناگهان از خواب جسته و به پا ایستاد و گفت سلام بر تو ای امیرمؤمنان و وصی پیامبر خدای جهانیان. به خدا سوگند که صدیق اکبر و فاروق اعظم تویی. هر کس بر دامن تو چنگ زد، نجات یافت و آن که از تو جدا شد، زیان دید. من به وسیله‌ی شما اهل بیت و واسطه قرار دادن شما، از خداوند این حکومت را خواستم و آن را از خداوند گرفتم.
سلمان گوید: وقتی سخن سلیمان بن داود را شنیدم، اختیار از کف داده و

خویشتن داری نتوانستم، چندان که روی پاهای امیرمؤمنان افتاده و آنها را بوسیدم. خدای بزرگ را سپاس گفتم که این همه عطا و بخشش را به ما روا داشته و ما را به سوی ولایت اهل بیت علیهم‌السلام «که خداوند پلیدی را از آنها دور ساخته و آنها را پاکیزه گردانیده است» رهنمون گردیده. یاران من هم همان کار را که من انجام داده بودم، انجام دادند.)

پی نوشت ها:

[1] تفسیر برهان، ج 4، ص 50.

پنیر

از امام حسن مجتبی علیه‌السلام راجع به مصرف پنیر پرسیده شد. امام علیه‌السلام پاسخ داد:
قال علیه‌السلام:
لا بأس به، ضع السکین و اذکر اسم الله علیه [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خوردن آن «پنیر» جایز است، کارد را بگذار و نام خدا را بر آن بخوان).

پی نوشت ها:
[1] 1- المسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 700، ح 5.
2- المصنف، ج 8، ص 100.

پیامبر و زمینه‌های اخلاق پسندیده

یکی از صفات برجسته‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بهره‌مندی از اخلاق پسندیده است که در آیه‌ی 4 سوره‌ی قلم بدان اشاره شده است.
امام حسن علیه‌السلام زمینه‌های پیدایش این فضیلت بزرگ را در امور ذیل معرفی می‌کند:
1- بهره‌مندی از ادب الهی
2- عفو و بخشش
3- انجام کارهای نیک
4- دوری از نادانان
5- پیوند با قطع کنندگان پیوندها
6- عطا و بخشش به محروم کنندگان
7- گذشت از ستم‌گران به خود
قال علیه‌السلام:
ان الله عزوجل أدب نبیه أحسن الأدب فقال: خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین، فلما وعی الذی أمره، قال تعالی: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا، فقال لجبرییل علیه‌السلام: و ما أقفوا؟ قال ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک، و تعفو عمن ظلمک، فلما فعل ذلک أوحی الله الیه: انک لعلی خلق عظیم [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(همانا که خدای بزرگ پیامبرش را به بهترین شیوه، ادب آموخت و فرمود: عفو پیشه ساز و به معروف دستور ده و از جاهلان روی بگردان و وقتی آنچه را که خداوند دستور داده بود، به جان شنید، خداوند فرمود: آن چه که رسول برای شما آورد بگیرید و از آنچه که بازتان داشت، دست نگه دارید.
پس به جبرییل علیه‌السلام فرمود: چه سیره‌ای بروم؟ گفت: با کسی که از تو بریده پیوند داشته باش و آن که را که محرومت ساخته ببخشی و از آن که بر تو ستم کرده بگذری. و وقتی چنین کرد، خدا به او وحی کرد: «همانا که تو بر اخلاقی عظیم و پسندیده هستی.»)

پی نوشت ها:
[1] نهج السعادة، ج 7، ص 78، به نقل از بحار، ج 17، ص 147.

پیامبر و نیازمندان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با نیازمندان پسندیده‌ترین برخوردها را داشت زیرا اگر برآوردن نیاز آنها مقدورش بود کوتاهی نمی‌کرد و اگر نمی‌توانست با زبان خوش آنان را راضی می‌کرد. امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

کان رسول الله اذا سأله احد حاجة لم یرده الا بها و بمیسور من القول [1]
.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(رسول خدا چنان بود که اگر کسی از او درخواستی می‌کرد خواسته‌اش را برآورده می‌کرد و او را جز به سخنی در حد فهم آن شخص باز نمی‌گرداند.)

پی نوشت ها:

[1] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 227.

همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حکم مادران همه‌ی مسلمانانند و همانطور که در آیه‌ی 53 سوره‌ی احزاب ذکر شده است بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی حق ندارد با آنان ازدواج کند.
امام حسن علیه‌السلام پیرامون تفسیر آیه‌ی 51 سوره‌ی احزاب فرمود:
قال علیه‌السلام:
کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا خطب امرأة لم یکن لأحد أن یخطبها حتی یدعها، و هذه قسمة جامعة لما هو الغرض لأنه اما أن یطلق و اما أن یمسک، فاذا أمسک ضاجع أو ترک و قسم أو لم یقسم، و اذا اطلق و عزل فاما أن یخلی المعزولة لا یبتغیها أو یبتغیها [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر از زنی خواستگاری می‌کرد، کسی را سزا نبود که از آن زن خواستگاری کند، مگر آن که پیامبر از ازدواج با او منصرف می‌شد و این کار تقسیم جامعی برای حفظ حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس خواستگاری یا به توافق می‌رسیدند و پیامبر آن زن را نگه می‌داشت و یا اینکه از ازدواج با او منصرف می‌شد.
و وقتی که آن زن را نگه می‌داشت یا او را جزء زنان خود قرار می‌داد و یا جزء کنیزان حضرت قرار می‌گرفتند. و در صورت صرف نظر کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ازدواج با او، یا وی را بدون محبت قلبی رها می‌کرد و یا نسبت به او محبت قلبی داشت.) [2] .

پی نوشت ها:
[1] الکشاف فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 269.
[2] توضیح بیشتر اینکه به هر حال ازدواج با زنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن زنان قصد ازدواج داشت و یا ازدواج کرده بود، مناسب نبود، هر چند اگر آن زن با آن حضرت ازدواج نکرده بود، ازدواج با آن زن بر کسی حرام نبود.

پیشگویی امام حسن علیه‌السلام از کشته شدن عبیدالله بن عمر در جنگ صفین

پس از کشته شدن ذوالجلاع حمیری (از فرماندهان شجاع سپاه معاویه) در جنگ صفین عبیدالله بن عمر بن خطاب به میدان آمد و کسی را فرستاد تا امام حسن علیه‌السلام را دیدار کند. امام علیه‌السلام برابر او حاضر شد. عبیدالله گفت: پدرت با قریش در اول و آخر کارش (در آغاز اسلام و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) دشمنی کرد و قریش نیز با او ناسازگارند. آیا حاضری پدرت را از خلافت خلع کنیم و تو به جای او بنشینی؟. امام علیه‌السلام در پاسخ چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

کلا والله لا یکون ذلک. ثم قال له الحسن علیه‌السلام: یابن الخطاب! والله لکأنی انظر الیک مقتولا فی یومک أو غدک. أما ان الشیطان قد زین لک و خدعک حتی اخرجک مخلقا بالخلوق تری نساء اهل الشام موقفک و سیصرعک الله و یبطحک لوجهک قتیلا... فقال الحسن علیه‌السلام: لمن معه: انظروا من هذا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هرگز! سوگند به خدا که چنین نخواهد شد. سپس امام حسن علیه‌السلام به او فرمود: گویا می‌بینم تو را که امروز و فردا کشته می‌شوی و بدان که شیطان گمراهت کرده و فریبت داده چندان که تو را با خلوق [نوعی عطر] آراسته. زنان اهل شام موقفت را مشاهده می کنند. به زودی خداوند بر زمینت خواهد زد و کشته، به رو بر خاکت خواهد انداخت... بعدها پس از کشته شدن عبیدالله بن عمر، امام علیه‌السلام به آنها که با وی بودند فرمود: بنگرید که این کیست.)

و همانگونه که امام علیه‌السلام پیش‌بینی کرده بود، عبیدالله بن عمر در نبرد صفین کشته شد.

پی نوشت ها:

[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 161، ب 13، ج 40.

2- بحارالأنوار، ج 32، ص 480، ح 416.

3- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 5، ص 233.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 264، ح 2، و ص 388، ح 1.

5- وقعه‌ی صفین، ص 297.

پاداش برآوردن حاجت مؤمن

ابن‌عباس روایت کرده امام حسن مجتبی علیه‌السلام در مسجد الحرام معتکف [1] بود، در حال طواف یکی از شیعیان آن حضرت به او مراجعه نمود و گفت: ای پسر پیامبر! من به فلانی بدهکارم اگر صلاح می‌دانی. قرض مرا ادا کن. امام علیه‌السلام فرمود: به خدای این خانه قسم چیزی نزد من نیست. شخص بدهکار گفت: پس از او برای من مهلت بگیر، چون مرا به حبس تهدید کرده است.

امام علیه‌السلام طوافش را رها نموده و به دنبال آن شخص رفت. ابن‌عباس می‌گوید به آن حضرت عرض کردم: آیا فراموش کردید که معتکف هستید؟.

قال علیه‌السلام:

بلی و لکن سمعت ابی یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: من قضی أخاه المؤمن حاجة، کان کمن عبد الله تعالی تسعة آلاف سنة، صائما نهاره و قائما لیله [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بلی می‌دانم، ولی از پدرم شنیدم که می‌فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که فرمود: هر کس برای برادر مؤمن خویش یک نیاز برآورده کند همچون کسی خواهد بود که خدای بزرگ را نه هزار سال، عبادت کرده است. در حالی که روزها روزه و شب‌ها تا به صبح در حال عبادت باشد.)

پی نوشت ها:

[1] اعتکاف ماندن مدت زمان معینی (مثل دهه‌ی آخر ماه رمضان یا ایام البیض ماه رجب) در مسجد الحرام یا سایر مساجد و پرداختن به عبادت است به گونه‌ای که در این مدت معتکف حق خروج از مسجد را ندارد.

[2] 1 - بحارالانوار، ج 94، ص 129، ح 5.

2- مستدرک الوسایل، ح ج 7، ص 565 ح 3 / 8900 به نقل از عدة الداعی، ص 192 و 193، ط جدید.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 671، ح 2 و 1.

4- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 189 و 190، ح 2108 کتاب الاعتکاف.

پاداش ارزشمند برای هدیه ناچیز

انس روایت کرده است روزی نزد امام حسن علیه‌السلام بودم که یکی از کنیزهای حضرت شاخه‌ی گلی به وی هدیه کرد.
قال علیه‌السلام:
أنت حرة لوجه الله تعالی. فقلت له فی ذلک. فقال: کذا أدبنا الله تعالی: «و اذا حییتم بتحیة فحیوا بأحسن منها» [1] و کان أحسن منها اعتاقها [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(تو به خاطر رضای پروردگار آزادی!... من در این باره با آن حضرت گفتگو کردم. پس آن حضرت فرمود: خداوند ما را چنین پرورده است «وقتی به تحیتی مورد خطاب قرار گرفتید، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید» و پاداش بهتر برای آن کنیز، آزاد کردن وی بود.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی نساء، آیه‌ی 86.
[2] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 149، ح 13.
2- بحارالأنوار، ج 43، ص 342 و 343.
3- تفسیر صافی، ج 1، ص 476.
4- ربیع الابرار، ج 2، ص 420، ح 41.
5- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 702، ح 2.
6- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 93.
7- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 18.

پیاده رفتن به حج

یکی از ویژگیهای امام حسن علیه‌السلام اهمیت دادن به مستحبات و تحمل مشکلات عبادات بود، در تاریخ آورده‌اند، آن حضرت 20 یا 25 بار پیاده به حج رفت که در برخی موارد پابرهنه بود.
در یکی از این سفرها که به اتفاق امام حسین علیه‌السلام پیاده به حج می‌رفتند جمعیت زیادی به احترام آن دو بزرگوار از مرکب‌ها پیاده شدند و برخی خسته شدند. سعد وقاص به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد اگر سوار شوی دیگران هم سوار می‌شوند چون پیاده‌روی برای آنان مشکل است.
قال علیه‌السلام:
لا نرکب قد جعلنا علی أنفسنا المشی الی بیت الله الحرام علی أقدامنا و لکنا نتنکب عن الطریق [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ما سوار نمی‌شویم، ما بر خود فرض کرده‌ایم که پیاده به بیت الله الحرام رویم. [و به خاطر زحمت ندادن به دیگران] از راه کناره می‌گیریم. «پس به جانب دیگری روان شدند.»)
و در حدیث دیگر آمده است: امام محمد باقر علیه‌السلام پیرامون فلسفه‌ی پیاده حج به جا آوردن امام حسن علیه‌السلام از خود آن حضرت نقل فرموده است که امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
انی لأستحیی من ربی أن ألقاه و لم أمس الی بیته [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(من از پروردگارم شرم دارم که او را ملاقات کنم و به سوی خانه‌اش پیاده‌روی نکرده باشم.)

پی نوشت ها:
[1] 1- ارشاد مفید، ص 250 ط. قدیم.
2- بحارالانوار، ج 43، ص 276، ح 46.
3- تیسیر المطالب، ص 91 و 93، ب 6.
[2] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 126 الی 128.
2- البدایة و النهایة، ج 8، ص 42.
3- المستطرف، ص 19، ب 5.
4- بحارالأنوار، ج 43، ص 339، ح 13.

5- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 23.
6- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص 141، ح 234.
7- حلیة الأولیاء، ج 2، ص 37، ح 132.
8- ذخایر العقبی، ص 137.
9- ربیع الابرار، ج 2، ص 307، ح 332.
10- صفة الصفوة، ج 1، ص 342.
11- فراید السمطین، ج 2، ص 121، ب 27، ح 422.
12- فضایل الخمسه، ج 3، ص 306.
13- کشف الغمة، ج 2، ص 141.
14- مجالس السنیة، ج 2، ص 242.
15- مسند امام مجتبی علیه‌السلام ص 81، ح 78 و ص 91، ح 101 و ص 128، و ص 131، ح 10، و ص 679، ح 4، و ص 132، ح 11.
16- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 87.
17- ینابیع المودة ص 350، فصل 4.

پرهیز از معرفی قاتل خویش

در کتاب روضة الواعظین از عمر (عمیر خ ل) بن اسحاق نقل شده است که امام حسن علیه‌السلام به هنگام شهادت خطاب به امام حسین علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
سقیت السم مرتین و هذه الثالثة.... ان الحسن علیه‌السلام قال: لقد سقیت السم مرارا ما سقیت مثل هذه المرة لقد قطعت قطعة من کبدی فجعلت اقلبها بعود معی.
و فی روایة عبدالله البخاری انه علیه‌السلام قال: یا أخی انی مفارقک، و لا حق بربی و قد سقیت السم و رمیت بکبدی فی الطشت و اننی لعارف بمن سقانی و من این دهیت و أنا اخاصمه الی الله عزوجل.
فقال له الحسین علیه‌السلام: و من سقاکه؟. قال: ما ترید به؟ أترید أن تقتله ان یکن هو هو فالله أشد نقمة منک و ان لم یکن هو فما احب ان یؤخذ بی بریء.
و فی خبر: فبحقی علیک ان تکلمت فی ذلک بشیء و انتظر ما یحدث الله فی.
و فی خبر: و بالله اقسم علیک أن تهریق فی امری معجمة من دم [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(دو بار به من سم نوشانده‌اند و این سومین بار است... در ادامه فرمود: بارها به من سم نوشانده‌اند، ولی مثل این بار ننوشیدم. این سم به صورتی بود که جگرم را تکه تکه کرد که من با چوبی که همراهم بود قطعات جگرم را که در طشت ریخته شده بود، کنار می‌زدم.
و در روایت عبدالله بخاری گوید: برادر، من از تو جدا گردیده و به پروردگارم می‌پیوندم و به من سم نوشانده‌اند و جگرم در طشت ریخته است. من خوب می‌دانم چه کسی مرا زهر نوشانده است و می‌دانم که از کجا ضربه خورده‌ام، و من از او، نزد خدای بزرگ داد شکایت می‌کنم.
امام حسین علیه‌السلام فرمود: آن را چه کسی به تو نوشاند؟ فرمود: چه کارش داری؟ می‌خواهی به قتلش برسانی؟ چنانچه او همان باشد، خداوند سخت انتقام‌تر از توست و اگر او همان نباشد، من دوست ندارم که بی‌گناهی به خاطر من گرفتار شود.
در خبری دیگر آمده: به حقی که من بر تو دارم، هرگز در این باره چیزی نگویی و منتظر آن باش تا آنچه خداوند می‌خواهد، درباره‌ی من انجام شود.
در خبری دیگر آمده: تو را به خدا سوگند می‌دهم که درباره‌ی من به قدر حجامتی خونریزی نشود.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسین علیه‌السلام از آن حضرت پرسید: ای ابامحمد به من بگو چه کسی به تو سم نوشاند؟.
قال علیه‌السلام:
و لم یا أخی؟. و قال الحسین علیه‌السلام: أقتله والله قبل أن أدفنک أو لا أقدر علیه؟ أو یکون بأرض أتکلف الشخوص الیه؟. فقال: یا أخی، انما هذه الدنیا لیال فانیة، دعه حتی ألتقی أنا و هو عند الله [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(برای چه برادر؟ امام حسین علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند پیش از آن که دفنت کنم او را می‌کشم، مگر آنکه به او دست نیابم؟ یا آن که در سرزمینی باشد که برای دستیابی به او در زحمت افتم؟. فرمود: برادر! این دنیا شب‌هایی است زودگذر، او را فروگذار تا من و او نزد خدا دیدار کنیم.)

پی نوشت ها:
[1] در منابع ذیل بخش‌هایی از این حدیث نقل شده است؛
1- احقاق الحق ج 11، ص 169 - و - ج 11، ص 170 به نقل از علامة العسقلانی فی الاصابة، ج 1، ص 430 ط مصطفی محمد بمصر.
2- ارشاد مفید، ص 192.
3- الاستیعاب، ج 1، ص 440.
4- الاصابة ج 1، ص 331.
5- البدایة و النهایة، ج 8، ص 46.
6- الجوهرة فی نسب امام علی علیه‌السلام ص 30.
7- الغدیر، ج 11، ص 8.
8- المجالس السنیة، ج 2، ص 269 و ص 264.
9- المستدرک للحاکم، ج 3، ص 176.
10- المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج 11، ص 452، ح 20982، و ج 8، ص 631، ح 251.
11- أسد الغابه، ج 2، ص 15.
12- بحارالأنوار، ج 44، ص 138، ح 5 و ص 156.
13- تاریخ الاسلام (للذهبی) سنة 60 - 41، ص 38.
14- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 465.
15- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام) ص 207، ح 334، و ص 208، و ح 336 و ص 209 ح 337.
16- تاریخ دمشق (لابن منظور) ج 7، ص 38.
17- تذکرة الخواص، ص 192.
18- حلیة الأولیاء، ج 2، ص 38، ح 132.

19- دلائل الامامة، ص 61.
20- ذخائر العقبى، ص 141.
21- روضة الواعظين، ج 1، ص 167.
22- صفة الصفوة، ج 1، ص 343.
23- على و فرزندانش، ص 217.
24- فرايد السمطين، ج 2، ص 122.
25- فضايل الخمسة، ج 3، ص 312، و ص 313.
26- كشف الغمة، ج 2، ص 162 و ص 142.
27- مدينة المعاجز، ج 3، ص 374، ح 95 / 933 (العوالم ج 16، ص 278، ذيل ح 1) و ص 375، ح 96 / 934.
28- مروج الذهب، ج 2، ص 427.
29- مسند الامام المجتبى عليه‌السلام ص 419، ح 11 و ص 422، ح 13، و ص 425، ح 18، و ص 432 و ص 438 و ص 439 و ص 441، ح 40 و ص 443، ح 46 و ص 444. ح 47 و ص 499، ح 2 و ص 726، ح 84.
30- مقاتل الطالبيين، ص 81.
31- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 42.
32- نهاية الارب، ج 7، ص 89.
33- ينابيع المودة، ص 352.
[2] 1- البداية و النهاية، ج 8، ص 47.
2- الغدير، ج 11، ص 8.
3- تاريخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 39.
4- تاريخ دمشق (ترجمة الامام الحسن عليه‌السلام) ص 209، ح 339.
5- مسند الامام المجتبى عليه‌السلام، ص 445.

جنادة بن ابی‌امیه می‌گوید:
زمانی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام در بستر شهادت افتاده بودند، خدمتشان رسیدم و به ایشان عرض کردم: ای پسر پیامبر! مرا موعظه کن و پندی بیاموز.
قال علیه‌السلام:
نعم استعد لسفرک و حصل زادک قبل حلول أجلک، و أعلم انک تطلب الدنیا و الموت یطلبک و لا تحمل هم یومک الذی لم یأت علی یومک الذی أنت فیه، و اعلم انک لا تکسب من المال شیئا فوق قوتک الا کنت فیه خازنا لغیرک، و اعلم ان فی حلالها حساب، و فی حرامها عقاب، و فی الشبهات عتاب، فانزل الدنیا بمنزلة المیتة خذ منها ما یکفیک، فان کان حلالا کنت قد زهدت فیها، و ان کان عتاب فالعتاب یسیر،
و اعمل لدنیاک کأنک تعیش أبدا، و اعمل لآخرتک کأنک تموت غدا، و ان أردت عزا بلا عشیرة و هیبة بلا سلطان فاخرج من ذل معصیة الله الی عز طاعة الله عزوجل، و اذا نازعتک الی صحبة الرجال حاجة فأصحب من اذا صحبته زانک و اذا خدمته صانک و اذا اردت منه معونته أعانک، و ان قلت صدق قولک، و ان صلت شد صولتک، و ان مددت یدک بفضل مدها.
و ان بدت منک ثلمة سدها، و ان رأی منک حسنة عدها، و ان سألته أعطاک، و ان سکت عنه ابتدأک، و ان نزلت بک احدی الملمات و اساک، من لا یأتیک منه البواثق، و لا تختلف علیک منه الطرائق، و لا یخذلک عند الحقائق، و ان تنازعتما منقسما آثرک (ثم) انقطع نفسه و اصفر لونه حتی خشیت علیه [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بله. آماده‌ی سفر خود باش و توشه‌ات را پیش از سررسید اجلت فراهم کن و بدان که تو در پی دنیایی در حالی که مرگ نیز به دنبال توست و بدان که از مال هر چیز که بیش از قوت روزانه‌ات جمع کنی، خزانه‌دار دیگران هستی. و بدان که در حلال دنیا حساب وجود دارد و در حرام آن کیفر و در شبهه‌ناک آن بازخواست. پس دنیا را به منزله‌ی مردار نگاه کن و از آن به قدری بسنده کن که سرپایت نگه دارد؛ تا چنانچه حلال بوده باشد، در آن زهد پیشه کرده باشی و چنانچه مورد بازخواست باشد، بازخواست آن، اندک باشد.
و برای دنیایت چنان رفتار کن که گویا جاودانه خواهی ماند «در جمع کردن مال عجول مباش» و برای آخرتت چنان رفتار کن که گویا فردا خواهی مرد. و اگر خواهی که بی‌خویشاوند سربلند باشی و بدون اقتدار هیبت

داشته باشی، از خواری معصیت خداوند بیرون شو و در عزت اطاعت خدای بزرگ درآی و وقتی نیازی تو را درگیر همنشینی با دیگران کرده با کسی همنشین باش که اگر همدم او شدی سربلندت کند. و اگر خدمتش کردی، هوایت را داشته باشد و اگر از وی کمک خواستی یاریت کند و اگر سخن گفتی، کلامت را تصدیق کند و اگر پیوند بستی هیمنه‌ات افزون شود و اگر دست به سویش دراز کردی برای دست دراز شده‌ات احترام و ارزش قایل شود. و اگر در تو شکستگی پدیدار شد، جبرانش کند و اگر از تو نیکی دید، به حسابش آرد و اگر از او درخواستی کردی، دریغ نکند و اگر از او خاموش ماندی، با تو سخن گوید و اگر اتفاق ناخوشایندی برایت پیش آمد، غم‌خوارت باشد با کسی همنشین باش.
که از سوی او شکستگی سوی تو نیاید و از جانب او سوی تو روزنه‌ای برای نفوذ دشمن، گشوده نشود و هنگام بروز حقایق خوارت نکند و اگر درباره‌ی تقسیم سهمیه‌ای اختلاف پیدا کردید تو را بر خود مقدم دارد...
راوی می‌گوید: (سپس) امام حسن علیه‌السلام نفسش بالا نیامد و رنگش به زردی گرایید به صورتی که برای جان ایشان ترسیدم.)

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 44، ص 138، ح 6، به نقل از کفایة الاثر.
مجالس السنیة، ج 2، ص 268، م 10.
3- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 211، ح 1 / 9278.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 557 و 556، ح 14.
5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 131، و ص 129.

از امام حسن علیه‌السلام سخنان پندآموز بسیاری در کتب نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:
قال علیه‌السلام:
لا أدب لمن لا عقل له، و لا مروة لمن لا همة له، و لا حیاء لمن لا دین له، و رأس العقل معاشرة الناس بالجمیل و بالعقل تدرک الداران جمیعا، و من حرم من العقل حرمهما جمیعا [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آن کس که عقل ندارد، ادب ندارد و آن کس که همت ندارد، مردانگی ندارد و آن کس که دین ندارد، حیا ندارد. رفتار خوب با مردم، اصل دانایی است و به وسیله‌ی عقل، هر دو جهان با هم به دست می‌آیند و هر کس که از عقل محروم باشد از هر دوی آنها محروم خواهد بود.)
و در حدیث دیگری آمده است:
قال علیه‌السلام:
حسن السؤال نصف العلم، و مداراة الناس نصف العقل و القصد فی المعیشة نصف المؤونة [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(نیک پرسیدن، نیمی از دانایی است و خوش رفتاری با مردم نیمی از عقل است و میانه‌روی در معاش نیمی از هزینه است.)
و در حدیث دیگری آمده است:
قال علیه‌السلام:
ان أشد الناس حسرة یوم القیامة رجلان: رجل نظر الی ماله فی میزان غیره سعد به و شقی هو به، و رجل نظر الی علمه فی میزان غیره سعد به و شقی هو به [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(افسوس خورنده‌ترین مردم در روز قیامت دو نفرند: یکی آن کسی که مال خود در ترازوی دیگری ببیند که او با آن رستگار شده و خود آن شخص با داشتن آن «همه مال، اکنون در قیامت» بدبخت است. و آن کس که دانش خویش را در ترازوی دیگری بنگرد که وی بدان سعادتمند شده و خود آن شخص که در اختیار دیگران قرار داد، اکنون خودش «در قیامت» بدبخت است.) و در حدیث دیگری آمده است:
قال علیه‌السلام:
من قل ذل، و خیر الغنی القنوع، و شر الفقر الخضوع [4] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر کس تنگدست شود، خوار گردد و بهترین ثروت قناعت است و زشت‌ترین فقر، کرنش بی‌جا است.)
و در حدیث دیگری آمده است:
قال علیه‌السلام:
الأمین آمن، و البری‌ء جری‌ء، و الخائن خائف، و المسی‌ء مستوحش [5] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(امین در امنیت باشد و بی‌گناه را هراسی از مجازات نیست. خیانتکار هراسان و گناهکار وحشت‌زده!.)
و در حدیث دیگری آمده است:
قال علیه‌السلام:
أما الکرم فالتبرع بالمعروف و الاعطاء قبل السئوال، و الاطعام فی المحل و أما النجدة فالذب عن الجار فی المواطن، و الاقدام فی الکریهة، و أما المروءة، فحفظ الرجل دینه و احرازه نفسه من الدنس، و قیامه بضیفه، و أداء الحقوق و افشاء السلام [6] و لین الکلام و الکف و التحبب الی الناس [7] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(کرم آن است که به نیکی احسان کنی و پیش از درخواست نمودن دیگران از تو نسبت به آنان بخشندگی داشته باشی. و به جا و مناسب به اطعام دیگران بپردازی و اما شجاعت؛ پس دفاع از همسایه در موارد گوناگون و سینه سپر کردن در ناگواری‌ها، شجاعت است و اما مردانگی؛ پس حفاظت شخص از دین خود و بر کنار داشتن خویش از پلیدی و مهمان نوازی و به جای آوردن حقوق و افشای سلام و نرم سخنی و خویشتن‌داری و دوستی کردن با مردم مردانگی است.)
و در حدیث دیگری آمده است:
قال علیه‌السلام:
شر من المرزئة سوء الخلف، من أقبل مع أمر ولی مع انقضائه، راکب الحرون أسیر نفسه، و الجاهل أسیر لسانه، المراء یفسد الصداقة القدیمة و یحلل العقدة الوثیقة، و أقل ما فیه المغالبة، و المغالبة أمتن أسباب القطیعة [8] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بدتر از مصیبت، فرزند ناخلف است. هر کس با کاری رو آید، با پایان آن پس خواهد رفت. «موج سواری و شخصیت مقطعی پیدا کردن، ارزشمند نیست» و به تعبیر دیگر هر کس به وسیله‌ی چیزی روی کار آید، با پایان آن از کار بر کنار خواهد شد و چموش سوار اسیر نفس خویش است، و
[8] احقاق الحق، ج 19، ص 355 و در کتاب التذکرة المحمدونیة، ص 270 ط، بیروت نیز نقل شده است.

نادان گرفتار زبان خویش است.
خودنمایی دوستی پایدار را متزلزل کرده و پیوند استوار را از بین می‌برد و کمترین اثر آن چشم هم چشمی است و چشم هم چشمی «رقابت ناسالم با یک دیگر» محکم‌ترین سبب از هم بریدن و نابود شدن است.)
و در حدیث دیگری آمده است:
قال علیه‌السلام:
المعروف ما لم یتقدمه مطل، و لم یتعقبه من، و البخل أن یری الرجل مالا أنفقه تلفا و ما أمسکه. شرفا من عدد نعمه محق کرمه، الانجاز دواء الکرم، لا تعاجل الذنب بالعقوبة و اجعل بینهما للاعتذار طریقا، التفکر حیاة قلب البصیر، أوسع ما یکون الکریم بالمغفرة اذا ضاقت المذنب المعذرة [9] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(نیکی بخشیدن آن است که «آیا» و «اگر»، پیش از آن نباشد و منتی را به دنبال نداشه باشد و بخل، آن است که شخص آنچه را که انفاق کرده، از دست رفته ببیند و آنچه را که نگه داشته برای خویش مایه‌ی شرف محسوب دارد و هر کس نعمت‌های خود شمارش کند «با شمردن نعمت‌های خدادادی به خود، تفاخر کند»، جود و کرمش تباه شود و خوش وعده بودن به وعده‌ی وفا کردن، درمان کرم و بخشندگی است.
گناه را با کیفر مداوا مکن و میان آن دو برای عذرخواهی راهی بگذار. اندیشیدن، زندگی دل بیناست. سزاوارترین جایی که بخشش را سزد آنجاست که گناهکار را معذرت خواهی درهم پیچد.)
و در حدیث دیگری آمده است:
قال علیه‌السلام:
المعروف ما لم یتقدمه مطل، و لا یتبعه من و الاعطاء، قبل السؤال، من اکبر السودد، لا تعاجل الذنب بالعقوبة و اجعل بینهما للاعتذار طریقا، المزاح یأکل الهیبة و قد أکثر من الهیبة الصامت، المسؤول حتی یعد و مسترق حتی ینجز، الفرصة سریعة الفوت بطیئة العود، تجهل النعم ما أقامت فاذا ولت عرفت [10] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بخشش آن است که اما و اگری پیش از آن نباشد و منت گذاری در پی آن نیاید و بخشندگی پیش از درخواست از بزرگ‌ترین بزرگواری‌هاست. گناه را با کیفر مداوا مکن و در میان آن دو، راهی برای عذر خواهی بگذار. شوخی هیبت را می‌بلعد و انسان ساکت بر هیبت و وقار خود می‌افزاید. آن کس که از او چیزی بخواهند، آزاد است تا آن زمان که وعده دهد و برده است، تا آن زمان که به وعده عمل کند. فرصت زودگذر است. و به کندی و سختی دوباره به دست می‌آید. نعمت‌ها تا زمانی که هستند ناشناخته‌اند و هنگامی که رخت بربستند، شناخته می‌شوند.)

و در حدیث دیگری فرمود:
قال علیه‌السلام:
الخیر، الذی لا ضر فیه، الشکر مع النعمة و الصبر علی النازلة [11] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خیر آن چیزی است که زیان در آن نباشد. سپاس‌گزاری در برابر نعمت است و شکیبایی بر ناگواری است.)
و در حدیث دیگری آمده است:
قال علیه‌السلام:
ان ابصر الأبصار ما نقد فی الخیر مذهبه و اسمع الأسماع ما وعی التذکیر و انفع به، أسلم القلوب ما طهر من الشبهات [12] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بیناترین دیده‌ها آن است که دیدگاهش در خیر نفوذ کند و شنواترین گوشها آن است که تذکرپذیر باشد و از آن بهره‌مند گردد. سالم‌ترین دلها، دلی است که از شبهات پاک باشد.)
و در حدیث دیگری آمده است:
قال علیه‌السلام:
کم من مستدرج بالاحسان الیه و کم من مفتون بالثناء علیه و کم من معزول بالستر علیه [13] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(چه بسیار احسان شدگانی که در کمین دیده‌بان افتاده‌اند و به خاطر احسانی که به آنها شده است، فریب خورده‌اند و چه بسیار به فتنه گرفتار شده‌ای که با مدح و تعریفی که از آنان شده، منحرف شده و به فتنه افتاده‌اند. و چه بسیار منزوی‌ها و قلم خوردگانی که فقط به خاطر انکار شدن فضیلت آنان «از ناحیه‌ی دشمن و دوست» در پرده قرار گرفته و منزوی مانده‌اند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 111، ح 6.
2- کشف الغمة، ج 2، ص 146.
3- مجالس السنية، ج 2، ص 245، م 3. به نقل از کشف الغمة.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 722، ح 52 و ص 484، ح 3.
5- موسوعة المصطفی و العترة علیه‌السلام، ج 5، ص 127.
[2] 1- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 18، ص 108.
2- کشف الغمة، ج 2، ص 152.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 489، ح 5.

4- موسوعة المصطفى و العترة عليه‌السلام، ج 5، ص 129.
5- نثر الدرر، ج 1، ص 333، ب 4.
[3] احقاق الحق، ج 19، ص 357.
[4] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 113.
2- مسند الامام المجتبى عليه‌السلام، ص 725، ح 78.
[5] احقاق الحق، ج 19، ص 357.
[6] و من هنا فى المعانى الأخبار فقط.
[7] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 356 و 359.
2- بحارالأنوار، ج 44، ص 90 - 89 و ج 73، ص 312، ح 3.
3- تاريخ دمشق (ترجمة الامام الحسن عليه‌السلام) ص 165، ح 278، و ح 276 و ح 277، و ح 280.
4- تاريخ دمشق ابن‌منظور، ج 7، ص 32.
5- تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 226.
6- تحف العقول ص 235.
7- كنز العمال، ج 3، ص 788، ح 8764.
8- مستدرک الوسايل، ج 12، ص 342، ح 15 / 14239، ب 1، كتاب الأمر بالمعروف، ط جديد.
9- مسند الامام المجتبى عليه‌السلام، ص 727، ح 86، و ص 83، ح 83، و ص 714، ح 18، و ص 676، ح 2 - و - ص 550، و ص 731، ح 108 و ص 131، ح 109.
10- معانى الأخبار، ص 257، ح 2.
11- معانى الأخبار صدوق، ص 257، ح 3.
12- نثر الدرر، ج 1، ص 333، ب 4.
13- نزهة الناظر، ص 79، ح 32.
14- وسايل الشيعة، ج 11، ص 425، ح 7 / 15190 و ح 6 / 15189.
[9] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 230 به قنل از نهاية الأرب، ج 3، ص 232 ط قاهرة.
2- بحارالأنوار، ج 71، ص 417، ح 38 به نقل از الدرة الباهرة - و - ج 75 ص 115، ح 11 به نقل از الدرة الباهرة و ص 113، ذيل ح 7.
3- كشف الغمة ج 2، ص 140.
4- مستدرک الوسايل، ج 7، ص 238، ح 5 / 8130.
5- مسند الامام المجتبى عليه‌السلام، ص 721، ح 49، و ص 559 ح 16، و ص 724، ح 71 و ح 70 و ح 67.
6- مسند الامام المجتبى عليه‌السلام، ص 731، ح 106 و ح 107 (به نقل از نهاية الأرب) و ص 718 ح 37، (به نقل از اعلام الدين، ص 297 جديد) و ص 722، ح 51 و ح 50.

7- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 126، و ص 129.
8- نثر الدرر، ج 1، ص 333 ب 4.
9- نزهة الناظر، ص 78، ح 3، و ص 71 به نقل از الدرة الباهرة، ص 22 و عدد العقوبة، ص 5، خطی.
[10] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 115، و ص 113.
2- مجالس السنیة، ج 2، ص 246.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 725، ح 72 و ح 73 و ح 76 و ص 724، ح 66 و ص 731، ح 105 به نقل از نهایة الأرب، ج 3، ص 254.
4- موسوعة المصطفی، ج 5، ص 128 و ص 126 و ص 129.
5- نزهة الناظر، ج 1، ص 71، و ج 2، ص 72، ح 9 و 10 و ص 76 ح 26.
[11] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 106، ح 7.
2- تحف العقول، ص 234.
3- مجالس السنیة، ج 2، ص 245.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 713، ح 10.
5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 126.
[12] 1- تحف العقول ص 235.
2 - مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 714، ح 19.
[13] مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 730، ح 103 به نقل از التدوین، ج 2، ص 457.

پیشگامی اهل بیت در ایمان و هجرت

بر اساس آیه‌ی 100 سوره‌ی توبه پیشگامان از مسلمانان بر سایرین برتری دارند، ولی امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: پدرم علی علیه‌السلام از همه‌ی پیشگامان برتر است «زیرا در ایمان و هجرت بر همه مقدم است.»

قال علیه‌السلام:

أنه حمد الله تعالی و أثنی علیه و قال: «و السابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم باحسان» [1] فکما أن للسابقین فضلهم علی من بعدهم کذلک لأبی علی بن أبی‌طالب علیهماالسلام فضیلة [ب: فضله] علی السابقین بسبقة السابقین.» [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(امام پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: «پیشگامان نخستین، از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند» پس همچنان که پیشگامان بر آیندگان خود برتری دارند، پدرم علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام نیز بر پیشگامان فضیلت دارد، زیرا وی بر پیشگامان پیشی دارد.)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی توبه، آیه‌ی 100.

[2] 1- احقاق الحق، ج 14، ص ص 334، س 13.

2- تفسیر فرات کوفی، ص 170، ح 169، ح 21 -217.

3- شواهد التنزیل (للحسکانی) ج 1، ص 336، ح 345.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 572، ح 10.

پیامبر و آگاه نمودن علی از وحی

عبدالله بن حسن (عبدالله محفی) از پدرش (حسن مثنی) روایت کرده است که امام حسن بن علی علیه‌السلام می‌فرمود:

قال علیه‌السلام:

کان النبی اذا نزل علیه الوحی نهارا لم یمس حتی یخبر به علیا و اذا نزل علیه لیلا لم یصبح حتی یخبر به علیا. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(پیامبر چنان بود که اگر روز برایشان وحی نازل می‌شد، تا شب نشده علی را از جریان آگاه می‌کرد، و وقتی شب برایشان وحی نازل می‌شد تا روز نشده علی را از آن آگاه می‌فرمودند.)

پی نوشت ها:

[1] امالی صدوق، ص 440، و 441، مجلس 81 ح 21.

پاسخ ادعاهای دروغ عمروعاص و مروان

روزی عمروعاص و مروان بن زیاد بن ابی‌سفیان نزد معاویه از فضایل گذشته و حال خود سخن می‌گفتند. معاویه گفت: این همه تفاخر شما اگر در حضور حسن بن علی و عبدالله بن عباس بود پاسخ‌های دندان شکنی به شما می‌دادند.

زیاد گفت: آنان را بخواه تا بیایند و در حضور تو ما با آنها سخن گوییم. معاویه با مشورت عمروعاص امام حسن علیه‌السلام و عبدالله بن عباس را طلبید، عمروعاص به امام حسن علیه‌السلام گفت: سخن در این بود که مردان بنی‌امیه مقاوم‌تر و استوارتر در میدان نبرد، و وفادارتر به عهدها و بخشنده‌ترند،...

قال علیه‌السلام:

لیس من العجز أن یصمت الرجل عند ایراد الحجة و لکن من الافک أن ینطق الرجل بالخنا و یصور الباطل بصورة الحق یا عمرو افتخارا بالکذب و جرأة علی الافک ما زلت أعرف مثالبک الخبیثة أبدیها مرة و أمسک عنها اخری فتأبی الا انهماکا فی الضلالة أتذکر مصابیح الدجی و اعلام الهدی و فرسان الطراد و حتوف الأقران و ابناء الطعان و ربیع الضیفان و معدن النبوة و مهبط العلم

و زعمتم أنکم أحمی لها وراء ظهورکم و قد تبین ذلک یوم بدر حین نکصت الأبطال و تساورت الأقران و اقتحمت اللیوث و اعترکت المنیة و قامت رحاؤها علی قطبها و فرت عن نابها و طار شرار الحرب فقتلنا رجالکم و من النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی ذراریکم فکنتم لعمری فی هذا الیوم غیر مانعین لما وراء ظهورکم من بنی عبدالمطلب.

ثم قال: و أما أنت یا مروان فما أنت و الأکثار فی قریش، و أنت طلیق و أبوک طرید یتقلب من خزایة الی سوءة و لقد جیء بک الی امیرالمؤمنین، فلما رأیت الضرغام قد دمیت براثنه و اشتبکت أنیابه کنت کما قال:

لیث اذا سمع لیو زئیره

یبصبصن ثم قذفن بالأبعار. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود

(این از ناتوانی نیست که کسی هنگام ادای حجت ساکت بماند ولی از نارواست که کسی لب به ناسزا گشوده و باطل را به شکل حق تصویر نماید. از رهگذر افتخار به دروغ و بی‌باکی نسبت به ناروا می‌گویی. ای عمرو! من همواره با درنده‌خویی تو آشنا بوده‌ام که گاه آن را آشکار می‌کردم و گاه از آن خودداری می‌نمودم و تو جز فرو رفتن بیشتر در گمراهی بر نمی‌تافتی.

آیا چراغ‌های تاریکی و نشانه‌های هدایت و سواران جنگاور و کشنده پهلوانان و صاحبان ضربه‌های کاری و بهار هماوردان و سرچشمه‌ی نبوت و محل فرود علم را [به زشتی] یاد می‌کنی؟ و پنداشته‌اید که شما حامی پیشینیان و گذشته‌ی خود هستید؟ و این در روز بدر آشکار شد که پهلوانان عقب نشستند و جنگاوران شکست خوردند و شیرمردان سرنگون شدند و آرزوها بر باد شد و سنگ آسیای جنگ بر قطب آن استقرار یافته [و لبخند روزگار] دندان‌های آن را نمایان کرد و شعله‌های جنگ جهیدن گرفت. ما مردان شما را کشتیم و پیامبر بر فرزندانتان منت نهاد [و آزادشان کرد] سوگند به جانم که در آن روز برای دفاع از پیشینیان خود توان ممانعت و دفاع در برابر فرزندان عبدالمطلب نداشتید.
سپس فرمود: اما تو ای مروان! تو را چه به زیاده‌خواهی در قریش! چه آن که تو آزاد گشته‌ای [از آزاد شده‌های پیامبر در فتح مکه هستی] و پدرت رانده شده بود که همواره از ننگ به عار آمد و شد داشت و تو را نزد امیرالمؤمنین آوردند و تو وقتی دیدی که پنجه‌های شیر آغشته در خون است و دندان‌هایش درهم فرو رفته چون کسی شدی که گوید: شیر است اگر گاو وحشی نعره‌اش را بشنود. دم تکان می‌دهد و سپس خود را خراب می‌کند «از ترس» پشکل می‌اندازد.)

پی نوشت ها:
[1] ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 218 به نقل از المحاسن و المساوی بیهقی (ص 78، ط بیروت).

پیامبر و زمینه‌های اخلاق پسندیده

یکی از صفات برجسته‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بهره‌مندی از اخلاق پسندیده است که در آیه‌ی 4 سوره‌ی قلم بدان اشاره شده است.
امام حسن علیه‌السلام زمینه‌های پیدایش این فضیلت بزرگ را در امور ذیل معرفی می‌کند:
1- بهره‌مندی از ادب الهی
2- عفو و بخشش
3- انجام کارهای نیک
4- دوری از نادانان
5- پیوند با قطع کنندگان پیوندها
6- عطا و بخشش به محروم کنندگان
7- گذشت از ستم‌گران به خود
قال علیه‌السلام:
ان الله عزوجل أدب نبیه أحسن الأدب فقال: خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین، فلما وعی الذی أمره، قال تعالی: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا، فقال لجبرییل علیه‌السلام: و ما أقفوا؟ قال ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک، و تعفو عمن ظلمک، فلما فعل ذلک أوحی الله الیه: انک لعلی خلق عظیم [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(همانا که خدای بزرگ پیامبرش را به بهترین شیوه، ادب آموخت و فرمود: عفو پیشه ساز و به معروف دستور ده و از جاهلان روی بگردان و وقتی آنچه را که خداوند دستور داده بود، به جان شنید، خداوند فرمود: آن چه که رسول برای شما آورد بگیرید و از آنچه که بازتان داشت، دست نگه دارید.
پس به جبرییل علیه‌السلام فرمود: چه سیره‌ای بروم؟ گفت: با کسی که از تو بریده پیوند داشته باش و آن که را که محرومت ساخته ببخشی و از آن که بر تو ستم کرده بگذری. و وقتی چنین کرد، خدا به او وحی کرد: «همانا که تو بر اخلاقی عظیم و پسندیده هستی.»)

پی نوشت ها:
[1] نهج السعادة، ج 7، ص 78، به نقل از بحار، ج 17، ص 147.

پیامبر و نیازمندان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با نیازمندان پسندیده‌ترین برخوردها را داشت زیرا اگر برآوردن نیاز آنها مقدورش بود کوتاهی نمی‌کرد و اگر نمی‌توانست با زبان خوش آنان را راضی می‌کرد. امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

کان رسول الله اذا سأله احد حاجة لم یرده الا بها و بمیسور من القول [1]
.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(رسول خدا چنان بود که اگر کسی از او درخواستی می‌کرد خواسته‌اش را برآورده می‌کرد و او را جز به سخنی در حد فهم آن شخص باز نمی‌گردانید.)

پی نوشت ها:

[1] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 227.

همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حکم مادران همه‌ی مسلمانانند و همانطور که در آیه‌ی 53 سوره‌ی احزاب ذکر شده است بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی حق ندارد با آنان ازدواج کند.
امام حسن علیه‌السلام پیرامون تفسیر آیه‌ی 51 سوره‌ی احزاب فرمود:
قال علیه‌السلام:
کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا خطب امرأة لم یکن لأحد أن یخطبها حتی یدعها، و هذه قسمة جامعة لما هو الغرض لأنه اما أن یطلق و اما أن یمسک، فاذا أمسک ضاجع أو ترک و قسم أو لم یقسم، و اذا اطلق و عزل فاما أن یخلی المعزولة لا یبتغیها أو یبتغیها [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر از زنی خواستگاری می‌کرد، کسی را سزا نبود که از آن زن خواستگاری کند، مگر آن که پیامبر از ازدواج با او منصرف می‌شد و این کار تقسیم جامعی برای حفظ حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس خواستگاری یا به توافق می‌رسیدند و پیامبر آن زن را نگه می‌داشت و یا اینکه از ازدواج با او منصرف می‌شد.
و وقتی که آن زن را نگه می‌داشت یا او را جزء زنان خود قرار می‌داد و یا جزء کنیزان حضرت قرار می‌گرفتند. و در صورت صرف نظر کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ازدواج با او، یا وی را بدون محبت قلبی رها می‌کرد و یا نسبت به او محبت قلبی داشت.) [2] .

پی نوشت ها:
[1] الکشاف فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 269.
[2] توضیح بیشتر اینکه به هر حال ازدواج با زنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن زنان قصد ازدواج داشت و یا ازدواج کرده بود، مناسب نبود، هر چند اگر آن زن با آن حضرت ازدواج نکرده بود، ازدواج با آن زن بر کسی حرام نبود.

پاسخ دندان شکن به مروان

روزی بین امام حسن علیه‌السلام و مروان گفتگویی مطرح شد. مروان عصبانی شده بود، ولی امام حسن علیه‌السلام سکوت کرده بود. مروان دست برد و دست راست امام علیه‌السلام را گرفت تا او را بکشد و با خود ببرد.

قال علیه‌السلام:

ویحک! أما علمت أن الیمین للوجه، و الشمال للفرج؟ أف لک!. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وای بر تو آیا نمی‌دانی که دست راست برای دست کشیدن به صورت است و دست چپ برای تطهیر؟ افسوس بر تو «دلم به حالت می‌سوزد که چقدر بیچاره‌ای».) «کنایه از اینکه تو لیاقت نداری که دست راست مرا بگیری و باید دست چپ مرا بگیری، چون تو آلوده‌ای.»

پی نوشت ها:

[1] 1- تاریخ الخلفاء، ص 190.

2- تاریخ دمشق، ابن‌منظور، ج 7، ص 29.

3- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام) ص 158، ح 269، و 270.

پاسخ به اهانت‌های مروان به امام علی

روزی مروان در مدینه خطبه می‌خواند که در آن به علی علیه‌السلام اهانت کرد، [1] امام حسن علیه‌السلام که در مجلس حاضر بود. پرسید:
قال علیه‌السلام:
ویلک یا مروان! اهذا الذی تشتم شر الناس! قال: لا و لکنه خیر الناس. [2]
.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وای بر تو ای مروان، آیا این شخصی که دشنامش می‌دهی، بدترین مردم است؟. مروان گفت: نه بلکه بهترین مردم است.)
یعنی مروان در عین حال که به فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اقرار داشت و می‌دانست که ایشان در خوبی‌ها هماوردی ندارند، امام جرم امام علی علیه‌السلام همان خوبی اوست که مروان با آن مخالفت می‌کند.

پی نوشت ها:
[1] این مطلب ظاهرا مربوط به دوران حکومت معاویه و فرمانداری مروان در مدینه است.
[2] شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 13، ص 220.

پیش گویی در مورد خون ریزی‌های معاویه

شخصی در مدینه بر امام حسن علیه‌السلام وارد شد. دید نامه‌ای در دست مبارک آن حضرت است، پرسید: این چیست؟. فرمود: نامه‌ایست از معاویه که در آن وعده و وعید داده است. آن شخص گفت: شما نسبت به او با انصاف رفتار کردید.

قال علیه‌السلام:

أجل و لکنی خشیت أن یأتی یوم القیامة سبعون ألفا أو ثمانون ألفا أو أکثر من ذلک أو أقل کلهم تنضح أوداجهم دما کلهم یستعدی الله فیم أهریق دمه. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بله! ولی ترسیدم روز قیامت هفتاد هزار یا هشتاد هزار یا بیشتر یا کمتر از اینها «از مردم» بیایند. در حالی که از شاهرگ آنان خون فواره می‌زند و همه‌ی‌شان از خداوند دادخواهی می‌کنند که خونشان برای چه ریخته شده است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- انساب الأشراف، ج 3، ص 269، ط. جدید.

2- تاریخ دمشق، ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص 206، ح 332.

3- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 17.

پرهیز از مطرح کردن تقاضا نزد ظالم

پس از صلح، معاویه موظف بود هر ساله مبالغی را برای امام حسن علیه‌السلام بفرستد تا آن حضرت صرف در مخارج فقرا، سادات بنی‌هاشم و متعلقین خود و دیگران بنماید.
در یکی از سال‌ها معاویه در ارسال اموالی که باید به آن حضرت می‌رسید، تأخیر کرد، امام تصمیم داشت با نوشتن نامه‌ای به معاویه یادآوری کند که حقوق عقب افتاده‌ی او را بفرستد. در این باره امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
فدعوت بدواة لأکتب الی معاویة لأذکره نفسی ثم امسکت فرأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام، فقال: کیف أنت یا حسن؟. فقلت: بخیر یا أبة و شکوت الیه تأخر المال عنی فقال: أدعوت بدواة لتکتب الی مخلوق مثلک تذکره ذلک؟. قلت: نعم یا رسول الله فکیف أصنع؟.
قال: قل اللهم أقذف فی قلبی رجاءک، و اقطع رجایی عمن سواک حتی لا أرجو أحدا غیرک. اللهم و ما ضعفت عنه قوتی، و قصر عنه عملی، و لم تنته الیه رغبتی، و لم تبلغه مسئلتی و لم یجر علی لسانی مما أعطیت أحدا من الأولین و الآخرین من الیقین، فخصنی به یا رب العالمین.
قال: فو الله ما الححت به اسبوعا حتی بعث الی معاویة بألف ألف و خمسمائة ألف. فقلت: الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره و لا یخیب من دعاه فرأیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام، فقال: یا حسن کیف أنت؟. فقلت: بخیر یا رسول الله و حدثته حدیثی فقال: یا بنی هکذا من رجا الخالق و لم یرج المخلوق. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(پس دواتی خواستم تا نامه‌ای به معاویه نوشته و پیمانم را به او یادآوری کنم. ولی دست نگه داشتم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم. فرمود: چگونه‌ای ای حسن! گفتم خوبم پدرجان و از به تأخیر افتادن پول به ایشان شکایت کردم. فرمود: آیا دواتی خواستی که به آفریده‌ای چون خویش نامه بنویسی تا او را یادآوری کنی؟ گفتم: آری، ای رسول خدا، پس چه کنم؟. فرمود: این دعا را بخوان: خدایا امید به خود را در دلم قرار بده و از غیر تو امیدم را قطع کن، چندان که کسی جز تو را امید نداشته باشم.
بار خدایا آن یقینی که نیروی من از دسترسی به آن بازماند و تلاشم به آن دست نیافت و اراده‌ی من به آن نرسید و خواسته‌ام بدان دست نیافت و بر زبانم جاری نشد، همان یقینی را که به هیچ یک از اولین و آخرین نداده‌ای

به من عنایت بفرما، ای پروردگار جهانیان؟. حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: بیش از هفته‌ای بدان مداومت و اصرار نکرده بودم که معاویه هزار هزار [یک میلیون] درهم و پانصد هزار درهم [جمعا یک و نیم میلیون] برایم فرستاد.
گفتم سپاس خدایی را که هر کس را که یادش کند، از یاد نمی‌برد و هر کس که بخواندش مأیوس نمی‌شود. پس پیامبر را در خواب دیدم و فرمود: حالت چطور است؟. گفتم: خوبم ای رسول خدا و جریانم را به او گفتم فرمود: پسرم! چنین است. وضع کسی که امید به خالق داشته باشد و به مخلوق امیدوار نباشد.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ دمشق، (ابن‌منظور)، ج 7، ص 6.
2- تاریخ دمشق، ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص 10، ح 7.
7- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 360، ح 44.

پوشیدن بهترین لباس در نماز

امام حسن مجتبی علیه‌السلام به هنگام نماز بهترین لباس‌های خود را می‌پوشید از آن حضرت پرسیدند: چرا بهترین لباس‌ها را به هنگام نماز می‌پوشید؟. فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان الله تعالی جمیل یحب الجمال فاتجمل لربی، و هو یقول: خذوا زینتکم عند کل مسجد فأحب ان ألبس اجود ثیابی. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خدای بزرگ زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد. پس من برای پروردگارم خود را آراسته می‌کنم، زیرا خداوند می‌فرماید: نزد هر مسجدی خود را آراسته کنید. به همین دلیل دوست دارم بهترین لباس‌هایم را بپوشم.)

پی نوشت ها:
[1] 1- الوسایل، ج 1، ابواب لباس المصلی، ب 54.
2- بحارالأنوار، ج 80، ص 169، ب 1.
3- تفسیر برهان، ج 2، ص 10، ح 14.
4- تفسیر صافی، ج 2، ص 189.
5- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 14، ح 29.
6- مجمع البیان، ج 3، ص 633، آیه‌ی 31، اعراف.
7- مستدرک الوسایل، ج 3، ص 226، ح 2 / 3438.
8- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 571، ح 7.

تیزهوشی در کودکی

حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام همواره امام حسن علیه‌السلام را که بیش از هفت سال نداشت به مسجد می‌فرستاد تا آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان مسلمین مطرح می‌کند به خاطر بسپرد و شنیده‌های خود را برای مادر بازگو کند.
امام علیه‌السلام نیز با کمال نظم و به صورتی شیوا و شیرین گفته‌های جدش را در خانه برای مادرش بیان می‌کرد.
در آن روزها، هرگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام به منزل می‌آمد با کمال تعجب می‌دید که حضرت زهرا علیهاالسلام از آیات تازه‌ی قرآن و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه است. پس از او پرسید:
«این علوم و معارف را چگونه بدست آوردی؟»
حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود:
«هر روز فرزندم حسن مرا از آیات و روایات تازه آگاه می‌کند.»
در یکی از روزها امیرمؤمنان علیه‌السلام در منزل مخفی شد تا سخن گفتن کودک خود را ملاحظه فرماید. پس امام حسن علیه‌السلام طبق معمول وارد خانه شد تا آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن سخنرانی شنیده بود، برای مادر بیان نماید ولی این بار بخلاف همیشه هنگام تکلم دچار لکنت می‌شد و کلمات را به زحمت ادا می‌کرد.
فاطمه علیهاالسلام متعجب شد و فرمود:
«پسرم چرا امروز در سخن گفتن ناتوان شده‌ای؟»
امام مجتبی علیه‌السلام فرمود:
«یا اماه! قل بیانی و کل لسانی. لعل سیدا یرعانی.»
«مادر جان! تعجب نکن، چرا که گویا شخص بزرگی سخنانم را می‌شنود، از این رو زبانم لکنت گرفته و بیانم از فصاحت افتاده است.»
در این حال امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از پشت پرده بیرون آمد و فرزندش را در آغوش گرفته و بوسید[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار، ج 43، ص 238.

تبسم امام حسن

عربی بد شکل و بسیار زشت رو، میهمان حضرت مجتبی علیه‌السلام گردید و بر سر سفره نشست و از روی حرص و اشتهای فراوان مشغول غذا خوردن شد.
از آنجا که خوی امام علیه‌السلام و این خانواده، کرم و بخشش است آن جناب از غذا خوردن او خرسند شده و تبسم فرمود. در بین صرف غذا پرسید: «ای عرب! زن گرفته‌ای یا مجردی؟»
عرض کرد: «زن دارم.»
فرمود: «چند فرزند داری؟»
گفت: «هشت دختر دارم که من از نظر قیافه از همه بهترم اما آنها از من پرخورترند.»
حضرت تبسم نموده او را ده هزار درهم بخشید و فرمود: «این سهم تو و زوجه و هشت دخترت.»[1] .

پی نوشت ها:
[1] لطائف الطوائف، ص 139.

تسلط بر همه‌ی زبان‌ها

کلینی با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:خدا دو شهر دارد؛ یکی در مشرق، و دیگری در مغرب که گرداگرد آنان دیوار آهنی، و بر هر یک هزار هزار پاشنه‌ی در است، و در آنان با هفتاد هزار هزار زبان سخن می‌گویند، و من همه را می‌دانم، و نیز آنچه در آنان و میان آنان است خبر دارم، و بر آنان، حجتی جز من و برادرم حسین علیه‌السلام نیست. [1] .

پی نوشت ها:
[1] کافی 462:1، ح 5.

توصیف ستارگان

مجلسی رحمه الله با سند خود در توصیف ستارگان نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام در توصیف ستارگان فرمود:سپس در آسمان، چراغ‌هایی روان کرد که نورشان در خزانه‌ی اوست، و حارس [1] آسمانی در میانشان و نیز شهابشان از ستاره‌هایی که همچون در می‌درخشند، در گردش است؛ آن ستاره‌هایی که اگر تابش آنان نبود، چشم بندگان خدا در تاریکی‌های هراس‌انگیز بسیار پرظلمت شب، چیزی را نمی‌دید، و در آن‌ها رهنمون‌ها بر راه‌های روشن قرار داد تا جابه‌جا شدن و رفت و آمد خود را که به آن نیاز دارند، دریابند. [2] .
بحرانی با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:
چون امام حسن علیه‌السلام از کوفه آمد، مردم مدینه به استقبالش آمدند؛ در حالی که شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام را به او تسلیت، و آمدن او را تهنیت می‌گفتند، و همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله [نیز] نزد امام حسن علیه‌السلام آمدند و عایشه گفت:ای أبامحمد! سوگند به خدا! جد تو زمانی از دنیا رفت که پدر تو درگذشت، و من در آن روزها که نزد ما بود، با پیشگویی مرگ او، سخنی راست گفتم.
و حضرت علیه‌السلام فرمود:شاید آن سخن، تمثل تو به اشعار «لبید بن ربیعه» بود که می‌گوید:
من به آن زن بشارت دادم، و او با شتاب، روسری خود را بیفکند، که گاهی بشارت‌ها، شتاب‌ورزان را بی‌بند و بار می‌کند، و کاروانیان به او گفتند که میان او، و آبادی‌های نجران و شام، مانعی [از دریا و دره] نیست، و او عصای خود را بیفکند و [خوشحال] به مقصد خود رسید، آن چنان که مسافری در بازگشت [به وطن خود] شادمان است.
سپس به این اشعار، گفتار خود را افزودی:چون علی علیه‌السلام کشته شد، به عرب بگویید:[دیگر آزاد هستی،] هر چه خواهی انجام ده.
و عایشه گفت:ای پسر فاطمه! در علم غیب، همچون جد و پدر خود هستی. چه کسی این خبر را از من به شما داد؟ فرمود:این که غیب نیست، زیرا آن را آشکارا گفتی، و از تو شنیدند، [بلکه] غیب، [از زمین] بیرون آوردن توست - [در تنهایی و تاریکی،] بی‌هیچ شعله‌ی آتشی [که روشنایی دهد] - آن [کیسه‌ی دوخته از] جامه‌ی کهنه‌ی سبزی را که در وسط خانه‌ی خود [پنهان] داشتی، و کف دست خود را [ناخواسته] به پاره‌ی آهنی زدی و زخمی کردی، و اگر نه این است، پس زنان همراه خود را نشان ده. آری، آن [کیسه] را - که اموال نامشروع، در آن گرد آورده بودی - بیرون آوردی.
و از آن چهل دینار [طلای ناب] - که نمی‌دانستی وزن آن چقدر است -

بیرون آوردی، و برای شادمانی از قتل امیرمؤمنان علیه‌السلام، در میان دشمنان او - از تیم و عدی - پخش کردی.
و عایشه گفت:ای حسن! سوگند به خدا! چنان است که فرمودی، و به خدا، [با قتل علی] پسر هند بهبود یافت، و مرا نیز شفا داد.
و أم‌سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:وای بر تو، ای عایشه! این رفتار از تو شگفت نیست، و من بر تو شهادت می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در جمعی که تو و ام‌ایمن و میمونه حاضر بودید، به من فرمود:ای ام‌سلمه! مرا در دل خود چگونه می‌یابی؟ عرض کردم:بی‌اندازه شما را نزدیک به خود می‌بینم [و دوست دارم]. فرمود:و علی علیه‌السلام را در دل خود چگونه می‌یابی؟ عرض کردم:همانند شما. فرمود:ام‌سلمه! سپاس خدا را از این نعمتی که داری، و اگر علی را، همچون من دوست نمی‌داشتی، در آخرت از تو بیزاری می‌جستم، و نزدیکی تو به من در دنیا، سودت نمی‌داد. و تو [ای عایشه!] به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتی:و آیا این چنین است همه‌ی همسران تو، ای رسول خدا؟! فرمود:نه. و تو گفتی:نه به خدا! من در خود منزلتی برای علی علیه‌السلام نمی‌بینم، خواه ما را نزدیک خود کنی یا دور سازی. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:بس است، ای عایشه!
عایشه گفت:ام‌سلمه! محمد صلی الله علیه و آله می‌میرد، و علی می‌میرد، و حسن نیز مسموم از دنیا می‌رود، و حسین نیز کشته می‌شود، همان گونه که جدشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو خبر داده است.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:و آیا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو نیز خبر نداد که چگونه می‌میری و سرانجامت چه خواهد شد؟
عایشه گفت:به من جز خبر خیر نداده است.
فرمود:جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله، به من خبر داد که تو با بیماری و خیارک - که آن مرگ (شما) آتشیان است - می‌میری، و سرانجام تو و دار و دسته‌ات در آتش است.
عایشه گفت:حسن! چه زمانی؟
فرمود:آن زمان که به تو خبر داد:با علی علیه‌السلام - امیرمؤمنان - دشمنی می‌کنی، و از خانه‌ی خود، امر و نهی کنان، بیرون می‌آیی، و بر شتر مسخ شده‌ای از سرکشان جن - بکیر نام - می‌نشینی، و جنگی را راه می‌اندازی که در آن، خون بیست و پنج هزار نفر از مؤمنانی را که می‌پندارند تو مادرشان هستی، می‌ریزی.
عایشه گفت:آیا جد تو این خبر را داد یا از غیب‌گویی توست؟
فرمود:از علم غیب خدا و دانش پیامبرش و امیرمؤمنان علیه‌السلام است.
پس عایشه رو برگرداند و گفت:سوگند به خدا! هشتاد دینار صدقه می‌دهم

[و این بلا را از خود برمی‌دارم]. و برخاست، و امام حسن علیه‌السلام فرمود:سوگند به خدا! اگر چهل قنطار [3] نیز صدقه بدهی، پاداشی جز آتش نخواهی داشت. [4] .

پی نوشت ها:

[1] حارس، نام ستاره آسمانی است.

[2] بحارالانوار 92:58، ح 12.

[3] قنطار:مال بسیار.

[4] مدینة المعاجز 410:3، ح 946.

تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه

پاک و منزه است خدائی که که بر اسرار قلبها آگاه است، پاک و منزه است کسی که شمارش گناهان را می داند، پاک و منزه است، آنکه چیزی در آسمانها و زمین از دید او پنهان نیست، پاک و منزه است آگاه بر رازها و دانای بر پنهانیها.
پاک و منزه است آنکه اندک چیز در زمین و آسمان از او پنهان نمی باشد، پاک و منزه، است آنکه رازها برایش آشکار و اسرار برایش هویدا است، پاک و منزه است خداوند و ستایش مخصوص اوست.
دعاؤه فی التسبیح لله سبحانه فی الیوم الرابع من الشهر
سبحان من هو مطلع علی خوازن القلوب، سبحان من هو محصی عدد الذنوب سبحان من لایخفی علیه خافیة فی السماوات و الارض، سبحان المطلع علی السرائر عالم الخفیات.
سبحان من لایعزب عنه مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء سبحان من السرائر عنده علانیة والبواطن عنده ظواهر سبحان الله و بحمده.

تحریض مردم به جنگ جمل

سپاس خدائی را سزاست که استوار و قدرتمند و یگانه و توانا و بزرگ و برتر است، برای شما مساوی است که سخن را آرام گوئید یا بلند بر زبان آورید، و آنکه در تاریکی شب پنهان شده و در روشنائی روز حرکت می کند، او را سپاس می گویم بر آزمایش نیکو و نعمتهای پیاپی بر آنچه دوست داشته و زشت می شماریم، از سختی و آسایش.
و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نبوده، یگانه است، و شریکی ندارد، و محمد بنده و فرستاده اوست، خداوند به نبوت او بر ما منت نهاد، و به رسالتش مخصوص گرداند، و وحیش را بر او نازل کرد و او را بر تمامی موجودات برگزید، و در زمانیکه بتها پرستیده، و شیطان اطاعت و خداوند انکار می شد، او را به سوی جن و انس فرستاد، درود خدا بر او و بر خاندانش باد، و برترین پاداش پیامبران را به او عطا نماید.
اما بعد، من چیزی نمی گویم، جز آنچه شما می دانید، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب که خداوند او را به امرش ارشاد و یاریش نیرومند گرداند، مرا به سوی شما فرستاده، شما را به سوی راه نیک و عمل به کتاب و جهاد در راه خدا می خواند، و اگر چه هم اکنون آنرا ناپسند می شمارید، اما بخواست خدا در آینده، محبوب شما خواهد بود.
و می دانید که علی علیه السلام به تنهایی نماز گزارد، و در روزی که او را تصدیق کرد در سن هجده سالگی بود، آنگاه در تمامی جنگها با ایشان شرکت کرد، و از تلاشش در کسب خشنودی خدا و اطاعت پیامبر و ارزشهایش در اسلام همه آگاهی دارید.
و همواره پیامبر از او راضی بود، تا آنگاه که چشمان او را با دست خویش بر هم نهاد، و به تنهائی او را غسل داد، در حالیکه فرشتگان او را یاری کرده و پسر عمویش فضل برایش آب می آورد، آنگاه او را داخل قبر خود نهاد، و پیامبر در قضاء دیون و وعده هایش به او وصیت کرد، و دیگر اموری که خدا بر او منت نهاده است.
و سوگند به خدا که آنان را به سوی خود نخواند، و مردم همانند شتران خشمگین هنگام وارد شدن، بر آب بر او هجوم آوردند، و آزادانه با او بیعت کردند، آنگاه گروهی پیمانشان را شکستند، در حالیکه چیزی را بدعت نگذارد، و خلافی را مرتکب نشد، بلکه به خاطر حسادت با او و تجاوز نمودن بر او.
پس ای بندگان خدا بر شما باد به تقوای الهی و تلاش صبر و یاری گرفتن از خدا و حرکت به سمتی که امیرالمومنین شما را به آن جهت خوانده است.

خداوند ما و شما را حفاظت کند به آنچه اولیاء و فرمانبرداران خود را حفاظت کرده است و به ما و شما تقوای خود را الهام کند؛ و ما و شما را در جهاد با دشمنانش یاری گرداند، و برای خود و شما از خداوند بخشش را خواستارم.
خطبته فی استنفار الناس الی الجمل
الحمدلله العزیز الجبار الواحد القهار الکبیر المتعال، سواء منکم من اسر القول، و من جهر به و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار، احمده علی حسن البلاء، و تظاهر النعماء، و علی ما احببنا و کرهنا، من شدة و رخاء.
و اشهدان لااله الاالله، وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله، امتن علینا بنبوته و اختصه برسالته و انزل علیه وحیه، و اصطفاه علی جمیع خلقه، و ارسله الی الانس و الجن، حین عبدت الاوثان و اطیع الشیطان، و جحد الرحمان، فصلی الله علیه و اله و جزاه افضل ما جزی المرسلین
اما بعد، فانی لا اقول لکم الا ما تعرفون ان امیرالمؤمین علی بن ابی طالب ارشد الله امره و اعز نصره، بعثنی الیکم یدعوکم الی الصواب و الی العمل بالکتاب و الجهاد فی سبیل الله، و ان کان فی عاجل ذاک ما تکرهون فان فی اجله ما تحبون، ان شاء الله
و قد علمتم ان علیا صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله وحده، و انه یوم صدق به لفی عاشرة من سنة ثم شهد مع رسول الله جمیع مشاهده، و کان من اجتهاده فی مرضات الله و طاعة رسوله و اثارة الحسنة فی الاسلام ما قد بلغکم.
و لن یزل رسول الله راضیا عنه حتی غمضه بیده و غسله وحده، والملائکة اعوانه، و الفضل ابن عمه ینقل الیه الماء، ثم ادخله حفرته، و اوصاه بقضاء، دینه و عداته، و غیر ذلک من من الله علیه.
ثم و الله ما دعاهم الی نفسه، و لقد تداک الناس علیه تداک الابل الهیم عند ورودها فبایعوه طائعین ثم نکث منهم ناکثون بلا حدث احدثه و لا خلاف اتاه، حسدا له و بغیا علیه.
فعلیکم عباد الله بتقوی الله و الجد و الصبر و الاستقامة بالله و الخوف الی ما دعاکم الیه امیرالمؤمنین.
عصمنا الله و ایاکم بما عصم به اولیاءه و اهل طاعته و الهمنا و ایاکم تقواه، و اعاننا و ایاکم علی جهاد اعدائه، استغفرالله العظیم لی و لکم.

تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

روایت شده: امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام و چند نفر از اصحابش را برای یاری خواستن به همراه نامه ای به سوی کوفه فرستاد.
هنگامی که اما حسن علیه السلام به همراه عمار وارد کوفه شد، مردم دور ایشان اجتماع کردند، امام در اجتماعشان حضور یافت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
ای مردم! ما آمده ایم تا شما را دعوت کنیم به خدا و کتابش، و سنت پیامبرش، و به فقیه ترین فقیه مسلمانان، و عادلترین کسی که شما آنان را عادل می شمارید، و برترین کسی که شما را برتر می دانید، و باوفاترین کسی که با او بیعت کرده اید، آن کس که فهم قرآن او را عاجز نکند، و چیزی از سنت بر او پوشیده نیست، و کسی بر او سبقت نگرفته است، به سوی کسی که خداوند از دو جهت او را به پیامبرش نزدیک گرداند، نزدیکی از جهت دین و از جهت خویشاوندی، کسی که در هر نیکی بر مردم پیشی گرفته است.
به سوی کسی که خداوند به وسیله او پیامبرش را کفایت کرد در حالیکه مردم او را خوار می کردند، به او نزدیک شد در حالیکه مردم از او دور بودند، با او نماز گزارد، درحالیکه مردم مشرک بودند، با او جنگید در حالیکه مردم فرار می کردند، با او مبارزه کرد در حالکیه مردم اکراه داشتند او را تصدیق کرد در حالی که مردم او را تکذیب می کردند، به سوی کسی که پرچمی را باز نگرداند، و کسی بر او سبقت نگرفته است.
و او از شما یاری می خواهد و شما را به سوی حق می خواند، و از شما می خواهد که به سوی او بروید، تا او را بر گروهی که بیعتش را شکسته و نیکان اصحابش را کشتند و کارگزارانش را کنار زدند، و بیت المالش را غارت کردند، یاری کنید.
پس به سوی او بروید، خداوند شما را رحمت کند، پس امر به معروف و نهی از منکر کنید، و همانند صالحان در پیشگاهش حاضر شوید.
خطبته فی استنفار اهل الکوفة الی الجمل
روی ان علیا علیه السلام بعث الی الکوفة الحسن ابنه علیه السلام و بعض اصحابه، و معهم کتاب الی اهل الکوفة
فلما دخل الحسن علیه السلام و عمار الکوفة اجتمع الیهما الناس فقام الحسن علیه السلام فاستقر الناس، فحمدالله و صلی علی رسوله ثم قال:
ایها الناس! انا الی الله و الی کتابه و سنة رسوله و الی افقه من تفقه من المسلمین و اعدل من تعدلون، و افضل من تفضلون و اوفی من تبایعون،

من لم يعيه القرآن، و لم تجهله السنة و لم تقعد به السابقة، الى من قربة الله الى رسوله قرابتين، قرابة الدين و قرابة الرحم، الى من سبق الناس الى كل مآثرة

الى من كفى الله به رسوله، و الناس متخادلون، فقرب منه و هم متباعدون، و صلى معه وهم به مشركون و قاتل معه و هم منهزمون، و بارز معه و هم مجمحون و صدقه و هم مكذبون، و الى من لم ترد له راية و لا تكافى له سابقة

و هو يسألكم النصر و يدعوكم الى الحق، و يسألكم بالمسير اليه، لتوازروه، وتنصروه على قوم نكثوا بيعته، و قتلوا اهل الصلاح من اصحابه، و مثلوا بعمال، و انتهبوا بيت ماله

فاشخصوا اليه رحمكم الله فمروا بالمعروف و انهوا عن المنكر، و احضروا بما يحضر به الصالحون.

تحریض مردم به جنگ در جنگ جمل

ای مردم! دعوت فرمانده خود را بشنوید، و به سوی برادرانتان بروید، بزودی کسی این حکومت را به دست می گیرد که به سوی او کوچ می کنید، به خدا سوگند، اگر دانایان و عاقلان سرپرستی این حکومت را به عهده گیرند، در این دنیا بهتر و در آخرت نیکوتر است، پس دعوت ما را بپذیرید، و ما را یاری کنید، در آنچه شما و ما به آن دچار شده ایم.

خطبته فی غزوة الجمل، لتحریض الناس الی الجهاد

یا ایها الناس! اجیبوا دعوة امیرکم، و سیروا الی اخوانکم، فانه سیوجد لهذا الامر من ینفر الیه، و الله لان یلیه اولوا النهی امثل فی العاجلة و خیر فی العاقبة فاجیبوا دعوتنا و اعینونا علی ما ابتلینا به و ابتلیتم.

تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

ای مردم! امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: من در این راه حرکت کرده ام، خواه ظالمانه و خواه مظلومانه، و من خداوند را به یاد می آورم، باری مردی که حقی را بر خداوند قائل است جز آنکه کوچ کند، اگر من مظلوم هستم مرا یاری کنید، و اگر ظالم هستم حقم را از من بگیرد، و سوگند به خدا که طلحه و زبیر اولین کسانی هستند که با من بیعت کردند، و اولین کسانی نیز می باشند، که به من مکر و حیله زدند، آیا مالی را برای خود برداشته ام، یا حکمی را تغییر داده ام، پس کوچ کنید، و به کار نیک امر و از کار زشت باز دارید.

خطبته لحتریض اهل الکوفة الی الجمل

ایها الناس! ان امیر المؤمنین یقول: انی خرجت مخرجی هذا ظالما او مظلوما، و انی اذکر الله عزوجل رجلا رعی الله حقا الا نفر فان کنت مظلوما اعاننی و ان کنت ظالما اخذ منی و الله ان طلحة و الزبیر لاول من بایعنی و اول من غدر فهل، استأثرت بمال او بدلت حکما فانفروا فمروا بمعروف و انهوا عن منکر.

تحریض کوفیان به جنگ جمل

ای مردم! امیرالمومنین در گذشته تمامی شما را یاری نمود، و هم اکنون آمده ایم تا شما را به سوی او بخوانیم، چرا که شما پیشوای شهرها و رؤسا عرب هستید.
و خبر بیعت شکستن طلحه و زبیر و خروجشان به همراه عایشه به شما رسیده است، و آن ناشی از ضعف زنان و ضعف عقیده ایشان می باشد، و خداوند فرموده: مردان بر زنان تفوق دارند.
و به خدا سوگند می خورم اگر کسی او را یاری نکند، در میان مهاجرین و انصار که برای یاری او می آیند، و آنانکه خداوند از انسانهای پاک که برای او می فرستد، برای او کافی می باشد، خداوند را یاری کنید تا شما را یاری کند.
خطبته لاستنفار اهل الکوفة الی حرب الجمل
ایها الناس! انه قد کان من امیرالمؤمنین علیه السلام، ما تکفیکم جملته و قد اتیناکم مستنفرین لکم لانکم جبهة الامصار و رؤساء العرب [1] .
و قد کان من نقض طلحة و الزبیر بیعتهما و خروجهما بعائشة ما قد بلغکم، و هو ضعف النساء [2] و ضعف رأیهن، و قد قال الله تعالی: الرجال قوامون علی النساء [3] .
و ایم الله لو لم ینصره احد لرجوت ان یکون له فیمن اقبل معه من المهاجرین و الانصار و من یبعث الله له من نجباء الناس کفایة فانصروا الله ینصرکم.

پی نوشت ها:
[1] جبهة الانصار، و سنام العرب (خ ل).
[2] و هی من النساء (خ ل).
[3] النساء: 34.

تحریض مردم به یاری علی(ع)

هنگامی که به حضرت علی علیه السلام خبر رسید که ابو موسی اشعری مردم کوفه را از یاری برحذر می دارد، امام حسن علیه السلام و مالک اشتر و عمار یاسر را به سوی او فرستاد.

هنگامی که داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت، و چنین فرمود:

ای مردم! علی علیه السلام راه هدایت است هر که داخل آن شود هدایت یافته، و هر که مخالفت کند هلاک می گردد.

خطبته فی تحریض الناس لنصرة علی

لما بلغ امیرالمؤمنین علیه السلام ما کان من امر ابی موسی فی تخذیل الناس عن نصرته، انفذ الحسن علیه السلام و الاشتر و عمار الی الکوفة

لما دخلوا المسجد صعد الحسن علیه السلام المنبر فحمدالله و اثنی علیه و ذکر جده فصلی علیه ثم قال:

ایها الناس! ان علیا امیرالمؤمنین باب هدی، فمن دخله اهتدی و من خالفه تردی.

تحریض مردم به یاری امیرالمومنین(ع)

روایت شده: هنگامی که علی علیه السلام از مدینه حرکت کرد به نزدیک شهر کوفه رسید، امام حسن علیه السلام و عمار و ابن عباس را برای جلب حمایت مردم به کوفه فرستاد، هنگامیکه داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را گفت، آنگاه نام پیامبر را ذکر کرد و بر او درود فرستاد، و فضیلت پدرش و سابقه او در اسلام و نزدیکی اش به پیامبر را یادآوری نمود، و اینکه او به خلافت از همه شایسته تر است آنگاه گفت:

ای مردم! طلحه و زبیر آزادانه و بدون اجبار و اکراهی بیعت کردند، آنگاه کوچ کرده و بیعتشان را شکستند، خوشا به حال آن که در نبرد با کسانیکه به مبارزه با او آمده اند، سبکبال حرکت کند، چرا که جهاد با او جهاد با پیامبر است.

خطبته فی تحریض الناس لنصرة علی

روی انه لما سار علی علیه السلام من المدینة الی فید، بعث الحسن علیه السلام و عمار و ابن عباس الی الکوفة، لما دخلوا المسجد صعد الحسن بن علی علیه السلام المنبر، فحمدلله و اثنی علیه، ثم ذکر جده فصلی علیه و ذکر فضل ابیه و سابقته و قرابته برسول الله صلی الله علیه و آله و انه اولی بالامر من غیره ثم قال:

معاشر الناس! ان طلحة و الزبیر قد بایعا علیا طائعین غیر مکرهین ثم نفروا و نکثا بیعتهما له فطوبی لمن خف فی مجاهدة من جاهده، فان الجهاد معه کالجهاد مع النبی صلی الله علیه و آله.

تحریض مردم به یاری امام علی

هنگامی که سخنان عبدالله بن زبیر (در مورد نسبت دادن قتل عثمان به امام) به حضرت علی علیه السلام رسید، به امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسرم برخیز و خطبه ای بخوان، امام پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
ای مردم! سخن عبدالله بن زبیر بما رسید، و سوگند به خدا آنگاه که شهرها بر عثمان تنگ گردیده بود، پدرش گناهانی را بی دلیل به او نسبت می داد، تا اینکه کشته شد، در حالیکه طلحه در زمان او پرچمش را در بیت المال او قرار داده بود.
اما سخن او: علی امور مردم را متشتت ساخت، این مطلب بزرگترین حجت بر پدر اوست، می پندارد که با دست بیعت کرده ولی با قلب بیعت ننموده، در حالیکه به بیعت اقرار کرده و ادعای دوستی نموده باید برای سخنش دلیل بیاورد، و چگونه قادر بر این کار خواهد شد.
و اما تعجب او از اینکه مردم کوفه بر مردم بصره غالب شوند، تعجبی ندارند، که اهل حق باطل غالب شوند و به خدا سوگند، به جانم قسم می خورم، که مردم بصره حق را خواهند دانست، وعده ما و آنان روزی است که ما در پیشگاه خدا آنان را به محاکمه می کشانیم، و خداوند با حق حکم می کند، و او بهترین حکم کنندگان است.
خطبته فی تحریض الناس لنصرة علی
لما بلغ امیرالمؤمنین علیه السلام خطبة عبدالله بن الزبیر قال لولده الحسن علیه السلام: قم یا بنی فاخطب فحمدالله و اثنی علیه و قال:
ایها الناس! قد بلغنا مقالة ابن الزبیر، و قد کان و الله ابوه یتجنی علی عثمان الذنوب و قد ضیق علیه البلاد حتی قتل، و ان طلحة راکز رایته علی بیت ماله و هو حی
و اما قوله: ان علیا ابتز الناس امورهم، فانه اعظم حجة لابیه، زعم انه بایعه بیده و لم یبایعه بقلبه، فقد اقر بالبیعة و ادعی الولیجة فلیاءت علی ما ادعاه ببرهان و انی له ذلک؟!
و اما تعجبه من تورد اهل الکوفة علی اهل البصرة فما عجبه من اهل حق توردوا علی اهل الباطل؟ و لعمری و الله لیعلمن اهل البصرة، فمیعاد ما بیننا و بینهم یوم نحاکمهم الی الله، فیقضی الله بالحق و هو خیر الفاصلین.

تحریض مردم به جنگ صفین

سپاس خدای را سزاست که معبودی جز او نمی باشد، یگانه بوده و شریکی ندارد، و او را ثنا می گویم آنگونه که سزاوار آنست، از آنچه خداوند از حقش بر شما برتر گردانید، و نعمتهایش که بر شما گسترده گرداند، آنچه نامش به شمارش در نیاید، و شکرش ادا نشود، و وصف و قولی به او نرسد.
و ما در راه خداوند برای شما غضبناک شدیم، چرا که خداوند بر ما منت نهاد آنگونه که او سزاوار آنست، تا نعمتها و عطاها و بخششهایش را شکر گزاریم، سخنی که در آن رضا و خشنودی به سوی خداوند بالا رود، و صداقت و راستی در آن نمودار باشد، تا گفتارمان را تأیید گرداند، و سزاوار موارد افزونتری از خداوند باشیم، سخنی که زیاد گردد و نابود نشود.
هر اجتماعی که با هدفی واحد فراهم آمدند نیرو یافته و پیمانشان استوار شد، پس آماده جنگ با معاویه و سپاهیانش شوید که به سوی شما آمده است، و بخواری نگرائید که ذلت و بندهای دنیا را می گسلد، و اقدام بر جنگ موجب بزرگواری و بر کناری از شکست و ذلت است، چرا که هر گروهی از پذیرش خواری امتناع ورزیدند خداوند دردها و ناکامیشان را برمی دارد، و از خواری بدورشان می سازد، و به حقیقت رهنمونشان می گرداند.
و آنگاه این شعر را خواند:
از صلح آنچه را می خواهی می توان گرفت ولی از نفسهای جنگ بیش از یک جرعه را نتوان نوشید.
خطبته فی صفین لتحریض الناس الی الجهاد
الحمد لله لا اله غیره، وحده لا شریک له، و اثنی علیه بما هو اهله، ان مما عظم الله علیکم من حقه و اسبغ علیکم من نعمه ما لا یحصی ذکره، و لا یؤدی شکره ولا یبلغه، صفة و لا قول
و نحن انما غضبنا لله و لکم، فانه من علینا بما هو اهله ان نشکر فیه الاءه و بلاءه و نعماءه قولا یصعد الی الله فیه الرضا و تنتشر فیه عارفة الصدق، یصدق الله فیه قولنا، و نستوجب فیه المزید، من ربنا، قولا یزید، ولا یبید.
فانه لم یجتمع قوم قط علی امر واحد الا اشتد امرهم و استحکمت عقدتهم، فاحتشدوا فی قتال عدوکم معاویة و جنوده، فانه قد حضر، و لا تخاذلوا فان الخذلان یقطع نیاط القلوب و ان الاقدام علی الاسنة نجدة و عصمة لانه لم یمتنع قوم قط الا رفع الله عنهم العلة و کفاهم جوانح الذلة و هداهم الی معالم الملة.

و الصلح تأخذ منه ما رضيت به
و الحرب يكفيک من انفاسها جرع

تحریض اصحاب به جنگ

روایت شده: هنگامیکه معاویه به سوی عراق آمد و به پل منبج رسید، منادی ندا کرد و همه را دعوت به اجتماع نمود، هنگامی که مجتمع شدند امام بالای منبر رفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
اما بعد، خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت، اگر چه آنان را ناخوشایند باشد، و به مجاهدین مؤمن فرمود: صبر کنید که خداوند با صابران است ای مردم به خواست و آرمانتان نمی رسید مگر آنکه بر آن چه ناخوشایند می شمارید، صبر کنید.
به من خبر رسیده که معاویه دانسته است که به سوی او حرکت کرده ایم، او هم به جانب ما آمده است، خدا شما را ببخشاید، همگی به سوی نخیله قرارگاه ارتش است حرکت کنید تا بنگرید چه می شود.
راوی گوید: امام در بیان این کلمات بود، در حالیکه از نقض پیمان مردم در هراس بود.
خطبته فی تحریض اصحابه للقتال
روی انه لما سار معاویة الی العراق، و بلغ جسر منبج، نادی المنادی: الصلاة جامعة، فلما اجتمعوا، خرج الحسن علیه السلام فصعد المنبر، فحمد الله و اثنی علیه، ثم قال:
اما بعد، فان الله کتب الجهاد علی خلقه و سماه کرها، ثم قال لاهل الجهاد من المؤمنین: اصبروا ان الله مع الصابرین [1] ، فلستم ایها الناس نائلین ما تحبون الا بالصبر علی ما تکرهون.
انه بلغنی ان معاویة بلغه انا کنا ازمعنا علی المسیر الیه، فتحرک لذاته، فاخرجوا رحمکم الله الی معسکرکم بالنخیلة حتی ننظر و تنظرون و نری و ترون.
قال: و انه فی کلامه لیتخوف خذلان الناس له.

پی نوشت ها:
[1] الانفال: 46.

ای مردم! شهرها نابود، و آثار از بین رفت، صبر و شکیبائی اندک گردید پس بر وسوسه های شیطانی و حکم خیانتکاران قدرت تحمل نیست، به خدا سوگند که هم اکنون دلایل اثبات، و آیات الهی برتر، و مشکلات آشکار شد، و ما در انتظار تحقق این آیات و تأویل آنها بودیم. خداوند می فرماید: «محمد تنها رسول الهی است که قبل از او نیز پیامبرانی بوده اند، اگر بمیرد یا کشته شود آیا شما به گذشته خود رجوع می کنید، و هر که به گذشته خود رجوع کند به خداوند ضرر نمی رساند، و خداوند شاکران را پاداش می دهد».

سوگند به خدا که جدم پیامبر خدا مرد و پدرم کشته شد، و وسوسه گر ناپیدا صیحه و فریاد زد،، و شک در قلوب مردم وارد شد، و ندای فتنه جو و آشوب گر ظاهر گردید، و با سنت پیامبر مخالفت گردید، پس ای وای از فتنه کور و کر و لال، که سخن خواننده شنیده نشده و منادی آن جواب داده نمی شود، و با رهبر آن مخالفت نمی گردد، و نفاق آشکار و پرچمهای تفرقه افکنان به حرکت در آمد، و لشکریان خارج شوندگان از دین از شام و عراق مجتمع شدند، خداوند شما را رحمت کند بشتابید به روشنی نور درخشان و پرچم مرد نیرومند، و به نوری که هرگز خاموش نگردد، و حقی که مخفی نشود.

ای مردم! از خواب غفلت برخاسته و از فرصت گسترده و از تاریکی بسیار، و از کم بودن راه رهایی برخیزید، سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد و عظمت را بر خود پوشانید، اگر از میان شما گروهی با من باشند که قلبهای صاف و نیاتی صادق داشته باشند، که در آن نفاق نبوده و قصد، تفرقه افکنی نداشته باشند، قدم قدم با شمشیر با آنان می جنگم، و شمشیرها و نیزه ها را در اطراف آنان قرار داده، و اسبها را در اطراف ایشان به حرکت درآورم.

خطبته فی تحریض الناس لاتباعهم

معاشر الناس! عفیت الدیار، و محیت الاثار، و قل الاصطبار، فلا قرار علی همزات الشیاطین و حکم الخائنین، الساعة و الله صحت البراهین، و فصلت الایات، و بانت المشکلات، و لقد کنا نتوقع تمام هذه الایة و تأویلها، قال الله تعالی: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم، و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین [1] .

فقد مات و الله جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و قتل ابی علیه السلام، و صاح الوسواس الخناس، و دخل الشک فی قلوب الناس، و نعق

ناعق الفتنة، و خالفتم السنة، فيالها من فتنة صماء بكماء عمياء، لا يسمع لداعيها، و لا يجاب مناديها، و لا يخاف واليها، ظهرت كلمة النفاق، و سيرت رايات اهل الشقاق، تكالبت جيوش اهل المراق من الشام و العراق، هلموا رحمكم الله الى الايضاح و النور الوضاح، و العلم الجحجاح، والافتتاح الى النور الذى لا يطفى، و الحق الذى لا يخفى.

يا ايها الناس! تيطقظوا من رقدة الغفلة، و من نهزة الوسعة، و من تكاثف الظلمة، و من نقصان مخلصة، فوالذى فلق الحبة و برأ النسمة، و تردى بالعظمة، لئن قام الى منكم عصمة بقلوب صافية، و نيات مخلصة، لا يكون فيها شوب نفاق، و لا نية افتراق، لاجاهدان بالسيف قدما قدما، و لاضعن من السيوف جوانبها، و من الرماح اطرافها، و من الخيل سنابكها.

پى نوشت:

[1] آل عمران: 144.

در کتاب «مناقب» آمده است:
محمد بن اسحاق می‌گوید: روزی ابوسفیان نزد امیرالمؤمنان علی علیه‌السلام آمد و گفت: یا اباالحسن؛ من به تو احتیاجی دارم.
حضرت فرمود: چه حاجتی داری؟
گفت: به همراه من نزد پسر عمویت محمد برویم، از او درخواست نمایی تا میان ما قراردادی بنویسد.
علی علیه‌السلام فرمود:
ای ابوسفیان؛ پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با تو قرار و پیمانی بسته است که هرگز از آن باز نخواهد گشت.
فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام پشت پرده شاهد این گفتگو بود، امام حسن علیه‌السلام نیز که کودکی چهارده ماهه بود در برابر مادرش راه می‌رفت.
ابوسفیان به حضرت زهراء علیهاالسلام گفت: ای دختر محمد؛ به این کودک بگو: به خاطر من نزد جدش سخنی گوید تا به وسیله‌ی آن، بر عرب و عجم مهتری و آقایی کند.
در این هنگام امام حسن علیه‌السلام به سوی ابوسفیان آمد، دستی بر بینی و دست دیگری بر ریش او زد، تا آنکه خداوند متعال زبان او را با این سخن گفتن گویا ساخت و فرمود:
یا اباسفیان؛ قل: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» حتی أکون شفیعا.
ای ابوسفیان؛ تو بگو: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» تا من شفیع تو گردم.
وقتی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این منظره را دید، فرمود:
الحمدلله الذی جعل فی آل محمد من ذریة محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نظیر یحیی بن زکریا. (و آتیناه الحکم صبیا) [1] .
حمد و سپاس مخصوص خدایی است که در آل محمد علیهم‌السلام ذریه‌ای از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد که نظیر یحیی بن زکریا علیه‌السلام است (که خداوند درباره‌ی او می‌فرماید:)، «و ما فرمان (نبوت) را در کودکی به او دادیم.» [2] .

پی نوشت ها:
[1] سوره مریم؛ آیه: 12.
[2] بحارالأنوار: 43 / 326 ح 6.

توسل به آبرومندان، تنها راه نجات

اسماعیل بن یزید می‌گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمودند:
مردی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گناهکار بود (و حکم دستگیری او صادر شده بود) آن شخص مدتی متواری شده و جرئت نداشت از خانه بیرون آید و برای نجات خود دنبال وسیله‌ای می‌گشت، تا اینکه روزی در راه خلوتی امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را دید. دوید و ایشان را برداشت و بر دوش خود سوار نمود و به محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد:
یا رسول الله؛ انی مستجیر بالله و بهما.
ای رسول خدا؛ به راستی که من به خدا و این دو فرزندانت پناه آورده‌ام.
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنان خندید تا اینکه دست مبارکش را به دهان خویش نهاد. سپس به آن مرد فرمود: «اذهب فانت طلیق». «برو تو آزاد شدی». و به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام فرمودند: من شفاعت شما را در این امر پذیرفتم.
در آن حال خداوند - به جهت تأیید این شفاعت - این آیه شریفه را نازل فرمود: (و لو أنهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفرو الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما) [1] اگر اینان زمانی که به نفسهای خود ستم کردند نزد تو آمدند و از خدا آمرزش خواستند و برای آنها آمرزش طلبیدی، هر آینه آن‌ها خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند [2] .
(بدین گونه امام حسن و امام حسین علیهماالسلام سبب قبولی توبه گنهکاری شد).

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی نساء؛ آیه‌ی: 64.
[2] بحارالأنوار: 43 / 318 ح 2.

تعداد خرماهای درخت

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:
زمانی که امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح کرده بود، روزی با هم در «نخیله» نشسته بودند. معاویه گفت: شنیده‌ام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تعداد خرماها را در درخت تخمین می‌زد و درست در می‌آمد. آیا آن علم را تو نیز داری؟ چرا که شیعیان شما ادعا می‌کنند هیچ چیزی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه به آن آگاه هستید.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تعداد کیل‌های آن را بیان می‌فرمود، من برای تو تعداد دانه‌های آن را نیز می‌گویم.
معاویه گفت: حال بگو که در این درخت چند خرما وجود دارد؟
امام حسن علیه‌السلام فرمود: چهار هزار و چهار دانه می‌باشد.
معاویه دستور داد تا خرماهای آن درخت را چیدند، هنگامی که آنها را شمارش کردند دیدند که، چهار هزار و سه دانه است.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: دروغ نگفته‌ام و از جانب خدا خبر دروغ به من نرسیده است، باید که دانه‌ای را پنهان کرده باشند.
وقتی جستجو کردند، دیدند یک دانه در دست عبدالله بن عامر است [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: 43 / 329 ح 9، صحیفة الأبرار: 2 / 160 ح 38.

تعداد میوه‌ها

روزی معاویه از امام حسن علیه‌السلام سؤال کرد:
«ای ابامحمد! شنیده‌ام که رسول خدا از عالم غیب خبر می‌داد! مثلا می‌گفت: «این درخت خرما چه مقدار میوه و رطب دارد!» آیا شما نیز در این موارد علومی دارید؟ زیرا شیعیان شما عقیده دارند که هر چه در آسمانها و زمین است از شما پوشیده نیست و شما از همه‌ی آنها آگاهی دارید؟!»
امام حسن علیه‌السلام سخن خود را بدین صورت آغاز کرد:
«ای معاویه! اگر رسول خدا مقدار و وزن درختان و میوه‌ها را تعیین می‌کرد، من نیز می‌توانم به صورت دقیق وزن و حتی تعداد میوه‌ها را نیز مشخص سازم!»
در این حال معاویه به عنوان آزمایش سؤال کرد: «این درخت چند دانه رطب دارد؟»
حضرت در جواب فرمود: «دقیقا چهار هزار و چهار عدد!!!»
معاویه دستور داد دانه‌های آن درخت را چیدند و به طور دقیق شمردند، و با کمال تعجب دیدند تعداد آنها چهار هزار و سه عدد است!!!
امام حسن علیه‌السلام فرمودند: «آنچه را گفته‌ام درست است و سپس بررسی دقیقتری کردند، دیدند که یک دانه آنها را «عبدالله بن عامر» در دست خود نگه داشته است!!
حضرت مجتبی علیه‌السلام فرمودند: «ای معاویه! من به تو اخباری را می‌دهم که تعجب می‌کنی و می‌گویی: «او چگونه این اخبار را در دوران کودکی از پیامبر آموخته است.» در آینده تو «زیاد به ابیه» را برادر خود می‌خوانی! و «حجر بن عدی» را مظلومانه به قتل می‌رسانی! و سرهای بریده را از شهرهای دیگر برای تو حمل می‌کنند!!![1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار، ج 43، ص 329، حدیث 9.

توجیه جابر با رجعت پیامبر

جابر بن عبدالله انصاری - آن پیرمرد صحابی که سلام رسول خدا صلی الله علیه وآله را به پنجمین امام، حضرت باقرالعلوم رسانید - حکایت نماید:
سوگند به حقّانیت خداوند و حقّانیت رسول الله! جریانی بسیار عجیب از امام حسن صلوات الله علیه دیده ام، که بسیار مهمّ و قابل توجّه است.
گفت: بعد از آن که بین آن حضرت و معاویه آن قضایای مشهور واقع شد؛ و در نهایت بین آن دو، صلح گردید، و بر من بسیار سخت و گران آمد؛ و همه اصحاب و اطرافیان آن حضرت نیز از این امر ناراحت و سرگردان بودند، تا آن که روزی به خدمت حضرتش وارد شدم، آن بزرگوار فرمود:
ای جابر! از من دلگیر و افسرده خاطر مباش و هرگز فرموده جدّم، رسول الله صلی الله علیه وآله را از یاد مبر، که فرمود: فرزندم حسن سید جوانان اهل بهشت است؛ و خداوند به وسیله او بین دو گروه عظیم از مسلمان ها صلح ایجاد نماید.
جابر گوید: این توجیه، آرام بخشِ دردهایم نگردید و با خود گفتم: منظور پیغمبر خدا صلوات الله علیه این مورد نبوده است؛ چون این حرکت سبب هلاکت مؤمنین خواهد شد.
در همین لحظه امام حسن مجتبی علیه السلام دست خود را بر سینه من نهاد؛ و فرمود هنوز مشکوک هستی؟
گفتم: بلی، فرمود: آیا دوست داری رسول الله صلی الله علیه وآله را شاهد بگیرم تا مطالبی را از وی بشنوی؟
جابر گوید: از پیشنهاد حضرت، بسیار تعجّب کردم که ناگاه متوجّه شدم، زمین شکافته شد و از درون آن رسول خدا به همراه علی بن ابی طالب و جعفر و حمزه صلوات الله علیهم، خارج شدند و من مبهوت و متحیر، به آن ها خیره شدم.
امام حسن مجتبی علیه السلام اظهار داشت: یا رسول الله! جابر نسبت به طرز عملکرد و برخورد من با معاویه مشکوک شده است؛ و تو خود از قلب او آگاه تری.
در این هنگام پیغمبر خدا صلوات الله علیه لب به سخن گشود و فرمود: ای جابر! مؤمن نخواهی بود، مگر آن که تسلیم ائمّه خود باشی و افکار و نظریات شخصی خود را کنار گذاری.
و سپس افزود: ای جابر! آنچه فرزندم حسن انجام داد، تسلیم آن باش و بدان که عملکرد و کارهای او بر حقّ است؛ و او با این کار مؤمنین را زنده کرد؛ و بدان آنچه را که او انجام داد از طرف من و از طرف خداوند متعال بوده است.

عرض کردم: یا رسول الله! من تسلیم امر شما شدم، بعد از آن مشاهده کردم که به سمت آسمان بالا رفتند و دیدم که آسمان شکافته شد و آنان درون آن وارد گشتند.[1] .

پی نوشت ها:

[1] الثّاقب فی المناقب: ص 306، ح 1، مدینة المعاجز: ج 3، ص 72، ح 737.

تحقیق از آهو برای یافتن برادر

محدّثین و مورّخین در بسیاری از کتاب های تاریخی آورده اند:
حضرت رسول به همراه علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما برای جنگ از شهر مدینه خارج شده بودند.
و در همان روزها، امام حسین سلام الله علیه - که کودکی خردسال بود - از منزل بیرون آمد و چون اندکی از منزل دور شد، یک نفر یهودی او را گرفت و در منزل خود مخفی کرد.
حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به امام حسن علیه السلام خطاب کرد و فرمود: بلند شو، برو ببین برادرت کجا رفته است، دلم آشوب گشته و بسیار ناراحت هستم.
امام مجتبی علیه السلام فرمان مادرش را اطاعت کرده و کوچه های مدینه را یکی پس از دیگری گشت و برادر خود را نیافت، از شهر مدینه بیرون رفت و به باغات و نخلستان ها سری زد؛ و هر چه فریاد کشید و گفت: یا حسین، برادرجان، عزیزم تو کجائی؛ خبری از او نشد.
در همین لحظات متوجّه آهوئی شد که در حال حرکت بود، امام حسن علیه السلام آهو را صدا زد و فرمود: آیا برادرم حسین را در این حوالی ندیدی؟
پس آهو به قدرت خدا و کرامت رسول الله صلوات الله علیه به سخن آمد و گفت: برادرت را صالح یهودی گرفته؛ و او را در خانه خود مخفی و پنهان کرده است.
امام حسن مجتبی علیه السلام پس از شنیدن سخن آهو به سمت منزل آن یهودی آمد و اظهار نمود: یا برادرم، حسین را آزاد کن و تحویل من ده و یا آن که به مادرم، فاطمه زهراء می گویم که شب هنگام سحر نفرین نماید و آن گاه هیچ یهودی روی زمین باقی نماند.
و نیز به پدرم، علی بن ابی طالب علیه السلام می گویم تا همه شماها را نیست و نابود گرداند؛ و به جدّم رسول الله صلوات الله علیه می گویم: تا از خدا بخواهد که جان همه یهودیان را بگیرد.
صالح یهودی با شنیدن چنین سخنانی از آن کودک در تعجّب و تحیر قرار گرفت و اصل و نسب وی را جویا شد.
به طور مفصّل با ذکر نام پدر و مادر و جدّ خود، فضائلی چند نیز از ایشان بیان نمود؛ به طوری که قلب و فکر آن یهودی را روشن و به خود جلب کرد، سپس یهودی چشمانش پر از اشک گردید و در حالی که از بیان و فصاحت و بلاغت کودکی در آن سنّ و سال سخت حیرت زده و متعّجب شده بود، به او می نگریست.
و پس از آن که خوب با خود اندیشید و محتوای بیانات حضرت مجتبی علیه

السلام را با دقّت درک و هضم کرد، گفت: پیش از آن که برادرت را تحویل دهم، می خواهم مرا به آئین و احکام - سعادت بخش - اسلام آشنا گردانی تا توسّط شما اسلام را بپذیریم و به آن ایمان آورم.
معارف و احکام انسان ساز اسلام را به طور فشرده برای او بیان نمود؛ و صالح یهودی مسلمان شد و آن گاه حسین سلام الله علیه را تحویل برادرش داد و طبقی پر از سکّه های طلا ونقره بر سر آن دو برادر ریخت و سپس آن سکّه ها را برای سلامتی هر دوی آن ها به عنوان صدقه بین فقراء و بیچارگان تقسیم کرد.
و بعد از آن که امام حسن علیه السلام برادر خود را تحویل گرفت وی را نزد مادر خویش آورد.
فردای آن روز صالح به همراه هفتاد نفر از خویشان و دوستان خود به منزل آن حضرت آمدند و همگی مسلمان شدند.
و صالح ضمن عذرخواهی از جریان مخفی کردن حسین سلام الله علیه، بسیار از وی تشکّر و قدردانی کرد که به وسیله بیانات شیوای معجزه آسای آن کودک، اسلام آورده است.
همچنین صالح از حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما عذرخواهی کرد و اسلام خود را بر ایشان عرضه کرد و تقاضای آمرزش و بخشش نمود.
سپس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و به رسول خدا صلی الله علیه وآله إعلام کرد که چون صالح به وسیله امام حسن که فرزند امام و برادر امام است، مسلمان شد و ایمان آورد، خداوند او را مورد رحمت و مغفرت خود قرار داد.[1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: ج 3، ص 293، ح 899، منتخب طُریحی: ص 196.

تقاضای فرزند به جای قیمت روغن

حضرت صادق آل محمّد صلوات الله علیهم حکایت فرماید:
امام حسن مجتبی علیه السلام از مدینه با پای پیاده، عازم مکّه معظّمه گردید؛ و چون با پای برهنه راه را می پیمود، پاهایش آسیب دیده و متورّم شد، به طوری که در مسیر راه به سختی قدم برمی داشت، به حضرت پیشنهاد داده شد که چنانچه سوار شوی ناراحتی پاهایت برطرف خواهد شد.
حضرت فرمود: خیر، من قصد کرده ام که پیاده بروم؛ و سپس افزود: همین که به اوّلین منزل برسیم، مردی سیاه پوست وارد خواهد شد و او روغنی همراه خود دارد که برای ورم و ناراحتی پا مفید و درمان کننده است؛ پس هنگام دریافت روغن هر قیمتی را که گفت قبول کنید.
بعضی از همراهان حضرت گفتند: یاابن رسول الله! در این نزدیکی منزلی نیست که کسی بیاید و روغن بفروشد؟!
امام علیه السلام فرمود: چرا، منزل نزدیک است و روغن فروش نیز خواهد آمد.
و چون مقدار مسافتی کوتاه به راه خود ادامه دادند، به منزلی رسیدند؛ حضرت فرمود: در همین منزل استراحت می کنیم.
در همین بین، مردی سیاه پوست وارد آن منزل شد، همراهان حضرت از او تقاضای روغن برای ناراحتی پا کردند؟
آن مرد گفت: روغن برای چه کسی می خواهید؟
پاسخ دادند: برای امام حسن مجتبی فرزند امیرالمؤمنین علی علیهماالسلام می خواهیم.
مرد سیاه پوست گفت: من باید خدمت آن حضرت شرفیاب شوم و خودم روغن را تحویل ایشان دهم.
روغن فروش بر حضرت وارد شد، سلام کرد و عرضه داشت: یاابن رسول الله! من غلام شما هستم، این روغن در اختیار شما باشد و من در ازای آن چیزی نمی خواهم، جز آن که تقاضامندم از خداوند متعال بخواهید تا فرزندی پسر، دوستدار شما اهل بیت رسالت؛ و نیکوکار به من عطا گرداند؟
امام مجتبی علیه السلام روغن را گرفت و به او فرمود: به خانه ات بازگرد؛ مطمئن باش که خداوند فرزند پسری به تو عطا خواهد نمود؛ و سپس پاهای مبارک خود را با آن روغن ماساژ داد و ناراحتی ورم آن کاملاً خوب و برطرف گردید.
امّا مرد سیاه پوست؛ چون به منزل آمد، دید همسرش نوزادی پسر، صحیح

و سالم وضع حمل کرده است، پس بسیار خوشحال شد و به سمت امام حسن مجتبی علیه السلام بازگشت؛ و چون به آن حضرت ملحق شد تشکّر و قدردانی کرد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز: ج 3، ص 246، ح 868، بحار الأنوار: ج 4، ص 324، ح 3، به نقل از خرایج و جرایح مرحوم راوندی.

معاویه برای ولایت عهدی فرزندش یزید؛ و گرفتن بیعت از مردم، امام حسن مجتبی علیه السلام را در برابر سیاست شوم خود، همچون سدّی محکم می دانست.
به همین جهت دسیسه ای را برای ترور آن حضرت تنظیم کرد، تا توسّط مزدورانی چون عمرو بن حریث، اشعث بن قیس، حجر بن حارث، شیث بن ربعی و... امام مجتبی علیه السلام غافل گیر و ترور گردد.
و به آنان گفت: هر یک از شما او را ترور نماید که کشته شود دویست هزار درهم و فرماندهی یکی از لشکرها را به او واگذار می نمایم؛ و همچنین یکی از دخترانم را نیز در اختیارش قرار می دهم.
و چون گزارش چنین توطئه ای به حضرت رسید، بعد از آن برای آمدن به مسجد و اقامه نماز، زره و کلاه خُود می پوشید و مسائل احتیاطی و أمنیتی را رعایت می نمود.
ولیکن آن دشمنان و مخالفان دین، از مکر خویش دست برنداشته و در أثناء نماز سر مبارک حضرت را مخفیانه هدف تیر قرار دادند، ولی تیرشان به خطا رفت و أثری نکرد.
و روزی دیگر با خنجری مسموم بر آن حضرت حمله بردند؛ در این حمله بدن عزیز امام مجتبی علیه السلام مجروح گردید.
و پس از آن که حضرت را به منزل آوردند، حضرت در جمع اصحاب که آن منافقین مزدور نیز حضور داشتند، چنین فرمود:
همانا معاویه به آنچه وعده داده است وفا نمی کند؛ و جوائزی را که برای کشتن و ترور من تعیین کرده است، پرداخت نخواهد کرد.
سپس حضرت افزود: من مطمئن هستم که اگر تسلیم معاویه شوم، باز هم او بهانه ای دیگر خواهد گرفت و مانع از عمل کردن به دین جدّم خواهد شد.
و من می بینم که در آینده ای نزدیک فرزندان شما مزدوران، در خانه بنی امیه از گرسنگی و تشنگی گدائی نمایند و آن ها دست ردّ بر سینه آن ها گزارند؛ و ناامیدشان کنند.
و در پایان فرمایش خود فرمود: زود باشد که ستمگران جزای اعمال و کردار خود را دریابند.[1] .
همچنین آورده اند:
پس از آن که امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام به شهادت رسید؛ و مسلمان ها با - فرزند بزرگوار آن حضرت - امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند.

و چون معاویه از این جریان آگاه شد، یک نفر را به نام حمیر به شهر کوفه فرستاد تا جاسوس معاویه باشد و ضمن ایجاد تفرقه و جوّسازی، مردم را بر علیه حضرت مجتبی علیه السلام شورانده و تحریک نماید.
همچنین شخصی را به همین منظور نیز به شهر بصره فرستاد.
چون امام مجتبی علیه السلام از دسیسه معاویه آگاه شد، دستور داد تا حمیری را از شهر کوفه اخراج کرده و سپس او را در خارج شهر کوفه گردن زنند.
و پس از آن دوّمین خراب کار معاویه را که از طایفه بنی سلیم بود، نیز دستور داد تا از شهر بصره اخراج نمایند؛ و او را پس از آن که اخراج کردند در بیرون شهر بصره محکوم به اعدام؛ و گردن زنند.[2] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 44، ص 33، ح 1.
[2] بحار الأنوار: ج 44، ص 45، به نقل از ارشاد شیخ مفید.

ترس از مرگ به جهت تخریب خانه

حضرت صادق آل محمّد صلوات الله علیهم حکایت می فرماید:
امام حسن مجتبی علیه السلام دوستی شوخ طبع داشت که مرتّب به ملاقات و دیدار آن حضرت می آمد و نیز در جلسات شرکت می کرد، تا آن که مدّتی گذشت؛ و هیچ خبری از این شخص نشد.
حضرت از این جریان متعّجب شد و از اطرافیان جویای احوال او گردید، تا آن که پس از گذشت چند روزی، مجدّدا آن شخص به ملاقات امام علیه السلام آمد.
حضرت جویای احوال او شد و به او فرمود: چند روزی است که به این جا نیامده ای، در چه حالت و وضعیتی هستی؟ آیا مشکل و ناراحتی خاصّی برایت پیش آمده بود؟
آن شخص در پاسخ اظهار داشت: یاابن رسول الله! در حالتی قرار گرفته ام که آنچه را دوست دارم، به آن دست نمی یابم؛ و آنچه را خداوند دوست دارد انجام نمی دهم؛ و آنچه را هم که شیطان می خواهد برآورده نمی کنم.
امام حسن مجتبی علیه السلام تبسّمی نمود و فرمود: یعنی چه؟ منظورت چیست؟ توضیح بده.
آن شخص گفت: چون خداوند متعال دوست دارد که من بنده و مطیع و فرمان بر او باشم و معصیت او را نکنم؛ و من چنین نیستم.
و شیطان دوست دارد که من در همه کارهایم معصیت خدا را نمایم و نسبت به دستورات خداوند مخالفت و سرپیچی کنم و من چنین نیستم.
و همچنین من مرگ را دوست ندارم؛ بلکه علاقه دارم همیشه سالم و زنده باشم، که هرگز چنین نخواهد بود.
در این هنگام یکی از اشخاصی که در آن مجلس حضور داشت، گفت: یاابن رسول الله! چرا ما از مرگ ترسناک هستیم و آن را دوست نداریم؛ و گریزان هستیم؟
امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: چون شما دنیای خود را تعمیر و آباد کرده اید و آخرت را تخریب و ویران ساخته اید.
و سپس افزود: این امر طبیعی است که چون هیچ انسانی دوست ندارد از منزل و محلّی که آن را آباد کرده و به ظاهر آراسته و مجهّز است، از آن دست برداشته و چشم پوشی کند و به محلّی خراب و نامساعد برود، چون خود را در زمره مؤمنین و مقرّبین الهی نمی بیند.[1] .

پی نوشت ها:
[1] معانی الا خبار: ص 289، ح 29.

- این فرزند علی، مرد میدان‌های نبرد وجهاد است؟!
- آری، فرزند همان علی است که هرگز از پای نمی‌نشست.
- پس چطور شد که زیر بار بیعت با سردار کفر، معاویه پسر ابوسفیان رفت.
- من هم نمی‌دانم، آخر چگونه رهبری حکومت اسلام را به معاویه سپرد، چنین کاری از او خیلی بعید بود!
- با شنیدن حرف‌های آن دو نفر بغض راه گلویم را بست، چطور می‌توانستند امام را این چنین ملامت و سرزنش و حتی تحقیر کنند.
پیش امام رفتم و گفتم که حرفی بزند، کاری بکند و او آهی کشید و فرمود: مردم را در محلی جمع کن، می‌خواهم مسائلی را برای شان روشن کنم.
فورا حرکت کردم، درنگ جایز نبود. سه نفر از دوستانم را نیز مأمور این کار کردم. به آنها مأموریت دادم که هر کدام در حد توان به افراد اطلاع دهند تا در محل مورد نظر جمع شوند. پیر و جوان، خرد و کلان، مرد و زن، همه آمده بودند. رفته رفته بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد. ازدحام زیادی شده بود. از هر قشری آمده بودند تا صحبت‌های امام مظلوم را بشنوند.
امام علیه السلام بر بلندی ایستاد و پس از حمد خدا فرمود:
وای بر شما، ای مردم شما جریان حضرت خضر و موسی علیهماالسلام را می‌دانید. موسی از کارهای خضر تعجب و به آن اعتراض می‌کرد، چون حکمت آن را نمی‌دانست. این کار شما عینا مثل همان کار موسی است با خضر. مگر به فرموده‌ی پیامبر، من یکی از بهترین جوانان بهشت نیستم؟...
همه‌ی شما مرا به خوبی می‌شناسید و می‌دانید معاویه در کاری که مخصوص من بود و من سزاوارش بودم با من ستیز کرد و چون یاوری نیافتم دست از آن شستم و با شرایطی با او صلح کردم.
بیعت من با او برای مصلحتی بود که شما از آن بی‌اطلاعید حفظ خون عده‌ی قلیلی از مسلمانان خالص را بر خونریزی و نسل کشی مسلمانان مقدم دانستم. اما ای کسانی که اعتراض و ملامت می‌کنید، شما مردمی هستید که به عهد و پیمان خود پایبند نیستید، زبانتان با من است و دل‌های تان با دشمن، دل به وعده‌های معاویه خوش کرده‌اید، در حالی که او به وعده‌ها و تعهداتش عمل نخواهد کرد. با این همه، کاری که من کرده‌ام از تابش خورشید بر تمام موجودات بهتر و نافع تر بوده است... [1] .
دانش چو بر آن نیافت تفسیر
کردید از آن به صلح تعبیر

آنکس که شروط صلح داند
این صلح مرا نه صلح خواند
هرچند که صلح نام دارد
معنی دو صد قیام دارد
زان صلح موقتی که بستم
ارکان نفاق را شکستم...
تشخیص مصلحت
- این فرزند علی، مرد میدان‌های نبرد وجهاد است؟!
- آری، فرزند همان علی است که هرگز از پای نمی‌نشست.
- پس چطور شد که زیر بار بیعت با سردار کفر، معاویه پسر ابوسفیان رفت.
- من هم نمی‌دانم، آخر چگونه رهبری حکومت اسلام را به معاویه سپرد، چنین کاری از او خیلی بعید بود!
- با شنیدن حرف‌های آن دو نفر بغض راه گلویم را بست، چطور می‌توانستند امام را این چنین ملامت و سرزنش و حتی تحقیر کنند.
پیش امام رفتم و گفتم که حرفی بزنند، کاری بکند و او آهی کشید و فرمود: مردم را در محلی جمع کن، می‌خواهم مسائلی را برای شان روشن کنم.
فورا حرکت کردم، درنگ جایز نبود. سه نفر از دوستانم را نیز مأمور این کار کردم. به آنها مأموریت دادم که هر کدام در حد توان به افراد اطلاع دهند تا در محل مورد نظر جمع شوند. پیر و جوان، خرد و کلان، مرد و زن، همه آمده بودند. رفته رفته بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد. ازدحام زیادی شده بود. از هر قشری آمده بودند تا صحبت‌های امام مظلوم را بشنوند.
امام علیه السلام بر بلندی ایستاد و پس از حمد خدا فرمود:
وای بر شما، ای مردم شما جریان حضرت خضر و موسی علیهماالسلام را می‌دانید. موسی از کارهای خضر تعجب و به آن اعتراض می‌کرد، چون حکمت آن را نمی‌دانست. این کار شما عینا مثل همان کار موسی است با خضر. مگر به فرموده‌ی پیامبر، من یکی از بهترین جوانان بهشت نیستم؟... همه‌ی شما مرا به خوبی می‌شناسید و می‌دانید معاویه در کاری که مخصوص من بود و من سزاوارش بودم با من ستیز کرد و چون یاوری نیافتم دست از آن شستم و با شرایطی با او صلح کردم.
بیعت من با او برای مصلحتی بود که شما از آن بی‌اطلاعید حفظ خون عده‌ی قلیلی از مسلمانان خالص را بر خونریزی و نسل کشی مسلمانان مقدم دانستم. اما ای کسانی که اعتراض و ملامت می‌کنید، شما مردمی هستید که به عهد و پیمان خود پایبند نیستید، زبانتان با من است و دل‌های تان با دشمن، دل به وعده‌های معاویه خوش کرده‌اید، در حالی که او به

وعده‌ها و تعهداتش عمل نخواهد کرد. با این همه، کاری که من کرده‌ام از تابش خورشید بر تمام موجودات بهتر و نافع تر بوده است... [1] .

دانش چو بر آن نیافت تفسیر
گردید از آن به صلح تعبیر
آنکس که شروط صلح داند
این صلح مرا نه صلح خواند
هرچند که صلح نام دارد
معنی دو صد قیام دارد
زان صلح موقتی که بستم
ارکان نفاق را شکستم...

پی نوشت ها:

[1] منتهی الآمال، ج 1، ص 432 431.

تعبیر خواب ام‌الفضل

قابله‌ی امام حسن مجتبی علیه‌السلام، «سلمی» دختر «عمیس خثعمه»، همسر حمزه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام بود.
زنان خانواده دور هم نشسته بودند و قنداقه‌ی امام حسن علیه‌السلام را مثل دسته گلی دست به دست می‌گردانیدند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله از این منظره لذت می‌برد.
در آن موقع، چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام‌الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب افتاد. ام‌الفضل هم نگاهش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دوخت و احساس کرد که آن حضرت می‌خواهد سخن بگوید.
زنان همه خاموش شدند و چشم به دهان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله دوختند تا سخنانش را بشنوند.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خوابت را تعریف کن تا ببینم چه در خواب دیده‌ای؟
ام‌الفضل گفت: آری، من در خواب دیده بودم مثل اینکه عضوی از اعضای شما جدا شده و به دامن من افتاده است.[1] .
زنان همه از این حرف وحشت کردند که خدا نکند از پیکر نازنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عضوی جدا شود!
ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله خنده‌کنان، قنداقه‌ی امام حسن علیه‌السلام را به آغوش ام‌الفضل سپرد و فرمود: تعبیر خوابت این است: آن عضوی که از بدنم جدا شده، امام حسن علیه‌السلام است.
سپس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ام‌الفضل فرمود: من اینک این عضو نازنین را به آغوش تو دادم تا تو افتخار کفالت و پرورش او را پیدا کنی.
پس از آن، زنان هلهله‌کنان به ام‌الفضل تبریک گفتند.
ام‌الفضل که چندی پیش «قثم» را زاییده بود و شیر فراوان داشت، می‌توانست به آسانی پسرش قثم و حضرت امام حسن علیه‌السلام را شیر بدهد.
بدین ترتیب، امام حسن مجتبی علیه‌السلام و قثم بن عباس، برادر رضاعی همدیگر شمرده می‌شوند، زیرا آن دو از یک پستان شیر نوشیده‌اند.[2] .

پی نوشت ها:
[1] ناسخ التواریخ، ج 1، ص 121، با اندکی تلخیص.
[2] سیاسیة السبطین، ص 15؛ طبق نقل آفتاب مهربانی، صص 13 - 14.

حضرت امیرمؤمنان، امام علی علیه‌السلام تولیت و نظارت اوقاف و اموال خود را به امام حسن علیه‌السلام و پس از او، به امام حسین علیه‌السلام واگذار فرمود و این وصیت نامه را امام علی علیه‌السلام، پس از بازگشت از صفین، امضاء فرموده است، که سید رضی «رحمه الله»، در کتاب وقف در نهج‌البلاغه، آورده است و خلاصه‌ی آن، چنین است:
بدین ترتیب، بنده‌ی خدا، علی بن ابی‌طالب، امیرمؤمنان، درباره‌ی اموال خویش، دستور می‌دهد و امیدوار است که رضای خداوند متعال را بدین وسیله تأمین کند و بهشت برین را که مقام قرب الهی است، به دست آورد و از خشم پروردگار، امان یابد. پسرم، حسن، دستور دارد که اداره‌ی اموال مرا به عهده بگیرد. از آنچه من می‌گذارم به قدر نیاز بهره‌مند گردد. و بازمانده را در راه خدا، به نام خیرات، انفاق کند.
در آن روز که روزگار حسن، به پایان می‌رسد، برادرش حسین، متصدی امر خواهد بود و همچنان، این تولیت، در میان اولاد فاطمه، دست به دست خواهد گشت.
مسلم است که فرزندان دیگر مرا نیز در میراث من، حق ثابتی برقرار است.
ولی تولیت این اموال، جز به فرزندان فاطمه، به هیچ - کس، نخواهد رسید.
من پسران فاطمه را، به تولیت و تصدی اموال خود، برگماشته‌ام، زیرا اینان، پسران پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله و عزیز ما هستند.
من بدین وسیله، رضای الهی و خشنودی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را خواستارم و نیز می‌خواهم که حرمت فرزندان فاطمه آشکار گردد و فضیلت نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مسلم بماند:
1- اصول و اعیان اموال من، ثابت خواهد ماند و متولی، فقط اجازه خواهد داشت که از منافع این دارایی، بهره‌مند گردد و بهره رساند.
2- آنچه از منافع این اعیان و اصول بدست آید، بنا به دستوری که داده‌اند، به مصرف خواهد رسید.
3- نهالهای این نخلستان، از کنار نخل‌ها بریده نخواهد شد و به فروش نخواهد رسید؛ زیرا، احتمال می‌رود که در تعیین زمینی که اصله‌ی خرما در آن غرس شده بود، دستخوش اشتباه و اشکال گردد.
4- کنیزانی را که در خانه‌ی من بسر می‌برند، اگر باردار باشند و پس از من، بار فروگذارند، حق مسلم باشد؛ زیرا که فرزندانشان فرزندان من باشند و از میراث من، بهره‌ای مشروع دارند. ولی اگر کنیز باردار من، بار

بگذارد و نوزاد، بدرود زندگی گوید، خود او آزاد خواهد بود[1] .

پی نوشت ها:

[1] شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن‌ابی‌الحدید، طبق نقل زندگانی امام حسن بن علی علیه‌السلام، آقای حسین وجدانی، صص 77 - 79.

محدث قمی، «حاج شیخ عباس» (رضوان الله تعالی علیه)، از صاحب مناقب، نقل می‌کند که: جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه‌السلام را، تیرباران کردند و (هنگام دفن پیکر مطهر آن حضرت) هفتاد چوبه‌ی تیر را، از آن جنازه‌ی مطهر، بیرون آوردند[1] .

حضرت امام حسین علیه‌السلام و یاران آن حضرت، جنازه‌ی مطهر امام حسن مجتبی علیه‌السلام را به قبرستان بقیع برده و در آنجا، در کنار جده‌ی بزرگوارش فاطمه بنت اسد علیهم‌السلام، به خاکش سپردند.

وقتی که امام حسین علیه‌السلام جنازه‌ی مطهر برادر بزرگوارش، امام حسن علیه‌السلام را در لحد قبر نهاد، این ابیات را در سوگ آن حضرت خواند:

«أأدهن رأسی أم أطیب محاسنی

و رأسک معفور، و أنت سلیب»

یعنی: «آیا من، موی سرم را روغن بزنم و یا موی محاسنم را با عطر خوشبو کنم، با اینکه سر تو روی خاک است و تو همچون درخت شاخ و برگ ریخته، شده‌ای».

«فلازلت أبکی، ما تغنت حمامة

علیک و ما هبت صبا و جنوب»

یعنی: «من، همواره برای تو گریه می‌کنم، تا زمانی که کبوتر آواز می‌خواند و باد شمال و جنوب، می‌وزد.

«بکائی طویل و الدموع غزیرة

و أنت بعید و المزار قریب»

یعنی: «گریه‌ی من، طولانی است و اشکهایم روان است، تو از ما دور شده‌ای، ولی قبرت به ما نزدیک است».

«فلیس حریبا من أصیب بماله

و لکن من واری أخاه، حریب»[2] .

یعنی: «آن کس که مالش ربوده شده، غارت شده نیست، بلکه غارت شده، کسی است که برادرش را در دل خاک، بپوشاند»[3] .

پی نوشت ها:

[1] الأنوار البهیة، ص 83.

[2] مناقب، ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 45.

[3] سوگنامه‌ی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، صص 63 - 64.

تقسیم اموال

ابن‌عساکر با سند خود از حارثه نقل کرد:
علی علیه‌السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:فرزند برادر شما - حسن بن علی علیه‌السلام - مالی را جمع کرده و می‌خواهد آن را میان شما تقسیم کند. مردم حاضر شدند، و حسن علیه‌السلام برخاست و فرمود:من این مال را برای فقیران جمع کرده‌ام. پس نصف مردم برخاستند. اولین کسی که (تقسیمی خود را) از او گرفت، اشعث بن قیس [1] بود. [2] .

پی نوشت ها:
[1] اشعث بن قیس از منافقانی بود که قبیله‌گرایی و نژادپرستی و ملی‌گرایی، بیشتر از اسلام و ایمان، بر زندگی‌اش حاکم بود. او پیشوای خوارج بود. امام صادق علیه‌السلام او را در قتل امام علی علیه‌السلام شریک دانست. دخترش، جعده نیز امام حسن علیه‌السلام را مسموم کرد و پسرش در قتل امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا شرکت داشت.
[2] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):147 ح 248.

تجهیز پدر

مجلسی رحمه الله می‌گوید:محمد بن حنفیه گفت:
شبانه به غسل و کفن امیرمؤمنان علیه‌السلام پرداختیم. حسن علیه‌السلام او را غسل می‌داد و حسین علیه‌السلام آب می‌ریخت. به کسی که جسد مطهر را جابه‌جا کند، نیازی نبود. [بدن] او، خود هر طور که غسل‌دهنده می‌خواست، به راست و چپ می‌چرخید. و بوی آن، خوشبوتر از مشک و عنبر بود. سپس حسین علیه‌السلام خواهران خود، زینب و ام‌کلثوم را خواست و فرمود:خواهرانم! حنوط جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیاورید. زینب علیهاالسلام آن را با شتاب آورد.
راوی گوید:چون حنوط را گشود، بوی خوش آن، خانه، همه‌ی کوفه و راه‌های عمومی آن را فراگرفت. سپس [بدن مطهر] حضرت را در 5 کفن، که خود فرموده بود، پیچیدند و آن را بر تابوت نهادند. [1] .
ابن‌شهرآشوب از کتاب ابوبکر شیرازی نقل کرده است:
علی علیه‌السلام هنگام رحلت، به حسن و حسین سفارش فرمود:چون مردم، بر بالینم حنوطی از بهشت، و 3 قطعه کفن از دیبای ستبر بهشتی می‌یابید. مرا غسل دهید و با آن‌ها حنوط و کفن کنید. حسن فرمود:ما بر بالین حضرت علیه‌السلام، طبقی طلایی یافتیم که بر آن، 5 کافور و سدر خوشبوی بهشتی بود. پس از آن که از غسل و کفن او فراغت یافتند، شتر آمد و تابوت را بنابر وصیت آن حضرت، روی آن گذاشتند. آن حضرت [پیش از مرگش] فرموده بود:به زودی، شتری کنار قبر من می‌آید و می‌ایستد. شتر آمد تا بر لب قبر ایستاد. سوگند به خدا! کسی نمی‌دانست قبر را چه کسی حفر کرده است. پس از نماز، در آن جا دفن شد. ابری سپید و پرندگانی سفید بر مردم سایه انداختند. ابر و پرندگان پس از دفن رفتند. [2] .
مجلسی رحمه الله می‌گوید:برسی در «مشارق الانوار» از محدثان کوفه نقل کرده است:
هنگامی که حسن و حسین علیهماالسلام، تابوت امیرمؤمنان علیه‌السلام را تا آن چاه که محل رفت و آمد به سوی نجف کوفه است، حمل می‌کردند، اسب سواری را دیدند که بوی خوش می‌داد، و بر آنان سلام کرد، و به حسن علیه‌السلام گفت:آیا تو آن شیرخوار وحی و قرآن، از شیر گرفته‌ی علم و شرافت والا، جانشین امیرمؤمنان، سرور اوصیا، حسن بن علی هستی؟ حسن علیه‌السلام فرمود:آری. اسب سوار گفت:آیا این، سبط پیامبر رحمت، شیرخوار عصمت، پرورش یافته‌ی حکمت، پدر امامان، حسین بن علی است؟ حسن علیه‌السلام گفت:آری. اسب سوار گفت:آن

[تابوت]، را به من بسپارید و بروید در امان خدا. حسن علیه‌السلام گفت:او به ما سفارش فرمود که او را جز به جبرئیل یا خضر نسپاریم. شما کدام یک هستی؟ پس اسب سوار، نقاب برگرفت، دیدیم امیرمؤمنان علیه‌السلام است. امیرمؤمنان علیه‌السلام به حسن علیه‌السلام فرمود:ابامحمد! هیچ کسی نمی‌میرد مگر آن که [علی] بر او حاضر است، آیا بر جسد خود حاضر نیست؟!
نیز از حسن بن علی علیه‌السلام نقل کرده است:امیرمؤمنان علیه‌السلام به حسن و حسین علیهماالسلام فرمود:پس از آن که مرا در قبر نهادید، پیش از آن که بر من خاک بریزید، دو رکعت نماز گزارید، و ببینید چه می‌شود؟ پس از آن که او را در قبر نهادند، چنان کردند که فرموده بود. پس دیدند که قبر با پارچه‌ی ابریشمی نازکی پوشیده است. حسن علیه‌السلام آن را از بالاسر امیرمؤمنان علیه‌السلام برگرفت و دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله، آدم علیه‌السلام و ابراهیم علیه‌السلام با امیرمؤمنان علیه‌السلام سخن می‌گویند. حسین علیه‌السلام آن را از پایین پای او برگرفت و دید که زهرا علیهاالسلام، حوا، مریم و آسیه، بر امیرمؤمنان علیه‌السلام، سوگواری می‌کنند. [3] . [4] .
ابن‌سعد می‌گوید:
علی علیه‌السلام [پس از ضربت خوردن] روز جمعه و شب شنبه، زنده ماند و در شب یکشنبه، 11 روز از ماه رمضان باقی مانده، در سال 40 ه. ق درگذشت، و حسن، و حسین علیهماالسلام و عبدالله بن جعفر او را غسل دادند، و در 3 قطعه جامه که پیراهنی [کفن] نداشت، کفن کردند. [5] .
ابن‌سعد با سند خود از شعبی نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام بر علی بن ابیطالب علیه‌السلام نماز خواند و در نماز او، 4 تکبیر گفت. [6] [بدن مطهر] علی علیه‌السلام، در کوفه، کنار مسجد جماعت رحبه، از بخش مجاور ابواب کنده، - پیش از آن که مردم از نماز [جماعت] صبح برگردند - دفن شد. سپس حسن بن علی علیه‌السلام از دفن برگشت، مردم را به بیعت خود فراخواند و مردم با او بیعت کردند. [7] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار 294:42.
[2] المناقب 348:2.
[3] علامه مجلسی رحمه الله می‌گوید:بنابر روایات فراوان، ائمه علیهم‌السلام پس از مرگشان، در جسدهای مثالی، ظاهر می‌شوند.

[4] بحارالانوار 300:42.
[5] الطبقات الكبری 27:3.
[6] در تاریخ طبری آمده است:حسن علیه‌السلام با 9 تکبیر بر او نماز خواند.
[7] الطبقات الکبری 27:3.

تصریح امام حسن بر امامت برادرشان

کلینی با سند خود از مفضل بن عمر نقل کرده است:
امام صادق علیه‌السلام فرمود:چون وفات حسن بن علی علیه‌السلام فرارسید، فرمود:قنبر! ببین آیا پشت در، مؤمنی از غیر آل محمد صلی الله علیه و آله حضور دارد؟ قنبر گفت:خدا و پیامبر او و فرزند پیامبر، از من داناترند. امام حسن علیه‌السلام فرمود:محمد بن علی [ابن‌حنفیه] را بخوان. و [قنبر می‌گوید:] من نزد او رفتم، و چون داخل شدم، گفت: [امیدوارم] جز خیر نباشد؟ گفتم:ابامحمد تو را می‌خواهد. و او - بدون آن که بند کفش خود را ببندد - همراه من با شتاب آمد، و چون مقابل امام حسن علیه‌السلام ایستاد، سلام کرد. امام حسن علیه‌السلام به او فرمود:بنشین که همچون تو نباید از شنیدن - سخنی که با آن، مرده‌ها زنده و زنده‌ها مرده می‌شوند - غایب باشد. [ای محمد!] گنجینه‌ی علم و چراغ هدایت باشید که روشنایی روز، برخی درخشان‌تر از برخی دیگر است. آیا نمی‌دانی که خداوند از فرزندان ابراهیم، امامان را قرار داد و برخی را بر برخی دیگر برتری داد و به داود علیه‌السلام زبور عطا کرد؟ و از امتیازات محمد صلی الله علیه و آله نیز آگاهی.
محمد بن علی! من بر تو از حسد بیم دارم که خدا آن را وصف کافران قرار داد و فرمود:«[بسیاری از اهل کتاب می‌خواهند] با وجود این که حق بر آن‌ها روشن شده است، به سبب حسدی که در دل خود دارند، شما را کافر کنند [1] ، [ولی] خدای عزتمند و باشکوه، شیطان را بر تو مسلط نساخته است».
محمد بن علی! آیا از آن سخنی که پدرت درباره‌ی تو فرمود، نگویم؟ او عرض کرد:آری. آن حضرت فرمود:در نبرد بصره (جنگ جمل) از پدر شنیدم که فرمود:هر کس می‌خواهد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، به فرزندم، محمد نیکی کند.
محمد بن علی! اگر بخواهی از آن زمان که در صلب پدر، نطفه بودی، خبر خواهم داد. محمد بن علی! آیا نمی‌دانی که حسین بن علی علیه‌السلام - پس از درگذشت من و جدایی روح از بدنم - امام پس از من خواهد بود، و نزد خدای سبحان در کتاب [لوح محفوظ]، علاوه بر وراثت از پدر و مادر خود، وراثت پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد؟ پس خدا دانست که شما [خاندان پاک] بهترین خلق او هستید؛ لذا محمد صلی الله علیه و آله را از میان شما برگزید و محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام را و علی علیه‌السلام، مرا و من نیز حسین علیه‌السلام را به امامت برگزیدم.
محمد بن علی گفت:تو، امام و وسیله‌ی من به محمد صلی الله علیه و آله

هستی. به خدا دوست داشتم پیش از آن که این سخن را از تو بشنوم، مرده باشم. هان! در سرم [از مهر و کمال شما] سخنی است که دلوها نتوانند کشید، و ترانه‌ی بادها [ی مخالف زودگذر] آن را دگرگون نسازد. همچون نوشته‌ی سر به مهری که در صفحه‌ی آراسته‌ی خوش نقش و نگار است، می‌خواهم اظهارش کنم ولی می‌بینم کتاب وحی (قرآن) و کتاب‌های پیشین پیامبران بر من سبقت گرفته‌اند، و آن سخنی است که زبان گویا و دست نویسا از بیانش ناتوانند، تا جایی که قلمی نیابند و کاغذها سیاه شوند و باز به فضل شما نرسند. «و خداوند این چنین، نیکوکاران را پاداش دهد، و هیچ قوامی جز از خدا نیست».
حسین علیه‌السلام از جهت دانش، داناترین ما و از جهت بردباری، وزین‌ترین ما و از جهت خویشی، نزدیک‌ترین ما به رسول خداست. او پیش از آفرینش، فقیه بود و پیش از آن که به سخن آید، وحی را خواند و چنانچه خدا در کسی چیزی [برتر] سراغ داشت، محمد صلی الله علیه و آله را برنمی‌گزید. پس چون خدا، محمد صلی الله علیه و آله را برگزید و محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام را و علی علیه‌السلام، تو را و تو، حسین علیه‌السلام را به امامت برگزیدی، ما پذیرفتیم و رضا دادیم. کیست که به غیر حسین علیه‌السلام، راضی شود؟ و جز او کیست که ما در مشکلات خود، تسلیم او شویم؟ [2] .
و نیز کلینی با سند خود از جعفر بن زید بن موسی، از پدرش و او از پدرانش علیهم‌السلام نقل کرده است:
روزی ام‌اسلم در منزل ام‌سلمه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید:رسول خدا صلی الله علیه و آله کجاست؟ ام‌سلمه گفت:دنبال کاری رفته است و هم اکنون می‌آید، و ام‌اسلم انتظار کشید تا پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:پدر و مادرم فدایت باد، ای رسول خدا! من کتاب‌ها را خوانده‌ام و پیامبران و وصی آنان را می‌شناسم. موسی علیه‌السلام در زمان حیات خود، وصی داشت (هارون) و پس از وفاتش نیز وصی داشت (یوشع)، و این چنین بود عیسی علیه‌السلام؛ اینک وصی تو، ای رسول خدا! کیست؟
پیامبر فرمود:ام‌اسلم! وصی من در زمان حیات و پس از وفاتم، یک نفر است. سپس فرمود:ام‌اسلم! هر کس این کار مرا انجام دهد، او وصی من است. آن گاه با دست خود به سنگریزه‌ای بر روی زمین زد، و آن را با انگشت خود مالید تا همچون آرد شد. سپس خمیرش کرد و با انگشتر خود مهر کرد و فرمود:هر که این کار مرا انجام دهد، او در حیات و پس از وفاتم، وصی من است.
ام‌اسلم می‌گوید:من از محضر آن حضرت بیرون آمدم و نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آمدم و عرض کردم:پدر و مادرم فدایت باد! آیا تو وصی رسول

خدایی؟ آن حضرت فرمود:آری، ای ام‌اسلم! سپس دست خود را به سنگریزه‌ای زد، و آن را همچون آرد کرد و خمیر نمود و با انگشتر خود مهر زد و فرمود:ای ام‌اسلم! هر که این کار مرا انجام دهد، او وصی من است.
و من نزد حسن علیه‌السلام - که کودک بود - آمدم و عرض کردم:ای سرورم! آیا تو وصی پدر خود هستی؟ آن حضرت فرمود:آری، ای ام‌اسلم! و دست خود را به سنگریزه‌ای زد و همان کرد که آن دو بزرگوار کردند.
و از نزد او بیرون آمدم، و خدمت حسین علیه‌السلام - که سنش را کوچک می‌دیدم - رسیدم و عرض کردم:پدر و مادرم فدایت باد! آیا تو وصی برادر خود هستی؟ آن حضرت فرمود:آری، ای ام‌اسلم! سنگریزه‌ای به من بده. آن گاه مانند آن کار آن‌ها انجام داد.
ام‌اسلم زنده بود تا پس از شهادت حسین علیه‌السلام و برگشتن علی بن الحسین علیه‌السلام [به مدینه]، نزد او آمد و پرسید:آیا تو وصی پدر خود هستی؟ سپس امام سجاد علیه‌السلام نیز همانند کار آن‌ها - که صلوات خدا بر همه‌ی آنان باد - انجام داد. [3] .

پی نوشت ها:

[1] بقره:109؛ (کفارا حسدا من عند أنفسهم من بعد ما تبین لهم الحق).

[2] کافی 1:300، ح 2.

[3] کافی 1:355، ح 15.

حرانی می‌گوید:
حسن بصری به ابومحمد حسن بن علی علیه‌السلام نوشت:
اما بعد، شما قبیله‌ی بنی‌هاشم کشتی روان در گرداب‌های فراوان و نشانه‌های فروزان و نمایان هدایتید، یا همچون کشتی نوح - که مؤمنان بر آن فرود آیند و مسلمانان در آن نجات یابند - هستید. ای فرزند رسول خدا! هنگام اختلافاتمان در تقدیر و سرگردانی ما در اختیار آدمی، این نامه را به شما نوشتم. ما را از نظر خود و پدران بزرگوار خود، آگاه فرما؛ که دانش شما از دانش خداست و شما شاهدان بر مردم، و خدا شاهد بر شماست، «نسلی که برخی از برخی دیگر است، و خدا شنوای داناست» [1] .
حسن علیه‌السلام پاسخ داد:
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.
نامه‌ی شما به من رسید، اگر از سرگردانی خود و پیشینیان خود، یاد نکرده بودی، پاسخت نمی‌دادم.
اما بعد، هر کس به تقدیر خیر و شر ایمان نیاورد، خدا می‌داند که کافر است و هر کس گناهان را به خدا واگذارد [و خود را مجبور ببیند]، تبهکار است. همانا خدا نه از روی اجبار، اطاعت شود و نه از روی شکست [و عجز]، نافرمانی گردد. خدا، بندگان را در مملکت وجود، بیهوده رها نکرده است، بلکه او مالک هر چیزی است که به آن‌ها داده و توانا بر هر قدرتی است که به آنان بخشیده است. خدا، بندگان را از روی اختیار، فرمان داده و از روی هشدار، بازداشته است. پس اگر بخواهند فرمان برند، بازدارنده‌ای نمی‌یابند و اگر بخواهند نافرمانی کنند، و خدا [بخواهد] بر آنان منت نهد و بین آنان و معاصی قرار گیرد، انجام می‌دهد و اگر انجام ندهد، این گونه نیست که آنان را با زور و اکراه، بر گناه واداشته باشد، بلکه منت بر آنان گذاشت که بینایشان ساخت و آگاهشان کرد، هشدارشان داد و امر و نهی‌شان فرمود. نه بر آنچه فرمانشان داد، مجبورند تا همچون فرشتگان باشند و نه از آنچه بازشان داشت. و خدا حجت‌های رسایی دارد؛ اگر بخواهد، همه‌ی شما را هدایت می‌کند. سلام بر کسی که پیرو هدایت باشد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] آل عمران:34؛ (ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم).
[2] تحف العقول:231.

ترس از مرگ

یعقوبی می‌گوید:
شخصی به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد:من از مرگ می‌ترسم. آن حضرت فرمود:این، از آن روست که مال خود را پشت سر انداختی، و اگر پیش رو می‌انداختی، شادمان بودی که به آن برسی. [1] .
صدوق رحمه الله فرمود:
از امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام پرسیدند:این مرگی که مردم از آن بی‌خبرند، چیست؟ فرمود:بزرگ‌ترین شادمانی است که بر مؤمنان درآید؛ آن گاه که از این سرای ناچیز و بی‌خیر، به سرای نعمت‌های ابدی منتقل شوند، و بزرگ‌ترین اندوه [و بدبختی] است که بر کافران درآید؛ آن گاه که از [این] بهشت‌شان به آتش پایدار و بی‌پایان انتقال یابند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ یعقوبی 136:2.
[2] معانی الاخبار:288، ح 3.

تأمین نیازمندی‌ها

امام حسن علیه‌السلام نیازمندی‌های سفر فردی را تأمین کرد، که یاران کمک و تهیه‌ی توشه‌ی سفر برای آن فرد را صلاح نمی‌دانستند و به این کار اعتراض داشتند، زیرا آن فرد را مردی فاسد می‌دانستند.

قال علیه‌السلام

أفلا أشتری عرضی منه بزاد و راحلة؟ [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آیا نباید آبروی خودم را با تهیه‌ی هزینه‌ی سفر برای آن شخص، حفظ کنم؟.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تاریخ دمشق، امام حسن علیه‌السلام، ص 149، حدیث 251.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 93، ح 103.

روش تبریک گفتن در تولد فرزند

وقتی خداوند به امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرزند پسری عطا کرد، برخی از قریش به رسوم جاهلی آن حضرت را به این لفظ تبریک گفتند: «قدم یکه سوار نو رسیده مبارک باد.»

امام علیه‌السلام فرمود: چرا این گونه سخن می‌گویید، شاید او شخصی از پیادگان باشد (نه یکه سوار).

جابر به امام علیه‌السلام عرض کرد: پس چگونه تبریک بگوییم.

قال علیه‌السلام:

اذا ولد لأحدکم غلام فأتیتموه، فقولوا له: شکرت الواهب، و بورک لک فی الموهوب، و بلغ الله به اشده و رزقک بره [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

«وقتی برای شما فرزندی متولد شد، به او بگویید: خدا را شکر کن، قدم نو رسیده مبارک باد، خداوند او را به بزرگی برساند و از نیکی او روزیت گرداند.»

پی نوشت ها:

[1] 1- فروع کافی ج 6، ص 17، ح 2.

2- مستدرک الوسائل ج 15، ص 126، ح 1 / 17738.

3- تحف العقول ص 235.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 714، ح 7 و ص 693، ح 1.

شیوه‌ی ارشاد و تبلیغ ناآگاهان

روزی امام حسن و امام حسین علیهماالسلام بر مرد پیری گذشتند که وضو می‌ساخت و وضویش کامل نبود، پس خواستند که وضو را به او بیاموزند بی آن که به او اظهار کنند تو نمی‌دانی. پس برای مصلحت با هم منازعه کردند، هر یک می‌گفتند: من وضو بهتر می‌سازم. گفتند:

قال الامام الحسن و الحسین علیهماالسلام: أیها الشیخ کن حکما بیننا، فتوضئآ و قالا أینا یحسن الوضوء [1] .

امام حسن و امام حسین علیهماالسلام فرمودند:

(ای پیر! میان ما داور باش! پس وضو گرفتند و گفتند: کدام یک از ما بهتر وضو می‌گیرد؟.)

پی نوشت ها:

[1] 1- جلاء العیون (مجلسی) ص 402.

2- مجالس السنیه، ج 2، ص 252، م 6.

3- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 64.

4- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 3، ص 452.

ارزش تجربه
یکی از عوامل موفقیت و سعادت هر کسی استفاده از تجربه‌های ارزشمند خود و دیگران است. امام علیه‌السلام در سخنی ارزش تجربه و رأی پیران را این گونه بیان فرمود:
قال علیه‌السلام:
رأی الشیخ خیر من مشهد الغلام [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (نظریه پیر، از نیروی جوان بهتر است.)

پی نوشت ها:
[1] عقد الفرید، ج 4، ص 256.

ذکر و تسبیح امام حسن علیه‌السلام در روز چهارشنبه

یکی از وظایف عبادی هر مسلمان، برقراری رابطه با خداوند به وسیله‌ی ذکر و دعا است. ائمه علیهم‌السلام در هر روز دعاهای مخصوصی می‌خواندند و ذکرهای خاصی بر زبان جاری می‌کردند امام حسن علیه‌السلام نیز در روز چهارشنبه در برابر عظمت خداوند چنین تسبیح می‌فرمود:

قال علیه‌السلام:

سبحان من هو مطلع علی خوازن القلوب، سبحان من هو محصی عدد الذنوب، سبحان من لا یخفی علیه خافیة فی السماوات و الأرض، سبحان المطلع علی السرایر عالم الخفیات. سبحان من لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الأرض و لا فی السماء، سبحان من السرایر عنده علانیة، و البواطن عنده ظواهر، سبحان الله بحمده [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(منزه است آن که بر پنهان دل‌ها آگاه است. منزه است آن که شمارنده‌ی تعداد گناهان است. منزه است آن که در آسمان‌ها و زمین پوشیده‌ای بر او پنهان نیست. منزه است آن که بر سر سینه‌ها آگاه و دانای رازهای پنهان است. منزه است آن که حتی به قدر ذره‌ای چه در زمین و چه در آسمان‌ها، از او پنهان نیست. منزه است آن که رازها نزد او آشکار و نهان‌ها نزد او آشکار است. منزه است خداوند و حمد و سپاس مخصوص اوست.)

پی نوشت ها:

[1] 1- الدعوات، ص 91.

2- بحارالأنوار، ج 91، ص 206.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 602، ح 20.

پاسخ امام به پیام تسلیت دوستان
از امام صادق علیه‌السلام روایت شده، گروهی از یاران امام حسن مجتبی علیه‌السلام در مرگ دخترش پیام تسلیتی برای او نوشتند. امام علیه‌السلام در پاسخ به پیام آنان نوشت:
قال علیه‌السلام:
اما بعد، فقد بلغنی کتابکم تعزونی بفلانة، فعند الله احتسبها، تسلميا لقضائه، و صبرا علی بلائه، فان أرجعتنا المصایب، و فجعتنا النوایب، بالأحبة المألوفة التی کانت بنا حفیة، و الاخوان المحبون الذین کان یسر بهم الناظرون، و تقر بهم العیون، أضحوا قد اخترمتهم الأیام، و نزل بهم الحمام، فخلفوا الخلوف، و اودت بهم الحتوف، فهم صرعی فی عساکر الموتی، متجاورون فی غیر محلة التجاور، و لا صلاة بینهم و لا تزاور و لا یتلاقون عن قرب جوارهم، اجسامهم نائبة من اهلها، خالیة من اربابها،
قد أخشعها اخوآنهم فلم أر مثل قرارها قرارا، فی بیوت موحشة و حلول مخضعة، قد صارت فی تلک الدیار الموحشة، و خرجت عن الدار المؤنسة، ففارقتها من غیر قلی، فاستودعتها البلاء، و کانت أمة مملوکة، سلکت سبیلا مسلوکة، صار الیها الأولون، سیصیر الیها الآخرون، و السلام [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(اما بعد از حمد و سپاس الهی، نامه‌ی شما که من را درباره‌ی فلان دخترم تسلیت دادید، به من رسید. از سر تسلیم به فرمان خداوند و صبر بر آزمایش او، کار به او سپرده‌ام. پس اگر مصیبت‌ها ما را ناگزیر و ناگواری‌ها به ناگهان ما را فراگرفت و با گرفتن دوستانی مأنوس که همواره گرد ما می‌گشتند و برادرانی دوستدار که بینندگان از دیدن آنها شاد می‌شدند و چشم‌ها از دیدنشان روشن، چنان شدند که روزگار آنها را از پای افکند و مرگ بر آستانشان فرود آمد و آنها، بازماندگانی از خویش به یادگار نهادند و مرگ آنان را به همراه برد و آنان، در میدان مرگ فرو افتاده‌اند تنگاتنگ هم، در جایی که توان همسایه‌گری نیست، آرمیده‌اند، نه رفت و آمدی میانشان برقرار است و نه دیداری هر چند در کنار هم هستند، اما ملاقات نمی‌کنند، بدن‌هایشان به دور از چشم آشنایان و تنها در خانه‌های قبر آرمید. و اینک سبب عبرت آنها هستند.
خانه‌هایی که همانند آن خانه‌ها، خانه‌ای ندیده‌ام و همانند آن جایگاه‌ها، جایگاهی سراغ ندارم، در اتاق‌هایی ترسناک و خوابگاه‌هایی کمرشکن در آن دیار هراس‌انگیز رهسپار گشته و از سرزمین الفت رخت بر بسته و بی آن که خواهان هجران باشد، آن را ترک گفته و بلا او را دربر گرفته است. او،

دخترکی بود از آن دیگری، که رهسپار راهی شد که رونده‌ی بسیار دارد و پیشینیان بدان رفته‌اند و دیگران نیز بدان گام خواهند نهاد. با درود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- أمالی طوسی، ص 205، ح 47 / 345.

2- بحارالأنوار، ج 43، ص 336، ح 6 و ج 79، ص 109، ح 54.

3- مستدرک الوسایل، ج 2، ص 478، ح 11 / 2512.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 720، ح 46 و ص 547، ح 4.

5- منتهی الآمال، ج 1، ص 163.

رفع تشنگی امام حسن با اعجاز پیامبر

روزی امام حسن علیه‌السلام به همراه پیامبر رهسپار جایی بود. تشنگی بر او غلبه نموده و با اصرار از جدش آب می‌خواست، چون آبی در دسترس نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زبان خود را در کام امام حسن علیه‌السلام نهاد و او سیراب گشت. سپس در حالی که هوا تاریک شده بود امام حسن علیه‌السلام از پیامبر جدا شده و رهسپار خانه‌ی خود شد. پیامبر در حق او دعا کرد که: خدایا تو نگهدارش باش. امام حسن علیه‌السلام همیشه درباره‌ی این معجزه می‌فرمود:

قال علیه‌السلام:

ما أشتد علی ظمأ بعد [ما مصصت] لسان نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا دخلتنی وحشة بعد دعوته [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(پس از مکیدن زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز تشنگی بر من چیره نشد و پس از دعای ایشان هرگز هراسی در دل من راه نیافت.)

پی نوشت ها:

[1] مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، از محمد بن سلیمان کوفی، ج 2، ص 232، ج 698.

همراهی تشییع کنندگان
امام حسن علیه‌السلام به همراه سعید بن جبیر در تشییع جنازه‌ای شرکت کردند، سعید بن جبیر از تشییع جنازه اکراه داشت و در تلاش بود تا به نحوی برگردد.
امام علیه‌السلام به او فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان کنت کلما رأیت قبیحا ترکت له حسنا أشرع ذاک فی دینک [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(اگر تو، در زمان مواجه شدن با امری ناپسند، در برابر آن عکس العمل مناسب و خوبی نشان دهی، برای دینت بهتر و پسندیده‌تر است.)

پی نوشت ها:
[1] العقد الفرید، ج 2، ص 84.

اهمیت تعقیبات نماز صبح

یکی از عبادات ارزشمند، تعقیبات نمازهای واجب یومیه است. در کتب دعا برای هر نماز واجبی تعقیباتی ذکر کرده‌اند. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی اهمیت و فضیلت تعقیبات نماز صبح فرمود:

قال علیه‌السلام:

من صلی الغداة، ثم ذکر الله حتی تطلع الشمس، ثم صلی رکعتین او اربع رکعات، لم یمس جلده النار [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر کس نماز صبح را بخواند و سپس ذکر خدا کند تا خورشید طلوع کند و سپس دو رکعت یا چهار رکعت نماز گزارد، پوست بدنش از گزند آتش در امان است.)

پی نوشت ها:

[1] کنز العمال، ج 2، ص 151، ح 3545، ح 3544.

آثار تعلیم و تعلم
یکی از راه‌هایی که زمینه‌ساز رشد و کمال است، فراگیری علم و دانش و آموزش دادن آن به دیگران است. این موضوع در بینش اسلامی از جایگاه و قداست خاصی برخوردار است.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام درباره‌ی آثار آن چنین فرمود:
قال علیه‌السلام
علم الناس علمک، و تعلم علم غیرک فتکون قد أتقنت علمک و علمت ما لم تعلم [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(دانایی‌ات را به مردم بیاموز و دانش دیگران را فراگیر، در این صورت هم دانائیت را عمیق کرده‌ای و هم آنچه را که نمی‌دانی، فرا گرفته‌ای.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 111.
2- کشف الغمة، ج 2، ص 147.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 722، ح 53.
4- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 127.

تفسیر برخی آیات قرآن

اهل بیت علیهم‌السلام ترجمان و سخنگوی قرآن هستند و هرگاه سؤالی پیرامون آیات قرآن، مطرح می‌شد، آنان پاسخگو بودند. در تفسیر اکثر آیات قرآن، روایات ائمه علیهم‌السلام وجود دارد.

گروهی از امام حسن مجتبی علیه‌السلام پیرامون تفسیر برخی آیات سؤالاتی مطرح نموده‌اند و آن حضرت پاسخ داد:

(سئل الحسن بن علی علیهماالسلام عن هذه الأیة: «اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و أنتم مسلمون» [1] .

أخاصة هی أم عامة؟ قال: نزلت فی قوم خاصة فتعقیب عامة ثم جاء التخفیف بعد: «اتقوا الله ما استطعتم» [2] فقیل: یابن رسول الله فیمن نزلت هذه الآیة؟ فنکت الأرض ساعة ثم رفع بصره ثم نکس رأسه ثم رفع فقال: لما نزلت هذه الآیة: «قل لا أسألکم علیه أجرا الا المودة فی القربی» [3] .

فقال: بعض القوم: ما أنزل الله هذا انما یرید أن یرفع بضبع ابن عمه، قالوها حسدا و بغضا لأهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فأنزل الله تعالی: «أم یقولون علی الله کذبا فان یشأ الله یختم علی قلبک) [4] .

و لا تعتد هذه المقال و لا یشق علیک ما قالوا من قبل فان الله قال «و یمحق الباطل و یحق الحق بکلماته ان الله علیم بذات الصدور» [5] فشق ذلک علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حزن علی ما قالوا و علم ان القوم غیر تارکین الحسد و البغضاء، فنزلت هذه الآیة «قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک و لکن الظالمین، بآیات الله یجحدون» فلما نزلت هذه الآیة «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک» [6] .

قال یوم غدیر خم: من کنت مولاه فان علیا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فوقع فی قلوبهم ما وقع تکلموا فیما بینهم سرا حتی قال احدهما لصاحبه: من یلی بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم؟ و من یلی بعدک هذا الأمر؟ لا نجعلها فی أهل البیت أبدا فنزل: «و من یبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فان الله شدید العقاب» [7] .

ثم نزلت: «یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و أنتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا» الی قوله «و اولئک لهم عذاب عظیم» [8] .

فلما قبض النبی صلی الله علیه و آله و سلم مضوا علی رأیهم فی أهل بیت نبیهم و علی ما تعاقدوا علیه فی حیاته و نبذوا آیات الله عزوجل و وصی رسوله و أهل بیته وراء ظهورهم کأنهم لا یعلمون.) [9] .

(از حضرت امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی: «از خدا آن گونه که شایسته‌ی ترسیدن از قدرتی چون اوست بترسید، و نمیرید، مگر آن که مسلمان باشید» آیا این آیه اختصاصی است یا عمومی، فرمود: این آیه درباره‌ی گروه خاصی نازل شده است ولی دنباله‌ی عام دارد. ولی پس از آیه‌ی «چندان که توانایی‌تان اجازه می‌دهد، خدای را پاس بدارید».
گفته شد: ای پسر رسول خدا، این آیه درباره‌ی چه کسی نازل شده است؟ آن حضرت مدتی به زمین خیره شد و سپس نگاه به بالا کرد و آنگاه سر پایین انداخت و سپس آن را بالا گرفت و فرمود:
(وقتی آیه‌ی «بگو من برای آن پاداشی از شما نمی‌خواهم، جز دوستداری در مورد نزدیکان» نازل شد، برخی گفتند، خداوند این را نازل نکرده است، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواهد زیر بغل پسر عمویش را بگیرد و بلندش کند. این را از راه حسادت و کینه‌توزی نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند. که خداوند چنین نازل کرد: «آیا آنان می‌گویند که بر خداوند دروغ بسته است؟ اگر خداوند بخواهد، بر قلب تو مهر می‌زند.» شما این گفتار را به حساب نیاور و آنچه که آنها پیش از این گفتند، بر تو گران نیاید. زیرا خداوند: «باطل را تباه می‌کند و با کلمات خود، حق را استوار، زیرا او به درون دل‌ها آگاه است.»
این موضوع بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گران آمد و بر آنچه که گفته بودند، اندوهگین شد و دانست که آنان حسد و کینه‌توزی را کنار نخواهند گذاشت و به همین خاطر این آیه نازل شد:
«ما می‌دانیم که آنچه آنها بر زبان می‌آورند، تو را غمگین می‌سازد، ولی بدون تردید آنان تو را تکذیب نخواهند کرد، «و اساس اسلام از بین نمی‌رود» اما ستم‌گران آیات خداوند را انکار می‌کنند.»
و وقتی این آیه نازل شد «ای پیامبر، آنچه را که از سوی پروردگارت به تو نازل شده است، ابلاغ کن» پیامبر روز غدیر خم خطاب به مردم فرمود: «هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا دوست بدار هر کس را که دوستش دارد و دشمن بدار، هر کس را که دشمنش می‌دارد.»
از این رو، آنچه که باید در دل‌هاشان اتفاق افتد، رخ داد و در نهان میان خود به صحبت پرداختند، چندان که یکی از آنها به رفیقش گفت: چه کس پس از پیامبر جانشین خواهد شد و دومی به اولی گفت: پس از تو چه کسی جانشین خواهد بود و ما هرگز نخواهیم گذاشت اهل بیت پیامبر آن را به دست گیرند. در اینجا آیه‌ی «هر کس که نعمت خداوند را پس از آن که به سراغش آمد، تبدیل کند خداوند سخت کیفر است.»
و سپس آیه‌ی «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چندان که بایسته‌ی خداوند است، او را پاس بدارید و نمیرید، مگر آنکه مسلمان باشید و به ریسمان الهی چنگ زده و متفرق نشوید...» وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

درگذشت، آنها طبق قراردادی که در حیات ایشان گذاشته بودند نظریه‌ی خود را درباره‌ی اهل بیت پیامبرشان، به اجرا گذاشتند، و بی‌اعتنا، چندان که هیچ نمی‌دانند، آیات خداوند و وصی رسول خدا و اهل بیت او را به کناری انداختند.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 102.
[2] سوره‌ی تغابن، آیه‌ی 16.
[3] سوره‌ی شوری، آیه‌ی 23.
[4] سوره‌ی شوری آیه‌ی 24.
[5] همان.
[6] سوره‌ی مائده، آیه‌ی 67.
[7] سوره‌ی بقره، آیه‌ی 211.
[8] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 102.
[9] 1- بشارة المصطفی (عماد الدین طبرسی)، ص 303، الجزء السادس، حدیث 2.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 570 حدیث 6.

در قرآن 6 مورد پیرامون ابرار مطالبی بیان شد که سه مورد آن (سوره‌ی انسان، آیه‌ی 5، سوره‌ی انفطار، آیه‌ی 13 و سوره‌ی مطففین، آیه‌ی 22) ان الأبرار می‌باشد. امام مجتبی علیه‌السلام در تفسیر این آیات چنین می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

کل ما فی کتاب الله عزوجل من قوله: «ان الأبرار» فو الله ما أراد به الا علی بن ابی‌طالب و فاطمة و أنا و الحسین، لأنا نحن ابرار بآبائنا و امهاتنا، و قلوبنا علت بالطاعات و البر و تبرأت من الدنیا و حبها، و اطعنا الله فی جمیع فرائضه، و آمنا بوحدانیته، و صدقنا برسوله [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر کجا که در کتاب خداوند بزرگ واژه‌ی «ان الأبرار» «همانا خوبان» وجود دارد، سوگند به خدا که جز علی بن ابی‌طالب و فاطمه و من و حسین منظورش نیست. زیرا ما (حسن و حسین) به خاطر پدران و مادرانمان جزء ابرار هستیم و دل‌هایمان با اطاعت پروردگار و نیکی به مرتبه‌ای بالا و آگاهی و عرفان دست یافت. از دنیا و دنیا دوستی (و دنیا پرستی) رو گردانده است. ما در تمام فرایض از خدا اطاعت کرده و به وحدانیت او ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق کرده‌ایم.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 526، ح 27.

2- کنز الدقایق، ج 14، ص 172، و ص 188.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 525، ح 15.

4- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 2.

ارزش و اهمیت تقوا

یکی از با ارزش‌ترین فضایل انسانی اتصاف به تقوا و پرهیزکاری است. تقوا یعنی بازداشتن نفس خویش از انواع بدی‌ها و آلودگی‌ها و پیروی از دستورات الهی در تمام جهات زندگی.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام پیرامون ارزش و اهمیت تقوا چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

اعلموا أن الله لم یخلقکم عبثا و لیس بتارککم سدی، کتب آجالکم و قسم بینکم معائشکم لیعرف کل ذی لب منزلته و أن ما قدر له أصابه و ما صرف عنه فلن یصیبه، قد کفاکم مؤونة الدنیا و فرغکم لعبادته و حثکم علی الشکر و افترض علیکم الذکر و أوصاکم بالتقوی و جعل التقوی منتهی رضاه و التقوی باب کل توبة و رأس کل حکمة و شرف کل عمل، بالتقوی فاز من فاز من المتقین.

قال الله تبارک و تعالی: «ان للمتقین مفازا» [1] و قال: «و ینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم لا یمسهم السوء و لا هم یحزنون» [2] فاتقوا الله عباد الله و اعلموا أنه من یتق الله یجعل له مخرجا من الفتن و یسدده فی امره و یهییء له رشده و یفلجه بحجته و یبیض وجهه و یعطه رغبته. مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن أولئک رفیقا [3] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بدانید که خداوند شما را بیهوده نیافرید و شما را سر خود رها نخواهد کرد. اجل‌های شما را معین کرده و جیره‌هایتان را میانتان تقسیم کرده است. تا هر خردمندی منزلت خویش داند و بداند که آنچه مقدر او شده است، به او خواهد رسید و آنچه که از او باز گرفته شده هرگز قسمتش نخواهد شد. خداوند بار هزینه‌ی دنیا را تقبل کرده و شما را برای عبادتش فارغ البال ساخته و بر شکرگزاری ترغیبتان کرده و یاد خود را بر شما فرض کرده و به تقوا سفارشتان نمود و تقوا را منتهای رضایت خود قرار داده است.

تقوا، درب هرتوبه‌ای بوده و سرآغاز هر حکمتی می‌باشد و هر عملی با تقوا شرافت می‌یابد. و هر کس از پرهیزکاران که نجات یافته است، به وسیله‌ی تقوا نجات یافته است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «بی‌تردید، برای متقین راه نجات هست» و فرموده است: «خداوند کسانی را که تقوا پیشه کردند به خاطر آن که خوب امتحان دادند نجات خواهد داد، بدی و گزندی به آنها نخواهد رساند و آنها را اندوهی نباشد.»

پس ای بندگان خدا، خدای را پاس بدارید و بدانید که هر کس خدای را پاس بدارد، خداوند گریزگاهی از فتنه‌ها برای او خواهد گذاشت و اموراتش را به سامان خواهد رساند و زمینه‌ی رشدش را فراهم خواهد کرد و با برهانش او را پیروز خواهد نمود.
رو سفیدش کرده و او را به آرزویش خواهد رساند. البته این همه نعمت را همراه کسانی خواهد داشت که خداوند، نعمت به آنها ارزانی داشته است، یعنی همه‌ی پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین. و اینان خود بهترین همراهند.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی نبأ، آیه‌ی 32.
[2] سوره‌ی زمر، آیه‌ی 61.
[3] 1- تحف العقول، ص 232.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 551، ح 2 به نقل از تحف العقول.
3- نهج السعادة، ج 7، ص 62 به نقل از بحار الانوار، ج 17، ص 146.

جایگاه تقیه
یکی از عقاید شیعه جواز تقیه است. در برخی موارد تقیه عبارت است از: پرهیز از اظهار عقیده در گفتار و کردار به هنگام احتمال ضرر جانی، مالی یا دینی و... امام حسن علیه‌السلام فرمود: در برخی موارد تقیه جایز نیست.
قال علیه‌السلام:
ان الله عزوجل أوحی الی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی خصصتک، و علیا و حججی منه الی یوم القیامة، و شیعتکم بعشر خصال: صلاة احدی و خمسین، و تعفیر الجبین. الی ان قال: فخالفنا من اخذ حقنا و حزبه الضالون، فجعلوا صلاة التراویح فی شهر رمضان، عوضا من صلاة الخمسین فی کل یوم و لیلة، و کتف ایدیهم علی صدورهم فی الصلاة، عوضا من تعفیر الجبین - الی ان قال - فقال قائل منا: یا سیدنا فهل یجوز لنا ان نکبر اربعا تقیة؟.
فقال علیه‌السلام: هی خمس لا تقیة فیها، التکبیر خمسا علی المیت، و التعفیر فی دبر کل صلاة، و تربیع القبور، و ترک المسح علی الخفین، و شرب المسکر» الی أن قال... و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
«همانا که خدای بزرگ به جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وحی نمود که من تو و علی و حجت‌های از صلب او را که تا روز قیامت خواهند بود و نیز شیعیان شما را به ده خصلت ممتاز کردم. پنجاه و یک رکعت نماز، بر خاک نهادن پیشانی... تا آن که فرمود: پس، آن کس که حق ما را برگرفت و حزب گمراه او، با ما مخالفت ورزید و آنها نماز تراویح را در ماه رمضان به جای پنجاه رکعت شبانه روز جعل کردند، و گذاشتن دستانشان را بر سینه در نماز به جای پیشانی بر خاک گذاشتن بدعت نمودند.
تا آنجا که گوید: یکی از ما گفت ای سرور ما آیا سزاوار است که از راه تقیه چهار تکبیر بگوییم؟ ایشان فرمودند: پنج چیز است که تقیه را در آن راهی نیست. تکبیر بر میت پنج است و پیشانی بر خاک نهادن پس از هر نماز، قبرها را مقداری بالا آوردن و ترک مسح بر چکمه و باده نوشی تا آنجا که گفت: و آشکار گفتن بسم الله الرحمن الرحیم»

پی نوشت ها:

[1] مستدرک الوسایل، ج 4، ص 188، ح 13 / 4454 و ج 5، ص 129، ح 1 / 5496 به نقل از الهدایة، ص 69.

رهاورد توبه و استغفار
امام حسن علیه‌السلام روزی پس از ملاقات با معاویه از مجلس او خارج شد؛ یکی از دربانان معاویه به خدمت امام حسن علیه‌السلام رسید و عرض کرد: من مال زیادی دارم ولی فرزند ندارم، چیزی به من بیاموز تا شاید خداوند فرزندی روزیم کند. به او فرمود: استغفار کن (توبه و طلب مغفرت).
پس از آن خداوند ده پسر به آن مرد عطا کرد. معاویه وقتی از موضوع اطلاع یافت، به آن مرد گفت: از او «امام حسن علیه‌السلام» بپرس که چرا استغفار اثری این چنین دارد. امام علیه‌السلام پاسخ داد:
قال علیه‌السلام:
علیک بالاستغفار... فقال علیه‌السلام: ألم تسمع (قوله تعالی فی قصة) هود علیه‌السلام: و یزدکم قوة الی قوتکم [1] و (فی قصة) نوح علیه‌السلام: و یمددکم بأموال و بنین [2] [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بر تو باد به استغفار. سپس فرمود: آیا سخن خداوند را در جریان داستان هود علیه‌السلام نشنیده‌ای؟ «بر نیروی شما نیرو می‌افزاید» و در جریان داستان نوح علیه‌السلام می‌فرماید: «شما را با اموال و فرزندان پشتیبانی می‌کند».
و در حدیثی دیگر در همین رابطه می‌خوانیم: ربیع بن صبیع روایت کرد شخصی به محضر امام حسن مجتبی علیه‌السلام رسید و از خشک سالی شکوه نمود، امام علیه‌السلام به او فرمود: استغفار کن.
شخص دیگری آمد و از بی‌چیزی و فقر شکوه کرد، امام علیه‌السلام به او هم فرمود: استغفار کن.
شخص سومی آمد عرض کرد: دعا کن خداوند فرزندی به من عطا کند. امام علیه‌السلام به او نیز فرمود: استغفار کن. به آن حضرت عرض کردم: سه حاجت از شما خواسته شد برای هر سه فرمودید: استغفار کن. امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
استغفر الله... فقال علیه‌السلام: ما قلت ذلک من ذات نفسی انما اعتبرت فیه قول الله تعالی حکایة عن نبیه نوح انه قال لقومه «استغفروا ربکم انه کان غفارا»[4] [5] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(امام علیه‌السلام به راوی «هم که پرسیده بود، چرا به آن هر سه

پرسش‌گر که سه حاجت گوناگون داشتند، فقط دستور استغفار دادی؟.»
فرمود: از خدا طلب مغفرت کن... سپس [در پاسخ به سؤال راوی] فرمود: من این را از پیش خود نگفتم. بلکه سخن خداوند را در نظر داشتم که از پیامبرش حضرت نوح علیه‌السلام نقل کرد که او به قوم خود گفت: «از پروردگارتان طلب مغفرت و آمرزش (توبه) کنید که او بسی توبه‌پذیر و آمرزنده است.»
و در حدیث دیگری آمده است: یکی از آثار ارزشمند توبه و بازگشت از گناهان بهره‌مندی از عفو و رحمت و مغفرت الهی است. امام حسن علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی 136 آل عمران فرمود:
قال علیه‌السلام:
یقول الله تعالی یوم القیامة، جوزوا الصراط بعفوی، و ادخلوا الجنة برحمتی، و اقتسموها بأعمالکم [6] .
(خدای بزرگ روز قیامت گوید: به بخشش من از پل بگذرید، و به رحمتم وارد بهشت شوید و [آنگاه] به قدر اعمال خود آن را قسمت کنید.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی هود، آیه‌ی 52.
[2] سوره‌ی نوح، آیه‌ی 12.
[3] 1- تفسیر کشاف، ج 2، ص 275.
2- فضایل الخمسة، ج 3، ص 311 به نقل از کشاف.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 603، ح 22 به نقل از مصباح الکفعمی، ص 165، و ص 694، ح 3 به نقل از مکارم الاخلاق، ص 259.
[4] سوره‌ی نوح، آیه 10.
[5] 1- مجمع البیان (طبرسی) ج 10، ص 543.
2- وسایل الشیعة، ج 7، ص 178 ح 10 / 9055، ب 23.
[6] تفسیر کشاف، ج 1، ص 465.

توکل به خدا، از بالندگی

توکل از اصول اخلاقی است که در زندگی انسان کاربرد وسیعی دارد و در جای جای زندگی عامل سعادت و بالندگی انسان است. به امام حسن علیه‌السلام گفته شد: اباذر می‌گفت: فقر در نزد من بهتر از دارایی و بیماری برایم محبوب‌تر است تا تندرستی.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

رحم الله أباذر. اما أنا أقول: من اتکل الی حسن الاختیار من الله لم یتمنی أنه فی غیر الحال التی اختارها الله له، لعمری یابن آدم الطیر لا تأکل رغدا، و لا تخبأ لغد، فالطیر احسن ظنا منک بالله عزوجل [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خدا اباذر را رحمت کند، اما من می‌گویم هر کس به حسن اختیار خداوند اتکال داشته باشد گمان نرود که او در غیر آن وضعیتی باشد که خداوند برای او برگزیده است. به جانم سوگند! ای آدمی‌زاد! پرنده بی‌محابا نمی‌خورد و برای فردا ذخیره نمی‌کند و تو بی‌محابا می‌خوری و برای فردایت ذخیره می‌کنی، پس پرنده از تو بهتر حسن ظن به خداوند دارد.)

و در حدیث دیگری آمده است در پاسخ به آن سخن نقل شده از اباذر فرمود:

قال علیه‌السلام:

رحم الله أباذر، أما أنا فأقول: من اتکل علی حسن اختیار الله له لم یتمن شیئا، و هذا حد الوقوف علی الرضی بما تصرف به القضاء.

و بعبارة اخری: من لم یتمن غیر ما اختار الله له فقد اتکل علی حسن اختیار الله فهذا حد الوقوف علی الرضا بما یعرف القضا [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خدا اباذر را بیامرزد. اما من می‌گویم: هر کس به حسن اختیار خداوند اتکال کند، بیمی بر او نباشد، و این حد وقوف بر رضا است که قضا بدان بازگردد.

و در عبارتی دیگر: هر کس جز آن را که خداوند برگزیده، آرزو نکند، به حسن اختیار خداوند اتکال کرده است و این مرز وقوف بر رضا به قضای شناخته شده است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- شرح النهج ابن‌ابی‌الحدید، ج 3، ص 156.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 733، ح 114، و ص 713، ح 9.
3- مجموعه‌ی آثار، نخستین کنگره جهانی حضرت رضا علیه‌السلام، ص 430.
[2] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 354، و ص 355 و 357 به نقل از وسیلة النجاة، ص 244 ط مطبعة گلشن فیض فی لکنهو و «سیر أعلام النبلاء» ج 3، ص 262، ط بیروت.
2- البدایة و النهایة، ج 8، ص 43.
3- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 191.
4- تاریخ دمشق (لابن منظور) ج 7، ص 125.
5- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 3، ص 156.
6- کنز العمال، ج 3، ص 712، ح 8538.
7- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 561، ح 18.
8- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 125.

تواضع امام حسن به فقرا

روایت شده است. امام حسن علیه‌السلام در جایی نشسته بود. خواست برخیزد که مرد فقیری وارد شد، امام علیه‌السلام نشست با او تعارف نموده و به او محبت کرد. سپس فرمود:

قال علیه‌السلام:

انک جلست علی حین قیام منا. أفتأذن لی بالانصراف [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (وقتی نشستی، ما در حال رفتن بودیم، آیا اجازه‌ی رفتن به من می‌دهی؟.)

مرد فقیر گفت: آری ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. آنگاه امام علیه‌السلام برخاست و رفت.

پی نوشت ها:

[1] 1- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 567، ح 2، باب العشرة.

2- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 99.

تبدیل شدن مرد شامی به زن

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است روزی در محضر امام حسن علیه‌السلام پیرامون رنج‌هایی که آن حضرت از معاویه دید صحبت شد. امام علیه‌السلام فرمود:
«کلاما معناه:» لو دعوت الله تعالی لجعل العراق شاما و الشام عراقا و جعل المرأة رجلا و الرجل امرأة. فقال الشامی: و من یقدر علی ذلک؟ فقال علیه‌السلام: انهضی الا تستحین ان تقعدی بین الرجال. فوجد الرجل نفسه امرأة. ثم قال علیه‌السلام: و صارت عیالک رجلا و تقاربک و تحمل عنها و تلد ولدا خنثی [1] .
(امام حسن علیه‌السلام سخنی فرمود که مضمون آن چنین است: اگر از خدا بخواهم، خداوند عراق را شام و شام را عراق کند. زن را مرد و مرد را زن کند.
آن مرد شامی از روی لجاجت و انکار گفت: چه کسی بر این توانایی دارد؟ ایشان فرمود: خانم! برخیز، شرم نمی‌کنی؟ که میان مردان نشسته‌ای؟. آن مرد خویشتن را زن یافت. و ایشان فرمود: زنت مرد شد و با تو همبستر خواهد شد و تو از او باردار خواهی شد و فرزندی خنثی خواهی زایید.)
همانگونه شد که امام علیه‌السلام فرموده بود و آن مردی که زن شده بود فرزندی خنثی آورد ولی با همسر خویش به نزد امام علیه‌السلام آمد و توبه کرد. امام علیه‌السلام دعا کرد آن مرد و همسرش به حال اول بازگشتند.

پی نوشت ها:
[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 168، ح 51.
2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 421.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 124، ح 36.
4- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 8.

تغییر جنسیت مرد شامی

زمانی که معاویه به کوفه آمده بود، عمروعاص به او گفت: امام حسن علیه‌السلام مردی با حیا و خجالتی است اگر او را وادار به خطبه خواندن کنی در جمع خجالت کشیده و سخن را قطع خواهد کرد.
معاویه از امام خواست سخنرانی کند. و امام علیه‌السلام خطبه‌ای غرا ایراد فرمود و فضایل خود و خاندانش را بیان نمود.
جوانی از اهل شام برخاست و سخنان درشت و نابخردانه‌ای نسبت به امام علیه‌السلام و پدرش گفت. امام علیه‌السلام دست به دعا برداشت و گفت:
قال علیه‌السلام:
اللهم غیر ما به من النعمة و اجعله انثی لیعتبر به. فقال الحسن علیه‌السلام: اعزبی! ما لک و محفل الرجال؟ فانک امرأة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خداوندا آن نعمتی که هم اکنون برخوردار است، دگرگون ساز و او را تبدیل به زن کن، تا بدان عبرت گیرد. جوان شامی تبدیل به زن شده و موهای صورتش ریخت. پس امام حسن علیه‌السلام فرمود: خانم! دور باش! تو را چه به محفل مردان، زیرا تو زنی!.)
امام حسن علیه‌السلام ساعتی در مجلس نشست و به هنگام بیرون رفتن عمروعاص سؤالاتی نمود و امام پاسخ داد، اما داستان جوان اموی (شامی) به گوش همگان رسید. زن او به خدمت امام آمد و گریه و زاری نمود. امام علیه‌السلام به حال او رقت نمود و دعا کرد که به حال اول برگردد و برگشت.

پی نوشت ها:
[1] 1- اثباة الهداة، ج 5، ص 149 ح 10.
2- الخرایج و الجرایح، ج 1، ص 237، ذیل ح 2.
3- بحارالانوار، ج 44، ص 89، ح 2.
4- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 427.

تصریح بر امامت امام حسین

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که امام حسن علیه‌السلام به هنگام شهادت به قنبر فرمود: ببین آیا مؤمنی از غیر آل پیامبر پشت درب هست؟. قنبر گفت: خدا و پیامبر و شما آل پیامبر بهتر می‌دانید. امام علیه‌السلام فرمود: برو محمد بن علی «معروف به محمد بن حنفیه» را صدا کن. قنبر او را به نزد امام حسن علیه‌السلام آورد.

قال علیه‌السلام:

اجلس فانه لیس مثلک یغیب عن سماع کلام یحیی به الأموات و یموت به الأحیاء، کونوا أوعیة العلم، و مصابیح الهدی، فان ضوء النهار بعضه أضوء من بعض.

اما علمت ان الله جعل ولد ابراهیم علیه‌السلام أئمة، و فضل بعضهم علی بعض و آتی داود علیه‌السلام زبورا و قد علمت بما استأثر به محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا محمد بن علی انی لا أخاف علیک الحسد و انما وصف الله به الکافرین، فقال الله عزوجل: «کفارا حسدا من عند أنفسهم من بعد ما تبین لهم الحق»[1] .

و لم یجعل الله عزوجل للشیطان علیک سلطانا یا محمد بن علی ألا اخبرک بما سمعت من أبیک فیک؟ قال: بلی، قال: سمعت أباک علیه‌السلام یقول یوم البصرة: من أحب ان یبرنی فی الدنیا و الآخرة فلیبر محمدا ولدی، یا محمد بن علی لو شئت أن اخبرک و أنت نطفة فی ظهر أبیک لأخبرتک، یا محمد بن علی أما علمت أن الحسین بن علی علیهماالسلام بعد وفاة نفسی، و مفارقة روحی، جسمی، امام من بعدی و عند الله جل اسمه فی الکتاب وراثة من النبی صلی الله علیه و آله و سلم، أصابها الله عزوجل له فی وراثة أبیه و أمه فعلم الله أنکم خیرة خلقه، فاصطفی منکم محمدا صلی الله علیه و آله و سلم و اختار محمد علیا علیه‌السلام و اختارنی علی علیه‌السلام بالامامة و اخترت أنا الحسین علیه‌السلام [2] .

امام حسن علیه‌السلام خطاب به برادرش محمد بن حنفیه فرمود:

(بنشین، زیرا شخصی همانند تو نباید از شنیدن سخنی که مردگان بدان زنده شوند و زندگان با آن می‌میرند دور بماند. شما بکوشید جایگاه مناسب دانش و فانوس‌های هدایت باشید، زیرا بخشی از روشنایی روز از بخشی دیگر درخشانتر است.

آیا نمی‌دانی که خداوند فرزندان ابراهیم علیه‌السلام را پیشوا قرار داده و برخی را بر برخی دیگر فزونی داده و سرور و رهبر قرار داده است؟ و داود علیه‌السلام را زبور داده است؟ و تو خود می‌دانی که خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با چه چیزی سربلند کرد.

ای محمد بن علی من بر تو از حسد بیم ندارم که خداوند کافران را با آن وصف کرده و خدای بزرگ می‌فرماید: «آنها، پس از آن که حق بر آنان آشکار شد، از راه حسدی که در درونشان هست می‌خواهند شما را دوباره به کفر برگردانند» و ای محمد بن علی خدای بزرگ برای شیطان نسبت به تو راه تسلطی نگذاشته است، ای محمد بن علی آیا بدانچه که از پدرت درباره‌ی تو شنیدم آگاهت نکنم؟ گفت چرا. فرمود: شنیدم از پدرت که روز بصره [جنگ جمل] می‌فرمود: هر کس می‌خواهد به من در دنیا و آخرت نیکی کند، به پسرم محمد نیکی کند.

ای محمد بن علی اگر بخواهی من از موقعی که نطفه‌ای در پشت پدرت بودی، آگاهت می‌کنم، می‌توانم چنین کاری را انجام دهم، ای محمد بن علی آیا نمی‌دانی پس از آن که من وفات یافتم و روحم از بدنم خارج شد، حسین بن علی علیهماالسلام پس از من امام است و نزد خدای بلند مرتبه، و درون کتاب نامش هست [هم] به وراثت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند وی را عنایت فرمود و هم وراثت از پدر و مادرش و خداوند اعلام کرده که شما برگزیده‌ی خلق او هستید.

پس از خانواده‌ی شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برگزید و حضرت محمد، علی علیه‌السلام را برگزید و علی علیه‌السلام مرا به امامت برگزید و من حسین علیه‌السلام را برگزیدم.)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی بقره، آیه‌ی 10.

[2] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 169، ح 2.

2- اصول کافی، ج 1، ص 300 و 301، کتاب الحجة باب اشاره و نص بر امامت حسین علیه‌السلام، ح 2.

3- بحارالأنوار، ج 44، ص 174، ح 2.

4- جلاء العیون (تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام) مجلسی ص 512 به نقل از طبرسی و کلینی (کافی).

تعریف سیاست

از امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی سیاست سؤال شد. در پاسخ فرمود:
هی ان ترعی حقوق الله و حقوق الأحیاء و حقوق الأموات، فأما حقوق الله: فاداء ما طلب، و الاجتناب عما نهی، و اما حقوق الأحیاء: فهی ان تقوم بواجبک نحو اخوانک، و لا تتأخر عن خدمة أمتک، و ان تخلص لولی الأمر ما أخلص لأمة و أن ترفع عقیدتک فی وجهه اذا ما حاد عن الطریق السوی و اما حقوق الأموات، فهی ان تذکر خیراتهم و تتغاضی عن ساوئهم، فان لهم ربا یحاسبهم [1] .
(سیاست آن است که حقوق خداوند، و حقوق زنده‌ها، و حقوق مرده‌ها؛ را رعایت کنی. اما حقوق خداوند، پس عبارت است از انجام آنچه که خواسته خداوند است. و پرهیز از آنچه که او نهی کرده است.
و اما حقوق زنده‌ها آن است که به وظیفه‌ی خود در برابر برادرانت عمل کنی و از خدمت امت
خویش بازنمانی و تا زمانی که ولی امر مسلمین با امت خود صادق است، با او صادق باشی و هنگامی که وی از راه راست منحرف شد، عقیده‌ات را رودر روی او اظهار کنی و اما حقوق مردگان: این است که نیکی‌های آنان را یاد کنی و از بدی‌هاشان چشم بپوشی، چرا که آنها را پروردگاری است که از آنان حساب کشی می‌کند.)

پی نوشت ها:
[1] موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 119 به نقل از حیاة الامام الحسن بن علی علیه‌السلام، للقرشی، ج 1، ص 143.

ترحم به حیوان

روزی امام حسن علیه‌السلام غذایی می‌خورد، سگی پیش او ایستاده بود، هر لقمه که خود می‌خورد لقمه‌ای هم پیش سگ می‌افکند، مردی گفت: ای پسر پیامبر! آیا سگ را از این جا دور کنم؟.

قال علیه‌السلام:

دعه، انی لأستحی من الله تعالی، أن یکون ذو روح ینظر وجهی و أنا آکل، ثم لا أطعمه [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(رهایش کن. من از خدای بزرگ شرم می‌کنم که جانداری (حیوانی) به صورتم نگاه می‌کند و من در حال خوردن و به او غذا ندهم.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 146، ح 7، به نقل از مقتل الحسین خوارزمی، ص 102، ط. الغری.

2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 414.

3- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 192، ح 5 / 8005 به نقل از بحارالانوار، ج 43، ص 352، ح 29، و ج 8، ص 295، ح 1.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 76، ح 65، و ص 130، ح 7.

5 - منتهی الآمال، ج 1، ص 162.

تضییع حقوق اهل بیت با غصب خلافت

یکی از اصول عقاید شیعه، جانشینی بلافصل امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و کسانی که قبل از آن حضرت خلافت را به دست گرفتند حق امام و اهل بیت علیهم‌السلام را تضییع نمودند. امام حسن علیه‌السلام در همین رابطه بیاناتی را اظهار داشتند؛

قال علیه‌السلام:

ان أبابکر و عمر عمدا الی هذا الأمر و هو لنا کله، فأخذاه دوننا و جعلا لنا فیه سهما کسهم الجدة، أما والله لتهمنهما أنفسهما یوم یطلب الناس فیه شفاعتنا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(همانا که ابوبکر و عمر خلافت را در دست گرفتند، در حالی که تمام آن از آن ما بود. آنها خلافت را بدون ما برگرفتند و برای ما سهمی از آن، همچون سهم کنار افتاده‌ای در نظر گرفتند. سوگند به خدا روزی که مردم شفاعت را از ما می‌جویند، آنها - ابابکر و عمر - خود را ملامت می‌کنند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- أمالی الشیخ المفید، ص 48، ح 8، م 6.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 503، ح 7، و ص 518 ح 4.

مردی وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه شد دید ابن‌عباس برای مردم از پیامبر حدیث می‌گوید، از او پرسید: مراد از شاهد و مشهود چیست؟. گفت: شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه است.
کمی جلوتر رفت، دید عبدالله بن عمر نیز برای مردم از پیامبر حدیث می‌گوید: از او پرسید: مراد از شاهد و مشهود چیست؟. گفت: شاهد روز جمعه است و مشهود روز عید قربان.
کمی جلوتر رفت دید امام حسن بن علی علیهماالسلام برای مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث نقل می‌کند، از امام علیه‌السلام پرسید: مراد از شاهد و مشهود چیست؟.
قال علیه‌السلام:
نعم اما الشاهد فمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و اما المشهود فیوم القیامة، اما سمعته عزوجل یقول: «انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا».
و قال الله تعالی: «و ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود» [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بله، اما شاهد محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و مشهود، روز قیامت. آیا نشنیده‌ای که خدای بزرگ می‌فرماید:«ما تو را شاهد و مبشر و بیم‌دهنده فرستاده‌ایم» و فرمود: «و این روزی است که مردم برای آن گرد آیند و آن روز، مشهود باشد.»)

پی نوشت ها:
[1] 1- تفسیر صافی، ج 5، ص 308.
2- تفسیر کنز الدقایق، ج 14، ص 211.
3- تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 708.
4- حلیة الابرار، ج 3، ص 41، ح 6، ب 6.
5- کشف الغمة، ج 2، ص 117.
6- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 104، ح 22.
7- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 119 (به نقل از نور الأبصار، ص 173).

تعریف عقل

از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند: عقل چیست؟. امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:
قال علیه‌السلام:
التجرع للغصة و مداهنة الأعداء. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (فرو بردن غم و اندوه و مماشات با دشمنان.)
و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام در پاسخ به سؤال دیگری درباره‌ی عقل فرمود:
قال علیه‌السلام: التجرع للغصة حتی تنال الفرصة. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (فرو بردن اندوه تا زمانی که فرصت به دست آید.)

پی نوشت ها:
[1] 1- أمالی صدوق، ص 534، ح 2، م 96.
2- بحارالأنوار، ج 1، ص 130 کتاب عقل و جهل، ح 13.
3- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 18 ص 186.
4- مسند امام مجتبی علیه‌السلام عطاردی، ص 483، ح 1.
5- معانی الأخبار صدوق، ص 380، ح 7.
[2] موسوعة المصطفی و العترة، شاکری، ج 5، ص 169.

امام حسن علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی 114 و 115 سوره‌ی بقره تاریخ فتح مکه را بدین گونه بیان فرمودند:
قوله عزوجل: «و من أظلم ممن منع مساجد الله أن یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها اولئک ما کان لهم أن یدخلوها الا خائفین. لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم.»
قال الامام العسکری علیه‌السلام: قال الحسن بن علی علیهماالسلام: لما بعث الله محمدا صلی الله علیه و آله و سلم بمکة و أظهر بها دعوته، و نشربها کلمته، و عاب أعیانهم فی عبادتهم الأصنام، و أخذوه و أساؤا معاشرته، و سعوا فی خراب المساجد المبنیة کانت للقوم من خیار أصحاب محمد و شیعة علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام کان بفناء الکعبة مساجد یحیون فیها ما أماته المبطلون، فسعی هؤلاء المشرکون فی خرابها، و أذی محمدا و أصحابه و ألجاؤه الی الخروج من مکة نحو المدینة التفت خلفه الیها.
و قال: و الله یعلم اننی احبک، و لولا أن أهلک أخرجونی عنک لما آثرت علیک بلدا، و لا ابتغیت علیک بدلا و انی لمغتم علی مفارقتک فأوحی الله الیه یا محمد العلی الأعلی یقرأ علیک السلام و یقول، سنردک الی هذا البلد ظافرا غانما سالما قادرا قاهرا، و ذلک قوله تعالی: «ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد» یعنی الی مکة غانما ظافرا، فأخبر بذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أصحابه فاتصل بأهل مکة فسخروا منه،
فقال الله تعالی لرسوله: سوف یظفرک الله بمکة، و یجری علیهم حکمی، و سوف أمنع عن دخولها المشرکین حتی لا یدخلها أحد منهم الا خائفا، أو دخلها مستخفیا من أنه ان عثر علیه قتل، فلما حتم قضاء الله بفتح مکة و استوسقت له أمر علیهم عتاب بن أسید،
فلما اتصل بهم خبره قالوا: ان محمدا لا یزال یستخف بنا حتی ولی علینا غلاما حدث السن ابن ثمانیة عشر سنة، و نحن مشایخ ذوی الأسنان، و جیران حرم الله الأمن، و خیر بقعة علی وجه الأرض و کتب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعتاب بن أسید عهدا علی مکة و کتب فی أوله، من محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی جیران بیت الله الحرام، سکان حرم الله، أما بعد فمن کان منکم بالله مؤمنا، و بمحمد رسوله فی أقواله مصدقا و فی أفعاله مصوبا و لعلی أخی محمد رسوله و نبیه و صفیه و وصیه و خیر خلق الله بعده موالیا فهو منا و الینا و من کان لذلک أو لشیء منه مخالفا فسحقا و بعدا لأصحاب السعیر، لا یقبل الله شیئا من أعماله و ان عظم و کبر یصلیه نار جهنم خالدا، مخلدا أبدا.

و قد قلد محمد رسول الله عتاب من أسيد أحكامكم و مصالحكم و قد فوض اليه تنبيه غافلكم، و تعليم جاهلكم، و تقويم أود مضطر بكم، و تأديب من زال عن أدب الله منكم لما علم من فضله عليكم من موالاة محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و من رجحانه فى التعصب لعلى ولى الله فهو لنا خادم، و فى الله أخ، و لأوليائنا موال، و لأعدائنا معاد، و هو لكم سماء ظليلة و أرض زكية، و شمس مضيئة، قد فضله الله على كافتكم بفضل موالاته و محبته لمحمد و على و الطيبين من آلهما، و حكمه عليكم يعمل بما يريد الله فلن يخليه من توفيقه.
كما أكمل من موالاة محمد و على عليه‌السلام شرفه و حظه لا يؤامر رسول الله و لا يطالعه بل هو السديد الأمين فليطمع المطيع منكم بحسن معاملته شريف الجزاء و عظيم الحياء و ليتوفى المخالف له شديد العذاب، و غضب الملک العزيز الغلاب، و لا يحتج محتج منكم فى مخالفته بصغر سنه، فليس الأكبر هو الأفضل، بل الأفضل هو الأكبر، و هو الأكبر فى موالاتنا و موالاة أوليائنا و معاداة أعدائنا فلذلک جعلناه الأمير عليكم، و الرئيس عليكم فمن أطاعه فمرحبا به و من خالفه فلا يبعد الله غيره.
قال: فلما وصل اليهم عتاب و قرأ عهده و وقف فيهم موقفا ظاهرا نادى فى جماعتهم حتى حضروه، و قال لهم: معاشر أهل مكة ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم رمانى بكم شهابا محرقا لمنافقكم و رحمة و بركة على مؤمنكم و انى أعلم الناس بكم و بمنافقكم و سوف آمر بالصلاة فيقام بها، ثم أتخلف اراعى الناس، فمن وجدته قد لزم الجماعة التزمت له حق المؤمن على المؤمن و من وجدته قد بعد عنا فتشته فان وجدت له عذرا عذرته، و ان لم أجد له عذرا ضربت عنقه حكما من الله مقضيا على كافتكم لأطهر حرم الله من المنافقين أما بعد فان الصدق أمانة و الفجور خيانة، و لن تشيع الفاحشة فى قوم الا ضربهم الله بالذل، قويكم عندى ضعيف حتى آخذ الحق منه و ضعيفكم عندى قوى حتى آخذ الحق له، اتقوا الله و شرفوا بطاعة الله أنفسكم و لا تذلوها بمخالفة ربكم ففعل و الله كما قال، و عدل و أنصف و أنفذ الأحكام، مهتديا بهدى الله، غير محتاج الى مؤامرة و لا مراجعة. [1] .
امام حسن عليه‌السلام فرمود:
(خداوند بزرگ فرمود: چه كسى ستمگرتر از كسى است كه از ذكر نام خداوند در مساجد او باز دارد و در تخريب مسجدها كوشش كند. آنان كسانى هستند كه حق ورود بدان را ندارند، مگر ترسان در دنيا خوارى و ذلت نصيب آنان است، و در آخرت نيز عذابى دردناک براى آنها [مهيا] است.
حضرت امام حسن عسگرى عليه‌السلام فرمود:حسن بن على عليهماالسلام فرموده است: وقتى خداوند «جدم» حضرت محمد صلى الله

علیه و آله و سلم را در مکه مبعوث به رسالت ساخت و در آنجا کلام ایشان را منتشر کرد و جدم بزرگان آنها را به خاطر پرستش بت‌ها سرزنش کرد. آنان پیامبر گرامی را [در حصار] گرفته و شروع به بدرفتاری با وی کردند و تلاش کردند تا مساجدی را که از آن اصحاب گزیده‌ی محمد و شیعه‌ی علی بن ابی‌طالب بود، و در آستانه‌ی کعبه ایجاد شده بود، خراب کنند.
همان مسجدها و اماکنی که اصحاب برگزیده و شیعیان حضرت ارزش‌های میرانده شده توسط باطل گرایان را در آنجا زنده می‌کردند. پس آن مشرکان تلاش کردند تا آن را تخریب نمایند. و محمد و اصحاب وی شکنجه شدند و مشرکان او را واداشتند که از مکه به سوی مدینه کوچ کند، به طوری که پس از خروج از مکه از پشت دیوار مکه به سوی آن نگریست و گفت: خدا می‌داند که من دوستت دارم و اگر چنان نبود که اهل تو مرا از تو کوچاندند.
هیچ شهری را بر تو ترجیح نمی‌دادم و جایگزینی برای تو نمی‌یافتم و من از دوری تو اندوهگین هستم. خداوند به ایشان وحی فرمود: ای محمد خدای بزرگ و بلند مرتبه به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که تو را پیروز و با دستانی پر و به سلامت و توانا و قدرت‌مند بدین شهر بازخواهیم گرداند و این همان سخن خداوند است که فرمود: همانا کسی که قرآن را بر تو فرض کرده است، تو را به سوی جایگاهت باز خواهد گردانید.
یعنی پیروز و سود برده به مکه بازخواهد گرداند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این را به اصحاب خود خبر داد و خبر به اهل مکه رسید و آنها شروع به مسخره کردن پیامبر کردند و خداوند به پیامبرش فرمود: در آینده‌ی نزدیک خداوند تو را به مکه چیره خواهد ساخت و فرمان من درباره‌ی آنان اجرا خواهد شد و در آینده نزدیک آنها را از ورود به آنجا منع خواهم کرد، چندان که هیچ یک از آنان جز با هراس وارد مکه نشود و اگر وارد شد پنهانی وارد شود چه آن که اگر به او دست یابند، کشته خواهد شد. و وقتی فرمان خدا درباره‌ی فتح مکه حتمی شد و آنجا به زیر فرمان پیامبر رفت، عتاب بن اسید را بر آنان فرماندار کرد، این خبر بدانان رسید، گفتند:
محمد همواره ما را خوار کرده است، تا جایی که پسرکی تازه سال هجده ساله را بر ما به عنوان امیر گماشته است، در حالی که ما پیران سال‌خورده و همسایگان حرم امن خداییم که بهترین بنای روی زمین است.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای عتاب بن اسید فرمانی برای [امارت] مکه نوشت که در آغاز آن مرقوم داشت: از محمد رسول الله به همسایگان بیت الله الحرام و ساکنان حرم الهی. اما بعد از حمد و ستایش پروردگار هر کس از شما که به خداوند ایمان داشته و در گفتار خود محمد

پیامبر خدا را تصدیق کند و در کردار خود راه صواب رود و نسبت به برادر رسول الله و پیامبر او و گزیده‌ی او و وصی وی و بهترین خلق خدا بعد از وی، «یعنی» از علی اطاعت کند، او از ما و به سوی ماست و هر کس با این گفتار من در مورد اقرار به خداوند و پیامبر و ولایت علی علیه‌السلام، یا با بخشی از آن مخالف باشد لعنت و نفرین بر اصحاب سعیر باشد. و خداوند چیزی از اعمال او هر چند بزرگ و مهم باشد، نخواهد پذیرفت. و او را در آتش جهنم همیشگی و ابدی خویش خواهد افکند.
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوانین و مصلحت‌های شما را همراه عتاب بن اسید فرستاده است و اختیار روشن ساختن ناآگاهان‌تان و آموزش نادان‌هایتان و اصلاح کجی‌های افراد نامتعادلتان و ادب کردن هر کس که از آموزش خداوند لغزیده است را به او تفویض کرده است. زیرا می‌داند که او بر شما به محبت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برتری داشته و در تعصب نسبت به علی ولی الله بر شما رجحان دارد.
پس او خدمت‌گزار ما و در راه خدا برادر و دوستان ما و دشمن دشمنان ماست و در عین حال او برای شما آسمانی سایه‌افکن و زمینی پاکیزه و خورشیدی نورافشان است.
خداوند او را به برکت دوستی و محبت به محمد و علی و پاکیزگان از خاندان آنها، بر شما برتری داد و او را فرماندار شما ساخت و او به آنچه که خدا خواهد رفتار خواهد کرد و هرگز خداوند او را از توفیق خود برکنار نمی‌گرداند و بهرمندی و شرافت او را در موالات محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام به کمال می‌رساند او را نیازی به مشورت و عرض حال به رسول الله نیست، بلکه او
نماینده‌ی تام‌الاختیار ماست و استوار و مورد اطمینان است.
پس هر کس دستوراتش را اطاعت می‌کند، در انتظار بخشش بزرگ و برخورد نیکوی او باشد. فرمان بردار شما از او، به حسن معامله‌ی او با خود و بخشش بزرگ او متوقع باشد. و مخالف او از کیفر سخت وی و خشم [خدای] مقتدر و چیره برحذر باشد و هیچ کس حق ندارد به بهانه‌ی کم‌سالی او با وی به ستیز برخیزد، چه آن که بزرگ سالی باعث برتری نیست، بلکه انسان با فضیلت از همه بزرگتر است و او در دوستی ما و دوستی با دوستان ما و دشمنی با دشمنان ما بزرگ‌تر است. بدین خاطر او را فرماندار شما کردیم. پس هر کس از شما اطاعت او کرد، درود بر او باد و هر کس با او مخالفت کرد، از رحمت خداوند دور شد.
راوی می‌گوید: وقتی عتاب نزد آنان رفته و حکم خویش را بر آنان خواند، و جایگاه حکومتی خویش را در میان آنان مستقر کرد. از همه‌ی آنان دعوت به عمل آورد و آنان را فراخواند. وقتی حاضر شدند طی یک سخنرانی،

خطاب به آنها فرمود: ای اهل مکه رسول الله مرا در میان شما گماشته که آذرخش سوزان بر منافقان‌تان بوده و رحمت و برکت بر مؤمنان‌تان باشم و بی‌تردید من داناترین مردم هستم نسبت به شما و منافقان‌تان و به زودی شما را به نماز [گزاردن] فرمانتان خواهم داد، پس هر کس را که با جماعت همراه شد حق مؤمن بر مؤمن را درباره‌ی او ملتزم خواهم شد و هر کس که دیدم از جماعت فاصله گرفته است، در موردش تحقیق می‌کنم، اگر دیدم که عذری دارد، معذورش خواهم داشت و چنانچه برای او عذری نیابم، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که از سوی خداوند بر همه‌ی شما نوشته شده، گردنش را خواهم زد تا حرم خداوند را از منافقان پاک گردانم.

اما بعد بدانید که راستی درستی است و بدکاری خیانت است و بدکاری در میان هیچ قومی پا نگرفت، مگر آن که خداوند آنها را با خواری فروکوفته است قدرتمند شما نزد من ضعیف است تا آنگاه که حق را از او بازستانم و ضعیف شما نزد من قوی است تا آنگاه که حق او را ستانم. از خدا بترسید و جان‌هایتان را با طاعت خداوند درخشان کنید و با مخالفت پروردگارتان خوارش نسازید.

سپس امام حسن علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا همانگونه که گفته بود، رفتار کرد، داد و انصاف پیشه کرد و دستورات را اجرا کرد با هدایت خداوند راهنمایی شد، بدون مشورت و رجوع [به دیگران، کار را به سامان رساند.]).

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 21، ص 121، ح 20.

2- تفسیر برهان، ج 1، ص 144، و ص 145، ح 1.

تفسیر آفرینش به قدر

شیخ صدوق در کتاب توحید روایت کرده است که از امام حسن علیه‌السلام راجع به تفسیر آیه‌ی «انا کل شیء خلقناه بقدر» «البته ما هر چیز را به اندازه آفریدیم.» پرسیده شد، امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه‌السلام:

یقول عزوجل انا کل شیء خلقناه لأهل النار بقدر أعمالهم. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خداوند بزرگ می‌فرماید: ما هر چیزی را برای اهل دوزخ به اندازه‌ی اعمالشان آفریدیم.)

پی نوشت ها:

[1] 1- توحید صدوق، ص 383 ح 30 ب 60.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 589، ح 25.

تحقق حاکمیت الهی اهل بیت با ظهور حضرت مهدی

یکی از برکات ظهور حضرت مهدی (عج) تحقق حاکمیت الهی اهل بیت علیهم‌السلام بر جهان خواهد بود. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی این مطلب که از آن به انتظار فرج تعبیر می‌شود، فرمود:

قال علیه‌السلام:

لا یکون هذا الأمر الذی تنتظرون حتی یبرأ بعضکم من بعض و یلعن بعضکم بعضا، و یتقل بعضکم فی وجه بعض، و حتی یشهد بعضکم بالکفر علی بعض. قلت: ما فی ذلک خیر؟. قال: الخیر کله فی ذلک، عند ذلک یقوم قائمنا، فیرفع ذلک کله. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(این کار که چشم به راه آینده و منتظر ظهورش هستید، درست نیست، مگر زمانی که برخی از شما از برخی دیگر بیزاری جوید و بعضی بعض دیگر را لعنت کند و برخی در صورت برخی دیگر آب دهان بیاندازد و حتی برخی شهادت بر کفر بعض دیگر دهند. گفتم: چه خیری در این هست؟ فرمود: همه‌ی خیر در این است، در این زمان است که قائم ما بر می‌خیزد و تمام اینها را از میان بر می‌دارد.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام به سفیان بن ابی‌لیلی درباره‌ی تحقق حاکمیت آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا سفیان أبشر فان الدنیا تتسع البر و الفاجر حتی یبعث الله امام الحق من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای سفیان، مژده‌ات باد، چه آن که دنیا نیکوکار و تبهکار را در برگیرد «و آنان را به خود مشغول کند» تا آنگاه که خداوند امام حق از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیزد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- اثبات الهداة، ج 7، ص 406، ح 48.

2- الخرائج و الجرائح، ج 3، ص 1153، ح 59.

3- بحارالأنوار، ج 52، ص 211، ح 58.

4- غیبت شیخ طوسی، ص 438، ح 429.

[2] شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 45.

2- فرايد السمطين، ج 2، ص 79.
3- مقاتل الطالبيين، ص 76.

ثواب نیکی کردن

در تفسیر آیه‌ی 26 سوره‌ی یونس «للذین أحسنوا الحسنی و زیادة...» «کسانی که نیکی کرده‌اند، پاداش نیک و افزون بر آن دارند.» امام حسن علیه‌السلام فرمود: مقصود از ثواب زیاد ده تا هفتصد برابر پاداش است.

قال علیه‌السلام:

عشر أمثالها الی سبعمائة ضعف. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(... از ده برابر تا هفتصد برابر آن است.)

پی نوشت ها:

[1] تفسیر کشاف، ج 2، ص 234.

کثیر بن سلمه گوید:
در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسن علیه‌السلام را دیدم که در کودکی از سنگی، عسل سفیدی بیرون آورد. تعجب کرده و به محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب گشته و جریان را به حضرتش رساندم.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
أتنکرونی لابنی هذا؟ و انه سید ابن سید، یصلح الله به بین فئتین و یطیعه أهل السماء فی سمائه، و أهل الأرض فی أرضه.
آیا چنین کاری را از فرزندم منکر می‌شوید؟ در صورتی که او آقا و فرزند آقا است. خداوند به وسیله او در میان دو گروه صلح برقرار می‌کند، اهل آسمان در آسمان و ساکنان زمین در زمین از او فرمان می‌برند [1] .

پی نوشت ها:
[1] قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام: 2 / 468، به نقل از دلائل الامامة: 165 ح 5.

جواب دادن به سؤالات خضر

می‌گویند: روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام در مسجد نشسته بودند. در این هنگام مردی با هیئت نیکو و جامه‌ی زیبا وارد شد و بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام سلام کرد. حضرت جواب فرمود.

آن مرد نشست و گفت: «یا امیرالمؤمنین! مسئله‌ای دارم و آن را از تو می‌پرسم، اگر جواب گفتی می‌دانم که قوم بر تو ستم کرده‌اند و حق ترا غصب نموده‌اند و گرنه تو هم مثل ایشان هستی.»

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «هر چه می‌خواهی بپرس.»

آن مرد گفت: «وقتی انسان می‌خوابد روح او به کجا می‌رود؟ انسانها، چیزهایی که به یاد دارند را چگونه فراموش می‌کنند؟ چگونه است که فرزند انسان گاهی شبیه عموهای خود و گاهی شبیه دائی‌های خود می‌شود؟»

امیرالمؤمنین علیه‌السلام روی مبارک خود را بطرف امام حسن علیه‌السلام کرده و فرمود: «جواب مسائل را بگو.»

امام حسن علیه‌السلام متوجه آن شخص شد و فرمود: «مرد چون به خواب می‌رود، روح عقل او تعلق می‌گیرد به باد و باد به هوا تا آن وقت که می‌خواهد بیدار شود. اگر حق تعالی بخواهد آن روح را بار دیگر به بدن وی بفرستد، دستور می‌دهد روح، باد را می‌کشد و باد هوا را و او می‌رود و مانند قبل ساکن می‌شود. آنچه که انسان به یاد دارد و فراموش می‌کند آن است که دل انسان بر ظرف کوچکی است و بر سر آن طبقی می‌باشد، اگر آن شخص، صلوات بر رسول و آل او بفرستد آن طبق از سر آن برمی‌خیزد و دل او روشن می‌گردد و آنچه فراموش کرده به یادش می‌آید و اگر صلوات نفرستد یا در آن نقصانی بکند طبق بر آن خفته و آنچه یاد داشته را فراموش می‌کند.

علت شباهت فرزند به عموها و دائی‌ها آن است که اگر مرد با عروق ساکن و فراغت بال، با همسرش همبستر شود نطفه بی‌اضطراب در رحم قرار می‌گیرد و فرزندی که بیرون می‌آید به پدر و مادر شبیه می‌شود و اگر نطفه در وقت مجامعت، مضطرب الحال باشد در عروق عموها بیفتد به عموها شبیه می‌شود و اگر در عروق دائی‌ها واقع شود به دائی‌هایش شبیه می‌شود.

آن شخص به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: «گواهم و گواهی می‌دهم که خدای تعالی یکی است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم، رسول اوست و تو که امیرالمؤمنین هستی وصی و نائب او می‌باشی و پسرت حسن علیه‌السلام، وصی تو است و حسین علیه‌السلام قائم مقام حسن است.»

(و تا به قائم آل محمد علیهم‌السلام یک یک را بدین طریق شمرد) و گفت: «قائم آل محمد علیه‌السلام، صاحب الامر و خاتم همه‌ی ایشان است و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه از جور و ستم پر شو. سلام خدا بر تو باد یا امیرالمؤمنین و بر فرزندان طاهرین تو و رحمت خدا و برکاتش.»
آنگاه برخاست و سر و روی آن حضرت و امام حسن علیه‌السلام را بوسید و بیرون رفت.
حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «ای حسن! بدنبال وی بیرون برو و ببین که به کجا می‌رود.»
امام حسن علیه‌السلام به دنبال او بیرون رفت و سریع برگشت و عرض کرد: «چون از مسجد بیرون رفت اثری از او ندیدم.»
آن حضرت فرمود: «ای ابامحمد! دانستی که آن مرد چه کسی بود؟!»
امام حسن علیه‌السلام گفت: «خدا و رسول و وصی رسول، بهتر می‌دانند.»
حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «ای فرزند! او خضر علیه‌السلام بود.»
همین کافی است که خضر علیه‌السلام به امامت ائمه‌ی اثنی‌عشر علیهم‌السلام شهادت داد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] خلاصة الأخبار.

جواب تسلیت یا هوشدار باش

مرحوم شیخ مفید به طور مستند از امام جعفر صادق علیه السلام آورده است:
یکی از دختران امام حسن مجتبی علیه السلام وفات یافت؛ و عدّه ای از دوستان و علاقه مندان آن حضرت، نامه تسلیتی برای آن بزرگوار ارسال داشتند.
امام در جواب تسلیت آن ها، ضمن نامه ای چنین مرقوم فرمود: نامه تسلیت آمیز شما نسبت به فوت دخترم به این جانب رسید؛ من این فاجعه را در پیشگاه خداوند محسوب می دارم؛ و در هر حال راضی به قضا و قدر الهی خواهم بود؛ و در برابر مصائب و بلاهائی که از طرف خداوند متعال می رسد، صبور و شکرگذار می باشم.
اگر چه داغ این گونه مصائب سخت و دلخراش است؛ ولی با اندک تحمّل و تدبّر، رنج این سختی ها آسان و ساده می گردد.
و چون این فرزندان گُلی در باغ زندگی هستند که دست غدّار روزگار آن ها را بر می چیند و کبوتر مرگ آن ها را می رباید؛ و عدّه ای دیگر را جایگزین و جانشین آن ها می گرداند.
و هنگامی که روح از کالبدشان پرواز نماید، در اردوگاه و لشکرگاه اموات سکونت می یابند؛ با همسایگانی که هیچ آشنائی و دوستی با هم نداشته اند هم جوار می گردند.
اجسادشان بدون حرکت و بدون روح در زیر خاک ها آرمیده است؛ و نه دید و بازدیدی دارند و نه کسی می تواند با آن ها ملاقات و دیدار داشته باشد.
آنان دوستان و آشنایان را به غم خود گرفتار کرده اند؛ و خود در منزلگاهی ابدی آرمیده اند، منزلی که بسیار وحشتناک است؛ و به جز مور و خاک مونسی ندارند.
آری آن ها رفتند و در چنان مسکنی سُکنی گزیده اند؛ و دیگران نیز به آن ها ملحق خواهند شد، والسّلام.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحار الأنوار: ج 43، ص 336، ح 6، به نقل از امالی شیخ مفید.

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت می فرماید:
حضرت رسول صلی الله علیه وآله مختصر ناراحتی جسمی بر او عارض شد، فاطمه زهراء به همراه امام حسن و حسین علیهم السلام به دیدار آن حضرت آمدند؛ و ایشان را در حالی مشاهده کردند که در بستر آرمیده بود، امام حسن سمت راست رسول الله؛ و حسین سمت چپ آن حضرت نشستند.
و چون مدّتی به طول انجامید و حضرت رسول بیدار نگشت، فاطمه زهراء علیها السلام به دو فرزندش گفت: عزیزانم! جدّتان خواب است، برخیزید تا به منزل برویم؛ و هرگاه بیدار گردد شما را می آورم.
آن دو برادر اظهار داشتند: ما همین جا خواهیم ماند.
حضرت زهرا علیها السلام برخاست و از منزل خارج شد؛ و حسین بر بازوی چپ و حسن بر بازوی راست جدّشان خوابیدند؛ و چون ساعتی بگذشت، بیدار گشتند ولی مادرشان را ندیدند و هنوز رسول خدا در بستر خویش آرمیده بود، برخاستند و حرکت کرده تا به منزل خود بروند.
آن شب بسیار تاریک و ابری بود و صدای رعد و برق زیادی به گوش می رسید؛ همین که امام حسن به همراه برادرش حسین علیهما السلام از منزل رسول خدا خارج شدند، نوری از آسمان ظاهر گردید؛ و ایشان با استفاده از روشنائی آن نور به سوی منزل خود روانه گردیدند.
ولی آن دو کودک خردسال در مسیر، راه منزل را گم کرده و به باغی رسیدند؛ و چون خسته شده بودند، در کنار همان باغ در گوشه ای نشستند و پس از لحظه ای دست در گردن یکدیگر انداخته و خوابیدند.
همین که رسول خدا صلی الله علیه وآله از خواب بیدار شد، عایشه تمام جریان را برای آن حضرت تعریف کرد.
ناگاه حضرت از جای برخاست و اظهار داشت: خدایا! دو نور دیده ام کجایند؟! خدایا! آن ها گرسنه و تشنه کجا رفتند؟! خداوندا! تو حافظ و نگهبان ایشان باش.
و سپس برای یافتن آن دو عزیز حرکت نمود؛ و چون به آن باغ رسید، دید که حسن و حسین دست در گریبان یکدیگر کرده و خوابیده اند؛ و باران شدیدی شروع به باریدن کرده بود؛ ولیکن حتّی قطره ای بر این دو برادر نریخته بود.
ناگهان چشم حضرت بر مار بسیار بزرگی افتاد که دارای دو بال بود، و بالهای خود را همانند چتر و سایبان بر آن دو برادر گشوده بود.
در این هنگام پیغمبر خدا نزدیک مار آمد؛ و سرفه ای نمود، چون مار متوجّه

آن حضرت شد، به سخن آمد و گفت: خدایا! تو شاهد باش که من این دو فرزند رسول خدا را محافظت کردم و آن ها را صحیح و سالم تحویل جدّشان دادم.
حضرت رسول صلوات الله علیه اظهار نمود: ای مار! تو که هستی؟
پاسخ داد: من از طایفه جنّیان هستم؛ که برای حراست و حفاظت این دو کودک مأمور شده بودم.
پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه وآله، حسن و حسین علیهما السلام را در برگرفت و یکی را بر شانه راست و دیگری را بر شانه چپ نهاد؛ و به سمت منزل روانه گشت.
در راه امیرالمؤمنین علی علیهما السلام، که به همراه یکی دو نفر از اصحاب می آمدند، به حضرت رسول برخورد نموده و چون مشاهده کردند که حسن بر شانه راست و حسین بر شانه چپ آن حضرت سوار می باشند، گفتند: یا رسول الله! یکی از آن دو عزیز را به ما بده تا بیاوریم؟
حضرت رسول صلی الله علیه وآله به حسن فرمود: مایل هستی روی شانه پدرت بروی؟
گفت: خیر، اگر بر شانه تو سوار باشم بیشتر دوست دارم؛ و حسین نیز چنین اظهار داشت.
پس آن دو عزیز را با همان حالت به منزل نزد مادرشان آورد، آن گاه مادرشان مقداری خرما برایشان آورد و میل نمودند، بعد از آن حضرت زهرا علیها السلام از اتاق بیرون رفت؛ و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اکنون بلند شوید و با هم کشتی بگیرید و چون مشغول کشتی گرفتن شدند مادرشان آمد و دید رسول خدا حسن را ترغیب و تشویق می نماید که بر حسین پیروز آید.
گفت: پدرجان! چرا بزرگتر را بر علیه کوچکتر تحریک می نمائی؟!
حضرت رسول فرمود: جبرئیل حسین را ترغیب می نماید و من نیز حسن را ترغیب و تحریک می نمایم.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 266، ص 25، به نقل از امالی شیخ صدوق.

جواب شش موضوع مبهم

مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خرایج خود آورده است:
روزی یک نفر از بلاد روم خدمت امام علی علیه السلام وارد شد و اظهار داشت: من یک نفر از رعیت تو و از اهالی این شهر هستم.
حضرت فرمود: خیر، تو از رعیت من و از اهالی این شهر نیستی؛ بلکه تو از سوی پادشاه روم آمده ای و او چند سؤال برای معاویه فرستاده است و چون معاویه جواب آن ها را نمی دانست به من ارجاع شده است.
آن شخص اظهار داشت: بلی، صحیح فرمودی، معاویه مرا به طور محرمانه نزد شما فرستاد تا جواب مسائلم را از شما دریافت دارم؛ و این موضوع را کسی غیر از ما نمی دانست.
پس از آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی از این دو فرزندم سؤال کن که جواب کافی دریافت خواهی داشت.
آن شخص گفت: از آن کسی که موهای سرش تا روی گوشهایش آمده - یعنی؛ حسن مجتبی علیه السلام - سؤال می کنم.
و چون آن شخص رومی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمد، پیش از آن که سخنی مطرح شود، حضرت به او فرمود: آمده ای تا سؤال کنی:
فاصله بین حقّ و باطل چیست؟
و بین زمین و آسمان چه مقدار فاصله است؟
و بین مشرق تا مغرب چه مقدار مسافت است؟
و قوس و قزح - یعنی؛ رنگین کمان - چیست؟
و خنثی به چه کسی گفته می شود؟
و آن ده چیزی که یکی از دیگری محکم تر و سخت تر می باشند کدامند؟
مرد رومی با حالت تعجّب گفت: بلی، سؤال های من همین ها می باشد.
امام حسن مجتبی علیه السلام در این موقع به پاسخ سؤال ها پرداخت و فرمود: بین حقّ و باطل چهار انگشت است، آنچه با چشم خود دیدی حقّ و آنچه شنیدی باطل است.
فاصله بین زمین و آسمان به اندازه دعای مظلوم بر علیه ظالم است و نیز تا جائی که چشم ببیند.
همچنین فاصله بین مشرق تا مغرب به مقدار سرعت گردش و حرکت خورشید در یک روز خواهد بود.
و امّا قوس و قزح: قوس علامتی است از طرف خداوند رحمان برای در أمان ماندن موجودات زمین از غرق شدن و دیگر حوادث مشابه آن؛ و قزح نام شیطان است.
و امّا خنثی به شخصی گفته می شود که معلوم نباشد مرد است یا زن، که

اگر هیچ نشانه ای نداشته باشد، یا هر دو نشانه را موجود باشد به او گفته می شود: ادرار کن، پس اگر ادرارش به سمت جلو یا بالا بود مرد است و در غیر این صورت در حکم زن خواهد بود.
و امّا جواب آن ده چیز - به این شرح است -:
خداوند متعال سنگ را آفرید و به دنبالش آهن را به وجود آورد که همانا آهن سنگ را قطعه قطعه می کند.
و سپس آتش را آفرید که آهن را گداخته و آب می نماید.
و سخت تر از آتش آب است که آتش را خاموش می کند.
و از آب شدیدتر، ابر می باشد که آن را حمل و منتقل می کند.
و از ابر نیرومندتر باد خواهد بود که ابر را به این سو، آن سو می برد.
و از باد قدرتمندتر آن نیروئی است که باد را کنترل می کند.
و از آن شدیدتر ملک الموت - عزرائیل - است که جان همه چیز را می گیرد؛ و می میراند.
و از آن مهمّتر خود مرگ است که جان عزرائیل را نیز می رباید.
و از مرگ محکم تر، و نیرومندتر مشیت و اراده الهی است که مرگ را برطرف می نماید - و در روز واپسین، مردگان را زنده می گرداند -.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار ج 43، ص 326، ح 5، الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 572، ح 2.

جبران کریمانه، از بخشش یک پیرزن

ابوالحسن مداینی، نقل می‌کند:
روزی، امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و عبدالله بن جعفر، به اتفاق هم، عازم حج بودند و مصارفشان بر شتری بار بود.
اتفاقا، آن شتر گم شد و آنها گرسنه، تشنه و بی‌توشه ماندند و در بیابان، سخت گرسنه و تشنه شدند.
مدتی بعد، آنها به خیمه‌ای رسیدند که پیرزنی در آن خیمه، زندگی می‌کرد.
آنان از آن پیرزن، آب خواستند.
پیرزن گفت: من، جز این گوسفند، چیزی ندارم. اگر می‌خواهید، شما آن را بکشید، تا من برای شما غذا تهیه کنم.
یکی از آنها، آن گوسفند را کشت و پوستش را کند.
سپس، پیرزن غذا را آماده کرد.
آنان، غذا را خورده و سپس به خواب رفتند.
پس از آنکه از خواب بیدار و آماده‌ی حرکت شدند، هنگام خداحافظی، به آن پیرزن گفتند: ما، جماعتی از قریش هستیم و به حج می‌رویم. اگر به سلامت بازگشتیم، تو نزد ما بیا، تا ما به تو نیکی کنیم و پاداش این عمل تو را بدهیم.
پس از آنکه آنان رفتند، شوهر آن پیرزن آمد و از جریان آگاه شد و به پیرزن گفت: وای بر تو! گوسفند مرا، برای جماعتی ناشناس کشتی و باز می‌گویی که: آنها گفتند: ما، از قریش هستیم؟!
روزها، یکی پس از دیگری می‌گذشت.
بعد از مدتی، پیرزن و شوهرش، دچار شدت در زندگی شدند و آنها، بناچار منزل خود را ترک گفتند و به مدینه آمدند و در آنجا، از جمع آوری پشکل شتر و فروختن آن، امرار معاش می‌نمودند.
یک روز، این مرد و زن، از کوچه‌های مدینه می‌گذشتند، و امام حسن علیه‌السلام بر در خانه‌ی خود نشسته بود و آن زن را شناخت. غلام خود را فرستاد و آن پیرزن را طلب کرد. وقتی که آن پیرزن نزد امام آمد، امام حسن علیه‌السلام، به او فرمود: یا أمة الله! آیا مرا می‌شناسی؟
پیرزن، پاسخ داد: نه، نمی‌شناسم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: من فلان روز، مهمان تو بودم.
در آن هنگام، پیرزن، امام حسن علیه‌السلام را شناخت و عرض کرد:
پدر و مادرم به فدایت!
سپس، امام حسن علیه‌السلام، دستور داد هزار گوسفند از گوسفندان صدقه را برای آن پیرزن خریدند و نیز هزار دینار طلای سرخ، به او دادند.

آنگاه، امام حسن علیه‌السلام، غلام خود را با پیرزن همراه کرد، و نزد برادر بزرگش، حضرت امام حسین علیه‌السلام، فرستاد.
امام حسین علیه‌السلام از آن پیرزن پرسید: برادرم، حسن مجتبی علیه‌السلام، به تو چه چیزی داد؟
پیرزن، عرض کرد: هزار گوسفند و هزار دینار.
امام حسین علیه‌السلام نیز هزار گوسفند و هزار دینار به آن پیرزن داد. آنگاه، امام حسین علیه‌السلام، غلام خود را با پیرزن همراه کرد و نزد عبدالله بن جعفر فرستاد. عبدالله بن جعفر، از آن پیرزن پرسید: امام حسین و امام حسن علیه‌السلام به تو چه چیزی دادند.
پیرزن پاسخ داد: هر یک از آنها، هزار گوسفند با هزار دینار، به من دادند. آنگاه، عبدالله بن جعفر نیز به غلام خود دستور داد که دو هزار گوسفند با دو هزار دینار، به آن پیرزن بدهد. سپس، عبدالله بن جعفر، به آن پیرزن فرمود: اگر تو اول پیش من می‌آمدی، هر آینه من ایشان را به زحمت، نمی‌انداختم.
بالأخره، آن زن با چنین ثروت عظیمی، به سوی شوهرش بازگشت[1] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمه، اربلی، ج 2، ص 134 - الامام الحسن بن علی علیه‌السلام، دکتر محمد بیومی مهران، ص 142، طبق نقل آفتاب مهربانی، صص 31 - 30 (با اندکی تصرف و تغییر).

جنگ، فریب است

دولابی با سند خود از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ را «خدعه» نامید. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الذریة الطاهرة:118، ح 129.

عدم قیام امام حسن علیه‌السلام برای جنازه‌ای
امام صادق علیه‌السلام از پدرش نقل کرد که روزی امام حسن علیه‌السلام با یارانش نشسته بود، جنازه‌ای را عبور می‌دادند. برخی از یاران بپا خاستند ولی امام علیه‌السلام برنخاست. هنگامی که جنازه از محل دور شد، برخی از یاران به آن حضرت عرض کردند: چرا برای این جنازه برنخاستید؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای جنازه بپا می‌خاست.
امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:
قال علیه‌السلام:
انما قام رسول الله مرة واحدة و ذاک انه مر بجنازة یهودی و کان المکان ضیقا، فقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کره أن تعلو رأسه . [1]
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(رسول خدا فقط یک بار برای جنازه به پاخاست و آن هم جنازه‌ی یک یهودی بود، که پیامبر در مسیر آن نشسته بود و چون راهرو تنگ بود، رسول خدا به ناچار برخاست، چون خوش نداشت جنازه‌ی یهودی بالای سرش واقع شود.)
و در حدیث دیگری آمده: امام باقر علیه‌السلام روایت کرد: روزی جنازه‌ای را عبور می‌دادند و امام حسن علیه‌السلام با یارانش نشسته بود، برخی بپا خاستند. امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
ماذا صنعتم انما قام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تأذیا بریح الیهود [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(این چه کاری بود که انجام دادید؟... اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقت عبور دادن جنازه‌ی یهودی برخواست، به خاطر این بود که از بوی پلید یهود و جماعت یهودی اذیت نشود.)

پی نوشت ها:
[1] 1- قرب الاسناد، ج 88، ص 292.
2- سنن نسایی، ج 4، ص 47.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 706، ح 1، و ص 708، ح 8.
4- وسایل الشیعه، ج 3، ص 170، ح 3 / 3315.

[2] 1- مجمع الزواید، ج 3، ص 28.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 707، ح 6.

تعریف جوان‌مردی
شخصی از امام حسن علیه‌السلام پرسید: جوان‌مردی چیست؟. امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
العفاف فی الدین و حسن التقدیر فی المعیشة، و الصبر علی النائبة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (پرهیزگاری در دین و مدیریت درست در زندگانی و صبر بر ناگواری.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 68، ص 347، ح 15.
2- معانی الأخبار، ص 258، ح 5.
3- وسایل الشیعه، ج 11، ص 435، ح 9 / 15192، ب 49.

جواد

یکی از فضایل برجسته‌ی اخلاقی جود و بخشش نسبت به دیگران است.
شخصی از امام حسن مجتبی علیه‌السلام پرسید: بخشنده کیست؟
قال علیه‌السلام:
الذی لو کان له الدنیا بحذافیرها فأنفقها فی الحقوق. لرأی فی نفسه أن علیه بعد ذلک حقوقا.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آن کس که اگر تمامی دنیا از آن او بود و وی آن را در موارد لازم و واجب انفاق می‌کرد، پس از آن در خویشتن چنین احساس می‌کرد که بر گردن او حقوق دیگری نیز هست.) [1] .

پی نوشت ها:
[1] مستدرک الوسایل،میرزا حسین نوری، ج 15، ص 259 ح 13/18174، باب 16، کتاب النکاح، ابواب النفقات. (به نقل از الأخلاق - مخطوط -).

شناخت جهل و نادانی

یکی از آفات و خطراتی که همیشه مانع بزرگی بر سر راه تکامل و پیشرفت جوامع انسانی است. جهل و نادانی می‌باشد که در زندگی انسان نشانه‌های مختلفی از آن به چشم می‌خورد.

از امام حسن مجتبی علیه‌السلام راجع به جهل پرسیدند و آن حضرت چنین پاسخ داد:

قال علیه‌السلام:

سرعة الوثوب علی الفرصة قبل الاستمکان منها، و الامتناع عن الجواب، و نعم العون الصمت فی مواطن کثیرة و ان کنت فصیحا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شتاب در به چنگ آوردن فرصت، پیش از امکان دسترسی بدان. و خودداری از پاسخ در فرصت مناسب، نشانه‌ی نادانی است و چه یاور خوبی است سکوت در بیشتر اوقات هر چند اهل سخن باشی.)

پی نوشت ها:

[1] موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 169.

انسان در دنیا می‌تواند بگونه‌ای عمل کند که در بهترین مقامات بهشت جای گیرد و یا با عملکرد بد و گناهان خویش در جهنم دچار عذاب الهی گردد. امام حسن مجتبی علیه‌السلام پیرامون حالات اهل جهنم چنین می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

ان الله تعالی، لم یجعل الأغلال فی اعناق اهل النار لأنهم اعجزوه، و لکن اذا طفی بهم اللهب أرسبهم فی قعرها، ثم غشی علیه فلما أفاق من غشوته قال: یابن آدم نفسک نفسک، فانما هی نفس واحدة، ان نجت نجوت و ان هلکت لم ینفعک نجاة من نجی [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

«خدای بزرگ، بدان خاطر که اهل آتش وی را نابود کرده‌اند، زنجیر بر گردن‌های آنها نیفکنده است. اما چنان است که هرگاه زبانه‌ی آتش آنها را بالا آورد، به قعر جهنم بازگرداننده می‌شود، بیهوش می‌گردد و وقتی به هوش آمد، می‌گوید؛ آدمی‌زاد! جانت، جانت! همانا که آن تنها یک جان است. اگر رهایی یابد، رها شده‌ای و اگر هلاک شوی، رهایی نجات یافته‌گان سودی برایت ندارد.»

پی نوشت ها:

[1] ارشاد القلوب، ج 1، ص 86، ب 6 (در پاورقی ارشاد القلوب به مجموعه‌ی ورام ج 1، ص 301 و معالم الزلفی، ص 358 نیز آدرس داده شده است).

جایگاه ابراز حاجت

روزی فقیری بر عثمان بن عفان که بر در مسجد نشسته بود وارد شد و از او کمک خواست، عثمان پنج درهم به او داد، فقیر از او خواست که به دیگران راهنماییش کند. او فقیر را به امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و عبدالله جعفر که در گوشه‌ای از مسجد نسشته بودند هدایت نمود. فقیر از آنان درخواست نمود.

قال علیه‌السلام:

یا هذا ان المسألة لا تحل الا فی احدی ثلاث: دم مفجع، أو دین مقرح، أو فقر مدقع، ففی أیها تسأل؟. فقال: فی وجه من هذه الثلاث فأمر له الحسن علیه‌السلام بخمسین دینارا، و أمر له الحسین علیه‌السلام بتسعة و اربعین دینارا. و أمر له عبدالله بن جعفر بثمانیة و اربعین دینارا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای تو! درخواست و ابراز حاجت جز در سه مورد روا نباشد؛ خونی هولناک، قرضی هراسناک یا فقری زمین‌گیر کننده. تو از برای چه درخواست می‌کنی؟. گفت برای یکی از این سه.

امام حسن علیه‌السلام دستور داد پنجاه دینار به او بدهند. امام حسین علیه‌السلام دستور داد چهل و نه دینار به او بدهند و عبدالله بن جعفر دستور داد به او چهل و هشت دینار بدهند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج 3، ص 100.

2- بحارالأنوار، ج 43، ص 320، ح 4.

3- حیلة الأبرار، ج 3، ص 61، ب 10، ح 1.

4- خصال صدوق، ص 135، خ 149، ب 3.

5- شرح الأخبار فی فضایل الأئمة الاطهار، ج 3، ص 77.

6- عیون الأخبار (ابن‌قتیبه) ج 3، ص 140، جزء 8.

7- فروع کافی، ج 4، ص 74، ح 7.

8- کنز العمال، ج 6، ص 636، ج 17160.

9- مجمع الزواید، ج 3، ص 100.

10- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 72، ح 62.

11 - نثر الدر، ج 2، ص 93.

جود و بخشش قبل از درخواست

مالی از معاویه به دست امام حسن علیه‌السلام رسیده بود، آن حضرت تمام آن را بین نیازمندان تقسیم نمود و فقط پانصد دینار باقی مانده بود، خواست از جایش برخیزد ناگهان دید عربی سوار بر شتر به سوی او می‌آید، به غلامش فرمود:
قال علیه‌السلام:
ادفع الیه هذه الدنانیر، و قل له: انک أتیت و لم یبق عندنا سواها... فقال علیه‌السلام له: انا أناس نعطی قبل السؤال شحا علی ما رجاه السایل لنا.
ثم أنشد:
نحن أناس جنابنا خضل
یسرع فیه الرجاء و الأمل
نبذل قبل السئوال نائلنا
شحا علی ما رجاه من یسل [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(این سکه‌های زر را به او بده و بگو: زمانی آمدی که همین مقدار باقی مانده. اعرابی پول‌ها را گرفت و گفت: ای پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم من سوی تو نیامدم مگر به قصد درخواست کمک شما از کجا حال مرا فهمیدی؟ حضرت امام حسن علیه‌السلام شعری را به این مضمون فرمود:
ما مردمانی هستیم که پیش از درخواست می‌بخشیم. زیرا دوست نداریم که کسی برای درخواست از ما [خوار شود] ما مردمانی هستیم که درگاه ما آکنده است. چندان که امید و آرزو به سوی آن شتاب می‌کند بدان کس که به ما چنگ زند، بذل می‌کنیم زیرا بخل داریم بر آن که سؤال کننده آرزوی آن کند.)

پی نوشت ها:
[1] احقاق الحق، ج 11، ص 152، ح 18 به نقل از کتاب (التبیان فی شرح الدیوان) ج 3، ص 196 ط الحلبی بمصر (البغدادی العکبری).

جمع آوری اموال برای بخشش به فقراء

روزی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خطبه‌ای خواند و در آن یادآور شد، که امام حسن علیه‌السلام مالی را جمع آوری کرد که بنا دارد بین شما تقسیم کند، همگان جمع شدند. امام حسن علیه‌السلام بپا خاست و فرمود:

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

انما جمعته للفقراء (من آن را برای تهیدستان گرد آورده‌ام.) [1] .

نصف مردم رفتند و نصف دیگر باقی ماندند، اول کسی که از این مال برداشت اشعث بن قیس بود.

پی نوشت ها:

[1] تاریخ دمشق، ابن‌منظور، ج 7، ص 25.

جنایات خاندان اشعث نسبت به اهل بیت

در تاریخ اسلام خاندان‌های مثبت و منفی بسیاری وجود دارند که یکی از مصادیق خاندان‌های منفی و شجره‌ی خبیثه در اسلام خاندان اشعث بن قیس‌اند. بر اساس روایات و تاریخ، خود اشعث در شهادت امام علی علیه‌السلام، و دخترش (جعده) در شهادت امام حسن علیه‌السلام، و پسرش محمد بن اشعث در شهادت امام حسین علیه‌السلام در کربلا نقش داشتند.
بر اساس روایتی که در کتاب مقصد الراغب نقل شده است، به هنگام شهادت، امام حسن علیه‌السلام در سخنی خطاب به امام حسین علیه‌السلام، پرده از جنایات این دودمان برداشته و فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان جعدة تعلم ان أباها خالف أباک امیرالمؤمنین علیه‌السلام. الی أن قال: «و ان ابنه محمد بن الأشعث یخرج الیک فی قواد عبید الله بن زیاد من الکوفة الی نهر کربلا بشاطیء الفرات، فیشهد بذلک قتلک، و یشرک فی دمک، و ان جعدة ابنته قاتلی بالسم.
و عهد جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما کان سمها یضرنی شیئا لولا بلوغ الکتاب أجله، فاذا انا مت فغسلنی و کفنی و صل علی و احملنی الی قبر جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فالحدنی الی جانبه، فان منعت من ذلک و ستمنع فلا تخاصم، و لا تحارب و ردنی الی البقیع، فادفنی فیه [1] .
(جعده می‌داند که پدرش «اشعث بن قیس» با پدرت امیرمؤمنان در ستیز بود. در این بین امام حسن علیه‌السلام فرمایشات دیگری را مطرح فرمودند، تا آنکه فرمود: پسرش محمد بن اشعث، جزو فرماندهان عبیدالله بن زیاد، از کوفه به سوی نهر کربلا در کناره‌ی فرات، به طرف تو می‌آید و با این کارش شاهد قتل تو خواهد بود. و جعده دختر قاتل من به زهر خواهد بود و این چیزهایی که می‌گویم را جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، البته اگر طومار زندگی من به پایان خود نرسیده بود، زهر او هرگز در من اثر نمی‌کرد.
پس آن هنگام که من مردم، مرا غسل ده و کفن کن و بر جنازه‌ی من نماز گزار، و مرا به سوی قبر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برده و مرا کنار ایشان دفن کن. پس اگر از این کار از طرف آن زن منع شدی که خواهی شد، درگیر مشو و ستیز مکن و مرا به بقیع بازگردان و مرا در آن جا به خاک بسپار.)

پی نوشت ها:

[1] اثبات الهداة، ج 5، ص 166، ح 49.

جابجایی خانه‌ها در مکه و کوفه

سعد بن معبد روایت کرد که امام حسن علیه‌السلام را در مکه دیدم به کلامی تکلم می‌کرد و خانه‌ای را از جای خود بلند نموده و یا به مکان دیگری منتقل کرد. ما شگفت زده شدیم و درباره‌ی آن گفتگو می‌کردیم، ولی باور نمی‌کردیم تا آن که در مسجد اعظم کوفه با آن حضرت دیدار کردیم. و به او گفتیم: آیا شما نبودید که چنین و چنان کردید؟.
قال علیه‌السلام:
لو شئت لحولت مسجدکم [هذا] الی قم (بقمة) [خم بغه خ ل] و هو ملتقی النهرین نهر الفرات و نهر الأعلی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
اگر بخواهم این مسجد شما را در بلندا [خم بغه خ ل] نهم و آن محل پیوستن دو رود است، رود فرات و رود بالا انجام می‌دهم.
ما عرض کردیم: چنان کن. حضرت مسجد را بدان مکان منتقل نموده و به جای خود بازگرداند. پس از آن در کوفه معجزات آن حضرت را تصدیق می‌کردیم.

پی نوشت ها:
[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 159، ح 31.
2- دلائل الامامة، ص 66.
3- مدینة المعاجز، ج 3، ص 238، ح 22 / 860.

جلوگیری از سخنان ناروا

مردی چاپلوس به محضر امام مجتبی علیه‌السلام آمد و از او خواست که موعظه‌اش کند. امام علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

ایاک أن تمدحنی فأنا أعلم بنفسی منک أو تکذبنی فانه لا رأی لمکذوب. أو تغتاب عندی أحدا. فقال له الرجل: ائذن لی فی الانصراف، فقال علیه‌السلام: نعم اذا شئت [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(«موعظه‌ی من به تو این است که» مبادا در جایی مرا مدح و ثنا کنی، زیرا من به خود از تو آگاه‌تر هستم. یا حضور من دروغ‌بافی کنی، زیرا دروغ‌گو رأی و نظر شایسته‌ای ندارد. یا در نزد من از کسی بدگویی کنی. مرد که دید امام با چاپلوسان میانه‌ای ندارد و آنچه واقع است می‌گوید؛ خطاب به امام گفت: پس اجازه بده مرخص شوم. فرمود: باشد، هر وقت خواستی [برو].)

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 236.

جایگاه مؤمن و کافر در دنیا و آخرت

روزی امام حسن علیه‌السلام با طراوت و شادابی کامل از منزل بیرون آمده و در نهایت عزت و عظمت از جایی عبور می‌کرد، مردی یهودی که در نهایت ذلت و پریشانی بود به امام علیه‌السلام عرض کرد: ای پسر پیامبر انصاف بده! جدت فرمود: دنیا بهشت کافران است و زندان مؤمنان آیا دنیا برای تو با این همه نعمت زندان، و برای من با این همه فلاکت بهشت است؟.

امام علیه‌السلام فرمود:

یا شیخ لو نظرت الی ما أعد الله لی و للمؤمنین فی الدار الآخرة مما لا عین رأت و لا أذن سمعت لعلمت أنی قبل انتقالی الیه فی هذه الدنیا فی سجن ضنک و لو نظرت الی ما أعد الله لک و لکل کافر فی الدار الآخرة من سعیر نار الجحیم و نکال العذاب المقیم لرأیت أنک مصیرک الیه الآن فی جنة واسعة و نعمة جامعة [1] .

(ای پیرمرد اگر پرده از پیش چشم تو کنار رود و نظر کنی به آنچه حق تعالی برای من و سایر مؤمنان در بهشت مهیا کرده است، چیزهایی که نه چشم‌ها دیده است و نه گوش‌ها شنیده است، می‌دانستی که دنیا برای من با این حالت زندان است.

و اگر آنچه که خداوند متعال از آتش جهنم و انواع عذاب‌ها برای تو و سایر کافران در آخرت مهیا کرده است، می‌دیدی، الان گویا در بهشت وسیع با نعمت‌های فراوان قرار داری.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 413.

2- کشف الغمة ج 2، ص 119.

جایگاه اطفال مشرکین در آخرت

انسان‌ها با عقاید و اعمال‌شان، در آخرت سنجیده می‌شوند. خوبان به بهشت و بدان به جهنم رهسپار می‌گردند. اما کودکانی از مشرکین که به سن تکلیف نرسیده‌اند و هنوز گناهی مرتکب نشده‌اند، جایگاه‌شان کجاست.؟

قال علیه‌السلام:

لم یکن لهم سیئات فیعاقبوا بها فیکونوا من أهل النار، و لم یکن لهم حسنات فیجازوا بها فیکونوا من ملوک أهل الجنة، هم خدم اهل الجنة، یعنی أطفال المشرکین. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آنها گناهی ندارند، تا به خاطر آن تنبیه شوند و در جهنم گرفتار شوند. و نیز آنها حسناتی هم ندارند، تا به خاطر آن پاداشی دریافت کنند و از سران بهشتی‌ها شوند. بلکه آنان خدمت کار بهشتیان خواهند بود. [منظور اطفال مشرکان است.])

پی نوشت ها:

[1] کنز العمال، ج 14، ص 498، ح 39412.

جوانی حضرت مهدی در عصر ظهور

امام حسن علیه‌السلام در پاسخ به تعجب کنندگان از عمر طولانی حضرت مهدی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

لو قام المهدی لأنکره الناس لأنه یرجع الیهم شابا و هم یحسبونه شیخا کبیرا. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی مهدی قیام کند، مردم او را نمی‌شناسند، زیرا وی به صورت جوان بر آنها ظاهر می‌شود، در حالی که مردم او را پیری سال‌خورده می‌پندارند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- ینابیع المودة، ج 3، ص 393 (به نقل از عقد الدرر، ص 41 و 42).
2- یوم الخلاص، ص 145 (به نقل از منتخب الأثر، ص 285).

چگونه پدر خود را می‌خواند؟

خوارزمی با سند خود از (امیرمؤمنان) علی علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:
حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام مرا «پدرجان» خطاب نکردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله «پدرجان» می‌گفتند، حسن علیه‌السلام مرا «یا اباالحسین»، و حسین علیه‌السلام مرا «یا ابالحسن» می‌خواند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مقتل الحسین علیه‌السلام:107.

او را حسن مثنی نیز می‌نامیدند. وی پیش از حرکت به سوی کربلا به منزل عموی خود رفت تا یکی از دو دخترش (فاطمه یا سکینه) را خواستگاری کند. امام حسین علیه‌السلام فرمود: هر کدام را که بیش‌تر دوست داری انتخاب کن. حسن خجالت کشید و پاسخی نداد. امام فرمود: من فاطمه را به ازدواج تو درمی‌آورم، او به مادرم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه‌تر است، این ازدواج همان روزها و یا در میان راه مدینه، مکه و کربلا به وقوع پیوست. [1] .

حسن مثنی با همسرش به همراه امام حسین علیه‌السلام کربلا رفت و در روز عاشورا شجاعانه جنگید و حماسه‌ها آفرید و هفده نفر از دشمنان اسلام را به درک واصل کرد. او سخت مجروح گردید و هیجده زخم بر بدنش وارد آمد و بر زمین افتاد و بی‌هوش شد. دشمنان خیال کردند که او کشته شده است، او را رهایش کردند. روز یازدهم محرم عمر سعد دستور داد سرهای شهیدان را از بدن جدا کنند، وقتی به او رسیدند،دیدند حسن بن حسن نیمه جان است. اسماء بن خارجه دایی وی (برادر مادر حسن مثنی) همراه آنان بود، چون چشمش به بدن نیمه جان وی افتاد از عمر سعد تقاضای مصرانه کرد، او را از میان شهدا بیرون آورد و به طرف کوفه برد تا درمانش کند. حسن بن حسن در کوفه به هوش آمد و وحشت زده از عمویش حسین علیه‌السلام پرسید. جواب دادند: شهید گشته است. چون حسن مثنی بهبود یافت روانه‌ی مدینه گشت و در آن جا او را به عنوان مجروح واقعه‌ی کربلا می‌شناختند. او مردی غیور و باهیبت و رک‌گو بود تا آن‌جا که عبدالملک مروان از وی می‌ترسید و چشم می‌زد، هر کجا قدم می‌گذاشت، قضایای کربلا را تعریف می‌کرد و آن را زنده می‌داشت. عبدالملک مروان او را عنصری مزاحم و مخالف علیه خود شناخته بود از این رو دستور داد او را در سن 35 سالگی مسموم کردند [2] ، و به شهادت رساندند، که بعد از شهادت جنازه‌ی وی در بقیع مدفون گشت.

پی نوشت ها:

[1] معجم رجال الحدیث، ج 4، ص 301.

[2] بحارالانوار، ج 44، ص 167 - 166. سادات طباطبایی از نسل حسن مثنی هستند.

حلم حسنی

شهر شام که مرکز حکومت معاویه بود، کانون سم پاشی و تبلیغات بر ضد اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشمار می‌رفت. روزی پیرمردی جاهل، از اهالی شام در حالی که سوار بر شترش بود به مدینه آمد. در مسیر راه امام حسن علیه‌السلام را که سوار بر مرکب بود شناخت و تا توانست از آن حضرت و پدر بزرگوارش امیرمؤمنان علیه‌السلام بدگویی کرده و نسبت‌های ناروا داد.
اصحاب خواستند متعرض او شوند ولی امام علیه‌السلام مانع شدند و در حالی که لبخندی بر لب داشتند به کنار پیرمرد شامی آمده و سلام کرده و فرمودند:
«ای پیرمرد! گویا غریب می‌باشی و در مدینه آشنایی نداری و اموری در مورد ما بر تو اشتباه شده است. اگر میل داشته باشید در منزل ما وارد شوید زیرا که ما منزل وسیع و ثروتی بسیار داریم و محلی را نیز برای مرکب شما در نظر می‌گیریم و تا هر وقت که مهمان ما باشید به شما بد نخواهد گذشت. اگر نیازمند باشی تو را بی‌نیاز می‌کنیم و اگر مدیون باشی آن را ادا می‌نماییم و اگر نیاز به راهنمایی داشته باشی تو را راهنمایی می‌کنیم.»
هنگامی که آن پیرمرد ناآگاه این کلمات پرمهر را از امام علیه‌السلام شنید، منقلب شده و به گریه افتاد. پس از شترش پیاده شد و بوسه بر دست آن حضرت زد و گفت:
«الله اعلم حیث یجعل رسالته.»[1] .
«خدا بهتر می‌داند که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد.»
و سپس گفت: «آن قدر در شام از بدیهای شما و پدر بزرگوارتان شنیده بودم که دلم مملو از بغض و عداوت شما شده بود ولکن اکنون دانستم که سخن شامیان برخلاف حقیقت بود و خدا شاهد است که تا چند لحظه‌ی قبل مبغوض‌ترین افراد در نزد من شما و پدرتان بودید ولکن اکنون محبوبترین انسانها در نزد من می‌باشید.»
سپس او تا مدتی مهمان خانه‌ی امام مجتبی علیه‌السلام بود و چون خواست به طرف شام بازگردد گفت: «بهترین سوغاتی که در این سفر نصیب من شد آن بود که دلم از محبت امام خویش سرشار و از بغض و عداوت دشمن او معاویه مالامال گشت.»[2] .

پی نوشت ها:

[1] انعام / 124.
[2] كشف الغمة، على بن عيسى، ج 2، ص 135.

حالت امام حسن هنگام وضو

ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
حسن بن علی علیه‌السلام چون وضو می‌گرفت، اندامش می‌لرزید و رنگش زرد می‌شد. از علت آن پرسیدند:فرمود:شایسته است بر هر که در پیشگاه پروردگار عرش بایستد، این که رنگش زرد شود و اندامش بلرزد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] المناقب 14:4.

حمد الهی و فضیلت علی(ع)

روایت شده: امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: ای پسرم برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم، آن حضرت برخاست و چنین سخن گفت:
سپاس خدایی را سزاست که یگانه است و بدون شبیه، جاودانه است بدون ساخته شدن، پایدار است بدون سختی، آفریدگار است بدون رنج و مشقت، توصیف شده است بدون آنکه نهایتی داشته باشد، شناخته شده است بدون محدودیت، استوار است و این امر از ازل با او می باشد، قلوب از هیبتش در شگفتی، و عقول از عزتش حیران، و گردنها در برابر قدرتش خاضع است.
نهایت قدرتش بر قلب خطور نکرده، و کنه جلالت او را مردم نمی یابند، و در نهایت، عظمتش توصیف گران عاجز می باشند، دانش دانایان به او نرسد، و فکر متفکرین به تدبیر امور او راه ندارد، داناترین مردم به او کسی است که او را به حد و نهایتی توصیف نکند، ابصار را درک کرده و اما ابصار او را درک نمی کنند، و او دانا و آگاهست.
اما بعد علی علیه السلام درگاهی است که هر که داخل آن شود مؤمن بوده و هر که از آن خارج گردد کافر است این گفتار را می گویم و از خدای بزرگ برای خود و شما طلب بخشش دارم.
خطبته فی تحمید الله و فضل ابیه
روی ان علیا علیه السلام قال للحسن علیه السلام: یا بنی، قم فاخطب حتی اسمع کلامک فقام علیه السلام قال:
الحمد لله الواحد بغیر تشبیه الدائم بغیر تکوین، القائم بغیر کلفة الخالق بغیر منصبة الموصوف بغیر غایة المعروف بغیر محدودیة، العزیز لم یزل قدیما فی القدم ردعت القلوب لهیبته و ذهلت العقول لعزته و خضعت الرقاب لقدرته
فلیس یخطر علی قلب بشر مبلغ جبروته، و لا یبلغ الناس کنه جلاله، و لا یفصح الواصفون منهم لکنه عظمته و لاتبلغه العلماء بالبابها و لا اهل التفکر بتدبیر امورها، اعلم خلقه به الذی بالحد لایصفه یدرک الابصار و لا تدرکه الابصار وهو الطیف الخبیر
اما بعد فان علیا باب من دخله کان مؤمنا، و من خرج منه کان کافرا، اقول قولی هذا و استغفر الله العظیم لی و لکم.

حمد الهی و فضیلت امیرالمومنین(ع)

روایت شده: حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم آن حضرت برخاست و فرمود:

سپاس خدای را سزاست، آنکه هر که سخن گوید صدایش را بشنود، و هر که سکوت نماید، به آن چه در قلب دارد آگاهست، و هر که زندگی کند، روزی اش با اوست، و هر که بمیرد، بازگشتش به سوی اوست اما بعد، قبور جایگاه ما، و قیامت، وعده گاهمان و خداوند محاسبه گر ماست، علی علیه السلام دری است که هر که از آن داخل شود مؤمن است و هر که از آن خارج گردد کافر است.

خطبته فی تحمید الله و فضل ابیه

روی ان اباه علیا علیه السلام قال له علیه السلام: قم فاخطب لاسمع کلامک فقال علیه السلام فقال:

الحمدلله الذی من تکلم سمع کلامه، و من سکت علم ما فی نفسه، و من عاش فعلیه رزقه، و من مات فالیه معاده، اما بعد، فان القبور محلتنا، و القیامة موعدنا، و الله عارضنا، ان علیا باب، من دخله کان مؤمنا، و من خرج عنه کان کافرا.

حیله اصحاب به امام حسن

روایت شده: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام رحلت فرمود مردم نزد امام حسن علیه السلام آمده و گفتند: تو خلیفه و جانشین پدرت می باشی، و ما پیرو تو و شنونده فرامین تو هستیم، ما را به امرت آشنا نما، امام فرمود:
به خدا سوگند دروغ گفتید، و به کسی که از من بهتر بود وفا نکردید چگونه به من وفا می کنید، و چگونه به شما مطمئن باشم، در حالیکه به شما اعتمادی ندارم، اگر راست می گوئید موعد من و شما پادگان مدائن است، به آنجا بیائید.
امام سوار شد و هر که قصد داشت، با ایشان سوار شد، و بسیاری ماندند و به گفتار خود وفا نکردند، و همچنانکه به امیرالمؤمنین علیه السلام مکر زدند به ایشان نیز حیله نمودند، امام برخاست و فرمود:
به من حیله زدید همچنانکه با کسی که قبل از من بود نیز حیله زدید، با کدام پیشوائی بعد از من می خواهید بجنگید، با کافر ستمکاری که به خدا و رسولش یک لحظه ایمان نیاورده، اسلام را نه او و نه بنی امیه ظاهر نساختند مگر از ترس شمشیر، و اگر از بنی امیه تنها یک پیرزن فرتوتی باقی نماند، دین خدا را به انحراف می کشاند، و اینگونه پیامبر خبر داده است.
آنگاه شخصی که از کنده بود را همراه چهار هزار سرباز به سوی معاویه فرستاد و فرمود تا در انبار چادر بزنند، و تا دستور او نیامده کاری نکنند - آنگاه ذکر می کند که معاویه او را تطمیع کرد و به سوی خود خواند، تا آنجا که گوید: این خبر که به امام رسید برخاست و فرمود:
این کندی به سوی معاویه رفته و به من خیانت نموده است، همواره به شما خبر داده ام که وفا در شما نیست و بنده دنیائید، من مرد دیگری را جای او قرار می دهم و می دانم که همانند او عمل می کند، و خداوند را در مورد من و شما مراقبت نمی کند.
پس امام مردی از قبیله مراد را همراه چهار هزار نفر به سوی معاویه فرستاد و پیشاپیش مردم آمد و از او تأکیدات محکمی گرفت ولی خبر داد که همانند فرد گذشته خیانت می کند، اما او سوگندهای محکمی خورد که پایدار می ماند، امام فرمود: او خیانت می کند - سپس خیانت او به امام را ذکر می کند.
خطبته فی غدر اصحابه به
روی انه لما مات علی علیه السلام جاء الناس الی الحسن علیه السلام، و قالوا: انت خلیفة ابیک و وصیه و نحن السامعون المطیعون لک، فمرنا

بامرک، فقال علیه السلام:
کذبتم و الله، ما وفیتم لمن کان خیرا منی، فکیف تفون لی، و کیف اطمئن الیکم و لا اثق بکم، ان کنتم صادقین فموعد ما بینی و بینکم معسکر المدائن.
فوافوا الی هناک.
فرکب و رکب معه من اراد الخروج، و تخلف عنه کثیر، فماوفوا بما قالوه، و بما وعدوه، و غروه کما غروا امیراالمؤمنین علیه السلام من قبله، فقال خطیبا و قال:
غررتمونی کما غررتم من کان من قبلی، مع ای امام تقاتلون بعدی، مع الکافر الظالم الذی لم یؤمن بالله و لا برسوله قط، و لا اظهر الاسلام هو و بنی امیة الا فرقا من السیف، و لو لم یبق لبنی امیة الا عجوز درداء، لبغت دین الله عوجا، و هکذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله.
ثم وجه الیه قائدا فی اربعة الاف و کان من کندة، و امره ان یعسکر بالانبار و لا یحدث شیئا حتی یأتیه امره - ثم ذکر صیرورة الرجل الی معاویة بسبب تطمیعه، الی ان قال: - فبلغ ذلک الحسن علیه السلام فقام خطیبا و قال:
هذا الکندی توجه الی معاویة و غدر بی و بکم، و قد اخبرتکم مرة بعد مرة، انه لا وفاء لکم، انتم عبید الدنیا، و انا موجه رجلا اخر محله، و انی اعلم انه سیفعل بی و بکم ما فعل صاحبه، و لا یراقب الله فی و لا فیکم.
فبعث الیه رجلا من مراد فی اربعة الاف، و تقدم الیه بمشهد من الناس و توکد علیه، و اخبره انه سیغدر کما غدر الکندی، فحلف له بالایمان التی لا تقوم لها الجبال انه لا یفعل فقال الحسن علیه السلام: انه سیغدر - ثم ذکر غدره بالامام علیه السلام.

حضور حق و باطل در کاخ پادشاه روم

هنگامی که جنگ و لشکرکشی بین امیرالمؤمنین علی علیه السلام و معاویة بن ابوسفیان واقع شد، امام علی علیه السلام پیکی به سوی معاویه فرستاد که مردم را به قتل نرسانیم، بیا من و تو با هم مبارزه کنیم هر که غالب شد حقّ با او باشد، ولیکن معاویه نپذیرفت.
و در این میان عدّه ای برای پادشاه روم گزارش دادند که دو نفر برای یکدیگر لشکرکشی کرده اند و تصمیم جنگ و کشتار دارند، یکی از شام و دیگری از کوفه است.
پادشاه روم نامه ای جداگانه برای هر یک فرستاد که هر کدام یک نماینده عالم و حکیم از خانواده خود را نزد او بفرستد تا با استفاده از کتاب انجیل بگوید که حقّ با کدام طرف خواهد بود.
پس معاویه فرزند خود، یزید را فرستاد و امام علی علیه السلام نیز فرزندش - حضرت مجتبی - را به سوی پادشاه روم فرستاد.
یزید هنگامی که وارد شد تعظیم و تکریم کرد و دست او را بوسید، ولی موقعی که امام حسن مجتبی سلام الله علیه وارد شد اظهار داشت: الحمدلله که من یهودی و نصرانی و مجوسی نیستم؛ و خورشید و ماه و ستاره و بت و گاو نمی پرستم، بلکه مسلمان و خداپرست می باشم؛ و تعظیم و ستایش تنها مخصوص خداوند متعال، پروردگار جهانیان خواهد بود، و سپس در گوشه ای از مجلس نشست.
دو نماینده را مرخّص کرد و بعد از گذشت دقایقی یزید را به حضور فرا خواند؛ و دستور داد تا سیصد و سی صندوقچه آوردند که در هر کدام مجسّمه یکی از پیامبران الهی بود، سپس یکایک آن ها را گشود و هر مجسّمه ای را که به یزید نشان می داد، می گفت: او را نمی شناسم و جواب مثبتی نمی داد؛ و بعد از آن سئوالاتی پیرامون ارواح مؤمنین و کفّار مطرح کرد و یزید هیچ جوابی نمی دانست.
امام حسن علیه السلام را به حضور خواند و اظهار داشت: بدین جهت اوّل یزید را فرا خواندم تا بداند که هیچ نمی داند؛ ولی می دانم که تو دانا هستی؛ چون در کتاب انجیل خوانده ام که محمّد صلی الله علیه وآله رسول خدا است و خلیفه اش علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود؛ او پدر تو می باشد.
حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی از کتاب انجیل، تورات و قرآن سؤال کن تا ان شاء الله جواب گویم؟
یکی پس از دیگری به آن حضرت نشان داد و حضرت آن ها را با توضیح، معرّفی می نمود؛ و نیز مجسّمه هائی از فرعون و سلاطین گذشته را

نشان وی داد و حضرت آن ها را با صفات و خصوصیاتشان معرّفی می کرد، تا آن که در نهایت مجسّمه ای را بیرون آورد که وقتی حضرت آن را دید گریان شد، پادشاه روم علّت گریه امام علیه السلام را جویا شد؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله می باشد؛ و آن گاه پاره ای از خصوصیات اخلاقی و اجتماعی رسول الله صلی الله علیه وآله را بیان نمود؛ و از آن جمله فرمود: جدّم رسول خدا مردم را به کارهای خوب دستور می داد و از کارهای زشت جلوگیری می نمود، همیشه انگشتر به دست راست می کرد، و با همگان خوش صحبت و خوش برخورد بود.

بعد از آن پادشاه روم هفت مسئله از حضرت مجتبی سلام الله علیه پرسید و حضرت تمامی آن ها را به طور مشروح پاسخ فرمود.

و چون پادشاه پاسخ سؤال های خود را دریافت کرد خطاب به یزید کرد و گفت: کسی این سؤال ها را می داند که یا پیغمبر خدا و یا خلیفه پیغمبر باشد؛ و یزید خاموش و سرافکنده نشسته بود.

و پس از آن که مجلس خاتمه یافت جوائز و هدایای ارزنده ای تقدیم امام حسن مجتبی علیه السلام کرد و سپس به هر یک از یزید و حضرت مجتبی نامه ای برای پدرانشان نوشت.

و محتوای نامه برای معاویه چنین بود: ای معاویه! کسی خلیفه پیغمبر می باشد که به تمام علوم و فنون آگاه بوده و دارای کمالات و معارف الهی باشد.

محتوای نامه برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین بود: همانا حقیقت أمر و خلافت پیامبر بایستی مخصوص شما باشد؛ و پس از شما دو فرزند شما از دیگران شایسته تر می باشند؛ و هر که با شماها جنگ و ستیز و دشمنی نماید به لعنت و غضب پروردگار گرفتار خواهد شد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] تلخیص از تفسیر علی بن ابراهیم قمّی: ج 2، ص 268، مدینة المعاجز: ج 3، ص 364، ح 924، بحارالأنوار: ج 10، ص 132، ح 2.

حشر مردم در روز قیامت

طبرانی با سند خود از حسن بن علی علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:مردم در روز قیامت، پابرهنه و عریان محشور می‌شوند. زنی پرسید:ای رسول خدا! پس چگونه بعضی از ما بعض دیگر را می‌بیند؟ فرمود:«دیدگان در آن روز خیره‌اند» و دیده بر آسمان دوخت. آن زن گفت:ای رسول خدا! از خدا بخواه که عورتم را بپوشاند. آن حضرت فرمود:«خدایا! عورت او را بپوشان.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] المعجم الکبیر 3:90 ح 2755.

حسن(ع) سخن می‌گوید و علی می‌شنود

فرات کوفی با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: علی بن ابیطالب علیه‌السلام به حسن علیه‌السلام فرمود:فرزندم! برخیز و خطبه بخوان؛ تا سخنت را بشنوم. حسن علیه‌السلام عرض کرد:پدرجان! چگونه خطبه بخوانم و حال آن که به چهره‌ات می‌نگرم (و) شرم می‌کنم؟ پس علی بن ابیطالب علیه‌السلام مادران فرزندان خود را (بر پای سخن او) جمع کرد و خود در جایی پنهان شد. که سخن او را می‌شنید. پس حسن علیه‌السلام برخاست و فرمود:سپاس مخصوص خدایی است که یگانه‌ی بی‌مانند، پیوسته‌ی بی‌آفرینش، قائم به ذات بی‌مشقت، آفریدگار بی‌تلاش، توصیف شده‌ی بی‌نهایت، شناخته شده‌ی بی‌محدودیت، و عزیزی است که همیشه در ازلیت خود سرمدی است. دل‌ها از بیم هیبت او خاموش، عقل‌ها از هراس عزت او مدهوش و گردن‌ها از عظمت قدرت او افتاده است. اندازه‌ی جبروت او (و توانمندی‌اش) بر (اندیشه و) دل هیچ انسانی نگذرد. ژرفای جلالش را (ادراک) هیچ کسی نرسد. عمق عظمتش را هیچ بیانگری، بیان نتواند. دانشمندان با عقول خود به او نرسند، اندیشمندان با تدبیر امورشان او را نیابند. داناترین آفریدگان به او کسی است که او را با حد (و حدود) نشناسد. او دیدگان را دریابد و دیدگان او را درنیابند. او لطیف آگاه است. اما بعد، علی علیه‌السلام بابی است که هر کس داخل آن باب شود، مؤمن است و هر کس از آن خارج شود، کافر است. به این باور پایبندم و از خدای بزرگ برای خود و شما، طلب مغفرت می‌کنم.
پس علی بن ابیطالب علیه‌السلام برخاست و میان دیدگان او را بوسید و فرمود:«فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعض دیگرند، و خداوند شنوای داناست. [1] » [2] .

پی نوشت ها:
[1] (ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم).
[2] تفسير الفرات:79 ح 55.

حفظ خون مسلمانان

اربلی می‌گوید:
چون حوثره‌ی اسدی علیه معاویه شورش کرد، معاویه به حسن علیه‌السلام رو کرد، و درخواست کرد تا آن حضرت عهده‌دار نبرد با او گردد. حسن علیه‌السلام فرمود:سوگند به خدا! من از تو دست کشیدم تا خون مسلمانان مصون ماند. گمان نمی‌کردم اینک چنین شود که از جانب تو به جنگ افرادی بروم که جنگ با تو، یقینا از نبرد با آنان، سزاوارتر است. [1] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمة 573:1.

حدود الهی، شفاعت بردار نیست

ابن‌شهرآشوب نقل کرده است:[امیرمؤمنان] علی علیه‌السلام یک مرد اسدی را دستگیر کرد تا حد بزند، خویشانش جمع شدند تا از او شفاعت کنند. و از حسن بن علی علیه‌السلام خواستند که همراه آنان شود. امام حسن علیه‌السلام فرمود:نزد علی علیه‌السلام بروید که او، خود داناتر [و مهربان‌تر از هر کسی] به احوال شماست. پس نزد آن حضرت آمدند و خواستند که او را عفو کند. آن حضرت فرمود:از من چیزی را که در توانم باشد نمی‌خواهید مگر آن که به شما خواهم داد. و آنان با این تصور که آن حضرت شفاعتشان را پذیرفته است، بیرون آمدند؛ و حسن علیه‌السلام پرسید:چه شد؟ گفتند:خیلی خوب. و برایش فرموده‌ی امیرمؤمنان علیه‌السلام را نقل کردند. امام حسن علیه‌السلام فرمود:چه خواهید کرد اگر رفیقتان حد خورده باشد؟ و آنان این سخن را ناچیز شمردند. پس امیرمؤمنان علیه‌السلام او را آورد و حد زد، و فرمود:«سوگند به خدا! چشم‌پوشی از حد الهی، در توان من نیست». [1] .

پی نوشت ها:

[1] المناقب 147:2.

حد مساحقه

کلینی رحمه الله با سند خود از محمد بن مسلم نقل کرده است:
از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمودند:حسن بن علی علیه‌السلام در مجلس امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که گروهی آمدند و گفتند:ای ابامحمد! امیرمؤمنان علیه‌السلام را می‌خواهیم. فرمود:کارتان چیست؟ عرض کردند:می‌خواهیم سؤالی بپرسیم. فرمود:بگویید سؤال شما چیست؟ عرض کردند:زنی با شوهرش آمیزش کرده، و چون مرد از او فراغت یافته، زن برخاسته و با همان شهوت خود با کنیزک باکره‌ای همبستر شده و با او مساحقه کرده و نطفه را در رحم او افکنده و او آبستن شده است؛ اینک حکم آن چیست؟ فرمود:
این، سؤال پیچیده‌ای است که تنها ابوالحسن علیه‌السلام از عهده‌ی آن برمی‌آید. و من پاسخ شما را می‌دهم؛ اگر درست بود، از خدا، سپس از امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌دانم، و اگر اشتباه کردم، از خودم می‌باشد و امیدوارم که - به خواست خدا - اشتباه نکنم:
ابتدا، سراغ آن زن می‌روند و از او مهرالمثل کنیز باکره را می‌گیرند؛ زیرا با زایمان وی، بکارتش می‌رود. سپس او را حد [1] می‌زنند؛ زیرا با این که شوهردار بود، آن عمل منافی را انجام داده است. سپس انتظار می‌کشند تا نوزاد به دنیا آید و او را به پدرش - که صاحب نطفه باشد - بسپارند. سپس آن کنیزک را [اگر با رضایت خود مساحقه کرده باشد] نیز حد می‌زنند.
راوی می‌گوید:آن گروه از نزد آن حضرت رفتند و امیرمؤمنان علیه‌السلام را دیدند، و امیرمؤمنان علیه‌السلام به آنان فرمود:با ابامحمد، چه گفت‌وگویی داشتید؟ و آنان جریان را بازگو کردند، و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:اگر از من می‌پرسیدید، پاسخ من نیز بیش از آنچه فرزندم گفته است، نبود. [2] .

پی نوشت ها:
[1] مشهور فقهاء، حد مساحقه را صد تازیانه می‌دانند.
[2] کافی 202:7، ح 1.

دیلمی می‌گوید:و امام حسن علیه‌السلام فرمود:
هر کس دنیا را دوست بدارد، ترس آخرت از دلش بیرون می‌رود، و هر کس حرص دنیایش فزونی یابد، جز دوری از آن نیفزاید و بغض او از خدا، بیفزاید. و حریص تلاشگر [در جمع ثروت و ریاست]، و زاهد قانع، هر دو، خوراک روزی خود را بی کم‌وکاست به دست می‌آورند؛ پس چرا پی‌درپی در آتش افتادن؟! و همه‌ی خیر، در یک ساعت صبر کردن [در برابر گناه] است که آسایش بی‌پایان و خوشبختی فراوان را موجب می‌شود. و جویندگان دو گروهند:گروهی که دنیا را می‌جویند تا چون به آن رسند، نابود شوند، و گروهی که آخرت را می‌جویند تا چون به آن رسند، نجات یافته‌ی رستگار باشند.
و ای رادمرد! بدان که اگر به [رستگاری] آخرت دست یابی، از دست‌رفته‌ها و سختی‌های دنیا زیانت نرساند، و اگر از آن محروم مانی، داشته‌های دنیا سودت نبخشد. [1] .
متقی هندی می‌گوید:حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:
هر کس دنیاخواه باشد، او را به هراس افکند، و هر کس به آن بی‌رغبت باشد، باک ندارد که چه کسی آن را بخورد. دوستدار دنیا، بنده‌ی کسی است که دنیا را مالک است. کم‌ترین چیز در دنیا، آدمی را کفایت می‌کند ولی همه‌ی دنیا بی‌نیازی نمی‌آورد. و هر کس دو روزش در دنیا، برابر باشد، فریب خورده است و هر کس امروزش بهتر از فردایش باشد، زیان دیده است. و هر کس کمبودهای خود را نجوید، در کاستی قرار دارد و هر کس در کاستی باشد، مرگ برای او بهتر است. [2] .

پی نوشت ها:
[1] ارشاد القلوب:24.
[2] کنز العمال 214:16، ح 44236.

حاجت خواهی از اهل آن

کلینی رحمه الله با سند خود از هشام بن حکم نقل کرده است:
ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام به من فرمود:ای هشام!... حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:هر گاه حاجتی خواستید، آن را از اهل آن بخواهید. عرض شد:ای فرزند رسول خدا! اهل حاجت چه کسی است؟ فرمود:آن کسانی که خداوند در قرآن، از آنان یاد کرد و فرمود:«تنها ژرف نگرانند که پند پذیرند» [1] ، ژرف نگران همان خردمندانند. [2] .
یعقوبی می‌گوید:و امام حسن علیه‌السلام فرمود:
از دست دادن حاجت، بهتر از آن است که آن را از نااهلش بخواهی. و سخت‌تر از مصیبت، بدخلقی است. و پرستش خدا، انتظار فرج است.
و نیز فرمود:عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که هر گاه کسی حاجتی از او می‌خواست، او را جز با [رفع] آن حاجت و گفتار [خوش و] نرم برنمی‌گرداند. [3] .

پی نوشت ها:
[1] زمر:9؛ (انما یتذکر أولوا الألباب).
[2] کافی 19:1؛ ح 12.
[3] تاریخ یعقوبی 136:2.

حبشی بودن اصحاب اخدود

یکی از حوادث مهم تاریخی که مورخان در مورد آن اختلاف نظر دارند، حوادث مربوط به اصحاب اخدود می‌باشد که بنا به نقل تفسیر نمونه [1] ده قول در این مسئله وجود دارد. برخی می‌گویند: مراد، اصحاب اخدود یمن، و برخی دیگر می‌گویند: مراد از اصحاب اخدود، گروهی از مردم ساکنین شام، یا فارس و یا حبشه می‌باشند.

از امام مجتبی علیه‌السلام نسبت به اصحاب اخدود سئوال کردند که در آیه‌ی 4 سوره‌ی بروج آمده است (قتل اصحاب الأخدود) آنها چه کسانی بودند که آنها را دسته جمعی در آتش سوزاندند؟.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

هم الحبشة [2] (آنها همان حبشیانند)

پی نوشت ها:

[1] در ذیل آیه‌ی 4، سوره‌ی بروج.

[2] کنز العمال، ج 2، ص 549، ح 4700.

حرمت صدقه بر اهل بیت

براساس روایات صدقه بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام می‌باشد و این به جهت تعظیم مقام آنان است. در این باره امام حسن علیه‌السلام می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

و عقلت منه أنی مررت یوما بین یدیه فی جرن من جرن تمر الصدقة، فأخذت تمرة و طرحتها فی فی فأخذ بقفای، ثم أدخل یده فی فی فانتزعها بلعابها، ثم طرحها فی الجرن، فقال أصحابه: لو ترکت الغلام فأکلها، فقال: ان الصدقة لا تحل لآل محمد «صلی الله علیه و اله و سلم» [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(من از وی (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) چنان آموختم که روزی جلوی ایشان در خرمن خرما خشک کنی در خرماهای صدقه راه می‌رفتم. خرمایی را برداشته و در دهانم انداختم. آن حضرت پشت گردنم را گرفت و دست در دهانم کرد و آن را با شیره‌اش از دهانم بیرون آورد و آن را مجددا به خرمن‌زار افکند. اصحاب ایشان گفتند: کودک را وا می‌گذاشتی که خرما را بخورد. فرمود:

«صدقه هرگز بر آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - حلال نیست.)

پی نوشت ها:

[1] اسد الغابه، ج 2، ص 11.

2- الاستیعاب ج 1، ص 441، ص 8.

3- الأمالی یحیی بن حسین الشجری، ج 20، ص 329، ح 1725.

4- المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج 3، ص 104، ح 2، و ص 117 ح 4984.

5- بحارالأنوار، ج 93، ص 76، س 10، ح 14.

6- بشارة المصطفی، ص 268، س 18.

7- تاریخ دمشق ابن‌منظور، ج 7، ص 5 و 9، س 2 و 7.

8- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام) ص 7، ح 3.

9- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 226، س 9.

10- دعائم الاسلام، ج 1، ص 258.

11- فضائل الخمسة ج 3، ص 243، ص 4.

12- فیض القدیر، ج 2، ص 552، س 1، ح 2529، س 14.

13- کشف الغمة ج 2، ص 106.

14- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 118، ح 2/7795.
15- مسند احمد حنبل، ص 200، س 5.

حمایت امام از عدم بیعت امام حسین با معاویه

زمانی که معاویه وارد کوفه شد از امام حسین علیه‌السلام برای خود بیعت می‌خواست. آن حضرت از بیعت امتناع نمود، ولی معاویه خواست با اجبار از او بیعت بگیرد که امام حسن مجتبی علیه‌السلام معاویه را از این کار بازداشت و چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا معاویة! لا تکرهه فانه لن یبایع أبدا، او یقتل و لن یقتل حتی یقتل أهل بیته. و لن یقتل اهل بیته حتی تقتل شیعته و لن تقتل شیعته حتی یبید أهل الشام [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای معاویه! او «امام حسین علیه‌السلام» را مجبور نساز، زیرا وی هرگز بیعت نخواهد کرد، مگر آن که کشته شود، و هرگز کشته نخواهد شد، تا اینکه خویشانش کشته شوند، و خویشانش هرگز کشته نخواهند شد، تا آن که شیعیانش کشته شوند، و شیعیانش هرگز کشته نخواهند شد، مگر آن که اهل شام نابود شوند.)

پی نوشت ها:

[1] الفتوح (ابن‌اعثم کوفی) ج 4، ص 294.

فلسفه‌ی نام‌گذاری حج اکبر

یکی از مهم‌ترین عبادت‌ها در اسلام حج بیت الله الحرام است که بزرگ‌ترین همایش سیاسی عبادی مسلمانان به شمار می‌رود. در حج، عبادت‌ها و برنامه‌های متنوعی وجود دارد. یکی از آنها برنامه‌ی برائت از مشرکین می‌باشد که در حج اکبر در سال نهم هجری اجرا شد و امام علی علیه‌السلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را اجراء نمود. دستور برائت از مشرکان در آیه‌ی 3 سوره‌ی برائت «توبه» آمده است.

و أذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الأکبر ان الله بریء من المشرکین و رسوله

امام حسن مجتبی علیه‌السلام پیرامون فلسفه‌ی نامگذاری این حج در آیه‌ی کریمه به حج اکبر چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

سمی یوم الحج الأکبر لاجتماع المسلمین و المشرکین فیه و موافقته لأعیاد أهل الکتاب و لم یتفق ذلک قبله و لا بعده فعظم فی قلب کل مؤمن و کافر [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(روز حج اکبر نامیده شده، زیرا مسلمانان و مشرکان در آن همدل و هم داستان شدند و آن از این جهت بود که برای هر دو گروه ایام حج محسوب شد. و آن، با اعیاد اهل کتاب [نیز] مقارن شد. در حالی که نه پیش از آن و نه بعد از آن چنین تقارنی نبوده است. از این رو، در دل هر مؤمن و کافر بزرگ گردیده است.)

پی نوشت ها:

[1] تفسیر کشاف، ج 2، ص 173.

بر طبق نقل آیات قرآن کریم، [1] پس از آن که حضرت آدم علیه‌السلام با نزدیک شدن به درختی که از آن نهی شده بود، مرتکب ترک اولی شد، و در این حد خدا را نافرمانی کرد، که خداوند او را به زمین هبوط داد. امام حسن علیه‌السلام در این زمینه فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان آدم علیه‌السلام لما هبط من الجنة هبط علی أبی‌قبیس و الناس یقولون بالهند، فشکی الی ربه الوحشة و انه لا یسمع ما کان یسمع فی الجنة فأهبط الله تعالی علیه یاقوتة حمراء فوضعت فی موضع البیت فکان یطوف بها آدم علیه‌السلام و کان یبلغ ضوؤها الأعلام فعلمت الأعلام علی ضوئها فجعله الله عزوجل حرما [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(زمانی که منزلت و جایگاه حضرت آدم در پیشگاه خداوند دچار تغییر شد و خداوند او را از بهشت فرو فرستاد، حضرت آدم (که درود خدا بر پیامبر ما و آلش و بر او باد) بر فراز [کوه] ابوقبیس فرود آمد. (اما مردم [اهل سنت] می‌گویند بر سرزمین هندوستان فرود آمده است) وی از تنهایی و از اینکه آنچه را که در بهشت می‌شنید، اکنون نمی‌شنود، به درگاه خداوند شکایت کرد.

این بود که خداوند یاقوت سرخی را فرو فرستاد که در جایگاه فعلی بیت (الله الحرام «کعبه») نهاده شد. و حضرت آدم همواره بر آن طواف می‌کرد و از آن یاقوت نوری بر می‌خاست که پرتو آن به قله‌ی کوه‌های بزرگ اطراف می‌تابید، چنان که آن قله‌ها از تابش آن نور، دیده می‌شدند، و به همین خاطر خدای بزرگ آنجا را حرم قرار داد.)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی بقره، آیه‌های 35 - 37.

[2] علل الشرایع ج 2، ص 127، ح 4.

آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء

آیات بسیاری از قرآن کریم در شأن اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است. از جمله‌ی آنها آیه‌ی تطهیر (آیه‌ی 33، سوره‌ی احزاب) می‌باشد.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

لما نزلت آیة التطهیر جمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی کساء لأم سلمة خیبری ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بیتی و عترتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی آیه‌ی تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را درون کسای خیبری متعلق به ام‌سلمه گرد آورد و سپس فرمود: بارخدایا! اینان اهل بیت و عترت من هستند. پس پلیدی را از آنها دور کن و به طهارت مخصوص خود، پاکیزه‌شان دار.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 14، ص 56 و 61.

2- شواهد التنزیل، ج 2، ص 30، ح 649.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 579، ح 15، و ص 581، ح 20.

حرم (حد حرم الهی در مکه)

بر طبق نقل آیات قرآن کریم، [1] پس از آن که حضرت آدم علیه‌السلام با نزدیک شدن به درختی که از آن نهی شده بود، مرتکب ترک اولی شد، و در این حد خدا را نافرمانی کرد، که خداوند او را به زمین هبوط داد. امام حسن علیه‌السلام در این زمینه فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان آدم علیه‌السلام لما هبط من الجنة هبط علی أبی‌قبیس و الناس یقولون بالهند، فشکی الی ربه الوحشة و انه لا یسمع ما کان یسمع فی الجنة فأهبط الله تعالی علیه یاقوتة حمراء فوضعت فی موضع البیت فکان یطوف بها آدم علیه‌السلام و کان یبلغ ضوؤها الأعلام فعلمت الأعلام علی ضوئها فجعله الله عزوجل حرما [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(زمانی که منزلت و جایگاه حضرت آدم در پیشگاه خداوند دچار تغییر شد و خداوند او را از بهشت فرو فرستاد، حضرت آدم (که درود خدا بر پیامبر ما و آلش و بر او باد) بر فراز [کوه] ابوقبیس فرود آمد. (اما مردم [اهل سنت] می‌گویند بر سرزمین هندوستان فرود آمده است) وی از تنهایی و از اینکه آنچه را که در بهشت می‌شنید، اکنون نمی‌شنود، به درگاه خداوند شکایت کرد.
این بود که خداوند یاقوت سرخی را فرو فرستاد که در جایگاه فعلی بیت (الله الحرام «کعبه») نهاده شد. و حضرت آدم همواره بر آن طواف می‌کرد و از آن یاقوت نوری بر می‌خاست که پرتو آن به قله‌ی کوه‌های بزرگ اطراف می‌تابید، چنان که آن قله‌ها از تابش آن نور، دیده می‌شدند، و به همین خاطر خدای بزرگ آنجا را حرم قرار داد.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی بقره، آیه‌های 35 - 37.
[2] علل الشرایع ج 2، ص 127، ح 4.

حد خوردن ولید بن عقبه
ولید عقبه (برادر رضاعی عثمان بن عفان خلیفه‌ی سوم) زمانی که والی کوفه بود شرب خمر نموده و این مطلب برای عثمان و همه‌ی مسلمانان ثابت شد. زمانی که خواستند حد بر او اجرا کنند کسی جرأت نمی‌کرد، چون ولید آنها را تهدید نموده و به قرابت خود با خلیفه می‌ترساند.
امام علی علیه‌السلام تازیانه را برداشت تا حد الهی را بر او جاری سازد.
این زمان امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
ول حارها من تولی قارها [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (کسی که خنکی آن را چشید، باید گرمای آن را نیز تحمل نماید.)
این مطلب ضرب المثلی است که توسط امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی ولید بن عقبه به هنگام اجرای حد شراب توسط حضرت علی علیه‌السلام به کار رفته است و گویای این حقیقت است که اگر کسی لذت شراب را چشید، باید سوز شلاق‌های آن را نیز تحمل نماید.

پی نوشت ها:
[1] المستقصی، ج 2، ص 381، ح 1405.

نکوهش از حسد
یکی از بدترین رذایل اخلاقی در فرهنگ اسلامی حسادت نسبت به دیگران است. روانشناسان می‌گویند: «حسد آمیزه‌ای از کینه‌جویی و ترس است که به خاطر ترس انسان حسود توانایی ابراز بغض و کینه را ندارد و لذا نسبت به دیگران رشک می‌ورزد.»
امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این بیان یکی از پیامدهای شوم حسد را بیان می‌فرمایند.
قال علیه‌السلام:
ما رأیت ظالما أشبه بمظلوم من حاسد [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (من ظالمی مظلوم نماتر از حسود سراغ ندارم.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالانوار، ج 75، ص 111، ح 6.
2- کشف الغمة، ج 2، ص 148.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 723، ح 58، و ص 555، ح 9.
4- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 127 به نقل از «مطالب السؤول ص 69 ط. ا».

حلم امام در برابر دشمن ناآگاه

در حدیث آمده است یکی از اهل شام که به مدینه آمده بود، همین که با امام حسن علیه‌السلام برخورد نمود شروع کرد به ناسزاگویی (همان گونه که در شام اهانت و ناسزاگویی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رایج بود) امام علیه‌السلام به او پاسخی نداد تا سخنانش تمام شود.
سپس آن حضرت به مرد شامی سلام کرد و فرمود:
أیها الشیخ أظنک غریبا و لعلک شبهت فلو استعتبتنا اعتبناک و لو سألتنا أعطیناک و لو استرشدتنا أرشدناک و لو استحملتنا و ان کنت جائعا اشبعناک و ان کنت عریانا کسوناک و ان کنت محتاجا اغنیناک و ان کنت طریدا آویناک و ان کان لک حاجة قضیناها لک فلو حرکت رحلک الینا و کنت ضیفنا الی وقت ارتحالک کان اعود علیک لأن لنا موضعا رحبا و جاها عریضا و مالا کبیرا. (کثیرا) [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای شیخ گمان می‌کنم که غریب باشی و گویا بر تو اموری مشتبه شده باشد، پس اگر از ما حلالیت بطلبی و بخواهی که از تو راضی شویم، از تو راضی و خشنود می‌شویم و اگر چیزی سؤال کنی برایت باربر فراهم می‌کنیم و اگر از ما طلب ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می‌کنیم و اگر باربرداری بطلبی عطا می‌کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر می‌کنیم و اگر برهنه باشی تو را می‌پوشانیم و اگر محتاج باشی بی‌نیازت می‌کنیم و اگر رانده شده‌ای ترا پناه می‌دهیم و اگر حاجتی داری حاجتت را برمی‌آوریم و اگر بار خود را به خانه‌ی ما فرود آوری و میهمان ما باشی، تا وقت رفتن برای تو بهتر خواهد بود، زیرا که ما خانه‌ی بزرگ و جاه و مال فراوان داریم.)
در ادامه‌ی روایت آمده است:
آن مرد چون این برخورد را از حضرت امام مجتبی علیه‌السلام دید، گریست و گفت:
(شهادت می‌دهم که تو جانشین خدا در زمین هستی و خدا می‌داند که رسالت خویش را در کجا قرار دهد. من پیش از این سرسخت‌ترین دشمن تو و پدرت بوده‌ام، اما الان دوست داشتنی‌ترین شخص نزد من تو هستی.)
و در حدیث دیگری آمده است:
مردی از اهل شام می‌گوید به مدینه رفتم کسی را دیدم که نیکوتر از او ندیده بودم، پرسیدم او کیست؟ گفتند: حسن بن علی است. بر علی رشک بردم که پسری این چنین دارد، رفتم در مقابلش به او گفتم: آیا تو پسر ابوطالبی؟.

قال علیه‌السلام:
أنا ابن ابنه. قلت: فیک و بأبیک أسبهما. قال علیه‌السلام: أحسبک غریبا. قلت: أجل. قال علیه‌السلام: فمل معی ان احتجت الی منزل أنزلناک و الی مال أرفدناک و الی حاجة عاوناک [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(من پسر او هستم. گفتم: پس به تو و پدرت دشنام می‌دهم. امام علیه‌السلام فرمود: تو را غریبه می‌بینم. گفتم: بله، فرمود: همراه من شو! چنانچه نیاز به منزلی داشتی میزبانت می‌شویم و اگر نیازمند کمک مالی بودی، تو را تأمین می‌کنیم و اگر به کاری نیاز داشتی کمکت می‌کنیم.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 118 به نقل از مقتل الحسین خوارزمی، ص 131، ط الغری.
2- بحارالأنوار، ج 43، ص 344.
3- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 26.
4- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام ص 169، ح 250.
5- کامل مبرد، ج 1، ص 325.
6- مسند امام مجتبی علیه‌السلام ص 50، ح 10، و ص 93، ح 103.
7- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 19.
8- منتهی الآمال، ج 1، ص 162.
[2] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 118، و 119 به نقل از مطالب السئوول، ص 67 ط. طوان.
2- الکامل فی اللغة و الأدب (للمبرد) ج 2، ص 84.
3-ربیع الابرار، ج 2، ص 214، ح 32.
4- نثر الدرر، ج 1، ص 331، ب 4.
5- نهایة الارب، ج 6، ص 52، ط قاهره و ص 117، ح 4.

حلم امام در برابر دشمن آگاه (مروان)

زمانی که مروان والی مدینه بود هر جمعه در خطبه‌های نماز جمعه علی علیه‌السلام را سب می‌کرد و یک بار برای امام حسن مجتبی علیه‌السلام پیغام زشتی داد، امام علیه‌السلام با حلم و بردباری تمام فرمود:
قال علیه‌السلام:
ارجع الیه فقل له: انی والله لا أمحو عنک شیئا مما قلت بأن أسبک و لکن موعدی و موعدک الله، فان کنت صادقا جزاک الله بصدقک، و ان کنت کاذبا فالله أشد نقمة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(به سوی او بازگرد و به او بگو: سوگند به خدا که با دشنام دادن به تو، چیزی از [گناه] تو نخواهم شست، اما قرار من و تو [نزد] خدا باشد، چنانچه راست گفته‌ای خداوند تو را به [پاداش] راستگوییت اجر دهد ولی اگر دروغ گفته باشی، خداوند بسی سخت کیفر است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 119، ح 5، به نقل تاریخ الخلفاء، ص 190.
2- تاریخ الخلفاء، ص 190.

حفظ حرمت آبروی سائل در هنگام بخشش

یکی از ضرورت‌های ارزشمند اخلاقی حفظ آبرو و شخصیت نیازمندان و درخواست کنندگان است. روزی کسی در مجلس امام حسن علیه‌السلام خواست حاجتش را بیان کند، امام علیه‌السلام فرمود: خواسته‌ات را بنویس و بیاور تا آن را برآوریم. سائل نوشت و آورد.
امام علیه‌السلام دو برابر خواسته‌اش را به او عطا کرد و او رفت. همنشینان امام عرض کردند نامه‌ی با برکتی بود!. امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام
برکتها علینا أعظم حین جعلنا للمعروف أهلا أما علمت أن المعروف ما کان ابتداء من غیر مسألة، فأما من أعطیته بعد مسألة فانما أعطیته بما بذل لک من وجهه [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(برکت آن برای ما بیشتر است، چرا که ما را جایگاه و صاحب معروف دانسته است (و با امید به بخشش ما به سوی ما آمده است) آیا نمی‌دانی معروف آن است که پیشاپیش بدون درخواست انجام شود آنچه که پس از درخواست دادی، به پاداش آن آبرویی است که در پای تو ریخت.)

پی نوشت ها:
[1] احقاق الحق، ج 11، ص 147، ح 10، به نقل از المحاسن و المساوی، ص 55، ط بیروت بیهقی.

حجت خدا در میان بندگان

یکی از ویژگی‌های ائمه علیهم‌السلام علم الهی آنهاست که اگر بخواهند می‌توانند از همه‌ی حقایق خبر دهند و این علاوه بر حجت خدا بودن آنهاست که به واسطه‌ی حجت خدا بودن نیز بر تمام عالم وجود اشراف کامل دارند. از جمله: پیرامون آگاهی آن حضرت به لغات مختلف خود فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان لله مدینتین احداهما بالمشرق و الأخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل مدینة ألف ألف باب، لکل باب مصراعان من ذهب و فیهما سبعون ألف لغة، یتکلم کل واحد بخلاف صاحبه، و أنا أعرف جمع اللغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسین أخی [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خدای را دو شهر است که یکی در خاور دیگری در باختر است. آنها را دیوارهایی از آهن است و هر شهری را هزار هزار دروازه است که هر دروازه‌ای را دو چهار چوب از طلاست و در آنها، هفتاد هزار گویش هست که هر کدام به خلاف رفیقش سخن می‌گوید و من تمام آن گویش‌ها را می‌دانم و نه در آنها و نه میان آنها و نه بر فراز آنها حجتی جز من و برادرم حسین نیست.)

پی نوشت ها:

[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 145، ح 5.
2- اختصاص شیخ مفید، ص 291.
3- اصول کافی، ج 1، ص 462، ح 5.
4- الارشاد (للمفید) ص 198.
5- بحارالأنوار، ج 43، ص 337، ح 7.
6- بصائر الدرجات، ص 512، ح 5، و ص 513، ح 11 و ص 514، ح 12.
7- تفسیر برهان، ج 1، ص 48، ح 15.
8- حلیة الابرار، ج 3، ص 45، ح 1 و 2 و ص 46، ح 3 و 4.
9- کنز الدقایق، ج 10، ص 187.
10- مختصر بصائر الدرجات، ص 11 و ص 12 و 13.
11- مدینة المعاجز، ج 3، ص 253، ح 36 /874 و ص 254، ح 37 /875.
12- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 98، ح 5 و ص 111 ح 3، و ص 499، ح 3، و ص 503، ح 8.
13- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 9 و ص 40.

حکمین

پس از پایان خفت‌بار ماجرای حکمیت سخن درباره‌ی آن میان مردم فراوان بود. برخی گفتند: چه شد که امیرالمؤمنین به نزدیکان خود بگوید که درباره‌ی حکمیت و حکمین صحبتی نمایند.

امام علی علیه‌السلام روزی از بالای منبر به فرزندش امام حسن علیه‌السلام توجه نموده و فرمود: برخیز درباره‌ی حکمین با مردم سخن بگو. امام حسن علیه‌السلام برخاست و فرمود:

قال علیه‌السلام:

أیها الناس انکم قد اکثرتم فی هذین الرجلین و انما بعثا لیحکما بالکتاب علی الهوی فحکما بالهوی علی الکتاب، و من کان هکذا لم یسم حکما و لکنه محکوم علیه.

و قد أخطأ عبدالله بن قیس، اذ جعلها لعبد الله بن عمر. فأخطأ فی ثلاث خصال: واحدة أنه خالف أباه اذ لم یرضه لها و لا جعله من أهل الشوری، و أخری أنه لم یستأمره فی نفسه و ثالثة أنه لم یجتمع علیه المهاجرون و الأنصار الذین یعقدون الأمارة و یحکمون بها علی الناس و أما الحکومة فقد حکم النبی علیه الصلاة و السلام سعد بن معاذ فی بنی قریظة فحکم بما یرضی الله به و لا شک و لو خالف یرضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مردم، درباره‌ی این دو مرد «عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص» زیاد حرف زدید و حق آن است که این دو تن اعزام شدند تا با کتاب [خداوند] حکم بر نظرات شخصی کنند، ولی آنان با نظرات شخصی حکم بر کتاب [خداوند] کردند و هر کس چنین کند، حکم نامیده نشود، بلکه محکوم نامیده شود «محکوم علیه و خطاکار است». عبدالله بن قیس خطا کرد که عبدالله بن عمر را نامزد خلافت کرد و به سه دلیل در انتخابش دچار اشتباه شد.

دلیل اول آن که وی با پدر عبدالله [یعنی عمر] مخالفت ورزیده است، زیرا خود عمر پسر خویش را شایسته خلافت ندید و حتی وی را از افراد شورای خلافت هم قرار نداد.

دلیل دوم آن که وی از عبدالله کسب تکلیف نکرد، که آیا خود را لایق می‌داند یا نه و آیا راضی هست برای گرفتن عنان خلافت یا خیر؟.

دلیل سوم آن که مهاجرین و انصار که تصمیم گیرنده‌ی امارت هستند و با آن تصمیم بر مردم تکلیف معین می‌کنند، درباره‌ی عبدالله عمر همدل نیستند. اما خود حکمیت، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن معاذ را درباره‌ی سرنوشت بنی‌قریظه حکم قرار داد و وی بدان چه که خدا

بر آن رضایت داشت، حکم کرد و چنانچه این کار خلاف بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز بدان رضا نمی‌داد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 350.

2- بحارالأنوار، ج 33، ص 393، ح 618.

3- عقد الفرید، ج 5، ص 92.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 265، ح 1.

5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 145. به نقل از حیاة الامام الحسن علیه‌السلام للشیخ باقر القرشی، ج 1، ص 479 ط. نجف.

حمایت از یاران باوفا

در پی پذیرش صلح از طرف امام حسن علیه‌السلام معاویه به امام نوشت که همه‌ی گذشته‌ها را طبق درخواست تو فراموش می‌کنم، ولی سوگند خورده‌ام که هرگاه بر قیس بن سعد بن عباده (یکی از یاران باوفای امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام) پیروز شوم، دست و زبانش را ببرم. امام حسن علیه‌السلام در پاسخ نوشت:
من هرگز تا هنگامی که تو در طلب قیس بن سعد یا هر کس دیگری به هر جرمی باشی، با تو بیعت نخواهم کرد، هر چند جرم کسی کوچک یا بزرگ باشد [1] .
و در حدیث دیگری آمده است که:
زیاد بن ابیه حکم بازداشت یکی از یاران امام حسن علیه‌السلام را صادر نموده بود. امام حسن علیه‌السلام برای زیاد نامه‌ای نوشت.
و کتب علیه‌السلام:
اما بعد؛ فقد علمت ما کنا أخذنا لأصحابنا و قد ذکر فلان أنک قد عرضت له، فاحب الا تعرض له الا بخیر [2] .
امام حسن علیه‌السلام نوشت:
(اما بعد از حمد و سپاس خداوند، تو می‌دانی که ما برای یاران‌مان از معاویه چه عهدی گرفته‌ایم. شخصی می‌گوید که؛ تو متعرض او شده‌ای. من دوست دارم که جز به نیکی با او برخورد نکنی.)
زیاد پاسخ تندی به امام حسن علیه‌السلام نوشت: امام علیه‌السلام نامه‌ی او را برای معاویه فرستاد، معاویه به زیاد امر کرد که دست از یار باوفای امام حسن علیه‌السلام بردارد.
و در حدیث دیگری آمده است: به امام حسن علیه‌السلام خبر رسید که زیاد به ابیه (والی کوفه) سعید بن سرح (که از شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام بود) را به اتفاق برادر، فرزند و همسرش زندانی کرد و خانه‌اش را ویران نموده و مالش را مصادره کرد. امام علیه‌السلام به زیاد بن ابیه نامه‌ای نوشت:
کتب علیه‌السلام:
أما بعد؛ فانک عمدت الی رجل من المسلمین له ما لهم و علیه ما علیهم، فهدمت داره، و أخذت ماله، و حبست أهله و عیاله؛ فان أتاک کتابی هذا فابن له داره، واردد علیه عیاله و ماله و شفعنی فیه، فقد أجرته، والسلام.
... و کتب جواب کتابه کلمتین لا ثالثة لهما: من الحسن بن فاطمة الی زیاد بن سمیة، أما بعد، فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: «الولد للفراش و للعاهر الحجر». والسلام [3] .

امام حسن علیه‌السلام نوشت:
(اما بعد از حمد و ستایش خداوند، تو به مردی از مسلمانان که همان حقوق مسلمانان را داراست و هر چه که به نفع آنها باشد، به نفع او نیز هست و هر چه که به زیان آنها باشد، به زیان او نیز هست متعرض شده و خانه‌اش را ویران کرده و مالش را ستانده و اهل و عیالش را زندانی کرده‌ای. پس وقتی این نامه‌ی من به تو رسید، خانه‌اش را برایش بساز و عیال و مالش را به او بازگردان و شفاعت مرا درباره‌ی او بپذیر که من او را پناه داده‌ام. با درود.
(زیاد بن ابیه پاسخ نامطلوبی به امام حسن علیه‌السلام داد. امام متن جواب او را برای معاویه فرستاد و معاویه نیز زیاد را نکوهش کرد و دستور داد فرمان امام حسن علیه‌السلام را اجرا نماید.) امام حسن علیه‌السلام در پاسخ نامه‌ی زیاد نامه‌ای نوشت که تنها دو کلمه داشت و سه کلمه نشد:
از حسن بن فاطمه به زیاد بن سمیه! اما بعد، همانا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرزند از آن بستر است و نصیب زناکار سنگ. با درود.) [4] .

پی نوشت ها:

[1] نهایة الارب، ج 7، ص 15، در کتاب الفتوح (ابن‌اعثم کوفی) ج 4، ص 294، مضمون این حدیث موجود می‌باشد.

[2] 1- البیان و التبیین، ج 2، ص 212.
2- بحارالأنوار، ج 44، ص 92، ح 7.
3- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 18.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 375، ح 3، و ص 378، ح 5.
5- نثر الدرر، ج 3، ص 21.

[3] 1- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 9، ص 86.
2- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 194.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 376، ح 4.

[4] اشاره به انتصاب زیاد به ابوسفیان است.

براساس روایات صدقه بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام می‌باشد و این به جهت تعظیم مقام آنان است. در این باره امام حسن علیه‌السلام می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

و عقلت منه أنی مررت یوما بین یدیه فی جرن من جرن تمر الصدقة، فأخذت تمرة و طرحتها فی فی فأخذ بقفای، ثم أدخل یده فی فی فانتزعها بلعابها، ثم طرحها فی الجرن، فقال أصحابه: لو ترکت الغلام فأکلها، فقال: ان الصدقة لا تحل لآل محمد «صلی الله علیه و اله و سلم» [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(من از وی (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) چنان آموختم که روزی جلوی ایشان در خرمن خرما خشک کنی در خرماهای صدقه راه می‌رفتم. خرمایی را برداشته و در دهانم انداختم. آن حضرت پشت گردنم را گرفت و دست در دهانم کرد و آن را با شیره‌اش از دهانم بیرون آورد و آن را مجددا به خرمن‌زار افکند. اصحاب ایشان گفتند: کودک را وا می‌گذاشتی که خرما را بخورد. فرمود:

«صدقه هرگز بر آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - حلال نیست.»

پی نوشت ها:

[1] اسد الغابه، ج 2، ص 11.

2- الاستیعاب ج 1، ص 441، ص 8.

3- الأمالی یحیی بن حسین الشجری، ج 20، ص 329، ح 1725.

4- المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج 3، ص 104، ح 2، و ص 117 ح 4984.

5- بحارالأنوار، ج 93، ص 76، س 10، ح 14.

6- بشارة المصطفی، ص 268، س 18.

7- تاریخ دمشق ابن‌منظور، ج 7، ص 5 و 9، س 2 و 7.

8- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام) ص 7، ح 3.

9- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 226، س 9.

10- دعائم الاسلام، ج 1، ص 258.

11- فضائل الخمسة ج 3، ص 243، ص 4.

12- فیض القدیر، ج 2، ص 552، س 1، ح 2529، س 14.

13- کشف الغمة ج 2، ص 106.

14- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 118، ح 2/7795.
15- مسند احمد حنبل، ص 200، س 5.

هنگامی که امام حسن علیه‌السلام از کوفه (پس از صلح با معاویه) عازم مدینه بود. برخی از شخصیت‌های بزرگ شیعیان مانند: مسیب بن نجبه و ظبیان بن عماره تمیمی برای بدرقه‌ی آن حضرت آمدند.
قال علیه‌السلام:
الحمد لله الغالب علی أمره، لو اجتمع الخلق جمیعا علی ان لا یکون ما هو کائن ما استطاعوا. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سپاس خدای را که در دفاع از فرمان‌هایش چیره‌دست و پیروز است، به طوری که اگر تمام مخلوقات جمع شوند تا آنچه که قرار است انجام شود را برگردانند، هرگز قادر نخواهند بود.)
و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی حتمی بودن اجرای قضا و قدر الهی فرمود:
قال علیه‌السلام:
رفع الکتاب و جف القلم و امور بقضاء فی کتاب قد خلا. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(نوشتن تمام شد و قلم خشکید و امور به دست قضاء الهی سپرده شد در کتابی که از دسترس خارج شده است.)

پی نوشت ها:
[1] موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 280.
[2] مجمع الزواید، ج 7، ص 191.

حقیقت مرگ

در تعریف حقیقت مرگ سخنان بسیاری گفته شد، امام حسن علیه‌السلام یکی از زیباترین سخنان را درباره‌ی آن فرمود:

قال علیه‌السلام:

ما رأیت حقا لا باطل فیه أشبه بباطل لا حق فیه من الموت. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(من چون مرگ حقی که باطل در آن راه ندارد، نیافتم که در شباهت در دید مردم همچون باطلی است که حق در آن راه ندارد. «یعنی مرگ حقیقتی انکار ناپذیر است، ولی مردم با آن مثل یک باطل بی‌اساس برخورد می‌کنند، و این از شگفتی‌های زندگی انسان در دنیاست.»)

پی نوشت ها:

[1] 1- شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج 18، ص 311.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 733، ح 117.

حد خوردن ولید بن عقبه

ولید عقبه (برادر رضاعی عثمان بن عفان خلیفه‌ی سوم) زمانی که والی کوفه بود شرب خمر نموده و این مطلب برای عثمان و همه‌ی مسلمانان ثابت شد. زمانی که خواستند حد بر او اجرا کنند کسی جرأت نمی‌کرد، چون ولید آنها را تهدید نموده و به قرابت خود با خلیفه می‌ترساند.

امام علی علیه‌السلام تازیانه را برداشت تا حد الهی را بر او جاری سازد.

این زمان امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

ول حارها من تولی قارها [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (کسی که خنکی آن را چشید، باید گرمای آن را نیز تحمل نماید.)

این مطلب ضرب المثلی است که توسط امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی ولید بن عقبه به هنگام اجرای حد شراب توسط حضرت علی علیه‌السلام به کار رفته است و گویای این حقیقت است که اگر کسی لذت شراب را چشید، باید سوز شلاق‌های آن را نیز تحمل نماید.

پی نوشت ها:

[1] المستقصی، ج 2، ص 381، ح 1405.

خصوصیات امام مجتبی

تمام مردم مسلمان حضرت امام مجتبی (علیه السّلام) را به عنوان سبط اکبر حضرت خاتم انبیاء (صلّی اللّه علیه و آله) و فرزند ارشد امیرالمؤمنین (علیه السّلام) و اوّلین فرزند فاطمه زهراء (علیها السلام) و دوّمین امام و سوّمین حجّت خدا و چهارمین معصوم می شناسند.
او که در روز سه شنبه نیمه ی ماه مبارک رمضان سال دوّم هجری [1] دنیا را به نور جمالش منوّر کرد و در دامن پاک و مطهّر حضرت فاطمه ی زهراء (علیها السلام) متولّد شد. پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) اسمش را «حسن» و کنیه اش را «ابا محمّد» گذاشت. (زیرا در عرب رسم است که در همان روزهای اوّل تولّد به خاطر عظمت دادن به طفل و ایجاد روحیه ی پدری و مربّی شدن تدریجی کنیه ای برای او تعیین می کنند). لذا به خاطر آنکه رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) اسوه و الگو برای مردم مسلمان است. برای فرزند و نوه ی عزیزش کنیه ی «ابو محمّد» را انتخاب کرد و از همان روز اوّل او را «ابو محمّد حسن بن علی» (علیهما السّلام) نام دادند.
حضرت مجتبی (علیه السّلام) را در حالی که لباس سفیدی به او پوشانده بودند رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) در آغوش کشید و اذان به گوش راست و اقامه به گوش چپش گفتند و زبان به دهانش گذاشتند و او زبان آن حضرت را مکید.
رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) او را به همسر «عبّاس بن عبدالمطلب» که «ام الفضل» نام داشت سپردند تا او را شیر دهد. زیرا قبلا امّ الفضل در خواب دیده بود که «عضوی از اعضای رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) در کنار او است».
پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) خوابش را تعبیر فرموده بودند که حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) پسری می آورد که تو خدمتگزار او خواهی بود.
حضرت مجتبی (علیه السّلام) بسیار زیبا بودند، پوست صورتشان سفید و کمی گلگون، چشمهای مبارکشان سیاه و درشت بود، گونه هایشان نرم و محاسنشان پرپشت بود، موی سرشان مجعّد، گردنشان نقره ای، شانه هایشان پهن و اندامشان مناسب و در ملاحت و جذّابیت و زیبائی کسی مانند آن حضرت نبود وقتی به در خانه می نشستند عابرین از رفتن باز می ماندند و می ایستادند و کوچه از جمعیت پر می شد، همه مبهوت جمال مبارکشان بودند. پدر و جدّشان بهترین خلق خدا و مادرشان بهترین زنان جهان بود.

روزی معاویه در حالی که میان سران قریش و اشراف نشسته بود گفت: بهترین مردم از نظر نسب و حسب به نظر شما چه کسی است «مالک بن عجلان» برخاست و به حضرت مجتبی (علیه السّلام) اشاره کرد و گفت: این (یعنی امام مجتبی (علیه السّلام)).
پدرش علی (علیه السّلام) است مادرش فاطمه (سلام اللّه علیها)، عمویش جعفر طیار (علیه السّلام) و جدّش پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) و جدّه اش خدیجه کبری (علیها السلام) است.
آنهائی که در مجلس حاضر بودند همه از ترس سکوت کردند ولی «عمرو بن عاص» به «مالک» گفت: شدّت محبّت تو به خاندان پیغمبر (علیهم السّلام) سبب شده که به دروغ حرف بزنی.
مالک در جوابش گفت: که من جز به راستی و درستی سخنی نگفته ام و تو هم این را بدان که هر کس رضایت مخلوق را بر غضب خدا ترجیح دهد در آخرت شقی و بدبخت است، من معتقدم حتّی بنی هاشم از همه ی مردم پاک تر و سخاوتمندترند. سپس رو کرد به معاویه و گفت: تو بگو آیا این چنین نیست؟
معاویه در جواب گفت:چرا همین طور است که تو می گوئی. [2] .
رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) او را بسیار دوست می داشت و مکرّر قلبا و عملا و لسانا به او اظهار محبّت می فرمود که روایات فراوانی در کتب سنّی و شیعه در این باره ذکر شده است.
در پرانتز، این مطلب قابل ذکر است که بگوئیم.
(شاید هنوز جمعی نتوانند بفهمند که فرزندان دخترِ انسان مانند فرزندان پسر انسان صد درصد به پدربزرگ منتسب اند.
ولی قرآن و ده ها روایت و علم «ژنتیک» ثابت کرده که اگر مادر در انعقاد نطفه ی فرزند نقش بیشتری از پدر نداشته باشد لااقل نقشش با پدر مساوی است (که ما این مطلب را مفصّلا در کتابهای دیگرمان اثبات کرده ایم [3] و دیگر در اینجا که بنای اختصار را داریم اطاله ی کلام، نمی دهیم.)
حضرت امام مجتبی (علیه السّلام) دارای صفات نیکوئی بود که خدای تعالی او را برای مردم جهان الگو قرار داده بود.
او در دوران عمرش همیشه طرفدار حق بود و نمی خواست و نمی گذاشت کسی به کسی ظلم کند.
او بیشتر از همه خدا را در کارها منظور می فرمود و از خشیت و خوف خدا می لرزید و شبها مشغول عبادت و بندگی خدا بود و همه ی اعمالش مرضی پروردگار متعال بود.
او وقتی از قرآن کلمه ی «یا اَیهَا الَّذینَ امَنُوا» را تلاوت می کرد می گفت:«لبّیک اللّهمّ لبّیک» و به خدای تعالی این گونه پاسخ می داد و ابراز محبّت می نمود.

او به هیچ وجه جز راستی و صداقت چیز دیگری اظهار نمی فرمود و سخنانش مانند آیات قرآن، محکم و حجّت و حقیقت داشت.
او بیست و پنج مرتبه پیاده از مدینه به مکّه مسافرت فرمود و خانه خدا را زیارت نمود.
او اموال خود را دو مرتبه بین فقرا تنصیف کرد و نیمی از آنها را به آنان انفاق فرمود.
او در بعضی اوقات ایثار می نمود یعنی همه ی اموالشان را در مواقع خاص به بعضی از فقرا می بخشیدند.
او وقتی وضو می گرفت و می خواست با خدای تعالی هم صحبت شود و به نماز بایستد رنگش می پرید و از خوف خدای تعالی اعضای وجودش می لرزید.
او وقتی به در مسجد می رسید لحظه ای می ایستاد و دو دستش را به طرف آسمان دراز می کرد و می گفت:
پروردگارا، میهمان تو به در خانه ات ایستاده، پروردگارا، ای نیکوکاری که گناهکاران با امیدی به در خانه ات می آیند از کارهای زشتی که من انجام داده ام و در مقابل، عفو و رحمت و نیکی که تو انجام می دهی، درگذر. [4] .
پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) فرمود: من هیبت و حلم خود را به «حسن بن علی» (علیه السّلام) داده ام.
او دارای حلم عجیبی بود که در مقابل دشمنان علی بن ابیطالب (علیه السّلام) صبر می کرد و از قدرت خدادادی خود، علیه آنان به خاطر بندگی خدا عکس العملی از خود نشان نمی داد و از قدرت خود استفاده نمی کرد.
او کینه ی احدی جز دشمنان خدا را در دل نداشت و برای خدا دوستان خدا را دوست می داشت و برای خدا دشمنان خدا را دشمن می داشت.
او احاطه ی علمی بر ماسوی اللّه داشت و اگر می خواست از حالات هر موجود ریزی ولو آنکه در اعماق زمین و یا در آسمانها باشد اطّلاع پیدا کند مطّلع می شد.
او از هرگونه گناه و خطا و سهو و نسیان دور بود و از همه ی اینها معصوم بود.
او به قدری به خدای تعالی نزدیک بود که دستش، دست خدا و چشمش، چشم خدا و گوشش، گوش خدا و اراده اش، اراده ی الهی محسوب می شد.
او مانند رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) دارای خُلق نیکو و عظیمی بود که مردم از حُسن خُلقش در شگفت بودند.
او مانند رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) نسبت به مردم به قدری

مهربان بود که حاضر نبود لحظه ای انسانی در ناراحتی بسر ببرد و به فرموده ی قرآن مصداق صحیح «عَزیزٌ عَلَیهِ ما عَنِتُّمْ» [5] بود.
او به قدری سخاوت داشت که فقرا و مساکین دائما از خوان احسانش بهره مند می شدند و مظهر اتمّ «وَ یؤْثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» [6] بود.
او پناه بی پناهان و پیشوای پرهیزکاران بود.
او دارای شجاعتی بود که اگر مصالح اقتضا می کرد یک تنه بر تمام لشگریان معاویه و غیره غلبه می فرمود.
او به قدری در بندگی خدا و محبّت به خدا کامل بود که به هیچ وجه غیر خدا را در هیچ کار مؤ ثّر نمی دانست و تنها به خدای تعالی متّکی بود.
او یک کلمه روی هوای نفس سخن نمی گفت و کلمات او همان سخنان خدای تعالی و پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) بود.
او واسطه ی بین خدا و خلق بود.
او وصی رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) بود.
او بقیة اللّه و شریک القرآن بود.
و بالاخره اگر هر یک از خوبیها در دنیا یاد می شد او اصل و فرع و اوّل و آخر آن خوبی بود. [7] .
در احادیث بسیاری که سنّی و شیعه نقل کرده اند آمده که رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) فرمود:
کسی که حسنم را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است. [8] .
از رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) پرسیدند: در میان فامیلتان و اهل منزلتان چه کسی از همه نزد شما محبوب تر است؟ فرمود:
حسنم، حسینم، آنها را خیلی دوست دارم و هر که آنها را دوست داشته باشد من هم آنها را دوست دارم و بدانید هر که را من دوست داشته باشم خدا هم او را دوست دارد و روز قیامت او را به بهشت می برد و هر کس با آنها دشمنی کند با من دشمنی کرده و کسی که با من دشمنی کند با خدای تعالی دشمنی نموده و هر کس دشمن خدا باشد و خدا او را دشمن بدارد وارد جهنّم می شود.[9] .
پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) مکرّر می فرمود:حسنم و حسینم دو سید، دو آقای جوانان بهشت اند.
علی (علیه السّلام) فرمود:از رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله) شنیدم که می فرمود:محبّت حسن و حسینم آن چنان مرا شیفته کرده که محبّت دیگران را فراموش کرده ام و خدایم به من امر کرده که من آنها را و کسانی که آنها را دوست داشته باشند دوست داشته باشم. [10] .
علي (عليه السّلام) فرمود:روزی حسنم اظهار تشنگی کرد. رسول اکرم

(صلّی اللّه علیه و آله) خودش از جا برخاست و به جای آب شیر گوسفندی را دوشید و به او داد. [11] .
پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) فرمود:حسن و حسین مانند دو چشم اند برای من. [12] .
امام باقر (علیه السّلام) فرمود: حضرت امام حسین (علیه السّلام) در مقابل حضرت امام حسن (علیه السّلام) به خاطر احترامی که برای آن حضرت قائل بود حرف نمی زد.

پی نوشت ها:
[1] 15 رمضان المبارک سال دوّم هجری قمری مصادف بوده است با 23 اسفند سال دوّم هجری شمسی و همزمان با 11 مارس سال 624 میلادی.
[2] تاریخ بیهقی صفحه 101.
[3] کتاب «دو مقاله» و کتاب «انوار زهرا (علیهاالسلام)» و کتاب «پاسخ ما» (نوشته ی مؤلّف).
[4] بحارالانوار جلد 43 صفحه ی 339. متن دعا این است: «ضیفک ببابک یا محسن قد اتاک المسیی فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم».
[5] سوره توبه آیه ی 128. یعنی سخت است بر او که شما ناراحت باشید.
[6] سوره ی حشر آیه ی 9. یعنی آنان ایثار می کنند و آنان را بر خود ترجیح می دهند اگر چه خود آنها دست تنگ باشند.
[7] اقتباس از جمله ی زیارت جامعه که در حقّ ائمّه ی اطهار (علیهم السّلام) می فرماید: «ان ذکر الخیر کنتم اوّله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه.
[8] بحارالانوار جلد 43 صفحه ی 304.
[9] بحارالانوار جلد 43 صفحه 106.
[10] بحارالانوار جلد 43 صفحه ی 269.
[11] بحارالانوار جلد 37 صفحه ی72.
[12] کتاب «سلیم بن قیس» صفحه 212.

در کتابهای «الثاقب فی المناقب» و «العدد القویه» آمده است، امام باقر علیه‌السلام از پدران گرامیش علیهم‌السلام از حذیفه نقل می‌فرماید که، حذیفه گفت:
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با گروهی از انصار و مهاجر در کوه احد بودند، ناگاه امام حسن علیه‌السلام با آرامش و وقار به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت می‌کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دقت به آن حضرت و کسانی که با او بودند، نگاه می‌کرد. بلال رو به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرد و گفت: ای رسول خدا؛ آیا فرد دیگری نیز با او است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
ان جبرئیل یهدیه و میکائیل یسدده، و هو ولدی و الطاهر من نفسی و ضلع من أضلاعی، هذا سبطی و قرة عینی بأبی هو.
همانا جبرئیل او را راهنمائی می‌کند و میکائیل از او محافظت می‌نماید، او فرزند من و جان پاک من و یکی از استخوانهای من است، این حسن سبط و نور چشم من است، پدرم فدای او باد.
آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست ما نیز به همراه آن حضرت برخاستیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که می‌فرمود: «أنت تفاحی، و أنت حبیبی و بهجة قلبی؛» «تو میوه‌ی قلب من، حبیب من و شادمانی دل منی»، دست امام حسن علیه‌السلام را گرفت و به راه افتاد.
ما نیز پشت سر آن حضرت به راه افتادیم، تا آن که آن بزرگوار در جایی نشست و ما نیز گرداگرد وجود نازنینش حلقه زدیم، ما می‌دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چشم از امام حسن علیه‌السلام برنمی‌داشت.
سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
انه سیکون بعدی هادیا مهدیا، هدیة من رب العالمین لی، ینبیء عنی و یعرف الناس آثاری و یحیی سنتی، و یتولی اموری فی فعله، و ینظر الله تعالی الیه و یرحمه، رحم الله من عرف له ذلک و برنی فیه، و أکرمنی فیه.
به راستی که او (امام حسن علیه‌السلام) به زودی پس از من، راهنمای مسلمانان و هدایتگر آنان خواهد بود، او هدیه‌ای از جانب پروردگار جهانیان برای من است، او بعد از من - از من - خبر می‌دهد و آثار مرا به مردم معرفی می‌کند و سنت و روش مرا زنده می‌گرداند، و با رفتارش امور مرا به عهده گرفته و سرپرستی می‌نماید، خداوند نیز به وی با نظر رحمت و

مهر می‌نگرد.
خدای رحمت کند کسی را که این مقام و منزلت را برای او بشناسد و با احترام به او به من نیکویی نموده و مرا گرامی بدارد.

خداوند نخواست دل آنها بشکند

راوی گوید: روزی امام حسن و امام حسین علیهماالسلام سطری خط نوشتند و به سوی جد خویش آمده و به آن حضرت نشان دادند تا در میان آنها قضاوت نماید.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدتی به نوشته‌ی آنها نگاه فرمود، به دلیل اینکه نمی‌خواست دل یکی از آنها را بشکند به آنها فرمود: ای حبیبان من؛
من درس نخوانده‌ام و خط را نمی‌شناسم، به سوی پدر خویش بروید تا میان شما قضاوت نماید و ببیند که کدام یک از شما خطش زیباتر است.
آنها به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل حضرت فاطمه علیهاالسلام وارد شدند. وقتی آنها به سوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند، پدرشان در حال آنها تأمل نمود، و دلش به حال آنها سوخت چون نمی‌خواست یکی از آنها ناراحت شوند. به همین جهت، به آنها فرمود: به سوی مادر خود بروید تا میان شما قضاوت کند.
آنها به سوی حضرت زهرا علیهاالسلام آمدند و آنچه را که نوشته بودند به او نشان دادند و فرمودند: ای مادر؛ جد بزرگوار ما، به ما امر کرد تا خطی بنویسیم، که هر کدام خطش زیباتر باشد او قوی‌تر است. ما خط نوشتیم و به او نشان دادیم، ما را نزد پدرمان فرستاد، پدر نیز ما را به نزد شما روانه کرد. حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام کمی به فکر فرو رفت و متوجه شد که جد و پدرشان نخواستند دل آنها را بشکنند، به همین دلیل فرمود: ای نور چشمانم؛ من گردنبند خود را پاره می‌کنم و آن بر سر شما می‌ریزم، هر کدام از شما که از لؤلؤهای گردنبند بیشتر بردارد، خط او زیباتر و قدرت او بیشتر است.
راوی گوید: گردنبند حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام هفت دانه لؤلؤ داشت. حضرت برخاست و گردنبند خویش را پاره کرد و بر سر آنها ریخت.
امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هر کدام سه دانه برداشتند، یکی از دانه‌های باقی ماند که هر کدام می‌خواستند آن را بردارند.
خداوند به جبرئیل امر فرمود تا به زمین آید و آن گوهر را با بال خویش دو قسمت نماید، که هر کدام از آنها نصفی را بردارند تا دل هیچ کدام از آن دو بزرگوار غمگین نشود.
آنگاه جبرئیل علیه‌السلام در مدت یک چشم به هم زدن به زمین فرود آمد، و لؤلؤ را دو نصف کرد، و هر کدام نصفی را برداشتند [1] .

پی نوشت ها:

[1] اشکهای خونین: 477. «ناگفته نماند که راوی این روایت، فرستاده پادشاه روم بوده و این جریان را در هنگامی که اهل‌بیت شریف سالار کربلا حضرت مولی امام حسین علیهم‌السلام را به مجلس یزید علیه العنه وارد کردند به جهت اعتراض به او بیان داشت».

خبر دادن از نیرنگ و ذلت کوفیان

هنگامی مردم کوفه نیرنگ زده و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تنها گذاشتند و معاویه‌ی ملعون درخواست صلح می‌کرد، آن امام مظلوم خطاب به مردم کوفه این چنین فرمود:

ویلکم، و الله ان معاویه لا یفی لأحد منکم.

وای بر شما مردم، به خدا سوگند؛ معاویه به احدی از شما، وفا نخواهد کرد.

او کشتن من را ضامن شده و می‌پندارم اگر دست در دستش گذارم با او مسالمت کنم مرا رها نخواهد کرد تا برای دین جدم کار کنم.

من قادرم که خدای عزوجل را تنها عبادت نمایم، ولیکن گویا می‌بینم به زودی - ذلت و خواری شما را - به گونه‌ای که فرزندان شما بر درب خانه‌های بچه‌های آنان - بنی‌امیه - ایستاده‌اند از آنها آب و طعام می‌خواهند، خداوند برای آنان این گونه قرار داده پس آنها سیراب و طعام داده نمی‌شوند و این دوری و بیچارگی به خاطر آن چیزی که خودتان با دستهایتان کسب کرده‌اید. پس به زودی خواهند دید آنان که ستم کرده‌اند بازگشت آنها کجا خواهد بود [1] .

در بزم انس با معبود

امام محمدباقر علیه‌السلام در خصوص عبادت امام مجتبی علیه‌السلام فرمودند:

امام حسن علیه‌السلام در عصر خویش عابدترین و زاهدترین مردم بود، هنگامی که یاد قبر می‌نمود می‌گریست. زمانی که از قیامت و محشر و عبور از پل صراط سخنانی را بیان می‌فرمود می‌گریست.

هنگامی که از عرض اعمال در پیشگاه پروردگار یاد می‌نمود آنقدر گریه می‌کرد تا بی‌هوش می‌گشت [2] .

پی نوشت ها:

[1] فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام: 191.

[2] امالی مرحوم صدوق: 178 م 23 ح 8.

خبر به مظلومیتی بزرگ

مفضل بن عمر رحمه الله از حضرت جعفر صادق علیه‌السلام از پدر بزرگوارش، از جدشان علیهم‌السلام روایت کرده‌اند که روزی امام حسین علیه‌السلام بر امام حسن علیه‌السلام وارد شد، نگاهی به برادر خود انداخت و گریستند.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: یا اباعبدالله؛ چرا گریه می‌کنی؟
فرمود: گریه‌ام برای رفتاری است که مردم با شما انجام می‌دهند.
امام مجتبی علیه‌السلام فرمود:
آنچه بر سر من آید زهری است که به کامم ریزند، و به آن کشته شوم؛ ولکن لا یوم کیومک یا أباعبدالله.
ولی یا اباعبدالله؛ هیچ روزی چون روز تو نخواهد بود.
سی هزار نفر که همه ادعا می‌کنند از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند و خود را به اسلام نسبت می‌دهند، بر تو گرد آیند.
فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک، و انتهاک حرمتک، و سبی ذراریک و نساءک، و انتهاب ثقلک
پس برای کشتن تو و ریختن خونت، و هتک حرمتت، و اسیر کردن فرزندان و زنانت و تاراج کردن اموالت همدست می‌شوند.
در آن زمان به بنی‌امیه لعنت فرود آید، و از آسمان خاکستر و خون بارد، و همه چیز حتی وحشیان بیابان و ماهیان دریا به حال تو گریان شوند [1] .

پی نوشت ها:
[1] امالی مرحوم صدوق: 115 م 24 ح 3. بحارالانوار: 45 / 218 ح 44.

حذیفه می‌گوید: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روزی در کوه حرا یا کوه دیگری نشسته بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ابوبکر و عمر و عثمان نیز در خدمت آن حضرت نشسته بودند و جماعتی از مهاجر و انصار هم حاضر بودند.
ناگهان مشاهده کردند که امام حسن علیه‌السلام با نهایت تمکین و وقار می‌آید، چون نظر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر او افتاد فرمود: «جبرئیل او را هدایت می‌کند و میکائیل او را دوست می‌دارد او فرزند من است و از جان من است، او دنده‌ای از دنده‌های من است، او فرزند زاده و نور دیده‌ی من است، پدرم فدای او باد.»
سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و ما نیز با او برخاستیم و از امام حسن علیه‌السلام استقبال نمودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسن علیه‌السلام فرمود: «تو سیب بوستان من و حبیب و جان و دل من هستی.»
سپس دست او را گرفت و آورد و نزد خود نشاند. ما نیز بر گرد آن حضرت نشستیم و به آن حضرت نظر می‌کردیم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دیده‌ی خود را از آن نور دیده‌ی خود برنمی‌داشت.
بعد فرمود: «این فرزند، بعد از من هدایت کننده و هدایت یافته خواهد بود. این هدیه‌ای است از جانب خداوند عالمیان از برای من، مردم را از جانب من خبر خواهد داد و آثار پسندیده‌ی مرا به ایشان خواهد رساند، او سنت مرا احیاء خواهد کرد و متولی کارهای من خواهد شد و نظر لطف حق تعالی با او خواهد بود، پس خدا رحمت کند کسی را که قدر او را بشناسد و در حق او با من نیکی کند و به گرامی داشتن او مرا گرامی بدارد.»
هنوز سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام نشده بود که اعرابی در حالی که نیزه‌ی خود را بر روی زمین می‌کشید از دور پیدا شد. چون نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر او افتاد فرمود: «بسوی شما مردی می‌آید که با شما به کلام غلیظی سخن می‌گوید که پوستهای شما از آن بلرزد. از امری چند سؤال خواهد کرد و بی‌ادبانه سخن خواهد گفت.»
پس اعرابی آمد و سلام نکرد و گفت: «کدام یک از شما محمد است؟»
ما گفتیم:«چه می‌خواهی؟»
حضرت فرمود: «راحتش بگذارید.»
اعرابی گفت: «ای محمد! قبل از این ترا دشمن می‌داشتم اکنون که ترا دیدم بیشتر از قبل ترا دشمن می‌دارم.»

پس ما غضبناک و عصبانی شدیم ولی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم متبسم گردید.
خواستیم آن اعرابی را ادب کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آرام باشید.»
سپس اعرابی گفت: «ای محمد! تو ادعا می‌کنی که پیغمبری ولی بر پیغمبران دروغ می‌گوئی و حجت و برهانی بر پیغمبری خود نداری.»
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از کجا می‌دانی که من حجت ندارم.»
اعرابی گفت: «حجت و برهان تو چیست؟»
حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی، برهان مرا، عضوی از اعضای من برای تو خبر دهد تا آنکه برهان کاملتر باشد.»
اعرابی گفت: «آیا عضو انسان سخن می‌گوید؟»
حضرت فرمود: «بلی.»
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسن علیه‌السلام خطاب کرد که: «برخیز و حجت را بر اعرابی تمام کن.».
اعرابی تعجب کرد و گفت: «کودکی را برمی‌خیزاند که با من سخن بگوید.»
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «او را به آنچه می‌خواهی عالم خواهی یافت.»
پس حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ای اعرابی! از جاهل و غافلی سؤال نمی‌کنی بلکه از فقیه دانائی سؤال می‌کنی و خود جاهل و نادان هستی.»
سپس امام حسن علیه‌السلام شعری در نهایت فصاحت و بلاغت در مقام مفاخرت و بیان علم و فضل و جلالت خود انشاء کرد و بعد فرمود: «زبان خود را گشودی و از اندازه‌ی خود خارج شدی و نفست ترا بازی داد، اما از این مجلس با ایمان خواهی رفت انشاء الله تعالی.»
اعرابی تبسم کرد و گفت: «بگو چه چیزی سبب مسلمان شدن من خواهد شد.»
حضرت فرمود: «تو و قومت در مجلسی جمع شدید و از روی جهالت و نادانی، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاد کردید و گفتید که همه‌ی عرب با او دشمن گردیده‌اند و او با همه‌ی عرب دشمنی می‌کند. دفع او لازم است و اگر او کشته شود کسی طلب خون او را نمی‌کند، پس به سبب قلت تأمل و سوءتدبیر، برعهده‌ی تو قرار دادند که آن حضرت را به قتل برسانی.
تو نیزه‌ی خود را برداشتی و به اراده‌ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدی و بسیار می‌ترسیدی بودی از اینکه مبادا کسی بر این امر مطلع

گردد، در حالی که نمی‌دانی خدا ترا برای امر خیری که برایت اراده کرده آورده است.
اکنون به تو خبر می‌دهم از آنچه در سفر تو واقع شد: وقتی تو در شب مهتاب روشنی از میان قوم خود بیرون آمدی، ناگهان باد تندی وزید و هوا را تیره گرداند. ابری در آسمان پیدا شد و باران تندی بارید. تو حیران و سرگردان شدی و راه را گم کردی که دیگر نه قدرت آمدن داشتی و نه یارای برگشتن. صدای پای کسی را نمی‌شنیدی، روشنی آتشتی در دور خود نمی‌دیدی، ابر تمام آسمان را گرفته بود، ستاره‌ها از تو پنهان شده بود، گاهی ترا باد برمی‌گردانید و گاهی خار و خاشاک به پایت آزار می‌رساند. رعد و برق، چشم را می‌ربود، سنگ پایت را مجروح می‌نمود. ناگهان از این سختی‌ها و شدتها رهائی یافتی و خود را نزد ما دیدی. پس چشمانت روشن شد و ناله‌ات ساکت گردید.
اعرابی گفت: «از کجا اینها را گفتی و چگونه از قلب من خبر دادی؟! گویا در این سفر همراه من بوده‌ای و از امور من هیچ چیز بر تو مخفی نبوده است، گویا از غیب سخن می‌گوئی، اکنون بگو اسلام چیست تا من مسلمان بشوم!»
حضرت فرمود: «بگو: شهادت می‌دهم که نیست معبودی جز خداوند، او تنهاست و شریکی ندارد و بدرستی که محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست.»
پس آن اعرابی مسلمان شد و اسلامش نیکو گردید و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قدری از قرآن را به او تعلیم فرمود.
اعرابی گفت: «ای رسول خدا! آیا اجازه می‌فرمایید که بسوی قوم خود برگردم و ایشان را هدایت کنم و شرایع دین را به آنها تعلیم نمایم.»
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز او را مرخص فرمود.
چون آن اعرابی بسوی قوم خود رفت، جمعی از ایشان را به خدمت حضرت آورد و آنها نیز مسلمان شدند.
پس بعد از آن، مردم هرگاه حضرت امام حسن علیه‌السلام را می‌دیدند می‌گفتند که: «حق تعالی به او درجه‌ای عطا کرده است که به احدی از خلق خود عطا نکرده است.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] العد القویه.

خبر دادن از آنچه در رحم‌ها است

ابن‌عباس می‌گوید:روزی در خدمت حضرت امام حسن علیه‌السلام نشسته بودیم که دیدیم ماده‌ی گاوی را برای ذبح کردن می‌برند. در این هنگام امام حسن علیه‌السلام فرمود: «این گاو، حامله است به گوساله‌ی ماده‌ای که در میان پیشانیش سفیدی است و سر دمش نیز سفید می‌باشد.»
ما با قصاب روانه شدیم تا آنکه آن گاو را کشت و گوساله‌ای را از شکمش بیرون آورد. مشاهده کردیم که آن گوساله دقیقا همان‌طوری است که امام حسن علیه‌السلام فرموده بود. پس به خدمت آن حضرت آمدیم و گفتیم: «حق تعالی می‌فرماید که: خدا می‌داند آنچه در رحم‌ها است؛ حال شما چگونه دانستید؟!» امام حسن علیه‌السلام فرمود: «من به الهام خداوند دانستم.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار ج 43.

خبر دادن از نحوه‌ی شهادت

می‌گویند: روزی حضرت امام حسن علیه‌السلام به اهل بیت خود فرمود: من مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوسیله‌ی زهر شهید خواهم شد.»
گفتند: «چه کسی این کار را خواهد کرد؟!»
حضرت فرمود:«زن من جعده دختر اشعث بن قیس این کار را خواهد کرد. معاویه پنهانی برای او زهر خواهد فرستاد و به او دستور خواهد داد تا آن را به من بخوراند.»
گفتند: «او را از خانه‌ی خود بیرون کن و وی را از خود دور گردان.»
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «چگونه او را از خانه بیرون کنم در حالی که هنوز او کاری انجام نداده است؟! اگر او را بیرون کنم به غیر از او، کسی مرا نخواهد کشت و او نزد مردم عذری و بهانه‌ای خواهد داشت.»
پس از مدتی، معاویه مال بسیاری با زهر کشنده‌ای برای جعده‌ی ملعونه فرستاد و پیام داد که: «اگر این را به امام حسن علیه‌السلام بخورانی، من صد هزار درهم به تو می‌دهم و ترا به ازدواج پسر خود یزید در می‌آورم.»
در روزی بسیار گرم و سوزان، امام حسن علیه‌السلام روزه بود، و در وقت افطار که آن حضرت بسیار تشنه شده بود آن ملعونه، شربت شیری که زهر در آن ریخته بود را برای امام حسن علیه‌السلام آورد. وقتی حضرت آن را آشامید و احساس زهر را در بدن خود نمود گفت: «ای دشمن خدا! مرا کشتی، خدا ترا بکشد، به خدا سوگند که بعد از من راحتی نخواهی یافت، آن ملعون ترا فریب داده است و خدا ترا و او را به عذاب خود معذب خواهد کرد.»
پس دو روز آن حضرت در درد و الم ماند و بعد از آن به جد بزرگوار و پدر عالی مقام خود ملحق گردید. معاویه ملعون نیز به وعده‌هایی که به آن ملعونه داده بود، وفا نکرد و گفت: «کسی که به حسن علیه‌السلام وفا نکند به یزید وفا نخواهد کرد.»
در روایتی آمده است که: «جعده دختر اشعث، امام حسن علیه‌السلام و یکی از کنیزان آن حضرت را زهر داد. آن کنیز زهر را قی کرد و شفا یافت ولی زهر در شکم امام حسن علیه‌السلام ماند و جگر مبارکش را پاره پاره کرد.» [1] .
در نقل دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام به اهل بیت خود فرمود: «من به زهر شهید خواهم شد چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به زهر شهید شد.»
گفتند: «چه کسی ترا زهر خواهد داد؟»

حضرت فرمود: «یا کنیز من یا زن من.»
گفتند: «آن ملعونه را از خانه‌ی خود بیرون کن.»
حضرت فرمود: «چگونه او را بیرون کنم در حالی که مرگ من به دست او خواهد بود و از آن چاره‌ای نیست، اگر او را بیرون کنم غیر او کسی مرا نخواهد کشت و چنین مقرر شده اشت که او مرا بکشد.»
روزی امام حسن علیه‌السلام از آن ملعونه پرسید: «آیا شربتی از شیر داری که بیاشامم؟»
ملعونه گفت: «بلی».
سپس زهری که معاویه برای قتل امام حسن علیه‌السلام فرستاده بود را داخل شیر کرده و آن شیر را به آن حضرت داد.
وقتی امام حسن علیه‌السلام آن شیر را آشامید، در همان ساعت اثر زهر را در بدن خود احساس کرد. پس فرمود: «ای دشمن خدا! مرا کشتی، خدا ترا بکشد، به خدا سوگند که عوض مرا نخواهی یافت، و از آن فاسق ملعون و دشمن خدا و رسول، هرگز خیری نخواهی دید.» [2] .

پی نوشت ها:
[1] خرایج - احتجاج - کافی.
[2] مناقب ابن شهر آشوب.

می‌گویند: وقتی که حضرت علی علیه‌السلام به شهادت رسید، مردم به امام حسن علیه‌السلام روی آوردند و به او گفتند: «تو جانشین و خلیفه‌ی پدرت هستی و ما به سخنان تو گوش می‌دهیم و مطیع تو هستیم، پس به هر چه می‌خواهی دستور بده.»
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «به خدا سوگند دروغ می‌گویید! شما به کسی که از من بهتر بود، وفا نکردید، چگونه به من وفا می‌کنید؟! چگونه من به شما اطمینان کنم؟! من به شما اعتماد نمی‌کنم. اگر راست می‌گویید وعده‌گاه من و شما در اردوگاه مدائن، آنجا به من برسید.»
پس حضرت سوار شده و عده‌ای که قصد داشتند با حضرت بروند، آنها نیز سوار شدند. ولی خیلی از مردم به گفته‌های خود وفا نکردند و با او مکر نمودند همانطور که با پدرش مکر نمودند.
آنگاه حضرت برخاست و خطبه‌ای خواند و فرمود: «با من کردید همانطور که با کسی که قبل از من بود (یعنی: حضرت علی علیه‌السلام) مکر نمودید! با کدام رهبر و پیشوا خواهید جنگید؟!
با کافر و ستمکاری که اصلا به خدا و پیامبرش ایمان ندارد و بخاطر ترس از شمشیر، او و بنی‌امیه ظاهرا اسلام را پذیرفته‌اند؟ و اگر برای بنی‌امیه جز یک پیرزن دندان افتاده باقی نمی‌ماند، باز به دین ستم می‌کردند و آن را کج می‌نمودند. این سخن رسول خدا است که این‌گونه فرموده است.»
بعد از آن، حضرت چهار هزار سپاهی را به فرماندهی شخصی از «کنده» بسوی معاویه فرستاده و دستور داد که در محلی به نام «انبار» اردو بزند و کاری نکند تا فرمان او برسد.
وقتی که آن شخص به انبار روانه شد و آنجا فرود آمد، معاویه فهمید و شخصی را بطرف او فرستاد و در نامه‌ای برای او نوشت که: «اگر بسوی من بیایی، ترا در بعضی از استانهای شام و شمال عراق، والی می‌کنم بدون اینکه زحمتی برای تو باشد.» و پنج هزار درهم نیز برایش فرستاد.
کندی - آن دشمن خدا - پولها را گرفت و از یاری امام حسن علیه‌السلام برگشت و با دویست مرد از نزدیکانش، بسوی معاویه رفت.
وقتی این خبر به امام حسن علیه‌السلام رسید، برخاست و خطبه خواند و فرمود: «این شخص کندی، بسوی معایه رفت به من و شما مکر نمود. من بارها گفتم که شما وفایی ندارید و بنده‌ی دنیا هستید. اما باز من مردی دیگر را به جای او می‌فرستم ولی می‌دانم که او نیز مثل رفیق خود رفتار می‌کند و در مورد من و شما از خدا نخواهید ترسید.»
امام حسن علیه‌السلام مردی از مراد را با چهار هزار سپاه فرستاد و در

مقابل مردم، بطرف او رفت و بر او وظایفش را تأکید کرد.
سپس فرمود: «او نیز مانند مرد کندی، خیانت خواهد کرد.»
آن مرد قسم‌هایی که کوهها تاب مقاومت آن را نداشتند خورد که خیانت نمی‌کند، ولی امام حسن علیه‌السلام باز فرمود: «او مکر خواهد کرد.»
وقتی که او به انبار رسید، معاویه مانند سابق، شخصی را بسوی او فرستاد و نامه‌ای مانند نامه‌ی قبلی نوشت و پنج هزار درهم برایش فرستاد و گفت: «هر کدام از شهرهای شام و شمال عراق را بخواهی به تو می‌دهم.»
پس آن ملعون نیز از یاری امام حسن علیه‌السلام برگشت و راه شام را در پیش گرفت و آنچه را که از عهد و پیمان بسته بود، حفظ نکرد و خیانت نمود.
خبر خیانت آن شخص مرادی هم به امام حسن علیه‌السلام رسید، حضرت برخاست و خطبه خواند و فرمود: «بارها به شما گفتم که به عهد و پیمان خدا وفا نمی‌کنید. این هم رفیق مرادی شما که به من و شما خیانت کرد و بسوی معاویه رفت.»
معاویه نامه‌ای به امام حسن علیه‌السلام نوشت و گفت: «ای پسرعمو! آن خویشاوندی که میان من و تو می‌باشد را قطع نکن، چون مردم به تو و به پدرت قبل از تو خیانت کردند.»
مردم به امام حسن علیه‌السلام گفتند: «اگر آن دو مرد به تو خیانت و مکر نمودند، ما پشتیبان و ناصح تو هستیم.»
حضرت به آنان فرمود: «این بار نیز به آنچه میان من و شماست برمی‌گردم، در حالی که من می‌دانم شما مکر خواهید کرد. وعده‌گاه من و شما، اردوگاه من در «نخیله» باشد. در آنجا به من ملحق شوید، ولی به خدا سوگند! به عهدتان وفا نخواهید کرد و پیمان میان من و خود را خواهید شکست.»
آنگاه امام حسن علیه‌السلام راه نخیله را در پیش گرفت و ده روز در آنجا اردو زد، تااینکه بیشتر از چهار هزار نفر به او نپیوستند.
پس بسوی کوفه برگشت و به منبر رفت و فرمود: «شگفتا! از جماعتی که نه دین دارند و نه حیا! به خدا سوگند! اگر حکومت را به معاویه واگذار کنم، با بنی‌امیه، راحتی و گشایش نخواهید دید.
به خدا سوگند! شما را به بدترین عذاب مبتلا خواهند کرد تا اینکه آرزو کنید که یک نفر حبشی بر شما حاکم شود.
اگر یاوری داشتم خلافت را به او تسلیم نمی‌کردم چرا که خلافت بر بنی‌امیه حرام است. خاک بر سر شما باد ای بندگان دنیا!»
بسیاری از اهل کوفه برای معاویه نامه نوشتند که: «ما با تو هستیم و اگر می‌خواهی حسن را گرفته و بسوی تو بفرستیم.»

سپس بر خیمه‌ی امام حسن علیه‌السلام هجوم آوردند و آن حضرت را مجروح نمودند.
سپس امام حسن علیه‌السلام، پاسخ معاویه را نوشت که: «حکومت و خلافت، مال من و خاندان من است و برای تو و خاندان تو حرام است و این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام.
اگر اشخاص با استقامتی که عارف به حق من بوده و منکر آن نباشند، می‌یافتم، خلافت را به تو تسلیم نمی‌کردم و آنچه را می‌خواستی به تو نمی‌دادم.»
بعد حضرت بسوی کوفه برگشت و امور را به معاویه واگذاشت. [1] .

پی نوشت ها:
[1] جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم‌السلام.

خبر دادن از غیب در کودکی

حضرت ابوجعفر امام محمّد باقر صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید:
روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله در جمع عدّه ای از اصحاب و یاران خویش حضور داشت، که ناگهان چشم حاضران به امام حسن مجتبی سلام الله علیه افتاد که با سکینه و وقار خاصّی گام بر می داشته و به سمت جدّ بزرگوارش، در آن جمع می آمد.
همین که رسول خدا چشمش بر او افتاد، تبسّمی نمود.
در این هنگام بلال حبشی گفت: بنگرید، همانند جدّش رسول الله صلوات الله علیه حرکت می کند.
پیغمبر خدا فرمود: همانا جبرئیل و میکائیل راهنما و نگهدار او هستند.
و چون حضرت مجتبی وارد بر آن جمع شد همه به احترام وی از جای برخاستند؛ و حضرت رسول خطاب به فرزندش کرد و اظهار داشت: حسن جان! تو میوه و ثمره من، حبیب و نور چشم من و پاره تن و قلب من می باشی؛ و....
در همین بین یک نفر أعرابی - بیابان نشین - وارد شد و بدون آن که سلام کند، از حاضران پرسید: محمّد صلی الله علیه وآله کدام یک از شما است؟
اصحاب گفتند: از او چه می خواهی؟
حضرت رسول صلوات الله علیه، به یاران خود فرمود: آرام باشید و سپس خود را معرّفی نمود.
أعرابی گفت: من همیشه مخالف و دشمن تو بوده و هستم.
حضرت تبسّمی نمود؛ ولی اصحاب ناراحت و خمشگین شدند، حضرت رسول به اصحاب دو مرتبه به آنان اشاره نمود که آرام باشید.
أعرابی اظهار داشت: اگر تو پیغمبر بر حقّ؛ و فرستاده خداوند هستی علائم و نشانه هائی را برای من ظاهر گردان.
حضرت فرمود: چنانچه مایل باشی، خبر دهم که تو چه وقت و چگونه از منزل و دیار خود خارج شده ای؟
و نیز خبر دهم که تو در بین خانواده خود و دیگر آشنایان و خویشانت چه شهرتی داری؟
و یا آن که اگر مایل باشی، یکی از اعضای بدن من تو را به آنچه خواسته باشی، خبر دهد.
اعرابی گفت: مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟!
حضرت فرمود: بلی، و سپس اظهار داشت: ای حسن! بر خیز و أعرابی را قانع ساز.
و چون حضرت مجتبی علیه السلام، با این که کودکی خردسال بود؛ پیشنهاد

جدّش را پذیرفت.
اعرابی گفت: آیا پیغمبر نمی تواند کاری انجام دهد که به کودک خود واگذار می نماید؟!
پس از آن حضرت مجتبی سلام الله علیه لب به سخن گشود و چند بیت شعر خواند؛ و سپس خطاب به أعرابی کرد و فرمود:
همانا تو با کینه و عداوت وارد شدی؛ لیکن با دوستی و شادمانی و ایمان بیرون خواهی رفت.
أعرابی تبسّمی کرد و گفت: أحسنت، سخنان خود را ادامه ده.
ضمن سخنی فرمود: تو در شبی بسیار تاریک، که باد سختی می وزید و ابر متراکمی همه جا را فرا گرفته بود از منزل خود خارج شدی؛ و در بین راه بادی تند و صاعقه ای شدید تو را سخت به وحشت انداخت؛ و با یک چنین حالتی به راه خود ادامه دادی، تا به این جا رسیدی.
أعرابی با حالت تعجّب گفت: ای کودک! این حرف ها و مطالب را چگونه و از کجا می دانی؟!
آن قدر بی پرده و صریح سخن می گوئی، که گویا در همه جا همراه من بوده ای! ظاهرا تو هم علم غیب می دانی؟!
و سپس افزود: شناخت من در مورد شما اشتباه بوده است، من از عقیده قبلی خود دست برداشتم، هم اکنون از شما می خواهم که اسلام را به من بیاموزی تا ایمان آورم.
حضرت مجتبی سلام الله علیه اظهار نمود: بگو: «الله اکبر»؛ و شهادت بر یگانگی خداوند؛ و رسالت رسولش بده، تا رستگار شوی.
اعرابی پذیرفت و اظهار داشت: شهادت می دهم که خدائی جز خدای یگانه وجود ندارد و او بی شریک و بی مانند است؛ و همچنین شهادت می دهم براین که محمّد صلی الله علیه وآله بنده و پیغمبر خدای یکتا می باشد.
و چون أعرابی توسّط سبط اکبر، حضرت مجتبی صلوات الله علیه اسلام و ایمان آورد، تمامی اصحاب و نیز خود حضرت رسول صلی الله علیه وآله خوشحال و شادمان شدند.
و آن گاه پیامبر خدا، آیاتی چند از قرآن؛ و بعضی از احکام سعادت بخش الهی را به آن اعرابی تعلیم نمود.
بعد از این جریان، هرگاه اصحاب و انصار، امام حسن مجتبی علیه السلام را می دیدند به یکدیگر می گفتند: خداوند متعال تمام خوبی ها و کمالات و اسرار علوم خود را به او عنایت نموده است.[1] .

پی نوشت ها:

[1] الثّاقب فى المناقب: ج 3، ص 316، ح 3، مدينة المعاجز: ج 3، ص 359، ح 927 با تفاوت مختصر.

دوان دوان از مسجد برگشت و مثل همیشه نزد مادرش رفت. دو عدد متکا روی هم گذاشت تا شکل منبر شود و در عالم کودکی‌اش بر منبر بنشیند و سخنرانی کند.
این کار هر روز تکرار می‌شد، یعنی آنچه را که در مسجد بر پدربزرگش نازل شده بود تمام و کمال برای مادرش تعریف می‌کرد و آیات قرآن را برای او می‌خواند و به این شکل مادر را از وحی الهی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود مطلع می‌کرد. مادر نیز به حافظه‌ی پسر هفت ساله‌اش می‌نازید و به شیوایی کلام فرزند خردسالش افتخار می‌کرد.
گویا آن روز اتفاقی افتاده بود. سخنران کوچک ما مثل روزهای قبل عادی و روان صحبت نمی‌کرد، گاهی در سخنانش وقفه ایجاد می‌شد و گاهی نیز مطلب را به درستی نمی‌رساند... مادر پرسید:
- پسرم، چه شده امروز نمی‌توانی راحت حرف بزنی؟
- مادر، مثل شاگردی شده‌ام که در حضور استادش باشد و نتواند راحت صحبت کند، گویی شخص بزرگی حرف‌های مرا می‌شنود...راستش مادر جان، هول شده‌ام.
در این هنگام علی علیه السلام از پشت پرده بیرون آمد و پسرش (حسن) را در آغوش گرفت و بوسید. سپس گفت: احسنت، مرحبا، پس توبودی که هر روز آیات خدا را برای مادرت می‌خواندی.... [1] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب، ج 4، ص 7.

در یکی از سالها، امام حسن مجتبی علیه‌السلام، پیاده از مدینه‌ی منوره، به سوی مکه مکرمه رهسپار شد. به طوری که، پاهای آن حضرت آماس (ورم) کرد.
یکی از خدمتکاران، عرض کرد: اگر سوار بر مرکب بشوید، این آماس، برطرف می‌گردد. امام حسن علیه‌السلام فرمود: نه، وقتی که ما به منزلگاه بعدی رسیدیم، شخص سیاه پوستی نزد تو می‌آید که روغنی به همراه خود دارد، تو آن روغن را از او بخر و چانه نزن.
خدمتکار، عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت! ما به هیچ منزلگاهی وارد نشده‌ایم، که به یک دارو فروشی برخورد کنیم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: آن مرد، در نزدیک منزلگاه بعدی است. خدمتکار می‌گوید: حدود یک میل (دو کیلومتر) از آنجا گذشتیم، ناگاه، آن سیاهپوست پیدا شد.
امام حسن علیه‌السلام به من فرمود: نزد این مرد برو و روغن را از او بگیر و قیمت آن را به او بده.
من هم نزد آن سیاه‌پوست رفته و از او تقاضای روغن نمودم.
مرد سیاه پوست گفت: تو این روغن را برای چه کسی می‌خواهی؟
من گفتم: آن را برای امام حسن بن علی علیه‌السلام می‌خواهم.
مرد سیاه پوست گفت: من از تو خواهش می‌کنم که تو مرا نزد آن حضرت ببر!
من هم با خواهش مرد سیاه پوست موافقت کرده و با او به محضر امام حسن علیه‌السلام آمدیم.
وقتی که به حضور امام حسن علیه‌السلام رسیدیم، مرد سیاه پوست به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: پدر و مادرم به فدای شما باد! من نمی‌دانستم که خدمتکار شما، این روغن را برای شما می‌خواهد. شما اجازه بدهید که من قیمت آن را نگیرم، زیرا من غلام شما هستم. (در مقابل) شما از خدا بخواهید که به من پسری عنایت کند که آن پسر دوست شما اهل بیت علیهم‌السلام باشد، زیرا وقتی که من از نزد همسرم جدا شدم، او درد زایمان داشت.
امام حسن علیه‌السلام، به مرد سیاه پوست فرمود: تو به خانه‌ات برگرد، که خدا پسری سالم به تو عطا فرموده است و آن پسر از شیعیان ما می‌باشد.
مرد سیاه‌پوست، همان دم به خانه‌اش برگشت و دید که همسرش پسری سالم به دنیا آورده است، سپس به محضر امام حسن علیه‌السلام بازگشت

و خبر ولادت پسر خود را به آن حضرت داد و برای آن حضرت هم دعا کرد.
امام حسن علیه‌السلام، از آن روغن به پای مبارک خود مالید و بر اثر آن روغن، ورم پاهایش برطرف گردید[1] .
پسر این مرد سیاه پوست، بزرگ شد و بعدها از یاران و دوستان مخلص حضرات آل محمد علیهم‌السلام شده و به عنوان شاعر و مداح معروف اهل بیت علیهم‌السلام، با نام «سید حمیری»، مشهور گردید، که به گفته‌ی بعضی از بزرگان، او دو هزار و سیصد (2300) قصیده، در شأن خاندان رسالت، عصمت و طهارت، سروده است. رحمة الله علیه، رحمة واسعة[2] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، ج 1، ص 463 - الخرایج، راوندی، صص 220 - 220؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص 288 - 289 (با اندکی تغییر و تصرف).
[2] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 289 (با اندکی تغییر و تصرف).

خوف شدید، از ارتکاب گناه

روزی، امام حسن علیه‌السلام مشغول نماز بود در این هنگام، یک زن بسیار زیبا، که شیفته‌ی جمال امام حسن علیه‌السلام شده بود، برای کام گیری از آن حضرت، کنار امام آمد.
امام حسن علیه‌السلام، نمازش را کوتاه کرد و به پایان رساند و به آن زن فرمود: چه کار داری؟!
آن زن گفت: برخیز و از من کام بگیر؛ زیرا که من شوهر ندارم و به حضور شما آمده‌ام.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: از من دور شو! من و خودت را در آتش دوزخ نسوزان!
ولی،آن زن (چون زلیخا، نسبت به یوسف علیه‌السلام) دست نمی‌کشید.
امام حسن علیه‌السلام در این هنگام، از خوف خدا به گریه افتاد و مکرر به او می‌فرمود: وای بر تو! از من دور شو!
گریه‌ی امام حسن علیه‌السلام شدیدتر شد، به طوری که آن زن نیز به گریه افتاد.
در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام آمد، امام حسن علیه‌السلام و آن زن را گریان دید. آن حضرت نیز از گریه‌ی آنها به گریه افتاد و بعضی از اصحاب نیز آمدند و با صدای بلند گریه کردند.
سپس، آن زن رفت و حاضران نیز پراکنده شدند.
مدتی طولانی، از این ماجرا گذشت و امام حسین علیه‌السلام، به خاطر احترام از مقام برادر، راز گریه را از او نپرسید، تا این که شبی امام حسن علیه‌السلام از خواب بیدار شد و گریه کرد.
امام حسین علیه‌السلام پرسید: چرا گریه می‌کنی؟!
امام حسن علیه‌السلام فرمود: به خاطر خوابی که امشب دیده‌ام، گریه می‌کنم.
در خواب، یوسف علیه‌السلام، را دیدم و با عده‌ای چهره‌ی زیبای او را تماشا می‌کردیم. من، بی‌اختیار گریستم.
یوسف علیه‌السلام، در میان جمعیت، به من نگاه کرد و پرسید: چرا گریه می‌کنی؟
من گفتم: به یاد رنجهایی افتادم، که از ناحیه‌ی همسر عزیز مصر (زلیخا) به شما رسید و به خاطر آن، به زندان افتادی و پدر پیرت، یعقوب علیه‌السلام، به رنج فراق تو مبتلا شد، از این رو گریستم.
و من، از (عفت و خویشتنداری) یوسف علیه‌السلام تعجب کردم.
در این هنگام، یوسف علیه‌السلام، به من فرمود: آیا، از رفت و آمد آن زن

بیابانی، نزد تو و خودداری تو از او، تعجب نکردی؟![1] .
یعنی: ای یوسف فاطمه! تو نیز مانند من، گرفتار شدی و از خوف خدا، خویش را حفظ کردی. تنها من، یوسف پاک نیستم، تو نیز یوسف پاک، هستی![2] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب آل ابی‌طالب، ج 4، ص 15؛ بحارالأنوار؛ ج 43، ص 340؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص 294 - 295.
[2] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 295.

معاویه، پس از به کارگیری توطئه‌های نهان و آشکار و پس از انجام مقدمات لازم، تصمیم گرفت به پیشروی و تجاوز خود ادامه داده و عراق را تحت تصرف خود درآورد.
امام حسن علیه‌السلام، از حرکت نظامی معاویه اطلاع یافت و بی‌درنگ، مردم را به نماز جماعت، در مسجد جامع کوفه، دعوت کرد.
سپس، جمعیت زیادی در مسجد جامع کوفه، اجتماع کردند.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام برفراز منبر رفته و پس از ذکر مطالبی، ماجرای تجاوز نظامی معاویه به عراق را، به مردم خبر داد و آنها را به آماده باش و بسیج عمومی، دعوت نمود و از آنها خواست تا برای رویارویی با سپاه معاویه، در لشکرگاه «نخیله»، (محل اجتماع نیروهای نظامی، که در سر راه شام قرار داشت) گرد هم بیایند.
در همین وقت، که هنوز آغاز کار بود، سستی و بی‌حالی مردم، آشکار گردید به طوری که مورخین می‌نویسند: مردم، در برابر دعوت امام حسن علیه‌السلام به جهاد با معاویه، سکوت کردند. حتی یک نفر از آنها سخنی نگفت و یک کلمه جواب نداد!
در این هنگام، که همه در سکوت مرگبار فرورفته بودند، «عدی بن حاتم» یکی از سرداران سپاه امام علی علیه‌السلام، قفل سکوت را شکست و از جای خود برخاست و با سخنان پرشور خود، احساسات مردم را تحریک کرد، تا آنها به دعوت امام حسن علیه‌السلام، جواب مثبت بدهند و از ترس و پراکندگی و نفاق، دوری نمایند.
سپس، افرادی مانند:
1- قیس بن سعد.
2- معقل بن قیس ریاحی.
3- زیاد بن صعصعه.
دنبال سخن عدی بن حاتم را گرفته و مردم را به بسیج عمومی برای جلوگیری از تجاوزهای معاویه، فراخواندند.
امام حسن علیه‌السلام، از بالای منبر از آنها تقدیر و تشکر نمود و برایشان دعا کرد.
سپس، امام حسن علیه‌السلام به همراه لشکر عظیمی، از کوفه خارج شدند، تا به «دیر عبدالرحمان» رسیدند و آنها در آنجا، سه روز اقامت نمودند، تا همه‌ی مردم اجتماع نمایند[1] .
امام حسن علیه‌السلام، پسر عموی پدر بزرگوارش، عبیدالله بن عباس را طلبید و او را فرمانده دوازده هزار نفر کرد، سپس، سفارش‌هایی را به او

فرمود: از جمله اینکه: لشکر را از کنار شط فرات حرکت بده و از آنجا، به سرزمین «مسکن» برو، وقتی که از آنجا گذشتی، با سپاه معاویه روبرو می‌شوی. تو پیشدستی در جنگ مکن، وقتی دیدی او جنگ را آغاز کرد،با او جنگ کن. اگر برای تو حادثه‌ای رخ داد، «قیس بن سعد»، فرمانده سپاه خواهد شد.
آنگاه، عبیدالله بن عباس، به همراه دوازده هزار نفر لشکر، از کنار شط فرات حرکت نمود تا به سرزمین «مسکن» رسید[2] .
امام حسن علیه‌السلام، پس از اعزام عبیدالله، همچنان مردم را به جهاد و بسیج، برای جلوگیری از سپاه معاویه، فرامی‌خواند.
ولی مردم، برای حرکت به سوی جبهه‌ی جنگ، تمایلی نشان نمی‌دادند و کندی می‌کردند. سپس آنان، با سختی و اکراه، به فرمان امام حسن علیه‌السلام گردن نهاده و همراه آن حضرت، به راه افتادند.
عالم بزرگ، شیخ مفید «رحمه الله»، در کتاب «ارشاد» خود، وضع روحی یاران امام حسن مجتبی علیه‌السلام را، به پنج دسته، تقسیم و مشخص کرده است:
1- یک دسته از آنها، از شیعیان امام حسن علیه‌السلام و پدر بزرگوارش امام علی علیه‌السلام بودند.
2- یک دسته از آنها، از گروه خوارج بودند، که هدفشان، جنگ با معاویه بود، اگر چه به امام حسن علیه‌السلام بی‌علاقه بودند.
3- یک دسته از آنها، فتنه جو بودند و به طمع جمع غنایم جنگی، به جبهه‌ی جنگ می‌رفتند.
4- یک دسته از آنها، در حال شک و تردید بسر می‌بردند و حیران و سرگردان بودند و نمی‌دانستند که چه باید بکنند.
5- یک دسته از آنها، پیرو قبیله و رئیس قبیله‌ی خود بودند. آنها، دین و ایمانی نداشتند، بلکه به میل رؤسای قبیله‌ی خود، رفتار می‌نمودند.
امام حسن علیه‌السلام، با لشکری که از چنین مجموعه‌ای ترکیب یافته بود، به راه افتادند تا به محلی به نام «حمام عمر» رسیدند.
سپس، از آنجا به «دیر کعب» و از آنجا به «ساباط» (مداین) رسیده و در کنار پل ساباط، فرود آمدند[3] .
امام حسن علیه‌السلام، شب را با یاران خود، در ساباط (مداین) ماندند.
صبح آن شب، امام حسن علیه‌السلام خواست تا سپاه خود را بیازماید و ببیند که آیا آنها، آمادگی برای جنگیدن با سپاه معاویه را دارند، یا نه؟!
آن حضرت، دستور داد تا همه‌ی یارانش، برای خواندن نماز، اجتماع کنند. این دستور، اجرا شد.
آن حضرت، بعد از خواندن نماز، بالای منبر رفته و پس از بیان حمد و ثنای خداوندی، فرمود:

آگاه باشید! همانا، آنچه موجب اتحاد و به هم پیوستگی شما است، (گرچه شما آن را نپسندید) برای شما از پراکندگی بهتر است. (گر چه شما پراکندگی را دوست بدارید.)
آگاه باشید! آنچه را که من برای شما می‌اندیشم، بهتر از آن چیزی است که خودتان برای خود، می‌اندیشید. بنابراین، شما از دستور من سرپیچی نکنید و رأی مرا (که من آن را برای شما پسندیده‌ام) به خود من بازنگردانید.
سپاهیان، پس از شنیدن این گفتار به همدیگر نگاه می‌کردند و می‌گفتند: منظور امام حسن علیه‌السلام از این سخنان چیست؟
گروهی از آنان می‌گفتند: سوگند به خدا! ما چنین می‌پنداریم که امام حسن علیه‌السلام می‌خواهد با معاویه، صلح کند.
گفتگوها بالا گرفت.
عده‌ای از افراد سپاه (که از خوارج بودند) گفتند: این مرد (امام حسن علیه‌السلام)، کافر شده است!!!
در این وقت، گروهی تحریک شده، و به خیمه‌ی امام حسن علیه‌السلام ریخته و آنچه در آنجا بود، غارت کردند، تا آنجا که، جانماز آن حضرت را از زیر پایش کشیدند و بردند و حتی ردای آن حضرت را نیز از دوشش برداشتند!!!
کوتاه، سخن آنکه: امام حسن علیه‌السلام بر مرکب خود سوار شده، با جمعی از یاران و پاسداران خود، از آنجا دور شدند.
وقتی که آنها به تاریکی ساباط (مداین) رسیدند، مردی از بنی اسد، به نام «جراح بن سنان»، به پیش آمد و دهنه‌ی اسب امام حسن علیه‌السلام را گرفت و خطاب به آن حضرت گفت: الله اکبر! ای حسن! تو مشرک شدی، چنانکه پدرت قبل از این مشرک شد!!!
سپس آن مرد، با آن شمشیری که در دست داشت، چنان ضربه‌ای بر ران پای حضرت امام حسن علیه‌السلام زد، که گوشت ران را شکافته و به استخوان آن رسید.
امام حسن علیه‌السلام، از شدت درد، دست خود را به گردن ضارب نهاد و سپس، هر دو با هم به زمین افتادند.
در این هنگام، یکی از شیعیان امام حسن علیه‌السلام، به نام «عبدالله بن خطل» جهید و شمشیر مرد ضارب را از دست او گرفت و با همان شمشیر، خود او را کشت.
از آن پس، امام حسن مجتبی علیه‌السلام در شهر مداین و در خانه‌ی «سعد بن مسعود ثقفی» که حاکم مداین بود، بستری شد و به معالجه‌ی خود پرداخت[4] .
در چنان شرایط سختی، چند حادثه‌ی بسیار تلخ دیگر که در ذیل، به آنها

اشاره می‌شود، اتفاق افتاد:
1- گروهی از سران سپاه امام حسن علیه‌السلام، به طور محرمانه، برای معاویه نوشتند: ما تسلیم فرمان تو هستیم، تو به سوی ما بیا. ما متعهد می‌شویم که یا حسن علیه‌السلام را تسلیم تو نماییم، یا او را غافلگیر کرده و بکشیم!!!
2- نامه‌ای از جانب قیس بن سعد، برای امام حسن علیه‌السلام آمد، که در آن نامه نوشته بود: عبیدالله بن عباس، در جبهه‌ی جنگ، فریب پیام معاویه را خورده و شبانه، با عده‌ای از همراهان خود به معاویه پیوست. زیرا معاویه، برای او پیام داد که اگر تو به من بپیوندی، من یک میلیون درهم پول به تو می‌دهم، به طوری که نیمی از آن پول را به صورت نقد، و نیم دیگرش را، به هنگام ورود به کوفه، در اختیار تو می‌گذارم!!![5] .
بنا به گفته‌ی یعقوبی، در تاریخ خود، این خیانت باعث شد که هشت هزار نفر از سپاه امام حسن علیه‌السلام، به معاویه پیوستند[6] .
امام حسن علیه‌السلام، سپاهی را که تعدادشان چهار هزار نفر بود، به فرماندهی مردی از قبیله‌ی کنده، به جبهه‌ی جنگ فرستاد.
آنها، وقتی که به شهر انبار رسیدند، معاویه توسط جاسوسان خود، برای فرمانده آن سپاه، مبلغ پانصد هزار درهم فرستاد و وعده‌ی أمارت بعضی از نقاط شام را نیز به او داد.
آن فرمانده نیز، به همراه دویست نفر از نزدیکان خود، به سپاه معاویه پیوست.
امام حسن علیه‌السلام، مردی از قبیله‌ی مراد را نیز به همراه سپاهی، به سوی جبهه‌ی جنگ فرستاد. او نیز، با عده‌ای، فریب پول و وعده‌های معاویه را خورده و به سپاه معاویه پیوستند![7] .
در این آزمایش، که دورنمایی از آن بیان شد، امام حسن علیه‌السلام، یاران سست اراده‌ی خود را به خوبی شناخت و سیه رویی سپاه عراق نیز برای آن حضرت و اصحابش، آشکار شد. یارانی که حتی وسایل ساده‌ی زندگی آن حضرت را غارت کرده، به ران مبارکش شمشیر زدند و فرماندهانش، یکی پس از دیگری، به آن حضرت خیانت کردند.
در این هنگام، جز گروه اندکی از شیعیان وفادار امام حسن علیه‌السلام، کسی با آن حضرت باقی نماند. ولی آنها نیز، به قدری اندک بودند که آن حضرت، توانایی نبرد با سپاه بیکران معاویه را نداشت.
در چنین شرایطی، معاویه نامه‌ای به امام حسن علیه‌السلام نوشت و در آن نامه به امام حسن علیه‌السلام پیشنهاد صلح را مطرح نمود و از سوی دیگر، معاویه نامه‌های یاران امام حسن علیه‌السلام را که به معاویه نوشته بودند، برای امام حسن علیه‌السلام ارسال داشت.
این جا بود که امام حسن علیه‌السلام، مجبور شد که صلح پیشنهادی معاویه

را مشروط به شرایطی بپذیرد، که آن شرایط را بعدا بیان می‌کنیم، ان شاء الله تعالی[8] .
عالم بزرگ، جناب شیخ مفید (رحمة الله تعالی علیه)، در این رابطه می‌نویسد:
امام حسن علیه‌السلام اطمینانی به صلح پیشنهادی معاویه نداشت و می‌دانست که معاویه می‌خواهد حیله و تزویر کند.
آن حضرت، چاره‌ای جز پذیرفتن صلح و ترک جنگ نداشت؛ زیرا که پیروان و یاران آن حضرت، آنگونه بودند که گفتیم. آنها، افرادی سست عنصر و سست عقیده بودند و چنانکه بیان شد، آنها درصدد مخالفت با امام حسن علیه‌السلام برآمدند.
و بسیاری از آنها، ریختن خون امام حسن علیه‌السلام را حلال می‌دانستند و می‌خواستند آن حضرت را دست بسته، به معاویه تحویل دهند!!! تا آنجا که پسر عموی آن حضرت، «عبیدالله بن عباس»، دست از یاری آن حضرت برداشت و به معاویه پیوست.
به طور کلی، یاران آن حضرت به شؤون دنیا، روی آورده و از شؤون آخرت، چشم پوشیده بودند. در این شرایط، امام حسن علیه‌السلام برای اتمام حجت و به جهت داشتن عذری میان خود و خدای خود، همچنین برای داشتن عذری میان خود و مسلمانان، پیمان محکمی از معاویه برای صلح با او گرفت[9] [10] .

پی نوشت ها:
[1] اعیان الشیعه، ط ارشاد، ج 1، ص 568.
[2] اعیان الشیعه، ج 1، ص 568.
[3] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج 2، ص 7.
[4] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج 2، صص 8 - 9.
[5] ترجمه‌ی ارشاد مفید، صص 8 - 9.
[6] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 191.
[7] اعیان الشیعه، ج 1، ص 569.
[8] اقتباس از ترجمه‌ی ارشاد شیخ مفید، ج 2، صص 9 - 10.
[9] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج 2، ص 10.
[10] سیره‌ی چهارده معصوم (علیهم‌السلام)، ص 267 - 271.

خوراک بهشت

قطب راوندی می‌گوید:
سلمان گفت:فاطمه علیهاالسلام عرض کرد:ای رسول خدا! حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام گرسنه‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو فرمود:عزیزان من! شما را چیست؟ آنان گفتند:غذایی می‌خواهیم. آن حضرت فرمود:خدایا! به آنان غذا بده!
سلمان گفت:ناگاه دیدم یک به همچون سبوی بزرگ که سپیدتر از شیر است، در دست پیامبر صلی الله علیه و آله است. پیامبر صلی الله علیه و آله با انگشت ابهام خود پوست آن را پاک کرد. سپس آن را دو نیم کرد و نیمی از آن را به حسن علیه‌السلام و نیم دیگری را به حسین علیه‌السلام داد. من در حالی که میل به آن به داشتم، به آن میوه نگاه می‌کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:این غذا از بهشت است که جز ما کسی از آن نمی‌خورد - مگر آن که از حساب (خداوندی) نجات یابد - و تو بر خیر هستی. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الخرائج و الجرائح 536:2 ح 12.

ابن‌ابی‌الحدید، از ابوجعفر، از ابن‌عباس نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام نزد معاویه - که در مجلس تنگی نشسته بود - رفت، و کنار پاهای او نشست، و معاویه از هر دری سخن گفت، سپس گفت:درشگفتم از عایشه! می‌پندارد که من، در جای خود نیستم و شایستگی این مقام را ندارم. خدا او را بیامرزد! به او چه مربوط است؟! پدر این که نشسته است، با من در این باره به رقابت پرداخته، و خدا او را میراند.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:معاویه! آیا این شگفت است؟ گفت:آری به خدا! آن حضرت فرمود:آیا به شگفت‌تر از آن، توجهت دهم؟ معاویه گفت:چیست؟ آن حضرت فرمود:این که تو در صدر مجلس نشسته‌ای و من نزد پای تو. پس [شرمنده شد و] خندید و گفت:پسر برادرم! به من گفته‌اند که قرض داری؟ آن حضرت فرمود:آری. معاویه گفت:چقدر؟ آن حضرت فرمود:صد هزار. معاویه گفت:دستور می‌دهم سیصدهزار به تو بدهند که با صد هزار آن، قرض خود را بدهی، و صد هزار دیگر را میان خاندان خود تقسیم کنی، و صد هزار دیگر، خالص، برای خودت باشد. بزرگوارانه برخیز و صله‌ی خود را بگیر. یزید بن معاویه به پدر خود گفت:سوگند به خدا! [تاکنون] کسی را ندیده‌ام که چونان خودت؛ با تو برخورد کند، سپس سیصدهزار به او بدهی! معاویه گفت:فرزندم! این مقام، حق اینان است. و اگر کسی از اینان نزد تو آمد، تو نیز عطایی کن! [1] .
ابن‌شهرآشوب می گوید:
گفته‌اند که حسن بن علی علیه‌السلام نزد معاویه - که دراز کشیده بود - رفت و کنار پاهای او نشست. معاویه گفت:آیا از عایشه، تو را در شگفت نیاورم که می‌پندارد من شایسته‌ی خلافت نیستم؟ آن حضرت فرمود:و شگفت‌تر از آن، این است که من کنار پاهای تو نشسته‌ام، و تو خوابیده‌ای! پس معاویه شرمنده شد و نشست و عذرخواهی کرد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید 12:16.
[2] المناقب 23:4.

خبر از زوال حکومت معاویه

ابن‌شهرآشوب می‌گوید:اسماعیل بن ابان با سند خود نقل کرده است:
زمانی که معاویه با زور بر اوضاع مسلط شد، [روزی] امام حسن علیه‌السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر مردی - که در میانشان گروهی از بنی‌امیه بود- گذر کرد، و آنان [چون امام حسن علیه‌السلام را دیدند] با چشم به یکدیگر اشاره کردند، پس آن حضرت دو رکعت نماز خواند و فرمود:چشمک زدن شما را دیدم. بدانید سوگند به خدا! یک روز فرمانروایی نکنید مگر آن که ما دو روز فرمانروایی کنیم، و نه یک ماه مگر آن که ما دو ماه فرمانروایی کنیم، و نه یک سال مگر آن که ما دو سال فرمانروایی کنیم، و ما در حکومت شما، می‌خوریم و می‌آشامیم و می‌پوشیم و ازدواج می‌کنیم و سوار [مرکب] می‌شویم، در حالی که شما در حکومت ما نه می‌خورید و نه می‌آشامید و نه ازدواج می‌کنید.
فردی گفت:ابامحمد! این، چگونه می‌شود در حالی که شما بخشنده‌ترین و رئوف‌ترین و مهربان‌ترین مردم هستید؟! آیا شما در حکومت آنان در امانید، ولی آنان در حکومت شما در امان نیستند؟!
آن حضرت فرمود:علتش این است که آنان با کید شیطانی با ما دشمنی کنند، ولی ما با کید خداوندی با آنان دشمنی کنیم، و کید خداوندی [نیرومند و] سخت است. [1] .

پی نوشت ها:
[1] المناقب 8:4.

خنده مذموم

سبزواری می‌گوید:
امام حسن علیه‌السلام به جوانی گذر کرد که [ناهنجار] می‌خندید، فرمود:آیا از صراط عبور کرده‌ای؟
گفت:نه.
فرمود:آیا می‌دانی سرانجام به بهشت می‌روی یا دوزخ؟
عرض کرد:نه.
فرمود:پس این خنده چیست؟
راوی می‌گوید:دیگر او خندان دیده نشد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] جامع الاخبار:262، ح 709.

برقی نقل کرده است:امام حسن علیه‌السلام فرمود:
دوازده خصلت است که سزاوار است آدمی، آن‌ها را [برای به کارگیری] بر سفره‌ی طعام، فراگیرد:چهارتای آن فریضه، و چهارتای آن سنت، و چهارتای دیگر ادب است.
اما چهار فریضه:شناخت [منعم حقیقی، خدای سبحان]، و بسم الله گفتن، و شکر خدا را به جا آوردن، و از نعمت او خشنود بودن است.
و چهار سنت:بر پای چپ نشستن، و با سه انگشت خوردن، و از غذای روبه‌روی خود خوردن، و انگشت‌ها را مکیدن است.
و چهار ادب:دست‌ها را شستن، و لقمه‌ها را کوچک گرفتن، و غذا را نیکو جویدن، و در چهره‌های دیگران کم نگریستن است. [1] .
طبرانی با سند خود از معاویة بن قره نقل کرده است:
از حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی [خوردن] پنیر پرسیدند، فرمود:کارد را [در آن] بگذار، و بسم الله بگو و بخور. [2] .
ابن‌کثیر با سند خود از ابن‌سیرین نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام کسی را به خوراک [شخصی] خود فرا نمی‌خواند و می‌فرمود:این، کم‌تر از آن است که کس دیگر را به آن فراخواند. [3] .
[ابونعیم اصفهانی با سند خود از قرة بن خالد نقل کرده است:
در منزل محمد بن سیرین، غذایی خوردم، و چون سیر شدم و حوله را گرفتم و دست برداشتم، ابن‌سیرین گفت:حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:این خوراک، کم‌تر از آن است که در آن تقسیم صورت گیرد. [4] .

پی نوشت ها:
[1] المحاسن 248:2، ح 409.
[2] المعجم الکبیر 68:3، ح 2686.
[3] البدایة و النهایة 43:8.
[4] حلیة الاولیاء 38:2.

خلق نیکو

صدوق رحمه الله با سند خود از ابوالحسن، از ابوالحسن، از ابوالحسن، از حسن، از حسن، از حسن نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:نیکوترین نیک‌ها، خلق نیک است.
سپس صدوق گفت:ابوالحسن اول، محمد بن عبدالرحیم تستری است، و ابوالحسن دوم، علی بن احمد بصری تمار است، و ابوالحسن سوم، علی بن محمد واقدی است، و حسن اول، حسن بن عرفه عبدی است، و حسن دوم، حسن بن ابی‌الحسن بصری است، و حسن سوم، حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. [1] .
ابن‌عساکر با سند خود از جعید بن همدان نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام به او فرمود:ای جعید بن همدان! مردم چهار گروهند:گروهی که بهره‌ای [از خیر و ایمان و عمل صالح] دارند و اخلاق ندارند، و گروهی که اخلاق دارند و بهره‌ای از [ایمان و عمل صالح] ندارند، و گروهی که نه اخلاق دارند و نه بهره‌ای [از ایمان و عمل صالح]، که اینان بدترین افرادند، و گروهی که هم اخلاق دارند و هم بهره‌ای [از ایمان و عمل صالح]، که اینان بهترین افرادند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] الخصال:29، ح 102.
[2] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):159، ح 272.

خداگرایی در بخشش‌ها

ارزش هر عملی به نیت انجام دهنده‌ی آن است هر چه نیت با ارزش‌تر باشد عمل ارزشمندتر است. آورنده که وقتی امام حسن علیه‌السلام وارد عراق شد تمام درآمدش از عراق را به خاطر سه بیت شعر به شاعر بخشید. به آن حضرت عرض کردند: تمام درآمدت از عراق را به خاطر سه بیت شعر دادی؟.

قال علیه‌السلام:

أما سمعتم ما قال: لا یکون جودک لی بل یکون جودک لله. فلو کانت الدنیا کلها لی و أعطیتها ایاه کانت فی ذات الله قلیلا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آیا نشنیدید که وی چه گفت؟ او گفت: بخشندگی‌ات برای من نمی‌باشد، بلکه بخشندگی‌ات برای خدا است. پس اگر دنیا از آن من بود و من به او می‌بخشیدم، در برابر ذات خداوند کم خواهد بود.)

پی نوشت ها:

[1] احقاق الحق، ج 11، ص 147، ح 9 به نقل از نظم دررالسمطین، ص 197، ط. القضاء، علامه زرندی.

خضوع در برابر خداوند به هنگام وضو

روایت شده است که امام حسن علیه‌السلام به هنگام وضو رنگ مبارکش تغییر می‌کرد، وقتی از ایشان درباره‌ی این موضوع پرسیدند، فرمود:
قال علیه‌السلام:
انی أرید القیام بین یدی الملک الجبار [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (من آماده‌ی قیام و برپا خواستن جهت بندگی در برابر خداوند جبار می‌شوم.)
و در حدیث دیگر آمده است:
به هنگام وضو رنگ رخسار امام حسن علیه‌السلام زرد شده و اندامش بلرزه می‌افتاد. وقتی در این باره صحبت شد.
قال علیه‌السلام:
حق لمن وقف بین یدی ذی العرش، أن یصفر لونه و ترتعد مفاصله [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بر آن کس که در برابر صاحب عرش «صاحب قدرت» می‌ایستد، سزاوار است که رنگ رخساره‌اش زرد گشته و اندامش به لرزه درآید.)

پی نوشت ها:
[1] احقاق الحق، ج 11، ص 112، به نقل از تنبیه الغافلین، ص 194 ط. قاهره.
[2] 1- بحارالأنوار، ج 67، ص 400 ذیل حدیث 72 به نقل از عدة الداعی، و ج 77، ص 346 و 347، ح 30 و 31 و ج 43، ص 339، ح 13.
2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 407.
3- ربیع الأبرار، ج 2، ص 267، ح 131.
4- مستدرک الوسایل، ج 1، ص 354، ح 4 / 830 و ص 355 ح 7 / 833.

خبر از درمان بیماری با داروی غلام

در یکی از سفرهای پیاده‌ی امام حسن علیه‌السلام به مکه پاهای آن حضرت متورم شده بود، بعضی از غلامان به او عرض کردند اگر کمی سوار شوی این ورم تخفیف می‌یابد.
قال علیه‌السلام
کلا، اذا أتینا هذا المنزل فانه سیستقبلک عبد أسود، معه دهن لهذا الورم فاشتر منه و لا تماکسه. فقال مولاه: بأبی أنت و أمی لیس أمامنا منزل فیه أحد یبیع هذا الدواء. قال علیه‌السلام: بلی، انه أمامک دون المنزل، فسارا أمیالا فاذا الأسود یستقبله. فقال الحسن علیه‌السلام [لمولاه]: دونک الرجل فخذ منه الدهن و أعطه ثمنه. فقال له الأسود: ویحک یا غلام، لمن أردت هذا الدهن؟.
قال: للحسن بن علی علیه‌السلام. قال: انطلق بی الیه. فأخذ بیده حتی أدخله الیه. فقال: بأبی أنت و أمی لم أعلم أنک تحتاج الیه، و لا أنه یراد ذلک، و لست أخذ له ثمنا انما أنا مولاک و لکن ادعو الله أن یرزقنی ذکرا سویا یحبکم أهل البیت فانی خلفت امرأتی و قد أخذها الطلق. فقال له الحسن علیه‌السلام: انطلق الی منزلک فان الله تبارک و تعالی وهب لک ذکرا سویا و هو لنا شیعة... [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هرگز! «هم اکنون که پایم ورم کرده است، سوار بر اسب نمی‌شوم، بلکه» وقتی به منزل بعدی رسیدیم برده‌ای سیاه به پیشوازت خواهد آمد که همراه او روغنی است که داروی این ورم است. پس آن را از او بخر و با او چانه مزن. غلام گفت: پدر و مادرم فدایت! منزلی که پیش رو داریم، کسی در آن منزل نیست که چنین دوایی را داشته باشد.
امام علیه‌السلام فرمود: چرا آن سیاه در جلو راه، نزدیک منزل است و چند میل راه که رفتند سیاه را دیدند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: سیاه را دریاب و روغن را از او بخر و پولش را بپرداز. آن مرد سیاه پوست خطاب به غلام امام حسن علیه‌السلام گفت: برای چه کسی می‌خواهی؟. گفت: برای حسن بن علی علیهماالسلام، گفت: مرا خدمت او ببر.
غلام امام، دستش را گرفت و به خدمت امام علیه‌السلام برد سیاه گفت: من نمی‌دانستم که تو به آن محتاج هستی ولی به همراه خود آوردم از تو برای روغن پولی نمی‌گیرم زیرا من شیعه‌ی شما هستم. لکن دعا کن خداوند پسری سالم و بی‌عیب که دوستدار شما اهل بیت علیهم‌السلام باشد به من عطا کند؛ زیرا هنگامی من از عیالم جدا شدم که وضع حمل او نزدیک بود. امام علیه‌السلام فرمود: به منزل خود برگرد که خداوند پسر

بی‌عیبی که از شیعیان ماست به تو عطا فرمود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 146، ح 6.
2- احقاق الحق، ج 19، ص 332 به نقل از مرآت المؤمنین، ص 208.
3- اصول کافی، ج 1، ص 463، ح 6.
4- الثاقب فی المناقب، ص 315، ح 2 / 263.
5- الصراط المستقیم، ج 2، ص 177.
6- بحارالانوار، ج 43، ص 324 ع ح 3.
7- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام (جلاء العیون) ص 418.
8- حلیة الابرار، ج 3، ص 55، ح 3.
9- دلائل الامامة طبری، ص 68.
10- عیون المعجزات، ص 62.
11- کشف الغمة، ج 2، ص 131.
12- مدینة المعاجز، ج 3، ص 245، ح 31 / 869 و ص 246، ح 32 / 870.
13- مسند الامام المجتبی، ص 111، ح 4، ص 117، ح 23، و ص 122، ح 31 و ص 679، ح 2.
14- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 7.
15- موسوعة المصطفی، و العترة، ج 5، ص 106، ح 2.
16- وسایل الشیعه، ج 11، ص 80، ح 8.

خبر از تعداد خرماها

پس از ماجرای صلح روزی امام حسن علیه‌السلام با معاویه در نخیله‌ی کوفه نشسته بودند معاویه گفت:
شنیده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خرما را در درخت تخمین می‌کرد و درست می‌آمد. آیا آن علم را شما هم دارید؟ چون شیعیان شما معتقدند از آسمان و زمین چیزی از شما پنهان نیست.
قال علیه‌السلام:
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یخرص کیلا و أنا أخرص عددا. فقال معاویة: کم فی هذه النخلة؟. فقال الحسن علیه‌السلام: أربعة آلاف بسرة و أربع بسرات [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
همانا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [تعداد خرما را] به کیل تخمین می‌زد و من به عدد تخمین زنم!.
معاویه گفت: برای این نخل چند خرماست؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: چهار هزار دانه خرمای نارس و چهار دانه.
معاویه دستور داد، خرماهای نارس آن درخت را شمردند شد چهار هزار و سه عدد امام حسن علیه‌السلام فرمود: من دروغ نگفتم یک عدد را کسی پنهان کرد. وقتی گشتند دیدند یک خرما در دست عبدالله عامر است. بعد امام علیه‌السلام فرمود: من می‌دانم که تو در آینده چه خواهی کرد.

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 43، ص 339، ح 9 به نقل از کتاب النجوم.
2- تاریخ چهارده معصوم علیه‌السلام ص 422.

خبر از ورود جوایز معاویه به مدینه

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است روزی امام حسن علیه‌السلام و امام حسین و عبدالله جعفر نشسته بودند. امام حسن علیه‌السلام خطاب به امام حسین علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان هذه الطاغية باعث اليكم بجوائزكم فی رأس الهلال [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (این گردن‌کش (منظور معاویه است) سر ماه پاداش‌های شما را خواهد فرستاد.) و همانگونه شد که امام علیه‌السلام خبر داده بود.

پی نوشت ها:

[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 149، ح 11، ب 13، و ص 160 ح 38.

2- الخرایج و الجرائح، ج 1، ص 238، ح 3.

3- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 418.

4- دلایل الامامة، ص 67.

5- مدینة المعاجز، ج 3، ص 243، ح 29 / 867.

ضرورت ختنه در اسلام

یکی از واجبات و فروع فقهی در اسلام، مسأله‌ی ختنه است. اگر مرد مسلمان ختنه نشده باشد بسیاری از عباداتش (مثل طواف خانه‌ی خدا) باطل است. امام حسن علیه‌السلام در همین زمینه فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان الأقلف لا یترک فی الاسلام حتی یختتن و لو بلغ ثمانین سنة [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(در اسلام، انسان (مرد) ختنه نشده به حال خود رها نمی‌شود تا ختنه شود حتی اگر به هشتاد سالگی برسد.)

پی نوشت ها:

[1] کنز العمال، ج 16، ص 436، ح 45310.

اوصاف و شرائط خلیفه

هنگامی که معاویه بر عراق مسلط شد، از امام حسن علیه‌السلام خواست که در حضور او خطبه‌ای بخواند. امام علیه‌السلام بپاخاست و فرمود:

انما الخلیفة من سار بکتاب الله، و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و سلم، و لیس الخلیفة من سار بالجور ذلک ملک ملکا یمتع به قلیلا ثم تنقطع لذته و تبقی تبعته «و ان أدری لعله فتنة لکم و متاع الی حین»[1] [2] .

(به یقین، خلیفه آن کسی است که از روی کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم رفتار کند، و خلیفه آن کس نیست که به زور و ستم عمل کند. زیرا چنین کسی پادشاهی است که به سلطنتی رسیده و مدت کمی از آن بهره‌مند شده، سپس لذت آن منقطع گشته و بازخواست و کیفر آن به جای می‌ماند. سپس آیه‌ی شریفه را خواند: «ندانم من شاید این آزمایشی باشد برای شما، و بهره‌ای اندک باشد، تا زمانی معین.»)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 111.

[2] مقتل الطالبیین، ص 80.

پرهیز از نبرد با خوارج در حکومت معاویه

پس از صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه، گروهی از خوارج بر معاویه شوریدند، معاویه برای امام حسن علیه‌السلام پیغام داد که با خوارج نبرد کن.

قال علیه‌السلام:

سبحان الله! ترکت قتالک و هو لی حلال لصلاح الأمة و ألفتهم. أفترانی أقاتل معک [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(امام علیه‌السلام از روی تعجب فرمود: سبحان الله! ستیز با تو را که بر من حلال بود، به خاطر مصلحت امت و الفت میان آنان واگذاشتم. آیا فکر می‌کنی در کنار تو [با خوارج] خواهم جنگید؟.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام در پاسخ معاویه چنین فرمود:

والله لقد کففت عنک لحقن دماء المسلمین و ما أحسب ذلک یسعنی، فکیف أن أقاتل قوما أنت أولی بالقتال منهم؟. [2] .

(سوگند به خدا که دست او تو بازداشتم تا خون مسلمانان پایمال نشود و گمان نکنم که این برازنده‌ی من بود. پس چگونه با گروهی بجنگم که تو از آنان به جنگ سزاوارتری.)

و در حدیث دیگری آمده است که: پس از صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه برخی از خوارج آماده‌ی نبرد با معاویه شدند. معاویه نامه‌ای به امام حسن علیه‌السلام نوشت که با خوارج نبرد کند. امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت؛

لو آثرت أن اقاتل أحدا من أهل القبلة لبدأت بقتالک فانی ترکتک لصلاح الأمة و حقن دمائها [3] .

(اگر بدین نتیجه برسم که با کسی از اهل قبله بجنگم، با تو شروع به نبرد کنم. من تو را به خاطر صلاح امت و حفظ خون آنان واگذاشتم.)

پی نوشت ها:

[1] 1- أنساب الأشراف، ج 3، ص 46، ح 54.

2- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 14.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 366، ح 53.

[2] 1- الکامل فی التاریخ (لابن الأثیر) ص 275.

2- شرح ابن‌أبی‌الحدید ج 5، ص 98.
3- عقد الفرید، ج 1، ص 147.
4- علی و فرزندانش (دکتر طه حسین) ص 210.
5- کامل مبرد، ج 3، ص 133.
6- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 348، ح 26، و ص 366، ح 52.
7- نثر الدرر، ج 1، ص 329، ب 4.
[3] 1- الکامل (ابن‌اثیر) ج 3، ص 275.
2- الغدیر، علامه‌ی امینی، ج 10، ص 173، ح 72 به نقل از کامل ابن‌اثیر.

رهاورد شوم خودپسندی
امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی آثار شوم عجب و خودپسندی فرمود:
ان العجب لیحبط عمل سبعین سنة [1] .
(خودپسندی، عمل هفتاد سال را فرو می‌ریزد.)

پی نوشت ها:
[1] کنز العمال، ج 3، ص 514، ح 7669.

خیانت

روزی فرستاده‌ی معاویه نزد امام حسن علیه‌السلام گفت: از خدا می‌خواهم که تو را نگهدارد و دشمنانت (بنی‌امیه) را هلاک گرداند. امام از روی مدارا و محبت فرمود:
قال علیه‌السلام:
لا تخن من ائتمنک و حسبک أن تحبنی لحب رسول الله و لأبی و لأمی و من الخیانة أن یثق بک قوم و أنت عدو لهم و تدعوا علیهم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(به آن کس که تو را امین دانسته است، خیانت مکن و تو را بس است که به خاطر دوست داشتن پیامبر و به خاطر پدرم و مادرم، نیز از خیانت به شمار می‌آید که گروهی به تو اطمینان داشته باشند، در حالی که تو با آنان دشمنی می‌کنی و بر علیه آنان نفرین کنی.)

خصلت‌های ناپسند معاویه

معاویه کانون رفتارها، گفتارها و خصلت‌های ناپسند بود، که به چهار خصلت نکوهیده‌ی او در این حدیث اشاره شده است.
قال علیه‌السلام:
اربع خصال کن فی معاویة لو لم یکن فیه منهن الا واحدة لکانت موبقة. ابتزاؤه علی هذه الأمة بالسفهاء حتی ابتزها أمرها بغیر مشورة منهم، و فیهم بقایا الصحابة و ذو الفضیلة.
و استخلافه ابنه بعده سکیرا خمیرا یلبس الحریر و یضرب بالطنابیر. و ادعائه زیادا و قد قال رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم»: الولد للفراش و للعاهر الحجر. و قتله حجرا، و یلا له من حجر و أصحاب حجر قالها مرتین. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(چهار خصلت در معاویه هست که اگر فقط یکی از آنها در او بود، برایش خانمان سوز بود. اول - مسلط کردن ابلهان بر این امت چندان که بر قدرت بدون مشورت تکیه زده در حالی که میان امت بازماندگان صحابه و افراد با فضیلت وجود دارند. دوم - جانشین کردن پسرش پس از خود [پسری] که شراب خواره‌ی باده گسار، حریر پوش تنبک زن بوده و هست. سوم - زیاد را برادر خود خواند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرزند از آن صاحب بستر است و زناکار سزاوار سنگ سار است. پنجم - کشتن حجر بن عدی، وای بر او «معاویه» از حجر و اصحاب حجر، «این را دوباره فرمود».)

پی نوشت ها:
[1] الغدیر، ج 10، ص 225، و ج 11، ص 60.

روش انتخاب داماد

شخصی به محضر امام حسن علیه‌السلام آمد و درباره‌ی انتخاب داماد و ازدواج دخترش با آن حضرت مشورت نمود. امام علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

زوجها من رجل تقی، فانه ان أحبها أکرمها و ان أبغضها لم یظلمها [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(او را همسر مردی پرهیزگار قرار ده، چه آن که اگر [داماد] او را دوست داشته باشد احترامش می‌کند و اگر نسبت به او بی‌میل باشد، به او ستم نمی‌کند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 686، ح 1، به نقل از مکارم الاخلاق، ص 233.

2- مکارم الاخلاق، ص 233.

طبری با سند خود نقل کرده است:عبدالله بن عباس گفت:
گاو ماده‌ای از کنار حسن بن علی علیه‌السلام گذشت. امام حسن علیه‌السلام فرمود:این گاو، به گوساله‌ی ماده‌ای - که سفیدی زیبایی در پیشانی، و سر دمش نیز سفید است - آبستن است.
پس ما با قصاب رهسپار شدیم تا آن را سر برید، و گوساله‌اش را درست همان گونه که فرموده بود، یافتیم، و به امام حسن علیه‌السلام عرض کردیم:آیا خدای سبحان [این گونه] نیست که [می‌فرماید]:«و می‌داند آنچه را در رحم‌هاست»؟ [1] پس چگونه شما این را دانستید؟ فرمود:ما آن [علومی] را که سربسته‌ی و گنجینه‌ی پوشیده است نیز می‌دانیم، آن علومی که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسلی بر آن آگاه نیست جز محمد صلی الله علیه و آله و آل معصوم او علیهم‌السلام. [2] .
و نیز طبری با سند خود نقل کرده است:
محمد بن نوفل عبدی گفت:در خدمت حسن بن علی علیه‌السلام بودم که آهوی ماده‌ای نزد او آوردند و او فرمود:این آهو، به دو بچه آهوی ماده آبستن است که در چشم یکی، عیب است. پس آهو را سر بریدند و آن دو بچه آهو را به همان گونه که فرموده بود، یافتیم. [3] .
شیروانی می‌گوید:امام حسن علیه‌السلام فرمود:
چون قبر فریاد زند، گوید:خدایا! دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله را لعنت کن. [4] .
راوندی می‌گوید:روایت شده است:
امام حسن علیه‌السلام [و برادرانش،] و عبدالله بن عباس بر خوانی نشسته بودند که ملخی آمد، سر سفره نشست. عبدالله به امام حسن علیه‌السلام گفت:بر روی بال ملخ چه نوشته است؟ فرمود:نوشته است:منم، «الله» که هیچ معبود به حقی جز من نیست، چه بسا ملخ را می‌فرستم تا برای مردمی گرسنه، رحمت باشد و آن را بخورند، و چه بسا آن را می‌فرستم تا برای مردمی، عذاب باشد و خوراک آنان را بخورد. عبدالله برخاست و سر امام حسن علیه‌السلام را بوسید و گفت:این از اسرار دانش است. [5] .
و نیز با سند خود از امام صادق علیه‌السلام، از پدران بزرگوار خود نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه، پیاده راه افتاد و پاهایش ورم کرد. به او گفتند:اگر سوار شوی، این ورم‌ها می‌خوابد. فرمود:هرگز، و لیکن چون به این منزل [که پیش رو داریم] رسیدیم، به مردی سیاه‌پوست

برمی‌خوریم که همراه خود روغنی دارد که این ورم را خوب می‌کند، از او بخرید، و چانه نزنید.
یکی از غلامان گفت:در راه خود، منزلی که چنین فردی داشته باشد، نداریم؟ فرمود:چرا، داریم. و چندین مسافت راه پیمودند و ناگهان با آن سیاه‌پوست روبه‌رو شدند. امام حسن علیه‌السلام به غلام خود فرمود:این، آن سیاه‌پوست؛ روغن را خریداری کن و سیاه‌پوست گفت:این روغن را برای چه کسی می‌خواهی؟ گفت:برای حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. گفت:مرا نزد او ببر، و خدمت امام حسن علیه‌السلام رسید، و گفت:ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله من غلام شما هستم، و بهای روغن را نمی‌گیرم، ولی از خدا بخواه که به من، پسری سالم روزی کند که شما اهل بیت علیهم‌السلام را دوست بدارد؛ زیرا همسرم را با درد زایمان، پشت سر گذاشتم. امام حسن علیه‌السلام فرمود:برو به منزل خود، که خداوند متعال، پسری سالم [6] ، به تو مرحمت فرموده است.
و آن سیاه‌پوست، بی‌درنگ به منزل برگشت و دید که همسرش پسری سالم به دنیا آورده است. سپس نزد امام حسن علیه‌السلام برگشت و از این نوزاد، برای او [تشکر و] دعای خیر کرد، و امام حسن علیه‌السلام از آن روغن به پاهای خود مالید، و از جا برنخاسته، ورم‌ها خوابید [و بهبود یافت]. [7] .
صفار قمی با سند خود از عبدالغفار جاری، از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:
در خدمت امام حسن بن علی علیه‌السلام، دو نفر حضور داشتند. امام حسن علیه‌السلام به یکی از آنان فرمود:تو دیشب به فلانی چنین و چنان گفتی. و او شگفت زده شد و گفت:امام هر چه رخ داده، می‌داند! و امام حسن علیه‌السلام فرمود:ما همه آنچه در شب و روز جریان دارد، می‌دانیم. سپس فرمود:خداوند متعال حلال و حرام، و تنزیل و تأویل را به پیامبر خود آموخت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همه‌ی علوم را به علی علیه‌السلام آموخت. [8] .
اربلی می‌گوید:
امام حسن علیه‌السلام به پدر بزرگوار خود فرمود:همانا عرب را [در هوا و هوس] سیاحتی [شگرف] است، و اینک از رؤیاهای [دنیوی] دور از دسترس خود بازمانده‌اند، و سوار بر شتران، شتابان به سوی تو رهسپارند تا تو را - هر چند در آشیانه‌ی [ناشناخته‌ی] جاندار [کوه و بیابان‌ها] نیز پناه گرفته باشی، بیرون آورند. [9] .
ابن‌شهرآشوب از ابوحمزه‌ی ثمالی، از امام زین العابدین علیه‌السلام نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام نشسته بود که کسی آمد و گفت:ای فرزند

رسول خدا! خانه‌ات سوخت. [امام علیه‌السلام، با آرامش] فرمود:نه، نسوخته است. در این احوال، شخص دیگری آمد و گفت:ای فرزند رسول خدا! آتش در همسایگی خانه‌ی شما افتاد تا جایی که ما یقین کردیم به خانه‌ی شما نیز می‌رسد، سپس خدا آتش را از آن جا برگرداند. [10] .

پی نوشت ها:

[1] لقمان:34؛ (و یعلم ما فی الأرحام).

[2] دلائل الامامة:171، ح 89.

[3] دلائل الامامة:171، ح 90.

[4] مناقب اهل البیت:83.

[5] الخرائج و الجرائح 241:1، ح 6.

[6] «که از شیعیان ماست»، این جمله به نقل از کشف الغمة است.

[7] الخرائج و الجرائح 239:1، ح 4.

[8] بصائر الدرجات:290، ح 2.

[9] کشف الغمة 574:1.

[10] المناقب 6:4.

شکافنده‌ی دانشها امام باقر علیه‌السلام فرمود:
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
هر کس دوست دارد به آن ریسمان محکمی که حق تعالی در قرآن فرموده متوسل شود به گونه‌ای که گسستنی در آن نباشد، باید علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را دوست بدارد، به راستی که خداوند ایشان را در عرش عظمت و جلال خود دوست می‌دارد.
بحارالأنوار: 43 / 270 ح 31. طبری قدس سره از حضرت جواد الأئمه علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود:
امیرالمؤمنین علیه‌السلام به همراه فرزندش امام مجتبی علیه‌السلام و سلمان وارد مسجد شدند و نشستند، مردم در اطراف آن حضرت جمع شدند. ناگاه مردی با شکل و شمایل نیکو و ظاهری آراسته وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد و نشست.
سپس عرض کرد: ای امیرمؤمنان؛ از شما سه پرسش می‌کنم، اگر آنها را جواب گفتی می‌دانم که مردم گناه نابخشودنی و بزرگی را مرتکب شدند و خود را در دنیا و آخرت به هلاکت افکنده‌اند، که دیگری را برگزیده‌اند، و اگر جواب نگفتی و پاسخ مناسب به سؤالات من ندادی می‌دانم که تو و آنها یکسان هستی.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: از آنچه دلت می‌خواهد سؤال کن.
عرض کرد:
أخبرنی عن الرجل اذا نام أین تذهب روحه؟ و عن الرجل کیف یذکر و ینسی؟ و عن الرجل کیف یشبه ولده الأعمام و الأخوال؟
به من خبر بده که آدمی هنگام خواب روح او کجا می‌رود؟ و چگونه انسان مطلبی را به خاطر می‌آورد و چگونه فراموش می‌نماید، و چگونه می‌شود که فرزند گاهی شبیه عموها و دائی‌های خود می‌شود؟
وقتی آن شخص سؤالاتش تمام شد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام رو کرد و فرمود:
ای ابومحمد؛ تو پاسخ سؤالات این شخص را بگو.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: اما سؤال اول که گفتی: وقتی شخص می‌خوابد روح او کجا می‌رود؟ پاسخش این است که: روح او به باد، و باد به هوا آویخته می‌گردد تا وقتی که آن شخص خود را برای بیدار شدن حرکت دهد، پس اگر خداوند تبارک و تعالی به برگشتن روح برای صاحب آن اجازه دهد، آن روح باد را و باد هوا را به سوی خود می‌کشد، در نتیجه

روح برمی‌گردد و در بدن صاحبش جای می‌گیرد، و اگر خداوند تبارک و تعالی به برگشت او اجازه ندهد قضیه برعکس می‌شود یعنی هوا باد را و باد آن روح را به سوی خود می‌کشد و تا هنگام خارج شدن از قبر به بدن صاحبش بر نمی‌گردد.

و اما سؤال دوم نسبت به یادآوری و فراموشی، جوابش این است:

دل آدمی در میان ظرفی است و بر روی آن روپوشی قرار گرفته است، اگر وقتی می‌خواهد مطلبی را به یاد آورد صلوات کاملی بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بفرستد، پرده از روی آن ظرف کنار می‌رود، قلب گشوده و به تعبیری روشن می‌شود و آن شخص آنچه را فراموش کرده به یاد می‌آورد، و اگر صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام نفرستد یا صلوات را ناقص یعنی بدون ذکر «آل محمد علیهم‌السلام» بگوید روپوش از روی آن کنار نمی‌رود، در نتیجه قلب همان گونه تاریک می‌ماند و فراموشی او برطرف نمی‌شود.

و اما سؤال سوم که از شباهت فرزند به عموها و دائی‌ها پرسیدی پاسخش این است که:

وقتی شخصی با همسرش همبستر می‌شود اگر قلب او آرام و رگهایش دارای آرامش و بدن دچار لرزه و اضطراب نباشد آن نطفه داخل رحم قرار می‌گیرد و فرزند شبیه پدر و مادرش به دنیا می‌آید، ولی اگر برخلاف آن، شخص از آرامش قلب و رگها برخوردار نباشد و بدنش به خاطر ترس و وحشت و یا عارضه دیگر دچار لرزه و اضطراب باشد نطفه لرزش پیدا می‌کند و بر بعضی از رگها قرار می‌گیرد؛ اگر بر رگی از رگهای عموها قرار گرفت فرزند شبیه عموهایش می‌شود و اگر بر رگی از رگهای دائی‌ها قرار گرفت فرزند شبیه دائی‌هایش می‌شود.

شخص سؤال کننده بعد از از آنکه پاسخ سؤالات خود را شنید عرض کرد:

شهادت می‌دهم که خدائی جز خداوند یکتا نیست و همواره به آن گواهی می‌دهم، و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده او است و پیوسته به آن گواهی می‌دهم. بعد اشاره به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمود و عرض کرد: و شهادت می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خودش به تو وصیت کرده و تو جانشین او و هستی و براهین او یعنی دلائل روشن او را آشکار می‌کنی. سپس اشاره به امام حسن علیه‌السلام نمود و عرض کرد: و شهادت می‌دهم که تو بعد از پدرت وصی و جانشین او هستی، و همان حجت‌ها و دلائل روشن او را برپا می‌داری، و سپس عرض کرد:

و شهادت می‌دهم که حسین بن علی فرزند رشیدت بعد از برادرش حجت الهی است و برای مردم دلیل و برهان ارائه می‌دهد،

و شهادت می‌دهم که علی بن الحسین برپا دارنده امر حسین است.

یعنی بعد از او پرچم هدایت را به دوش دارد.
و شهادت می‌دهم که محمد بن علی بر پا دارنده‌ی امر علی بن الحسین است و ادامه دهنده‌ی راه او است.
و شهادت می‌دهم که جعفر بن محمد برپا دارنده‌ی امر محمد بن علی و فرمانروای بعد از او است.
و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر برپا دارنده‌ی امر جعفر بن محمد و اختیاردار امور بعد از او است.
و شهادت می‌دهم که علی بن موسی برپا دارنده‌ی امر موسی بن جعفر و رهبر مردمان بعد از او است.
و شهادت می‌دهم که محمد بن علی برپا دارنده‌ی امر علی بن موسی و پیشوای جن و انس بعد از او است.
و شهادت می‌دهم که علی بن محمد برپا دارنده‌ی امر محمد بن علی و زمامدار امور بعد از او است.
و شهادت می‌دهم که حسن بن علی برپا دارنده‌ی امر علی بن محمد و هدایتگر شیعیان بعد از او است.
و أشهد أن رجلا من ولد الحسن بن علی لا یسمی و لا یکنی حتی یظهر أمره، فیملاها قسطا و عدلا کما ملئت جورا.
و شهادت می‌دهم که آخرین امام، مردی از فرزندان حسین بن علی است، نام اصلی او و کنیه‌اش را نباید گفت تا آنکه ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.
و بعد از آن عرض کرد: درود و رحمت و برکات الهی بر تو باد ای امیرمؤمنان؛ و از جا برخاست و رفت.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: ای ابومحمد؛ به دنبال این شخص برو و ببین کجا می‌رود؟
امام حسن علیه‌السلام به دنبال او از مسجد خارج شد، وقتی برگشت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: همین که پای خود را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم چه شد و به کجا رفت.
آن حضرت فرمود: ای ابومحمد؛ آیا او را شناختی؟
عرض کرد: خدا و رسولش و امیرمؤمنان داناترند.
امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: او خضر علیه‌السلام بود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 53 ح 923.

- نگاه کن برادر، می‌بینی چه کار می‌کند
- آن پیرمرد را می‌گویی؟
- آری، کارش اشتباه است، نه؟
- راست می‌گویی، اما چگونه او را آگاه کنیم؟
- اگر به طور مستقیم به او بگوییم از ما که مثل نوه‌های او هستیم قبول نخواهد کرد، شاید هم ناراحت شود و برای همیشه خاطره‌ی تلخی از وضو در ذهنش باقی بماند.
- نکند کلام ما را توهین و تحقیر بشمارد؟ آن وقت لجبازی می‌کند و هیچ‌گاه راه وضوی صحیح را نمی‌پذیرد.
- فکری به ذهنم رسید، بیا در گوشت بگویم.
دو نفری به نزدیک آن پیرمرد رسیدند، طوری وانمود می‌کردند که با هم اختلاف دارند، یکی می‌گفت «وضوی من صحیح است» و آن دیگری در جوابش می‌گفت «وضویی که من می‌سازم کامل‌تر و بهتر است.»
و سرانجام توافق کردند در حضور پیرمرد وضو بگیرند تا او داوری کند. هر دو وضوی صحیح و کاملی گرفتند. پیرمرد هرچه دقت کرد اشتباهی در وضوی آن دو ندید. پی به اشتباه خود برد، فهمید که هدف این دو نوجوان با ادب چیست، گفت: «بچه‌ها، وضوی هر دو شما صحیح است، وضوی من اشتباه بود و شما مرا به اشتباهم آگاه کردید».
همسر پیرمرد که آن طرف‌تر بود به نزدیک آنها آمد و با دیدن بچه‌ها آنها را شناخت. پیرمرد وقتی فهمید آن دو نوجوان آگاه و با ادب، حسن و حسین فرزندان علی علیه السلام هستند، اشک شوق در چشمانش حلقه زد و گفت: «از شما ممنونم که وضوی صحیح را به من آموختید، جانم به فدای تان، پدر و مادرم به فدای جد بزرگوارتان که به حق، معلم امت هستید.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار، ج 43، ص 319.

داوری در قذف

کلینی رحمه الله با سند خود نقل کرده است:در عصر امیرمؤمنان علیه‌السلام دو نفر، با هم برادر در راه خدا [و بسیار صمیمی] بودند؛ یکی از ایشان درگذشت و به دیگری در نگه‌داری دختر بچه‌ای که از خود جا گذاشت، وصیت کرد، و آن مرد این دختربچه را همچون فرزندان خود [نگه‌داری] کرد، و با کمال مهربانی و احترام و امانتداری، در حفظ او کوشید. سپس سفری برایش پیش آمد و رفت و به زن خود در نگه‌داری آن دختربچه سفارش کرد، و سفرش به درازا کشید تا این که دختربچه که زیبا بود، بالغ شد. و آن مرد، نامه می‌نوشت و در حفظ و امانتداری او توصیه می‌کرد. زن چون این همه عنایت مرد را به آن دختر دید، نگران شد که اگر از سفر برگردد، از زیبایی او خوشش آید و با او ازدواج کند. از این رو، او را به وسیله‌ی زنانی که برای این کار آماده کرده بود، نگه داشت و با انگشت خود، بکارت او را برداشت. و چون آن مرد از سفر آمد و استقرار یافت، دختربچه را خواست، و او از شرم پاسخ نداد. چون زیاد اصرار کرد، و او پاسخ نداد، زن گفت:رهایش کن که از گناهی که کرده، خجالت می‌کشد. مرد گفت:چه گناهی؟ زن گفت:چنین و چنان. و او را به زنا متهم کرد. مرد آمد و بالای سر دختربچه ایستاد و زبان به سرزنش گشود و گفت:وای بر تو! آیا یادت رفت که آن همه مهر و محبت در حق تو کردم. سوگند به خدا! من تو را - هر چند دختر خود می‌شمردم - ولی برای همسری یکی از فرزندان یا برادران خود در نظر گرفته بودم؛ چرا چنین گناهی کردی؟! دختر گفت:اینک که متهم شده‌ام [دیگر سکوت نمی‌کنم]، سوگند به خدا! اتهام همسر تو به من، دروغ است و داستان چنین و چنان است. و آنچه را زن با او کرده بود، بازگو کرد. پس مرد دست همسر و این دختر را گرفت و برد تا روبه‌روی امیرمؤمنان نشاند، و ماجرا را برای آن حضرت علیه‌السلام بیان کرد، و زن نیز اقرار کرد. و امیرمؤمنان علیه‌السلام به حسن علیه‌السلام - که نزد پدر حضور داشت - فرمود:درباره‌ی آنان داوری کن. و حسن علیه‌السلام فرمود:

آری، بر زن، حد نسبت زنایی که به این دختر داده است (قذف)، جاری می‌شود، و نیز بر وی واجب است که دیه‌ی ازاله‌ی بکارت او را بپردازد.

و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:درست داوری کردی. سپس فرمود:هان! هر که را به کاری که توانش دارد، بگمارند، انجام دهد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] کافی 207:7، ح 12.

داوری، به فرمان امام علی

عصر، عصر خلافت امام علی علیه‌السلام بود. قصابی را که چاقوی خون - آلود در دست داشت در خرابه‌ای دیدند، و در کنار او، جنازه‌ی خون - آلود شخصی افتاده بود. قراین، نشان می‌داد که کشنده‌ی او، همین قصاب است.

قصاب را دستگیر کرده و به حضور امام علی علیه‌السلام آوردند.

امام علی علیه‌السلام به قصاب فرمود: تو درباره‌ی کشته شدن آن مرد، چه نظری داری؟

قصاب گفت: من او را کشته‌ام.

امام علی علیه‌السلام، بر اساس ظاهر جریان و اقرار قصاب، دستور دادند تا قصاب را ببرند و به عنوان قصاص، اعدام کنند.

در این حال که مأمورین، او را به قتلگاه می‌بردند، قاتل حقیقی، با شتاب به دنبال مأمورین دوید و به آنها گفت: عجله نکنید! و این قصاب را به حضور امام علی علیه‌السلام بازگردانید!

قاتل حقیقی، به حضور امام علی علیه‌السلام آمد و گفت: این امیرمؤمنان! سوگند به خدا که قاتل آن شخص، این قصاب نیست، بلکه او را، من کشته‌ام!

امام علی علیه‌السلام، به قصاب فرمود: چه چیزی موجب شد که تو اعتراف به قتل آن مرد نمودی، (و گفتی که: من، او را کشته‌ام)؟

قصاب گفت: من در یک بن بستی قرار گرفتم که غیر از این، چاره‌ای نداشتم، زیرا افرادی مانند این مأموران، مرا کنار جنازه‌ی به خون آغشته (آن مرد)، با چاقوی خون آلودی در دست، دیدند. همه چیز بیانگر آن بود که من او را کشته‌ام. از کتک خوردن ترسیدم و اقرار نمودم که من (او را) کشته‌ام.

ولی حقیقت این است که من گوسفندی را در نزدیکی آن خرابه کشتم، سپس ادرار بر من فشار آورد، در همان حال چاقوی خون آلود در دستم بود. برای تخلی (و ادرار کردن) به آن خرابه رفتم، جنازه‌ی به خون آغشته آن مقتول را در آنجا دیدم، در حالی که دهشت زده شده بودم، برخاستم. در همین هنگام، این گروه سررسیدند و مرا به عنوان قاتل دستگیر کردند.

امیرمؤمنان، امام علی علیه‌السلام، خطاب به مأموران، فرمود: این قصاب و این شخصی که خود را به عنوان قاتل معرفی می‌کند، به حضور (امام) حسن علیه‌السلام ببرید، تا او درباره‌ی این دو نفر قضاوت کند.

مأمورین، آن دو نفر را به نزد امام حسن علیه‌السلام آورده و جریان را به عرض آن حضرت رساندند.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: به امیرمؤمنان علیه‌السلام عرض کنید: اگر این مرد قاتل، آن شخص را کشته است، در عوض، جان قصاب را حفظ نموده (و از مرگ نجات داده) است، و خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:
«و من أحیاها فکأنما أحیا الناس جمیعا»[1] .
یعنی: «و هر کس انسانی را (از مرگ نجات داده و) زنده‌اش کند، چنان است که گویی همه‌ی مردم را زنده کرده است».
مأمورین، جریان قضاوت امام حسن علیه‌السلام را به امام علی علیه‌السلام ابلاغ کردند. امام علی علیه‌السلام قضاوت امام حسن علیه‌السلام را پذیرفت و سپس دستور داد که قاتل و قصاب را آزاد نمایند. آنگاه، دیه‌ی مقتول را از بیت المال به ورثه‌ی او عطا فرمود[2] .
به این ترتیب، با قضاوت حکیمانه، عادلانه و اسلامی حضرت امام حسن علیه‌السلام، ارفاق اسلامی شامل حال آن قاتلی شد که با مردانگی خود، موجب نجات یک نفر بی‌گناه از قتل شد و با این کار جوانمردانه‌اش، تا حدود زیادی از گناه قتل خود را هم جبران نمود[3] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی مائده، آیه‌ی 32.
[2] تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 620.
[3] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص 263،264.

در آخرین لحظات، در فکر هدایت

عمرو بن اسحاق که یکی از اصحاب حضرت ابومحمّد امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه می باشد، حکایت می کند:
روزی من به همراه یکی از دوستانم جهت عیادت آن حضرت به محضر شریف ایشان شرفیاب گشتیم.
و چون اندک زمانی نشستیم، جویای حال و احوال آن امام مظلوم علیه السلام شدیم، که حضرت به من خطاب نمود و فرمود:
یا ابن اسحاق! آنچه نیاز داری سؤال کن؟
عرض کردم: یاابن رسول الله! حال شما مساعد نیست، هرگاه نقاهت شما برطرف شد و سلامتی خود را باز یافتی مسائل خود را مطرح می نمائیم.
در همین موقع حضرت از جای خود برخاست و جهت رفع حاجت از اتاق خارج گشت و پس از گذشت لحظاتی که مراجعت نمود؛ فرمود: پیش از آن که مرا از دست بدهی، آنچه می خواهی سؤال کن.
گفتم: ان شاء الله پس از آن که عافیت و سلامتی خود را باز یافتی، اگر سؤالی داشتم به عرض عالی می رسانم.
در این هنگام حضرت فرمود: دشمنان چندین مرتبه مرا زهر خورانیده اند؛ لیکن این بار به جهت شدّت زهر جگرم متلاشی شده است و دیگر مرا گریزی از مرگ نیست.
عمرو بن اسحاق گوید: ناگاه حال حضرت وخیم گشت؛ و لخته های خون قی و استفراغ می نمود؛ و من دیگر نتوانستم بنشینم، لذا مرخّص شدم تا آن حضرت اندکی بیارامد.
فردای آن روز دوباره جهت ملاقات و دیدار به حضور آن امام مظلوم شرفیاب شدم؛ و دیدم که حضرت سخت به خود می پیچد و می نالد و حسین علیه السلام بر بالین بسترش غمگین و افسرده حال نشسته بود و اظهار داشت: برادرم! چه کسی با تو چنین کرد؟
امام حسن مجتبی سلام الله علیه با سختی لب به سخن گشود؛ و در جواب فرمود: آیا می خواهی از قاتل من انتقام بگیری و قصاصش کنی؟
برادرش حسین علیه السلام، پاسخ داد: بلی.
امام مجتبی سلام الله علیه فرمود: خداوند متعال از همه خلایق قوی تر و عالم تر است؛ و من دوست ندارم که به خاطر من، شخصی کشته گردد و خونی بر زمین ریخته شود.[1] .

پی نوشت ها:
[1] مدينة المعاجز: ج 3، ص 375، ح 934، كشف الغمّة: ج 1، ص 584.

در توصیف امام حسن(ع)

روایت شده که معاویه از امام حسن علیه السلام خواست که بر بالای منبر رفته و نسب خود را بیان دارد، امام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
ای مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد بزودی خود را برای او توصیف می کنم، شهرم مکه و منی و فرزند مروه و صفا هستم، و من پسر پیامبر برانگیخته شده هستم، و من فرزند کسی هستم که بر بالای کوههای استوار رفته، و من پسر کسی هستم که زیبائیهای چهره اش را از حیا پوشانید، و من پسر فاطمه برترین زنان هستم، و من پسر کسانی هستم که عیوبشان اندک و دامنهایشان پاک است.
در این حالت مؤذن اذان گفت، و بیان داشت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و گواهی می دهم که حمد و فرستاده خداست، امام فرمود:
ای معاویه! محمد پدر توست یا پدر من، اگر بگوئی پدر من نیست حق را پوشانده ای، و اگر بگوئی: آری، اقرار نموده ای.
سپس فرمود:
قریش بر عرب افتخار می کند که محمد از آنانست، و عرب بر عجم افتخار می کند که محمد از آنان می باشد، و عجم به عرب احترام می گذارد، چون محمد از آنانست، حق ما را طلب می کنند اما حقمان را به ما باز نمی گردانند.
خطبته فی توصیف نفسه
روی ان معاویة سأل الحسن علیه السلام ان یصعد المنبر و ینتسب فصعد فحمدالله و اثنی علیه ثم قال:
ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فسابین له نفسی، بلدی مکة و منی، و انا ابن المروة و الصفا، و انا ابن النبی المصطفی، و انا ابن من علا الجبال الرواسی، و انا ابن من کسا محاسن وجهه الحیاء، و انا ابن فاطمة سیدة النساء، و انا ابن قلیلات العیوب، نقیات، الجیوب.
و اذن المؤذن، فقال: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، فقال:
یا معاویة، محمد ابی ام ابوک؟ فان قلت: لیس بابی فقد کفرت، و ان قلت: نعم، فقد اقررت.
ثم قال:
اصبحت قریش تفتخر علی العرب بان محمدا منها، و اصبحت العرب تفتخر

على العجم بان محمدا منها، و اصبحت العجم تعرف حق العرب بان محمدا منها، يطلبون حقنا و لا يردون الينا حقنا.

در جواب حکم ابوموسی در صفین

ای مردم! شما در کار عبدالله بن قیس و عمروبن عاص سخن بسیار گفتید، این دو انتخاب شدند تا مطابق با کتاب خداوند حکم دهند، اما آن دو هوی و هوسشان رابر قرآن ترجیح دادند، و هر که اینگونه عمل نماید حکم نامیده نمی شود، بلکه محکوم علیه می باشد.
عبدالله بن قیس در مورد انتخاب عبدالله بن عمر به خلافت خطا نمود، و در سه مورد دچار اشتباه شد: اینکه عمر پدر عبدالله او را برای خلافت شایسته تشخیص ندانست و او را خلیفه قرار نداد، نیز در اینکه او را به امارتی منصوب نکرد، و در اینکه مهاجرین و انصار برای عبدالله بن عمر ارزشی قائل نبودند، و کسانی که داوری می کردند کاری را به او واگذار نمی کردند، و حکومت از جانب خداوند واجب شده است.
پیامبر سعد بن معاذ را در مورد بنی قریظه حکم قرار داد و او به حکم خداوند در میان آنان حکم کرد، و پیامبر حکم او را تنفیذ کرد، و اگر غیر آن حکم می کرد، پیامبر اجرا نمی نمود.
خطبته بعد حکم ابی موسی الاشعری فی صفین
ایها الناس! انکم قد اکثرتم، فی امر عبدالله بن قیس و عمر بن العاص، فانما بعثا لیحکما بکتاب الله فحکما بالهوی علی الکتاب و من کان هکذا لم یسم حکما ولکنه محکوم علیه
و قد اخطا عبدالله بن قیس فی ان اوصی بها الی عبدالله بن عمر، فاخطا فی ذلک فی ثلاث خصال: فی ان اباه لم یرضه لها و فی انه لم یستأمره و فی انه لم یجتمع علیه المهاجرون و الانصار الذین نفذوها لمن بعده و انما الحکومة فرض من الله
و قد حکم رسول الله صلی الله علیه و آله سعدا فی بنی قریظة فحکم فیهم بحکم الله لاشک فیه، فنفذ رسول الله صلی الله علیه و آله حکمه و لو خالف ذلک لم یجره.

در حال طلوع نور امیر عالم

مرحوم سید مرتضی در کتاب «عیون المعجزات» می‌گوید:
حضرت فاطمه علیهاالسلام امام حسن علیه‌السلام را به دنیا آورد، در حالی که یازده سال بیشتر نداشت و ولادت آن امام همام علیه‌السلام شبیه ولادت جد بزرگوار و پدر گرامی او بود.
و کان طاهرا و مطهرا، یسبح فی حال و ولادته و یقرأ القرآن.
آن حضرت پاک و پاکیزه - و سنت شده - در حالی که تسبیح و تهلیل می‌گفت و قرآن تلاوت می‌فرمود به دنیا آمد.
و بنابر آنچه راویان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند:
جبرئیل او را در گاهواره حرکت می‌داد [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 8 ح 4 / 842.

در دادخواهی امام علی(ع)

راوندی گوید:
بادیه‌نشینی نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام که در مسجد [نشسته] بود، آمد و گفت:ستم شده‌ام. آن حضرت فرمود:نزدیک بیا. او نزدیک آمد تا دو دست [مبارک] خود را بر زانوان او نهاد، و فرمود:چه ظلمی به تو شده است؟ او شکایت‌های خود را برشمرد. آن حضرت فرمود:بادیه‌نشین! ستمی که به من شده، بزرگتر از توست. کلوخ‌ها و کرک‌ها [نیز] به من ستم کردند. هیچ خانه‌ای از عرب نماند مگر آن که به من ظلم کرده باشد. پیوسته مورد ستم واقع شدم تا خانه‌نشین شدم. اگر امروز چشم عقیل بن ابیطالب درد بکند، نمی‌گذارد در چشمش دارو بریزند، تا بیایند در چشم من دارو بریزند؛ با این که چشم من دردی ندارد! سپس برای رسیدگی به شکایت او دستوری نوشت و رفت. مردم به خشم آمدند و گفتند:[علی علیه‌السلام] آن دو مرد را رسوا کرد. حسن علیه‌السلام نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آمد و عرض کرد:اینک دانستم که چه علاقه‌ای از آن دو نفر در دل‌های مردم جا داده‌اند. امیرمؤمنان علیه‌السلام بیرون آمد و فرمود:که مردم جمع شوند و او بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را به جا آورد. و فرمود:مردم! جنگ، نیرنگ است. هرگاه از من شنیدید که می‌گویم:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده»، به خدا سوگند! اگر از آسمان بیفتم برایم محبوب‌تر است تا دروغی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دهم؛ چون برای شما گفتم:جنگ، نیرنگ است. سپس [حضرت علیه‌السلام سخن خود را قطع کرد و] به سخن دیگری پرداخت. مردی که سر خود را برابر پایه [و ستون] منبر داشت برخاست و گفت:من از آن دو نفر، و [بلکه] از آن سه نفر بیزارم. امیرمؤمنان علیه‌السلام به او رو کرد و فرمود:علم را نابهنگام شکافتی. به زودی همان‌سان که آن را شکافتی، شکافته شوی. پس چون ابن‌سمیه [1] آمد، او را گرفت و شکمش را شکافت و با سنگ انباشت و دار زد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] ابن‌سمیه همان زیاد بن سمیه یا زیاد بن ابیه است که پدرش ناشناخته است، و در سال 44 هجری، معاویه او را به پدر خود نسبت داد و او را زیاد بن ابی‌سفیان خواند، زیاد در دوران حکومتش بر عراق - که از سوی معاویه منصوب شده بود - به شیعیان علی علیه‌السلام انواع ظلم و شکنجه

و آزار را روا داشت.
[2] الخرائج و الجرائح 1:180.

روایت شده: هنگامیکه معاویه به کوفه آمد، چند روز در آنجا ماند، هنگامیکه مراسم بیعتش تمام شد بالای منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام را نام برده و آنان را دشنام داد، و امام حسین علیه السلام حاضر بود، خواست برخیزد و پاسخ گوید، امام حسن علیه السلام دست ایشان را گرفت و آن حضرت را نشانید و خود برخاست و فرمود:
ای آنکه نام علی را می بری، من حسن هستم، و پسر او می باشم، و تو معاویه ای و پدرت صخر است، و مادرم فاطمه و مادرت هند، و جدم پیامبر و جدت حرب، و جده ام خدیجه و جده ات نثیله است، خداوند لعنت کند، از میان من و تو، کسی را شهرتش کمتر، حسبش پست تر، شرش با سابقه تر، و کفر و نفاقش قدیمی تر است.
خطبته فی فضل نفسه
روی ان معاویة لما نزل الکوفة اقام بها ایاما، فلما استتمت بیعته صعد المنبر، فخطب الناس، و ذکر امیرالمؤمنین و الحسن علیهما السلام، فنال منهما، و کان الحسین علیه السلام حاضرا، فاراد ان یقوم و یجیبه، فاخذ الحسن علیه السلام بیده و اجلسه و قام، و قال:
ایها الذاکر علیا، انا الحسن و ابی علی، و انت معاویة و ابوک صخر، و امی فاطمة و امک هند، و جدی رسول الله و جدک حرب، و جدتی خدیجة و جدتک نثیلة، فلعن الله اخملنا ذکرا، و الامنا حسبا، و شرنا قدما، و اقدامنا کفرا و نفاقا

روایت شده: هنگامی که امام علی علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد، بیمار گردید، روز جمعه و انجام نماز جمعه فرا رسید، از اینرو به پسرش امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسرم نماز جمعه را همراه مردم به جای آور، امام به مسجد رفت، آنگاه که بر منبر قرار گرفت حمد و ثنای الهی گفت و بر پیامبر درود فرستاد، سپس فرمود:
ای مردم! خداوند ما را برای خود اختیار کرد، و برای دینش به ما خشنود شد، و بر مخلوقاتش ما را برگزید، و کتاب و وحیش را بر ما نازل فرمود، و سوگند به خدا کسی از حق ما چیزی را نخواهد کاست، جز آنکه خداوند در این دنیا در جهان دیگر از حقش می کاهد، دولتی بر علیه ما حکومت نمی کند، جز آنکه سرانجام به نفع ما خواهد بود، و خبر آنرا بزودی خواهید دانست.
آنگاه نماز جمعه را خواند، سخنان ایشان به گوش پدرش هنگامی که بازگشت و چشمان پدرش به او افتاد نتوانست خود را کنترل کند، و چشمانش پر از اشک شد، و او را در بغل گرفت و بین چشمان آن حضرت را بوسید، و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، فرزندانی که بعضی از بعضی دیگرند، و خداوند شنوا و دانا است.
خطبته فی فضل اهل البیت
روی انه لما فرغ علی بن ابیطالب علیه السلام من حرب الجمل، عرض له مرض حضرت الجمعة فتأخر عنها، و قال لابنه الحسن: انطلق یا بنی فاجمع بالناس فاقبل الحسن علیه السلام الی المسجد فما استقر علی المنبر حمدالله و اثنی علیه و تشهد و صلی علی رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال:
ایها الناس! ان الله اختارنا لنفسه، و ارتضانا لدینه، و اصطفانا علی خلقه، و انزل علینا کتابه و وحیه و ایم الله لا ینقصنا احد من حقنا شیئا الا انتقصه الله من حقه فی عاجل دنیاه و اخرته، و لا یکون علینا دولة الا کانت لنا العاقبة و لتعلمن نبأه بعد حین.
ثم جمع بالناس و بلغ اباه کلامه، فلما انصرف الیه ابیه علیه السلام نظر الیه، فما ملک عبرته ان سالت علی خدیه ثم استدناه الیه فقبل بین عینیه و قال: بابی انت و امی ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم.

روایت شده: بعد از آنکه امام صلح کرد معاویه از ایشان خواست که خطبه ای بخواند، امام امتناع کرد، او را سوگند داد که عمل نماید، برای امام جایگاهی ترتیب دادند، امام بر آن قرار گرفت و فرمود:
سپاس خدائی را سزاست که در فرمانروائیش یگانه، و در پروردگاریش تنهاست، پادشاهی را به هر که خواهد بدهد، و از هر که بخواهد می گیرد، و سپاس خدائی را سزاست که مؤمنتان را به ما گرامی داشت، و گذشتگان را از شرک رهایی بخشید، و خون گروه دیگری از شما را از ریختن حفاظت کرد، پس آزمایش ما در گذشته و حال نزد شما بهترین آزمون بوده است، چه شکر گزارید، و چه ناسپاس باشید.
ای مردم! پروردگار علی علیه السلام به او داناتر بود، در زمانیکه او را به سوی خود فراخواند، و او را به فضیلتی مخصوص گردانید، که همانند آن را سراغ ندارید، و مانند آنرا نمی یابید.
بسیار دور است، بسیار دور است، چه بسیار کارها را برای او دشوار گردانیدند، تا اینکه خداوند او را بر شما پیروز گرداند، در حالیکه او همنشین شما بود، در جنگ بدر و غیر آن با شما جنگید، آب گل آلودی را به شما خورانید، و آب تلخی را به شما نوشانید، و شما را ذلیل گردانده و شما را اندوهناک ساخت، شما نسبت به بغض او ملامت نمی شوید.
و به خدا سوگند امت پیامبر به جایگاهی نخواهد رسید تا آنگاه که رهبر و پیشوایشان در بنی امیه باشد، و خداوند به سوی شما فتنه ای گسیل داشته که از آن بازداشته نمی شوید تا اینکه بخاطر اطاعتشان از ستمگران و پناه بردن به شیاطین هلاک گردید، آنچه در گذشته ها انجام گرفته، و آنچه از آینده از رغبتهای زشت و افکار پستی که در انتظار آنم را به حساب خداوند می گذارم.
آنگاه فرمود:
ای اهل کوفه دیروز کسی از شما جدا شد که تیری بود از تیرهای الهی، کوبنده دشمنان او، درهم کوبنده بدکاران قریش بود، همواره آنان را تحت اختیار داشته و از او در وحشت بودند، در مورد اوامر الهی مورد ملامت قرار نگرفته و از مال خدا چیزی را به سرقت نمی برد، و از جنگ با دشمنان خدا فرار نمی کرد، تمامی قرآن به او داده شده، او را خوانده اجابت نمود، او را رهبری کرد تبعیت نمود، در کارهای الهی از ملامت ملامت گران نمی هراسید، پس درود و رحمت الهی بر او باد.
خطبته فی فضل ابیه
روی ان معاویة سأل الحسن بن علی علیه السلام بعد الصلح ان یخطب

الناس، فامتنع، فناشده ان يفعل، فوضع له كرسى فجلس عليه، ثم قال:
الحمدلله الذى توحد فى ملكه، و تفرد فى ربوبيته، يؤتى الملک من يشاء، و ينزعه عمن يشاء، و الحمدلله الذى اكرم بنا مؤمنكم، و اخرج من الشرک اولكم، و حقن دماء اخركم، فبلاؤنا عندكم قديما و حديثا احسن البلاء، ان شكرتم او كفرتم

ايها الناس! ان رب على كان اعلم بعلى حين قبضه اليه، و لقد اختصه بفضل لن تعهدوا بمثله، و لن تجدوا مثل سابقته.

فهيهات هيهات، طالما قلبتم له الامور حتى اعلاه الله عليكم، و هو صاحبكم، غزاكم فى بدر و اخواتها، جرعكم رنقا و سقاكم علقا، و اذل رقابكم و شرقكم بريقكم، فلستم بملومين على بغضه

و ايم الله لا ترى امة محمد خفضا ما كانت سادتهم و قادتهم فى بنى امية، و لقد وجه الله اليكم فتنة لن تصدوا عنها حتى تهلكوا لطاعتكم طواغيتكم وانضوائكم الى شياطينكم، فعندالله احتسب ما مضى و ما ينتظر من سوء رغبتكم و حيف حلمكم

ثم قال:
يا اهل الكوفة! لقد فارقكم بالامس سهم من مرامى الله، صائب على اعداء الله، نكال على فجار قريش، لم يزل اخذا بحناجرها، جاثما على انفسها، ليس بالملومة فى امر الله ولا بالسروقة، لمال الله، و لا بالفروقة فى حرب اعداء الله، اعطى الكتاب خواتيمه و عزائمه، دعاه فاجابه، و قاده فاتبعه، لا تأخذه فى الله لومة لائم، فصلوات الله عليه و رحمته

روایت شده: هنگامیکه معاویه وارد کوفه شد به او گفتند: امام حسن علیه السلام نزد مردم جایگاه بلندی یافته است، اگر به او دستور دهی که روی منبر در پله پائین تر از تو قرار گیرد، جوانی و ناتوانی در سخن گفتن او باعث می شود که مقامش در قلب و دید مردم کاهش یابد، معاویه نپذیرفت، اما اصرار کردند، معاویه این عمل را انجام داد، امام در پله پائین تر از او ایستاد، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
اما بعد، ای مردم اگر بین شرق و غرب جهان را بگردید تا مردی را بیابید که جدش پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، و ما با این طاغی و ستمگر بیعت کرده ایم - و با دست به بالای منبر که معاویه ایستاده بود اشاره کرد - که در جایگاه پیامبر قرار گرفته است، و دانستیم که حفظ خونهای مسلمانان بهتر از ریختن خونهای آنان است، آنگاه به این آیه استشهاد کردند: شاید این امر آزمایشی برای شما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد و با دست به معاویه اشاره کرد.
معاویه گفت: قصدت از این سخن چه بود، فرمود: قصدم همان چیزی است که خداوند اراده آنرا نموده است، آنگاه معاویه برخاست و خطبه ای خواند که در آن به علی علیه السلام دشنام داد و بسیار مسخره و استهزاء نمود، امام حسن علیه السلام برخاست و به او که هنوز بالای منبر بود گفت:
وای بر تو ای پسر خورنده جگرها، آیا تو امیرالمؤمنین علیه السلام را سب و لعن می کنی، در حالی که پیامبر فرموده است: هر که علی را سب و دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده است، و هر که خدا را دشنام دهد خداوند او را در آتش دوزخ وارد سازد در حالیکه در آن جاودانه خواهد بود، و عذابی پایدار برای اوست.
آنگاه امام از منبر پائین آمد و به خانه اش رفت و در آنجا دیگر نماز نگزارد.
خطبته فی فضل نفسه و ابیه
روی انه لما قدم معاویة بالکوفة قیل له: ان الحسن بن علی مرتفع فی انفس الناس، فلوا امرته ان یقوم دون مقامک علی المنبر، فتدرکه الحداثة و العی، فیسقط من انفس الناس و اعینهم، فابی علیهم، و ابوا علیه الا ان یأمره بذلک، فامره، فقام دونه مقامه فی المنبر، فحمدالله و اثنی علیه، ثم قال:
اما بعد، ایها الناس فانکم لو طلبتم ما بین کذا و کذا، لتجدوا رجلا جده نبی، لم تجدوا غیری و غیر اخی، و انا اعطینا صفقتنا هذه الطاغیة - و اشار بیده الی اعلی المنبر الی معاویة، و هو فی مقام رسول الله صلی الله علیه و

آله - و رأينا حقن دماء المسلمين افضل من اهراقها، و ان ادرى لعله فتنة لكم و متاع الى حين - و اشار بيده الى معاوية.
فقال له معاوية: ما اردت بقولک هذا؟ فقال: ما اردت به الا ما اراد الله عزجل، فقام معاوية فخطب خطبة عيبة فاحشة، فسب فيها اميرالمؤمنين عليه السلام، فقام اليه الحسن بن على عليه السلام فقال له - و هو على المنبر:
ويلک يابن اكلة الاكباد، او انت تسب اميرالمؤمنين عليه السلام و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من سب عليا فقد سبنى، و من سبنى فقد سب الله، و من سب الله ادخله الله نار جهنم خالدا فيها مخلدا، و له عذاب مقيم.
ثم انحدر الحسن عليه السلام عن المنبر، و دخل داره و لم يصل هناكم بعد ذلک ابدا

خزاز قمی با سند خود از اصبغ نقل کرده است:،
حسن بن علی علیه‌السلام می‌فرمود:امامان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر هستند؛ نه نفر آنان از صلب برادرم، حسین علیه‌السلام است و یکی از آنان، مهدی این امت است.[1] .
و نیز با سند خود از جابر بن یزید جعفی، از امام باقر علیه‌السلام، از امام زین العابدین علیه‌السلام نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:امامان، به شمار نقبای بنی‌اسرائیل‌اند، و مهدی این امت، از ماست. [2] .

پی نوشت ها:
[1] کفایة الاثر:223.
[2] کفایة الاثر:224.

درختان به یاد ماندنی

از روایت عروه‌ی بارقی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فهمیده می‌شود که: «حسن و حسین» اسم دو درخت در بهشت است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج از میوه‌ی آن دو درخت تناول نمود. [1] .

پی نوشت ها:

[1] قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام: 1 / 439، به نقل از بحارالأنوار: 43 / 314 ضمن ح 73.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:
«حضرت مجتبی در یکی از مسافرت‌های طاقت فرسای خود به مکه جهت استراحت و میل غذا کنار درختی خشک جلوس فرمود، اتفاقا یکی از فرزندان «زبیر بن العوام» که به امامت امام حسن عقیده داشت در زیر همان درخت آرمیده بود، فرزند زبیر، در ضمن سخنانی که بینشان رد و بدل می‌شد، گفت:
ای کاش الان این درخت خشک به بار می‌نشست و سایه و ظرافت خاصی داشت تا از آن بهره‌مند می‌شدیم.
امام حسن فرمودند: راستی اشتهای خرما و میوه داری؟!
فرزند زبیر گفت: بلی ای پسر پیامبر.
پس حضرت دستهای مبارکش را به سوی آسمان بلند کرد و مناجاتی با پروردگار عالم نمود، آن خدایی که درخت خشک را برای حضرت مریم سبز و بارور کرده بود و به مریم از آن درخت، رطب تازه و خوش طعم مرحمت فرموده بود، در اینجا نیز دعای فرزند رسول خدا را مستجاب کرد و آن درخت خشک و بی‌بار را سبز و خرم ساخت، و پر از خرمای لذیذ و خوش طعم نمود و حاضرین همگی از آن خوردند و سیر شدند و از سایه‌ی زیبای آن بهره‌مند گردیدند.
ولی در این میان مردی بود که شتران خود را به قافله‌ی حج و عمره کرایه داده بود، گفت: «به خدا قسم این عمل سحر و جادوگری است. گویا او شناخت کاملی به ولایت امام حسن نداشت.
حضرت در جوابش فرمود: «وای بر تو این عمل سحر نیست، ولکن اثر دعای مستجاب شده‌ی پسر پیامبر است، من دعا کردم، خدا هم دعایم را مستجاب نمود...»[1] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، ج 1، ص 462، حدیث 4.

دریافت هدایای معاویه

راوندی می‌گوید:از امام صادق علیه‌السلام، از پدران بزرگوارش نقل شده است:

روزی حسن علیه‌السلام، به برادر خود - حسین علیه‌السلام -، و عبدالله بن جعفر فرمود:معاویه برای شما هدایایی فرستاده که در [فلان ساعت] فلان روز آغاز ماه به شما می‌رسد. و آن دو در تنگنا بودند، و چون آغاز ماه شد، در همان ساعتی که فرموده بود، رسید و چون دریافت کردند، حسن علیه‌السلام، با آن، بدهی فراوان خود را پرداخت کرد و باقی‌مانده را میان خاندان و یاوران خود تقسیم کرد و حسین علیه‌السلام نیز بدهی خود را پرداخت و ثلث باقی‌مانده را میان خاندان و دوستداران خود تقسیم کرد، و باقی را برای همسر و فرزندان خود برد.

و اما عبدالله دیون خود را پرداخت و باقی‌مانده را به پیک معاویه داد تا به وسیله‌ی پیک خود دریابد که چه کردند. پس معاویه اموال خوبی را برای عبدالله فرستاد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الخرائج و الجرائح 238:1، ح 3.

دریافت هدیه از طاغوت

امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه حکایت می فرماید:
روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در حضور شوهر خواهرش - عبدالله بن جعفر - به برادر خود حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام فرمود: این طاغوت حاکم - یعنی؛ معاویه بن ابی سفیان - اوّل ماه، هدایائی را برای ما خواهد فرستاد.
حسین علیه السلام اظهار نمود: حال تکلیف ما چیست؟ و با آن هدایا چه باید کرد؟
امام حسن مجتبی سلام الله علیه فرمود: من بدهی سنگینی برعهده ام قرار گرفته، به طوری که تمام فکرم را به خود مشغول کرده است، چنانچه خداوند متعال خواست و هدایایی برایم رسید، در اوّلین فرصت قرض خود را پرداخت می نمایم.
پس چون اوّل ماه فرا رسید، معاویه مبلغ یک میلیون درهم برای امام حسن مجتبی سلام الله علیه؛ و نهصد هزار درهم برای امام حسین علیه السلام؛ و پانصد هزار درهم جهت عبدالله بن جعفر ارسال کرد.
امام مجتبی سلام الله علیه آن مبلغ را دریافت نمود و قبل از هر کاری بدهکاری های خود را پرداخت نمود.
و امام حسین علیه السلام نیز ششصد هزار درهم آن را بابت بدهی های خود پرداخت نمود؛ و مقداری هم بین اعضاء خانواده و دیگر دوستان تقسیم کرد و باقی مانده اش را جهت مخارج روزانه منزل و کمک به مراجعین و تهیدستان اختصاص داد.
و امّا عبدالله بن جعفر نیز تمام بدهی های خود را پرداخت کرد؛ و مقدار یک هزار درهم برایش باقی ماند که آن ها را توسّط همان مأمور برای معاویه ارجاع داد.
و همین که مأمور نزد معاویه مراجعت کرد گزارش کاملی از جریان را برای معاویه تعریف کرد.[1] .

پی نوشت ها:
[1] الخرایج و الجرایح: ج 1، ص 238، ح 3، بحار الأنوار: ج 43، ص 323، ح 2، مدینة المعاجز: ص 243، ح 865، اثبات الهداة: ج 2، ص 563، ح 38.

دریایی عظیم از غیب و گرفتن ماهی

جابر می‌گوید: روزی با امام حسن علیه‌السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم. من خدمت آن حضرت عرض کردم: «ای مولای من! دوست دارم که از شما معجزه‌ای ببینم و بعدها از شما حدیث کنم.»

امام حسن علیه‌السلام پای خود را به زمین زد، ناگهان من دریایی را که در آن کشتی‌هایی بود را مشاهده کردم. سپس حضرت دست بردند و از آنجا یک ماهی گرفتند و به من عطا نمودند.

پس من به پسرم محمد گفتم: «بیا این ماهی را بگیر و به منزل ببر.» و تا سه روز ما از آن ماهی می‌خوردیم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز.

دستورهای پیامبر در عید قربان

طبرانی با سند خود از اسحاق بن بزرخ نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام - که خدا از او خشنود باد - فرمود:پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد تا بهترین لباسی را که پیدا می‌کنیم، بپوشیم و با بهترین عطری که به دست می‌آوریم، خود را خوشبو کنیم و از چاق‌ترین حیوانی که به دست می‌آوریم، قربانی کنیم - گاو 7 ساله و شتر 10 ساله - و تکبیر را آشکار کنیم و آرامش و وقار داشته باشیم. [1] .

پی نوشت ها:
[1] المعجم الکبیر 3:90 ح 2756.

صدوق گوید:
معاویه، پنهانی جاسوسانی جدا جدا نزد هر یک از عمرو بن حریث، اشعث بن قیس، حجر بن حارث و شبث بن ربعی فرستاد و به هر یک وعده داد اگر حسن بن علی علیه‌السلام را بکشد، 200000 درهم، فرماندهی سپاهی از سپاهان شام، و یکی از دخترانش را، به او خواهد داد. این خبر، به حسن علیه‌السلام رسید، زیر لباس خود زره پوشید. حسن علیه‌السلام احتیاط می‌کرد و به امامت نماز ایشان نمی‌ایستاد مگر به همین صورت. در نماز، یکی از آنان تیری به سوی حضرت افکند که زره، مانع شد به بدن مبارکش بخورد. حسن علیه‌السلام به تاریکی‌های ساباط که رسید، یک نفر از آنان با شمشیری زهرآگین به او ضربه زد و او را زخمی کرد. حسن علیه‌السلام دستور داد تا او را به «بطن جریحی» - که حاکم آن‌جا عموی مختار بن ابی‌عبیدة بود - بردند.
مختار به عموی خود گفت:بیا حسن علیه‌السلام را دستگیر کنیم و به معاویه تحویل دهیم؛ تا عراق را به ما بدهد. شیعیان از این سخت برآشفتند، و خواستند مختار را بکشند، که عمویش از آنان درخواست عفو کرد. آنان نیز بخشیدند. امام حسن علیه‌السلام فرمود:،
وای بر شما! سوگند به خدا! اگر مرا بکشید، معاویه به هیچ یک از وعده‌هایی که برای کشتن من به شما داده است، عمل نخواهد کرد. می‌دانم که اگر دست در دست او نهم و با او بسازم، نمی‌گذارد که به دین جدم بروم. و تنها می‌توانم خدای سبحان را بپرستم؛ ولی گویا می‌بینم فرزندان شما را که بر در خانه‌های فرزندان آنان [با خواری] ایستاده‌اند و آب و غذا می خواهند؛ ولی آنان دریغ می‌ورزند. پس دوری و دوری بر شما باد با این کردارتان «و کسانی که ستم کرده‌اند، به زودی خواهند دانست به کدام بازگشت گاه برخواهند گشت.» [1] .
مردم با بهانه‌هایی که به کار نیایند، شروع کردند به عذرخواهی. [2] .
طبرانی با سند خود از ابوجمیله نقل کرده است:
پس از آن که علی علیه‌السلام به شهادت رسید، حسن بن علی علیه‌السلام جانشین او شد؛ روزی حسن علیه‌السلام با مردم نماز می‌خواند که مردی به او حمله برد و با شمشیر بر ران او زد. حسن علیه‌السلام به سبب آن ضربه، چندین ماه بیمار شد. سپس به منبر رفت و فرمود:ای عراقیان! درباره‌ی ما، از خدا بترسید که ما امیران و میهمانان شماییم. ما آن خاندانیم که خدای سبحان در حق آنان فرمود:«همانا خدا می‌خواهد آلودگی را از شما - خاندان پیامبر - بزداید، و شما را پاک و پاکیزه گرداند» [3]

امام حسن علیه‌السلام سخن می‌گفت و مردم می‌گریستند. [4] .
طبرسی از زید بن وهب جهنی نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام در [راه به] مدائن زخمی شد. در حالی که درد می‌کشید، نزد او رفتم و عرض کردم:ای فرزند رسول خدا! به چه می‌اندیشی؟ مردم سرگردانند. حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:سوگند به خدا! معاویه برای من بهتر از آنان است. آنان می‌پندارند که شیعیان من هستند، ولی در کشتن من برآمدند و اموالم را به غارت بردند. سوگند به خدا! اگر از معاویه، پیمان بگیرم که خونم را حفظ کنم و خاندانم را در امان دارم، بهتر است تا اینان مرا بکشند و خاندانم را تباه سازند. سوگند به خدا! اگر با معاویه بجنگم، اینان مرا کتف بسته، تسلیم او می‌کنند. پس اگر در حال عزت با او صلح کنم، بهتر است تا در حال اسیری مرا بکشد یا [نکشد و] بر من منت نهد. و این منت او، ننگ بنی‌هاشم تا پایان روزگاران باشد؛ ننگی که پیوسته معاویه و نسل او، بر زنده و مرده‌ی ما بر زبان رانند.
عرض کردم:ای فرزند رسول خدا! آیا شیعیان خود را همچون گوسفندان بی‌چوپان، رها می‌کنی؟ فرمود:ای برادر جهنی! چه کار کنم؟ سوگند به خدا! من چیزی از منبعی موثق می‌دانم [که تو نمی‌دانی]. امیرمؤمنان علیه‌السلام روزی مرا شادمان دید، فرمود:حسن جان!
شادمانی می‌کنی؟ چگونه خواهی بود چون پدرت را کشته ببینی؟ یا چگونه خواهی بود چون فرمانروایی جهان اسلام را بنوأمیه به دست گیرند؟ امیرشان آن حلقوم گشاد روده فراخ است که می‌خورد و سیر نمی‌شود، می‌میرد و در آسمان، یاور و در زمین، عذرخواهی ندارد. پس بر شرق و غرب آن چیره گردد؛ در حالی که مردم از او فرمان برند و پادشاهی‌اش به درازا کشد، بدعت‌ها و گمراهی‌ها پدید آورد، حق و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بمیراند، اموال مسلمانان را میان هواداران خود تقسیم کند، و آن را از سزاوارانش بازدارد. مؤمن در سلطنت او، خوار می‌شود و فاسق، نیرو می‌گیرد. بیت المال را در میان یاران خود، دست به دست می‌چرخاند و بندگان خدا را، برده و کنیز خود می‌سازد. در پادشاهی او، حق نابود می‌گردد و باطل آشکار می‌شود و صالحان، لعن می‌شوند و هر که با او بر حق، دشمنی کند، کشته می‌شود و هر که با او بر باطل، یاور شود، به حال خود بگذارد. و [در زمان‌های پسین نیز] این گونه خواهد بود تا در آخر زمان، و سختی دوران، و نادانی مردمان، خدا رادمردی را برانگیزد که با فرشتگان خود، به او یاری رساند، و یارانش را عصمت دهد. و با آیات خود، به او کمک کند، و او را بر زمین آن چنان چیره کند که خواه ناخواه فرمانش برند. زمین را پر از عدل و داد، و نور و برهان کند. تمام طول و عرض سرزمین‌ها مطیعش گردند، تا آن جا که هیچ کافری نماند مگر آن که ایمان

آورد، و هیچ بدکرداری نماند مگر آن که سامان گیرد. در حاکمیت او، درندگان آشتی کنند، و زمین سبزه‌های خود را برآرد، و آسمان برکات خود را فروریزد و گنج‌ها برایش آشکار شوند. او تا 40 سال در شرق و غرب عالم، حکم می‌راند. پس خوشا به حال آن که روزگار او را دریابد و سخنش را بشنود! [5] .

پی نوشت ها:

[1] شعراء:227؛ (و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون).

[2] علل الشرایع:220، ح 1.

[3] احزاب:33؛ (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا).

[4] معجم کبیر 93:3، ح 2761.

[5] احتجاج 69:2، ح 158.

دعا بر علیه مردی از بنی امیه

روایت شده: مردی از بنی امیه به آن حضرت کلمات درشتی گفته، و فحش ناسزای بسیاری را به ایشان و پدرش نسبت داد، آن حضرت فرمود: پروردگارا! نعمتی که به او داده ای را به عذاب مبدل کن، و او را برای عبرت دیگران زن گردان.
آن شخص بخود نظر افکند، دید به زن مبدل شده است.
دعاؤه علی رجل من بنی امیة
روی ان رجلا من بنی امیة اغلظ للحسن علیه السلام کلامه، و تجاوز الحد فی السب و الشتم له و لابیه، فقال الحسن علیه السلام:
اللهم غیر ما به من النعمة و اجعله انثی لیعتبر به.
فنظر الاموی فی نفسه، و قد صار امرأة.

دعا به هنگام شهادت

امام حسن علیه‌السلام قبل از شهادت دستور داد بستر او را به صحن منزل ببرند، آنگاه سرش را به سوی آسمان بلند نموده و فرمود:
قال علیه‌السلام:
اللهم انی احتسب عندک نفسی فانها اعز الأنفس علی لم أصب بمثلها اللهم ارحم صرعتی و آنس فی القبر وحدتی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خداوندا، جان خود را به تو می‌سپارم، زیرا آن عزیزترین جان‌ها پیش من است؛ که همانند آن هرگز نخواهم یافت. پروردگارا! مرا در لغزش‌هایم دریاب و در تنهایی قبر، برایم همدم باش.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 336 به نقل از کتاب (سیر اعلام النبلاء) ذهبی و ص 355 و ص 339، به نقل از (تذکرة اولی الباب) علامه شافعی.
2-البدایة و النهایة، ج 8، ص 47.
3- بحارالأنوار، ج 44، ص 138، ح 5.
4- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 465.
5- تاریخ دمشق ابن‌منظور، ج 7، ص 40.
6- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام) ص 312، ح 342 و 343 و 344.
7- تذکرة الخواص، ص 193.
8- جواهر المطالب، ج 4، ص 211. (باغونی شافعی)
9- حلیة الأولیاء، ج 2، ص 38.
10- صفة الصفوة، ج 1، ص 343.
11- کشف الغمة، ج 2، ص 162 و ص 166.
12- مجالس السنیة، ج 2، ص 268، م 10.
13- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 446، ح 49، و 50 و ص 423، ح 13 و ص 433، ح 35.
14- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 368.

دعا در قنوت نماز وتر

پروردگارا! مرا در زمره کسانی قرار ده که ایشان را هدایت کرده ای، و سلامت دار به همراه کسانی که به آنان سلامتی عطا فرموده ای، و مرا سرپرستی کن در میان افرادی که ایشان را سرپرستی نموده ای، و در آنچه به من عطا کرده ای برکت عنایت نما، و شر و بدی آنچه مقدر کرده ای را از من دو دار، تو حاکم بوده و کسی بر تو حکم نمی کند، به درستیکه تو هر که را سرپرستی کنی ذلیل نمی گردد.

دعاؤه فی قنوت الوتر

اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عافنی فیمن عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما اعطیت، و قنی شر ما قضیت، انک تقضی و لا یقضی علیک، انه لا یذل من والیت، تبارکت ربنا و تعالیت.

دعا در هنگام قنوت

پروردگارا! به درستیکه تو پروردگار رؤوف، پادشاه عطوف، مهربان و بردبار بوده، و تو پناه سرگردان متحیر، و راهنمای گمراه بازمانده بوده، و به اسرار و رازهای نهانی آگاهی، همچنانکه گفتار گویندگان را نظاره گر هستی.
از تو می خواهم به علمهای نهانی ات از رازهای باطن، که بر محمد و خاندانش درود فرستی، درودی که با آن از تلاشگران گذشته پیشی گرفته و از تلاشگران آینده سبقت گیریم، و بین ما و خودت رابطه ای برقرار کن، که برای کسانی که آنان را برای خود ساخته ای برقرار می نمائی.
و گمانهای باطل و آشوبگران ویرانگر آن را نابود نسازد، تا اینکه در دنیا فرمانبردار تو، و در آخرت در جوار تو جاودانه باشیم.
دعاؤه فی القنوت
اللهم انک الرب الرؤوف الملک العطوف، المتحنن المألوف، و انت غیاث الحیران الملهوف و مرشد الضال المکفوف، تشهد خواطر اسرار المسرین، کمشاهدتک اقوال الناطقین
اسألک بمغیبات علمک فی بواطن سرائر المسرین الیک، ان تصلی علی محمد و آله، صلاة نسبق بها من اجتهد من المتقدمین، و نتجاوز فیها من یجتهد من المتأخرین و ان تصل الذی بیننا و بینک، صلة من صنعته لنفسک و اصطنعته لعینک.
فلم تتخطفه خاطفات الظنن و لا واردات الفتن، حتی نکون لک فی الدنیا مطیعین، و فی الاخرة فی جوارک خالدین.

دعای آن حضرت در کنار درب مسجد

روایت شده که آن حضرت هنگامی که به درب مسجد می رسید سر را بلند کرده و می فرمود:
پروردگارا! میهمانت کنار در خانه ات ایستاده، ای نیکوکار گناهکار به درگاهت آمده، پس ای بزرگوار در مقابل زیبائیهایی که نزد توست از کار زشت من درگذر.
دعاؤه عند باب المسجد
روی انه کان علیه السلام: اذا بلغ باب المسجد رفع رأسه و یقول: الهی ضیفک ببابک، یا محسن قد اتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم.

دعای آن حضرت در کنار رکن یمانی

روایت شده: امام حسن علیه السلام کنار رکن یمانی قرار گرفته و فرمود: پروردگارا! به من نعمت ارزانی داشتی ولی سپاسگزارم نیافتی، و مرا به ناراحتی دچار ساختی ولی صبور و شکیبایم ندیدی، پس نعمتت را به سبب ترک شکر سلب نکرده، و ناراحتی را به سبب ترک صبر و شکیبائی استمرار نمی بخشی، پروردگارا از بزرگوار جز بزرگواری انتظار نمی رود.
دعاؤه عند التزام الرکن
روی ان الحسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام التزم الرکن، فقال:
الهی انعمت علی فلم تجدنی شاکرا و ابتلیتنی فلم تجدنی صابرا فلا انت سلبت النعمة بترک الشکر و لا انت ادمت الشدة بترک الصبر الهی ما یکون من الکریم الا الکرم.

دعای آن حضرت در مناجات

پروردگارا! تو بعد از تمامی مخلوقات، باقی مانده، و هیچ موجودی بعد از تو وجود نخواهد داشت، پروردگارا کار نیک هر کس از تو منشاء گرفته، و کارهای زشت هر فرد از خطا و اشتباه خود اوست، پس نیکوکار از یاری و عنایت، تو بی نیاز نیست و آنکه کار زشت انجام داد غیر تو فرد دیگری را پیدا نکرده، و از تحت قدرت و حکومت تو خارج نشده است.

بارالها! عنایت تو را شناخته و به وسیله تو به سوی دینت هدایت شدم، و اگر یاریت نبود تو را نمی شناختم، پس ای کسی که اینگونه می باشد و کسی چون او نیست، بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و وسعت در روزی به من عطا فرما، خدایا بهترین ساعات عمرم را آخرین ساعات زندگیم قرار ده، و بهترین اعمالم را آخرین کارهایم مقدر فرما، و بهترین لحظاتم را زمانی قرار ده، که تو را ملاقات می کنم.

خدایا! بر من منت نهادی تا در محبوبترین چیزها نزد تو، یعنی ایمان به تو و شهادت به رسالت پیامبرت، فرمانبرداری تو را بنمایم، و در مبغوض ترین چیزها نزد تو، یعنی شرک و دوگانه پرستی و تکذیب پیامبرت، تو را معصیت نکنم، پس آنچه در میان این دو است را بر من ببخشای، ای بهترین رحم کنندگان.

دعاؤه فی المناجاة

اللهم انک الخلف من جمیع خلقک، و لیس فی خلقک خلف منک، الهی من احسن فبرحمتک، و من اساء فبخطیئة فلا الذی احسن استغنی عن رفدک و معونتک و لا الذی اساء استبدل بک و خرج من قدرتک.

الهی بک عرفتک و بک اهتدیت الی امرک، و لولا انت لم ادر ما انت، فیا من هو هکذا و لا هکذا غیره، صل علی محمد و آل محمد و ارزقنی، الاخلاص فی عملی، و السعة فی رزقی، اللهم اجعل خیر عمری اخره، و خیر عملی خواتمه، و خیر ایامی یوم القاک.

الهی اطعتک و لک المنة علی فی احب الاشیاء الیک، الایمان بک، و التصدیق برسولک، و لم اعصک فی ابغض الاشیاء الیک، الشرک بک و التکذیب برسولک، فاغفرلی ما بینهما، یا ارحم الراحمین.

دعای امام حسن

می‌گویند: روزی امام حسن علیه‌السلام از مکه پیاده به مدینه می‌آمد، در اثنای راه پای مبارکش ورم کرد.
به آن حضرت عرض کردند: «سوار شوید تا این ورم کم شود.»
حضرت قبول نکرد و فرمود: «چون به این منزل می‌رسیم، مرد سیاهی به استقبال ما خواهد آمد و روغنی با خود خواهد داشت که برای این ورم مفید است. آن روغن را به هر قیمت که بگوید از او بخرید.»
یکی از دوستان آن حضرت تعجب کرد و گفت: «در این منزلی که ما می‌رویم کسی نمی‌باشد که روغن بفروشد.»
حضرت فرمود: «به همین زودی پیدا خواهد شد.»
چون چند میل راه آمدند، سیاهی آن مرد از دور پیدا شد. حضرت فرمود: «برو و روغن را از او بگیر.»
چون آن شخص به نزد آن مرد رفت و روغن را از او طلبید، وی گفت: «روغن را برای چه کسی می‌خواهی؟»
گفت: «برای حسن بن علی بن ابیطالب علیهماالسلام می‌خواهم.»
سیاه گفت: «مرا به خدمت او ببر.»
وقتی که او را به خدمت امام حسن علیه‌السلام آورد، مرد گفت: «ای فرزند رسول خدا! من دوستدار و پیرو تو هستم و پولی را برای روغن نمی‌خواهم و لیکن از شما درخواستی دارم که دعا کنید حق تعالی پسری صحیح و سالم به من کرامت فرماید که محب شما اهل بیت علیهم‌السلام باشد، چرا که در این وقت که به خدمت شما آمدم زنم دچار درد زائیدن شده بود.»
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «به خانه‌ی خود برگرد که وقتی داخل خانه می‌شوی خواهی دید که زن تو پسری سالم زائیده است.»
پس آن سیاه به سرعت به خانه برگشت و بعد باز به خدمت امام حسن علیه‌السلام آمد و حضرت را دعای خیر کرد و گفت: «آنچه فرمودی واقع شده بود.»
سپس امام حسن علیه‌السلام آن روغن را بر پاهای مبارک خود مالید و پیش از آنکه از جای خود برخیزد اثری از آن ورم نماند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] خرایج.

دعای امام حسن بر علیه دشمنانش

خداوندا! من آن را به تو خوانده و از مخالفتت بر حذر داشتم، و ایشان را امر و نهی نمودم، اما ایشان از پذیرش دعوتم غافل و از یاریم باز ایستاده، و از اطاعتم کوتاهی کرده و دشمنانم را یاری نمودند.
خدایا! پس عذاب و سخط و عقابت که شامل ستمکاران می گردد را بر آنان فرو ریز.
دعاؤه علی اعدائه
اللهم انی قد دعوت و انذرت و امرت و نهیت، و کانوا عن اجابة الداعی غافلین، و عن نصرته قاعدین و عن طاعته مقصرین، و لاعدائه ناصرین.
اللهم فانزل علیهم رجزک و بأسک و عذابک، الذی لا یرد عن القوم الظالمین.

دعای بر علیه ابن زیاد

پروردگارا! انتقام من و شیعیانم را از ابن زیاد بگیر، و مجازات سریعی را در مورد او به عمل آور و بما نشان ده، به درستیکه تو بر هر کار توانائی.

دعاؤه علی زیاد بن أبیه

اللهم خذلنا و لشیعتنا من زیاد بن ابیه، و ارنا فیه نکالا عاجلا انک علی کل شی ء قدیر.

دعای بر علیه دشمنان در نزد معاویه

بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خداوند برتر و والاتر، پروردگارا ای پابرجا تو از هر عیب و نقصی منزه هستی، پاک و منزه است زنده ای که نمی میرد.
از تو می خواهم همانگونه که دانیال را درون چاه از گزند شیران نجات دادی، و به او صدمه ای نرساندند، مرا از آزار این مرد، و هر انسان و جن که در شرق و غرب جهان است در امان داری، و گوشها و چشمها و قلبها و اندامشان را در اختیار بگیر.
مرا با نیرو و توانمندی خودت از کید و مکر آنان در امان دار، و از آنان و از هر ستمگر کینه توز و هر شیطان رانده شده ای، که به روز قیامت ایمان ندارد، در امان دار.
به درستیکه سرپرست من خداوندی است که کتاب را نازل فرمود و نیکوکاران را سرپرستی می کند پس اگر روی گرداندند بگو خداوند مرا کفایت می کند، معبودی جز او نبوده، بر او توکل کرده و او پروردگار جهانیان است.
دعاؤه لدفع کید العدو (لما أتی معاویة)
بسم الله الرحمن الرحیم، بسم الله العظیم الاکبر، اللهم سبحانک یا قیوم، سبحان الحی الذی لا یموت.
اسألک کما امسکت عن دانیال افواه الاسد، و هو فی الجب فلا یستطیعون الیه سبیلا الا باذنک اسألک ان تمسک عنی امر هذا الرجل، و کل عدوی فی مشارق الارض و مغاربها، من الانس و الجن، خذ باذانهم و اسماعهم و ابصارهم و قلوبهم و جوارهم
و اکفنی کیدهم بحول منک و قوة و کن لی جارا منهم و من کل جبار عنید، و من کل شیطان مرید، لایؤمن بیوم الحساب
ان ولیی الله الذی نزل الکتاب، و هو یتولی الصالحین، فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم.

دعای تبریک برای ولادت فرزند پسر

روایت شده: برای آن حضرت فرزند پسری به دنیا آمد، قریش نزد ایشان آمده و گفتند: تو را به خاطر داشتن اسب سوار تبریک می گوئیم، امام فرمود: این چه کلامی است بگویید:
بخشنده را شکر گزارده، و در آنچه به تو داده شده برکت عطا شود، و خداوند او را به نهایت درجه برساند، و از نیکی او تو را بهره مند سازد.
دعاؤه اذا هنئه بمولود
روی انه ولد للحسن بن علی علیهما السلام مولود، فاتته قریش فقالوا: یهنئک الفارس، فقال علیه السلام: و ما هذا من الکلام، فقولوا:
شکرت الواهب، و بورک لک فی الموهوب و بلغ الله به اشده و رزقک بره.

دعای حضرت فاطمه در حق دیگران

امام صادق از پدرانش از امام حسین علیه‌السلام نقل کرده است که امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

رأیت امی فاطمة علیهاالسلام قامت فی محرابها لیلة جمعتها فلم تزل راکعة ساجدة حتی اتضح عمود الصبح و سمعتها تدعوا للمؤمنین و المؤمنات و تسمیهم و تکثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشیء. فقلت لها: یا اماه لم لا تدعون لنفسک کما تدعون لغیرک؟. فقالت: یا بنی الجار ثم الدار. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(در شب جمعه‌ای مادرم فاطمه علیهاالسلام را دیدم که در محراب عبادت خود ایستاده و مشغول عبادت خداوند بود و پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح شد، شنیدم که پیوسته دعا می‌کرد برای همه‌ی مؤمنین و آنان را نام می‌برد و دعا برایشان بسیار می‌کرد، ولی برای خود دعایی نمی‌کرد، پس گفتم: ای مادر! چرا برای خود دعا نکردی، چنانچه برای دیگران کردی؟. فرمود: ای فرزند! اول همسایه، سپس خانه‌ی خود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 86، ص 313، ح 19 به نقل از مصابحا الانوار.
2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 193.
3- دلایل الامامة، طبری، ص 56.
4- علل الشرایع، ج 1، ص 215، ب 145، ح 1.
5- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 521، ح 8، و ص 601، ح 19.

دعای در دفع شر همسایه

شخصی نزد آن حضرت از آزار همسایه اش شکایت کرد، آن حضرت فرمود: بعد از نماز مغرب دو رکعت نماز بگزار، و سپس بگو:
ای آنکه کید و مکرش قوی است، ای پایدار، با قدرتت تمامی مخلوقانت را در اختیار خود قرار داده ای، شر فلان فرد را با هر چه خواهی بگیر.
و در روایتی آمده:
ای نیرومند، ای آنکه مکر و کیدش قوی است، ای پایدار، با قدرتت تمامی مخلوقاتت را در اختیار گرفته ای، بر محمد و خاندانش درود فرست و رنج فلان فرد را با هر چه می خواهی از من دور دار.
دعاؤه لدفع شر الجار
شکار رجل الی الحسن بن علی علیهماالسلام جارا یؤذیه، فقال له الحسن علیه السلام: اذا صلیت المغرب، فصل رکعتین، ثم قل:
یا شدید المحال یا عزیز اذللت بعزتک جمیع ما خلقت اکفنی شر فلان بما شئت.
و فی روایة:
یا شدید القوی، یا شدید المحال یا عزیز، اذللت بعزتک جمیع من خلقت، صل علی محمد و آل محمد و اکفنی مؤونة فلان بما شئت.

دعای در شب قدر

ای که از شدت ظهور پنهان و در ناپیدائی آشکاری، ای ناپیدائی که هیچ چیز بر تو مخفی نیست، ای آشکاری که دیده نمی شود، ای توصیف شده ای که هیچ توصیف شده ای به ذات تو پی نبرده، و تو را تحدید به مقداری ننماید.
ای غائبی که هرگز گم نشده ای، و ای شاهدی که مشاهده نمی شوی، اگر جستجو شوی پیدا نشده، و آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست لحظه ای از تو خالی نمی باشد، با کیفیتی درک نشده و با مکان تعیین نمی گردی.
نورانیت نور از توست، و پروردگار هر پرورش دهنده ای، و به تمام کارها احاطه داری، پاک و منزه است آنکه چیزی همانند او نیست و او شنوا و بیناست پاک و منزه است آنکه چنین است و همانندی ندارد.
دعاؤه فی لیلة القدر
یا باطنا فی ظهوره و یا ظاهر فی بطونه یا باطنا لیس یخفی یا ظاهرا لیس یری، یا موصوفا لا یبلغ بکینونته موصوف، و لا حد محدود.
یا غائبا غیر مفقود، و یا شاهدا غیر مشهود، یطلب فیصاب لم یخل منه السماوات لم یخل منه السماوات و الارض و ما بینهما طرفة عین لا یدرک بکیف و لا یأین باین و لا بحیث.
انت نور النور و رب الارباب، احطت بجمیع الامور، سبحان من لیس کمثله شیء، و هو السمیع البصیر سبحان من هو هکذا و لا هکذا غیره.

دعای در قنوت

ای آنکه با قدرت او مظلوم یاری شده، و با کمک او مجروح التیام می یابد، فرمانت پیشی گرفته، و امرت پایان پذیرفته، و تو بر هر کار توانا، و بر آنچه می گذرد دانائی.
ای آنکه در هر پنهانی حاضر و بر هر راز و نهانی آگاهی و پناه هر مضطر و درمانده ای، اوهام در یافتن تو گم گشته، و علوم از رسیدن به کنه تو درمانده اند، و تو خدائی هستی که پایدار و دائمی و جاودانی.
آنچه بدان دانا و در آن حکیم بوده و از آن شکیبا و بردباری، را می بینی، و تو بر یاری کردن برای برطرف ساختن آن و بر بازداشتن از آن قادری، و بازگشت هر کار به سوی توست، همچنانکه آغاز آن از فرمان تو بوده است.
از تصمیمات هر گروهی جدا بوده و راز و نهان دیگران را مخفی می داری، آن چه حکم کرده ای را اجرا نموده، و آن چه از دسترس تو دور نمی باشد را تأخیر می اندازی، آنچه عقول در مشیت تو بدان قادر بوده اند را به آنها داده ای، تا هر که هلاک می گردد یا به راه راست هدایت می شود با دلیل و برهان توام بوده، و نزد خداوند عذری نداشته باشند و به درستیکه تو شنوا و دانا، یگانه و بینائی.
پروردگارا! تو یاری کننده بوده و توکل و اعتماد بر توست، و تو شایستگی سرپرستی مخلوقاتت را داری، و تمام جهان در اختیار توست، هر تأثیر و تأثری در جهان را شاهد بوده، و به هر تغییری آگاهی، اعراض و روی گرداندن مکاران، و تمایل آنان به دنیای فانی و زینتهای زودگذر آن - که عقاب الهی را به دنبال خود دارد - و نیز مبارزه نکردن آنان و بازگشتشان از دین، و بدون یاور شدنم، و نداشتن پشتیبانی برای خود، را دیده ای، از تو یاری خواسته و به ریسمان محکم تو چنگ زده و بر تو توکل می نمایم.
پروردگارا! تو می دانی که از هیچ کوششی فروگذار نکرده، و از هیچ عملی دریغ ننموده ام، تا آنگاه که قدرتم کاسته شد، و تنها ماندم، از اینرو راهی را انتخاب کردم که پیشینیان من برای رفع دشمنی و ساکن نمودن طغیان و آشوب در جهت جلوگیری از خونریزی شیعیان برگزیده بودند، و آنچه اولیائم از امور دنیا و آخرت حراست کرده اند، را پاسداری نمودم.
از اینرو خشمشان، را تحمل کرده، و روششان را متابعت نموده، و راهشان را پذیرفته، و با نشانه آنان شناخته شده ام، تا آنگاه که یاری تو فرا رسد، و تو یاری کننده حق می باشی، اگر چه مطلوبمان از ما دور باشد، و زمان برای نابودی دشمنان گذشته باشد.
خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و آنان را به همراه دشمنانت

در عذاب الهی ابدی داخل کن، و چشمانشان را از یافتن راه حق کور نما، ایشان را در لذات دنیوی فرو بر، تا مرگ آنان به طور ناگهانی فرا رسد، در حالیکه در غفلت به سر می برند، یا در آن هنگام که در خواب فرو رفته اند، با حقیقتی که تو آن را یاری کرده و قدرتی که با آن دشمنانت را مجازات می کنی، و علمی که آن را آشکار می گردانی، به درستیکه تو بزرگوار و دانائی.

دعاؤه فی القنوت

یا من بسلطانه ینتصر المظلوم و بعونه یعتصم المکلوم سبقت مشیتک و تمت کلمتک و انت علی کل شیء قدیر و بما تمضیه خبیر

یا حاضر کل غیب، و یا عالم کل سر، و ملجاء کل مضطر، ضلت فیک الفهوم، و تقطعت دونک العلوم، انت الله الحی القیوم، الدائم الدیموم.

قد تری ما انت به علیم، و فیه حکیم، و عنه حلیم، و انت بالتناصر علی کشفه و العون علی کفه غیر ضائق، و الیک مرجع کل امر کما عن مشیتک مصدره.

و قد ابنت عن عقود کل قوم، و اخفیت سرائر اخرین، و امضیت ما قضیت، و اخرت ما لافوت علیک فیه، و حملت العقول ما تحملت فی غیبک لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و انک انت السمیع العلیم، الاحد البصیر

و انت اللهم المستعان و علیک التوکل، و انت ولی ما تولیت لک الامر کله، تشهد الانفعال و تعلم الاختلال وتری تخاذل اهل الخبال و جنوحهم الی ما جنحوا الیه، من عاجل فان و حطام عقباه حمیم ان و قعود من قعد، و ارتداد من ارتد و خلوی من النصار، [1] و انفرادی من الظهار، و بک اعتصم و بحبلک استمسک و علیک اتوکل

اللهم قد تعلم انی ما ذخرت جهدی، و لا منعت و جدی حتی انفل حدی و بقیت وحدی فاتبعت طریق من تقدمنی فی کف العادیة و تسکین الطاغیة عن دماء اهل المشایعة [2] و حرست ما حرسه اولیائی من امر اخرتی و دنیای.

فکنت لغیظهم اکظم و بنظامهم انتظم، و لطریقتهم اتسنم، و بمیسمهم اتسم، حتي یأتی نصرک و انت ناصر الحق و عونه و ان بعد المدی من المرتاد و نأی الوقت عن افناء الاضداد.

اللهم صل علی محمد و ال محمد و آله و اخرجهم مع النصاب فی سرمد العذاب، و اعم عن الرشد و ابصارهم و سکعهم فی غمرات لذاتهم، حتی تأخدهم بغتة و هم غافلون و سحرة و هم نائمون بالحق الذی تظهره، و الید التی تبطش بها، و العلم الذی تبدیه، انک کریم علیم.

پی نوشت ها:

[1] اشارة الى قعود اهل الكوفة.
[2] اهل المشايعة: المراد به شيعتهم عليهم السلام.

دعای در هنگام افطار

از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر روزه دار در زمان افطار یک دعای مستجاب دارد، در اولین لقمه خود بگوید:
بنام خدای، ای دارای بخشش بسیار، مرا ببخشای.
و در روایتی آمده:
بنام خداوند بخشنده مهربان، ای دارای بخشش بسیار مرا ببخش.
هر که هنگام افطار این دعا را بخواند، بخشیده می شود.
دعاؤه اذا أفطر
عن الکاظم، عن ابیه، عن جده، عن الحسن بن علی علیهما السلام:
ان لکل صائم عند فطوره دعوة مستجابة، فاذا کان اول لقمة فقل:
بسم الله، یا واسع المغفرة اغفرلی.
و فی روایة اخری:
بسم الله الرحمن الرحیم، یا واسع المغفرة، اغفرلی.
فانه من قالها عند افطاره غفر له.

دعای مستجاب

حضرت مجتبی علیه‌السلام بیش از بیست و پنج مرتبه با پای پیاده از مدینه به قصد زیارت خانه‌ی خدا به مکه رهسپار شد. در یکی از سفرها، پاهای حضرت ورم کرده و صدمه دید. یکی از خدمتکاران عرض کرد: «یابن رسول الله! اگر سوار شوید ممکن است قدمهایتان بهبود یابد.»
امام علیه‌السلام فرمود: «نه! اما در منزلگاه بعدی سیاه پوستی نزد تو خواهد آمد و در دست او روغن و پمادی است که درمان ورم قدمهای من در آن است، تو آن روغن را از او بخر.»
خدمتکار گفت: «پدر و مادرم به فدایت، سابقه ندارد کسی در این منازل چیزی بفروشد.»
امام علیه‌السلام فرمود: «آن مرد در نزدیک منزلگاه بعدی است.»
خدمتکار گوید: «همین که مقدار کمی از آن محل گذشتیم ناگاه آن سیاه پوست پیدا شد!».
امام علیه‌السلام به من فرمود: «آن شخص سیاه همین مرد است.»
من نیز نزد او رفتم و تقاضای روغن نمودم.»
مرد سیاه پوست: «این پماد را برای که می‌خواهی؟»
خدمتکار: «برای حسن بن علی.»
سیاه پوست: «لطفا مرا به حضور آن حضرت راهنمایی کن.»
و آنگاه با هم به محضر امام علیه‌السلام شرفیاب شدند.
مرد سیاه پوست گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد، من نمی‌دانستم که روغن را برای شما می‌خواهند، اجازه دهید که قیمتش را نگیرم، چرا که من از ارادتمندان و نوکران شما هستم و اکنون از شما حاجتی دارم و آن این است که به هنگام جدا شدن از همسرم او را درد زایمان بود، از خدا بخواهید که به من پسری سالم و دوستدار شما اهلبیت مرحمت فرماید.»
امام علیه‌السلام فرمود: «به خانه‌ات برگرد که خداوند به تو پسری سالم عطا فرموده و او از شیعیان ما می‌باشد.»
آن شخص با عجله به خانه‌اش بازگشت و همسرش را مشاهده کرد که پسری سالم به دنیا آورده است. پس مجددا به قصد تشکر به محضر امام حسن علیه‌السلام بازگشت.
آن کودک بعدها از شاعران و مادحین خالص و ممتاز آل محمد علیهم‌السلام گردید و با نام «سید حمیری» معروف گشت.
امام علیه‌السلام نیز از آن روغن استفاده کرد و در دم درد پاهایش برطرف گردید [1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 1، ص 463 - الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج 1، ص 239 - بحارالانوار، ج 43، ص 324.

ضرورت اجابت دعوت مؤمن

امام حسن علیه‌السلام مردی را دید و او را به غذا خوردن دعوت کرد، آن شخص عذر خواست و گفت: مرا عفو کنید.

قال علیه‌السلام:

قم فلیس فی الدعوة عفو، ان کنت مفطرا فکل، و ان کنت صائما فبارک [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(برخیز که در اجابت دعوت، درخواست گذشت نیست «ببخشید نمی‌گویند»، اگر روزه نیستی، بخور و اگر روزه هستی، بگو خدا برکت دهد، من روزه هستم.)

پی نوشت ها:

[1] مستدرک الوسایل، ج 16، ص 235، ح 4 / 19707.

دعوت ابوسفیان به اسلام در کودکی

زمانی که ابوسفیان به مدینه آمده بود به خانه‌ی علی علیه‌السلام رفت تا او را شفیع خود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار دهد. علی علیه‌السلام نپذیرفت. حضرت فاطمه علیهاالسلام در پشت پرده بود و امام حسن را که طفلی چهارده ماهه بود و تازه راه می‌رفت در آغوش داشت.
ابوسفیان به حضرت فاطمه خطاب کرد که ای دختر پیامبر فرزندت را شفیع من نزد جدش قرار ده. امام حسن جلو آمد با دستی دماغ ابوسفیان و با دست دیگر ریشش را گرفت و با قدرت الهی به زبان آمد و فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا أباسفیان! قل لا اله الا الله، محمد رسول الله حتی أکون شفیعا [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
«ای ابوسفیان! بگو لا اله الا الله محمد رسول الله تا من شفیع [تو] باشم.
علی علیه‌السلام فرمود: خدای را شکر که از ذریه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرزندش را چون یحیی بن زکریا قرار داد که در خردسالی حکم به او داده شد.»

پی نوشت ها:
[1] 1- اثبات الوصیة، ص 136.
2- اثبات الهداة، ج 5، ص 165، ح 45.
3- الخرایج و الجرایح، ج 1، ص 236، ح 1.
4- بحارالأنوار، ج 43، ص 326 ح 6 به نقل از مناقب.
5- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، مجلسی ص 420.
6- تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 326، ح 35.
7- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 121، ح 26.
8- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 6.

دعوت مردم کوفه به جهاد با ناکثین

جهاد در راه خدا یکی از ارزشمندترین عمل‌ها نزد پروردگار است، که شرافت و عزت مسلمانان و تداوم اسلام به آن بستگی دارد. پس از قتل عثمان در سال 35 هجری مردم مسلمان با امام علی علیه‌السلام بیعت کردند. پس از مدتی کوتاه برخی همانند طلحه و زبیر بیعت شکستند و در صدد جنگ با امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام بر آمده، و سرانجام آتش جنگ را در بصره روشن نمودند.
امام علی علیه‌السلام برای مقابله‌ی با آنان از مدینه عازم بصره شد و از ربذه جمعی را برای دعوت مردم کوفه به جهاد با ناکثین به آن شهر گسیل داشت.
ابوموسی اشعری (والی کوفه) مخالفت کرد و امام علیه‌السلام از ذی قار امام حسن و عمار یاسر را به کوفه فرستاد، تا مردم را برای نبرد با ناکثین بسیج کنند.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام در مسجد به ابوموسی اشعری فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا اباموسی لم تثبط الناس عنا فو الله ما أردنا الا الاصلاح و لا مثل امیرالمؤمنین یخاف علی شیء... فقال الحسن: اکفف عنا یا عمار، فان للاصلاح أهلا.
و قام الحسن بن علی علیهماالسلام، فقال: یا ایها الناس اجیبوا دعوة أمیرکم، و سیروا الی اخوانکم، فانه سیوجد لهذا الأمر من ینفر الیه، و الله لأن یلیه اولوا النهی أمثل فی العاجلة و خیر فی العاقبة، فاجیبوا دعوتنا و اعینونا علی ما ابتلینا به و ابتلیتم...
فقال الحسن: صدق الشیخ. و قال الحسن: ایها الناس، انی غاد فمن شاء منکم ان یخرج معی علی الظهر و من یشاء فلیخرج فی الماء فنفر معه تسعة آلاف، فأخذ بعضهم البر، و اخذ بعضهم الماء و علی کل سبع رجل أخذ البر ستة آلاف و مائتان، و أخذ الماء ألفان و ثمانمائة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای ابوموسی! مردم را از ما باز ندار! سوگند به خدا که ما جز اصلاح در سر نداریم و شخصی همچون امیرالمؤمنین از چیزی هراس ندارد... «پس از سخنان ابوموسی و دیگران و سخنان عمار یاسر برای دعوت مردم به جهاد»، پس امام حسن علیه‌السلام خطاب به عمار فرمود عمار! دیگر بس است؛ چرا که برای اصلاح اهلی هست.
آنگاه خود برخاست و فرمود: ای مردم! فراخوان امیرتان را لبیک گویید و به سوی برادرانتان رهسپار شوید، چرا که بی‌تردید برای این کار کسانی

هستند که بدان شتابان شوند و سوگند به خدا که اگر خردمندان به این کار دست یازند، سزاوارتر است در دنیا و خیر است در آخرت، پس فراخوان ما را اجابت کنید و بر آنچه که ما و شما بدان گرفتار شده‌ایم، یاریمان دهید... «سپس هند بن عمرو، حجر بن عدی، مالک اشتر و مقطع بن هیثم سخنانی را بیان کردند». پس امام حسن علیه‌السلام فرمود: پیرمرد (مقطع بن هیثم) درست گفت و سپس فرمود:

ای مردم! من سپیده دم رهسپارم. پس هر کس خواهد سواره با من بیاید و هر کس خواست، از راه آب بیاید، پس نه هزار با وی رهسپار شدند. بعضی راه خشکی در پیش گرفتند و برخی راه آبی و [از هر ده نفر] هفت نفر راه خشکی در پیش گرفتند که شش هزار و دویست نفر بودند و دو هزار و هشتصد نفر راه آبی را برگزیدند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- البداية و النهاية، ج 7، ص 263.

2- تاریخ طبری، ج 3، ص 25 الی 27.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 248، ح 1.

ابن‌جوزی در تذکرة الخواص از سیره‌نویسان نقل می‌کند زمانی که امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح کرد از کوفه عازم مدینه شد. برخی از همراهان و پیروان معاویه مثل عمروعاص و ولید بن عقبه و عتبة بن ولید به معاویه گفتند: ما می‌خواهیم حسن بن علی را به این جا بیاوریم و او را شرمنده کنیم آنگاه راهی مدینه شود. معاویه مخالفت کرده و گفت: او زباندان‌ترین افراد بنی‌هاشم است.
سرانجام امام علیه‌السلام را حاضر نموده و نسبت به علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام سخنان ناروایی بیان کردند. امام علیه‌السلام سکوت کرد تا وقتی که آنها سخن به پایان بردند. آنگاه پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان الذی أشرتم الیه قد صلی الی القبلتین و بایع البیعتین و انتم بالجمیع مشرکون و بما انزل الله علی نبیه کافرون انه حرم علی نفسه الشهوات و امتنع اللذات حتی انزل الله فیه «یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما أحل الله لکم» [1] .
و أنت یا معاویة ممن قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حقه اللهم لا تشبعه «أو لا اشبع الله بطنک) و بات أمیرالمؤمنین یحرس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من المشرکین و فداه بنفسه لیلة الهجرة «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» [2] .
و وصفه الله بالایمان فقال «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» و المراد به أمیرالمؤمنین و قال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أنت منی بمنزلة هارون من موسی و أنت أخی فی الدنیا و الآخرة و أنت یا معاویة نظر النبی صلی الله علیه و آله و سلم الیک یوم الأحزاب، فرأی أباک علی جمل یحرص الناس علی قتاله و أخوک یقود الجمل و أنت تسوقه فقال لعن الله الراکب و القاید و السائق و ما قابله أبوک فی موطن الا و لعنه و کنت معه ولاک عمر الشام فخنته ثم ولاک عثمان فتربصت علیه و أنت الذی کنت تنهی أباک عن الاسلام حتی قلت مخاطبا له:
یا صخر لا تسلمن طوعا فتفضحنا
بعد الذین ببدر أصبحوا مزقا
لا ترکنن الی أمر تقلدنا
و الراقصات بنعمان به الحرقا
و کنت یوم بدر؛ و احد، و الخندق، و المشاهد کلها تقاتل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد علمت المسلمین الذی ولدت علیه؛ ثم التفت

الی عمرو بن العاص و قال أما أنت یا ابن النابغة فادعاک خمسة من قریش غلب علیک الأمهم و هو العاص و ولدت علی فراش مشرک و فیک نزل «ان شانئک هو الأبتر» [3] و کنت عدو الله و عدو رسوله و عدو المسلمین و کنت أضر علیهم من کل مشرک و أنت القائل:

و لا انثنی عن بنی‌هاشم
بما اسطعت فی الغیب و المحضر
و عن عایب اللات لا أنثنی
و لولا رضی اللات لم تمطر

أما أنت یا ولید فلا الومک عن بغض أمیرالمؤمنین فانه قتل أباک صبرا و جلدک فی الخمر لما صلیت بالمسلمین الفجر سکرانا، و قلت: أأزیدکم؟ و فیک یقول الحطیئة:

شهد الحطیئة حین یلقی ربه
ان الولید احق بالعذر
نادی و قد تمت صلاتهم
أأزیدکم سکرا و ما یدری
لیزیدهم أخری و لو قبلوا
لأتت صلاتهم علی العشر
فأتوا أبا وهب ولو قبلوا
لقرنت بین الشفع و الوتر
حبسوا عنانک اذ جریت و لو
ترکوا عنانک لم تزل تجری

و سماک الله فی کتابه فاسقا، و سمی أمیرالمؤمنین مؤمنا فی قوله: «أفمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون» و فیک یقول حسان بن ثابت و فی أمیرالمؤمنین:

أنزل الله ذوالجلال علینا
فی علی و فی الولید قرانا
لیس من کان مؤمنا عمرک الله
کمن کان فاسقا خوانا
سوف یدعی الولید بعد قلیل
و علی الی الجزاء عیانا
فعلی یجزی هناک جنانا
و ولید یجزی هناک هوانا

و أما أنت یا عتبة فلا الومک فی أمیرالمؤمنین فانه قتل أباک یوم بدر و اشترک فی دم ابن عمک شیبة و هلا انکرت علی من غلب علی فراشک و وجدته نائما مع عرسک حتی قال فیک نصر بن حجاج:

نبئت عتبة هیأته عرسه

لصداقة الهذلی من الحیان
الفاه معها فی الفراش فلم یکن
فحلا و امسک خشیة النسوان
لا تعتبن یا عتیبة نفسک حبها
ان النساء حبایل الشیطان
ثم نفض الحسن ثوبه و قام فقال معاویة:
أمرتکم أمرا فلم تسمعوا له
و قلت لکم لاتبعثن الی الحسن
فجاء و رب الراقصات عشیة
برکبانها یهوین من سرة الیمن
أخاف علیکم منه طول لسانه
و بعد مداه حین اجراره الرسن
فما أبیتم کنت فیکم کبعضکم
و کان خطابی فیه غبنا من الغبن
فحسبکم ما قال مما علمتم
و حسبی بما ألفاه فی القبر و الکفن [4] .
امام حسن علیه السلام فرمود:
(آن کس که شما به او اشاره کردید، سوی دو قبله نماز گزارد و دو بیعت کرد و شما به همه چیز مشرک بودید و بدانچه که خداوند بر پیامبرش نازل کرده است، کافر بودید، و وی بر خویشتن امیال شهوانی را تحریم کرده و از کامجویی‌ها کناره گرفته بود، چندان که خداوند درباره‌ی ایشان نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید».
و تو ای معاویه از آنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی تو گفت: خدایا سیرش مکن. (یا خداوند شکمت را سیر نکند.) [5]
امیرمؤمنان، برای حراست از جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر مشرکان [در بستر ایشان] خفت و در شب هجرت خود را فدای ایشان کرد، چندان که خداوند آیه‌ای از قرآن نازل فرمود: «بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خداوند می‌فروشند» که مراد از آن، امیرمؤمنان است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدیشان فرمود: تو برای من چون هارونی نسبت به موسی و تو برادر من هستی در دنیا و آخرت.
اما تو ای معاویه! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز احزاب به تو نگاه کرد و پدرت را دید که بر شتری سوار است و مردم را به جنگ با ایشان تحریک می‌کند و برادرت افسار شتر در دست و تو آن را می‌رانی و فرمود: خدا شترسوار و شترکش و شترران را لعنت کند و در هیچ موطنی

پدرت با ایشان «پیامبر خدا» روبه‌رو نشد، مگر آن که پدرت را لعنت کرد و تو نیز با او بودی.
عمر تو را بر شام گماشت، به او خیانت ورزیدی سپس عثمان تو را گماشت و تو در کمین او نشستی و از کمک به او دریغ نمودی. تو همان کسی هستی که پدرت را همواره از اسلام باز می‌داشتی. حتی گفتی:
ای صخر، به اختیار تسلیم نشو که ما را بی‌آبرو می‌کنی. آن هم پس از آن‌ها که در بدر پاره پاره شدند. به کاری که ما را در پی خود روان کنی، اهتمام نکن تو را سوگند به ستارگان رقصنده در خون که سوزندگی از آن است. و تو روز بدر و احد و خندق و تمام جنگ‌ها بودی و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ستیز می‌کردی و مسلمانان آن زنی را که تو از آن زاده شده‌ای می‌شناسند.
سپس رو سوی عمروعاص کرده و فرمود:
اما تو ای پسر نابغه. کسی هستی که پنج تن از قریش مدعی پدریت شد که پست‌ترین آنها برنده تو شد که همان عاص باشد و تو بر بستر مشرک زاده شدی و درباره‌ی تو خطاب به پیامبر آن آیه نازل شد: «ملامت‌گر که قطعا بریده نسل و عقب است» و تو همواره دشمن خدا و دشمن پیام‌آور او و دشمن مسلمانان بوده‌ای و تو همواره زیان‌بارتر از هر مشرکی برای آنان «مسلمانان» بوده‌ای و تویی که گفته‌ای:
تا می‌توانم، در نهان و آشکار از بنی‌هاشم کین برندارم و از دشمنی با عیب جویان لات «نام یکی از بت‌ها» دست برندارم چرا که اگر رضایت لات نباشد، باران نبارد. اما تو ای ولید! تو را به خاطر بغض امیرمؤمنان سرزنش نمی‌کنم، چرا که ایشان پدرت را به صبر [6] کشت و خود تو را به خاطر باده‌نوشی و نماز صبح گزاردنت در حال مستی در حالی که خطاب به مردم گفته بودی آیا بیشتر بگذارم؟ حد شرعی بر تو زد و حطیئه درباره‌ی تو گفت:
«هنگامی که پروردگارش را دیدار کند، شهادت خواهد داد که ولید شایسته تعزیر است. در حالی که نماز مسلمانان پایان یافته بود، ناهوشیار از سرمستی فریاد برآورد آیا بیشترتان نگزارم؟ و اگر می‌پذیرفتند [نماز] دیگری را نیز بر آنان می‌افزود و نمازشان ده [رکعت] می‌شد.»
آنان نزد ابووهب شدند و اگر می‌پذیرفتند تو [چندان ادامه می‌دادی] که شفق و وتر را به هم می‌پیوستی. لگامت را فراکشیدند که تند می‌رفتی و اگر لگامت گسیخته بودند، همچنان می‌تاختی. تو را خداوند در کتاب خود فاسق نامید و امیرمؤمنان را مؤمن نامید در آن آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «آیا آن که مؤمن است مانند آن کسی است که فاسق است. اینان برابر نیستند.» و در مورد تو و امیرمؤمنان، حسان بن ثابت گوید:
خدای ذوالجلال بر ما نازل کرد درباره‌ی علی و ولید قرآنی. خدا عمرت

دهد، آن که مؤمن است مانند آنکه فاسق و خیانت‌کار است نیست. زمانی اندک خواهد گذشت که ولید و علی آشکارا (در قیامت) خواستار پاداش خواهند شد. در آنجا علی پاداش بهشت خواهد ستاند و ولید در آنجا خواری و عذاب دریافت خواهد نمود.
اما تو ای عتبه من تو را درباره‌ی امیرمؤمنان سرزنش نمی‌کنم، زیرا ایشان پدرت را روز بدر کشت و در قتل پسر عمویت شیبه مشارکت کرد و هر چه کنی نتوانی انکار آن کس کنی که بر بسترت رخنه کرد و او را خفته با زنت یافتی. چندان که نصر بن حجاج درباره‌ی تو گفت:
«تازه عروس عتبه رخساره‌ی او را آشکار ساخت، برای صداقه هذلی از [طایفه‌ی] حیان. به طوری که عتبه او را با همسر خویش در بستر یافت و مرد نبود و از ترس زنان خویشتنداری کرد.
ای عتبه خود را برای جلب عشق او به زحمت مینداز، زیرا زنان دام‌های شیطانند.
سپس امام حسن علیه‌السلام جامه تکانید و برخاست. معاویه خطاب به اطرافیان گفت:
دستوری به شما دادم، ولی شما گوش بدان ندادید و به شما گفتم دنبال حسن نفرستید. قسم به پروردگار ستارگان رقصنده شبانگاه آمد، با سواران خود از قلب یمن سرازیر شدند. من از زبان دراز او و دوری پرتاب او به هنگام کمند اندازیش بر شما بیمناک بودم. وقتی نپذیرفتید، من میان شما همچون یکی از شما شدم و سخنم درباره‌ی او زیان در زیان شد. پس آن چه که درباره‌ی شما گفت و شما دانستید بس است، شما را. و بس است مرا آن چه که در قبر و کفن خواهم یافت.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی مائده، آیه‌ی 87.
[2] سوره‌ی بقره، آیه‌ی 207.
[3] سوره‌ی کوثر، آیه‌ی 3.
[4] 1- تذکرة الخواص، ص 182 -184.
2- مسند الامام المجتبی، ص 370، ح 2.
[5] راوی می گوید: مسلم آن به نقل از ابن‌عباس در صحیح خود آورده.
[6] در مورد قتل به صبر معانی مختلفی وجود دارد که بهتر آنها این معناست که کسی را دست و پا بسته گردن زنند.

دفاع از حسین(ع) مقابل خلیفه‌ی دوم

روزی خلیفه‌ی دوم بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: من سزاوارتر از همه، نسبت به مؤمنین هستم از خودشان [شبیه آنچه که قرآن راجع به پیامبر فرمود: النبی أولی بالمؤمنین من أنفسهم. (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 6.)]
امام حسین علیه‌السلام بپاخاست و فرمود: ای دروغگو! از منبر جدم بیا پایین. زیرا آن منبر پدر من است. نه منبر پدر تو آنگاه خطابه‌ای بر علیه او ایراد نمود. خلیفه‌ی دوم به خانه‌ی علی علیه‌السلام رفت و شکایت حسین را به پدرش کرد که: او تمام اراذل و اوباش و اهل مدینه را بر علیه من شوراند. امام حسن علیه‌السلام خطاب به او فرمود:
قال علیه‌السلام:
علی مثل الحسین ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم یشخب بمن لا حکم له أو یقول بالطغام علی أهل دینه؟ أما و الله ما نلت الا بالطغام فلعن الله من حرض الطغام [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آیا به مانند حسین، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می‌دهی که به غیر خطاکاران و محکومین سوء قصد دارد؟ و یا اراذل و اوباش را بر علیه اهل دین خود تحریک می‌کند؟.
بدان به خدا سوگند! تو به قدرت نرسیدی، مگر با حکم اوباش! پس خدای لعنت کند کسی را که اوباش را تحریک می‌کند.)
کنایه از اینکه: هر از چند گاهی خلفا برخی را علیه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تحریک می‌کردند. آنگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام امام حسن علیه‌السلام را ساکت نموده و خود به خلیفه پاسخ داد.

پی نوشت ها:
[1] احتجاج، ج 2، ص 78.

- خسته شدم، نفسم برید، کمی آهسته تر.
- نه، تو عجله کن، اگر دیر برسیم جای ایستادن هم پیدا نمی‌شود، آن وقت باید بیرون مسجد زیر آفتاب سوزان بنشینیم، آن‌جا را ببین چه برو و بیایی به راه انداخته، چقدر ریخت و پاش و اسراف، گویی بیت‌المال مسلمین ارث پدرش است که این‌گونه حیف و میل می‌کند.
- آری، یاد علی علیه السلام به خیر، چقدر مواظب بیت‌المال بود.
جمعیت زیادی در حال پیوستن به اجتماع داخل مسجد بودند. با هر زحمتی بود خود را به داخل مسجد رساندیم. امام حسن علیه السلام نیز آمده بود، همان امامی که با نیرنگ‌های معاویه خانه نشین شده بود و در انزوا به سر می‌برد، شاید آمده بود تا ببیند معاویه بر منبر جدش چه خواهد گفت و این‌بار چه سرپوشی بر اعمال خلافش خواهد گذاشت.
معاویه از لابه‌لای جمعیت گذشت. لباس گرانبهایش به زمین کشیده می‌شد و چند نفر «بادمجان دور قاب چین» نیز اطرافش بودند. رفت و روی منبر نشست و شروع به صحبت کرد. پس از مقدمه چینی و مقداری صحبت از هدف سفر به سرزمین حجاز به امیر المومنین علی علیه السلام توهین کرد و دشنام داد؛ البته برای مردم شام امری عادی شده بود، چون به دستور معاویه بر فراز منبرها و پس از نمازها علی را لعن و نفرین می‌کردند، اما در مدینه چنین مسأله‌ای عادی نبود. این سخنان برای گروهی از مردم بسیار ناخوشایند بود و خون را در رگ‌های عاشقان ولایت به جوش می‌آورد.
از حرف‌هایی معاویه داشتم منفجر می‌شدم، چقدر توهین و ناسزا؛ به دوستم گفتم:
- بیا اعتراض کنیم، لنگه کفشی چیزی به طرفش پرتاپ کنیم، این‌طور که نمی‌شود.
- صبر کن، این آرامش مرگبار که بر این جمع حاکم است، آرامش قبل از طوفان است.
هنوز حرف‌های دوستم تمام نشده بود که امام حسن علیه السلام برخاست تا از حیثیت و شرف پدرش دفاع کند، حق هم داشت که آرام ننشیند، باطل بر ضد حق سخن می‌گفت و مردم بی تفاوت خاموش نشسته بودند.
امام با صدایی رسا گفت: مردم، خدا هر پیامبری را که مبعوث کرد، در دودمان او جانشینی برایش قرار داد و همه‌ی پیامبران نیز دشمنانی از جنایتکاران و فاسقان داشتند. بدون شک بسیاری از شما جریان غدیرخم را به یاد دارید، همه می‌دانید که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله

علیه و آله بود، من نیز فرزند همان وصی رسول خدایم.
و تو ای معاویه، پدرت ابوسفیان است و جدت «حرب». مادرت هند بود - که در ناپاکی شهره و زبانزد بود - اما مادر من زهرای اطهر علیهاالسلام است که آئینه عفاف بود. تو با این شأن و منزلت پست چطور جرأت می‌کنی به خاندانی که خداوند آنها را از هر بدی پاک گردانیده توهین کنی. خدا از ما دو نفر آن کسی را که از لحاظ نسب خانوادگی پست تر، در کفر پیشتازتز و از یاد خدا غافل تر است لعنت کند....
همه‌ی حاضران با صدای بلند آمین گفتند. معاویه که دید مردم پس از شنیدن آن حقایق به جنب و جوش افتاده‌اند و مسجد از کنترل خارج شده، سرافکنده از منبر پایین آمد. چنان خشمگین شده بود که دندان‌هایش را به هم می‌فشرد و از شدت عصبانیت سبیل‌هایش را می‌جوید... و از مسجد بیرون رفت.
می‌دانستم که در ذهنش نقشه‌ی جدیدی ترسیم می‌کند؛ توطئه‌ای که امام را از سر راه خود بردارد و مزاحمی نداشته باشد [1] .

پی نوشت ها:
[1] سفینة البحار، ج 2، ص 187.

دفع چشم زخم

از آن حضرت روایت شده که فرمود: دواء چشم زخم آن است که بخوانی: و آنگاه که کافران آیات قرآن را شنیدند، نزدیک بود با چشمهای خود تو را چشم زخم زنند، و می گویند این شخص دیوانه است، و در حالیکه این کتاب الهی جز تذکر و پند برای جهانیان چیز دیگری نیست.

دعاؤه فی العوذة لاصابة العین

عن الحسن علیه السلام: ان دواء الاصابة بالعین ان یقراء:

و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین. [1] .

پی نوشت :

[1] القلم: 52 - 53.

دفع حزن و اندوه

روایت شده: هرگاه آن حضرت محزون می گردید در اتاقی قرار گرفته و این دعا را می خواند:

ای کهیعص، ای نور، ای پاکیزه، ای دانا، ای خداوند، ای بخشنده - سه بار.

گناهانی که نعمت و عذاب را بر من فرود می آورد، و گناهانی که نعمت ها را به نقمت مبدل می سازد، و گناهانی که پرده های حیا را می درد، و گناهانی که بلا را نازل می کند، و گناهانی که فنا و نابودی را تسریع می گرداند، را بیامرز.

و گناهانی که دشمنان را مسلط می سازد، و گناهانی که امیدها را ناامید می کند و گناهانی که دعا را رد می کند، و گناهانی که از نزول باران ممانعت بعمل می آورد، و گناهانی که هوا را تاریک می کند، و گناهانی که پرده ها را می درد، را بر من ببخشای.

آنگاه به آنچه می خواهد دعا می کند.

دعاؤه اذا احزنه امر

روی انه علیه السلام اذا احزنه امر: خلا فی بیت و دعا به:

یا کهیعص یا نور یا قدوس، یا خبیر یا الله یا رحمان - ثلاثا.

اغفر لی الذنوب التی تحل بها النقم، و اغفرلی الذنوب التی تغیر النعم، و اغفر لی الذنوب لتی تهتک العصم، و اغفر لی الذنوب التی تنزل البلاء، و اغفرلی الذنوب التی تعجل الفناء.

و اغفرلی الذنوب التی تدیل الاعداء، و اغفرلی الذنوب التی تقطع الرجاء، و اغفرلی الذنوب التی ترد الدعاء و اغفرلی الذنوب التی تمسک غیث السماء و اغفرلی الذنوب التی تظلم الهواء، و اغفرلی الذنوب التی تکشف الغطاء.

ثم یدعو بما یرید.

دفع شدائد

بنام خداوند بخشنده مهربان، خداوندا به جایگاهت و مکانهای عزتت و ساکنین آسمانهایت، و پیامبران و رسولانت، از تو می خواهم که دعایم را اجابت کنی، چرا که در سختی قرار گرفته ام.
خدایا! از تو می خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و امر مشکلم را آسان فرمائی.
دعاؤه فی الاحتراز
بسم الله الرحمن الرحیم، اللهم انی اسألک بمکانک و بمعاقد عزک، و سکان سماواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر
اللهم انی اسألک ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا.

دفع کید و دشمنان و شر آنان

پروردگارا! به یاری تو در مقابل دشمنان ایستادگی کرده و از شرور آنان به تو پناه می آورم، و از تو بر علیه ایشان یاری می طلبم، به هر چه می خواهی و هر گونه که می خواهی مرا بر آنان یاری فرما، ای بهترین یاری کنندگان.
دعاؤه فی دفع کید الاعداء و رد بأسهم
اللهم انی ادرا بک فی نحورهم، و اعوذ بک من شرورهم و استعین بک علیهم فاکفنیهم بما شئت و انی شئت من حولک و قوتک یا ارحم الراحمین.

دلایل پذیرش صلحنامه

در همان عصر خود امام حسن علیه‌السلام، افراد و گروه‌های متعددی، به ماجرای پذیرش صلح آن حضرت با معاویه، اعتراض کرده و آن حضرت را سؤال پیچ نمودند.
امام حسن علیه‌السلام نیز با کمال متانت و بزرگواری، به آن پرسشها پاسخهای لازم را دادند، که با بکارگیری دقت کافی در آن پاسخها، دلایل پذیرش صلح با معاویه، توسط آن حضرت، به خوبی آشکار می‌گردد.
خلاصه و چکیده‌ی بخشی از پاسخهای حضرت امام حسن علیه‌السلام، در این رابطه، به قرار ذیل است:
1- من، یار و یاور نداشتم.
2- یاران من، پراکنده و دارای عقاید گوناگون هستند[1] .
3- اراده‌ی خداوند، هر روز شکل مخصوصی (غیر از روز قبل) دارد (اکنون، شکل مبارزه باید به گونه‌ی دیگری باشد)[2] .
4- من، به خاطر حفظ خون مسلمانان صلح کردم. اگر من، چنین (صلح) نمی‌کردم، یک نفر از شیعیان ما، در روی زمین باقی نمی‌ماند[3] .
5- داستان صلح من (با معاویه)، همچون داستان خضر و موسی علیهم‌السلام است، که خضر علیه‌السلام کشتی را سوراخ کرد، تا آن (کشتی) به دست صاحبانش برسد، و گرنه طاغوتیان، آن (کشتی) را تصرف می‌کردند.
موسی علیه‌السلام، چون از راز موضوع، بی‌خبر بود، از کار خضر علیه‌السلام، خشمگین شد، ولی وقتی که به راز کار خضر علیه‌السلام پی برد، آن را پسندید[4] .
امام حسن علیه‌السلام، پس از ذکر داستان خضر علیه‌السلام، فرمود: شما نیز، به خاطر ناآگاهی به راز صلح (من با معاویه)، بر من خشمگین شده‌اید و اگر شما راز آن را می‌دانستید، آن را می‌پسندید[5] .
6- از عقل و خرد، به دور است که چیزی (جنگی) را که شما آماده‌ی آن نیستید، به شما تحمیل کنم[6] (اشاره است به اینکه شما، در جنگ با معاویه، به خاطر طول کشیدن جنگ صفین، خسته و بیزار شده و دیگر طاقت جنگیدن ندارید).
7- صلح من، همانند صلح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با کافرانی همچون «بنی‌ضمرة»، «بنی اشجع»، و «مشرکان مکه»، در «صلح حدیبیه» بود.
آنانکه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آنها صلح کرد، کافر (بر اساس تنزیل ظاهر قرآن) بودند. معاویه و اصحابش، که من با آنها صلح نمودم،

کافر (بر اساس تأویل - باطن قرآن -) هستند.
8- وای بر شما! شما، نمی‌دانید که من چه کرده‌ام! سوگند به خدا! پذیرش صلح (با معاویه از جانب) من، برای شیعیانم از آنچه که خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند، بهتر است![7] [8] .

پی نوشت ها:
[1] احتجاج طبرسی، ج 2، صص 10 و 12 - کامل ابن‌اثیر، ج 3، ص 62.
[2] مناقب آل ابی‌طالب، ج 4، ص 35.
[3] بحارالأنوار، ج 44، ص 2؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج 4، ص 34.
[4] قرآن کریم، سوره‌ی کهف، آیه‌های 79،72،71.
[5] بحارالأنوار، ج 44، ص 2.
[6] اخبار الطوال، دینوری، ص 216.
[7] بحارالأنوار، ج 44، ص 2.
[8] سیره‌ی چهارده معصوم علیه‌السلام، صص 281 - 282.

دلیل طولانی شدن سجده

نماز جماعت عشاء به امامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برپا بود ولی برخلاف همیشه یکی از سجده‌های نماز بیش از معمول به طول انجامید، یکی از اصحاب گوید:
«من سر از سجده برداشتم و با کمال تعجب دیدم که حسن بن علی علیه‌السلام که در آن هنگام کودکی خردسال بود از دوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالا رفته و مشغول بازی شده است. دو مرتبه به سجده رفتم اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر سجده‌ی خود را طولانی کرد، تا آن که حسن علیه‌السلام به میل و اختیار خود از دوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایین بیاید و آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بقیه نماز را اقامه نمود.
چون مسلمانان از نماز فارغ شدند به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شتافتند و متعجبانه پرسیدند:
«ای رسول خدا! آن قدر سجده را طول دادید که ما گمان کردیم وحی بر شما نازل شده و یا حادثه‌ی خاصی رخ داده است»
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نه! بلکه فرزند دلبندم حسن علیه‌السلام بر دوش من سوار شده بود و من راضی نشدم که با کنار زدنش او را برنجانم، از این رو سجده را اندکی طول دادم.»[1] .

پی نوشت ها:
[1] فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص 134.

اربلی می‌گوید:نقل شده است:
[روزی] امام حسن علیه‌السلام خود را شست‌وشو داد، و در لباسی فاخر و اندامی تمیز و اوصافی نیک و آراسته و بوهای خوش پخش شده، بیرون آمد؛ در حالی که چهره‌اش از زیبایی می‌درخشید، و در صورت و معنا، هیئتی کامل [و موزون] داشت، و خوشبختی از جوانب او آشکار، و اطرافش شادابی نعمت پیدا بود، و خداوند مقدرات به سعادتمندی او فرمان داده بود، و با این اوصاف، بر استری چابک و تندرو سوار شده بود و در حلقه‌ی صفوف خدمتکاران راه می‌پیمود، و [آن چنان شکوهی داشت که] اگر عبدمناف او را می‌دید با فخر به او، بینی خود برتربینی [متکبران و جباران روزگار] را به خاک مذلت می‌سایید، و در روز تفاخر، در به دست آوردن جایزه‌ی بزرگواری‌ها [و فضیلت‌ها]، برای او و جد و پدران بزرگوارش، هزاران [فضیلت] می‌شمرد.
پس [چه بسا در اثر دسیسه‌ی معاویه و توطئه یهود] ناگاه بر سر راهش یک یهودی نیازمند پیر و بیمار و لاغر و بسیار بدحالی ظاهر شد، و جلوی آن حضرت را گرفت و [با طعنه] گفت:ای فرزند رسول خدا! انصافم ده. فرمود:در چه چیز؟ گفت:جد تو فرمود:«دنیا، زندان مؤمن است و بهشت کافر». و تو مؤمن هستی و من کافر، و [با این حال، من] دنیا را برای تو جز بهشتی که از آن بهره و لذت می‌بری، و برای خود جز زندانی که زیان و فقرش نابودم کرده است، نمی‌بینم؟
و آن حضرت چون این سخن را شنید... فرمود:ای پیرمرد! اگر می‌دیدی آن نعمت‌هایی [ناشی از ایمان و عمل صالح] را که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده، و خدا در سرای دیگر برای من و مؤمنان فراهم آورده است، می‌دانستی که من در این دنیا پیش از انتقالم به آن جا، در زندان تنگم. و اگر می‌دیدی آن شعله‌ی آتش دوزخ، و شکنجه‌ی عذاب پایدار [ناشی از کفر و گناه] را که خدا در سرای دیگر برای تو و هر کافری فراهم کرده است، می‌فهمیدی که هم اکنون پیش از انتقالت به آن جا، در بهشتی فراخ و نعمتی بزرگ هستی. [1] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمة 544:1.

محدّثين و مورّخين آورده ند:
چون امام حسن مجتبى صلوات الله و سلامه عليه روزهاى آخر عمر خويش را سپرى مى نمود و زهر، تمام وجودش را فرا گرفته بود و چهره مباركش به رنگ سبز متمايل گشته بود.
و در اين هنگام برادرش حسين سلام الله عليه كنار او حضور داشت؛ كه ناگاه امام حسن عليه السلام گريان شد، حسين اظهار داشت: چرا رنگ صورتت دگرگون و سبز شده است؛ و چرا گريان هستى؟
فرمود: اى برادر! هم اكنون به ياد سخنى از جدّم رسول خدا افتادم؛ و ناگهان دست در گردن هم انداخته و مدّتى گريستند.
پس از آن امام حسين سلام الله عليه پرسيد جدّم چه فرموده است؟
پاسخ داد: در ضمن سخنانى فرمود: آن هنگامى كه به معراج رفتم و در بهشت وارد شدم و جايگاه مؤمنين را مشاهده كردم، دو قصر بسيار زيبا و عظيم مرا جلب توجّه ساخت كه يكى از آن ها زبرجدِ سبز رنگ و ديگرى از ياقوتِ قرمز بود.
از جبرئيل پرسيدم: اين دو قصر زيبا براى چه كسانى است؟
جبرئيل اظهار داشت: يكى از آن ها براى حسن و آن ديگرى از براى حسين مى باشد.
گفتم: اى برادر، جبرئيل! پس چرا هر دو يک رنگ نيستند؟
ساكت ماند و جوابى نگفت، پرسيدم: چرا حرف نمى زنى و جواب مرا نمى دهى؟
گفت: شرم دارم از اين كه سخنى بر زبان آورم.
پس او را به خداوند متعال سوگند دادم كه علّت آن را بيان نمايد.
پاسخ داد: آن ساختمانى كه سبز رنگ است براى حسن ساخته شده، چون او را به وسيله زهر مسموم مى كنند و هنگام رحلت رنگ بدن مباركش سبز خواهد شد.
و آن ديگرى كه قرمز مى باشد براى حسين تهيه شده، چون او را به قتل مى رسانند و سر و صورت و بدن مقدّسش آغشته به خون خواهد شد.
و در اين لحظه امام حسن مجتبى و برادرش حسين سلام الله عليهما و تمام كسانى كه در آن مجلس حضور داشتند سخت گريستند.[1] .

پى نوشت ها:
[1] مدينة المعاجز: ج 3، ص 331، ح 913، منتخب طُريحى: ص 180.

دو شهر در مشرق و مغرب عالم

می‌گویند: روزی امام حسن علیه‌السلام بر روی منبر فرمود:«خدا دو شهر دارد که یکی در مشرق عالم و یکی در مغرب عالم است، هر یک از این دو شهر حصاری از آهن دارد و در هر شهری از آنها هزار دروازه است. در هر یک از آن دو شهر، هفتاد هزار زبان (یا یک ملیون زبان) وجود دارد که هر طایفه‌ای به غیر از زبان دیگران، به زبان مخصوص خودشان سخن می‌گویند و من همه‌ی زبانهای ایشان را می‌دانم، و بر اهل آن دو شهر به غیر از من و برادرم حسین حجت و امامی نیست.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] بصائر الدرجات - مدينة المعاجز.

دوستی اهل بیت

شیخ مفید رحمه الله با سند خود نقل کرده است:امام حسن علیه‌السلام فرمود:
هر که در قلب خود ما را دوست بدارد و با زبان و دست خود ما را یاری کند، با ما در آن منزلت بهشتی که هستیم، خواهد بود. و هر کس در قلب خود ما را دوست بدارد و با زبان خود یاری کند، او یک درجه پایین‌تر خواهد بود. و هر کس در قلب خود ما را دوست بدارد و دست و زبان خود را [از آزار ما] بازدارد، او در بهشت خواهد بود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] امالی:33، ح 8.

دیه کسی که قاتلش ناشناخته است

کلینی با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:مردی را با کارد خونین در دست، بر سر جنازه‌ی آغشته به خونی، در خرابه‌ای پیدا کردند و نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آوردند. حضرت علی علیه‌السلام به او فرمود:چه می‌گویی؟ گفت:ای امیرمؤمنان! من او را کشتم.علی علیه‌السلام فرمود:ببرید و قصاصش کنید. و چون او را بردند تا بکشند، مردی شتابان آمد و گفت:شتاب نکنید و او را نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام برگردانید. و برگرداندند و گفت:ای امیرمؤمنان! سوگند به خدا! این مرد بی‌گناه است، من او را کشته‌ام. امیرمؤمنان علیه‌السلام به مرد اولی فرمود:با این که تو مرتکب قتل نشده بودی، چرا به زیان خود اقرار کردی؟ او عرض کرد:ای امیرمؤمنان! چون این افراد مرا با آن کیفیت [نزد شما آوردند] و به زیان من شهادت دادند، دیگر نمی‌دانستم چه بگویم. از این رو، اقرار کردم، و من کسی هستم که در همسایگی این خرابه، گوسفندی را سر بریدم و ادرارم گرفت و داخل خرابه شدم و [ناگاه] آن کشته را دیدم که به خون خود آغشته است. پس با تعجب ایستاده بودم که اینان آمدند و مرا دستگیر کردند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:این دو نفر را نزد حسن علیه‌السلام ببرید و سرگذشت آنان را برای او بگویید و بپرسید حکم خدا درباره‌ی آنان چیست؟ و آنان را آوردند و چنان که فرموده بود، عمل کردند. و حسن علیه‌السلام فرمود:به امیرمؤمنان علیه‌السلام بگویید، اگر این مرد او را سر بریده باشد [در عوض] این را زنده داشته است و خدای سبحان فرمود:«هر کس، کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است» [1] هر دو نفر آزادند، و دیه‌ی آن کشته از بیت المال پرداخت می‌شود. [2] .

پی نوشت ها:

[1] مائده:32؛ (و من أحیاها فکأنما أحیا الناس جمیعا).

[2] کافی 289:7، ح 2.

رفع درد پا

از آن حضرت روایت شده که فرمود: نزد امام حسین علیه السلام بودم که فردی شیعه از بنی امیه نزد ایشان آمد و گفت:
ای پسر پیامبر بخاطر درد پا نمی توانم نزد تو بیایم، فرمود: چرا دعای حضرت امام حسن علیه السلام را نمی خوانی فرمود، آن کدامست؟ فرمود:
به درستیکه گشایش و پیروزی آشکاری که برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد - تا آنجا که فرماید: و خداوند استوار و حکیم است. [1] .
دعاؤه فی العوذة لوجع الرجل
عن الباقر علیه السلام قال: کنت عند الحسین بن علی علیهماالسلام اذ اتاه رجل من بنی امیة من شیعتنا، فقال له: یا ابن رسول الله ما قدرت ان امشی الیک من وجع رجلی، قال: فاین انت من عوذة الحسن بن علی علیهماالسلام؟ قال: یابن رسول الله و ما ذاک؟ قال:
انا فتحنا لک فتحا مبینا، لیغفر لک الله - الی قومه: - و کان الله عزیزا حکیما. [2] .
پی نوشت ها:
[1] به درستیکه گشایش و پیروزی آشکاری را برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو کامل کرده و تو را به راه راست هدایت نماید.
و تو را با نصرتی و عزت یاری کند، اوست پروردگاری که آرامش و وقار را بر دلهای مؤمنان نازل کرد تا بر یقین، و ایمانشان بیفزاید، و ایمانشان را کامل گرداند و لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند آگاه و حکیم است، برای آنکه خدا می خواست مردان و زنان مؤمن را تا ابد در بهشت هائی که زیر درختانش نهرها جاری است داخل گرداند، و گناهانشان را ببخشد، در حقیقت این پیروزی بزرگی است و نیز خداوند خواست، تا همه منافقان ومشرکان و آنانکه بخدا بدگمان بودند را عذاب کند، و خداوند بر آنان خشم نمود، و مورد لعنتشان قرار داده و جهنم را بر ایشان آماده ساخت که بدجایگاهی است و لشکریان آسمانها و زمین برای خداست و خداوند پابرجا و حکیم است سوره فتح 1 - 7.
[2] انا فتحنا لک فتحا مبینا - لیغفر لک الله ما تقدم من ذبنک و ما تأخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا - هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم والله جنود السماوات و الارض و کان الله علیما حکیما - لیدخل المؤمنین و

المؤمنات جنات تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها و يكفر عنهم سيئاتهم و كان ذلک عند فوزا عظيما - و يعذب المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات الظانين بالله ظن السوء عليهم دائرة السوء و غضب الله عليهم و لعنهم و اعد لهم و سأت مصيرا - و لله جنود السماوات و الارض و كان الله عزيزا حكيما - الفتح 1 - 7.

رایحه سیب

ابن شهر آشوب قدس سره روایت کرده است:
روزی جبرئیل علیه‌السلام به صورت دحیه‌ی کلبی به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید. آن حضرت نشسته بود که ناگاه، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام وارد شدند، و چون جبرئیل علیه‌السلام را گمان می‌کردند که دحیه‌ی کلبی است، به نزد او آمدند و از او هدیه طلبیدند.
جبرئیل دستی به سوی آسمان بلند کرد و سیب، به و اناری برایشان فرود آورد و به ایشان داد. چون آن بزرگواران میوه‌ها را دیدند خوشحال شده و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفتند. آن حضرت میوه‌ها را از ایشان گرفت و بویید و به ایشان رد کرد، و فرمود: به نزد پدر و مادر خویش ببرید.
آن بزرگواران، آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود انجام دادند و در نزد پدر و مادر خویش ماندند، تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نزد ایشان رفت. همگی از آن میوه‌ها تناول نمودند و هر چه می‌خوردند به حال اول بر می‌گشت و چیزی از آن کم نمی‌شد. آن میوه‌ها به حال خود بود تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت فرمودند. آن میوه‌ها نزد اهل‌بیت علیهم‌السلام بود و تغییر نکرد.
هنگامی که حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام به شهادت رسید انار ناپدید شد. زمانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسید، به نیز ناپدید شد. سیب نزد امام حسن علیه‌السلام بود تا آن که به زهر شهید شد ولی آسیبی به آن سیب نرسید. بعد از آن نزد امام حسین علیه‌السلام بود.
امام سجاد علیه‌السلام فرمود: وقتی که پدرم در صحرای کربلا گرفتار اهل جور و جفا بود، آن سیب را در دست داشت. هرگاه که تشنگی او شدید می‌گشت، آن سیب را می‌بویید و تشنگی آن حضرت کم می‌شد. لحظه‌ای تشنگی بیشتر و طاقت‌فرسا شد، آن حضرت دست از حیات خود برداشت و دندان بر آن سیب فرو برد. چون آن بزرگوار شهید شد، هر چه آن سیب را جستجو کردند، نیافتند.
امام سجاد علیه‌السلام در ادامه می‌فرماید:
گاهی به زیارت مرقد مطهر پدرم می‌روم بوی آن سیب را از قبر مطهر استشمام می‌کنم، هر که از شیعیان مخلص ما در وقت سحر به زیارت آن مرقد معطر برود، بوی آن سیب را از ضریح منور می‌بوید. [1] .

پی نوشت ها:
[1] معجزات امام حسین علیه‌السلام از ولادت مبارک تا شهادت مظلومانه: 142، منتهی الآمال: 369.

راهنمایی طفل چهار ماهه

روزی ابوسفیان وارد شهر مدینه شد تا آن که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کند و با حضرت تجدید عهد و میثاق نماید؛ وقتی اجازه ورود خواست، حضرت رسول او را نپذیرفت.
پس ابوسفیان نزد امام علی علیه السلام آمد و از وی تقاضا کرد تا واسطه شود و رسول الله صلوات الله علیه او را بپذیرد.
امام امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار داشت: پیامبر خدا هر تصمیمی که گرفته باشد از تصمیم خود باز نمی گردد.
در همان موقع امام حسن مجتبی علیه السلام که در سنین چهار ماهگی بود و در آن مجلس نیز حضور داشت، با همان حالت کودکانه جلو آمد و یک دست خود را روی بینی ابوسفیان و یک دست دیگرش بر ریش او گذارد و سپس فرمود: ای پسر سخر! بگو: «لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله» تا آن که نزد جدّم - رسول خدا صلی الله علیه وآله - تو را شفاعت کنم و آن بزرگوار تو را بپذیرد.
ابوسفیان از دیدن چنین جریانی متحیر شد و ساکت ماند.
مشاهده چنین صحنه ای شگفت آور، اظهار نمود: ستایش خداوندی را که در ذرّیه محمّد صلی الله علیه وآله طفلی همانند یحیی بن زکریا علیه السلام قرار داد، که در طفولیت این چنین حکیم و سخنور باشد و افراد را راهنمائی و به سوی سعادت و خوشبختی هدایت نماید[1] .
همچنین آورده اند:
یکی از اصحاب پیامبر عظیم القدر اسلام صلی الله علیه وآله - به نام یعْلی - حکایت کند:
روزی آن حضرت را به میهمانی دعوت کرده بودند، من نیز همراه آن حضرت به راه افتادم.
در بین راه، امام حسن علیه السلام را مشاهده کردیم که مشغول بازی با دیگر بچّه ها است، پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با سرعت به سوی فرزندش، حسن مجتبی علیه السلام رفت و خواست او را در آغوش گیرد که گریخت و به سمتی دیگر رفت.
حضرت رسول صلوات الله علیه نیز می خندید و به دنبالش از سمتی به سمت دیگر می رفت، تا آن که سرانجام وی را در آغوش گرم خود گرفت و به سینه چسبانید و بوسیدش؛ سپس دستی بر سر و صورت او کشید و فرمود:
حسن پاره تن من است و من نیز از او هستم؛ و خداوند دوست دارد هر که او را دوست بدارد.[2] .

پی نوشت ها:

[1] الخرایج والجرایح: ج 1، ص 236، ح 1، بحارالأنوار: ج 43، ص 326، ح 6.

[2] بحارالأنوار: ج 43، ص 306، ح 66.

روزی امام حسن مجتبی صلوات الله علیه به همراه برادرش، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام از محلّی عبور می کردند، پیرمردی را دیدند که وضو می گرفت؛ ولی وضویش را صحیح انجام نمی داد.
وقتی کنار پیرمرد آمدند، امام حسن علیه السلام خطاب به برادرش کرد و اظهار داشت: تو خوب وضو نمی گیری؛ و او هم به برادرش گفت: تو خود هم نمی توانی خوب انجام دهی، (البتّه این یک نزاع مصلحتی و ظاهری بود، برای آگاه ساختن پیرمرد).
و سپس هردو پیرمرد را مخاطب قرار دادند و گفتند: ای پیرمرد! تو بیا و وضوی ما را تماشا کن؛ و قضاوت نما که وضوی کدام یک از ما دو نفر صحیح و درست می باشد.
و هر دو مشغول گرفتنِ وضو شدند، هنگامی که وضویشان پایان یافت، اظهار داشتند: ای پیرمرد! اکنون بگو وضوی کدام یک از ما دو نفر بهتر و صحیح تر بود؟
پیرمرد گفت: عزیزانم! هر دو نفر شما وضویتان خوب و صحیح است، ولی من نادان و جاهل می باشم و نمی توانم درست وضو بگیرم، ولیکن الان از شما یاد گرفتم و توسّط شما هدایت و ارشاد شدم.[1] همچنین امام صادق صلوات الله فرمود:
روزی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام وارد مستراح شد و تکّه نانی را در آن جا مشاهده نمود، آن را از روی زمین برداشت و آن را خوب تمیز کرد و سپس تحویل غلام خود داد و فرمود: این نعمت الهی را نگهدار تا موقعی که بیرون آمدم آن را به من بازگردان.[2] .
هنگامی که حضرت خارج شد، از غلام تکّه نان را درخواست کرد؟
غلام اظهار داشت: آن را خوردم، حضرت فرمود: تو در راه خدا آزاد شدی، غلام سؤال کرد: علّت آزادی من چیست؟
از مادرم حضرت زهراء - علیها السلام - شنیدم؛ و او از پدرش - رسول خدا صلی الله علیه وآله - حکایت فرمود: هرکس تکّه نانی را در بین راه پیدا کند و آن را بردارد و تمیز نماید و بخورد، آن تکّه نان، در شکمش قرار نمی گیرد مگر آن که خداوند متعال او را از آتش جهنّم آزاد می گرداند.
و سپس افزود: چطور من شخصی را که خداوند آزادش می نماید، خادم خود قرار دهم، تو آزاد هستی.[3] .

پی نوشت ها:

[1] حدیقة الشّیعة: ج 2، ص 296.
[2] همین داستان با تفاوت هایی به برخی دیگر از امامان معصوم علیهم السلام نیز نسبت داده شده است.
[3] حدیقة الشّیعة: ج 2، ص 295.

روئیدن رطب بر نخل خشکیده

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:
حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه در یکی از سفرهای خود برای حجّ عمره، بعضی از افرادی که معتقد به امامت زبیر بودند؛ حضرت را همراهی می کردند.
پس کاروانیان در مسیر راه خود، در محلّی جهت استراحت فرود آمدند؛ و در آن مکان درخت خرمای خشکیده ای وجود داشت که در أثر بی آبی و تشنگی خشک شده بود.
حضرت کنار آن درخت خرما رفت و نشست، در این اثنا یکی از افراد کاروان به آن حضرت نزدیک شد؛ و کنارش نشست.
بعد از آن که مقداری استراحت کردند، آن شخص که معتقد به امامت زبیر بود سر خود را بالا کرد و پس از نگاهی به شاخه های خشکیده نخل، گفت: ای کاش این نخل رطب می داشت؛ و مقداری از آن را میل می کردیم.
امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: آیا اشتها و علاقه به آن داری؟
آن شخص زبیری گفت: آری، پس حضرت دست های مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و دعائی را زمزمه نمود.
ناگهان در یک چشم به هم زدن، نخل خشکیده؛ سبز و شاداب گردید و در همان حال رطب های بسیاری بر آن روئید.
در همین موقع ساربانی که همراه قافله بود و کاروانیان از او شتر کرایه کرده بودند، هنگامی که این کرامت و معجزه را دید، در کمال حیرت و تعجّب گفت: این سحر و جادوی عجیبی است!!
امام علیه السلام فرمود: خیر، چنین نیست؛ بلکه دعای فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله است که مستجاب گردید.
و سپس افراد کاروانی که همراه حضرت بودند، همگی از آن خرماهای تازه خوردند.
و آن درخت تا مدّت ها سبز و خرّم بود و مردمان رهگذر از خرماهای آن استفاده می کردند.[1] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی: ج 1، ص 462، ح 4، بحارالأنوار: ج 43، ص 323، ح 1، مدینة المعاجز: ج 3، ص 252، ح 31873، الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 571، ح 1.

رسوائی توطئه گر و زن شدن یک مرد

روزی عَمرو بن عاص نزد معاویة بن ابی سفیان آمد؛ و پس از بدگوئی بسیار از امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه، گفت:
حسن بن علی مردی خجول و کم حرف است، اگر بتوانی کاری کنی که بالای منبر رود، خیلی خوب است؛ چون نمی تواند سخنرانی کند و با شرمندگی از منبر فرود آید و مردم نسبت به او بدبین و بی اعتماد شوند.
به همین جهت معاویه جلسه مفصّلی با حضور انبوه مردم تشکیل داد و به امام حسن علیه السلام گفت: چنانچه ممکن باشد بالای منبر بروی و قدری ما را موعظه فرمائی؟
حضرت پیشنهاد معاویه را پذیرفت و بالای منبر رفت؛ و پس از حمد و ثنای الهی و تحیت و درود بر جدّ بزرگوارش، فرمود:
من حسن، فرزند ساقی کوثر، علی بن ابی طالب؛ و فرزند سرور زنان عالم، فاطمه دختر رسول الله می باشم.
و سپس آن حضرت، خطبه ای مفصّل در کمال فصاحت و بلاغت بیان نمود؛ و تمام چشم ها و افکار را متوجّه خود ساخت.
ناگاه معاویه به وحشت افتاد و در وسط خطبه و سخنرانی حضرت - مجتبی سلام الله علیه - گفت: ای ابو محمّد! این سخنان را کنار بگذار و پیرامون اوصاف خرمای تازه اندکی سخن بگو.
حضرت با صراحت و خونسردی، فرمود: و امّا رطب، پس همانا وزش باد آن را بی محتوا می سازد، گرمای خورشید آن را می پزد، و خنکی شب آن را خوش طعم و گوارا می گرداند؛ و سپس به ادامه مطالب قبل پرداخت.
در این هنگام معاویه سخت به وحشت افتاد، که مبادا مردم بر علیه او شورش کنند و آشوبی برپا شود، لذا دستور داد: ای ابو محمّد! آنچه گفتی کافی است، از منبر فرود آی.
و چون حضرت از منبر فرود آمد، معاویه گفت: آیا گمان کرده ای با این حرف ها می توانی خلیفه شوی؟!
بدان که هرگز به چنین آرزوئی نخواهی رسید.
حضرت فرمود: ای معاویه! خلیفه کسی است که به کتاب خدا - قرآن - و سیره و روش رسول خدا عمل نماید، نه آن که با ظلم و جور و تعطیل احکام و حدود الهی بر جامعه، مسلّط شود و یک لذّت و آسایش زودگذری را برای خود تأمین کند.
در این میان که مرد جوانی از بنی امیه در آن مجلس حضور داشت، دهان به ناسزا گشوده و به امیرالمؤمنین علی و امام حسن مجتبی صلوات الله علیه بسیار توهین و جسارت کرد.

پس حضرت دست به دعا بلند نمود و اظهار داشت: خداوندا، نعمتی را که به او داده ای، دگرگون ساز و او را برای عبرت و بیداری دیگران تبدیل به زن گردان.
ناگهان آن جوان متوجّه خود شد که دیگر نشان مردی در او نیست، ریش و محاسنش به یک باره فرو ریخت؛ و عورتش همانند عورت زنان مبدّل گشت.
در این لحظه حضرت به او خطاب کرد و فرمود: تو زن هستی در مجلس مردان چه می کنی، این جا جای تو نیست.
و هنگامی که مجلس خاتمه یافت و امام حسن مجتبی سلام الله علیه خواست که از مجلس خارج شود، عمرو بن عاص جلو آمد و از حضرت چند سؤال - که به نظر خودش مشکل بود - پرسید؛ و حضرت یکایک آن سؤال ها را بی تأمّل پاسخ داد؛ و سپس از مجلس خارج شد.
معاویه به عمرو گفت:ای عمرو! فسادی عجیب بر پا کردی و مردم شام را به فتنه کشاندی؛ عمرو در جواب به معاویه گفت: ناراحت مباش، مردم شام با تو هستند و تا زمانی که آنها را سیر نگه داری از تو حمایت می کنند.
جوان أموی که به شکل زن تبدیل شد و خبرش در شهر شام و دیگر شهرها منتشر گردید، بعد از گذشت چند روز از این واقعه، همسر آن جوان نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمد و بسیار گریست و از آن حضرت درخواست کرد تا شوهرش همانند دیگر مردها به حالت طبیعی خود باز گردد؟
و در نهایت، دل حضرت به حال همسر آن جوان سوخت و به درگاه خداوند دعا نمود و آن جوان أموی به حالت اوّل خود بازگشت [1] .

پی نوشت ها:
[1] الخرایج والجرایح: ج 1، ص 236، مدینة المعاجز: ج 3، ص 414، ح 947، بحارالأنوار: ج 44، ص 88، ح 2.

طبری از مالک بن جون نقل کرده است:
علی بن ابیطالب علیه‌السلام عازم ربذه شد و فرمود:هر کس می‌خواهد به ما ملحق شود، ملحق شود و هر کس می‌خواهد برگردد، برگردد؛ اختیار دارد و بر او باکی نیست. حسن بن علی علیه‌السلام برخاست و فرمود:پدر! یا [فرمود:] ای امیرمؤمنان! اگر در آشیانه‌ی دور و ناپیدایی باشی، و عرب به تو نیازمند باشد، تو را از آن جا بیرون می‌آورد [، اما وقتی نیاز دنیوی‌اش سپری شد، تو را رها می‌سازد]. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:سپاس خدایی را که هر کس را با هر کس که بخواهد، گرفتار می‌سازد، و هر کس را با هر کس که بخواهد آسودگی می‌بخشد. آگاه باش! من ظاهر و باطن این کار را سنجیدم، و در آغاز و انجام آن اندیشیدم، و برای آن چاره‌ای جز نبرد یا کفر به خدا نیافتم. و بر او سوگند داد که:فرزندم! بنشین و بر من دل مسوزان. [1] .
اربلی گوید:
حسن علیه‌السلام به پدر [بزرگوار] خود عرض کرد:عرب را گردشی [در باطل] است، و اینک خواب‌های دور از دسترس و ناپیدای ایشان، به ایشان بازگشته [و آرزوهای دنیوی‌شان را به ناکامی کشیده است. از این رو، به تو روی آورده] و سوار بر شتران، شتابان به سوی تو راه افتاده‌اند، تا تو را بیرون آورند؛ هر چند در آشیانه‌ی [ناپیدای] کفتار بوده باشی. [2] .

پی نوشت ها:
[1] ذخائر العقبی:111.
[2] کشف الغمه 574:1.

راضی به تقدیر خداوندی

ابن‌عساکر با سند خود از محمد بن یزید مبرد نقل کرده است:
به حسن بن علی علیه‌السلام گفته شد:ابوذر می‌گوید:برای من، نداری محبوب‌تر از دارایی و بیماری محبوب‌تر از تندرستی است.
حسین بن علی علیه‌السلام فرمود:خدا ابوذر را رحمت کند؛ اما من می‌گویم:هر کس بر خیر بودن آنچه (از دارایی و نداری، بیماری و تندرستی) که خدا برایش برگزیده است تکیه کند، آرزو نمی‌کند که در حالت دیگری باشد. این، حد راضی ماندن به آن اموری است که قضا [ی خداوندی] پیش آورده است. [1] .
کلینی رحمه الله با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام با عبدالله بن جعفر دیدار کرد و به او فرمود:عبدالله! چگونه مؤمن، مؤمن خواهد بود، با این که از قسمت [و مقدر] خود، ناخشنود است و مقام خود را کوچک می‌شمارد، در حالی که فرمانروای او خداست. و من برای کسی که در قلبش جز رضا [ی به مقدرات خدا] خطور نکند، ضمانت می‌کنم که خدا را بخواند و مستجاب شود. [2] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):158، ح 271.
[2] کافی 62:2، ح 11.

راه شناخت اندیشه انسان

اندیشه‌ی انسان‌ها غالبا بر دیگران پوشیده است و کسی از آن آگاه نیست. کمتر اتفاق می‌افتد که انسان تمام آنچه که در درون دارد را به دیگران بنمایاند ولی گاهی چنین اتفاق می‌افتد که انسان در حالات خاصی مثل غضب اندیشه‌ی نهفته‌ی خود را آشکار می‌کند. امام مجتبی علیه‌السلام در همین راستا چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

لا یعرف الرأی الا عند الغضب [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(قدرت اندیشه و خصلت‌های درونی انسان، شناخته نمی‌شود، مگر به هنگام عصبانیت.) زیرا به هنگام خشم همه چیز را بی‌پروا اظهار می‌کند.

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 78، ص 113.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 725 ح 77.

روش برخورد با انسان‌های نادان (سفیه)

آنگاه که عمرو بن زبیر برخورد نادرستی با امام حسن مجتبی علیه‌السلام نموده و او را شماتت کرد. امام علیه‌السلام به او پاسخی نداد فقط به ذکر ضرب المثلی اکتفا کرد که معادل فارسی آن «جواب نابخردان خاموشی است» می‌باشد.

قال علیه‌السلام:

سفیه لم یجد مسافها [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (دیوانه‌ای است که ابلهی چون خود نمی‌یابد.)

پی نوشت ها:

[1] نثر الدرر، ج 6، ص 286.

رابطه ناشناخته بین انسان و خدا

با توجه به عظمت فوق‌العاده خداوند و ضعف و ناتوانی انسان،کسی نمی‌تواند با خدای متعال رابطه‌ای برقرار نماید که به تمام شئون آن آگاهی کامل داشته باشد. زیرا بسیاری از حقایق بر او پنهان است. در همین رابطه امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

لا أعرف احدا الا و هو أحمق فیما بینه و بین ربه.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کسی را سراغ ندارم که رابطه‌ی میان خویش و پروردگارش را درست رعایت کند.)

یعنی نارسایی عقل انسان (غیر از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام) باعث ناتوانی او در بر قرار ساختن یک رابطه‌ی کامل با خدای متعال است.

رهاورد اطاعت از پیامبر

یکی از مهم‌ترین وظایف همه‌ی مسلمانان اطاعت و پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی آثار و رهاوردهای آن فرمود:

قال علیه‌السلام:

محمد و علی ابوا هذه الأمة، فطوبی لمن کان بحقهما عارفا و لهما فی احواله مطیعا یجعله الله من افضل سکان جنانه و یسعده بکراماته و رضوانه [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(حضرت محمد و حضرت علی علیهماالسلام پدران این امت هستند. پس خوشا به حال کسی که به حق آنان عارف باشد و در روزگار خود بدانان سر سپرده باشد. خداوند او را جزء برترین و شریف‌ترین ساکنان بهشت‌های خود سازد و با کرامات و رضوان خود، سعادتمندش کند.)

پی نوشت ها:

[1] تفسیر برهان، ج 3، ص 245.

رهاورد تفکر

تفکر و اندیشه زمینه‌ساز رشد و تعالی انسان در تمام زمینه‌هاست. اگر انسان درست فکر کند از حوادث روزگار عبرت می‌گیرد و با عبرت‌آموزی، بصیرت و آگاهی پیدا می‌کند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در همین راستا چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

علیکم بالفکر، فانه حیاة قلب البصیر و مفاتیح ابواب الحکمة [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شما را به اندیشیدن سفارش می‌کنم، زیرا تفکر زندگی دل بینا و کلید درهای حکمت است.)

پی نوشت ها:

[1] مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 718، ح 36، به نقل از أعلام الدین، ص 297.

راه‌های رسیدن به کمالات

امام علیه‌السلام راجع به رسیدن انسان به مقام عابد، غنی، مسلمان عادل و... بودن فرمود:

قال علیه السلام:

یا ابن آدم عف محارم الله تکن عابدا، و ارض بما قسم الله سبحانه تکن غنیا و أحسن جوار من جاورک تکن مسلما، و صاحب الناس بمثل ما تحب أن یصاحبوک بمثله تکن عدلا. انه کان بین أیدیکم أقوام یجمعون کثیرا و یبنون مشیدا و یأملون بعیدا.

أصبح جمعهم بورا، و عملهم غرورا، و مساکنهم قبورا.

یا ابن آدم انک لم تزل فی هدم عمرک منذ سقطت من بطن أمک فخذ مما فی یدیک لما بین یدیک فان المؤمن یتزود و الکافر یتمتع «و تزودوا فان خیر الزاد التقوی» [1] [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای آدمی‌زاد! از حرام‌های خداوند بپرهیز، عابد خواهی شد و بدانچه که خدای روزی تو تقسیم کرده است، راضی باش، ثروتمند خواهی بود. و با همسایه‌ات دمساز باش، مسلمان خواهی بود. و با مردم چنان معاشرت کن که دوست داری با تو معاشرت کنند، عادل خواهی بود بدانید که در زمان‌های نزدیک و نه چندان دور مردمانی بودند که سخت مال‌اندوزی می‌کردند و سازه‌ها و ساختمان‌های بلند می‌ساختند و آرزوهای دور و دراز داشتند و اینک توده‌ی آنها هلاک گردیده‌اند و دسترنج‌شان بر باد رفته و خانه‌های‌شان گور گشته است.

ای انسان! از هنگامی که از شکم مادر زاییده شدی، همواره در تخریب عمرت بوده‌ای، پس از آنچه که در دستت هست، برای آنچه که رو به رویت خواهد آمد، برگیر، زیرا مؤمن پس‌انداز می‌کند و کافر مصرف کرده و خوش می‌گذراند. «بنابراین پس‌انداز کنید که تقوی بهترین پس‌انداز است.»

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی بقره، آیه‌ی 197.

[2] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 352.

2- بحارالأنوار، ج 75، ص 112.

3- کشف الغمة ج 2، ص 148.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 129، و ص 723، ح 62، و ص

555، ح 11.
5- موسوعة المصطفى و العترة، ج 4، ص 86، و ص 128.

مام علیه‌السلام در این باره فرمود:
قال علیه‌السلام:
الغل و الحسد یأکلان الحسنات کما تأکل النار الحطب [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(کینه و حسد حسنات را می‌بلعند، هم چنان که آتش هیزم را می‌بلعد.)

پی نوشت ها:
[1] کنز العمال، ج 3، ص 462، ح 7444.

در هر کار خیری توفیق الهی باید رفیق باشد تا به ثمر برسد، و اگر خداوند به کسی توفیق دعا و عمل به دستورات الهی و سپاسگذاری بدهد، او را از عنایات خویش محروم نخواهد کرد. امام علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

ما فتح الله عزوجل على أحد باب مسألة فخزن عنه باب الاجابة، و لا فتح لرجل باب عمل فخزن عنه باب القبول، و لا فتح لعبد باب شكر فخزن عنه باب المزيد [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(چنین نیست که خدای بزرگ بر کسی راه پرسش گشوده باشد، اما راه اجابت بر او بسته شود. و چنین نیست که بر کسی راه عمل گشوده شود، ولی راه قبول بر او بسته شود و چنین نیست که برای بنده‌ای راه سپاسگزاری باز شود، اما راه فراوانی نعمت بر او بسته شود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 113.

2- مسند الامام المجتبى علیه‌السلام ص 724، ح 64.

3- موسوعة المصطفى و العترة، ج 5، ص 128.

روش برخورد با دنیا

یکی از بهترین روش‌های برخورد با دنیا و پدیده‌های آن را امام علیه‌السلام چنین بیان فرمود:
قال علیه‌السلام:
اجعل ما طلبت من الدنیا، فلن تظفر به بمنزلة ما لم یخطر ببالک و اعلم أن مروة القناعة و الرضا اکثر من مروة الاعطاء، و تمام الصنیعة خیر من ابتدائها [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آنچه را که از دنیا در طلبش بودی و بدان دست نیافتی، به منزله‌ی آن چیز قرار ده که در نظرت نیامده و بدان که قناعت، مردانگی است، و بر ناداری قناعت کردن و راضی بودن از مروت و مردانگی در بخشیده بودن، بالاتر است و به اهمیت پایان رساندن کاری بهتر و برتر است از اهمیت شروع آن.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 111.
2- کشف الغمه، ج 2، ص 148.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 723، ح 59 و ص 555، ح 9.

رهاورد شوم اخلاق ناشایسته

امام علیه‌السلام درباره‌ی پیامدهای شوم تکبر، حرص و حسد فرمود:
قال علیه‌السلام:
هلاک الناس فی ثلاث: الکبر و الحرص و الحسد، فالکبر هلاک الدین و به لعن ابلیس، و الحرص عدو النفس و به اخرج آدم من الجنة، و الحسد رائد السوء و منه قتل قابیل هابیل [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هلاکت مردم در سه [مورد] است: تکبر و آزمندی و حسد. اما تکبر مایه‌ی نابودی دین است و ابلیس به خاطر تکبر رانده و ملعون شد. و آزمندی، دشمن جان است و آدم به خاطر همان آزمندی از بهشت رانده شد. و حسد جلودار بدی‌ها است و به خاطر حسد بود که قابیل، هابیل را به قتل رساند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 354 به نقل از مرآة المؤمنین، ص 212، مخطوط.
2- بحارالأنوار، ج 75، ص 111، ح 6.
3- کشف الغمة، ج 2، ص 147.
4- مجالس السنیة، ج 2، ص 245، به نقل از الفصول المهمة.
5- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 722، ح 55، و ص 554، ح 6 به نقل از کشف الغمة، ج 1، ص 571.
6- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 127.

روش بزرگداشت نام خداوند

امام حسن علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی کریمه‌ی «فی بیوت أذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه» [1] فرمود:
ما أمر الله أن ترفع بالبناء و لکن بالتعظیم «و یذکر فیها اسمه» أوفق له و هو عام فی کل ذکره [2] .
(خداوند دستور نداده است که یاد او با ساختمان [مثلا مسجد] بزرگ گردد، ولی با تعظیم [اگر یاد شود] «و نام وی در آن [خانه‌ها] یاد شود» مناسب‌تر است و این موضوع در تمام ذکرهای خداوند جاری است.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی نور، آیه‌ی 36.
[2] تفسیر کشاف، ج 3، ص 68.

روش استفاده صحیح از دنیا

امام حسن علیه‌السلام تمام دنیا را در برابر بنده‌ای که خدا را خالصانه عبادت می‌کند بی‌ارزش و نعمت‌های اندک دنیا را برای کافران بسیار می‌داند و لذا فرمود:
لو جعلت الدنیا کلها لقمة واحدة لقمتها من یعبد الله خالصا لرأیت أنی مقصر فی حقه و لو منعت الکافر منها حتی یموت جوعا و عطشا ثم أذقته شربة من الماء لرأیت أنی قد أسرفت [1] .
(اگر همه‌ی دنیا را یک لقمه قرار دهم و آن را در کام کسی گذارم که خداوند خالصانه عبادت می‌کند، خواهی دید که در حق او قصور کرده‌ام و چنانچه کافر را از دنیا منع کنم چندان که نزدیک باشد که از گرسنگی و تشنگی جان دهد، پس از آن فقط جرعه‌ای آب به او نوشانم؛ خواهی دید که اسراف کرده‌ام.)

پی نوشت ها:
[1] تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه‌ی ورام) ص 428.

روش برخورد با مال و ثروت دنیا

امام حسن علیه‌السلام در این بیان روش جمع‌آوری و مصرف اموال را گوشزد نموده و فرمود:
و اعلم انک لا تکسب من المال شیئا فوق قوتک، الا کنت فیه خازنا لغیرک، و اعلم ان فی حلالها حسابا و فی حرامها عقابا، و فی الشبهات عتابا، فانزل الدنیا بمنزلة المیتة خذ منها ما یقیک، فان کان ذلک حلالا کنت قد زهدت فیها، و ان کان حراما لم یکن فیه وزر، فاخذت کما اخذت من المیتة، و ان کان العتاب فان العتاب یسیر، و اعمل لدنیاک کأنک تعیش ابدا، و اعمل لآخرتک کأنک تموت غدا [1] .
(بدان که از مال دنیا چیزی بالاتر از روزی‌ات «آنچه می‌خوری» به دست نخواهی آورد و افزون بر آن، انباردار دیگران خواهی بود. و بدان که در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب بوده و در شبهاتش بازخواست وجود دارد.
دنیا را به منزله‌ی مردار بدان و از آن به قدری که تو را زنده نگه دارد، برگیر. پس اگر این [خوراک میته] حلال بوده باشد، تو در آن زهد پیشه کرده‌ای و چنانچه حرام بوده باشد، تو را از آن بار گناهی نخواهد بود و تو از آن به مانند برخورداری از مردار، برخوردار شده‌ای و چنانچه مستوجب سرزنش باشد، بازخواست از تو اندک خواهد بود. و برای دنیای خویش چنان بکوش که گویا جاودان خواهی زیست (و در به دست آوردن دنیا عجله نکن) و برای آخرت خویش چندان بکوش که گویا فردا خواهی مرد، (و برای کارهای آخرت عجله کن).)

پی نوشت ها:
[1] 1- کفایة الأثر، ص 277.
2- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 51، ح 1 / 13489 به نقل از کفایة الاثر، ص 277.

رجعت

یکی از مسایلی که در اعتقادات اسلامی جایگاه مهمی دارد، بحث رجعت است. حضرت امام حسن علیه‌السلام در یک سخن طولانی پیرامون رجعت مطالبی فرمود که بخشی از آن در ذیل می‌آید.

قال علیه‌السلام:

و لتنزلن البرکة من السماء و الأرض، حتی أن الشجرة لتصیف بما یرید الله فیها من الثمرة و لیؤکل ثمرة الشتاء فی الصیف و ثمرة الصیف فی الشتاء. و ذلک قوله: «و لو أن أهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض و لکن کذبوا.» [1] [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(برکت از آسمان فرو خواهد بارید، چندان که اگر خداوند اراده کند، درخت نا به هنگام بار می‌دهد، اگر خداوند اراده کند، میوه‌ی زمستانی در تابستان خورده شود و میوه‌ی تابستانی در زمستان. و این فرموده‌ی خداوند است: «و اگر مردم سرزمین‌ها ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، برکاتی از آسمان و زمین بر آنها بگشاییم، اما آنان تکذیب کردند.»).

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 96.

[2] 1- تفسیر نور الثقلین، ج 2، ص 52، ح 199.

2 - کنز الدقایق، ج 5، ص 141.

اهمیت ماه رمضان
روز عید فطر امام حسن علیه‌السلام دید جمعی در حال خندیدن هستند. ضمن بیان جایگاه ماه مبارک رمضان و اهمیت اعمال این ماه، فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان الله عزوجل جعل شهر رمضان مضمارا لخلقه، یستبقون فیه الی طاعته، فسبق قوم ففازوا، و تخلف آخرون فخابوا، و العجب من الضاحک فی هذا الیوم الذی یفوز فیه المحسنون و یخسر فیه المبطلون والله لو کشف الغطاء لشغل محسن باحسانه، و مسیء باسائته عن ترجیل شعره و تصقیل ثوبه [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(همانا که خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه‌ای برای خلق خود قرار داده است، که در آن به سوی اطاعت وی مسابقه دهند. پس گروهی پیش افتاده و برنده شدند و گروهی پس نشستند و باختند. و شگفت از کسی که در این روزی که نیکان در آن برنده می‌شوند و باطل گرایان در آن زیان می‌بینند، خندان است.
سوگند به خدا که اگر پرده برافتد و اسرار پشت پرده آشکار شود، مؤمن از خوشحالی احسانش و کافر از غصه اعمال زشت خویش، حوصله ندارند، حتی موهای خود را شانه کنند و لباسشان را مرتب نمایند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 88، ص 119، ح 7 به نقل از الاقبال، ص 275.
2- تحف العقول، ص 236.
3- تنبیه الخواطر، ص 86 (با کمی اختلاف).
4- مستدرک الوسایل، ج 6، ص 150، ح 2 / 6669 به نقل از اقبال الاعمال، ص 275 و بحار، ج 91، ص 119.
5- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 663، ح 4، و ص 670، ح 2، و ص 716 ح 31 و ص 718، ح 42.
6- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 511، ح 1479، و ج 2، ص 174، ح 2057.

اعتدال در طلب روزی

از جابر [بن عبدالله انصاری] روایت شده است که امام حسن علیه‌السلام به کسی به دنبال روزی در تلاش بود، فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا هذا، لا تجاهد الطلب جهاد العدو و لا تتکل علی القدر اتکال المستسلم، فان انشاء الفضل من السنة و الاجمال فی الطلب من العفة و لیس العفة بدافعة رزقا، و لا الحرص یجالب فضلا، فان الرزق مقسوم و استعمال الحرص استعمال المآثم [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای انسان با شدتی هم چون شدت جهاد با دشمن، در طلب روزی مرو و البته مانند تسلیم شدگان هم، خود را به قضا و قدر مسپار، زیرا بیشتر از فضل و احسان الهی درخواست داشتن در درگاه خداوند سنت است و اندک خواهی در درخواست از خداوند از خویشتن داری است. و خویشتن داری، و رعایت اعتدال باعث کم شدن روزی نمی‌شود و آزمندی و حرص، باعث زیاد شدن رزق نمی‌شود، چرا که روزی قسمت شده است و به کار بردن حرص و آز گرفتار گناهان شدن است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 100، باب اجمال فی الطلب، ص 35، و ج 75، ص 106، ح 4.

2- تحف العقول، ص 233.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 677، ح 2، و ص 713، ح 7.

رهاورد و آثار زکات

برخی تصور می‌کنند که پرداخت زکات و صدقات نقصانی در اموال ایجاد می‌کند. امام
حسن علیه‌السلام در همین رابطه فرمود:
ما نقصت زکوة من مال قط [1] .
(پرداختن زکات، هرگز باعث کم شدن مال انسان نمی‌شود.)

پی نوشت ها:
[1] 1- دعائم الاسلام، ج 1، ص 241.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 673، ح 3.

ریشه پیدایش زکات

ابن‌شهرآشوب مازندرانی نقل کرده است کسی از امام حسن علیه‌السلام پرسید: پیدایش زکات از چه زمانی بود؟.
قال علیه‌السلام:
ان الله تعالی اوحی الی آدم ان زک عن نفسک یا آدم قال: یا رب و ما الزکوة؟ قال صل لی عشرة رکعات فصلی ثم قال یا رب هذه الزکوة علی و علی الخلق؟ قال الله: هذه الزکوة علیک فی الصلاة و علی ولدک فی المال من جمع من ولدک مالا [1] .
حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خداوند بزرگ به حضرت آدم وحی کرد که؛ ای آدم علیه‌السلام از طرف خود زکات ده! حضرت آدم علیه‌السلام پرسید: ای پروردگار من، زکات چیست؟. فرمود: ده رکعت برای من نماز بخوان. و او به جای آورد و سپس عرض کرد: ای پروردگار آیا این زکاتی است که بر من و بر نسل من واجب است؟ خداوند فرمود: این زکاتی است که بر تو واجب کرده‌ام، اما برای فرزندانت در مال (زکات قرار داده شد). هر کس از فرزندانت که مالی جمع‌آوری کند، بر او واجب می‌شود.)

پی نوشت ها:
[1] 1- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 11، ح 17 / 7503.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 98، ح 6، و ص 672، ح 2.
3- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 10.

رهاورد گردش ستارگان در آسمان

مرحوم مجلسی در بحارالأنوار از کتاب النجوم نقل کرده است که امام حسن علیه‌السلام خطبه‌ای درباره‌ی نجوم ایراد فرمود:

قال علیه‌السلام:

ثم اجری فی السماء مصابیح ضوؤها فی مفتحة و حارثها بها و جال شهابها من نجومها الدراری المضیئة التی لولا شوؤها ما أنقذت ابصار العباد فی ظلم اللیل المظلم بأهواله المدلهم بحنادسه و جعل فیها ادلة علی منهاج السبل لما أحرج الیه الخلیقة من الانتقال، و التحول و الاقبال و الادبار [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سپس در آسمان چراغ‌هایی شناور ساخت که روشنایی آنها از خزانه‌ی (قدرت خدا) است و به این وسیله از این چراغ‌ها محافظت کرده است. و آسمان در مقام پرورش روشنایی و نورافشانی، از ستارگان فروزان و درخشنده روشنایی گرفت که اگر پرتو آنان نبود، در تیرگی شب قیرگون و در سیاهی‌های تو در تو، چشمان بندگان چیزی را نمی‌دید و در آن راهنماهایی برای پیدا کردن راه، به آنچه که آفریدگان در جابجایی و آمد و شد بدان نیاز دارند، قرار داد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 55، ص 92، ح 12 (به نقل از کتاب النجوم).

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 494، ح 6.

روش ستایش مخفیانه از خویشتن

انسانی که از عملکرد نادرست خویش انتقاد نماید در واقع از خود ستایش نموده است. امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:
ذم الرجل لنفسه فی العلانیة مدح لها فی السریرة [1] .
(انتقاد از خود در آشکارا، تعریف از نفس است در نهان.)

پی نوشت ها:
[1] العقد الفرید، ج 3، ص 149.

رهاورد سکوت

از امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی سکوت سؤال شد، در جواب فرمود:
هو ستر العی، و زین العض، و فاعله فی راحة، و جلیسه آمن [1] .
(سکوت، حجاب نادانی و جمال آبروست، کسی که سکوت اختیار کند در آسایش است و همنشین چنین شخصی از آزار و اذیت او در امان است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 358 (به نقل از مرآة المؤمنین، ص 312).
2- بحارالأنوار، ج 75، ص 111، ذیل ح 6.
3- کشف الغمة، ج 2، ص 147.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 722، ح 54.
5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 118 (به نقل از مطالب السؤول، ص 69).

رهاورد شکرگزاری

شکرگذاری در برابر نعمت‌ها زمینه‌ی جاودانگی آن را فراهم نموده و کلید گنج‌ها به حساب می‌آید. امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

النعمة محنة فان شکرت کانت کنزا، و ان کفرت کانت نقمة [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(نعمت اندوه است و چنانچه شاکر باشی، گنجی خواهد شد و اگر کفران کنی، سختی برایت به ارمغان می‌آورد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 113.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 725، ح 75.

3- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 129.

ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه از امام حسن علیه‌السلام نقل می‌کند که امام درباره‌ی صبر فرمود:
قال علیه‌السلام:
جربنا و جرب المجربون فلم نر شیئا أنفع وجدانا و لا أضر فقدانا من الصبر تداوی به الأمور و لا یداوی هو بغیره [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(تجربه کرده‌ایم و تجربه کنندگان نیز تجربه کرده‌اند و ما داشتن چیزی را سودمندتر و نداشتن چیزی را زیان بارتر از صبر ندیدیم. کارها با صبر به نتیجه می‌رسد و صبر به غیر خویش مداوا نمی‌شود، «هیچ چیزی جای صبر را نمی‌گیرد».)
و در حدیث دیگری آمده است:
در تفسیر آیه‌ی 24 سوره‌ی سجده «و جعلنا منهم أئمة یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون / و از آنها (بنی‌اسراییل) پیشوایانی برگزیدیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند به خاطر اینکه صبر نمودند و به آیات ما یقین داشتند.»
از حضرت امام حسن علیه‌السلام نقل شده است که فرمود:
صبروا عن الدنیا [2] .
(آنان چون بر دنیا صبر کردند به امامت و پیشوایی رسیدند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، ج 1، ص 48.
2- شرح ابن‌أبی‌الحدید، ج 1، ص 319.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 733، ح 113.
[2] تفسیر کشاف، ج 3، ص 246.

رهاورد عبادت خدا

امام حسن علیه‌السلام راجع به رهاورد عبادت خدا فرمود:
قال علیه‌السلام:
من عبد الله عبد الله له کل شیء. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (هر که خدای را عبادت کند، خداوند، همه چیز را رام او کند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 68، ص 184، ح 44 به نقل از تفسیر الامام العسکری، ص 131، ط. تبریز و ص 151.
2- تنبیه الخواطر،(مجموعه‌ی ورام) ص 427.
3- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 720، ح 44.

جنادة بن ابی‌امیه از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود:
قال علیه‌السلام:
و اذا أردت عزا بلا عشیرة و هیبة بلا سلطان، فاخرج من ذل معصیة الله الی عز طاعة الله عزوجل. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وقتی سربلندی بدون عشیره و هیبت بدون قدرت خواستی از خواری نافرمانی خدا خارج شو و در عزت اطاعت خدای بزرگ [درآی.])

پی نوشت ها:
[1] مستدرک الوسایل، ج 11، ص 258، ح 7 / 12924. (به نقل از کفایة الأثر، ص 228).

رفع عطش امام حسن با اعجاز پیامبر

روزی امام حسن به همراه پیامبر رهسپار جایی بود . تشنگی بر او غالب نموده و با اصرار از جدش آب می خواست ، چون آبی در دسترس نبود ، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم زبان خود را در کام امام حسن علیه السلام نهاد و او سیراب گشت . سپس در حالی که هوا تاریک شده بود امام حسن علیه السلام از پیامبر جدا شده و رهسپار خانه ی خود شد . پیامبر در حق او دعا کرد که : خدایا تو نگهدارش باش. امام حسن علیه السلام همیشه درباره ی این معجزه می فرمود :

قال علیه السلام :

ما أشتد علی ظمأ بعد [ما مصصت] لسان نبی الله صلی الله علیه و اله و سلم و لا دخلتنی وحشة بعد دعوته . [1] .

امام حسن علیه السلام فرمود :

(پس از مکیدن زبان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم هرگز تشنگی بر من چیره نشد و پس از دعای ایشان هرگز هراسی در دل من راه نیافت .)

پی نوشت ها:

[1] مناقب الامام امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام ، از محمد بن سلیمان کوفی، ص 232، ح 698.

رهاورد شوم اهانت به علی

شخصی از خوارج کوفه به نام معاویة بن خدیج در حضور معاویة بن ابی‌سفیان، علی علیه‌السلام را سب و لعن نمود، امام حسن علیه‌السلام وقتی خبردار شد به او فرمود:

قال علیه‌السلام:

أنت الساب علیا عند ابن آکلة الأکباد؟ أما لئن وردت علیه الحوض و ما أراک ترده لتجدنه مشمرا حاسرا عن ذراعیه، یزود الکفار و المنافقین عن حوض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کما تزاد غریبة الابل عن صاحبها. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(تو بودی که پیش پسر زن جگرخوار «هند» علی را دشنام می‌دادی؟ بدان که اگر کنار حوض [کوثر] بر او وارد شدی - که من بعید می‌دانم که بتوانی به حضورش برسی! - او را خواهی یافت که آستینش بالا زده و کفار و منافقان را از حوض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنان می‌راند که شتر غریبه از گله رانده شود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- الغارات، (للثقفی) ج 1، ص 285 و ص 286.

2- المستدرک للحاکم، ج 3، ص 138.

3 - انساب الأشراف، بلاذری، ج 3، ص 10، ح 9، ط قدیم.

4- بحارالأنوار، ج 33، ص 562، ح 722.

5- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 18 و ج 6، ص 88.

6- کفایة الطالب، ص 89.

7- مجمع الزواید، ج 9، ص 130.

8- مسند ابی یعلی موصلی 7 ص 139 خ 6771.

9- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 380، ح 3.

10- معجم الکبیر، ج 1، ص 131، ح 198.

11- ملحقات احقاق الحق، ج 20، ص 307 (به نقل از ابتسام البرق فی شرح منظومة القصص الحق فی سیرة خیر الخلق، ص 283 ط. بیروت) و ج 21، ص 564 (به نقل از توضیح الدلایل، ص 187).

12- ینابیع المودة، ص 156 و ص 365.

رهاورد تلاوت سوره هود

هر کدام از سوره‌ها و آیات قرآن علاوه بر هدایت‌گری فواید و رهاوردهای ارزشمندی برای تلاوت کنندگان دارند. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی فضیلت و رهاورد تلاوت سوره‌ی هود فرمود:

قال علیه‌السلام:

من قرأ سورة هود فی کل جمعة، بعثه الله عزوجل یوم القیامة فی زمرة النبیین و لم یعرف له خطیئة عملها یوم القیامة. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر کس در هر روز جمعه سوره‌ی هود را قرائت کند، خدای بزرگ او را به روز قیامت در سلک پیام‌آوران مبعوث می‌سازد و روز قیامت برای او گناهی که آن را انجام داده باشد، دیده نمی‌شود.)

پی نوشت ها:

[1] کنز الدقایق، ج 6، ص 119.

رهاورد اطاعت از پیامبر

یکی از مهم‌ترین وظایف همه‌ی مسلمانان اطاعت و پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی آثار و رهاوردهای آن فرمود:

قال علیه‌السلام:

محمد و علی ابوا هذه الأمة، فطوبی لمن کان بحقهما عارفا و لهما فی احواله مطیعا یجعله الله من افضل سکان جنانه و یسعده بکراماته و رضوانه [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(حضرت محمد و حضرت علی علیهماالسلام پدران این امت هستند. پس خوشا به حال کسی که به حق آنان عارف باشد و در روزگار خود بدانان سر سپرده باشد. خداوند او را جزء برترین و شریف‌ترین ساکنان بهشت‌های خود سازد و با کرامات و رضوان خود، سعادتمندش کند.)

پی نوشت ها:

[1] تفسیر برهان، ج 3، ص 245.

روش برخورد با مردم

یکی از مهم‌ترین راه‌های برقراری ارتباط با مردم واقع‌نگری است. برخی با مردم برخورد نادرستی دارند ولی دوست دارند که مردم با آنان برخورد شایسته‌ای داشته باشند. امام حسن علیه‌السلام در بیانی فرمود:

قال علیه‌السلام:

صاحب الناس مثل ما تحب أن یصاحبوک. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (با مردم چنان همراه شو که دوست داری با تو همراه باشند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 718، ح 38 (به نقل از اعلام الدین، ص 297).

2- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 130، (به نقل از تهذیب ابن‌عساکر، ج 4، ص 219).

رهاورد رفت و آمد به مسجد

امام علیه‌السلام پیرامون فضیلت رفت و آمد به مسجد فرمود:
قال علیه‌السلام:
من ادمن الاختلاف الی المساجد، لم یعدم واحدة من سبع. أخا یستفیده فی الله. او علما مستطرفا او رحمة منتظرة. او آیة محکمة تدل علی هدی، او أنه اظنه قال سدة او رشدة تصده عن ردی او یترک ذنبا حیاء او تقوی. [1]
.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هر کس رفت و آمد به مساجد را مداومت کند یکی از هفت [مورد] را حاصل کند: اول - برادری که از او در راه خدا بهره جوید، دوم - دانشی گزیده، سوم - رحمتی مورد انتظار، چهارم، نشانه‌ای محکم که دلالت بر هدایت کند، پنجم - راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که فرمود: خصلتی مانع یا رهنمون ساز که او را از زشتی باز دارد، ششم - گناهی را که از رهگذر حیا ترک کند، هفتم - تقوای الهی.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 80، ص 386، ح 65.
2- تیسیر المطالب، ص 254.
3- عیون الأخبار، ج 3، ص 3.
4- قرب الاسناد، ص 68، ح 219.
5- مجمع الزواید، ج 2، ص 22.
6- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 659، ح 1، و ص 669، ح 24، و ص 668، ح 21، و ص 714، ح 16.

رهاورد مشورت

مشورت از اصول ارزشمند اخلاقی در زندگی اجتماعی است که پیامدهای ارزشمند برای انسان دارد. امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:
قال علیه‌السلام:
ما تشاور قوم الا هدوا الی رشدهم. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (هیچ قومی مشورت نکرده مگر آن که به کمال خود دست یافت.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 105، ح 1.
2- تحف العقول، ص 233.
3- مجالس السنیة، ج 2، ص 245، ح 3.
4- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 712، ح 4.
5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 126.

روش مبارزه با هوای نفس

یکی از مهم‌ترین عوامل سعادت و تکامل معنوی انسان مبارزه با هواهای نفسانی است. برای مبارزه با هوای نفس راه‌کارهای مختلفی وجود دارد که یکی از کارآمدترین آنها را امام حسن علیه‌السلام پیشنهاد می‌کند.

قال علیه‌السلام:

ان لم تطعک نفسک فیما تحملها علیه مما تکره فلا تطعها فیما تحملک علیه فیما تهوی. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(اگر نفس تو در آنچه که تو بدان وادارش می‌کنی و او آن را دوست نمی‌دارد، از تو فرمان نمی‌برد، پس در آنچه که او می‌خواهد و تو را به سوی آن می‌راند، از وی فرمان مبر.)

پی نوشت ها:

[1] تنبیه الخواطر، ص 432.

در تفسیر آیه‌ی 18 سوره‌ی سجده که خداوند می‌فرماید: «برای برپادارندگان نماز شب خداوند اجر و پاداشی ذخیره می‌کند که روشنی چشم‌ها است و آن قدر مهم است که هیچ کس نمی‌تواند به ارزش آن پی ببرد.» امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
أخفی القوم أعمالا فی الدنیا فأخفی الله لهم ما لا عین رأت و لا أذن سمعت. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(مردم کارهایی را در دنیا مخفی می‌دارند «عبادت مخفیانه انجام می‌دهند» و خداوند اجر و پاداشی برای آنها ذخیره می‌کند. که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است.)
و در حدیث دیگری در تفسیر کشاف از امام حسن علیه‌السلام در ذیل همین آیه نقل شده است که مراد از «تجافی» از بستر در شبانگاهان، نماز شب و تهجد است. [2] .

پی نوشت ها:
[1] تفسیر کشاف، ج 3، ص 244، سوره‌ی سجده، آیه‌ی 18.
[2] 1- تفسیر کشاف، ج 3، ص 243.

رهاورد نیکوکاری

امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی آثار و پیامدهای اخروی نیکوکاری فرمود:
قال علیه‌السلام:
اذا کان یوم القیامة نادی مناد أیها الناس من کان له علی الله أجر فلیقم. قال: فلا یقدمون الا أهل المعروف. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وقتی روز قیامت شود، منادی فریاد می‌زند: ای مردم، هر کس از خدا پاداشی بستانکار است، برخیزد. فرمود: پس جز اهل معروف «نیکوکاران» کسی از آنان پیش نیاید.)

پی نوشت ها:
[1] 1- ارشاد القلوب، ج 1، ص 356، ب 53.
2- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 130، (به نقل از تهذیب ابن‌عساکر، ج 4، ص 219).

روش برخورد با همسایه مزاحم

شخصی نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و از اذیت‌ها و مزاحمت‌هایی که از جانب همسایه‌ی خود می‌دید، شکایت کرد.

قال علیه‌السلام:

اذا صلیت الرکعتین بعد المغرب، فاسجد و قل: یا شدید القوی یا شدید المحال یا عزیزا ذللت بعزتک جمیع من خلقت، صل علی محمد و آل محمد و اکفنی مؤنة فلان بما شئت. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی دو رکعت پس از مغرب خواندی، به سجده رو و بگو: ای دارنده‌ی نیروی برتر! ای بازخواست کننده‌ی والا. ای بزرگی که به بزرگی خویش هر آنچه که آفریده‌ای در پیشگاه خود خوارش ساخته‌ای، بر محمد و آل محمد درود فرست و به آن گونه که خود می‌خواهی، شر فلانی را از من باز دار.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 84، ص 103، ح 20.

2- مستدرک الوسایل، ج 5، ص 260، ح 6 / 5825 (به نقل از المجتبی، ص 1 و 20).

3- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 601، ح 17 (به نقل از عدة الداعی، ص 55).

رد خواستگاری یزید از دختر عبدالله جعفر

زمانی که مروان از سوی معاویه والی مدینه بود، از طرف او مأمور شد تا زینب دختر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را برای یزید خواستگاری کند. معاویه گفته بود که هر مقدار مهریه که پدر دختر قرار دهد قبول است. تمام بدهکاری‌های او را هر چه باشد خواهم پرداخت. مروان نزد عبدالله جعفر رفت.

عبدالله گفت: اختیار دختران ما با امام حسن علیه‌السلام است، وقتی مروان نزد امام رفت جمعی از بنی‌هاشم و بنی‌امیه نیز حضور داشتند، او بدین گونه از زینب برای یزید خواستگاری کرد:

امیرالمؤمنین معاویه به من فرمان داد، زینب دختر عبدالله را برای یزید خواستگاری کنم. با هر مهریه که پدرش خواست و با ادای تمام دیون عبدالله جعفر. و با این وصلت اختلافات دو گروه (بنی‌هاشم و بنی‌امیه) نیز پایان خواهد یافت. یزید کفو کسانی است که کفو ندارند. و شما باید غبطه او را بخورید نه او غبطه‌ی شما را و یزید کسی است که باران به خاطر او می‌بارد.

امام حسن علیه‌السلام در پاسخ او، پس از سپاس خداوند و ستایش ذات پاک او فرمود:

قال علیه‌السلام:

أما ما ذکرت من حکم أبیها فی الصداق فانا لم نکن لنرغب عن سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی اهله و بناته و أما قضاء دین أبیها فمتی قضت نساؤنا دیون آبائهن؟ و أما صلح الحیین فانا عادیناکم لله و فی الله فلا نصالحکم للدنیا و أما قولک من یغبطنا بیزید أکثر ممن یغبطه بنا، فان کانت الخلافة فاقت النبوة فنحن المغبوطون به و ان کانت النبوة فاقت الخلافة، فهو المغبوط بنا،

و أما قولک ان الغمام یستسقی بوجه یزید، فان ذلک لم یکن الا لآل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد رأینا أن نزوجها من ابن عمه القاسم بن محمد بن جعفر و قد زوجتها منه و جعلت مهرها ضیعتی التی لی بالمدینة و کان معاویة أعطانی بها عشرة آلاف دینار، و لها فیها غنی و کفایة. فقال مروان: أغدرا یا بنی‌هاشم؟. فقال الحسن علیه‌السلام: واحدة بواحدة. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(اما آنچه که در مورد نظر پدر دختر درباره‌ی مهریه گفتی (که هر چه قرار داد ما حاضریم) [باید بدانی که] ما هرگز از سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرپیچی نمی‌کنیم و اما پرداخت بدهی پدرش. پس باید

بگویم از کی تا به حال، زنان ما بدهی پدرانشان را می‌پردازند؟. اما آنچه که درباره‌ی آشتی دو قبیله گفتی، ما به خاطر خدا با شما دشمنی می‌کنیم و آن را با دنیا معامله نمی‌کنیم.
اما آنچه که گفتی غبطه‌ی ما به حال یزید بیش از غبطه‌ای است که نسبت به ما حال می‌شود، پس اگر ارزش خلافت بر نبوت افزون شد، ماییم که به حال او غبطه خورده و رشک می‌بریم، ولی اگر ارزش نبوت بر خلافت افزون باشد، اوست که بر ما رشک خواهد برد. اما آنچه که گفتی که از ابرها به احترام و آبروی یزید باران طلب می‌شود، این موضوع جز برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی کسی درست نیست.
نظر ما بر این شد که آن دختر را به ازدواج پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر درآوریم و من او را به همسری وی درآوردم و مهریه‌ی او را ملکی که در مدینه دارم، قرار دادم، همان ملک و باغی که معاویه همواره آن را به ده هزار دینار از من می‌خرید، ولی من نیاز به فروش آن نداشتم، همان را اکنون مهریه‌ی آن دختر قرار می‌دهم که او را بی‌نیاز خواهد کرد.
مروان گفت: آیا شما بنی‌هاشم خنجر از پشت می‌زنید؟. امام حسن علیه‌السلام فرمود: چشم در برابر چشم (یکی در برابر یکی.)

پی نوشت ها:
[1] مستدرک الوسایل، ج 1، ص 74، ح 15 / 15 (به نقل از بشارة المصطفی، طبری، ص 108).
[2] سوره‌ی مائده، آیه‌ی 3.
[3] 1- امالی طوسی، ص 655، خ 5 / 1355، م 34.
2- بحارالأنوار، ج 15، ص 20، ح 32.
3- تفسیر برهان، ج 1، ص 435، ح 7.
4- تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 573، ح 74.
5- علل الشرایع، ج 1، ص 291، ح 6، ب 182.
6- کنز الدقایق، ج 4، ص 34، و ج 11، ص 504.
7- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 716، ح 32.
8- ینابیع المودة، ج 3، ص 364 و 365.

از فرموده‌های ارزشمند کریم اهل‌بیت امام حسن علیه‌السلام
فاضل وارسته مرحوم میرزا محمدباقر اصفهانی می‌گوید:
در خواب، یا در حالت بین خواب و بیداری، در یکی از این شبها دیدم که؛ امام حسن مجتبی علیه الصلاة و السلام سخنانی (با این مضمون) فرمودند: بر منبرها به مردم بگوید و دستور بدهید که توبه کنند و برای فرج و تعجیل ظهور امام زمان (ارواحنا فداه) دعا کنند. این دعا، واجب کفایی نیست که همانند وجوب نماز بر مرده باشد، و اگر یک یا چند نفر از مردم بر مرده نماز گذارند، تکلیف از دیگر مردم برداشته شود؛ بلکه، همانند نمازهای روزانه، بر تمام مکلفان واجب است که انجام دهند.
صحیفه مهدیه (مترجم): 51، به نقل از مکیال المکارم: 1 / 438.
در «الثاقب فی المناقب» آمده است: جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله گوید: سوگند به حق خدا و رسول او؛ من از امام حسن و امام حسین علیه‌السلام فضیلتی بیشتر و شگفت‌انگیزتر دیدم. شگفتی که از امام حسن علیه‌السلام دیدم چنین است:
پس از آنکه یاران امام حسن علیه‌السلام پیمان‌شکنی کرده و آن حضرت را مجبور به مصالحه با معاویه نمودند، حضرتش به ناچار با او صلح نمود، این رفتار بر یاران ویژه‌ی آن حضرت گران آمد، من نیز یکی از آنها بودم که زبان به ملامتش گشودم!.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: جابر؛ ملامتم نکن؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در گفتارش تصدیق کن که فرمود:
ان ابنی هذا سید، و ان الله تعالی یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین.
به راستی که این فرزندم آقا و سرور است، خداوند متعال به وسیله‌ی او در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و آشتی برقرار می‌کند.
گویا این سخن مرا آرام ننمود و سینه‌ام را شفا نداد، در دلم گفتم: شاید این واقعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بعدا اتفاق خواهد داد، و منظور آن حضرت صلح با معاویه نبوده است، چرا که در این صلح مؤمنان هلاک گردیده و خوار شدند.
وقتی این سخن از ذهنم خطور کرد و من مردد شدم، امام حسن علیه‌السلام دست مبارکش را روی سینه‌ام گذاشت و فرمود:
(در سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم) تردید نموده و چنین و چنان گفتی؟
آنگاه فرمود: آیا میل داری هم اکنون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و

سلم را مشاهده کرده و این سخنان را از آن حضرت بشنوی؟
من از سخن او در شگفت شدم، ناگاه صدای غرشی شنیدم که زمین از زیر پای ما شکافت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی مرتضی، جعفر و حمزه علیهم‌السلام را دیدم که بیرون آمدند.
من از ترس و وحشت به گوشه‌ای خزیدم، امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای رسول خدا؛ این جابر است که مرا در مورد آنچه شما می‌دانید، ملامت می‌نماید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به من کرد و فرمود:
یا جابر؛ انک لا تکون مؤمنا حتی تکون لأئمتک مسلما، و لا تکون علیهم برأیک معترضا، سلم لابنی الحسن ما فعل، فان الحق فیه، انه دفع عن حیاة المسلمین الاصطلام بما فعل، و ما کان ما فعله الا عن أمر الله و أمری.
ای جابر؛ تو هرگز مؤمن نخواهی بود تا اینکه تسلیم پیشوایانت گردی، و با رأی و نظر خود بر آنان اعتراض ننمایی، بر آنچه فرزندم حسن علیه‌السلام انجام داده تسلیم شو، چرا که حق در همان است. او با آن عملش زندگی مسلمانان را از هم پاشیدگی نجات داد، او این کار را جز به فرمان خداوند و من، انجام نداده است.
جابر گوید: من عرض کردم: ای رسول خدا؛ پذیرفتم.
سپس آن بزرگوار به همراه علی علیه‌السلام، حمزه و جعفر علیهماالسلام به سوی آسمان پرواز نمودند. من می‌دیدم که درهای آسمان به روی آن بزرگواران باز می‌شد و آنان وارد می‌شدند تا اینکه به آسمان هفتم رسیدند و در همه‌ی این موارد آقا و مولای ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیشاپیش آن بزرگواران بود [1] .

پی نوشت ها:
[1] صحیفة الأبرار: 2 / 162، قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام: 2 / 470، به نقل از الثاقب فی المناقب: 306 ح 1، معالم الزلفی: 414. به نقل از مدینة المعاجز.

زنده کردن مرده

می‌گویند: قومی نزد حضرت امام حسن علیه‌السلام آمدند و گفتند: «ای فرزند رسول خدا! از عجایب چیزی به ما نشان بده چنانکه پدر بزرگوار شما به ما نشان می‌داد.»
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «مگر شما به آن اعتقاد ندارید؟»
آنها گفتند: «بلی! ما ایمان داریم.»
پس آن حضرت دعا کرد و فی الفور به اذن خدای عزوجل مرده‌ای را زنده نمود.
آنها گفتند: «همه‌ی ما گواهی می‌دهیم که تو پسر امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستی که مثل این معجزات بسیار به ما نشان می‌داد.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] خلاصة الأخبار.

زن شدن مردی در قبال توهین

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت نموده است:
روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در جمعی از اقشار مختلف مردم حضور داشت، که یکی از افراد آن مجلس گفت:
یابن رسول الله! شما که این قدر قدرت دارید و می توانید با دعا معاویه را نابود کنید و زمین عراق و شام را جابه جا نمائید؛ و حتّی کاری کنید که زن تبدیل به مرد شود؛ و یا مرد، زن گردد، چرا این همه ظلم های معاویه را تحمّل کرده و سکوت می نمایید؟!
ناگاه یکی از دوستان معاویه که در آن جمع حاضر بود؛ با حالت تمسخر و توهین گفت: این شخص - یعنی؛ امام حسن مجتبی علیه السلام - کاری نمی تواند انجام دهد، چون او توان چنین کارهائی را ندارد.
در همین حال حضرت به آن دوست معاویه که از اهالی شام بود خطاب کرد و فرمود: تو خجالت نمی کشی که در بین مردها نشسته ای، بلند شو و جای دیگر بنشین.
امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش خود افزود: ناگهان مرد شامی متوجّه شد که به هیئت زنان در آمده است؛ و دیگر علامت مردی در او نیست.
سپس امام حسن مجتبی علیه السلام به آن مرد شامی که تبدیل به زن شد، فرمود: اینک همسرت به جای تو مرد گردید؛ و او با تو همبستر می شود و تو یک فرزند خنثی آبستن خواهی شد.
چند روزی پس از گذشت از این ماجرا، هر دوی آن مرد و زن شامی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمدند و از کردار و رفتار خود پشیمان شده و توبه کردند.
و حضرت در حقّ آن ها دعا کرد و از خداوند متعال، برای آنان درخواست مغفرت نمود؛ و هر دوی آن ها به دعای حضرت، به حالت اوّلشان بازگشتند.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 43، ص 327، إثبات الهداة: ج 2، ص 56، ج 51، مدینة المعاجز: ج 3، ص 260، ح 880، با مختصر تفاوت.

زنده نمودن دو مرده گنهکار

علی بن رئاب - که از راویان حدیث و از اصحاب امام صادق صلوات الله و سلامه علیه است - از آن حضرت روایت می کند:
روزی شخصی به حضور شریف امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شد و گفت: چه چیزی حضرت موسی علیه السلام را در مقابل حضرت خضر علیه السلام عاجز و ناتوان کرد؟
امام مجتبی سلام الله علیه فرمود: مهمّترین آن، مسئله کنز آن دو برادر یتیم بود؛ و سپس حضرت دست خود را بر شانه آن شخص تازه وارد نهاد و اظهار داشت: آرام باش و خوب مشاهده و دقّت کن.
دکی بر زمین سائید، ناگاه زمین شکافته شد و دو نفر انسان غبار آلود، در حالی که روی تخته سنگی قرار گرفته بودند و از آن ها بوی تعفّن بسیار بدی به مشام می رسید، ظاهر گشتند، در حالی که به گردن هر یک از آن ها زنجیری بزرگ بسته شده و سر هر زنجیر در دست مأموری بود.
و هر یک از آن دو نفر فریاد می کشید: یا محمّد! یا محمّد! صلی الله علیه وآله.
و در مقابل هر یک از دو مأمور به اسیر خود می گفت: دروغ گفتید؛ و دروغ می گوئید.
پس از آن امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه به زمین خطاب کرد و فرمود: ای زمین! این دورغگویان را در خود فرو بِبَر تا روزی که وعده الهی فرا رسد، که هرگز تأخیر و تقدّمی در آن نخواهد بود؛ فرا خواهد رسید.
و آن روز موعود، روز ظهور و خروج حضرت مهدی، قائم آل محمّد - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین؛ و عجلّ الله تعالی فی فرجه الشّریف - می باشد که فرا خواهد رسید.
سپس امام صادق علیه السلام در ادامه افزود: هنگامی که آن مرد، چنین صحنه ای را مشاهده کرد با خود گفت: این سحر و جادو بود؛ و چون خواست آن را برای دیگران بازگو کند، زبانش لال شد و دیگر نتوانست سخنی بر زبان خود جاری کند.[1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: ج 3، ص 259، ح 879، الثّاقب فی المناقب: ص 310، ح 1.
اصطلاح تصادفی

زنده شدن دختر پادشاه

یکی از سلاطین مقتدر چین، وزیری بسیار مدبر و دانشمند داشت و آن وزیر، پسری داشت در کمال حسن جمال. پادشاه، همیشه به او علاقه و محبت می‌ورزید. و خود شاه، دختری داشت، در نهایت وجاهت و او را نیز بسیار دوست می‌داشت.
پسر وزیر و دختر پادشاه، یکدیگر را دیده و با هم پیمان عشق بسته بودند، تا اینکه شاه، از این راز مطلع شد. لذا هر دو را احضار نمود و امر کرد هر دوی آنها را کشتند.
پادشاه، پس از قتل آن دو، به جهت کثرت محبتی که به آن دو نفر داشت، پریشان حال گردیده و راه چاره‌ای ندید. سپس، علما و بزرگان را طلبید و جریان قتل پسر وزیر و دختر خود و نیز ندامت و پشیمانی خود از این کار را به آنان اظهار کرد و از آنان در اینباره، راه چاره خواست.
پادشاه، در ادامه‌ی سخنان خود، به دانشمندان و بزرگان، گفت: باید در زنده شدن آن دو، چاره نمایید و گرنه، همه را خواهم کشت. دیگر زندگی به درد من نمی‌خورد و قتل عام خواهم کرد.
آنها گفتند: این، محال است که مرده، زنده بشود.
یکی از آنها (که شیعه بود) گفت: می‌گویند: در مدینه، شخصی است به نام حسن بن علی علیه‌السلام، اگر او بخواهد، می‌تواند این قضیه را چاره کند (بلکه از مشرق تا مغرب را زنده نماید)!
پادشاه گفت: تا آنجا چقدر راه است؟
او گفت: شش ماه.
پادشاه، به یکی از چاکران دلیر خود حکم کرده و به او گفت: تو یک ماهه، آن شخص را نزد من بیاور و گرنه، من تو را می‌کشم و عیالت را اسیر می‌کنم.
آن شخص دلیر، مهموم و غمگین، از شهر بیرون رفت. قدری راه رفت و بر چشمه‌ای رسید. در آنجا وضویی کامل گرفت، دو رکعت نماز خواند، رو به مدینه کرد و عرض نمود: ای آقا! (حسن بن علی علیه‌السلام)، ای فریادرس درماندگان! تو را به حق جد و پدر و مادرت قسم می‌دهم، که تو راضی نشوی که این سلطان مرا بکشد و عیالم را اسیر کند. تو خود می‌دانی که من نمی‌توانم شش ماه راه را، به یک ماه بیایم و برگردم...
سپس سر خود را به سجده گذاشت و گریه کرد.
ناگاه، دید که شخصی نورانی، پای خود را به او می‌زند و می‌فرماید: برخیز!
آن مرد می‌گوید: من برخاستم و به او گفتم: تو کیستی که نگذاشتی من

درد دل خود را با آقای خود، حسن بن علی علیه‌السلام بگویم؟
آن شخص فرمود: منم حسن بن علی بن ابی‌طالب! گریه مکن. برو و به شاه بگو که من، فلان وقت خواهم آمد.
او، خودش را به روی قدم‌های آن حضرت انداخت، سپس برگشت و جریان را به شاه گفت.
پادشاه، از شنیدن این خبر، خوشحال شده، (شهر را برای خاطر قدوم امام حسن علیه‌السلام تا دربار، آینه بست) و با جمع کثیری از اطرافیان خود، (در وقت تعیین شده) از شهر بیرون رفت.
ناگهان، چشم آنان به جمال دلارای امام حسن علیه‌السلام افتاد. سپس آن حضرت، با کمال عزت داخل قصر گردید.
آنگاه، پادشاه امر کرد نعش دختر و پسر را آوردند. سپس، جریان قتل پسر و دختر را به عرض امام حسن علیه‌السلام رساند و از آن حضرت خواهش کرد که از خداوند بخواهد که آن دو را زنده کند.
حضرت امام حسن علیه‌السلام، (دو رکعت نماز به جا آورد) و دست به دعا برداشت و عرض کرد: خداوندا! به حق جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرم علی مرتضی علیه‌السلام و مادرم فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و برادرم سیدالشهداء علیه‌السلام، این دو را زنده فرما!
(ناگاه دیدند) به دعای حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، پسر وزیر و دختر پادشاه، هر دو، زنده شده (و برخاستند).
پس از آن، مجلس عقدی فراهم آوردند و امام حسن مجتبی علیه‌السلام، دختر پادشاه را به پسر وزیر عقد کرد و عروسی ملوکانه‌ای، برپا شد.
پس از آن، آن حضرت از آنجا مراجعت کردند[1] .

پی نوشت ها:
[1] فضایل امام حسن مجتبی علیه‌السلام، ص 94؛ طبق نقل آفتاب مهربانی، صص 51،53.

زهر کشنده، در میان ظرف شیر

جعده، دختر اشعث، همسر امام حسن مجتبی علیه‌السلام بود.
معاویه، یکصد هزار درهم برای جعده فرستاد و به وی پیغام داد که: اگر تو حسن علیه‌السلام را زهر بدهی، من تو را به همسری فرزندم یزید، درمی‌آورم.
جعده، این پیشنهاد معاویه را قبول کرد و امام حسن علیه‌السلام را مسموم نمود. معاویه، سم آبکی را برای جعده فرستاد.
امام حسن علیه‌السلام، روزه بود و هوا هم گرم بود.
هنگام افطار، جعده، آن سم را در میان ظرف شیر ریخت و آن ظرف را نزد امام حسن علیه‌السلام گذاشت.
امام حسن علیه‌السلام، آن شیر را آشامید و همان دم، احساس مسمومیت کرد. آنگاه، امام حسن علیه‌السلام، به جعده فرمود: تو مرا کشتی، خدا تو را بکشد! سوگند به خدا! تو به آرزویت نمی‌رسی و خداوند، تو را رسوا خواهد کرد!
دو روز بعد از این مسمومیت، امام حسن علیه‌السلام، به شهادت رسید.
معاویه، درباره‌ی جعده به قول خود، وفا نکرد و او را همسر یزید نکرد.
جعده، پس از شهادت امام حسن علیه‌السلام، با مردی از خاندان طلحه، ازدواج کرد و از او دارای فرزندانی شد.
هرگاه، میان فرزندان جعده و سایر افراد قریش، نزاعی می‌شد، آنها به آنان می‌گفتند:
«یا بنی مسمة الأزواج!»
یعنی: ای پسران آن زنی که شوهران (خود) را زهر می‌خوراند[1] .
در روایت (دیگری) آمده است که:
جعده، نزد معاویه آمد و گفت: تو، مرا همسر یزید گردان!
معاویه گفت: برو، دور شو! زنی که برای حسن علیه‌السلام شایسته نباشد، برای پسرم یزید نیز شایسته نخواهد بود![2] .
عمرو بن اسحاق می‌گوید: من با امام حسن و امام حسین علیهماالسلام، در خانه بودیم.
پس، امام حسن علیه‌السلام برای تطهیر، بیرون رفت و هنگام بازگشت از بیرون فرمود: بارها، مرا زهر دادند، ولی هیچگاه مانند اینبار نبود. همانا، پاره‌ای از جگرم افتاد و من با چوبی که همراهم بود، آن را حرکت دادم!
امام حسین علیه‌السلام فرمود: چه کسی تو را زهر داد؟
امام حسن علیه‌السلام فرمود: تو از آن کس (که مرا زهر داد) چه می‌خواهی؟ آیا تو می‌خواهی او را بکشی؟ اگر او آن کسی باشد که من

می‌دانم، خشم و عذاب خداوند بر او، بیش از (خشم و عذاب) تو (بر او) است و اگر او نباشد، که من دوست ندارم که فرد بی‌گناهی، به خاطر من، گرفتار گردد[3] .
در نقل دیگر، آمده است: حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود:
وقتی که امام حسین علیه‌السلام، به بالین برادر بزرگوارش (امام حسن علیه‌السلام) آمد و وضع برادر خود را مشاهده کرد، گریه کرد.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: برادرم! چرا تو گریه می‌کنی؟!
امام حسین علیه‌السلام پاسخ داد: من چگونه گریه نکنم، در حالیکه می‌بینم تو را مسموم و مرا بی‌برادر کردند!
امام حسن علیه‌السلام فرمود: برادرم! اگر چه مرا با زهر مسموم کردند، ولی در عین حال، من آنچه را که (از آب، شیر، دوا و مانند اینها) بخواهم، در اینجا، آماده است. برادران و خواهران و بستگانم نیز، نزد من جمع هستند، ولی:
«لا یوم کیومک یا أباعبدالله! یزدلف الیک ثلاثون ألف رجل، یدعون أنهم من أمة جدنا، فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک...».
یعنی: «ای اباعبدالله! هیچ روزی، به سختی روز شهادت تو نیست! به طوری که سی هزار نفر، در حالیکه خود را از امت جد ما و مسلمان می‌دانند، تو را محاصره کرده و به کشتن و ریختن خون تو، اقدام می‌نمایند. آنها حرمت تو را هتک می‌کنند و زن و بچه‌ی تو را اسیر کرده و اموال تو را، غارت نمایند. در این هنگام، لعنت خدا بر بنی‌امیه روا گردد.»
سپس، امام حسن علیه‌السلام خطاب به امام حسین علیه‌السلام، فرمود: برادرم! چگونگی شهادت تو، به قدری جانسوز است که:
«و یبکی علیک کل شیء حتی الوحش فی الفلوات و الحیتان فی البحار».
یعنی: «و همه چیز (از آسمانی و زمینی)، بر تو گریه می‌کنند، حتی جانوران وحشی در بیابانها، و ماهی‌ها در دریاها»[4] .
«جنادة بن امیه» روایت می‌کند:
در آن بیماری که امام حسن علیه‌السلام بر اثر آن به شهادت رسید، من به عیادت آن حضرت رفته، دیدم که تشتی در نزد آن حضرت است و خون گلوی آن حضرت، در آن تشت می‌ریخت، در حالیکه لخته‌های جگر آن حضرت، در آن بود!
من به آن حضرت عرض کردم: ای مولای من! چرا خود را معالجه نمی‌کنی؟!
امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: ای بنده‌ی خدا! مرگ را به چه چیز معالجه کنم؟!
سپس، من به امام حسن علیه‌السلام عرض کردم: مرا موعظه‌ای بفرمائید!
امام حسن علیه‌السلام به من فرمود:

«استعد لسفرک!
و حصل زادک، قبل حلول أجلک!
و اعلم أنک تطلب الدنیا، و الموت تطلبک!...»
یعنی: «ای جناده! آماده‌ی سفر آخرت خود باش!
و پیش از پایان عمر خود، توشه‌ی سفر آخرت خود را بدست آور!
و بدان که تو در جستجوی دنیا بوده و مرگ نیز در جستجوی تو می‌باشد! و هیچگاه امروز، غم و اندوه فردا را - که هنوز نیامده است - نخور!»
«جناده» می‌گوید:
ناگاه دیدم امام حسین علیه‌السلام، وارد حجره شد، در حالیکه رنگ امام حسن علیه‌السلام زرد شده بود و نفسش، قطع می‌شد!
امام حسین علیه‌السلام، خود را به روی بدن برادر خود انداخته، سر و چشم امام حسن علیه‌السلام را بوسیده و نزد آن حضرت نشست و آن دو بزرگوار، ساعتی به یکدیگر، راز گفتند[5] .
حکیم متأله و فقیه متعهد، جناب آیت الله شیخ محمد حسین غروی کمپانی اصفهانی (رحمة الله علیه) درباره‌ی مظلومیت حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، اینچنین مرثیه سرایی نموده است:
«هرگز کسی دچار محن، چون حسن نشد
ور شد، دچار آن همه رنج و محن نشد
یوسف، اگر چه از پدر پیر دور ماند
لیکن غریب و بی‌همه کس در وطن، نشد
جز غم، نصیب آن دل والاگهر نبود
جز زهر، بهر آن لب شکر شکن، نشد»
«از دوست آنچه دید، ز دشمن روا نبود
جز صبر، دردهای دلش را دوا نبود»
«هرگز دلی ز غم، چو دل مجتبی نسوخت
ور سوخت ز اجنبی، دگر از آشنا نسوخت»
«خونابه‌ی غم از جگر، اندر پیاله ریخت
یا غنچه‌ی دل از دهن شاخه لاله ریخت»
«آن سروری، که صاحب بیت الحرام بود
بیت الحرام، بهر چه بر وی حرام بود؟»[6] [7] .

پی نوشت ها:
[1] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج 2، ص 13.
[2] بحارالأنوار، ج 44، صص 154 و 148.
[3] همان مدرک.

[4] امالی صدوق، مجلسی 30؛ مقتل الحسین علیه‌السلام، مقرم، ص 240؛ طبق نقل سوگنامه‌ی آل محمد صلی الله علیه و آله، صص 58 - 60.
[5] الأنوار البهية، محدث قمی، ص 80.
[6] دیوان آیت الله غروی کمپانی اصفهانی، ص 100 - 106.
[7] سوگنامه‌ی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آقای محمد مهدی اشتهاردی، صص 66 - 67.

زکات واجب بر مردم

فتال نیشابوری می‌گوید:نقل شده است:از حسن بن علی علیه‌السلام از آغاز زکات پرسیدند، فرمود:خدای سبحان به آدم علیه‌السلام وحی فرمود:ای آدم! زکات خود را بده. عرض کرد:پروردگارا! زکات چیست؟ فرمود:برای من، ده رکعت نماز بخوان. پس خواند و عرض کرد:پروردگارا! این زکات، بر من و بر دیگر بندگان تو واجب است؟ فرمود:این زکات نمازی، [تنها] بر تو واجب است، و بر فرزندان تو - هر کدام که مالی جمع کنند -، زکات مالی واجب است. [1] .

قاضی نعمان از حسن بن علی علیه‌السلام - که صلوات خدا بر او باد - نقل کرده است:زکات، از هیچ مالی نمی‌کاهد. [2] .

یعقوبی می‌گوید:و حسن بن علی علیه‌السلام بخشنده و بزرگوار، و در صورت و سیرت، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و از او پرسیدند:از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه شنیده‌ای؟ فرمود:شنیدم به مردمی گفت:«از آنچه شک [و دودلی] برایت آورد، دست بردار که شر، شک [و دغدغه‌ی خاطر] است، و خیر، آرامش [و یقین دل]». و به یاد دارم در همان حالی که همراه او از کنار خرمای تنگدستان راه می‌رفتم، خرمایی برداشتم و در دهان گذاردم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت خود را در دهانم کرد، و آن را بیرون آورد و انداخت، و فرمود:

«صدقه [3] برای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله حلال نیست». و نیز از او نمازهای پنجگانه را به یاد دارم.[4] .

دولابی با سند خود از ابوالحوراء نقل کرده است:

به حسن بن علی علیه‌السلام عرض کردم:از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه به یاد داری؟ فرمود:به یاد دارم که خرمایی از خرماهای صدقه را برداشتم و در دهان گذاردم، و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از دهانم بیرون آورد و در خرماهای صدقه قرار داد، گفتند:ای رسول خدا! این خرما برای این کودک چه زیانی داشت؟ فرمود:صدقه برای ما، آل محمد روا نیست. [5] .

قاضی نعمان می‌گوید:به ما روایت رسیده است که حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستم را گرفت و با او به راه افتاده، به انبوه خرماهای صدقه، گذرمان افتاد؛ من که در آن روز کودک بودم، با شتاب دویدم و خرمایی برداشته، در دهان خود گذاردم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و انگشت خود را در دهانم کرد و آن را بیرون آورد و در

میان خرماها افکند. سپس فرمود:«ما، خاندان وحی، صدقه برای ما روا نیست». [6] .
قاضی نعمان می‌گوید:امام باقر علیه‌السلام فرمود:
حسین بن علی علیه‌السلام خانه‌ای را صدقه داد، و حسن بن علی علیه‌السلام به او فرمود:از آن رو برتاب [و دیگر از آن استفاده نکن]. [7] .
کلینی با سند خود از ابوبصیر، از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:
عده‌ای در مدینه گفتند:حسن علیه‌السلام مالی ندارد. و آن حضرت [که شهرت به فقر را بر خود گران می‌دید]، فرستاد و از شخصی، هزار درهم وام گرفت، و آن را نزد کسی که مسئول گردآوری صدقات بود، فرستاد و فرمود:این، صدقه [و زکات] دارایی ماست. پس مردم گفتند:حسن این را از جانب خود نفرستاده مگر آن که مالی دارد. [8] .
ابونعیم اصفهانی از محمد بن علی علیه‌السلام نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:من از پروردگار خود شرم دارم که او را دیدار کنم و به خانه‌اش نرفته باشم. و بیست و پنج بار با پای پیاده از مدینه رهسپار [مکه] شد.[9] .

پی نوشت ها:
[1] روضة الواعظین:357.
[2] دعائم الاسلام 241:1.
[3] صدقه:آنچه که به دیگری، بی‌عوض و با قصد قربت پرداخت شود و هدیه نباشد، و این یا مستحب است همانند انفاقات مستحبه، و یا واجب همانند زکات، و اموال نذری و کفارات و...، و در فقه، قدر متیقن از صدقه که بر آل محمد صلی الله علیه و آله حرام است، زکات واجب است.
[4] تاریخ یعقوبی 135:2.
[5] الذریة الطاهرة:116، ح 126.
[6] دعائم الاسلام 258:1.
[7] دعائم الاسلام 344:2، ح 1289.
[8] کافی 440:6، ح 12.
[9] حلیة الاولیاء 37:2.

زشتی بد اخلاقی

برخی از مردم مشکلات اجتماعی، بلاهای غیر منتظره، سیل‌ها، زلزله‌ها، ویرانی جنگ‌ها، از دست دادن عزیزان، مرگ شکننده‌ی یاران و... را مصیبت‌های دردناک به حساب می‌آورند، اما بداخلاقی و بدرفتاری، و ناهنجاری‌های رفتاری را آن گونه که لازم است مورد توجه قرار نمی‌دهند، در حالی که امام مجتبی علیه‌السلام بداخلاقی را از هر مصیبت و بلایی زیان‌بارتر معرفی می‌کنند.
قال علیه‌السلام:
أشد من المصیبة، سوء الخلق.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (سخت‌تر از هر مصیبت «بلا و گرفتاری» بداخلاقی است.) [1] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 215 / 227.

روزی شیعیان به خدمت امام حسن علیه‌السلام آمده و از زیاد بن ابیه (که از طرف معاویه والی کوفه بود) شکایت کردند، حضرت دست به دعا برداشت و دعا کرد:
اللهم خذ لنا و لشیعتنا من زیاد بن أبیه و أرنا فیه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدیر. قال فخرج خراج فی ابهام یمینه یقال لها السعة و ورم الی عنقه فمات [1] .
(بارالها! داد ما و شیعیان ما را از زیاد بن ابیه بستان و در او انتقامی زودرس نشان‌مان ده، که تو بی‌تردید بر هر چیز توانایی. راوی گوید: در انگشت شست راست او، غده‌ای پدیدار شد و تا گردنش ورم کرد و هلاک شد.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 421.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 122، ح 29.
3- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 7.
4- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 99.

امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و عبدالله بن جعفر به راه حج می‌رفتند. پس زاد و توشه‌ی آنان از میان رفت. گرسنه و تشنه به خیمه‌ای رسیدند که پیرزنی در آن زندگی می‌کرد. از او آب طلب کردند.
پیرزن با مهربانی گفت: «این گوسفند را بدوشید و شیر آن را با آب بیامیزید و بیاشامید.»
سپس از او غذا خواستند، گفت: «همین گوسفند را داریم، بکشید و بخورید.»
یکی از آنان گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن مقداری بریان کرد و همه خوردند و سپس همانجا به خواب رفتند.
هنگام رفتن به پیرزن گفتند: «ما از بزرگان قریشیم و به حج می‌رویم. اگر گذرت به مدینه افتاد، نزد ما بیا تا جبران محبت‌های تو را کنیم و بدان که با تو به نیکی رفتار خواهیم کرد.»
شوهر زن که آمد و از جریان مطلع شد بر زن پرخاشی کرد و گفت: «وای بر تو! تنها گوسفند مرا برای مردمی ناشناس می‌کشی، آنگاه می‌گویی: «از قریش بودند!؟»
روزگاری گذشت و کار بر پیرزن سخت شد و از آن محل کوچ کرد و به مدینه عبورش افتاد. امام حسن علیه‌السلام او را دید و شناخت. پس پیش رفت و فرمود: «مادر مرا می‌شناسی؟»
پیرزن گفت: «نه!»
فرمود: «من همانم که در فلان روز مهمان تو شدم.» و آنگاه دستور داد تا هزار گوسفند و هزار دینار زر به او دادند. آنگاه او را نزد برادرش حسین بن علی علیه‌السلام فرستاد، آن حضرت نیز به همان اندازه بدو بخشید و او را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد و او نیز عطائی همانند آنان به او داد[1] .

پی نوشت ها:
[1] صلح الحسن علیه‌السلام، شیخ راضی آل یاسین، ص 43.

روایت شده است که امام مجتبی علیه‌السلام در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر می‌گشت، در حالی که هفت سال بیشتر از سن شریف او نگذشته بود. وحی الهی را از لب‌های مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنید و آن را حفظ می‌کرد. وقتی به خانه برمی‌گشت آنچه را حفظ کرده بود برای مادرش صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام بازگو می‌کرد. هرگاه علی علیه‌السلام نزد حضرت زهراء علیهاالسلام می‌آمد، کلمات تازه‌ای از قرآن و وحی را از او می‌شنید، از آن حضرت سؤال می‌فرمود که: اینها را از کجا نقل می‌کنی؟
می‌فرمود: از فرزندت حسن علیه‌السلام.
روزی حضرت علی علیه‌السلام در خانه پنهان گشت، تا اینکه امام حسن علیه‌السلام وارد خانه شد، و می‌خواست کلمات نورانی وحی الهی را که شنیده بود بازگو کند ولی نتوانست مثل گذشته صحبت کند، بلکه به لرزه افتاد و کلماتش درهم شد. مادرش حضرت زهراء علیهاالسلام تعجب کرد.
امام حسن علیه‌السلام عرض کرد:
لا تعجبین یا اماه؛ فان کبیرا یسمعنی و استماعه قد أوقفنی.
ای مادر؛ تعجب نکن، گویا امروز شخص بزرگی به گفتار من گوش می‌دهد و شنیدن او مرا از تکلم باز داشته است.
و در روایت دیگری این گونه نقل شده است که، آن حضرت فرمود:
یا اماه؛ قل بیانی و کل لسانی، لعل سیدا یرعانی.
ای مادر؛ بیانم نارسا و زبانم ناتوان گردیده است، گویا آقای بزرگواری مراقب من است.
آنگاه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از محل خود خارج شد، و فرزند دلبندش را بوسید [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: 43 / 338 ذیل حدیث 11.

سرزمین‌های پاک و مطهر

روزی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند، که ناگهان پرنده‌ای از آسمان آمد و روی دست مبارکش نشست و عرض کرد: «السلام علیک یا نبی الله؛»
همچنین بر روی دست شریف امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشست و عرض کرد: «السلام علیک یا وصی رسول الله؛»
سپس بر دست‌های مطهر امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نشست و به هر کدام از ایشان عرض کرد: «السلام علیک یا خلیفة الله؛».
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن پرنده فرمود: چرا به روی دست ابی‌بکر ننشستی؟ آن مرغ به قدرت حق تعالی عرض کرد:
من بر زمینی که معصیت خدا در آن کرده باشند نمی‌نشینم، چگونه بر دستی که معصیت خدا را بسیار کرده باشد بنشینم [1] .

پی نوشت ها:
[1] جلاءالعیون: 1 / 354، مدینة المعاجز: 1 / 51 ح 79 با کمی تغییر.

سفره‌ی آسمانی

محمد بن جریر طبری می‌گوید:
از قبیصه‌ی بن ایاس نقل شده است که گفت: با امام حسن مجتبی علیه‌السلام همسفر بودم و به طرف شام می‌رفتم. آن حضرت روزه بود و جز مرکبش هیچ زاد و توشه‌ای با خود برنداشته بود، همین که سرخی نور خورشید ناپدید شد و وقت فریضه فرا رسید، نماز را به پا داشت.
گویا درهای آسمان گشوده شد و چراغهایی آویزان گردید، فرشتگانی فرود آمدند و با خود ظرف‌های غذا و میوه و نیز طشت‌ها و ظرف‌های آب را بر زمین نهادند، سفره پهن شد و ما که هفتاد نفر بودیم، از سرد و گرم آن سفره خوردیم. امام علیه‌السلام و ما همگی سیر شدیم. دو مرتبه بدون اینکه چیزی کم شده باشد آنها به آسمان برگردانیده شد [1] .

پی نوشت ها:
[1] نوادر المعجزات: 125 ح 6، صحیفة الأبرار: 2 / 157 ح 24.

سزای جسارت و توهین

در کتاب «بحارالأنوار» آمده است:
مردی به دروغ ادعا کرد که امام حسن علیه‌السلام مبلغ هزار دینار به وی بدهکار است، در حالی که امام حسن علیه‌السلام مدیون او نبود. آنان در پی این مرافعه نزد شریح قاضی رفتند، شریح قاضی به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد؛ آیا سوگند می‌خوری؟
حضرت فرمود: اگر این شخص (مدعی) سوگند بخورد من آن مبلغ را به او پرداخت خواهم کرد.
شریح به آن مرد گفت: این گونه سوگند بخور و بگو: به حق خدائی که جز او معبودی نیست و دانای پنهان و آشکار است.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: من چنین سوگندی را نگفتم، بلکه بگو: سوگند به خدا؛ من از تو این مبلغ را طلبکارم و هزار دینار را بگیر.
آن شخص سوگند خورد و دینارها را گرفت، وقتی خواست از جایش برخیزد بر زمین افتاد و فورا مرد.
حاضرین از نحوه‌ی سوگند خوردن، از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند: که چرا به همان سوگند اولی حاضر نشدند؟ آن حضرت فرمود:
خشيت أنه لو تكلم بالتوحيد، يغفر يمينه ببركة التوحيد و يحجب عنه عقوبة يمينه.
قسم اولی دارای اقرار توحید و یگانگی خداوند بود، می‌ترسیدم اگر آن سوگند را بگوید، به برکت توحید، خداوند دروغ او را ببخشد، و از سزای کیفر دروغش بگذرد [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: 43 / 327.

صاحب کتاب «دلائل الامامة» می‌گوید:
هنگامی که امام مجتبی علیه‌السلام همراه با گروهی برای نماز باران از مدینه خارج شدند، به مردم فرمودند: دوست دارید برای شما از آسمان چه ببارد؟ باران، برف یا جواهر؟
مردم عرض کردند: ای فرزند پیامبر؛ آنچه را خودتان می‌خواهید.
آنگاه آن حضرت فرمود: اگر شما چیزی از دنیا دوست نمی‌داشتید، برای شما هر سه از آسمان می‌آمد.
راوی می‌گوید:
و رأیناه یأخذ الکواکب من السماء، ثم یرسلها فتطیر کالعصافیر الی موضعها.
دیدم آن حضرت از آسمان ستارگان را با دست شریفش می‌گرفت، سپس آنها را رها می‌کرد و آنها مانند گنجشکی به جای خود به پرواز در می‌آمدند [1] .
سلمان رحمه الله گوید: زمانی که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نماز باران خواندن و باران آمد، به آنها عرض کردم: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند:
ان الله، قد أجری علی لسان اهل بیتی مصابیح الحکمة.
همانا خداوند، بر زبان اهل بیتم چراغهای فروزان حکمت و دانش را جاری می‌سازد [2] .

پی نوشت ها:
[1] نوادر المعجزات: 124 ح 5، مدینة المعاجز: 2 / 2 / 11، صحیفة الأبرار 2 / 158 ح 30، به نقل از دلائل الامامة.
[2] مدینة المعاجز: 2 / 74 ح 105.

سبز کردن نخل خشکیده

می‌گویند: امام حسن علیه‌السلام در یکی از سفرهایی که به حج برای زیارت خانه‌ی خدا می‌رفت، مردی از فرزندان زبیر که به امامت آن حضرت اعتقاد داشت، در خدمت آن حضرت بود. در یکی از منازل بین راه بر سر چشمه‌ی آبی فرود آمدند، که نزدیک آن، درختهای خرمایی قرار داشت که از بی‌آبی خشک شده بودند.

زیر یکی از آن درختها برای امام حسن علیه‌السلام و در زیر درختی دیگر برای فرزندان زبیر در برابر آن حضرت، فرشی انداختند. مردی از آنها نگاهی به بالای درخت انداخت و گفت: اگر این درخت خشک نشده بود از آن می‌خوردیم.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: رطب میل داری؟

او عرض کرد: آری.

پس امام حسن علیه‌السلام دست مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و دعائی خواند که آن مرد نفهمید، ناگهان آن درخت به اعجاز آن حضرت سبز شد و برگ درآورد و رطب داد.

مرد احمقی که همراه ایشان بود گفت: به خدا سوگند؛ جادو کرد.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

وای بر تو، این سحر نیست، بلکه حق تعالی دعای فرزند پیغمبر خود را مستجاب کرد.

سپس به قدری از آن درخت رطب چیدند که اهل قافله را کفایت کرد [1]
.

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار: 43 / 323 ح 1.

سبز کردن نخل خشکیده و آوردن رطب تازه

می‌گویند: امام حسن علیه‌السلام در یکی از سفرها که به عمره می‌رفت، مردی از فرزندان زبیر که به امامت آن حضرت اعتقاد داشت، در خدمت آن حضرت بود. در یکی از منازل بین راه بر سر آبی فرود آمدند که نزدیک آن آب، درختان خرمایی قرار داشت که از بی‌آبی خشک شده بودند. برای امام حسن علیه‌السلام در زیر یکی از آن درختان، فرشی انداختند. همچنین برای فرزندان زبیر در زیر درختی دیگر در برابر آن حضرت نیز فرشی انداخته شد.

آن مرد نظر به بالای درخت افکند و گفت: «اگر این درخت خشک نشده بود از میوه‌ی آن می‌خوردیم.»

امام حسن علیه‌السلام فرمود: «رطب میل داری؟» او گفت: «بلی.»

پس امام حسن علیه‌السلام دست بسوی آسمان بلند کرد و دعائی خواند که آن مرد نفهمید. ناگهان آن درخت به اعجاز آن حضرت سبز شد و برگ برآورد و رطب داد. مرد احمقی که همراه ایشان بود گفت: «به خدا سوگند جادو کرد.»

امام حسن علیه‌السلام فرمود: «وای بر تو! این جادو نیست بلکه حق تعالی دعای فرزند پیغمبر خود را مستجاب کرد.»

سپس بقدری از آن درخت رطب چیدند که اهل قافله را کفایت کرد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] خرایج.

سایه انداختن پرنده

ابوسعید خدری می‌گوید: «روزی حسن بن علی علیهماالسلام را که کودک بود دیدم که می‌رود و پرنده‌ای در بالای سرش، برای او سایه انداخته است و دیدم که آن بزرگوار آن پرنده را می‌خواند و او به امام حسن علیه‌السلام پاسخ می‌دهد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز.

سفید پوست کردن مرد سیاه پوست

می‌گویند: روزی امام حسن علیه‌السلام از مدینه به عزم مکه بیرون رفتند تا عمره بجای بیاورند. در وقت بیرون رفتن، مردم بسیاری بدنبال ایشان به همراهی و مشایعت آن حضرت پرداختند و دست و پای ایشان را می‌بوسیدند و زیارت می‌کردند و صلوات بر محمد و آل او می‌فرستادند. بواسطه‌ی هجوم مردم، تازیانه از دست مبارک امام حسن علیه‌السلام بر زمین افتاد، پس سیاهی از سر اعتقاد آن را برداشت و به دست آن حضرت داد.

امام حسن علیه‌السلام نیز برای او دعا فرمود. هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که آن سیاه، به شخصی سفید پوست تبدیل شد و این آوازه در مدینه افتاد و مردم همه متعجب و حیران گردیدند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] خلاصة الأخبار.

سزای قسم دروغ

در زمان امام مجتبی علیه‌السلام مردی به دروغ مدعی شد که:
«من هزار درهم از حسن بن علی علیه‌السلام می‌خواهم.»
حضرت با آن مرد برای محاکمه به نزد شریح قاضی رفتند، شریح رو به امام حسن علیه‌السلام کرده و گفت:
«شما قسم می‌خورید که بدهکار نیستید؟»
حضرت فرمودند:
«اگر این مرد قسم بخورد، من پول را به او می‌دهم.»
شریح رو به آن مرد کرده، گفت: «بگو:
«بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة.»
«سوگند بدان خدایی که معبودی جز او نیست دانای غیب و شهود.»
حضرت مجتبی علیه‌السلام به آن مرد فرمود:
«نه، نمی‌خواهم این گونه قسم بخوری، زیرا در آن خداوند را با وحدانیت و عظمت یاد می‌کنی و خداوند حیا می‌کند که بنده‌اش را در این فرض گرفتار کند، پس بگو: «بالله ان لک علی هذا؛ و خذ الالف.»
«به خدا قسم من این مبلغ را از تو طلبکارم؛ و دنبال آن هزار درهم را بگیر.»
مرد همان گونه قسم خورد و پول را گرفت ولی به محض آن که از جا برخاست به صورت بر زمین افتاد و مرد[1] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 7 - بحارالانوار، ج 43، ص 327.

سبطی در آغوش جبرئیل

عبدالله بن عبّاس - پسر عموی پیغمبر اسلام و امام علی صلوات الله و سلامه علیهما - حکایت نماید:
روزی در محضر رسول الله صلی الله علیه وآله نشسته بودیم، که حضرت فاطمه زهراء علیها السلام با حالت گریه وارد شد.
رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: دخترم! چرا گریان هستی؟
اظهار داشت: ای پدرجان! امروز حسن و حسین - سلام الله علیهما - از منزل خارج شده اند؛ و تاکنون برنگشته اند و هر کجا به دنبالشان گشتم آن ها را نیافتم.
سپس افزود: و شوهرم علی علیه السلام هم، مدّت پنج روز است که جهت کشاورزی از منزل خارج شده و هنوز نیامده است.
در این بین حضرت رسول صلی الله علیه وآله خطاب به اصحاب کرد - که در جمع ایشان ابوبکر و سلمان فارسی و ابوذر حضور داشتند - و فرمود: حرکت کنید و ببینید نوران چشمم کجا رفته اند، آن ها را بیابید و نزد من بیاورید.
حدود هفتاد نفر جهت یافتن آن دو عزیز بسیج شدند؛ ولیکن همگی پس از گذشت ساعتی آمدند و گفتند: آن ها را نیافتیم.
حضرت رسول صلوات الله علیه بسیار غمگین و افسرده خاطر شد، پس جلوی مسجد آمد و دست به دعا بلند نمود و اظهار داشت: خدایا! تو را به حقّ ابراهیم و به حقّ آدم، نور چشمانم و میوه های قلب مرا در هر کجا هستند از گزند هر آفتی سالم نگه دار، یا ارحم الرّاحمین!
و چون دعای حضرت پایان یافت، جبرئیل امین علیه السلام فرود آمد و گفت: یا رسول الله! ناراحت مباش، حسن و حسین در دنیا و آخرت سالم و گرامی می باشند؛ و خداوند ملکی را مأمور نموده تا محافظ آن ها باشد؛ و درحال حاضر در قلعه بنی نجّار در صحّت و سالم آرمیده اند.
رسول الله، با شنیدن این خبر شادمان و خوشحال گردید و آن گاه به همراه جبرئیل و میکائیل و عدّه ای از اصحاب به طرف حظیره و قلعه بنی نجّار حرکت کردند، وقتی وارد آن قلعه شدند؛ دیدند حسن، برادرش حسین را در آغوش گرفته و هر دو دست در گردن هم کرده و به آرامی خوابیده اند.
پس حضرت دو زانو کنار آن عزیزان نشست و مشغول بوسیدن آن ها شد تا آن که هر دو بیدار شدند.
بعد از آن حضرت رسول، حسین را و جبرئیل، حسن را - که سلام و صلوات خدا بر آنان باد - در آغوش گرفته و از قلعه خارج شدند.

و سپس پیغمبر فرمود: هر که حسن و حسین را دشمن دارد، اهل آتش جهنّم خواهد بود؛ و هر که دوستدار آن ها باشد و آن ها را عزیز و گرامی دارد، اهل بهشت خواهد بود.[1] .

پی نوشت ها:

[1] منتخب طریحی: ص 269، مدینة المعاجز: ج 3، ص 289، ح 898، بحار: ج 43، ص 302.

سخنرانی، در جمع مردم کوفه

نخستین جنگی که در عصر خلافت امام علی علیه‌السلام از ناحیه‌ی بیعت - شکنان (عایشه، طلحه و زبیر) در بصره رخ داد، جنگ جمل بود.
حضرت امام علی علیه‌السلام، همراه حسن و حسین علیهماالسلام، با سپاه خود، از مدینه به سوی بصره برای سرکوبی بیعت شکنان حرکت نمودند.
هنگامی که به روستای ربذه رسیدند، حضرت امام علیه‌السلام نامه‌ای برای ابوموسی اشعری، استاندار کوفه، فرستاد و او را به جهاد فراخواند و از او خواست تا مردم کوفه را برای کمک بفرستد.
نامه به دست ابوموسی رسید. ولی او از فرمان علی علیه‌السلام سرپیچی نمود و به جای بسیج مردم برای جهاد آنها را به قعود و سکوت فراخواند.
هنگامی که سپاه امام علی علیه‌السلام به سرزمین ذیقار (نزدیک بصره) رسید، حضرت امام علی علیه‌السلام فرزندش امام حسن علیه‌السلام را همراه عمار یاسر، به سوی کوفه فرستاد، تا مردم کوفه را برای جهاد با سپاس جمل، بسیج نمایند.
امام حسن علیه‌السلام و عمار، به کوفه آمدند. با اینکه القائات انحرافی ابوموسی، مردم را به شک و تردید و اختلاف افکنده بود، خطبه‌ها و روشنگری‌های امام حسن علیه‌السلام باعث شد که حدود هفت هزار نفر و مطابق روایت دیگر، دوازده هزار و یک نفر از مردم کوفه، بسیج شده و همراه امام حسن علیه‌السلام از کوفه خارج شده و به سپاه امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام، پیوستند[1] .
هنگامی که امام حسن علیه‌السلام برای بسیج کردن مردم کوفه به سوی جبهه اعزام شد، حدود سی سال داشت مردم کوفه، در اطراف آن حضرت اجتماع کردند و با احساسات پرشور خود، آن حضرت را چون نگینی در میان گرفتند و فریاد می‌زدند:
«اللهم سدد منطق ابن‌نبینا»!
یعنی: «خدایا! سخن گفتن فرزند پیامبرمان را استوار و گویا گردان»
امام حسن علیه‌السلام، پس از حمد و ثنای الهی و گواهی به یکتایی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پس از بیان کوتاهی در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مردم را به یاری امیرمؤمنان امام علی علیه‌السلام فراخواند و چنین فرمود:
«ای مردم! شما می‌دانید که علی علیه‌السلام نخستین کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند و در ده سالگی، پیامبری او را تصدیق کرد و در همه‌ی جنگ‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در رکاب او بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، همواره از او راضی بود، تا آن هنگامی که رحلت نمود و علی علیه‌السلام او را غسل داد و کفن کرد و دفن نمود و وصیت‌های او را انجام داد...
تا اینکه، مردم مانند شتران تشنه که به آبگاه برسند، با ازدحام به محضرش آمدند و با او بیعت کردند. ولی طولی نکشید که جماعتی بی آنکه انحرافی از او دیده باشند، از روی کینه و حسادت، بیعت شکنی کرده و علم مخالفت با او را برافراشتند.
اکنون، بر شما است که از فرمان او اطاعت کنید، برای کمک و یاری او بشتابید و با دشمنان نبرد کنید...»
ولی ابوموسی اشعری حاکم کوفه، همچنان به تفرقه افکنی و فتنه انگیزی ادامه می‌داد و مردم را از رفتن به سوی جبهه بازمی‌داشت[2] .
روز دیگر نیز امام حسن - علیه‌السلام - در مسجد کوفه به میان مردم کوفه آمد و خطبه خواند و مردم را به حرکت برای یاری امام علی علیه‌السلام دعوت نمود.
در فرازی از این خطبه، پس از ذکر سوابق درخشان امام علی علیه‌السلام این چنین آمده است:
«و هو یسألکم النصر، و یدعوکم الی الحق، و یأمرکم بالمسیر الیه، لتوازروه و تنصروه علی قوم نکثوا بیعته و قتلوا أهل الصلاح من أصحابه و مثلوا بعماله و انتهبوا بیت ماله.
فاشخصوا الیه - رحمکم الله - فمروا بالمعروف، و انهوا عن المنکر و احضروا بما یحضر به الصالحون»[3] .
یعنی: «علی علیه‌السلام شما را به یاری می‌طلبد و به سوی حق فرامی‌خواند و فرمان می‌دهد که به سوی او حرکت کنید، تا او را حمایت و یاری نمایید. در برابر آنها که بیعتش را شکستند و شیعیان شایسته‌اش را کشتند، کار گزارانش را مثله کردند (اعضای بدنش را بریدند) و بیت المال را به یغما بردند. خداوند شما را رحمت کند. به سوی او حرکت کنید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید و در صحنه، همانند صالحان، حاضر باشید.»
کارشکنی‌های ابوموسی و سمپاشی‌های او، همچنان بر اختلافات دامن می‌زد و مردم را از رفتن بر جبهه بازمی‌داشت، ولی بیانات شیوا و مستدل امام حسن علیه‌السلام و تلاشهای افراد برجسته‌ای همچون عمار یاسر، قیس بن سعد، مالک اشتر و... موجب شد که بیش از ده هزار نفر به سوی جبهه‌ی جنگ حرکت نمودند.
حضرت امام علی علیه‌السلام، در ذیقار، به سپاه خود فرمود: از جانب کوفه دوازده هزار و یک نفر - نه کمتر و نه بیشتر - به سوی شما می‌آیند.م
سرانجام این جمعیت فرارسید. آنها را شمردند. دیدند دوازده هزار و یک

نفر هستند، نه یک عدد کمتر و نه یک عدد زیادتر.[4] .
از گفتنی‌ها این است که:
یک بار امام حسن علیه‌السلام به مسجد بزرگ کوفه وارد شد. دید که جمعیت زیادی، اطراف ابوموسی (حاکم کوفه) را گرفته‌اند و او آنها را به کناره گیری و سکوت دعوت می‌کند و جنگ امام علی علیه‌السلام را فتنه می‌خواند و مردم را از ورود در این فتنه، برحذر می‌دارد.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام، در میان جمعیت، خود را به ابوموسی رسانید و باران سرزنش خود را بر او فرود آورد و سرانجام به او فرمود: از مسجد ما بیرون برو! و به طور کلی از کوفه خارج شو! و هر جا که می‌خواهی برو، اینجا نباید بمانی[5] [6] .

پی نوشت ها:
[1] تتمة المنتهی، صص 9 - 10، شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن‌ابی‌الحدید، ج 14، ص 21.
[2] بحارالأنوار، ج 32، صص 88 - 89.
[3] اعیان الشیعة، ج 1، ص 565.
[4] شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن‌ابی‌الحدید، ج 14، ص 21.
[5] اخبار الطوال دینوری (ترجمه)، ص 181.
[6] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص 256 - 258.

سخن پیامبر پس از فتح خیبر

سیوطی از حسن بن علی علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:
چون خدا، خیبر را به روی پیامبرش گشود پیامبر صلی الله علیه و آله کمان خود را خواست و بر قسمت برآمده از دو سوی آن، تکیه داد و سپاس خدا به جای آورد و از فتح و نصر او یاد کرد و از نه چیز نهی فرمود:مهریه‌ی زناکار، انگشتر طلا، زیراندازهای ابریشمی، پوشیدن لباس‌های خشن، بهای سگ، خوردن گوشت خرهای اهلی، تبدیل طلا به طلا، و نقره به نقره - در صورتی که در یکی زیادی باشد - و از نگاه در ستاره‌ها (برای پیشگویی‌های بی‌اساس). [1] .

پی نوشت ها:
[1] الدر المنثور 35:3.

سخن امام درباره فتح مکه

مجلسی از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام:
درباره‌ی فرموده‌ی خدا عزوجل:«و کیست بیدادگرتر از آن کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود و در ویرانی آنها بکوشد؟ آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن (مسجد)ها درآیند؛ در این دنیا ایشان را خواری، و در آخرت عذابی بزرگ است [1] » نقل کرده است که حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:چون خدا، محمد صلی الله علیه و آله را در مکه مبعوث فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه دعوت خود را آشکار کرد و سخن خدا را نشر داد و بزرگانشان را در پرستش بت‌ها سرزنش کرد، آنان به نکوهش او پرداختند و با او بدرفتاری نمودند و در ویران ساختن مساجدی که برای برگزیدگان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و پیروان علی بن ابیطالب علیه‌السلام بنا شده بود، کوشیدند. در آستانه‌ی کعبه، مسجدهایی بود که در آن‌ها، آنچه را باطل گرایان میرانده بودند، اینان زنده می‌کردند. پس مشرکان در ویران کردن آن‌ها، و آزار رساندن به محمد صلی الله علیه و آله و یارانش کوشیدند و او را به خروج از مکه به سوی مدینه ناچار ساختند. پیامبر صلی الله علیه و آله (در بیرون مکه) رو به سوی مکه کرد و فرمود:خدا می‌داند که من تو را دوست می‌دارم و اگر مردمت مرا بیرون نمی‌کردند هیچ شهر دیگری را بر تو ترجیح نمی‌دادم و جایگزینی را انتخاب نمی‌کردم، و من از جدایی تو غمگینم. خدا به او پیام فرستاد:ای محمد! خدای علی اعلی بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید:به زودی تو را پیروزمند، سودمند، سالم، توانمند و غالب به این شهر برمی‌گردانم. و این، همان فرموده‌ی خداست:«درحقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقینا تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند [2] »؛ یعنی به سوی مکه، در حالی که سودمند و پیروزی.
پیامبر صلی الله علیه و آله این خبر را به اصحاب خود داد. خبر به مردم مکه رسید و آنان او را مسخره کردند. خدا به پیامبرش فرمود:به زودی، خدا تو را بر مکه مسلط خواهد کرد و حکم من بر آنان اجرا خواهد شد. و به زودی، مشرکان را از ورود به مکه بازخواهم داشت، تا آن جا که کسی از ایشان جز با ترس از کشته شدن و پنهانی وارد نشود.
پس چون قضای خداوندی در فتح مکه حتمی شد و زمینه فراهم گشت، پیامبر صلی الله علیه و آله عتاب بن اسید را امیر مکه ساخت. چون این خبر به آنان رسید، گفتند:محمد صلی الله علیه و آله پیوسته ما را ناچیز می‌شمرد تا آن جا که پسر جوان 18 ساله‌ای را بر ما حاکم کرده است؛ در حالی که ما پیران سالخورده و همسایگان حرم امن خدا، که بهترین بقعه‌ی

روی زمین است، می‌باشیم.
رسول خدا صلی الله علیه و آله عهدنامه‌ی مکه را برای عتاب بن اسید نوشت و در آغاز آن چنین نگاشت:
از:محمد صلی الله علیه و آله، رسول خدا.
به:سایه‌نشینان بیت الله الحرام و ساکنان حرم امن خدا.
اما بعد، هر کس از شما به خدا ایمان دارد و پیامبرش محمد، را در گفتارش تصدیق، و در کردارش تأیید می‌کند، و علی، برادر محمد پیامبر را که برگزیده و وصی او و بهترین آفریده‌ی خدا پس از اوست، یاری می‌کند، او از ماست و به سوی ماست. و هر کس این گونه نیست، پس اهل آتش و از رحمت خدا دور است و خدا اعمال او را - هر چند بزرگ باشد - نمی‌پذیرد و او را در آتش همیشگی قرار می‌دهد.
و محمد صلی الله علیه و آله، رسول خدا احکام و مصالح شما را به عتاب بن اسید سپرد، و آگاه‌بخشی غافلان و تعلیم جاهلان، و استوارسازی کژی دودلان، و ادب آموزی دورافتادگان شما از ادب خدا را به او واگذار کرد؛ زیرا می‌دانست که او در یاری کردن محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر خدا، و در دفاع از علی علیه‌السلام، ولی خدا، برتری دارد. او برای ما خدمتگزار، و در راه خدا برادر، و برای یاران ما یاور، و برای دشمنان ما دشمن است و او برای شما، آسمانی (پربار و) سایه‌دار، زمینی پاکیزه و آفتابی تابان است که خدا او را به سبب ولایت و محبتی که به محمد و علی و خاندان پاکیزه ایشان دارد، بر همه‌ی شما برتری داده و او را بر شما حاکم کرده است. او به آنچه خدا می‌خواهد، عمل می‌کند. از این رو، خدا او را بی‌توفیق نمی‌گذارد، همچنان که با یاری کردن محمد و علی، شرف و بهره‌ی معنوی او (نیز) تکمیل شده است.
او دیگر نیازی به مشورت و نظرخواهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه او (در گفتار)، استوار و (در رفتار،) امین است. پس باید مطیعان شما - به سبب خوش رفتاری خود - بهترین پاداش و بزرگ‌ترین عطیه‌ی الهی را طمع کنند، و مخالفان شما بدترین عذاب و خشم خدای قهار را انتظار برند.
و کسی از مخالفان، کم‌سنی او را بهانه نکند؛ زیرا بزرگ‌تر، بهتر نیست؛ بلکه بهتر، بزرگ‌تر است. و او در یاوری ما و یاوران ما، و دشمنی دشمنان ما برترین است. از این رو، او را بر شما امیر و سرور ساختیم. پس هر کس اطاعتش کند، خوشا به حال او، و هر کس نافرمانیش کند، خدا جز او را دور نسازد.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:چون عتاب نزد مکیان آمد و عهدنامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آنان خواند، در جای بلندی ایستاد و همه را فراخواند تا حاضر شدند و گفت:

ای گروه‌های ساکن مکه! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا همچون شهابی که سوزنده‌ی منافقان، و رحمت و برکتی بر مؤمنانتان است، به سوی شما افکند. من شما و منافقان شما را بهتر می‌شناسم، و به زودی شما را به نماز فرمان خواهم داد تا به پا شود. سپس مراقب خواهم بود هر کس را همراه جماعت ببینم، حق مؤمن بر مؤمن را برایش پاس خواهم داشت، و هر کس را از جماعت دور ببینم، جست و جو می‌کنم؛ اگر برایش عذری یافتم از او می‌گذرم، و اگر عذری ندیدم طبق حاکمیت قطعی که از جانب خدا بر همه‌ی شما دارم، گردنش را می‌زنم؛ تا حرم خدا را از منافقان پاک سازم.
اما بعد، راستی امانت است، و ناپاکی خیانت، و هرگز زشتی‌ها در میان مردمی رواج پیدا نمی‌کند مگر آن که خدا آنان را به ذلت و خواری می‌افکند. توانمند شما نزد من ناتوان است تا حق (مظلوم) را از او بستانم، و ناتوان شما نزد من توانمند است تا حق او را (از ظالم) بستانم.
از خدا بترسید و با اطاعت خدا، خود را شرافتمند سازید، و با نافرمانی خدا، خود را خوار نکنید.
به خدا سوگند! عتاب همان گونه که گفت، عمل کرد و عدل و داد پدید آورد و با هدایت خداوندی - بدون آن که نیازمند مشورت و مراجعه باشد - احکام خدا را اجرا کرد. [3] .

پی نوشت ها:
[1] بقره:114؛ (و من اظلم ممن منع مساجد الله أن یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها أولئک ما کان لهم أن یدخلوها الا خائفین لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم).
[2] قصص:85؛ (ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد).
[3] بحارالانوار 121:21 ح 20.

سرانجام اشعث بن قیس

مجلسی گوید:در خبری آمده است حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:
اشعث بن قیس کندی در خانه‌ی خود، مناره‌ای ساخته بود که هرگاه اذان مسجد جامع کوفه را هنگام نماز می‌شنید، بالای آن می‌رفت و در بلندای آن فریاد می‌زد:ای مرد! تو دروغگوی ساحری. و پدرم او را «گردنی از آتش» - به روایتی دیگر - «یالی از آتش» می‌نامید. در این باره از پدرم سؤال شد، فرمود:هنگامی که مرگ اشعث فرارسد، گردنی از آتش کشیده شده از آسمان، او را فرامی‌گیرد و می‌سوزاند و جز زغالی سیاه از او دفن نشود.
پس چون هنگام مردنش فرا رسید، همه حاضران آن آتش را دیدند که همچون گردنی کشیده، او را فراگرفت تا او را سوزاند، و او فریاد می‌زد واویلا، و آه مردم! می‌گفت [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار 306:41.

سخن حسن(ع) هنگام تبعید ابوذر

کلینی رحمه الله با سند خود از ابوجعفر نقل کرده است که گفت:
هنگامی که عثمان، ابوذر را به سوی [تبعیدگاهش] ربذه راه انداخت، امیرمؤمنان علیه‌السلام، عقیل، حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام و عمار یاسر او را بدرقه کردند، و چون هنگام خداحافظی شد، امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:ای اباذر! تو برای خدا [بر آنان] خشم گرفتی. پس به آن خدایی که برای او خشم گرفتی، امیدوار باش. این مردم از تو بر دنیای خود ترسیدند و تو از آنان بر دین خود ترسیدی...
سپس حسن علیه‌السلام به سخن آمد و فرمود:عموجان! این مردم با تو این گونه که می‌بینی، رفتار کردند. پس تو یاد دنیا را با یادآوری جدایی از آن، و سختی رویدادهای دنیایت را برای آسایش پس از آن، از خود دور ساز، و صبر کن تا به خواست خدا، پیامبرت را با خشنودی دیدار کنی.
سپس حسین علیه‌السلام به سخن آمد و فرمود:عموجان! خداوند متعال تواناست که.... [1] .

پی نوشت ها:
[1] کافی 8:206 ح 251.

سخن حسن(ع) هنگام محاصره خانه عثمان

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود نقل کرده است:
هنگامی که مردم [خانه‌ی]عثمان را محاصره کرده بودند، حسن بن علی علیه‌السلام به امام علی علیه‌السلام عرض کرد:از مدینه بیرون شو و از مردم کناره بگیر. این مردم را [در این احوال آشفته] از تو چاره‌ای نیست؛ هر چند در صنعاء یمن باشی، باز به سراغ تو می‌آیند. من نگرانم که این مرد کشته شود و تو این جا باشی.
علی علیه‌السلام فرمود:فرزندم! آیا از خانه‌ی هجرت خود (مدینه) بیرون شوم؟! گمان نمی‌کنم کسی بتواند این را بگوید.... [1] .
طبری با سند خود از ابن‌اشعث نقل کرده است که گفت:
زمانی که عثمان در خانه‌ی خود در محاصره بود، من با حسن بن علی علیه‌السلام بودم. پدرش [امیرمؤمنان علیه‌السلام] او را فرستاده بود تا آب به عثمان برساند. حسن علیه‌السلام به من فرمود:پسر اشعث! در همین لحظات، کسی نزد او می‌رود که او را خواهد کشت، و او شب نمی‌کند. چنین شد و عثمان روزش را شب نکرد. [2] .
و طبری با سند خود از محمد بن صالح نقل کرده است:
روزی که عثمان در خانه‌ی خود محاصره شد، حسن بن علی علیه‌السلام را دیدم که می‌فرمود:من می‌دانم چه کسی عثمان را می‌کشد. و چهار روز پیش از آن که [قاتل عثمان] او را بکشد نام او را برد، و عثمانیان امام حسن علیه‌السلام را کاهن می‌نامیدند [3] . [4] .

پی نوشت ها:
[1] امالی:714 ضمن حدیث 1517.
[2] دلائل الامامه:167 ح 79.
[3] در حاشیه مدینة المعاجز آمده است:بدین سان به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام نسبت‌های ناروا می‌دادند، و این از شگردهای خوارج، بنی‌امیه و بنی‌عباس بود.
[4] دلائل الامامه:168 ح 81.

سخن امام حسن درباره گفتار ابن زبیر

ابن‌اعثم کوفی گوید:
علی علیه‌السلام پس از آن که از سخنان عبدالله بن زبیر باخبر شد، به حسن علیه‌السلام فرمود:ابن‌زبیر برای مردم سخنرانی کرده و گفته است من عثمان بن عفان را کشته‌ام. او پنداشته است که من می‌خواهم فریبکارانه عهده‌دار امور مردم شوم، و به من خبر رسیده است که مرا نیز ناسزا گفته است. فرزندم! برخیز و برای ما سخنی رسا و کوتاه بیان کن، و کسی را ناسزا مگو.
حسن بن علی علیه‌السلام به سوی منبر شتافت، و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و گفت:هان، ای مردم! سخنان عبدالله بن زبیر به گوش ما رسید. پندار او که «علی علیه‌السلام، عثمان را کشته است»، همه مهاجران و انصار می‌دانند که پدر او - زبیر بن عوام - پیوسته عثمان را به ارتکاب گناهان متهم می‌کرد، و عیب‌های رسوایی‌آوری به او نسبت می‌داد، و طلحة بن عبیدالله [هم‌اندیشه‌ی با زبیر]، پرچم [تصرف] خود را بر در بیت المال عثمان - در حالی که زنده بود- کوبید، و اما ناسزاگویی‌اش به علی علیه‌السلام، این را هر کس [ناتوان نیز] بخواهد حلقومش کوتاه نمی‌آید، و اگر ما می‌خواستیم می‌کردیم، [ولی ناسزاگویی کار ما نیست]، و اما گفتارش که «علی علیه‌السلام فریبکارانه عهده‌دار امور مردم شده است»، برترین دلیل پدرش - زبیر - این است که او با دست خود با علی علیه‌السلام بیعت کرد نه با قلب خود و همین، خود اقرار به بیعت است، و اما [شگفتی او درباره‌ی] ورود پی‌درپی کوفیان بر بصریان، [باید گفت:] از حق مدارانی که [برای نبرد] بر اهل باطل درآیند تعجبی نیست. به جانم سوگند! ما با یاران عثمان نمی‌جنگیم، و این حق علی علیه‌السلام است که با پیروان جمل بجنگد. و السلام. [1] .
شیخ مفید گوید:
سخنان ابن‌زبیر به امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید. آن حضرت به فرزند خود - حسن علیه‌السلام - فرمود:فرزندم! برخیز و سخن بگو، و او نیز به سخنرانی پرداخت، و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود:هان، ای مردم! گفتار ابن‌زبیر به ما رسید. به خدا سوگند! پدر او عثمان را به ارتکاب گناهان متهم ساخت و هر دیاری را به روی او بست تا کشته شد. طلحه [یار هم‌فکر او] پرچم خود را بر بیت المال عثمان - با این که زنده بود - کوبید. اما گفتارش که «علی علیه‌السلام فریبکارانه عهده‌دار کار مردم شده است»، برترین دلیل پدرش این است که پنداشته با دست خود با علی علیه‌السلام بیعت کرده است، نه با قلب خود، پس او اقرار به بیعت

کرده، و ادعای دوستی صمیمانه نموده است. اگر راست می‌گوید دلیل خود را بیاورد. دلیلش کجاست؟! و درباره‌ی شگفتی او از ورود پی‌درپی کوفیان بر بصریان، [باید گفت:] از حق مدارانی که [برای نبرد] پی‌درپی بر اهل باطل درآیند، چه شگفتی است؟ به جانم سوگند، به خدا سوگند! مردم بصره [حق را] می‌دانند. پس دیدار ما و ایشان در آن روزی است که ما آنان را به دادگاه خدا می‌بریم! خدا به حق داوری می‌کند و او بهترین داور است.

چون حسن علیه‌السلام از سخن خود فارغ شد، شخصی که عمر بن محمود نام داشت، برخاست و اشعاری سرود که در آن، حسن علیه‌السلام را به سبب سخنرانی‌اش ستود. [2] .

پی نوشت ها:

[1] الفتوح 2:47.

[2] الجمل:327.

سخنان با کوفیان در جنگ جمل

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از عبدالرحمن بن ابی‌عمره انصاری نقل کرده است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا «عبدالرحمن» نامید. عبدالرحمن گفت:چون به علی علیه‌السلام خبر رسید که طلحه و زبیر [برای شورش] به راه افتاده‌اند، سخنرانی کرد... و مردم را ترغیب فرمود تا آماده‌ی حرکت به سوی نبرد با آنان شوند. [سپس بعضی از حاضران مثل مالک اشتر، و دیگران سخن گفتند] هنگامی که آن حضرت خواست حرکت کند، ابوایوب خالد بن زید، کسی که میزبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [در هجرت به مدینه] بود نزد او آمد و گفت:ای امیرمؤمنان! کاش در این شهر می‌ماندی؛ زیرا رسول خدا به این شهر هجرت کرد و قبر و منبر آن حضرت در این شهر است. اگر عرب با تو پایدار بماند، همچون پیشینیان خود خواهی بود و اگر عزم رفتن نمایی [باز در حرکت خود ناگزیر و] معذوری. امیرمؤمنان علیه‌السلام پاسخ داد که ناگزیر از رفتن است.
سپس آن حضرت چون شنید که طلحه و زبیر به سوی بصره رهسپارند، از مدینه خارج شد؛ ولی مدتی درنگ کرد تا سپاهش انبوه شد و با شتاب به دنبال آنان حرکت کرد. سپاه آن حضرت از هیچ منزلی کوچ نکرد مگر آن که آن حضرت در آن فرود آمد. سرانجام آن حضرت به «ذی قار» رسید و فرمود:به خدا سوگند! از این که با این سپاه کم با آنان روبه‌رو شوم، ناراحتم. پس حسن بن علی علیه‌السلام، عمار بن یاسر و قیس بن سعد را به کوفه فرستاد و نامه‌ای برای مردم کوفه نوشت. پس از آن که آنان به کوفه رسیدند، حسن بن علی علیه‌السلام با مردم سخن گفت، و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و از علی علیه‌السلام و سابقه‌ی [درخشان] او در اسلام، و بیعت مردم با او، و سرپیچی مخالفان او یاد کرد، و نامه‌ی علی علیه‌السلام را [از همراهانش] خواست و آن را برایشان خواند:
«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. اما بعد، من ماجرای عثمان را برای شما بازگو می‌کنم تا آنچه شنیده‌اید، عیان شود. مردم درباره‌ی او بدگویی کردند. من یکی از مهاجران بودم که خوشنودی او را بیش‌تر می‌خواستم، و از عیب‌های او می‌کاستم. این دو مرد (طلحه و زبیر) کوچک‌ترین رفتارشان، لرزاندن و [برآشفتن] او بود. عایشه نیز از روی خشم، کارش نااستوار گشته بود. از این رو، گروهی فرصت یافته و او را کشتند. سپس مردم با اختیار خود، با من بیعت کردند و این دو نفر، اولین بیعت کنندگان - در این امری که بیعت پیشینیان مرا داشت - بودند.
سپس از من اجازه خواستند که به عمره بروند؛ در حالی که قصد عمره

نداشتند. پس پیمان را شکسته، اعلان جنگ نمودند و عایشه را از خانه‌ی خود بیرون آوردند تا با او جناح و گروه بسازند. اکنون آنان به سوی بصره رفته‌اند و آن جا را انتخاب کرده‌اند. من به سوی شما آمده‌ام و شما را انتخاب کرده‌ام. به جانم سوگند! شما تنها به من پاسخ نمی‌دهید، [بلکه] پاسخ شما جز به خدا و پیامبرش نخواهد بود. اگر در خود [توبه و] نیازی از ایشان بیابم، هرگز با آنان نخواهم جنگید.
حسن بن علی علیه‌السلام، عمار بن یاسر و قیس بن سعد را به سوی شما فرستادم تا شما را بسیج کنند. امیدوارم چنین باشید و لا حول و لا قوة الا بالله.»
پس از آن که حسن علیه‌السلام نامه را خواند، سخنوران کوفه - شریح بن هانی و دیگران - برخاستند و گفتند:به خدا سوگند! ما می‌خواستیم به مدینه برویم تا از ماجرای عثمان آگاه شویم. اکنون خدا ما را در خانه‌ی خودمان آگاه کرد. سپس از فرمانبرداری خود خبر دادند و گفتند:ما از امیرمؤمنان علیه‌السلام خرسندیم و فرمانبر اوییم، و از فراخوانی او سر نمی‌پیچیم. به خدا سوگند! اگر او از ما یاری نمی‌خواست، ما از روی میل و رغبت به یاری او می‌شتافتیم.
حسن بن علی علیه‌السلام پس از شنیدن این سخنان، برخاست و فرمود:هان، ای مردم! فرموده‌ی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، شما را بس است. اینک ما آمده‌ایم که شما را بسیج کنیم؛ زیرا شما مهتران سرزمین‌ها و سروران عربید، و شما از پیمان‌شکنی طلحه و زبیر، و این که آنان عایشه را همراه خود ساخته‌اند، آگاهید. کار عایشه از ناتوانی زنان و سستی رأیشان است که خدای سبحان فرموده است:«مردان سرپرست زنانند [1] » به خدا سوگند! اگر هم کسی او را یاری نمی‌کرد، امید داشتم آن مهاجران و انصار همراهش، و افراد [هوشمند و] اصیلی که خدا برای او می‌فرستد، او را بس باشد. پس به یاری خدا برخیزید تا او نیز شما را یاری کند.
آنگاه حسن علیه‌السلام نشست و عمار بن یاسر برخاست و گفت:ای کوفیان! اگر ما میان شما نبوده‌ایم، [خبر] کارهای ما به شما رسیده است. کشندگان عثمان عذر از مردم می‌خواهند. آنان کتاب خدا را میان خود و ستیزه‌جویان خود [داور] قرار دادند پس خدا به سبب آن، هر کس را خواست، زنده گذاشت و هر کس را خواست، کشت. طلحه و زبیر اولین عیب‌جو و آخرین دستور دهندگان [قتل عثمان]، و از اولین بیعت کنندگان با علی علیه‌السلام بودند. پس چون به آرزوی خود نرسیدند، - بدون آن که حادثه‌ای پیش آمده باشد - بیعت خود را شکستند. این، فرزند رسول خداست که سایه بر سر شما دارد، و در میان مهاجران و انصار [ایستاده] شما را فرامی‌خواند. او را یاری کنید تا خدا شما را یاری کند.

قیس بن سعد برخاست و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و گفت:هان ای مردم! چنانچه این امر (ولایت بر مسلمین) را به شورا می‌نهادیم، باز علی علیه‌السلام - به سبب سابقه [درخشانش در اسلام] و هجرت و دانشش، سزاوارترین مردم است، و نبرد با مخالفان او رواست. چگونه [روا نباشد] و حال آن که حجت بر طلحه و زبیر تمام است؛ زیرا با علی علیه‌السلام بیعت کردند، و از روی حسد آن را شکستند. [2] .

سبط بن جوزی گوید:

سپس علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام و عمار را [باز] به کوفه فرستاد. ابوموسی با آنان روبه‌رو شد. حسن علیه‌السلام به او فرمود:چرا مردم را از ما بازداشتی؟ به خدا! ما جز اصلاح، نظری نداریم؟

ابوموسی گفت:راست می‌گویی، لیکن من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:«به زودی، فتنه‌ای رخ خواهد داد که در آن، نشسته بهتر از ایستاده، و پیاده بهتر از سواره است.»

عمار خشمگین شد، به او ناسزا گفت و گفت:مردم! این پسر عموی پیامبر خداست که از شما می‌خواهد تا به سوی عایشه [و دار و دسته‌ی او] بسیج شوید... و حسن علیه‌السلام نیز همانند او سخن گفت و فرمود:در این گرفتاری به ما کمک کنید. پس [سخنان ایشان مؤثر افتاد و] همراه او، 9000 نفر - در دریا و خشکی - بیرون آمدند.

ابن‌صباغ گوید:

چون ابوموسی، کوفیان را از یاری علی علیه‌السلام بازداشت، حسن بن علی علیه‌السلام به سوی او رفت و [وسوسه‌های] او را ساکت کرد و فرمود:پیرمرد! ای بی‌مادر! از کار ما کناره گیر! ابوموسی گفت:امشب مهلتم بده! حسن علیه‌السلام فرمود:آزادی. سپس حسن علیه‌السلام برخاست و بر منبر رفت و فرمود:ای مردم! فراخوانی امیر خود را پاسخ دهید، و به سوی برادران خود کوچ کنید. به خدا سوگند! اگر به این امر بپیوندید یا از آن رو برتابید، سرمشق اکنون و آینده خواهد بود و [پاسخ شما] سرانجام نیک برای شما خواهد داشت. [3] پس فراخوانی ما را بر آنچه گرفتاری ما و شماست، پاسخ دهید. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:من از منزل خود - ظالم یا مظلوم - بیرون آمدم، و درباره‌ی کسی که از روی بصیرت، حق خدا را محترم می‌دارد، او را یاد می‌کنم [و از او می‌خواهم] که اگر مظلومم مرا یاری کند، و اگر ظالمم به کیفرم برساند. به خدا سوگند! طلحه و زبیر اولین کسی بودند که با من بیعت کردند و نخستین کسانی بودند که بر من شورش کردند.آیا مالی را برای خود گزیده‌ام یا حکمی را تغییر داده‌ام؟ پس کوچ کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید. عمار نیز برخاست و سخن گفت....

حسن علیه‌السلام فرمود:ای مردم! ما مصمم [بر رفتن] هستیم. هر کس از

شما می‌خواهد، ظهر با ما بیاید، و هر کس می‌خواهد، شبانه بیاید. - در خشکی - نزدیک به 9200 نفر، و - در دریا - 2800 نفر، با ایشان کوچ کردند. [4] .
ابومخنف گوید:جابر بن یزید از تمیم بن حذیم ناجی نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام، و عمار بن یاسر نزد ما [در کوفه] آمدند تا مردم را به سوی علی علیه‌السلام بسیج کنند. همراه ایشان نامه‌ی علی علیه‌السلام بود. چون نامه‌ی علی علیه‌السلام را خواندند، حسن علیه‌السلام... برخاست. مردم با ناباوری به او می‌نگریستند و می‌گفتند:خدایا! گفتار فرزند دختر پیامبر ما را استوار ساز. او دست خود را بر ستونی که به آن تکیه داده، و از دردمندی، رنجور بود، نهاد و فرمود:
سپاس آن خدای عزیز توانمند یگانه‌ی شکست ناپذیر بزرگوار بلندمرتبه را. [و این آیه‌ی شریفه را خواند:] «برای او یکسان است کسی از شما که سخن خود را پنهان می‌دارد و کسی که آن را آشکار می‌کند، و کسی که خویشتن را به وسیله‌ی شب پنهان کند و در روز آشکارا برود [5] ». او را بر آزمون‌های نیک، و نعمت‌های فراوان، و بر آنچه دوست داریم و ناخوش داریم از سختی و آسودگی، سپاس می‌گویم، و شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدای یگانه‌ی بی‌انباز نیست، و محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست. خداوند - با پیامبری محمد صلی الله علیه و آله - بر ما منت نهاد، و او را برگزیده‌ی رسالت خود ساخت، و وحی خود را بر او فرود آورد، و او را بر همه‌ی آفریده‌ها برگزید و به سوی آدمیان و جنیان فرستاد، [و این] در آن زمان [بود] که بت‌ها، پرستش و شیطان، پیروی و خدای رحمان، انکار می‌شد. خدا بر او و بر خاندان او رحمت فرستد و بهترین پاداش مسلمانان را به او عطا کند.
اما بعد، من برای شما جز آنچه می‌شناسید، نمی‌گویم. امیرمؤمنان - علی بن ابیطالب علیه‌السلام - که خدا امر بار شد، و یاری با عزت به او دهاد - مرا به سوی شما فرستاد و شما را به حق، عمل به قرآن و جهاد در راه خدا فراخواند؛ هر چند در، هم‌اکنون آن، چیزی است که خوش ندارید، و در آینده‌ی آن - به خواست خدا - چیزی است که دوست می‌دارید. شما آگاهید که علی علیه‌السلام تنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد و در آن روز که او را تصدیق کرد [رسالت او را پذیرفت] در دهمین سال خود بود. سپس با رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه جا حاضر بود. تلاش او در راه رضای خدا و اطاعت پیامبرش بود.
از آثار نیک او در اسلام، خبر دارید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همیشه از او راضی بود و علی علیه‌السلام با دست خود دیدگان او را بر هم نهاد و به تنهایی - در حالی که فرشتگان کمکش می‌کردند و پسرعمویش، فضل [6] آب می‌آورد - غسلش داد و سپس دفن کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او وصیت کرد تا بدهی [او را بپردازد] و قرارها [و پیمان‌ها] و دیگر امورش را انجام دهد. همه‌ی این‌ها از منت‌های خداوند بر اوست.
به خدا سوگند! او مردم را به خود فرانخواند، این مردم بودند که - همچون شتران تشنه که به آب می‌رسند - بر او هجوم آوردند و با اختیار خود، با او بیعت کردند. سپس پیمان‌شکنان - بدون آن که کاری کرده و گناهی مرتکب شده باشد - از روی حسد و ظلم، پیمان شکستند.
ای بندگان خدا! بر شما باد که تقوای الهی پیشه کنید، از خدا فرمان برید، تلاش کنید، بردبار باشید، از او کمک بخواهید، و به آنچه امیرمؤمنان علیه‌السلام شما را به آن فراخوانده است، شتاب کنید.
خدا ما و شما را - با آنچه اولیا و فرمانبران خود را نگه می‌دارد - نگه دارد، به ما و شما تقوای خود را الهام فرماید، و ما و شما را بر جهاد با دشمنانش یاری رساند. از خدای بزرگ برای خودم و شما آمرزش می‌خواهم.
سپس حسن علیه‌السلام به «رحبه» رفت و منزلی را برای پدر خود - امیرمؤمنان علیه‌السلام - آماده کرد. جابر می‌گوید:به تمیم گفتم:این جوان چگونه توانست این سخنان را که گفتی، بیان کند؟ گفت:بیش‌تر سخنان او را فراموش کردم. من بعضی از سخنان او را به خاطر دارم.

پی نوشت ها:
[1] النساء:34؛ (الرجال قوامون علی النساء).
[2] امالی:718 ح 1518.
[3] طبق نسخه‌ی طبری، ترجمه چنین است:به خدا سوگند! اگر این أمر (زعامت) را صاحبان خرد عهده‌دار شوند، در دنیا بهترین سرمشق، و در آخرت بهترین [پاداش] خواهد داشت.
[4] الفصول المهمه:71.
[5] رعد:10؛ (سواء منکم من أسر القول و من جهر به و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار).
[6] فضل بن عباس بن عبدالمطلب از دلیرمردان صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سالمندترین فرزند عباس (عموی پیامبر) بود که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهاد شامیان رفت و به قولی، در فلسطین به شهادت رسید. (معارف و معاریف، ج 8، ص 67.).

سخنان در نماز جمعه

صدوق رحمه الله با سند خود از محمد بن سیرین نقل کرده است:از چندین نقر از بزرگان بصره شنیدم:
چون علی بن ابیطالب علیه‌السلام از [آشوب] جمل فراغت یافت، مریض شد. جمعه فرارسید و علی علیه‌السلام از نماز جمعه بازماند. به فرزند خود، حسن علیه‌السلام فرمود:فرزندم! برو با مردم نماز جمعه بخوان. حسن علیه‌السلام به سوی مسجد حرکت کرد. وی پس از آن که بر منبر رفت، حمد و ثنای خداوند به جا آورد، شهادتین گفت و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درود فرستاد، فرمود:هان، ای مردم! خدا پیامبری را ویژه‌ی [خاندان] ما کرد، ما را بر آفریده‌های خود برگزید و کتاب و وحی خود را بر ما فرو فرستاد. به خدا سوگند! کسی از حق ما چیزی نمی‌کاهد مگر آن که خدا از دنیای کنونی او، و آینده‌ی آخرت او، آرام آرام بکاهد. هیچ دولتی بر ما [حاکم] نخواهد بود، مگر آن که سرانجام نیک برای ما خواهد شد؛ «و قطعا پس از چندی خبر آن را خواهید دانست.» [1] .
سپس حسن علیه‌السلام با مردم نماز جمعه خواند. [گزارش] سخن او به پدر بزرگوارش رسید. چون نزد پدر آمد، امام علیه‌السلام به او نگریست و نتوانست از اشک خود - که بر گونه‌ها جاری بود - جلوگیری کند. او را به خود نزدیک ساخت و پیشانی‌اش را بوسید و فرمود:پدر و مادرم فدایت باد! [و این آیه‌ی شریفه را خواند:] «فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگر و خداوند شنوای داناست. [2] » [3] .
مسعودی می‌گوید:
علی علیه‌السلام - که خدا او را شریف و بزرگوار دارد - بیمار شد و به فرزند خود، حسن علیه‌السلام دستور داد تا در روز جمعه با مردم نماز گزارد. او بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود:خدا هیچ پیامبری را برنیانگیخت مگر آن که برای او مهتر، دودمان، و سرا برگزید. سوگند به آن خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را بحق به پیامبری برانگیخت! هیچ کسی از حق ما، اهل بیت نمی‌کاهد مگر آن که خدا همانند آن را از عمل او بکاهد و هیچ دولتی بر ما [حاکم] نخواهد بود مگر آن که سرانجام نیک برای ما خواهد شد؛ «و قطعا پس از چندی خبر آن را خواهید دانست. [4] » [5] .

پی نوشت ها:
[1] ص:88؛ (و لتعلمن نبأه بعد حین).

[2] آل عمران:34؛ (ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم).
[3] امالى:82 ح 121.
[4] ص:88؛ (و لتعلمن نبأه بعد حين).
[5] مروج الذهب 9:3.

سخن در کوفه

مجلسی رحمه الله می‌گوید:گفته شده است:
گروه‌هایی از کوفیان از حسن بن علی علیه‌السلام بدگویی کردند و گفتند:او ناتوان است و سخن منطقی ندارد. این خبر به امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید، حسن علیه‌السلام را خواست و فرمود:ای فرزند رسول خدا! کوفیان درباره‌ی تو سخنی گفته‌اند که دوست ندارم. حسن علیه‌السلام عرض کرد:ای امیرمؤمنان! چه می‌گویند؟
علی علیه‌السلام فرمود:می‌گویند:زبان حسن بن علی علیه‌السلام ناتوان است و سخن مبرهن ندارد. اینک این شاخه‌های [انباشته و] چیده شده از درختند [بالا برو و] مردم را آگاه کن. حسن علیه‌السلام عرض کرد:ای امیرمؤمنان! من اگر نگاهم به شما باشد، نمی‌توانم سخن بگویم. علی علیه‌السلام فرمود:من نمی‌آیم؛ ندا کن تا مردم جمع شوند. مسلمانان جمع شدند و او بر منبر رفت و چنان سخنرانی رسا و کوتاهی انجام داد که صدای گریه‌ی مردم برخاست.
سپس فرمود:
هان، ای مردم! از پروردگار خود [بشنوید] و یاد بگیرید [که می‌فرماید]:«خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است؛ فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست [1] ». ما فرزندانی از آدم، دودمانی از نوح، برگزیده‌ای از ابراهیم، نسلی از اسماعیل و خاندانی از محمدیم صلی الله علیه و آله. ما در میان شما همچون آسمان افراشته، زمین گسترده و آفتاب تابانیم، و نیز همچون آن درخت زیتونیم که نه شرقی است، و نه غربی، و روغن آن، خجسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله اصل آن است و علی علیه‌السلام شاخه‌ی آن. به خدا سوگند! ما میوه‌ی آن درختیم. پس هر کس به شاخه‌ای از آن آویزد، نجات یابد و هر کس بازماند، در آتش خواهد بود.
امیرمؤمنان علیه‌السلام از انتهای جمعیت برخاست و در حالی که ردای خود را پشت سرش می‌کشید، آمد تا در کنار حسن علیه‌السلام بر منبر قرار گرفت و میان دو دیده‌ی او را بوسید و فرمود:ای فرزند رسول خدا! حجت خود را بر مردم پایدار ساختی و بر آنان واجب کردی که از تو پیروی کنند. وای بر کسی که از تو سرپیچد. [2] .
ابن‌عساکر با سند خود از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:
علی علیه‌السلام به حسن علیه‌السلام فرمود:حسن جان! برخیز و با مردم سخن بگو. حسن علیه‌السلام عرض کرد:هیبتت مرا می‌گیرد که تو را ببینم و

سخن بگویم. امیرمؤمنان علیه‌السلام خود را از او پنهان کرد؛ آن چنان که سخنان حسن علیه‌السلام را می‌شنید، ولی او را نمی‌دید. حسن علیه‌السلام برخاست، و حمد و ثنای خداوند به جا آورد، و سخن گفت و پایین آمد. پس علی علیه‌السلام فرمود:«دودمانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند، و خدا شنوای داناست. [3] » [4] .
اربلی می‌گوید:روایت شده است:پدر او، علی علیه‌السلام فرمود:[حسن جان!] برخیز و سخن بگو تا بشنوم. او برخاست و فرمود:سپاس آن خدایی را که هر کس سخن گوید بشنود و هر کس خاموش باشد، آنچه را در ذهن اوست، بداند و هر کس زندگی کند، روزی‌اش بر اوست و هر کس بمیرد، بازگشتش به اوست [و درود و رحمت خداوند بر محمد و خاندان پاک او باد].
اما بعد:گورها، جای ورود ما و قیامت، روز دیدار ما و خدا، مراقب ماست. علی علیه‌السلام دری است که هر کس داخل آن شود، ایمن است و هر کس ازآن خارج شود، کافر است.
پس علی علیه‌السلام نزد او شتافت، و او را به [سینه‌ی] خود چسبانید و فرمود:پدر و مادرم فدایت باد! «فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند، و خدا شنوای داناست.» [5] .

پی نوشت ها:
[1] آل عمران:33؛ (ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم).
[2] بحارالانوار 358:43 ح 37.
[3] (ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم).
[4] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):144 ح 243.
[5] کشف الغمه 572:1.

دینوری می‌گوید:
[پس از فریب عمرو بن عاص] ابوموسی و عمرو بن عاص به هم ناسزا گفتند. عمرو نزد معاویه رفت و ابوموسی به مکه. مردم نزد علی علیه‌السلام آمدند. عدی عرض کرد:هان، سوگند به خدا! ای امیرمؤمنان! تو قرآن را مقدم داشتی، رجال را پشت سر افکندی و خدا را داور قرار دادی.
علی علیه‌السلام فرمود:من، دیروز به شما خبر دادم که این [فریب] رخ خواهد داد و تلاش کردم غیر از ابوموسی را بفرستید، ولی پیشنهادم را نپذیرفتید. راهی به جنگ با اینان نیست تا مدت پیمان سرآید. علی علیه‌السلام بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود:حسن جان! برخیز و درباره‌ی این دو نفر - ابوموسی و عمرو - سخن بگو. او برخاست و فرمود:هان، ای مردم! درباره‌ی کار ابوموسی و عمرو، بسیار گفتید. آنان فرستاده شدند تا طبق قرآن، داوری کنند نه هوای خود. آنان به هوای خود، داوری کردند نه قرآن. کسی که این گونه باشد، حاکم نیست، محکوم است. از اشتباهات ابوموسی این بود که خلافت را برای عبدالله بن عمر قرار داد. از این رو، او 3 اشتباه مرتکب شد؛ با پدر او - عمر - مخالفت کرد؛ زیرا پدرش که فرزندش را بهتر از دیگران می‌شناخت، او را برای خلافت نپسندید، او را شایسته آن ندید و در شوری قرار نداد مگر با این شرط که بهره‌ای از آن نداشته باشد. این، شرط عمر برای اهل شوری بود. این، اشتباه اول.
اشتباه دوم این بود که مهاجران و انصاری که [در ظاهر] پیمان امامت را می‌بندند، و برای مردم، تعیین تکلیف می‌کنند، بر او اجتماع نکردند.
اشتباه سوم او این بود که با خود عبدالله بن عمر مشورت نکرد. نمی‌دانست که او خلافت را می‌پذیرد یا نه. سپس حسن علیه‌السلام نشست.
سپس علی علیه‌السلام به عبدالله بن عباس فرمود:برخیز و سخن بگو. او برخاست و گفت:ای مردم! «حق» افرادی دارد که با توفیق و رضا به آن رسیده‌اند، و مردم برخی از آن، راضی هستند و برخی روگردان. ابوموسی با هدایت، به سوی گمراهی رفت و عمرو با گمراهی به سوی موفقیت! پس از آن که با هم دیدار کردند، ابوموسی از هدایت خود برگشت و عمرو بر گمراهی خود پایدار ماند. سوگند به خدا! اگر آن دو نفر طبق قرآن، بر معاویه داوری می‌کردند، به زیان او حکم می‌دادند - اگرچه با هوای خود، بر زیان قرآن حکم کردند - و اگر بر آنچه [با آن] رهسپار شدند [پایدار]

می‌ماندند، هر دو به راه می‌افتادند؛ در حالی که [باز] امام ابوموسی، علی علیه‌السلام بود، و رهبر عمرو، معاویه.

سپس عبدالله بن عباس نشست. علی علیه‌السلام به عبدالله بن جعفر فرمود:برخیز و سخن بگو. او برخاست و گفت:ای مردم! این کاری بود که نظر [و تصمیم] در آن، با علی علیه‌السلام بود و رضای در آن، با غیر او. ابوموسی را آوردید و گفتید:ما به این راضی هستیم، تو نیز راضی شو [و تصمیم بگیر]. سوگند به خدا! این دو نفر با کار خود، شام را اصلاح نکردند و عراق را تباه نساختند، حق علی علیه‌السلام را نکشتند وباطل معاویه را زنده نکردند. کم‌عقلی و دمیدن شیطان، حق را از بین نمی‌برد. و ما امروز پیرو علی علیه‌السلام هستیم؛ همان سان که دیروز بودیم.

سپس عبدالله بن جعفر نشست. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الامامه والسیاسه:138.

سخن درباره قبر هود

نصر بن مزاحم با سند خود از اصبغ بن نباته نقل کرده است:
در نخیله، قبر بزرگی بود که یهودیان مردگان خود را در اطراف آن دفن می‌کردند. علی علیه‌السلام فرمود:مردم درباره‌ی این قبر چه می‌گویند؟ حسن بن علی علیه‌السلام عرض کرد:می‌گویند:این، قبر هود پیامبر است که قومش از او سرپیچی کردند و او به این جا آمد و در این جا مرد. علی علیه‌السلام فرمود:آنان دروغ می‌گویند. من از آنان داناترم. این، قبر یهودا فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم است. او نخستین فرزند یعقوب بود. سپس علی علیه‌السلام فرمود:آیا کاردانی در این جا هست؟ پیرمرد کهن‌سالی را آوردند. علی علیه‌السلام فرمود:خانه‌ات کجاست؟ پیرمرد گفت:در ساحل دریا. علی علیه‌السلام فرمود:کجای جبل احمر؟ پیرمرد گفت:نزدیک آن جا. علی علیه‌السلام فرمود:قوم تو درباره‌ی آن جا (قبر) چه می‌گویند؟ پیرمرد گفت:می‌گویند:قبر ساحری است. علی علیه‌السلام فرمود:دروغ می‌گویند. آن، قبر هود است و این، قبر یهودا نخستین فرزند یعقوب. سپس فرمود، در بیرون کوفه، در آغاز طلوع آفتاب، 70000 نفر گرد می‌آیند که بی‌حساب، به بهشت روند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] وقعة صفین:126.

سخن با ابن ملجم

مجلسی رحمه الله از شعبی نقل کرده است:
.. ابن‌ملجم را دستگیر کردند و نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آوردند. حسن علیه‌السلام به او نگریست و فرمود:وای بر تو، ای دور از رحمت خدا! ای دشمن خدا! تو امیرمؤمنان علیه‌السلام را کشتی؟ تو امام مسلمانان را از دست ما گرفتی؟ آیا این پاداش اوست که تو را پناه داد و نزدیک ساخت و بر دیگری مقدم داشت؟! ای بدبخت! آیا او برای تو، بد امامی بود که این گونه کیفرش دادی؟! ابن‌ملجم چیزی نگفت، ولی گریست. حسن علیه‌السلام بر روی پدر افتاد و او را بوسید و گفت:پدرجان! این، کشنده‌ی توست که خدا ما را بر او مسلط کرد. علی علیه‌السلام چون خواب بود، پاسخی نداد. حسن علیه‌السلام نخواست او را بیدار کند.
حسن علیه‌السلام به ابن‌ملجم رو کرد و فرمود:ای دشمن خدا! آیا این پاداش اوست که تو را پناه داد، و نزدیک ساخت و عطا کرد، و بر دیگران مقدم داشت؟ ای بدبخت‌ترین بدبختان! آیا او برای تو بد امامی بود که این گونه کیفرش دادی؟
آن ملعون گفت:ای ابامحمد! آیا تو کسی را که در آتش است، نجات می‌دهی؟ پس فریاد گریه و شیون مردم برخاست. حسن علیه‌السلام فرمود:آرام باشید. سپس به حذیفه که ابن‌ملجم را آورده بود، رو کرد و فرمود:چگونه بر این دشمن خدا دست یافتی؟ کجا او را دیدی؟ گفت:مولای من! داستان من با او عجیب است. من دیشب خواب بودم؛ همسرم که از قبیله غطفان است، کنارم بود. من خواب بودم، او بیدار. او فریادی شنید و هاتفی که خبر مرگ امیرمؤمنان علیه‌السلام را می‌داد و می‌گفت:«سوگند به خدا! ارکان هدایت فرو ریخت. سوگند به خدا! نشانه‌های درخشان تقوا نابود شد. پسر عموی محمد مصطفی کشته شد. علی مرتضی کشته شد. بدبخت‌ترین بدبختان او را کشت.»
همسرم مرا بیدار کرد و گفت:امام تو، علی بن ابیطالب علیه‌السلام را کشتند، و تو در خوابی! من پریشان برخاستم و گفتم:وای بر تو! چه می‌گویی؟ خدا دهانت را بشکند! شاید سخن شیطان شنیده‌ای، یا خواب دیده‌ای؟ وای بر تو! امیرمؤمنان علیه‌السلام که گناه و ظلمی بر کسی، نکرده است! او همچون پدری مهربان برای یتیمان و همچون همسری دلسوز برای بیوه‌زنان است. علاوه بر این، چه کسی می‌تواند علی علیه‌السلام را که شیری دلاور، پهلوانی شجاع و جوانمردی بزرگوار است، بکشد؟! او گفت:من چیزی شنیدم که تو نشنیدی، و از چیزی باخبرم که تو نیستی...

حسن علیه‌السلام [بعد از آوردن ابن‌ملجم و دیدن او] فرمود:سپاس آن خدایی را که ولی خود را یاری کرد و دشمن خود را خوار ساخت. سپس بر روی پدر افتاد و او را بوسید و فرمود:پدرجان! این، دشمن خدا و دشمن توست که خدا ما را بر او مسلط کرد. علی علیه‌السلام چون خواب بود، پاسخی نداد. حسن علیه‌السلام نخواست او را بیدار کند. لحظاتی گذشت و او دیده گشود و فرمود:ای فرشتگان پروردگار! با من مدارا کنید. حسن علیه‌السلام عرض کرد:[پدرجان!] این، دشمن خدا و دشمن تو، ابن‌ملجم است که خدا ما را بر او مسلط کرد. اینک نزد شماست.

امیرمؤمنان علیه‌السلام چشم گشود و به او، که کتف بسته و شمشیر در گردن بود، نگریست و با صدای ضعیف و شکسته و مشفقانه فرمود:فلانی! گناه بزرگی کردی و اشتباهی عظیم مرتکب شدی. آیا من برای تو، بد امامی بودم که این گونه کیفرم دادی؟ آیا بر تو، مهربان نبودم، تو را بر دیگران مقدم نداشتم، به تو احسان نکردم و بر عطای تو نیفزودم؟ آیا درباره‌ی تو به من چنین و چنان نمی‌گفتند؟ با این حال، من تو را آزاد گذاردم. و باز عطایم را به تو دادم. با این که می‌دانستم تو - به ناچار - مرا خواهی کشت؛ ولی ای ناجوانمرد! من امید داشتم که از جانب خدا بر تو پیروز شوم و تو از گمراهی‌ات برگردی، اما ای بدبخت‌ترین بدبختان! شقاوت بر تو غلبه کرد و تو مرا کشتی.

ابن‌ملجم گریست و گفت:ای امیرمؤمنان! آیا تو کسی را که در آتش است، نجات می‌دهی؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:راست گفتی. سپس به فرزند خود حسن علیه‌السلام رو کرد و فرمود:با اسیر خود مدارا کن. به او رحم کن. به او نیکی کن. بر او مهربان باش. آیا نمی‌بینی چگونه چشمانش گود افتاده است.، و دلش از هراس و بیم می‌لرزد؟ حسن علیه‌السلام عرض کرد:پدرجان! این لعن شده‌ی تبهکار تو را کشت و ما را داغدار کرد. شما می‌فرمایید:با او مدارا کنیم؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:آری، فرزندم! ما خاندانی هستیم که بر خطاکاران خود، جز کرم و عفو نیفزاییم... [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار 284:42.

مجلسی رحمه الله از شعبی نقل کرده است:
.. ابن‌ملجم را دستگیر کردند و نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آوردند. حسن علیه‌السلام به او نگریست و فرمود:وای بر تو، ای دور از رحمت خدا! ای دشمن خدا! تو امیرمؤمنان علیه‌السلام را کشتی؟ تو امام مسلمانان را از دست ما گرفتی؟ آیا این پاداش اوست که تو را پناه داد و نزدیک ساخت و بر دیگری مقدم داشت؟! ای بدبخت! آیا او برای تو، بد امامی بود که این گونه کیفرش دادی؟! ابن‌ملجم چیزی نگفت، ولی گریست. حسن علیه‌السلام بر روی پدر افتاد و او را بوسید و گفت:پدرجان! این، کشنده‌ی توست که خدا ما را بر او مسلط کرد. علی علیه‌السلام چون خواب بود، پاسخی نداد. حسن علیه‌السلام نخواست او را بیدار کند.
حسن علیه‌السلام به ابن‌ملجم رو کرد و فرمود:ای دشمن خدا! آیا این پاداش اوست که تو را پناه داد، و نزدیک ساخت و عطا کرد، و بر دیگران مقدم داشت؟ ای بدبخت‌ترین بدبختان! آیا او برای تو بد امامی بود که این گونه کیفرش دادی؟
آن ملعون گفت:ای ابامحمد! آیا تو کسی را که در آتش است، نجات می‌دهی؟ پس فریاد گریه و شیون مردم برخاست. حسن علیه‌السلام فرمود:آرام باشید. سپس به حذیفه که ابن‌ملجم را آورده بود، رو کرد و فرمود:چگونه بر این دشمن خدا دست یافتی؟ کجا او را دیدی؟ گفت:مولای من! داستان من با او عجیب است. من دیشب خواب بودم؛ همسرم که از قبیله غطفان است، کنارم بود. من خواب بودم، او بیدار. او فریادی شنید و هاتفی که خبر مرگ امیرمؤمنان علیه‌السلام را می‌داد و می‌گفت:«سوگند به خدا! ارکان هدایت فرو ریخت. سوگند به خدا! نشانه‌های درخشان تقوا نابود شد. پسر عموی محمد مصطفی کشته شد. علی مرتضی کشته شد. بدبخت‌ترین بدبختان او را کشت.»
همسرم مرا بیدار کرد و گفت:امام تو، علی بن ابیطالب علیه‌السلام را کشتند، و تو در خوابی! من پریشان برخاستم و گفتم:وای بر تو! چه می‌گویی؟ خدا دهانت را بشکند! شاید سخن شیطان شنیده‌ای، یا خواب دیده‌ای؟ وای بر تو! امیرمؤمنان علیه‌السلام که گناه و ظلمی بر کسی، نکرده است! او همچون پدری مهربان برای یتیمان و همچون همسری دلسوز برای بیوه‌زنان است. علاوه بر این، چه کسی می‌تواند علی علیه‌السلام را که شیری دلاور، پهلوانی شجاع و جوانمردی بزرگوار است، بکشد؟! او گفت:من چیزی شنیدم که تو نشنیدی، و از چیزی باخبرم که تو نیستی...

حسن علیه‌السلام [بعد از آوردن ابن‌ملجم و دیدن او] فرمود:سپاس آن خدایی را که ولی خود را یاری کرد و دشمن خود را خوار ساخت. سپس بر روی پدر افتاد و او را بوسید و فرمود:پدرجان! این، دشمن خدا و دشمن توست که خدا ما را بر او مسلط کرد. علی علیه‌السلام چون خواب بود، پاسخی نداد. حسن علیه‌السلام نخواست او را بیدار کند. لحظاتی گذشت و او دیده گشود و فرمود:ای فرشتگان پروردگار! با من مدارا کنید. حسن علیه‌السلام عرض کرد:[پدرجان!] این، دشمن خدا و دشمن تو، ابن‌ملجم است که خدا ما را بر او مسلط کرد. اینک نزد شماست.
امیرمؤمنان علیه‌السلام چشم گشود و به او، که کتف بسته و شمشیر در گردن بود، نگریست و با صدای ضعیف و شکسته و مشفقانه فرمود:فلانی! گناه بزرگی کردی و اشتباهی عظیم مرتکب شدی. آیا من برای تو، بد امامی بودم که این گونه کیفرم دادی؟ آیا بر تو، مهربان نبودم، تو را بر دیگران مقدم نداشتم، به تو احسان نکردم و بر عطای تو نیفزودم؟ آیا درباره‌ی تو به من چنین و چنان نمی‌گفتند؟ با این حال، من تو را آزاد گذاردم. و باز عطایم را به تو دادم. با این که می‌دانستم تو - به ناچار - مرا خواهی کشت؛ ولی ای ناجوانمرد! من امید داشتم که از جانب خدا بر تو پیروز شوم و تو از گمراهی‌ات برگردی، اما ای بدبخت‌ترین بدبختان! شقاوت بر تو غلبه کرد و تو مرا کشتی.
ابن‌ملجم گریست و گفت:ای امیرمؤمنان! آیا تو کسی را که در آتش است، نجات می‌دهی؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:راست گفتی. سپس به فرزند خود حسن علیه‌السلام رو کرد و فرمود:با اسیر خود مدارا کن. به او رحم کن. به او نیکی کن. بر او مهربان باش. آیا نمی‌بینی چگونه چشمانش گود افتاده است.، و دلش از هراس و بیم می‌لرزد؟ حسن علیه‌السلام عرض کرد:پدرجان! این لعن شده‌ی تبهکار تو را کشت و ما را داغدار کرد. شما می‌فرمایید:با او مدارا کنیم؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:آری، فرزندم! ما خاندانی هستیم که بر خطاکاران خود، جز کرم و عفو نیفزاییم... [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار 284:42.

سخن امام درباره صلح و جنگ

راوندی می‌گوید:از حارث همدانی نقل شده است:
پس از آن که علی علیه‌السلام از دنیا رفت، مردم نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمدند و گفتند:تو جانشین و وصی پدر خود هستی. ما گوش به امر و فرمانبر توایم. اینک فرمانمان ده.
حسن علیه‌السلام فرمود:دروغ می‌گویید. سوگند به خدا! شما به کسی که بهتر از من بود، وفا نکردید؛ چگونه به من وفا می‌کنید؟! چگونه به شما اطمینان کنم؛ در حالی که دلم به شما اطمینان ندارد که راست می‌گویید؟ پس قرار میان ما و شما، لشکرگاه مدائن! آن جا نزد من آیید.
سپس حسن علیه‌السلام و کسانی که می‌خواستند حرکت کنند، سوار شدند. بسیاری از کسانی که قول داده بودند حسن علیه‌السلام را یاری کنند، نیامدند و به قول و وعده‌ی خود وفا نکردند و حسن علیه‌السلام را همچون امیرمؤمنان علیه‌السلام فریفتند.
پس حسن علیه‌السلام برخاست و فرمود:شما مرا فریفتید؛ همان گونه که امام پیش از مرا فریفتید! شما پس از من، همراه کدام پیشوا، به پیکار [دشمنان] برمی‌خیزید؟ آیا همراه آن کافر ستمگر به نبرد می‌روید که هرگز به خدا و پیامبرش، ایمان نیاورد، و او و بنی‌امیه، جز از ترس شمشیر، اظهار اسلام نکردند، و چنانچه از بنی‌امیه، جز زن سالخورده‌ی دندان ریخته‌ای، نیز نماند، دین خدا را تحریف شده می‌خواهد؟! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این چنین فرمود. سپس حسن علیه‌السلام 4000 نفر را به فرماندهی فردی از قبیله‌ی کنده، به سوی معاویه گسیل داشت و به او دستور داد در أنبار، لشکر بزند و تا فرمانش به او نرسد، کاری نکند. فرمانده‌ی سپاه حسن علیه‌السلام به أنبار رفت و در آن جا اردو زد. معاویه خبردار شد و پیک‌هایی نزد او فرستاد، و به او نوشت:اگر نزد من آیی، فرمانداری بخشی از نواحی شامات یا جزیره را که ارزش تو را ندارد، به تو می‌سپارم. و برایش پانصد هزار درهم فرستاد. کندی - این دشمن خدا - پول را گرفت، و از حسن علیه‌السلام روی برگرداند و با 200 نفر از یاران و خاندان خود، به معاویه پیوست.
خبر به امام علیه‌السلام رسید، به سخن برخاست و فرمود:این کندی است که به سوی معاویه رفت و به من و شما خیانت کرد. و من پی‌درپی به شما گفتم که وفا ندارید و بندگان دنیایید. اینک کسی دیگر را به جای او می‌فرستم؛ با این که می‌دانم او نیز با من و شما، همان کند که رفیقش کرد، و درباره‌ی ما از خدا نمی‌ترسد.
پس حسن علیه‌السلام فردی از قبیله‌ی مراد را همراه 4000 نفر، گسیل

داشت و در محضر مردم، از او خواست [که خیانت نکند] و بر آن تأکید کرد و به او فرمود:به زودی، همچون کندی، خیانت خواهی کرد! او با سوگندهایی - که کوه‌ها تاب آن‌ها را ندارند - قسم یاد کرد که چنین نمی‌کند. حسن علیه‌السلام فرمود:او نیز خیانت خواهد کرد.
فرمانده‌ی سپاه حسن علیه‌السلام به أنبار رسید. معاویه پیک‌هایی نزد او فرستاد و همان سخنان پیشین را برای او نوشت، و برایش 500000 درهم فرستاد، و به هر بخش از نواحی شامات و جزیره که خواهد، آرزومندش کرد. او نیز از حسن علیه‌السلام روی برگرداند و نزد معاویه رفت، و به پیمان‌ها و سوگندهای خود وفا نکرد. خبر به حسن علیه‌السلام رسید؛ برخاست و فرمود:من پی‌درپی به شما گفتم که شما برای خدا به هیچ پیمانی وفا نمی‌کنید. اینک این رفیق شما، مرادی است که به من و شما خیانت کرد و به معاویه پیوست. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الخرائج و الجرائح 4574:2.

سخنان امام حسن در مجلس معاویه

دیلمی می‌گوید:
حسن بن علی علیه‌السلام پس از وفات پدرش، برای اصحاب خود، سخن گفت و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود:سوگند به خدا! خواری و کاستی، ما را از نبرد با شامیان بازنداشت، بلکه ما با سلامتی [دل] و بردباری با آنان پیکار می‌کردیم. پس سلامتی [دل] به سبب دشمنی و بردباری به سبب بی‌تابی فرسوده شد. شما با ما [به سوی دشمن] می‌شتافتید؛ در حالی که دین شما، پیش روی دنیای شما بود. اینک دنیایتان، پیش روی دینتان است. ما برای شما بودیم و شما برای ما، ولی امروز علیه ما هستید. اینک بر این حالتید که دو نوع کشته را می‌شمارید:کشته‌ی صفین، که بر آن می‌گریید و کشته‌ی نهروان، که خونش را می‌طلبید. آن که گریان است، دست از یاری برداشته و آن که خونخواه است، شورشگر است.
همانا معاویه ما را به چیزی فراخوانده است که عزت و عدالت در آن نیست. اگر شما زندگی دنیا را می‌خواهید، پیشنهادش را بپذیریم و این خار در چشم را تحمل کنیم و اگر مرگ [و حیات اخروی] را می‌خواهید، آن را در راه خدا [انجام داده] ارزانی داریم و او را نزد خدا، به داوری بریم.
پس همه‌ی مردم فریاد زدند:ما ادامه‌ی زندگی را می‌خواهیم. [1] .

پی نوشت ها:
[1] اعلام الدین:292.

سخن امام حسن پس از بیعت

ابن‌اعثم می‌گوید:
سپس معاویه گفت:ای مردم! پیش از ما هیچ امتی - پس از پیامبر خود - در چیزی اختلاف نکرد مگر آن که باطل گرایان آن، بر حق گرایان چیره شدند، جز این امت؛ زیرا خدای تعالی، نیکان این امت را بر اشرار آن و حق گرایان آن را بر باطل گرایانش چیره ساخت تا نعمتی را که بر آنان احسان فرموده بود، تمام کند. اینک حق در جای خود قرار گرفت و من با شما پیمان‌هایی بستم که خواستم با آن، الفت و وحدت و مصلحت امت پدید آید و آتش جنگ خاموش شود. اکنون خدا برای ما یک پارچگی را پدید آورد و خواسته‌ی ما را [برآورد، و] عزت داد. پس هر پیمانی که با شما بستم، مردود و هر وعده‌ای که به کسی دادم، زیر پاهای من است.
مردم از سخن معاویه برآشفتند و سر و صدا راه انداختند و به معاویه ناسزا گفتند و آهنگ کشتنش کردند. نزدیک بود فتنه‌ای رخ دهد، که معاویه ترسیده و از گفتار خود سخت پشیمان شد.
مسیب بن نجبه نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمد و عرض کرد:نه، به خدا سوگند [باور ندارم]! خدا مرا فدایت کند! هنوز در شگفتم که چگونه با معاویه بیعت فرمودی؛ با این که 40000 شمشیر همراه خود داشتی؟! چرا برای خود و خاندان و شیعیانت، عهد و پیمان آشکار نگرفتی؟ او پیمانی بسته است که [تنها] میان تو و اوست، و اینک این سخنان را می‌گوید. سوگند به خدا! از این سخنان، جز تو کسی را در نظر ندارد.
حسن علیه‌السلام فرمود:مسیب! همین طور است؛ اکنون چه فکر می‌کنی؟ مسیب گفت:سوگند به خدا! من مصلحت را این می‌بینم که به آنچه بودی، بازگردی و بیعت را بشکنی که او بیعت میان تو و خود را شکست! حسن بن علی علیه‌السلام به معاویه نگریست. معاویه در هراس و بی‌تابی بود. حسن بن علی علیه‌السلام مردم را آرام کرد و فرمود:
مسیب! پیمان‌شکنی، شایسته‌ی ما نیست و خیری ندارد. اگر در این بیعت، دنیا را می‌خواستم [قطعا با او می‌جنگیدم؛ زیرا] معاویه در برخورد [و درگیری]، از من شکیباتر نیست، و در هنگامه‌ی نبرد، از من پایدارتر نیست و چون کارزار، ماندگار گردد، از من نیرومندتر نخواهد بود؛ لیکن با این بیعت، مصلحت شما و بازداشتن از درگیری شما را می‌خواستم. پس به قضای خداوند، خشنود باشید و کار را به خدا واگذارید؛ تا نیکوکار، آسوده گردد و از شر تبهکار، در امان باشد.
در همین هنگام که حسن بن علی علیه‌السلام با مسیب سخن می‌گفت، یک نفر از کوفیان به نام عبیدة بن عمرو کندی، که در چهره‌اش زخمی ناجور

بود، وارد شد. حسن علیه‌السلام او را شناخت و به او فرمود:برادر کندی! چرا صورتت زخمی است؟ گفت:این، ضربتی است که در سپاه قیس بن سعد (از سپاه معاویه) خوردم.
حجر بن عدی کندی گفت:هان، سوگند به خدا! دوست داشتم همه می‌مردیم و این روز را نمی‌دیدیم زیرا ما به آنچه [پیش آمد و] دوست نداشتیم، خوار و زبون شدیم، و آنان به آنچه [به دست آوردند و] دوست داشتند، شادمان شدند.
چهره‌ی حسن علیه‌السلام برافروخته شد و از مجلس معاویه برخاست و به منزل رفت. سپس سراغ حجر بن عدی فرستاد و او را خواست و فرمود:حجر! من در مجلس معاویه، سخن تو را شنیدم. این گونه نیست که همه چون تو بخواهند و چون تو بیاندیشند. من این کار را جز برای بقای شما [و دین شما] انجام ندادم و «خدای تعالی، هر زمان در کاری است».
هنگامی که حسن علیه‌السلام با حجر بن عدی سخن می‌گفت، سفیان بن لیل بهمی وارد شد و گفت:سلام بر تو ای خوارکننده‌ی مؤمنان! امر خطیری مرتکب شدی. چرا نجنگیدی تا همه بمیریم؟!
امام فرمود:فلانی! رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا برایش، از پادشاهی بنی‌امیه، پرده برداشتند و او آنان را دید که یکی پس از دیگری، بر منبرش بالا می‌روند و این، بر او گران آمد. پس خدای متعال این آیات را فرستاد و فرمود:«انا انزلناه فی لیلة القدر - و ما أدراک ما لیلة القدر - لیلة القدر خیر من ألف شهر» [1] خدا می‌فرماید:شب قدر از هزار ماه سلطنت بنی‌امیه، بهتر است. حسین علیه‌السلام به برادر خود، حسن علیه‌السلام رو کرد و فرمود:سوگند به خدا! اگر همه‌ی آفریده‌ها گرد آیند و بخواهند جلوی آنچه انجام شده را بگیرند، نمی‌توانند. من [نیز مثل شما] بیعت را نمی‌خواستم، ولی دوست ندارم تو را که برادر و یار و امام من هستی، ناراحت کنم.... مسیب گفت:فرزند رسول خدا! این که حکومت به معاویه رسید، بر ما گران نیست؛ ما نگرانیم که پس از این، به شما (خاندان نبوت) ستم شود. اما [بر] ما (اصحاب) باکی نیست؛ زیرا به ما نیاز دارند و به زودی، هر چه بتوانند دوستی ما را می‌جویند.
حسن علیه‌السلام فرمود:مسیب! گناهی بر تو نیست؛ زیرا هر که قومی را دوست دارد، با آنان خواهد بود.
سپس معاویه و یارانش به شام کوچ کردند و حسن بن علی علیه‌السلام در حالی که بیمار بود، با همراهان خود به مدینه رفت. [2] .
شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از ابوعمر زاذان نقل کرده است:
پس از آن که حسن بن علی علیه‌السلام با معاویه سازش کرد، معاویه مردم را جمع کرد و بر منبر رفت و گفت:حسن بن علی، مرا شایسته‌ی خلافت دید و خود را شایسته ندید. پس از آن که سخنش تمام شد، حسن

علیه‌السلام که یک پله پایین‌تر بود، برخاست و خدا را آن گونه که شایسته بود، ستود و از مباهله یاد کرد و فرمود:
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از «أنفس»، پدرم را [برای مباهله،] آورد، و از «أبناء»، من و برادرم را و از «نساء»، مادرم را. ما خاندان او، برای اوییم، و او از ما، و ما از اوییم. و چون آیه‌ی تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در کسای خیبری ام‌سلمه گرد آورد، و فرمود:«خدایا! اینان خاندان و دودمان من‌اند، پلیدی [و ناپاکی] را از ایشان بزدا، و پاک و پاکیزه‌شان گردان»، و [در آن زمان] در زیر کساء کسی جز من و برادر و پدر و مادرم نبود. و در مسجد برای کسی، نطفه‌ی فرزندی بسته نشد، و زاده نشد جز پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرم، که این، اکرام و تفضلی از خدا بر ماست.
و شما از منزلت ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاهید. او مأمور شد تا درهای منازل به [داخل] مسجد را ببندد، و درها را بست و در خانه‌ی ما را باز گذاشت. علت این کار را از او پرسیدند، فرمود:«من از پیش خود، آن‌ها را نبستم و این را بازنگذاشتم، بلکه خدای سبحان فرمود تا آن‌ها را ببندم، و این را باز بگذارم.»
و اینک معاویه می‌پندارد که من او را شایسته‌ی خلافت دیدم و خود را شایسته ندیدم. او دروغ می‌گوید! ما بنابر کتاب خدا و فرموده‌ی پیامبرش، از خود مردم، به مردم، سزاوارتریم. از روزی که خدا پیامبرش را [نزد خود] برد، ما (خاندان نبوت) پیوسته مورد ستم بودیم. پس خدا میان ما و آنان داوری کند که در حق ما ستم کردند و با زور بر ما حکم راندند و مردم را علیه ما شوراندند و سهم فییء ما را بازداشتند، و مادر ما را از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او نهاده بود، منع کردند.
و به خدا سوگند یاد می‌کنم، چنان چه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم با پدرم بیعت می‌کردند، آسمان، باران [رحمت] خود را، بر ایشان می‌بارید و زمین، برکات خود را می‌داد، و [دیگر،] تو [ای معاویه] در آن طمع نمی‌کردی. پس چون از معدن [و جایگاه اصلی] خود بیرون شد، قریش در آن به کشمکش پرداختند و آزادشده‌ها و فرزندان آزادشده‌ها؛ تو، و یارانت در آن طمع کردید، با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود:«هیچ امتی کار خود را به کسی که بین‌شان داناتر از او باشد، نسپرد مگر آن که امورشان در فرومایگی [و تباهی] افتد تا برگردند».
و بنی‌اسرائیل، هارون را رها کردند - با این که می‌دانستند او، جانشین موسی است - و از سامری پیروی کردند، و این امت نیز پدرم را رها کرد و با غیر او بیعت کرد؛ با این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که فرمود:«تو [ای علی!]، از نظر من، همچون هارون از نظر موسی هستی،

مگر در پیامبری»، و با این که دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، پدرم را [به خلافت] نصب کرد و فرمود تا حاضران آن را به اطلاع غائبان برسانند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله - با این که قوم خود را به خدای متعال فرامی‌خواند - از آنان فرار کرد تا به غار رفت. و چنان چه یارانی می‌یافت، فرار نمی‌کرد. پدر من نیز چون آنان را سوگند داد [که به بیراهه نروند] و از آنان یاری خواست، و یاری‌اش نکردند [دست کشید. و خدا هارون را] چون قوم او، ناتوان شمردند، و نزدیک بود که او را بکشند - [از جانب خود]آزاد گذاشت، و پیامبر صلی الله علیه و آله را - چون داخل غار شد و یارانی نیافت - آزاد گذاشت، و به همین سان، پدرم و مرا که امت رهایم کرد و با تو -ای معاویه! - بیعت کرد، از جانب خدا، دستم باز است. و همانا این‌ها، سنت‌ها و نمونه‌هایی است که یکی پس از دیگری می‌آید.
هان، ای مردم! اگر شما شرق و غرب جهان را بگردید تا کسی را پیدا کنید که زاده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، جز من و برادرم پیدا نمی‌کنید، و اینک من [به این روز افتاده‌ام که] با این، بیعت می‌کنم! «و نمی‌دانم شاید او برای شما، فتنه و تا چندگاهی، وسیله‌ی برخورداری باشد [3] ». [4] .
و نیز شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از امام صادق علیه‌السلام، از امام باقر علیه‌السلام، از امام سجاد علیه‌السلام، نقل کرده است:
چون حسن بن علی علیه‌السلام، تصمیم بر صلح گرفت، آمد با معاویه دیدار کرد و چون [در جمع مردم] نزد هم گرد آمدند، معاویه به سخن برخاست و بر منبر رفت، و خواست تا حسن یک پله پایین‌تر بایستد. سپس به سخن آمد و گفت:ای مردم! این حسن بن علی، و فرزند فاطمه است که ما را شایسته‌ی خلافت دید و خود را شایسته ندید، و اینک با اختیار خود آمده است تا بیعت کند. سپس معاویه گفت:حسن! بایست [و سخن بگو]. حسن علیه‌السلام برخاست و فرمود:سپاس خدا را که بندگان معترف [و مطیع]خود را - در برابر نعمت‌ها، و پی‌درپی بودن آن‌ها، سختی‌ها و بلاهای برگشته از کاردان‌ها و غیر کاردان‌ها - به ستایش خود خواند؛ زیرا با جلال و کبریایی و علو مرتبه‌ی خود، از رسیدن اوهام [و عقول آدمیان] به [حقیقت وجود و] جاودانگی‌اش، ابا دارد. و [کنه ذاتش،] از دسترس پندار ژرف مخلوقان و نیز غیب مستورش، از تدابیر عقول خردورزان، به دور است.
و شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست؛ آن خدایی که در ربوبیت و وجود و وحدانیت خود، یگانه و بی‌نیاز بی‌شریک، و بی‌همتایی بی‌دستیار است. و گواهی می‌دهم محمد، بنده و پیامبر اوست که خدا او را انتخاب کرد و برگزید و پسندید و فرستاد تا دعوت کننده‌ی به حق و چراغ فروزان باشد و بندگان را از آنچه می‌ترسند، بیم‌دهنده، و به آنچه آرزو می‌کنند،

مژده دهنده باشد؛ پس امت را پند داد و از روی رسالت [و وحی]، با ایشان سخن گفت، و درجات پرکاران [راه خدا] را آشکار کرد؛ شهادتی که بر آن بمیرم و محشور شوم، و در آخرت، با آن تقرب جویم و خرسند شوم.
مردم! شما دل و گوش دارید، پس آنچه می‌گویم، بشنوید و دقت کنید. ما خاندانی هستیم که خدا ما را با اسلام، گرامی داشت؛ و ما را انتخاب کرده و برگزید؛ و «رجس» را از ما زدود؛ و به پاکی ویژه‌ای، پاک کرد؛ و «رجس» همان شک است، پس در حقانیت خدا، و دین او هرگز دودل نمی‌شویم. و ما را از هر کاستی و گمراهی پاکیزه ساخت، در حالی که تا آدم علیه‌السلام از زلال‌شدگانیم، و این نعمت اوست. مردم هرگز دو دسته نشدند مگر آن که ما را در بهترین‌شان قرار داد. پس کارها انجام نگرفتند، و روزگاران سرآمدند تا این که خدا، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و به رسالت خود برگزید و کتاب خود را به او نازل کرد؛ سپس به او فرمود تا مردم را به سوی خدای عزوجل دعوت کند. پدر من، اولین کسی بود که خدا و پیامبرش را پاسخ داد، و اولین کسی بود که ایمان آورد و خدا و رسولش را تصدیق کرد. خدای متعال در قرآن می‌فرماید:«آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است، و شاهدی از [خویشان] او، پیرو اوست...» [5] ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله، همان فرد و پدرم، همان شاهد است. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به پدرم دستور داد به مکه برود و در موسم حج، ابلاغ برائت کند، به او فرمود:«علی جان! آیات برائت را تو ببر؛ زیرا به من [از جانب خدا] دستور داده شده است که آن را جز من یا فردی از من، نبرد و تو همان فردی، ای علی!» پس علی علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله از اوست.
و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون میان او و برادرش، جعفر بن ابیطالب، و غلامش زید بن حارثه، درباره‌ی دختر حمزه داوری کرد، به او فرمود:«اما، ای علی! تو از من هستی و من از تو هستم، و تو پس از من، مولای هر مؤمنی». پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشاپیش، پدرم را تصدیق فرمود، و خود از او حمایت کرد. و در هر جایی، پیوسته او را مقدم می‌داشت و برای هر کار سختی، به سبب اطمینان و آرامشی که از او داشت، او را می‌فرستاد؛ زیرا می‌دانست که او برای خدا و پیامبرش، خیرخواه و نزدیک‌ترین مقربان است. خدای عزوجل فرمود:«و سبقت گیرندگان، پیشتازند؛ آنانند همان مقربان خدا» [6] و پدرم، پیشتاز پیشتازان، و نزدیک‌ترین نزدیکان به خدای عزوجل و پیامبرش بود. خدای متعال فرمود:«کسانی از شما که پیش از فتح [مکه]، انفاق و جهاد کرده‌اند، [با دیگران] یک‌سان نیستند؛ آنان درجه‌ای بزرگ‌تر دارند» [7] .
پدرم اولین مسلمان و مؤمن، و اولین مهاجر، و پیوسته‌ی به خدا و رسول،

و اولین انفاق کننده‌ی در حد توان بود. خدای سبحان فرمود:«و کسانی که بعد از آنان آمدند، می‌گویند:پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن، بر ما پیشی گرفتند، ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، هیچ‌گونه کینه‌ای مگذار. پروردگارا! به راستی که تو رئوف و مهربانی» [8] پس مردم از همه‌ی امت‌ها - به سبب پیشتازی پدرم در ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله - برایش استغفار کنند و این، از آن روست که در ایمان، هیچ کس بر او سبقت ندارد، و خدای متعال فرمود:«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند [خدا از ایشان خشنود، و آنان نیز از او خشنودند.]» [9] .
و پدرم پیشگام پیشگامان است، و همان گونه که خدای عزوجل، پیشگامان را بر جاماندگان و پس ماندگان فضیلت داده، پیشگام پیشگامان را نیز بر پیشگامان، فضیلت بخشیده است.
و خدای عزوجل فرمود:«آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده [و در راه خدا جهاد می‌کند]؟» [10] و پدرم همان ایمان آورنده‌ی به خدا و روز جزا و همان جهاد کننده‌ی به حق در راه خداست، و این آیه در شأن او نازل شده است.
و از جمله‌ی کسانی که به [دعوت] رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ دادند، عموی او، حمزه و پسر عموی او، جعفر بود، که هر دو در میان کشتگان فراوانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، به شهادت رسیدند - خدا از هر دو خشنود باد - و خدا از میان همه، حمزه را «سالار شهیدان» قرار داد، و برای جعفر، دو بال آفرید که با آن، همراه فرشتگان، هرگونه که بخواهد، پرواز کند. این، به علت جایگاه و منزلت آنان و قرابتی بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان شهدا، تنها بر حمزه بود که نماز را با هفتاد تکبیر خواند.
و همین طور، خدای متعال برای زنان نیکوکار پیامبر صلی الله علیه و آله، دو برابر پاداش، و برای زنان گنهکار وی، دو برابر گناه مقرر داشت، به سبب جایگاهی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دارند. و نیز هر نماز در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را برابر هزار نماز در مساجد دیگر - بجز مسجد ابراهیم خلیل در مکه - قرار داد، و این نیز به سبب جایگاهی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد پروردگار خود دارد.
و خدای عزوجل، صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را بر همه‌ی مؤمنان واجب فرمود. گفتند:ای رسول خدا! چگونه صلوات بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:بگویید:«اللهم صل علی محمد و آل محمد». پس بر

هر مسلمانی، واجب قطعی است که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله، بر ما نیز صلوات فرستد. و خدای متعال خمس غنائم را برای پیامبر خود، حلال کرد و آن را در کتاب خود برای او واجب فرمود، و از آن، برای ما نیز همان را واجب کرد که برای او واجب شمرد، و صدقه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام فرمود، و آن را بر ما نیز حرام شمرد. پس - سپاس خدا را - که ما را در همان [صف] داخل کرد که پیامبرش را، و از آن [صف] بیرون برد، و پاکیزه ساخت که او را. این، کرامت و فضیلتی است که خدای عزوجل با آن، ما را بر دیگران گرامی داشته است.
و چون کافران اهل کتاب با محمد صلی الله علیه و آله محاجه کردند و به انکارش پرداختند، خدای متعال فرمود:«پس [به اینان] بگو:بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و خویشان نزدیکمان، و خویشان نزدیکتان را فراخوانیم، سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» [11] ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از بین «خویشان نزدیک خود»، پدرم را، و از بین «پسران»، من و برادرم را، و از بین «زنان»، مادرم (فاطمه علیهاالسلام) را از میان همه‌ی مردم برگزید [و برای مباهله آورد]. پس ما خاندان گوشت، خون و جان پیامبریم، و ما از اوییم و او از ماست.
و خدای متعال فرمود:«همانا خدا می‌خواهد که پلیدی و [ناخالصی] را از شما خاندان [پیامبر] بزداید، و شما را به پاکی ویژه‌ای، پاکیزه کند.» و چون آیه‌ی تطهیر نازل شد در همان روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره‌ی ام‌سلمه، ما:(من، برادرم، مادرم و پدرم) را در محضر خود، در زیر کسای خیبری ام‌سلمه گرد آورد و فرمود:«خدایا! اینان،اهل بیت من هستند و اینان، خاندان و دودمان من هستند. پس رجس را از ایشان بزدا، و پاکی [و خلوص] ویژه را عطایشان فرما» [12] ام‌سلمه - که خدا از او خشنود باد - عرض کرد:ای رسول خدا! آیا من نیز همراه آنان شوم؟ رسول خدا فرمود:«خدا تو را رحمت کند! تو بر خیر و به سوی خیری و چقدر من از تو راضی‌ام؛ ولی این، ویژه‌ی من و آنان است».
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن زمان، تا زمانی که خدا او را به سوی خود برد، هر روز هنگام سپیده‌ی فجر، به سراغ ما می‌آمد و می‌فرمود:«نماز! خدا شما را رحمت کند. (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا)
و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد تا همه‌ی درهایی را که به مسجدش راه داشت، ببندند جز در خانه‌ی ما را. علت این کار را که از آن حضرت پرسیدند، فرمود:«من این کار را از جانب خود نکردم، بلکه از وحی (خدا) پیروی کردم؛ خدا فرمود که همه‌ی درها بسته شود و در خانه‌ی علی باز بماند.» پس از آن، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله، نطفه‌ای بسته نشد و فرزندی به دنیا نیامد جز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و

پدرم، علی بن ابیطالب علیه‌السلام. و این، کرامت و فضل ویژه‌ای از خدای متعال بر ما بود. و این، در خانه‌ی پدرم، کنار در خانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله (در مسجد النبی صلی الله علیه و آله) است، [که همه می‌بینید]. و خانه‌ی ما، میان خانه‌های رسول خدا است و این، از آن روست که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود تا مسجد خود را بسازد، و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن، 10 خانه [نیز] ساخت که 9 خانه برای فرزندان و همسران او بود و دهمین خانه - که میانه‌ی آن‌هاست - برای پدرم. اینک، آن بر سر راه [شما] برجاست [که می‌بینید]، و «بیت»، همان مسجد پاکیزه‌ی رسول خداست و آن، همان است که خدا (در آیه‌ی تطهیر) فرمود:«أهل البیت»؛ پس ماییم أهل البیت، و ماییم آن کسانی که خدا پلیدی و [ناخالصی] را از ما زدود، و به ما پاکی ویژه عطا کرد.
هان، ای مردم! اگر من، سالی و باز سال دیگری بایستم و از آن فضایلی که خدای سبحان، به ما عطا فرموده - و نیز در کتاب خود و زبان پیامبرش، ویژه‌ی ما ساخته است - یاد کنم، نمی‌توانم آن‌ها را شمارش کنم. من فرزند آن پیامبر بیم‌دهنده‌ی مژده‌دهنده، و چراغ تابانم که خدا او را رحمت جهانیان قرار داد، و پدرم، علی علیه‌السلام مولای مؤمنان و همانند هارون است. معاویة بن صخر می‌پندارد که من او را شایسته‌ی خلافت دیدم، و خود را شایسته ندیدم. او دروغ می‌گوید! سوگند به خدا! من بنابر کتاب خدا و فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله، از همه‌ی مردم، به خودشان سزاوارترم جز این که ما (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، پیوسته، خوفناک و مورد ستم و آزار بوده‌ایم. پس خدا داوری کند میان ما و آنان که در حق ما ستم کردند؛ بر گرده‌ی ما فرود آمدند، مردم را بر دوش ما سوار کردند، سهم قرآنی ما از «فییء» را منع کردند و ارث پدری مادر ما (فاطمه علیهاالسلام) را ندادند.
ما از کسی نام نمی‌بریم. ولی پی‌درپی به خدا قسم می‌خورم که اگر مردم از خدای سبحان و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنیدند (و حق را به اهلش می‌سپردند) آسمان، باران خویش را به آنان هدیه می‌کرد و زمین، برکات خود را می‌داد، و در این امت، دو شمشیر [برابر هم نمی‌ایستاد و] دم اختلاف نمی‌کرد، و تا قیامت، سرسبز و خرم، (از حکومت) بهره می‌بردند، و دیگر تو - ای معاویه! - در آن طمع نمی‌کردی؛ و لیکن چون - در گذشته - از جایگاه اصلی خود خارج شد، و از پایگاه‌های خود دور شد، قریش در آن به کشمکش پرداختند و همچون توپ آن را به هم پاس دادند، تا آن جا که تو نیز - ای معاویه! - و یارانت در آن طمع کردید؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«هیچ امتی کار خود را به کسی که در میان آنان داناتر از او باشد، نسپرد مگر آن که امورشان، پیوسته در

تباهی و فرومایگی افتد، تا برگردند.»
و بنی‌اسرائیل - که اصحاب موسی علیه‌السلام بودند - هارون را که برادر و جانشین و وزیر او بود، رها کردند و به گوساله چسبیدند و از سامری اطاعت کردند؛ با این که می‌دانستند هارون، جانشین موسی است. مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که به پدرم فرمود:«او از نظر من، همچون هارون از نظر موسی است؛ جز این که پس از من، پیامبری نیست». و نیز در غدیرخم، دیدند و شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به جانشینی خود نصب کرد و مردم را به ولایت او فراخواند، و فرمود تا (این خبر مهم را) حاضران به غائبان برسانند.
و رسول خدا صلی الله علیه و آله - آن زمان که مشرکان مکه گرد آمدند تا بر او، که ایشان را به سوی خدا دعوت می‌کرد، مکر کنند - چون یاوری نداشت -، از بیم آنان، از مکه بیرون آمد و به غار رفت، و اگر یاورانی می‌داشت، با آنان جهاد می‌کرد.
و پدر من نیز - چون اصحاب خود را سوگند داد و از آنان یاری خواست و به دادش نرسیدند و یاری‌اش نکردند - (از خلافت) دست کشید، و چنانچه یاورانی داشت، تسلیم نمی‌شد. او نیز همچون پیامبر صلی الله علیه و آله، (از جانب خدا،) دستش باز بود. و اینک، این امت، مرا رها کرده‌اند، و با تو - ای فرزند حرب! - بیعت کرده‌اند، و چنانچه من بر ضد تو، یاورانی مخلص می‌یافتم، با تو بیعت نمی‌کردم. و خدای عزوجل هنگامی که مردم، هارون را ضعیف شمردند و با او دشمنی کردند، او را (از جانب خود) در آزادی قرار داد. این چنین من و پدرم - چون امت، ما را رها کردند و با دیگران بیعت کردند، و یاورانی نداشتیم - در آزادی هستیم. همانا این‌ها، سنت‌ها و نمونه‌هایی است که یکی پس از دیگری فرامی‌رسد.
هان، ای مردم! شما اگر میان مشرق و مغرب را جست و جو کنید تا کسی را که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله، و پدرش وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، پیدا کنید، جز من و برادرم را پیدا نخواهید کرد. از خدا بترسید و بعد از این سخنان، گمراه نشوید؛ اما چگونه و کجا شما این کار را خواهید کرد؟!
و با اشاره به معاویه، فرمود:آگاه باشید! من با این [فرد] بیعت کردم، «و نمی‌دانم، شاید او برای شما فتنه، و تا چندگاهی وسیله‌ی برخورداری باشد.» [13] .
هان، ای مردم! واگذاری حق خود، عیب نیست؛ حق دیگران را گرفتن، عیب است. هر کار درستی، سودبخش است و هر کار نادرستی، زیان‌بخش. آن قضیه رخ داد،، «و ما (داوری) آن را به سلیمان فهماندیم) [14] ، پس او سود کرد. و داوود زیان ندید....
هان، ای مردم! بشنوید و دقت کنید و از خدا بترسید و برگردید، و از شما

چه دور است که به سوی حق برگردید؛ در حالی که روی گردانی از حق، بر شما چیره گشته و سرکشی و انکار، به جانتان رسیده است؟! «آیا ما باید شما را در حالی که بدان اکراه دارید، به آن وادار کنیم؟» [15] والسلام علی من اتبع الهدی.
راوی می‌گوید:معاویه گفت:سوگند به خدا! حسن پایین نیامد تا این که زمین را بر من تیره ساخت، و تصمیم داشتم به او حمله کنم، سپس دیدم خاموش ماندن، نزدیک‌تر به عافیت است. [16] .
ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید:
ابوالحسن مدائنی نقل کرده است:پس از صلح، معاویه از حسن بن علی علیه‌السلام خواست کرد که با مردم سخن گوید. او نپذیرفت. پس او را سوگند داد و تختی نهاد و او بر آن نشست و فرمود:
سپاس آن خدایی را که در پادشاهی خود، یگانه است و در پروردگاری خود، بی‌نظیر، و سلطنت را به هر که خواهد، عطا کند و از هر که خواهد، بستاند و سپاس آن خدایی را که به وسیله‌ی ما، مؤمن شما را گرامی داشت، و اول شما را از شرک بیرون آورد، و خون آخر شما را حفظ کرد. پس آزمون دیروز و امروز ما برای شما، بهترین آزمون است؛ چه سپاسگزار باشید، چه ناسپاس.
هان، ای مردم! پروردگار علی علیه‌السلام چون او را نزد خود برد، به او داناتر بود، و او را با فضیلتی امتیاز بخشیده بود که همانند آن را هرگز سراغ نداشتید، و پیشینه‌ای برای آن نداشتید. پس هیهات، هیهات (که پیدا کنید)!
چه بسیار که کارها را برای او زیر و رو کردید تا خدا او را - که همنشین شما بود - بر شما برتری داد. او در بدر و جنگ‌های دیگر، با شما جنگید و آب تیره‌ی (شکست) را جرعه جرعه، بر شما نوشانید. از گل چسبنده‌ی (درماندگی)، شما را سیراب کرد و از گردن‌فرازی، شما را به زیر کشید و (سخت) اندوهگین ساخت. پس، از این که کینه‌ی او را (به دل) دارید، نباید شما را ملامت کرد.
سوگند به خدا! تا آن زمان که سروران و رهبران امت محمد از بنی‌امیه باشند، روزگار خوش نخواهند دید، و خدا - در اثر پیروی شما از طاغوت‌ها، و گرایش شما به شیاطین خود - فتنه‌ای به سوی شما روانه کرد که از آن باز نمانید تا نابود شوید. من آنچه گذشت و آنچه می‌آید از رفتار قهرآمیز شما و ظالمانه داوری نمودنتان، همه را به حساب خدا می‌گذارم. سپس فرمود:کوفیان! دیروز کسی از شما مفارقت کرد (و به دیدار حق شتافت) که تیری از تیراندازهای خداوند بود و بر (قلب) دشمنان خدا می‌نشست؛ کیفری بر تبهکاران قریش بود و پیوسته گلویشان را می‌فشرد. (همچون کابوسی) بر جانشان می‌نشست، سرزنشی در کار خدا نداشت، خیانت در

مال خدا نمی‌کرد، و در جنگ با دشمنان خدا، کنار نمی‌کشید. همه‌ی دانش‌های بلند و دور از دسترس قرآن و نیز احکام ظاهری آن، به او داده شده بود. [خدا] او را فراخواند و پاسخ گفت، و راهبری کرد و پیروی نمود، و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نهراسید. پس صلوات و رحمت خدا بر او باد.
سپس پایین آمد و معاویه (خود را سرزنش کرد و) گفت:شتاب کننده، خطا کرد یا در شرف خطاست؛ آرام و متین، بی‌خطا ماند یا در شرف بی‌خطایی است. من از سخنرانی حسن چه می‌خواستم؟! [17] .

پی نوشت ها:
[1] قدر:3 - 1.
[2] الفتوح 3 و 295:4.
[3] انبیاء:111؛ (و ان أدری لعله فتنة لکم و متاع الی حین).
[4] امالی:559، ح 3171.
[5] هود:17؛ (أفمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه).
[6] واقعه:17؛ (و السابقون السابقون - أولئک المقربون).
[7] حدید:10؛ (لا یستوی منکم من أنفق من قبل الفتح و قاتل أولئک أعظم درجة).
[8] حشر:10؛ (و الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رءوف رحیم).
[9] توبه:100؛ (و السابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم باحسان).
[10] توبه:19؛ (أجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجدالحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر).
[11] آل عمران:61؛ (فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین).
[12] احزاب:33؛ (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا).
[13] انبیاء:111؛ (و ان أدری لعله فتنة لکم و متاع الی حین).
[14] انبیاء:79؛ (ففهمناها سلیمان).
[15] هود:218؛ (أنلزمکموها و أنتم لها کارهون).
[16] امالی:561، ح 1174.
[17] شرح ابن‌ابی‌الحدید 28:16.

سخن امام حسن درباره حوادث آینده

مجلسی رحمه الله از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:
چون امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح کرد، در نخیله نشستند و معاویه گفت:ابامحمد! به من گفته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، [خرمای] نخل‌ها را تخمین می‌زد، آیا شما چنین علمی داری؟ شیعیان شما عقیده دارند که هیچ دانشی، نه در زمین و نه در آسمان، از شما پنهان نیست.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانه پیمانه تخمین می‌زد و من شماره شماره.
معاویه گفت:این نخل، چقدر خرما دارد؟
امام حسن علیه‌السلام فرمود:چهار هزار و چهار خرمای نارس.
مجلسی رحمه الله دنباله‌ی روایت را از ابن‌عباس جوهری این چنین نقل کرده است:معاویه دستور داد تا خرماها را از درخت کندند و شمردند. چهار هزار و سه دانه بود. امام حسن علیه‌السلام فرمود:سوگند به خدا! به من دروغ نگفته‌اند؛ من نیز دروغ نگفته‌ام. پس نگریستند و دیدند آن یک دانه، در دست عبدالله بن عامر بن کریز است.
سپس، امام حسن علیه‌السلام فرمود:معاویه! اگر کافر نمی‌شدی، به تو می‌گفتم در آینده چه کارهایی خواهی کرد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمانی بود که تکذیب نمی‌شد، و تو [مرا] تکذیب می‌کنی و می‌گویی:با آن خردسالی‌اش، چه زمانی از جد خود شنید؟!
سوگند به خدا! زیاد [بن ابیه] را به [پدر] خود نسبت می‌دهی، حجر را می‌کشی و سرها را از شهری به شهر دیگر می‌بری و نزد خود می‌آوری.
پس [چنان شد که امام علیه‌السلام فرمود]، زیاد را [در سال 44 هجری] به [پدر] خود نسبت داد [و او را زیاد بن ابی‌سفیان نامید] و حجر را کشت و سر بریده‌ی عمرو بن حمق خزاعی را نزد خود آورد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار 329:43، ح 9.

سخن امام درباره وظایف حاکم

یعقوبی روایت می‌کند:
روزی معاویه به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد:ما در این حکومت، چه وظائفی داریم؟ آن حضرت فرمود:آنچه سلیمان بن داود گفت. معاویه پرسید:چه گفت؟ آن حضرت فرمود:به یکی از یاران خود گفت:آیا وظائف پادشاه را در سلطنت - و آنچه زیانش نرساند - می‌دانی؟ اگر از آنچه از آن به عهده دارد، انجام دهد و در پنهان و آشکار، از خدا بترسد و در خشم و خشنودی، عادل باشد و در فقر و غنا، به میانه رفتار کند و اموال را از روی غصب نگیرد و با اسراف و ریخت و پاش، به مصرف نرساند و همه‌ی این‌ها، خلق و خویش گردد، بهره‌های دنیوی آن، زیانش نرساند. [1] .
دینوری می‌گوید:
گفته‌اند که چون معاویه از مردم عراق بیعت گرفت و به شام برگشت، سلیمان بن صرد - که بزرگ و رئیس مردم عراق بود، و در کوفه نبود - آمد و نزد امام علیه‌السلام رفت و گفت:السلام علیک یا مذل المؤمنین! امام حسن علیه‌السلام فرمود:و علیک السلام پدر خوب! بنشین. و سلیمان نشست و گفت:اما بعد، ما هنوز از بیعت شما درشگفتیم با این که بجز شیعیان بصره و حجاز، صدهزار رزمنده‌ی عراقی در رکاب خود داشتی، که همه با تعدادی چونان خودشان از فرزندان، و موالیان خود، حقوق دریافت می‌کنند.
سپس برای خود، سندی در پیمان و بهره‌ای از ماجرا به دست نیاوردی و اگر می‌بایست، این کار را می‌کردی و او این پیمان، و قول را به شما می‌داد، نامه‌ای می‌نوشتی و گواهانی از مردم شرق و غرب می‌گرفتی که خلافت، پس از او برای تو باشد. [تا] کار بر ما آسان‌تر شود، ولی او پیمان شفاهی داد و شما پذیرفتی، سپس روبه‌روی [چشم] مردم آن سخنان را که گفت، شنیدی:«من با مردم، شروطی بستم، و وعده‌هایی دادم، و آرزوهایی در ایشان پدید آوردم تا آتش جنگ خاموش شود و این فتنه به سامان رسد. اینک که به وحدت و الفت رسیدیم، تمام آن شروط و وعده‌ها، زیر پاهای من است». سوگند به خدا! از این سخنان، جز شکستن پیمان میان شما و خود را قصد نکرد. پس برای جنگ، پنهانی آماده شو، و اجازه ده من به کوفه [، مقر فرمانداری او] بروم و فرماندار آن جا را برکنار، و بیرون کنم، و همچون خودش با او رفتار کنم، که خدا نیرنگ خائنان را به نتیجه نرساند.
سپس ساکت شد و تمام حاضران چون او، سخن گفتند و اظهار داشتند:ما را نیز همراه سلیمان بن صرد بفرست، و تو پس از آن که باخبر شدی که

به فرماندار او دست یافتیم، به ما بپیوند.
پس امام حسن علیه‌السلام به سخن آمد و خدا را ستایش کرد و فرمود:اما بعد، همانا شما شیعیان ما و دوستداران ما و کسانی هستید که ما ایشان را خیرخواه و یاور و پایدار در راه خود می‌شناسیم و آنچه را گفتید، دریافتم. و چنانچه با دوراندیشی خود، در کار دنیا تلاش می‌کردم و برای دنیا دست به جنگ می‌زدم، معاویه از من نیرومندتر و قاطع‌تر نبود. و تصمیم من جز این بود که می‌بینید، ولیکن خدا را و شما را گواه می‌گیرم که من در این صلح، جز حفظ خون شما و اصلاح پیمان شما را نخواستم. پس از خدا بترسید و به قضای خداوندی خرسند باشید، و به امر خدا تن دردهید، و در خانه‌های خود بمانید، و دست از این پیشنهاد بردارید؛ تا نیکوکار بیارمد، یا از [شر] تبهکار آسوده شود. علاوه، پدرم [امیرمؤمنان علیه‌السلام]، به من می‌فرمود:«معاویه، خلافت را تصرف می‌کند». سوگند به خدا! اگر با همه‌ی کوه‌ها و درختان به سوی وی رهسپار شویم، باز تردید ندارم که او پیروز می‌شود؛ چرا که حکم خدا را بازدارنده، و قضای او را برگرداننده‌ای نیست.
و اما گفتار شما:«یا مذل المؤمنین»، سوگند به خدا! [در این شرائط] اگر زیردست و در عافیت باشید، نزد من محبوب‌تر است تا عزیز و کشته شوید. اگر [در این شرایط] خدا حق ما را در عافیت، به ما برگرداند، می‌پذیریم و از او بر آن، کمک می‌جوییم و اگر بازداشت نیز خرسندیم، و از او بر آن، خجستگی می‌خواهیم. پس تا معاویه زنده است، هر یک از شما چونان فرش منزل خود باشید. و اگر به هلاکت رسید، و ما و شما زنده بودیم، از خدا، آهنگ بر رشد [و کمال] خود، و یاری بر امر خود را می‌خواهیم. و نیز می‌طلبیم که ما را به خود وامگذارد که به یقین، خدا با کسانی است که تقوا پیشه کنند و نیکوکار باشند. [2] .
طبرسی با سند خود از ابوسعید عقیصا نقل کرده است:
چون حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام با معاویة بن ابی‌سفیان صلح کرد، مردم نزد او آمده، برخی نکوهش کردند. امام حسن علیه‌السلام فرمود:وای بر شما! شما از [اهمیت] کار من آگاه نیستید. سوگند به خدا! آنچه کردم، برای شیعیان من، از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد، یا از آن غروب می‌کند، بهتر است. آیا نمی‌دانید که من امام شما هستم؟ آیا نمی‌دانید که اطاعت شما از من واجب است؟ آیا نمی‌دانید که من - طبق نص صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله - یکی از دو سرور جوانان بهشتم؟ مردم گفتند:آری. آن حضرت فرمود:آیا خبر ندارید که چون خضر علیه‌السلام آن کشتی را شکافت و آن دیوار را به پا کرد و آن پسربچه را کشت، این مایه‌ی خشم موسی بن عمران شد؛ زیرا حکمت این امور بر او پنهان بود؛ با این که نزد خدای سبحان حکمت و حق بود؟ آیا خبر ندارید که هیچ یک از

ما [خاندان عصمت علیهم‌السلام] نیست مگر آن که بیعت طاغوت زمان خود را به گردن دارد، مگر قائم ما (عج) که روح خدا - عیسی بن مریم - پشت سر او نماز گزارد؟ زیرا خدای سبحان، ولادت او را پنهان، و شخص او را غایب می‌کند تا چون ظهور کرد هیچ کس را بر عهده‌ی او، پیمانی نباشد. او، نهمین فرزند برادرم - حسین علیه‌السلام - و فرزند سرور کنیزان [باکمال] عالم است که خدا غیبتش را طولانی کند، سپس با قدرت خود در شکل جوانی کمتر از چهل سال، آشکارش فرماید تا بدانند که خدا بر هر چیز تواناست. [3] .

[72]-152- صدوق رحمه الله با سند خود از ابوسعید عقیصا نقل کرده است:

به حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام عرض کردم:ای فرزند رسول خدا! چرا با معاویه سازش و صلح کردی؛ با این که می‌دانستی حق با توست نه او، و معاویه گمراه و ستمگر است؟ آن حضرت فرمود:اباسعید! آیا من حجت خدای سبحان، و - پس از پدرم - امام بر خلق خدا نیستم؟ عرض کردم:آری. آن حضرت فرمود:آیا من آن نیستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق من و برادرم فرمود:«حسن و حسین، دو امامند؛ قیام کنند یا بنشینند»؟ عرض کردم:آری. آن حضرت فرمود:پس من امامم، خواه قیام کنم یا بنشینم.

اباسعید! علت صلح من با معاویه، همان علت صلح رسول خدا صلی الله علیه و آله با بنی‌صخره و بنی‌اشجع و اهل مکه است، چون از حدیبیه برگشت. آنان - طبق تنزیل (و ظاهر) قرآن - کافرانند، و معاویه و یارانش - طبق تأویل (و باطن) قرآن.

اباسعید! اگر من از سوی خدای سبحان امامم، نباید نظرم را - در صلح یا جنگ - سبک بشمارند، هر چند حکمت کارم روشن نباشد. آیا نمی‌دانی که خضر علیه‌السلام چون آن کشتی را شکافت، و آن پسربچه را کشت، و آن دیوار را به‌پا کرد، موسی علیه‌السلام از کار او به خشم آمد؛ زیرا حکمت آن امور برایش روشن نبود، تا خضر علیه‌السلام خبر داد و او راضی شد؟ و من نیز این چنینم، چون حکمت کار مرا نمی‌دانید، به خشم آمده‌اید. و چنانچه من آن را انجام نمی‌دادم، همه‌ی شیعیان روی زمین را می‌کشتند. [4] .

طبرسی رحمه الله از اعمش، از سالم بن ابی‌جعد نقل کرده است:

فردی از ما گفت:نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمدم و عرض کردم:فرزند رسول خدا! آیا ما را خوار کردی و ما، گروه شیعیان را برده ساختی؟ دیگر کسی با تو نیست. آن حضرت فرمود:چرا؟ عرض کردم:به سبب سپردن خلافت به این طاغوت.

آن حضرت فرمود:سوگند به خدا! من آن را به او نسپردم مگر آن که

یاورانی نیافتم، و چنانچه یاورانی داشتم، شب و روزم را با او می‌جنگیدم تا خدا میان من و او داوری فرماید؛ ولی من کوفیان را شناختم و آزمودم، فاسدان‌شان شایسته‌ی من نیستند. آنان وفا ندارند و در سخن و کار خود بی‌تعهدند و نیز دو چهره‌اند؛ به ما می‌گویند:دل‌های ما با شماست، و شمشیرهاشان بر ما آخته است.
راوی می‌گوید:با من سخن می‌گفت که ناگاه [از دهانش] خون بیرون ریخت، طشتی خواست پس آن را پر از خون، از پیش رویش برداشتند.
عرض کردم:این، چیست ای فرزند رسول خدا! تو را رنجور می‌بینم؟!
فرمود:آری، این طاغوت کسی را فریب داد تا زهر بر من بنوشاند. اینک در درونم اثر گذارده، و چنان که می‌بینی، تکه‌تکه بیرون می‌آید.
عرض کردم:چرا درمان نمی‌کنی؟ فرمود:او دو بار به من زهر خورانده است، و این سومین بار است که دیگر درمان ندارد. و به من [خبر] رسیده که معاویه به پادشاه روم نامه نوشته، و از او درخواست کرده تا مقداری سم کشنده برای او بفرستد.
پادشاه روم پاسخ داد که:در دین ما، شایسته نیست بر کشتن کسی که با ما نمی‌جنگد، کمک کنیم! و معاویه نوشته است که:این فرزند آن کسی است که در سرزمین حجاز، ظهور کرد و اینک سلطنت پدر خود را می‌خواهد، و من می‌خواهم که با نیرنگ، آن را به او بنوشانم تا همه‌ی مردم و سرزمین‌ها از او آسوده شوند. و نامه را با هدایا و تحفه‌هایی برای او فرستاد، و پادشاه روم نیز این زهر را برای او فرستاد که به من خوراندند، و با او برای این کار، شروطی بست. [5] .
ابن‌حمزه از جابر بن عبدالله نقل کرده است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:از بنی‌اسرائیل سخن بگویید، باکی نیست؛ زیرا شگفتی‌هایی بین آنان رخ داده است. سپس خود سخن آغاز کرد و فرمود:گروهی از بنی‌اسرائیل بیرون آمدند تا به قبرستان [دیار] خود رسیدند و گفتند:کاش نماز بگزاریم، و از خدای متعال بخواهیم که یک نفر از این مرده‌ها، برای ما بیرون آورد تا از او درباره‌ی مرگ بپرسیم! آنان چنین کردند و مردی سر خود را - که آثار سجده در پیشانی داشت - از قبری بیرون آورد و گفت:آقایان! از من چه می‌خواهید؟ من هفتاد سال است از دنیا رفته‌ام و تاکنون، حرارت مرگ از من جدا نشده است. پس از خدا بخواهید که مرا به حال اولم برگرداند.
جابر بن عبدالله گفت:به حق خدا و رسول خدا سوگند که من از حسن بن علی علیه‌السلام بهتر و شگفت‌تر از آن را دیدم و از حسین بن علی علیه‌السلام بهتر و شگفت‌تر از آن.
اما آنچه از حسن علیه‌السلام دیدم، این است که چون آن بی‌وفایی‌ها از یاران او رخ داد و ناچار به صلح با معاویه شد و این، بر خواص اصحاب

حضرت گران آمد، من نیز یکی از ایشان بودم که نزد او آمدم و نکوهش کردم. فرمود:جابر! مرا ملامت نکن، و قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کن که فرمود:«همانا این فرزندم، سرور است، و خداوند توسط او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان، آشتی آورد».
گویا دلم [آرام نگرفت، و] بهبود نیافت، و گفتم:شاید این چیزی باشد که بعدا رخ می‌دهد، نه صلح با معاویه؛ زیرا این، نابودی و خواری مؤمنان است. پس دست خود را بر سینه‌ام نهاد و فرمود:به شک افتادی و این را گفتی! آیا دوست داری هم‌اکنون، رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاهد بگیرم تا از او بشنوی؟
و من از سخن او در شگفت بودم که ناگاه صدایی شنیده شد، و زمین از زیر پای ما شکافت، و دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام، جعفر و حمزه از آن بیرون آمدند، و من از ترس و وحشت، [از جا] پریدم، و حسن علیه‌السلام عرض کرد:رسول خدا! این جابر است، و مرا به آنچه می‌دانی، نکوهش می‌کند. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:جابر! تو مؤمن نیستی تا تسلیم امامان خود باشی، و با رأی [و نظر] خود، به ایشان، ایراد نگیری. به کار حسن علیه‌السلام راضی شو که حق در آن است، و او با کار خود، [سایه‌ی شوم] نابودی [و فنا] را از زندگی مسلمانان [حقیقی]، برداشت، و آن را جز از امر خدا، و امر من انجام نداد.
عرض کردم:ای رسول خدا! پذیرفتم. سپس او و علی علیه‌السلام و جعفر و حمزه در هوا اوج گرفتند، و در دید من بودند تا در آسمان باز شد، و به آن درآمدند، سپس در آسمان دوم تا هفتم، در حالی که پیشاپیش ایشان، سرور و مولای ما محمد صلی الله علیه و آله بود. [6] .
[75]-155- طبرانی با سند خود از قاسم بن فضل، از یوسف بن مازن راسبی نقل کرده است:شخصی برخاست و به حسن بن علی علیه‌السلام گفت:چهره‌ی مؤمنان را سیاه کردی. آن حضرت فرمود:خدا تو را رحمت کند! مرا سرزنش مکن. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در رؤیا، بنی‌امیه را دید که یکی پس از دیگری، بر منبرش سخن می‌گویند. و این، او را ناراحت کرد. پس این آیه:(انا أعطیناک الکوثر) [7] ما به تو کوثر - که نهری در بهشت است - بخشیدیم، و این آیه نازل شد:(انا أنزلناه فی لیلة القدر - و ما أدراک ما لیلة القدر - لیلة القدر خیر من ألف شهر...) [8] ؛ «ما آن را در شب قدر نازل کردیم. و چه دانی که شب قدر چیست؛ شب قدر بهتر از هزار ماه است...»، که در آن، بنی‌امیه سلطنت کنند.
قاسم می‌گوید:همین ما را بس است. پس فرمانروایی ایشان، هزار ماه خواهد شد، نه کمتر و نه بیش‌تر. [9] .
طبری می‌گوید:

سپس حسن و حسین علیهماالسلام و عبدالله بن جعفر، با بارها و همراهان خود، بیرون آمدند تا به کوفه رسیدند. و چون زخم حسن علیه‌السلام در کوفه بهبود یافت، به مسجد آمد و فرمود:ای کوفیان! درباره‌ی همسایه‌ها و میهمانان و نیز اهل بیت پیامبر خود - که خدا از ایشان، ناپاکی‌ها را زدوده و خلوص ویژه‌ای به ایشان داده است - [پروا کنید، و] از خدا بترسید. و مردم می‌گریستند. آن گاه به سوی مدینه رهسپار شدند.
و می‌گوید:مردم بصره، میان او، و مالیات دارابجرد، حائل شدند و گفتند:فییء برای ما [و از آن ماست]. و نیز عده‌ای در قادسیه، با آن حضرت برخورد کردند و گفتند:یا مذل العرب! [10] .
ابن‌شهرآشوب از تفسیر ثعلبی و مسند موصلی و جامع ترمذی - که لفظ حدیث از ایشان است - از یوسف بن مازن راسبی نقل کرده است:
چون حسن بن علی علیه‌السلام با معاویه صلح کرد، مورد سرزنش واقع شد، و به او گفته شد:ای کسی که مؤمنان را خوار کردی و چهره‌ها را سیاه نمودی! پس آن حضرت فرمود:مرا نکوهش نکنید؛ زیرا مصلحتی در آن است، و پیامبر صلی الله علیه و آله در رؤیا دید که بنی‌امیه، یکی پس از دیگری [بر منبرش،] سخن می‌گویند و این، او را غمگین کرد؛ پس جبرئیل، فرموده‌ی خدا:(انا أعطیناک الکوثر) و (انا أنزلناه فی لیلة القدر) را نازل کرد.
و در خبر دیگری از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود:پس نازل شد:«مگر نمی‌دانی که اگر سال‌ها آنان را برخوردار کنیم و آن‌گاه آنچه که [بدان] بیم داده می‌شوند بدیشان برسد، آنچه از آن برخوردار می‌شدند، به کارشان نمی‌آید و عذاب را از آنان دفع نمی‌کند» [11] سپس (انا أنزلناه...) را نازل فرمود؛ یعنی خدا برای پیامبر خود، شب قدر را بهتر از هزار ماه پادشاهی بنی‌امیه قرار داد. [12] .
ابن‌عساکر با سند خود از ابن‌شوذب نقل کرده است:
چون علی علیه‌السلام به شهادت رسید، حسن علیه‌السلام کار خود را در عراق پیش برد و معاویه در شام. پس با هم برخورد کردند و حسن علیه‌السلام خواهان جنگ نبود و با معاویه بیعت کرد تا خلافت پس از معاویه برای او باشد، و اصحاب آن حضرت، به او می‌گفتند:ای عار مؤمنان! و او می‌فرمود:[در این شرائط،] عار بهتر از نار است.[13] .
طبری با سند خود از ثقیف بکاء نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام را وقتی که از پیش معاویه برگشته بود، دیدم که حجر بن عدی نزد او آمد و گفت:السلام علیک یا مذل المؤمنین! [14] آن حضرت فرمود:آرام باش! من خوار کننده نیستم، بلکه عزت بخش مؤمنانم، و بقای ایشان را می‌خواهم. سپس در همان خیمه، پای [مبارک] خود را بر زمین زد، ناگاه مشاهده کردم من [و حجر] در بیرون کوفه و امام

علیه‌السلام نیز بیرون آمده، به سوی دمشق و شام رهسپاریم، تا آن جا که دیدم عمرو بن عاص در مصر است و معاویه در دمشق، و امام علیه‌السلام فرمود:اگر بخواهم هر دو را کنار می‌زنم، ولی دور باد! دور باد! محمد صلی الله علیه و آله بر روشی گذراند و علی علیه‌السلام نیز بر روشی، آیا من با ایشان مخالفت کنم؟! این، از من نخواهد شد. [15] .

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از ابوحمزه، از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود:

یک نفر از یاران امام حسن علیه‌السلام به نام سفیان بن لیلی - که بر شتر خود سوار بود - نزد آن حضرت - که جامه به خود پیچیده و در حیاط منزل نشسته بود - آمد و گفت:السلام علیک یا مذل المؤمنین! امام حسن علیه‌السلام فرمود:پیاده شو، و شتاب مکن. و او پیاده شد و شتر خود را در آن جا بست و آمد تا به امام حسن علیه‌السلام رسید. آن حضرت فرمود:چه گفتی؟ او عرض کرد:گفتم:السلام علیک یا مذل المؤمنین! آن حضرت فرمود:چه دلیلی داری؟ او عرض کرد:آهنگ ولایت این امت کردی، سپس از عهده‌ی خود برداشتی، و بر گردن این طاغوت - که به فرمان خدا عمل نمی‌کند - آویختی!

آن حضرت فرمود:تو چه می‌دانی که چرا این کار را کردم؟ از پدرم شنیدم که فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«روزها و شب‌ها سپری نمی‌شود مگر آن که مردی گلوگشاد و سینه‌فراخ (یعنی معاویه) که می‌خورد و سیر نمی‌شود، امر این امت را به دست می‌گیرد»؛ از این رو، چنان کردم. چه چیز تو را این جا آورد؟ او عرض کرد:محبت تو. آن حضرت فرمود:[برای] خدا؟ عرض کرد:[برای] خدا. آن حضرت فرمود:سوگند به خدا! هرگز بنده‌ای - هر چند در دیلم، اسیر باشد - ما را دوست نمی‌دارد مگر آن که خداوند با محبت ما به او سود رساند، و محبت ما - چونان باد که برگ‌های درخت را می‌ریزد - گناهان بنی‌آدم را می‌ریزد. [16] .

پی نوشت ها:

[1] تاریخ الیعقوبی 227:2.

[2] الامامة و السیاسة:163.

[3] الاحتجاج 67:2، ح 157.

[4] علل الشرایع:211.

[5] الاحتجاج 71:2، ح 159.

[6] الثاقب فی المناقب:306، ح 257.

[7] کوثر:1.

[8] قدر:3 - 1.

[9] المعجم الکبير 89:3، ح 2754.
[10] تاريخ الطبری 168:3.
[11] شعراء:207 - 205؛ (أفرأيت ان متعناهم سنين - ثم جاءهم ما کانوا يوعدون - ما أغنی عنهم ما کانوا يمتعون).
[12] المناقب 35:4.
[13] تاريخ ابن‌عساکر ترجمه امام حسين عليه‌السلام:171، ح 291.
[14] آری در شرايط سخت و بحرانی، أمثال حجر بن عدی نيز می‌لرزند مگر خدا نگهدارد.
[15] دلائل الامامة:166، ح 77.
[16] اختيار معرفة الرجال 327:1، ح 178.

سخن امام با حبیب بن مسلمه

ابن‌شهرآشوب می‌گوید:امام حسن علیه‌السلام به حبیب بن مسلمه فهری فرمود:
چه بسا در گناه [و نافرمانی] حرکت می‌کنی؟! عرض کرد:اما حرکتم به سوی پدر شما، گناه نبود. آن حضرت فرمود:آری. ولی برای دنیای ناچیز، از معاویه پیروی کردی، که اگر دنیای تو را به‌پا دارد، تو را از آخرتت باز می‌دارد. ای کاش این گونه بودی که چون بدی می‌کردی، می‌گفتی خیر نیز انجام دادم، چنان که خدای سبحان فرمود:«و کار شایسته را با کاری دیگر که بد است، درآمیخته‌اند» [1] ، ولی تو چنانی که فرمود:«نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شوند، زنگار بر دل‌هایشان بسته است [2] ». [3] .

پی نوشت ها:
[1] توبه:102؛ (خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا).
[2] مطففین:14؛ (کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون).
[3] المناقب 24:4.

سخن پدر در نکوهش اشعث بن قیس

بحرانی گوید:
در کتاب هدایة الحضینی نقل شده است:چون احتضار امام حسن علیه‌السلام فرارسید، به برادر خود - حسین علیه‌السلام - فرمود:پدر جعده (اشعث بن قیس) با امیرمؤمنان علیه‌السلام به ستیز برخاست. و در کوفه، پس از بازگشت از صفین - در حالی که افراطی و از طاعت امام علی علیه‌السلام، منحرف شده بود - از او بازماند، و از امامت آن حضرت و حضور در جماعت هر یک از شیعیان، خودداری می‌کرد و بر [مرده‌ی] ایشان نماز نمی‌خواند، و [این]، از آن زمان [شد] که از امیرمؤمنان علیه‌السلام بر منبر شنید که فرمود:افسوس و درد این بی‌گناه را، بی‌گناه آل محمد، و گل خوشبوی، و نور چشم ایشان، این فرزندم - حسین علیه‌السلام - را، از [ستم] فرزند صلبی تو (ای اشعث!) که با پادشاهی سرکش و ستمگر - که پس از پدر خود سلطنت یافته - همراه است.
ابوبحر احنف برخاست و گفت:ای امیرمؤمنان! نام او چیست؟ فرمود:آری، یزید بن معاویه، که عبیدالله بن زیاد را به سپاهی از کوفه می‌گمارد تا حسین علیه‌السلام را بکشد، و این حادثه در دشت کربلا، در ساحل غربی فرات، رخ خواهد داد. پس گویی می‌بینم خوابگاه شتران؛ و محل فرود کاروان؛ و محاصره‌اش توسط سپاه کوفیان را؛ و نیز می‌بینم به کار گرفتن کوفیان، شمشیرها و نیزه‌ها و کمان‌های خود را در بدن، و خون و گوشت آنان؛ و نیز می‌بینم اسیر شدن فرزندان و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را، و نیز سوار شدن آنان بر محمل‌های خشن، و کشته شدن پیران و سالمندان و جوانان و کودکان را.
پس اشعث برخاست و گفت:رسول خدا صلی الله علیه و آله - همچون تو - ادعای علم غیب نکرد، این‌ها را از کجا می‌گویی؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:وای بر تو، ای عنق النار! سوگند به خدا! فرزند تو - محمد [اشعث] - از فرماندهان آنان است. آری، سوگند به خدا! شمر بن ذی الجوشن، شبث بن ربعی، عمرو بن حجاج زبیدی و عمرو بن حریث نیز جزو فرماندهان آن سپاه هستند.
پس اشعث، با شتاب سخن آن حضرت را قطع کرد و گفت:ای فرزند ابوطالب! آنچه را می‌گویی به من بفهمان تا پاسخت دهم.
فرمود:وای بر تو، ای اشعث! سخن، همان است که شنیدی.
گفت:ای فرزند ابوطالب! سخن تو نزد من به اندازه‌ی دو دانه‌ی خرما ارزش ندارد. و پشت کرد [که برود] و مردم برخاستند، و به امیرمؤمنان علیه‌السلام چشم دوختند تا اجازه دهد او را بکشند.

آن حضرت فرمود:آرام، خدا شما را رحمت کند. سوگند به خدا! من بر هلاکت او از شما توانمندترم؛ ولی باید [با گذشت زمان،] واقعیت بر کافران تحقق پذیرد.
و اشعث رفت و در کوفه دست به کار پیاده کردن حیله‌ی خود شد، و در خانه‌ی خود مناره‌ی بلندی ساخت و چون صدای مؤذن امیرمؤمنان علیه‌السلام در مسجد جامع کوفه برمی‌خاست، اشعث نیز بر بلندای مناره‌ی خود می‌رفت، و در حالی که رو به سوی مسجد داشت، و به قصد امیرمؤمنان علیه‌السلام فریاد می‌زد:ای مرد! نمازت خالص نیست، تو جادوگر و دروغگویی.
و [روزی] امیرمؤمنان علیه‌السلام با گروهی از یاران خود، از کوی اشعث بن قیس - که بر بلندای مناره‌ی خود بود - گذر کرد. پس اشعث چون آن حضرت را دید، رو برگرداند و آن حضرت به او فرمود:وای بر تو ای اشعث! تو را همان عنق النار - که خدا برایت فراهم کرده - بس است.
اصحاب گفتند:«عنق النار» چیست، ای امیرمؤمنان! آن حضرت فرمود:اشعث چون احتضارش فرارسد، توده‌ای از آتش کشیده به او درآید تا به او برسد، و در حالی که خویشانش ناظرند، او را در خود فروبرد و چون آتش کنار رود، او را در بسترش نیابند، پس درهای خود را ببندند، و آن را پنهان دارند، و بگویند به آنچه دیدید، اعتراف نکنید که به شماتت علی بن ابیطالب علیه‌السلام گرفتار می‌شوید.
گفتند:ای امیرمؤمنان! عنق النار بعدا با او چه کند؟
فرمود:در آن، زنده و معذب خواهد بود تا در قیامت به آتش درآید.
عرض کردند:چگونه آتش در دنیا سراغ او آمد؟
فرمود:زیرا از خدا نمی‌ترسید و از آتش می‌ترسید؛ پس خدا با همان که می‌ترسید عذابش کند.
عرض کردند:ای امیرمؤمنان! این عنق النار کجا خواهد بود؟
فرمود:در این دنیا؛ و اشعث را در خود، بر هر مؤمنی درمی‌آورد، و نزد او می‌افکند، و اشعث به او پناه می‌برد و به او می‌گوید:ای بنده‌ی صالح خدا! از پروردگار خود بخواه تا مرا از این آتشی که در دنیا و آخرت جز به سبب بغض علی علیه‌السلام و شک در محمد صلی الله علیه و آله نیازارد، بیرون آورد. و مؤمن می‌گوید:خدا تو را در دنیا و آخرت، از آن بیرون نکند. و او را نزد خویش و خاندانش - که شک در حادثه‌ی او دارند - می‌افکند تا با هم راز گویند. به او می‌گویند:به ما بگو چرا در این آتش افتادی؟ می‌گوید:به سبب شک در محمد صلی الله علیه و آله و بغض علی علیه‌السلام و ناسازگاری با او، و از روی کینه، ناخوش داشتن، و شکستن بیعت او، و بیعتم با دیگران. و آنان لعنتش کرده، از او بیزاری می‌جویند و می‌گویند:، ما نمی‌خواهیم به آنچه تو رسیدی، برسیم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز 3:196، ح 826.

یعقوبی می‌گوید:
روزی گذر امام حسن علیه‌السلام بر داستان‌سرایی که کنار در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله، داستان می‌گفت، افتاد و به او فرمود:تو چکاره‌ای؟ او گفت:ای فرزند رسول خدا! من داستان‌سرایم. فرمود:دروغ می‌گویی، محمد صلی الله علیه و آله داستان‌سرا است؛ خدای سبحان فرمود:«داستان‌ها [ی پیامبران، و امم پیشین] را بگو» [1] گفت:من یاد آورنده‌ام. فرمود:دروغ می‌گویی، محمد صلی الله علیه و آله یادآورنده است؛ خدای سبحان فرمود:«پس [فطریات کمال‌بخش را به] یادشان آور. همانا تو، یادآورنده‌ای» [2] گفت:پس من کیستم؟ فرمود:رنجبر بی‌بهره. [3] .
دولابی با سند خود نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:خانمی با دو فرزند خود، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و چیزی خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او سه دانه خرما داد، و او به هر یک از فرزندان خود، یک خرما داد و خوردند. سپس فرزندان به مادر خود نگریستند و مادر، آن یک خرما را نیز دو نیم کرد، و به هر یک، نصف آن را داد.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:به سبب مهری که به فرزندان خود ورزید، خدا نیز به او مهر ورزید. [4] .
طبرسی رحمه الله نقل می‌کند:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله شیر می‌نوشید، می‌فرمود:خدایا! در آن، برکتمان ده، و از آن، فزونی‌مان بخش... و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:آن دو (خرما، و شیر) گواراترند. و چون شیر می‌نوشید، مضمضه می‌کرد، و می‌فرمود:شیر، چربی دارد، و در حدیث دیگری آمده می‌فرمود:هر گاه شیر نوشیدید، مضمضه کنید؛ زیرا چربی دارد. [5] .
مجلسی رحمه الله می‌گوید:
مولای ما امام حسن علیه‌السلام فرمود:همانا خداوند عزیز و باجلال، پیامبر خود را به بهترین ادب‌ها، تربیت کرد و فرمود:«گذشت پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان رو برتاب» [6] ، و چون فرمان او را دریافت، [باز] فرمود:«و آنچه را پیامبر به شما داد، آن را بگیرید، و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید» [7] ، و به جبرئیل فرمود:عفو چیست؟ گفت:این که با هر که از تو برید، بپیوندی، و به هر که تو را محروم کرد، عطا کنی، و از هر که به تو ستم کرد، گذشت کنی. پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله،

آن را انجام داد، خداوند به او وحی فرمود:«و حقا که تو را خلقی بزرگ است. [8] ». [9] .
مجلسی می‌گوید:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:و [خدا] به وسیله‌ی پیامبر، عرب را عزت بخشید، و هر که را از ایشان خواست، بزرگی داد، و خدا فرمود:«و آن [مایه‌ی] یادآوری تو و امت توست. [10] ». [11] .
در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام، آمده است:
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام پدران این امتند. پس خوشا به آن کسی که به حق آنان، عارف، و در همه‌ی احوال، فرمانبرشان باشد که خدا او را از بهترین ساکنان بهشت خود قرار دهد، و با بخشش‌ها و خشنودی خود، او را سعادتمند کند. [12] .
و باز در همان تفسیر آمده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:بر تو باد که به خویشان پدر و مادر دینی خود - محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام - نیکی کنی، هر چند نیکی به خویشان پدر و مادر نسبی خود را تباه کرده باشی، و مباد تو را که [نیکی به] خویشان پدر و مادر دینی خود را برای دست‌یابی به [نیکی به] خویشان پدر و مادر نسبی، از دست بدهی؛ زیرا سپاس خویشان پدر و مادر دینی، نزد پدر و مادر دینی - محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام -، از سپاس خویشان پدر و مادر نسبی، نزد پدر و مادر نسبی، سودمندتر است. اگر خویشان پدر و مادر دینی، نزد ایشان، از تو تشکر کنند، با کم‌ترین نظر عنایتی ایشان به تو، همه‌ی گناهانت - هر چند به پری میان فرش تا عرش باشد می‌ریزد. ولی با از دست دادن خویشان پدر و مادر دینی، تشکر خویشان پدر و مادر نسبی، نزد پدر و مادر نسبی، کوچک‌ترین سودی برایت نخواهد داشت. [13] .

پی نوشت ها:
[1] اعراف:176؛ (فاقصص القصص).
[2] غاشیه:21؛ (فذکر انما أنت مذکر).
[3] تاریخ یعقوبی 136:2.
[4] الذریة الطاهرة:119، ح 132.
[5] مکارم الاخلاق:202.
[6] اعراف:199؛ (خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین).
[7] اعراف:199؛ (و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا).
[8] قلم:4؛ (و انک لعلی خلق عظیم).

[9] بحارالانوار 114:78 ح 8.
[10] زخرف:44؛ (و انه لذکر لک و لقومک).
[11] بحارالانوار 173:23.
[12] تفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه‌السلام:330، ح 192.
[13] تفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه‌السلام:334، ح 204.

سوره ابراهیم در خطبه نماز جمعه

ابن‌عساکر با سند خود از ابوزرین نقل کرده است:
در روز جمعه‌ای، حسن بن علی علیه‌السلام برای ما خطبه خواند و بر منبر، سوره‌ی ابراهیم را خواند تا تمام کرد. [1] .
طبرانی با سند خود از مسلم بن عیاض نقل کرده است:
از حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی دو رکعت نماز جمعه پرسیدم، فرمود:آن دو رکعت، [نمازگزار را] از غیر خود، بی‌نیاز می‌کنند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):155، ح 264.
[2] المعجم الکبیر 3:70:2689.

سوگند در داوری

ابن‌شهرآشوب می‌گوید:شخصی، به دروغ ادعا کرد که هزار دینار از حسن بن علی علیه‌السلام طلبکار است؛ پس نزد شریح رفتند، شریح به آن حضرت گفت، آیا سوگند می‌خوری؟ آن حضرت فرمود:اگر رقیبم قسم بخورد، هزار دینار را به او می‌دهم. شریح به آن شخص گفت:بگو:سوگند به آن خدایی که هیچ معبود بحقی جز او نیست و دانای نهان و آشکار است. و آن حضرت فرمود:چنین سوگندی نه، بلکه بگو:سوگند به خدا! من از تو این مقدار طلبکارم. و پول را بگیر. پس آن مرد به همین گونه که آن حضرت فرمود، قسم خورد و هزار دینار را گرفت، و چون برخاست [که برود، ناگاه] بر زمین افتاد و مرد. از آن حضرت علت را پرسیدند، فرمود:ترسیدم اگر به توحید قسم بخورد، به برکت توحید، سوگندش بخشیده شود و از سزای قسم دروغ خود بازماند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] المناقب 7:4.

سلام پیش از کلام

اربلی نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:هر کس پیش از سلام دادن، سخن گفت، پاسخش ندهید. [1] .

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمة 575:1.

سرکوب دشمن یا برآوردن حاجت

روزی شخصی به خدمت امام حسن علیه‌السلام آمد و از دشمن ستمگری که حرمت پیران را نگه نمی‌دارد و بر خردسالان رحم نمی‌کند شکوه کرد.
قال علیه‌السلام:
من خصمک حتی انتصف لک منه؟. فقال له: الفقر. فاطرق علیه‌السلام ساعة ثم رفع رأسه الی خادمه و قال له: احضر ما عندک من موجود. فأحضر خمسة آلاف درهم. فقال: ادفعها الیه. ثم قال له: بحق هذه الأقسام التی أقسمت بها علی متی أتاک خصمک جائرا الا ما أتیتنی منه متظلما [1]
.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
«چه کسی با تو دشمنی کرده است تا داد تو از او بستانم؟ آن شخص عرض کرد: تنگدستی.
آن حضرت، لحظه‌ای سر به زیر افکند و سپس سر را به سوی خادمش بلند کرد و فرمود: هر چه نقد داری، حاضر کن. او پنج هزار درهم آورد.
فرمود: آن را به او بده! سپس به او گفت: به حق آن سوگندهایی که مرا دادی، تو را نیز قسم می‌دهم که هر زمان، دشمنت «فقر» از سر ستیز با تو نزدت آمد، از دست او به شکایت نزد من بیا.»

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ دمشق ابن‌منظور، ج 7، ص 26.
2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 413، به نقل از العدد القویة، ص 359.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 106، ح 24.

سخاوت نسبت به حجاج بیت الله الحرام

ابوهارون نقل می‌کند:
به اتفاق جمعی از حجاج وارد مدینه شدیم، گفتیم چه خوب است که خدمت امام حسن علیه‌السلام برسیم، به محضر آن حضرت رسیدیم و گزارشی از سفر و حال خویش ارائه کردیم.
پس از خداحافظی امام علیه‌السلام برای هر کدام از ما 400 سکه فرستاد، ما به فرستاده‌ی حضرت گفتیم: ما همه از اغنیاء هستیم و نیازی نداریم. فرستاده‌اش گفت: احسان او را رد نکنید.
ما خود دوباره به محضرش شرفیاب شدیم و گفتیم: وضع ما خوب است و ما نیازی نداریم.
قال علیه‌السلام:
لا تردوا علی معروفی فلو کنت علی غیر هذه الحال کان هذا لکم یسیر أما انی مزودکم: ان الله [تبارک و تعالی] یباهی ملائکة بعباده یوم عرفة فیقول: عبادی «جاؤنی شعثا تتعرضون لرحمتی فأشهدکم أنی قد غفرت لمحسنهم و شفعت محسنهم فی مسیئهم» و اذا کان یوم الجمعة فمثل ذلک [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(مرحمتی مرا به من بازنگردانید و من اگر بدین حال نبودم، و مشکل مالی نداشتم این مقدار برای شما کم بود «و باید هدیه‌ی بیشتری می‌دادم»، اما من به شما هدیه‌ای (به عنوان خرجی راه) می‌دهم! خدای تبارک و تعالی روز عرفه بر فرشتگان خویش به خاطر بندگان خود مباهات کرده و گوید: «بندگانم، پریشان نزد من آمده‌اند و خواستار رحمت من هستند. من شما را گواه می‌گیرم که من نیکوکارانشان را بخشیدم و شفاعت نیکوکارانشان را درباره‌ی بدکارانشان پذیرفتم.» وقتی روز جمعه شود نیز همچنین شود.

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام)، ص 151، ح 254.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 95، ح 106.
3- موسوعة المصطفی و العترة علیه‌السلام، ج 5، ص 97، به نقل از تهذیب الکمال ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام، ج 2، ص 271.

سخاوت نسبت به غلام سیاه

روزی امام حسن علیه‌السلام از باغ‌های مدینه عبور می‌کرد دید غلام سیاهی قرص نانی را برای نهار خود آورده، ولی یک لقمه خود می‌خورد و لقمه‌ای به سگ می‌دهد. امام علیه‌السلام از او پرسید: چرا نصف طعام را به سگ دادی؟. غلام گفت: حیا می‌کنم که او به من نگاه کند و من تنها غذا بخورم.

امام علیه‌السلام پرسید: غلام که هستی؟. گفت: ابان بن عثمان.

امام حسن علیه‌السلام پرسید: باغ مال کیست؟. غلام گفت: از همان شخص.

امام علیه‌السلام فرمود: تو را سوگند می‌دهم که همین جا بمانی تا من برگردم.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام رفت و غلام و باغ را از صاحبش خرید و برگشت و به غلام فرمود: من تو را خریدم. غلام گفت: در اطاعت تو هستم.

قال علیه‌السلام:

و قد اشتریت الحائط و أنت حر لوجه الله والحائط هبة منی الیک [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(باغ را خریدم و تو در راه خدا آزادی و باغ هم هدیه‌ای است از من به تو.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 343.

2- تاریخ بغداد، ج 6، ص 34، ح 3059 با کمی اختلاف در صدر حدیث.

3- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج، ص 25.

4- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام)، ص 148، ح 249.

5- فضائل الخمسة، ج 3، ص 309.

6- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 92، ح 102.

7- موسوعة المصطفی و العترة علیهم‌السلام، ج 5، ص 92.

سبز شدن درخت خشک با دعا

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که روزی امام حسن علیه‌السلام با مردی از اولاد زبیر که به امامت او معتقد بود بیرون رفتند و در زیر درخت خشک شده‌ی خرمایی نشستند، زبیر می‌گفت: اگر این نخل خرما داشت از آن می‌خوردیم. امام علیه‌السلام فرمود: خرما می‌خواهی؟ گفت: آری.

امام علیه‌السلام دعا نمود و درخت سبز شده و خرما آورد، مردی که شتربان آنان بود گفت: به خدا قسم این سحر است.

قال علیه‌السلام:

ویلک لیس بسحر و لکن دعوة ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم مستجابة [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (وای بر تو! جادو نیست، اما خواهش فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مستجاب است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 144، ح 4.

2- احقاق الحق، ج 19، ص 331، (به نقل از وسیلة النجاة)

3- اصول کافی، ج 1، ص 462، ح 4.

4- الثاقب فی المناقب، ص 309، ح 1 / 258.

5- الخرایج و الجرائح (راوندی) ج 2، ص 571، ح 1.

6- بحارالأنوار، ج 43، ص 323، ح 1.

7- بصائر الدرجات، ص 276، ح 10، ب 13.

8- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 417.

9- تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 332، ح 57.

10- مدینة المعاجز، ج 3، ص 252، ح 35/873.

11- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 110، ح 2.

سخن امام حسن با امام علی از قتل عثمان

هنگامی که امام علی علیه‌السلام برای مقابله‌ی با آشوبگران جمل و ناکثین عازم بصره بود در ربذه توقفی نمود. امام حسن علیه‌السلام بعد از نماز ظهر در مقابل آن حضرت نشست و گفت: من نمی‌توانم با شما خیلی صحبت کنم. آنگاه گریه کرد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: گریه نکن و سخن خویش را بیان کن. امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان الناس حصروا عثمان فسألتک ان تعتزلهم و تلحق بمکة حتی تؤب الی العرب عوازب احلامها فأبیت، ثم قتله الناس فسألتک أن تعتزل الناس فلو کنت فی حجر ضب لضربت الیک العرب اباط الابل حتی یستحزجوک فغلبتنی، و أنا أس لک الیوم أن لا تقدم العراق، فأنی أخاف علیک أن تقتل بمضیعة [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(مردم عثمان را در محاصره گرفتند و من از شما درخواست کردم که از آنها کناره گرفته و راه مکه در پیش گیری تا بردباری دور افتاده‌ی عرب به او بازگردد و شما نپذیرفتید. سپس از شما درخواست کردم که از چشم مردم دور بمانید چه آن که اگر در هر گوشه‌ای پنهان شوی عرب چندان شتر به سوی تو خواهند دوانید تا تو را بیابند. و امروزه با ناامیدی از اینکه پیشنهادم پذیرفته شود. از تو می‌خواهم که به سوی عراق نروی، زیرا من بر شما بیمناکم که مبادا در گندم‌زاری کشته شوی.)

پی نوشت ها:

[1] 1- امالی شیخ طوسی، ص 52، م 2، ح 37 / 68.

2- انساب الأشراف، بلاذری، ج 2 (طبع اعلمی بیروت، اول با تحقیق محمد باقر محمودی) ص 216، ح 277.

3- بحارالأنوار، ج 32، ص 103، ح 73.

سلام

اهمیت سلام کردن در اخلاق اسلامی

در اخلاق اسلامی و آداب معاشرت، سلام کردن یکی از راه‌های برقراری ارتباط با دیگران است. درباره‌ی اهمیت سلام کردن، حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود:

من بدأ بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه [1] .

(هر کس پیش از سلام کردن سخن گوید، پاسخش را ندهید.)

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمة، ج 2، ص 152.

2- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 129.

3- نثر الدر، ج 1، ص 333، ب 4.

در تفسیر آیه‌ی 12 سوره‌ی سباء که خداوند می‌فرماید: «ما باد را در تصرف سلیمان علیه‌السلام قرار دادیم».
روایات زیادی وجود دارد که همه‌ی آنها حکایت از این دارند که خداوند سریع‌ترین وسیله‌ی حمل و نقل جهان را در اختیار او گذاشت و در همین رابطه امام حسن علیه‌السلام فرمود:
کان یغدو فیقبل باصطخر، ثم یروح فیکون رواحه بکابل [1] .
(ایشان «حضرت سلیمان» این گونه بود که صبح [اگر از خواب] برمی‌خاست و حرکت می‌کرد، در اصطخر (شیراز) خواب نیمروز می‌کرد. و سپس راه افتاده و شامگاه در کابل بود.)

پی نوشت ها:
[1] تفسیر کشاف، ج 3، ص 282.

سدر و کافور بهشتی در تجهیز علی

از امام حسن علیه‌السلام روایت شده است که فرمود:

قال علیه‌السلام:

فوجدنا عند رأسه طبقا من الذهب علیه خمس شمامات من کافور الجنة و سدرا من سدر الجنة. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(نزدیک سر علی بن ابیطالب طبقی زرین یافتیم که پنج ماده‌ی عطرآگین، از کافور بهشتی و همچنین سدری از سدر بهشتی قرار داشت.)

پی نوشت ها:

[1] المقتطفات، ج 2، ص 255 تألیف: ابن‌رویش اندونیسی.

سخن امام حسن با فاطمه پس از شهادت

مرحوم مجلسی در بحارالانوار از اسماء بنت عمیس در ضمن یک روایت طولانی نقل کرد. آنگاه که روح مطهر حضرت فاطمه علیهاالسلام به ملکوت اعلا پیوست، فرزندانش حسن و حسین علیهماالسلام آمدند و جویای حال مادر شدند، وقتی متوجه وفات مادر شدند، امام حسن علیه‌السلام خود را روی پیکر مادر افکند و او را بوسید و فرمود:

قال علیه‌السلام: یا اماه کلمینی قبل ان تفارق روحی بدنی. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (ای مادر، پیش از آن که روح از بدنم خارج شود، با من سخن بگو.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 43، ص 186، ح 18.

2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 271.

3- کشف الغمة، ج 2، ص 63.

روایت شده: روزی عمروبن عاص به معاویه گفت: نزد حسن بن علی علیهماالسلام بفرست و بگو بالای منبر رفته و خطبه بخواند، شاید در سخن گفتن عاجز شود، و بدین وسیله او را در هر محفلی از این جهت مسخره خواهیم کرد، معاویه نزد ایشان فرستاد، امام بالای منبر رفت، در حالیکه مردم و رؤسای اهل شام جمع شده بودند، امام حمد و ثنای الهی گفت، آنگاه فرمود:
ای مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و آن کس که مرا نمی شناسد بداند من حسن پسر علی بن ابی طالب هستم، من پسر پیامبر خدایم، پسر آن کس که خداوند، زمین را برایش پاک و سجده گاه قرار داد، من پسر چراغ فروزان و فرزند پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و بیم رسانم، پسر آخرین پیامبران، و پیشوای فرستادگان، و رهبر پرهیزگاران، و برگزیده پروردگار جهانیانم، من پسر کسی هستم که بعنوان رحمت به سوی جهانیان فرستاده شده، و من پسر کسی هستم که بر جن و انس برانگیخته شد.
معاویه که از سخن امام به سختی افتاده بود، سخن ایشان را قطع کرد و گفت: ای ابا محمد، از این سخنان ما را واگذار، و از ویژگیهای خرما برای ما سخن بگو - قصد او آن بود که امام خجالت کشیده و سخن نگوید - امام فرمود: آری، خرما به وسیله باد بارور می شود، و حرارت خورشید آن را می پزد، و خنکی شب آن را خوشبو و تازه اش می کند، آنگاه امام به سخن اول خود بازگشت و فرمود: من پسر کسی هستم که خواستنش به درگاه خدا پذیرفته می شد، من پسر کسی هستم که شفاعتش مقبول قرار می گیرد، من پسر کسی هستم که نخستین فردی است که از زمین مبعوث می گردد، من پسر کسی هستم که در بهشت را می کوبد، و در برایش گشوده می شود و داخل آن می شود، من پسر کسی هستم که فرشتگان در جنگ به یاریش می شتافتند، و غنائم برایش حلال گشت، به وسیله ترس از فاصله یک ماه یا بیشتر یاری شد.
امام در این سخنان بود، تا اینکه دنیا بر معاویه تیره و تار شد، و از اهل شام و غیر آن ها هر که امام را نمی شناخت او را شناخت.
معاویه گفت: ای حسن، آرزو داشتی که خلیفه شوی اما خلیفه نیستی امام فرمود:
خلیفه کسی است که به روش پیامبر عمل کند، و به اطاعت الهی گردن نهد، و کسی که ستم می کند و سنتهای الهی را تعطیل گذارده، و به دنیا همچون پدر و مادر خود دلبستگی دارد، و بندگان الهی را بردگان و مال خدا

را غارت می کند خلیفه نمی باشد، ولکن او کسی است که به زور حکومتی را به چنگ آورده، و از آن به مدت کوتاهی بهره می برد و به زودی دورانش پایان می یابد، لذتش تمام شده و تبعات آن بر عهده اش باقی می ماند، و اینگونه می باشد که خداوند فرموده: و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا مدتی کم، آنان را چند سال بهره مند ساختیم آن گاه آنچه به ایشان وعده داده شده بود (عذاب الهی) فرا رسید و آنچه از آن بهره مندند، ایشان را بی نیاز نمی کند.
و آن گاه با دست به معاویه اشاره کرد، و از منبر پائین آمد.
و در روایتی اینگونه آمده است:
معاویه گفت: حتی یک نفر در قریش نیست که از نعمت ها و بخشندگیهای ما بهره مند نباشد، امام فرمود:
آری، کسی که پس از خواری به وسیله او عزت یافتی، و کمی خود را به فراوانی رسانیدی.
معاویه گفت: ای حسن آنان کیانند، فرمود:
کسانی که نمی خواهی آنان را بشناسی.
و امام ادامه داد: من فرزند کسی هستم که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود، من فرزند کسی هستم که در کرامت بر همه مردمان آقائی داشت، من فرزند کسی هستم که بر مردم جهان در راستی و بخشندگی برتری داشت، شاخه ای بارور بود، و در برتریها پیشگام، من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خداوند، و خشمش خشم او می باشد پس ای معاویه آیا حق داری به چنین کسی جسارت کنی.
معاویه گفت: نه، گفتارت را درست می دانم، امام فرمود:
حقیقت روشن است و باطل تاریک، آنکس که به حق گرائید پشیمان نشد، و کسی که کار باطل نمود زیانکار گردید، و حقیقت را درست اندیشان می شناسند.
معاویه از منبر پایین آمد و دست امام را گرفت و گفت: هر که به تو بدی کند از آفرین دور باد.
خطبته فی تعریف نفسه و صفات الخلیفة
روی ان عمروبن العاص قال لمعاویة: ابعث الی الحسن ابن علی، فمره ان یصعد المنبر، و یخطب الناس، فلعله ان یحصر، فیکون ذلک مما نعیره به فی کل محفل، فبعث الیه معاویة فاصعده، المنبر، و قد جمع له الناس و رؤساء اهل الشام، فحمد الله الحسن علیه السلام و اثنی علیه ثم قال:
ایها الناس! من عرفنی فانا الذی یعرف، و من لم یعرفنی فانا الحسن بن علی بن ابی طالب، ابن عم نبی الله، اول المسلمین اسلاما، و امی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، و جدی محمد بن عبدالله نبی الرحمة، انا ابن البشیر، انا ابن النذیر، انا ابن السراج المنیر، انا ابن من

بعث رحمة للعالمين، انا ابن من بعث الى الجن و الانس اجمعين.
فقطع عليه معاوية فقال: يا ابا محمد خلنا من هذا، و حدثنا فى نعت الرطب - اراد بذلک تخجيله - فقال الحسن عليه السلام: نعم، التمر، اريح تنفخه، و الحر ينضجه، و الليل يبرده و يطيبه، ثم اقبل الحسن عليه السلام، فرجع فى كلامه الاول، فقال: انا ابن مستجاب الدعوة، انا ابن الشفيع المطاع، انا ابن اول من ينفض عن رأسه التراب، انا ابن من يقرع باب الجنة، فيفتح له فيدخلها، انا ابن من قاتل معه الملائكة، و احل له المغنم، و نصر بالرعب من مسيرة شهر.
فاكثر فى هذا النوع من الكلام، و لم يزل به حتى اظلمت الدنيا على معاوية، و عرف الحسن عليه السلام من لم يكن عرفه من اهل الشام، و غيرهم، ثم نزل.
فقال له معاوية: اما انک يا حسن، قد كنت ترجوا ان تكون خليفة و لست هناک فقال الحسن عليه السلام:
اما الخليفة فمن سار بسيرة رسول الله صلى الله عليه و آله و عمل بطاعة الله عزوجل، و ليس الخليفة من سار بالجور و عطل السنن، و اتخذ الدنيا اما و ابا، و عبادالله خولا، و ماله دولا، ولكن ذلک امر ملک اصاب ملكا فتمتع منه قليلا و كان قد انقطع عنه، فاتخم لذته و بقيت عليه تبعته، و كان كما قال الله تبارک و تعالى: و ان ادرى لعله فتنة لكم و متاع الى حين [1] ، متعناهم سنين ثم جاءهم ما كانوا يوعدون [2] ، و ما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون [3] .
و اومأ بيده الى معاوية، ثم قام فانصرف.
و فى رواية:
فقال معاوية: ما فى قريش رجل الا و لنا عنده نعم مجللة، و يد جميلة، قال:
بلى، من تعززت به بعد الذلة، و تكثرت به بعد القلة.
فقال معاوية: من اولئک يا حسن؟ قال:
من يلهيک عن معرفته
ثم قال الحسن عليه السلام:
انا ابن من ساد قريشا شابا و كهلا، انا ابن من ساد الورى كرما و نبلا، انا ابن من ساد اهل الدنيا بالجود الصادق و الفرع الباسق و الفضل السابق، انا ابن من رضاه رضى الله و سخطه سخط الله، فهل لک ان تساميه يا معاوية؟
فقال: اقول لا تصديقا لقولک، فقال الحسن عليه السلام:
الحق ابلج، و الباطل لجلج، و لن يندم من ركب الحق، و قد خاب من ركب الباطل، و الحق يعرفه ذوو الالباب.
ثم نزل معاوية و اخذ بيد الحسن و قال: لا مرحبا بمن سأک

پی نوشت ها:

[1] الانبیاء: 111.

[2] الشعراء: 205.

[3] الشعراء: 207.

شناسایی خود و معاویه

روایت شده: هنگامی که معاویه به مدینه آمده خطبه خواند و گفت: علی بن ابیطالب کجاست، امام حسن علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: پیامبری مبعوث نشده مگر آنکه از خاندانش برای او جانشینی مقرر شده است، و پیامبری نبوده جز آن که از ستمگران دشمنی برای او وجود داشته است، و علی علیه السلام وصی پیامبر خدا بعد از اوست، و من پسر علی و تو پسر صخر هستی، جد تو حرب و جد من پیامبر خداست، و مادرت هند و مادرم فاطمه است، و جده ام خدیجه و جده ات نثیله است، خداوند از رحمتش دور دارد آنکه از میان من و تو از جهت نسب پست تر، از جهت کفر با سابقه تر، و نامش کمتر، و نفاقش بیشتر است.
تمامی مردمی که حاضر بودند گفتند: خدایا اجابت کن، معاویه از منبر پائین آمد، و خطبه اش را قطع کرد.
خطبته فی توصیف نفسه و معاویة
روی ان معاویة قدم المدینة، فقام خطیبا، فقال: این علی ابن ابیطالب، فقام الحسن بن علی علیه السلام، فخطب و حمدالله و اثنی علیه، ثم قال:
انه له یبعث نبی الا جعل له وصی من اهل بیته، و لم یکن نبی الا و له عدو من المجرمین، و ان علیا علیه السلام کان وصی رسول الله من بعده، و انا ابن علی و انت ابن صخر، و جدک حرب و جدی رسول الله، و امک هند و امی فاطمة، و جدتی خدیجة و جدتک نثیلة، فلعن الله الامنا حسبا، و اقدمنا کفرا و اخملنا ذکرا، و اشدنا نفاقا
فقال عامة اهل المجلس: آمین، فنزل معاویة فقطع خطبته

سلمان رحمه الله می‌گوید: زمانی که هنوز فصل انگور نرسیده بود، خوشه‌ی انگوری برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آوردند.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سلمان رحمه الله فرمود: ای سلمان؛ دو فرزندم حسن و حسین را بیاور تا با من از این انگور بخورند.
سلمان رحمه الله می‌گوید: من به طرف خانه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام رفتم تا حسنین را صدا بزنم، ولی آنها را پیدا نکردم. به خانه‌ی ام‌کلثوم (خاله‌ی آن حضرات) رفتم ولی در آنجا نیز آنها را ندیدم، آمدم و جریان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مضطرب شد و از جا برخواستند و فرمودند: وای ای فرزندانم؛ وای ای نور چشمانم. سپس فرمود:
هر کس مرا به سوی آنان راهنمایی کند، خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند.
خداوند جبرئیل را از آسمان نازل کرد و فرمود: ای محمد؛ برای چه بی‌تاب هستی؟
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بی‌تابی من به خاطر فرزندان من حسن و حسین می‌باشد، چرا که از حیله و نیرنگ یهود بر آنها می‌ترسم.
جبرئیل عرض کرد: ای محمد؛ از نیرنگ منافقین بر آنها بترس! زیرا که نیرنگ آنها از نیرنگ یهود بدتر است، بدان که فرزندانت در باغ «دحداح» هستند.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فورا به طرف آن باغ حرکت کرد و من هم همراه آن حضرت بودم، تا اینکه وارد باغ شدیم. دیدیم امام حسن و امام حسین علیهماالسلام در آغوش یکدیگر به خواب رفتند و حیوانی به شکل مار در کنار آنها قرار دارد. هنگامی که آن مار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید، عرض کرد:
سلام بر شما ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ من مار نیستم، بلکه فرشته‌ای از فرشته‌های کروبین خدا هستم. من به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن از یاد خدا غافل شدم. خداوند بر من غضب کرد و همانطور که می‌بینی مرا به صورت ماری مسخ کرد و از آسمان به زمین راند. سالیان درازی است که می‌خواهم شخص کریمی را در نزد خداوند ببینم، تا از او بخواهم که برای من نزد خداوند شفاعت بنماید، شاید خداوند مرا ببخشد و مرا همانطوری که اول بودم، به صورت فرشته برگرداند. به درستی که او بر هر کاری قادر و توانا است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنها نشست تا اینکه امام حسن و امام حسین علیهماالسلام بیدار شدند و بر روی زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستند.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود: ای فرزندانم؛ به این بیچاره نگاه کنید.
آن بزرگواران گفتند: ای جد ما؛ او کیست؟
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فرزندانم؛ این فرشته‌ای از فرشته‌های کروبین خدا بوده است که به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدنی از یاد خدا غافل شده است، و خداوند او را به این صورت درآورده، حال من به واسطه‌ی شما او را نزد خداوند شفاعت می‌کنم و شما را شفیع قرار می‌دهم، برای او شفاعت کنید.
حسنین علیهماالسلام از جا برخواستند و وضو گرفتند و بعد دو رکعت نماز خواندند و این گونه خدا را خواندند:
خدایا؛ به حق جد جلیل و حبیبمان محمد مصطفی، و به حق پدرمان علی مرتضی، و به حق مادرمان فاطمه‌ی زهرا، از تو می‌خواهیم که او را به حالت اولش برگردانی.
هنوز دعای آنها تمام نشده بود که جبرئیل به همراه گروهی از فرشتگان فرود آمد و به آن فرشته، عفو و رضایت خدای تعالی و برگشتش به سیرت و روش اول را مژده داد.
آنها همگی به آسمان رفتند در حالی که خدای تعالی را تسبیح می‌کردند، آنگاه جبرئیل در حالی که تبسم کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و عرض کرد:
ای رسول خدا؛ آن فرشته بر فرشته‌های هفت آسمان فخر فروشی می‌کند و به آنها می‌گوید: چه کسی مانند من می‌باشد در حالی که من مورد شفاعت دو سید و دو جوان (یعنی امام حسن و حسین علیهماالسلام) قرار گرفتم [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 34 ح 898، بحارالأنوار: 43 / 313.

شما ولی پروردگارید

عالم جلیل القدر سید بن طاووس قدس سره در کتاب «نجوم» می‌گوید:
(معتمد امام زمان علیه‌السلام) شیخ مفید رحمه الله در کتاب «مولد النبی و مولد الأوصیاء» نقل کرده است که، جابر می‌گوید: حضرت ابی‌جعفر امام باقر علیه‌السلام فرمود:
برخی از مردم به محضر امام مجتبی علیه‌السلام رسیدند و عرض کردند: از عجائبی که پدر بزرگوارت نشان می‌داد به ما نشان بدهید.
آن حضرت فرمود: آیا به آن ایمان می‌آورید؟ (و اطمینان پیدا می‌کنید؟)
مردم عرض کردند: آری! به خدا سوگند.
امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: آیا پدرم را می‌شناسید؟
عرض کردند: آری می‌شناسیم (او را دیده‌ایم). آنگاه آن حضرت یک طرف پرده‌ای را که آویخته بود بالا زد، ناگاه مولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دیدند که نشسته است.
امام علیه‌السلام فرمود: شناختید؟
قالوا بأجمعهم: هذا امیرالمؤمنین و نشهد أنت ولی الله حقا و الأمام من بعد.
همه‌ی آن مردم عرض کردند: این امیرمؤمنان علیه‌السلام است و گواهی می‌دهیم شما به حقیقت ولی خدا، و امام بعد از او هستی [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: 43 / 228 ح 8.

شفاعت فرشته‌ای که بشکل مار مسخ شده بود

می‌گویند: روزی خوشه‌ی انگور تازه‌ای در زمانی که هنوز فصل انگور نرسیده بود برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سلمان (رحمة الله علیه) فرمود: «ای سلمان! دو فرزندم حسن و حسین را بیاور تا با من از این انگور بخورند.»
سلمان فارسی می‌گوید: «من بطرف خانه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام رفتم تا حسنین را صدا بزنم ولی آنها را پیدا نکردم. به خانه‌ی ام‌کلثوم (خاله‌ی آن حضرات) رفتم ولی در آنجا نیز آنها را ندیدم. آمدم و جریان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مضطرب شده و از جا برخاستند و گفتند: «وای ای فرزندانم! وای ای نور چشمانم!»
سپس فرمود: «هر کس مرا بسوی آنها راهنمایی کند، پس خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند.»
خداوند جبرئیل را از آسمان نازل کرد و گفت: «ای محمد! برای چه بی‌تاب هستی؟»
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «بی‌تابی من بخاطر فرزندانم حسن و حسین می‌باشد چرا که از حیله و نیرنگ یهود بر آنها می‌ترسم.»
جبرئیل گفت: «ای محمد! از نیرنگ منافقین بر آنها بترس زیرا که نیرنگ آنها از نیرنگ یهود بدتر است. بدانکه فرزندانت حسن و حسین در باغ «دحداح» هستند.»
پس پیامبر فورا بطرف آن باغ حرکت کرد و من هم همراه آن حضرت بودم تا اینکه وارد باغ شدیم. پس دیدیم که حسن و حسین علیهم‌السلام در آغوش یکدیگر به خواب رفته‌اند و حیوانی به شکل مار در کنار آنها قرار دارد.
وقتی آن مار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید عرض کرد: «سلام بر شما ای رسول خدا! من مار نیستم بلکه فرشته‌ای از فرشته‌های کروبین خدا هستم. من به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن از یاد خدا غافل شدم. پس خدا بر من غضب کرد و همانطور که می‌بینی مرا بصورت ماری مسخ کرد و از آسمان به زمین راند. من سالهای زیادی است که می‌خواهم موجود کریمی را در نزد خداوند ببینم تا از او بخواهم که برای من نزد خداوند شفاعت بنماید، شاید که خداوند مرا ببخشد و مرا همانطوری که از اول بودم یعنی بصورت فرشته برگرداند. بدرستی که او بر هر کاری قادر و توانا است.»
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیش آنها نشست تا اینکه امام

حسن و امام حسین علیه‌السلام بیدار شدند. پس بر روی زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستند.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود: «ای فرزندانم! به این بیچاره نگاه کنید!»
آنها گفتند: «ای جد ما! او کیست؟
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای فرزندانم! این فرشته‌ای از فرشته‌های کروبین خدا بوده است که به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن از یاد خدا غافل شده است و خدا او را به این صورت در آورده است. حال من بواسطه‌ی شما او را نزد خداوند شفاعت می‌کنم و شما را شفیع قرار می‌دهم، پس برای او شفاعت کنید.»
حسنین علیهماالسلام از جا برخاستند و وضو گرفتند. بعد دو رکعت نماز خواندند و گفتند: «خدایا! به حق جد جلیل و حبیبمان محمد مصطفی و به حق پدرمان علی مرتضی و به حق مادرمان فاطمه‌ی زهرا از تو می‌خواهیم که او را به حالت اولش برگردانی.»
هنوز دعای آنها تمام نشده بود که جبرئیل به همراه گروهی از فرشته‌ها فرود آمد و به آن فرشته، عفو و رضایت خدای تعالی و برگشتش به سیرت و روش اول را مژده داد. سپس همگی به آسمان رفتند در حالی که خدای تعالی را تسبیح می‌کردند. سپس جبرئیل در حالی که تبسم کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و عرض کرد: «ای رسول خدا! آن فرشته بر فرشته‌های هفت آسمان فخرفروشی می‌کند و به آنها می‌گوید: چه کسی مانند من می‌باشد در حالی که من مورد شفاعت دو سید و دو جوان (یعنی امام حسن و حسین علیهماالسلام) هستم.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز.

شوخی

عجب آدم بامزه‌ای بود، تا حال چنین انسان شوخ طبعی ندیده بودم. از آخرین بار که او را دیده بودم زمان زیادی می‌گذشت. خدا می‌داند این مدت کجا بود و چه می‌کرد....

آمد و بین دوستان نشست. بعد از سلام و احوال پرسی با همه، امام علیه السلام پرسید: خب بگو ببینم حالت چطور است.

- ای، نفسی می‌آید و می‌رود و روزگار را می‌گذرانم، ولی بر خلاف میل خدا و خودم و شیطان.

همه از این حرف او خندیدند، امام هم خندید و پرسید: یعنی چه؟!

- خدا می‌خواهد همواره از او اطاعت کنم و هرگز گناه نکنم، ولی افسوس؛ خودم هم از مرگ بیزارم و نمی‌خواهم بمیرم، ولی چه کنم که روزی به سراغم خواهد آمد؛ شیطان هم می‌خواهد همیشه گناه کنم، اما گاه گاهی عبادتی هم می‌کنم (و دوباره حاضران خندیدند).

در این فکر بودم که او این لطیفه‌ها را از کجا می‌آورد، خودش آنها را می‌سازد یا از کسی می‌شنود، کاش من هم می‌توانستم مثل او همه را خوشحال کنم و لبخندی بر کنج لبی بنشانم.

یکی از حاضران که هنوز خنده بر لب داشت پرسید: ای پسر رسول خدا، راستی چرا از مرگ می‌ترسیم و آن را دوست نداریم؟

امام حسن علیه السلام فرمود: چون شما دنیای تان را آباد و آخرتتان را خراب کرده‌اید، طبیعی است که برای انسان کوچیدن از آبادی به ویرانی بسیار ناگوار است.

همه از شنیدن پاسخ امام تکانی خوردیم؛ حقا که عین حقیقت بود، و او که این سؤال را پرسیده بود پس از شنیدن این جواب منطقی، خنده بر لبش خشک شد و مدت‌ها به فکر فرو رفت. کسی چه می‌دانست، شاید به این می‌اندیشید که خرابی آخرتش را چگونه آباد سازد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] معانی الاخبار، ص 389، ح 29.

شکوه علمی و معنوی در دوران کودکی

«حذیفة بن یمان» (یکی از اصحاب گرانقدر رسول خدا صلی الله علیه و آله) می‌گوید:
من با جمعی از مهاجران و انصار، در یکی از کوههای مکه (در ماجرای فتح مکه یا حجة الوداع) همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم.
ناگاه، امام حسن علیه‌السلام را دیدیم که باشکوه و وقار مخصوصی به سوی ما می‌آید.
رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه‌السلام نگاه کرد و در شأن آن حضرت فرمود: جبرئیل راهنمای حسن علیه‌السلام و میکائیل استوار کننده‌ی او است. او فرزند من و پاک سرشت از خودم و یکی از دنده‌های پیکر من می‌باشد. این کودک، نبیره‌ی من و نور چشم من است.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاست، ما نیز برخاستیم و به استقبال حسن علیه‌السلام شتافتیم، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خطاب به حسن علیه‌السلام می‌فرمود:
«أنت تفاحتی و أنت حبیبی و مهجة قلبی».
یعنی: «تو سیب خوشبوی من هستی، تو محبوب من و برگزیده‌ی خالص قلب من می‌باشی».
در این هنگام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست حسن علیه‌السلام را گرفت و با هم راه رفتند.
ما نیز به همراه آنها حرکت کردیم، تا اینکه آنها در مکانی نشستند و ما هم در همانجا، در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان به چهره‌ی حسن علیه‌السلام می‌نگریست.
سپس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی، حسن علیه‌السلام پس از من، رهبر و راهنمای مردم خواهد شد. او هدیه‌ی خدا است ه به من عنایت کرده است. او از من خبر می‌دهد و آثار مرا به مردم می‌شناساند. او سنت مرا زنده می‌کند و امور مرا در کارهایش، بر عهده می‌گیرد. خداوند متعال به او نظر رحمت می‌نماید. خداوند متعال رحمت کند آن کسی که مقامات حسن علیه‌السلام را بشناسد و در مورد او به من نیکی کند و مرا گرامی بدارد.
هنوز سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که دیدیم یک نفر اعرابی (عرب بیابان‌گرد)، در حالی که چوب دستی خود را در زمین می‌کشانید، به پیش می‌آمد.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما فرمود: آن مرد به سوی ما می‌آید. وقتی که به ما رسید، با گفتار درشت و ناپسندی که پوست بدن شما را

جمع خواهد کرد، با ما سخن خواهد گفت. سپس از اموری سؤال خواهد کرد و سخنانش تند و خشن است.
آن مرد به پیش ما آمد و گفت: محمد صلی الله علیه و آله در میان شما کیست؟
ما گفتیم: تو به محمد صلی الله علیه و آله چه کار داری؟
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود: آرام باش (آن حضرت با این جمله، خودش را به آن مرد شناساند).
در این هنگام، آن مرد عرب تندخو، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: من تا وقتی که تو را ندیده بودم، دشمن تو بودم، ولی حالا که تو را دیدم، بر دشمنیم با تو افزوده شد.
در این هنگام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لبخند زد.
ما خواستیم که آن عرب تندخو را تنبیه کنیم، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما اشاره کرد که: شما ساکت باشید.
در این هنگام، میان آن مرد عرب بداخلاق و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چنین گفتگویی صورت گرفت:
اعرابی گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا تو گمان می‌کنی که پیامبر (خدا) هستی؟! (در حالی که) تو به پیامبران خدا دروغ بستی و برای اثبات ادعای خود، هیچ گونه برهان و دلیلی نداری!
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من چه خبری را به تو بدهم؟
اعرابی گفت: تو از برهان و دلیل بر اثبات پیامبری خودت به من خبر بده.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تو بخواهی یکی از اعضای من، برهان مرا به تو خبر می‌دهد و چنین خبر دادنی برهان مرا محکم‌تر خواهد نمود.
اعرابی گفت: آیا عضو، سخن می‌گوید؟!
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری.
آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به (امام) حسن علیه‌السلام فرمود: ای حسن علیه‌السلام! برخیز.
اعرابی به (امام) حسن علیه‌السلام نگاه کرد و او را در پیش خود کوچک شمرد و گفت: این پسرک را توان سخن گفتن با من نیست.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی تو او را به آنچه که از او می‌پرسی شخصی آگاه می‌یابی.
در این هنگام، (امام) حسن علیه‌السلام خطاب به اعرابی فرمود: شما با قوم بت‌پرست خود نشستید و از روی جهل و انحراف، گستاخی‌ها درباره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمودید و گفتید: محمد صلی الله علیه و آله ابتر (بی‌نسل) است و همه‌ی اعراب با او دشمن هستند. اگر او کشته شود، کسی خون او را طلب نمی‌کند و تو پنداشتی که هر گاه او را بکشی،

قوم تو معاش تو را تأمین می‌کنند، از این رو، تو با اسلحه به اینجا آمده‌ای.
من هم اکنون از مسافرت تو خبر می‌دهم:
تو در شبی ظلمانی، در میان طوفانی شدید، حیران و سرگردان، در بیابان فروماندی، به گونه‌ای که اگر پیش می‌آمدی، کشته می‌شدی و اگر به عقب بازمی‌گشتی، باز به هلاکت می‌رسیدی. همچنان در میان هیولای تاریک مرگ و وحشت به سر می‌بردی که ناگاه چشم باز کردی و خود را در نزد ما دیدی. در این هنگام، چشم تو روشن شد و آرامش یافتی.
اعرابی گفت: ای پسر! تو این گفتار را از کجا می‌گویی؟ گویا تو از تیرگی قلب من پرده برداشتی و در همه جا همراه و شاهد کارهای مخفی من بوده‌ای و بهره‌ای از علم غیب داری!!
(سخنان امام حسن علیه‌السلام آن چنان در آن اعرابی اثر کرده بود که روح و روانش مجذوب اسلام شده بود. از این رو، وی از اسلام جویا شد، تا پس از آگاهی، آن را بپذیرد).
اعرابی گفت: اسلام چیست؟
(امام) حسن علیه‌السلام فرمود: اسلام، عبارت از: تکبیر و گواهی به یکتایی و بی‌همتایی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول خدا است.
اعرابی همان دم مسلمان شد و در راه اسلام پابرجا بود.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیاتی از قرآن را به او آموخت.
اعرابی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا به میان قوم خود برگردد و ماجرای خود را به آنها خبر دهد.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او اجازه داد.
اعرابی نزد قوم خود بازگشت و ماجرای عجیب ملاقات خود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نبیره‌ی آن حضرت؛ یعنی، (امام) حسن بن علی علیه‌السلام و گفتار معجزه‌آسا و شیرین (امام) حسن علیه‌السلام را برای قوم خود، تعریف کرد.
جماعتی از قوم اعرابی، تحت تأثیر (سخنان او) قرار گرفته و همراه او نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و مسلمان شدند.
پس از این ماجرا، هنگامی که مردم (امام) حسن علیه‌السلام را می‌دیدند، می‌گفتند: خداوند مقام ارجمندی را به (امام) حسن علیه‌السلام داده، که به هیچ کس چنین مقامی را نداده است.[1] .
آری، این است یک نمونه از شکوه معنوی و علمی امام حسن علیه‌السلام در دوران کودکی.[2] .

پی نوشت ها:

[1] اقتباس از بحارالانوار، ج 43، صص 333 - 334؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص 241 - 243.
[2] سیره‌ی چهارده معصوم علیه‌السلام، ص 243.

شنیدن وحی در کودکی

ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
ابوالسعادات در «الفضائل» نقل کرده است:شیخ ابوالفتوح در مدرسه‌ی ناجیه، این حدیث را املاء کرد:امام حسن بن علی علیه‌السلام در هفت سالگی، در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر می‌شد، وحی [آیات قرآن] را می‌شنید و آن را حفظ می‌کرد.
سپس نزد مادر خود (حضرت زهرا علیهاالسلام) می‌آمد و آن‌ها را به او ابلاغ می‌کرد. هرگاه علی علیه‌السلام (به منزل) می‌آمد، فاطمه علیهاالسلام را (پیشاپیش) آگاه به آیات نازل شده می‌یافت. از او در این باره می‌پرسید، می‌فرمود:از فرزندت، حسن (می‌آموزم).
روزی علی علیه‌السلام در خانه پنهان شد حسن علیه‌السلام که وحی را شنیده بود، آمد و خواست آن را به مادر خود ابلاغ کند؛ زبانش بند آمد. مادرش تعجب کرد. گفت:مادرم! تعجب نکن؛ زیرا بزرگواری سخن مرا می‌شنود. گوش کردن او، مرا از سخن گفتن بازداشته است. در این هنگام، علی علیه‌السلام بیرون آمد و او را بوسید.
در روایتی آمده است که امام حسن علیه‌السلام فرمود:مادرم! بیانم کوتاه و زبانم بند آمد؛ گویا آقایی مرا زیر نظر دارد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب 7:4.

شستشوی شمشیر از خون عمرو بن عبدود

راوندی می‌گوید:
امام صادق علیه‌السلام فرمود:چون علی علیه‌السلام عمرو بن عبدود را کشت، شمشیرش را به حسن علیه‌السلام داد و فرمود:به مادرت بگو این شمشیر را بشوید. حسن علیه‌السلام پس از مدتی، شمشیر را آورد، در حالی که علی علیه‌السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در وسط شمشیر نقطه‌ای (از خون) بود که پاک نشده بود. علی علیه‌السلام فرمود:مگر زهرا این را نشسته است؟ حسن علیه‌السلام عرض کرد:آری. علی علیه‌السلام فرمود:پس این نقطه چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:علی جان از ذوالفقار بپرس تا پاسخت دهد. پس علی علیه‌السلام آن را تکان داد و فرمود:آیا طاهره تو را از خون آن آلوده‌ی پلید، شستشو نداد؟ خدا شمشیر را به سخن آورد و گفت:آری، و لیکن تو به وسیله‌ی من (تاکنون) کسی را نکشته‌ای که نزد فرشتگان مبغوض‌تر از عمرو بن عبدود باشد، از این رو، پروردگار فرمانم داد و این نقطه از خون او را نوشیدم، و این بهره‌ی من از اوست، و هیچ روزی مرا از غلاف بیرون نمی‌آوری مگر آن که ملائکه آن را ببینند و بر تو صلوات فرستند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الخرائج و الجرائح 215:1 ح 59.

شرط شفاعت او برای ابوسفیان

راوندی می‌گوید:
محمد بن اسحاق گفت:ابوسفیان به مدینه آمد تا با رسول خدا صلی الله علیه و آله تجدید عهد کند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت. او نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت:آیا پسر عمویت امان نامه‌ای برای ما می‌نویسد؟ آن حضرت فرمود:پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی تصمیم به کاری بگیرد، هرگز از آن برنمی‌گردد. حسن بن علی علیه‌السلام که 14 ماهه بود، با زبان عربی روشن فرمود:ای فرزند صخر! بگو:لا اله الا الله، محمد رسول الله؛ تا نزد جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، برایت شفاعت کنم.
ابوسفیان شگفت زده شد. علی علیه‌السلام - در حالی که حسن علیه‌السلام در حال راه رفتن بود - فرمود:سپاس خدایی را که در ذریه‌ی محمد صلی الله علیه و آله نظیر یحیی بن زکریا قرار داد. [1] .
ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
محمد بن اسحاق گفت:ابوسفیان نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت:ای اباالحسن! حاجتی دارم. علی علیه‌السلام فرمود:حاجتت چیست؟ ابوسفیان گفت:با من نزد پسر عمویت، محمد بیا و از او بخواه تا پیمانی با ما ببندد و امان نامه‌ای برای ما بنویسد. علی علیه‌السلام فرمود:ای ابوسفیان! رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو پیمانی بسته است که هرگز از آن برنمی‌گردد. فاطمه علیهاالسلام پشت پرده بود و حسن علیه‌السلام که 14 ماهه بود، پیش رویش راه می‌رفت. ابوسفیان گفت:ای دختر محمد! به این کودک بگو که با جد خود درباره‌ی من سخن بگوید، تا با این سخن بر عرب و عجم آقایی کند. پس حسن علیه‌السلام نزد ابوسفیان آمد و یک دست خود را بر بینی او، و دست دیگر را بر ریش او زد و خدای سبحان، حسن علیه‌السلام را به سخن آورد و گفت:ای ابوسفیان! بگو لا اله الا الله، محمد رسول الله؛ تا شفیعت شوم. علی علیه‌السلام فرمود:سپاس خدایی را که نظیر یحیی بن زکریا در آل محمد صلی الله علیه و آله از ذریه‌ی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، قرار داد و «در کودکی به او حکمت دادیم [2] ». [3] .

پی نوشت ها:
[1] الخرائج و الجرائح 236:1 ح 1.

[2] مريم:12؛ (و آتيناه الحكم صبيا)
[3] المناقب 4:6.

شروط صلح

طبری می‌گوید:
امام حسن علیه‌السلام پراکندگی مردم را که دید، پیکی نزد معاویه فرستاد تا صلح کند. معاویه، عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سمره را نزد او فرستاد. آنان در مدائن، نزد او آمدند، و آنچه می‌خواست، دادند و با او مصالحه کردند که از بیت المال کوفه، برای هزینه‌ی آن اموری که شرط کرده بود، 5000000 درهم دریافت کند. سپس در میان عراقیان ایستاد و فرمود:ای اهل عراق! من از 3 گناه شما چشم می‌پوشم:کشتن پدرم، زخمی ساختنم، و چپاول اموالم. [1] .
ابن‌اعثم می‌گوید:
سپس حسن بن علی علیه‌السلام، عبدالله بن نوفل - خواهرزاده معاویه - را خواست و به او فرمود:نزد معاویه برو و از جانب من، به او بگو:تو اگر جان، مال، فرزندان و زنان مردم را امان دهی، با تو بیعت می‌کنم و گرنه بیعت نمی‌کنم.
عبدالله بن نوفل نزد معاویه رفت و سخنان حسن علیه‌السلام را به او گفت. معاویه گفت:هر چه دوست داری، بخواه. عبدالله بن نوفل گفت:حسن علیه‌السلام به من دستور داد که شروطی با تو ببندم. معاویه گفت:چه شروطی؟ عبدالله بن نوفل گفت:حسن علیه‌السلام این امر را به تو وامی‌گذارد، به شرط این که او پس از تو، به حکومت برسد و در هر سال، 5000000 درهم از بیت المال داشته باشد، و مالیات «دارابجرد» فارس به او برسد و همه‌ی مردم از یک دیگر در امان باشند.
معاویه گفت:قبول کردم. و برگ سفیدی را خواست و بر آن گلی نهاد، و با انگشتر خود بر آن مهر زد و گفت:این کاغذ سفید را بگیر و نزد او ببر و به او بگو:هر چه می‌خواهد و دوست دارد، در آن بنویسد، و اصحاب خود را بر آن شاهد گیرد، و این، مهر و اقرار من است.
عبدالله بن نوفل آن را برداشت و نزد حسن علیه‌السلام رفت. گروهی از یاران معاویه که از بزرگان قریش بودند، از جمله:عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سمره و برخی از بزرگان شام، همراه او بودند. آنان آمدند و سلام کردند و گفتند:ابامحمد! معاویه همه‌ی خواسته‌های تو را برآورد. هر چه می‌خواهی، بنویس. حسن علیه‌السلام فرمود:هیچ رغبتی به خلافت پس از او ندارم. اگر آن را می‌خواستم، اکنون واگذار نمی‌کردم. اما آن اموال، معاویه حق ندارد که اموال مسلمانان را به من بدهد. غیر از این‌ها را بنویس. این، نامه‌ی صلح است. [2] .
ابن‌أعثم می‌گوید:

سپس حسن بن علی علیه‌السلام کاتب خود را خواست و نوشت:این، آن شروطی است که حسن بن علی علیه‌السلام بنابر آن‌ها، با معاویة بن ابی‌سفیان صلح کرد:
با او صلح کرد به این شرط که در برابر واگذاری ولایت امیرمؤمنان، در میان مردم، طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش خلفای صالح، عمل کند؛ کسی را پس از خود به ولایت عهدی نگمارد، بلکه اختیار را به شورای مسلمانان واگذارد؛ مردم در هر جای زمین خدا که هستند - شام،عراق، حجاز و... - در امان باشند؛ جان‌ها، مال‌ها، زن‌ها و فرزندهای اصحاب و شیعیان علی علیه‌السلام در امان باشند؛ و در این مورد، عهد و پیمان خدا و وفای به آنچه از بندگانش گرفته، بر ذمه‌ی معاویه است؛ و در پنهان و آشکار، برای حسن بن علی علیه‌السلام، و هیچ یک از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بلا و تباهی نخواهد و در افقی از آفاق زمین، احدی از ایشان را نترساند.
بر این شروط، عبدالله بن نوفل، عمر بن ابی‌سلمه و... گواهی دادند.
سپس حسن علیه‌السلام این نامه را به پیک‌های خود معاویه برای او فرستاد تا بر او، به مضامین آن، گواه باشند. این خبر که به قیس بن سعد رسید، به اصحاب خود گفت:اینک یکی از این دو را برگزینید:جنگ بدون امام، یا بیعت برای گمراهی. گفتند:برای ما، بیعت از خونریزی آسان‌تر است. قیس بن سعد باقی‌مانده‌ی سپاه خود را ندا داد و به عراق برگرداند.
او این اشعار را می‌خواند:
مرا از دیار مسکن، به این دیار درماندگی آورد که امام حق تسلیم شد.
از زمانی که این خبر را شنیدم، پیوسته سرگردانم و با خشوع دل و پی‌جویانه، دیده‌بان ستارگانم.
سپس قیس بن سعد به کوفه رفت. حسن بن علی علیه‌السلام نیز آن جا بود. [3] .
طبرسی می‌گوید:
معاویه درباره‌ی صلح و سازش، نامه‌ای به حسن علیه‌السلام نوشت و آن را همراه نامه‌های [تسلیم] اصحاب وی به معاویه، برای او فرستاد. حسن علیه‌السلام پس از آن که شروط فراوانی برای صلح قرار داد، آن را پذیرفت. از جمله‌ی شروط این بود:معاویه ناسزاگویی به امیرمؤمنان، به ویژه در قنوت نماز، را ترک کند؛ شیعیان او را امان دهد؛ به هیچ یک از آنان بدی نرساند و حق هر صاحب حقی را به او برساند. [4] .
ابن‌أعثم می‌گوید:
معاویه با سپاه خود به راه افتاد تا به کوفه رسید و در قصرالاماره فرود آمد. سپس پیکی نزد حسن بن علی علیه‌السلام فرستاد و پیغام داد:ابامحمد! بیا بیعت کن. و حسن بن علی علیه‌السلام پیغام نزد معاویه

فرستاد:به شرطی با تو بیعت می‌کنم که همه‌ی مردم [از شرت] در امان باشند. معاویه گفت:همه در امانند جز قیس بن سعد، او نزد من امان ندارد. حسن علیه‌السلام پیغام فرستاد:بیعت نمی‌کنم مگر آن که همه را امان دهی. معاویه پذیرفت و حسن علیه‌السلام آمد و بیعت کرد.
معاویه پیکی نزد حسین بن علی علیه‌السلام فرستاد و از او خواست تا بیعت کند. حسین علیه‌السلام نپذیرفت. حسن علیه‌السلام فرمود:معاویه! حسین علیه‌السلام را مجبور نکن، که او هرگز بیعت نمی‌کند تا این که کشته شود، و کشته نمی‌شود تا این که خاندانش کشته شوند و خاندانش کشته نمی‌شوند، تا این که شیعیانش کشته گردند، و شیعیانش کشته نمی‌شوند تا این که شامیان نابود گردند. معاویه از حسین علیه‌السلام دست کشید و مجبورش نکرد.
سپس معاویه پیکی نزد قیس بن سعد فرستاد و از او خواست تا بیعت کند. او نیز نپذیرفت. حسن علیه‌السلام او را خواست و به او دستور داد بیعت کند. او گفت:ای فرزند رسول خدا! بیعت تو در گردن من است. سوگند به خدا! هرگز آن را برندارم تا تو آن را برداری. حسن علیه‌السلام فرمود:از بیعت من آزادی. بیعت کن که من نیز بیعت کردم. پس قیس نیز بیعت کرد. معاویه گفت:قیس! برایم ناگوار است که مردم نزد من باشند، و تو زنده باشی. قیس گفت:معاویه! سوگند به خدا! برای من نیز تلخ است که ولایت مسلمانان به تو رسد، و من زنده باشم. [5] .
شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از ذریح نقل کرده است:
امام صادق علیه‌السلام فرمود:قیس بن سعد بن عباده‌ی انصاری - که فرمانده‌ی سپاه امام بود - نزد معاویه رفت؛ معاویه به او گفت:بیعت کن! او به حسن علیه‌السلام نگریست و عرض کرد:ابامحمد! آیا بیعت کردی؟ معاویه گفت:چرا [از مخالفت] دست برنمی‌داری؟ سوگند به خدا! تو را می‌کشم. قیس گفت:هر چه می‌خواهی بکن. سوگند به خدا! اگر بخواهی [نیز] کم می‌آوری. او همچون شتر، تنومند بود، و ریشی کم‌پشت داشت. حسن علیه‌السلام به سوی قیس برخاست و فرمود:قیس! بیعت کن. قیس بیعت کرد. [6] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ طبری 165:3.
[2] الفتوح 3 و 292:4.
[3] الفتوح 3 و 293:4.
[4] اعلام الوری 403:1.

[5] الفتوح 3 و 294:4.
[6] اختيار معرفة الرجال 326:1.

شیعه حقیقی

امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود:
شخصی به حسن بن علی علیه‌السلام گفت:من از شیعیان شما هستم. آن حضرت فرمود:ای بنده‌ی خدا! اگر در امر و نهی ما فرمانبری، راست می‌گویی، و اگر نیستی، با ادعای منزلت بزرگی که اهل آن نیستی، بر گناهان خود میفزا. نگو من از شیعیان شما هستم، بلکه بگو من از یاوران و دوستداران شما، و دشمن دشمنان شما هستم. و تو در خیر، و به سوی خیر می‌باشی. [1] .
دیلمی می‌گوید:
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:این که شیعه‌ی ما چگونه بمیرد، آیا درنده‌ای او را بخورد، یا در آتش بسوزد، یا غرق شود، یا به دارش زنند، یا کشته شود،؛ به او زیانی نمی‌رساند. سوگند به خدا! او [در هر حال،] صدیق شهید است. [2] .

پی نوشت ها:
[1] التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه‌السلام:308، ح 153.
[2] اعلام الدین:457.

شمار امامان معصوم

یکی از ویژگی‌های امامت امامان معصوم آن است که از طرف پروردگار هستی گزینش و انتخاب شدند. از این رو شمار رهبران معصوم علیهم‌السلام مشخص است که امام مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

عددهم عدد شهور الحول [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شمار امامان معصوم علیهم‌السلام به عدد ماه‌های سال است. «یعنی دوازده ماه و امامان دوازده گانه.»)

پی نوشت ها:

[1] المقتطفات، ج 2، ص 285.

شرایط پذیرش صلح

پس از روشن شدن بی‌وفایی کوفیان و یاران امام حسن علیه‌السلام، و پیشنهاد صلح معاویه به آن حضرت، امام علیه‌السلام به معاویه نامه‌ای نوشت جهت پذیرش صلح با شرایطی که امام در نظر داشت. معاویه با دیدن نامه‌ی امام حسن علیه‌السلام کاغذی سفید ولی امضاء و مهر شده فرستاد و نوشت که هر شرطی می‌خواهی در آن بنویس من می‌پذیرم.
و نیز زهری می‌گوید: وقتی آن نامه‌ی سفید که آخرین سطر آن را معاویه امضاء کرده بود و برای امام حسن علیه‌السلام فرستاد و پیشنهاد کرد که؛ برای صلح هر شرطی که خواستی، خودت بنویس. آن حضرت شرایط را نوشت و پس از نوشتن شرائط خطاب به معاویه فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان أعطیتنی هذا فانی سامع مطیع و علیک أن تفی به... فقال الحسن علیه‌السلام، و أنا قد اشترطت علیک حین جاءنی سجلک و أعطیتنی العهد علی الوفاء بما فیه. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(اگر این شرط را که نوشتم برایم تعهد کنی، من شنوای مطیع خواهم بود و تو را لازم است که بدان وفا کنی... «در این بین گویا پس از رسیدن معاویه به کوفه و تسلیم یاران امام حسن علیه‌السلام معاویه نامه‌ی قبلی امام را ملاک قرار داد و ادعا کرد که من به همان نامه‌ی اول عمل می‌کنم و از عمل به مواد عهدنامه‌ای که امضای معاویه در آن بود، خودداری کرد. لذا حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: من نیز شرط کردم با تو وقتی امضای تو آمد و تعهد به من دادی، بدانچه که در آن است وفا کنی من شرایط را نوشتم که با توجه به امضای خود در پای ورقه‌ی سفید، اکنون باید به آن عمل کنی.)
این سخن حضرت در واقع اعتراض به معاویه بود که عهدنامه را برداشت و از دادن آن امتناع می‌کرد.

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام)، ص 186، ح 311.
2- تاریخ طبری، ج 3، ص 167.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 353، ح 35.
4- نهایة الأرب، ج 7، ص 13.

شباهت اهل بیت به یکدیگر

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه‌السلام و اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام در اخلاق و در قیافه و اندام به یکدیگر شباهت داشتند، چون همه از یک نور بودند.
قال علیه‌السلام:
صور الله علیا - علیه‌السلام - فی ظهر أبی‌طالب علی صورة محمد - صلی الله علی و اله - فکان علی بن أبی‌طالب أشبه الناس برسول الله و کان الحسین بن علی أشبه الناس بفاطمة - علیهاالسلام - و کنت أشبه الناس بخدیجة الکبری [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خداوند شکل و قیافه‌ی اندام امام علی علیه‌السلام را در صلب حضرت ابوطالب، همانند شکل و اندام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد، پس امام علی بن ابیطالب شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. و حسین بن علی علیه‌السلام شبیه‌ترین انسان‌ها به فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام بود و من شبیه‌ترین انسان‌ها به خدیجه‌ی کبری علیهاالسلام هستم.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 522، ح 11.
2- کنز الدقائق، ج 14، ص 165.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 526، ذیل ح 15.
4- مناقب ابن‌شهرآشوب ج 4، ص 2.

شرایط امام برای اخذ بیعت از مردم

مردم کوفه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای بیعت با امام حسن مجتبی علیه‌السلام بر او وارد شدند.
امام علیه‌السلام ضمن خطبه‌ای که ایراد فرمود شرایط پذیرش بیعت مردم را چنین بیان نمود:
قال علیه‌السلام:
الحمدلله علی ما قضا من أمر و خص من فضل و عم من امر، و جلل من عافیة، حمدا یتمم به علینا نعمه و نستوجب به رضوانه، ان الدنیا دار بلاء و فتنة و کل ما فیها الی زوال و قد نبأنا الله عنها کیما نعتبر، فقدم الینا بالوعید کی لا یکون لنا حجة بعد الانذار، فازهدوا فیما یفنی، و ارغبوا فیما یبقی و خافوا الله فی السر و العلانیة ان علیا علیه‌السلام فی المحیاء و الممات و المبعث عاش بقرر و مات بأجل و انی أبایعکم علی أن تسالموا من سالمت و تحاربوا من حاربت. فبایعوه علی ذلک [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سپاس خدای را به خاطر اجرای فرمان و بزرگواری‌ها که روا داشته و فرامینی که فراگیر کرده است و عافیتی که کریمانه روا داشته است. سپاسی که بدان نعمت‌های او بر ما تمام گردد و به وسیله‌ی آن رضوان و مغفرت او را سزاوار شویم.
همانا که دنیا سرزمین گرفتاری و فتنه است و هر چه که در آن است، رو به سوی زوال دارد و خداوند از آن زوال آگاهمان کرده است تا عبرت گیریم. بدین جهت هشدارهای خود را به سوی ما روانه ساخته که پس از بیم دادن حجتی نداشته باشیم. پس در آنچه که فانی است زاهدمنش باشید و در آنچه که باقی است، رغبت داشته باشید و از خداوند در نهان و آشکار هراس داشته باشید.
بدانید که حضرت علی علیه‌السلام در زندگی و مرگ و برانگیخته شدن رهسپار است و به اندازه‌ای که مقدر بوده است و در پی اجل خویش درگذشت و من با شما بیعت می‌کنم که با آن کس آشتی کردم، همزیستی کنید و با آن کس که من جنگیدم، ستیز کنید. آنان نیز بدین عهد با ایشان بیعت کردند.)
و در حدیث دیگر در همین رابطه فرمود:
قال علیه‌السلام:
تبایعون علی السمع و الطاعة، و تحاربون من حاربت و تسالمون من سالمت [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(با من چنین بیعت می‌کنید، که سخنم را بشنوید و فرمان برید و با آن کس که به جنگیدم، بجنگید و با آن کس که صلح کردم، آشتی کنید)

پی نوشت ها:
[1] 1- توحید صدوق، ص 377 و 378. ح 24.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 552، ح 3.
[2] 1- الامامة و السیاسة دینوری، ص 163.
2- المستدرک للحاکم، ج 3، ص 173.
3- انساب الأشراف، ج 3، ص 68، ح 77.
4- تاریخ الطبری، ج 3، ص 167.
5- علی و فرزندانش، دکتر طه حسین مصری، ص 201.
6- مسند امام مجتبی علیه‌السلام ص 492، ح 4 و ص 269، و ص 273، ح 15 و ص 353، ح 35 و ص 535، ح 39، و ص 319، ح 14، و ص 276، ح 22.
7- نهایة الأرب، ج 7، ص 11.

شرایط امام برای بیعت با معاویه

امام حسن مجتبی علیه‌السلام پس از مشاهده‌ی بی‌وفایی یاران، و آمدن معاویه به کوفه عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را که خواهرزاده‌ی معاویه بود به سوی او فرستاد و به او فرمود:
قال علیه‌السلام:
صر الی معاویة له عنی: انک ان أمنت الناس علی أنفسهم و اموالهم و اولادهم و نسائهم بایعتک، و ان لم تؤ منهم لم أبایعک [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(به او فرمود: برو به جانب معاویه و از طرف من به او بگو: تو اگر مردم را نسبت به جان‌ها و اموال و فرزندان و زنانشان امان دهی، با تو بیعت می‌کنم و اگر امان ندهی با تو بیعت نمی‌کنم.)
و در حدیث دیگری آمده است، آنگاه که معاویه وارد کوفه شد، به دارالاماره رفت و برای امام حسن مجتبی علیه‌السلام پیغام داد که برای بیعت با من حاضر شو، امام علیه‌السلام برای او پیغام فرستاد که با تو بیعت می‌کنم به این شرط که همه‌ی مردم در امان باشند. معاویه در پاسخ گفت: همه در امانند، مگر قیس بن سعد. امام دوباره به او پیغام داد که:
فأرسل الیه الحسن علیه‌السلام: أبایعک علی أن الناس کلهم آمنون...
فقال معاویة: الناس کلهم امنون الا قیس بن سعد، فانه لا أمان له عندی.
فأرسل الیه الحسن علیه‌السلام: انی لست مبایعا، أو تؤمن الناس جمیعا و الا لم أبایعک [2] .
(امام حسن علیه‌السلام در جواب معاویه پیغام فرستاد که: با تو بیعت می‌کنم که تمام مردم در امنیت (امان) باشند. معاویه گفت: همه‌ی مردم در امان هستند، مگر قیس بن سعد که به او امان نمی‌دهم. سپس امام حسن علیه‌السلام در جواب او پیغام فرستاد که: من بیعت نمی‌کنم، مگر آن که تمام مردم را امان دهی و گرنه با تو بیعت نمی‌کنم.)

پی نوشت ها:
[1] الفتوح (ابن‌اعثم کوفی،) ج 4، ص 292.
[2] الفتوح (ابن‌اعثم کوفی) ج 4، ص 294.

شفاعت حسنین از فرشته خطاکار

از سلمان فارسی روایت شده است که روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انگوری به هدیه آوردند، آن حضرت حسنین را طلبید که با او انگور میل کنند، ولی هر چه گشتند آن دو را نیافتند تا اینکه جبرییل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت در باغستان ابی‌دحداح خوابیده‌اند.
وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن باغ رفت، دید ماری بزرگ با برگ ریحانی آن دو را باد می‌زند، آن مار بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و گفت: یا رسول الله من فرشته‌ای هستم که لحظه‌ای از یاد خدا غافل شدم و خداوند مرا به این صورت مسخ نموده به زمین تبعید کرد، اکنون از من شفاعت نما تا به حال اول باز گردم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسنین را بیدار نموده و از آن دو خواست شفاعت کنند.
آن دو بزرگوار وضو گرفتند و نمازی خواندند و بدین گونه دعا کردند:
قالا الامامان الحسن و الحسين عليهماالسلام:
اللهم بحق جدنا الجليل الحبيب محمد المصطفى، و بابنا على المرتضى، و بامنا فاطمة الزهراء الا ما رددته الى حالته (الاولى) [1] .
امام حسن و امام حسین علیهماالسلام فرمودند:
(بارالها! بحق جد بزرگوار و محبوب ما، محمد مصطفی و به خاطر پدرمان علی مرتضی و مادرمان فاطمه‌ی زهرا سوگندت می‌دهیم که او «آن فرشته که اکنون به صورت مار درآمده است» را به حالت نخست بازگردانی.)
جبرییل بر پیامبر فرود آمد و خبر بازگشت آن فرشته را به حال اول داد و با او به آسمان رفت؛ سپس وقتی که بر پیامبر نازل شد گفت: آن فرشته بر سایر فرشتگان افتخار نمود که من در شفاعت سیدین سندین حسن و حسین هستم.

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 43، ص 314، ح 73.
2- مدينة المعاجز ج 3، ص 292، ح 60 / 898، و ج 4، ص 17، ح 106 / 1053، به نقل از منتخب الوايعى، ص 261 و 262.

شباهت اهل بیت به یکدیگر

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه‌السلام و اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام در اخلاق و در قیافه و اندام به یکدیگر شباهت داشتند، چون همه از یک نور بودند.
قال علیه‌السلام:
صور الله علیا - علیه‌السلام - فی ظهر أبی‌طالب علی صورة محمد - صلی الله علی و اله - فکان علی بن أبی‌طالب أشبه الناس برسول الله و کان الحسین بن علی أشبه الناس بفاطمة - علیهاالسلام - و کنت أشبه الناس بخدیجة الکبری [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خداوند شکل و قیافه‌ی اندام امام علی علیه‌السلام را در صلب حضرت ابوطالب، همانند شکل و اندام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد، پس امام علی بن ابیطالب شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. و حسین بن علی علیه‌السلام شبیه‌ترین انسان‌ها به فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام بود و من شبیه‌ترین انسان‌ها به خدیجه‌ی کبری علیهاالسلام هستم.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 522، ح 11.
2- کنز الدقائق، ج 14، ص 165.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 526، ذیل ح 15.
4- مناقب ابن‌شهرآشوب ج 4، ص 2.

شیوه سوگند دادن دروغگویان

شخصی به دروغ ادعا کرد که از امام حسن علیه‌السلام هزار دینار طلبکار است. هر دو به نزد شریح قاضی رفتند. شریح به امام حسن علیه‌السلام گفت: سوگند می‌خوری که به او بدهکار نیستی؟.

حضرت فرمود: اگر خصم من سوگند خورد من هزار دینار به او می‌دهم. شریح خواست او را به خدای یگانه و عالم غیب و شهود سوگند دهد، حضرت فرمود: به او بگو که این گونه سوگند یاد کند:

قال علیه‌السلام:

بالله ان لک علی هذا، و خذ الألف... فسئل الحسن علیه‌السلام عن ذلک، فقال: خشیت أنه لو تکلم بالتوحید یغفر له یمینه ببرکة التوحید، و یحجب عنه عقوبة یمینه [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بگو بالله که مرا نزد تو چنین مبلغ است و هزار دینار بگیر. (آن شخص سوگند یاد کرد و هزار دینار گرفت، اما همین که بپاخاست به زمین خورد و مرد) از امام حسن علیه‌السلام در این باره «نوع خاص قسم خوردن» سؤال شد و ایشان فرمود: بیم آن داشتم که اگر با وحدانیت خدا سوگند خورد، «خداوند» سوگندش را به برکت توحید بخشوده و از عقوبت قسمش درگذرد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 43، ص 327، ذیل ح 6، ب 15.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 122، ح 30.

3- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 7.

4- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 100.

شعرها

اشعار منسوب به ائمه علیهم‌السلام همه‌اش حکمت، پند، عرفان و اخلاق است که برای سربلندی و عظمت امت اسلامی و آموزش اصول و ارزش‌های والای اسلامی سروده شده‌اند. در این بخش، بخش اندکی از اشعار امام حسن علیه‌السلام را نقل می‌کنیم؛
قال علیه‌السلام:
1- قال علیه‌السلام فی الحذر من تقلب اللیالی:
ذری کدر الأیام ان صفائها
تولی بأیام السرور الذواهب
و کیف یغر الدهر من کان بینه
و بین اللیالی محکمات التجارب
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
امام علیه‌السلام در پرهیز از دگرگونی روزگار فرمود: [ای دل] از تیرگی روزگار چشم‌پوشی کن که صفای آن، با روزهای خوش طلایی دوست داشتنی است. زمانه چگونه فریب می‌دهد آن را که میان او و شب‌ها تجربه‌های استوار وجود دارد.)
2- و قال علیه‌السلام فی التذکیر بالموت:
قل للمقیم بغیر دار اقامة
حان الرحیل فودع الأحبابا
ان الذی لقیتهم و صحبتهم
صاروا جمیعا فی القبور ترابا
در مورد پند گرفتن از مرگ فرمود: (به آن کس که در خانه ناپایدار «دنیا» رخت افکنده بگو. زمان کوچ رسیده، با دوستان وداع کن. آنان که با آنها دیدار کردی و انیس گشتی، همگی در گورها به خاک تبدیل شدند.)
3- و قال علیه‌السلام فی التذکیر:
یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها
ان المقام بظل زائل حمق
در مورد پند فرمود: (ای اهل لذت‌های دنیا، برای آنها «لذات دنیایی» بقایی نیست. همانا ایستادن و رحل اقامت انداختن در زیر سایه‌ی ناپایدار ابلهی است.)
4- و قال علیه‌السلام فی الزهد فی الدنیا:
لکسرة من خسیس الخبز تشبعنی
و شربة من قراح الماء تکفینی
و طمرة من رقیق الثوب تسترنی

حیا و ان مت تکفینی لتکفینی
درباره‌ی زهد در دنیا فرمود:
(پاره‌ای از تکه نانی سیرم می‌کند و جرعه‌ای از پیاله‌ای آب سیرابم می‌نماید. کهنه پاره‌ای از لباسی نازک مرا می‌پوشاند؛ اگر زنده باشم و اگر بمیرم، «همان قطعه پارچه» کفایتم کند که کفنم گردد.)
5- و له علیه‌السلام فی السخاء:
ان السخاء علی العباد فریضة
لله یقرأ فی کتاب محکم
وعد العباد الاسخیاء جنانه
و أعد للبخلاء نار جهنم
و از اوست درباره‌ی سخاوت:
(همانا که سخاوت «و بخشیده بودن» بر بندگان فریضه‌ی الهی است. خداوند در کتابی استوار. بندگان سخاوت‌مند خویش را به بهشت‌های خود وعده داده است و برای خسیسان آتش دوزخ آماده کرده است. یعنی آن کس که دستانش برای نیازمندان گشوده نگردد. او مسلمان نیست.)
6- و بلغه علیه‌السلام سب ابن‌العاص له فی مجلس معاویة، فأتی معاویة و خطبه فی المجلس:
أتأمر یا معاوی عبد سهم
بشتمی و الملأ منا شهود
اذا أخذت مجالسها قریش
فقد علمت قریش ما ترید
أأنت تظل تشتمنی سفاها
لضغن ما یزول و ما یبید
فهل لک من أب کأبی تسامی
به من قد تسامی أو تکید
و لا جد کجدی یا ابن حرب
رسول الله ان ذکر الجدود
و لا أم کأمی فی قریش
اذا ما حصل الحسب التلید
فما مثلی تهکم یا ابن حرب
و لا مثلی ینهنهه الوعید
فمهلا لا تهیج بنا أمورا
یشیب لهولها الطفل الولید
به ایشان خبر رسید که ابن‌عاص ایشان را در مجلس معاویه دشنام داده است. پس نزد معاویه رفت و در مجلس او وی را مخاطب قرار داد: (ای معاویه! آیا برده سهم را دستور می‌دهی که در حضور مردم مرا دشنام

دهد. وقتی قریش مجالس خود را برپا می‌کنند، قریش داند که تو چه منظوری داری. آیا تویی که همچون ابلهان همواره مرا دشنام می‌دهی برای کینه‌ای که نه از بین می‌رود نه برکنار می‌ماند.
آیا تو را پدری مانند من هست که برابری کند با او کسی که توان برابری یا افتخار دارد.
ای پسر حرب، جدی چون جد من رسول الله نباشد اگر نیاکان را یادآوری شوند.
و در قریش، مادری چون مادر من نباشد اگر دنبال نجیب زادگان روند.
ای زاده‌ی حرب چون منی از پای نیفتد و چون منی با ترساندن لرزان نشود.
پس آرام گیر و کارهایی را که کودکان از هراس آن پیر شوند، بر سر ما نیاور.)
7- عن علی بن عقبة، عن ابیه قال: دخل الحسن بن علی بن أبی‌طالب علیهماالسلام علی معاویة و عنده شاب من قریش یتفاخرون و الحسن ساکت، فقال له: یا حسن و الله ما أنت بکلیل اللسان، و لا بما شوب الحسب، فلم لا تذکر فخرکم و قدیمکم، فأنشأ الحسن یقول:
فیم الکلام و قد سبقت مبرزا،
سبق الجواد من المدی المتباعد
نحن الذین اذا القوم تخاطروا
طبنا علی رغم العدو الحاسد
علی بن عقبه به نقل از پدرش گوید: حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام نزد معاویه رفت و نزد او جوانانی از قریش بودند که تفاخر می‌کردند. و [امام] حسن ساکت بود. [معاویه] به او گفت: ای حسن و الله که تو گنگ زبان و آلوده نسب نیستی، چرا افتخارات و گذشته‌هایتان را نمی‌گویی، امام حسن علیه‌السلام سرود:
(سخن در چیست؟ در حالی که من یکه‌ی پیش افتاده و چون اسب تیزتک از دیدگاه دور شده‌ام. ما آنهایی هستیم که اگر سران مباهات کنند، علی‌رغم دشمن حسود از همگان سر خواهیم شد.)
8- و قال علیه‌السلام فی الحث علی العطاء:
اذا ما أتانی سائل قلت مرحبا
بمن فضله فرض علی معجل
و من فضله فضل علی کل فاضل
و أفضل أیام الفتی حین یسأل
در ترغیب بخشش فرمود:
(وقتی درخواست کننده‌ای نزد من آید، خواهم گفت درود بر آن که بخشش به او فریضه‌ای آنی بر من است. و آن که بخشش به او مزیتی بر هر

بخشنده است و بهترین روزگار جوان مرد زمانی است که از او درخواست می‌شود.)
9- و له علیه‌السلام فی السخاء:
خلقت الخلائق فی قدرة
فمنهم سخی و منهم بخیل
فأما السخی ففی راحة
و أما البخیل فحزن طویل
و از اوست درباره‌ی بخشش:
(آفریده‌ها را با اقتدار آفریدی. برخی از آنان بخشنده و برخی خسیس است. اما بخشنده در رفاه و آسودگی است. ولی خسیس در اندوهی طولانی گرفتار است.)
10- و له علیه‌السلام فی الحث علی التقوی:
قدم لنفسک ما استطعت من التقی
ان المنیة نازل بک یافتی
أصبحت ذا فرح کأنک لا تری
أحباب قلبک فی المقابر و البلی
از آن بزرگوار، درباره‌ی ترغیب به تقوی آمده است: (برای خود تا می‌توانی از توشه ذخیره کن، زیرا ای جوان مرگ بر تو فرود خواهد آمد.
تو اینک چنان شادمانی که گویا نمی‌بینی دوستان قبلی تو در گورها و خاک مرده‌هایند.)
11- و له علیه‌السلام فی الاستغناء عن الناس:
اغن عن المخلوق بالخالق
تغن عن الکاذب و الصادق
و استرزق الرحمن من فضله
فلیس غیر الله بالرازق
من ظن أن الناس یغنونه
فلیس بالرحمن بالواثق
من ظن أن الرزق من کسبه
زلت به النعلان من حالق
از امام حسن مجتبی علیه‌السلام در بی‌نیازی از مردم:
(از آفریده، به وسیله‌ی خالق بی‌نیاز باش. که از هر راست گو و دروغ‌گویی بی‌نیاز خواهی شد.
از فضل [خدای] رحمان روزی طلب کن. زیرا غیر از الله، کسی روزی دهنده نیست.
هر کس گمان کند که مردم بی‌نیازش خواهند کرد، اطمینان به خدای رحمان ندارد.

هر کس گمان کند که روزی از کسب اوست، کفش‌هایش او را از بلندی خواهند لغزاند.)
12- و قوله علیه‌السلام فی الکرم:
نحن أناس نوالنا خضل
یرتع فیه الرجاء و الأمل
تجود قبل السؤال أنفسنا
خوفا علی ماء وجه من یسل
لو علم البحر فضل نائلنا
لقاض من بعد فیضه خجل
از سخن امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی بخشندگی است:
(ما مردمی هستیم که بخشش‌هایمان فراوان است و امید و آرزو در آن به چریدن مشغول می‌باشند. پیش از سؤال، و جود ما فرو می‌ریزد از بیم آن که آبروی درخواست کننده بریزد.
اگر دریا مزیت بخشندگی ما را دریابد، از اینکه نام خویش را بخشنده گذاشته است، در خجالت فرو خواهد رفت.)
13- و من کلام له علیه‌السلام:
لئن سائنی دهر عزمت تصبرا
و کل بلاء لا یدوم یسیر
و ان سرنی لم أبتهج بسروره
و کل سرور لا یدوم حقیر [1] .
و از کلام ایشان است:
(اگر زمانه با من بدی کرد، صبر خواهم کرد، که هر بلایی لاجرم سپری خواهد شد. و چنانچه شادمانم کرد، از شادمانی هیجان زده نخواهم شد، زیرا که هر شادمانی‌یی همواره کوچک است.)
14- فلما وصل الحیرة نظر الی الکوفة و قال:
و لا عن قلیء فارقت دار معاشری
هم المانعونی حوزتی و ذماری. [2] .
امام وقتی به حیره رسید، به کوفه نظر کرده و فرمود: (نه از روی دشمنی خانه‌ی همراهانم را ترک کردم، بلکه آنها مرا از جایگاه و خانمانم راندند.)
15- قال السبط الاکبر الامام المجتبی علیه‌السلام فی رثاء علی علیه‌السلام:
أین کان لعلم ال
مصطفی فی الناس بابا
أین من کان اذا ما
أقحط الناس سحابا
أین من کان اذا نو

دی فی الحرب اجابا
أین من کان دعاه
مستجابا و مجابا.[3] .
سبط اکبر، امام مجتبی علیه‌السلام در رثاء پدرش امام علی علیه‌السلام فرمود:
(کجاست آن که برای علم مصطفی دری بود؟. کجاست آن که وقتی مردم به قحطی دچار می‌شدند ابر بود. کجاست آن که وقتی برای جنگ فراخوانده می‌شد، آماده می‌شد. کجاست آن که دعایش مجاب و مستجاب بود.)
16- عاجلتنا فأتاک عاجل برنا
قلا و ان أمهلتنا لم نقلل
فخذ القلیل و کن کأنک لم تسل
و نکون نحن کأننا لم نسأل.[4] .
شخصی طی تقاضایی از امام حسن مجتبی علیه‌السلام با سرودن دو بیت شعر اظهار نیاز کرد. امام علیه‌السلام ده هزار درهم پول برایش فرستاد و دو بیت شعر نیز سرود. به ایشان چنین نوشت: (ما را شتابزده کردی و در نتیجه نیکی شتابان ما به دستت رسید و اگر مهلت‌مان داده بودی کم نمی‌گذاشتیم. اکنون این مقدار کم از بخشش ما را بگیر و آن گونه باش که گویا چیزی درخواست نکرده‌ای و ما هم آن گونه می‌شویم که گویا از ما درخواستی نشده است.)
17- و اذا المنیة انشبت أظفارها
ألفیت کل تمیمة لا تنفع [5] .
امام در پاسخ به یک بیت شعری که معاویه برای او گفته بود، سرود: (وقتی مرگ چنگال‌هایش را فرو کرد، دیگر هیچ تعویذی را کارساز نخواهی یافت.)

پی نوشت ها:
[1] 1-المجالس السنیة، ج 2، ص 248.
2- بحارالأنوار، ج 43، ص 340 و ص 341، ذیل ح 14 و ص 343، ذیل ح 15.
3- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 77 و 153.
4- ربیع الابرار، ج 4، ص 54، ح 116.
5- کشف الغمة ج 2، ص 135.
6- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 717، ح 33 (به نقل از اعلام الدین، ص 297)
7- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 16. و ج 4، ص 15.

8- موسوعة المصطفى و العترة، ج 5، ص 132.

[2] موسوعة المصطفى و العترة، ج 5، ص 281.

[3] نهج السعادة، ج 7، ص 172.

[4] احقاق الحق، ج 19، ص 356 (به نقل از وسيلة المآل، ص 240 ط. لكنهو).

[5] احقاق الحق، ج 19 ص 360 (به نقل از وسيلة النجاة، ص 241 ط. لكنهو).

شهادت ائمه اطهار علیهم‌السلام

ائمه‌ی شیعه همگی با شهادت در راه خدا از دنیا رفته‌اند (یعنی یا توسط شمشیر کشته و یا مسموم شدند) و درباره‌ی حضرت بقیة الله الاعظم (عج) نیز خبر از شهادت آن حضرت داده شده است.

قال علیه‌السلام:

و الله لقد عهد الینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أن هذا الأمر یملکه اثنا عشر اماما من ولد علی و فاطمة، ما منا الا مسموم أو مقتول [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سوگند به خدا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ما چنین وصیت کرده که این امر «امامت» را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه به عهده خواهند داشت، و عاقبت ما اهل بیت «علیهم‌السلام» جز شهادت از طریق مسموم شدن یا قتل نخواهد بود.)

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 44، ص 139، ح 6، و ج 27، ص 217، ح 18 و 19.

شدت عذاب قوم عاد

در تفسیر آیه‌ی 25 سوره‌ی احقاف که خداوند می‌فرماید: «تدمر کل شیء بأمر ربها فأصبحوا لا یری الا مساکنهم» «[تند باد عذاب] همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌کند. آری آنها شب را به صبح رساندند، در حالی که چیزی جز خانه‌های‌شان به چشم نمی‌خورد»، امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

لا تری بقایا و لا أشیاء منهم. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(از آنان نه بازمانده‌ای می‌بینی و نه اشیایی.)

پی نوشت ها:

[1] تفسیر کشاف، ج 3، ص 524.

شبهه افکنی یهود و نصارا در دین

در تفسیر آیه‌ی 49 سوره‌ی آل عمران «...ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم...» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ اگر از کسانی که کافر شده‌اند، اطاعت کنید، شما را به گذشته‌های‌تان باز می‌گردانند، و سرانجام زیان‌کار خواهید شد.» امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان تستنصحوا الیهود و النصاری و تقبلوا و منهم لأنهم کانوا ستغوونهم و یوقعون لهم الشبه فی الدین و یقولون لو کان نبی حقا لما غلب و لما أصابه و أصحابه ما أصابهم، و انما هو رجل حاله کحال غیره من الناس یوما له و یوما علیه. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(مبادا از یهود و نصارا نصیحت خواهی کرده و از آنها حرف شنوی داشته باشید، زیرا آنان دیگران را اغوا کرده و در دین شبهه دارشان کرده و می‌گفتند اگر پیامبر بر حقی بود، شکست نمی‌خورد و او و یاران او را از آن گزندی که به آنها رسید، نمی‌رسید، بلکه او مردی است که وضع او چون حال دیگر افراد مردم است روزی به نفع اوست و روزی به ضرر او.)

پی نوشت ها:

[1] تفسیر کشاف، ج 1، ص 469.

شام خوردن قبل از نماز عشاء

اگر انسان نماز را در پنج وقت بخواند، بهتر است قبل از نماز عشاء شام شب را بخورد زیرا نماز گزاردن در حال گرسنگی یا سیری با حال معنوی نماز سازگار نیست. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی شام قبل از نماز عشاء فرمود:

قال علیه‌السلام:

العشاء قبل الصلاة یذهب النفس اللوامة. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(غذا خوردن پیش از نماز «نماز عشاء» نفس لوامه را ساکت می‌کند.)

پی نوشت ها:

[1] المصنف، ج 2، ص 421.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 667، ح 18 (به نقل از المصنف، ج 2، ص 421).

شبهه افکنی یهود و نصارا در دین

در تفسیر آیه‌ی 49 سوره‌ی آل عمران «...ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم...» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ اگر از کسانی که کافر شده‌اند، اطاعت کنید، شما را به گذشته‌های‌تان باز می‌گردانند، و سرانجام زیان‌کار خواهید شد.» امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان تستنصحوا الیهود و النصاری و تقبلوا و منهم لأنهم کانوا ستغوونهم و یوقعون لهم الشبه فی الدین و یقولون لو کان نبی حقا لما غلب و لما أصابه و أصحابه ما أصابهم، و انما هو رجل حاله کحال غیره من الناس یوما له و یوما علیه. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(مبادا از یهود و نصارا نصیحت خواهی کرده و از آنها حرف شنوی داشته باشید، زیرا آنان دیگران را اغوا کرده و در دین شبهه دارشان کرده و می‌گفتند اگر پیامبر بر حقی بود، شکست نمی‌خورد و او و یاران او را از آن گزندی که به آنها رسید، نمی‌رسید، بلکه او مردی است که وضع او چون حال دیگر افراد مردم است روزی به نفع اوست و روزی به ضرر او.)

پی نوشت ها:
[1] تفسیر کشاف، ج 1، ص 469.

کلینی رحمه الله نقل کرده است:حسن بن علی علیه‌السلام برای مردم سخن گفت و فرمود:
هان ای مردم! من از برادری به شما خبر می‌دهم که در دیده‌ی من، بزرگ‌ترین مردم بود؛ و بالاترین خصلتی که او را در نظرم بزرگ کرده بود، کوچکی [و ناچیزی] دنیا در دیده‌ی او بود؛ از فرمانروایی شکم خود رهیده بود؛ از این رو، چیزی را که نداشت، هوس نمی‌کرد و چون داشت، زیاده‌روی نمی‌کرد؛ از فرمانروایی شهوت جنسی خود رهیده بود؛ از این رو، عقل و اندیشه‌ی او از راه حق، منحرفش نمی‌کرد؛ از فرمانروایی نادانی [و ندانم‌کاری نیز] رهیده بود؛ از این رو، جز به اموری که سودآوری [خداپسندانه‌ی] آن اطمینان‌آور بود، دست نمی‌گشود؛ هوس‌های پی‌درپی نمی‌کرد، و خشمگین نمی‌شد؛ و [از برآوردن نیاز مردمان،] به ستوه نمی‌آمد؛ بیش‌تر روز و شبش خاموش بود؛ و چون سخن می‌گفت، [در حق‌گویی و نورگویی] سرآمد گویندگان بود؛ وارد جدال و ستیزه نمی‌شد؛ و در دعوایی شرکت نمی‌کرد؛ و [دعوای خود را بیهوده به میان مردم نمی‌برد و برای خود] دلیلی نمی‌آورد تا قاضی را بیابد [که داوری کند و دعوا فیصله یابد]؛ و از برادران ایمانی خود غافل نبود؛ و در میان آنان برای خود امتیازی قائل نبود؛ [در بدن،] ضعیف، و [از فرط تواضع] ناتوان می‌نمود، و چون هنگامه‌ی نبرد می‌رسید، شیر حمله‌ور بود؛ هیچ‌کس را به خطایی که عذر از آن ممکن بود، سرزنش نمی‌کرد، [صبر می‌کرد] تا عذرخواهی آن را ببیند؛ هر چه می‌گفت، خود انجام می‌داد؛ و آنچه را [که به خاطر مصالحی] نمی‌گفت، نیز عمل می‌کرد؛ چون دو کار برایش جلوه می‌کرد که نمی‌دانست کدام یک بهتر است؛ با آن که به هوای نفسش نزدیک‌تر بود، مخالفت می‌کرد؛ از درد خود جز نزد کسی که امید بهبودی از او داشت، شکوه نمی‌کرد؛ و جز با کسی که امید خیرخواهی از او داشت، مشورت نمی‌کرد؛ خستگی و دلتنگی و نارضایی و ناراحتی و شکوه و گلایه از خود بروز نمی‌داد؛ و پرخواهش و هوسران نبود؛ و انتقام نمی‌گرفت؛ و از دشمن نیز غافل نبود. پس بر شما باد که همه این اخلاق کریمه را پیدا کنید، اگر بتوانید، و اگر همه را نتوانید، پیدا کردن اندک آن، از رها کردن همه، بهتر است. و لا حول و لا قوة الا بالله. [1] .
اربلی می‌گوید:
و از سخنان امام حسن علیه‌السلام این است:ای فرزند آدم! از حرام‌های خدا خود را بازدار تا عابد باشی؛ و به آنچه خدای سبحان قسمتت کرده است، راضی شو تا بی‌نیاز شوی؛ و همسایگی همسایه‌ی خود را نیکو دار تا

مسلمان باشی؛ و با مردم همان گونه رفتار کن که دوست داری آنان با تو رفتار کنند تا عادل باشی. به راستی که پیشاپیش شما مردمی بودند که ثروت فراوان جمع کردند، و ساختمان‌های بلند افراشتند، و آرزوهای دور از دسترس، آرزو کردند؛ و اینک جمعشان نابود، و عملشان [پوچ و] باطل، و جایگاهشان قبر است. ای فرزند آدم! از آن روزی که زاده شدی، پیوسته در تباه عمر خود بوده‌ای، اینک باقی‌مانده را برای آخرت خود دریاب که مؤمن، توشه برمی‌دارد، و کافر، سرگرم بهره‌ی کنونی خود است.
و امام حسن علیه‌السلام پس از این اندرز، [این آیه را] تلاوت می‌فرمود:(و تزودوا فان خیر الزاد التقوی) [2] ؛ و برای خود توشه برگیرید؛ به راستی که بهترین توشه، پرهیزکاری است». [3] .
[6]-371- راوندی رحمه الله نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:شگفت از کسی که در [سلامت] خوراک خود می‌اندیشد، چگونه در [سلامت افکار و] اندیشه‌های خود نمی‌اندیشد؟ پس شکم خود را از آنچه آزارش دهد، باز می‌دارد و در سینه [و جان] خود، افکاری می‌سپارد که نابودش می‌کند. [4] .

پی نوشت ها:
[1] کافی 2:237، ح 26.
[2] بقره:197.
[3] کشف الغمة 1:572.
[4] دعوات:144، ح 375.

ضرورت شناخت امام

قال علیه‌السلام:
من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(کسی که از دنیا برود و امام زمان خود را نشناسد، با مرگ جاهلی «و همچون کسی که در دوران جاهلیت زندگی کند که دینی نداشته‌اند» مرده است.)

پی نوشت ها:
[1] یوم الخلاص، ص 44.

ضرورت اطاعت از امامان معصوم

بر اساس آیات قرآن و روایات وارده از معصومان علیهم‌السلام یکی از مهم‌ترین وظایف مسلمانان اطاعت و پیروی از رهبران الهی است که امام حسن مجتبی علیه‌السلام پیرامون آن مطالب ارزنده‌ای فرمودند:

قال علیه‌السلام:

نحن حزب الله الغالبون و عترة رسوله الأقربون، و أهل بیته الطیبون الطاهرون، و أحد الثقلین اللذین خلفهما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی امته، و التالی کتاب الله فیه تفصیل کل شیء، لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه؛ فالمعول علینا فی تفسیره لا نتظنی تأویله بل نتیقنن حقائقه، فأطیعونا فان طاعتنا مفروضة، اذ کانت بطاعة الله عزوجل و رسوله مقرونة؛ قال الله عزوجل: «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول»، «و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الأمر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم» [1] .

و احذرکم الاصغاء لهتاف الشیطان بکم فانه لکم عدو مبین، فتکونوا کأولیائه الذین قال لهم: «لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه و قال انی بریء منکم انی أری ما لا ترون» [2] .

فتلقون الی الرماح وزرا، و الی السیوف جزرا، و للعمد حطما، و للسهام غرضا ثم «لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی ایمانها خیرا.» [3] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ما هستیم که حزب غالب خداییم و عترت، و نزدیک‌ترین بستگان پیامبر اوییم و اهل بیت طاهر و پاکیزه‌ی ایشانیم و همچنین یکی از دو وزنه‌ی گران‌بهاییم که رسول خدا در میان امت خویش به یادگار گذاشت. و دومین وزنه از ثقلین (ثقل اصغر) بعد از کتاب خدائیم همان قرآنی که در آن شرح همه چیز هست. باطل او را نسزد چه از روبرو و چه از پشت سر. تفسیر آن (کتاب الهی) بر عهده‌ی ما گذاشته شده است و ما از راه گمان دست به تأویل آن نمی‌زنیم، بلکه از راه یقین حقایق آن را بازگو می‌کنیم.

بدین لحاظ از ما پیروی کنید که پیروی از ما فرض و واجب است، چه آن که با اطاعت از خدای بزرگ و فرستاده‌اش مقارن است. خدای بزرگ فرموده: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اوصیای پیامبر را. و هرگاه در چیزی نزاع داشتید. آن را به خدا و پیامبر بازگردانید.» «در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد.»

من به شما از گوش فرا دادن به شیطان هشدار می‌دهم، زیرا وی دشمن آشکاری برای شماست. تا مبادا مانند هواداران وی باشید که به آنها چنین گفت: «امروزه از مردمان کسی بر شما چیره نیست و من پشتیبان شمایم. اما هنگامی که دو هماورد درگیر شدند، عقب‌نشینی کرد و گفت من از شما «دوستان و پیروان خودم» بیزارم، [زیرا] آنچه را که شما نمی‌بینید، من می‌بینم.»
و به همین خاطر برای سر نیزه‌ها نشانگاهی می‌شوید و تکه گوشتی برای برش شمیرها و دستاویزی برای اغراض و آماجی برای پیکان‌ها و آنگاه وضعی پیش آید که «ایمان آوردن افرادی که قبلا ایمان نیاورده‌اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت.»

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی نساء، آیه‌ی 59 و 83.

[2] سوره‌ی انفال، آیه‌ی 48.

[3] 1- احقاق الحق، ج 19 ص 346 (به نقل از «أهل البیت» ص 73 ط السعاة لاقاهرة)

2- احقاق الحق، ج 11، ص 206، به نقل از «الحسن و الحسین سبطا رسول الله «للشیخ الملکی» ص 49. القاهرة)

3- أمالی شیخ طوسی، ص 121، ح 1 / 188 م 5 و ص 691 ح 12 / 1469 م 39.

4- أمالی مفید، ص 349 م 41، ح 4.

5- مروج الذهب، ج 2، ص 431.

6- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 502، ح 6، و ص 500، ح 4 و ص 520، ح 7، و ص 531، ح 27.

7- ینابیع المودة، ج 1، ص 74،ح 10.

ضرورت نیکی به اهل بیت پیامبر

انسان‌ها همه آزاد شده‌ی اسلام و رسول گرامی آن می‌باشند و کمال و تکامل همه به قیام و بعثت آن بزرگ پیامبر ارتباط دارد از این رو خاندان آن حضرت، حق بزرگی بر ما دارند و خواهند داشت و قرآن مجید نیز مسلمانان را به نیکی و دوستی با خویشاوندان نزدیک پیامبر امر فرموده است. امام مجتبی علیه‌السلام نیز در همین باره چنین فرمود:
قال علیه‌السلام:
علیک بالاحسان الی قرابات أبوی دینک محمد و علی صلوات الله علیهما، و ان اضعت قرابات أبوی نسبک، فان شکر هؤلاء الی أبوی دینک محمد و علی صلوات الله علیهما، اثمر لک من شکر هؤلاء الی أبوی نسبک، ان قرابات أبوی دینک (اذا شکرک) عندهما بأقل قلیل یظهرهما لک، یحط عنک ذنوبک و لو کانت ملء ما بین الثری الی العرش، و ان قرابات أبوی نسبک ان شکروک عندهما، و قد ضیعت قرابات أبوی دینک، لم یغنیا عنک فتیلا [1]
.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بر شما باد به نیکی کردن به نزدیکان دو پدر دینی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه‌السلام «که درود خدا بر آن دو باد» گرچه در این نیکی به پدران دینی، حق پدران نسبی خود را ضایع سازی. زیرا شکر و سپاس خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه‌السلام پربارتر از شکر و سپاس خاندان تو می‌باشد و همانا شکر و سپاس خاندان تو در مقایسه با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار ناچیز خواهد بود.
کمترین اثر نیکی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که گناهان تو را می‌زداید، گر چه گناهان تو از زمین تا عرش را پوشانده باشد.
اما اگر شکر و سپاس خاندان خودت بگویی و با ضایع کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پدر و مادر نسبی را از خود راضی نگه داری، این کار تو به اندازه‌ی نخی که داخل شکاف هسته‌ی خرما است، برایت منفعت و سودی ندارد. (کنایه از این که بدون رضایت پدران دینی به دست آوردن رضایت پدران نسبی سودی ندارد).)
در نیکی به خاندان و فامیل خود خشنودی انسان‌ها را به دست می‌آوریم اما در نیکی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خشنودی خدا و رسول خدا را خواهیم داشت و این مقایسه بدان جهت نیست که ما به خویشاوندان خود احسان نکنیم، بلکه امام مجتبی علیه‌السلام در مقام اثبات قدر و منزلت والای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

پی نوشت ها:

[1] 1- تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ص 134.

2- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 378، ح 11 / 14342.

ضرورت تفکر در معقولات

انسان باید در جوانب گوناگون زندگی با به کارگیری فکر و اندیشه راه‌های سعادت و تکامل را بپیماید. ولی برخی پیرامون نیازهای مادی بشر اندیشه می‌کنند، ولی در نیازمندی‌های عقل و بینش کمتر می‌اندیشند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

عجب لمن یتفکر فی مأکوله کیف لا یتفکر فی معقوله فیجنب بطنه ما یؤذیه و یودع صدره ما یزکیه. (ما یردیه خ ل) [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شگفتا بر کسی که درباره‌ی خورد و خوراک خود می‌اندیشد، چگونه در امور عقلی و معنوی خویش نمی‌اندیشد. شکم‌اش را از آنچه که آزارش می‌دهد بر کنار می‌دارد و سینه‌اش را از مطالب باطلی که اندوخته پر می‌کند. «و سینه از آنچه که پست و آلوده‌اش می‌کند، پر نماید، خ ل»)

پی نوشت ها:

[1] 1- الدعوات للراوندی، ص 144، ح 375.

2- بحارالأنوار، ج 1، ص 218، ح 43.

3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 488، ح 4.

امام حسن علیه‌السلام پس از ورود به کوفه در حالی که از بیماری رنج می‌برد و بعد از خواندن نامه‌ی پدرش (امیرالمؤمنین علیه‌السلام) به مردم کوفه سخنرانی مفصلی ایراد کرد و در آن بر ضرورت جهاد با ناکثین و بیعت شکنان تأکید کرد و از ویژگی‌ها و فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام این گونه سخن گفت:
قال: فلما دخل الحسن و عمار الکوفة، اجتمع الیهما الناس. فقام الحسن، فاستنفر الناس، فحمد الله و صلی علی رسوله، ثم قال: أیها الناس، انا جئنا ندعوکم الی الله و الی کتابه و سنة رسوله و الی أفقه من تفقه من المسلمین، و أعدل من تعدلون، و أفضل من تفضلون، و أوفی من تبایعون، من لم یعبه القرآن، و لم تجهله السنة و لم تقعد به السابقة، الی من قربة الله تعالی الی رسوله قرابتین: قرابة الدین و قرابة الرحم، الی من سبق الناس الی کل مأثرة، الی من کفی الله به رسوله و الناس متحاذلون؛ فقرب منه و هم متباعدون، و صلی معه و هم مشرکون، قاتل معه و هم مهزمون، و بارز معه و هم محجمون، و صدقه و هم یکذبون.
الی من لم ترد له روایة و لا تکافأ له سابقة، و هو سألکم النصر، و یدعوکم الی الحق، و یأمرکم بالمسیر الیه، لتوازروه و تنصروه علی قوم نکثوا بیعته، و قتلوا أهل الصلاح من أصحابه، و مثلوا بعماله و أنهبوا بیت ماله. فاشخصوا الیه رحمکم الله، فأمروا بالمعروف و انهوا عن المنکر، و احضروا بما یحضر به الصالحون.
قال أبومخنف: حدثنی جابر بن یزید، قال: حدثنی تمیم بن حذیم الناجی، قال: قدم علینا الحسن بن علی علیه‌السلام و عمار بن یاسر، یستنفران الناس الی علی علیه‌السلام و معهما کتابه فلما فرغا من قرائة کتابه، قام الحسن - و هو فتی حدث و الله انی لأرثی له من حداثة سنه و صعوبة مقامه - فرماه الناس بأبصارهم و هم یقولون: اللهم سدد منطق ابن بنت نبینا! فوضع یده علی عمود یتساند الیه، و کان علیلا من شکوی به، فقال: الحمد لله العزیز الجبار، الواحد القهار، الکبیر المتعال «سواء منکم من أسر القول و من جهر به و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار» [1] .
أحمده علی حسن البلاء، و تظاهر النعماء، و علی ما أحببنا و کرهنا من شدة و رخاء. و أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أن محمدا عبده و رسوله، امتن علینا بنبوته، و اختصه برسالته، و أنزل علیه وحیه، و اصطفاه علی جمیع خلقه، و أرسله الی الانس و الجن، حین عبدت الأوثان و أطیع الشیطان، و جحد الرحمن، فصلی الله علیه و علی آله و جزاه أفضل ما جزی المسلمین.

أما بعد فانی لا أقول لکم الا ما تعرفون، ان أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب - أرشد الله أمره، و أعز نصره - بعثنی الیکم یدعوکم الی الصواب، و الی العمل بالکتاب، و الجهاد فی سبیل الله، و ان کان فی عاجل ذلک ما تکرهون، فان فی آجله ما تحبون ان شاء الله.
و لقدی علمتم أن علیا صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله وحده، و انه یوم صدق به لفی عاشرة من سنة، ثم شهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله جمع مشاهده.
و کان من اجتهاده فی مرضاة الله و طاعة رسوله و آثاره الحسنة فی الاسلام ما قد بلغکم و لم یزل رسول الله صلی الله علیه و آله راضیا عنه، حتی غمضه بیده و غسله وحده، و الملائکة أعوانه، و الفضل ابن عمه ینقل الیه الماء، ثم أدخله حفرته، و أوصاه بقضاء دینه و عداته، و غیر ذلک من أموره، کل ذلک من من الله علیه. ثم و الله ما دعا الی نفسه، و لقد تداک الناس علیه تداک الابل الیهم عند ورودها، فبایعوه طائعین، ثم نکث منهم ناکثون بلا حدث أحدثه، و لا خلاف أتاه حسدا له و بغیا علیه.
فعلیکم عباد الله بتقوی الله و طاعته، و الجد و الصبر و الأستعانة بالله و الخفوف الی ما دعاکم الیه أمیرالمؤمنین. عصمنا الله و ایاکم بما عصم به أولیاءه و أهل طاعته، و ألهمنا و ایاکم تقواه، و أعاننا و ایاکم علی جهاد أعدائه. و أستغفر الله العظیم لی و لکم. ثم مضی الی الرحبة، فهیأ منزلا لأبیه أمیرالمؤمنین [2] .
(راوی گوید: وقتی امام حسن علیه‌السلام و عمار وارد کوفه شدند، مردم دور آنها را گرفتند و امام حسن علیه‌السلام به قصد بسیج مردم برخاست و پس از سپاس خداوند و صلوات بر پیامبر او گفت:
ای مردم! ما نزد شما آمده‌ایم تا به سوی خدا دعوت کنیم و به کتاب او و سنت پیامبر او و به فقیه‌ترین مسلمانانی که تفقه کردند و عادل‌ترین آنها که عادلشان می‌شمارید و برترین آنها که افضلشان می‌دارید و وفادارترین آنها که بیعتشان می‌کنید؛ آن کس که قرآن او را مذمت نمی‌کند و سنت فراموشش نمی‌کند و پیشتازی او را زمین‌گیر نمی‌کند.
به سوی آن کس که خداوند او را با دو قرابت به رسول خدا پیوند زد؛ قرابت دینی و قرابت خویشاوندی. به سوی آن کس که از همه‌ی مردم به تمام نیکی‌ها پیش است. به سوی آن کس که خداوند به وسیله‌ی وی رسول خود را کفایت کرد در حالی که مردم خوارش داشتند و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه شد، در حالی که مردم از وی بسی دور بودند و با ایشان نماز گزارد، در حالی که مردم مشرک بودند و همراه ایشان نبرد کرد در حالی که مردم فراری بودند و همراه ایشان با مردم روبه‌رو شد در حالی که مردم [علیه پیامبر] همدل بودند و پیامبر را تصدیق کرد در حالی که آنها تکذیب وی می‌کردند؛ او شما را به سوی حق دعوت

می‌کند.
و از شما می‌خواهد که به سوی وی رهسپار شوید تا بر علیه گروهی که بیعت شکسته‌اند و شایسته‌های اصحاب وی را کشته‌اند و کارگزارانش را مثله کرده‌اند و بیت‌المالش را غارت نموده‌اند، کمکش کنید و او را یاری نمایید. پس خدایتان رحمت کند و به سوی او بشتابید و به معروف دستور دهید و از منکر بازدارید و به سوی آنچه را که صالحان رو می‌آورند پیش روی کنید.
ابومخنف گوید: جابر بن یزید، به نقل از تمیم بن حذیم ناجی گوید: حسن بن علی علیهماالسلام و عمار بن یاسر به قصد بسیج مردم به سوی علی علیه‌السلام وارد کوفه شدند که نامه‌ی ایشان نیز همراهشان بود. وقتی از خواندن نامه‌ی ایشان فراغت یافتند، امام حسن علیه‌السلام که آن زمان جوان نورسته‌ای بود، برخاست. به خدا سوگند که من از نوجوانی او و سختی مسئولیتش دلسوزش بودم.
مردم چشم به او دوختند در حالی که می‌گفتند: خداوندا! منطق دخترزاده‌ی پیامبرمان را گویا ساز سپس ایشان دست بر پایه‌ای نهاد که از آن کمک می‌گرفت و وی از بیماری که داشت ناتوان بود. [آنگاه شروع به صحبت کرده] و فرمود: سپاس خدای را که مقتدر و جبار است، یکتا و قهار است، بزرگ و بلند مرتبه است «برای او یکسان است کسانی از شما که پنهانی سخن بگویند، یا آن را آشکار سازند و کسانی که شبانگاه مخفیانه حرکت می‌کنند یا در روشنایی روز.»
سپاس می‌گویم خدای را بر حسن آزمایش و جلوه‌گری نعمت‌ها و بر پیشامدهای خوشایند و ناگوار از رفاه و تنگدستی. و گواهی می‌دهم که خدا یکتاست و انبازی او را نیست و محمد بنده‌ی او و فرستاده‌ی اوست، خداوند با مبعوث کردن او به پیامبری بر ما بسی منت نهاد و وی را مخصوص ادای پیام خود ساخت و وحی خویش به او نازل فرمود و وی را بر تمام آفریده‌ها برگزید و وی را به سوی جن و انس گسیل فرمود؛ در زمانی که بت‌ها پرستیده می‌شد و شیطان فرمانبرداری می‌گشت و خدای بخشنده انکار می‌شد. پس، درودهای خداوند بر او و خاندان او باد، و خداوند بهتر از پاداش‌های مسلمانان، او را پاداش دهد.
سخن بعد اینکه من به شما جز آن را که می‌دانید، نمی‌گویم؛ همانا که امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (که خداوند کارش را به سامان کند و یاریش را پرتوان گرداند)، مرا به سوی شما گسیل داشته و شما را به راه راست و عمل به کتاب [خداوند] و جهاد در راه خدا فرامی‌خواند و هر چند در کوتاه مدت جریان آن باشد که شما خوش ندارید؛ ولی در دراز مدت آن، به خواست خدا، جریان آن گونه خواهد شد که شما دوست دارید.
و شما نیک می‌دانید که علی به تنهایی با رسول الله صلی الله علیه و آله و

سلم نماز گزارد و او روزی که به او دل سپرد، در دهمین سال سن خویش بود؛ سپس در تمام مراحل زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه ایشان بود و از تلاش‌های او در راه رضای خداوند و فرمانبرداری از پیامبر او و دستاوردهای نیکوی او در اسلام، سخنان بسیار به شما رسیده است و خودتان شنیده‌های بسیار در این مورد دارید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا به آخر از وی راضی بود؛ چندان که [به هنگام ارتحال] با دست خویش چشمان پیامبر را فرو بست وبه تنهایی او را غسل داد که ملایکه یاور او بودند و پسر عمویش فضل آب برایش می‌آورد. سپس ایشان را در مرقد خود خوابانید و پیامبر او را وصی خویش ساخت تا دیون ایشان را پرداخته و تعهدات و سایر اموراتش را انجام دهد. تمام اینها از رهگذر منتی بود که خداوند وی را بدان منت نهاده بود.
سپس، ایشان، سوگند به خدا که [مردم را] به سوی خویش فرا نخواند، بلکه چنان شد که مردم همچون فرو ریختن شتران تشنه به آبشخور، بر او فرو ریخته و به رغبت با ایشان بیعت کردند آنگاه بیعت شکنانی از آنان، به خاطر حسد و سرکشی به او بیعت شکستند بی آن که او بدعتی گزارده باشد و یا خلافی انجام داده باشد.
پس ای بندگان خدا! به سوی تقوای الهی و فرمانبرداری از کوشش و شکیبایی و یاری طلبیدن از خدا و خیزش به سوی آنچه که امیرالمؤمنین شما را بدان فراخوانده است، بشتابید. خداوند، به آنچه که اولیای خویش و اهل طاعت خود را حفاظت کرده ما و شما را حفاظت کند و تقوای خود را به ما و شما الهام نماید و ما و شما را بر جهاد دشمنانش یاری رساند. من از خدای عظیم برای خود و شما آمرزش می‌طلبم. «سپس رهسپار رحبه شد [3] و برای پدرش امیرالمؤمنین جایگاهی تدارک دید».)
و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن مجتبی علیه‌السلام پیرامون مبارزه و جهاد با ناکثین فرمود:
أیها الناس انه قد کان من امیرالمؤمین علی «علیه‌السلام» ما تکفیکم جملته و قد أتیناکم مستنفرین لکم لأنکم جبهة الأمصار و رؤساء العرب و قد کان من نقض طلحة و الزبیر بیعتهما و خروجهما بعائشة ما قد بلغکم و هو ضعف النساء و و ضعف رأیهن و قد قال الله تعالی: «الرجال قوامون علی النساء» [4] .
و أیم الله لو لم ینصره أحد لرجوت أن یکون له فیمن أقبل معه من المهاجرین و الأنصار و من یبعث الله له من نجباء الناس کفایة فانصروا الله ینصرکم [5] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم! همانا که امیرالمؤمنین علی را فضایل و امتیازاتی هست که برخی از آنها برای شما بس است و ما نزد شما آمده‌ایم که شما را بسیج

کنیم. زیرا شما پیشانی شهرها و بزرگان عربید، و از بیعت شکنی طلحه و زبیر و اینکه عائشه را همراه خود کرده‌اند. آنچه که لازم بوده به شما رسیده است و این ضعف زنان و ضعف رأی آنان است. خداوند بزرگ فرمود: «مردان، عهده‌دار زنانند.»
سوگند به خدا که اگر کسی او را یاری نکند، آرزو دارم که در میان آنان که با او همراهند، از مهاجر و انصار و آن بزرگانی از مردم که خداوند برای یاری او برپای خواهد خیزاند، کفایت باشد. پس خدای را یاری کنید تا یاریتان کند.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی رعد، آیه‌ی 10.
[2] 1- بحارالأنوار، ج 32، ص 87 تا 98.
2- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 14، ص 11 و 12.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 256، ح 8.
4- نهج السعادة، ج 4، ص 53 به نقل از امالی بن الشیخ ص 87، ح 2، م 43.
[3] رحبة، نام محله‌ای در کوفه که به رحبه خنیس معروف است. تاج العروس.
[4] سوره‌ی نساء، آیه‌ی 34.
[5] 1- امالی طوسی، م 3، ذیل حدیث 2 / 1518.
2- بحارالأنوار، ج 32، ص 73، از امالی شیخ طوسی.
3- کتاب الجمل «للمفید» ص 245.

ضرورت جهاد با قاسطین (در صفین)

هنگامی که امام علی علیه‌السلام از نخیله عازم نبرد صفین بود هاشم مرقال سخنرانی کرد و مردم را به جهاد دعوت نمود، و آنگاه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام طی سخنانی ضمن تجلیل از مردم کوفه آنان را به جهاد فراخواند پس از امام علی علیه‌السلام امام حسن مجتبی علیه‌السلام بپا خاست و بر ضرورت جهاد با قاسطین تأکید نمود و فرمود:
قال علیه‌السلام:
الحمدلله لا اله غیره وحد لا شریک له. ثم ان مما عظم الله علیکم من حقه و أسبغ علیکم من نعمه ما لا یحصی ذکره فانه من علینا بما هو أهله أن نشکر فیه آلائه و بلائه و نعماءه قول یصعد الی الله فیه الرضا و تنتشر فیه عارفة الصدق یصدق الله فیه قولنا و نستوجب فیه المزید. من ربنا، قولا یزید و لا یبید فانه لم تجتمع قوم قط علی أمر واحد الا اشتد أمرهم و استحکمت عقدتهم.
فاحتشدوا فی قتال عدوکم معاویة و جنوده فانه قد حضر و لا تخاذلوا فان الخذلان یقطع نیاط القلوب و ان الاقدام علی الأسنة بخدة و عصمة لأنه لم یمتنع قوم قط الا دفع الله عنهم العله و کفاهم جوائح الذلة و هداهم الی معالم الملة، ثم أنشد:
و الصلح تأخذ منه ما رضیت به
و الحرب یکفیک من أنفاسها جرع [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خدای را سپاس، جز او خدایی نیست، یکتاست و انبازی او را نیست.
پس آنگاه؛ از آن مواردی که خداوند از حق خود بزرگواری کرد و از نعمت‌هایش، چندان که هست در شمار نیاید و شکرش گزارده نشود و توصیف و سخنی یاری رساندن آن را ندارد و ما برای خداند و شما خشمگین شده‌ایم. زیرا خداوند، بدانچه که سزاوار آن است، بر ما منت نهاده تا ضمن آن نعمت‌ها و الطاف و آزمایش‌هایش او را شکرگزار باشیم به سخنی که در آن خرسندی به سوی خداوند فرارود و معرفت صادقانه‌ای در آن موج زند چندان که خداوند طی آن سخن ما را تصدیق کند و به خاطر آن مستوجب [لطف] بیشتری از پروردگارمان باشیم، سخنی افزون کند و [از رحمت] دور نسازد؛ زیرا هرگز نشود که گروهی بر امری اجتماع کنند مگر آن که کارشان رونق گیرد و پیوندشان محکم شود.
پس برای جنگ دشمنتان معاویه و سپاهیانش گرد هم آیید؛ زیرا معاویه آماده [رزم] شده است و از هم نگسلید، چرا که دوستی و پیوند دل‌ها را از هم جدا می‌کند و نتیجه‌ی پافشاری جانانه، پیروزی و محافظت است. زیرا

هرگز نشود که قومی پایمردی کنند، مگر آن که خداوند مشکل را از آنها برطرف سازد و از آسیب‌های خواری پاسشان می‌دارد و به سوی شاخصه‌های یکپارچگی رهنمونشان می‌سازد. سپس این شعر را قرائت کرد:

از صلح آن خواهی ستاند که بدان رضا داده‌ای

و جنگ، با تلخابه‌های دم خود مجازاتت خواهد کرد.

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 32، ص 405.

2- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 3، ص 185.

3- مسند الامام المجتبی، ص 682، ح 1.

4- موسوعةالمصطفی و العترة، ج 5، ص 143.

5- وقعه‌ی صفین، ص 113.

ضرورت حفظ ارزش‌ها به هنگام ابراز حاجت

یکی از عوامل عزت و سعادت انسان این است که نیازهای خود را از کسانی که شایستگی لازم را ندارند، پنهان دارد و تنها نزد کسانی ابراز کند که شایستگی لازم را داشته باشند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در همین رابطه فرمود:

قال علیه‌السلام:

فوت الحاجة خیر من طلبها الی غیر أهلها [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (از دست رفتن نیاز، بهتر از آن است که آن را از غیر اهلش بخواهی)

و در حدیث دیگری فرمود:

قال علیه‌السلام:

اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها. قیل: یابن رسول الله و من أهلها؟ قال: الذین قص الیه فی کتابه و ذکرهم، فقال: «انما یتذکر أولوا الألباب». قال: هم أولوا العقول [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر وقت درخواست حاجت کردید، از اهلش بخواهید، گفتند: ای پسر رسول خدا اهل آن کیست؟ فرمود: آنها که خداوند در کتاب خود بازگو کرده و یادشان نموده و فرموده: «همانا که خردمندان، تذکر می‌پذیرند.» فرمود: آنها اندیشمندانند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 227.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 727، ح 90.

3- موسوعة المصطفی و العترة علیهم‌السلام، ج 5، ص 127.

[2] 1- اصول کافی، ج 1، ص 19، ح 12.

2- بحارالأنوار، ج 1، ص 141 و ج 75، ص 304.

3- تحف العقول، ص 389.

4- تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 479، ح 19.

5- کنز الدقایق، ج 11، ص 286.

ضرورت حسن ظن به خدا در بخشش‌ها

روزی مردی اعرابی سر راه امام حسن علیه‌السلام را گرفت و با خواندن دو بیت شعر ابراز نیاز کرد. امام علیه‌السلام خزانه‌دار خود را احضار نمود و فرمود: هر چه از اموال در خزانه‌ی ما هست بیاور و به این مرد بده (در خزانه‌ی حضرت دوازده هزار درهم بود) خزانه‌دار گفت: این تمام چیزی است که برای مخارج ما باقی مانده است.

قال علیه‌السلام:

أعطه و احسن لمنک بالله، فأنشد:

عاجلتنا فأتاک وابل برنا

طلا و لو امهلتنا لم تمطر

فخذ القلیل و کن کأنک لم تبع

ما صنته و کأننا لم نشتر [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(به او بده و گمانت بر خدا خوش کن. و سپس خطاب به سائل طی شعری چنین فرمود: تو شتابانمان کردی و تو را باران نیکی ما به رگبار فرو گرفت و اگر مهلتمان می‌دادی، نمی‌بارید. پس این اندک را بستان و چنان باش که نفروخته‌ای آنچه را که نگه داشته بودی و ما هم چنان خواهیم بود که چیزی نخریده‌ام.)

پی نوشت ها:

[1] موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 94.

از امام علیه‌السلام پرسیدند: حالت چگونه است؟.
قال علیه‌السلام:
اصبحت ولی رب فوقی و النار أمامی، و الموت یطلبنی، و الحساب محدق بی، و أنا مرتهن بعملی، لا اجد ما أحب و لا أدفع ما أکره، و الأمور بید غیری، فان شاء عذبنی و ان شاء عفا عنی فأی فقیر أفقر منی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(روزگار می‌گذرد و مرا پروردگاری است بالای سرم. آتش جهنم روبه‌رویم. مرگ در پی من، حساب بر من خیره و من در گرو عمل خویشم. آنچه را که می‌خواهم نمی‌یابم و آنچه را که خوش ندارم دفع نتوانم کرد. کارها به دست دیگری است؛ اگر بخواهد تنبیهم می‌کند و اگر بخواهد از من در می‌گذرد. پس کدام درمانده‌ای از من درمانده‌تر است؟.).

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 113، به نقل از «العدد» مخطوط.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 724، ح 65.

ضرورت نیکی به اهل بیت پیامبر

انسان‌ها همه آزاد شده‌ی اسلام و رسول گرامی آن می‌باشند و کمال و تکامل همه به قیام و بعثت آن بزرگ پیامبر ارتباط دارد از این رو خاندان آن حضرت، حق بزرگی بر ما دارند و خواهند داشت و قرآن مجید نیز مسلمانان را به نیکی و دوستی با خویشاوندان نزدیک پیامبر امر فرموده است. امام مجتبی علیه‌السلام نیز در همین باره چنین فرمود:
قال علیه‌السلام:
علیک بالاحسان الی قرابات أبوی دینک محمد و علی صلوات الله علیهما، و ان اضعت قرابات أبوی نسبک، فان شکر هؤلاء الی أبوی دینک محمد و علی صلوات الله علیهما، اثمر لک من شکر هؤلاء الی أبوی نسبک، ان قرابات أبوی دینک (اذا شکرک) عندهما بأقل قلیل یظهرهما لک، یحط عنک ذنوبک و لو کانت ملء ما بین الثری الی العرش، و ان قرابات أبوی نسبک ان شکروک عندهما، و قد ضیعت قرابات أبوی دینک، لم یغنیا عنک فتیلا [1]
.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بر شما باد به نیکی کردن به نزدیکان دو پدر دینی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه‌السلام «که درود خدا بر آن دو باد» گرچه در این نیکی به پدران دینی، حق پدران نسبی خود را ضایع سازی. زیرا شکر و سپاس خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه‌السلام پربارتر از شکر و سپاس خاندان تو می‌باشد و همانا شکر و سپاس خاندان تو در مقایسه با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار ناچیز خواهد بود.
کمترین اثر نیکی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که گناهان تو را می‌زداید، گر چه گناهان تو از زمین تا عرش را پوشانده باشد. اما اگر شکر و سپاس خاندان خودت بگویی و با ضایع کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پدر و مادر نسبی را از خود راضی نگه داری، این کار تو به اندازه‌ی نخی که داخل شکاف هسته‌ی خرما است، برایت منفعت و سودی ندارد. (کنایه از این که بدون رضایت پدران دینی به دست آوردن رضایت پدران نسبی سودی ندارد).)
در نیکی به خاندان و فامیل خود خشنودی انسان‌ها را به دست می‌آوریم اما در نیکی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خشنودی خدا و رسول خدا را خواهیم داشت و این مقایسه بدان جهت نیست که ما به خویشاوندان خود احسان نکنیم، بلکه امام مجتبی علیه‌السلام در مقام اثبات قدر و منزلت والای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

پی نوشت ها:
[1] 1- تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ص 134.
2- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 378، ح 11 / 14342.

ضرورت پند پذیری از عبرت‌های دنیا

امام حسن مجتبی علیه‌السلام در مورد پندپذیری از عبرت‌های دنیا می‌فرماید:

اتقوا الله عباد الله، و جدوا فی الطلب و تجاه الهرب و بادروا العمل قبل مقطعات النقمات و هادم اللذات، فان الدنیا لا یدوم نعیمها و لا تؤمن فجیعها و لا تتوقی فی مساویها، غرور حائل و سناد مائل.

فاتعضوا عباد الله بالعبر و اعتبروا بالأثر، و ازدجروا بالنعیم، و انتفعوا بالمواعظ، فکفی بالله معتصما و نصیرا و کفی بالکتاب حجیجا و خصیما و کفی بالجنة ثوابا، و کفی بالنار عقابا و وبالا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بندگان خدا، از خدا بترسید و در طلب رفتن به سوی پروردگار بکوشید و اقدام به عمل کنید پیش از آن که شعله‌های انتقام و نابود کننده‌ی لذت‌ها [مرگ] فرارسند. زیرا [روشن است] که نعمت‌های دنیا دائمی نبوده و از پیشامدهای ناگوار آن امنیتی نیست و از گزندها آن را نگهدارنده‌ای نیست. فریبی حیله‌گر و حرصی دل‌انگیز است.

پس ای بندگان خدا، از عبرت‌ها پند گیرید و از آثار درس بیاموزید و به وسیله‌ی نعمت‌ها خویشتن داری کنید و از مواعظ بهره بگیرید. پس خدا بهترین پناه و یاور است. و کتاب خدا بهترین محاجه کننده و حریف است. و بهشت، بهترین پاداش است و آتش جهنم، بدترین کیفر و سرافکندگی است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تحف العقول، ص 236.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 715، ح 29.

ضرورت ذکر خدا پس از حل مشکلات

امام حسن علیه‌السلام به مردی که از بیماری شفا یافته بود فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان الله قد ذکرک فاذکره، و أقالک فاشکره [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(همانا که خداوند یادت کرده است، پس یادش کن و از مجازات تو صرف نظر کرده، پس شکرش را به جای آور.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 106، ح 8.
2- تحف العقول، ص 234.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 713، ح 11.
4- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 127.

ضرورت پرهیز از یاری کردن ستم‌گران

دیلمی در ارشاد القلوب روایتی از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است که در آن همگان را از یاری کردن به ستم‌گران نهی نموده است.
قال علیه‌السلام:
لقد أصحبت [خ ب. أصبحت] أقواما کأنهم کانوا ینظرون الی الجنة و نعیمها، و النار و جحیمها، یحسبهم الجاهل مرضی و ما بهم من مرض، أو قد خولطوا و انما خالطهم أمر عظیم، خوف الله و مهابته فی قلوبهم.
کانوا یقولون لیس لنا فی الدنیا من حاجة، لیس لها خلقنا و لا بالسعی لها أمرنا، أنفقوا أموالهم و بذلوا دماءهم، اشتروا بذلک رضی خالقهم، علموا ان الله اشتری منهم اموالهم و أنفسهم بالجنة فباعوه، ربحت تجارتهم، و عظمت سعادتهم، أفلحوا و أنجحوا.
فاقتفوا آثارهم رحمکم الله، و اقتدوا بهم، فان الله تعالی وصف لنبیه صفة آبائه ابراهیم و اسماعیل و ذریتهما، و قال: «فبهداهم اقتده» [1] .
و اعلموا عباد الله انکم مأخوذون بالاقتداء بهم و الاتباع لهم، فجدوا و اجتهدوا و احذروا أن تکونوا أعوانا للظالم، فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من مشی مع ظالم لیعینه علی ظلمه فقد خرج من ربقة الاسلام، و من حالت شفاعته دون حد من حدود الله فقد حاد الله و رسوله، و من أعان ظالما لیبطل حقا لمسلم فقد بریء من ذمة الاسلام و من ذمة الله و من ذمة رسوله.
و من دعا للظالم بالبقاء أحب أن یعصی الله، و من ظلم بحضرته مؤمن أو اغتیب و کان قادرا علی نصره و لم ینصره فقد بآء بغضب من الله و رسوله، و من نصره فقد استوجب الجنة من الله تعالی. و ان الله أوحی الی داود علیه‌السلام: قل لفلان الجبار: انی لم أبعثک لتجمع الدنیا علی الدنیا، و لکن لترد عنی دعوة المظلوم و تنصره، فانی آلیت علی نفسی أن أنصره و أنتصر له ممن ظلم بحضرته و لم ینصره. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(امروزه گروه‌ها و اقوامی پیدا شده‌اند که گویا همواره به بهشت و نعمت‌های آن، و جهنم و آتش آن می‌نگرند. و نادان بی‌خبر و کسی که از احوال آنها اطلاعی نداشته باشد [اگر بدانان بنگرد] می‌پندارد که آنان بیمارند، اما آنان را مرضی نباشد. یا آن که انسان بی‌خبر احساس می‌کند که آنها پریشان حال هستند. البته که امری بزرگ آنان را پریشان کرده است، یعنی ترس از خدا و هیبت او در دل‌های آنان است.
آنان همواره می‌گویند: ما را به دنیا نیازی نیست. نه برای آن آفریده شده‌ایم و نه برای تلاش در آن دستوری داریم. مال خود را انفاق کرده و

خون‌هاشان را نثار کرده و خرسندی آفریدگار خویش را ستانده‌اند. دانسته‌اند که خداوند به بهای بهشت جان و مال آنان را خریده است، که به او فروخته‌اند. اینان در تجارت خویش سود کرده و سعادتی عظیم به دست آورده‌اند، رستگار و پیروز شده‌اند.

خدا رحمتتان کند، دنبال آنان راه بیفتید، چه آن که خدای بزرگ صفت پدران پیامبر اسلام، یعنی حضرت ابراهیم و اسماعیل و ذریه‌ی آن دو را برای او توصیف کرده، و فرمود «پس به هدایت آنان اقتدا کن.» و بدانید که ای بندگان خدا، که بر آنان «خوبان» و پیروی از آنها از شما خواسته شده است و در مورد آن مورد بازجویی قرار خواهید گرفت.

پس بکوشید و تلاش کنید و مواظب باشید که یاور ستم‌گران نباشید، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس برای کمک به ستم‌گری، با او همراهی کند، از قلمرو اسلام خارج شده است و هر کس به ستمگری کمک کند که حقی از مسلمانی را پامال نماید، از ذمه‌ی اسلام و ذمه‌ی خداند و ذمه‌ی پیامبر او خارج شده و هر کس دعا کند که ظالمی زنده بماند، «در واقع» دوست دارد که با دستورات خداوند مخالفت شود.

و هر کس که در حضور او به مؤمنی ستم شود یا در حضور او مؤمنی مورد غیبت قرار گیرد و او توانا بر یاری او باشد و به او کمک نکند، خشم خدا و رسول او را بر خود روا دانسته است و هر کس یاری او کند بهشت را از خداوند بزرگ طلبکار شده است. خداوند به داود علیه‌السلام وحی کرد: به فلان ستمگر بگو من تو را نفرستادم که دنیا را بر دنیا قرار دهی و مال‌اندوزی کنی، بلکه برای آن است که فریاد مظلوم از من بگردانی و یاریش کنی، زیرا من بر خود لازم کرده‌ام که او را یاری کنم و انتقام آن غیبت شده را از آن کسی که در حضور او به آن مظلوم ظلم شد و او یاریش نکرد، بگیرم.)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی انعام، آیه‌ی 90.

[2] 1- ارشاد القلوب، ج 1، ص 156، ب 19.

2- بحارالأنوار، ج 14، ص 24.

ضرورت پرهیز از یاری کردن ستمگران

دیلمی در ارشاد القلوب روایتی از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است که در آن همگان را از یاری کردن به ستم‌گران نهی نموده است.
قال علیه‌السلام:
لقد أصحبت [خ ب. أصبحت] أقواما کأنهم کانوا ینظرون الی الجنة و نعیمها، و النار و جحیمها، یحسبهم الجاهل مرضی و ما بهم من مرض، أو قد خولطوا و انما خالطهم أمر عظیم، خوف الله و مهابته فی قلوبهم.
کانوا یقولون لیس لنا فی الدنیا من حاجة، لیس لها خلقنا و لا بالسعی لها أمرنا، أنفقوا أموالهم و بذلوا دماءهم، اشتروا بذلک رضی خالقهم، علموا ان الله اشتری منهم اموالهم و أنفسهم بالجنة فباعوه، ربحت تجارتهم، و عظمت سعادتهم، أفلحوا و أنجحوا.
فاقتفوا آثارهم رحمکم الله، و اقتدوا بهم، فان الله تعالی وصف لنبیه صفة آبائه ابراهیم و اسماعیل و ذریتهما، و قال: «فبهداهم اقتده» [1] .
و اعلموا عباد الله انکم مأخوذون بالاقتداء بهم و الاتباع لهم، فجدوا و اجتهدوا و احذروا أن تکونوا أعوانا للظالم، فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من مشی مع ظالم لیعینه علی ظلمه فقد خرج من ربقة الاسلام، و من حالت شفاعته دون حد من حدود الله فقد حاد الله و رسوله، و من أعان ظالما لیبطل حقا لمسلم فقد بریء من ذمة الاسلام و من ذمة الله و من ذمة رسوله.
و من دعا للظالم بالبقاء أحب أن یعصی الله، و من ظلم بحضرته مؤمن أو اغتیب و کان قادرا علی نصره و لم ینصره فقد بآء بغضب من الله و رسوله، و من نصره فقد استوجب الجنة من الله تعالی. و ان الله أوحی الی داود علیه‌السلام: قل لفلان الجبار: انی لم أبعثک لتجمع الدنیا علی الدنیا، و لکن لترد عنی دعوة المظلوم و تنصره، فانی آلیت علی نفسی أن أنصره و أنتصر له ممن ظلم بحضرته و لم ینصره. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(امروزه گروه‌ها و اقوامی پیدا شده‌اند که گویا همواره به بهشت و نعمت‌های آن، و جهنم و آتش آن می‌نگرند. و نادان بی‌خبر و کسی که از احوال آنها اطلاعی نداشته باشد [اگر بدانان بنگرد] می‌پندارد که آنان بیمارند، اما آنان را مرضی نباشد. یا آن که انسان بی‌خبر احساس می‌کند که آنها پریشان حال هستند. البته که امری بزرگ آنان را پریشان کرده است، یعنی ترس از خدا و هیبت او در دل‌های آنان است.
آنان همواره می‌گویند: ما را به دنیا نیازی نیست. نه برای آن آفریده شده‌ایم و نه برای تلاش در آن دستوری داریم. مال خود را انفاق کرده و

خون‌هاشان را نثار کرده و خرسندی آفریدگار خویش را ستانده‌اند. دانسته‌اند که خداوند به بهای بهشت جان و مال آنان را خریده است، که به او فروخته‌اند. اینان در تجارت خویش سود کرده و سعادتی عظیم به دست آورده‌اند، رستگار و پیروز شده‌اند.
خدا رحمتتان کند، دنبال آنان راه بیفتید، چه آن که خدای بزرگ صفت پدران پیامبر اسلام، یعنی حضرت ابراهیم و اسماعیل و ذریه‌ی آن دو را برای او توصیف کرده، و فرمود «پس به هدایت آنان اقتدا کن.» و بدانید که ای بندگان خدا، که بر آنان «خوبان» و پیروی از آنها از شما خواسته شده است و در مورد آن مورد بازجویی قرار خواهید گرفت.
پس بکوشید و تلاش کنید و مواظب باشید که یاور ستم‌گران نباشید، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس برای کمک به ستم‌گری، با او همراهی کند، از قلمرو اسلام خارج شده است و هر کس به ستمگری کمک کند که حقی از مسلمانی را پامال نماید، از ذمه‌ی اسلام و ذمه‌ی خداند و ذمه‌ی پیامبر او خارج شده و هر کس دعا کند که ظالمی زنده بماند، «در واقع» دوست دارد که با دستورات خداوند مخالفت شود.
و هر کس که در حضور او به مؤمنی ستم شود یا در حضور او مؤمنی مورد غیبت قرار گیرد و او توانا بر یاری او باشد و به او کمک نکند، خشم خدا و رسول او را بر خود روا دانسته است و هر کس یاری او کند بهشت را از خداوند بزرگ طلبکار شده است. خداوند به داود علیه‌السلام وحی کرد: به فلان ستمگر بگو من تو را نفرستادم که دنیا را بر دنیا قرار دهی و مال‌اندوزی کنی، بلکه برای آن است که فریاد مظلوم از من بگردانی و یاریش کنی، زیرا من بر خود لازم کرده‌ام که او را یاری کنم و انتقام آن غیبت شده را از آن کسی که در حضور او به آن مظلوم ظلم شد و او یاریش نکرد، بگیرم.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی انعام، آیه‌ی 90.
[2] 1- ارشاد القلوب، ج 1، ص 156، ب 19.
2- بحارالأنوار، ج 14، ص 24.

ضرورت علم‌آموزی برای نوجوانان

روایت شده است که امام حسن علیه‌السلام روزی فرزندان خود و فرزند برادر خود را خواند و به آنان فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا بنی و یا بنی أخی انکم صغار قوم و توشک أن تکونوا کبار قوم آخرین، فتعلموا العلم، فمن لم یستطع منکم أن یرویه أو یحفظه فلیکتبه و لیجعله فی بیته و قال:
قدم لنفسک ما استطعت من التقی
ان المنیة نازل بک یا فتی
اصبحت ذا فرح کأنک لا تری
احباب قلبک فی المقابر و البلا.[1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
ای پسرم، و ای فرزندان برادرم، شما اینک خردسالان جماعتی هستید و به زودی بزرگان گروه دیگری خواهید شد؛ پس دانش فراگیرید و هر کس از شما که نمی‌تواند آن را روایت کند یا حفظ نماید، آن را نوشته و در خانه‌ی خویش گذارد. و فرمود:
هر چه می‌توانی از تقوا برای خویش آماده ساز. ای جوان؛ زیرا مرگ بر تو فرود خواهد آمد.
چندان خرامان شده‌ای که گویا نمی‌بینی. جگر گوشه‌هایت در گورها و میان خاک‌ها آرمیده‌اند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 235 (به نقل از الفقه الأکبر، ج 2، ص 10) و ج 19، ص 357.
2- البدایة و النهایة، ج 8، ص 41.
3- بحارالأنوار، ج 2، ص 150، ح 27.
4- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 33.
5- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام) ص 167 و 168، ح 283 و 284.
6- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 227.
7- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج 1، ص 18.
8- کنز العمال، ج 10، ص 257، ح 29369.
9- مسند امام مجتبی علیه‌السلام ص 728، ح 93، و ص 489، ح 6. و ص

489، ح 6، ب 2.
10- موسوعة المصطفى و العترة، ج 5، ص 130.

ضرورت عمل گرایی برای دنیا و آخرت

جنادة بن ابی‌امیه از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل کرده است که پیرامون برنامه‌ریزی برای کارهای دنیا و آخرت فرمود:
قال علیه‌السلام:
اعمل لدنیاک کأنک تعیش أبدا، و اعمل لآخرتک کأنک تموت غدا. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(برای دنیای خود چنان تلاش کن که گویا همیشه خواهی زیست و برای آخرت خود چنان کوشش کن که گویا فردا خواهی مرد.)

پی نوشت ها:
[1] مستدرک الوسایل، ج 1، ص 146، ح 220 (به نقل از کفایة الاثر، ص 227) و ج 13، ص 58، ح 3.

ضرورت پیروی از قرآن

امام حسن مجتبی علیه‌السلام در مقایسه‌ای اجمالی بین کتب آسمانی درباره‌ی ضرورت پیروی از قرآن مجید فرمود:

قال علیه‌السلام:

ما بقی فی الدنیا بقیة غیر هذا القرآن، فاتخذوه اماما یدلکم علی هداکم و ان أحق الناس بالقرآن من عمل به و ان لم یحفظه، و أبعدهم منه من لم یعمل به و ان کان یقرأه.

و قال: من قال فی القرآن برأیه فأصاب فقد أخطا.

و قال: ان هذا القرآن یجیء یوم القیامة قائدا و سائقا. یقود قوما الی الجنة، أحلوا حلاله و حرموا حرامه و آمنوا بمتشابهه، و یسوق قوما الی النار، ضیعوا حدوده و أحکامه و استحلوا محارمه. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(از کتاب‌های آسمانی جز قرآن بقیه تحریف شده و از میان رفته‌اند، پس آن را راهبر خود قرار دهید و تنها اوست که شما را به راه درست می‌برد. بهترین مردم کسی است که به احکام قرآن عمل کند، اگر چه آیاتش را حفظ ننماید و بدترین مردم کسی است که به قرآن عمل نکند، اگر چه آیاتش را تلاوت کند و هر کس آن را با نظر و رأی خود تفسیر نماید، و بعد معلوم شود که درست گفته، خطایی بزرگ مرتکب گشته، زیرا قرآن در روز قیامت حاضر می‌شود و کسانی را که حلالش را حرام و حرامش را حرام دانسته و به متشابهش ایمان داشته‌اند، به بهشت می‌برد و کسانی را که حدودش را تباه نموده و حرامش را حلال و حلالش را حرام دانسته‌اند، به دوزخ می‌برد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- ارشاد القلوب، ج 1، ص 161، ب 20، ط. جدید.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 568، ح 1.

ضرورت تدبر در آیات و عمل به دستورات آن

امام حسن مجتبی علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی شانزدهم سوره‌ی مبارکه‌ی حدید «...فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون» «و قلب‌های‌شان قساوت پیدا کرد؛ و بسیاری از آنها گناه‌کارند.» فرمود:
قال علیه‌السلام:
أما و الله لقد استبطأهم و هم یقرءون من القرآن أقل مما تقرءون فانظروا فی طول ما قرأتم منه و ما ظهر فیکم من الفسق. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سوگند به خدا که آنها را بازداشته است «و با تلاوت قرآن معصیت را ترک کردند»، در حالی که آنها کمتر از آنچه که شما قرآن می‌خوانید قرآن می‌خوانند. پس بنگرید در طول آنچه که از قرآن قرائت کرده‌اید و [ببینید] که چقدر در میان شما فسق رواج یافته است.)

پی نوشت ها:
[1] الکشاف فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 64 ذیل آیه‌ی مبارکه‌ی 16، از سوره‌ی حدید.

در حدیثی آمده است حسن بن حسن بصری در نامه‌ای به امام حسن بن علی علیه‌السلام نوشت:
شما بنی‌هاشم کشتی نجات، چراغ روشنی بخش و پرچم هدایتی هستید که هر کس از شما پیروی کند نجات می‌یابد.... ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما از قضا و قدر فراوان صحبت می‌شود و اختلاف زیادی پیرامون آن وجود دارد ما را از نظر خود و نظر پدرت علی علیه‌السلام آگاه کن که شما خاندانی هستید که علم را به میراث می‌برید.
امام علیه‌السلام در پاسخ او نوشت:
اما بعد فقد انتهی الی کتابک عند حیرتک و حیرة من زعمت من امتنا و کیف ترجعهن الینا و انتم بالقول دون العمل و اعلم انه لولا ما تناهی الی من حیرتک و حیرة الأمة قبلک لأمسکت عن الجواب و لکنی الناصح ابن الناصح الأمین و الذی انا علیه انه من لم یؤمن بالقدر خیره و شره فقد کفر و من حمل المعاصی علی الله عزوجل فقد فجر ان الله تعالی لا یطاع باکراه و لا یعصی بغلبة و لا اعمل (أهمل) العباد من الملیکة و لکنه عزوجل المالک لما ملکهم و القادر علی ما علیه اقدرهم فان ائتمروا بالطاعة لم یکن الله عزوجل لهم صادا و لا عنها مانعا و ان ائتمروا بالمعصیة فشاء سبحانه ان یمن علیهم فیحول بینهم و بینهما فعل و ان لم یفعل فلیس هو حملهم علیها اجبارا و لا الزمهم بها اکراها بل احتجاجه جل ذکره علیهم ان عرفهم و جعل لهم السبیل الی فعل ما دعاهم الیه و ترک ما نهاهم عنه و لله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم أجمعین و السلام علی من اتبع الهدی. [1] .
(اما بعد از حمد و سپاس خداوند، نامه‌ی تو که نشانه‌ی تحیر تو و تحیر کسانی که گمان کردی از امت ما «شیعیان» هستند، به دست من رسید و چگونه به ما مراجعه خواهید نمود. در حالی که شما فقط حرف زده و عمل نمی‌کنید و بدان که اگر چنان نبود که خبر سرگردانی و در شک قرار داشتن تو و امت پیش از تو به من نمی‌رسید، از پاسخ خودداری می‌کردم ولی من ناصح فرزند ناصح امین هستم.
اما آنچه که من بر آن هستم آن است که هر کس به قدر ایمان نداشته باشد، چه از نوع خیر آن یا شر آن، کافر شده است و هر کس رفتار معصیت آمیز را به خدا نسبت دهد، بزهکار است.
بی‌تردید خداوند نه به اکراه اطاعت شود و نه با فشار مورد عصیان واقع شود و چنان هم نیست که خداوند بندگان را از سیطره‌ی قدرت خود خارج ساخته باشد، بلکه خداوند بزرگ دارنده‌ی آن قدرتی است که بخشی از آن را به آنها داده است و بر آنچه که آنها را بر آن توانا ساخته است، تواناست.

پس چنانچه خواهان فرمانبرداری شدند، خداوند بزرگ جلوگیری نکند و از کار آنان مانع نشود و چنانچه بنا بر معصیت گذاشتند، خداوند سبحان با اجازه‌ی خود بر آنها منت نهاده و میان آنها و خواسته‌ی‌شان ارتباط برقرار می‌کند، هر چند خداوند آن کار را انجام نداده، ولی او آنها را نه بدان کار اجبار کرده و نه آنها را به اکراه بدان الزام نموده است.
بلکه برهان و احتجاج او «جل ذکره» بر آنان این است که معرفتشان داده و راه قرار داده تا آنچه که وی آنها را بدان فرا می‌خواند، انجام داده و آنچه را که از آن نهی کرده گریزان باشند. و حجت بالغه از آن خداست و اگر بخواهد، همه‌ی شما را هدایت می‌کند، و درود بر کسی که راه هدایت را می‌پیماید.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 328، و ص 233، و ج 19، ص 352.
2- بحارالأنوار، ج 5، ص 40، ح 63.
3- تحف العقول، ص 231.
4- کنز الفواید کراجکی، ص 170.
5- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 493، ح 5.
6- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 122.

طلب مغفرت

پروردگارا! به تو نزدیکی می جویم، با جود و بخششت، و با بنده و فرستاده ات محمد، که درود تو بر او و خاندانش باد، و با فرشتگان مقرب و پیامبران و رسولانت، تا اینکه بر محمد بنده و فرستاده ات، و بر خاندان او درود فرستی، و از لغزشم درگذری، و گناهانم را پوشانده و آنها را بیامرزی، و حاجاتم را برآورده و به سبب کارهای زشتم مرا عذاب نکنی، به درستیکه عفو و بخشش تو مرا شامل می شود، و تو بر هر کار قادر و توانایی.

دعاؤه لطلب المغفرة

الهم انی اتقرب الیک بجودک و کرمک، و اتقرب الیک بمحمد عبدک و رسولک و اتقرب الیک بملائکتک المقربین و انبیائک و رسلک، ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک و علی ال محمد، و ان تقیلنی عثرتی، و تستر علی ذنوبی، و تغفرها لی، و تقضی لی حوائجی ولا تعذبنی بقبیح کان منی، فان عفوک و جودک یسعنی، انک علی کل شیء قدیر.

طلب مغفرت و برآورده شدن حاجات

ای توشه ام در هنگام سختی، ای فریاد رسم در زمان گرفتاری، ای سرپرستم در نعمتها، ای برآورنده حاجتها، ای پناهم در لغزشگاهها، ای رهاننده ام از هلاکت و بدبختی، ای همراه و یاورم در تنهایی.
خطا و لغزشم را ببخش، و کارم را آسان فرما، به اجتماعمان گرمی بخش، و حاجتم را برآور، و کارم را اصلاح گردان، آنچه که بدان اهتمام دارم را کفایت کن، و در کارم گشایش عطا فرما، و تا آنگاه که زنده ام و بعد از مرگ بین و من و سلامتی و عافیت هرگز جدائی مینداز، به رحمتت ای بهترین رحم کنندگان.
دعاؤه لطلب المغفرة و انجاح المطالب
یاعدتی عند کربتی، یا غیاثی عند شدتی، یا ولیی فی نعمتی، یا منجحی فی حاجتی، یا مغزعی فی ورطتی، یا منقذی من هلکتی، یا کالئی فی وحدتی.
اغفرلی خطیئتی، و یسرلی امری، و اجمع لی شملی، و انجح لی طلبتی، و صلح لی شأنی، و اکفنی ما اهمنی، و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا، ولا تفرق بینی و بین العافیة ابدا ما ابقیتنی، و فی الاخرة اذا توفیتنی، برحمتک یا ارحم الراحمین.

ای کسی که فرار کنندگان به سوی او می گریزند، و کسانی که در هراسند به او انس و الفت گرفته و دلگرم می شوند، بر محمد و خاندانش درود فرست و دلگرمیم را به خودت قرار داده، که شهرهایت برایم تنگ شده است، و توکل و اعتمادم را بر خودت مقدر فرما، که دشمنانت به سوی من چشم دوخته اند.
پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا آنگونه قرار ده که به سوی تو توجه کرده و با یاریت تلاش کنم، و بر تو توکل کرده و به سوی تو تضرع و زاری نمایم.
خداوندا! هر صفتی که با آن تو را ستودم و هر دعائی که تو را بدان خواندم و رضایت و محبت و خشنودی تو را در برداشت، مرا بر آنها زنده بدار و بمیران، و آنچه را که از آن ناخشنود بودی، مرا از آن به سوی آنچه موجبات خشنودی تو را فراهم می سازد، متوجه ساز.
از گناهانم، به سوی تو روی آورده، و از خطایم، استغفار می کنم، و نیرو و توانایی جز با قدرت تو میسر نیست، معبودی جز تو نبوده و او بردبار و بزرگوار است، و بر محمد و خاندانش درود فرست، و کارهای مهم ما را در دنیا و آخرت در سلامتی و عافیت کفایت فرما.
دعاؤه لطلب مکارم الاخلاق
یا من الیه یفر الهاربون، و به یستأنس المستوحشون، صل علی محمد و اله و اجعل انسی بک، فقد ضاقت عنی بلادک و اجعل توکلی علیک، فقد مال علی اعداؤک.
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بک اصول و بک اجول و علیک اتوکل و الیک انیب
اللهم و ما وصفتک من صفة او دعوتک من دعاء، یوافق ذلک محبتک و رضوانک و مرضاتک فاحینی علی ذلک و امتنی علیه، و ما کرهت من ذلک، فخذ بناصیتی الی ما تحب و ترضی.
بؤت الیک ربی من ذنوبی، و استغفرک من جرمی، و لا حول و لا قوة الا بالله، لا اله الا هو الحلیم الکریم، و صلی الله علی محمد واله، و اکفنا مهم الدنیا و الاخرة فی عافیة، یا رب العالمین.

طلب یاری و یقین از خدا

پروردگارا! از تو می خواهم در مقابل هر کار که توان رویارویی با آن را ندارم، توانی به من ارزانی داری که امید آن را نداشته و فکرم بدان خطور نکرده، و بر زبانم جاری نشده باشد، و یقینی به من عطا فرمائی که مرا از حاجت خواستن از غیر تو باز دارد، به درستیکه تو بر هر کار قادر و توانائی.
دعاؤه لطلب النصر و الیقین من الله
اللهم انی اسألک من کل امر ضعفت عنه حیلتی، ان تعطینی منه ما لم تنته الیه رغبتی، و لم یخطر ببالی، و لم یجر علی لسانی، و ان تعطینی من الیقین ما یحجزنی ان اسال احدا من العالمین، انک علی کل شیء قدیر.

طلب باران

پروردگارا! ابرها را برای ما با گشودن درهایش برای ریزش آبهای بسیار فراوان و پی در پی به حرکت درآور.
ای بخشنده! برای ما باران فرو ریز، پی در پی فراگیر رویاننده، قفلهایش را بگشا، و موانعش را برطرف کن، و ریزش آنرا آسان گردان، و در آمدن آن برای نمناک ساختن دشتها به وسیله ریزش آب تسریع فرما.
ای تلاشگر برایمان باران فرو ریز، بارانی قطره قطره، فراوان و بسیار، پی در پی و فراگیر، نمناک کننده، وسیع و کافی، سریع و پاکیزه و رویاننده، گوارا و مبارک، عریض و گسترده که دشتها را نمناک سازد.
در کوه و دشتمان، و شهر و بیابانمان باران فرو ریز، تا قیمتهایمان را کاهش داده، و در کیل و وزنمان برکت عطا کنی، روزیمان را بما بنمایان، و قحطی را معدوم ساز، ای پروردگار جهانیان اجابت فرما.
دعاؤه فی الاستسقاء
اللهم هیج لنا السحاب بفتح الابواب بماء عباب و رباب بانصباب و انسکاب.
یا وهاب، اسقنا مغدقة، مطبقة مونقة، فتح اغلاقها و یسر اطباقها، و سهل اطلاقها، و عجل سیاقها بالاندیة فی بطون الاودیة بصبوب الماء.
یا فعال اسقنا مطرا قطرا، طلا مطلا مطبقا طبقا، عاملا معما، رهما بهما، رحما رشا مرشا، واسعا کافیا، عاجلا طیبا مریئا مبارکا، سلاطحا بلاطحا یباطح الاباطح مغدودقا مغرورقا.
اسق سهلنا و جبلنا و بدونا و حضرنا، حتی ترخص به اسعارنا، و تبارک لنا فی صاعنا و مدنا، ارنا الرزق موجودا، و الغلاء مفقودا، امین رب العالمین.

طی الارض به چین

می‌گویند: یکی از سلاطین مقتدر چین، وزیری داشت که بسیار مدبر و دانشمند بود. آن وزیر پسری داشت در کمال حسن جمال و پادشاه به او بسیار عشق و محبت می‌ورزید. خود شاه نیز دختری داشت در نهایت زیبائی و او را نیز بسیار دوست می‌داشت.
آن پسر و دختر یکدیگر را دیده و عاشق یکدیگر شده بودند، شاه بر این امر مطلع شد و هر دو را احضار کرد و امر کرد تا هر دو را کشتند.
پس از قتل آنها از جهت محبت زیادی که به آن دو داشت بسیار پریشان حال شده و راه چاره‌ای ندید. پس علما و بزرگان را طلب کرد و جریان قتل و ندامت خود را اظهار کرد و از آنها راه چاره‌ای خواست و گفت: «باید در زنده شدن آن دو چاره‌ای بیندیشید و الا همه‌ی شما را خواهم کشت. بدرستی که زندگی به درد من نمی‌خورد و من همه را قتل عام خواهم کرد.»
آنها گفتند: «محال است که مرده، زنده شود.»
ولی یکی از آنها گفت: «می‌گویند در مدینه شخصی به نام حسن بن علی می‌باشد که اگر او بخواهد، می‌تواند این دو را زنده کند.»
پادشاه گفت: «تا آنجا چقدر راه است.»
گفتند: «شش ماه.»
پادشاه به یکی از نوکران ماهر و دلیرش دستور داد که: «یک ماهه آن شخص را نزد من بیاور و الا ترا می‌کشم و عیالت را اسیر می‌کنم.»
آن شخص که مسلمان بود، ناراحت و غمگین از شهر بیرون رفت. قدری که راه رفت، به چشمه‌ای رسید. از آب آن چشمه وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و روی خود را بطرف مدینه نمود و عرض کرد: «ای آقا! ای فریادرس درماندگان! ترا به حق جد و پدر و مادرت قسم می‌دهم که راضی نشوی این سلطان، مرا بکشد و عیال مرا اسیر کند، تو خود می‌دانی که من نمی‌توانم شش ماه راه را به یک ماه بیایم و برگردم.»
سپس سر خود را به سجده گذاشت و شروع به گریه کردن نمود.
ناگهان دید شخصی نورانی به او می‌فرماید: «برخیز.»
آن مرد می‌گوید: «من برخاستم و گفتم: تو چه کسی هستی که نگذاشتی درد دل خود را با آقای خود حسن بن علی علیهماالسلام بگویم؟!»
ایشان فرمود «من حسن بن علی بن ابیطالب هستم. گریه مکن! برو به شاه بگو من فلان وقت خواهم آمد.»
آن شخص به قدمهای امام حسن علیه‌السلام افتاد و بعد برگشت و پیام را به پادشاه گفت.

پادشاه نیز خوشحال شد و در آن وقت تعیین شده با جمع کثیری از شهر بیرون آمدند.
ناگهان چشمشان به جمال دل آرای آن بزرگوار افتاد.
سپس آن حضرت را با کمال اعزاز، داخل قصر سلطان کرده و پادشاه امر کرد که نعش دختر و پسر را آوردند و جریان را به عرض امام حسن علیه‌السلام رساند و خواهش کرد که آن حضرت از خداوند بخواهد آن دو را زنده کند.
امام حسن علیه‌السلام دستها را به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! به حق جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه‌ی زهرا و برادرم سیدالشهداء، اینها را زنده بفرما.»
ناگهان هر دو آن دختر و پسر زنده شدند و سپس مجلس عقد بپا شد و آن حضرت دختر پادشاه را به پسر وزیر عقد کرده و عروسی ملوکانه‌ای برپا شد و بعد حضرت مراجعت کردند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام.

عمرو بن حسن (آزاده‌ای کوچک)

ابن‌نما حلی (متوفای سال 645 ه. ق.) او را عمر بن حسن معرفی می‌کند و می‌گوید: او کودکی خردسال بود و حدود یازده سال داشت که در سفر کربلا عمویش را همراهی کرد. بعد از واقعه‌ی کربلا با دیگر اسیران روانه‌ی شام شد. روزی در شام یزید بن معاویه علی بن الحسین علیه‌السلام و عمرو بن حسن را به حضور طلبید. یزید رو به عمرو کرد و گفت: حاضری با پسرم خالد کشتی بگیری؟ عمرو بن حسن جواب داد: «ما فی قوة للصراع و لکن أعطینی سکینا و أعطه سکینا فاما أن یقتلنی فألحق بجدی رسول الله صلی الله علیه و آله و أبی علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام و اما أن أقتله فألحقه بجده أبی‌سفیان و أبیه معاویه؛ نیرویی که باو کشتی بگیرم در من نیست، خنجری به من بده و کاردی به پسرت تا با هم بجنگیم یا او مرا می‌کشد، پس به جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام ملحق می‌شوم و یا این که من او را می‌کشم، پس او را به جدش ابوسفیان و پدرش معاویه ملحق می‌نمایم.»
یزید نگاهی خشم‌آلود کرد و گفت: «اینان (اهل بیت نبوت) کوچک و بزرگشان دست از عداوت و دشمنی با ما برنمی‌دارند، سپس با خواندن شعر زیر اهانتی به اهل بیت علیهم‌السلام کرد:
شنشنة أعرفها من أخزم
هل تلد الحیة الا حیة[1] .
«این خوی و اخلاقی است که من از أخزم به یاد دارم، آیا از مار جز مار پدید می‌آید؟»
سپس یزید گفت: بنگرید آیا او بالغ شده یا هنوز کودک است. جواب دادند: او هنوز کودک است. یزید دست از مجازات او برداشت. [2] سپس او را با أهل بیت علیهم‌السلام و دیگر اسرا روانه‌ی مدینه کردند.
سید بن طاووس یک نفر دیگر از فرزندان امام مجتبی علیه‌السلام به نام یزید را همراه اسرا معرفی می‌کند. [3] .

پی نوشت ها:
[1] یزید بن معاویه - لعنة الله علیه - با خواندن این بند اشاره به ضرب المثلی کرد که در میان عرب مرسوم بود، زیرا «ابواخزم» کنیه‌ی جد حاتم طایی است. پسر او أخزم بشر نام داشت که در خشونت معروف بود، او در جوانی مرد و فرزندانی از وی باقی ماند. روزی پسران أخزم بر جد خویش «ابواخزم» حمله کردند و بر وی تاختند و او را خون‌آلود نمودند؛ از

این رو ابواخزم این بیت را سرود:
ان بنی رملونی بالدم
شنشنة اعرفها من أخزم
«نوادگان من بر من حمله کردند و مرا خون‌آلود نمودند؛ این طبیعت زشت را آن‌ها از پسرم أخزم به ارث برده‌اند.»
یزید - لعنة الله علیه - در خواندن شعرش قصد اهانت و تحقیر به اهل بیت علیهماالسلام را داشت وگرنه می‌دانست شجاع‌زاده‌ای که می‌خواهد عنصر فاسدی را نابود کند هدفش چیست و چه آرمانی را دنبال می‌کند.
[2] ابن‌نما حلی، مثیرالأحزان، ص 105.
[3] سید بن طاووس، اللهوف، ص 191.

عبدالله بن حسن (عبدالله اکبر)

او از دیگر فرزندان شجاع و دلاور حسن بن علی علیهماالسلام بود که با قدرت روحی بسیار بالا در برابر صفوف دشمنان ایستاد و جهت یاری عمویش امام حسین علیه‌السلام چنین خواند:

ان تنکرونی فأنابن حیدرة
ضرغام آجام و لیث قسورة
علی الأعادی مثل ریح صرصرة
أکیلکم بالسیف کیل السندرة[1] .

«اگر نمی‌شناسید مرا، من از فرزندان حیدرم (حیدر از القاب علی بن ابی‌طالب است) همانند شیران بیشه سخت هجوم می‌برم و مخالف را از پا در می‌آورم؛ بر دشمنان همچون بادی تند (گوش‌خراش) می‌وزم و شما را با شمشیر به دیار عدم می‌فرستم.»

عبدالله بعد از خواندن رجز و اجازه از عمویش حمله کرد، چهارده نفر را به هلاکت رساند و خساراتی وارد نمود، ناگاه از چند سوی بر او حمله بردند. هانی بن شبیب حضرمی بر او تاخت و شمشیری بر او زد که دیگر توانش را از دست داد و به روی زمین افتاد و جان به جانان تسلیم نمود. [2] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 45، ص 36؛ و در صفحه 42 بند أخر را اضافه می‌کند.

[2] منتهی الامال، ج 1، ص 380.

عبدالله اصغر بن حسن

عبدالله یازده ساله بود، امام حسین علیه‌السلام او را به بانوان حرم سپرد تا در خیمه‌ها نگهداری‌اش کنند، اما هنگامی که غربت و تنهایی عمویش را دید، برای یاری آن حضرت از خیمه‌ها به سوی میدان جنگ بیرون رفت. عمه‌اش زینب علیهاالسلام خواست او را برگرداند، اما نتوانست. عبدالله خود را به امام حسین علیه‌السلام رسانید و فریاد برآورد: به خدا از عمویم جدا نمی‌شوم. حسین علیه‌السلام در آغوشش گرفت و با او سخن می‌گفت که ناگاه ابحر بن کعب شمشیر خود را فرود آورد تا به امام حسین علیه‌السلام بزند که عبدالله اصغر دست خود را جلو آورد و فریاد زد: «یابن الخبیثة أتقتل عمی؛ ای خبیث‌زاده! می‌خواهی عموی مرا بکشی؟» آن زشت سیرت با شمشیر دست عبدالله را قطع کرد. آن گاه صدای عبدالله بلند شد: «یا عماه یا أبتاه» عمو جان، پدر جان به فریادم برسید که دستم قطع شد.

امام حسین علیه‌السلام در حالی که خون از دست عبدالله بر زمین می‌ریخت او را به سینه چسبانید و دلجویی نمود فرمود:

«یابن أخی اصبر علی ما نزل بک، و احتسب فی ذلک الخیر فان الله یلحقک بآبائک الصالحین برسول الله صلی الله علیه و آله و علی بن ابی‌طالب و حمزه و جعفر و الحسن بن علی علیهم‌السلام؛ پسر برادرم بر این مصائب صبر کن و این‌ها را خیر و خوبی به حساب آور، خداوند تو را به پدران صالحت ملحق گرداند، به زودی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی‌طالب و حمزه و جعفر و پدرت حسن بن علی (درود خدا بر همه آنان)را ملاقات کنی.»

ابومخنف می‌گوید: شنیدم امام حسین علیه‌السلام در آن حال می‌فرمود:

«اللهم أمسک عنهم قطر السماء و امنعهم برکات الأرض اللهم و ان متعتهم الی حین ففرقهم فرقا و اجعلهم طرائق قدرا و لا ترض عنهم الولاة أبدا فانهم دعونا لینصرونا فعدوا علینا فقتلونا [1] ؛ بار خدایا! باران رحمتت را از این‌ها دریغ دار و برکات زمین را از اینان بگیر. پروردگارا! اگر تا کنون جمع این‌ها را بهره‌مند گرداندی، پس از این اینان را متفرقشان گردان و اختلاف را بر این‌ها حاکم نما و هرگز حکام را از این‌ها خشنود مگردان. این مردم ما را دعوت کردند تا یاری‌مان کنند و لیکن ستیزه و دشمنی کردند و ما را کشتند.»

ناگاه حرملة بن کاهل تیری را به سوی عبدالله بن حسن رها کرد و گلویش را نشانه گرفت که پس از چند لحظه همانند برادران دیگرش شربت شهادت نوشید و بر روی دست عمو، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. امام

علیه‌السلام جنازه‌ی او را به نزدیک خیمه‌های آورد و در کنار دیگر اجساد شهدا قرار داد. [2] .
زینب کبری علیهاالسلام که از کنار خیمه‌ها بر غربت و مظلومیت آن دو می‌نگریست، با دلی سوخته و قلبی شکسته صدا زد:
«لیت الموت أعدمنی الحیاة» [3] ای کاش می‌مردم و این منظره را نمی‌دیدم.

پی نوشت ها:
[1] تاریخ طبری، ج 4، ص 344.
[2] سید بن طاووس، اللهوف، ص 173.
[3] محمد مهدی حائری، معالی السبطین، ج 1، ص 464 - 463.

عبادت امام حسن

امام حسن علیه‌السلام در زمان خود عابدترین و پارساترین مردم بود و در همه‌ی حالات زبانش به ذکر خداوند گویا بود و هرگاه به حج می‌رفت، پیاده و گاهی پا برهنه می‌رفت و می‌فرمود:
«من از خدایم شرم می‌کنم که برای ملاقات با او پیاده به درگاهش نروم.»
او هرگاه به یاد مرگ و قبر و قیامت و گذشتن از صراط می‌افتاد آن چنان منقلب می‌شد که صیحه می‌زد و از حال می‌رفت.
هنگامی که مشغول وضو گرفتن می‌شد رنگش زرد می‌شد و در مورد علت آن می‌فرمود:
«می‌دانید که می‌خواهم مهیای مناجات با چه کسی شوم؟ سزاوار است که بنده، هنگام مناجات با خداوند صاحب عرش و رب العزه چنین باشد.»
امام مجتبی علیه‌السلام به هنگام نماز، بهترین لباس‌های خود را می‌پوشید و می‌فرمود:
«خداوند زیباست و زیبایی‌ها را دوست دارد و ما را امر کرده که به هنگام رفتن به مسجد زیبنده‌ترین لباس‌هایمان را برگیریم.» [1] .
و چون به طرف مسجد رهسپار می‌گشت و به در مسجد می‌رسید، سرش را به طرف آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود:
«الهی ضیفک ببابک، یا محسن قد اتاک المسییء، فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم.»
«پروردگارا! مهمان تو به در خانه‌ات آمده، ای نیکوکار! گنهکاری اینک به محضرت بار یافته، پس به لطف و کرمت از زشتی‌ها و گناهانم چشم بپوش، ای خدای کریم!»
امام مجتبی علیه‌السلام به هنگام قرائت قرآن، هرگاه به آیه‌ی «یا ایها الذین امنوا» می‌رسید می‌فرمود:
«لبیک اللهم لبیک»
«فرمانبردارم پروردگارا، فرمانبردارم!»[2] .

پی نوشت ها:
[1] خذوا زینتکم عند کل مسجد. (اعراف / 31).
[2] بحارالانوار، ج 43، ص 331.

علت صلح با معاویه

روایت شده: هنگامی که صلح انجام پذیرفت و کار پایان یافت معاویه از امام خواست که در میان گروهی از مردم سخن بگوید و ایشان را آگاهی دهد که با معاویه بیعت نموده و حکومت را به او تفویض کرده است.

امام پذیرفت و در حالیکه مردم جمع شده بودند خطبه خواند، ابتدا حمد و ثنای الهی گفته و بر پیامبرش درود فرستاد، و این از گفتار ایشان است که فرمود:

ای مردم! زیرکترین زیرکی تقوی، و حماقت ترین بی خردی فجور و گناه است، و اگر شما بین شرق و غرب جهان بگردید، تا مردی را بیابید، که جد او پیامبر باشد، جز من و برادرم حسین کسی را نمی یابید، و می دانید، که خداوند شما را به جدم پیامبر هدایت کرد و شما را از ضلالت و گمراهی نجات داد، و از جهالت و نادانی رهائی بخشید، و بعد از ذلت عزت، و بعد از کمی افراد بسیارتان گردانید.

و معاویه با من در مورد حقی منازعه می کند که آن برای من است و برای صلاح امت و قطع فتنه و آشوب آن را رها کردم، و شما با من بیعت کرده بودید که با هر که صلح کنم صلح و با هر که بجنگم بجنگید، به این عقیده رسیده ام که با معاویه سازش کنم، و خط جنگ بین خود و او را پایان دهم، وبا او بیعت نمودم و دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر از ریختن آن است، و قصدم از این کار صلاح و بقای شماست و شاید این امر آزمایشی برای ما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد.

خطبته فی علة صلحه لمعاویة

روی انه لما تم الصلح و انبرم الامر، التمس معاویة بن الحسن علیه السلام ان یتکلم بمجمع من الناس، و یعلمهم انه قد بایع معاویة، و یسلم الامر الیه فاجابه الی ذلک، فخطب - و قد حشد الناس - خطبة، حمد الله تعالی و صلی علی نبیه صلی الله علیه و آله فیها، وهی من کلامه المنقول عنه علیه السلام و قال:

ایها الناس! ان اکیس الکیس التقی، واحمق الحمق الفجور، و انکم لو طلبتم بین جابلق و جابرس رجلا جده، رسول الله صلی الله علیه و آله ما وجدتموهم غیری و غیر اخی الحسین، و قد علمتم ان الله هداکم بجدی محمد، فانقذکم به من الضلالة، و رفعکم به من الجهالة، و اعزکم بعد الذلة، و کثرکم بعد القلة.

و ان معاویة نازعنی حقا هو لی دونه، فنظرت لصلاح الامة و قطع الفتنة و قد کنتم بایعتمونی علی ان تسالموا من سالمت و تحاربوا من حاربت فرأیت ان اسالم معاویة، و اضع الحرب بینی و بینه، و قد بایعته، و رأیت ان

حقن الدماء خير من سفكها، و لم ارد بذلک الا صلاحکم و بقائکم، و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین.

علت صلح

روایت شده: هنگامی که امام با خنجر مسموم مورد حمله قرار گرفت به مکانی بنام «بطن جریح» که عموی مختار بر آن حکومت می کرد رفت، مختار به عمویش گفت: بیا تا حسن بن علی را گرفته و به معاویه تسلیم نمائیم، هنگامی که شیعیان قصد او را دانستند قصد کشتن مختار را کردند، عمویش از آنان خواست که از او درگذرند، آنان نیز درگذشتند.
امام علیه السلام فرمود:
وای بر شما، سوگند بر خود معاویه به آن چه در مورد قتل من با شما پیمان بسته وفا نمی کند، و می دانم که اگر دست به دست او دهم و تسلیم او گردم، نمی گذارد که به دین جدم باشم.
و من می توانم که به تنهائی عبادت پروردگارم را بنمایم، اما من به فرزندان شما می نگرم که در کنار درهای خانه های فرزندان ایشان قرار گرفته و در مقابل آنچه خداوند به آنان داده است از آنان درخواست آب و غذا می کنند، اما به آنان آب و غذا نمی دهند، پس دور باد بر آن به سبب آنچه انجام داده اند، و ستمکاران بزودی می دانند که در چه جایگاهی قرار خواهند گرفت.
خطبته فی علة صلحه
روی انه لما ضرب علیه السلام بخنجر مسموم عدل الی موضع مسمی ببطن جریح، و علیها عم المختار، و قال المختار لعمه: تعال حتی نأخذ الحسن و نسلمه الی معاویة، و بعد ان علموا الشیعة به هموا بقتل المختار، فتلطف عمه بالعفوا عنه ففعلوا.
فقال الحسن علیه السلام:
ویلکم والله ان معاویة لایفی لاحد منکم بما ضمنه فی قتلی، و انی اظن ان وضعت یدی فی یده فاسالمه، لم یترکنی ادین لدین جدی صلی الله علیه و آله.
و انی اقدر ان اعبدالله عزوجل وحدی، ولکنی کانی انظر الی ابنائکم واقفین علی ابواب ابنائهم یستسقونهم و یستطعمونهم بما جعل الله لهم، فلا یسقون و لا یطعمون، فبعدا و سحقا لما کسبته ایدیهم، و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

علت اصلی صلح

خطبه آن حضرت در مورد علت صلح خود
بخاطر حفاظت کردن و ریخته نشدن خونها، و بخاطر محبتم به خودم و خاندانم و یاران مخلصم صلح کردم.

عالم در فرمان او است

ابوسعید خدری رحمه الله گوید:
امام حسن علیه‌السلام را در دوران کودکی دیدم که، پرنده‌ای بر حضرتش سایه افکنده و دیدم که امام علیه‌السلام پرنده را می‌خواند و آن پرنده جواب ایشان را می‌داد [1] .

پی نوشت ها:
[1] صحیفة الأبرار: 2 / 157 ح 26، نوادر المعجزات: 123 ح 2.

عیدی خداوند به مقربین

شیخ فخرالدین نجفی قدس سره می‌گوید: بعضی از راویان مورد اطمینان نقل نموده‌اند:
امام حسن و امام حسین علیهماالسلام روز عید به حجره‌ی جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند و به ایشان گفتند:
ای جد ما؛ امروز روز عید است و بچه‌های عرب با لباسهای جدید و رنگارنگ خود را زینت می‌کنند و ما لباس نو نداریم، ما به سوی شما آمده‌ایم تا لباسهایی را به عنوان عیدی از شما بگیریم.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر حال آنها گریست، چون لباسی را که شایسته آنها باشد در خانه نداشت و نمی‌خواست آن بزرگواران را ناامید و پریشان خاطر کند، پس به خدای واحد و قادر بی‌نیاز توجه نمود و این چنین دعا فرمود: خدایا؛ قلب آنها و قلب مادرشان را خورسند نما.
فنزل جبرئیل من السماء فی تلک الحال، و معه حلتان بیضاوان من حلل الجنة.
در همان حال جبرئیل از آسمان نازل شد در حالی که دو جامه‌ی سفید بهشتی با خود آورده بود.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خوشحال شد و به آن دو بزرگواران فرمود: ای سروران اهل بهشت؛ این است لباسهای شما، که خیاط قدرت الهی به اندازه‌ی قامت شما در عالم غیب برایتان دوخته است.
هنگامی که فرزندانش به لباسهای دوخته شده نگاه کردند دیدند، هر دو سفید است. دوباره گفتند: ای رسول خدا؛ بچه‌های عرب لباسهایی با رنگهای گوناگون می‌پوشند و ما نیز آن گونه می‌خواهیم.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر مبارکش را پایین آورد و به خاطر ایشان ساعتی به فکر فرو رفت، تا اینکه جبرئیل عرض نمود:
یا محمد؛ طب نفسا و قر عیناً، ان صانع صبغة الله عزوجل یقضی لهما هذا الأمر و یفرح قلوبهما بأی لون شاء.
ای محمد؛ خوشحال باش و روشن باد چشمهایت، همانا (خداوند) آفریدگار رنگها حاجت فرزندانت را دانست و لباسها را برایشان به هر رنگی که خواسته‌اند عطا کرده و قلبهای آنها را شاد می‌نماید.
سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا محمد؛ طشتی و ابریقی را آماده نما، آن حضرت نیز آنها را آماده نمود.
جبرئیل عرض کرد: ای رسول خدا؛ من آب می‌ریزیم روی لباس‌ها و شما آن را داخل آب گذارده و به صورت هر رنگی که بخواهید در خواهد آمد.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس امام حسن علیه‌السلام را در طشت گذاشت و جبرئیل آب می‌ریخت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به امام حسن علیه‌السلام نمود و فرمود: ای روشنی چشمم؛ می‌خواهی پیراهن تو به چه رنگی باشد؟
امام حسن علیه‌السلام گفت: دوست دارم سبز باشد.
سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارکش آن لباس را داخل آن آب گذاشت. به قدرت پروردگار آن لباس به رنگ سبز، مانند زبرجد شد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن جامه را از آب خارج کرد و به امام حسن علیه‌السلام عطا نمود و ایشان آن را پوشید.
سپس لباس امام حسین علیه‌السلام را در طشت گذاشت، در حالی که جبرئیل آب می‌ریخت. رسول خدا متوجه امام حسین علیه‌السلام که در سن پنج سالگی بود شد، و فرمود: ای روشنی چشم من؛ چه رنگی را دوست داری؟ امام حسین علیه‌السلام فرمود: ای جد من؛ دوست دارم رنگ لباسم قرمز باشد.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارک آن جامه را بیرون آورد در حالی که مانند یاقوت سرخ قرمز بود. امام حسین علیه‌السلام آن را پوشید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسرور شد، و آنها خوشحال شده به نزد مادرشان برگشتند.
جبرئیل که شاهد حال آنها بود گریست، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای برادرم جبرئیل؛ در مثل این روزی که فرزندانم مسرور هستند، می‌گریی و محزون هستی؟ به خدا قسم؛ باید از حزن و اندوهت به من خبر دهی.
جبرئیل عرض کرد: ای رسول خدا، هر کدام از فرزندان تو رنگهای متفاوتی را اختیار کردند، این نیست جز این که سمی به امام حسن علیه‌السلام می‌خورانند که در اثر شدت آن زهر، رنگ بدن او سبز می‌شود، و امام حسین علیه‌السلام را می‌کشند و بدن او خون‌آلود می‌شود به رنگ سرخ.
آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریست و حزنش افزون شد [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 47 ح 65، به نقل از منتخب طریحی: 121.

علاقه به معجزه

جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله می‌گوید:

من و جمعی در محضر با صفای امام مجتبی علیه‌السلام در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، به آن حضرت عرض کردم: دوست دارم معجزه‌ای را از شما ببینم، تا برای دیگران آن را بازگو نمایم؟

فضرب برجله الأرض حتی أرانی البحور و ما یجری فیها من السفن، ثم اخرج من سمکها فأعطانیه.

آن بزرگوار پای مبارک خود را به زمین زد، ناگهان دریاها را دیدم که کشتی‌ها از آن عبور می‌کردند، امام علیه‌السلام یک ماهی از دریا خارج کرد و به من عطا فرمود.

من به فرزندم محمد گفتم: این را به خانه ببر. و ما سه مرتبه از آن ماهی خوردیم [1] .

پی نوشت ها:

[1] نوادر المعجزات: 126 ح 9، مدینة المعاجز: 13 ح 858، اثبات الهداة: 2 / 562 ح 29.

علم شگفت‌انگیز امام حسن

می‌گویند: دو مرد در خدمت امام حسن علیه‌السلام بودند. آن حضرت به یکی از ایشان گفت: «تو دیشب در خانه‌ی خود چنین سخنی گفتی.»
آن شخص از روی تعجب گفت: «هر کس هر چه می‌کند، او می‌داند.»
امام حسن علیه‌السلام فرمود:«ما هر آنچه را که در شب و روز جاری می‌شود می‌دانیم.»
سپس فرمود: «حق تعالی به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم حلال و حرام، تنزیل و تأویل قرآن و آنچه تا روز قیامت خواهد شد را تعلیم کرد. آن حضرت نیز همه‌ی آنها را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تعلیم کرد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز همه را به من تعلیم نمود.»[1] .

پی نوشت ها:

[1] خرایج.

عاقبت مرد تهمت زننده

می‌گویند: مردی به دروغ ادعا کرد که از حضرت امام حسن علیه‌السلام هزار دینار طلب دارد و آن حضرت را به خانه‌ی شریح قاضی برد.
شریح قاضی از او خواست که قسم بخورد، پس قسم خورد. سپس امام حسن علیه‌السلام نیز از او خواست که قسم بخورد، وقتی قسم خورد امام حسن علیه‌السلام هزار دینار را به او داد.
او زرها را گرفت و برخاست ولی ناگهان بر زمین افتاد و به جهنم واصل شد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب ابن شهر آشوب.

عکس العمل در قبال توهین و استهزاء

امام محمّد باقر علیه السلام حکایت می فرماید:
روزی امام حسن مجتبی علیه السلام جلوی منزل خود روی سکّوئی نشسته بود، ناگاه شخصی در حالی که سوار الاغ بود وارد شد و به آن حضرت چنین گفت:
سلام بر تو که مؤمنین را ذلیل و خوار گرداندی.
امام مجتبی علیه السلام بدون توجّه به توهین او، اظهار نمود: در قضاوت خویش عجله نکن، پیاده شو، بیا بنشین تا قدری استراحت کنی و با هم صحبت نمائیم.
پس آن شخص از الاغ خود پیاده شد؛ و آرام آرام به سوی امام مجتبی علیه السلام حرکت کرد، وقتی نزدیک حضرت رسید، امام علیه السلام به او فرمود: چه گفتی؟
جواب داد: گفتم: السّلام علیک، یا مُذِلَّ المؤمنین.
حضرت فرمود: این موضوع را از کجا و چگونه دانستی؟
گفت: چون که خلافت و امارت مسلمین در دستان تو بود و آن را رها کردی و به این ظالم متجاوز - یعنی؛ معاویه - سپردی که روش و سیره اش خلاف دستور الهی است.
حضرت فرمود: توجّه و دقّت کن تا برایت توضیح دهم:
از پدرم علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که او از رسول خدا صلی الله علیه وآله این مطلب را نقل نمود:
روزگار سپری نمی گردد مگر آن که شخصی پرخور و بی باک بر این امّت ولایت کند؛ و او معاویه است.
پس آن شخص از امام مجتبی علیه السلام پرسید: محبّت و علاقه نسبت به شما اهل بیت رسالت چگونه است؟ و چه أثری دارد؟
فرمود: به خدا قسم! محبّت و علاقه نسبت به ما اهل بیت - عصمت و طهارت علیهم السلام - در تمام امور و حالات سودمند است، گرچه اسیر دست ظالمان باشیم.
و سپس افزود: محبّت و دوستی با ما - اهل بیت رسالت - سبب آمرزش گناهان می گردد؛ همان طوری که وزش باد - در فصل پائیز - موجب ریزش برگ درختان است.[1] .

پی نوشت ها:
[1] اختصاص مرحوم شیخ مفید: ص 82.

عیادت پدر بزرگوار

طبرانی به سند خود از اصبغ بن نباته نقل کرده است:
همراه علی بن ابیطالب - که رضوان خدا بر او باد - نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمدیم تا از او عیادت کنیم.علی علیه‌السلام فرمود:ای فرزند رسول خدا! حال شما چگونه است؟ حسن علیه‌السلام عرض کرد:شکر خدا، خوبم! علی علیه‌السلام فرمود:ان شاء الله این گونه باشی! سپس حسن علیه‌السلام گفت:مرا تکیه دهید. علی علیه‌السلام او را به سینه‌ی خود تکیه داد. حسن علیه‌السلام گفت:از جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:در بهشت، درختی است که به آن «درخت بلاها» گویند. در روز قیامت، بلادیدگان را می‌آورند، نه محکمه‌ای برای ایشان به پا می‌شود و نه میزانی [برای اعمال ایشان] نصب می‌گردد. آنان را سرشار از پاداش‌ها می‌کنند. سپس این آیه را خواند:«شکیبایان، پاداش خود را بی‌حساب و کامل خواهند یافت. [1] » [2] .

پی نوشت ها:
[1] زمر:10؛ (انما یوفی الصابرون أجرهم بغیر حساب).
[2] المعجم الکبیر 92:3 ح 2760.

علت ترک خلافت

اصبهانی با سند خود از جبیر بن نفیر نقل کرده است:
به امام حسن علیه‌السلام عرض کردم:مردم می‌گویند که تو خواهان خلافتی؟ حسن علیه‌السلام فرمود:جمجمه‌های عرب در دستانم قرار دارد که می‌جنگند با هر که بجنگم، و می‌سازند با هر که بسازم، و آن را رها کردم تا خشنودی خدا را به دست آرم، و خون امت محمد صلی الله علیه و آله را نگه دارم. [1] .

پی نوشت ها:
[1] حلیة الاولیاء 36:2.

عذاب دوزخیان

دیلمی می‌گوید:امام حسن علیه‌السلام فرمود:
خداوند متعال زنجیرهای آتشین را از ناتوانی خود به گردن دوزخیان نیفکند، بلکه تا چون شعله‌های آنان خاموش شد، آنان را در قعر دوزخ ته‌نشین کند. سپس از هوش رفت و چون به هوش آمد، فرمود:ای فرزند آدم! نفس خود را دریاب! که آن، یکی بیش نیست؛ اگر نجات یابد، رستگار شده‌ای و اگر هلاک شود، رستگاری دیگران تو را سود ندهد. [1] .
ابن‌شهرآشوب می‌گوید:این اشعار از حسن بن علی علیه‌السلام است:
ناخالصی [و ناگواری] ایام را رها کن [و غم مخور]، که خالصی [و گوارایی] آن نیز عهده‌دار روزهای شادی گذرا و فناپذیر است، و چگونه روزگار فریب دهد کسی را که میان او و شب‌ها [ی رنج و مرگ] تجربه‌های قطعی وجود دارد؟!
و فرمود:
بگو به کسی که در سرای ناپایدار اقامت دارد، زمان کوچ کردن [و سفر آخرت] فرارسید، با دوستان خود وداع کن. به راستی، کسانی را که دیدار کردم و همنشین شدم، همگی [اینک] در [دل] قبرها خاک گشته‌اند.
و فرمود:ای لذت بران دنیای گذرا و فانی! اقامت در سایه‌ی نابودشدنی [دنیا]، نادانی است.
و نیز فرمود:یک قطعه از نان ناچیز سیرم می‌کند، و یک نوشیدن از آب زلال سیرابم می‌سازد، و یک تکه‌ی کهنه از لباس نازک، پوشاکم در زندگی می‌شود و چون مردم [و برای کفنم] بس بود، کفایتم می‌کند. [2] .
[74]-310- و نیز ابن‌شهرآشوب می‌گوید:حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:
اگر از اندوه تو نمردم، حقا که مشتاق مرگ شدم. [3] .

پی نوشت ها:
[1] ارشاد القلوب:36.
[2] المناقب 15:4.
[3] المناقب 45:4.

عصمت و طهارت اهل بیت

یکی از اعتقادات شیعه عصمت و طهارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت (فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و 12 امام علیهم‌السلام) می‌باشند و برای اثبات آن به ادله‌ی گوناگون استدلال می‌کند؛
از جمله به آیه‌ی تطهیر و امام حسن علیه‌السلام نیز به همین مطلب در تفسیر این آیه اشاره می‌فرماید. آنگاه که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شهادت رسید، امام حسن مجتبی علیه‌السلام در کوفه خطبه‌ای ایراد نمود.
قال علیه‌السلام:
یا أهل العراق، اتقوا الله فینا فانا أمراؤکم و ضیفانکم و نحن أهل البیت الذین قال الله تعالی فیهم «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا» [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای اهل عراق! درباره‌ی ما از خدا بترسید که ما رهبران شما هستیم و میهمان شما و ما از خاندانی هستیم که درباره‌ی آنها خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «همانا خداوند چنین می‌خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد».) [2] .
علاوه بر آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب «آیه‌ی تطهیر» آیه‌ی 43 سوره‌ی اعراف نیز پیرامون طهارت و عصمت اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد. چنان که امام حسن مجتبی علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرمود:
قال علیه‌السلام:
فینا والله نزلت «و نزعنا ما فی صدورهم من غل»[3] .
امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:
(سوگند به خداوند که درباره‌ی ما نازل شده است [این آیه‌ی]: «هر چه پلیدی است از دل‌های آنها زدوده‌ایم.») [4] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 33.
[2] 1 - احقاق الحق، ج 24، ص 30 (به نقل از الاستجلاب، ص 27) - و - ج 11، ص 217 (به نقل از شرح ابن‌ابی‌الحدید) - و - ج 19، ص 334 به نقل از مناقب ابن‌مغازلی و ص 348 و ص 382 طبع طهران.
2- اسد الغابه، ج 2، ص 14، س 16.
3- الکامل فی التاریخ (ابن‌اثیر) ج 3، ص 273، مسند 41، س 5.

4- انساب الأشراف، ج 3، ص 28، ح 43.
5- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 36، س 5.
6- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی الامام الحسن علیه‌السلام) ص 180، ح 304 الی ح 307.
7- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16 ص 22، س 5.
8- شواهد التنزیل ج 2، ص 31، ح 360، و ح 651، و ح 652.
9- فضایل الخمسه، ج 3، ص 312، س 5 (به نقل از الصواعق المحرقة، ص 83)
10- مسند الامام المجتبی، ص 279، ح 24، و ح 25، و ص 581، ح 21، و ص 356، ح 37.
11- نهایة الارب، ج 7، ص 14، س 23.
12- ینابیع المودة، ص 350، س 14، ب 3، و ص 126.
[3] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 43.
[4] احقاق الحق، ج 14، ص 573 به نقل از شواهد التنزیل.
2- بحارالانوار، ج 24، ص 264، ح 23 به نقل از عمده ابن‌بطریق، ص 307، ح 508، (اما در عمده ابن‌بطریق عن الحسن عن علی علیه‌السلام آورده شده است)
3- شواهد التنزیل، ج 1، ص 266، ح 260.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 571، ح 8 و ص 573، ح 11.

علم امام به زبان‌ها و لغت‌های مختلف

یکی از ویژگی‌های ائمه علیهم‌السلام علم الهی آنهاست که اگر بخواهند می‌توانند از همه‌ی حقایق خبر دهند و این علاوه بر حجت خدا بودن آنهاست که به واسطه‌ی حجت خدا بودن نیز بر تمام عالم وجود اشراف کامل دارند. از جمله: پیرامون آگاهی آن حضرت به لغات مختلف خود فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان لله مدینتین احداهما بالمشرق و الأخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل مدینة ألف ألف باب، لکل باب مصراعان من ذهب و فیهما سبعون ألف لغة، یتکلم کل واحد بخلاف صاحبه، و أنا أعرف جمع اللغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسین أخی [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خدای را دو شهر است که یکی در خاور دیگری در باختر است. آنها را دیوارهایی از آهن است و هر شهری را هزار هزار دروازه است که هر دروازه‌ای را دو چهار چوب از طلاست و در آنها، هفتاد هزار گویش هست که هر کدام به خلاف رفیقش سخن می‌گوید و من تمام آن گویش‌ها را می‌دانم و نه در آنها و نه میان آنها و نه بر فراز آنها حجتی جز من و برادرم حسین نیست.)

پی نوشت ها:

[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 145، ح 5.
2- اختصاص شیخ مفید، ص 291.
3- اصول کافی، ج 1، ص 462، ح 5.
4- الارشاد (للمفید) ص 198.
5- بحارالأنوار، ج 43، ص 337، ح 7.
6- بصائر الدرجات، ص 512، ح 5، و ص 513، ح 11 و ص 514، ح 12.
7- تفسیر برهان، ج 1، ص 48، ح 15.
8- حلیة الابرار، ج 3، ص 45، ح 1 و 2 و ص 46، ح 3 و 4.
9- کنز الدقایق، ج 10، ص 187.
10- مختصر بصائر الدرجات، ص 11 و ص 12 و 13.
11- مدینة المعاجز، ج 3، ص 253، ح 36 /874 و ص 254، ح 37 /875.
12- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 98، ح 5 و ص 111 ح 3، و ص 499، ح 3، و ص 503، ح 8.
13- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 9 و ص 40.

علل گریه امام حسن به هنگام شهادت

امام حسن علیه‌السلام به هنگام شهادت می‌گریست. شخصی از آن حضرت پرسید: شما چرا گریه می‌کنید؟ زیرا نسبتی که شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارید کسی ندارد و بیست بار پیاده حج بجا آوردی و سه بار مالت را با خدا تقسیم کردی؟.
قال علیه‌السلام:
انما أبکی لخصلتین لهول المطلع و فراق الأحبة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(برای دو مورد گریه می‌کنم: برای هراس از لحظه‌ی دیدار و دیگری جدایی یاران.)
و در حدیث دیگری آمده است: امام حسین علیه‌السلام از امام حسن علیه‌السلام پرسید: چرا بی‌تابی می‌کنی؟ با اینکه بر پدرانت رسول خدا و علی علیه‌السلام و مادرانت فاطمه و خدیجه و دایی‌هایت قاسم و طاهر و بر عموهایت حمزه و جعفر وارد می‌شوی؟.
قال علیه‌السلام:
یا أخی ما جزعی الا أنی أدخل فی أمر لم أدخل فی مثله و أری خلقا من خلق الله لم أر مثلهم قط [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(برادرم! بی‌تابی من جز برای آن نیست که وارد فضایی می‌شوم که تاکنون وارد چنین فضایی نشده‌ام و آفریدگانی از خلق خدای می‌بینم که هرگز چون آنها را ندیده‌ام.)
و در حدیث دیگری آمده است: از امام علیه‌السلام علت گریه‌اش را پرسیدند.
قال علیه‌السلام:
انی أسلک طریقا لم أسلکها، و أقدم علی سید لم أره [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(من رهسپار راهی هستم که تاکنون گام در آن ننهاده‌ام و مهمان بزرگواری هستم که ندیدمش.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 6، ص 159، ح 22 و 23. و ج 43، ص 332، ح 2 و ج 44، ص 150 ح 19 و ج 79، ص 175، ح 11.
2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 404.

3- حلية الابرار، ج 3، ص 58، ح 10، و ص 56، ح 3.
4- عيون أخبار الرضا عليه‌السلام، ج 1، ص 611، ح 57.
5- كشف اليقين فى فضايل اميرالمؤمنين عليه‌السلام، ص 351.
6- مجالس السنية، ج 2، ص 242.
7- مسند الامام المجتبى عليه‌السلام، ص 71، ح 61، و ص 706، ح 2 و ص 127، ح 2 و ص 130، ح 6 به نقل مكارم الاخلاق.
8- وسايل الشيعه، ج 11، ص 131، ح 31 /14443 و ح 32/14444.

[2] احقاق الحق، ص 174، ح 11 به نقل از حضرمى فى (وسيلة المآل) ص 175 و السفارينى فى (شرح ثلاثيات أحمد) ج 2، ص 588 ط، دمشق.

[3] احقاق الحق، ج 11، ص 110 به نقل از راغب اصفهانى فى محاضرات الادباء، ج 4، ص 494، ط بيروت.

عظمت شهادت امام حسین

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: روزی امام حسین علیه‌السلام نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و چون آن حضرت را دید، گریست. امام حسن علیه‌السلام پرسید: برای چه می‌گریی؟. گفت: برای مصیبتی که برایت رخ می‌دهد.
قال علیه‌السلام:
ان الذی یؤتی الی؛ سم یدس الی فاقتل به، و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبدالله یزدلف الیک ثلاثون ألف رجل یدعون أنهم من امة جدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ینتحلون دین الاسلام فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک و انتهاک حرمتک و سبی ذراریک و نسائک و انتهاب ثقلک فعندها تحل ببنی أمیة اللعنة و تمطر السماء رمادا و دما و یبکی علیک کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آن مصیبتی که بر من وارد می‌شود از راه سمی است که به دسیسه به من می‌دهند و من با آن کشته می‌شوم. ولی روزی چون روزگار تو مباد ای ابوعبدالله! سی هزار مرد بر سر تو می‌ریزند و مدعی‌اند که از امت جد ما محمد صلی الله علیه و اله و سلم هستند و پیرو دین اسلامند.
آنان برای کشتن تو و ریختن خونت و پایمال کردن حرمت تو و اسیر کردن فرزندان و زنانت و غارت اثاثیه‌ات همدل می‌شوند. در آن وقت است که لعنت بر بنی‌امیه روا گردد و از آسمان خون و خاکستر می‌بارد و بر تو همه چیز گریان شوند؛ حتی حیوانات بیابان‌ها و ماهیان دریا.)

پی نوشت ها:
[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 147، ب 13، ح 7.
2- احقاق الحق، ج 11، ص 164 به نقل از در بحر المناقب، ص 132 مخطوط.
3- امالی صدوق، ص 101، ح 3، م 26.
4- بحارالأنوار، ج 45، ص 218، ح 44.
5- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 762.
6- مدینة المعاجز، ج 3، ص 394، ح 104 / 942 (به نقل العوالم ج 16، ص 272، ح 1 و ج 17، ص 154، ح 1 و ص 459 ح 10).

عصمت و طهارت اهل بیت

یکی از اعتقادات شیعه عصمت و طهارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت (فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و 12 امام علیهم‌السلام) می‌باشند و برای اثبات آن به ادله‌ی گوناگون استدلال می‌کند؛
از جمله به آیه‌ی تطهیر و امام حسن علیه‌السلام نیز به همین مطلب در تفسیر این آیه اشاره می‌فرماید. آنگاه که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شهادت رسید، امام حسن مجتبی علیه‌السلام در کوفه خطبه‌ای ایراد نمود.
قال علیه‌السلام:
یا أهل العراق، اتقوا الله فینا فانا أمراؤکم و ضیفانکم و نحن أهل البیت الذین قال الله تعالی فیهم «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا» [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای اهل عراق! درباره‌ی ما از خدا بترسید که ما رهبران شما هستیم و میهمان شما و ما از خاندانی هستیم که درباره‌ی آنها خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «همانا خداوند چنین می‌خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد».) [2] .
علاوه بر آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب «آیه‌ی تطهیر» آیه‌ی 43 سوره‌ی اعراف نیز پیرامون طهارت و عصمت اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد. چنان که امام حسن مجتبی علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرمود:
قال علیه‌السلام:
فینا والله نزلت «و نزعنا ما فی صدورهم من غل»[3] .
امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:
(سوگند به خداوند که درباره‌ی ما نازل شده است [این آیه‌ی]: «هر چه پلیدی است از دل‌های آنها زدوده‌ایم.») [4] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 33.
[2] 1 - احقاق الحق، ج 24، ص 30 (به نقل از الاستجلاب، ص 27) - و - ج 11، ص 217 (به نقل از شرح ابن‌ابی‌الحدید) - و - ج 19، ص 334 به نقل از مناقب ابن‌مغازلی و ص 348 و ص 382 طبع طهران.
2- اسد الغابه، ج 2، ص 14، س 16.
3- الکامل فی التاریخ (ابن‌اثیر) ج 3، ص 273، مسند 41، س 5.

4- انساب الأشراف، ج 3، ص 28، ح 43.
5- تاريخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 36، س 5.
6- تاريخ دمشق (ترجمه‌ی الامام الحسن علیه‌السلام) ص 180، ح 304 الی ح 307.
7- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16 ص 22، س 5.
8- شواهد التنزیل ج 2، ص 31، ح 360، و ح 651، و ح 652.
9- فضایل الخمسه، ج 3، ص 312، س 5 (به نقل از الصواعق المحرقة، ص 83)
10- مسند الامام المجتبی، ص 279، ح 24، و ح 25، و ص 581، ح 21، و ص 356، ح 37.
11- نهایة الارب، ج 7، ص 14، س 23.
12- ینابیع المودة، ص 350، س 14، ب 3، و ص 126.
[3] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 43.
[4] احقاق الحق، ج 14، ص 573 به نقل از شواهد التنزیل.
2- بحارالانوار، ج 24، ص 264، ح 23 به نقل از عمده ابن‌بطریق، ص 307، ح 508، (اما در عمده ابن‌بطریق عن الحسن عن علی علیه‌السلام آورده شده است)
3- شواهد التنزیل، ج 1، ص 266، ح 260.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 571، ح 8 و ص 573، ح 11.

عاق والدین

از امام حسن علیه‌السلام سؤال شد: مراد از عاق والدین چیست؟ امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
أن تحرمهما و تهجرهما. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
([کمترین درجه‌ی عاق والدین و نافرمانی در برابر آنان این است که] آنها را از دیدار خود محروم ساخته و رفت و آمد خود را با آنها قطع کنی.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 112، ح 6.
2- کشف الغمه‌ی اربلی، ج 2، ص 148.
3- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 723، ح 60 به نقل از بحار.

عایشه

هنگامی که امام حسن از کوفه به مدینه آمد برخی از زنها آمدند و شهادت پدرش را به او تسلیت گفتند. از جمله: همسران پیامبر که به خدمت امام حسن علیه‌السلام آمدند، عایشه گفت: جدت از دنیا نرفت، مگر آن روزی که پدرت از دنیا رفت (کنایه از اینکه تا پدرت زنده بود، گویی جدت زنده بود.)

قال علیه‌السلام:

نسیت نبشک فی بیتک لیلا بغیر قبس بحدیدة حتی ضربت الحدیدة کفک فصارت جرحا الی الأن، فاخرجت جردا أخضر فیه ما جمعته من خیانة حتی أخذت منه اربعین دینارا عددا لا تعلمین لها وزنا ففرقتها فی مبغضی علی من تمیم و عدی قد تشفیت بقتله؟. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(حفاری شبانه‌ات را بدون چراغ با پاره آهنی فراموش کرده‌ای؟ حتی آن پاره آهن کف دستت را چندان فرو کوبید که اینک هم زخم آن باقی است. سپس کهنه سبز رنگی درآوردی که در آن آنچه که دزدیه بودی، قرار دادی و تو از آن چهل دینار برداشتی. شماره‌ی آنها را می‌دانستی، ولی وزنشان را نمی‌دانستی و تو آن را میان دشمنان علی، از قبیله‌ی تمیم و عدی پخش کردی. آیا با مرگ او دردت آرام شد؟.)

پی نوشت ها:

[1] 1- اثباة الهداة ج 5، ص 153، ب 13، ح 17، از حافظ البرسی در کتاب مشارق الأنوار.

2- بحارالأنوار، ج 32، ص 276، ح 221.

3- مدینة المعاجز، ج 3، ص 410 به نقل از هدایة الحفینی، ص 41.

عبادت و انتظار فرج

امام حسن علیه‌السلام در بیانی انتظار فرج را عبادت دانسته و فرمود:
قال علیه‌السلام:
العبادة انتظار الفرج. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (عبادت، در انتظار فرج بودن است.)

پی نوشت ها:
[1] 1-تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 227.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 727، ح 92.

آگاهی امام علیه‌السلام از زمان قتل و قاتل عثمان (قبل از وقوع آن)
عبدالله بن مجاهد از ابن‌اشعث نقل نمود که در روز محاصره‌ی خانه‌ی عثمان [1] امام علی علیه‌السلام امام حسن را برای رساندن آب به عثمان به خانه‌اش فرستاده بود.
امام حسن علیه‌السلام آنجا به من فرمود:
قال علیه‌السلام:
یابن الأشعث، الساعة یدخل علیه من یقتله، و انه لا یمسی (فکان کذلک ما امسی.) [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای ابن‌اشعث همین ساعت کسی که او را می‌کشد بر او وارد می‌شود و او «عثمان» امروز را به شب نمی‌رساند. «و همانطور شد تا عصر بیشتر زنده نماند.»)
و در حدیث دیگری آمده است که: محمد بن صالح روایت کرده است. در روز محاصره‌ی خانه‌ی عثمان امام حسن علیه‌السلام را دیدم که می‌فرمود:
قال علیه‌السلام:
انا اعلم من یقتل عثمان «فسماه قبل أن یقتله بأربعة أیام، فکان اهل الدار یسمونه الکاهن». [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(من می‌دانم چه کسی عثمان را می‌کشد؟ «چهار روز قبل از واقعه او را نام برد، محاصره کنندگان خانه‌ی عثمان او را کاهن می‌نامیدند»).

پی نوشت ها:
[1] در اواخر سال 35 ه به واسطه‌ی عملکرد بد والیان عثمان در مصر، کوفه، بصره و... مردم آن شهرها به مدینه آمده و خانه‌ی عثمان را محاصره نمودند و سرانجام او را در خانه‌اش به قتل رساندند.
[2] 1- اثبات الهدای، ج 5، ب 13، ص 157، ح 26.
2- دلائل الامامة، ص 65.
3- مدینةالمعاجز، ج 3، ص 235، ح 17 / 855.
[3] 1- اثبات الهدی، ج 5، ب 13، ص 157، ح 27.
2- مدینة المعاجز، ج 3، ص 236، ح 18 /856.

آفرینش و ارزش عقیق
یکی از زینت‌های پسندیده برای مردان و زنان مسلمان استفاده از انگشتر است. انگشتر انواع مختلفی دارد که انگشتر عقیق جایگاه خاصی دارد. امام موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدرانش از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل کرده است که: راجع به آفرینش و فضیلت استفاده از عقیق فرمود:
قال علیه‌السلام:
لما خلق الله تعالی موسی بن عمران علیه‌السلام، کلمه علی طور سیناء، ثم اطلع الی الأرض اطلاعة، فخلق من نور وجهه العقیق، قال: آلیت بنفسی علی نفسی، ان لا اعذب کفا لابسة به اذا تولی علینا علیه‌السلام بالنار. [1]
.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(زمانی که خدای بزرگ موسی بن عمران علیه‌السلام را آفرید، با وی بر طور سیناء سخن گفت، سپس لحظه‌ای بر زمین جلوه نمود و از پرتو رخسارش عقیق را آفرید و فرمود: از خویشتن بر خود مقرر داشتم که دستی را که عقیق [بر انگشت] کند، اگر ولایت علی را داشته باشد، به آتش عذاب ندهم.)

پی نوشت ها:
[1] مستدرک الوسایل، ج 3، ص 294، ح 7 /3617، ب 31 (به نقل از جامع الأخبار، ص 157).

روزی امام علی علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام فرمود: برخیز خطبه‌ای بخوان تا من بشنوم.
امام حسن علیه‌السلام گفت: ای پدر! من چگونه برای تنها شما صحبت کنم. خجالت می‌کشم که به روی شما نگاه کنم. علی علیه‌السلام همسران خود را جمع کرده و فرمود: گوش کنید تا حسن برای شما خطبه‌ای ایراد نماید. آنگاه امام حسن علیه‌السلام بپاخاست و پس از حمد و ثنای الهی درباره‌ی فضایل امام علی علیه‌السلام خطبه‌ای ایراد فرمود.
قال علیه‌السلام:
الحمد لله الواحد بغیر تشبیه، الدائم بغیر تکوین القائم بغیر کلفة الخالق بغیر منصبة الموصوف بغیر غایة المعروف بغیر محدودیة العزیز. لم یزل قدیما فی القدم، ردعت القلوب لهیبته، و ذهلت العقول لعزته و خضعت الرقاب لقدرته، فلیس یخطر علی قلب بشر مبلغ جبروته، و لا یبلغ الناس کنه جلاله،
و لا یفصح الواصفون منهم لکنه عظمته و لا تبلغه العلماء بألبابها و لا أهل التفکر بتدبیر أمورها. اعلم خلقه به الذی بالحد لا یصفه، یدرک الأبصار و لا تدرکه الأبصار، و هو اللطیف الخبیر. أما بعد فان علیا باب من دخله کان مؤمنا، و من خرج منه کان کافرا أقول قولی هذا و استغفر الله العظیم لی و لکم. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(حمد خدای یکتا راست که بدون مانند است. همیشگی است، اما بدون آغازگری. برپاست اما بدون قیم. آفریدگار است، اما بدون گزینش، توصیف شده است، اما او را غایتی نیست شناخته شده است، اما او را محدودیتی نیست. تواناست و همواره در قدمت پیشتاز بوده است. دل‌ها از هیبت او بیمناکند و اندیشه‌ها از توانایی او، ناپایدار و گردن‌ها در برابر قدرت او باریک گشته‌اند.
درجه‌ی بزرگی و جبروت او به دل هیچ آدمی خطور نکند و مردمان به کنه جلال او نتوانند رسید و گویندگان آنان، از فرط عظمت او، از وصف او گنگ گردند و دانشمندان با خرد خود بدان نرسند و اندیشه ورزان به تدبیر امور عظمتش توانا نباشند.
داناترین آفریده‌ی او نسبت به او کسی است که بیابد که نمی‌تواند آن طور که شایسته است او را توصیف کند. دیده‌ها را درمی‌یابد و دیده‌ها نتوانند که او را دریابند، و او دانای مهرورز است. اما بعد! همانا که علی دروازه‌ای است که هر کس از آن طریق وارد شهر علم پیامبر شود، مؤمن باشد و هر

کس که از او خارج شود، کافر خواهد شد. این سخن را من می‌گویم و از خداوند برای خود و شما طلب مغفرت دارم.)
پس از پایان این سخن امام علی علیه‌السلام برخاست و بین چشمان امام حسن را بوسید و فرمود: «ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم.» [2] «نسلی هستند که همه در خوبی‌ها همسان هستند «یعنی امام حسن علیه‌السلام هم مانند پدر و جدش ممتاز است.» و خداوند شنوای داناست.»
و در حدیث دیگری آمده است: امام علی علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام فرمود: برخیز و خطبه‌ای بخوان!. امام حسن علیه‌السلام برخاست و چنین فرمود:
قال علیه‌السلام:
الحمدلله الذی من تکلم سمع کلامه و من سکت علم ما فی نفسه و من عاش فعلیه رزقه و من مات فالیه معاده. اما بعد فان القبور محلتنا و القیامة موعدنا و الله عارضنا ان علیا باب من دخله کان مؤمنا و من خرج عنه کان کافرا.[3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سپاس خدایی راست که سخن هر سخنگویی را می‌شنود، و از ضمیر و دل هر فرد ساکتی آگاه است، هر کس زنده ماند، روزی وی به عهده‌ی اوست و هر کس بمیرد، بازگشت وی به اوست.
اما بعد! بدانید که گورها، باراندازهای ما هستند و رستاخیز میعادگاه ما و خداوند، عارض و خواهان ماست. همانا علی دروازه‌ای است که هر کس از طریق آن دروازه وارد شود، مؤمن خواهد بود و هر کس از او درگذرد، «از ولایت علی علیه‌السلام بیرون رود» کافر گردد.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار ج 43، ص 350.
2- تفسیر فرات کوفی، ص 79، ح 16 - 54 و ح 26 - 55.
3- مسند امام مجتبی علیه‌السلام عطاردی، ص 527، ح 18 و 19، و ص 103، ح 21.
[2] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 34.
[3] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 112، و ص 114، ح 8.
2- کشف الغمة، ج 2، ص 148.
3- مسند امام مجتبی علیه‌السلام ص 723، باب المواعظ... ح 61 و ص 103، ح 21 و ص 555، ح 10، و ص 558، ح 15.

4- نثر الدر، ج 1، ص 328، ب 4.
5- نزهة لناظر، ص 73، ح 17.

پس از شهادت علی علیه‌السلام کسی به امام حسن علیه‌السلام گفت: برادران شیعه‌ی شما، به شما نسبت می‌دهند که گفتی: اگر علی در مدینه می‌ماند و خرمای خشک آن را می‌خورد، بهتر از پذیرش حکومت و پیامدهای آن بود. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در پاسخ فرمود:
قال علیه‌السلام:
و أنا أقول هذا، أما و الله لقد فارقکم بالأمس رجل کان سهما صائبا من مرامی الله عزوجل. ربانی هذه الأمة بعد نبیها صلی الله علیه و آله و سلم و صاحب شرفها و فضلها و ذا القرابة القریبة من رسول الله، غیر سؤوم لأمر الله و لا سروقة لمال الله اعطی القرآن عزائمه فیما علیه و له فأورده ریاضا مونقة و حدایق معذقة، ذلک علی بن أبی‌طالب یا لکع. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(من [این را] می‌گویم: سوگند به خدا که دیشب مردی از شما جدا شد که تیری هدف نشین بود از پرتاب‌های خدای بزرگ بود. او، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردی الهی در این امت بود و صاحب شرافت و برتری امت بود.
صاحب قرابت بسیار نزدیک به رسول الله بود، از فرمان خداوند دلگیر نبود و مال خدا را نمی‌دزدید، عزایم «واجبات» قرآن را چه آن که به نفعش بود یا به زیانش، اجرا کرد و [خدای بزرگ] او را در باغ‌های دلگشا و گلستان‌های پربار داخل کرد این است علی بن ابی‌طالب، ای نادان.)

پی نوشت ها:
[1] احقاق الحق، ج 15، ص 375، و ج 19، ص 353.

روزی علی علیه‌السلام بر منبر کوفه فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی، بپرسید از من قبل از آن که از میان شما بروم». پس از آن به امام حسن علیه‌السلام فرمود: برخیز و با مردم سخن بگو تا قریش قدر تو را بعد از من بدانند. امام حسن علیه‌السلام به منبر رفت و پس از حمد و ثنای بلیغی فرمود:

قال علیه‌السلام:

ایها الناس سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: أنا مدینة العلم و علی بابها و هل یدخل المدینة الا من الباب. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مردم! شنیدم جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن و آیا جز از دروازه به شهر وارد می‌شوند؟.)

پی نوشت ها:

[1] 1- اختصاص شیخ مفید، ص 238.

2- امالی صدوق مجلس، 55، ح 1، ص 282.

3- توحید صدوق، ب 43، ص 307، ح 1.

4- حلیة الابرار، ج 3، ص 40، ح 4.

5- مسند امام مجتبی علیه‌السلام ص 97، ح 2.

6- ینابیع المودة، ص 82، ب 14.

مفید رحمه الله با سند خود از ربیع بن منذر، و او از پدرش منذر نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:ابوبکر و عمر آهنگ این کار (خلافت) کردند در حالی که همه‌ی آن، متعلق به ما بود. پس همه‌ی آن را ربودند و برای ما سهمی همچون سهم [ارثی] مادربزرگ قرار دادند. سوگند به خدا! جانشان در اضطراب و اندوه قرار خواهد گرفت در آن روزی که مردم شفاعت ما را می‌جویند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] امالی:8:48.

غایب شدن در آسمان

از جابر روایت شده است که:

دیدم امام حسن بن علی علیه‌السلام را که به هوا می‌رفت و در آسمان غایب شد، و سه روز در آن ماند و پس از سه روز به زمین آمد. در حالی که از وقار و آرامش خاصی برخوردار بود. پس از فرود آمدن فرمود:

قال علیه‌السلام:

بروح آبائی، نلت ما نلت [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (با روح پدرانم بدانچه که دارم، دست یافتم.)

پی نوشت ها:

[1] 1- دلایل الامامة، طبری، ص 166، ح 7 / 76.

2- مدینة المعاجز، ج 3، ص 232، ح 13 / 851.

غسل حضرت فاطمه توسط حضرت علی

ابن‌بابویه در روایتی از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان علیا علیه‌السلام غسل فاطمة علیهاالسلام. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (علی علیه‌السلام فاطمه علیهاالسلام را غسل داد.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 43، ص 188، و ج 78، ص 299، ح 18.
2- کشف الغمة، ج 1، ص 66.
3- مستدرک الوسایل، ج 2، ص 185، ح 7/1759.

فروتنی امام حسن

روزی حضرت امام حسن علیه‌السلام بر جمعی از فقرا گذشت که بر زمین نشسته بودند و استخوانهایی در دست داشتند که ذرات گوشت را در آنها یافته و می‌خوردند. هنگامی که امام حسن علیه‌السلام را دیدند، از او خواستند که با آنها هم غذا شود. حضرت بدون درنگ بر خاک نشسته، مشغول به خوردن غذا شد و فرمود:
«خداوند افراد متکبر را دوست نمی‌دارد.» سپس از آنان خواست که با او به خانه‌اش بروند و به آنان غذا و پوشاک بخشید[1] .

پی نوشت ها:
[1] سید محسن امین عاملی، ترجمه‌ی اعیان الشیعه (امام حسن و امام حسین (ع))، ص 40.

فضائل امام از زبان رسول خدا

روزی امام مجتبی علیه‌السلام در حالی که کودکی خردسال بود به جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد. همین که چشم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد دیدگانش پر از اشک شد. پس او را بر روی زانوان خود نشاند و فرمود:

«حسن نور چشم من و موجب روشنی قلبم و میوه‌ی دل من است. او آقای جوانان اهل بهشت است. برای مصائب او همه‌ی فرشتگان و جمیع موجودات حتی پرندگان هوا و ماهیان دریاها گریه می‌کنند.

هر چشمی که برای مصائب حسنم گریه کند در قیامت که چشم‌ها کور می‌شوند کور نخواهد شد.

دلی که برای مصائب او غمگین شود در قیامت که همه‌ی دلها غمگین می‌شوند؛ غمگین نخواهد شد.

و هر که مرقد او را زیارت کند پاهایش روی صراط، در آن هنگام که همه‌ی پاها می‌لغزند، نخواهد لغزید.»[1] .

پی نوشت ها:

[1] امالی، صدوق، مجلس 24، حدیث 2.

فضل امام حسن

اربلی با سند خود آورده است:
حسن بن علی علیه‌السلام نزد معاویه رفت. جوانانی از قریش به هم فخر می‌کردند و او ساکت بود. معاویه گفت:حسن! سوگند به خدا! تو ناتوان در سخن و ناشناخته خاندان نیستی، چرا از افتخارات و سوابق خود نمی‌گویی؟ آن حضرت چنین سرود:
از چه سخن بگویم؛ در حالی که همچون اسب تندرو - در یک فاصله‌ی بسیار دور - [از همگنان خود] پیش افتاده‌ام.
ما کسانی هستیم که چون بزرگ‌مردان، [درباره‌ی برتری خود] با هم شرط ببندند، ما با وجود دشمن حسود، آسوده خاطریم. [1] .
ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
قریش به هم فخر می‌فروختند و حسن بن علی علیه‌السلام حاضر بود و چیزی نمی‌گفت. معاویه گفت:ابامحمد! چرا سخن نمی‌گویی؟ سوگند به خدا! تو آلوده خاندان و ناتوان در سخن نیستی؟
فرمود:اینان از هیچ فضیلتی یاد نکردند مگر آن که من، ناب و خالص آن را دارم. سپس [شعری به این مضمون] سرود:
در چه سخن بگویم؛ در حالی که همچون اسب پیشتاز - در یک فاصله‌ی بسیار دور - [از همگنان خود] پیش افتاده‌ام. [2] .
و نیز با سند خود از محمد بن اسحاق نقل کرده است:
ابوسفیان نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت:ای اباالحسن! برای حاجتی نزد شما آمده‌ام. علی علیه‌السلام فرمود:برای چه آمده‌ای؟ ابوسفیان گفت:با من نزد پسر عمویت (محمد صلی الله علیه و آله) بیا و از او بخواه که پیمانی برای من بنویسد. علی علیه‌السلام فرمود:ابوسفیان! رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو پیمانی بست که هرگز از آن برنمی‌گردد. و فاطمه علیهاالسلام پشت پرده بود، و حسن علیه‌السلام که چهارده ماهه [3] ، بود، روبه‌روی او راه می‌رفت. ابوسفیان گفت:ای دختر محمد! به این کودک بگو تا درباره‌ی من با جد خود سخن گوید و بدین وسیله، بر عرب و عجم سروری کند. و حسن علیه‌السلام نزد ابوسفیان آمد، یک دست خود را بر بینی و دست دیگر را بر ریش او زد، و خدا به سخنش آورد و گفت:ای اباسفیان! بگو:«لا اله الا الله، محمد رسول الله» تا شفیعت شوم. و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:سپاس آن خدایی را که در آن محمد، از نسل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، نظیر یحیی بن زکریا قرار داد. [و این آیه را تلاوت فرمود:] «و از کودکی به او حکمت دادیم [4] ». [5] .

پی نوشت ها:

[1] كشف الغمة 551:1.

[2] المناقب 21:4.

[3] در پاورقی بحارالانوار (ج 43، ص 326) آمده است:در کتاب‌های تاریخ، این داستان را در فتح مکه (سال هشتم هجری) آورده‌اند؛ آن زمان که ابوسفیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا پیمان مشرکان را قطعی کند و بر زمان آن بیفزاید... بنابراین، حسن بن علی علیه‌السلام در آن زمان، پنج ساله بوده است نه چهارده ماهه.

[4] مریم:12؛ (و آتيناه الحكم صبيا).

[5] المناقب 6:4.

فروتنی او

ابن‌شهرآشوب از احمد بن مؤدب و ابن‌مهدی نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام گذرش به فقیرانی افتاد که خرده ریز [و ناچیز خوردنی]هایی را بر زمین نهاده و دور آن نشسته، بر می‌داشتند و می‌خوردند. و به آن حضرت گفتند:ای فرزند دخت رسول خدا! بفرما غذا. و آن حضرت فرود آمد و فرمود:«خدا، مستکبران را دوست نمی‌دارد»، و شروع کرد با آنان غذا خوردن تا [سیر شدند و] دست کشیدند؛ در حالی که به برکت او، غذا کم نشده بود. سپس آنان را به میهمانی خود فراخواند و خوراک و پوشاک به آنان داد. [1] .
خوارزمی با سند خود از مدرک بن راشد نقل کرده است:
ما در باغ‌های ابن‌عباس بودیم که حسن و حسین علیهماالسلام آمدند و گشتی در بستان زدند و حسن علیه‌السلام فرمود:مدرک! غذا داری؟ عرض کردم:غذای غلامان است. و برای او نان و نمک نیم‌کوب و چند دسته سبزی آوردم و خورد. سپس خوراک او را که فراوان و گوارا بود آوردند. فرمود:مدرک! غلام‌های بستان را جمع کن. همه را جمع کردم، و [از آن] خوردند. و حضرت علیه‌السلام نخورد. علت را پرسیدم، فرمود:آن را بیش‌تر دوست دارم، تا این. سپس وضو گرفت و مرکبش را آوردند، و ابن‌عباس رکاب آن حضرت را گرفت و آن حضرت سوار شد و رفت. من به ابن‌عباس گفتم:تو از او مسن‌تری، آیا رکاب او را می‌گیری؟ گفت:ای نادان! آیا نمی‌دانی اینان چه کسانی‌اند؟ اینان فرزندان رسول خدایند؛ آیا این، از نعمت‌های خدا بر من نیست که رکاب آنان را بگیرم و سوارشان کنم؟ [2] .

پی نوشت ها:
[1] المناقب 23:4.
[2] مقتل الحسین علیه‌السلام 128:1.

روایت شده: گروهی از مردم کوفه به امام حسن علیه السلام طعنه زدند، که قادر نیست کلام خود را بیان نماید، این سخن به گوش امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، امام حسن علیه السلام را خواست و فرمود: ای پسر پیامبر مردم کوفه در مورد تو سخنی می گویند که آن را زشت می شمارم، خود را به مردم بنمایان، امام حسن علیه السلام گفت: من هنگامی که چشمانم به شما می افتد قادر به سخن گفتن نیستم، آن حضرت فرمود: من به کناری می روم، ندا داده شد و مردم جمع شدند، امام بالای منبر رفت و خطبه ای بسیار کوتاه و بلیغ خواند، که مردم گریستند، آنگاه فرمود:
ای مردم! در سخن پروردگارتان بیندیشید که فرموده: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، که بعضی از آنها فرزندان یکدیگرند، و خدا شنوا و دانا است.
پس ما فرزندان آدم، و از تیره نوح و از برگزیدگان ابراهیم، و سلاله اسماعیل و خاندان محمدیم صلی الله علیه و آله.
ما در میان شما مانند آسمان برافراشته، و زمین گسترده، و خورشید درخشان، و همانند درخت زیتونی هستیم که به شرق و غرب متمایل نبوده و زیتونش برکت داده شده است.
پیامبر ریشه آن، و علی ساقه آن و سوگند به خدا که ما میوه آن درختیم، هر که به شاخه ای از شاخه های آن چنگ زند نجات یافته، و هر که از آن تخلف ورزد در آتش سقوط می کند.
آنگاه حضرت علی علیه السلام از آخر جمعیت برخاست، در حالیکه رداء ایشان از پشت سرش کشیده می شد، تا اینکه بالای منبر کنار امام حسن علیه السلام قرار گرفت و بین چشمهای ایشان را بوسید، و فرمود: ای پسر پیامبر حجتت را بر مردم ثابت کرده، و اطاعتت را واجب ساختی پس وای بر کسی که تو را مخالفت نماید.
خطبته فی فضل اهل البیت
روی انه طعن اقوام من اهل الکوفة فی الحسن بن علی علیهماالسلام فقالوا: انه عی لا یقوم بحجة فبلغ ذلک امیرالمومنین علیه السلام فدعا الحسن فقال: یا ابن رسول الله ان اهل الکوفة قد قالوا فیک مقالة اکرهها، فاخبر الناس، فقال: یا امیرالمؤمنین لا استطیع الکلام و انا انظر الیک، فقال امیرالمؤمنین علیه السلام: انی متخلف عنک فناد الصلاة جامعه، فاجتمع المسلمون، فصعد المنبر فخطب خطبة بلیغة وجیزة، فضج المسلمون بالبکاء، ثم قال:
ایها الناس! اعقلوا عن ربکم، ان الله عزوجل اصطفی ادم و نوحا و ال

ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم.
فنحن الذریة من آدم، و الاسرة من نوح، و الصفوة من ابراهیم، و السلالة من اسماعیل و آل من محمد صلی الله علیه و آله
نحن فیکم کالسماء المرفوعة، و الارض المدحوة و الشمس الضاحیة، و کالشجرة الزیتونة، لا شرقیة و لا غربیة التی بورک زیتها
النبی اصلها، و علی فرعها و نحن والله ثمرة تلک الشجرة، فمن تعلق بغض من اغصانها نجا، و من تخلف عنها فالی النار هوی
فقام امیرالمؤمنین علیه السلام من اقصی الناس، یسحب رداءه من خلفه، حتی علا المنبر مع الحسن علیه السلام، فقبل بین عینیه، ثم قال: یا بن رسول الله اثبت علی القوم حجتک و اوجبت علیهم طاعتک فویل لمن خالفک.

فضیلت اهل بیت بعد از شهادت علی(ع)

روایت شده: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و خواست سخنی بگوید اما گریه ایشان را امان نداد، لحظاتی نشست آنگاه ایستاد و فرمود:
سپاس خدائی را سزاست، که در آغاز یگانه بود، و در ازل به خداوندی برتری یافت، به بزرگی و توانایی برتر گردید، آغاز نمود، آن چه را ایجاد کرد، و پدید آورد آن چه را که خلق نمود، در حالیکه نمونه ای در گذشته از آنها وجود نداشت.
پروردگار مهربان به علم الهی خود و به دانش بسیارش موجودات را پدید آورد و به سبب قدرت بسیارش مخلوقات را ایجاد نمود از اینرو کسی را یارای تبدیل نمودن خلقش، و تغییر دادن موجوداتش، و مواخذه کردن در برابر حکمش نمی باشد، امرش را رد کننده، و خوانده اش را مانعی نمی باشد.
تمامی موجودات را خلق کرد، در حالیکه حکومتش را زوالی نبوده، و مدت آن را پایانی نمی باشد، برتر از هر چیز گشته، و به هر چیز نزدیک است، برای خلقش تجلی کرده بدون آنکه دیده شود و او در جایگاه برتری است.
به نورش پوشیده شده، و در برتریش اوج گرفته است، از اینرو از مخلوقاتش پوشیده گردیده است، به سوی ایشان شاهدی را فرستاد، و بین ایشان پیامبرانی را فرستاد، که بشارت دهنده و ترساننده هستند، تا هر که به هلاکت می رسد، و هر که هدایت یابد با دلیل و برهان و توأم باشد، و تا اینکه مردم بدانند آنچه نسبت به پروردگارشان در مورد آن جاهلند، و بعد از انکار او را بشناسند.
و سپاس خدائی را سزاست که خلافت را برای ما اهل بیت گرامی داشت و مصیبت خود را در حق پیامبر بهترین پدر، نزد خداوند به حساب می آوریم، و نیز مصیبت خود در حق امیرالمؤمنین علیه السلام را نزد خداوند محاسبه می کنیم، شرق و غرب جهان به شهادت او دچار مصیبت گردید، سوگند به خداوند که او درهم و دیناری از خود به جای نگذاشت، جز چهارصد درهم که می خواست، برای خانواده اش از آن کنیزی را بخرد.
دوستم و جدم پیامبر به من خبر داد که خلافت را دوازده امام از خاندان و برگزیدگان از آن حضرت به دست خواهند گرفت، تمامی ما یا به قتل می رسیم، یا مسموم می گردیم.
آنگاه از منبر پائین آمد، و ابن ملجم را فرا خواند، او را نزد حضرتش آوردند، او گفت: ای پسر رسول خدا مرا باقی گذار برای تو کار خواهم کرد، و در مورد دشمنت، در شام تو را یاری می نمایم، امام شمشیری بر

او زد، او دست خود را جلو برد، انگشت او قطع گردید، آنگاه ضربت دیگری بر او نواخت و او را به قتل رساند، - لعنت الهی بر او باد.
خطبته فی فضلهم بعد شهادة ابیه
روی انه ما قتل امیرالمومنین علیه السلام رقی الحسن بن علی علیهماالسلام، فاراد الکلام، فخنقته العبرة، فقعد ساعة، ثم قام، فقال:
الحمدلله الذی کان فی اولیته وحدانیا، و فی ازلیته متعظما بالالهیة، متکبرا بکبریائه و جبروته، ابتدا ما ابتدع و انشأ ما خلق، علی غیر مثال کان سبق مما خلق
ربنا اللطیف بلطف ربوبیته، و بعلم خبره فتق، و باحکام قدرته خلق جمیع ما خلق، فلا مبدل لخلقه، ولا مغیر لصنعه، و لا معقب لحکمه، و لا راد لامره، و لامستزاح عن دعوته.
خلق جمیع ما خلق، و لازوال لملکه، و لا انقطاع لمدته، فوق کل شیء علا، و من کل شیء دنا، فتجلی لخلقه من غیر ان یکون یری، و هو بالمنظر الاعلی
احتجب بنوره، و سما فی علوه، فاستتر عن خلقه، و بعث الیهم شهیدا علیهم، و بعث فیهم النبیین، مبشرین و منذرین، لیهلک من هلک عن بینة، و یحیی من حی عن بینة، و لیعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فیعرفوه بربوبیته بعد ما انکروه.
و الحمدلله الذی احسن الخلافة علینا اهل البیت و عنده نحتسب عزانا فی خیر الاباء رسول الله صلی الله علیه و آله، و عند الله نحتسب عزانا فی امیرالمؤمنین علیه السلام، و لقد اصیب به الشرق و الغرب و الله ما خلف درهما و لا دینارا الا اربعمائة درهم اراد ان یبتاع لاهله خادما
و لقد حدثنی حبیبی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله ان الامر یملکه اثنا عشر اماما من اهل بیته و صفوته، ما منا الا مقتول او مسموم
ثم عزل عن منبره، فدعا بابن ملجم لعنة الله، فاتی له، قال: یابن رسول الله، استبقنی اکن لک، و اکفیک امر عدوک بالشام، فعلاه الحسن علیه السلام بسیفه، فاستقبل السیف بیده، فقطع خنصره، ثم ضربه ضربة علی یافوخه، فقتله، لعنة الله علیه.

روایت شده: آن حضرت بعد از شهادت پدرش در میان مسلمانان آمده و پدرش را به یاد آورد و فرمود:
او آخرین اوصیای الهی و وصی آخرین پیامبر خداوند، و پیشوای راستگویان و شهداء و صالحان بود.
آنگاه فرمود: ای مردم! دیشب مردی از میان شما رفت که نه از پیشینیان و نه از آیندگان کسانی بر او پیشی نمی گیرد، پیامبر همیشه پرچم جهاد را به او می سپرد، جبرئیل از سمت راست، و میکائیل از سمت چپ او می جنگیدند، و جز با پیروزی باز نمی گشت، و خداوند پیروزی مسلمانان را به دست او تحقق می بخشید، او در زمان شهادت چیزی از طلا و نقره از خود باقی نگذارده، جز چیزی که یکی از کودکانش داشت، و در بیت المال پولی را باقی نگذارد جز هفتصد درهمی که از عطایش باقی مانده بود، و می خواست برای ام کلثوم کنیزی بخرد.
آنگاه فرمود:
ای مردم! هر کس مرا می شناسد، که مرا می شناسد، و آنکه نمی شناسد بداند که من حسن پسر علی علیه السلام هستم.
آنگاه این آیه که حکایت قول حضرت یوسف است را خواند: دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کردم.
من پسر انذار کننده، و من پسر خواننده به سوی خدا، و من پسر کسی هستم که به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاده شده است، و من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخت و ایشان را پاک و پاکیزه گرداند، و من از خاندانی هستم که جبرئیل بر آنان نازل می شد، و از خانه ایشان به سوی آسمان عروج می کرد.
و من از خاندانی هستم که خداوند دوستیشان و ولایتشان را واجب گردانید، و در آنچه بر پیامبر نازل کرد فرموده است: بگو در برابر آنچه انجام داده ام اجر و پاداشی نمی خواهم، جز محبت به خاندانم را، و هر که کار نیکی انجام دهد (ما هم بر پاداش نیکی او می افزائیم) و نیکی کردن همانا دوستی ما خاندان است.
و در روایتی اینگونه آمده است:
ای مردم! در این شب قرآن نازل شد، و در این شب عیسی بن مریم به آسمان عروج کرد، و در این شب یوشع بن نون به شهادت رسید، و در این شب پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام رحلت کرد، سوگند به خدا کسی از اوصیاء الهی بر پدرم در رفتن به بهشت سبقت نمی گیرد، و بعد از او نیز کسی به پایه او نرسد.

و اگر پیامبر او را به جنگی می فرستاد، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگید، و از پولهای زرد و سفید چیزی را باقی نگذارد، جز هفتصد درهمی که از قسمتش باقی مانده بود، و آن را جمع آوری کرده، تا برای خانواده اش خادمی بخرد.
خطبته فی فضل ابیه و نفسه
روی انه علیه السلام خطب بعد وفاة ابیه و ذکره فقال:
خاتم الوصیین و وصی خاتم الانبیاء و امیر الصدیقین و الشهداء والصالحین
ثم قال:
ایها الناس! لقد فارقکم رجل ما سبقه الاولون و لا یدرکه الاخرون لقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعطیه الرایة فیقاتل جبرئیل عن یمینه، و میکائیل عن یساره، فما یرجع حتی یفتح الله علیه ما ترک ذهبا و لافضة الا شیئا علی صبی له، و ما ترک فی بیت المال الا سبعمائة درهم فضلت من عطائه، اراد ان یشتری بها خادما لام کلثوم
ثم قال:
من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد النبی صلی الله علیه و آله
ثم تلا هذا الایة قول یوسف: «و اتبعت ملة ابائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب» [1] .
انا ابن البشیر، و انا ابن النذیر، و انا ابن الداعی الی الله، و انا بن السراج المنیر، و انا ابن الذی ارسل رحمة للعالمین، و انا من اهل بیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، و انا من اهل البیت الذین کان جبرئیل ینزل علیهم، ومنهم کان یعرج
و انا من اهل البیت الذین افترض الله مودتهم و ولایتهم، فقال فیما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله: «قل لا اسألکم علیه اجرا، الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة [2] و اقتراف الحسنة مودتنا اهل البیت
و فی روایة:
ایها الناس! فی هذه اللیلة نزل القرآن، و فی هذه اللیلة رفع عیسی بن مریم، و فی هذه اللیلة قتل یوشع ابن نون، و فی هذه اللیة مات ابی امیرالمؤمنین، و الله لایسبق ابی احد کان قبله من الاوصیاء الی الجنة و لا من یکون بعده
و ان کان رسول الله صلی الله علیه و اله لیبعثه فی السریة فیقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، و ما ترک صفراء و لا بیضاء الا سبعمائة درهم فضلت من عطائه، کان یجمعها لیشتری بها خادما لاهله.

پی نوشت ها:

[1] يوسف: 38.
[2] الشورى: 22.

فرزندانم برای چه می‌گریند؟

یکی از اصحاب می‌گوید:
ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه خارج شدیم. در بین راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدای گریه‌ی حسنین علیهماالسلام را از خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام شنید، آن حضرت خود را به سرعت نزد آنها رساند و فرمود: فرزندان من برای چه می‌گریند؟
حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: از فرط تشنگی می‌گریند.
آن حضرت برای طلب آب به وضوخانه رفتند. آب در آن روز خیلی کم بود و مردم همه در طلب آب بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بین مردم صدا زد: آیا کسی از شما در خانه آب دارد؟
اما در آن روز مردم قطره‌ای آب نداشتند.
آنگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: یکی از دو فرزندم را نزد من بیاور. آن حضرت، امام محتبی علیه‌السلام را آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بالای سینه‌ی خود جا داد و زبان مبارک خود را در دهان او نهاد، آن بزرگوار هم زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می‌مکید تا ساکت شد.
آن گاه امام حسین علیه‌السلام را خاست و به همین گونه او را آب داد [1]
.
فرزند پیامبرتان را به جرعه‌ای از آب میهمان کنید
ابی‌مخنف در مقتل خود نقل می‌کند که: امام حسین علیه‌السلام در آخرین لحظات شهادت مظلومانه‌اش به آن قاتل سنگ‌دل فرمودند:
اذا کان لابد من قتلی، فاسقنی شربة من الماء.
اگر ناچار می‌خواهی مرا بکشی، جرعه‌ی آبی به من بیاشام.
آن ملعون گفت: هیهات؛ آبی نخواهی آشامید تا کشته شوی. ای پسر ابوطالب؛ مگر تو گمان نداری پدرت ساقی حوض کوثر است، پس صبر کن تا از دستش سیراب گردی [2] .
چگونه طلب آب می‌کردم
مرحوم کفعمی در کتاب «مصباح» از حضرت سکینه علیهاالسلام روایت می‌کند که فرمود: چون پدرم کشته شد، آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم و حالت اغماء و بیهوشی برایم روی داد در آن حال شنیدم پدرم می‌فرمود:
شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی
و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی
و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی
کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی
و سقوه سهم بغیء عوض الماء المعین
یا لزرء و مصاب هد ارکان الحجون و یلهم
قد جرحو قلب رسول الثقلین فالعنو هم
ما استطعتم شیعتی فی کل حین [3] .
ای شیعیان من؛ اگر آب شیرین و گوارا نوشیدید مرا یاد کنید.
یا اگر شنیدید کسی غریب یا شهید شده به من ندبه کنید.
من همان سبط و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم که بی‌جرم و گناه مرا کشتند. و عمدا بدن مرا، بعد از کشتن، زیر سم اسب‌ها پای مال کردند.
کاش همه شما در روز عاشورا بودید و می‌دیدید چگونه برای کودک خودم آب خواستم ولی آنها ندادند و به من رحم نکردند.
آنها کودک مرا به جای آب پاک و روان، با تیر ستم سیراب کردند.
وای از این مصیبتی که ارکان کوه حجون را شکست.
وای بر آنها! آنها قلب پیامبر انس و جن را مجروح کردند،
پس ای شیعیان من؛ همواره، تا می‌توانید آن دشمنان را لعنت کنید.

پی نوشت ها:
[1] فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام: 49.
[2] سحاب رحمت: 601.
[3] معجزات امام حسین علیه‌السلام از ولادت مبارک تا شهادت مظلومانه: 167، به نقل از اشک‌های خونین: 339؛ اسرار الشهداء: 462، الدمعة الساکبه: 350؛ معالی السیطین: 2 / 31.

محمد بن جریر طبری از محمد بن حجاره نقل می‌کند که گفت:
روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام را دیدم در حالی که عده‌ای آهو از کنار ایشان عبور می‌کردند، امام علیه‌السلام آنها را صدا زد، همگی جواب دادند و در مقابل ایشانه حاضر شدند.
عرض کردیم: ای فرزند رسول خدا؛ اینها حیوانات وحشی هستند، معجزه‌ای آسمانی به ما نشان بدهید.
فأومی نحو السماء ففتحت الأبواب و نزل نور حتی احاط بدور المدینة، فتزلزلت الدور کادت أن تخرب.
پس به سوی آسمان اشاره فرمودند، درهای آسمان باز شد و نوری عظیم فرود آمد که تمام خانه‌های مدینه را احاطه کرد، و خانه‌ها به حرکت درآمدند به گونه‌ای که نزدیک بود خراب شوند.
عرض کردیم: ای فرزند پیامبر؛ آن نور را برگردان.
امام علیه‌السلام به ما فرمود:
نحن الأولون، و الآخرون، و نحن الآمرون و نحن النور، ننور الروحانیین، ننور بنور الله و نروح بروحه، فینا مسکنه و الینا معدنه، الآخر منا کالأول و الأول منا کالآخر.
ما (اهل‌بیت) اول هستیم که آفرینش با ما آغاز شده، آخر هستیم که هستی با ما پایان می‌پذیرد، و ما فرمانروایانی هستیم که امر ما را همه‌ی موجودات تکوینا اطاعت می‌کنند، ما نوری هستیم که فرشتگان را روشنی می‌بخشیم، به نور خدا آنها را منور و به بشارت الهی آنها را مسرور می‌گردانیم، جایگاه نور خداوندی در ما و معدن آن به سوی ما است، اول ما مانند آخر ما، و آخر ما همانند اول ما می‌باشد [1] .

پی نوشت ها:
[1] نوادر المعجزات: 126 ح 8، مدینة المعاجز: 2 / 12 ح 858، اثبات الهداة: 2 / 562 ح 28.

فرشتگان یاوران دیرینه در غم اهل‌بیت

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:
هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نمودند، جبرئیل و فرشتگان برای کمک به امیرالمؤمنین علیه‌السلام در غسل و کفن بدن اطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرکت نمودند، به گونه‌ای که چشم امیرالمؤمنین علیه‌السلام باز شد و فرشتگان را از منتهای آسمان تا روی زمین که در همه‌ی امور ایشان را یاری می‌نمودند، دید.
هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسید، فرشتگان امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را در امر غسل و کفن و دفن بدن مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام کمک نمودند، همان گونه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.
همین طور در هنگام غسل و کفن و دفن بدن مطهر امام مجتبی علیه‌السلام، امام حسین علیه‌السلام یاری فرشتگان را همان گونه که در زمان غسل و کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام دیده بود، مشاهده نمود. همین گونه هر امامی که به شهادت می‌رسید، فرشتگان امام بعدی را یاری می‌نمودند [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 69 ح 98.

فرزندان ما پاره‌های جگر ما هستند

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر در حال خطبه خواندن بود که دو گل بوستان آن حضرت به مسجد آمدند، و پیراهن‌های گلرنگ پوشیده و می‌افتادند و بر می‌خواستند.
هنگامی که نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان افتاد، از منبر پایین آمده و آنها را در آغوش گرفته و در نزد خود نشاند و فرمود:
فرزندان ما جگرهای ما هستند که در زمین راه می‌روند [1] .
هرگز دلی ز غم چو دل مجتبی نسوخت
ور سوخت اجنبی دگر از آشنا نسوخت
هر گلشنی که سوخت ز باد سموم سوخت
از باد نوبهار و نسیم صبا نسوخت
چنان دلش ز سرزنش دوستان گداخت
کر دشمنان زهر بدو هر ناسزا نسوخت
از هر خسی چه آن گل گلزار معرفت
شاخ گلی ز گلشن آل عبا نسوخت
جز آن یگانه گوهر توحید را کسی
ز الماس سوده لعل لب دلربا نسوخت
هرگز برادری به عزای برادری در
روزگار چون شه گلگون قبا نسوخت
باور مکن دلی که چون قاسم بناله شد
زان ناله‌ی پر از شرر «وا ابا» نسوخت
آندم که سوخت حاصل دوران ز سوز زهر
در حیرتم که خرمن گردون چرا نسوخت
تا شد روان عالم امکان ز تن روان
صاحبدلی نماند کزین ماجرا نسوخت
خاموش شد چراغ دل‌افروز مجتبی
افروخت شعله‌ی غم جانسوز مجتبی [2] .

پی نوشت ها:
[1] جلاء العیون: 1 / 351.
[2] دیوان مرحوم کمپانی: 121.

فرزندم؛ عمویت را تنها نگذاری

هنگامی که در کربلا همه‌ی یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند، و نوبت به فرزندان برادر گرامیش امام مجتبی علیه‌السلام رسید، قاسم بن الحسن علیه‌السلام خدمت آن حضرت رسید و عرض نمود: ای عمو؛ اجازه بده تا با این کفار بجنگم.
آن حضرت به ایشان فرمود: ای پسر برادرم؛ تو یادگار برادرم هستی، تو باید زنده بمانی تا باعث آرامش و تسلای دل ما باشی، و به آن شاهزاده اجازه رزم نمی‌داد.
حضرت قاسم علیه‌السلام نشست، و در حزن و اندوه فراوانی بود، چرا که امام حسین علیه‌السلام به برادرانش برای نبرد، اجازه داده بود.
در آن حال که نشسته و سر مبارکش را به زانو نهاده و در فکر بود، ناگاه به خاطرش آمد که، پدر بزرگوارش حرزی را به بازوی راستش بسته و به او فرموده بود: هنگامی که در سختی و اندوه بزرگی قرار گرفتی، آن حرز را باز کن و بخوان و به آن عمل نما.
حضرت قاسم علیه‌السلام با خود اندیشید، سالها بر من گذشته برای من غمی مانند امروز پیش نیامده است، پس آن حرز را از بازوی خویش باز نمود و به نوشته‌ی آن نگاه کرد.
در آن نامه، امام مجتبی علیه‌السلام این گونه خطاب به فرزندش نوشته بود:
یا ولدی یا قاسم؛ أوصیک أنک اذا رأیت عمک الحسین علیه‌السلام فی کربلاء و قد احاطت به ألاعداء فلا تترک البراز و الجهاد لأعداء الله و أعداء رسوله و لا تبخل علیه بروحک، و کلما نهاک عن البراز، عاده لیأذن لک فی البراز لتحظی فی السعادة الأبدیة.
ای فرزندم ای قاسم؛ تو را وصیت می‌کنم، زمانی که دیدی عمویت امام حسین علیه‌السلام را در کربلا دشمنان محاصره کردند، جنگ و جهاد را با دشمنان خدا و پیامبرش را ترک نکن، خودت را برای فدا شدن در راه او باز مدار، اگر او تو را از نبرد نهی نمود، پافشاری نما تا به تو اجازه دهد، در آن حال است که به خوشی و سعادت همیشگی نائل می‌گردی [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 63 ح 931.

پس از آن که نیروهای رزمی و اکثر فرماندهان لشکر اسلام در جنگ با معاویه نسبت به قرآن و امام حسن مجتبی علیه السلام خیانت کردند؛ و حضرت جهت مصالح اسلام و مسلمین مجبور شد با حکومت معاویه آن هم طبق شرائطی صلح و عهدنامه ای را تنظیم و پذیرا گردد.
پس از گذشت مدّتی از این جریان، عدّه ای از مردم کوفه که مدّعی شیعه و دوستی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بودند، شروع کردند به امام علیه السلام زخم زبان بزنند، و حضرت را به باد ملامت و سرزنش گرفتند.
آن گاه امام مجتبی علیه السلام خطاب به این اشخاص ظاهر مسلمان کرد و اظهار نمود: وای بر شما! آیا می دانید چرا من چنین کردم؟
قسم به خداوند، کاری که من انجام دادم، برای شیعه از هر عملی و از هر برنامه ای بهتر و سودمندتر بود، آیا نمی دانید که من امام و رهبر واجب الا طاعه شما می باشم.
و مگر نمی دانید که من یکی از دو سید جوانان اهل بهشت می باشم، که جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله بارها در مجالس مختلف به آن تصریح نموده است؟
در این هنگام جمعیت حاضر گفتند: بلی، قبول داریم.
حضرت در ادامه فرمود: و آیا می دانید هنگامی که حضرت خضر علیه السلام آن کشتی را سوراخ و معیوب نمود و نیز آن دیوار را تعمیر و اصلاح کرد و آن غلام را به قتل رسانید، موجب سخط و ناراحتی حضرت موسی علیه السلام قرار گرفت؟
آری چون در آن لحظه فلسفه و حکمت آن سه کار برای حضرت موسی علیه السلام مخفی بود، ولی در پیشگاه با عظمت پروردگار کاری صحیح و مفید بود.
و سپس افزود: و آیا می دانید که ما اهل بیت عصمت و طهارت در مقابل طاغوت های زمان قرار گرفته و می گیریم؛ که باید نسبت به تصمیمات و انجام امور سیاسی و اجتماعی، مصلحت اندیشی کنیم؟
ولیکن بدانید هنگام ظهور و قیام مهدی موعود، امام زمان علیه السلام چنین نخواهد بود، و حضرت عیسی مسیح علیه السلام به امامت او نمازش را به جماعت می خواند.
آری خداوند متعال زمان و کیفیت ولادت مهدی موعود علیه السلام را مخفی خواهد داشت؛ و بعد از ولادت، از دید افراد غایب و ناشناس می باشد؛ و هیچکس بر او کوچک ترین حقّی نخواهد داشت.

او عمری بسیار طولانی دارد؛ ولی در هنگام ظهور، به شکل جوانی شاداب در سنین چهل سالگی خواهد بود.[1] .

پی نوشت ها:

[1] اکمال الدّین شیخ صدوق: ص 315، ح 2، احتجاج: ج 2، ص 67، ح 157، علل الشّرایع: ص 211، ح 2، با اختلاف در الفاظ.

فائده گذشت و ملاطفت

ابن عبّاس ضمن حدیثی حکایت کند:
روزی جمعی از بنی امیه در محلّی نشسته بودند و در جمع ایشان یک نفر از اهالی شام نیز حضور داشت.
و امام حسن مجتبی علیه السلام به همراه عدّه ای از بنی هاشم از آن محلّ عبور می کردند، مرد شامی به دوستان خود گفت: این ها چه کسانی هستند، که با چنین هیبت و وقاری حرکت می کنند؟!
گفتند: او حسن، پسر علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ و همراهان او از بنی هاشم می باشند.
مرد شامی از جای برخاست و به سمت امام حسن مجتبی علیه السلام و همراهانش حرکت نمود؛ و چون نزدیک حضرت رسید گفت: آیا تو حسن، پسر علی هستی؟!
حضرت سلام الله علیه با آرامش و متانت فرمود: بلی.
مرد شامی گفت: دوست داری همان راهی را بروی که پدرت رفت؟
حضرت فرمود: وای بر تو! آیا می دانی که پدرم چه سوابق درخشانی داشت؟!
مرد شامی با خشونت و جسارت گفت: خداوند تو را همنشین پدرت گرداند، چون پدرت کافر بود و تو نیز همانند او کافر هستی و دین نداری.
در این لحظه، یکی از همراهان حضرت سیلی محکمی به صورت مرد شامی زد و او را نقش بر زمین ساخت.
امام حسن علیه السلام فورا عبای خود را روی مرد شامی انداخت و از او حمایت نمود؛ و سپس به همراهان خود فرمود: شما از طرف من مرخّص هستید، بروید در مسجد نماز گذارید تا من بیایم.
پس از آن امام علیه السلام دست مرد شامی را گرفت و او را به منزل آورد و پس از رفع خستگی و خوردن غذا، یک دست لباس نیز به او هدیه داد و سپس روانه اش نمود.
بعضی از اصحاب به حضرت مجتبی علیه السلام گفتند: یا ابن رسول الله! او دشمن شما بود، نباید چنین محبّتی در حقّ او شود.
حضرت فرمود: من ناموس و آبروی خود و دوستانم را با مال دنیا خریداری کردم.
همچنین در ادامه روایت آمده است: پس از آن که مرد شامی رفت، به طور مکرّر از او می شنیدند که می گفت: روی زمین کسی بهتر و محبوب تر از حسن بن علی علیهما السلام وجود ندارد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] ترجمة الامام الحسن علیه السلام: ص 149، به نقل از طبقات ابن سعد.

فائده گذشت و ملاطفت

ابن عبّاس ضمن حدیثی حکایت کند:
روزی جمعی از بنی امیه در محلّی نشسته بودند و در جمع ایشان یک نفر از اهالی شام نیز حضور داشت.
و امام حسن مجتبی علیه السلام به همراه عدّه ای از بنی هاشم از آن محلّ عبور می کردند، مرد شامی به دوستان خود گفت: این ها چه کسانی هستند، که با چنین هیبت و وقاری حرکت می کنند؟!
گفتند: او حسن، پسر علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ و همراهان او از بنی هاشم می باشند.
مرد شامی از جای برخاست و به سمت امام حسن مجتبی علیه السلام و همراهانش حرکت نمود؛ و چون نزدیک حضرت رسید گفت: آیا تو حسن، پسر علی هستی؟!
حضرت سلام الله علیه با آرامش و متانت فرمود: بلی.
مرد شامی گفت: دوست داری همان راهی را بروی که پدرت رفت؟
حضرت فرمود: وای بر تو! آیا می دانی که پدرم چه سوابق درخشانی داشت؟!
مرد شامی با خشونت و جسارت گفت: خداوند تو را همنشین پدرت گرداند، چون پدرت کافر بود و تو نیز همانند او کافر هستی و دین نداری.
در این لحظه، یکی از همراهان حضرت سیلی محکمی به صورت مرد شامی زد و او را نقش بر زمین ساخت.
امام حسن علیه السلام فورا عبای خود را روی مرد شامی انداخت و از او حمایت نمود؛ و سپس به همراهان خود فرمود: شما از طرف من مرخّص هستید، بروید در مسجد نماز گذارید تا من بیایم.
پس از آن امام علیه السلام دست مرد شامی را گرفت و او را به منزل آورد و پس از رفع خستگی و خوردن غذا، یک دست لباس نیز به او هدیه داد و سپس روانه اش نمود.
بعضی از اصحاب به حضرت مجتبی علیه السلام گفتند: یا ابن رسول الله! او دشمن شما بود، نباید چنین محبّتی در حقّ او شود.
حضرت فرمود: من ناموس و آبروی خود و دوستانم را با مال دنیا خریداری کردم.
همچنین در ادامه روایت آمده است: پس از آن که مرد شامی رفت، به طور مکرّر از او می شنیدند که می گفت: روی زمین کسی بهتر و محبوب تر از حسن بن علی علیهما السلام وجود ندارد.[1] .

پی نوشت ها:
[1] ترجمة الامام الحسن علیه السلام: ص 149، به نقل از طبقات ابن سعد.

- در قبال کشتن او چه چیزی به من می‌رسد.
- ازدواج با یزید، مبلغ هنگفتی پول و یک عمر خوشی و....
لبخندی که حاکی از رضایت بود بر گوشه‌ی لب «جعده» جای گرفت، گفت: باشد، قبول است، ظرف را بده به من و از این‌جا دور شو، نباید کسی تو را ببیند.
- بگیر، این ظرف، این هم مبلغی به عنوان پیش پرداخت. من رفتم، بقیه‌ی کارها با تو.
زن، ظرف و پول‌ها را گرفت و در را بست. مدتی پشت در نشست و سپس آنها را در جای امنی مخفی کرد و یک بار دیگر توطئه‌ی قتل شوهرش را در ذهنش مرور کرد.
فکر پولدار شدن و ازدواج با پسر فرمانروای شام لحظه‌ای از خاطرش محو نمی‌شد، گوشه‌ای نشسته بود. و در رؤیایی خود غرق بود.
دیگر چیزی به آمدن شوهرش نمانده بود، صدای قلب خودش
را می‌شنید و آرام و قرار نداشت. مرد، آن روز، روزه‌ی مستحبی گرفته بود.گرمای هوای مدینه از یک سو، تشنگی و گرسنگی نیز از سوی دیگر رمقی برایش باقی نگذاشته بود. آرام آرام به طرف خانه‌اش حرکت می‌کرد.
روزهای آخر ماه صفر بود و پنجاه سال از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه می‌گذشت.
اکنون نه پیامبر صلی الله علیه و آله در این دنیا بود، نه علی علیه السلام و نه فاطمه علیهاالسلام. تنها خاطرات مظلومیت‌ها و خون دل خوردن‌هایشان باقی بود. رنج‌هایی که در راه بالندگی و ریشه دواندن نهال اسلام متحمل شده بودند فراموش نشدنی بود.
کم‌کم غروب می‌شد. خورشید در نبرد با سیاهی شب عقب نشینی می‌کرد و جای خود را به سیاهی و ظلمت شب می‌داد. به خانه رسید. وضو گرفت و نمازش را خواند. در حال نماز از خوف خدا و قیامت و روز جزا می‌لرزید. می‌دانست در برابر چه آفریدگار بزرگی ایستاده و چه می‌گوید و سر تعظیم بر آستان چه خالق بی‌همتایی می‌ساید. نماز را تمام کرد و به همسرش گفت: افطار مرا بیاور!
جعده مراقب بود تا ظرف شیر نریزد و زحماتش به هدر نرود، ظرف شیری که داخلش کمی عسل ریخته بود و مقدار زیادی زهر؛ زهری بسیار کشنده که معاویه با قیمت گزافی از روم خریده بود و با وعده‌های شیرین و آن همه سکه به خانه‌ی امام حسن علیه السلام فرستاده بود.

جعده در حالی که از ته دل خوشحال بود شربت شیر را سر سفره گذشت. امام مجتبی علیه السلام بسم‌الله گفت و کاسه‌ی شیر را به لب‌هایش نزدیک کرد. تشنه بود، چند جرعه نوشید، اما ناگهان کاسه‌ی شیر را از لب‌هایش جدا کرد. سوزش عجیبی در معده‌اش احساس کرد و فهمید که شربت مسموم بوده است....

خدا را شکر کرد که هجران پایان یافت و به دیدار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر و مادر بزرگوارش نائل خواهد شد، سپس نگاهی به جعده کرد و گفت: خداوند تو را بکشد که باعث کشته شدن من شدی. به خدا قسم کسی بهتر از من نخواهی یافت و به آرزوهایت نخواهی رسید، بدان که خدا تو و تحریک کننده‌ات را ذلیل و خوار خواهد کرد. پس از دو روز امام حسن علیه السلام بر اثر آن سم کشنده شهید شد و پس از چهل و هفت سال زندگی با آن همه تلاش و رنج به دیدار حق شتافت.

جعده نیز همان گونه که امام فرموده بود تا آخر عمر ذلیل و خوار بود و معاویه نیز به وعده‌هایش عمل نکرد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 44، ص 154.

فقر، دشمنی خطرناک و ستمکار

روزی از روزها، مردی که آوازه‌ی بذل و بخشش‌های امام حسن مجتبی علیه‌السلام را شنیده بود، به خدمت آن حضرت آمده و به آن حضرت عرض کرد: ای پسر امیرمؤمنان! من تو را قسم می‌دهم به حق آن خدایی که نعم بسیاری را به شما کرامت فرموده است، به فریاد من برسید و مرا، از دست دشمنم نجات بدهید. زیرا که من، دشمنی دارم که خیلی خطرناک و خیلی ستمکار است. به طوری که نه بر اطفال رحم می‌کند و نه احترام پیران را نگاه می‌دارد.

امام حسن علیه‌السلام، که بر بالشی تکیه داده بود، با شنیدن این سخن، راست نشست و فرمود: بگو ببینم دشمن تو کیست، تا من داد تو را از او بستانم؟!

آن مرد پاسخ داد: من علت دشمنی او را نمی‌دانم، ولی دشمن من، تهیدستی و پریشانی و فقر است.

امام حسن علیه‌السلام، با شنیدن این سخن - که قدری نامتعارف بود - مدتی سر به زیر انداخت و چیزی نگفت.

سپس آن حضرت، سر برداشت و خادم خود را خواست و به او فرمود: هر مقدار پول پیش تو موجود است، حاضر کن.

خادم آن حضرت، پنج هزار درهم نزد آن حضرت، حاضر کرد.

امام مجتبی علیه‌السلام، به خادم خود فرمود: آن پولها را به این مرد بده.

سپس، امام حسن علیه‌السلام، به آن مرد فرمود: با این پول، خطر دشمن تو برطرف می‌شود. اگر باز هم دشمن تو بر تو ستم کرد، شکایت او را نزد ما بیاور. اما اعتدال (و صرفه‌جویی در هزینه‌ها) را به یاد داشته باش.

آن مرد، از امام مجتبی علیه‌السلام سپاسگزاری نموده و گفت: ای پسر پیامبر! من به شما قول می‌دهم که خودم با اسراف، بر خود ستم نکنم و دشمن خود را نیز تحریک ننمایم، ولی اگر دشمن، بی‌علت به سوی من آمد، من از او به شما شکایت می‌کنم، تا به کمک شما او را بر سر جایش بنشانم[1] .

پی نوشت ها:

[1] جلاء العیون، علامه‌ی مجلسی، ص 267، طبق نقل قصه‌های چهارده معصوم علیهم‌السلام، آذر یزدی، صص 98 - 99.

فروش موقوفات پدر را نپذیرفت

دیلمی می‌گوید:
امیرمؤمنان علیه‌السلام درخت‌های خرما می‌کاشت و می‌فروخت و با پول آن، برده‌ها را می‌خرید و آزاد می‌کرد و به اندازه‌ای که بی‌نیاز از مردم باشند، به آنان می‌بخشید. و [روزی] یکی از بردگان به حضرت امیر علیه‌السلام خبر داد که در بستانش، چشمه‌ای جوشیده که همچون گردن شتر، آب از آن می‌جوشد، فرمود:وارث‌ها را مژده ده، وارث‌ها را مژده ده، وارث‌ها را مژده ده! سپس شاهدانی حاضر کرد، و آنان را گواه گرفت که آن را در راه خدا - تا [قیامت، یعنی] روزی که خدا زمین و زمینیان را به ارث می‌برد - وقف کرد و فرمود:من این را از آن جهت انجام دادم که خدا از من، آتش را برگرداند.
و معاویه حاضر شد که برای خرید این چشمه و بستان، دویست هزار دینار به امام حسن علیه‌السلام بدهد، امام علیه‌السلام فرمود:من چیزی را که پدرم در راه خدا وقف کرده است، هرگز نخواهم فروخت.
[و می‌گوید:] و حضرت امیر علیه‌السلام میان هیچ دو کاری مخیر نمی‌شد مگر آن را که در طاعت خدا، سخت‌تر بود، انجام می‌داد. و چون سجده‌ی شکر به جا می‌آورد، از خشیت خدای متعال بی‌هوش می‌شد. و فاطمه زهرا علیهاالسلام در نماز خود از خوف خدا از نفس بازمی‌ماند.[1] .

پی نوشت ها:
[1] ارشاد القلوب:105.

فضیلت سه آیه آخر سوره حشر

سیوطی نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:هر کس چون صبح کند و سه آیه‌ی آخر سوره‌ی حشر را بخواند و در آن روز بمیرد، مهر شهدا [بر پرونده‌اش] خواهد خورد، و چون شب کند و بخواند و در آن شب بمیرد، نیز ممهور به مهر شهدا می‌شود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الدر المنثور 202:2.

فضیلت ماه رمضان

صدوق رحمه الله با سند خود از محمد بن حسن کرخی نقل کرده است:از حسن بن علی علیه‌السلام شنیدم که در خانه‌ی خود، به مردی می‌فرمود:ای اباهارون! هر کس ده ماه رمضان پی‌درپی، روزه بگیرد، داخل بهشت می‌شود. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الخصال:445، ح 42.

فضیلت برآوردن حاجت مؤمن

ابن‌عساکر با سند خود از ابوحمزه‌ی ثمالی، از امام سجاد علیه‌السلام نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام طواف کعبه می‌کرد که مردی نزد او آمد و گفت:ای اباحمد! با من بیا برای کاری که دارم نزد فلانی برویم. پس آن حضرت طواف را رها کرد و با او رهسپار شد و چون رفت [و برگشت]، شخصی که به آن مرد درخواست کننده حسد می‌ورزید، نزد آن حضرت آمد و گفت:ای ابامحمد! آیا طواف را رها کردی و برای کار فلانی رفتی؟ فرمود:چرا نروم در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«هر کس که برای انجام نیاز برادر مسلمان خود برود و نیاز او برآورده شود، یک حج و یک عمره در نامه‌ی عمل او نوشته خواهد شد، و اگر نیاز او برآورده نشود، یک عمره نوشته خواهد شد». بنابراین، من یک حج و یک عمره به دست آوردم و به طواف خود برگشتم. [1] .
دیلمی از ابن‌عباس روایت کرده است:
من در خدمت حسن بن علی علیه‌السلام - که در مسجدالحرام، معتکف و مشغول طواف بود - بودم که یک نفر از شیعیان آمد و گفت:ای فرزند رسول خدا! فلانی از من طلب دارد، اگر مصلحتی بدانی آن را از جانب من بپرداز. آن حضرت فرمود:سوگند به پروردگار این خانه! چیزی ندارم. او عرض کرد:اگر مصلحت بدانی از او بخواه که به من مهلت دهد؛ او مرا به زندان تهدید کرده است. پس طواف را قطع کرد و با او به راه افتاد، عرض کردم:ای فرزند رسول خدا! آیا فراموش کرده‌ای که معتکفی؟ فرمود:نه، و لکن از پدرم شنیدم که فرمود:از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:«هر کس حاجتی از برادر مؤمن خود را برآورد، همچون کسی است که نه هزار سال، خدا را با روزه‌داری و شب زنده‌داری عبادت کرده باشد». [2] .
صدوق رحمه الله نقل کرده است:
میمون بن مهران گفت:نزد حسن بن علی علیه‌السلام [که در مسجد معتکف بود] نشسته بودم که مردی آمد و گفت:ای فرزند رسول خدا! فلانی از من طلبی دارد و می‌خواهد زندانم کند. فرمود:به خدا! مالی ندارم تا از جانب تو بپردازم. پس با آن حضرت سخنی گفت [که نفهمیدم]، و آن حضرت کفش خود را پوشید [که برود]، من عرض کردم:ای فرزند رسول خدا! آیا فراموش کرده‌ای که معتکفی؟ فرمود:فراموش نکرده‌ام، و لکن از پدرم شنیدم که از رسول خدا نقل کرد که فرمود:«هر کس در برآوردن نیاز برادر مسلمان خود بکوشد، گویی که نه هزار سال با روزه‌داری و شب

زنده‌داری خدا را عبادت کرده است». [3] .
ابن ابی‌جمهور می‌گوید:مولای ما امام حسن علیه‌السلام فرمود:
هر گاه اعتکاف، و تلاش در برآوردن نیازهای برادران، با هم تعارض کنند، ما برآوردن نیازهای آنان را بر اعتکاف، مقدم می‌داریم. [4] .
یعقوبی می‌گوید:
از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند:زندگانی چه کسی بهتر است؟ فرمود:کسی که مردم را در زندگانی خود سهیم کند. و پرسیدند:زندگانی چه کسی بدترین است؟ فرمود:کسی که در [سایه‌ی] زندگی او، هیچ کسی زندگی نکند. [5] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):151، ح 253.
[2] اعلام الدین:442.
[3] من لا یحضره الفقیه 189:2، ح 2108.
[4] عوالی اللئالی 39:1، ح 26.
[5] تاریخ یعقوبی 135:2.

پس از پیمان صلح، معاویه از امام حسن علیه‌السلام خواست طی نطقی خبر صلح خود با معاویه را اعلام کند. امام علیه‌السلام بپاخاست و پس از حمد و ثنای الهی پیرامون فلسفه‌ی پذیرش صلح چنین فرمود:
قال علیه‌السلام:
أیها الناس ان أکیس الکیس التقی، و أحمق الحمق الفجور، و انکم لو طلبتم ما بین جابلقا و جابرسا رجلا، جده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما وجدتموه غیری و غیر اخی الحسین، و قد علمتم ان الله هداکم بجدی محمد فأنقذکم به من الضلالة، و رفعکم به من الجهالة، و أعزکم به بعد الذلة، و کثرکم به بعد القلة،
و ان معاویة نازعنی حقا هو لی دونه، فنظرت لصلاح الأمة و قطع الفتنة، و قد کنتم بایعتمونی علی أن تسالموا من سالمت و تحاربوا من حاربت، فرأیت أن اسالم معاویة و أضع الحرب بینی و بینه، و قد بایعته و رأیت أن حقن الدماء خیر من سفکها و لم ارد بذلک الا صلاحکم و بقائکم «و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین.» [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم بدانید که بهترین زیرکی‌ها تقوا و پرهیزکاری است، و بدترین حماقت‌ها فجور و معصیت الهی است، ایها الناس اگر طلب کنید در میان جابلقا و جابلسا مردی را که جدش رسول خدا باشد، به غیر از من و برادرم حسین، کسی را نخواهید یافت شما خوب می‌دانید که خداوند شما را به وسیله‌ی جدم محمد از گمراهی نجات داد و شما را از جایگاه جهالتی که داشتید به مقام رفیع عرفان رساند. و پس از آن ذلتی که بر شما «عرب» قرار شده بود، شما را به عزت رساند و جمعیت کم شما مسلمانان را فراوان ساخت.
به درستی که معاویه با من در امری منازعه کرد، که مخصوص من و حق من بود و من سزاوار آن بودم، و او به ناحق ادعای آن را داشت، اما من مصلحت این امت و قطع فتنه «و جلوگیری کشتار جمعی از شیعیان» را مد نظر قرار دادم.
شما با من بیعت کرده بودید که من با هر که صلح کنم شما نیز با او صلح کنید، با هر که جنگ کنم شما نیز با او جنگ کنید. من مصلحت امت را در این دیدم که با او «معاویه» صلح کنم و حفظ خون‌ها را بهتر از ریختن خون دانستم، غرض من صلاح شما بود، آنچه من کردم حجتی است بر هر که مرتکب این امر می‌شود، این فتنه‌ای است برای مسلمانان و تمتع قلیلی است برای منافقان، تا وقتی که حق تعالی غلبه‌ی حق را خواهد و اسباب

آن را میسر گرداند.)
و در حدیث دیگری آمده است؛ پس از امضای قرارداد صلح امام حسن علیه‌السلام و معاویه، آن حضرت به منبر رفت و فرمود:
قال علیه‌السلام:
أیها الناس ان الله هدی أولکم بأولنا، و حقن دماءکم بآخرنا و قد کانت لکم لی فی رقابکم بیعة تحاربون من حاربت، و تسالمون من سالمت، و قد سالمت معاویة «و ان أدری لعله فتنة لکم و متاع الی حین». و أشار الی معاویة. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم! خداوند پیشینیان شما را با پیشینیان ما هدایت کرد و خونتان را با نسل ما محافظت کرد. مرا بر گردن شما بیعتی است که با هر کس که من می‌جنگم، جنگ کنید و با آن کس که صلح می‌کنم، صلح نمایید. اکنون من با معاویه صلح کردم. «و چه می‌دانم شاید آن فتنه‌ای برای شماست و بهره‌مندیی تا مدتی» و به معاویه اشاره کرد.).
و در حدیث دیگری آمده است که امام حسن علیه‌السلام چنین فرمود:
قال علیه‌السلام:
أیها الناس ان الله هداکم بأولنا، و حقن دماءکم بآخرنا و انی قد أخذت لکم علی معاویة أن یعدل فیکم و أن یوفر علیکم غنائمکم، و أن یقسم فیکم فیأکم ثم أقبل علی معاویة فقال: أکذاک؟ قال نعم... و ان أدری لعله فتنة لکم و متاع الی حین. [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم! خداوند شما را با پیشینیان ما هدایت و خون‌هایتان را با نسل ما حفظ کرد. و من از معاویه پیمان گرفتم که در میانتان به عدالت رفتار کرده و غنایمتان را بر شما فراوان نموده و در میان شما سودتان را تقسیم نماید. سپس رو کرد به معاویه و فرمود: آیا چنین است؟ «معاویه گفت: بله،... و امام حسن علیه‌السلام سپس این آیه‌ی قرآن را قرائت نمود» و چه می‌دانم، شاید آن (معاویه) امتحانی برای شماست. و نوعی بهره‌مندیی تا زمانی.)
و در حدیث دیگری آمده است: ابی‌سعید عقیصا می‌گوید به امام حسن مجتبی علیه‌السلام عرض کردم: ای پسر پیامبر! چرا با معاویه صلح کردی در حالی که می‌دانستی که تو بر حقی نه او، و معاویه گمراه سرکشی بیش نیست.
امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا أباسعید ألست حجة الله تعالی ذکره علی خلقه و اماما علیهم بعد أبی علیه‌السلام؟ قلت: بلی.

قال: ألست الذی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لی و لأخی: الحسن و الحسین امامان قاما أو قعدا؟ قلت: بلی. قال: فأنا اذن امام لو قمت و أنا امام اذا لو قعدت، یا أباسعید علة مصالحتی لمعاویة علة مصالحة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لبنی ضمرة و بنی أشجع و لأهل مکة حین انصرف من الحدیبیة أولئک کفار بالتنزیل و معاویة و أصحابه کفار بالتأویل،
یا أباسعید اذا کنت اماما من قبل الله تعالی ذکره لم یجب أن یسفه رأیی فیما أتیته من مهادنة أو محاربة و ان کان وجه الحکمة فیما أتیته ملتبسا ألا تری الخضر علیه‌السلام لما خرق السفینة و قتل الغلام و أقام الجدار سخط موسی علیه‌السلام فعله لاشتباه وجه الحکمة علیه حتی أخبره فرضی؟ هکذا أنا، سخطتم علی بجهلکم و بوجه الحکمة فیه، و لولا ما أتیت لما ترک من شیعتنا علی وجه الأرض أحد الا قتل. [4] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای ابوسعید! آیا من بعد از پدرم حجت خداوند بر آفریدگان و امام آنها نیستم؟ گفتم: چرا. فرمود: آیا من همانی نیستم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی من و برادرم فرمود: حسن و حسین امام هستند چه نشسته یا ایستاده؟ «دست به قیام خونین بزنند یا با نرمش قهرمانانه زندگی کنند.» گفتم: چرا.
فرمود: پس من امام هستم، اگر ایستاده باشم و من امام هستم اگر بنشینم «کنایه است از قیام و صلح». ای ابوسعید دلیل صلح من با معاویه، همان صلح پیامبر با قبیله‌ی بنی ضمره و بنی اشجع و صلح با اهل مکه به هنگام بازگشت از حدیبیه بود، در حالی که آنان منکر تنزیل بودند و معاویه و اصحاب او منکر تأویل هستند.
ای ابوسعید؟ وقتی من امام از جانب خدا بزرگ باشم، سزاوار نیست که رأی من چه درباره‌ی صلح و چه درباره‌ی جنگ نادیده گرفته شود. هر چند که حکمت آن کاری که انجام داده‌ام بر دیگران پوشیده باشد.
آیا نمی‌بینی وقتی حضرت خضر آن کشتی را سوراخ کرد. و آن پسر را کشت. و دیوار را تعمیر کرد و موسی به دلیل پوشیدگی حکمت آنها نسبت به آن حضرت خشمگین شد، ولی وقتی حضرت خضر او را آگاه کرد. حضرت موسی رضایت داد. من نیز چنانم، شما بر من خشم گرفته‌اید، زیرا هم آگاه نیستید و هم راز آن را نمی‌دانید و اگر آنچه که انجام دادم نبود، کسی از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌ماند، بلکه همگی کشته می‌شدند.)
و در حدیثی پیرامون فلسفه‌ی صلح آمده است:
امام صادق علیه‌السلام در ضمن سخنانش با محمد بن نعمان «مؤمن طاق» فرمود: برخی از شیعیان بعد از ماجرای صلح به امام حسن

علیه‌السلام به این گونه سلام کردند: سلام بر تو ای ذلیل کننده‌ی مؤمنان.
امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:
قال علیه‌السلام:
ما أنا بمذل المؤمنین و لکنی معز المؤمنین انی لما رأیتکم لیس بکم علیهم قوة سلمت الأمر بقی أنا و أنتم بین أظهرهم کما عاب العالم السفینة لتبقی لأصحابها. [5] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(من خوار کننده‌ی مؤمنان نیستم، بلکه عزت دهنده‌ی مؤمنانم. وقتی دیدم شما را بر آنان توانی نیست، کار را [به او] سپردم تا من و شما در میان آنان باشیم، همچنان که عالم «حضرت خضر علیه‌السلام»، کشتی را معیوب ساخت تا سرنشینان آن جان سالم در برند.)
و در حدیث دیگری آمده است: حجر بن عدی (از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام) بر امام حسن علیه‌السلام داخل شد و گفت: سلام بر تو! ای خوار کننده‌ی مؤمنان!. امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:
قال علیه‌السلام:
مه ما کنت مذلهم، بل أنا معز المؤمنین، و انما أردت الابقاء علیهم. [6] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آرام! من خوار کننده‌ی آنان نیستم، بلکه من عزت دهنده‌ی مؤمنانم، من خواستم آنها را پابرجا کنم.)
و در حدیث دیگر آمده است:
حجر بن عدی در جایی به امام حسن علیه‌السلام گفت: ای کاش! قبل از این در نبرد با معاویه، مرده بودیم و چنین امری (صلح با معاویه) واقع نمی‌شد تا این گونه نشود که ما شکست خورده و پریشان، ولی شامیان پیروز و مسرور باشند.
قال علیه‌السلام:
یا حجر، قد سمعت کلامک فی مجلس معاویة لیس کل انسان یحب ما تحب و لا رأیه کرأیک و انی لم افعل ما فعلت الا ابقاء علیکم، و الله تعالی کل یوم فی شأن. [7] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای حجر! سخنی را که در مجلس معاویه گفتی شنیدم، اما همه‌ی مردم آنچه را که تو دوست می‌داری، دوست نمی‌دارند و رأی آنان چون رأی تو نیست. من این کار «صلح» را، انجام ندادم، مگر برای آن که شما را زنده نگه دارم و قسم به خداوند، که هر روزی در شأنی است.)
و در احادیث زیادی آمده است که:
سفیان بن ابی لیلی بر امام حسن علیه‌السلام وارد شد و به آن حضرت

گفت: سلام بر ذلیل کننده‌ی مؤمنان!.
حضرت فرمود: ای سفیان چه چیز تو را واداشت به اینکه با من این گونه سخن گویی. گفت: تسلیم حکومت به معاویه...
قال علیه‌السلام:
یا سفیان انا أهل بیت اذا علمنا الحق تمسکنا به و انی سمعت علیا علیه‌السلام یقول، سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: لا تذهب الأیام و اللیالی حتی یجتمع أمر هذه الأمة علی رجل واسع السرم، ضخم البلعوم یأکل و لا یشبع، لا ینظر الله الیه و لا یموت حتی لا یکون له فی السماء عاذر و لا فی الأرض ناصر و انه لمعاویة و انی عرفت أن الله بالغ أمره. [8] .
«و در حدیث دیگری در همین رابطه آمده است که امام حسن علیه‌السلام به سفیان بن ابی‌لیلی فرمود:»
و علیک السلام! اجلس، لست مذل المؤمنین و لکنی معزهم، ما أردت بمصالحتی معاویة الا أن أدفع عنکم القتل عنده ما رأیت من تباطؤ أصحابی عن الحرب، نکولهم عن القتال، و الله لئن سرنا الیه بالجبال و الشجر ما کان بد من افضاء هذا الأمر الیهم. [9] .
«و در حدیث دیگر در همین رابطه آمده است:»
لا تقل یا اباعمرو فانی لم أذل المؤمنین و لکن کرهت أن أقتلهم فی طلب ملک. [10] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای سفیان، ما خاندانی هستیم که وقتی حق را یافتیم، بدان چنگ زنیم و من از علی علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: روزگاری نیاید که کار این امت به مردی واگذار شود، بزرگ باسن، و بزرگ حلقوم می‌خورد و سیر نمی‌شود، خدای به او ننگرد و نمیرد تا آنگاه که او را در آسمان عذری نماند و در زمین یاوری و او همانا معاویه است و من بدان رسیده‌ام که خداوند فرمان خویش خواهد راند و این معاویه وقت حکومتش رسیده است.)
«و در حدیث دیگری در همین رابطه آمده است که امام حسن علیه‌السلام به سفیان بن ابی‌لیلی فرمود:».
(و بر تو باد سلام، بنشین. من خوار کننده‌ی مؤمنان نیستم ولی من عزت دهنده‌ی آنانم. من با صلح با معاویه جز آن که شما را از مرگ برهانم، قصد دیگری نداشتم، زیرا عقب نشینی اصحابم از جنگ و عقب نشینی از درگیریشان را ملاحظه کردم. سوگند به خدا، اگر با کوه‌ها و درخت‌ها به سوی او رویم از اینکه این کار به او سپاریم، چاره‌ای نیست.)
«و در حدیث دیگر در همین رابطه آمده است:»
(ای ابوعمرو، چیزی مگو! من هرگز مؤمنان را خوار نمی‌کنم، ولی خوش

نداشتم که آنان را برای به دست آوردن سلطنت بکشم.)
و در حدیث دیگری آمده است که:
جبیر بن نفیر به امام حسن علیه‌السلام گفت مردم می‌گویند: شما هوای خلافت در سر دارید.
قال علیه‌السلام:
کانت جماجم العرب بیدی یسالمون من سالمت و یحاربون من حاربت فترکتها ابتغاء وجه الله ثم أریدها بأهل الحجاز؟ [11] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(زمام عرب در دست من بود و عرب با آن کس که من صلح می‌کردم سازش نموده و با هر کس که می‌جنگیدم، ستیز می‌کردند و من به خاطر رضای خدا، آن را فرونهادم. [حال چنان شده] که فکر می‌کنی، من به پشتیبانی اهل حجاز می‌خواهم؟.)
و در حدیثی آمده است: عمرو بن دینار نقل کرد هنگام صلح، امام حسن علیه‌السلام خطبه‌ای خواند و در آن فرمود:
قال علیه‌السلام:
أیها الناس انی کنت أکره الناس لأول هذا الأمر و انی أصلحت آخره اما لذی حق أذیت الیه حقه، و اما لجودی بحق لی [ظ] التمست به صلاح أمر أمة محمد و انک قد ولیت هذا الأمر یا معاویة [اما] لخیر علمه الله منک، أو شر أراده بک «و ان أدری لعله فتنة لکم و متاع الی حین». [12] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم! من در آغاز این موضوع مخالف‌ترین مردم [با صلح] بودم. ولی در پایان صلح کردم، یا به خاطر صاحب حقی که حق وی را به او واگذاشتم و یا به خاطر بخشش خود، صلاح کار امت محمد را به او سپردم. و تو ای معاویه عهده‌دار آن کار شدی یا به خاطر خیری که خدا در تو سراغ داشت یا به خاطر شری که قصد انجام آن را از تو دارد. «چه می‌دانم، شاید آن امتحانی برای شماست و بهره‌گیری تا مدتی معلوم.»)
و در حدیث دیگری آمده است: امام علیه‌السلام خیانت کوفیان و بی‌وفایی آنان را سبب پذیرش صلح بیان فرمود:
قال علیه‌السلام:
انی أری الناس یقولون: ان الحسن بن علی بایع معاویة طائعا غیر مکره، و أیم الله ما فعلت حتی خذلنی أهل العراق و لولا ذلک ما بایعته و لو بطرفة عین. [13] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(می‌بینم مردم می‌گویند، حسن بن علی، بدون اجبار و به اختیار، با معاویه بیعت کرد. سوگند به خدا که چنان نکردم مگر پس از آن که عراقیان مرا از پای افکندند، و اگر چنان نبود، حتی یک چشم بر هم زدنی، با او بیعت

نمی‌کردم.)
و در حدیث دیگری آمده است:
مالک بن ضمره به خدمت امام حسن علیه‌السلام رسید و گفت: سلام بر تو ای سیاه کننده‌ی چهره‌ی مؤمنین!. امام حسن علیه‌السلام در پاسخ فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا مالک، لا تقل ذلک، انی لما رأیت الناس ترکوا ذلک الا أهله خشیت أن یجتثوا عن وجه الأرض، فأردت أن یکون للدین فی الأرض ناع. [14] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مالک چنین نگو، وقتی مردم. جز اهل این کار «یاران خالص من»، آن را رها کرده‌اند. ترسیدم که از روی زمین برکنده شوند. خواستم که برای دین بر روی زمین دلسوزی بماند.)
و در حدیثی آمده است: سعید بن عقیصا نقل کرده است بعد از ماجرای صلح گروهی از مردم بر امام حسن علیه‌السلام وارد شدند که برخی آن حضرت را ملامت می‌کردند برای صلح با معاویه.
قال علیه‌السلام:
ویحکم ما تدرون ما عملت، و الله الذی عملت خیر لشیعتی مما طلعت علیه الشمس أو غربت. ألا تعلمون أنی امامکم و مفترض الطاعة علیکم. و أحد سیدی شباب أهل الجنة بنص من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی؟ قالوا: بلی. قال: أما علمتم أن الخضر علیه‌السلام لما خرق السفینة و أقام الجدار و قتل الغلام کان ذلک سخطا لموسی بن عمران علیه‌السلام اذ خفی علیه وجه الحکمة فی ذلک. و کان ذلک عند الله تعالی ذکره حکمة و صوابا.
أما علمتم أنه ما منا أحد الا و یقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الا القائم الذی یصلی روح الله عیسی بن مریم خلفه، فان الله عزوجل یخفی ولادته و یغیب شخصه لئلا یکون لأحد فی عنقه بیعة اذا خرج [و] ذلک التاسع من ولد أخی الحسین [و] ابن سیدة الاماء. یطیل الله عمره فی غیبته ثم یظهر [ه] بقدرته فی صورة شاب دون أربعین سنة و ذلک لیعلم أن الله علی کل شیء قدیر. [15] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وای بر شما! نمی‌دانید من چه کرده‌ام. سوگند به خدا، آنچه که انجام داده‌ام، برای شیعیان من بهتر از هر چیزی است که آفتاب بر آن تابیده و غروب کند. آیا نمی‌دانید که من امام شما هستم و طاعتم بر شما واجب است و به تصریح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که درباره‌ی من فرمودند: من یکی از دو سالار جوانان بهشت هستم؟ آنان گفتند: چرا.
فرمود: آیا آن داستان را از یاد برده‌اید که حضرت خضر علیه‌السلام وقتی کشتی را سوراخ کرد و دیوار را بر پای داشت و تعمیر کرد و پسر را

کشت، این [کار او] باعث شد که موسی بن عمران علیه‌السلام بر او خشم گیرد، چه آن که حکمت آن را نمی‌دانست، در حالی که این کار نزد خداوند که یادش بلند باد عین حکمت و صواب بود؟ آیا نمی‌دانید که از ما «امامان معصوم علیهم‌السلام» کسی نباشد، مگر آن که در گردن او بیعت طاغوت زمانش باشد، مگر حضرت قائم که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد که خدای بزرگ تولد او را پنهان داشته و شخص او را در پرده‌ی غیب نگه می‌دارد تا وقتی که خروج می‌کند، بیعت کسی بر گردن او نباشد و او، نهمین فرزند از نسل برادرم حسین و پسر بانوی کنیزان است. خداوند در زمان غیبت او، عمرش دراز گرداند و به قدرت خویش او را در سیمای جوانی زیر چهل سال ظاهر گرداند تا دانسته شود که خداوند بر هر چیز تواناست.)
و در حدیث دیگری آمده است: جابر بن عبدالله انصاری گفت: چون صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه بر اصحاب آن حضرت گران آمده بود، برخی از جمله من از او کناره گرفتند.
امام حسن علیه‌السلام به من فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا جابر! لا تعذلنی، و صدق رسول الله فی قوله: ان ابنی هذا سید و ان الله تعالی یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای جابر! از من دور مشو (و کناره نگیر) و پیامبر را در سخنش که فرمود: این پسرم، سالار است و خدای بزرگ به وسیله‌ی او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان آشتی می‌دهد؛ تصدیق کن.)
و در حدیث دیگری آمده است:
مسیب بن نجبه می‌گوید به امام حسن علیه‌السلام عرض کردم: شگفتی‌هایم از کار شما پایان نمی‌پذیرد که تو با معاویه صلح کردی در حالی که 40 هزار نفر در اطراف تو بودند! و تو هیچ وثیقه‌ای هم برای خود دریافت نکردی! و به حضرت پیشنهاد کردم این پیمان را بشکن، زیرا معاویه هم به عهد خود وفا نکرد.
امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا مسیب، انی لو أردت بما فعلت الدنیا لم یکن معاویة بأصبر عند اللقاء، و لا أثبت عند الحرب منی، و لکنی أردت صلاحکم و کف بعضکم عن بعض، فارضوا بقدر الله و قضائه، حتی یستریح بر أو یستراح من فاجر. [16] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مسیب، اگر من با کار خود دنیا را در نظر داشتم، معاویه پایدارتر از من به هنگام برخورد نبود و پایدارتر از من به هنگام جنگ نبود، اما من صلاح

شما را در نظر گرفتم و خوف این داشتم که دست از یکدیگر بردارید و از هم‌دیگر دفاع نکنید. بنابراین به قدر الهی و قضای او رضایت دهید تا نیکان در آرامش باشند یا از دست ستمگر خلاص شود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 203، و ج 19، ص 349.
2- بحارالأنوار، ج 44، ص 65.
3- کشف الغمة، ج 2، ص 146.
4- ینابیع المودة، ج 2، ص 426.

[2] 1- الامامة و السیاسة، ص 163.
2- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام) ص 190، ح 318، و 319.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 365، ح 51.

[3] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 204، به نقل از تاریخ اسلام ذهبی.
2- تاریخ اسلام ذهبی، سنة 60 - 41 ه ص 39.

[4] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 129، ح 17، ب 12.
2- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 444، ب 4.
3- علل الشرایع، ج 1، ص 249، ح 2، باب 159.
4- کنز الدقایق، ج 8، ص 134.
5- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 282، ح 2.
6- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 124 و ص 241.

[5] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 287، ذیل ح 2.
2- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام)، ص 204.
3- تحف العقول، ص 308.

[6] 1- دلایل الامامة، طبری، ص 64.
2- مدینة المعاجز، ج 3، ص 233، ح 14 / 852.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 113، ح 8.

[7] 1- انساب الأشراف، ج 3، ص 45، ح 54.
2- بحارالأنوار، ج 44، ص 57.
3- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 193، ح 31 به نقل از مناقب ابن‌آشوب.
4- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 15.
5- کنز الدقایق، ج 12، ص 574، به نقل از مناقب ابن‌آشوب.
6- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 543، ح 7.
7- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 35.

[8] 1- اختیار معرفة الرجال، ص 112، خ 178.

2- الاختصاص (للمفيد) ص 82.
3- التشریف بالمتن، ص 228، ب 17، ح 331، و ص 72، ب 14، ح 25.
4- بحارالأنوار، ج 44، ص 24 ح 7، و ص 60، ح 7.
5- جواهر المطالب، ج 2، ص 201، ب 68.
6- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 44.
7- فراید السمطین، ج 2، ص 78، ب 17، ح 399.
8- کنز العمال، ج 11، ص 348، ح 31708، و ج 13، ص 588، ح 37513.
9- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 343، ح 18، و ص 392، ح 1، و ص 393، ح 2، و ص 540، ح 1.
10- مقاتل الطالبین، ص 76.
[9] 1- اخبار الطوال، ص 221.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 394، ح 3، به نقل از اخبار الطوال.
[10] 1- اسلام ذهبی سنه‌ی 60 - 41 ه ص 39.
2- الاستیعاب، ج 1، ص 438، باب حرف الحاء.
3- البدایة و النهایة، ج 8، ص 212.
4- الجوهرة فی نسبت امام علی علیه‌السلام ص 29.
5- المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج 8، ص 630، ح 249.
6- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 35.
7- تاریخ دمشق ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام، ص 200، ح 328.
8- ذخائر العقبی، ص 139.
9- مستدرک حاکم نیشابوری، ج 3، ص 175.
10- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 542، ح 5.
[11] 1- انساب الأشراف، ج 3، ص 49، ح 58.
2- بحارالأنوار، ج 44، ص 15، ب 18.
3- تاریخ اسلام (ذهبی) سنه‌ی 60 - 41 ه ص 38.
4- تاریخ الخلفاء، ص 192.
5- تاریخ دمشق ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام، ص 206، ح 331، و ص 205، ح 330.
6- حلیة الاولیاء، ج 2، ص 37.
7- کشف الغمة، ج 2، ص 141.
8- مستدرک حاکم، ج 3، ص 70.
9- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 64، ح 39 (بنقل از کشف الغمة) و ص 80، ح 74 و ص 357، ح 38. و ص 131، ح 9.
[12] 1- انساب الأشراف، ج 3، ص 288، ط جدید.
2- تاریخ دمشق، ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص 178، ح 302 -

.298
[13] تشریف المنن، ابن‌طاووس، ص 229، ب 17، ح 332.
[14] 1- تاریخ دمشق ابن‌منظور، ج 7، ص 38.
2- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص 203، ح 329.
[15] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 128، ح 6، ب 12 به نقل کمال الدین.
2- احتجاج طبرسی، ج 2، ص 68 ذیل شماره‌ی 157 ط. جدید به نقل از کمال الدین.
3- بحارالأنوار، ج 51، ص 132، ح 1 به نقل از کمال الدین.
4- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، مجلسی ص 445، ب 4، فصل 5 نقل از احتجاج.
5- فراید السمطین، ج 2، ص 124، ح 424، ب 27.
6- کشف الغمة، ج 3، ص 442.
7- کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، ج 1، ص 316، ح 2، ب 29.
8- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 639، ح 9 به نقل از احتجاج و ص 507، ح 2، به نقل از کمال الدین.
9- منتهی الآمال، ج 1، ص 168. نقل از احتجاج.
10- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 252.
[16] 1- الفتوح، ج 4، ص 296.
2- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 15.

شیخ طوسی به اسنادش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، سر بلند کرده و پرسید:
قال علیه‌السلام:
یا ابه ما لمن زارک بعد موتک؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: یا بنی من اتانی زائرا بعد موتی فله الجنة، و من اتی اباک زائرا بعد موته فله الجنة، و من أتی اخاک زائرا بعد موته فله الجنة و من أتاک زائرا بعد موتک فله الجنة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(پدر جان! کسی که پس از مرگت به زیارت تو بیاید چه پاداشی نصیبش خواهد شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پسرم! هر کس بعد از مرگم به زیارت قبر من آید، بهشت پاداش اوست و پاداش هر کس که پس از مرگ پدرت به زیارتش برود، بهشت است. پاداش آن کس که بعد از مرگ برادرت به زیارت‌اش برود، بهشت است، و پاداش آن کس که پس از مرگ تو به زیارتت آید، بهشت است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 20، ح 44.
2 - مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 465، حدیث 3 و 4 به نقل از تهذب الاحکام.

فلسفه بخشش به نیازمندان

شخصی از امام حسن علیه‌السلام پرسید: چرا به هیچ نیازمند درخواست کننده‌ای حتی در حال فقر و نداری جواب رد نمی‌دهی؟.
قال علیه‌السلام:
انی لله سائل، و فیه راغب، و أنا أستحیی ان اکون سائلا، و أرد سائلا، و ان الله عزوجل عودنی عادة: ان یفیض نعمه علی و عودته ان افیض نعمه علی الناس فأخشی ان قطعت العادة ان یمنعنی العادة و انشد یقول:
اذا ما آتانی سایل قلت مرحبا
بمن فضله فرض علی معجل
و من فضله فضل علی کل فاضل
و افضل ایام الفتی حین یسئل. [1] .
امام حسن علیه‌السلام خطاب به خزانه‌دار فرمود:
(من گدای خدایم و چشم به او دوخته‌ام. من شرم دارم که خود سائل باشم و سائلی را رد کنم. خدای بزرگ مرا به برنامه‌ای عادت داده است که همواره نعمت‌هایش را بر من فرو می‌ریزد و من هم او را چنان عادت داده‌ام که نعمت‌هایش را بر مردم فرو می‌ریزم می‌ترسم اگر برنامه را ترک کنم، او نیز برنامه‌اش را واگذارد.
و این اشعار را سرود: وقتی درخواست کننده‌ای نزد من آید، خواهم گفت خوش آمد به آن که فضل او بر من واجب فوری است. و از فضل او، فضلی است بر هر صاحب فضلی و بهترین روزگار جوانمرد زمانی است که از او درخواست می‌شود.)

پی نوشت ها:
[1] موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 91 و 96 و ص 91 با کمی تفاوت.

شیخ طوسی به اسنادش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، سر بلند کرده و پرسید:
قال علیه‌السلام:
یا ابه ما لمن زارک بعد موتک؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: یا بنی من اتانی زائرا بعد موتی فله الجنة، و من اتی اباک زائرا بعد موته فله الجنة، و من أتی اخاک زائرا بعد موته فله الجنة و من أتاک زائرا بعد موتک فله الجنة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(پدر جان! کسی که پس از مرگت به زیارت تو بیاید چه پاداشی نصیبش خواهد شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پسرم! هر کس بعد از مرگم به زیارت قبر من آید، بهشت پاداش اوست و پاداش هر کس که پس از مرگ پدرت به زیارتش برود، بهشت است. پاداش آن کس که بعد از مرگ برادرت به زیارت‌اش برود، بهشت است، و پاداش آن کس که پس از مرگ تو به زیارتت آید، بهشت است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 20، ح 44.
2 - مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 465، حدیث 3 و 4 به نقل از تهذب الاحکام.

در تفسیر عیاشی از امام حسن علیه‌السلام نقل شده است که فرمود:
قال علیه‌السلام:
من دفع فضل أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، فقد کذب بالتوریة و الانجیل و الزبور و صحف ابراهیم و موسی و سایر کتب الله المنزلة، فانه ما نزل شیء منها الا و أهم ما فیه بعد الاقرار بتوحید الله عزوجل و الاقرار بالنبوة، الاعتراف بولایة علی و الطیبین من آله علیه‌السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما قبض الله نبیا حتی امره ان یوصی الی عشیرته من عصبته و امرنی ان اوصی. فقلت: الی من یا رب؟.
فقال: الی ابن عمک علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام فانی قد اثبته فی الکتب السالفة و کتبت فیها انه وصیک و علی ذلک اخذت میثاق الخلائق و مواثیق انبیایی و رسلی اخذت مواثیقهم لی بالربوبیة و لک یا محمد بالنبوة و لعلی بالولایة. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
هر کس فضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را رد کند، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی و دیگر کتاب‌های نازل از جانب خدا را تکذیب کرده است، زیرا چیزی از آنها نازل نشده است، مگر آن که مهم‌ترین چیزی که در آن بوده، پس از اقرار به توحید خدای بزرگ و اقرار به نبوت، اعتراف به ولایت علی و خاندان پاک او علیهم‌السلام آمده است.
حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند هیچ پیامبری را نزد خود فرا نخواند، مگر آن که به وی دستور داد تا وصی و جانشین خود را از بستگان برگزیند و به من دستور داد که وصی انتخاب کنم. من گفتم: چه کسی را برگزینم، ای پروردگار! فرمود: پسر عمویت علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام چرا که من نام او را در کتاب‌های گذشته اثبات کرده و در آنها نوشته‌ام که او وصی توست و بر همین مبنا پیمان از آفریدگان گرفتم و پیمان‌های پیامبران و فرستادگانم را با همین شرط گرفتم و پیمان آنها را به این گونه گرفتم. که برای من به ربوبیت برای تو به نبوت و برای علی به ولایت پیمان بندند.)

پی نوشت ها:
[1] تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی (مقدمه ص 25) و ص 8.

فاصله‌ی بین آسمان و زمین

امام حسن علیه‌السلام در پاسخ به پرسش‌های پادشاه روم که پرسیده بود: فاصله‌ی بین آسمان و زمین چقدر است؟. فرمود:
قال علیه‌السلام: دعوة المظلوم و مد البصر. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (به اندازه‌ای که دعای مظلوم به اجابت برسد و تا جایی که چشم کار می‌کند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 102، ح 19.
2- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 13.

فاصله‌ی بین ایمان و یقین

مام حسن علیه‌السلام در پاسخ به پرسش‌های پادشاه روم پیرامون فاصله‌ی بین ایمان و یقین فرمود:

قال علیه‌السلام:

اربع اصابع، الایمان ما سمعناه و الیقین ما رأیناه [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(چهار انگشت «به مقدار فاصله‌ی چشم و گوش»، ایمان آن است که بشنوی، و یقین آن است که ببینی.)

و در حدیث دیگری آمده است:

اصمعی روایت کرده است که امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از فرزندش امام حسن علیه‌السلام پرسید: بین ایمان و یقین چقدر فاصله است؟.

قال علیه‌السلام:

أربع أصابع. قال: و کیف ذلک؟ قال: الایمان کل ما سمعته أذناک و صدقة قلبک، و الیقین ما رأته عیناک فأیقن به قلبک و لیس بین العین و الأذنین الا أربع أصابع [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(چهار انگشت. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: چگونه چنین است؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: ایمان آن است که گوش‌هایت بشنود و دلت تصدیقش کند و یقین آن است که چشمانت ببیند و دلت بدان یقین یابد و میان چشم و گوش‌ها جز چهار انگشت [فاصله] نیست.

و در حدیث دیگری آمده است:

امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام پرسید: فاصله‌ی بین ایمان و یقین چقدر است؟. هر دو ساکت ماندند. امام علی علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای ابامحمد تو پاسخ بده. امام حسن علیه‌السلام عرض کرد:

قال علیه‌السلام:

بینهما شبر. قال: و کیف ذاک؟ قال: لأن الایمان ما سمعناه بآذاننا و صدقناه بقلوبنا، و الیقین ما أبصرناه بأعیننا و استدللنا به علی ما غاب عنا [3] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(فاصله‌ی آن دو یک وجب است. علی علیه‌السلام فرمود: چگونه چنین است. عرض کرد: زیرا ایمان آن است که به گوش‌های خود بشنویم و به دل‌های خود آن را تصدیق نماییم، اما یقین آن است که با چشمان خود آن را ببینیم و به وسیله‌ی آن به آنچه که از ما پنهان است، استدلال نماییم.)

پی نوشت ها:
[1] مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 13.
[2] 1- ذخایر العقبی، ص 138 (حدیث ذخایر مشابه حدیث فوق است.)
2- عقد الفرید، ج 7، ص 260.
3- فضایل الخمسه، ج 3، ص 310.
4- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 729، ح 99.
[3] 1- بحارالأنوار، ج 67، ص 182.
2- مشکاة الأنوار، ص 48، ح 17 / 34.

فالوده (نوعی حلوا)

روایت شده است که امام حسن علیه‌السلام مردی را دید که فالوده را مسخره می‌کند.
قال علیه‌السلام:
فتات البر بلعاب النحل، بخالص السمن، به ما عاب هذا مسلم. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(دست چین گندم (آرد خالص گندم) که شیره‌ی زنبور (عسل) و روغن خالص هم به آن اضافه شده است، این را هیچ مسلمانی مسخره نمی‌کند.)
مرحوم مجلسی قدس سره در توضیح این حدیث فرمود: مراد از فالوده در زمان ائمه علیهم‌السلام نوعی حلوا بود که از آرد گندم و روغن و عسل تهیه می‌شد.

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 63، ص 288، ح 12 (مکارم الاخلاق، ص 193).

فلسفه ترس از مرگ

شخصی از امام حسن علیه‌السلام پرسید: چرا من از مرگ می‌ترسم؟.
قال علیه‌السلام:
ذاک أنک أخرت مالک، و لو قدمته لسرک أن تلحق به. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ترس تو از مرگ بدین جهت است که تو مالت را «در دنیا» پس‌انداز کرده‌ای و اگر آن را پیش فرستاده بودی «در راه خدا انفاق کرده بودی» شادمان می‌شدی که بدان بپیوندی.)
و در حدیث دیگری آمده است:
یکی از دوستان حضرت، پر رو و شوخ طبع بود. امام علیه‌السلام از او پرسید: حالت چطور است؟. گفت: در حالی هستم که نه خودم می‌خواهم، نه خدا می‌خواهد و نه شیطان می‌خواهد. حضرت فرمود: چگونه؟.
گفت: خدا دوست دارد که من مطیع او باشم و نه عاصی که من چنین نیستم. شیطان می‌خواهد که من نسبت به خدا فقط عاصی باشم نه مطیع، این هم نیستم. و من هم می‌خواهم که هرگز نمیرم، ولی می‌میرم. در همین حال، شخص دیگری که در آنجا حاضر بود، گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چرا ما از مرگ کراهت داریم؟.
قال علیه‌السلام:
لأنکم آخربتم اخرتکم و عمرتم دنیاکم و انتم تکرهون النقلة من العمران الی الخراب. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(زیرا شما آخرتتان را خراب کرده و دنیای‌تان را آباد کرده‌اید، به همین دلیل شما کوچ از آبادی به ویرانی را دوست ندارید.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 227.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 728، ح 94.
[2] 1- بحارالأنوار، ج 44، ص 110، ح 1.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 97.

فلسفه دشمنی یزید با امام حسن

روزی امام حسن علیه‌السلام و یزید بن معاویه نشسته بودند و رطب می‌خوردند یزید گفت: ای حسن! من کینه‌ی تو را در دل دارم.
قال علیه‌السلام:
اعلم یا یزید ان ابلیس شارک اباک فی جماعه فاختلط الماءان فأورث ذلک عداوتی لان الله تعالی یقول: «و شارکهم فی الأموال و الأولاد» و شارک الشیطان حربا عند جماعه فولد له صخر فلذلک کان یبغض جدی رسول الله. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بدان ای یزید! ابلیس با معاویه در انعقاد نطفه‌ات شریک شد. آب‌های آن دو به هم آمیخت و عداوت مرا برایت به بار آورد. چنان که خدای تعالی فرمود: «ای شیطان با انسان‌های فریب خورده در اموال و اولاد شریک باش.» و همچنین شیطان با جدت حرب [بنی‌امیه] مشارکت کرد و از او صخر [ابوسفیان] به وجود آمد که او نیز با جدم [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم] کینه‌ورزی و دشمنی داشت.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 182، ح 289.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 53، ح 18، و ص 390، ح 1، ب 64.
3- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 22.

مادر او نیز همان «رمله» است که بار دیگر فرزندی در راه خدا داد و افتخار دیگری را بر افتخارات پیشینش افزود. فرزندش قاسم نوجوانی است که به سن بلوغ نرسیده، لیکن عشق و علاقه به شهادت در چهره‌اش پدیدار گشته بود. شب عاشورا امام حسین علیه‌السلام رو به یاران خویش نمود و فرمود: فردا همه‌ی شما کشته خواهید شد. قاسم بن حسن چون این سخن را شنید به نزد عمو رفت و عرض کرد: عموجان! من هم فردا کشته می‌شوم؟ امام علیه‌السلام او را به سینه چسبانید و فرمود: «کیف الموت عندک؛ مرگ در نزد تو چگونه است؟»

قاسم جواب داد: «الموت أحلی من العسل؛ مرگ برایم از عسل شیرین‌تر است» امام علیه‌السلام فرمود: «انک فیمن یقتل بعد أن تبلو ببلاء عظیم [1] ؛ تو هم در میان شهدا خواهی بود، بعد از آن که گرفتار امتحان بزرگی شوی» (ممکن است مراد از بلا و امتحان به خون آغشته دیدن برادرهایش، همچون ابوبکر و عبدالله و... قبل از شهادت خود بوده است).

قاسم بن حسن روز عاشورا به حضور امام حسین علیه‌السلام آمد تا اجازه‌ی جنگیدن با دشمنان را بگیرد. امام علیه‌السلام او را در آغوش گرفت و مدتی گریه کرد. قاسم اصرار کرد تا امام علیه‌السلام اجازه داد. قاسم در حالی که اشگ از چشمانش می‌ریخت و غم وجودش را فراگرفته بود با خواندن رجزهای زیر وارد معرکه شد و توجه لشگریان دشمن را به خود جلب کرد:

ان تنکرونی فأنابن الحسن
سبط النبی المصطفی المؤتمن
هذا حسین کالأسیر المرتهن
بین أناس لا سقوا صوب المزن[2] .

«اگر نمی‌شناسید مرا، من پسر حسن، سبط پیامبر برگزیده و امین خدا هستم؛ این حسین است که همچون اسیر در میان شما مردم گروگان گرفته شده، خداوند شما مردم را از باران رحمتش سیراب نسازد.» [3] .

حمید بن مسلم می‌گوید: این نوجوان که چهره‌اش همانند نیمه‌ی ماه می‌درخشید، شمشیری در دست داشت و پیراهنی بلند پوشیده بود در حالی که بند کفش خود را می‌بست هزاران نفر در اطراف او را محاصره داشتند، لیکن او به همه چیز بی‌اعتنا بود. در این هنگام عمر بن سعد ازدی گفت: بر این نوجوان سخت حمله می‌کنم. حمید گفت: آن‌هایی که او را محاصره کردند کفایت می‌کند، به خدا سوگند! اگر او بر من حمله کند به سوی او دست دراز نخواهم کرد. قاسم بن حسن با آن جماعت درگیر شد،

دیری نپایید که عمر بن سعد أزدی کمین کرد و با شمشیر بر فرق مبارک قاسم زد به طوری که سرش شکافته شد. قاسم بن حسن به صورت بر روی زمین افتاد و فریاد برآورد: «یا عماه؛ عموجان به فریادم رس!»
وقتی صدای قاسم به گوش امام حسین علیه‌السلام رسید، همانند شاهبازی که از بالا فرود می‌آید به نزدیکش رسید و بر دشمن حمله کرد تا به عمر بن سعد ازدی رسید، شمشیری به سویش پرتاب کرد و دستش را قطع نمود، نعره‌ای زد که لشگریان جهت نجاتش هجوم آوردند، در این میان پیکر قاسم بن حسن پایمال سم اسبان گشت. او از شدت جراحات پا بر زمین می‌کوبید تا این که روح ملکوتی‌اش به سوی خداوند پرواز نمود. در این هنگام امام حسین علیه‌السلام فرمود: «بعدا لقوم قتلوک خصمهم یوم القیامة جدک، عز و الله علی عمک أن تدعوه فلا یجیبک أو یجیبک فلا ینفعک؛ از رحمت خدا دور باد قومی که تو را کشتند، جدت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دشمن آن‌ها در قیامت خواهد بود، سوگند به خدا سخت است بر عمویت این که فریاد تو را بشنود و به تو جواب ندهد یا جوابی را که می‌دهد به حال تو سودی نداشته باشد.»
آن گاه جنازه‌ی قاسم را برداشت و در حالی که دو پایش بر زمین کشیده می‌شد، او را به سوی خیمه‌ها آورد و در کنار جنازه‌ی جوانش علی اکبر و دیگر شهدا گذاشت، آن گاه دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:
«اللهم احصهم عددا و لا تغادر منهم أحدا و لا تغفر لهم أبدا، صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا أهل بیتی لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم أبدا [4] ؛ پروردگارا! اینان را نابود کن به طوری که یک نفرشان رها نگردد و آمرزش و مغفرتت را برای همیشه از آنان بگیر. ای پسرعموهایم و ای بستگانم صبر پیشه کنید، سوگند به خدا بعد از امروز هرگز ناگواری و ناراحتی نخواهید دید.»

پی نوشت ها:
[1] ملبوبی الوقایع و الحوادث، ج 3، ص 62.
[2] این رجزها را ابن‌شهر آشوب به عبداله بن حسن نسبت می‌دهد، مناقب آل ابی‌طالب، ج 4، ص 115.
[3] اعیان الشیعه، ج 1، ص 608؛ سعید العسلی، کربلا، ص 455.
[4] عبدالرزاق موسوی مقرم، مقتل الحسین، ص 332؛ مقتل خوارزمی، ج 2، ص 28.

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام بر اثر زهری که به او خوراندند، مسموم شد و در بستر شهادت قرار گرفت، اثر زهر به گونه‌ای آن حضرت را رنجور کرد که رنگ مبارکش سبز شد. امام حسین علیه‌السلام به بالین برادر آمد و به ایشان فرمود: چرا رنگ تو را این گونه مایل به سبز می‌بینم؟

امام حسن علیه‌السلام گریست و فرمود: برادرم؛ حدیث جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد من و تو صحیح است.

آنگاه این دو برادر دست به گردن هم انداختند و مدت طولانی با هم گریه کردند.

از امام حسن علیه‌السلام سؤال شد حدیث جدت چه بود؟ فرمود:

جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد، هنگامی که در شب معراج وارد باغهای بهشت شدم، و از کنار خانه‌های مؤمنان عبور می‌کردم، دو قصر باشکوه را در کنار هم دیدم که هر دو هم شکل و همسان بودند، ولی یکی از آنها از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ ساخته شده بود.

به جبرئیل گفتم: خداوند این دو قصر را برای چه کسانی بنا کرده است؟

جبرئیل گفت: یکی از آنها از آن حسن علیه‌السلام و دیگری برای حسین علیه‌السلام است.

گفتم: ای جبرئیل؛ چرا رنگ آنها مانند هم نیست و متفاوت است؟

جبرئیل ساکت شد و جوابی نداد. به او گفتم چرا سخن نمی‌گوئی؟

کفت: از شما شرم دارم بگویم.

گفتم ای جبرئیل، تو را به خدا سوگندت می‌دهم که علت گوناگونی این دو قصر را به من بگوئی.

جبرئیل گفت: راز سبز بودن قصر امام حسن علیه‌السلام این است که او به وسیله زهر از دنیا می‌رود، و هنگام شهادت بدنش بر اثر زهر سبز رنگ می‌گردد. و اما سرخی قصر امام حسین علیه‌السلام از این روست که او کشته می‌شود و چهره‌اش به خونش سرخ می‌گردد.

در این هنگام امام حسن و امام حسین علیهماالسلام گریستند و حاضران، صدا به گریه و نوحه بلند نمودند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] سفر فضائی و ملکوتی: 118، به نقل از بحارالأنوار: 44 / 145.

علامه مجلسی قدس سره در کتاب شریف «بحارالأنوار» از ابن‌عباس روایت کرده است که گفت:
روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حضرت فاطمه علیهاالسلام، امام حسن و امام حسین: نیز حضور داشتند.
ناگهان جبرئیل فرود آمد و با خود سیبی آورد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را پذیرفت و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام هدیه کرد. مولی علی علیه‌السلام سیب را بوسید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردانید.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیب را گرفت و به امام حسن علیه‌السلام هدیه کرد. امام مجتبی علیه‌السلام آن را پذیرفت و بوسید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردانید.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیب را همان گونه به امام حسین علیه‌السلام و حضرت زهراء علیهاالسلام هدیه نمود و آنها بعد از بوسیدن آن را به پیامبر داد، و برای آخرین بار به دست علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام دادند. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواست آن را برگرداند، از دست مبارکش به زمین افتاد و دو نیم گردید. سپس نوری از آن درخشید که آسمان را روشن کرد، و دیدیم که دو سطر به قلم قدرت پروردگار بر آن نوشته شده است:
بسم الله الرحمن الرحیم: تحیة من الله الی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن و الحسین سبطی رسول الله، و امان لمحبیها یوم القیامة من النار.
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.
این هدیه‌ای است از طرف پروردگار به رسولش محمد مصطفی، علی، فاطمه و دو سبط پیغمبر یعنی امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و امان نامه‌ای برای دوستان ایشان از آتش قیامت است [1] .

پی نوشت ها:
[1] قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام: 1 / 446، به نقل از بحارالأنوار: 43 / 307، مائة منقبة: 26 منقبت 8، غایة المرام: 659، جلاءالعیون: 1 / 358.

قدرت فوق‌العاده

محمد بن جریر طبری قدس سره در کتاب «نوادر المعجزات» از زید بن ارقم نقل کرده است که گفت:

در مکه مکرمه با عده‌ای بودیم و امام حسن مجتبی علیه‌السلام نیز آنجا حضور داشتند. از آن حضرت درخواست کردیم که معجزه‌ای به ما نشان دهد که آن را در شهر کوفه برای دوستان خود نقل کنیم.

وقتی چنین عرض کردیم، شنیدم امام حسن علیه‌السلام کلماتی فرمود.

ناگهان خانه‌ی خدا بالا رفت تا اینکه در هوا قرار گرفت، اهل مکه در آن هنگام از این جریان غافل و به کار خود مشغول بودند، آنهائی که شاهد قضیه بودند بعضی گفتند: این سحر است، و بعضی گفتند: این کار عجیب و خارق‌العاده است، عده‌ی زیادی از زیر خانه عبور کردند و آن در هوا معلق بود، سپس امام علیه‌السلام آن را به جای خود برگردانید [1] .

پی نوشت ها:

[1] صحیفة الابرار: 2 / 156 ح 23، نوادر المعجزات: 127 ح 10، مدینة المعاجز: 2 / 13 ح 859.

قرآن را امام خود گرفتن

دیلمی می‌گوید:
حسن علیه‌السلام فرمود:در دنیا به جز این قرآن، چیزی باقی نمانده است پس آن را امام خود قرار دهید تا شما را به هدایت (فطرتتان) راهنمایی کند. سزاوارترین [و نزدیک‌ترین] مردم به قرآن، کسی است که به آن عمل کند؛ هر چند آن را حفظ نکرده باشد و دورترین مردم از قرآن، کسی است که به آن عمل نمی‌کند؛ هر چند آن را بخواند.
و فرمود:هر کس درباره‌ی قرآن، با رأی [و پیشداوری] خود گوید [و تفسیر کند] و حق باشد، باز گناه کرده است.
و فرمود:این قرآن در روز قیامت می‌آید در حالی که راهبر است و پیش برنده؛ مردمی را که حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام گرفته‌اند و به متشابهات قرآن، ایمان آورده‌اند، به بهشت رهنمون می‌شود و مردمی را که حدود و احکام الهی را تباه کرده‌اند و حرام‌های خدا را حلال گرفته‌اند، به آتش می‌راند. [1] .
اربلی می‌گوید:از سخنان حسن علیه‌السلام است:
در این قرآن، چراغ‌های نور و شفای سینه‌هاست. پس باید سالک، در نور آن سلوک کند و با این ویژگی، دل خود را لگام زند؛ زیرا این اندیشیدن [و از نور قرآن بهره بردن] حیات دل بیناست، همان‌سان که آدمی در تاریکی‌ها، با [تابش] نور، روشنایی می‌گیرد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] ارشاد القلوب:79.
[2] کشف الغمة 573:1.

فرات کوفی با سند خود از سلیم بن قیس نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود:
«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند» [1] [خدا از آنان خشنود است؛ آنان نیز از او خشنودند]، پس همچنان که پیشگامان بر کسانی که پس از آنان هستند، برتری دارند، پدرم علی بن ابیطالب نیز - چون پیشتاز پیشگامان است - بر پیشگامان برتری دارد.
و فرمود:«آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟» [2] و [علی علیه‌السلام،] از رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفت، و با جان خود به او یاری رساند. سپس [این] عموی او حمزه‌ی سیدالشهداء است. با این که شمار زیادی همراه او کشته شدند، او سید و سالار آنان شد؛ چون قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت.
سپس خدا دو بال برای جعفر قرار داد که با آن‌ها، همراه فرشتگان در هر جای بهشت که خواهد پرواز کند، و این‌ها به سبب منزلت و قرابت و مکانتی است که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دارند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حمزه، در میان شهدایی که با او بودند، [با] هفتاد تکبیر نماز خواند.
و نیز خدا برای زنان پیامبر صلی الله علیه و آله [در عمل نیک و بدشان] ویژگی قرار داد، به علت موقعیتی که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند، و خدا نماز در مسجدالنبی را برابر با هزار نماز در مساجد دیگر - مگر مسجدی که ابراهیم علیه‌السلام در مکه بنا نهاد - قرار داد، باز؛ به سبب مکانت و فضل ارتباط آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله.
و رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات را به مردم آموخت و فرمود:بگویید:«اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید؛ خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست چنان که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی؛ همانا تو ستوده‌ی بزرگواری».
پس حق ما بر هر مسلمانی، به عنوان یک فریضه‌ی واجب خداوندی، این است که در [تشهد] هر نمازی، بر ما صلوات فرستد.
و خدا غنائم را برای پیامبر خود حلال کرد و برای ما نیز؛ و صدقات را بر او حرام کرد و بر ما نیز؛ این‌ها کرامت و فضیلتی از خدا بر ماست. [3] .
مجلسی رحمه الله می‌گوید:در حدیث صحیح آمده است:

امام حسن علیه‌السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:من از آن خاندانم که خدا دوستی صمیمی آنان را بر هر مسلمانی، واجب کرد و فرمود:«بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم؛ مگر دوستی درباره‌ی خویشاوندان، و هر کس نیکی به جای آورد، برای او در ثواب آن خواهیم افزود.» [4] و به جای آوردن نیکی، محبت ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. [5] .
طبرسی رحمه الله با سند خود از زاذان نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:چون آیه‌ی تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را با خود، در کساء خیبری ام‌سلمه گرد آورد و فرمود:خدایا! اینان، اهل بیت و دودمان منند. [6] .

پی نوشت ها:
[1] توبه:100؛ (و السابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم باحسان).
[2] توبه:19؛ (أجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله).
[3] تفسیر فرات الکوفی:169، ح 217.
[4] شوری:23؛ (قل لا أسألکم علیه أجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا).
[5] بحارالانوار 232:23 و 251، ح 26.
[6] مجمع البیان 560:8.

از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روزی امام حسن در جایگاه پدر نشسته بود. جماعتی وارد شدند. پرسیدند: امیرالمؤمنین علیه‌السلام کجاست؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: کارتان چیست؟ گفتند: مسأله‌ای داریم. فرمود: با من در میان بگذارید. گفتند: مردی با زنش همبستر شده و زن پس از آن با کنیز باکره‌ی خود مساحقه کرد و او از این طریق، باردار شد، حکمش چیست؟.
قال علیه‌السلام:
معضلة و أبوالحسن لها و أقول فان أصبت فمن الله ثم من أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و ان أخطأت فمن نفسی فأرجو أن لا أخطی ان شاء الله! یعمد الی المرأة فیؤخذ منها مهر الجاریة البکر فی أول وهلة لأن الولد لا یخرج منها حتی تشق فتذهب عذرتها ثم ترجم المرأة لأنها محصنة ثم ینتظر بالجاریة حتی تضع ما فی بطنها و یرد الولد الی أبیه صاحب النطفة ثم تجلد الجاریة الحد [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
[مسأله‌ی] سختی است و از پس آن ابوالحسن بر می‌آید. من پاسخ می‌دهم، چنانچه درست گفتم از خداست و سپس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام ولی اگر خطا کردم، از من است و امیدوارم که با عنایت خداوند، اشتباه نکنم. از زن بازخواست شده و از او مهریه‌ی دوشیزه گرفته می‌شود، زیرا فرزند از دختر متولد نمی‌شود، مگر آن که [شرمگاهش] شکافته شود، که در این صورت بکارتش زایل می‌شود.
سپس آن زن سنگسار می‌شود، چون شوهر داشته است. سپس صبر می‌کنند تا دختر وضع حمل کند و فرزند به پدرش، که صاحب نطفه است، بازگردانده می‌شود و بر دختر حد جاری می‌شود.)
این جماعت پس از بیان حکم توسط امام حسن علیه‌السلام به امیرالمؤمنین علیه‌السلام مراجعه کردند، امام علیه‌السلام فرمود: از حسن چه پرسیدید و او چه گفت؟ آنها به آن حضرت گزارش دادند. علی علیه‌السلام فرمود: اگر از من می‌پرسیدید بیش از این نمی‌گفتم.
و در حدیث دیگری آمده است:
از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام گروهی مردی را دستگیر نموده و به خدمت امام علیه‌السلام آوردند و گفتند: ما این مرد را در خرابه‌ای به همراه کشته‌ی در خون تپیده‌ای یافتیم در حالی که کارد خون‌آلودی در دست این مرد بود.

امام علیه‌السلام از آن مرد پرسید: آیا آن مقتول را تو کشتی؟ گفت: آری. فرمود: او را قصاص کنید. هنگامی که او را برای کشتن می‌بردند مردی دیگر با سرعت خود را به آن جماعت رساند و گفت: برگردید قاتل منم نه او.
وقتی به خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیدند حضرت به مردی که کارد خونی در دستش بود فرمود: چه چیزی تو را وادار کرد که اقرار به قتل کنی؟ در حالی که قاتل نبودی؟
گفت: مردی به خون آغشته در خرابه و من هم کاردی خون آلوده در دست، چگونه انکار می‌کردم؟. ولی من گوسفندی ذبح کرده و برای قضاء حاجت به آن خرابه رفته بودم که مردم مرا در آن حال یافتند و به خدمت شما آوردند.
امام علی دستور داد این دو مرد را به خدمت فرزندم امام حسن علیه‌السلام ببرید تا او داوری کند.
قال علیه‌السلام:
قولوا لأمیرالمؤمنین علیه‌السلام: ان هذا ان کان ذبح ذاک فقد أحیا هذا و قد قال الله عزوجل: «و من أحیاها فکأنما أحیا الناس جمیعا [2] » یخلی عنهما و تخرج دیة المذبوح من بیت المال [3] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بگویید؛ اگر چه این مرد (که بار دوم در موقع قصاص مقر اولی آمد و اقرار کرد)، آن مقتول را سر بریده است، اما اکنون با اقرار، این را زنده کرده است و خداوند بزرگ می‌فرماید: «هر کس انسانی را از مرگ رهاند، گویا تمام مردم را زنده کرده است.» هر دو آنها را آزاد می‌سازد و تاوان و دیه‌ی ذبح شده را از بیت المال می‌پردازند.)
و در حدیث دیگری آمده است: در کوفه از امام حسن علیه‌السلام راجع به کنیزی که هووی او با کمک دختر عموهای خود او را افضاء نمود (پرده‌ی بکارتش را با دست پاره کرد) پرسیدند، امام علیه‌السلام فرمود: زیرک‌های شما کجا هستند؟ من امروز آمادگی برای قضاوت ندارم شما چه می‌گویید؟ گفتند: شما بهتر می‌دانید. امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
فانی أری أن التی افتضتها زانیة، علیها صداقها، و جلدها مائة. و أری اللائی ضبطنها مفتریات، علیهن جلد ثمانین [4] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(رأی من این است: آن زنی که دوشیزگی دخترک را برده است زناکار است و مهریه‌ی دختر به عهده‌ی اوست و شلاقش صد ضربه است و رأی من درباره‌ی آنها که دخترک را نگه داشته‌اند، این است که آنها تهمت (زنا) زده‌اند و باید بر هر کدام از آنان هشتاد ضربه شلاق زده شود.)

و در حدیث دیگری آمده است:
در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام دو مرد با هم عقد اخوت بسته بودند، یکی از آن دو به هنگام مرگ به برادرش وصیت کرد که دختر خردسالم را حفظ کن، و او نیز پس از مرگ برادرش دختر او را به خانه‌ی خود برد و از او بهتر از فرزندان خود نگهداری کرد. تا زمانی که سفری طولانی برایش پیش آمد، سفارش آن دخترک را به همسرش نموده و او را به او سپرد و پس از مدتی طولانی که دختر بزرگ شده و جمال پیدا کرده بود.
زن از ترس اینکه مبادا شوهرش پس از بازگشت با این دختر ازدواج کند او را ازاله‌ی بکارت نموده و پس از بازگشت شوهر به آن دختر تهمت فجور زد، ولی دخترک حقیقت را به آن مرد گفت. مرد برای داوری آن زن و دخترک را به نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورد و تمام قضایا را برای او شرح داد. امام علی علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام که روبرویش نشسته بود فرمود: بین آنها داوری کن.
قال علیه‌السلام:
نعم، علی المرأة الحد لقذفها الجاریة و علیها القیمة لافتراعها ایاها [5] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بله؛ زن را باید حد زد، زیرا دخترک را قذف کرده و بهای (مهریه) وی نیز بر اوست، زیرا بکارتش را زایل کرده است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تهذیب الاحکام، ج 10، ص 58، ح 4 / 211.
2- فروع کافی، ج 7، ص 203، ح 1.
3- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 96 ح 1، ب 6، و ص 705، ح 2، ص 99، ح 9.
4- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 10.
5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 102 به نقل از بحارالانوار، ج 43.
[2] سوره‌ی مائده، آیه‌ی 32.
[3] 1- بحارالأنوار، ج 40، ص 315، ح 91، و ج 101، ص 413، ح 22، به نقل از کتاب مقصد الراغب.
2- حلیة الابرار، ج 3، ص 37، ح 2.
3- فروع کافی، ج 7، ص 289، ح 2.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 100، ح 11.
5- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 11.
6- من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 23، ح 3252.

7- وسایل الشیعه، ج 29، ص 143، ح 1/ 35343.
[4] 1- ربیع الابرار، ج 5، ص 262، ح 154.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 705، ح 3، ب 35، و ص 99، ح 8.
[5] 1- بحارالانوار، ج 40، ص 297، ح 70.
2- فروع کافی، ج 7، ص 207، ح 12.
3- وسایل الشیعه، ج 28، ص 170، ب 4 ح 2 /34480. و ص 168 ح 2 / 34474.

نکوهش کسی که به دروغ خود را جزء قصه‌گویان معرفی می‌کرد

روزی امام حسن علیه‌السلام گزارش به داستان سرایی افتاد که بر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه قصه می‌گفت.

قال علیه‌السلام:

ما أنت؟. فقال: أنا قاص یا ابن رسول الله. قال: کذبت، محمد القاص، قال الله عزوجل، فاقصص القصص. قال: فأنا مذکر. قال: کذبت، محمد المذکر قال له عزوجل: فذکر انما أنت مذکر. قال: فما أنا؟. قال: المتکلف من الرجال. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شغل تو چیست؟. گفت: ای پسر پیامبر، من قصه می‌گویم. حضرت فرمود: دروغ گفتی. قصه‌گو محمد است، خدای بزرگ فرموده است: «پس قصه‌ها را نقل کن.» آن مرد گفت: پس من پند دهنده‌ام. حضرت فرمود: دروغ گفتی، پند دهنده محمد است، خدای بزرگ فرموده است: «پند بده که فقط تو پند دهنده‌ای». آن مرد گفت: پس من چه کاره‌ام؟ حضرت فرمود: مردی پر مدعا و زحمت انداز.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 227.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 84، ح 84.

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: «مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من بکند. عثمان به طرف امام مجتبی و حسین بن علی علیهم‌السلام و عبدالله جعفر، که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: «نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته‌اند برو و از آنها کمک بخواه.»
وی پیش آنها رفت و اظهار مطلب کرد. حضرت مجتبی علیه‌السلام فرمود: «از دیگران کمک مالی خواستن، تنها درسه مورد رواست: دیه‌ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن به کلی عاجز گردد، یا بدهی کمرشکن داشته باشد و از عهده‌ی پرداخت آن برنیاید، و یا فقیر و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام یک از اینها برای تو پیش آمده است؟»
فقیر گفت: «اتفاقا گرفتاری من یکی از همین سه چیز است.»
حضرت مجتبی علیه‌السلام پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن حضرت، حسین بن علی علیه‌السلام چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند.
فقیر موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت.
عثمان گفت: «چه کردی؟»
جواب داد: «از تو پول خواستم تو هم دادی، ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می‌خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من سؤال کرد و من هم جواب دادم و آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند.»
عثمان گفت: «این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه‌ی نیکی و فضیلت‌اند، نظیر آنها را کی توان یافت؟»[1] .

پی نوشت ها:
[1] مجلسی، بحارالانوار، تهران، المطبعة الاسلامیة، 1393 ه ق، ج 43، ص 333.

کوه بردباری

مروان بن حکم که در دشمنی اهل بیت علیهم‌السلام فردی کم‌نظیر بود، جهت تشییع جنازه‌ی امام حسن علیه‌السلام بیرون آمد و جنازه‌ی آن حضرت را به شانه گرفت.
امام حسین علیه‌السلام به او فرمود: «امروز جنازه‌ی برادرم حسن را به دوش می‌کشی، و دیروز دل او را خون کردی!»
مروان: «بلی! با کسی بدرفتار بودم که حلم او با کوهها برابری داشت.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، ج 4، ص 5.

صفار قمی با سند خود نقل کرده است:امام صادق علیه‌السلام فرمود:حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام در یکی از سفرهای عمره‌اش، همراه یکی از فرزندان زبیر - که به امامت حضرت معتقد بود - بیرون آمد. در یکی از آبشخورها زیر درخت [های] خشکیده‌ی خرما فرود آمدند. و برای امام حسن علیه‌السلام زیر یکی از نخل‌ها و برای فرزند زبیر نیز زیر نخل دیگری که روبه‌روی آن بود، فرش انداختند، و فرزند زبیر سر بالا کرد و گفت:ای کاش در این درخت، خرمای تازه بود تا می‌خوردیم! و امام حسن علیه‌السلام فرمود:آیا خرما میل داری؟ عرض کرد:آری. پس امام علیه‌السلام دست به سوی آسمان برداشت و دعایی کرد که فرزند زبیر نفهمید، ناگاه درخت خرما سبز شد و به حال [طبیعی] برگشت، و برگ و خرما داد. شتربانی که از او شتر کرایه کرده بودند، گفت:به خدا، این سحر است! و امام حسن علیه‌السلام فرمود:وای بر تو! سحر نیست بلکه دعای مستجاب فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است.
پس بالای نخل رفتند و هر چه داشت، چیدند و آنان را کفایت کرد. [1] .
طبری با سند خود از منصور نقل کرده است:
حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام، را با گروهی از مردم دیدم که بیرون آمده، طلب باران می‌کردند. امام حسن علیه‌السلام به آنان فرمود:کدام یک را بیش‌تر دوست دارید:باران یا تگرگ یا مروارید؟ گفتند:ای فرزند رسول خدا! هر چه تو دوست داری. فرمود:به این شرط که هیچ چیز از آن را برای دنیای خود برندارید. پس هر سه را برای آنان آورد.
و [نیز] او را دیدیم که [گویی] ستارگان را می‌گیرد و رها می‌کند، و آنان همچون پرندگان به جایگاه‌های خود برمی‌گردند. [2] .
ابن‌شهرآشوب با سند خود نقل می‌کند امام صادق علیه‌السلام فرمود:
کسی [از باب سرزنش] درباره‌ی سختی‌هایی که حسن بن علی علیه‌السلام از معاویه کشیده بود، با او سخن گفت، و امام حسن علیه‌السلام سخنی به این مضمون فرمود:اگر خدای متعال را بخوانم عراق را شام و شام را عراق می‌کند، و نیز زن را مرد و مرد را زن می‌کند. آن مرد شامی گفت:چه کسی می‌تواند چنین کند؟ پس امام حسن علیه‌السلام فرمود:ای زن! برخیز، آیا شرم نمی‌کنی که میان مردان نشسته‌ای؟ و آن مرد، خود را زن یافت، و امام حسن علیه‌السلام فرمود:زن تو [نیز] مرد شد، او با تو نزدیکی کند، و تو از او باردار شوی، و فرزندی خواجه، بزایی. پس به همان گونه که فرمود، رخ داد. سپس هر دو توبه کردند و نزد امام

حسن علیه‌السلام آمدند و امام حسن علیه‌السلام دعا فرمود و باز به حالت پیشین برگشتند. [3] .
ابن‌حمزه أبوجعفر محمد بن علی طوسی می‌گوید:
در یکی از کتاب‌های اصحاب مورد اطمینان ما (امامیه) - که خدا از ایشان خشنود باد - دیدم که مردی از اهل شام با همسر خود، نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و با استهزاء گفت:ای فرزند ابوتراب! - و بعد از این، سخنی [ناسزا از او] آورده که من نمی‌آورم - اگر در ادعای خود راستگویید، مرا زن بساز و زنم را مرد. امام حسن علیه‌السلام خشمگین شد و با تندی به او نگریست [و دو لب خود را حرکت داد] و دعایی کرد که او نفهمید. سپس با تیزبینی به آن دو، چشم دوخت. پس مرد شامی به خود برگشت [و دید زن شده است]، و از شرم، سر به زیر افکند، و دست به صورت نهاد، و شتابان دور شد، و زن او پیش آمد و گفت:سوگند به خدا! مرد شدم.
و مدتی رفتند، سپس با فرزندی که زاده بودند، نزد امام حسن علیه‌السلام آمدند، و با حالت توبه و عذرخواهی از جسارت‌های خود، ملتمسانه از امام حسن علیه‌السلام، خواستند تا آنان را به حالت نخستین خود درآورد، و امام حسن علیه‌السلام پذیرفت، و دست به دعا برداشت و عرض کرد:«خدایا! اگر در توبه‌ی خود راستگویند، بر آنان رو کن و آنان را به حالت نخستین خود برگردان.» پس به حالت نخستین خود برگشتند. در این داستان، هیچ شک و شبهه‌ای نیست. [4] .
صفار قمی با سند خود از سماعه نقل کرده است:
[پس از وفات امام باقر علیه‌السلام] نزد امام صادق علیه‌السلام رفتم، در حالی که با خود، افکار پریشان داشتم تا مرا دید، فرمود:چرا افکار پریشان داری؟ آیا می‌خواهی ابوجعفر علیه‌السلام را ببینی؟ عرض کردم:آری. فرمود:برخیز و داخل آن خانه شو. پس ناگاه امام باقر علیه‌السلام را دیدم. و گفت:پس از شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام، گروهی از شیعیان نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمدند و پرسش‌هایی کردند، و امام حسن علیه‌السلام فرمود:آیا چون امیرمؤمنان علیه‌السلام را ببینید، می‌شناسید؟ گفتند:آری. فرمود:آن پرده را بالا بزنید. پس چنان کردند، و ناگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام را دیدند، و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:هر که از ما وفات یابد [در ظاهر] می‌میرد، در حالی که مرده نیست، و هر که از ما باقی بماند، باقی می‌ماند تا حجت بر شما باشد. [5] .
طبری با سند خود از محمد بن هامان نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام را دیدم که مارها را صدا می‌کرد و آن‌ها می‌آمدند و آن‌ها را بر دست و گردن خود می‌پیچاند و رها می‌کرد. یکی از فرزندان عمر گفت:من هم این کار را می‌کنم. و ماری را گرفت و بر دست

خود پیچاند و آن مار ریزریزش کرد تا مرد. [6] .
طبری با سند خود از جابر از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:
گروهی از مردم نزد امام حسن علیه‌السلام آمده، عرض کردند:[ای فرزند رسول خدا!] از شگفتی‌های پدر خود که به ما نشان می‌داد، آنچه داری به ما نشان بده. فرمود:آیا به آن ایمان می‌آورید؟ گفتند:آری، به خدا ایمان می‌آوریم. و امام حسن علیه‌السلام به اذن خداوند متعال، مرده‌ای را زنده کرد، و آنان همه گفتند:شهادت می‌دهیم که تو، بحق، فرزند امیرمؤمنانی و او نظیر این واقعه را فراوان به ما نشان می‌داد. [7] .
راوندی با سند خود از جابر جعفی، از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:گروهی نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمدند و عرض کردند:یکی از شگفتی‌های پدر خود را که به ما نشان می‌داد، به ما نشان بده. فرمود:آیا به آن ایمان می‌آورید؟ گفتند:آری، به خدا! ایمان می‌آوریم. فرمود:آیا امیرمؤمنان علیه‌السلام را می‌شناسید؟ گفتند:آری، همه می‌شناسیم. پس گوشه‌ی پرده را بالا برد و فرمود:آیا این را که نشسته، می‌شناسید؟ همه گفتند:این - سوگند به خدا - امیرمؤمنان علیه‌السلام است! و شهادت می‌دهیم که تو پسر اویی، و او نظیر این را فراوان به ما نشان می‌داد [8] [9] .
و نیز راوندی رحمه الله با سند خود از رشید هجری نقل کرده است:
پس از وفات امیرمؤمنان، نزد ابومحمد [امام حسن] علیه‌السلام رفتیم و شوق خود به امیرمؤمنان علیه‌السلام را با او در میان گذاشتیم. فرمود:آیا می‌خواهید او را ببینید؟ گفتیم:آری، اما چگونه، او که از دنیا رفته است! پس دست مبارک خود را به پرده‌ای - که در بالای مجلس بر دری آویزان بود - زد و آن را بالا برد و فرمود:بنگرید در این خانه کیست؟ پس ناگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام را در زیباترین صورت زنده بودنش، دیدیم که نشسته بود. فرمود:آیا اوست؟ سپس پرده را افکند، و یک نفر از ما گفت:این که از حسن علیه‌السلام دیدیم، همانند دلائل و معجزات امیرمؤمنان علیه‌السلام است که می‌دیدیم. [10] .
طبری با سند خود نقل کرده است:
سعد بن منقذ گفت:حسن بن علی علیه‌السلام را در مکه دیدم که سخنی گفت و خانه‌ی خدا بالا رفت؛ یا گفت:از جایی به جای دیگر رفت، و ما تعجب کردیم، و در این باره سخن می‌گفتیم و قبول نمی‌کردیم، تا در مسجد اعظم کوفه، او را دیدیم، و به او گفتیم:ای فرزند رسول خدا! آیا شما چنین و چنان نکردید؟! فرمود:اگر بخواهم، این مسجد شما را به دهانه‌ی شهر بقه ببرم - و آن، محل تلاقی نهر فرات و نهر أعلی است - عرض کردیم:انجام بده. پس چنان کرد. سپس به جای خود برگرداند، و ما پس از آن، در کوفه معجزات او را تصدیق می‌کردیم. [11] .

طبری با سند خود از محمد بن جبرئیل نقل کرده است:حسن بن علی علیه‌السلام را دیدم که [از کسی] آب خواست، و او دیر کرد، پس آب از ستون مسجد بیرون زد و نوشید و یاران خود را سیراب کرد و فرمود:اگر بخواهم، شیر و عسل به شما بنوشانم. عرض کردیم:بنوشان. پس، از ستون مسجد - که در برابر روضه‌ی مرقد فاطمه علیهاالسلام است - شیر و عسل به ما نوشانید. [12] .
و نیز با سند خود از ابوالأحوص نقل کرده است:
من در خدمت امام حسن علیه‌السلام در عرفات بودم، و با او عصایی بود، و آن جا کارگرانی کشت می‌کردند و هر چه برای آب تلاش می‌کردند، ناکام می‌ماندند. آن حضرت با عصای خود بر صخره‌ای زد، و برای آنان آبی جوشاند و خوراکی بیرون آورد. [13] .
و نیز با سند خود از کدیر بن ابی‌کدیر نقل کرده است:حسن بن علی علیه‌السلام را دیدم که باد را در کف دست خود می‌گرفت و می‌فرمود:کجا می‌خواهید آن را بفرستم؟ می‌گفتند:به سوی خانه‌ی فلانی و فلانی. پس می‌فرستاد، سپس آن را می‌خواند، و برمی‌گشت. [14] .
و نیز با سند خود از جابر نقل کرده است:حسن بن علی علیه‌السلام را دیدم که به هوا برخاست، و در آسمان ناپدید شد، و در آن جا سه روز بماند، سپس فرود آمد، در حالی که آرامش و وقار داشت، و فرمود:با روح پدران خود، رسیدم به آنچه رسیدم. [15] .
و نیز با سند خود از محمد بن حجاره نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام را دیدم که گله‌ی کوچکی از آهوان را صدا زد، و آن‌ها لبیک گویان پاسخ گفتند تا رو به رویش رسیدند.
عرض کردیم:ای فرزند رسول خدا! این‌ها وحشی‌اند، معجزه‌ای آسمانی به ما نشان ده. پس به سوی آسمان اشاره کرد و درهای آسمان گشود و نوری فرود آمد و خانه‌های مدینه را فراگرفت، و خانه‌ها چنان لرزیدند که نزدیک بود ویران شوند. عرض کردیم:ای فرزند رسول خدا! آن را دور کن.
فرمود:ما اول و آخریم، و ما فرمانرواییم، و ما نوریم که ملکوتیان روحانی را با نور خدا، نور می‌دهیم، و با نسیم خوش خدا، سبکبال می‌کنیم. جای قرار نور خدا، در ماست، و معدن او، رو به سوی ما دارد. آخر ما همچون اول، و اول ما همچون آخر ما است. [16] .
ابن‌حمزه از علی بن رئاب نقل کرده است:از امام صادق علیه‌السلام شنیدم از پدران بزرگوار خود نقل می‌کرد:
کسی نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمد و عرض کرد:در داستان خضر علیه‌السلام [و موسی علیه‌السلام]، موسی علیه‌السلام از چه چیز ناتوان بود؟ فرمود:از بزرگ‌ترین گنج. سپس دست بر شانه‌ی او زد و فرمود:باز بپرس. آن گاه پیش روی او دوید. ناگاه دو انسان بر صخره‌ای آشکار شدند.

از آنان بخاری بدبوتر از زهر کشنده برمی‌خاست و در گردن هر یک، زنجیری و شیطانی همراه بود، و می‌گفتند:یا محمد! یا محمد! و آن دو شیطان پاسخ می‌دادند:دروغ گفتید. سپس [به صخره] فرمود:آنان را تا آن روز معینی که پیش و پس نیفتد؛ یعنی روز ظهور قائم [آل محمد صلی الله علیه و آله] که انتظارش را می‌کشند، نگه دار.
و آن مرد گفت:این، سحر است! سپس رفت تا بر ضد آن خبر دهد که لال شد. [17] .

پی نوشت ها:

[1] بصائر الدرجات:276، ح 10.

[2] دلائل الامامة:167، ح 78.

[3] المناقب 7:4.

[4] الثاقب فی المناقب:311، ح 260.

[5] بصائر الدرجات:295، ح 4.

[6] دلائل الامامة:170، ح 87.

[7] دلائل الامامة:173، ح 94.

[8] و در بحار آمده است:و شهادت می‌دهیم که تو، بحق، ولی خدا و امام پس از او هستی، و تو اینک امیرمؤمنان علیه‌السلام را پس از مرگش به ما نمایاندی؛ چنان که پدر تو نیز در مسجد قبا، رسول خدا را پس از مرگش به ابوبکر نشان داد، و حسن علیه‌السلام فرمود:وای بر شما! آیا سخن خدای سبحان را نشنیده‌اید:«به کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مگویید؛ بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید»، پس وقتی این آیه درباره‌ی کشتگان راه خداست، درباره‌ی ما چه می‌گویید؟ گفتند:ایمان آوردیم و تصدیق کردیم، ای فرزند رسول خدا!! (بحارالانوار 328:43، ح 8).

[9] الخرائج و الجرائح 810:2، ح 18.

[10] الخرائج و الجرائح 810:2، ح 19.

[11] دلائل الامامة:169، ح 85.

[12] دلائل الامامة:170، ح 87.

[13] دلائل الامامة:171، ح 91.

[14] دلائل الامامة:171، ح 88.

[15] دلائل الامامة:166، ح 76.

[16] دلائل الامامة:168، ح 82.

[17] الثاقب فی المناقب:310، ح 259.

ای مردم! خداوند شما را به پیشینیان ما هدایت کرد، و خونهای شما را به گروه دیگری از ما حفاظت نمود، و برای این امر زمان چندی است، و دنیا در اختیار افرادی قرار می گیرد، و خداوند به پیامبرش فرمود: «و نمی دانی، شاید این امر آزمایشی و بهره مندی اندکی برای شما باشد».

خطبته فی الکوفة قبل الصلح

یا ایها الناس! فان الله قد هداکم باولنا، و حقن دمائکم باخرنا، و ان لهذا الامر مدة، و الدنیا دول، و ان الله تعالی قال لنبیة: و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین[1] .

پی نوشت ها:

[1] الانبیا:111.

حسن بصری به امام علیه السلام نامه نوشت: اما بعد شما خاندان نبوت و جایگاه حکمت هستید، و خداوند شما را کشتی های حرکت کننده در موجهای سهمگین قرار داد، پناهنده به شما پناه گرفته و غلو کننده به ریسمان شما چنگ می زند، هر که از شما پیروی کند هدایت یافته و نجات می یابد، و هر که تخلف ورزد هلاک گردیده و گمراه می شود، و در زمان سرگردانی امت در مورد قضا و قدر به تو نامه می نویسم، آنچه خداوند به شما اهل بیت نازل فرموده را نزد ما بفرست تا آنرا برگزینیم.
امام علیه السلام در جواب نوشت:
اما بعد، ما همچنانکه گفتی در بین خدا و اولیائش اهل بیت هستیم، اما نزد تو و یارانت اگر ما همچنانکه گفتی، بودیم بر ما کسی را مقدم نداشته و کسی را با ما عوض نمی کردید.
سوگند به جانم مثل شما را خداوند در قرآن کریم زده و می فرماید:
«آیا کسی که در نیکی برتر است را تبدیل می کنید»، این برای یارانت می باشد در آنچه سؤال کردید و تبدیلتان نیز برای خودتان.
و اگر به خاطر احتجاج نزد تو و یارانت نبود جواب نامه را نمی نوشتم و از آن چه نزد ماست تو را آگاه نمی کردم، و اگر نوشته ام به دست تو رسید می یابی که دلیل بر علیه تو و یارانت مؤکد می گردد، چرا که خداوند می فرماید: «آیا کسی که به سوی حق دعوت می کند شایسته تر است برای پیروی یا کسی که هدایت نیافته جز آنکه هدایت شود و شما را چه شده است و چگونه حکم می کنید».
آنچه در مورد قضا و قدر برایت می نویسم را پیروی کن، چرا که هر که به خیر و شر قضا و قدر ایمان نیاورد کافر شده است، و هر که گناهان را به خداوند نسبت دهد به خطا رفته است.
خداوند با اجبار نشده و کسی که گناه می کند بر او غالب نگردیده است، و بندگانش را نیز مهمل و بیهوده رها ننموده، بلکه او مالک آنچه به آنان داده می باشد، و بر آنچه آنان را توانا ساخته تواناست، اگر اطاعت او را بنمایند مانع و جلوگیر آنان نشده، و اگر نافرمانی او را نمایند اگر خواست مانع انجام گناه شود این کار را می کند و اگر چنین نکرد او باعث انجام گناه نیست و آنان را به انجام آن وادار و اجبار ننموده، بلکه متمکن کردن آنان به انجامش و بر حذر داشتنشان راه را برای انجام دادن گناه برای ایشان باز نموده است.
پس راه را برای پیروی از آنچه بدان امر فرموده و ترک آن چه از آن نهی کرده آماده نموده، و تکلیف و وظیفه را از آنانکه از جهت عقلی ناقصند یا

بیماری دارند برداشته است.

کلامه للحسن البصری فی التوحید

کتب الحسن البصری الی الحسن بن علی علیهما السلام: اما بعد فانتم اهل بیت النبوة و معدن الحکمة، و ان الله جعلکم الفلک الجاریة فی اللجج الغامرة، یلجأ الیکم اللاجیء، و یعتصم بحبلکم الغالی، من اقتدی بکم اهتدی و نجا و من تخلف عنکم هلک وغوی، و انی کتبت الیک عند الحیرة و اختلاف الامة فی القدر، فتفضی الینا ما افضاه الله الیکم اهل البیت، فنأخذ به.

فکتب الیه الحسن بن علی علیهما السلام:

اما بعد، فانا اهل بیت کما ذکرت عند الله و عند اولیائه، فاما عندک و عند اصحابک فلو کنا کما ذکرت ما تقدمتمونا، و لا استبدلتم بنا غیرنا.

و لعمری لقد ضرب الله مثلکم فی کتابه حیث یقول: «اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر» [1] ، هذا لاولیائک فیما سألوا و لکم فیما استبدلتم.

و لولا ما ارید من الاحتجاج علیک و علی اصحابک ما کتبت الیک بشیء مما نحن علیه، و لئن وصل کتابی الیک لتجدن الحجة علیک و علی اصحابک مؤکدة، حیث یقول الله عزوجل: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون.» [2] .

فاتبع ما کتبت الیک فی القدر، فانه من لم یؤمن بالقدر خیره و شره فقد کفر، و من حمل المعاصی علی الله فقد فجر.

ان الله عزوجل لا یطاع باکراه، و لا یعصی بغلبة، و لا یهمل العباد من الملکة، ولکنه المالک لما ملکهم، والقادر علی ما اقدرهم، فان ائتمروا بالطاعة لن یکون عنها صادا مثبطا، و ان ائتمروا بالمعصیة فشاء ان یحول بینهم و بین ما ائتمروا به فعل، و ان لم یفعل فلیس هو حملهم علیها، و لا کلفهم ایاها جبرا، بل تمکینه ایاهم و اعذاره الیهم طرقهم و مکنهم.

فجعل لهم السبیل الی اخذ ما امرهم به و ترک ما نهاهم عنه، و وضع التکلیف عن اهل النقصان و الزمانة، و السلام.

پی نوشت:

[1] البقرة: 61.

[2] یونس: 35.

کم نشدن از غذا

می‌گویند: روزی امام حسن علیه‌السلام بر جمعی از گدایان گذشت که پاره‌ای چند نان خشک بر روی زمین گذاشته و می‌خورند چون نظر ایشان بر آن حضرت افتاد به امام حسن علیه‌السلام عرض کردند که بیاید و با آنان هم غذا شود.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «خدا متکبران را دوست نمی‌دارد.»
پس با ایشان نشست و از طعام ایشان تناول نمود. به برکت آن حضرت از آن طعام هیچ کم نشد. سپس حضرت آنها را به میهمانی دعوت کرد و در آن میهمانی غذاهای خوب و نیکو برای ایشان حاضر کرد و آنها را به خلعتهای فاخر مزین گرداند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب ابن شهر آشوب.

كدام بهترند، دشمنان يا دوستان؟

پس از جريان صلح امام حسن مجتبى عليه السلام با معاويه، آن حضرت مورد ضربت شمشير قرار گرفت.
يكى از دوستان حضرت به نام زيد بن وهبِ جَهنى حكايت مى كند: در شهر مداين به محضر امام عليه السلام شرفياب شدم و ايشان را در حالى ديدم كه از شدّت درد و زخم آن شمشير بى تابى و ناله مى كرد، گفتم: يا ابن رسول الله! مردم متحير و سرگردان شده اند؛ تكليف ما چيست؟
امام حسن مجتبى عليه السلام فرمود: به خدا سوگند! در نظر من معاويه از اين جمعيت بى ايمان براى من بهتر است، اين اشخاص ادّعاى شيعه و دوستى مرا دارند، وليكن چون كركسان در انتظار مرگ من نشسته اند، اينان حيثيت و آبروى مرا نابود كرده، اموال ما را به يغما بردند.
سوگند به خداوند! چنانچه از معاويه پيمان ايمنى بگيرم، ديگر گزندى از او به من و خانواده ام نخواهد رسيد؛ و چه بسا همين كار سبب شود كه مسلمانان و ديگر دوستانم از شرّ او در امان بمانند؛ و در غير اين صورت همين اشخاص مرا با دستِ بسته، تحويل معاويه خواهند داد.
دوم، براى همگان و حتّى براى آيندگان سودمند مى باشد؛ و اين بهتر از آن است كه كوفيان مرا اسير كرده و با دستِ بسته تحويل او دهند؛ و آن وقت با منّت مرا آزاد نمايد، كه در اين صورت، خاندان بنى هاشم براى هميشه تضعيف و خوار شده و مورد سرزنش و اهانت همگان قرار خواهند گرفت.
زيد جهنى اظهار داشت: يا ابن رسول الله! آيا در چنين حالت و موقعيتى دوستان و شيعيان خود را همچون گله گوسفند بدون چوپان و حامى رها مى نمائى؟!
امام عليه السلام فرمود: اى زيد! من مسائلى را مى دانم كه شماها به آن آگاهى نداريد، همانا پدرم اميرالمؤمنين عليه السلام روزى مرا شادمان و خندان ديد، پس اظهار داشت: فرزندم! زمانى فرا خواهد رسيد كه پدرت را كشته ببينى؛ و همگان از تو روى برگردانند.
و بنى اميه حكومت را در دست گيرند و بيت المال را از مستحقّين قطع و بين دوستان خود تقسيم نمايند.
و در آن زمان مؤمنين ذليل و خوار گردند؛ و فاسقان و فاجران قدرت و نيرو گيرند؛ حقّ پايمال شود و باطل رواج يابد؛ خوبان و نيكان مورد لعن و سرزنش قرار گرفته و شكنجه شوند.
پس روزگار اين چنين سپرى شود، تا شخصى از اهل بيت رسالت در آخر زمان ظاهر گردد و عدل و داد را گسترش دهد.
و خداوند در آن زمان بركات آسمانى خود را بر مؤمنين فرو فرستد؛ و گنج

های زمین، هویدا و آشکار شود؛ و خوشا به حال کسانی که آن زمان را درک نمایند.[1] .

پی نوشت ها:

[1] احتجاج: ج 2، ص 69، ص 158.

- کمک کنید، به من عاجز و درمانده کمک کنید، خدا به شما عوض بدهد.
مرد فقیر با این سخنان از کنار عابری گذشت. رهگذر دست در جیب خود کرد و سکه‌ای به او داد. مرد فقیر وقتی به سکه نگاه کرد گفت: در این شهر کسی هست که بتواند کمک بیشتری کند؟ و آن مرد او را به مسجد راهنمایی کرد و سخاوتمند شهر را به او نشان داد.
مرد فقیر با همان کلمات به مردمی که در مسجد بودند نزدیک شد. امام حسن علیه السلام گفت: ای مرد، کمک خواستن در سه مورد درست است؛ یکی این که خونبهایی به گردنت باشد و توان پرداخت آن را نداشته باشی، دوم این که بدهکار باشی و نتوانی بدهی خود را پرداخت کنی و سوم این که درمانده شده باشی و دستت به جایی نرسد، تو مبتلا به کدام یک از این سه چیز هستی؟
- برای یکی از همین سه علت دست نیاز پیش مردم دراز کرده‌ام، بیچاره و فقیرم و توان سیر کردن شکم زن و فرزندانم را نیز ندارم.
امام حسن علیه السلام پنجاه دینار به او بخشید و به پیروی از او امام حسین علیه السلام نیز چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر [1] چهل و هشت دینار به او داد.
مرد فقیر شادمان شد و از آنان تشکر کرد و برگشت. در راه آن رهگذر را دید و جریان را بازگو کرد، عابر گفت: می‌دانستم این خاندان، مظهر سخاوت و سرچشمه‌ی خوبی‌ها هستند، هرگز مثل آنان پیدا نخواهد شد، هیچ‌کس از در خانه‌ی این بزرگواران دست خالی و مأیوس برنمی‌گردد.
به برکت آن سکه‌ها مرد فقیر از بیچارگی نجات یافت و برای خودش کار و کسبی به راه انداخت و هرگز تا آخر عمر محتاج کسی نشد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، پسر عموی امام حسن و امام حسین علیهما السلام و همسر حضرت زینب علیهاالسلام بود و به نیکوکاری مشهور بود.
[2] بحارالانوار، ج 43، ص 333.

کفاره تخم‌های خام شترمرغ

ابن‌شهرآشوب، روایت کرده است:
مرد عربی، نزد ابوبکر آمد و به او گفت: من در حال احرام، چند تخم، از تخم‌های شترمرغ را، نپخته خورده‌ام. اکنون، تو بگو که تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟
ابوبکر، نتوانست پاسخ او را بدهد و به او گفت: قضاوت در مسأله‌ی تو بر من مشکل است.
آنگاه، ابوبکر آن مرد عرب را، به سوی عمر راهنمایی کرد.
عمر نیز او را به سوی عبدالرحمن، معرفی و راهنمای کرد.
عبدالرحمن، نیز در پاسخ مرد عرب درماند.
پس از آنکه، همگی درمانده شدند، آن مرد عرب را به سوی امیرمؤمنان علیه‌السلام راهنمایی کردند. وقتی که آن مرد عرب، نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آمد، آن حضرت به امام حسن علیه‌السلام، و امام حسین علیه‌السلام، اشاره کرده و به مرد، فرمود: از این دو پسر، از هر کدام که خواستی، سؤال کن.
امام حسن علیه‌السلام، رو به مرد عرب کرده و فرمود: آیا تو شتر داری؟
مرد عرب پاسخ داد:آری.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: به عدد تخم‌های شترمرغ که خورده‌ای، شترهای ماده را، با شترهای نر جفت‌گیری کن و هر عدد بچه شتری که از آن دو پیدا شد، آنها را به خانه‌ی کعبه هدیه کن.
امیرمؤنان علیه‌السلام، رو به فرزند خود، امام حسن علیه‌السلام کرده، فرمود پسر جان! شترها، گاهی بچه می‌اندازند و یا بچه‌ی مرده به دنیا می‌آورند؟!
امام حسن علیه‌السلام، پاسخ داد: اگر شتران، گاهی بچه انداخته یا بچه‌ی مرده به دنیا می‌آورند، تخم مرغان نیز گاهی فاسد و بی‌خاصیت می‌شود!
در این وقت، حاضران، صدایی شنیدند که می‌گفت:
«معاشر الناس! ان الذی فهم هذا الغلام، هو الذی فهمها سلیمان بن داوود».
یعنی: «ای مردم! آن چه را که این پسر کوچک فهمید، همان بود که سلیمان بن داوود فهمیده بود».[1] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب، ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 10؛ زندگانی امام حسن مجتبی

علیه‌السلام، رسول محلاتی، ص 102؛ کلمة الامام الحسن، ص 230؛ بحارالأنوار، ج 43، ص 354؛ اثبات الهداة، ج 2، ص 546؛ طبق نقل آفتاب مهربانی، صص 45 - 46.

کمال سخاوت

کسی از امام حسن علیه‌السلام چیزی خواست. امام علیه‌السلام پنجاه هزار درهم به او عطا کرد. آن شخص کارگری آورد که آن پول‌ها را ببرد. امام علیه‌السلام کرایه‌ی آن کارگر را هم داد و فرمود:
قال علیه‌السلام:
تمام المروءة، اعطاء المأجرة لحمل الصدقة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (تمام و کمال مردانگی، پرداخت کرایه‌ی حمل صدقه است.)
و در حدیث دیگری آمده است که: کسی از امام حسن علیه‌السلام چیزی درخواست نمود. امام علیه‌السلام پنجاه هزار درهم به او پرداخت و فرمود:
قال علیه‌السلام:
ائت بحمال یحمل لک، و قال: هذا کری الحمال [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(باربری فراخوان تا بارت را حمل کند، و فرمود: این را هم بگیر به عنوان کرایه‌ی باربر.)

پی نوشت ها:
[1] ارشاد القلوب، ج 1، ص 270، ب 44.
[2] 1- مجالس السنیة، ج 2، ص 247، م 4.
2- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 16.

کشتی نجات امت

امام حسن علیه‌السلام در زمان حکومت امام علی علیه‌السلام کمتر سخنرانی می‌فرمود و مردم به همین جهت می‌گفتند: علمی از حسن آشکار نشد.
این سخن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید و به فرزندش فرمود: برخیز و به منبر برو و از خودت برای مردم بگو!. امام حسن علیه‌السلام بپاخاست و بر منبر رفت، پس از حمد و ثنای الهی و تذکر مردم به ایام الله فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا معاشر الناس ان امیرالمؤمنین باب حطة، من دخله کان آمنا و سفینة نوح من لحق به نجا و من تخلف عنه غرق و هلک فلا یبعد الله الا من ظلم. [1]
.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم! همانا که امیرالمؤمنین درب ریزش [گناه] است. که هر کس از آن طریق وارد شود، در امان است و او کشتی نوح است، هر کس آن را دریابد رستگار می‌شود و هر کس از آن واماند غرق و هلاک گردد. پس خداوند جز ستم‌گران را دور نسازد.)

پی نوشت ها:
[1] اثبات الوصیة مسعودی، ص 138.

خواص و فواید کدو

هر پدیده‌ای در نظام هستی دارای خواص و فوایدی است که برخی شناخته شده و برخی نیز ناشناخته‌اند. کدو از نباتاتی است که دارای خواص بسیاری است از جمله امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی آن فرمود:

قال علیه‌السلام:

کلوا الیقطین، فلو علم الله شجرة أخف منها لأنبتها علی یونس و ان اتخذ أحدکم مرقا فلیکثر فیه من الدباء، فانه یزید فی الدماغ و فی العقل. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کدو بخورید، زیرا اگر خداوند گیاهی سبکبارتر از آن می‌دانست، بر یونس می‌رویانید. و اگر کسی از شما خورشت درست کرد، زیاد از کدو استفاده کند، زیرا آن «کدو» توان و قدرت مغز و عقل را زیاد می‌کند.)

پی نوشت ها:

[1] کنز العمال، ج 15، ص 280، ح 40990.

کرسی

امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی کرسی که در آیه‌ی 255 بقره آمده است فرمود:
قال علیه‌السلام: الکرسی هو العرش. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (کرسی همان عرش است.)

پی نوشت ها:
[1] البدء و التاریخ، أحمد بن سهل البلخی، ج 1، ص 90، الفصل السادس.

کشتی

در تفسیر آیه‌ی 37 و 38 سوره‌ی هود امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی طول و عرض کشتی نوح فرمود:

قال علیه‌السلام: کان طولها ألفا و مائتی ذراع و عرضها ستمائة [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (درازای آن، یک هزار و دویست ذرع بود و پهنای آن ششصد [ذرع] بود.)

پی نوشت ها:

[1] الکشاف فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 268.

کفاره خوردن تخم شترمرغ در حال احرام
مردی اعرابی در حال احرام حج به لانه‌ی شترمرغی رسید، تخم‌های آن را شکست و پخت و خورد بعدا بیادش آمد که این کار بر محرم حرام است. به مدینه آمد، پرسید: خلیفه‌ی پیامبر کیست؟. گفتند: ابابکر.
به مجلس او رفت و مسئله را از او پرسید، او و تمامی کسانی که در مجلس او بودند از جواب عاجز ماندند. زبیر او را به خانه‌ی علی هدایت کرد. علی علیه‌السلام قبل از پرسش، او را از شرح ماجرا خبر داد و فرمود: از این طفل (امام حسن علیه‌السلام) در حال آموختن خط بپرس او با ناراحتی گفت کار دین به کجا کشید که خلیفه‌ی پیامبر و یاران او جواب مسئله‌ای را نمی‌دانند و مرا به کودکی حواله می‌دهند پس دین محمد از بین رفت.
امام علی علیه‌السلام به او فرمود: دین از بین نرفت و نمی‌رود تو پرسش خود را مطرح نما. وقتی مسئله را از امام حسن علیه‌السلام پرسید جهت امتحان آن حضرت گفت: من از روی عمد و فراموشی این کار را کردم.
قال علیه‌السلام:
زدت فی القول یا اعرابی؟ قولک عامدا لم یکن هذا من مسألتک، هذا عبث. قال الأعرابی: صدقت ما کنت الا ناسیا. فقال له الحسن علیه‌السلام: و هو یخط فی صحیفته: [یا أعرابی] خذ بعدد البیض نوقا فاحمل علیها فنیقا فما نتجت من قابل فاجعله هدیا بالغ الکعبة فانه کفارة فعلک.
فقال الاعرابی: فدیتک یا حسن (ان) من النیق من یزلقن. فقال الحسن علیه‌السلام: یا اعرابی ان من البیض ما یمرقن. فقال الاعرابی: ان هذا الصبی محدق فی علم الله مغرق و لو جاز ان یکون ما قلته لقلت انک خلیفة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. فقال له الحسن علیه‌السلام: یا اعرابی أنا الخلف من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أبی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام الخلیفة. فقال الاعرابی: و أبوبکر ماذا؟. فقال الحسن علیه‌السلام: سلهم یا اعرابی. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای بادیه‌نشین بر سؤالت اضافه کردی، این سخنت که گفتی: «از روی عمد» از سؤال‌هایت نبود، این حرف بیهوده‌ای بود. بادیه‌نشین گفت: راست گفتی، من از روی فراموشی این کار را کرده بودم. امام حسن علیه‌السلام در حالی که در حال نوشتن روی کاغذ بود، به او فرمود: به تعداد تخم‌ها ماده شتران آماده کن و بگذار «تا در فصل باروری حیوانات» شتران نر با آن شتران ماده آمیزش کنند و هر چه در سال آینده زاییدند، قربانی به

سوی کعبه بفرست و همان کفاره کارت می‌باشد.
بادیه‌نشین گفت: قربانت گردم ای حسن برخی از نران لایی داده [و در نتیجه بارور نمی‌توانند بکنند] حسن علیه‌السلام فرمود: برخی از تخم‌ها هم ممکن بود، فاسد باشند و قابل جوجه شدن نباشند.
بادیه‌نشین گفت: این بچه در علم خدا دقیق و در آن شناور است و اگر سخنم مجاز بود، می‌گفتم که تو خلیفه‌ی رسول الله هستی.
حسن علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی من فرزند رسول خدایم و پدرم امیرمؤمنان و خلیفه است. بادیه‌نشین گفت: پس ابوبکر چه کاره است؟. حسن علیه‌السلام فرمود: از خودشان بپرس.)

پی نوشت ها:
[1] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 128، ح 15، ب 12، فصل 2، نقل از تهذیب.
2- تهذیب الأحکام، ج 5، ص 354، ح 144 / 1231، ب 25.
3- حلیة الأبرار، ج 3، ص 37، ح 3، ب 6، نقل از تهذیب.
4- مدینة المعاجز، ج 3، ص 400 و 401، ذیل ح 106 / 944. ط. جدید، و موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 103 نقل از شرح الأخبار.
5- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 98، ح 7، و ص 704، ح 1.
6- مناقب آل أبی‌طالب، ج 4، ص 10، نقل از شرح الأخبار.

تعریف کفر و عناد
در تفسیر آیه‌ی 24 سوره‌ی ق «ألقیا فی جهنم کل کفار عنید» «خداوند فرمان می‌دهد که کافر متکبر لجوج را در جهنم افکنید.» فضل می‌گوید از امام حسن علیه‌السلام پرسیدم: «کفار» چه کسانی هستند؟.
قال علیه‌السلام:
الکافر بجدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قلت: و من العنید؟.
قال: الجاحد حق علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(«کفار» آن کسی است که جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را انکار نماید. گفتم: پس «عناد کننده»، کیست؟. فرمود: آن کس که حق علی بن ابی‌طالب را انکار کند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 66، ص 358، ب 11، ط. بیروت.
2- بشارة المصطفی، ص 49.

ارزش سکونت در کوفه:
یکی از شهرهایی که سکونت در آن مستحب است و به آن سفارش شده شهر کوفه است. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی آن می‌فرماید:
قال علیه‌السلام:
لموضع الرجل فی الکوفة أحب الی من دار بالمدینة. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(به اندازه‌ی کف پایی زمین در کوفه، محبوب‌تر است، نزد من، از خانه‌ای در مدینه.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 52، ص 386، ح 198، ب 27، و ج 97، ص 385، ح 1، ب 6.
2- مستدرک الوسایل، ج 10، ص 264، ب 32، ح 1 / 11977.
3- یوم الخلاص، ص 320.

کفایت نماز جمعه از نماز ظهر

از سلم بن عیاض روایت شده است که گفت: از امام حسن علیه‌السلام پرسیدم: آیا دو رکعت نماز جمعه از بقیه‌ی نماز ظهر (چهار رکعت) کفایت می‌کند.

قال علیه‌السلام: هما فاضیتان مما سواهما. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (آن دو رکعت از بقیه کفایت می‌کنند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- مجمع الزواید، ج 2، ص 191، صلاة الجمعة.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 669، ح 25.

خوارزمی می‌گوید:
شخص موثقی گفت:مروان بن حکم، حسن بن علی علیه‌السلام را ناسزا گفت و چون خاموش شد، امام حسن علیه‌السلام فرمود:من اثر گناه تو را پاک نمی‌کنم، و لیکن دیدار من و تو نزد خدا باشد که اگر راست گفتی، خدا پاداش راستی‌ات دهد، و اگر دروغ گفتی، خدا سزای دروغت دهد، و خدا کیفر دهنده‌تر از من است. [1] .
و نیز می‌گوید:و نقل شده است:
یکی از غلامان امام حسن علیه‌السلام، گناهی کرد که کیفر داشت، و فرمود:تا او را بزنند، و او گفت:مولای من! (و العافین عن الناس) [2] ؛ و آن عفوکنندگان [خطای] مردم.
فرمود:تو را بخشیدم.
غلام گفت:(والله یحب المحسنین) [3] ؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.
فرمود:تو در راه خدا آزادی، و [نیز] دو برابر آنچه به تو بخشیدم نزد من داری. [4] .
ابن‌عساکر با سند خود نقل کرده است:
مردی که با علی علیه‌السلام دشمنی می‌کرد، به مدینه آمد و درمانده شد و توشه و مرکبی نداشت و از درماندگی خود، نزد یکی از اهل مدینه شکوه برد. او گفت:نزد حسن بن علی علیه‌السلام بشتاب. و آن مرد گفت:من به این وضع، جز در راه [کینه‌ی] حسن، و پدر حسن نیفتاده‌ام. و به او گفته شد:خیری نمی‌یابی مگر از حسن علیه‌السلام. و او [به ناچار] نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و از درماندگی خود شکایت کرد، و امام حسن علیه‌السلام دستور داد تا توشه و مرکب به او بدهند، و او گفت:«خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد» و به امام حسن علیه‌السلام گفته شد:کسی که تو و پدر تو را دشمن می‌دارد، نزد شما می‌آید و شما به او توشه و مرکب می‌دهی؟! فرمود:آیا آبروی خد را در برابر توشه و مرکبی، از او خریداری نکنم؟! [5] .

پی نوشت ها:
[1] مقتل الحسین علیه‌السلام:131.
[2] آل عمران، آیه‌ی 134.
[3] همان.

[4] مقتل الحسين عليه‌السلام:131.
[5] تاريخ ابن‌عساكر (ترجمة الامام الحسن عليه‌السلام):149، ح 251.

گوشواره‌های عرش پروردگار

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
حسن و حسین (علیهماالسلام)، دو گوشواری عرش خداوند هستند، حق تعالی به بهشت فرمود:
من رکنهای تو را به حسن و حسین زینت دادم. پس بهشت بر خود بالید چنانچه عروس بر خود می‌بالد [1] .

پی نوشت ها:
[1] جلاء العیون: 1 / 365.

گروهی ستمگر

اسماء بنت عمیس می‌گوید:
در همان ساعت که امام مجتبی علیه‌السلام قدوم مبارکش را به زمین نهاد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
گروهی ستمگر و ظالم او را شهید خواهند کرد، اما این خبر را به مادرش مگو، چون در این حال برایش ضرر دارد [1] .

پی نوشت ها:

[1] جلاء العیون: 2 / 342.

گوشواره‌های عرش خداوند

می‌گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حسن و حسین، دو گوشواره‌ی عرش خداوند هستند. حق تعالی به بهشت گفت: «من رکنهای ترا به حسن و حسین زینت داده‌ام، پس بهشت بر خود بالید چنانچه عروس بر خود می‌بالد.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] ارشاد شیخ مفید.

گوش به دعای مادر

امام حسن مجتبی علیه‌السلام، در آن شب، همه‌اش کلمات مادرش - که در گوشه‌ای از اطاق، رو به قبله کرده است - گوش می‌داد. رکوع و سجود و قیام و قعود مادر را، در آن شب که شب جمعه بود، تحت نظر داشت.
امام حسن علیه‌السلام، با این که هنوز کودک بود، مراقب بود ببیند مادرش که این همه درباره‌ی مردان و زنان مسلمان دعای خیر می‌کند و یک یک آنها را نام می‌برد و از خدای بزرگ، برای هر یک از آنها سعادت و رحمت و خیر و برکت می‌خواهد، برای شخص خودش، از خداوند متعال چه چیزی را مسألت می‌کند.
امام حسن علیه‌السلام، آن شب را تا صبح نخوابید و مراقب کار مادرش، صدیقه‌ی مرضیه، حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام بود. او، همه‌اش منتظر بود که ببیند مادرش درباره‌ی خودش چگونه دعا می‌کند و از خداوند متعال برای خودش، چه خیر و سعادتی را می‌خواهد.
آن شب صبح شد و به عبادت و دعا درباره‌ی دیگران گذشت و امام حسن علیه‌السلام، حتی یک کلمه نشنید که مادرش، برای خودش دعا کند.
امام حسن علیه‌السلام، صبح به مادر بزرگوارش گفت: مادرجان! چرا من هر چه گوش کردم، تو درباره‌ی دیگران دعای خیر کردی، ولی درباره‌ی خودت، یک کلمه هم دعا نکردی؟!
مادر مهربانش پاسخ داد:
«یا بنی! الجار، ثم الدار».
یعنی: «پسرک عزیزم! اول همسایه، بعد خانه‌ی خود.»[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 10، ص 25؛ طبق نقل داستان راستان، صص 87،88؛ داستان 24.

گل خوشبوی دنیا و آخرت

شیخ طبرسی نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:پیامبر صلی الله علیه و آله با دو دست (مبارک) خود گل سرخی به من بخشید و فرمود:این، سرور [گل‌های] خوشبوی اهل دنیا و آخرت است. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مکارم الاخلاق:42.

گفتگوی حسن(ع) با پدر پیرامون ابن زیاد

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از حنان بن سدیر، از پدر خود (سدیر بن حکیم) از جد خود (صهیب) نقل کرده است:
روزی میثم تمار به من گفت:اباحکیم! می‌خواهم خبری را که رخ خواهد داد و حق است، برایت بگویم. گفتم:اباصالح! کدام خبر؟ گفت:امسال من (از کوفه) به مکه می‌روم. در بازگشت، وقتی به قادسیه برسم، این ناپیدا نسب - ابن‌زیاد - شخصی را با 100 سواره می‌فرستد تا مرا نزد او ببرند، و [چون نزد او رفتم] به من می‌گوید:تو از آن زن دربه‌در ناپاک آتش گرفته‌ای هستی که پوستش (از لاغری) بر او خشکیده بود. به خدا سوگند، دست و پایت را قطع خواهم کرد! و من می‌گویم:خدا تو را نبخشاید. به خدا سوگند! علی علیه‌السلام بهتر از حسن علیه‌السلام تو را شناخت؛ آن زمان که آن حضرت تازیانه بر سرت نواخت و حسن علیه‌السلام گفت:پدرجان! او را نزن. او ما را دوست دارد و دشمن دشمنان ماست. علی علیه‌السلام فرمود:آرام، فرزندم! به خدا سوگند! من به او از تو داناترم. سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، او یاور دشمن تو، و دشمن یاور توست.
میثم تمار گفت:در این هنگام، او دستور می‌دهد که مرا دار بزنند. در اسلام، من اولین کسی از این امت خواهم بود که با بند، لگامش زنند. چون روز سوم فرارسد، گویی که آفتاب غروب کرده و نکرده، از بینی‌ام خونی بر سینه و محاسنم روان شود.
ابوحکیم گفت:ما منتظر بودیم. چون روز سوم شد، گویی که آفتاب غروب کرده و نکرده، خونی از بینی او بر سینه و محاسنش جریان یافت.
ما، هفت نفر از خرمافروشان هم‌پیمان شدیم تا [جسد] او را برداریم. شبانه - در حالی که نگهبانان کشیک می‌دادند - آمدیم. نگهبانان آتش افروخته بودند؛ از این رو، آتش میان ما و ایشان حائل شد. ما او را بر تابوتی نهادیم و تا کنار نهر آبی در جای رفت و آمد شتران رساندیم و او را در آن جا دفن کردیم، و تابوت را در همان جا، در ویرانه‌ای انداختیم. چون صبح شد، اسب سواران را به جست و جو واداشتند، ولی چیزی نیافتند.
ابوحکیم گفت:روزی میثم به من گفت:اباحکیم! آیا می‌پنداری که مالیات این مکان پرداخت نخواهد شد؟ اگر زندگانی‌ات به درازا کشد، [خود یا فرزندانت] مالیات این مکان را به مردی که در خانه‌ی ولید بن عقبه است و زراره نام دارد، به ناچار پرداخت خواهی کرد. سدیر [نوه‌ی ابوحکیم] گفت:من آن مالیات را به مردی در خانه‌ی ولید بن عقبه به نام زراره، با خواری پرداخت کردم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] اختیار معرفة الرجال 1:294 ح 138.

گسیل مردم برای نبرد با معاویه

ابن‌اعثم می‌گوید:
حسن بن علی علیه‌السلام به کارگزاران خود، نامه نوشت و آنان را به خویشتن داری، توصیه کرد. پس از مدتی، حسن علیه‌السلام مردم را به نبرد با معاویه فراخواند و مغیرة بن نوفل بن حارث را خواست و جانشین خود در کوفه کرد و خود با بیش از چهل هزار نفر حرکت کرد تا در دیر عبدالرحمن اردو زد. سپس قیس بن عباده را خواست و او را فرمانده 1000 نفر کرد و آنان را پیشاهنگ سپاه قرار داد. قیس بن عباده حرکت کرد و از راه فرات، آهنگ شام کرد. حسن بن علی علیه‌السلام حرکت کرد تا به ساباط مدائن رسید و چند روز در آن جا توقف کرد. و چون خواست کوچ کند، برخاست و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود:ای مردم! شما با من بیعت کردید که سازش کنید با هر که سازش کنم، و بجنگید با هر که بجنگم. سوگند به خدا! من اینک آن چنانم که بر هیچ یک از این امت - در شرق باشد یا غرب - تاب کینه‌ورزی [و دشمنی]، و آنچه را در جاهلیت، ناگوارتان بود، ندارم. انس، آسودگی و آشتی میان مردم، از جدایی، ناامنی، کینه‌ورزی و دشمنی - که شما خواهانید - بهتر است، والسلام. [1] .
ابوالفرج می‌گوید:
... سپس حسن بن علی علیه‌السلام با سپاهی بزرگ و تجهیزاتی خوب، به راه افتاد تا به دیر عبدالرحمن رسید و 3 روز در آن جا توقف کرد، تا مردم جمع شدند. آنگاه عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب را خواست، و فرمود:پسرعمو! اینک 12000 نفر از شجاعان عرب و قاریان این دیار را، که هر یک همچون یک گردان هستند، با تو می‌فرستم. با آنان رهسپار شو. با آنان خوش‌رفتار و خوش‌رو باش. بال خود را برای آنان بگستران و آنان را نزدیک خود ساز؛ زیرا آنان بازمانده‌ی مورد وثوق امیرمؤمنانند. آنان را از کنار فرات ببر، تا از فرات بگذری و به «مسکن» برسی. باز برو تا با معاویه روبه‌رو شوی. و چنانچه او را دیدی، دست نگه دار تا من برسم. من از پی تو، شتابان می‌آیم. هر روز باید به من گزارش بدهی. با این دو نفر - قیس بن سعد و سعید بن قیس - مشورت کن. اگر معاویه را دیدی، تا او به نبرد با شما نپرداخت، با او نجنگ. اگر او جنگ را شروع کرد، تو هم بجنگ. اگر برای تو حادثه‌ای پیش آمد، قیس بن سعد، فرمانده‌ی این سپاه است؛ اگر او نیز حادثه‌ای دید، سعید بن قیس فرماندهی خواهد کرد.
سپس آنچه خواست، به او فرمود. عبیدالله رفت تا به شینور، و از آن جا به شاهی رسید، سپس از راه فرات و فلوجه رفت تا به مسکن رسید. [2] .

پی نوشت ها:
[1] الفتوح 3:289.
[2] مقاتل الطالبيين:62.

گزارش نزول آیات به مادر

وقتی وحی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌شد. امام حسن علیه‌السلام در مسجد آن را فراگرفته و به مادر خود گزارش می‌داد. علی علیه‌السلام هرگاه وارد منزل می‌شد می‌دید که فاطمه از نزول آیات باخبر است، روزی پرسید: از کجا آگاه می‌شود؟ حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: فرزندت حسن قبل از شما به منزل آمده و گزارش می‌دهد.

امام علیه‌السلام روزی برای شنیدن سخنان امام حسن علیه‌السلام زودتر به منزل آمد و پشت پرده پنهان شد، امام حسن علیه‌السلام در آن روز زبانش به لکنت افتاد، وقتی حضرت فاطمه علیهاالسلام دلیل آن را پرسید، امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

لا تعجبین یا أماه فان کبیرا یسمعنی، فاستماعه قد أوقفنی [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مادر! در شگفت مباش، زیرا بزرگی به سخنم گوش فرا می‌دهد و این شنود او مرا به لکنت انداخته است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 43، ص 338، ح 11.

2- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 8.

گریه به هنگام بیماری پیامبر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام بیماری فرمود: علی و اسامة بن زید را صدا کنید. وقتی آن دو حاضر شدند پیامبر دست‌ها را بر شانه‌ی آن دو قرار داد و به سوی خانه‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام حرکت کرد، وقتی بر فاطمه وارد شد سر مبارک خود را بر دامان فاطمه نهاد؛ در این زمان امام حسن و امام حسین علیهماالسلام گریه‌کنان می‌فرمودند:

أنفسنا لنفسک الفداء و وجوهنا لوجهک الوقاء یا رسول الله [1] .

(جان‌های ما فدای جانت باد و هستی ما سپر بلای وجودت، ای فرستاده‌ی خدا!!.)

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 22، ص 509، ح 9 به نقل از امالی صدوق.

گفتار، معیار ارزیابی انسان

اهمیت زبان در زندگی انسان به حدی روشن است که نیازمند به استدلال نیست، در عین حال همین زبان؛ معیار ارزیابی انسان‌ها نیز هست زیرا به قول سعدی:

تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد

امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی اینکه گفتار انسان معیار ارزیابی او به حساب می‌آید فرمود:

قال علیه‌السلام:

کفاک من لسانک ما أوضح لک سبیل رشدک من غیک. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کافی است تو را از گفتارت، به مقداری که راه و روشت شناخته شود و معلوم شود که در مسیر هدایتی یا گمراه هستی.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 114.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 725، ح 79.
3- نزهة الناظر، ص 72، ح 16.

گفتگو با قاتل، پس از دستگیری

ابن‌ملجم پس از ضربت زدن به علی علیه‌السلام گریخت، وقتی او را دستگیر نموده و نزد امام حسن علیه‌السلام آوردند به او فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا ویلک یا لعین یا عدو الله أنت قاتل أمیرالمؤمنین و مثکلنا امام المسلمین هذا جزاؤه منک حیث آواک و قربک و أدناک و آثرک علی غیرک؟ و هل کان بئس الامام لک حتی جازیته هذا الجزاء یا شقی؟.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وای بر تو، ای لعنت شده! ای دشمن خدا! تو قاتل امیرمؤمنان و عزادار کننده ما در غم امام مسلمانانی. این پاداش او بود از دست تو که تو را پناه داد و به خویشتن نزدیک ساخت و تو را بر دیگری مقدم داشت و آیا امام بدی برای تو بود که او را چنین پاداش دادی؟ ای ستمکار!.)
آنگاه پدر بزرگوارش را بوسید و رو نموده و گفت: ای پدر! این قاتل توست که خداوند گرفتارش کرد. ولی امام علیه‌السلام به خواب رفته بود.

گفتگو با قاتل علی قبل از قصاص

پس از دفن امام علی علیه‌السلام امام حسن علیه‌السلام ابن‌ملجم را احضار نموده و به او فرمود:

قال علیه‌السلام: یا عدو الله قتلت أمیرالمؤمنین و اعظمت الفساد فی الدین. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (ای دشمن خدا! امیرمؤمنان را کشتی و فساد بس بزرگی در دین انداختی.) سپس فرمان داد گردنش را بزنند.

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 42، ص 232.

گفتگوی امام حسن با ابن ملجم قبل از قصاص

ابن‌ملجم پس از شهادت علی علیه‌السلام از امام حسن علیه‌السلام مهلت خواست و گفت: مهلت بده تا خبر کشته شدن معاویه از شام برسد، تا اگر رفیقم معاویه را نکشت، من او را بکشم.
قال علیه‌السلام:
هیهات و الله لا تشرب الماء البارد أو تلحق روحک بالنار. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هیهات! سوگند به خدا که آب خنک نخواهی نوشید، مگر آن که به آتش ملحق خواهی شد.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تیسیر المطالب، ص 58.
2- مقاتل الطالبیین، ص 54.

گریه

ارزش گریه بر مصایب اهل بیت علیهم‌السلام :
یکی از راه‌های مبارزه‌ی منفی شیعه با جباران و غاصبان حقوق اهل بیت علیهم‌السلام، گریه بر مصایب ومظلومیت‌های آنهاست که از طریق ائمه‌ی دین علیهم‌السلام هم بر آن تأکید شده است. زیرا گریه نوعی تولی «ولایت پذیری و با دوستان خدا دوست بودن» به پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام او و تبری «بیزاری» از دشمنان آنهاست. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی همین مسئله فرمود:
قال علیه‌السلام:
من دمعت عیناه فینا دمعة أو قطرت عیناه فینا قطرة اعطاه الله عزوجل الجنة. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(کسی که چشم او برای ما به اندازه‌ی نمی اشکبار شود، یا از چشمانش قطره‌ی اشکی به خاطر ما فرو ریزد، خدای بزرگ به او بهشت را ارزانی می‌دارد.)

پی نوشت ها:
[1] ملحقات احقاق الحق، ج 24، ص 668، (به نقل از توضیح الدلایل، ص 316، شهاب الدین احمد شیرازی حسینی شافعی، نسخه‌ی خطی).

گفتار، معیار ارزیابی انسان

اهمیت زبان در زندگی انسان به حدی روشن است که نیازمند به استدلال نیست، در عین حال همین زبان؛ معیار ارزیابی انسان‌ها نیز هست زیرا به قول سعدی:

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی اینکه گفتار انسان معیار ارزیابی او به حساب می‌آید فرمود:

قال علیه‌السلام:

کفاک من لسانک ما أوضح لک سبیل رشدک من غیک. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کافی است تو را از گفتارت، به مقداری که راه و روشت شناخته شود و معلوم شود که در مسیر هدایتی یا گمراه هستی.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 114.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 725، ح 79.

3- نزهة الناظر، ص 72، ح 16.

لبیک گفتن نخل خرما

محمد بن اسحاق می‌گوید: روزی من در نخلستان بودم، دیدم که امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام در حال بازی کردن می‌باشند.
در آن هنگام امام حسن علیه‌السلام صدا زد: «ای نخل!»
بعد ناگهان شنیدم که نخل با گفتن لبیک پاسخ او را داد و بسوی آن حضرت آمد چنان که فرزندی بسوی پدرش می‌دود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز.

لیست اسامی شیعه

حذیفه یمانی حکایت کند:
روزی معاویه، امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه را نزد خود احضار کرد؛ و چون حضرت از مجلس معاویه مرخّص گردید، رهسپار مدینه شد و من نیز همراه آن حضرت بودم.
در مسیر راه، شتری جلوتر از ما حرکت می کرد؛ و حضرت بیش از هر چیز متوجّه و مواظب آن شتر بود و برای باری که بر پشت آن شتر حمل می شد اهمیت بسیاری قائل بود.
عرض کردم: یا ابن رسول الله! چرا برای بار این شتر اهمیت زیادی قائل هستید، مگر در آن ها چیست؟
حضرت فرمود: داخل آن ها دفتری وجود دارد، که لیست اسامی تمام شیعیان و دوستان ما - اهل بیت عصمت و طهارت - در آن ثبت شده و موجود می باشد.
به ایشان گفتم: فدایت گردم، ممکن است آن را به من نشان دهی، تا ببینم آیا اسم من نیز در آن لیست هست یا خیر؟
امام علیه السلام فرمود: فردا صبح اوّل وقت مانعی ندارد.
پس هنگامی که صبح شد و من چون سواد نداشتم، به همراه برادر زاده ام - که او نیز همراه کاروان و اهل خواندن و نوشتن بود - دو نفری نزد حضرت آمدیم.
امام مجتبی علیه السلام فرمود: برای چه در این موقع آمده اید؟
عرض کردم: برای وعده ای که دیروز عنایت نمودی.
فرمود: این کیست، که او را همراه خود آورده ای؟
گفتم: او برادر زاده ام می باشد.
امام علیه السلام بعد از آن دستور داد: بنشینید؛ و سپس به یکی از غلامان خود فرمود: آن دفتری که لیست اسامی شیعیان و دوستان ما در آن ثبت شده است، بیاور.
همین که آن دفتر را آورد و برادر زاده ام مقداری از آن را مطالعه و نگاه کرد، گفت: این نام خودم می باشد که نوشته است.
گفتم: نام مرا پیدا کن؛ و او دفتر را ورق زد و چند سطری از آن را خواند و آن گاه گفت: این هم نام تو.
و من بسیار خوشحال و شادمان شدم.
حذیفه در پایان افزود: برادر زاده ام در رکاب امام حسین علیه السلام شرکت کرد و به درجه رفیع شهادت نایل آمد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] بصائر الدّرجات: ص 172، ج 6، مدينة المعاجز: ج 3، ص 337، ح 920، بحار الأنوار: ج 26، ص 124، ح 190.

لباسش را به عمویش عقیل داد

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از عبدالصمد نقل کرده است که او گفت:
به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم:ای اباعبدالله! حدیث عقیل را برای ما بیان فرما. آن حضرت فرمود:عقیل به کوفه، نزد شما آمد. علی علیه‌السلام - در حالی که پیراهنی بلند به تن داشت - در صحن مسجد نشسته بود. عقیل از او درخواستی کرد. آن حضرت فرمود:می‌نویسم تا از ینبع [1] [مالی] به تو بدهند. عقیل عرض کرد:آیا غیر از این چیزی نیست؟ آن حضرت فرمود:نه. در این هنگام، حسن علیه‌السلام آمد و علی علیه‌السلام به او فرمود:برای عمویت دو جامه بخر. حسن علیه‌السلام دو جامه خرید. عقیل گفت:فرزند برادرم! این چیست؟ فرمود:این [از نوع] لباس امیرمؤمنان علیه‌السلام است! سپس عقیل جلو آمد و نزد علی علیه‌السلام نشست. عقیل دست خود را به این دو جامه می‌زد و [خطاب به خود] می‌گفت:أبایزید! [2] چه لباس نرمی! امیرمؤمنان فرمود:حسن جان! به عمویت کمک کن. حسن علیه‌السلام عرض کرد:به خدا سوگند! هیچ پولی ندارم. علی علیه‌السلام فرمود:پس بگو یکی از لباس‌هایت را برایش بیاورند. حسن علیه‌السلام یکی از لباس‌های خود را به عقیل داد. سپس حضرت علیه‌السلام (به محمد حنفیه) فرمود:محمد! به عموی خود کمک کن. محمد عرض کرد:به خدا سوگند! پولی ندارم. علی علیه‌السلام فرمود:پس یکی از لباس‌های خود را به او بده...
عقیل گفت:ای امیرمؤمنان! اجازه بده نزد معاویه بروم. فرمود:آزادی. پس عقیل به سوی معاویه رهسپار شد. خبر آن به معاویه رسید. معاویه [به اطرافیان خود] گفت:به چابک‌ترین مرکب‌های خود سوار شوید و از زیباترین لباس‌های خود بپوشید؛ زیرا عقیل به سوی شما می‌آید. معاویه تخت خود را بیرون زد و چون عقیل نزد او آمد، گفت:ای ابایزید! خوش آمدی! به چه منظور دور افتاده‌ای؟ عقیل گفت:طلب دنیا از جاهایی که امیدش می‌رود. معاویه گفت:کامیاب شده‌ای و درست آمده‌ای. دستور دادم 100000 (درهم یا دینار) به تو بدهند. معاویه 100000 (درهم یا دینار) به او داد.
سپس گفت:نظرت درباره‌ی سپاهی که دیدی؛ سپاه من و سپاه علی، چیست؟ عقیل گفت:در جمع بگویم یا تنها؟ معاویه گفت:نه، در میان جمع بگو. عقیل گفت:بر سپاه علی گذر کردم و از آنان شبی چون شب پیامبر صلی الله علیه و آله و روزی چون روز پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم؛ جز آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میانشان نبود. بر سپاه تو گذر

کردم و با اولین کسی که روبه‌رو شدم، ابوالاعور [3] و گروهی از منافقان و تبعید شدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ جز آن که ابوسفیان در میانشان نبود.
معاویه سکوت کرد، تا این که مردم رفتند و گفت:ابایزید! تو با من چکار کردی؟! عقیل گفت:مگر من به تو نگفتم:در میان مردم بگویم یا تنهایی، و تو نخواستی؟! معاویه گفت:پس اینک از دشمنم [چیزی بگو و غصه‌ی دلم]بهبود بخش. عقیل گفت:این، بماند تا وقت رفتن.
چون روز بعد فرارسید، عقیل کیسه‌ها و بار و بنه‌ی خود را بست و به سوی معاویه رهسپار شد. معاویه اطرافیان خود را جمع کرده بود. عقیل چون نزد او رسید، گفت:ای معاویه! در جانب راست تو چه کسی است؟ معاویه گفت:عمرو بن عاص. عقیل خود را به خنده زد و گفت:همه‌ی قریش می‌دانند که هیچ کس بهتر از پدر او بزهای قریش را نمی‌شمرد. سپس پرسید:این کیست؟ معاویه گفت:ابوموسی. باز خود را به خنده زد و گفت:همه‌ی قریش در مدینه می‌دانند که در آن جا، زنی خوشبوتر از یقه‌ی پیراهن مادر او نبود.
معاویه گفت:ابایزید! از من بگو. عقیل گفت:حمامه را می‌شناسی؟! سپس به راه افتاد (و رفت)، در دل معاویه آشوبی افتاد، (با خود) گفت:مادری از مادرانم را نمی‌شناسم؟! پس دو نفر از نسب شناسان شامی را خواست و گفت:از یکی از مادرانم که نامش «حمامه» است و من او را نمی‌شناسم، خبر دهید. آنان گفتند:تو را به خدا! امروز از ما این را مخواه. معاویه گفت:بگویید وگرنه گردنتان را می‌زنم. شما درامانید. آنان گفتند:حمامه، جده‌ی هفتم ابوسفیان است که زناکار بود و در خانه‌ی خود از دنیا رفت.
امام صادق علیه‌السلام فرمود:عقیل از نسب شناس‌ترین مردم بود. [4] .

پی نوشت ها:
[1] امیرمؤمنان علیه‌السلام در ینبع، املاک و چشمه‌هایی داشت که همه را (در راه خدا) وقف نموده بود. (معارف و معاریف، ج 10، ص 619.(.
[2] أبایزید - چنان که از ذیل داستان پیداست - کنیه‌ی عقیل است.
[3] ابوالاعور از مشرکانی بود که در جنگ احد، علیه سپاه اسلام جنگید. او از دوستان آل ابوسفیان و از دشمنان حضرت علی علیه‌السلام بود. (معارف و معاریف، ج 1، ص 329 (.
[4] امالی:723 ح 1524.

لقب ابوتراب برای امیرالمومنین

از عمار یاسر نقل شده که گفت: در غزوه‌ی «ذیل العشیرة» همه‌ی ما در خواب بودیم و با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شدیم که به علی علیه‌السلام فرمود:
(ای اباتراب (و این زمانی بود که چهره‌ی آن حضرت به خاطر سجده، خاک آلوده بود) آیا می‌دانی
شقی‌ترین مردم کیست؟ شقی‌ترین مردم، پی کننده‌ی ناقه‌ی ثمود (صالح) و رنگین کننده‌ی تو به خونت است).
بنا به نقل امام حسن علیه‌السلام امام علی علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: علت نامگذاری او به ابوتراب چیست؟ پیامبر فرمود: «خداوند مباهات می‌کند به کسی که کاری مثل کار تو انجام دهد و بقعه‌های زمین نیز به آن شهادت خواهند داد.»
از امام مجتبی علیه‌السلام پرسیدند: چرا به امام علی علیه‌السلام لقب ابوتراب دادند؟
قال علیه‌السلام:
فکان علیه‌السلام، یعفر خدیه و یطلب الغریب من البقاع لتشهد له یوم القیامة، فکان اذا رآه و التراب فی وجهه یقول: یا أباتراب افعل کذا و یخاطبه بما یرید [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مکان‌های دور از شهر (که در آن سرزمین کمتر عبادت خدا انجام می‌شد) می‌رفت و گونه‌های خویش را بر زمین می‌نهاد (و به عبادت مشغول می‌شد) تا آن زمین در قیامت بر سجده‌ی او شهادت دهند. از این رو هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با سر و روی غبار آلود می‌دید، خطاب به ایشان می‌فرمود: ای اباتراب بر فلان کار اقدام کن. و سپس دستورات خویش را به حضرت علی علیه‌السلام ابلاغ می‌کرد.)

پی نوشت ها:
[1] 1- المقتطفات، ج 2، ص 343، س 10.
2- بحارالأنوار، ج 35، ص 61، س 6.

لباس روز عید

یک روز عید، امام حسن و امام حسین علیه‌السلام که کودک بودند، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و اظهار داشتند:
یا جداه الیوم یوم العید و قد تزین اولاد العرب بألوان اللباس و لبسوا جدید الثیاب و لیس لنا ثوب جدید و قد توجهنا لجنابک عیدیتنا منک، و لا نرید سوی ثیاب نلبسها. [1] .
(ای جد بزرگوار! امروز روز عید است و اطفال عرب جامه‌های نو و رنگارنگ پوشیده‌اند و ما جامه‌ی نو نداریم و برای آن خدمت شما آمده‌ایم، تا عیدی خود را از شما دریافت کنیم، و جز لباسی که آن را بپوشیم، چیز دیگری نمی‌خواهیم.)
چون در منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباسی متناسب آن دو بزرگوار نبود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فکر فرو رفت که تقاضایشان را چگونه پاسخ گوید؟. ناگاه حضرت جبرئیل نازل شد و گفت:
ای رسول خدا، از فرزندانت بپرس چه رنگی را در لباس دوست دارند تا به اذن خدا فراهم شود.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به حسن کرد و فرمود: چه رنگی را دوست داری؟.
امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: اریدها خضراء (من رنگ سبز را دوست دارم)
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به حسین علیه‌السلام کرد و فرمود: شما چه رنگی را دوست داری؟.
امام حسین علیه‌السلام جواب داد: یا جداه اریدها حمراء (من رنگ سرخ را دوست دارم.)
پس از درخواست و تعیین رنگ لباس، با دخالت جبرئیل و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس‌ها فراهم شد. امام حسن علیه‌السلام لباس سبز و امام حسین علیه‌السلام لباس سرخ را پوشیدند و سرگرم بازی شدند.
جبرئیل که به رنگ لباس آن عزیزان نگاه کرد، گریست.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: برادرم جبرئیل! در روز عید که روز شادی است، چرا گریه می‌کنی؟.
جبرئیل پاسخ داد: (به یاد سرانجام این عزیزان افتادم، که حسن را با زهر مسموم می‌کنند و رنگ بدن او سبزگونه می‌شود. و امروز او رنگ سبز را برگزید. و حسین را با شمشیر شهید می‌کنند که در خون خود می‌غلطد که امروز رنگ سرخ را برای لباس خود انتخاب کرد.)

با شنیدن این خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز گریست.
و در حدیث دیگری آمده است: امام رضا علیه‌السلام فرمود: عیدی آمد و امام حسن و امام حسین علیه‌السلام لباس نو نداشتند، به مادرشان فاطمه علیهاالسلام گفتند:
یا اماه قد تزینوا صبیان المدینة الا نحن فما لک لا تزیننا بشیء من الثیاب فها نحن عرایا کما ترین. [2] .
(مادرجان، کودکان مدینه آراسته شده‌اند، جز ما. تو را چه می‌شود که ما را به چیزی از لباس نمی‌آرایی. هم اینک ما برهنه‌ایم، همچنان که می‌بینی.)
حضرت فاطمه علیهاالسلام به آنان فرمود: نور چشمان من! پیراهن‌های شما نزد خیاط است [3] ، انشاء الله تا شب آماده می‌شود.
وقتی شب فرا رسید، بچه‌ها دوباره از لباس عید پرسیدند، حضرت فاطمه علیهاالسلام به گریه افتاد و فرمود: هرگاه خیاط بیاید، شما را شادمان می‌کنم. چون شب عید فرارسید کسی بر درب کوبید. حضرت فاطمه علیهاالسلام پرسید: چه کسی درب را می‌کوبد؟.
صدا آمد که: خیاط هستم، لباس‌های حسنین را آوردم. وقتی فاطمه درب را گشود، دید مردی با هیبت و وقار دستاری را به او داد و گفت: این لباس عیدی حسنین است و رفت.
وقتی آن را گشودند دیدند، دو جامه و دو شلوار و دو ردا و دو عمامه و دو جفت کفش بچه‌گانه است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز عید به منزل فاطمه علیهاالسلام آمد و بچه‌ها را در لباس‌های نو و فاخری دید. فرمود: دخترم! خیاط را شناختی؟ گفت: نه. فرمود: آن رضوان، خازن بهشت بود، جبرییل مرا از این جریان آگاه ساخت.

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 44، ص 245، ح 45.
2- مدینة المعاجز، ج 3، ص 325، ح 73 / 911.
[2] 1- بحارالأنوار، ج 43، ص 289، ح 52.
2- مدینة المعاجز، ج 3، ص 323، ح 72 / 910.
[3] قابل ذکر است که این جمله، یک امر عرفی است که پیراهن نزد خیاط است، و چه بسا توریه باشد، که هرگز کذب از ناحیه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام تلقی نمی‌شود.

روزی مرد فقیری به آن بزرگوار مراجعه کرد و درخواست کمک نمود. اتفاقا در آن هنگام امام مجتبی علیه‌السلام پولی در دست نداشت و از طرف دیگر از این که فرد تهیدستی از در خانه‌اش ناامید برگردد، شرمسار بود، لذا فرمود:

- آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟

- چه کاری؟

- امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار شده است، ولی هنوز کسی به او تسلیت نگفته است، نزد خلیفه می‌روی و با سخنانی که به تو یاد می‌دهم، به وی تسلیت می‌گویی، از این راه به هدف خود می‌رسی.

- چگونه تسلیت بگویم؟

- وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو:

«الحمدلله الذی سترها بجلوسک علی قبرها و لا هتکها بجلوسها علی قبرک.»

(حاصل مضمون آن که: حمد خدا را که اگر دخترت پیش از تو از دنیا رفت و در زیر خاک پنهان شد، زیر سایه‌ی پدر بود، ولی اگر خلیفه پیش از او از دنیا می‌رفت چه بسا دختر تو دربدر می‌شد و ممکن بود مورد هتک حرمت واقع شود).

مرد فقیر به این ترتیب عمل کرد.

این جمله‌های عاطفی در روان خلیفه اثر عمیقی بر جای نهاد و از حزن و اندوه وی کاست و دستور داد جایزه‌ای به وی بدهند.

آنگاه پرسید: «این سخن از آن تو بود؟»

گفت: «نه، حسن بن علی علیه‌السلام آن را به من آموخته است.»

خلیفه گفت: «راست می‌گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است.» [1]
.

پی نوشت ها:

[1] شریف القرشی، باقر، حیاة الامام الحسن، ط 2، نجف، مطبعة الآداب، 1384 ه ق، ج 1، ص 302.

منزلت امام حسن نزد پیامبر

طبرانی با سند خود از عمیر بن اسحاق نقل کرده است:
أبوهریره با حسن بن علی علیه‌السلام دیدار کرد و گفت:پیراهن خود را بالا ببر تا جایی را ببوسم که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بوسد. پس شکم خود را آشکار کرد و او بر ناف آن حضرت دست نهاد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] المعجم الکبیر 94:3، ح 2764 و 2765 و در مجمع الزوائد 177:9، آمده است:امام حسن علیه‌السلام شکم خود را گشود و او آن را بوسید. در روایتی آمده است:ناف آن حضرت را بوسید.

مذمت اصحاب بخاطر عدم اهتمام به جهاد

به خدا سوگند ما هرگز در مبارزه با مردم شام پشیمانی و تردیدی نداریم، ما اکنون با دشمن با سلامت و صبر می جنگیم، پس سلامت با دشمنی و صبر با ناراحتی مخلوط شده است، و شما آن روز که (در جنگ صفین) همراه ما بودید، دینتان پیشاپیش دنیایتان بود، ولی امروز دنیایتان دین شما را به پشت سر افکنده است، و ما برای شما و شما برای ما بودید، اما اکنون دشمن ما شده اید.
و در برابر دو گروه از کشته شدگان قرار دارید: کشته هائی که در صفین بودند و برآنها می گریید، و کشته هایی که در نهروان خواستار انتقام آنهائید، گریه کننده خوار، و انتقامجو خواستار انتقام است.
و معاویه ما را به کاری می خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده اید، بر او حمله می بریم، و با ضربه های شمشیر بر او فرمان می رانیم، و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می پذیریم و به درخواستش رضایت می دهیم.
هنوز سخنان امام پایان نیافته بود، که از همه سوی لشکر فریاد برآمد: زنده می مانیم، زنده می مانیم.
خطبته فی ذم اصحابه لتثاقلهم عن الجهاد
اما والله ما ثنانا عن قتال اهل الشام ذلة و لاقلة، و لکن کنا نقاتلهم بالسلامة و الصبر، فشیبت السلامة بالعداوة، و الصبر بالجزع، و کنتم تتوجهون معنا، و دینکم امام دنیاکم، و قد اصبحتم لان و دنیاکم امام دینکم، و کنا لکم و کنتم لنا، و قد صرتم الیوم علینا
ثم اصبحتم تعدون قتیلین: قتیلا بصفین تبکون علیهم، و قتیلا بالنهروان تطلبون بثارهم، فاما الباکی فخاذل، و اما الطالب فثائر.
و ان معاویة قد دعا الی امر لیس فیه عز و لا نصفة، فان اردتم الحیاة قبلناه منه و اغضضنا علی القذی، و ان اردتم الموت بذلناه فی ذات الله، و حاکمناه الی الله
فنادی القوم باجمعهم: بل البقیة و الحیاة.

مناظره جالب با اصحاب معاويه

در کتاب شریف «بحارالانوار» از «أبی‌مخنف»[1] نقل شده که: روزی «عمرو بن عثمان» و «عمرو بن عاص» و «عتبة بن ابی‌سفیان» و «ولید بن عقبة» و «مغیرة بن شعبة» نزد معاویة بن ابی‌سفیان آمدند و اظهار داشتند:

«دستور بده که حسن بن علی را در حضور تو آورند تا این که ما با او مناظره کنیم و خلافت تو را اثبات و خلافت پدرش علی را با دلائل قوی، غیر شرعی و مردود اعلام نماییم و اخباری که در مذمت علی بن ابیطالب می‌دانیم به او بگوئیم و آنگاه در حضور حسن بن علی و اهل مجلس، علی را سب[2] کنیم. بدین طریق از عظمت حسن کاسته خواهد شد و اگر بعضی از نادانان او را سزاوار خلافت می‌دانند و تو را غاصب حق او می‌شمارند از عقیده‌ی خویش منصرف خواهند شد.»

معاویه گفت: «از این تقاضا بگذرید و هرگز به طرف حریم او پا دراز نکنید زیرا اگر او را در جلسه‌ی عمومی دعوت نمایم و به او اجازه سخن دهم، من و شما را قطعا مفتضح و رسوا خواهد نمود و به عکس آنچه شما خیال کرده‌اید، محبت خود را زیادتر در قلوب مردم جایگزین خواهد کرد.»

آنها گفتند: «چطور ممکن است او به تنهایی بر ما پنج نفر که همگی از خطبای آل امیه می‌باشیم غلبه کند و با این که ما به حق سخن می‌گوییم و او بر باطل. و اکنون که چنین گمانی را در حق ما روا داشتی، حتما باید امر به احضار او نمایی تا این که ما غلبه‌ی خویش را بر او، به خلیفه و تمام اهل مجلس ثابت کنیم.»

معاویه گفت: «بسیار خوب! من او را احضار می‌کنم، لکن مطمئنم که این جلسه یقینا بر ضرر ما تمام خواهد شد.»

پس معاویه شخصی را حضور امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرستاد. پیغام داد که: «امروز بعضی از بزرگان در مجلس من شرکت نموده‌اند. مناسب است، شما هم در جلسه‌ی ما شرکت فرموده و همگان را به فیض حضور خویش مستفیض فرمایید.»

حضرت علیه‌السلام به فوریت لباس عزت در بر نمود و این دعا را خواند و از منزل بیرون آمد:

«اللهم انی اعوذ بک من شرورهم و استعین بک یا ارحم الراحمین.»

و چون وارد مجلس گردید معاویه از او استقبال کرد و حضرت را در کنار خویش نشانید و عرض کرد:

«این گروه که از آل امیه می‌باشند، میل دارند در موضوعاتی با شما مباحثه نمایند. از جمله ادعاهای آنان این است که می‌گویند به تحریک پدر

تو، عثمان را مظلومانه کشتند و پس از کشته شدنش، تا سه روز نگذاشتند بدن او را بردارند و به این هم اکتفا نکردند و نگذاشتند بدن آن مظلوم را در قبرستان مسلمانها دفن نمایند و لذا او را در قبرستان یهودی‌ها مدفون ساختند، چنان که ملاحظه می‌فرمایید. ولکن عظمت من مانع تو نشود که سخنان آنها را به نحو حقیقت جوابی نگویی.»
حضرت علیه‌السلام فرمودند: «اولا من از موضوع جلسه خبر نداشتم و الا جمعی از آل هاشم را به همراه خویش می‌آوردم و ثانیا قبل از بحث باید به یک شرط پایبند شوند و آن این است که اکنون که این جمعیت می‌خواهند با من تنها مناظره نمایند ابتدا من به سخنان آنها کاملا گوش می‌دهم و منتظر می‌مانم تا هر چه و از هر باب که می‌خواهند سخن بگویند، لکن چون نوبت سخن به من رسید کسی از مجلس بیرون نرود و کسی در میان سخنان من تکلم نکند. آیا این شرایط را قبول دارند؟»
معاویه از طرف آنها، شروط را قبول نمود و اول آنها شروع به مباحثه نمودند.
عمرو بن عثمان گفت: «سخن من این است که عثمان بدون جرم و گناه کشته می‌شود و یکی از قاتلین او که حسن بن علی است تا به امروز زنده می‌ماند و در کمال آزادی در مجلسی که بزرگان از آل امیه نشسته‌اند حاضر می‌شود و کسی متعرض او نمی‌شود. ای اهل مجلس! ما نه تنها خون عثمان را از حسن بن علی مطالبه می‌کنیم، بلکه تمام خون‌هایی که پدرش علی نیز در جنگ بدر و جنگ‌های دیگر از پدران ما بر روی زمین ریخته است را از او مؤاخذه می‌نماییم. بدین جهت کشتن او و از برای ما به حکم شرع و از باب این که ما، ولی دم آنها می‌باشیم هیچ اشکالی ندارد و فقط باید حاکم وقت و سلطان مسلمین، معاویه که در مجلس شرف حضور دارند اجازه فرمایند تا این که حسن بن علی را در عوض آن خون‌های به ناحق ریخته قصاص نمائیم.»
عمرو بن عاص گفت: «خود حسن بن علی می‌داند که پدرش علی، ابابکر را زهر داد و شهید کرد و پس از آن «ابولؤلؤ» آن مرد عجمی را تحریک کرد تا این که شکم خلیفه‌ی دوم (عمر) را درهم درید و سپس تحریک به قتل عثمان نمود، بطوری که پس از سه روز محاصره، عاقبت در حضور زن و فرزندانش، تشنه و گرسنه او را کشتند و لذا اگر امروز، خلیفه‌ی مسلمین، معاویه، اجازه دهند تا ما او را در عوض آن خونها که پدرش ریخته قصاص کنیم، حکم به عدالت و دادگستری نموده است و تو ای حسن بن علی، عقل و تدبیر کافی برای سلطنت و خلافت مسلمین نداری و نخواهی داشت. چنان که خود، چون به این موضوع واقف بودی خلافت را به اهلش که معاویه باشد واگذار نمودی و این را هم بدان که آن شرایطی که در صلح نامه قید نمودی که یکی از آن‌ها سب نکردن علی باشد، هرگز ما به

آن عمل نخواهیم کرد، چنان که خود معاویه هم در منبر اول خود، این مطلب را تذکر داد که من هرگز به مضمون صلح‌نامه‌ی حسن، عمل نخواهم کرد و صلح نامه زیر پاهای من است و همانطور که جناب معاویه در حضور تمام مردم در بالای منبر، سب علی را کرد، من هم در این مجلس علی را سب می‌کنم.»
آنگاه شروع به سب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام کرد و سپس نشست.
عتبة بن ابی‌سفیان گفت: «ای حسن بن علی! پدرت بدترین خلق خدا بر روی زمین است و لذا این همه خونها را بر روی زمین ریخت، که سرآمد آنها خون عثمان مظلوم بود و لذا اگر ما، در همین مجلس با اجازه‌ی معاویه خون تو را بریزیم، ابدا گناهی نکرده‌ایم، بلکه ثواب برده و مأجور هم می‌باشیم. زیرا قصاص نمودن، یکی از دستوراتی است که خداوند در قرآن مجید به آن اشاره فرموده است.»
آنگاه ولید بن عقبه گفت: «با این که عثمان، خوب دامادی بود از برای شما [3] و کوچکترین پرونده‌ی خلافی از برای او نبود، پدرت به جهت حرصی که به این دنیای فانی داشت، مردم نادان را تحریک نمود تا اینکه او را کشتند و آنگاه خلافت را در قبضه‌ی قدرت خویش درآورد ولکن خداوند برانگیخت مثل معاویه را تا این که با قدرت تمام با او نبرد نماید و خلافت را از او بگیرد و به سر شما مصیبت از هر طرف حمله‌ور گردد چنانچه ملاحظه می‌کنید.»
سپس مغیرة بن شعبه گفت: «پدرت علی، نه فقط ابابکر و عمر و عثمان را شهید کرد، بلکه درصدد قتل پیغمبر هم بود ولکن خداوند متعال او را حفظ کرد و الا قطعا پیامبر هم شهید می‌شد. شما می‌خواستید نبوت و سلطنت را در یک خانواده جمع کنید ولکن خداوند نخواست و لذا سلطنت را از شما گرفت و امروز که معاویه بر سریر سلطنت و خلافت نشسته است، سزاوار است که امر کند تو و برادرت حسین را در عوض آن خونهایی که پدرت به ناحق بر روی زمین ریخته است قصاص نماید.»
سخنان آن پنج نفر تمام شد[4] و چون نوبت سخن به امام مجتبی علیه‌السلام رسید، آن جناب در کمال فصاحت و بلاغت و بدون خوف و هراس فرمود:
الحمدلله الذی هدی اولکم باولنا و آخرکم بآخرنا و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و سلم.»
سپس رو به معاویه کرد و فرمود:
«تمام این سخنان را من از ناحیه‌ی شما می‌بینم. زیرا اگر تو اجازه نمی‌دادی یا راضی نبودی، کسی جرأت نمی‌کرد تا در حضور تو، پدرم علی را سب گوید و لذا صلاح چنان می‌بینم که ابتدا، نواقص و مذمتی که

درباره‌ی تو و پدرت ابوسفیان از پیغمبر اکرم به ما رسیده است را عنوان کنم و نیز فضائلی که درباره‌ی پدرم علی ثابت است تذکر دهم و آنگاه در جواب اصحاب تو، شروع به سخن خواهم کرد.
اما فضائل پدرم: به اتفاق تمام مسلمین، پدرم اول مردی بود که دست بیعت به پیامبر داد و او تا آخر عمر در زیر پرچم دین بود و از پیامبر حمایت کرد، در حالی که تو و پدرت کافر بودید و از مرام بت پرستی و شرک حمایت می‌نمودید.
دیگر آن که چون پیغمبر اکرم دید، دیگر امکان ماندن در مکه برایش فراهم نیست، شبانه از مکه به مدینه هجرت کرد و برای این که مشرکین را مشغول سازد، پدرم علی را در جای خود خوابانید و با فداکاری پدرم، پیامبر به سلامت جان خویش را از دست کفار نجات داد و اگر آن شب پدرم آن جان نثاری را ننموده بود، هرگز جان پیامبر حفظ نمی‌شد.
دیگر آن که در جنگ بدر، پدرم اول کسی بود که قدم در میدان نبرد با کفار نهاد و اول خونی که از کفار به روی زمین ریخته شد به شمشیر پدرم علی بود و آن روز تو و پدرت در صف کفار شرکت داشتید و به جنگ پیغمبر اکرم و مسلمین آمده بودید.
دیگر آن که در روز جنگ احد که تمام مسلمین فرار کردند، پدرم با این که نود زخم کاری بر بدنش وارد آمده بود، در جلوی پیامبر ایستاده بود و از آن وجود مبارک با تمام وجود دفاع می‌کرد و اگر در آن روز جان نثاری پدرم نبود هرگز حفظ جان پیامبر نمی‌شد و آن روز پدرت ابوسفیان «هبل» که بت بزرگ شما بود و او را می‌پرستید بر روی شتر بسته بود و مردم را تحریک به جنگ با پیامبر می‌نمود و دستور شعار «اعل هبل» می‌داد[5] .
دیگر آن که در جنگ «بنی‌قریظه» و «بنی‌نضیر» پیغمبر اکرم روز اول پرچم اسلام را به دست «سعد بن معاذ» داد و او را به میدان جنگ فرستاد و پس از ساعتی بدن او را مجروح از میدان آوردند و در روز بعد پرچم را به دست ابوبکر، عمر و عثمان داد و ایشان را به میدان فرستاد ولی ایشان بدون جنگ برگشتند در حالی که بدنشان از ترس می‌لرزید و عمر گفت: «یا رسول الله! مردمی که غرق در زره پولادین می‌باشند و در شجاعت معروف هستند در میدان جنگ شرکت می‌کنند، لذا نبرد با آنها اصلاح صلاح نیست و قطعا کسی در نبرد بر ایشان فائق نخواهد آمد.»
سخنان عمر، پیامبر را برآشفت. پس حضرت فرمود:
«لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، کرار غیر فرار، لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه.»[6] .
چون مردم این گونه سخنان و فضائل را از پیامبر شنیدند، به امید این که شاید این خصال و فضائل درباره‌ی آنها باشد، شب را به بیداری بسر بردند و صبح زود به گرد خیمه‌ی پیامبر صف کشیدند تا این که ببینند چه کسی

مشمول چنین فضائل و مناقبی خواهد گردید؛ تا این که چون آفتاب به نور خود دشت و صحرا را روشن نمود، ناگاه دیدند خورشید جمال حضرت خاتم النبیین هم از افق خیمه طلوع کرد و به مردمی که در گرد خیمه صف بسته بودند توجهی نمود و فرمود:
«چطور علی، پسر عم خود را در بین شما نمی‌بینم؟»
عرض کردند: «او به چشم درد سختی مبتلا گردیده است.»
فرمود: «بروید و دست او را بگرفته و به حضور من آورید.»
چون او را حضور پیامبر آوردند، آب دهان به چشمان پدرم علی کشید و بالفور چشم‌های پدرم شفا یافت و پیامبر او را روانه میدان کرد و طولی نکشید که لشگر کفار را شکست داد و منهزم نمود که از جمله‌ی فراری‌ها خود تو، ای معاویه، بودی و چون پدرم حضور پیامبر مشرف شد و مژده‌ی فتح را داد، حضرت لبخندی زدند و فرمودند:
«اسلامی که پشتیبان او تو باشی، همه وقت عزیز است.»
دیگر آن که چون پیامبر عازم جنگ تبوک شد، و از آنجا که جمعی از منافقین از شرکت در جنگ تخلف ورزیدند، به منظور اینکه چون مدینه خلوت شود، نسبت به حرم پیامبر اهانت نمایند و دست به خرابکاری بزنند، لذا پدرم علی از طرف پیامبر در مدینه جانشین حضرت شد. منافقین برای این که شاید بتوانند پدرم را از مدینه بیرون کنند تا مقصود خویش را عملی نمایند به او گفتند: «نمی‌دانیم که پیامبر چه کدورتی از تو به دل گرفته است که دیگر حاضر نیست، شما را با خود همراه سازد.»
لکن چون پدرم این موضوع را حضورا به پیامبر اکرم تذکر داد، آن جناب فرمودند:
«یا علی! انت وصیی و خلیفتی فی أهلی.»[7] .
سپس رو به مردم مدینه کرد و فرمود:
«ایها الناس! من اطاع علیا فقد أطاعنی و من احب علیا فقد احبنی.» [8] .
دیگر آن که تو خود در مرض الموت پیامبر در بالین آن حضرت حاضر بودی که آن جناب شروع کرد به گریه کردن و اشک ریختن. چون پدرم سبب گریه‌ی او را پرسید، فرمود:
«می‌دانم که دلها از بغض و عداوت تو پر است و انتظار آن را می‌برند که من از دنیا بروم و با تو شروع به دشمنی و ابراز مخالفت نمایند.»
پدرم عرض کرد: «یا رسول الله! شما متأثر نباشید. من هر چه در راه دین بر سرم آید - برای حفظ کیان اسلام - صبر خواهم کرد.»
دیگر آن که پیغمبر اکرم درباره‌ی پدرم علی و اولاد او فرمودند:
«انما مثل اهل بیتی فیکم کسفینة نوح؛ من دخل فیها نجی و من تخلف عنها غرق.»[9] .
اما آنچه درباره‌ی مذمت تو و پدرت ابوسفیان رسیده است آن که: در جنگ

احزاب، پیغمبر اکرم روزی در سایه‌ی خیمه‌ی خود نشسته بودند. دیدند پدرت ابوسفیان سوار بر شتری است و تو مهار شتر را گرفته و می‌کشی و برادرت «عتبه» که در مجلس حاضر است، مهار شتر را از عقب، هدایت می‌کند و می‌راند. چون پیامبر این منظره را مشاهده کردند، فرمودند:
«اللهم العن الراکب و السائق و القائد.»
یعنی «خداوندا! ابوسفیان که سوار است و معاویه که شتر را به دنبال خود می‌کشد و عتبه که شتر را می‌راند، هر سه نفرشان را لعنت کن!.»
و اتفاقا اکثر حضار مجلس ما، آنجا حاضر بودند و این سخن را از پیامبر درباره‌ی شما شنیدند. بنابراین خانواده‌ای که مورد لعن پیغمبر اکرم بوده‌اند با خانواده‌ای که مورد مدح و ستایش آن حضرت بوده‌اند، بلکه به منزله‌ی جان پیامبر بوده‌اند مبارزه و مناظره نمی‌کنند.
دیگر آن که چون در فتح مکه معظمه، عباس عموی پدرت پیامبر، ابوسفیان را در ردیف خود سوار کرد و مخفیانه - برای حفظ جانش - او را به حضور پیامبر اکرم آورد، پدرت به او گفت: «آیا باید اسلام اختیار کنم؟»
عباس گفت: «چاره‌ای نداری جز آن که اسلام اختیار کنی و الا کشته خواهی شد.»
پدرت گفت: «اگر مسلمان شوم با «هبل» چه کنم که مدت هفتاد سال او را پرستیده‌ام؟»
عباس فرمود: «بر او تغوط[10] کن.»
پس او از روی ترس و به زبان اظهار، اسلام نمود.
پس تو فرزند کسی هستی که به اقرار خودش هفتاد سال بت پرستیده و من فرزند کسی هستم که حتی به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن، کافر به خدا نبوده است.
دیگر آن که چون پیغمبر اکرم خالد بن ولید را فرستاد تا از طایفه‌ی «بنی‌خزیمة» زکات بگیرد و او به واسطه‌ی دشمنی که با آنها داشت، بسیاری از مردان و زنان و کودکان ایشان را بکشت. چون این خبر به پیغمبر اکرم رسید، بسیار نارحت شده و نماینده‌ی خود را در عقب تو فرستاد. تو در آن هنگام مشغول خوردن غذا بودی و گفتی: «به آن جناب بگویید معاویه فعلا بر سر سفره‌ی غذاست. الساعه غذا می‌خورد و شرفیاب می‌شود.»
فرستاده، چون این خبر را به پیامبر اکرم رسانید، آن حضرت برآشفت و فرمود: «زود به معاویه بگویید بیاید چرا که امر لازمی با او دارم.»
باز فرستاده‌ی پیامبر نزد تو آمد ولی تو همچنان مشغول خوردن غذا بودی و باز اجابت دعوت پیامبر را ننمودی، چون این عمل سه مرتبه بین تو و آن حضرت تکرار شد و حضور آن جناب نیامدی، پیامبر درباره‌ی تو نفرین کرده و فرمود:

«اللهم لا تشبع بطنه.»
یعنی «خداوند! هرگز شکم او را سیر مگردان.»
و تو خود بارها در حضور اغلب این مردم که در مجلس حاضرند گفته‌ای: «من به نفرین پیامبر مبتلا شده‌ام و لذا هر چه غذا می‌خورم سیر نمی‌شوم؛ حتی گاهی چانه‌ام به درد می‌آید ولی باز میل به غذا دارم.»[11] .
پس کسی که مشمول نفرین پیغمبر اکرم است با نور دیده‌ی او (حسن) که فرزند دلبند زهرا است طرف نمی‌شود.»
معاویه عرض کرد: «خدا شاهد است من راضی نبودم شما را در این مجلس بطلبم و لذا تقاضا دارم بیش از این متعرض من نشوید و هتک احترام مرا در نزد مردم و اهل مجلس ننمایید.»
پس حضرت در مورد معاویه به همین مقدار اکتفا کرد و آنگاه فرمود: «اما مذمت اصحاب تو ای معاویه!» و رو به جانب عمرو بن عثمان کرده و فرمود:
«عجب است از تو که در بلاهت[12] و حماقت معروف جهانی و در بلاهت، نزد مردم ضرب المثل می‌باشی مع ذلک برای مباحثه با من حاضر شده‌ای! تو روزی که محب ما بودی، محب تو نفعی از برای ما نداشت و امروز که دشمن ما گشته‌ای، از تو ضرری به ما متوجه نیست و مثل تو مثل پشه‌ای است که بر روی درخت خرما نشسته بود و چون می‌خواست برخیزد، به درخت خرما گفت: «خود را محکم نگاه دار که از باد شه‌پرهای من در وقت پرواز از ریشه کنده نشوی!» درخت خرما با خنده به او گفت: «من اصلا ملتفت و آگاه نشدم که تو چه موقع بر روی من نشستی تا این که امروز که می‌خواهی بروی بفهمم.»
پس تو ای عمرو بن عثمان! با من دوست یا دشمن باشی اثری ندار و اما این که می‌گویی پدرم علی در روز جنگ بدر هفده نفر از شما را کشت؛ هفده نفر که چیزی نیست، پدرم در یک روز هفتصد نفر یهودی را از دم شمشیر گذرانید و اگر پدر من خون پدران کافر شما و یهودی‌ها را نمی‌ریخت و پرچم اسلام به اهتزاز درنمی‌آمد، شما امروز نمی‌توانستید در زیر آن پرچم میدان داری نمائید و بتوانید با پسر آن کسی که پرچم اسلام به سبب زحمات طاقت فرسای او برافراشته شده مباحثه کنید و او را در مجلس شوم خود اهانت نمایید.
و اما این را هم بدان که خلافت را شما از ما گرفتید و این موضوع در عالم بی‌سابقه نیست. بلکه در اغلب زمانها، خلفای جور و کفر، حق مردان دین را غصب کردند و آنها را خانه نشین نمودند و آخرالأمر آنها را مظلومانه کشتند و یا به زندان بلا انداختند. مگر خود شما از پیغمبر اکرم نشنیدید که فرمود: «روزی در خواب دیدم، بوزینه‌های زیادی از منبر من بالا رفته و مشغول جست و خیزند، پس در کمال تأثر از خواب بیدار شدم. جبرئیل

نازل شد و عرض کرد: «خداوند می‌فرماید: در حدود هزار ماه منبر تو را آل‌امیه غصب خواهند کرد و چون عدد آنها به سی نفر برسد بر مردم استیلاء[13] پیدا کنند و اموال مردم را به غصب، تصرف نمایند.»
پیغمبر اکرم از این موضوع بسیار متأثر گردید. پس خداوند برای تسلیت خاطر او سوره‌ی قدر را فرستاد که:
«دل غمگین مکن، اگر هزار ماه سلطنت را آل‌امیه بربایند در عوض، یک شب را برای تو به نام شب قدر قرار دادیم که از برای تو و امت تو از هزار ماهی که بنی‌امیه سلطنت و خلافت را از اهل‌بیت تو غصب می‌کنند بهتر است.»
بنابراین، مسأله‌ی غصب خلافت را (که اکنون در دست شماست) خداوند به رسولش خبر داده و پیغمبرش را تسلیت و دل‌داری به سوره‌ی قدر داد و ما هم در صبر و تسلیت به آن جناب اقتدا می‌کنیم.»
آنگاه حضرت متوجه‌ی عمرو بن عاص شد و فرمود:
«تو پسر آن کسی هستی که پیغمبر اسلام را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: «چون محمد از دنیا برود درب خانه‌اش بسته می‌شود. چون اولاد ذکور ندارد.» پس خداوند در مذمت پدرت «عاص» این آیه را فرستاد:
«ان شانئک هو الأبتر.»[14] .
یعنی «به تحقیق «عاص بن وائل» که تو را سرزنش می‌کند به نداشتن اولاد ذکور، خودش ابتر و دنباله بریده و بلاعقب است. زیرا نسل تو یا رسول الله به واسطه‌ی دخترت زهرا تا قیامت پابرجاست و این عاص بن وائل است که بی‌نشان و ابتر خواهد شد.»
این هویت پدرت عاص بود. اما اکنون از هویت مادرت سخن می‌گویم.
مادر تو از زنان معروفه در زنا بوده و لذا چون تو را زایید، پنج نفر بر سر تو مرافعه داشتند و هریک می‌گفت این طفل از آن من است و چون حال تو را از مادرت پرسیدند، گفت: «من نمی‌دانم این طفل از چه کسی است؛ فقط می‌دانم که ابوسفیان،ولید بن مغیره، عثمان بن حارث، نضر بن حارث و عاص بن وائل همگی در این طفل شریک می‌باشند.
آخرالأمر عاص بر آنها غالب آمد و تو را به خود نسبت داد. پس تو علاوه بر اینکه قطعا ولدالزنا هستی؛ پدرت نیز معلوم نیست، و لذا سزاوار نیست مثل تویی با مثل من که پدری چون علی و مادری مثل فاطمه دارم طرف صحبت شوی.
آری، اکنون ادعای اسلام می‌کنی ولی سابقا دشمن پیامبر بودی. تو همان کسی هستی که هفتاد بیت شعر در هجو پیامبر گفتی و چون آن جناب از این موضوع باخبر شد دست به درگاه الهی بلند کرد و فرمود:
اللهم العن عمرو بن عاص بکل بیت شعر لعنة.»
پس تو مشمول هفتاد لعن پیامبر بوده‌ای و کسی که مورد لعن آن حضرت

باشد، تعجبی ندارد که با پسر پیامبر حسن و با داماد پیامبر، علی دشمنی نماید.»
آنگاه رو به جانب ولید بن عقبه کرد و فرمود:
«از تو تعجبی نیست که سب علی کنی زیرا او به تو هشتاد تازیانه حد شراب زده و در جنگ بدر به سخت‌ترین وضعی، پدرت را کشته و تو آن کسی هستی که خداوند در کلام مجیدش به فسق تو خبر داده است. زیرا همه‌ی اهل مجلس می‌دانند که این آیه در مذمت تو وارد شده است:
ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا أن تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.»[15] .
و نیز درباره‌ی ایمان پدر من و فسق تو این آیه‌ی شریفه نازل شده است:
«افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لایستوون.»[16] .
ولید! تو در این مجلس اظهار شجاعت می‌کنی لکن تو مردی ترسو و بزدل هستی. اگر تو مرد شجاعی می‌بودی در فلان روز که وارد خانه‌ی خود شدی و دیدی فلان کس با عیال تو مشغول زنا است؛ می‌بایست او را می‌کشتی، چرا که هیچ گونه مسؤولیتی شرعا و عرفا نداشتی. پس چرا از ترس خود آن موضوع ننگ آور را ندیده انگاشتی تا آن که او بار دیگر به سراغ عیال تو بیاید و هتک حرمت ناموس تو کند؟!»
آنگاه حضرت نظر به جانب عتبة بن ابی‌سفیان نموده و فرمود: «ای عتبة! تو در چنین مجلسی که برادرت معاویه هم حضور دارد به دروغ می‌گویی پدر من علی، عثمان را کشت و حال آن که خود معاویه و اغلب اهل مجلس کشندگان عثمان را می‌شناسند، زیرا اغلب مسلمانان چون از خلافت او ناراضی بودند، اقدام بر قتل او نمودند و چون آب را از او منع کردند، پدرم به توسط من چند مشک آب از برای او فرستاد تا تشنه کشته نشود و همان‌هایی که او را کشتند، نگذاشتند او را در قبرستان مسلمین به خاک سپارند. ای عتبة! تو چه قدر به احکام خدا و قرآن جاهل می‌باشی که می‌گویی در عوض آن که علی، عثمان را کشت، ما باید خون حسن بن علی را بریزیم! آیا در قرآن شریف یا از طرف پیامبر اکرم اشاره به چنین حکمی شده که هرگاه پدر، کسی را بکشد، فرزند او را در عوض قصاص کنند! و بنابر قول تو باید تمام فرزندان علی در مقابل خون عثمان کشته شوند، زیرا من خصوصیتی ندارم که به تنهایی به جای پدرم قصاص شوم ولی آیا تا به حال کسی شنیده است که در عوض یک نفر، چند نفر قصاص شوند؟! پس بهتر آن است که لب فروبندی و بیش از این اهل مجلس را به جهل و نادانی خود متوجه نسازی.»
آنگاه رو به جانب مغیرة بن شعبه نمود و فرمود:
«تو آن کسی هستی که زنای محصنه[17] مرتکب گشتی و عثمان در اثر نسبتی که با تو داشت، حد زنا را بر تو جاری نکرد و هر روزی که حکومت

اسلامی به دست اهلش افتاد، باید تو را فورا به قتل رساند، زیرا خون تو به حکم شارع مقدس اسلام، مباح و هدر است. ای مغیره! تو در اثر خبث سریره‌ای که داشتی، با اینکه فضائل مادرم زهرا را مکرر از پیغمبر اکرم شنیده بودی، با این وجود در روزی که معاندین، به خانه‌ی مادرم ریختند تا پدرم را به قهر برای بیعت با ابی‌بکر ببرند و مادرم برخاست تا از شوهرش که پیامبر سفارش او را کرده بود دفاع نماید، تو جلوی مادرم را سد کردی و به قدری تازیانه بر بدن مادرم زدی که بدن آن مظلومه از ضرب تازیانه‌ی تو خون آلوده گشت. پس کسی که با پاره‌ی تن پیامبر چنین معامله‌ای نماید، آیا جای آن هست که با فرزند او دشمنی نکند و در اذیت کردن او کوتاهی نماید؟»

چون حضرت از پاسخ همگان فراغت یافت و به هر یک به نحوی وافی پاسخ داد، رو به جانب معاویه کرد و فرمود:

«به خدا قسم آیه شریفه‌ی:

«الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات»[18] .

درباره‌ی تو و اصحاب تو می‌باشد و آیه‌ی شریفه‌ی:

«و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات، اولئک مبرؤون مما یقولون. لهم مغفرة و رزق کریم.»[19] .

درباره‌ی پدرم علی و شیعیان او نازل گردیده است.»

چون سخنان آن حضرت خاتمه یافت از مجلس برخاست و به طرف منزل حرکت کرد در حالی که نگاه‌های تحسین آمیز اهل مجلس، حضرتش را بدرقه می‌کرد.

معاویه که رنگ باخته بود با نگرانی و اضطراب رو به اصحاب کرده و گفت:

«به خدا سوگند! از سخنان حسن بن علی عالم به نظرم تیره و تار شده و من یقین داشتم که شما از عهده‌ی مبارزه و مباحثه با او برنمی‌آیید زیرا آنان علم و فصاحت و شجاعت را از یکدیگر به ارث برده‌اند و هرگز محکوم نمی‌شوند.» [20] .

[1] أبی‌مخنف گوید: «هنوز در اسلام جلسه‌ی مباحثه‌ای مهم‌تر و پر آشوب‌تر از مناظره‌ی امام حسن مجتبی (ع) با اصحاب معاویه اتفاق نیفتاده است.

[2] دشنام دادن.

[3] عثمان دوبار به دامادی پیامبر (ص) نائل آمد. یک بار با رقیه ازدواج کرد و چون او بر اثر بیماری در روز فتح بدر، وفات نمود با دختر دیگر پیامبر به نام ام‌کلثوم ازدواج کرد. این دو دختر در واقع از شوهر قبلی خدیجه بودند.

[4] با دقت در سخنان اصحاب معاویه درمی‌یابیم که ایشان با نقشه‌ی از پیش تعیین شده هدفی جز جرم تراشی برای امیرالمؤمنین علی (ع)

نداشتند.
[5] «بر پا باد هبل.».
[6] «همانا فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. پیوسته حمله کند و بازنگردد تا این که خداوند پیروزی را نصیب او نماید.».
[7] «ای علی! تو وصی و جانشین پس از من هستی.».
[8] «ای مردم! هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است.».
[9] «همانا اهل‌بیت من، در میان شما، بسان کشتی نوح است، هر که در آن درآید نجات یابد و متخلف غرق خواهد شد.».
[10] مدفوع.
[11] پس از نفرین پیامبر (ص) پرخوری معاویه در لغت عرب ضرب المثل شد.
شاعری در مورد پرخوری دوستش چنین گفته است:
«و صاحب لی بطنه کالهاویه
کأن فی أمعائه المعاویة»
یعنی «رفیقی دارم که شکمش همه چیز را می‌بلعد، گویا در شکم او معاویه‌ای مخفی شده است.».
[12] کودنی.
[13] رست یافتن.
[14] سوره‌ی کوثر، آیه‌ی 3.
[15] «هرگاه فاسقی برای شما خبری آورد (بلافاصله قبول نکنید بلکه ابتدا در مورد درستی یا نادرستی آن مطلب) تحقیق کنید تا مبادا به قومی، از روی نادانی گمان نادرست برید و سرانجام بر این عمل خود پشیمان شوید.» (سوره‌ی حجرات، آیه 6).
[16] «آیا مؤمن (علی (ع)) و فاسق (ولید بن عقبه) یکسانند؟ نه هرگز یکسان نیستند.» (سوره‌ی سجده، آیه 18).
[17] اگر مردی که زن دارد یا زنی که شوهر دارد زنا کند، آن را زنای محصنه گویند.
[18] «زنان بدسرشت و خبیث به دست مردان خبیث و مردان خبیث به دست زنان خبیث دچار می‌شوند.» (سوره‌ی نور، آیه 26).
[19] «زنان پاک طینت از آن مردان پاک و مردان پاک سرشت از آن زنان پاک سرشت‌اند. ایشان از سخنان ناروایی که در حقشان گفته می‌شود به دورند. برای ایشان است مغفرت و رزقی کریم.» (سوره‌ی نور، آیه 26).
[20] نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج 14، ص 283.

مناظره نزد معاویه در فضیلت علی(ع)

نزد معاویه، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و عتبة بن ابی سفیان و ولید بن عقبة بن ابی معیط و مغیرة بن ابی شعبه گرد آمده بودند، و همه یک هدف داشتند (و آن تضعیف آن حضرت بود).
عمرو بن عاص به معاویه گفت: چرا نزد حسن بن علی نمی فرستی زیرا او روش پدرش را زنده کرده و مردم زیادی گرد او جمع شده اند، دستور می دهد و اطاعت می شود، و سخن می گوید و پذیرفته می گردد، و این دو امر او را به مقامات بالاتری می رساند، اگر نزد او بفرستی ما او و پدرش را تضعیف کرده و به او و پدرش ناسزا گوئیم، و از ارزش او و پدرش بکاهیم، تا آنجا که او گفتار ما را بپذیرد.
معاویه گفت: می ترسم بر شما اموری را بیاویزد که ننگ آن تا زمان مرگتان باقی بماند، سوگند به خدا هر گاه او را دیدم دیدارش را ناپسند شمردم و از او هراسیدم، و اگر نزد او بفرستم میان شما به انصاف رفتار می کنم.
آن گاه نزد آن حضرت فرستاد، هنگامیکه فرستاده نزد ایشان آمد گفت: معاویه تو را می خواند، امام فرمود: نزد او چه کسانی هستند؟
فرستاده گفت: نزد او این افراد هستند - و نام آنان را برد -، امام فرمود: آنان را چه شده است، چرا سقف بر سرشان فرو نمی ریزد، و عذاب الهی از جائی که گمان نمی کنند بر سرشان وارد نمی شود.
هنگامی که نزد معاویه رسید او از امام بسیار استقبال کرده و با ایشان مصافحه نمود، معاویه گفت: این گروه گفتارم را عمل نکرده و نزد تو فرستادند، تا از تو اقرار گیرند که عثمان مظلوم کشته شده است، و اینکه پدرت او را کشته است، گفتارشان را بشنو آنگاه بمانند کلامشان پاسخشان را بگو، وجود من تو را از سخن گفتن باز ندارد.
امام فرمود: سبحان الله، خانه خانه تو و اجازه در آن از توست، سوگند به خدا اگر به آنان پاسخ دهم از ناسزاگوئی به تو حیا می کنم، و اگر آنان بر اراده تو غالب گردیدند، از ضعف تو حیا و شرم دارم، به کدامیک اقرار داشته و از کدامیک معذرت می خواهی، و اگر گردهمائی آنان را می دانستم به عده آنان از بنی هاشم می آوردم، چه آنکه وجود من به تنهائی برای آنان ترسناکتر است از وجود همگی آنان برای من، خداوند امروز و روزهای دیگر سرپرست من خواهد بود، دستور ده تا بگویند، می شنوم، و نیرو و توانی جز به اراده خداوند نیست.
آنگاه همگی آنان سخن گفتند و تمامی کلامشان ناسزاگوئی به علی علیه السلام بود، آنگاه ساکت شدند، امام علیه السلام به سخن گفتن پرداخت و

فرمود:
سپاس خدای را که پیشینیان شما را به پیشینیان ما و غیر آنان را به دیگران از ما هدایت فرمود، و درود خدا بر جد من محمد و خاندان او باد، سخنم را بشنوید و در آن بیندیشید، و ای معاویه به تو آغاز می کنم، ای معاویه سوگند به خدا آنان به من ناسزا نگفته بلکه تو ناسزا گفتی، و آنان مرا شماتت ننمودند بلکه تو مرا شماتت کردی، و این عملها از تو انجام گرفت، و این به خاطر ناسزاگوئی و عقیده زشت و تجاوزگری و دشمنی و حسادت تو بر ما و دشمنی ات بر محمد صلی الله علیه و آله می باشد که در گذشته و حال وجود دارد.
و سوگند به خدا اگر من و ایشان در مسجد پیامبر حضور داشته باشیم و اطراف ما مهاجرین و انصار قرار داشتند، آنان قادر به بیان چنین مطالبی نبوده و جرأت ذکر این گفتارها را نداشتند.
ای گروهی که در اینجا جمع شده و بر علیه من متحد گردیده اید بشنوید، و حقی که به آن آگاهید را کتمان نکنید، و اگر سخن باطلی را گفتم آن را تصدیق ننمائید، و ای معاویه از تو شروع می کنم، و کمتر از آن چه باید بگویم را در مورد تو بیان می دارم.
شما را به خدا سوگند آیا می دانید مردی را که به او دشنام دادید به دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز گزارده و تو هر دوی آنها را دیده ای، در حالیکه تو در گمراهی بوده و لات و عزی را می پرستیدی، و او دو بار بیعت کرد، یعنی بیعت رضوان و بیعت فتح، در حالیکه تو ای معاویه به بیعت اولی کافر و بیعت دومی را شکستی.
آنگاه فرمود:
شما را به خدا سوگند، آیا می دانید آنچه می گویم حق است، او شما را در حالیکه با پیامبر بود در جنگ بدر ملاقات کرد، و با او پرچم پیامبر و مؤمنین بود، و با تو ای معاویه پرچم مشرکین، و تو لات و عزی را می پرستیدی و جنگ با پیامبر را امری واجب می دانستی، و در جنگ احد با شما برخورد کرد، در حالیکه پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت، و در جنگ احزاب با شما برخورد کرد، در حالیکه پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت.
تا اینکه خداوند به دست پدرم مسلمانان را پیروز و حجتش را آشکار ساخت، و دینش را یاری نمود و سخنش را تصدیق کرد، و در تمامی این موارد پیامبر از او راضی و بر تو خشمگین بود.
آنگاه شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر بنی قریظه و بنی نضیر را محاصره کرده بود، آنگاه در حالیکه عمر بن خطاب پرچم مهاجرین و سعد بن معاذ پرچم انصار را به دست داشت آنان را به سوی جنگ فرستاد، سعد بن معاذ به سوی میدان جنگ رفت و مجروح برگردانده شد، و اما

عمر فرار کرد و برگشت در حالیکه اصحابش را می ترساند و اصحابش او را می ترساندند، پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسول او را دوست دارند، حمله کننده بود و فرار نمی کند، آنگاه باز نمی گردد مگر آنکه خداوند پیروزی را به دستش محقق سازد.
ابوبکر و عمر و دیگر مهاجرین و انصار خودشان به پیامبر عرضه می کردند تا به آن عنوان انتخاب شوند، و علی علیه السلام آن روز بیمار بود و چشمانش درد می کرد، پیامبر او را نزد خود خواند و در چشمهایش آب دهان ریخت و آن حضرت سالم گردید، و پیامبر پرچم را به او داد، و باز نگشت تا اینکه به یاری الهی پیروزی را به دست آورد، و تو آن روز در مکه بودی و دشمن خدا و پیامبرش به شمار می رفتی، آیا مردی که خدا و رسولش را یاری می کرد با کسی که دشمن خدا و رسولش است مساوی می باشند؟ آنگاه به خدا سوگند می خورم که هنوز قلبت ایمان نیاورده، ولکن زبانت می ترسد و از این رو به آن چه در قلب نیست سخن می گوید.
شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر او را در جنگ تبوک به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد، در حالی که او را دشمن نداشته و از او خشمگین نبوده، منافقین در این مورد سخن گفتند و آن را عیبی بر آن حضرت تلقی کردند، علی علیه السلام گفت: ای پیامبر مرا در شهر مگذار چرا که تاکنون در غزوه ای تو را تنها نگذارده ام، پیامبر فرمود: تو وصی و خلیفه من در خاندانم هستی همانگونه که هارون نسبت به موسی علیه السلام چنین بود، آنگاه دستهای علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم هر که مرا دوست دارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا اطاعت کند خداوند را اطاعت کرده، و هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت نموده، و هر که مرا دوست بدارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است.
آنگاه فرمود:
شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر در حجة الوداع گفت: ای مردم من در میان شما دو چیز را باقی می گذارم که بعد از آن هرگز گمراه نگردید، و آن کتاب خدا و خاندانم می باشند، حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام بشمارید، و به محکم آن عمل و به متشابهش ایمان آورید، و بگوئید: به آن چه خداوند در کتابش فرستاده ایمان داریم، و خاندانم را دوست بدارید، و هر که آنان را دوست می دارد مرا دوست داشته و آنان را در مقابل دشمنانشان یاری کنید، و این دو در میان شما باقی می مانند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

آنگاه در حالیکه روی منبر بود علی علیه السلام را نزد خود خواند و او را به دست خود گرفت و فرمود: خداوند دوستدار او را دوست و دشمنانش را دشمن دار، خداوندا برای هر که با علی دشمنی کند جایگاهی در زمین و راه فراری در آسمان قرار مده، و او را در بدترین درجات آتش قرار بده.
شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر به او فرمود: تو در روز قیامت مردم را از کنار حوضم دور می کنی، همچنانکه شما شتر غریب را از میان شترانش دور می گردانید.
شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که او در بیماری پیامبر که در آن رحلت فرمود بر ایشان وارد شد، پیامبر گریست، علی علیه السلام فرمود: ای پیامبر چرا می گریی؟ فرمود: برای آن می گریم که می دانم در قلوب گروهی از امتم کینه هایی است که آن را زمانی آشکار می کنند که از دنیا بروم.
شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر در هنگام وفات در حالیکه خاندانش کنارش جمع شده بودند فرمود: خداوندا اینان خاندان و اهل بیتم می باشند، خداوندا دوستدارانشان را دوست داشته و دشمنانشان را دشمن دار، و فرمود: مثل اهل بیتم در میان شما مانند کشتی نوح است، هر که داخل آن گردد نجات یافته و هر که از آن کناره گیرد غرق می شود.
و شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که اصحاب پیامبر در عهد آن حضرت و در زمان زندگی او به ولایت و رهبری به علی علیه السلام سلام کردند.
شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که علی علیه السلام اولین کسی است که در میان اصحاب پیامبر لذائذ دنیوی را بر خود حرام کرد، و خداوند این آیه را نازل فرمود: «ای ایمان آوردندگان چیزهای پاکی که بر شما حلال شد را بر خود حرام نکنید و تجاوز ننمائید که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد- و از آنچه خداوند بر شما نازل کرده و حلال و پاک است بخورید و نسبت به خداوند که به آن ایمان دارید راه تقوا پیشه خود سازید»، و نزد او دانش زمان مرگها و دانش احکام و کتاب خداوند، و علم راسخ و قرآن نازل شده می باشد.
و گروهی بودند که عدد آنها را نمی دانیم که به ده نفر می رسیدند و خداوند خبر داد که ایشان مؤمن هستند، و شما نیز در گروهی هستید که تنها به همان تعداد می باشید، آنان در زبان پیامبر لعنت شده اند، شما را شاهد گفته و بر شما گواهم که تمامی شما از طرف پیامبر لعنت شده اید.
شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر نزد تو فرستاد تا نامه ای برای بنی خزیمه بنویسی - زمانی که خالد بن ولید با آنان برخورد کرد - فرستاده نزد پیامبر آمد و گفت: او در حال خوردن است، سه بار فرستاده نزد تو آمد و هر باز نزد پیامبر باز می گشت و می گفت او غذا می خورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکمش را هرگز سیر مگردان،

سوگند به خدا که آن تا روز قیامت در غذای تو تحقق می یابد.
سپس فرمود:
شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که آنچه می گویم حق است، ای معاویه در روز احزاب که پدرت روی شتر سرخ موئی نشسته بود و تو آن را از عقب و برادرت آن را از جلو حرکت می دادید، و پیامبر شخصی که سوار بر آن بود و کسی که از عقب و از جلو آن را حرکت می داد را لعنت کرده، و پدرت سوار آن، و تو ای معاویه از پشت سر و برادرت از جلو آن را هدایت می کردید.
شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر ابوسفیان را در هفت جا لعنت کرد:
1 - هنگامی که از مکه به مدینه حرکت کرد و ابوسفیان از شام سر رسید، و آن حضرت را ناسزا گفت و آن حضرت را ترسانید و خواست آن حضرت را دستگیر کند، و خداوند شر او را از پیامبر دور گرداند.
2 - روزی که (کاروان مشرکین قریش از شام آمد و پیامبر می خواست آن را توقیف کند ولی) ابوسفیان کاروان را از بیراهه به مکه برد تا به دست پیامبر نیفتد (و جنگ بدر صورت گرفت).
3 - در روز احد، پیامبر فرمود: خدا مولای ماست و شما مولا و سرپرست ندارید، و ابوسفیان گفت: ما عزی داریم و شما عزی ندارید، پس خداوند و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان او را لعنت کردند.
4 - روز حنین، روزی که ابوسفیان قریش و هوازن و عیینه غطفان و یهود را مجتمع و بر ضد پیامبر بسیج کرد، پس خداوند آنان را با ناراحتی بازگرداند در حالیکه خیر و نیکی به ایشان نرسیده بود، این سخن خداوند است که نازل کرد، و ابوسفیان و اصحابش را کفار نامید، و تو ای معاویه در آن روز در مکه بوده و بر دین پدرت یعنی شرک قرار داشتی، و علی در آن روز با پیامبر و بر دین و عقیده او بود.
5 - سخن خدای بزرگ است: «و قربانی را که نمی گذارند به جایگاهش برسد» و تو و پدرت و مشرکین قریش مانع رفتن پیامبر شدید، پس خداوند او را لعنت کرد، لعنتی که او و فرزندانش را تا روز قیامت شامل می گردد.
6 - روز احزاب، روزی که ابوسفیان و قریش و عیینة بن حصین بن بدر غطفان را گرد آوردند، و پیامبر رهبر و تابعین و دنباله روندگانش را تا روز قیامت لعنت کرد، گفته شد: ای پیامبر آیا در دنباله روندگانش مؤمنی نیست؟ فرمود: در میان دنباله روندگانش لعنت شامل مؤمنان نمی گردد، اما در هر آن در بین آنان مؤمن و اجابت کننده و نجات یافته ای نیست.
7 - روزی که دوازده نفر نسبت به پیامبر سوء قصد کرده بودند، هفت نفر آنان از بنی امیه و پنج نفر از دیگر افراد قریش بودند، پس خداوند و

پیامبرش آنانکه از تنگه عبور کردند را لعنت کردند، غیر از پیامبر و کسانی که از عقب و جلو شتر ایشان را حرکت می دادند.
شما را به خدا سوگند، آیا میدانید که ابوسفیان بر عثمان وارد شد، زمانی که در مسجد پیامبر با او بیعت شده بود و گفت: ای پسر برادرم آیا کسی ما را می بیند؟ گفت: نه، ابوسفیان گفت: ای جوانان بنی امیه خلافت را بین خود بگردانید، سوگند به آنکه جان ابوسفیان به دست اوست بهشت و دوزخی وجود ندارد.
و شما را بخدا سوگند، آیا میدانید ابوسفیان دست حسین علیه السلام را گرفت، در زمانی که با عثمان بیعت شد، و گفت: ای پسر برادرم مرا به بقیع ببر، پس خارج شد تا زمانی که به وسط قبرستان رسیدند که دست خود را کشید و به صدای بلند فریاد زد: ای به گور رفته ها که دیروز در مورد (حکومت) با ما می جنگیدید امروز به دست ما رسیده و شما خاک گردیده اید، حسین بن علی علیه السلام گفت: خداوند موهای سفیدت را زشت و چهره ات را کریه گرداند، آنگاه دستش را کشید و او را رها کرد، و اگر نعمان بن بشیر دست او را نمی گرفت و به مدینه نمی آورد هلاک می گردید.
این برای تو بود ای معاویه، پس آیا می توان یکی از این لعنت ها را به ما بازگردانی، و پدرت ابوسفیان قصد داشت مسلمان شود و تو شعر معروفی که در قریش و دیگر قبائل معروف است را نزد او فرستادی تا او را بازداری. و از آن جمله عمر بن خطاب تو را سرپرست شام نمود و خیانت ورزیدی و عثمان تو را حاکم نمود و تو در انتظار مرگش بودی، از آن بالاتر جرأت تو برخدا و رسولش می باشد که با علی علیه السلام جنگ نمودی، در حالیکه او را شناخته و سوابق و فضل و علم او را نزد خدا و مردم در مورد امری که از تو و دیگران بر آن سزاوارتر است را می دانی، و بر مردم حاکم گردیدی و به کید و مکر و فریب، خون بسیاری از مردم را ریختی، و این کار کسی است که به جهان آخرت ایمان نداشته و از عقاب الهی نمی هراسد.
و هنگامی که زمان مرگ رسد تو به بدترین جایگاه رفته و علی در نیکوترین مکان قرار می گیرد و خدا در کمین توست، و ای معاویه این تنها برای تو بود، و بدیها و عیوبی که از آن ها سکوت اختیار کردم بخاطر طولانی شدن بوده است.
و اما تو ای عمرو بن عاص، به خاطر احمق بودن شایسته پاسخگوئی نیستی، پی جوئی این امور برای تو مانند مگسی است که به درخت می گوید: بایست که می خواهم روی شاخه هایت بنشینم، درخت به او می گوید: من اصلا متوجه نشستن تو نشدم چگونه نشستن تو بر من دشوار باشد، و سوگند به خدا گمان نمی کنم که قدرت داشته باشی که با من

دشمنی کنی تا بر من دشوار آید، اما من به گفتارت پاسخ می گویم.
ناسزاگوئیت به علی علیه السلام آیا از ارزشش می کاهد، یا او را از پیامبر دور می گرداند، یا عملکردش را در اسلام ناپسند می نماید، یا او را متهم به ظلم در حکم، یا رغبتی به دنیا می کند، اگر یکی از آنها را بگوئی دروغ گفته ای.
و اما سخن تو: برای شما در نزد ما نوزده خون است، به سبب کشتن مشرکین بنی امیه در جنگ بدر، در حالیکه خدا و رسولش آنان را کشتند، و به جان خودم سوگند شما از بنی هاشم نوزده نفر و سه نفر بعد از نوزده نفر را می کشید، آنگاه نوزده نفر و نوزده نفر در یک مکان از بنی امیه کشته می شوند، غیر از آنانکه از بنی امیه کشته می شوند و عددشان را تنها خدا می داند.
و پیامبر فرمود: هنگامیکه فرزندان قورباغه سی نفر شدند مال خدا را غارت، و بندگانش را عبید و برده، و کتابش را راه فریب قرار می دهند، در این حال که پیامبر مشغول سخن بود حکم بن ابی العاص وارد شد، پیامبر فرمود: سخنتان را آهسته گوئید چرا که قورباغه می شنود، و این زمانی بود که پیامبر آنان و کسانی که بعد از او رهبری این امت را به دست می گیرند را در خواب دید، و این امر او را اندوهگین کرد و بر او سخت آمد.
و پس خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: «و خوابی را که به تو نمایاندیم تنها برای آزمایش مردم و دیدن درختی که در قرآن مورد لعنت قرار گرفته دادیم» که مراد بنی امیه می باشد، و همچنین نازل فرمود: «شب قدر بهتر از هزار ماه است»، شما را شاهد گرفته و خود گواهی می دهم که بعد از شهادت علی علیه السلام قدرت شما بیش از هزار ماه که خداوند در کتابش مقرر داشته امتداد نمی یابد.
و اما تو ای عمرو بن عاص، استهزاء کننده ملعون، که نسلت منقطع گردیده، تو از آغاز پرخاشگر بودی، مادرت زناکار بود و در بستری به دنیا آمدی که به چند نفر تعلق داشتی، و مردان قریش در مورد تو اختلاف کردند، از آن جمله ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و نضر بن حارث بن کلده و عاص بن وائل، همگی تو را بچه خود می دانستند، و از بین آنان کسی پیروز شد که از جهت نژاد پست تر و از جهت مقام پائین تر، و از جهت زناکاری بیشتر از همه بوده است.
آنگاه برخاسته و گفتی: این محمد را استهزاء می کنم، و عاص بن وائل گفت: محمد مردی است که فرزند نداشته و نسلش منقطع است، اگر بمیرد از بین می رود، خداوند این آیه را نازل کرد استهزا کننده تو نسلش منقطع است.
و مادرت نزد قبیله عبد قیس می رفت تا زنا کند، در خانه ها و مجالس و دشتهای آنان به دنبال زنا کردن می گشت، آنگاه تو در هر مکانی که پیامبر

با دشمنان برخورد داشت حاضر بودی، در حالیکه از همه دشمنتر و تکذیب کننده تر نسبت به آن حضرت بشمار می رفتی.
آنگاه در میان افرادی که در کشتی حاضر بودند و نزد نجاشی می رفتند تا خون جعفر بن ابی طالب و یارانش را بریزند، قرار داشتی، اما فریب زشتت به خودت رجوع کرد، و آرزویت بر باد رفت، و امیدت نا امید گردید، و تلاشت زائل، و کوششت به نتیجه نرسید، و سخن خداوند برتر و سخن کافران پست گردید.
و اما سخن تو در مورد عثمان، ای کسی که کم حیا و بی دینی، آتشی را بر او افروختی، آنگاه به فلسطین گریخته و در انتظار پیش آمدن بلاها بر او بودی، هنگامی که خبر قتل او به تو رسید، خود را در اختیار معاویه قرار دادی، ای خبیث دینت را به دنیای دیگری فروختی، و ما تو را بر دشمنی با خود ملامت نکرده و بر محبتتان سرزنش نمی کنیم، و تو در جاهلیت و اسلام دشمن بنی هاشم بودی، و پیامبر را به هفتاد بیت شعر هجو کردی، پیامبر فرمود: خداوندا من شعر را به خوبی بلد نیستم، و سزاوار نیست که شعر بگویم، پس عمرو بن عاص را در مقابل هر بیت هزار لعنت بفرست.
آنگاه تو ای عمرو، دنیایت را بر دینت ترجیح می دهی، به نجاشی هدایایی را دادی و دومین بار نزد او کوچ کردی، و ماجرای مرحله اول تو را از دوباره رفتن نزد او باز نداشت، در هر مورد نا امید و شکست خورده باز می گشتی، مقصدت هلاک کردن جعفر و یارانش بود، هنگامی که امید و آرزویت زائل گردید به دوستت عمارة بن ولید امرت را واگذاردی.
و اما تو ای ولید بن عقبه، سوگند به خدا تو را در بغض علی ملامت نمی کنم، در حالیکه تو را درباره شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه زد، و پدرت را در روز بدر به قتل رسانید، یا چگونه او را ناسزا می گوئی در حالیکه خداوند او را در ده آیه از قرآن مؤمن و تو را فاسق نامید، و سخن خداوند است که می فرماید: «آیا کسی که مؤمن است مانند کسی که فاسق است می باشد، آنان مساوی نیستند»، و سخن خداوند: «اگر فاسقی نزد شما خبری آورد در مورد آن بررسی کنید تا جاهلانه با گروهی برخورد نکنید، و در مقابل کار خود پشیمان گردید».
و تو را چه به نام قریش را آوردن، و تو پسر شخصی سیاه پوست به نام ذکوان از اهل صفدریه هستی.
و اما اینکه گمان کردی که ما عثمان را کشتیم، سوگند به خدا که طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند این نسبت را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهند، چگونه تو این نسبت را به او می دهی.
و اگر از مادرت در مورد پدرت سؤال کنی که ذکوان را ترک و تو را به عقبة بن ابی معیط منسوب ساخت، و به این وسیله در نزد خود مقام و جایگاهی یافت، و با آن چه خداوند برای تو و پدرت و مادرت از خواری و

پستی در دنیا و آخرت آماده ساخته، و خداوند به بندگان ظلم نمی کند.
و تو ای ولید، الله اکبر در مورد ولادت از کسی که خود را به او منسوب ساخته ای، چگونه علی را ناسزا می گوئی، و ای کاش به خودت مشغول باشی تا نسبت خودت به پدرت را ثابت کنی نه به کسی که خود را به او منسوب کرده ای، و مادرت به تو گفت: ای پسرم سوگند به خدا که پدرت پست تر و خبیث تر از عقبه است.
و اما تو ای عتبة بن ابی سفیان، سوگند به خدا تو دانا نیستی تا پاسخت را بیان کنم، و عاقل نیستی تا تو را سرزنش نمایم، و نزد تو خیری که انتظار آن می رود نیست، و من نسبت به ناسزا گوئیت به علی تو را ملامت نمی کنم، زیرا نزد من تو هم شأن بوده و بنده علی بن ابیطالب علیه السلام هم نیستی، تا پاسخت را گفته و ملامتت کنم، ولکن خدا نسبت به تو و پدر و مادر و برادرت در کمینگاه است، و تو فرزند پدرانت هستی که خداوند آنان را در قرآن یاد کرده و می فرماید: «کار کننده و رنج برنده - آتش سوزان را می چشد - از چشمه جوشان نوشانده شوند - تا آن جا که می فرماید: از گرسنگی».
و اما تهدیدت نسبت به من که مرا می کشی، چرا کسی که روی بسترت همراه با همسرت دیدی را به قتل نرساندی، در حالیکه با او نزدیکی می کرد، و در فرزند او با تو شریک گردید، تا آنکه فرزند را به تو منسوب کرد، فرزندی که برای تو نبود، وای بر تو، و اگر به خود مشغول بودی و انتقامت را از او می گرفتی شایسته تر بود، و تو برای آن سزاوارتری، تا اینکه مرا به قتل تهدید کرده و به آن می ترسانی.
و تو را از این که علی را ناسزا می گوئی ملامت نمی کنم، چرا که برادرت را در مبارزه به قتل رسانید، و او و حمزه در قتل پدرت شریک بودند، تا اینکه به دست آنان در جهنم سقوط نمودند، و عذاب دردناکی را به آنان چشاندند، و عمویت به دستور پیامبر تبعید گردید.
و اما اینکه من آرزومند خلافتم، سوگند به خدا اگر بدان امیدوار باشم من لیاقت آن را دارم، و من مشابه برادرت (معاویه) نبوده و جانشین پدرت نیستم، چرا که برادرت نسبت به خدا متمرد و نسبت به ریختن خون مسلمانان و یافتن آنچه سزاوار آن نیست بسیار حریص است، مردم را مکر و فریب می دهد و خداوند نیز مکر می کند و او بهترین مکر کنندگان است.
و اما سخن تو که علی بدترین فرد قریش برای قبیله قریش بود، سوگند به خدا که شخص محترمی را تحقیر نکرد و مظلومی را نکشت.
و اما تو ای مغیرة بن شعبه، تو دشمن خدا و رها کننده کتاب خدا و تکذیب کننده پیامبر خدا می باشی، و تو زناکار بوده، و سنگسار نمودنت واجب است، و انسانهاِی عادل و پاک و متقی بر زنایت گواهی دادند، اما سنگسار

نمودنت را به تأخیر انداخت و حق را با اباطیل و سخن را با گفتارهای نادرست قبول نکرد، و اینها علاوه بر عذاب دردناک و پستی در دنیا که خداوند برایت مهیا ساخته است می باشد، و عذاب آخرت خوار کننده تر می باشد.
و تو کسی هستی که فاطمه دختر پیامبر را زدی، تا اینکه خونریزی نمود و فرزندش را سقط کرد، و این بخاطر آن بود که پیامبر را خوار گردانی و با دستورش مخالفت نموده و احترامش را زائل سازی، در حالیکه پیامبر فرموده بود: ای فاطمه تو برترین زن اهل بهشت هستی، و خداوند تو را در آتش افکنده و وبال گفتارت را دامنگیرت می کند
پس به کدامیک از این سه امر علی را ناسزا می گوئی: آیا نسبش ناقص است، یا از پیامبر دور می باشد، یا در اسلام کار بدی انجام داده است، یا در حکم و قضاوت ستم ورزید، یا در دنیا میل و رغبت دارد، اگر یکی از آنها را بیان نمائی دروغ گفته و مردم تو را تکذیب می کنند.
آیا گمان می کنی علی علیه السلام عثمان را مظلومانه کشته، سوگند به خدا که علی علیه السلام متقی تر و پاکتر از سرزنش کننده اش در این زمینه می باشد، سوگند به خدا اگر علی علیه السلام عثمان را مظلومانه می کشت به تو هیچ ارتباطی نداشت، تو او را در زمان زندگیش یاری نکرده و بعد از مرگ نیز از او یاری ننمودی، و همواره خانه ات در طائف زناکاران را می پرورانید، و امر جاهلیت را زنده و اسلام را می میراندی، تا آنکه آنچه تحقق یافت محقق شد.
و اما اعتراضت در بنی هاشم و بنی امیه، آن ادعای توست نزد معاویه، و اما سخنت در شأن امارت و رهبری و سخن یارانت در خلافتی که تصاحب کرده اید، فرعون نیز چهار صد سال بر مصر حکومت کرد، در حالیکه موسی و هارون دو پیامبر بودند و آزارهای بسیاری را تحمل کردند، و این ملک خداست که به نیکو کار و بدکار می دهد، و خداوند می فرماید: «و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما و بهره مندی اندکی برای آنان باشد»، «و هنگامی که می خواهیم شهری را هلاک گردانیم دستور می دهیم که سرمایه دارانشان گناه کنند تا نزول عذاب بر آنان محقق گردد، آنگاه ایشان را نابود کنیم».
آنگاه امام حسن علیه السلام برخاست و پیراهنش را تکان داد در حالیکه می گفت:
«زنان بد برای مردان و مردان بد برای زنان بد هستند»، سوگند به خدا ای معاویه آنان تو و یاران تو هستند، «و مردان نیک برای زنان نیکند آنان از آنچه می گویند پاکیزه اند، برای آنان بخشش و روزی کریمانه می باشد»، آنان علی علیه السلام و یاران و پیروان او هستند.
آنگاه امام خارج شد در حالیکه به معاویه می گفت:

بچش پیامد آنچه خود کسب کرده و به دست آوردی، و آن چه خداوند برای تو و آنان از خواری در دنیا و عذاب دردناک در آخرت آماده کرده است.
معاویه به اصحابش گفت: و شما نیز پیامد عمل خود را بچشید، ولید بن عقبه گفت: سوگند به خدا تو بسیار بیشتر از ما چشیدی، و تنها بر تو جسارت نمود.
معاویه گفت: آیا به شما نگفتم که نمی توانید، از مقام او بکاهید، چرا از آغاز فرمانم را اطاعت نکردید و خواستید از او یاری بخواهید، ولی شما را مسخره نمود، سوگند به خدا برنخاست تا آنکه خانه بر من تاریک گردید، و خواستم او را دستگیر کنم، امروز بعد از آن برای شما خیر و نیکی وجود ندارد.
مروان بن حکم این ماجرا را شنید، نزد آنان آمد و گفت: چرا مرا حاضر نکردید، سوگند به خدا او و پدر و خاندانش را به گونه ای ناسزا می گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند، معاویه نزد امام حسن علیه السلام فرستاد، هنگامی که فرستاده نزد ایشان آمد امام فرمود:
این طغیانگر از من چه می خواهد، سوگند به خدا اگر سخنش را تکرار کند گوشهایش از مطالبی پر کنم که عیب و ننگ آن تا روز قیامت بر آنان باقی بماند.
هنگامی که امام حسن علیه السلام نزد آنان رسید مروان گفت: سوگند به خدا تو و پدر و خاندانت را به گونه ای ناسزا گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند.
امام فرمود:
اما تو مروان من تو و پدرت را ناسزا نمی گویم، اما خدا تو و پدر و خاندان و فرزندانت، هر که از صلب پدرت تا روز قیامت خارج شود، را بر زبان پیامبرش لعنت کرد، سوگند به خدا ای مروان تو و هیچکس از آنان که هنگام لعنت نمودن پیامبر حاضر بودند این امر را در مورد تو و پدرت انکار نمی کنند، در مقابل تهدید خداوند تجاوزگری تو زیادتر شد، و خدا و پیامبرش راست می گویند، خداوند می فرماید: «و شجره ملعونه در قرآن و آنان را می ترسانیم اما تنها طغیانگری و تجاوزگری آنان بیشتر می شود»، و تو ای مروان و فرزندانت درخت ملعون در قرآن می باشید، و این امر از طرف پیامبر از جبرئیل از خداوند رسیده است.
معاویه برخاست و دست بر دهان امام حسن علیه السلام نهاد و گفت: ابا محمد تو ناسزاگو و پرخاشگر نبودی، امام حسن علیه السلام لباسهایش را جمع کرد و برخاست و خارج شد، گروه با ناراحتی و حزن و چهره های سیاه در دنیا و آخرت پراکنده شوند.
مناظرته فی فضل ابیه
اجتمع عند معاویة بن ابی سفیان، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن

العاص، و عتبة بن ابی سفیان، و الولید بن عقبة بن ابی معیط، و المغیرة بن ابی شعبة، و قد تواطؤوا علی امر واحد.
فقال عمرو بن العاص لمعاویة: الا تبعث الی الحسن بن علی فتحضره، فقد احیا سنة ابیه، و خفقت النعال خلفه، امر فاطیع و قال فصدق، و هذان یرفعان به الی ما هو اعظم منهما، فلو بعثت الیه فقصرنا به و بأبیه، و سببناه اباه، و صغرنا بقدره و قدر ابیه، و قعدنا لذلک حتی صدق لک فیه.
فقال لهم معاویة: انی اخاف ان یقلدکم قلائد، یبقی علیکم عارها، حتی ندخلکم قبورکم، و الله ما رأیته قط الا کرهت جنابه و هبت عتابه، و انی ان بعثت الیه لانصفنه منکم.
فبعثوا الی الحسن علیه السلام، فلما اتاه الرسول قال له: یدعوک معاویة، قال: و من عنده؟ قال الرسول: عنده فلان و فلان، و سمی کلا منهم باسمه، فقال الحسن علیه السلام: ما لهم خر علیهم السقف من فوقهم و اتاهم العذاب من حیث لایشعرون.
فلما اتی معاویة رحب به و حیاه، و صافحه، فقال معاویة: اجل، ان هولاء بعثوا الیک وعصونی لیقروک ان عثمان قتل مظلوما، و ان اباک قتله، فاسمع منهم ثم احبهم بمثل ما یکلمونک، فلا یمنعک مکانی من جوابهم.
فقال الحسن علیه السلام: فسبحان الله، البیت بیتک و الاذن فیه الیک، والله لئن اجبتهم الی ما ارادوا انی لاستحیی لک من الفحش، و ان کانوا غلبوک علی ما ترید، انی لاستحیی لک من الضعف، فبأیهما تقر و من ایهما تعتذر، و اما انی لو علمت بمکانهم و اجتماعهم لجئت بعدتهم من بنی هاشم، مع انی مع وحدتی هم اوحش منی من جمعهم، فان الله عزوجل لولیی الیوم و فیما بعد الیوم، فمرهم فلیقولوا فاسمع، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.
ثم تکلموا کلهم، و کان کلامهم و قولهم کله وقوعا فی علی علیه السلام، ثم سکتوا، فتکلم ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام فقال:
الحمدلله الذی هدی اولکم باولنا، و اخرکم باخرنا، و صلی الله علی جدی محمد النبی و اله و سلم، اسمعوا منی مقالتی و اعیرونی فهمکم، و بک ابدا یا معاویة، انه لعمر الله یا ازرق ما شتمنی غیرک و ما هولاء شتمونی، و لا سبنی غیرک و ما هولاء سبونی، ولکن شتمتنی و سببتنی، فحشا منک و سوء رای، و بغیا و عدوانا، و حسدا علینا و عداوة لمحمد صلی الله علیه و آله قدیما و حدیثا.
و انه وا لله لو کنت انا و هولاء یا ازرق مشاورین فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله، و حولنا المهاجرون و الانصار ما قدروا ان یتکملوا به و لا استقبلونی بما استقبلونی به
فاسمعوا منی ایها الملاء المجتمعون المتعاونون علی، و لا تکتموا حقا علمتموه، و لا تصدقوا بباطل ان نطقت به، و سأبدأ بک یا معاویة، و لا اقول

فیک الا دون ما فیک.
انشدکم بالله هل تعلمون ان الرجل الذی شتمتموه صلی القبلتین کلتیهما، و انت تراهما جمیعا، و انت فی ضلالة تعبد اللات و العزی، و بایع البیعتین کلتیهما بیعة الرضوان و بیعة الفتح، و انت یا معاویة بالاولی کافر و بالاخری ناکث؟
ثم قال:
انشدکم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا، انه لقیکم مع رسول الله صلی الله علیه و آله یوم بدر و معه رایة النبی صلی الله علیه و آله و المؤمنین، و معک یا معاویة رایة المشرکین، و انت تعبد اللات و العزی، و تری حرب رسول الله صلی الله علیه و آله فرضا واجبا؟ و لقیکم یوم احد و معه رایة النبی، و معک یا معاویة رایة المشرکین؟ و لقیکم یوم الاحزاب و معه رایة رسول الله و معک یا معاویة رایة المشرکین؟
کل ذلک یفلج الله حجته و یحق دعوته و یصدق احدوثته، و ینصر رایته، و کل ذلک رسول الله یری عنه راضیا فی المواطن کلها ساخطا علیک.
ثم انشدکم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله حاصر بنی قریظة و بنی النضیر، ثم بعث عمر بن الخطاب و معه رایة المهاجرین، و سعد بن معاذ و معه رایة الانصار، فاما سعد بن معاذ فخرج و حمل جریحا، و اما عمر فرجع هاربا، و هو یجبن اصحابه و یجبنه اصحابه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله، و یحبه الله و رسوله، کرار غیر فرار، ثم لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه.
فتعرض لها ابوبکر و عمر و غیرهما من المهاجرین و الانصار، و علی یومئذ ارمد شدید الرمد، فدعاه رسول الله صلی الله علیه و آله فتفل فی عینه، فبراء من رمده، و اعطاه الرایة فمضی، و لم یثن حتی فتح الله علیه بمنه و طوله، و انت یومئذ بمکة عدو لله و لرسوله؟ فهل یستوی بین رجل نصح الله و لرسوله، و رجل عادی الله و رسوله؟ ثم اقسم بالله ما اسلم قلبک بعد، و لکن اللسان خائف فهو یتکلم بما لیس فی القلب!
انشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله استخلفه علی المدینة فی غزوة تبوک، و لا سخطه ذلک و لا کرهه، و تکلم فیه المنافقون، فقال: لا تخلفنی یا رسول الله فانی لم اتخلف عنک فی غزوة قط، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: انت وصیی و خلیفتی فی اهلی بمنزلة هارون من موسی، ثم اخذ بید علی علیه السلام، فقال: ایها الناس من تولانی فقد تولی الله، ومن تولی علیا فقد تولانی، و من اطاعنی فقد اطاع الله، و من اطاع علیا فقد اطاعنی، و من احبنی فقد احب الله، و من احب علیا فقد احبنی.
ثم قال:
انشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال فی حجة

الوداع: ایها الناس! انی قد ترکت فیکم ما لم تضلوا بعده، کتاب الله و عترتی اهل بیتی، فاحلوا حلاله و حرموا حرامه، و اعملوا بمحکمه و امنوا بمتشابهه، و قولوا: امنا بما انزل الله من الکتاب، و احبوا اهل بیتی و عترتی، و والوا من والاهم وانصروهم علی من عاداهم، و انهما لن یزالا فیکم حتی یردا علی الحوض یوم القیامة.
ثم دعا و هو علی المنبر علیا فاجتذبه بیده فقال: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، اللهم من عادی علیا فلا تجعل له فی الارض مقعدا، و لا فی السماء مصعدا، واجعله فی اسفل درک من النار.
و انشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال له: انت الذائد عن حوضی یوم القیامة، تذود عنه کما یذود احدکم الغریبة من وسط ابله.
انشدکم بالله اتعلمون انه دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرضه الذی توفی فیه، فبکی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال علی: ما یبکیک یا رسول الله؟ فقال: یبکینی انی اعلم ان لک فی قلوب رجال من امتی ضغائن، لا یبدونها لک حتی اتولی عنک؟
انشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله حین حضرته الوفاة و اجتمع علیه اهل بیته، قال: اللهم هولاء اهل بیتی و عترتی، اللهم وال من والاهم، و عاد من عاداهم، و قال: انما مثل اهل بیتی، فیکم کسفینة نوح، من دخل فیها نجا، و من تخلف عنها غرق.
و انشدکم بالله اتعلمون ان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله قد سلموا علیه بالولایة فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و حیاته؟
و انشدکم بالله اتعلمون ان علیا اول من حرم الشهوات کلها علی نفسه من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، فانزل الله عزوجل: «یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل لکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین - و کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و اتقوا الله الذی انتم به مؤمنون»، و کان عنده علم المنایا و علم القضایا و فصل الکتاب، و رسوخ العلم و منزل القرآن.
و کان رهط لا نعلمهم یتمون عشرة نباهم الله انهم مؤمنون، و انتم فی رهط قریب من عدة، اولئک لعنوا علی لسان رسول الله صلی الله علیه و آله، فاشهد لکم و اشهد علیکم انکم لعناء الله علی لسان نبیه کلکم.
و انشدکم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث الیک لتکتب له لبنی خزیمة حین اصابهم خالد بن الولید فانصرف الیه الرسول فقال: هو یأکل، فاعاد الرسول الیک ثلاث مرات، کل ذلک ینصرف الرسول الیه و یقول: هو یأکل، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: اللهم لا تشبع بطنه، فهی و الله فی نهتمک و اکلک الی یوم القیامة.
ثم قال:

انشدکم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا، انک یا معاویة کنت تسوق بابیک علی جمل احمر یقوده اخوک هذا القاعد، و هذا یوم الاحزاب، فلعن رسول الله القائد و الراکب و السائق، فکان ابوک الراکب، و انت یا ارزق السائق، و اخوک هذا القاعد القائد.
انشدکم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله لعن اباسفیان فی سبعة مواطن:
اولهن: حین خرج من مکة الی المدینة و ابوسفیان جاء من الشام، فوقع فیه ابوسفیان فسبه و اوعده، و هم ان یبطش به ثم صرفه الله عزوجل عنه.
والثانیة: یوم العیر حیث طردها ابوسفیان لیحرزها من رسول الله.
و الثالثة: یوم احد، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الله مولانا و لامولی لکم، و قال ابوسفیان: لنا العزی و لا عزی لکم، فلعنه الله و ملائکته و رسله و المؤمنون اجمعون.
و الرابعة: یوم حنین یوم جاء ابوسفیان یجمع قریش و هوازن و جاء عیینة بغطفان و الیهود، فردهم الله بغیظهم لم ینالو خیرا، هذا قول الله عزوجل انزل فی سورتین فی کلتیهما، یسمی اباسفیان، و اصحابه کفارا، و انت یا معاویة یومئذ مشرک علی رأی ابیک بمکة، و علی یومئذ مع رسول الله صلی الله علیه و آله و علی رأیة و دینه.
والخامسة: قول الله عزوجل: «و الهدی معکوفا، ان یبلغ محله» [1] ، و صددت انت و ابوک و مشرکو قریش رسول الله، فلعنه الله لعنة شملته و ذریته الی یوم القیامة.
و السادسة: یوم الاحزاب یوم جاء ابوسفیان بجمع قریش، و جاء عیینة بن حصین بن بدر بغطفان، فلعن رسول الله القادة و الاتباع و الساقة الی یوم القیامة، فقیل: یا رسول الله اما فی الاتباع مؤمن؟ قال: لا تصیب اللعنة مؤمنا ممن الاتباع، اما القادة فلیس فیهم مؤمن و لا مجیب و لا ناج.
و السابعة: یوم الثنیة، یوم شد علی رسول الله صلی الله علیه و آله اثنا عشر رجلا، سبعة منهم من بنی امیة، و خمسة من سائر قریش، فلعن الله تبارک و تعالی و رسول الله من حل الثنیة غیر النبی صلی الله علیه و آله و سائقه و قائده.
ثم انشدکم بالله هل تعلمون ان اباسفیان دخل علی عثمان حین بویع فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: یابن اخی هل علینا من عین؟ فقال: لا، فقال ابوسفیان: تداولوا الخلافة، یا فتیان بنی امیة، فوالذی نفس ابی سفیان بیده، ما من جنة و لا نار؟
و انشدکم بالله اتعلمون ان اباسفیان اخذ بید الحسین حین بویع عثمان، و قال: یابن اخی اخرج معی الی بقیع الغرقد، فخرج حتی اذا توسط القبور اجتره، فصاح باعلی صوته: یا اهل القبور الذی کنتم تقاتلونا علیه صار بایدینا و انتم رمیم، فقال الحسین بن علی علیه السلام: قبح الله شیبتک و قبح

وجهک، ثم نتر یده و ترکه، فلولا النعمان بن بشیر اخذ بیده و رده الی المدینة لهلک.
فهذا لک یا معاویة، فهل تستطیع ان ترد علینا شیئا من لعنتک یا معاویة، و ان اباک اباسفیان، کان یهم ان یسلم فبعث الیه بشعر معروف مروی فی قریش و غیرهم تنهاه عن الاسلام و تصده.
و منها: ان عمر بن الخطاب و لاک الشام فخنت به، و ولاک عثمان فتربصت به ریب المنون، ثم اعظم من ذلک جرأتک علی الله و رسوله انک قاتلت علیا علیه السلام، و قد عرفته و عرفت سوابقه، و فضله و علمه، علی امر هو اولی به منک و من غیرک، عندالله و عند الناس، و لاذیته بل اوطأت الناس عشوة، و ارقت دماء خلق من خلق الله بخدعک و کیدک و تمویهک، فعل من لا یؤمن بالمعاد و لا یخشی العقاب.
فلما بلغ الکتاب اجله صرت الی شر مثوی و علی الی خیر منقلب، و الله لک بالمرصاد فهذا لک یا معاویة خاصة، و ما امسکت عنه من مساویک و عیوبک فقد کرهت به التطویل.
و اما انت یا عمرو بن عثمان، فلم تکن للجواب حقیقا بحمقک، ان تتبع هذه الامور، فانما مثلک مثل البعوضة اذ قالت للنخلة: استمسکی فانی ارید ان انزل عنک، فقالت لها النخلة: ما شعرت بوقوعک، فکیف یشق علی نزولک، و انی والله ما شعرت انک تجسر ان تعادی لی فیشق علی ذلک، و انی لمجیبک فی الذی قلت.
ان سبک علیا علیه السلام اینقض فی حسبه، او یباعده من رسول الله، او یسوء بلاءه فی الاسلام، او بجور فی حکم، او رغبة فی الدنیا، فان قلت واحدة منها فقد کذبت.
و اما قولک: ان لکم فینا تسعة عشر دما بقتلی مشرکی بنی امیة ببدر، فان الله و رسوله قتلهم، و لعمری لیقتلن فی بنی هاشم تسعة عشر، و ثلاثة بعد تسعة عشر، ثم یقتل من بنی امیه تسعة عشر و تسعة عشر فی موطن واحد، سوی ما قتل من بنی امیة لا یحصی عددهم الا الله.
و ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: اذا بلغ ولد الوزغ ثلاثین رجلا، اخذوا مال الله بینهم دولا، و عباده خولا، و کتابه دغلا، فاذا بلغوا ثلاثمائة و عشرا حقت اللعنة علیهم و لهم، فاذا بلغوا اربعمائة و خمسة و سبعین کان هلاکهم اسرع من لوک تمرة، فاقبل الحکم ابن ابی العاص، و هم فی ذلک الذکر و الکلام، فقال رسول الله: اخفظوا اصواتکم فان الوزع یسمع، و ذلک حین راهم رسول الله صلی الله علیه و آله و من یملک بعده منهم امر هذه الامة - یعنی فی المنام - فساءه ذلک و شق علیه.
فانزل الله عزوجل فی کتابه: «و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس و الشجرة المعلونة فی القرآن» [2] یعنی بنی امیة و انزل ایضا: «لیلة القدر خیر من الف شهر» [3] ، فاشهد لکم و اشهد علیکم ما سلطانکم بعد

قتل على الا الف شهر التى اجلها الله عزوجل فى كتابه.
و اما انت يا عمرو بن العاص، الشانى اللعين الابتر، فانما انت كلب، اول امرک ان امک بغية، و انک ولدت على فراش مشترک، فتحاكمت فيک رجال قريش، منهم ابوسفيان بن الحرب و الوليد بن المغيرة، و عثمان بن الحارث، و النضر بن الحارث بن كلدة، و العاص بن وائل، كلهم يزعم انک ابنه، فغلبهم عليک من بين قريش الامهم حسبا، و اخبثهم منصبا، و اعظمهم بغية.
ثم قمت خطيبا و قلت: انا شانى محمد، و قال العاص بن وائل: ان محمدا رجل ابتر لا ولد له، فلو قد مات انقطع ذكره، فانزل الله تبارک و تعالى: «ان شانئک هو الابتر» [4] .
و كانت امک تمشى الى عبد قيس تطلب البغية، تأتيهم فى دورهم و رحالهم و بطون اوديتهم، ثم كنت فى كل مشهد يشهده رسول الله من عدوه، اشدهم له عداوة و اشدهم له تكذيبا.
ثم كنت فى اصحاب السفينة الذين اتوا النجاشى و المهجر الخارج الى الحبشة فى الاشاطة بدم جعفر بن ابى طالب و سائر المهاجرين الى النجاشى، فحاق المكر السىء بک، و جعل جدک الاسفل، و ابطل امنيتک، و خيب سعيک، و اكذب احدوثتک، و جعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هى العليا.
و اما قولک فى عثمان، فانت يا قليل الحياء و الدين، الهبت عليه نارا ثم هربت الى فلسطين تتربص به الدوائر، لما اتاک خبر قتله حبست نفسک على معاوية، فبعته دينک يا خبيث بدنيا غيرک، و لسنا نلومک على بغضنا، و لم نعاتبک على حبنا، و انت عدو لبنى هاشم، فى الجاهلية و الاسلام، و قد هجوت رسول الله صلى الله عليه و آله بسبعين بيتا من شعر، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: اللهم انى لا احسن الشعر و لا ينبغى لى ان اقوله فالعن عمرو بن العاص بكل بيت الف لعنة.
ثم انت يا عمرو المؤثر دنياک على دينک، اهديت الى النجاشى الهدايا و رحلت اليه رحلتک الثانية، و لم تنهک الاولى عن الثانية، كل ذلک ترجع مغلوبا حسيرا، تريد بذلک هلاک جعفر و اصحابه، فلما اخطاک ما رجوت و املت، احلت على صاحبک عمارة بن الوليد.
و اما انت يا وليد بن عقبة، فوالله ما الومک ان تبغض عليا، و قد جلدک فى الخمر ثمانين جلدة، و قتل اباک صبرا بيده يوم بدر، ام كيف تسبه و قد سماه الله مؤمنا فى عشرة آيات من القران و سماک فاسقا، و هو قول الله عزوجل: «افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون» [5] ، و قوله: «ان جاءكم فاسق بنباء فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين» [6] .
و ما انت و ذكر قريش، انما انت ابن علج من اهل صفورية، اسمه: ذكوان،

و اما زعمک انا قتلنا عثمان، فوالله ما استطاع طلحة و الزبیر و عائشة ان یقولوا ذلک لعلی بن ابی طالب، فیکف تقوله انت.
و لو سألت امک من ابوک اذ ترکت ذکوان فالصقتک بعقبة من ابی معیط، اکتسبت بذلک عند نفسها سناء و رفعة، و مع ما اعد الله لک و لابیک و لامک من العار و الخزی فی الدنیا و الاخرة، و ما الله بظلام للعبید.
ثم انت یا ولید، والله اکبر فی المیلاد ممن تدعی له، فکیف تسب علیا و لو اشتغلت بنفسک لتثبت نسبک الی ابیک لا الی من تدعی له، و لقد قالت لک امک: یا بنی ابوک والله الام و اخبث من عقبة.
و اما انت یا عتبة بن ابی سفیان، فوالله ما انت بحصیف فاجاوبک، و لا عاقل فاعاتبک، و ما عندک خیر یرجی، و ما کنت و لو سببت علیا لاعیر به علیک، لانک عندی لست بکفو لعبد علی بن ابی طالب فارد علیک و اعاتبک، ولکن الله عزوجل لک و لابیک و امک و اخیک لبالمرصاد، فانت ذریة ابائک، الذین ذکرهم الله فی القرآن، فقال: «عاملة ناصبة - تصلی نارا حامیة - تسقی من عین انیة - الی قوله - من جوع» [7] .
و اما وعیدک ایای ان تقتلنی، فهلا قتلت ال

روایت شده که امام حسن علیه السلام بر معاویه وارد شد و در مجلس او حضور یافت، در آنجا گروهی از یارانش حاضر بودند، هر یک از آنان افتخارات خود را بر بنی هاشم ذکر کرد و از ارزش آنان کاستند، و مطالبی را ذکر کردند که بر امام حسن علیه السلام دشوار آمد و ایشان را ناراحت کرد، آنگاه ایشان به سخن پرداخت و فرمود:
من از بهترین قبائل، و پدرانم ارزشمندترین خاندان در عرب می باشد، در هنگام محاسبه افتخار و نسب برتر و جوانمردی برای ماست، و ما از بهترین درختی هستیم که شاخه های بارور و میوه های پاکیزه و بدنهای برجا مانده ای را رویانید، در آن اصل اسلام و علم نبوت است، آنگاه که جای افتخار رسید برتر گردیده، وآنگاه که از برتر شدن ما جلوگیری شد ما طلب برتری نمودیم، و ما دریاهای عمیقی هستیم که تهی از آن نگردیده، و کوههای محکمی هستیم که مغلوب نمی گردیم.
در این هنگام مروان بن حکم و مغیرة بن شعبه سخن گفتند و او و پدرش را کم ارزش جلوه دادند، امام حسن علیه السلام سخن گفت و فرمود:
ای مروان! آیا از ترس و خواری و ضعف و عجز سخن می گویی، گمان کردی که خود را ستودم در حالیکه پسر پیامبر خدایم، و مقامم را بالا بردم در حالیکه سرور جوانان اهل بهشتم، وای بر کسی که فخر می فروشد و تکبر می کند تا خود را برتر جلوه دهد، و کسی که خود را بزرگ می نمایاند، و قصد گردن فرازی دارد، اما ما خاندان رحمت و جایگاه کرامت و بزرگواری، و موضع خیر و نیکی، و معدن ایمان، و نیزه اسلام، و شمشیر دین هستیم.
مادرت به عزایت بنشیند چرا سکوت نمی کنی قبل از آن که امور هولناک را به سویت بفرستم و بیان دارم، و تو را به نشانه ای بنمایانم که از نامت بی نیاز شوی، اما بازگشتت با غارت آیا در روزی بود که ناداری را سرپرستی کرده، و ترسوئی را پناه دادی، بهره و غنیمتت فرارت بود و نیرنگت به طلحه، در زمانی که به او مکر زده و او را به قتل رساندی [1] زشت باد چهره ات که چقدر کریه و ناپسند است.
مروان سر به زیر انداخت و مغیره مبهوت ایستاد، امام علیه السلام رو به مغیره کرد و فرمود:
ای کور قبیله ثقیف، تو را چه به قریش که نسبت به تو افتخار کنم، وای بر تو آیا مرا نمی شناسی، من پسر بهترین زنان و سرور زنان هستم، پیامبر ما را به علم الهی تغذیه کرده، و تأویل قرآن و مشکلات احکام را آموخته ایم، عزت برتر و افتخار و برتری از ماست.

و تو از گروهی هستی که در جاهلیت نسبی نداشته و در اسلام بهره ای ندارند، بنده فراری را چه شده که با شیران برخورد کرده و مزاحم قهرمانان گردد و دم از افتخار زند، ما سروران، و ما مدافعان برتر هستیم، از پیمانمان حمایت کرده و عیب و ننگ را از خود دور می کنیم، و من پسر زنان پاک هستم.
تو اشاره کردی - بر اساس گمانت - به وصی برترین پیامبران، و او به ناتوانیت داناتر و به ضعفت آگاهتر بود، و تو برای رد کردن خودت نسبت به او شایسته تر هستی، به خاطر آن که غیظی که در دل داری و فریبی که از چشمهایت پیداست، هیهات او گمراهان را یاور انتخاب نمی کرد [2] .
و گمان تو که اگر در صفین بودی از نیرومندی قیس و مهارت ثقیف از همه سزاوارتر بودی، مادرت به عزایت بنشیند آیا این امور با ناتوانیت در میدانهای نبرد و فرارت در زمانهای سخت تحقق می پذیرد، سوگند به خدا اگر امیرالمومنین پرچم شجاعان را به تو می سپرد، می دیدی که سختیها او را از پای در نیاورده، و فریادهای هول انگیز می کشیدی.
و اما دلیری قیس، تو را چه کار به قیس، تو بنده فراری هستی که علومی را آموختی، و از این رو ثقیف نامیده شدی، و بدین وسیله به حیله خود را از قبیله ثقیف برشمردی، تو از مردان آن قبیله نیستی، و تو به تعمیر وسایل صید و داخل شدن در آغل گوسفندان داناتری از جنگ نمودن و اما مهارت چه مهارتی نزد بردگان و بندگان می باشد.
خواستی با امیرالمؤمنین ملاقات کنی، و او آنچنانکه تو او را شناختی: شیر بیشه و سمی کشنده بود، قهرمانان در هنگام نبرد در برابرش قدرت ایستادگی نداشتند، تا چه رسد که گرگها او را قصد کنند، و سوسک (مرد سیاه چهره) از عقب سر او را طلب نماید.
و اما نسبتت مجهول و نزدیکانت ناشناخته اند، خویشاوندی تو به آن قبیله مانند نسبت حیوانات دریایی به آهوان صحرائی است، بلکه خویشاوندی تو از این نسبت دورتر است.
مغیره برخاست و امام حسن علیه السلام به معاویه می فرمود:
ما را از بنی امیه معذور بدار، بعد از سخن بردگان و افتخار نمودن بندگان.
معاویه گفت: ای مغیره باز گرد، اینان فرزند عبد منافند، قهرمانان در مقابلشان قدرت ایستادگی نداشته، و بزرگان در مقابلشان قدرت فخر فروشی ندارند، آنگاه امام حسن علیه السلام را سوگند داد که ساکت شود، و امام ساکت شد.
مناظرته فی تعریف نفسه و مساوی معاندیه
روی ان الحسن بن علی علیه السلام وفد علی معاویة، فحضر مجلسه، و اذا عنده هولاء القوم، ففخر کل رجل منهم علی بنی هاشم، و وضعوا منهم، و ذکروا اشیاء ساءت الحسن بن علی علیه السلام و بلغت منه، فقال

الحسن بن على عليه السلام:
انا شعبة من خير الشعب، و ابائی اکرم العرب، لنا الفخر و النسب و السماحة عند الحسب، و نحن من خیر شجرة انبتت فروعا نامية، و اثمارا زاكية، و ابدانا قائمة، فيها اصل الاسلام، و علم النبوة، فعلونا حين شمخ بنا الفخر، و استطلنا حين امتنع بنا العز، و نحن بحور زاخرة لا تنزف، و جبال شامخة لا تقهر.
فتكلم مروان بن الحكم و المغيرة بن شعبة و وضعوه و ابیه، فتکلم الحسن عليه السلام فقال:
یا مروان اجبنا و خورا و ضعفا و عجزا، زعمت انی مدحت نفسی و انا ابن رسول الله، و شمخت بانفی و انا سيد شباب اهل الجنة، و انما يبذخ و يتكبر ويلک من يريد رفع نفسه، و يتبجح من يريد الاستطالة، فاما نحن فاهل بيت الرحمة، و معدن الكرامة، و موضع الخيرة، و کنز الایمان، و رمح الاسلام، و سيف الدين.
الا تصمت ثکلتک امک قبل ان ارمیک بالهوائل، و اسمک بمیسم تستغنی به عن اسمک، فاما ایابک بالنهاب و الملوک افی اليوم الذی ولیت فیه مهزوما، وانحجزت مذعورا، فكانت غنيمتک هزیمتک، و غدرک بطلحة حين غدرت به فقتلته قبحا لک، ما اغلظ جلدة وجهک.
فنكس مروان رأسه و بقى المغيرة مبهوتا، فالتفت اليه، الحسن عليه السلام فقال:
اعور ثقیف ما انت من قريش فافاخرک، اجهلتنی یا ویحک، انا ابن خيرة الاماء، و سيدة النساء، غذانا رسول الله صلى الله عليه و آله بعلم الله تبارک و تعالى، فعلمنا تأويل القرآن و مشکلات الاحکام، لنا العزة العليا و الفخر و السناء.
و انت من قوم لم يثبت لهم فی الجاهلية نسب، و لا لهم فی الاسلام نصيب عبد ابق ما له و الافتخار عن مصادمة الليوث و مجاحشة الاقران، نحن السادة و نحن المذاوید القادة، نحمی الذمار، و ننفی عن ساحتنا العار، و انا ابن نجيبات الابكار.
ثم اشرت زعمت الی وصی خير الانبياء، و كان هو بعجزک ابصر، و بخورک اعلم، و کنت للرد علیک منه اهلا، لوغرک فی صدرک و بدو الغدر فی عینک، هيهات لم يكن ليتخذ المضلين عضدا.
و زعمک انک لو كنت بصفين بزعارة قيس و حلم ثقیف، فبماذا ثکلتک امک، ابعجزک عند المقامات و فرارک عند المجاحشات؟ اما و الله لو التفت علیک من اميرالمؤمنين الاشاجع، لعلمت انه لا يمنعه منک الموانع، و لقامت علیک المرنات الهوالع.
و اما زعارة قيس، فما انت و قيسا، انما انت عبد ابق فثقف، فسمی ثقيفا فاحتل لنفسک من غيرها، فلست من رجالها، انت بمعالجة الشرک و موالج

الزرائب اعرف منک بالحروف.
فاما الحلم، فای الحلم عند العبید القیون، ثم تمنیت لقاء امیرالمؤمنین، فذاک من قد عرفت: اسد باسل، و سم قاتل، لا تقاومه الا بالسة عند الطعن و المخالسة، فکیف ترومه الضبعان، و تناله الجعلان بمشیتها القهقری.
و اما وصلتک فمنکورة، و قرابتک مجهولة، و ما رحمک منه الا کبنات الماء من خشفان الظباء، بل انت ابعد منه نسبا.
فوثب المغیرة و السحن یقول لمعاویة:
اعذرنا من بنی امیة ان تجاوزنا بعد مناطقة القیون و مفاخرة العبید.
فقال معاویة: ارجع یا مغیرة، هولاء بنو عبد مناف لا تقاومهم الصنادید و لا تفاخرهم المذاوید، ثم اقسم علی الحسن علیه السلام بالسکوت، فسکت.

پی نوشت ها:
[1] ابن اثیر در اسد الغابه گوید که سبب قتل طلحه آن بود که مروان به سوی طلحه - که در میدان جنگ ایستاده بود - تیری پرتاب کرد، اگر آن را می بستند پاهایش ورم می کرد و اگر باز می گذاردند خون جاری می شد، مروان گفت: او را رها کنید آن تیری بود که خداوند فرستاد، و طلحه از آن تیر مرد، و رو به سوی ابان بن عثمان کرد و گفت: بعضی از قاتلان پدرت را کشتم.
[2] بعد از مرگ عثمان مغیره نزد امام آمد و گفت: نصیحتی به تو دارم اگر می خواهی کارهایت سامان یابد طلحه را بر کوفه و زبیر را بر بصره و معاویه را بر شام بگمار، و بعد از آن که خلافتت سامان یافت با آنان هرگونه که خواهی عمل کن، که امام فرمود: «من از گمراهان یاور انتخاب نمی کنم»، استیعاب ج 3 ص 371 (حاشیه اصابه).

سلیم بن قیس گوید: از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب شنیدم که گفت: معاویه به من گفت: چرا حسن و حسین را زیاد احترام می کنی، آنان بهتر از تو و پدرشان بهتر از پدر تو نبود، و اگر مادرشان فاطمه دختر پیامبر نبود می گفتم اسماء بنت عیمس کمتر از او بشمار نمی رفت، گوید: از گفتارش بسیار ناراحت شده و نمی توانستم خود را کنترل کنم - تا آن که سخن عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس را در فضیلت امام حسن و حسین علیهما السلام و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت ایشان شنیده بودند را نقل می کند، و تا آنجا که گوید:

معاویه گفت: ای حسن علیه السلام تو چه می گویی؟ فرمود:

ای معاویه! سخن من و گفتار ابن عباس را شنیدی، ای معاویه تعجب از تو و از کم حیائی تو و جرأتت بر خداوند است، آنجا که گفتی: خداوند طاغوت شما را کشت و خلافت را به جایگاه او (معاویه) رسانید، ای معاویه آیا تو معدن خلافتی نه ما؟

وای بر تو ای معاویه و به سه نفری که قبل از تو بودند و تو را در این جایگاه نشاندند، و این سنت را برایت مهیا نمودند، سخنی می گویم که تو شایسته آن نیستی، اما می گویم تا فرزندان پدرم که در اینجا حاضرند بشنوند:

مردم در امور بسیاری با هم اتفاق نظر دارند و در آن مسائل بین ایشان اختلاف و کشمکش و جدائی نیست: بر گواهی به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر و نمازهای پنجگانه و زکات واجب، و روزه ماه رمضان، و حج خانه خدا و موارد بسیاری از واجبات الهی که قابل شمارش نیست و شماره آنها را تنها خدا می داند.

و نیز بر موارد دیگری اجتماع کرده اند، بر حرمت زنا و دزدی و دروغ، و قطع رحم، و خیانت، و موارد بسیاری از محرمات الهی که قابل شمارش نیست، و شماره آنها را تنها خدا می داند.

اما در مورد سنتهایی اختلاف کرده و با هم در آنها می جنگند، و به گروههایی تقسیم شده اند که گروهی گروه دیگر را لعنت می کنند، و همان ولایت و سرپرستی است، و گروهی از گروه دیگر بیزاری می جوید، گروهی گروه دیگر را به قتل می رساند که کدامیک شایسته تر به آن است، جز گروهی که از کتاب الهی و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله پیروی می کنند، هر که آنچه مسلمانان در آن اختلاف ندارند را بگیرد و امور اختلافی را به خداوند واگذارد، سالم مانده و از آتش نجات می یابد و داخل بهشت می گردد.

و هر که خداوند او را موفق گردانده، و بر او منت گذارده و بر او احتجاج نماید، به اینکه قلبش را به شناخت والیان امرش از پیشوایانش روشن گرداند و بشناسد که معدن علم کجاست، پس او نزد خداوند سعادتمند بوده و دوستدار خداست، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند رحمت کند شخصی را که حق ما را دانست و آن را بیان کرد پس سعادتمند گردید، یا ساکت شد پس سالم ماند.
ما اهل بیت می گوئیم، امامان و پیشوایان از ما هستند، و خلافت و پیشوائی تنها سزاوار و شایسته ماست، و خداوند در کتابش و سنت پیامبرش را شایسته آن دانسته است، علم در ما و ما اهل آنیم و تمامی آن با تمام جوانبش نزد من می باشد، و تا روز قیامت امری محقق نمی گردد حتی زدن بر چهره کسی، جز آن که آن به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله دیکته شده و علی علیه السلام با دست خود نوشته و در دست ما قرار داد.
و گروهی گمان می کنند که به خلافت از ما سزاوارترند، حتی تو ای پسر هند این ادعا را ذکر می کنی، و گمانی می کنی (عمر) نزد پدرم فرستاد که می خواهم قرآن را در یک مجموعه ای جمع آوری کنم پس آن چه از قرآن نوشته ای را نزد من بفرست، فرستاده آمد، امام فرمود: سوگند به خدا قبل از اینکه به تو برسد گردنم را می زنی، عمر گفت: چرا؟ فرمود: چون خداوند می فرماید: «آنانکه در علم راسخند» فرمود: آیه مرا قصد کرده و تو و یارانت مقصود آیه نیستید، عمر خشمگین شد، سپس گفت: پسر ابی طالب گمان می کند آنچه در نزد اوست پیش فرد دیگری وجود ندارد، هر که آیه ای از قرآن را خوانده، آن را نزد من بیاورد، هرگاه کسی آیه ای را می آورد و شاهدی بر آن اقامه می کرد آن آیه را می نوشت و اگر شاهدی نداشت آنرا نمی نوشت، آنگاه گفتند: از قرآن آیات بسیاری گم شده است، بلکه دروغ می گویند، سوگند به خدا بلکه آن نزد اهلش جمع شده و حفظ گردیده است.
آنگاه عمر به قضات و والیان امرش دستور داد: فکر کنید و عقایدتان را بیان دارید که حق چیست، او و بعضی از والیان امرش در مشکل بزرگی افتادند و پدرم آنان را از مشکل خارج ساخت، تا به آن بر آنها احتجاج جوید، اما گاه قضات نزد خلیفه خود می آمدند، در حالیکه در یک امر مشترک احکام متعددی را بیان می نمودند، اما همه را امضا می کرد، چرا که خداوند به او حکمت و روش قضاوت نداده بود.
و هر گروه از مخالفین ما از مسلمانان گمان می کنند که جایگاه خلافت و علم در غیر ماست، از خداوند بر کسانی که به ما ظلم کرده و حق ما را انکار کرده، و مردم را بر ما مسلط نموده، و برای مردم راهی را بر علیه ما گشودند که به وسیله تو بدان احتجاج و دلیل آورده شود، و خداوند ما را

کافی بوده و بهترین سرپرست است.
مردم بر سه دسته اند: مؤمنی که حق ما را می شناسد و تسلیم ما بوده، و از ما پیروی می کند، او نجات یافته و دوستدار ماست و از امر خداوند تبعیت می کند، و دشمن ما که از ما بیزاری جسته و ما را لعن می کند و ریختن خونهایمان را حلال می داند، و حق ما را انکار می کند، و خداوند را با برائت و بیزاری از ما می پرستد، این کافر و مشرک و فاسق است، و از جائی که گمان نمی کند، کافر و مشرک گردیده، همچنانکه خداوند را ناآگاهانه دشنام می دهند، همچنان بدون آگاهی به خداوند شرک می ورزند.
و شخصی آنچه امت بر آن اتفاق دارند را گرفته، و علم آنچه بر او مشتبه شده و نیز ولایت ما را به خدا وامی گذارد، و از ما پیروی نکرده و با ما نیز دشمنی نمی کند، و حق ما را نمی شناسد، ما امیدواریم که خداوند او را بیامرزد و او را داخل بهشت گرداند، این مسلمان ناتوان است.
مناظرته فی فضلهم و ان الخلافة لا تصلح الا فیهم
روی سلیم بن قیس قال: سمعت عبدالله بن جعفر ابی طالب قال: قال لی معاویة: ما اشد تعظیمک للحسن و الحسین، ما هما بخیر منک و لا ابوهما بخیر من ابیک، لولا ان فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله لقلت ما امک اسماء بنت عمیس بدونها، قال:
فغضبت من مقالته و اخذنی ما لا املک - ثم ذکر قول عبدالله ابن جعفر و ابن عباس فی فضل الحسن و الحسین علیهما السلام، و ما همه سمعا عن النبی صلی الله علیه و آله فی فضلهم، الی ان قال:
قال معاویة: ما تقول یا حسن علیه السلام قال:
یا معاویة! قد سمعت ما قلت و قال ابن عباس، العجب منک یا معاویة و من قلة حیائک و من جرأتک علی الله حین قلت: قد قتل الله طاغیتکم و رد الامر الی معدنه، فانت یا معاویة معدن الخلافة دوننا؟!
ویل لک یا معاویة و للثلاثة قبلک، الذین اجلسوک هذا المجلس و سنوا لک هذه السنة، لاقولن کلاما ما انت اهله، و لکنی اقول لتسمعه بنو ابی هؤلاء حولی.
ان الناس قد اجتمعوا علی امور کثیرة، لیس بینهم اختلاف فیها و لا تنازع و لا فرقة: علی شهادة ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله و عبده، و الصلوات الخمس، و الزکاة المفروضة، و صوم شهر رمضان و حج البیت، ثم اشیاء کثیرة من طاعة الله التی لا تحصی و لا یعدها الا الله.
و اجتمعوا علی تحریم الزنا و السرقة و الکذب و القطیعة و الخیانة، و اشیاء کثیرة من معاصی الله التی لا تحصی و لا یعدها الا الله.
و اختلفوا فی سنن اقتتلو فیها، و صاروا فرقا یلعن بعضهم بعضا، و هی الولایة، و یبرأ بعضهم من بعض، و یقتل بعضهم بعضا ایهم احق و اولی بها، الا فرقة تتبع کتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله، فمن اخذ بما علیه

اهل القبلة الذى ليس فيه اختلاف، و رد علم ما اختلفوا فيه الى الله، سلم و نجا به من النار و دخل الجنة.
و من وفقه الله و من عليه و احتج عليه بان نور قلبه بمعرفة ولاة الامر من ائمتهم و معدن العلم اين هو، فهو عندالله سعيد و لله ولى، و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: رحم الله امرىء علم حقا فقال فغنم او سكت فسلم.
نحن نقول اهل البيت: ان الائمة منا، و ان الخلافة لا تصلح الا فينا، و ان الله جعلنا اهلها فى كتابه و سنة نبيه صلى الله عليه و آله، و ان العلم فينا و نحن اهله، و هو عندنا مجموع كله بحذافيره، و انه لا يحدث شىء الى يوم القيامة حتى ارش الخدش الا وهو عندنا مكتوب باملاء رسول الله صلى الله عليه و آله و خط على عليه السلام بيده.
و زعم قوم انهم اولى بذلک منا، حتى انت يا ابن هند تدعى ذلک، و تزعم ان عمر ارسل الى ابى انى اريد ان اكتب القرآن فى مصحف فابعث الى بما كتبت من القرآن، فاتاه فقال: تضرب و الله عنقى قبل ان يصل اليک، قال: و لم؟ قال: لان الله تعالى قال: «و الراسخون فى العلم» [1] قال: اياى عنى و لم يعنک و لا اصحابک، فغضب عمر ثم قال: ان ابن ابى طالب يحسب ان احدا ليس عنده علم غيره، من كان يقرأ من القرآن شيئا فليأتنى، فاذا جاء رجل فقراء شيئا معه فيه اخر كتبه و الا لم يكتبه، ثم قالوا: قد ضاع منه قرآن كثير، بل كذبوا والله بل هو مجموع محفوظ عند اهله.
ثم امر قضاته و ولاته: اجهدوا ارائكم و اقضوا بما ترون انه الحق، فلا يزال هو و بعض ولاته قد وقعوا فى عظيمة فيخرجهم منها ابى، ليحتج عليهم بها، فتجتمع القضاة عند خليفتهم و قد حكموا فى شىء واحد بقضايا مختلفة فاجازها لهم، لان الله لم يؤته الحكمة و فصل الخطاب.
و زعم كل صنف من مخالفينا من اهل هذه القبلة ان معدن الخلافة و العلم دوننا، فنستعين بالله على من ظلمنا و جحدنا حقنا، و ركب رقابنا، و سن للناس علينا ما يحتج به مثلک و حسبنا الله و نعم الوكيل.
انما الناس ثلاثة: مؤمن يعرف حقنا و يسلم لنا، و يأتم بنا، فذلک ناج محب لله ولى، و ناصب لنا العداوة يتبراء منا و يلعننا، و يستحل دمائنا، و يجحد حقنا، و يدين الله بالبرائة منا، فهذا كافر مشرک فاسق، و انما كفر و اشرک من حيث لا يعلم، كما سبوا الله عدوا بغير علم، كذلک يشرک بالله بغير علم.
و رجل اخذ بما لا يختلف فيه و رد علم ما اشكل عليه الى الله مع ولايتنا، و لا يأتم بنا، و لا يعادينا و لا يعرف حقنا، فنحن نرجو ان يغفر الله له و يدخله الجنة، فهذا مسلم ضعيف.

پی نوشت:
[1] آل عمران: 7.

مناظره با عمر عاص و مروان و ابن زیاد

روایت شده: روزی معاویه همراه با اطرافیان رازدارش نشسته بود، و به یکدیگر فخر می فروختند، معاویه خواست آنان را بخنداند، از این رو گفت: بسیار فخر فروختید، اگر حسن بن علی علیه السلام و عبدالله بن عباس در اینجا بودند از این بالندگی ها کمتر می نمودید، معاویه نزد امام فرستاد - آنگاه گفتار آنان را ذکر می کند - سپس امام در جواب ایشان فرمود:
اگر کسی در مباحثه خاموش ماند، این امر دلیل بر ناتوانی او نمی باشد، بلکه کسی که به دروغ سخن گوید و بخواهد باطل را به صورت حق جلوه دهد خیانتکار است.
ای عمرو به دروغ افتخار ورزیده و در خیانت گستاخی می کنی، من از تبهکاریت همیشه آگاه بوده و برخی از آنها را بر شمرده و از برخی دیگر چشم می پوشیده ام، زیرا در گمراهی فرو رفته ای، درباره ما که چراغهای روشن در تاریکی، و پرچمهای هدایت و راهنمایی، و سواران، دلاور و حمله ور به دشمنان، و پرورده شده در دامان چنگ می باشیم، برای دوستان همچون نو بهاران خرم هستیم، ما جایگاه نبوت و محل فرو آمدن علم هستیم.
و گمان می کنید که نژادتان از ما نیرومندتر است، ولی در نبرد بدر نیرومندی ما آشکار گردید، در روزی که دلاوران بر زمین خوردند، و هماوران به سختی افتادند، و شیر مردان از پای درآمدند، و مرگ معرکه دار میدان شد، و بر پاشنه آن چرخید و دندان نشان داد، و آتش جنگ زبانه کشید، در چنان هنگامه ای بود که مردان شما را کشتیم و پیامبر بر فرزندانتان منت گذارد، و به جان خودم سوگند در آن روز شما هرگز از بنی عبدالمطلب برتر و قوی تر نبودید.
و اما تو ای مروان، تو را چه می شود که از قریش زیاده گفته و به آن افتخار کنی، تو رها شده ای و پدرت طرد شده پیامبر است، و تو هر روز از پستی به بدی می گرائی و در این دو گرفتاری، آیا فراموش کردی آن روز که دست بسته ترا به حضور امیرالمومنین علیه السلام آوردند، و با چشم خود شیری را دیدی که از چنگالش خون می چکید، و دندانهایش را به هم می فشرد، و مفهوم این شعر را می نگریستی:
شیری که چون شیران فریادش را بشنوند، سراسیمه فرار کنند و سرگین اندازند.
ولی امیرالمومنین علیه السلام تو را بخشید و از خفقان مرگ رها شدی، و نفس تنگت که نمی گذاشت آب دهانت را فرو بری، باز شد و به حال آمدی، اما به جای آنکه سپاس ما را بگذاری به بدگوئی ما پرداختی و

جسارت ورزیدی، در صورتی که می دانی ما هرگز ننگی بر دامانمان ننشسته و خوار و خسران به سراغمان نیامده است.
و اما تو ای زیاد، به قریش چه کار داری، کسی برای تو نسب درست و شاخه برومند، و پیشینه استوار، و جایگاه رشد ارزشمندی نمی شناسد، مادرت زنی زناکار بود که مردهای قریش و بدکاران عرب با او رابطه داشتند، و وقتی که به دنیا آمدی پدرت معلوم نبود تا اینکه این مرد - و به معاویه اشاره کرد - پس از مرگ پدرش تو را برادر خود خواند.
در این صورت به چه چیزی افتخار می کنی، تو را همان رسوائی مادرت بس است، و در افتخار ما همین کافی است که جد ما رسول خداست و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام پیشوای مسلمانان است، که هرگز به جاهلیت بازنگشت، و عموهایم یکی حمزه سیدالشهداء و دیگری جعفر طیار است، و من و برادرم هر دو پیشوای جوانان اهل بهشتیم.
آنگاه امام رو به به ابن عباس کرد و فرمود: پسر عمویم، اینان مرغهای ناتوانی هستند که می توان با بحث پرهایشان را در هم شکست.
مناظرته مع عمرو بن عاص و مروان بن حکم و ابن زیاد
روی انه اجتمع معاویة مع بطانته، فجعل بعضهم یفخر علی بعض، فاراد معاویة ان یضحک علی ذقونهم، فقال لهم: اکثرتم الفخر، فلو حضرکم الحسن بن علی علیهماالسلام، و عبدالله بن عباس لقصرا من اعنتکم ما طال، فبعث الی الامام علیه السلام - الی ان ذکر قولهم، ثم قال علیه السلام:
لیس من العجز ان یصمت الرجل عند ایراد الحجة، ولکنم من الافک ان ینطق الرجل بالخنا، و یصور البالطل بصورة الحق.
یا عمرو افتخار بالکذب و جرأة علی الافک، ما زلت اعرف مثالبک الخبیثة، ابدیها مرة و امسک عنها اخری، فتأبی الا انهماکا فی الضلالة، اتذکر مصابیح الدجی و اعلام الهدی و فرسان الطراد، و حتوف الاقران، و ابناء الطعان، و ربیع الضیفان، و معدن النبوة، و مهبط العلم.
و زعمتم انکم احمی لما وراء ظهورکم، و قد تبین ذلک یوم بدر، حین نکصت الابطال و تساورت الاقران و اقتحمت اللیوث، و اعترکت المنیة، و قامت رحاها علی قطبها، و افترت عن نابها، و طار شرار الحرب، فقتلنا رجالکم، و من النبی علی ذراریکم، فکنتم لعمری، فی ذلک الیوم غیر مانعین لما وراء ظهورکم من بنی عبدالمطلب.
و اما انت یا مروان فما انت و الاکثار فی قریش، و انت طلیق و ابوک طرید، یتقلب من خزیة الی سواءة، و لقد جیء بک الی امیرالمؤمنین، فلما رأیت الضرغام قد دمیت براثنه، و اشتکبت انیابه، کنت کما قال القائل:
لیث اذا سمع اللویث زئیره
بصبصن ثم قذفن بالابعار

فلما من علیک بالعفو و ارخی خناقک بعد ما ضاق علیک، و غصصت بریقک، لم تقعد معنا مقعد اهل الشکر، و لکن کیف تساوینا و تجارینا، و نحن مما لا یدرکنا عار و لا تلحقنا خزیة.
و اما انت یا زیاد و قریشا، لا اعرف لک فیها ادیما صحیحا، و لا فرعا نابتا، و لا قدیما ثابتا، و لا منبتا کریما، بل کانت امک بغیا تداولها رجال من قریش و فجار العرب، فلما ولدت لم تعرف لک العرب والدا فادعاک هذا - و اشار الی معاویة - بعد ممات ابیه.
مالک افتخار، تکفیک سمیة و یکفینا رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی علی بن ابی طالب علیه السلام سید المؤمنین، الذی لم یرتد علی عقبیه، و عمی حمزة سیدالشهداء، و جعفر الطیار، و انا و اخی سید اشباب اهل الجنة.
ثم التفت الی ابن عباس فقال: یا ابن العم انما هی بغاث الطیر انقض علیها اجدل.

روایت شده: امام چند روزی از دمشق خارج شد، آنگاه به دمشق بازگشت، و نزد معاویه آمد، در مجلس معاویه عبدالله بن زبیر حضور داشت، هنگامی که معاویه امام را دید از او استقبال کرد و بعد از آنکه مجلس آماده شد به امام گفت: ای ابا محمد گمان می کنم خسته اید به منزل رفته و استراحت کنید.
امام از نزد او خارج شد، و معاویه رو به عبدالله بن زبیر کرد و گفت: بهتر است که بر حسن فخر بورزی، چرا که تو پسر یکی از نزدیکان پیامبر و پسر عموی او می باشی، و پدرت در اسلام کارهای بسیاری انجام داده است - تا آن جا که سخن عبدالله زبیر در حضور امام را در مجلس دیگری نقل می کند - آنگاه امام فرمود:
سوگند به خدا اگر بنی امیه مرا در سخن گفتن ناتوان نمی شمردند برای پست شمردن تو زبان از گفتارت باز می داشتم، ولی اکنون برایت آشکار می کنم که من کم عقل و بی زبان نیستم، آیا تو بر من عیب می گیری و بر من فخر می فروشی، جدت در جاهلیت خانواده و معروفیتی نداشت تا اینکه با جده ام صفیه دختر عبدالمطلب ازدواج کرد، و در میان عرب سرافراز شد و به شرف او افتخار ورزید، پس چگونه فخر کنی بر کسی که حلقه رابط گردنبند است، بزرگان و گرامترین مردم روی زمین، این مائیم که شرفی پر نفوذ و کرامتی برتر و پیروز داریم.
گمان می کنی که من تسلیم معاویه شدم، چگونه چنین کاری ممکن است، وای بر تو من پسر دلاورترین مردان عربم، و در دامان فاطمه علیها السلام چشم گشوده ام که پیشوای زنان جهان و بهترین کنیزان خداست، وای بر تو من این کار را از روی ترس و ناتوانی انجام ندادم، علت آن بود که طرفدارانی چون تو داشتم که به بیهودگی طرفدار من بودند، و به دروغ ادعای دوستی می کردند، و من به آن ها اعتماد نداشتم، چون شما خاندانی فریبکارند.
و چرا چنین نباشد که پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرد، و به زودی پیمانش را شکست و به جاهلیت بازگشت، و علی علیه السلام که پاره پیکر پیامبر بود را فریب داد و مردم را گمراه کرد، و چون در معرکه جنگ با یورش پیشتازان لشکر روبرو شد، و دندان تیز جنگاوران پیکرش را در هم فشرد، جانش را بی جهت از دست داد، و بدون هیچ یاوری به خاک افتاد، و تو به اسیری گرفتار شدی، خسته و مجروح و کوفته، پایمال سم ستوران و ناتوان از یورش سواران؛ و چون مالک اشتر تو را به حضور امام آورد، آب دهانت خشکیده بود و بر پاشنه می چرخیدی، همچون سگی که از

شیران هراسیده و فراری باشد.
وای بر تو، این مائیم که روشنی بخش جهانیم و امت مسلمان به ما فخر می کند و کلیدهای اراده و ایمان به دست ماست، اکنون تو به ما حمله می کنی؟ تو هستی که زنان را فریب می دهی بر فرزندان پیامبران فخر می فروشی؟ سخنان ما را که مردم می پذیرفتند، تو و پدرت رد می کنید.
مردم با اشتیاق و اجبارا دین جدم را پذیرفتند، و بعد که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند طلحه و زبیر از بین آنها پیمان را شکستند، و همسر پیامبر را فریب دادند و به جنگ با پدرم برخاستند، و کشته شدند، و تو را به اسارت نزد علی علیه السلام آوردند، و او از گناهت درگذشت و خویشاوندیت را رعایت کرد و تو را نکشت و بخشید، بنابراین تو آزاد شده پدر من هستی، و من آقای تو و پدرت هستم، اکنون سنگینی گناهت را احساس کن.
عبدالله بن زبیر شرمگین شد، به حضور امام آمد و گفت: ای ابامحمد معذرت می خواهم، این مرد - و به معاویه اشاره کرد - مرا به جدال با تو برانگیخت، حال مرا بر نادانیم ببخش، چون شما از خاندانی هستید که گذشت و بردباری به سرشت شما آمیخته است.
و امام به معاویه نگریست، و فرمود:
می بینی که از پاسخگوئی هیچکس باز نمی مانم، وای بر تو آیا می دانی که من از کدام درخت باروری جوانه زده ام، دست از این کارها بردار وگرنه داغی بر چهره ات بزنم که همه رهروان شهرها و سرزمینها از آن سخن بگویند.
مناظرته مع عبدالله بن الزبیر
روی انه غاب علیه السلام عن دمشق ایاما، ثم رجع الیها، فدخل علی معاویة، و کان فی مجلسه عبدالله بن الزبیر، فلما رأی معاویة الامام قام الیه فاستقبله، و بعد ما استقر به المجلس التفت الیه قائلا: یا ابا محمد! انی اظنک تعبا نصبا، فأت المنزل فارح نفسک فیه.
و خرج الامام علیه السلام من عنده والتفت معاویة الی عبدالله ابن الزبیر: لو افتخرت علی الحسن، فانک ابن حواری رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن عمته، و لابیک فی الاسلام نصیب وافر - الی ان ذکر قول ابن الزبیر فی مجلس عند الامام علیه السلام - ثم قال علیه السلام:
اما و الله لولا ان بنی امیة تنسبنی الی العجز عن المقال لکففت عنک تهاونا، ولکن سابین لک ذلک لتعلم انی لست بالعی ولا الکلیل اللسان، ایای تعیر و علی تفتخر، و لم یکن لجدک بیت فی الجاهلیة و لا مکرمة، فزوجته جدتی صفیة بنت عبدالمطلب، فبذخ علی جمیع العرب بها و شرف مکانها، فیکف تفاخر من هو من القلادة واسطتها، و من الاشراف سادتها، نحن اکرم اهل الارض زندا، لنا الشرف الثاقب و الکرم الغالب.

ثم تزعم انی سلمت الامر، فکیف یکون ذلک، ویحک کذلک، و انا ابن اشجع العرب، وقد ولدتنی فاطمة سیدة نساء العالمین و خیرة الاماء، لم افعل ذلک ویحک جبنا و لا ضعفا، ولکنه بایعنی مثلک و هو یطلبنی بترة، و یداجینی المودة و لم اثق بنصرته، لانکم اهل بیت غدر، و کیف لا یکون کما اقول.
و قد بایع ابوک امیرالمؤمنین ثم نکث بیعته، و نکص علی عقبیه، و اختدع حشیة من حشایا رسول الله، لیضل بها الناس، فلما دلف نحو الاعنة و رأی بریق الاسنة قتل مضیعة لا ناصر له و اتی بک اسیرا، قد وطأتک الکماة باظلافها، و الخیل بسنابکها، و اعتلاک الاشتر فغصصت بریقک، و اقعیت علی عقبیک کالکلب اذا احتوشته اللیوث.
فنحن ویحک نور البلاد و املاکها، و بنا تفخر الامة و الینا تلقی مقالید الازمة، اتصول و انت تخدع النساء، ثم تفتخر علی بنی الانبیاء، لم تزل الاقاویل منا مقبولة، و علیک و علی ابیک مردودة.
دخل الناس فی دین جدی طائعین و کارهین، ثم بایعوا امیرالمؤمین علیه السلام، فسار الی ابیک و طلحة حین نکثا البیعة و خدعا عرس رسول الله صلی الله علیه و آله، فقتل ابوک و طلحة و اتی بک اسیرا، فبصبصت بذنبک و ناشدته الرحم ان لا یقتلک، فعفا عنک ، فانت عتاقة ابی، و انا سید ابیک، فذق وبال امرک.
و خجل ابن الزبیر، فتقدم الی الامام علیه السلام فقال: اعذر یا ابا محمد، فانما حملنی علی محاورتک هذا - و اشعار الی معاویة - فهلا اذ جهلت امسکت عنی، فانکم اهل بیت سجیتکم الحلم و العفو.
و التفت الامام علیه السلام الی معاویة، فقال له:
انظر هل اکیع عن محاورة احد، ویحک اتدری من ای شجرة انا، و الی من انتمی، انته قبل ان اسمک، بمیسم تتحدث به الرکبان فی الافاق و البلدان.

مناظره با مروان بن حکم

امام بر معاویه داخل شد، هنگامی که آن حضرت را دید برخاست و احترام بسیار به ایشان گذاشت، این امر بر مروان سخت آمد و کلامی در بدی ایشان بیان کرد، امام فرمود:
وای بر تو ای مروان، تو همیشه در میدانهای جنگ و به هنگام رویارویی با دشمن ریسمان خواری و ننگ به گردن داشتی، زنان بر تو بگریند، این مائیم که برهانهای روشن را به همراه داریم، و اگر سپاسگزار باشید ما بر شما هدایت را باریدیم، ما شما را به نجات می خوانیم و شما ما را به آتش دعوت می کنید، و چقدر این دو مقام از یکدیگر دور است.
تو به بنی امیه افتخار می کنی و می پنداری که آنان در جنگ پایدارند و همچون شیر دلاور، مادرت به عزایت بنشیند مگر نمی دانی که خاندان عبدالمطلب پهلوانان بزرگوار و یاران و نگهبان و بزرگمردانند.
بخدا قسم که تو آنان و هر کس که از این خاندان است را دیده ای که هرگز سختی ها و خطرها به هراسشان نینداخته و از میدان دلیران نگریخته اند، و آنان همچون شیران خشمگین و حمله ورند، و این تو بودی که از میدانشان گریختی و تو را به اسارت گرفتند، و به همراه خویشانت به خواری و ننگ افتادی.
گمان می بری که می توانی خون مرا بریزی، اگر خیلی دلاوری چرا نتوانستی خون آن کس که بر عثمان حمله برد را بریزی، که عثمان را همچون شتری سر برید، و تو در آن وقت همچون گوسفندان صیحه می زدی و مثل زنان فرومایه آه و ناله سر می دادی، چرا از او دفاع نکردی و تیری به جانب قاتلش پرتاب ننمودی، بلکه بندهای بدنت می لرزید و چشمانت را از شدت وحشت فرو می بستی و از ترس جانت از من پناه می خواستی، چون بنده ای که به دامان آقایش درآویزد، و من ترا از مرگ رهانیدم، و اکنون معاویه را به قتل من برمی انگیزی، و اگر آن روز معاویه با تو بود او هم با عثمان کشته می شد، حال هم تو و معاویه کمتر و ناتوان تر از آنید که بتوانید به من گستاخی کنید.
و اکنون گمان می بری که من بر بردباری معاویه زنده مانده ام، به خدا قسم که معاویه خودش را بهتر از هرکس می شناسد، و از اینکه حکومت را به او واگذار کرده ایم سپاسگزارتر است، و اکنون وجود تو همچون خاری در چشمش خلیده که نمی تواند دیده بر هم نهد، و اگر بخواهم می توانم سپاهی بر اهل شام برانگیزم که جهان بر او تنگ شود و از حمله سواران به ستوه آید، و در آن وقت فرار کردن و نیرنگ و پرگوئی ترا سودی نخواهد بخشید.

و ما کسی نیستیم که پدران بزرگوار و فرزندان نیکوکارمان ناشناخته باشند، حال اگر راست می گویی آزادی.
معاویه به مروان فریاد زد و گفت: من گفتم که به این مرد گستاخی نکن و تو نپذیرفتی و به چنین خواری و تحقیری گرفتار شدی، آخر تو مانند او نیستی، و پدرت به مقام پدر او نمی رسد، تو پسر مردی رانده شده و دور افتاده ای، اما پدر او پیامبر بزرگوار خداست، و چه بسا کسانی که با پای خود به قبرستان رفته و گور خود را می کنند.
مناظرته مع مروان بن حکم
دخل الامام علیه السلام علی معاویة، فلما راه علیه السلام قال الیه و احتفی به، فساء ذلک مروان و ذکر کلاما فی تنقیصه، فقال علیه السلام:
ویحک یا مروان، لقد تقلدت مقالید العار، فی الحروب عند مشاهدتها، و المخاذلة عند مخالطتها، نحن هبلتک الهوابل، لنا الحجج البوالغ، و لنا ان شکرتم علیکم النعم السوابغ، ندعوکم الی النجاة و تدعوننا الی النار، فشتان ما بین المنزلتین.
تفخر ببنی امیة، و تزعم انهم صبر فی الحروب، اسد عند اللقاء، ثکلتک امک، اولئک البهالیل السادة و الحماة الذادة و الکرام القادة، بنو عبدالمطلب.
اما والله لقد رأیتهم و جمیع من فی هذا البیت ما هالتهم الاهوال و لم یحیدوا عن الابطال، کاللیوث الضاریة الباسلة الحنقة، فعندها ولیت هاربا و اخذت اسیرا، فقلدت قومک العار، لانک فی الحروب خوار.
ایراق دمی، زعمت افلا ارقت دم من وثب علی عثمان فی الدار، فذبحه کما یذبح الجمل، و انت تثغو ثغاء النعجة، و تنادی بالویل و الثبور، کالامة اللکعاء، الا دفعت عنه بید او ناضلت عنه بسهم، لقد ارتعدت فرائصک و غشی بصرک، فاستغثت بی کما یستغیث العبد بربه، فانجیتک من القتل و منعتک منه، ثم تحث معاویة علی قتلی، و لو رام ذلک معک لذبح کما ذبح ابن عفان، انت معه اقصر یدا، و اضیق باعا، و اجبن قلبا من ان تجسر علی ذلک.
ثم تزعم انی ابتلیت بحکم معاویة، اما والله لهو اعرف بشأنه، و اشکر لما ولیناه هذا الامر، فمتی بدا له فلا یغضین جفنة علی القذی معک، فوالله لاعقبن اهل الشام بجیش یضیق عنه فضاؤها و یستأصل فرسانها، ثم لا ینفعک عند ذلک الهرب والروغان، و لا یرد عنک الطلب تدریجک الکلام.
فنحن ممن لا یجهل، اباؤنا القدماء الاکابر، و فروعنا السادة الاخیار، انطق ان کنت صادقا.
و صاح معاویة بمروان: قد کنت نهیتک عن هذا الرجل، و انت تأبی الا انهماکا فیما لا یعنیک، اربع علی نفسک، فلیس ابوک کابیه و لا انت مثله،

انت ابن الطريد الشريد، و هو ابن رسول الله صلى الله عليه و آله الكريم، ولكن رب باحث عن حتفه و حافر عن مديته.

مناظره با عمرو بن عاص

روزی عمرو بن عاص امام حسن علیه السلام را در حال طواف دید و گفت: ای حسن گمان کردی که دین تنها به تو و پدرت برپا می ماند، دیدی خداوند معاویه را بعد از ضعف قوی، و بعد از خفا آشکار نمود، آیا خداوند به کشتن عثمان راضی و خشنود است؟! آیا سزاوار است که دور خانه خدا طواف کنی همچنانکه شتر دور آسیاب می چرخد، و لباس زیبا در برداری در حالیکه تو قاتل عثمان هستی؟ سوگند به خدا برای عدم پراکندگی امت و عدم اختلاف آنان شایسته است که معاویه تو را همانند پدرت به قتل رساند.
امام فرمود:
اهل آتش نشانه هایی دارند که بدان شناخته می شوند: انکار اولیاء الهی و دوستی با دشمنان خدا، سوگند به خدا تو می دانی که علی علیه السلام یک لحظه و یک چشم بر هم زدن در دین شک نکرده و در خداوند تردید ننموده است، و سوگند به خدا ای پسر ام عمرو دور می شوی یا تو را با کلماتی تیزتر از شمشیر دور کنم.
بر حذر باش از هجوم و حمله بر من چرا که می دانی من کیستم، ناتوان نبوده، کم ارزش نیستم و پر خور هم نبوده ام، من در میان قریش مانند نخ وسط گردنبند هستم، خاندانم شناخته شد و جز به پدرم منسوب نمی گردم، و تو کسی هستی که که خود می دانی و مردم نیز بدان آگاهند، مردان قریش در مورد فرزند بودن تو برای آنان اختلاف کردند (بخاطر زنا کردن مادرش با چند نفر)، و بدترین آنان، یعنی کسی که نسبتش پست تر و ملامت شونده تر از بقیه بود پیروز شد، و تو فرزند او نامیده شدی، پس از من بر حذر باش چرا که تو پلید و ما خاندان پاک و پاکیزه ای هستیم که خداوند پلیدی را از ما دور ساخت و پاکیزه مان گردانید.
عمرو که این پاسخها را شنید قادر به پاسخگوئی نشد و ناراحت و خشمگین بازگشت.
مناظرته مع عمرو بن العاص
لقی عمرو بن العاص الحسن علیه السلام فی الطواف فقال له: یا حسن زعمت ان الدین لا یقوم الا بک و بأبیک، فقد رأیت الله اقام معاویة فجعله راسیا بعد میله و بینا بعد خفائه، افیرضی الله بقتل عثمان؟ او من الحق ان تطوف بالبیت کما یدور الجمل بالطحین علیک ثیاب کغرقی البیض، و انت قاتل عثمان؟ والله انه لالم للشعث و اسهل للوعث ان یوردک معاویة حیاض ابیک.
فقال الحسن علیه السلام:

ان لاهل النار علامات يعرفون بها، الحادا لاولياء الله و موالاة لاعداء الله، والله انک لتعلم ان عليا لم يرتب فى الدين، و لم يشک فى الله ساعة و لا طرفة عين قط، و والله لتنتهين يا ابن ام عمر و او لانفذن حضنيک بنوافذ اشد من الاقضبة.

فاياک والهجم على، فانى من قد عرفت، ليس بضعيف الغمزة و لا هش المشاشة، و لا مرىء المأكلة، و انى من قريش کواسطة القلادة، يعرف حسبى و لا ادعى لغير ابى، و انت من تعلم و يعلم الناس، تحاکمت فيک رجال قريش، فغلب عليک جزارها، الامهم حسبا و اعظمهم لوما، فاياک عنى، فانک رجس و نحن اهل بيت الطهارة اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهيرا.

فافحم عمرو و انصرف کئيبا.

مناظره دوم با عمرو بن عاص

روایت شده: هنگامی که امام علیه السلام بر معاویه وارد شد عمرو بن عاص هیبت و وقار آن حضرت را دید و خشمگین شد، و از کینه و حسد لبریز گردید، و گفت: نادان و ناتوانی که عقلش بین ریشهایش می باشد نزد شما آمد، عبدالله بن جعفر حاضر بود و از این سخن برآشفت و به او فریاد زد - تا آنکه سخن عبدالله بن جعفر را نقل کرده - و امام سخن آنان را می شنود و می فرماید:

ای معاویه! همواره نزد تو بندگانی هستند که دندان به گوشت مردم فرو می برند، بخدا قسم اگر بخواهم کاری می کنم که ناگواریهایی شدید برایت پیش آید و نفسهایتان به تنگی گراید.

سپس این اشعار را خواند:

ای معاویه آیا عبد سهم را فرمان می دهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید.

هنگامیکه قریش مجالس فراهم می آورند و تو می دانی که آن ها چه منظوری دارند.

تو از روی نادانی به من ناسزا می گوئی با کینه ای که همیشه از ما به دل داری.

آیا تو هم به مانند من پدری داری، که به آن افتخار کنی یا نیرنگ می بازی.

ای پسر حرب تو جدی مانند جد من نداری، که فرستاده خداست اگر بخواهی جدها را به یاد آوری.

مانند مادر من مادری در قریش نیست که فرزندان با حسبی از آن زاده شود.

ای پسر حرب کیست که مثل من بسراید و فردی همچون من شایسته سرزنش نیست.

خاموش باش و دست به کاری مزن که از ترس آن کودکان پیر شوند.

مناظرته مع عمرو بن العاص

روی انه لما دخل الامام علیه السلام علی معاویة، رای ابن العاص ما فی الامام من عظیم الهیبة و الوقار ساءه ذلک، و تمیز من الغیظ و الحسد، فقال: قد جائکم الافة العیی الذی کان بین لحییه عقله، و کان عبدالله بن جعفر حاضرا فلذعه قوله فصاح به - الی ان قال: - و سمع الامام الحدیث قال:

یا معاویة! لا یزال عندک عبد راتعا فی لحوم الناس، اما والله لو شئت لیکونن بیننا ما تتفاقم فیه الامور، و تحرج منه الصدور.

ثم انشاء یقول:

اتأمر يا معاوی عبد سهم
بشتمی و الملا منا شهود
اذا اخذت مجالسها قریش
فقد علمت قریش ما ترید
اانت تظل تشتمنی سفاها
لضغن ما یزول و ما یبید
فهل لک من اب کابی تسامی
به من قد تسامی او تکید
و لا جد کجدی یا ابن حرب
رسول الله ان ذکر الجدود
و لا ام کامی من قریش
اذا حصل الحسب التلید
فما مثلی تهکم یا ابن حرب
و لا مثلی ینهنهه الوعید
فمهلا لا تهج منا امورا
یشیب لهولها الطفل الولید

مناظره سوم با عمرو بن عاص

امام در مجلس معاویه حاضر شد و فرمود:
قریش همگان می دانند که من عزیز و بزرگوارم و هرگز به ناتوانی نگرائیده ام و به تیرگی نیفتاده ام که شناختی روشن و پدری بزرگوار دارم.
این سخنان عمرو بن عاص را اندوهگین کرد و سخنانی در کم ارزش قلمداد کردن امام بیان داشت، امام علیه السلام فرمود:
سوگند به خدا، اگر نسب خودت را به یاد آوری و به رأی ناصوابت عمل کنی هرگز به مقصدی نیکو نمی رسی، و به عزت و پیروزی دست نمی یابی، بخدا قسم اگر معاویه سخن مرا بپذیرد، تو را دشمن فریبکار خود می شمارد، زیرا روزگار درازی است که بخل می ورزی و کینه خود را پنهان می داری و طمع به آرزوی بلندی می بندی، که شاخه تو شایستگی چنان برگ و باری ندارد، و چراگاه وجودت چنان سبزی و خرمی را سزاوار نیست.
اما به خدا قسم خیلی نزدیک است که در بین دندانهای تیز شیران قریش جا بگیری، آنها که دلاورانی نیرومند و سوارانی توانایند، و تو را همچون دانه ای در آسیاب خرد می کنند، و چون با تو رویاروی شوند، فریبکاریت سودی نمی بخشد.
مناظرته مع عمرو بن العاص
حضر علیه السلام فی مجلس معاویة قال:
قد علمت قریش باسرها انی منها فی عز ارومتها، لم اطبع علی ضعف، و لم اعکس علی خسف، اعرف بشبهی و ادعی لابی.
و ساء ذلک ابن العاص و ذکر کلاما فی تنقیصه، ثم قال علیه السلام:
اما والله لو کنت تسمو بحسبک و تعمل برأیک، ما سلکت فج قصد، و لا حللت رابیة مجد، و ایم الله لو اطاعنی معاویة لجعلک بمنزلة العدو الکاشح، فانه طال ما طویت علی هذا کشحک، و اخفیته فی صدرک، و طمع بک الرجاء الی الغایة القصوی التی لا یورق لها غصنک، و لا یخضر لها مرعاک.
اما والله لیوشکن یا ابن العاص ان تقع بین لحیی ضرغام من قریش، قوی ممتنع، فروس ذی لبد، یضغطک ضغط الرحی للحب، لا ینجیک منه الروغان اذا التقت حلقتا البطان.

مناظره با معاویة بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: من پسر بطحا و مکه هستم، من پسر کسی هستم که از همه بخشنده تر و گرامیتر است، من پسر کسی هستم که در جوانی و پیری قریش را به آقایی و برتری رسانید، امام حسن علیه السلام فرمود:
ای معاویه بر من افتخار می کنی، من پسر کسی هستم که در ریشه های زمین جای دارد، من پسر جایگاه تقوی هستم، من پسر کسی هستم که هدایت آورد، من پسر کسی هستم که به وسیله فضیلت بسیار و جاه و منزلت برترش مردم دنیا را به سروری رسانید، من پسر کسی هستم که اطاعت از او اطاعت خدا و نافرمانیش نافرمانی اوست، آیا پدری چون پدر من داری تا به آن افتخار کنی؟ و جدی همانند جد من داری که بر من فخر نمائی، بگو آری یا نه.
معاویه گفت: بلکه می گویم نه، و این تصدیق سخن توست، امام فرمود:
حق درخشان است و تغییر پذیر نیست، و حق را دانایان می شناسند.
مناظرته مع معاویة بن ابی سفیان
روی ان معاویة فخر یوما فقال: انا ابن بطحاء و مکة، و انا ابن اغزرها جودا، و اکرمها جدودا، انا ابن من ساد قریشا فضلا ناشئا و کهلا، فقال الحسن علیه السلام:
اعلی تفتخر یا معاویة، انا ابن عروق الثری، انا ابن مأوی التقی، انا ابن من جاء بالهدی، انا ابن من ساد اهل الدنیا بالفضل السابق و الحسب الفائق، انا ابن من طاعته طاعة الله و معصیته معصیة الله، فهل لک اب کابی تباهینی به، و قدیم کقدیمی تسامینی به، قل نعم او لا:
قال معاویة: بل اقول: لا، و هی لک تصدیق، فقال الحسن علیه السلام:
الحق ابلج ما یحیل سبیله
و الحق یعرفه ذوو الالباب

مناظره دوم با معاویة بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: ای حسن: من از تو بهترم، فرمود: ای پسر هند چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: زیرا مردم زمامداری مرا پذیرفتند و تو را کنار زدند، فرمود:
هیهات هیهات، ای پسر هند جگر خوار، از بد راهی برای خود مقام و ارزش کسب کردی، کسانی که حکومت ترا پذیرفته اند دو گروهند، یا آزادانه یا به اجبار، آن کس که مطیع توست خدا را نافرمانی نموده، و آنکه اجبار گردیده بنا بر کتاب خداوند معذور است.
و من هرگز نمی گویم که من از تو بهترم چرا که در تو خیری وجود ندارد، و لکن همچنانکه خداوند مرا از پستی ها دور ساخت، تو را هم از فضیلتها بر کنار نمود.
مناظرته مع معاویة بن ابی سفیان
روی ان معاویة قال للحسن بن علی علیه السلام: انا خیر منک یا حسن، قال علیه السلام: و کیف ذلک یا ابن هند؟ قال: لان الناس قد اجمعوا علی و لم یجمعوا علیک، قال علیه السلام:
هیهات هیهات لشر ما علوت یابن اکلة الاکباد، المجتمعون علیک رجلان، بین مطیع و مکره، فالطائع لک عاص لله، و المکره معذور بکتاب الله.
و حاش لله ان اقول: انا خیر منک فلا خیر فیک، ولکن الله برأنی، من الرذائل، کما برأک من الفضائل.

مناظره با ولید بن عقبه

امام به او فرمود:
تو را در ناسزاگوئی به علی علیه السلام ملامت نمی کنم، چرا که آن حضرت به خاطر شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه بر تو نواخت، و پدرت را در جنگ بدر به دستور پیامبر به قتل رساند، و خداوند علی علیه السلام را در چندین آیه مؤمن و تو را فاسق نامید، شاعر در مورد تو و در مورد علی علیه السلام گفته است:
خداوند در کتاب خود در مورد علی علیه السلام و ولید آیه نازل کرده است.
ولید در جایگاه کفر قرار گرفته و علی علیه السلام در جایگاه ایمان به خدا قرار گرفته است.
کسی که خداوند را عبادت و بندگی می کند مانند فاسق و دروغگو نمی باشد.
بزودی ولید و علی علیه السلام در روز قیامت برای اخذ پاداش یا کیفر خوانده می شوند.
علی علیه السلام در آنجا بهشت را کسب کرده، و ولید خواری و پستی را به دست می آورد.
مناظرته مع ولید بن عقبة
فقال له علیه السلام:
لا الومک ان تسب علیا، و قد جلدک فی الخمر ثمانین سوطا، و قتل اباک صبرا بامر رسول الله فی یوم بدر، و قوم سماه الله عزوجل فی غیر آیة مؤمنا و سماک فاسقا، و قد قال الشاعر فیک و فی علی علیه السلام:
انزل الله فی الکتاب علینا
فی علی و فی الولید قرانا
فتبوأ الولید منزل کفر
و علی تبوأ الایمانا
لیس من کان مؤمنا یعبدالله
کمن کان فاسقا خوانا
سوف یدع الولید بعد قلیل
و علی الی الجزاء عیانا
فعلی یجزی هناک جنانا
و هناک الولید یجزی هوانا

مناظره با یزید بن معاویه
امام حسن علیه السلام و یزید بن معاویه نشسته و در حال خوردن خرما

بودند، یزید گفت: ای حسن من تو را دشمن می دارم.
امام علیه السلام فرمود:
ای یزید! بدان شیطان پدرت را در ایجاد نطفه ات مشارکت نمود، از این رو عداوت من در تو به وجود آمد، زیرا خداوند می فرماید: «و در اموال و اولاد با آنها مشارکت می کند»، و شیطان در ایجاد نطفه صخر با جدت حرب مشارکت کرد، از این رو با جدم پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی می کرد.
مناظرته مع یزید بن معاویة
جلس الحسن بن علی علیهما السلام، و یزید بن معاویة بن ابی سفیان یأکلان الرطب، فقال یزید: یا حسن انی قد کنت ابغضک.
قال الحسن علیه السلام:
اعلم یا یزید ان ابلیس شارک اباک فی جماعه، فاختلط الماءان فاورثک ذلک عداوتی، لان الله تعالی یقول: «و شارکهم فی الاموال و الاولاد»، [1] و شارک الشیطان حربا عند جماعه، فولد له صخر، فلذلک کان یبغض جدی رسول الله صلی الله علیه و آله.

پی نوشت:
[1] الاسراء: آیه 64.

مناظره با حبیب بن مسلمه فهری

امام علیه السلام به حبیب بن مسلمة فهری فرمود: چه بسیار حرکتهائی از تو که در غیر مسیر خداوند بوده است، او گفت: اما حرکتم به سوی پدرت اینگونه نبوده است، فرمود:
آری، ولکن معاویه را در خصوص دنیای کم ارزش اطاعت کردی، اگر کارهای دنیایت را انجام دهد در آخرت تو را رها می کند، اگر کار زشتی انجام می دهی بگویی کار خوبی نیز انجام داده ام، همچنانکه خداوند می فرماید: «عمل صالح و کار ناصالح را با هم مخلوط نموده اند»، اما کار تو بر طبق این آیه است که می فرماید: «بلکه عملهای زشت آنان بر قلبهایشان زنگار قرار داده است».
مناظرته مع حبیب بن مسلمة الفهری
قال علیه السلام لحبیب بن مسلمة الفهری: رب مسیر لک فی غیر طاعة، قال اما مسیری الی ابیک فلا، قال علیه السلام:
بلی، ولکنک اطعت معاویة علی دنیا قلیلة، فلئن کان قام بک فی دنیاک لقد قعد بک فی اخرتک، فلو کنت اذا فعلت شرا قلت خیرا کنت کما قال الله عزوجل: «خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا» [1] ولکنک کما قال: «بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون» [2] .

پی نوشت:
[1] التوبة: 102.
[2] المطففین: 14.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
شبی که به معراج رفتم، خداوند عزوجل به من وحی فرمود: یا محمد؛ چه کسی را در زمین از امتت به جای خود گذاشتی؟
- در حالی که خدا داناتر بود -، گفتم: ای پروردگارم؛ برادرم را.
خداوند فرمود: علی بن ابی‌طالب را.
گفتم: آری، ای پروردگار من.
سپس فرمود: ای محمد؛ به درستی به اهل زمین نگاه نمودم به اطلاع کامل، پس تو را برای ذکر و یاد خودم انتخاب نمودم. به یاد تو هستم مگر اینکه تو هم به یاد من هستی، من محمود هستم و تو محمد.
دوباره نگاه کردم به اهل زمین با اطلاع کامل، و از آنها علی بن ابی‌طالب را انتخاب کردم و او را وصی و جانشین تو قرار دادم. تو سید و بزرگ پیامبران هستی و علی سید و بزرگ جانشینان آنها. من اسم او را از اسم خود گرفتم. من أعلی هستم و او علی.
ای محمد؛ انی خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الأئمة من نور واحد، ثم عرضت ولایتهم علی الملائکة، فمن قبلها کان من المقربین و من جحدها کان من الکافرین.
یا محمد؛ لو أن عبد من عبادی، عبدنی حتی ینقطع، ثم لقینی جاحدا لولایتهم أدخلته ناری.
ای محمد؛ همانا من؛ علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از او (علیهم‌السلام) را از یک نور آفریدم. بعد از آن، ولایت و دوستی آنها را بر همه‌ی فرشتگان عرضه نمودم. فرشتگانی که ولایت و دوستی آنها را پذیرفتند از نزدیکترین آنها به من شدند و کسانی نپذیرفتن از کافران شدند. ای محمد؛ اگر بنده‌ای از بندگانم مرا عبادت کند تا اینکه نفسش قطع شود، و مرا ملاقات کند در حالی که ولایت و دوستی آنها را نداشته باشد او را بر آتش داخل می‌کنم.
سپس پروردگارم به من فرمود: ای محمد؛ آیا دوست داری آنها را ببینی؟
گفتم: آری.
فرمود: از آنجا که هستی جلوتر بیا.
من قدمی پیش رفتم در حالی که علی بن ابی‌طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن (علیهم‌السلام) را دیدم، او - حضرت مهدی علیه‌السلام - در

وسط آنها ایستاده و مانند ستاره‌ای می‌درخشید.
در آن حال به خداوند عرض کردم: ای پروردگار من؛ این‌ها چه کسانی هستند؟
فرمود: اینان امامان بعد از تو هستند و آن ایستاده، قیام کننده‌ی من است. کسی است که حلال می‌کند حلال مرا، و حرام می‌کند حرام مرا، و از دشمنانم انتقام می‌گیرد.
یا محمد؛ أحببه فأنی أحبه و من احب من یحبه.
ای محمد؛ او را - حضرت مهدی علیه‌السلام - دوست بدار که همانا من او را دوست می‌دارم و دوست می‌دارم کسی را که او را دوست بدارد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] کتاب الغیبه، 93 ح 24.

روزی امام حسن و امام حسین علیهماالسلام در حضور رسول مقدس اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کشتی می‌گرفتند.
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسن علیه‌السلام می‌فرمود: آفرین، حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام عرض کرد: یا رسول الله؛ با این که حسن از حسین بزرگتر است او را علیه امام حسین علیه‌السلام تشویق می‌کنی؟
آن حضرت پاسخ داد:
علتش این است که امام حسین علیه‌السلام از تأییدات غیبی برخوردار است و جبرئیل او را تشویق می‌کند، از این جهت من امام حسن علیه‌السلام را تشویق می‌کنم [1] .

پی نوشت ها:
[1] معجزات امام حسین علیه‌السلام از ولادت مبارک تا شهادت مظلومانه: 35، به نقل از فضایل الخمسه: 3 / 200.

ثقیف بکاء می‌گوید:
هنگامی که امام مجتبی علیه‌السلام به امر مدبر امور (خداوند متعال) با معاویه علیه العذاب صلح نمود، یکی از یارانش به دیدار ایشان آمد و گفت: السلام علیک، یا مذل المؤمنین.
آن مظلوم فرمود: ساکت باش؛ من ذلیل کننده‌ی مؤمنان نیستم، بلکه من عزت‌بخش مؤمنین هستم و فقط قصد من حفظ جان آنها و باقی ماندن ایشان است.
ثم ضرب برجله فی فسطاطه، فاذا أنا فی ظهر الکوفه و قد خرق الی الدمشق و مضی حتی رأینا عمرو بن عاص بمصر و معاویة بدمشق.
سپس پای مبارکش را در آن خیمه به زمین زد، ما که در پشت کوفه بودیم ناگاه دیدیم زمین پیچیده شد تا آنکه عمر بن عاص را در مصر و معاویه را در دمشق دیدیم.
در آن هنگام امام علیه‌السلام فرمودند:
اگر بخواهم آنها را سرنگون کنم می‌توانم، ولکن هرگز آن کار را نمی‌کنم، همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به راه استواری بود و همچنین علی علیه‌السلام به آن راه رفت، من هم به راه درست آنها هستم و مخالفت آنها نمی‌کنم [1] .

پی نوشت ها:
[1] صحیفة الأبرار: 2 / 157: مدینة المعاجز: 2 / 11 ح 852.

مرا به سم خواهند کشت

امام حسن علیه‌السلام قبل از شهادت مظلومانه‌اش به سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند:

همانا جعده می‌داند که پدرش (در جنگ صفین) به مخالفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخواست. و برادرش محمد بن اشعث به سرکردگی سپاهی از ابن‌زیاد به کربلا کنار فرات خواهد رفت و شاهد شهادت تو و در ریختن خونت شریک خواهد شد. جعده مرا با سم خواهد کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده که زهر آن زن به من ضرر نخواهد رساند، تا موقعی که اجل من فرا رسد.

هنگامی که من از دنیا بروم، مرا غسل بده و کفن نما و بر من نماز بگذار و در کنار قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن نما. اگر از آن جلوگیری کنند که حتما این کار را می‌کنند با آنها جنگ نکن، مرا به بقیع ببر و در آنجا به خاک بسپار. سپس از مخالفت مروان و عایشه از دفن خود در کنار جدش سخن گفت [1] .

پی نوشت ها:

[1] اثباة الهداة: 2 / 266 ح 49.

مصیبتی به من خواهد رسید

(تیرباران کردن بدن مطهرش را خبر می‌داد)
امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:
هنگامی که شهادت امام حسن علیه‌السلام نزدیک شد به برادر گرامیش (امام حسین علیه‌السلام) فرمود: ای برادر؛ به تو وصیت می‌کنم، هنگامی که از دنیا رفتم بدنم را به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببر تا عهد و پیمان با او تازه کنم و بعد بدنم را به سوی قبر مادرم زهرا علیهاالسلام ببر، سپس مرا در بقیع دفن نما.
و اعلم انه سیصینی من عایشه ما یعلم الله و الناس من بغضها، و عداتها الله و لرسوله و عداوتها لنا اهل البیت.
و بدان همانا از عایشه مصیبتی به من خواهد رسید که خداوند و مردم می‌دانند از دشمنی او بر خدا و پیامبرش و دشمنی او بر ما اهل‌بیت [1] .

پی نوشت ها:
[1] اثباة الهداة: 2 / 554 ح 1.

مگر حسن پسر من نیست؟

مرحوم حجةالاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد کافی در یکی از سخنرانیهای خود می‌گفت:
مرحوم حاج شیخ علی‌اکبر تبریزی می‌گفت: زمانی که جوان بودم در تبریز منبر می‌رفتم، در ماه مبارک رمضان تا شب بیست و هفتم پیش نیامد تا که شبی نامی از آقا امام حسن علیه‌السلام ببرم، غرضی هم نداشتم زمینه‌ی حرف جور نشده بود.
ایشان گفتند: شب بیست و هفتم ماه رمضان به خانه رفتم و خوابیدم و در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام شرفیاب شدم. وقتی که سلام کردم، حضرت با ناراحتی جواب فرمودند. عرض کردم: بی‌بی جان من از آن نوکرهای بی‌ادب نیستم، خیال می‌کنم اسائه ادبی از من سر زده باشد که شما از من ناراحت شده باشید؟ چرا این طور جواب مرا می‌دهید؟
حضرت فرمودند: حاج شیخ؛ مگر حسن پسر من نیست؟
فهمیدم که اشکال از کجا است. می‌فرمایند: چرا یادی از حسنم نمی‌کنی؟ حسنم غریب است، حسنم مظلوم است [1] .

پی نوشت ها:
[1] آثار و برکات امام حسین علیه‌السلام: 214، به نقل از نغمه‌های از بلبل بوستان حضرت مهدی علیه‌السلام: 3 / 198.

هنگامی که جناب حسنی مثنی، فرزند گرامی امام مجتبی علیه‌السلام خواست یکی از دختران امام حسین علیه‌السلام را تزویج کند. حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به ایشان فرمود: ای فرزند من؛ فاطمه و سکینه (سلام الله علیهما) دختران من هستند هر یک را که خواهی اختیار کن.
حسن به جهت شرم جواب نگفت.
امام حسین علیه‌السلام فرمود: من برای تو اختیار کردم فاطمه را که به مادرم حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شباهتش بیشتر است.
جناب حسن با فاطمه ازدواج کرد و از وی چند فرزند آورد ایشان فاطمه بنت الحسین علیهماالسلام را بسیار دوست می‌داشت و آن محترمه نیز با او بسیار مهربان بود.
جناب حسن سی و پنج سال داشت که در مدینه رحلت نمود، و برادر مادری خود ابراهیم بن محمد بن طلحه را وصی خود نمود. او آن بزرگوار را در بقیع به خاک سپرد.
فاطمه بنت الحسین علیهماالسلام بر قبر او خیمه‌ای افروخت و یک سال به سوگواری نشست و روزها روزه و شبها به عبادت قیام داشت، و زمانی که مدت یک سال تمام شد، موالی خود را فرمان داد که هنگام شب و در تاریکی خیمه را از روی قبر جناب حسن علیه‌السلام بردارند.
شب هنگام صدایی را شنیدند که می‌گفت؛
(هل وجدوا ما فقدوا) «آیا یافتید آنچه را که گم نمودید».
و دیگری در پاسخ او گفت:
(بل یئسوا فانقلبوا) «بلکه مأیوس شده و حالشان عوض شد» [1] .
آب شفابخش
هنگامی که سیده‌ی نفیسه علیهاالسلام در مصر ساکن شد، در همسایگی خانه‌ی ایشان دختر نابینائی از جهودان زندگی می‌کرد، روزی جناب نفیسه مشغول وضو گرفتن بود که آن دختر به خانه آن بزرگوار آمد و دست برده از آب وضو آن بزرگوار برداشت و بر چشمان خود کشید، به قدرت پروردگار دیده‌اش بینا و روشن شد [2] .
ارزش و عظمت روپوشی در نزد خداوند
یک سال در مصر آب نیل کم شد و مردم به سختی و قحطی دچار شدند، ناگزیر به درگاه سیده‌ی نفیسه علیهاالسلام روی آوردند، و از آن بزرگوار تقاضای دعا نموده‌اند تا خداوند بر آنها لطفی فرماید.
سیده روپوش خود را به آنها مرحمت فرمود تا به دریا بیاندازند و قدرت

خداوند را مشاهده نمایند.
اهل مصر آن پارچه را در رود نیل انداختند. به قدرت خدا و به خاطر احترام آن مخدره در نزد پروردگار آب نیل افزایش پیدا کرد [3] .
خداوند را به حق شما سوگند دادیم
پیرزنی - در مصر - چهار دختر داشت که پنبه ریسی نموده و از درآمد آن زندگی می‌کرد. روزی مادر دختران محصول دسترنج فرزندانش را به بازار برد تا بفروشد. ناگهان پرنده‌ای آن رشتهای نخ را از دست او ربود و پرواز کرد.
پیرزن بیچاره آه و ناله کرد و گفت: من جواب یتیمانم را چه بگویم و برای آنها از کجا نان تهیه کنم. کسانی که حال او را دیده بودند، نیز متأثر شده و به او گفتند تا به نزد سیده‌ی نفیسه برود.
سیده دست به دعا برداشت و این گونه خدای را خواند:
ای پروردگار قادر و قاهر؛ به حال این زن شکسته حال رحمی بفرما. آنگاه به آن زن فرمود: بنشین؛ خدا امر تو را اصلاح خواهد کرد.
آن پیرزن با دلی سوخته و نگران از گرسنگی کودکانش نشست.
ساعتی گذشت که گروهی از مردم به درب خانه‌ی سیده آمدند، و خطاب به ایشان عرض کردند: ما بازرگانیم و به وسیله‌ی کشتی به این دیار آمده‌ایم نزدیک این شهر کشتی ما سوراخ شد، ما به خاطر ترس از غرق شدن کشتی، به درگاه خدا استغاثه کردیم و خدا را به حق شما سوگند دادیم، در آن حال مرغی پدیدار شد و بافته‌های از نخ را به سوی ما انداخت، ما هم به وسیله آن سوراخ را مسدود نموده و از غرق شدن نجات پیدا کردیم.
ما به شکرانه‌ی نجات خود پانصد درهم نقره به حضورت آورده‌ایم. سیده شکر الهی به جا آورد و آن پولها را به پیرزن مرحمت نمود [4] .
رحمت خدا به واسطه فرزندی از امیران عالم
جناب اسحاق مؤتمن، فرزند امام جعفر صادق علیهماالسلام شوهر سیده نفیسه علیهاالسلام می‌باشد.
در کتاب «دارالسلام» از کتاب «اسعاف الراغبین» روایت شده که: بعد از رحلت آن بانوی مجلله، اهل مصر از جناب اسحاق خواهش نمودند تا او را در مصر دفن نمایند. جناب اسحاق راضی نمی‌شد، تا اینکه یک شب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که به او می‌فرماید:
لا تعارض اهل مصر فی نفیسه، فان الرحمة تنزل علیهم ببرکتها.
با اهل مصر در دفن نفیسه مخالفت نکن، به درستی که به برکت فرزندم نفیسه رحمت بر اهل مصر نازل می‌شود [5] .

پی نوشت ها:
[1] منتهی الآمال: 314.
[2] الوقایع و الحوادث: 1 / 327، به نقل از تحفة الأحباب.
حضرت سیه نفیسه سلام الله علیها دختر گرامی حسن بن زید بن حسن بن علی (امام مجتبی علیه‌السلام) می‌باشد. بارگاه ایشان در کشور مصر است و دارای کرامات بی‌شماری هستند. که در این بخش به برخی از آن معجزات اشاره می‌شود.
[3] الوقایع و الحوادث: 1 / 327.
[4] الوقایع و الحوادث: 1 / 327.
[5] منتخب التواریخ: 196.

محافظت یکی از اجنه

می‌گویند: روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد، حضرت فاطمه علیهاالسلام دست امام حسن علیه‌السلام را به دست راست و دست امام حسین علیه‌السلام را به دست چپ گرفت و به عیادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ی عایشه بود، امام حسن علیه‌السلام در جانب راست و امام حسین علیه‌السلام در جانب چپ آن حضرت نشستند و مشغول مالیدن بدن ایشان شدند.
ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدار نشد. پس امام حسن علیه‌السلام بر بازوی راست آن حضرت و امام حسین علیه‌السلام بر بازوی چپ آن حضرت به خواب رفتند و حضرت فاطمه علیهاالسلام برگشت.
بعد از مدتی آن دو پیش از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شود بیدار شدند و از عایشه پرسیدند: «مادر ما کجاست؟»
عایشه گفت: «هنگامی که شما خوابیدید، مادرتان به خانه برگشت.»
پس در آن شب تاریک و ابری بیرون آمدند. باران تندی می‌بارید و صدای رعد و برق می‌آمد، پس به اعجاز الهی نوری در پیش روی آنها بوجود آمد و آن بزرگوار از پی آن رفتند.
حضرت امام حسن علیه‌السلام به دست راست خود دست امام حسین علیه‌السلام را گرفته بود و با هم می‌رفتند و با یکدیگر سخن می‌گفتند تا اینکه به باغ بنی‌نجار رسیدند.
چون داخل آن باغستان شدند، حیران شدند و ندانستند به کجا بروند (و ظاهرا بشدت خوابشان می‌آمد.) پس امام حسن علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام گفت: «بیا در همینجا بخوابیم.»
امام حسین علیه‌السلام گفت: «اختیار با تو است.»
پس هر دو دست در گردن یکدیگر کرده و به خواب فرو رفتند.
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد احوال امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام را پرسید و در منزل فاطمه علیهاالسلام ایشان را طلب کرد ولی آنها را در آنجا نیافت.
پس برخاست و گفت: «الهی و سیدی و مولای! این دو پسر گرسنه از خانه بیرون رفته‌اند، خداوندا! تو وکیل من بر ایشان هستی.»
پس ناگهان برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نوری ساطع شد و حضرت به دنبال آن نور رفت تا به باغ بنی‌نجار رسید، پس دید که ایشان دست در گردن یکدیگر کرده و خوابیده‌اند.
باران نیز در نهایت شدت و تندی می‌آید ولی حق تعالی در بالای سر آنها

ابر را شکافته بود و یک قطره باران نیز بر ایشان نمی‌بارید.
همچنین مار عظیمی آنها را احاطه کرده و آنها را حفظ نموده بود. موهای آن مار مانند نیهای نیستان بود و دو بال داشت که یکی را بر روی امام حسن علیه‌السلام و یکی را بر روی امام حسین علیه‌السلام گسترده بود.
چون نظر آن حضرت بر آن مار افتاد، تکانی به خود داد، پس آن مار صدای آن حضرت را شنید و به کناری رفت و به سخن در آمد و گفت: «خداوندا! ترا و ملائکه ترا گواه می‌گیرم که اینها فرزند پیغمبر تو هستند، و من ایشان را صحیح و سالم تسلیم کردم.»
سپس آن حضرت فرمود: «ای مار تو از چه طایفه هستی؟»
گفت: «من پیک جن بسوی تو می‌باشم.»
حضرت فرمود: «از کدام طایفه‌ی جن هستی؟»
گفت: «از نصیبین! گروهی از بنی‌ملیح مرا برای تعلیم آیه‌ی قرآن که فراموش کرده‌اند فرستادند، هنگامی که به این محل رسیدم ندائی از آسمان شنیدم که: ای مار! اینها پسرهایرسول خدا هستند، آنها را از آفات و حوادث شب و روز محافظت بنما. پس من از ایشان محافظت کردم و آنها را صحیح و سالم به شما تسلیم کردم.»
سپس آن مار آن آیه‌ی قرآن را آموخت و برگشت. حضرت رسالت صلی الله علیه و آله، امام حسن علیه‌السلام را بر دوش راست خود و امام حسین علیه‌السلام را بر دوش چپ خود سوار کرد و آنها را به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام برد. [1] .
در روایت دیگری عبدالله بن عباس می‌گوید: روزی در خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، ناگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام نگران خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: «حسن و حسین از خانه بیرون رفته‌اند و نمی‌دانم به کجا رفته‌اند.»
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پدرت به فدای تو باد! بدرستی که آن خداوندی که ایشان را خلق کرده است از تو به ایشان مهربان‌تر است.»
سپس آن حضرت فرمود: «خداوندا! اگر ایشان به دریا رفته‌اند ایشان را حفظ کن، اگر به صحرا رفته‌اند ایشان را بسلامت بدار.»
جبرئیل نازل شد و گفت: «ای احمد! غمگین و محزون مباش که ایشان در دنیا و آخرت فاضل هستند و پدر ایشان از ایشان بهتر است، اکنون ایشان در باغ بنی‌نجار به خواب رفته‌اند.
راوی می‌گوید: ما به همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داخل باغ بنی‌نجار شدیم. دیدیم امام حسن علیه‌السلام دست در گردن امام حسین علیه‌السلام کرده و هر دو به خواب رفته‌اند و ملکی بال خود را بر

روی ایشان گسترده است و از آنها محافظت می‌نماید. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله، امام حسن علیه‌السلام را، و آن ملک، امام حسین علیه‌السلام را بغل کردند.

چون مردم، ملک را نمی‌دیدند گمان می‌کردند که هر دو را حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برداشته است. پس ابوبکر و ابوایوب انصاری به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: «ای رسول خدا! آیا یکی از این دو کودک را به ما نمی‌دهی که بار شما سبک‌تر شود؟»

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نه! ایشان در دنیا و آخرت فاضل و بزرگوار هستند و پدرشان از آنها بهتر است.»

سپس فرمود: «امروز ایشان را مشرف می‌گردانم به آنچه خداوند ایشان را شرف و بزرگواری بخشیده است.»

سپس آن حضرت خطبه‌ای ادا کرد و فرمود: «ای مردم! آیا می‌خواهید شما را به کسی خبر دهم که از جهت جد و جده از همه کس بهتر است؟»

گفتند: «بلی ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: «حسن و حسین چنین هستند، جد ایشان رسول خداست و جده‌ی ایشان خدیجه کبری دختر خویلد.»

سپس فرمود:«ای مردم! آیا می‌خواهید خبر دهم شما را به کسی که بهترین مردم است از جهت پدر و مادر؟»

گفتند: «بلی ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: «حسن و حسین چنین هستند و پدر ایشان علی بن ابیطالب و مادر ایشان فاطمه دختر محمد است.»

سپس فرمود: «آیا می‌خواهید خبر دهم شما را به بهترین مردم از جهت عمو و عمه؟»

گفتند: «بلی ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: «حسن و حسین چنین هستند که عمو ایشان جعفر طیار است و عمه ایشان ام‌هانی دختر ابوطالب.»

سپس فرمود: «ای مردم! آیا می‌خواهید خبر دهم شما را به بهترین مردم از جهت دائی و خاله؟»

گفتند: «بلی ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: «حسن و حسین چنین هستند که دائی ایشان قاسم فرزند رسول خدا است و خاله‌ی ایشان زینب است. بدانید که پدر و مادر و جد و جده و عمو و عمه و خود ایشان و دوستان ایشان و دوستان دوستانشان، همگی در بهشت خواهند بود.» [2] .

پی نوشت ها:

[1] امالی شیخ صدوق.
[2] کشف الغمه.

منزلهای جبرئیل در خانه‌های اهل بیت

می‌گویند: روزی مردی در کوفه خدمت امام حسن علیه‌السلام رسید بعد از زیارت کردن آن حضرت، امام حسن علیه‌السلام فرمود: «از اهل کدام شهر هستی؟»

او عرض کرد: «اهل کوفه هستم.»

حضرت فرمود: «اگر در مدینه بودی هر آینه از منزلهای جبرئیل علیه‌السلام را در خانه‌هایمان به تو نشان می‌دادم.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام.

مرد اعرابی و خبرهای غیبی

می‌گویند: عربی از صحرا به قصد حج از قومش جدا شد و در حال احرام بجائی برخورد که در آنجا تخم شترمرغ بود. آن را برداشت و خورد. بعدا متوجه شد که محرم بوده است. وقتی وارد مدینه شد گفت: «خلیفه‌ی رسول خدا کجاست؟»

او را بسوی منزل ابوبکر راهنمایی کردند وقتی که به خانه‌ی ابوبکر رسید دید جماعتی از قریش نزد او نشسته‌اند، در میان آنها عمر بن خطاب و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیدة الجراح و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه بود.

بر آنها سلام کرد و گفت: «خلیفه‌ی رسول خدا کجاست؟»

همه به ابوبکر اشاره کردند. پس اعرابی مسئله‌ی خود را از ابوبکر پرسید.

ابوبکر رو به حضار کرد و گفت: «ای اصحاب رسول خدا! مسئله‌ی اعرابی را جواب دهید.»

زبیر گفت: «تو خلیفه‌ی رسول خدا هستی و تو به جواب گفتن سزاوارتر می‌باشی.»

ابوبگر گفت: «ای زبیر! محبت بنی‌هاشم در سینه تو است.»

زبیر فرمود: «چگونه اینطور نباشد در حالی که مادرم صفیه دختر عبدالمطلب و عمه‌ی رسول الله است.»

اعرابی گفت: «شما با هم نزاع می‌کنید؟! جواب مسئله‌ی من چه می‌شود؟!»

سپس صدایش را بلند کرد و گفت: «دین محمد از بین رفت و از آن دست برداشته شد!» و با این کلام آن قوم را ساکت کرد.

سپس زبیر گفت: «ای عرب! در این جمع کسی نیست که جواب مسئله ترا بداند مگر صاحب حق که به این مجلس از اینها سزاوارتر است.»

اعرابی گفت: «مرا بسوی او راهنمائی کن.»

زبیر گفت: «این کلام طائفه‌ای را خوشحال و فرقه‌ای را به خشم می‌آورد.»

در این هنگام عمر به زبیر گفت «ای پسر عوام! چقدر حرف را طولانی می‌کنی؟! بلند شو و اعرابی را نزد علی ببر که جواب مسئله را فقط او می‌داند.»

جماعت، همگی به اتفاق اعرابی بلند شده و به درب خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و به اعرابی گفتند: «مسئله را از او بپرس.»

اعرابی گفت: «مرا نزد خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورید.»آنها به دروغ گفتند: «خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم، ابوبکر است و این شخص، وصی رسول خدا در اهل بیت او می‌باشد.»
اعرابی گفت «ای اباالحسن! ای خلیفه‌ی رسول! من محرم از قبیله‌ی خود بیرون آمدم.»
در این هنگام حضرت فرمود: «و قصد مکه کردی.» و تمام ماجرای اعرابی را شرح داد و گفتگوی مجلس ابوبکر و عجز آنها از پاسخ دادن به مسئله را بیان کرد.
اعرابی با تعجب گفت: «بلی ای مولای من! چنین است.»
سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جواب مسئله را به امام حسن علیه‌السلام که در سن نوجوانی بود واگذار کردند.
اعرابی عرض کرد: «ای ابا الحسن! مسئله مرا بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانستند جواب بدهند و به شما واگذار کردند، حال شما مرا به این بچه واگذار می‌کنی.»
حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «تو از این پسر مسئله‌ات را بپرس، او جواب ترا بیان می‌کند.»
اعرابی گفت: «ای حسن! من از قوم خود به قصد حج، محرم بیرون آمدم، بجائی رسیدم که تخم شترمرغ بود، پس آن را عمدا و نسیانا خوردم.»
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ای اعرابی در سخن خود کلمه‌ای را زیاد کردی و آن این بود که گفتی عمدا و این کلمه جزو سؤال تو نبوده است.»
اعرابی گفت: «راست گفتی! من در حال نسیان این عمل را بجا آورده‌ام.»
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «به تعداد آن تخمهای شترمرغ که برداشته‌ای شتران ماده بگیر و شتران نر را بر آنها سوار کن، هر چه زائیدند سال دیگر در منی، قربانی کن.»
اعرابی گفت: «ای حسن! بعضی از شتران ماده نمی‌زایند.»
حضرت فرمود: «بعضی از تخم‌ها هم فاسد می‌شوند.»
اعرابی گفت: «این پسر در علم خدا غرق است. بدرستی که تو خلیفه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی.»
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ای اعرابی! من خلفی از رسول خدا هستم و پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلیفه است.»
اعرابی گفت: «پس ابوبکر چه می‌گوید؟!»
حضرت فرمود: «از خود آنها بپرس.»
پس آنها تکبیر گفتند و همه از آنچه از حضرت امام حسن علیه‌السلام شنیدند، تعجب کردند.
سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: «حمد و سپاس مخصوص خدایی است که در من و پسرم قرار داد آنچه را که در داوود و سلیمان قرار داده بود هنگامی که می‌فرماید: آن را به سلیمان فهماندیم.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز.

روزی معاویه بالای منبر بود، در حالی که امام حسن علیه‌السلام در میان جمعیت حاضر در مسجد نشسته بود. معاوه برای مفتضح کردن امام، صدا زد: «ای حسن بن علی! بالای منبر بیا و چند کلمه سخن بگو.»
حضرت بلافاصله برخاستند و بر عرشه‌ی منبر تکیه زدند، بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
«ایها الناس، اگر طلب کنید در میان جابلقا و جابرسا، از مشرق و مغرب عالم، مردی را که جدش رسول خدا و پدرش علی مرتضی و مادرش صدیقه‌ی کبری باشد نخواهید یافت غیر از من و برادرم حسین. فرزندی پیغمبر منحصر به ماست و خداوند متعال شما را به محمد که جد ماست هدایت کرد ولی شما دست از اهل بیت او برداشتید و ما را وا گذاشتید و حق ما را به این یاغی طاغی دادید (و اشاره به معاویه کرد.)
آنگاه فرمود:
«ایها الناس! انا ابن رسول الله، انا ابن سراج المنیر، انا ابن امیرالمؤمنین، انا المدفوع عن حقی، انا المستجاب الدعوة، لو دعوت الله لجعل العراق شاما و الشام عراقا و جعل المرئة رجلا و الرجل امرءة.»
یعنی: «ای مردم! من فرزند رسول خدا، آن چراغ هدایت می‌باشم، من فرزند امیرمؤمنان علی هستم. خلافت که حق من بود غصب شده در حالی که من مستجاب الدعوه هستم و اگر بخواهم از خداوند که شام را عراق و عراق را شام کند، فورا به انجام می‌رساند و اگر بخواهم زن را مرد و مرد را به زن تبدیل می‌کنم.»
یکی از حامیان معاویه به عنوان خودشیرینی و خودنمایی در نزد معاویه، و به طمع جایزه‌ی او از میان جمع برخاست و فریاد زد:
«ای حسن بن علی! این چه سخنانی است که می‌گویی! چرا هر چه بر زبانت می‌آید می‌گویی، فقط خداوند است که می‌تواند مرد را به زن تبدیل کند و یا زن را به مرد.»
حضرت علیه‌السلام که از طعنه‌ی مرد شامی ناراحت شده بود نگاه تندی با گوشه‌ی چشم به او کرد و فرمود:
«آیا حیا نمی‌کنی ای بی‌شرم بی‌حیا که در جایگاه مردان و میان نامحرمان نشسته‌ای.»
مرد شامی همین که متوجه خود شد، دید که ریش و سبیل‌هایش ریخته و پستان‌های آویخته برآورده و خلقتش تغییر کرده و آلت رجولیت او رفته و صاحب آلت زنانه شده است.
پس مردم از اطراف به او نگاه کردند و شروع به خندیدن و استهزاء او

نمودند. و آن بدبخت اقبال برگشته، عبا را بر سر کشید و دوان دوان از مسجد خارج شد.
حضرت علیه‌السلام فرمودند:
«اکنون این مرد نگون بخت به خانه می‌رود و زنش را مرد می‌یابد، که با او هم بستر می‌شود، و عاقبت صاحب فرزندی می‌شود که خنثی است!» (یعنی معلوم نیست که دختر است یا پسر.)[1] .

پی نوشت ها:
[1] جامع النورین، سبزواری، ص 38.

مراسم نامگذاری و بیمه ساختن نوزاد

امام سجّاد زین العابدین علیه السلام می فرماید:
چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام اوّلین نوزاد خود را به دنیا آورد، از همسرش امام علی علیه السلام درخواست نمود تا نامی مناسب برای نوزادشان انتخاب نماید.
امام علی علیه السلام فرمود: من در این امر هرگز بر رسول خدا صلی الله علیه وآله سبقت نخواهم گرفت.
هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وارد منزل شد، قنداقه نوزاد را که در پارچه ای زردرنگ پیچیده شده بود، تحویل حضرتش دادند.
همین که چشم رسول خدا صلی الله علیه وآله به قنداقه نوزاد افتاد، فرمود: مگر نگفته ام نوزاد را در پارچه زرد نپیچید؛ و سپس پارچه زرد را باز نمود و نوزاد را در پارچه ای سفید قرار داد.
بعد از آن خطاب به پدر نوزاد - امام علی علیه السلام - کرد، و فرمود: آیا اسمی برایش تعیین کرده اید؟
حضرت علی علیه السلام اظهار داشت: یا رسول الله! ما بر شما سبقت نخواهیم گرفت، و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: و من نیز بر پروردگارم سبقت نمی گیرم.
در همین بین خداوند متعال توسّط جبرئیل علیه السلام وحی فرستاد: ای محمّد! چون علی بن ابی طالب برای تو همانند هارون برای موسی است؛ پس اسم این نوزاد را همنام فرزند هارون قرار ده.
حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسید: فرزند هارون چه نام داشته است؟
جبرئیل علیه السلام پاسخ داد: شُبَّر.
حضرت رسول اظهار داشت: زبان من عربی است و زبان هارون عِبْری بوده است، جبرئیل پاسخ داد، نام او را حسن بگذارید.
و آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله در گوش راست نوزاد اذان و در گوش چپ اقامه گفت و سپس فرمود: خداوندا! این نوزاد را از تمام آفات و شرور شیطان رجیم در پناه تو قرار می دهم. [1] .
و بعد از آن دستور داد: تا برای سلامتی و بیمه شدن نوزاد از بلاها و حوادث، گوسفندی برایش عقیقه کنند؛ و در بین بیچارگان و فقراء تقسیم نمایند.
و همچنین امر فرمود تا موهای سر نوزاد را تراشیده و هم وزن آن نقره تهیه کنند و به عنوان صدقه به تهی دستان دهند [2] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 43، ص 238، ح 3، به نقل از أمالی صدوق و علل الشرایع، احقاق الحق: ج 11، ص 4 - 9.
[2] بحارالأنوار: ج 43، ص 257، ح 29، به نقل از اصول کافی.

مسائل حضرت خضر و جواب امام

حضرت جواد الا ئمّه صلوات الله علیهم حکایت فرماید:
روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به همراه فرزندش، ابو محمّد حسن مجتبی؛ و نیز سلمان فارسی وارد مسجد شدند و چون در گوشه ای نشستند مردم نزد ایشان اجتماع کرده؛ و مردی خوش چهره با لباس های آراسته، نیز در میان آنان حضور داشت.
پس او خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرد و اظهار داشت: یا امیرالمؤمنین! می خواهم سه مسئله از شما سؤال نمایم؟
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی سؤال کن.
آن مرد گفت: اوّل این که انسان می خوابد روحش کجا می رود؟
دوّم آن که انسان چرا و چگونه فراموش می کند؛ و یا متذکّر می گردد؟
و سوّمین سؤال این است که به چه دلیل و علّتی فرزند شبیه به عمو، یا شبیه به دائی خود می شود؟
امام علی علیه السلام به فرزند خود - حضرت مجتبی سلام الله علیه - اشاره کرد و فرمود: ای ابو محمّد! جواب مسائل این شخص را بیان نما.
فرمود: جواب اوّلین سؤالت، این است که چون خواب انسان را فرا گیرد، روح او در هوا بین زمین و آسمان در حال حرکت، یا سکون می باشد تا هنگامی که صاحبش حرکتی کند و بیدار شود؛ پس چنانچه خدای متعال اجازه فرماید روح به کالبد او باز می گردد؛ وگرنه تا مدّت زمانی معین بین روح و جسد فاصله خواهد افتاد.
یادآوری و فراموشی، که چگونه بر انسان عارض می شود، بدان که قلب انسان همچون ظرفی سرپوشیده است، پس اگر انسان بر فرستادن صلوات بر محمّد و آل محمّد مداومت نماید، دریچه قلب او باز و روشن می شود و آنچه بخواهد در سینه اش آشکار و هویدا می گردد، ولی چنانچه صلوات نفرستد و خودداری کند، قلبش تاریک می گردد و فکرش خاموش خواهد ماند.
و امّا جواب سوّمین سؤال که گفتی فرزند چگونه شبیه به عمو و یا شبیه به دائی خود می شود، این است که اگر مرد هنگام زناشوئی و مجامعت، با آرامش خاطر و بدون اضطراب عمل نماید و نطفه در رحم زن قرار گیرد، فرزند شبیه پدر یا مادر خود خواهد شد.
ولی چنانچه با اضطراب و تشویش زناشوئی و مجامعت انجام پذیرد، فرزند شبیه به عمو یا دائی می گردد.
پس آن شخص اظهار نمود: من شهادت به یگانگی خداوند داده و می دهم، و شهادت بر بعثت و رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه وآله داده و می

دهم و همچنین شهادت می دهم که تو خلیفه و جانشین بر حقّ پیغمبر خدا خواهی بود.
و سپس نام مبارک یکایک ائمّه اطهار صلوات الله علهیم را بر زبان خود جاری ساخت؛ و شهادت بر امامت و ولایت آن ها داد و بعد از آن خداحافظی کرد و از مسجد خارج شد.
آن گاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزند خود حضرت مجتبی سلام الله علیه فرمود: ای ابو محمّد! به دنبال آن مرد حرکت کن؛ و برو ببین چه خواهد شد.
حضرت امام حسن مجتبی سلام الله علیه از پدر خود اطاعت کرد و به دنبال آن شخص رفت؛ و پس از بازگشت چنین اظهار داشت: پدرجان! مرد چون از مسجد خارج شد، ناگهان ناپدید گشت و او را ندیدم.
امام علی علیه السلام فرمود: آیا او را شناختی؟
حضرت مجتبی سلام الله علیه اظهار داشت: شما بفرمائید، که چه کسی بود؟
آن گاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: همانا او حضرت خضر پیغمبر صلی الله علیه وآله بود.[1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: ج 3، ص 85، که نویسنده محترم، این حدیث را از منابع مختلف ومتعدّدی نقل نموده است.

معجزه پسر همچون پدر

مرحوم شیخ مفید به نقل از امام محمّد باقر علیه السلام حکایت نماید:
روزی عدّه ای از مردم حضور امام حسن مجتبی علیه السلام آمده و به حضرت گفتند: یاابن رسول الله! شما نیز همچون پدرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام معجزه ای - که بسیار مهمّ باشد - برایمان آشکار ساز.
امام مجتبی علیه السلام فرمود: آیا پس از دیدن معجزه به امامت من مطمئن خواهید شد؟ و آیا ایمان خواهید آورد؟
گفتند: بلی، اعتقاد و ایمان می آوریم؛ و دیگر هیچ شکّ و شبهه ای وجود نخواهد داشت.
حضرت فرمود: آیا پدرم را می شناسید؟ همگی گفتند: بلی.
در این هنگام، حضرت پرده ای را که آویزان بود کنار زد؛ پس ناگهان تمام افراد مشاهده کردند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بود.
سپس امام حسن مجتبی علیه السلام خطاب به جمعیت کرد و فرمود: آیا او را می شناسید؟
گفتند: بلی، این مولای ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ و ما ایمان آوردیم و شهادت می دهیم که تو ولی و حجّت بر حقّ خداوند هستی؛ و امام و جانشین پدرت خواهی بود.
و پس از آن اظهار داشتند: ما شاهد و گواه هستیم که جنابعالی، پدرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را پس از مرگش به ما نشان دادی، همان طوری که آن حضرت، رسول الله صلی الله علیه وآله را پس از رحلتش در مسجد قُبا به ابوبکر و عمر نمایاند.
امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: وای بر حال شما! مگر این آیه شریفه قرآن را نخوانده و نشنیده اید که خداوند متعال می فرماید:
«وَلا تَقُولُوا لِمَنْ یقْتَلُ فی سَبیلِ الله أمْواتا بَلْ أحْیاءُ وَلکِنْ لا تَشْعُرُون».[1]
.
آن هائی را که در راه خدا به شهادت رسیدند، مپندارید که مرده اند؛ بلکه آنان زنده و جاوید می باشند ولی شما درک نمی کنید.
البتّه این حالت مختصّ کشته شدگان فی سبیل الله است، که در همه جا حاضر و ناظر خواهند بود.
سپس در پایان افزود: شماها درباره ما اهل بیت رسالت و نبوّت چه تصوّراتی دارید و چه می اندیشید؟
گفتند: یاابن رسول الله! ما به تو ایمان آوردیم و مطمئن شدیم که تو امام و خلیفه بر حقّ رسول الله صلی الله علیه وآله هستی. [2] .

پی نوشت ها:
[1] سوره بقره: آیه 154.
[2] بحار الأنوار: ج 43، ص 328، ح 8، الخرایج والجرایح: ج 2، ص 810 با اختصار.

مجازات زن بدکاره با کنیز

محمّد بن مسلم به نقل از حضرت باقرالعلوم؛ و از صادق آل محمّد صلوات الله علیهما حکایت می نماید:
روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در منزل پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بود که عدّه ای وارد شدند و گفتند: ما امیرالمؤمنین را می خواهیم.
امام حسن مجتبی علیه السلام به آنان فرمود: چه خواسته ای دارید؟
گفتند: مشکلی برای ما پیش آمده است می خواهیم آن را حلّ نموده و پاسخ فرماید.
حضرت فرمود: مطلب خود را بگوئید؟
اظهار داشتند: مردی با همسر خود مجامعت نموده است؛ و پس از آن همان زن با کنیز خود ملاعبه و مساحقه کرد و هم اکنون نطفه مرد توسطّ زن در رحم کنیز قرار گرفته؛ و به همین جهت کنیز آبستن می باشد، حال بفرمائید حکم آن ها چیست؟
امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: مطلب، بسیار مشکل است و تنها حلاّل آن پدرم علی علیه السلام می باشد، با این حال جواب آن را می گویم، اگر صحیح و درست بود؛ پس خداوند متعال مرا کمک کرده و از علومی است که از پدرم فرا گرفته ام.
و چنانچه صحیح نبود خودم اشتباه کرده ام و از خدای سبحان خواستارم که مرا از خطا مصون فرماید، ان شاء الله تعالی.
آن گاه در پاسخ سؤال چنین فرمود: در مرحله اوّل زن باید مهرالمثل کنیز را که دختر بوده و آبستن شده است بپردازد، چون به هنگام زایمان بکارت او از بین می رود.
پس از آن زن را باید سنگسار کنند؛ چون شوهر داشته و چنان عمل زشتی - زنای محصنه - را انجام داده است.
و امّا نسبت به کنیز باید صبر نمایند تا زایمان نماید؛ و بعد بچّه را به پدرش که صاحب نطفه باشد تحویل دهند و سپس حدّ مساحقه بر آن کنیز جاری شود.
محمّد بن مسلم گوید: جمعیت با شنیدن این جواب، از حضور امام حسن مجتبی علیه السلام خارج شدند و در بین راه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ملاقات کردند؛ پس جریان خود را و نیز پاسخ امام مجتبی علیه السلام را برایش بازگو نمودند.
امام علی علیه السلام فرمود: به درستی که پیش من جوابی بیش از آنچه فرزندم حسن مجتبی برای شما بیان نموده است، نخواهد بود؛ و فرزندم

جواب صحیح و کاملی را برای شما بیان نموده است.[1] .

پی نوشت ها:

[1] فروع کافی: ج 7، ص 203، ح 1.

- اگر آن جا بروی جوانمردترین فرد این دیار را خواهی یافت.
پرسان‌پرسان رفت تا به مسجدی که نشانش داده بودند رسید. شخصی را دید که به نماز ایستاده و چهره‌اش غرق در نور است و معنویت از چهره‌اش هویداست، فهمید این شخص همان گمشده‌ی اوست، اوست که می‌تواند مشکلش را حل کند و دستش را بگیرد.
مدتی رکوع و سجودش را نگاه کرد، چه باوقار و چه زیبا سر بر آستان خدا می‌سایید و چه اشکی می‌ریخت.
در آن لحظه مرد عابدی به او رسید و گفت: این‌جا چه می‌خواهی؟ برو پی کارت!
- با آن مرد کار دارم.
- با حسین بن علی علیه السلام چه کار داری؟ مگر نمی‌بینی در اعتکاف است، برو و فردا بیا، فردا سومین روز اعتکافش تمام می‌شود.
- عجب، پس او حسین است؟ افسوس، چقدر حیف شد، کاش می‌شد امروز حاجت مرا برآورده می‌کرد.
این را گفت و به راه افتاد. مرد عابر که دلش به حال او سوخته بود خود را به او رسانید و گفت: سراغ برادرش برو، حسن بن علی علیه السلام می‌تواند کمکت کند.
مرد رفت و به خانه‌ی امام رسید و در زد. غلام امام حسن علیه السلام در باز کرد و او را به حضور امام راهنمایی کرد. پس از سلام و علیک، مرد گفت: ای آقا، دستم به دامانت، حاجتی دارم و به امیدی به در خانه‌ات آمده‌ام؛ کمکم کن تا حقم را از آن ظالم باز ستانم.
- پیش برادرم حسین نرفتی؟
- چرا، رفتم ولی در مسجد معتکف شده و در حال نماز بود، نخواستم مزاحم او شوم و اعتکافش را به هم بزنم.
امام حسن علیه السلام فورا کفش‌هایش را پوشید و برخاست، همراه آن مرد شد تا مشکلش را حل کند. مرد گفت: شرمنده‌ام از این که این طور مزاحم شدم ببخشید.
- نه، اصلا مزاحمتی نیست، بلکه افتخار است، خدا می‌داند برآوردن حاجت مؤمن از یک ماه عبادت و اعتکاف بهتر است، اگر برادرم نیز متوجه حضور تو می‌شد حتما اعتکافش را می‌شکست و حاجتت را برآورده می‌کرد. [1] .
عبادت به جز خدمت خلق نیست
به تسبیح و سجاده و دلق نیست

پی نوشت ها:

[1] کافی، ج 2، ص 198.

مراسم نامگذاری

از حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام، روایت شده است:
هنگامی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام به دنیا آمد، حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام، عرض کرد: نامی برای این نوزاد انتخاب کن.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: من در نامگذاری او بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سبقت نمی‌گیرم.
وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، آن مولود مسعود را در حالی به حضور آن حضرت آوردند، که پارچه‌ی زردی بر او پیچیده بودند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نگفتم، پارچه‌ی زرد، به نوزاد نپیچید؟
آن گاه آن بزرگوار، پارچه‌ی زرد را باز کرده به دور انداخت و پارچه‌ی سفیدی را بر او پیچید، سپس به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: آیا نام این نوزاد را نهاده‌اید؟
امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: من در امر نامگذاری وی بر شما سبقت نخواهم گرفت.
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من هم راجع به این موضوع بر خدای خویش سبقت نمی‌گیرم.
خدای علیم به جبرئیل وحی کرد: برای محمد صلی الله علیه و آله نوزادی متولد شده است، به زمین هبوط کن (فرود آی) پس از اینکه سلام مرا بر آن حضرت رساندی و تبریک گفتی، به او بگو: چون علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، از برای تو، نظیر هارون علیه‌السلام است برای موسی علیه‌السلام، پس این نوزاد را با پسر هارون همنام قرار بده.
جبرئیل امین پس از نزول بر زمین و گفتن تهنیت به رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض کرد: خدای سبحان تو را مأمور نموده است که این کودک را همنام پسر هارون قرار دهی.
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نام پسر هارون چه بوده است؟
جبرئیل عرض کرد: نام او شبر بود.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زبان من عربی است.
جبرئیل گفت: نام او را «حسن» بگذار.
رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز نام نوزاد را «حسن» نهاد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 43، ص 163، طبق نقل آفتاب مهربانی، صص 10 - 11، (با اندکی تغییر).

مسابقه‌ی خط نویسی در کودکی

امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام که تولدشان بیش از یک سال فاصله نداشت، هنوز خردسال بودند و یکی از خوش‌ترین کارهایشان، مسابقه در علوم و فنون و معارف اسلامی بود.
یک روز هر کدام از آن دو بزرگوار، در یک صفحه خطی را نوشته، به خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و از آن حضرت پرسیدند: خط کدامیک از ما بهتر است؟
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نمی‌خواست دستخط یکی از آن دو بزرگوار را بر دستخط دیگری ترجیح دهد، فرمود: هر دو دستخط، خوب است.
آنها پرسیدند: نه، کدامیک بهتر است؟
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عزیزان من! شما می‌دانید که من امی هستم؛ یعنی؛ من هرگز به مکتب نرفته‌ام و الفبا ننوشته‌ام و حتی وحی الهی را هم خودم نمی‌نویسم. خطشناسی، کار کسی است که خود نویسنده باشد خوب است که شما این سؤال را، از پدرتان علی علیه‌السلام بپرسید. زیرا که او، خطنویس و کاتب وحی است.
امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام گفتند: فرمایش شما کاملا صحیح است.
آنگاه آن دو بزرگوار، نزد پدر ارجمندشان، امام علی علیه‌السلام، آمده و همان سؤال را از آن حضرت نیز پرسیدند.
امام علی علیه‌السلام فرمود: هر دو خط، خوب است. هم خوب است، هم خوانا و هم زیبا است!
آن دو بزرگوار گفتند: نه، کدامیک بهتر است؟
امام علی علیه‌السلام فرمود: خوب، اگر شما به مدرسه می‌رفتید، حق این بود که این سؤال را از استادتان بپرسید، اما شما خود آموخته‌اید و هنوز هم خردسالید، به کارهای کودکان هم مادران آنها، بیشتر می‌رسند. قضاوت و تشخیص مادرتان زهرا علیهاالسلام هم درست مانند من است. من، در این خطها، هیچ عیبی نمی‌بینم، ولی بهتر است که شما این سؤال را از مادرتان بپرسید. هر پاسخی که او بگوید، من هم، همان را می‌پسندم. اگر چنانچه در خانه، پاسخ این پرسش شما روشن نشد، آن وقت، ما شورایی از اصحاب تشکیل می‌دهیم و حکمیت را به رأی ایشان وامی‌گذاریم.
امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، گفتند: فرمایش شما کاملا صحیح است. سپس، آن دو بزرگوار، به خدمت مادر گرامی خویش، حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام آمده، همان پرسش را مطرح کردند.

حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: من هر دو خط را خوب می‌بینم. تفاوت گذاشتن میان آنها خیلی مشکل است. در جواب چیزی که جدتان و پدرتان آن را پیش من بفرستند، خیلی باید ملاحظه کرد. اصلا چطور است که ما یک کار دیگری بکنیم؟

آن دو بزرگوار گفتند: هر چه را که شما بفرمایید، ما آن کار را می‌کنیم.

حضرت زهرا علیهاالسلام، گردنبندی از استخوان عاج داشت، که دارای هفت دانه بود. فرمود: من این دانه‌ها را بر روی زمین می‌ریزم، هر کسی که دانه‌های بیشتری را جمع کرد، خط او را بهتر از خط دیگری حساب می‌کنیم.

آن دو بزرگوار گفتند: خوب است. اگر چه این کار، قرعه‌کشی است، نه خطشناسی، ولی خوب است.

پس از آن، حضرت فاطمه علیهاالسلام دانه‌های گردنبند را بر روی زمین ریخت. امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، دویدند و هر کدام سه دانه را برداشتند، اما دانه‌ی آخری، نصف شده بود و به هر کدام از آن دو بزرگوار، یک نصفه رسید و نتیجه مساوی شد.

امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، هر دو از این کار راضی شدند و گفتند: آخرش، همان طور شد که جدمان، پدرمان و شما گفتید. ولی، ما نمی‌خواستیم که دانه‌ی گردنبند را بشکنیم.

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: دانه را شما نشکستید. آن را خدا شکست و چیزی را که خدا بشکند، به صد هزار درست می‌ارزد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام، آیت‌الله شهید دستغیب شیرازی، ص 102، طبق نقل قصه‌های چهارده معصوم، آقای آذر یزدی، صص 93 - 94.

معجزه‌ای در مسیر راه مکه

روزی، یکی از فرزندان زبیر، که به امامت امام حسن علیه‌السلام معتقد بود، به همراه امام حسن علیه‌السلام، برای انجام حج عمره به سوی مکه می‌رفتند. (یا پس از انجام اعمال عمره، از مکه برمی‌گشتند).

آنها، در مسیر راه خود، به یکی از آبگاه‌ها رسیدند و کنار چند درخت خرمای خشک که از تشنگی خشک شده بودند، فرود آمده، فرشی برای امام حسن علیه‌السلام در زیر یکی از آن درختها گستردند و فرش دیگری نیز برای فرزند زبیر، زیر درخت دیگری، پهن کردند.

در این هنگام، فرزند زبیر سرش را به طرف بالا برد و گفت: اگر این درخت خرما، دارای خرمای تازه بود و ما از آن می‌خوردیم، بجا بود.

امام حسن علیه‌السلام به او فرمود: مثل اینکه خرما می‌خواهی؟

او گفت: آری.

امام حسن علیه‌السلام، دست به طرف آسمان بلند کرد و به سخنی که فهمیده نشد، دعا نمود و همان دم، درخت خرما سبز گردید و دارای برگها و خرماهای تازه گردید.

ساربانی که در آنجا بود و شتران خود را به کاروانیان کرایه داده بود، وقتی که این منظره را دید، گفت: به خدا قسم! که این، جادو است!

امام حسن علیه‌السلام، به ساربان فرمود: وای بر تو! این جادو نیست بلکه دعای مستجاب پسر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.

سپس، بعضی از حاضران، از آن درخت بالا رفتند و هر چه خرما داشت، چیدند، به طوری که برای همه‌ی حاضران، کفایت نمود[1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 1، ص 462؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص 289 - 290.

معنای سیاست

روزی مردی نزد امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمده و از آن حضرت پرسید: نظر شما درباره‌ی سیاست چیست؟
امام حسن علیه‌السلام در پاسخ او فرمود:
«أن تراعی:
(1) حقوق الله.
(2) و حقوق الأحیاء.
(3) و حقوق الاموات».
یعنی: «معنای سیاست، این است که (سه دسته از حقوق را)، مراعات کنی:
(1) حقوق خداوند متعال را
(2) حقوق زندگان را
(3) حقوق مردگان را».
سپس، امام حسن علیه‌السلام، نحوه‌ی رعایت هر یک از حقوق سه گانه را، اینچنین توضیح داد:
(1)
حقوق خداوند متعال، آن است که:
1. آنچه که از تو خواسته است (چه واجب، چه مستحب)، آن را انجام دهی.
2. آنچه را که (از انجام آن) تو را نهی کرده است (چه حرام چه مکروه)، آن را ترک کنی.
(2)
حقوق زندگان، آن است که:
1. وظایف خود را نسبت به برادران دینی خود، انجام دهی.
2. در خدمتگذاری به همکیشان خود، درنگ نکنی.
3. نسبت به رهبر مسلمین، تا وقتی که نسبت به مردم اخلاص (پیوند خالصانه و بی‌شایبه) دارد، اخلاص داشته باشی.
4. هرگاه، (رهبر مسلمین) از راه راست منحرف شد، فریاد اعتراض خود را نسبت به او بلند کنی.
(3)
حقوق مردگان، آن است که:
1. از نیکیهای آنها، یاد کنی.
2. از بدیهای آنها، چشم پوشی کنی.
زیرا که آنها خدایی دارند، که از کردارشان حسابرسی می‌کند[1] .

پی نوشت ها:

[1] حیاة الحسن علیه‌السلام ج 1، ص 42؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص 295،296 (با تغییر و تصرف).

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از ابوطالب نقل کرده است:
از حسن بن علی علیه‌السلام پرسیدم:امیرمؤمنان علیه‌السلام را کجا دفن کردید؟ حسن علیه‌السلام فرمود:در کنار رودخانه. شبانه او را از کنار مسجد اشعث عبور دادیم. امیرمؤمنان [پیش از مرگ] فرمود:مرا در قبر برادرم، هود دفن کنید.
ابوالفرج با سند خود از حسن بن علی خلال، از جد خود نقل کرده است:
به حسن بن علی علیه‌السلام عرض کردم:امیرمؤمنان علیه‌السلام را کجا دفن کردید؟ فرمود:شبانه او را بیرون آوردیم و از کنار مسجد اشعث عبور دادیم، تا در بیرون کوفه، کنار غری [دفن کردیم]. [1] .
کلینی رحمه الله با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:
پس از آن که امیرمؤمنان علیه‌السلام درگذشت، حسن، حسین علیهماالسلام و دو نفر دیگر [جنازه‌ی] او را بیرون آوردند. آنان از کوفه خارج شدند، کوفه را در جانب راست خود قرار دادند و راه صحرا را پیش گرفتند، تا به غری رسیدند، و آن حضرت را دفن کردند، و قبرش را هموار نمودند و برگشتند. [2] .
کلینی رحمه الله با سند خود از صفوان جمال نقل کرده است:
من، عامر و عبدالله بن جذاعه ازدی، نزد امام صادق علیه‌السلام بودیم، عامر گفت:فدایت شوم!
مردم گمان می‌کنند امیرمؤمنان علیه‌السلام، در رحبه دفن شده است. امام صادق علیه‌السلام فرمود:نه. عامر عرض کرد:پس کجا دفن شده است؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود:پس از آن که امیرمؤمنان علیه‌السلام وفات نمود، حسن علیه‌السلام [جنازه‌ی] او را برداشت به پشت کوفه، نزدیک نجف، دست چپ غری، و دست راست حیره آورد و در میان سنگ‌ریزه‌های داغ سپید، به خاک سپرد.
راوی می‌گوید:سپس من به آن جا رفتم. جایی را [دیدم که] به نظرم رسید قبر آن حضرت است. سپس نزد امام صادق علیه‌السلام آمدم و به او خبر دادم. آن حضرت 3 بار فرمود:درست فهمیدی، خدا رحمتت کند! [3] .

پی نوشت ها:
[1] مقاتل الطالبیین:42.
[2] کافی 1:458 ح 11.
[3] کافی 1:456 ح 5.

ابوالفرج می‌گوید:حسن علیه‌السلام در نامه‌ای به معاویه - که آن را به وسیله‌ی [پیک خود] جندب بن عبدالله ازدی فرستاد - نوشت:
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
از:بنده‌ی خدا، حسن، پیشوای مؤمنان.
به:معاویة بن ابی‌سفیان.
سلام بر تو!
من سپاس می‌گویم خدایی را که هیچ معبودی جز او نیست.
اما بعد، به راستی که خدا، محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا رحمت برای جهانیان، بخشایش ویژه‌ی برای مؤمنان، و رسول او برای همه‌ی مردم باشد، «تا هر که را زنده است بیم دهد، و گفتار او درباره‌ی کافران محقق گردد.» او پیام‌های خدا را رساند و بر امر خدا مراقبت کرد؛ تا این که خدا او را از دنیا برد، در حالی که [در تکالیف رسالت خود] نه مقصر بود و نه سهل‌انگار. خدا به وسیله‌ی او، حق را آشکار، شرک را نابود، مؤمنان را یاری، عرب را عزت، به ویژه قریش را شرف بخشید. خدای تعالی فرمود:«و به راستی که آن، برای تو و قوم تو [مایه‌ی] یادآوری است.» [1] .
پس از آن که محمد صلی الله علیه و آله وفات یافت، عرب‌ها بر سر فرمانروایی او کشمکش کردند و قریش گفت:ما از قبیله، خویشان و یاوران اوییم. برای شما روا نیست که بر سر حق و حکومت او مردم، با ما کشمکش کنید. عرب‌ها دیدند واقعیت همان است که قریش گفت و آنان بر دیگران، حجت دارند. از این رو، به قریش آری گفتند و تسلیم شدند. سپس ما (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) با همین دلیل، برای قریش استدلال آوردیم؛ ولی آنان همچون عرب‌ها انصاف ندادند. [و نپذیرفتند، عجیب است!] آنان از راه انصاف خواهی و آن گونه دلیل آوردن، آن را تصاحب کردند. چون ما، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و یاوران او به استدلال خود آنان رو آوردیم و دادخواهی کردیم، ما را دور کردند و بر ما - با اجتماع بر ظلم، مخالفت، و سختی گرفتن - چیره شدند. پس قرار ما نزد خداست که او یاور یاری‌رسان است.
ما از این که آن غاصبان - هر چند دارای فضیلت و سابقه در اسلامند - به زور، حق و فرمانروایی پیامبر ما را گرفتند، در شگفت شدیم. ولی از کشمکش با آنان، دست برداشتیم؛ زیرا نگران بودیم که منافقان، و آن احزاب [بازمانده از خندق] از نزاع ما، روزنه‌ی عیبی در دین خدا بیابند و با آن، دین خدا را بشکنند، یا دستاویزی برای فساد [و فتنه‌انگیزی] خود پیدا

کنند.
معاویه! امروز آدمی از زورگویی تو در شگفت است؛ چیزی را غصب کرده‌ای که شایستگی آن را نداری، نه فضیلت شناخته شده‌ای در دین خدا داری و نه اثر پسندیده‌ای در اسلام. تو فرزند یک حزب از آن احزاب خندقی. تو فرزند دشمن‌ترین قریش، با رسول خدایی. ولی خدا ناامیدت سازد و به زودی [به سوی خدا] بازگردی، و بدانی که سرانجام نیک، متعلق به کیست؟ سوگند به خدا! پس از مدتی کوتاه، پروردگار خود را دیدار کنی و او تو را به سبب کارهایت، کیفر دهد. خدا بر بندگان خود، ستمگر نیست.
و چون علی علیه‌السلام، وفات یافت - که رحمت خدا بر او باد در آن روز که درگذشت، و در آن روز که خدا با اسلام، بر او منت نهاد، و در آن روز که زنده و مبعوث شود - مسلمانان پس از او، ولایت را به من سپردند.
اینک از خدا می‌خواهم که در این دنیای فناپذیر، چیزی بر ما نیفزاید که از کرامتی که در آخرت نزد او داریم، بکاهد.
آنچه مرا وادار کرد تا نامه برای تو بنویسم، این بود که میان خود و خدایم درباره‌ی تو عذری داشته باشم. تو اگر بپذیری (و دست از سرکشی برداری)، بهره‌ای بزرگ برای تو و صلاح برای مسلمانان است. پس از ادامه‌ی راه باطل، دست بکش و همچون مردم، با من بیعت کن؛ زیرا تو خود می‌دانی که من نزد خدا و هر مؤمن توبه‌کار خود نگهدار و هر کس که دل رو به سوی خدا دارد، برای این کار، نسبت به تو سزاوارترم.
از خدا بترس، از شورش، دست بردار و خون مسلمانان را نگهدار. به خدا سوگند! هیچ خیری برایت ندارد که با خون بیشتری از مسلمانان، که اینک بر عهده داری، خدا را دیدار کنی. تسلیم شو و اطاعت کن! در این کار، با اهل آن و کسی که شایسته‌تر است، کشمکش مکن؛ تا خدا بدین وسیله، آتش فتنه را خاموش کند، وحدت مسلمانان فراهم آید و آشتی میان مردم برقرار شود. اگر نخواهی جز اصرار در گمراهی خود را، با مسلمانان برای جنگ تو بشتابم و با تو بستیزم تا خدا میان ما داوری کند که او بهترین داوران است.
معاویه به امام حسن علیه‌السلام نوشت:
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
از بنده‌ی خدا، امیرمؤمنان! به حسن بن علی.
سلام بر تو!
من نیز با تو سپاس می‌گویم آن خدایی را که هیچ معبودی جز او نیست.
اما بعد، نامه‌ات رسید و به فضیلت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله که یاد کردی، پی بردم. او سزاوارترین فرد بین اولین و آخرین، برای همه‌ی فضیلت‌ها - از قدیم و جدید، و کوچک و بزرگ آن - است. سوگند به خدا! [پیام‌های خدا را] رساند، انجام وظیفه کرد، پند داد و هدایت کرد؛ تا [آن جا]

که خدا، به وسیله‌ی او [مردم را] از هلاکت رهانید، و از تاریکی، به روشنایی آورد، و از گمراهی به هدایت رساند. پس خدا به او بهترین پاداش پیامبر از امت را دهد، و صلوات خدا بر او باد؛ در آن روز که زاده شد، در آن روز که از دنیا رفت و در آن روز که مبعوث می‌شود. از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و کشمکش مسلمانان پس از او، یاد کردی، می‌بینم که به ابوبکر صدیق، عمر فاروق، ابوعبیده امین، حواریون پیامبر صلی الله علیه و آله، و مهاجران و انصار صالح، با صراحت، تهمت می‌زنی و من این را برای تو نمی‌پسندم؛ زیرا تو نزد ما و مردم، نه متهمی، و نه بدکار، و نه فرومایه. من برای تو گفتار مناسب و یاد زیبا را می‌پسندم.
این امت که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دچار اختلاف شد، از فضل و سابقه‌ی شما، و نیز خویشی شما با پیامبر صلی الله علیه و آله، و از منزلتی که در اسلام و میان مسلمانان دارید، بی‌خبر نبود. امت این گونه [مصلحت] دید که به سبب جایگاهی که قریش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، از این کار، به سود قریش کنار برود. صالحان قریش، انصار و دیگران، و عموم مردم، این گونه [مصلحت] دیدند که این کار را به کسی از قریش بسپارند که سابقه‌دارتر در اسلام، داناتر به خدا، خواهان‌تر و تواناتر بر امر او باشد، و ابوبکر را برگزیدند.. این، رأی دارندگان خرد، دین و فضیلت، و سیاستمداران امت بود. این کار، آنان را نزد شما متهم ساخت؛ در حالی که نه متهمند، و نه در کار خود، خطاکار.
اگر مسلمانان در میان شما، کسی را به کارآیی و جانشینی او، یا مانند او، مدافع حریم مسلمانان، سراغ داشتند، آن را به دیگری واگذار نمی‌کردند. آنان به آنچه مصلحت اسلام و مسلمانان بود، عمل کردند. خدا از اسلام و مسلمانان، به آنان پاداش خیر دهد.
من آن صلحی را که مرا به آن می‌خوانی، فهمیدم. امروز موقعیت میان من و شما،
همانند آن وضعی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله میان شما و ابوبکر بود. اگر می‌دانستم که تو بهتر از من این امت را پاس می‌داری و رسیدگی می‌کنی و اداره می‌نمایی، و نیرومندتر در جمع اموال، و حیله‌گرتر بر دشمنانی، به دعوت تو، پاسخ می‌دادم و تو را شایسته‌ی آن می‌دیدم؛ لیکن می‌دانی که من بیش‌تر از تو حکومت کرده‌ام و تجربه، سیاست و سن من بیش‌تر از توست.
پس تو سزاوارتری که ولایت مرا بپذیری. از من پیروی کن؛ پس از من، خلافت به تو خواهد رسید. برای تو از بیت المال عراق - هر اندازه که باشد - مقرر می‌شود تا هر جا که خواهی، برداری و ببری. نیز خراج هر بخشی از عراق را که بخواهی، به تو می‌دهم تا کمکی بر هزینه‌ی تو باشد. و در هر سال، امین تو آن را برایت بیاورد. اختیار با توست که با بدی، بر تو چیره

نشوند و کارها بدون تو، سر نیاید و از امری که در آن، طاعت خدا را خواهانم، نافرمانی نکنی. خدا ما و تو را بر طاعت خود، کمک کند که او شنوای پاسخ‌گوی دعاست، والسلام.
جندب می‌گوید:نامه‌ی معاویه را نزد حسن بن علی علیه‌السلام آوردم و عرض کردم:این مرد (معاویه) به سوی تو رهسپار است. اینک تو به سوی او حرکت کن؛ تا در سرزمین و دیار او، با او بجنگی. و این احتمال که او به تو دست یابد، نه سوگند به خدا! مگر آن که ببیند روزی را که بزرگ‌تر از روز صفین باشد. حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:انجام می‌دهم.
او دیگر با من مشورت نکرد و گفتارم را از یاد برد.
نیز می‌گوید:معاویه در نامه‌ای به حسن بن علی علیه‌السلام نوشت:
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.
اما بعد، به راستی که خدا هر چه خواهد در حق بندگان خود انجام می‌دهد، «برای حکم او بازدارنده‌ای نیست و او به سرعت حسابرسی می‌کند.» پس بترس از این که مرگ تو، به دست مردم پست و فرومایه باشد و ناامید شو از این که در ما نقطه‌ی ضعف بیابی. اگر از قصد خود برگردی و با من بیعت کنی، به وعده و شرط خود، وفا خواهم کرد. در این باره، همان‌سان که اعشی [در این شعر] می‌گوید، خواهم بود:
و اگر کسی امانتی را به تو احسان کرد، به آن وفا کن؛ تا پس از مرگ، وفادارت خوانند.
اگر مولا دارای ثروت بود، به او رشک مبر و اگر در مال، ناتوان بود، از او رو برمتاب.
سپس خلافت پس از من، به تو خواهد رسید؛ که تو از هر کس، به آن سزاوارتری، والسلام. [2] .
ابوالفرج می‌گوید:
حسن بن علی علیه‌السلام در پاسخ او، نوشت:
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.
اما بعد، نامه‌ی تو که در بردارنده‌ی سخنانت بود، به من رسید؛ ولی به سبب نگرانی از بی‌عدالتی تو، پاسخ ندادم، و از آن، به خدا پناه می‌برم. تو از حق، پیروی کن تا بدانی که من اهل آنم. گناهکارم اگر خلاف گویم، والسلام.
نامه‌ی حسن علیه‌السلام که به معاویه رسید، آن را خواند، سپس به کارگزاران خود در نواحی گوناگون، این نامه را نوشت و برای هر کدام، یک نسخه فرستاد:
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
از:معاویه، امیرمؤمنان!
به:فلانی فرزند فلانی و همه‌ی مسلمانان آن سامان.

سلام بر شما!
من با شما سپاس می‌گویم آن خدایی را که هیچ معبودی جز او نیست.
اما بعد، سپاس آن خدایی را که زحمت دشمن و کشندگان خلیفه را از دوش شما، برداشت. خدا از راه لطف و احسان خود، یک نفر از بندگانش را برای علی آماده ساخت، که او را غافلگیر کرد و کشت، و او یاران پراکنده و ناسازگار خود را، ترک کرد.
نامه‌های بزرگان به دست ما رسید. سران مردم، امان خود و قبیله‌ی خود را خواستارند، پس از آن که نامه‌ی من به دست شما رسید، با تمام توان، سپاه و تجهیزات خود، نزد من آیید. سپاس خدا را که به قصاص خود دست یافتید و به آرزوی خود رسیدید و خدا اهل ظلم و تجاوز را نابود کرد. سلام، رحمت و برکات خدا بر شما باد.
راوی می‌گوید:لشکرها نزد معاویة بن ابی‌سفیان گرد آمدند و به سوی عراق حرکت کردند. خبر مسیر حرکت آنان و این که به پل منبج رسیده‌اند، به امام حسن علیه‌السلام رسید. امام علیه‌السلام به تلاش افتاد و حجر بن عدی را فرستاد تا به کارگزاران و مردم بگوید که برای حرکت، آماده شوند. منادی ندا داد تا مردم در مسجد گرد آیند. مردم آمدند و جمع شدند. حسن علیه‌السلام [به سعید بن قیس] فرمود:اگر جماعت مردم را خوب و [آماده] دیدی، مرا خبر کن. پس سعید بن قیس همدانی آمد و گفت:بفرمایید! حسن علیه‌السلام آمد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود:
اما بعد، به راستی که خداوند، جهاد را بر بندگان خود واجب فرمود، و آن را ناگوار نامید، سپس به مؤمنان مجاهد فرمود:«و صبر کنید [و پایدار باشید] که خدا با صابران است.» [3] ای مردم! شما به آنچه می‌خواهید، می‌رسید مگر با صبر بر [تلخی] آنچه ناگوار می‌دانید. به من خبر رسید که به معاویه گفته‌اند که ما در حرکت به سوی او جدی هستیم؛ از این رو، او به راه افتاده است. خدا شما را رحمت کند! اینک به سوی پایگاه نظامی خود در نخیله، حرکت کنید؛ تا بیندیشیم و ببینیم [چه کنیم].
راوی می‌گوید حسن علیه‌السلام در سخن خود، بیم آن داشت که مردم تنهایش بگذارند. مردم ساکت ماندند و کسی سخن نگفت و حرفی نزد.
عدی بن حاتم سکوت مردم را دید، گفت:من فرزند حاتم. سبحان الله! چقدر این سکوت شما زشت است! آیا به امام خود و فرزند پیامبر پاسخ نمی‌دهید؟ سخنوران مضر کجایند؟ مسلمانان کجایند؟ کجایند آن پرگویانی که زبانشان در ادعا، همچون جنگاوران است، و چون زمان کوشش [و عمل] فرارسد، همچون روبهان، پرفریب و مکارند؟ آیا از خشم خدا نمی‌ترسید؟ آیا از عیب و ننگ آن نمی‌ترسید؟
سپس رو به حسن علیه‌السلام کرد و گفت:خدا تو را به اهداف بلندت

برساند، تو را از حوادث ناگوار دور سازد، و به آنچه آغاز و انجامش ستوده است، موفق بدارد. ما سخن تو را شنیدیم، و به امر و [نظر] تو رسیدیم. از تو می‌شنویم، و در آنچه دستور دهی و [مصلحت] بینی، فرمان بریم. اکنون من رو به سوی لشکرگاه می‌کنم. هر کس دوست دارد، با من بیاید.
سپس عدی راه افتاد و از مسجد خارج شد، سوار اسب خود، که نزدیک در مسجد بود، شد و به نخیله رفت. او به غلام خود دستور داد تا آنچه لازم دارد، به او برساند. عدی اولین نفر از سپاه بود.
آنگاه قیس بن سعد بن عباده انصاری، معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن صعصعه‌ی تیمی برخاستند و مردم را سرزنش و ملامت کردند و به جهاد ترغیب نمودند و همانند عدی، به حسن علیه‌السلام پاسخ مثبت دادند.
حسن علیه‌السلام فرمود:خدا شما را رحمت کند! راست گفتید. من پیوسته شما را با نیت‌های خالص، وفای به قول و محبت‌های صمیمانه، می‌شناسم. خدا به شما پاداش خیر دهد. سپس حسن علیه‌السلام [از منبر] پایین آمد. مردم از مسجد خارج شدند. و جمع رزمی یافتند و برای حرکت [به نخیله] نشاط گرفتند. حسن علیه‌السلام به سوی لشکرگاه حرکت کرد و مغیرة بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را جانشین خود در کوفه کرد و به او دستور داد مردم را برانگیزد و به سوی او رهسپار کند. او نیز چنین کرد، تا سپاه به هم پیوست. [4] .

پی نوشت ها:
[1] یس:70؛(لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین).
[2] مقاتل الطالبیین:55.
[3] انفال:46؛ (و اصبروا ان الله مع الصابرین).
[4] مقاتل الطالبیین:59.

ابوالفرج می‌گوید:
حسن علیه‌السلام از راه حمام عمر به راه افتاد، تا به دیر کعب رسید، و از آن جا حرکت کرد تا بامدادان، نزدیک پل ساباط رسید و آن جا توقف کرد و چون صبح شد، ندا داد تا مردم گرد آیند. مردم جمع شدند. او منبر رفت و در ستایش خداوند فرمود:سپاس خدا را تا هر زمان که ثناگویی، او را بستاید. گواهم که هیچ معبودی جز او نیست؛ تا هر زمان که گواهی، گواهی دهد. گواهم که محمد، رسول خداست، که او را به حق، فرستاد و بر وحی خود أمین شمرد.
اما بعد، سوگند به خدا! اینک به حمد و فضل خدا، امیدم آن است که خیرخواه‌ترین خلق خدا، برای بندگانش باشم، و کینه‌ی هیچ مسلمانی را در دل نگرفته، و خواهان بدی و بلا برای او نباشم. آنچه را در [وحدت و] جماعت، ناگوار می‌شمارید، برای شما، از آنچه در جدایی [و اختلاف] می‌پسندید، بهتر است. من بهتر از شما، مراقب شما هستم. از فرمانم سرمتابید و رأیم را برنگردانید. خدا من و شما را بیامرزد و به آنچه محبت و خشنودی او در آن است،هدایت فرماید! مردم به یک دیگر نگریستند و گفتند:حسن چه می‌گوید؟ سوگند به خدا! گمان ما این است که می‌خواهد با معاویه صلح کند و کار را به او واگذارد. سپس گفتند:سوگند به خدا! او کافر است! آن گاه به خیمه‌ی حسن علیه‌السلام یورش بردند و آن را غارت کردند؛ تا آن جا که جانماز را از زیر پایش کشیدند. و عبدالرحمن بن عبدالله بن جعال أزدی پیش تاخت و ردای حسن علیه‌السلام را از دوشش کشید [و برد]، و حسن علیه‌السلام شمشیر به کمر، بی‌ردا نشست. سپس حسن علیه‌السلام اسب خود را خواست و سوار شد. عده‌ای از یاران و شیعیان او دور حضرتش را گرفتند و دشمنان را راندند.
حسن علیه‌السلام فرمود:قبیله‌ی ربیعه و همدان را فراخوانید. آنان را فراخواندند. آنان نیز همراه عده‌ای دیگر، دور حسن علیه‌السلام را گرفته، منافقان را دور کردند. هنگامی که حسن علیه‌السلام خواست از تاریکی‌های ساباط بگذرد، جراح بن سنان از قبیله‌ی بنی‌نصیر بنی‌أسد - که در دستش کلنگی بود - ناگهان سر رسید و لگام استر حضرت را گرفت و گفت:الله اکبر، ای حسن! آیا همچون پدر خود، مشرک شده‌ای؟ او کلنگ را بر ران حسن علیه‌السلام چنان زد که رانش تا استخوان شکافت. حسن علیه‌السلام شمشیری بر او نواخت و گردنش را گرفت و هر دو بر زمین افتادند. عبدالله بن خطل پیش تاخت و کلنگ را از دست ابن‌سنان گرفت، و او را با آن چرخاند. ظبیان بن عماره، خود را بر او افکند و بینی‌اش را برید.

سپس دیگران هجوم آوردند و سر و صورتش را شکافتند و او را کشتند. حسن علیه‌السلام را روی تختی نهاده، به مدائن بردند. سعد بن مسعود ثقفی، کارگزار حسن علیه‌السلام در مدائن بود. علی علیه‌السلام او را به فرمانداری مدائن گمارده بود و حسن بن علی علیه‌السلام او را ابقا کرد. حسن علیه‌السلام را برای معالجه، به منزل او بردند.
راوی می‌گوید:سپس معاویه آمد و در روستای «حبوبیه» مسکن، اردو زد. عبیدالله بن عباس نیز آمد و در برابر او، اردو زد. [و چون صبح شد، معاویه سپاه خود را به سوی او گسیل داشت. عبیدالله بن عباس با سپاه خود، در برابر آنان ایستاد. و حمله برد و آنان را به لشکرگاهشان برگرداند] چون شب فرارسید، معاویه پیکی را نزد عبیدالله فرستاد که:حسن علیه‌السلام پیام صلح برای من فرستاده و کار را به من سپرده است. تو اگر هم اکنون از من پیروی کنی، رهبری، و گرنه [به ناچار] پیروی خواهی کرد و مطیع خواهی شد. اگر اکنون نزد من بیایی، 1000000 درهم به تو می‌بخشم. نصف آن را اینک، و نصف دیگر را پس از ورود به کوفه می‌پردازم.
عبیدالله همان شب، پنهانی گریخت و به سپاه معاویه پیوست. معاویه به وعده‌ی خود عمل کرد. هنگام نماز صبح، مردم منتظر آمدن عبیدالله بودند تا نماز جماعت را پشت سر او بخوانند، ولی او نیامد. هر چه گشتند، او را نیافتند. مردم نماز جماعت را به امامت قیس بن سعد خواندند.... سپس معاویه پیکی را نزد حسن علیه‌السلام فرستاد تا صلح را بپذیرد و امام علیه‌السلام پاسخ داد.... [1] .

پی نوشت ها:
[1] مقاتل الطالبیین:63.

مباهات معاویه و پاسخ امام حسن

ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
روزی معاویه از روی مباهات گفت:من فرزند دیار مکه‌ام؛ من فرزند عزیزترین ایشان در بخشش، و گرامی‌ترین‌شان در دودمانم؛ من فرزند کسی هستم که به سبب فضیلتش، در جوانی و پیری، بر قریش سروری کرد.
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:معاویه! آیا بر من مباهات می‌کنی؟! من فرزند ریشه‌های هر خیر و خوبی‌ام؛ من فرزند پناه تقوایم؛ من فرزند کسی هستم که هدایت الهی آورد؛ من فرزند کسی هستم که با فضیلت پیشتاز خود، و با دودمان برین خود [که از پیامبران است]، بر بنی‌آدم سروری کرد؛ من فرزند کسی هستم که فرمانبری از او، فرمانبری خداست و نافرمانی از او، نافرمانی خداست. آیا تو پدری مانند من داری که به او مباهات کنی؟! آیا پیشینه‌ای مانند من داری که با من رقابت کنی؟! می‌گویی:آری یا نه؟ معاویه گفت:می‌گویم:نه، و این برای تو، تصدیق است. امام حسن علیه‌السلام فرمود:
حق، آشکارتر از آن است که تو، پندار در راهش بیفکنی. حق را ژرف اندیشان تیزهوش می‌شناسند. [1] .
نیز می‌گوید:
و [روزی] معاویه به امام حسن علیه‌السلام گفت:حسن! من از تو بهترم. امام حسن علیه‌السلام فرمود:فرزند هند! چگونه؟ معاویه گفت:مردم نزد من می‌آیند، نه نزد تو. امام حسن علیه‌السلام فرمود:دور باد، دور باد شر! ای فرزند جگرخوار! تو والایی نداری. اینان که دور تو جمع می‌شوند، یا مطیع تو هستند و یا ناراضی از تو. کسی که از تو پیروی می‌کند، نافرمانی خدا می‌کند و کسی که از اکراه و ناچاری نزد تو می‌آید، طبق کتاب خدا معذور است. حاشا که گویم:«من بهتر از توأم»؛ زیرا در تو هیچ خیر و خوبی نیست. آری، خداوند مرا از رذیلت‌ها پاک ساخته است و تو را از فضیلت‌ها زدوده است. [2] .

پی نوشت ها:
[1] المناقب 4:21.
[2] المناقب 4:22.

محل دفن امام حسن

ابوالفرج در مقاتل الطالبیین، با سند خود نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام، پیکی را نزد عایشه فرستاد که بگذارد کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود. عایشه گفت:باشد، جز جای یک نفر، نمانده است. چون بنی‌امیه این خبر را شنیدند [اعتراض کردند و] ایشان و بنی‌هاشم سلاح جنگ پوشیدند، و بنی‌امیه گفتند:سوگند به خدا! کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله دفن نخواهد شد. و این خبر به امام حسن علیه‌السلام رسید، پیکی را نزد خاندان خود فرستاد که:حال که چنین است، دیگر به آن جا نیازی نیست؛ مرا در جوار مادرم - فاطمه علیهاالسلام - دفن کنید. و در جوار مادرش، فاطمه علیهاالسلام دفن شد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مقاتل الطالبیین:75.

مصداق آیه «و شارکهم فی الأموال و الأولاد»

ابن‌شهرآشوب به نقل از کتاب شیرازی، می‌نویسد:

... حسن بن علی علیه‌السلام و یزید بن معاویه نشسته بودند و خرما می‌خوردند. یزید گفت:حسن! از آن روز که به وجود آمده‌ام، تو را دشمن می‌دارم. امام حسن علیه‌السلام فرمود:بدان ای یزید! شیطان در آمیزش پدر تو شریک شد، و هر دو نطفه به هم آمیختند، و در وجود تو، دشمنی مرا نهادند؛ زیرا خدای متعال، [خطاب به شیطان] می‌فرماید:«در مال‌ها و فرزندانشان شرکت جو» [1] ، و نیز «شیطان» در آمیزش «حرب»، شرکت کرد. و «صخر» از آن زاده شد. از این رو، او جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشمن می‌داشت. [2] .

پی نوشت ها:

[1] الاسراء:64؛ (و شارکهم فی الأموال و الأولاد).

[2] المناقب 22:4.

مصداق آیه«فاستوی علی سوقه»

علامه‌ی حلی در تفسیر فرموده‌ی خدای متعال:«و بر ساقه‌های خود استوار شده» [1] ، نقل کرده است:امام حسن علیه‌السلام فرمود:اسلام با شمشیر علی علیه‌السلام استوار شد. [2] .

پی نوشت ها:

[1] فتح:29؛ (فاستوی علی سوقه).

[2] کشف الیقین:368، ح 438.

مصداق آیه «انا کل شیء خلقناه بقدر»

صدوق رحمه الله با سند خود نقل کرده است:
از حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام درباره‌ی فرموده‌ی خدای سبحان:«ما هر چیز را به اندازه آفریده‌ایم» [1] پرسیدند، فرمود:ما هر چیز را برای دوزخیان [نیز] به اندازه‌ی اعمالشان آفریده‌ایم. [2] .

پی نوشت ها:
[1] قمر:49؛ (انا کل شیء خلقناه بقدر).
[2] التوحید:382، ح 30.

مصداق آیه «و أدبار السجود»

محدث نوری از قطب راوندی در فقه القرآن، درباره‌ی فرموده‌ی خدای متعال:«و به دنبال سجود [، او را تسبیح گوی]» [1] نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:آن، دو رکعت مستحبی پس از نماز مغرب است [2] [3] .

پی نوشت ها:
[1] ق:40؛ (و أدبار السجود).
[2] شاید منظور، دو رکعت «غفیله» باشد.
[3] مستدرک الوسائل 62:3، ح 3029.

مصداق آيه «أصحاب الأخدود»

مصداق آیه «فی أی صورة ما شاء رکبک»

ابن‌شهرآشوب می‌گوید:شیرازی در کتابش، با سند خود نقل کرده است: حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام، درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «و به هر صورتی که خواست، تو را ترکیب کرد» [1] فرمود:خدای سبحان، علی بن ابیطالب علیه‌السلام را در صلب ابوطالب، به صورت محمد صلی الله علیه و آله آفرید، از این رو، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام بود، و حسین بن علی علیه‌السلام شبیه‌ترین مردم به فاطمه علیهاالسلام است و من شبیه‌ترین مردم به خدیجه کبری علیهاالسلام هستم. [2] .

پی نوشت ها:

[1] انفطار:8؛ (فی أی صورة ما شاء رکبک).

[2] المناقب 2:4.

منظور از ابرار

ابن‌شهرآشوب با سند خود از محمد حنفیه نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:هر جا در کتاب خدای سبحان «ان الأبرار» آمده است، سوگند به خدا! از آن‌ها جز علی بن ابیطالب علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و من و حسین علیه‌السلام را اراده نکرده است؛ زیرا ما به سبب پدران و مادران خود، ابراریم، و دل‌های ما با عبادات و نیکی‌ها [به سوی خدا] بالا رفته، و از دنیا و حب آن، بیزار گشته است، و ما در همه‌ی فرائض الهی، از او اطاعت کنیم، و به وحدانیت او ایمان داریم، و پیامبرش را تصدیق کنیم. [1] .
شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:از جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:من از نور خدای عزیز و باجلال آفریده شده‌ام و اهل بیت من، از نور من، و دوستداران آنان، از نور ایشان، و بقیه از آتشند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] المناقب 4:2.
[2] امالی:655 ضمن ح 5.

ابن‌شهرآشوب از ابن‌سنان، و او از یک نفر کوفی نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام با کسی سخن گفت و فرمود:از کدام شهری؟
عرض کرد:از کوفه. فرمود:اگر در مدینه بودی، جاهایی از دیارمان را که جبرئیل نازل می‌شد، به تو نشان می‌دادم. [1] .

پی نوشت ها:
[1] المناقب 4:11.

مقام عالمان شیعه در قیامت

در تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده است:
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:عالمان شیعیان ما - که سامان‌بخش امور ناتوانان از دوستداران و موالیان ما هستند - در روز قیامت، در حالی حضور یابند که از تاج سر هر یک انواری تابان است، و آن انوار در عرصات قیامت تا مسافت سیصدهزار سال پخش شود و همه‌ی عرصه‌های قیامت را فراگیرد. و هیچ یتیمی - که آنان سرپرستی او را کرده، و از تاریکی جهل و حیرت گمراهی بیرون آورده‌اند - نماند مگر آن که بخشی از انوار آنان را تمسک جوید، و آن، آنان را در درجات کمال تا برابر حومه‌ی غرفه‌های بهشتی بالا برد، و در منازلی که در جوار استادان و معلمان، و در محضر امامان خود - که به ایشان فرامی‌خواندند - دارند، فرود آورد. و هیچ دشمنی از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام - که شعاعی از آن تاج‌ها به او رسد - نماند مگر آن که دیدگانش کور، و گوش‌هایش کر، و زبانش لال گردد، و بر او سخت‌تر از زبانه‌های دوزخ خواهد شد تا او را ببرد و به آتشبانان بسپرد، و آنان او را به میان دوزخ فراخوانند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه‌السلام:345، ح 226.

دولابی با سند خود از حسن بن علی علیه‌السلام نقل کرده است:
پیامبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه علیهاالسلام رفت و او برای آن حضرت، سردست [پخته‌ی گوسفندی] آورد. آن حضرت از آن خورد و وضو نگرفت [1] [2] .
طبرانی با سند خود از امام مجتبی علیه‌السلام نقل کرده است:
در خانه‌ی [مادرم] فاطمه علیهاالسلام، نزد رسول خدا رفتم، و او برای آن حضرت، سردست پخته‌ی گوسفندی آورد، و آن حضرت از آن خورد. سپس به نماز برخاست. فاطمه علیهاالسلام جامه‌ی او را گرفت و عرض کرد:ای رسول خدا! آیا وضو نمی‌گیری؟ آن حضرت فرمود:دخترم! چرا وضو بگیرم؟ عرض کرد:از خوردن چیزی که آتش به او رسیده است! فرمود:پاکیزه‌ترین خوراک شما، همان است که آتش به آن رسیده باشد. [3] .

پی نوشت ها:
[1] از طریق عامه نقل شده که یکی از مبطلات وضو، خوردن گوشت و چیزهای دیگری است که آتش به آن می‌رسد. مؤلف مجمع الزوائد در کتاب «الطهارة» خود بابی گشوده است تحت عنوان «باب الوضوء مما مست النار» و این حدیث در رد آن نظر است.
[2] الذریة الطاهرة:118، ح 130.
[3] المعجم الکبیر 3:86، ح 2742.

مشورت با دختر

طبرانی با سند خود از معاویة بن حدیج نقل کرده است:
معاویة بن ابی‌سفیان مرا نزد حسن بن علی - که خدا از آنان خشنود باد - فرستاد تا از دختر یا خواهر آن حضرت، برای یزید خواستگاری کنم، و من خدمت او رسیدم و خواستگاری یزید را گفتم؛ فرمود:ما کسانی هستیم که زنانمان ازدواج نمی‌کنند تا با آنان مشورت کنیم و خود، راضی باشند. اینک نزد او برو [ببین چه می‌گوید]. من نزد او رفتم و از خواستگاری یزید گفتم، و او گفت:سوگند به خدا! این، نخواهد شد مگر آن که معاویه در میان ما همچون فرعون در بنی‌اسرائیل رفتار کند که پسرانشان را سر برید و زنانشان را باقی گذاشت. پس نزد آن حضرت برگشتم و عرض کردم:مرا نزد یکی از تیزهوشان فرستاده‌ای که امیرمؤمنان [معاویه!] را فرعون می‌نامد. حضرت فرمود:ای معاویة [بن حدیج]! از کینه‌ی ما برحذر باش؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«کسی با ما دشمنی نمی‌کند و بر ما حسد نمی‌ورزد مگر آن که در قیامت بر تازیانه‌های آتشینش افزوده شود». [1] .
[37]-349- طبرسی رحمه الله از کتاب تهذیب الاحکام نقل کرده است:
مردی نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و با او درباره‌ی ازدواج دخترش مشورت کرد. آن حضرت فرمود:دختر خود را به ازدواج مردی پارسا درآور؛ زیرا اگر او را دوست بدارد، گرامی‌اش می‌دارد و اگر دوست نداشته باشد، ستمش نمی‌کند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] المعجم الکبیر 81:3، ح 2726.
[2] مکارم الاخلاق:214.

مبنای داوری

کراجکی می‌گوید:نقل شده است:از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند:امیرمؤمنان علیه‌السلام بر چه مبنایی داوری می‌کرد؟ فرمود:بر مبنای کتاب خدا؛ و اگر در آن چیزی نمی‌یافت، بر مبنای سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ و اگر آن نیز نبود، بر مبنای فهم خود. و آن [نیز] درست بود. [1] .

پی نوشت ها:

[1] کنز الفوائد:292.

محبت راستین، ملاک قرب

کلینی رحمه الله با سند خود نقل کرده است:
امام صادق علیه‌السلام فرمود:حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:نزدیک [و خویشاوند] کسی است که دوستی صمیمی، نزدیکش کرده باشد؛ هر چند دور در نسب باشد، و دور [و بیگانه] کسی است که [نبود] دوستی صمیمی، او را دور کرده باشد؛ هر چند نزدیک در نسب باشد. [آیا نمی‌بینی که در نزدیکی‌های ظاهری] چیزی به چیزی همچون دست به بدن نزدیک نیست، و دست [خائن یا بیمار] بسته می‌شود تا بریده شود، و بریده می‌شود و [برای بند آمدن خون] داغ می‌شود [و برای همیشه پیوند میان آن دو از میان می‌رود؟]! [1] .

پی نوشت ها:
[1] کافی 2:643، ح 7.

مبارکباد نوزاد

کلینی رحمه الله با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:
مردی به کسی که صاحب نوزادی شد، این گونه تبریک گفت:این سوارکار مبارکت باشد. و امام حسن علیه‌السلام به او فرمود:چه می‌دانی سوارکار است یا پیاده؟! عرض کرد:فدایت شوم! پس چه بگویم؟ فرمود:بگو:سپاس خدای بخشنده را، و نوزاد مبارکت باشد، و به رشد و کمالش برسد، و تو را از خیر خود بهره‌مند سازد. [1] .
و نیز کلینی با سند خود از ابوبرزه‌ی اسلمی نقل کرده است:
امام حسن بن علی علیه‌السلام صاحب نوزادی شد، و قریش نزد آن حضرت آمدند و [به عنوان تبریک] گفتند:این سوارکار مبارکت باشد. فرمود:این چه سخنی است؟ بگویید:خدای بخشنده را سپاس، و نوزاد مبارکت باشد، و خدا او را به رشد و کمالش برساند و خیرش را روزی‌ات کند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] کافی 17:6، ح 3.
[2] کافی 17:6، ح 2.

مقدم بودن اطاعت خداوند بر دیگران

روزی عبدالله بن عمروعاص با جمعی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امام حسن مجتبی علیه‌السلام وارد شده و سلام نمود، عبدالله پس از پاسخ سلام امام، به اطرافیانش گفت، این مرد (امام حسن علیه‌السلام) محبوب‌ترین اهل زمین در نزد اهل آسمان است.
امام حسن علیه‌السلام به او فرمود: اگر به این عقیده هستی، پس چرا در صفین با ما جنگیدی؟
عبدالله بهانه آورد که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پدرم اطاعت می‌کردم!. امام به او فرمود:
قال علیه‌السلام:
اما علمت أنه طاعة لمخلوق فی معصیة الله.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آیا ندانسته‌ای که در راه سرپیچی از آفریدگار، نباید از آفریده‌ای اطاعت کنی؟.) [1] .

پی نوشت ها:
[1] مجمع الزواید هیثمی، ج 9، ص 177.

متن قرارداد صلح امام حسن با معاویه

در تاریخ متن قرارداد صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه با کمی اختلاف و تغییر عبارت به این نحو آمده است:
قال علیه‌السلام:
(بسم الله الرحمن الرحیم)
هذا ما صالح علیه الحسن بن علی علیه‌السلام معاویة بن أبی‌سفیان
صالحه: علی أن یسلم [الیه] ولایة المسلمین، علی أن یعمل فیهم بکتاب الله، و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و سیرة الخلفاء الراشدین، و لیس لمعاویة [بن أبی‌سفیان] أن یعهد الی أحد من بعده عهدا، بل یکون الأمر من بعده شوری بین المسلمین و علی أن الناس آمنون حیث کانوا من أرض الله تعالی فی شامهم و عراقهم و حجازهم و یمنهم و علی أن اصحاب علی و شیعته آمنون علی أنفسهم و نسائهم و أولادهم حیث کانوا و علی معاویة [بن أبی‌سفیان] بذلک عهد الله و میثاقه و [أن] لا یبتغی للحسن بن علی، و لا لأخیه الحسین، و لا لأحد من أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غائلة، سرا و لا جهرا، و لا یخاف أحد منهم فی أفق من الآفاق، شهد علیه فلان بن فلان و فلان بن فلان و کفی بالله شهیدا [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان)
(این نوشته‌ای است که حسن بن علی بر پایه‌ی آن با معاویة بن ابی‌سفیان صلح کرده است: با او صلح کرد که سرپرستی مسلمانان را به او واگذار کند، بر این اساس که در میان مسلمانان با کتاب خداوند و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی خلفاء راشدین رفتار کند. معاویة [بن ابی‌سفیان] حق ندارد که برای کسی پس از خود بیعتی ستاند، بلکه پس از وی تصمیم، با شورای مسلمانان خواهد
بود. و اینکه مردم در امان خواهند بود، در هر نقطه‌ای از زمین خداوند [بزرگ] که باشند، در شام، عراق، حجاز و یا یمن.
و اینکه یاران علی و شیعیان او، با جان و مال و زنان و کودکان خود، در امانند، هر کجا که باشند. و با این [پیمان] عهد و میثاق خداوند بر معاویه است و اینکه نه برای حسن بن علی و نه برای برادرش حسین و نه برای احدی از خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توطئه‌ای، چه آشکار و چه پنهان برپا نکند و کسی از آنها در نقطه‌ای از سرزمین‌ها در بیم و هراس نباشد. فلان بن فلان و فلان بن فلان شاهد این [عهدنامه] اند و خداوند به گواهی بس است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- ینابیع المودة، ج 2، ص 425، ب 59، ط جدید، به نقل از الصواعق المحرقه، ص 136، ب 10.

2- تجارب الأمم، ج 1، ص 386.

3- منتهی الآمال، ج 1، ص 167.

4- کشف الغمة، ج 2، ص 145.

5- الفتوح، ج 4، ص 293.

6- الغدیر، ج 1، ص 6.

7- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 262.

8- احقاق الحق، ج 11، ص 221.

9- بحارالانوار، ج 44، ص 65، ح 13، ب 19.

10- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 435.

11- علی و فرزندانش (دکتر طه حسین)، ص 207.

معنای جواد و بخشنده

در حدیث ارزشمندی آمده است که کسی در حال طواف از امام حسن مجتبی علیه‌السلام پرسید:
معنای جواد و بخشنده چیست؟.
امام علیه‌السلام چنین پاسخ داد:
قال علیه‌السلام:
ان لکلامک وجهین: ان کنت تسأل عن المخلوق فان الجواد الذی یؤدی ما افترض علیه، و البخیل الذی یبخل بما افترض علیه، و ان کنت تسأل عن الخالق: فهو الجواد ان أعطی و ان منع، لانه ان اعطی عبدا أعطاه ما لیس له، و ان منع منع ما لیس له [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سخن تو را دوگونه تعبیر است: اگر از آفریده می‌پرسی، پس بخشنده به آن کس گویند که آنچه به او فرض است، ادا کند و خسیس آن است که از آنچه که بر او فرض است خست کند.
ولی اگر از آفریننده می‌پرسی، او بخشنده است، چه هم اکنون ببخشد یا نبخشد زیرا اگر او به بنده‌ای ببخشد چیزی که برای بنده‌اش نبود و اگر به او نبخشد، چیزی را که آن بنده‌اش نبوده، به بنده‌اش نداده است!.)

پی نوشت ها:
[1] 1- حیاة الامام الحسن بن علی، القرشی: ج 1، ص 144.
2- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 120، س 7.

معنای جواد و بخشنده

در حدیث ارزشمندی آمده است که کسی در حال طواف از امام حسن مجتبی علیه‌السلام پرسید:
معنای جواد و بخشنده چیست؟.
امام علیه‌السلام چنین پاسخ داد:
قال علیه‌السلام:
ان لکلامک وجهین: ان کنت تسأل عن المخلوق فان الجواد الذی یؤدی ما افترض علیه، و البخیل الذی یبخل بما افترض علیه، و ان کنت تسأل عن الخالق: فهو الجواد ان أعطی و ان منع، لانه ان اعطی عبدا أعطاه ما لیس له، و ان منع منع ما لیس له [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سخن تو را دوگونه تعبیر است: اگر از آفریده می‌پرسی، پس بخشنده به آن کس گویند که آنچه به او فرض است، ادا کند و خسیس آن است که از آنچه که بر او فرض است خست کند.
ولی اگر از آفریننده می‌پرسی، او بخشنده است، چه هم اکنون ببخشد یا نبخشد زیرا اگر او به بنده‌ای ببخشد چیزی که برای بنده‌اش نبود و اگر به او نبخشد، چیزی را که آن بنده‌اش نبوده، به بنده‌اش نداده است!.)

پی نوشت ها:
[1] 1- حیاة الامام الحسن بن علی، القرشی: ج 1، ص 144.
2- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 120، س 7.

منزه بودن از تکبر

مردی به امام حسن علیه‌السلام گفت: در تو صفت تکبر وجود دارد.
قال علیه‌السلام:
کلا، الکبر لله وحده، و لکن فی عزة، قال الله: «و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین» [1] [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
«هرگز! عظمت و کبریاء تنها از آن خداست، اما در من صفت عزت وجود دارد. خدا می‌فرماید: «عزت از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است.»

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی منافقون، آیه‌ی 8.
[2] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 236 به نقل از ربیع الابرار.
2- بحارالأنوار، ج 43، ص 338، ح 12، و ج 75، ص 107، ح 12.
3- تحف العقول، ص 234.
4- تفسیر برهان، ج 4، ص 339، ح 7.
5- تفسیر کشاف: ج 4، ص 111.
6- تفسیر کنز الدقایق، ج 13، ص 270.
7- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 336، ح 15.
8- ربیع الابرار، ج 4، ص 5، ح 3.
9- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 97، ح 4 و ص 74، ح 15.
10- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 9.
11- نثر الدرر، ج 1، ص 330، ب 4.

محبت شدید به پیامبر در خردسالی

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حسنین را بر دوش خود سوار نموده و از خانه بیرون رفت. علی علیه‌السلام خود را به آن حضرت رسانده و عرض فرمود: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! یکی از این دو فرزند خود را به من بسپار تا بر دوش خود گیرم، شما خسته شدید. علی علیه‌السلام سه بار این خواسته را تکرار کرد.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از امام حسن علیه‌السلام پرسید: آیا دوست داری به دوش پدر خود بروی؟. امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
و الله یا جداه ان کتفک لأحب الی من کتف أبی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سوگند به خدا! ای جد بزرگوار که (نشستن) بر دوش تو بسیار دلپذیرتر است برای من از (نشستن) بر دوش پدرم.)

پی نوشت ها:
[1] 1- امالی صدوق، ص 361، ح 8، م 68.
2- بحارالأنوار، ج 43، ص 268، و ج 37، ص 61.
3- مدینة المعاجز، ج 3، ص 275.

در تفسیر فرات کوفی نقل شده است که: کسی به محضر امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و پرسید: یا امیرالمؤمنین! ناس و اشباه الناس و نسناس را به من بشناسان. امام علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام فرمود: جوابش را بده.
قال علیه‌السلام:
سألت عن الناس، فرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الناس لأن الله یقول: «ثم أفیضوا من حیث أفاض الناس.» و نحن منه، و سألت عن أشباه الناس، فهم شیعتنا و هم منا، و هم أشباهنا، و سألت عن النسناس، و هم هذا السواد الأعظم و هو قول الله تعالی: «أولئک کالأنعام، بل هم أضل سبیلا» [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(در مورد معنای کلمه‌ی مردم پرسیدی. پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «مصداق» مردم است. زیرا خداوند می‌فرماید: «سپس کوچ کنید از همانجا که مردم کوچ می‌کنند.» و ما اهل بیت نیز از مصادیق مردم هستیم. و از افراد شبیه به مردم پرسیدی، آنها شیعیان مایند و آنها از ما هستند، آنها مانند ما هستند. و از نسناس پرسیدی و آنها همین توده‌ی عظیم مردم‌اند که خداوند بزرگ می‌فرماید: «آنان به مانند چارپایان هستند، بلکه از آنها هم گمراه‌تر هستند.»)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 24، ص 94، ح 1.
2- تفسیر فرات کوفی، ص 64، ح 30 - 27.
3- کنز الدقایق، ج 1، ص 237.

مثل حسنین

از امام کاظم علیه‌السلام روایت شده است [پس از ماجرای سقیفه] روزی امام حسن و امام حسین علیهماالسلام به مسجدی می‌رفتند. امام حسن علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام فرمود: اول قضای حاجت کنیم و وضو بگیریم. پس هر دو به نقطه‌ای رفتند به قدرت الهی پرده‌ای بین این دو حایل شد، تا قضای حاجت کردند. سپس چشمه‌ی آبی جوشید و آن دو بزرگوار وضو ساختند.. سپس امام حسن علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
أتدری ما مثلنا اللیلة؟ انی سمعت رسول الله و هو یقول: ان مثلکما مثل یونس بن متی اذ أخرجه الله من بطن الحوت فألقاه الله علی جنب البحر، و أنبت علیه شجرة من یقطین، و أخرج له عینا من تحتها فکان یأکل من الیقطین، و یشرب من ماء العین فأخرج الله تعالی لنا اللیلة عینا من ماء و سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو یقول: أما العین فهی لکم و أما الیقطین فأنتم عنه أغنیاء.
و قال الله تعالی فی یونس: «و أرسلناه الی مائة ألف أو یزیدون فامنوا فمتعنا هم الی حین» [1] و أما نحن فسیحتج الله بنا علی أکثر من ذلک و یمتعون الی حین [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آیا می‌دانی حکایت امشب ما چگونه است؟ من از رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم که می‌فرمود: حکایت شما همچون حکایت یونس بن متی علیه‌السلام است، آن زمانی که خداوند وی را از دل نهنگ در آورد، بر ساحل دریا افکند و برای او بوته کدو رویاند و از پای همان درخت چشمه‌ای برای او جوشاند و وی از کدو می‌خورد و از آب چشمه می‌نوشید. همچنین خداوند امشب برای ما چشمه آبی جوشاند و من از جدم پیامبر خدا شنیدم که فرمود: اما چشمه از آن شماست، ولی شما از کدو بی‌نیازید، خدای بزرگ درباره‌ی یونس می‌فرماید: «ما او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم و آنها ایمان آوردند و ما آنها را تا زمانی بهره‌مند ساختیم.» ولی ما، چنانیم که خداوند به وسیله‌ی ما بر بیش از این تعداد احتجاج خواهد کرد «ما را اسوه و الگوی همان‌ها قرار خواهد داد» و آنها تا قیامت بهره‌مند خواهند شد.)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی صافات، آیه‌ی 147 و 148.

[2] الثاقب فی المناقب، ص 328، ح 3 / 271.

الخرائج و الجرایح، ج 2، ص 846، ح 61 (با این اختلاف که این سخن از امام حسین علیه‌السلام نقل شده است.)

3- مدینة المعاجز، ج 3، ص 386 و ص 509 (با این اختلاف که این سخن از امام حسین علیه‌السلام نقل شده است).

ماجرای حکمیت

پس از پایان خفت‌بار ماجرای حکمیت سخن درباره‌ی آن میان مردم فراوان بود. برخی گفتند: چه شد که امیرالمؤمنین به نزدیکان خود بگوید که درباره‌ی حکمیت و حکمین صحبتی نمایند.
امام علی علیه‌السلام روزی از بالای منبر به فرزندش امام حسن علیه‌السلام توجه نموده و فرمود: برخیز درباره‌ی حکمین با مردم سخن بگو. امام حسن علیه‌السلام برخاست و فرمود:
قال علیه‌السلام:
أیها الناس انکم قد اکثرتم فی هذین الرجلین و انما بعثا لیحکما بالکتاب علی الهوی فحکما بالهوی علی الکتاب، و من کان هکذا لم یسم حکما و لکنه محکوم علیه.
و قد أخطأ عبدالله بن قیس، اذ جعلها لعبد الله بن عمر. فأخطأ فی ثلاث خصال: واحدة أنه خالف أباه اذ لم یرضه لها و لا جعله من أهل الشوری، و أخری أنه لم یستأمره فی نفسه و ثالثة أنه لم یجتمع علیه المهاجرون و الأنصار الذین یعقدون الأمارة و یحکمون بها علی الناس و أما الحکومة فقد حکم النبی علیه الصلاة و السلام سعد بن معاذ فی بنی قریظة فحکم بما یرضی الله به و لا شک و لو خالف یرضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم، درباره‌ی این دو مرد «عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص» زیاد حرف زدید و حق آن است که این دو تن اعزام شدند تا با کتاب [خداوند] حکم بر نظرات شخصی کنند، ولی آنان با نظرات شخصی حکم بر کتاب [خداوند] کردند و هر کس چنین کند، حکم نامیده نشود، بلکه محکوم نامیده شود «محکوم علیه و خطاکار است». عبدالله بن قیس خطا کرد که عبدالله بن عمر را نامزد خلافت کرد و به سه دلیل در انتخابش دچار اشتباه شد.
دلیل اول آن که وی با پدر عبدالله [یعنی عمر] مخالفت ورزیده است، زیرا خود عمر پسر خویش را شایسته خلافت ندید و حتی وی را از افراد شورای خلافت هم قرار نداد.
دلیل دوم آن که وی از عبدالله کسب تکلیف نکرد، که آیا خود را لایق می‌داند یا نه و آیا راضی هست برای گرفتن عنان خلافت یا خیر؟.
دلیل سوم آن که مهاجرین و انصار که تصمیم گیرنده‌ی امارت هستند و با آن تصمیم بر مردم تکلیف معین می‌کنند، درباره‌ی عبدالله عمر همدل نیستند. اما خود حکمیت، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن معاذ را درباره‌ی سرنوشت بنی‌قریظه حکم قرار داد و وی بدان چه که خدا

بر آن رضایت داشت، حکم کرد و چنانچه این کار خلاف بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز بدان رضا نمی‌داد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 350.

2- بحارالأنوار، ج 33، ص 393، ح 618.

3- عقد الفرید، ج 5، ص 92.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 265، ح 1.

5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 145. به نقل از حیاة الامام الحسن علیه‌السلام للشیخ باقر القرشی، ج 1، ص 479 ط. نجف.

مانع نشدن چیزی بین انسان و خدا

یکی از مسایل اختلافی بین شیعیان و اهل سنت، عبور از مقابل نمازگزار است که اهل سنت آن را جایز نمی‌دانند، چون به عقیده‌ی ایشان، بین انسان و خدا (محل سجده او) فاصله می‌افتد، در همین رابطه حدیثی نقل شده است.

قال علیه‌السلام:

کان الحسن بن علی بن أبی‌طالب علیهماالسلام یصلی، فمر بین یدیه رجل فنهاه بعض جلسائه، فلما انصرف من صلاته. قال علیه‌السلام له: لم نهیت الرجل. قال یابن رسول الله حظر فیما بینک و بین المحراب، فقال: ویحک ان الله عزوجل أقرب الی من أن یحظر فیما بینی و بینه أحد [1] .

(حضرت حسن بن علی بن ابی‌طالب در حال نماز بود، که از روبروی ایشان مردی گذر کرد. برخی از همراهان آن حضرت، مرد را سرزنش کردند. امام وقتی از نماز فارغ شد، خطاب به آن شخص سرزنش کننده، فرمود: چرا آن مرد را سرزنش کردی؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! او میان شما و محراب فاصله انداخت. حضرت فرمود: وای بر تو! همانا که خدای بزرگ به من نزدیک‌تر از آن است که کسی میان من و او مانع شود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- توحید صدوق، ص 184، ح 22، ب 28.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 664، ح 5.

معیار دوست یابی

یکی از معیارهای دوست یابی وجود منافع مادی و معنوی برای انسان، در انتخاب دوست می‌باشد. امام حسن علیه‌السلام آثار و فواید دینی را بر فواید دیگر در دوست یابی مقدم می‌داند و لذا فرمود:
قال علیه‌السلام:
انظر الی کل من لا یفیدک منفعة فی دینک فلا تعتدن به، و لا ترغبن فی صحبته، فان کل ما سوی الله مضمحل وخیم عاقبة [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(دقت کن در آن کس که تو را بهره‌ای در دینت افزون نمی‌کند، پس به او اعتناء نکن و به همنشینی با او رغبت نداشته باش! زیرا هر چه که جز خداوند است از بین رفتنی و بد عاقبت است.)

پی نوشت ها:
[1] نهج السعادة، ج 7، ص 259 (و روی عن فصل الخطاب انه قال الامام المجتبی علیه‌السلام).

مبانی داوری‌های امام علی

از امام حسن علیه‌السلام سؤال شد که: علی علیه‌السلام بر چه مبنایی داوری می‌کرد؟.
قال علیه‌السلام:
بکتاب الله فان لم یجد فسنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فان لم یجد رجم فاصاب. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(به کتاب خداوند و چنانچه نمی‌یافت سنت رسول خدا و چنانچه نمی‌یافت نظر می‌داد و نظرش درست درمی‌آمد.)

پی نوشت ها:
[1] کنز الفواید کراجکی، ص 296.

مهلت ندادن به قاتل علی

پس از دفن بدن مبارک امام علی علیه‌السلام امام حسن علیه‌السلام عبدالرحمن بن ملجم مرادی را احضار نمود، او به امام عرض کرد: به من مهلت بده، بروم در شام معاویه را بکشم، بعد خود را تسلیم تو می‌کنم و بر این امر پیمان می‌بندم. امام علیه‌السلام به او فرمود:

قال علیه‌السلام: لا و الله حتی تعاین النار. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (نه، سوگند به خدا مهلتی در کار نیست، تا آنگاه که وارد جهنم شوی.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تجارب الأمم، ج 1، ص 381.

2- جواهر المطالب، ج 2، ص 103، ب 59.

3- علی فی الکتاب و السنة، ج 3، ص 312.

4- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 81.

مال دوستی

دوست داشتن مال و ثروت غریزه‌ای است که خداوند در نهاد انسان قرار داده است. اگر در آن افراط شود مایه‌ی هلاکت یا گمراهی انسان می‌شود. همچنان که اگر تفریط شده و نسبت به مال بی‌اعتنایی شود، باز هم باعث انحطاط انسان است.
همچنان که امام علی علیه‌السلام راجع به دنیا فرمود: انسان فرزند دنیاست و کسی برای دوستی با مادرش ملامت نمی‌شود. [1] «سپس اگر انسان دنیا را دوست داشت، مورد ملامت نیست، اما نباید باعث انحراف و دلبستگی شود.»
امام حسن مجتبی علیه‌السلام نیز درباره‌ی دوست داشتن مال و ثروت فرمود:
قال علیه‌السلام:
من زعم أنه لا یحب المال فهو عندی کاذب. فان علمت صدقه فهو عندی أحمق. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هر کس مدعی شود و گمان کند که مال را «به اندازه‌ی دنیا» دوست ندارد، در نظر من دروغ‌گو است و اگر بدانم راست می‌گوید، در نظرم احمق است.)

پی نوشت ها:
[1] نهج‌البلاغه، حکمت 303.
[2] 2- شرح ابن‌أبی‌الحدید، ج 18، ص 89.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 678، ح 7، ب 23، نقل از شرح ابن‌ابی‌الحدید.

محلل

محلل تنها راه ازدواج با زن سه طلاقه شده :
یکی از احکام فقهی طلاق این است که اگر مردی دوبار زنش را طلاق دهد و به آن رجوع کند و بار سوم طلاق دهد. اگر بعد از طلاق سوم بخواهد با او مجددا ازدواج نماید آن زن باید با مرد دیگری ازدواج نموده و طلاق بگیرد تا با شوهر اول بتواند ازدواج کند.
این ازدواج با مرد دیگر را «تحلیل» گویند و آن مرد را محلل. البته در این مسئله بین شیعه و سنی اختلافاتی هست. امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:
قال علیه‌السلام:
اذا طلق الرجل امرأته ثلاثة عند الأقراء أو طلقها ثلاثا مبهمة لم تحل له حتی تنکح زوجا غیره.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وقتی مردی همسرش را سه بار به هنگام پاک بودن طلاق داد، یا او را سه بار بطور مبهم «که نداند در حال پاک بودن طلاق جاری شده است یا نه» طلاق داد، آن زن بر او حلال نمی‌شود، مگر آن که آن زن با مردی غیر او ازدواج کند، «و سپس طلاق بگیرد».)

ماهیت مرگ

از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند: ماهیت این مرگ چیست که مردم به آن ناآگاهند؟.
قال علیه‌السلام:
أعظم سرور یرد علی المؤمنین اذ نقلوا عن دار النکد الی نعیم الأبد، و أعظم ثبور یرد علی الکافرین اذ نقلوا عن جنتهم الی نار لا تبید و لا تنفد. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(بزرگترین شادمانی که بر مؤمنان وارد می‌شود آن هنگام است که از دار عسرت و درماندگی «دنیا» به نعمت‌های جاودان رخت بربندند و بزرگترین هلاکتی که بر کافران آید آن است که از بهشت خود دنیا به آتشی که نه خاموش شود و نه پایان پذیرد، رخت بر می‌بندند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- معانی الأخبار، ص 288، ح 3.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 706، ح 3.

ملعون بودن مروان قبل از ولادت

ابن‌یحیی روایت می‌کند: بین امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و بین مروان بن حکم گفتگویی درگرفته بود. امام حسن علیه‌السلام در این حین ساکت بود. ناگاه مروان گفت: شما اهل بیتی هستید که لعنت شده‌اید (از رحمت خدا به دورید). امام حسن علیه‌السلام غضبناک شده و فرمود:

قال علیه‌السلام:

قلت اهل بیت ملعونون؟ فو الله لقد لعنک الله و أنت فی صلب أبیک. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(گفتی که [شما] از خانواده‌ای لعنت شده هستید؟ سوگند به خدا که تو را خداوند زمانی لعنت کرد که تو در صلب پدرت بودی.)

پی نوشت ها:

[1] 1- الغدیر، ج 8، ص 262.

2- المقتطفات، ج 1، ص 229.

3- کفایة الطالب، ص 375، ب 100.

4- کنز العمال، ج 11، ص 357، ح 31730 (ملقد لعنک الله علی لسان نبیه صلی الله علیه و آله و سلم).

5 - مجمع الزواید، ج 10، ص 72 باب فیمن ذم من القبایل و اهل البدع.

ابن‌عباس روایت کرده است:
روزی امام حسن علیه‌السلام وارد مجلس معاویه شد و جمعیت زیادی نشسته بودند. امام حسن علیه‌السلام مجبور شد جلوی پای معاویه بنشیند. معاویه گفت: شگفتا! عایشه می‌پندارد من لایق حکومت نیستم! خدا او را بیامرزد و با اینکه پدر این نشسته (امام حسن علیه‌السلام) «مقصود علی بن ابیطالب علیه‌السلام است» با من در این امر منازعه کرد، ولی خداوند به او مهلت نداد و از دنیا رفت.
قال علیه‌السلام:
أو عجب ذلک یا معاویة؟. قال: ای و الله. قال: أفلا أخبرک بما هو أعجب من هذا؟. قال: ما هو؟. قال علیه‌السلام: جلوسک فی صدر المجلس و أنا عند رجلیک. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای معاویه! آیا این تعجب آور است؟ معاویه گفت: آری، به خدا سوگند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: آیا به شگفت آورتر از این آگاهت نکنم؟. گفت: آن چیست؟ فرمود: نشستن تو در صدر مجلس، در حالی که من جلوی پاهایت نشسته‌ام.)

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 163 (به نقل از مفتاح النجا علامه بدخشی).
2- المستطرف، ص 225، ب 33.
3- بحارالأنوار، ج 44، ص 108.
4- جواهر المطالب، ج 2، ص 216.
5- کشف الغمة، ج 2، ص 150.
6- نثر الدرر، ج 1، ص 330، ب 4.

ملعونی معاویه، عمروعاص و مغیره در حدیث نبوی

روزی در مجلس معاویه در حضور امام حسن علیه‌السلام، عمروعاص و مغیره سخنرانی نموده و به علی علیه‌السلام اهانت کردند. معاویه به امام حسن علیه‌السلام گفت:تو هم برخیز و خطبه‌ای بخوان.
قال علیه‌السلام:
لا أصعد و لا أتکلم حتی تعطونی ان قلت حقا أن تصدقونی، و ان قلت باطلا أن تکذبونی، فأعطوه (فصعد المنبر فحمد الله و أثنی علیه فقال علیه‌السلام:) بالله یا عمرو و أنت یا مغیرة تعلمان أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: لعن الله السائق و الراکب أحدهما فلان.
قالا: اللهم نعم. بلی،
قال: أنشدک الله یا معاویة و یا مغیرة أتعلمان أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن عمروا بکل قافیة قالها لعنة؟. قالا: اللهم بلی. قال الحسن علیه‌السلام: فانی أحمد الله الذی وقعتم فیمن تبرء من هذا. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(من بالا [ی منبر] نروم و سخن نگویم تا مگر قول دهید که اگر سخن حق گفتم، تصدیقم کنید و اگر نادرست گفتم، تکذیبم کنید. آنان قول دادند و ایشان بر منبر رفته و حمد و ثنای الهی را به جای آورده و فرمود: تو را به خدا ای عمرو، و تو ای مغیره، می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا لعنت کند ساربان و شترسوار را که یکی از آنها فلانی بود؟. «اشاره به معاویه که ساربان ابوسفیان بود.»
گفتند: آری به خدا سوگند که درست است. فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم ای معاویه و ای مغیره آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمرو را به هر قافیه‌ای که سروده بود، لعنتی نثار کرد؟ گفتند: آری به خدا، چنین بود. اما حسن علیه‌السلام فرمود: پس من سپاس خدا را گویم که شما جزو همان‌ها قرار گرفتید که از این اعلام بیزاری کرد.) [2] .

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 205 (به نقل از طبرانی فی المعجم الکبیر، ص 138، خطی.)
2- مجمع الزواید، ج 7، ص 247.
3- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 390.
[2] جمله‌ی آخر شاید اشاره به این مطلب باشد که: ای معاویه نه تنها من و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تو بیزاری می‌جوییم، بلکه این

مغیره و عمروعاص هم از تو بیزاری جسته‌اند. که این سبک بحث، نوعی تیزهوشی در استدلال است که اگر معاویه بخواهد در این مورد به امام اعتراض کند، باید با مغیره و عمروعاص هم درگیر شود.

مومن در نگاه پیامبر و امام حسن

حذیفه‌ی یمانی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایتی پیرامون وظایف مؤمنان به هنگام وارد شدن به خانه‌ی خدا «مساجد» دیگران نقل نموده است که حضرت امام حسن علیه‌السلام پیرامون آن نکات جالبی فرمود؛ «که تمام حدیث از این قرار است:»
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ان الله تعالی أوحی الی: یا أخا النبیین، یا أخا المرسلین، یا أخا المنذرین، أنذر قومک ألا یدخلوا بیتا من بیوتی الا بقلوب سلیمة، و ألسن صادقة، و أید نقیة و فروج طاهرة و لا یدخلوا بیتا من بیوتی و لأحد عندهم مظلمة فانی ألعنه ما دام قائما بین یدی یصلی حتی یرد تلک المظلمة الی أهلها، فأکون سمعه الذی یسمع به، و أکون بصره الذی یبصر به، و یکون من أولیائی و أصفیائی، و یکون جاری مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین.
روی عن الحسن بن علی علیهماالسلام انه قال: من لم یحفظ هذا الحدیث کان ناقصا فی مروته و عقله. قلنا: و ما ذاک یابن رسول الله؟ فبکی و أنشأ یحدثنا فقال: لو أن رجلا من المهاجرین أو الأنصار، یطلع من باب مسجدکم هذا ما أدرک شیئا مما کانوا علیه الا قبلتکم هذه ثم قال: هلک الناس «ثلاثا»، بقول و لا فعل و معرفة، و لا صبر.
و وصف و لا صدق، و وعد و لا وفاء، ما لی اری رجالا و لا عقول. و أری أجساما و لا أری قلوبا دخلوا فی الدین ثم خرجوا منه و حرموا ثم استحلوا و عرفوا ثم أنکروا و انما دین أحدکم علی لسانه، و لئن سألته هل یؤمن بیوم الحساب؟.
قال: نعم کذب و مالک یوم الدین. ان من أخلاق المؤمنین قوة فی دین، و حزما فی لین، و ایمانا فی یقین و حرصا فی علم و شفقة فی مقت و حلما فی حکم و قصدا فی غنی و تجملا فی فاقة، و تحرجا عن طمع، و کسبا من حلال، و برا فی استقامة و نشاطا فی هدی و نهیا عن شهوة.
ان المؤمن عواذ بالله، لا یحیف علی من یبغض، و لا یأثم فیمن یحب و لا یضیع ما استودع، و لا یحسد، و لا یطعن و یعترف بالحق و ان لم یشهد علیه و لا ینابز بالألقاب. فی الصلاة متخشع و الی الزکاة مسارع و فی الزلات وقور و فی الرخاء شکور، قانع بالذی عنده لا یدعی ما لیس به لا یجمع فی قنط و لا یغلبه الشح عن معروف یریده یخالط الناس لیعلم و یناطق لیفهم و ان ظلم أو بغی علیه صبر حتی یکون الرحمن الذی ینتصر له. قال الحسن وعظنی بهذا الحدیث جندب بن عبدالله، و قال جندب: وعظنی بهذا الحدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال: حق علی کل مسلم تعلمه و حفظه. [1] .

(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای بزرگ به من وحی کرد: ای برادر پیامبران ای برادر مرسلین ای برادر بیم‌دهندگان قوم خود را بترسان و بگو که جز با دل‌های نرم گشته و زبان‌های راست گفتار و دستانی پاکیزه و شرم‌گاه‌هایی پاک وارد خانه‌ای از خانه‌های من نشوند.
و همچنین وارد خانه‌ای از خانه‌های من نشوند در حالی که کسی را به گردن آنها حق ظالمانه‌ای مانده باشد چرا که تا زمانی رو به روی من به نماز ایستاده او را لعنت می‌کنم تا مگر آن که آن حق را به صاحبانش بازگرداند، پس از آن که حقوق دیگران را ادا کرد، من گوش او خواهم بود که بدان می‌شنود و چشم او خواهم شد که بدان بنگرد و از اولیاء و اصفیای من گردد و همسایه من شود با پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان.
امام حسن بن علی علیهماالسلام فرمود: هر کس این حدیث را حفظ نکند در عقل و مروت خود ناقص خواهد بود.
راوی می‌گوید: گفتیم: چرا چنین است ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! پس گریسته و شروع به صحبت کرد و فرمود: اگر تنی از مهاجران یا انصار از درب این مسجد شما نگاه کند، جز از رو به قبله ایستادن چیزی از کارهای آنان سر در نمی‌آورد. سپس سه بار فرمود: «مردم نابود شدند».
و سپس برای استدلال بر این گفتار ادامه داد و فرمود: به خاطر سخن بدون عمل، معرفت بدون صبر، توصیف بدون تصدیق، وعده‌ی بدون وفا، مرا چه می‌شود مردانی می‌بینم که عقل ندارند، تن‌هایی می‌بینم که دل ندارند، در دین پا گذاشته و سپس از آن برون شده‌اند، تحریم کرده‌اند و سپس حلال کرده‌اند. شناخته‌اند و سپس انکار کرده‌اند و دین هر کدامتان بر زبان‌های‌تان است.
چنانچه از هر یک از شما بپرسی: آیا به روز حساب ایمان داری؟. خواهد گفت: آری! اما به مالک روز دین «روز قیامت» قسم که دروغ می‌گوید؛ همانا که از اخلاق مؤمنان پایداری در دین و احتیاط در حین نرم‌خویی، و ایمان در یقین، و حرص در فراگیری، و مهربانی در خشونت، و خویشتن داری در عین تحکم، و صرفه‌جویی در عین ثروت، و شیک بودن در عین تنگدستی، و کناره‌جویی از آزمندی و کسب حلال و نیکی در عین پایداری، و سرزندگی و شادابی در عین هدایت و خودداری از شهوت‌رانی است.
همانا که مؤمن پناهنده به خداوند است، بر آن که دشمن بدارد، ستم نکند و در راه آن که دوستش دارد دست خویش را به گناه نیالاید و آنچه که به امانت دارد پایمال نسازد نه حسد ورزد، نه طعن بر شخصیت کسی زند. به حق اعتراف نماید هر چند شاهد آن نباشد. از لقب زشت به اشخاص دادن پرهیز می‌کند. در نماز خاشع است و به سوی زکات شتاب کننده است.
در لغزشگاه‌ها باوقار است و در رفاه شکرگزار است بدانچه که نِزد اوست

قانع است و مدعی آنچه که از آن او نیست نباشد. به هنگام یأس چلانده نشود و خست او را از کار نیکی که بخواهد، باز ندارد، با مردم معاشرت دارد برای اینکه به دانایی برسد و چیزی یاد بگیرد. و با آنان گفتگو کند تا این که بفهمد و اگر مورد ستم قرار گرفت یا بر او تجاوز شد، شکیبا باشد تا خدای رحمن یاور او باشد. حضرت امام حسن علیه‌السلام می‌فرماید: به این حدیث جندب بن عبدالله مرا موعظه کرد و جندب گفت: به این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا موعظه کرد و گفت: وظیفه‌ی هر مسلمانی یادگیری و حفظ آن است.)

پی نوشت ها:

[1] مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 552، ح 4 (به نقل از أعلام الدین ص 136).

آداب مهمان نوازی (پرهیز از تعارف بیجا در غذا خوردن)
یکی از آداب مهمانی و اطعام به دیگران این است که نباید سر سفره غذا به مهمان هر لحظه تعارف کرد، زیرا غذایی که حاضر شده، ارزش آن را ندارد که بارها به مهمان تعارف کنی. امام حسن علیه‌السلام در همین رابطه فرمود:
کان الحسن بن علی علیهماالسلام لا یدعوا الی طعامه أحدا، یقول: هو أهون من أن یدعی الیه أحد. [1] .
(حسن بن علی علیهماالسلام چنان بود که کسی را به غذای خود دعوت نمی‌کرد (یعنی سر سفره تعارف نمی‌کرد که فلانی بخور و..) می‌فرمود: [غذا] آن کم ارزش‌تر از آن است که کسی را بدان فراخوانی.)
و در حدیث دیگری آمده است:
گروهی از اهل کوفه بر امام حسن علیه‌السلام وارد شدند، در حالی که حضرت مشغول خوردن غذا بود همین که نشستند، امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
الطعام أیسر من أن یقسم علیه. فاذا دخلتم علی رجل منزله طعاما فکلوا منه، و لا تنتظروا أن یقال لکم هلموا، فانما وضع الطعام لیؤکل. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(غذا آسان‌تر (کمتر و کم ارزش‌تر) از آن است که بر آن سوگند دهند؛ پس اگر بر سر سفره‌ی مردی در خانه‌اش وارد شدید از آن بخورید و منتظر نباشید که به شما بگویند بفرمایید. زیرا سفره برای خوردن باز شده است.)

پی نوشت ها:
[1] تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام)، ص 156، ح 266.
[2] 1- احقاق الحق، ج 19، ص 356.
2- انساب الأشراف، ج 3، ص 25، ح 37 ط. قدیم.
3- حلیة الأولیاء، ج 2، ص 305، ح 2320.
4- قوت القلوب، ج 2، ص 312.

طبرانی با سند خود از معمر، از ایوب از ابن‌سیرین نقل کرده است:حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:
اگر میان جابرسا و جابلقا را جست و جو کنید، کسی را که جدش پیامبر صلی الله علیه و آله باشد جز من و برادرم پیدا نخواهید کرد، و [با این حال،] من می‌بینم که دور معاویه جمع می‌شوید، «و نمی‌دانم شاید او برای شما فتنه، و تا چندگاهی وسیله‌ی برخورداری باشد» [1] .
معمر گفت:جابرسا و جابلقا، مشرق و مغرب است. [2] .
ابن‌عبد ربه می‌گوید:حسن بن علی علیه‌السلام نزد معاویه رفت. عمرو بن عاص به معاویه گفت:ای امیر! حسن در سخن گفتن، ناتوان است. اگر وادارش کنی که بر منبر رود و سخن گوید و مردم سخنش را بشنوند، عیبش آشکار می‌شود و از چشم مردم می‌افتد. و معاویه چنین کرد و او بر منبر رفت، و زیبا سخن گفت، سپس فرمود:ای مردم! اگر در میان شرق و غرب مدینه، در جست و جوی فرزند پیامبر خود برآیید، جز من و برادرم را نیابید [با این حال، سراغ معاویه رفته‌اید] «و نمی‌دانم شاید او برای شما فتنه و تا چندگاهی وسیله‌ی برخورداری باشد.» عمرو بن عاص ناراحت شد و خواست سخنش را قطع کند، از این رو گفت:ابامحمد! آیا خرما را توصیف می‌کنی؟ فرمود:آری. باد شمال بارورش می‌کند و باد جنوب آن را می‌پرورد و آفتاب آن را می‌رساند و ماه آن را رنگ‌آمیزی می‌کند.
گفت:ای ابامحمد! آیا چگونگی دستشویی رفتن را بیان می‌فرمایی؟ فرمود:آری، از بیرون روی در زمین هموار خودداری می‌کنی تا از دید مردم پنهان شوی. رو به قبله و پشت به قبله ننشین، و با سرگین و استخوان، خود را پاک نکن، و در آب راکد بول نکن. [3] .
اربلی می‌گوید:به امام حسن علیه‌السلام گفته شد:تو عظمت داری. فرمود:نه، بلکه عزت دارم؛ خداوند متعال فرمود:«و عزت، متعلق به خدا و پیامبر او و مؤمنان است [4] ». [5] .
در نقل دیگری آمده است:کسی به امام حسن علیه‌السلام گفت:در تو کبر است. فرمود:هرگز، کبر تنها متعلق به خداست، در من عزت است. [6] .
اربلی می‌گوید:
کسی نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و گفت:فلانی از تو بدگویی می‌کند. امام حسن علیه‌السلام فرمود:مرا در زحمت انداختی؛ اکنون تصمیم گرفتم از خدا برای خودم و او آمرزش بخواهم. [7] .
یعقوبی می‌گوید:
معاویه گفت:کسی نزد من سخنی که نخواهم تمام شود، محبوب‌تر از

حسن بن علی علیه‌السلام نگفته است و از او هرگز سخن ناسزایی نشنیده‌ام مگر یک بار که درباره‌ی زمینی میان او و عمرو بن عثمان بن عفان برخوردی پیش آمد، و حسن بن علی علیه‌السلام کاری کرد که عمرو نپسندید، و حسن علیه‌السلام فرمود:او نزد ما جز چیزی که خوارش کند ندارد. این، بدترین ناسزایی بوده که از او شنیده‌ام. [8] .

پی نوشت ها:

[1] انبیاء:111؛ (و ان أدری لعله فتنة لکم و متاع الی حین).

[2] معجم الکبیر 87:3، ح 2748.

[3] العقد الفرید 19 _ 4.

[4] منافقون:8.

[5] کشف الغمة 574:1.

[6] بحارالانوار 235:24، ح 40.

[7] کشف الغمة 575:1.

[8] تاریخ یعقوبی 136:2.

نقش نگین انگشتر امام حسن

ابن‌عساکر با سند خود از امام صادق علیه‌السلام، از امام باقر علیه‌السلام، از امام سجاد علیه‌السلام نقل کرده است:
حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود:عیسی بن مریم علیه‌السلام را در خواب دیدم، به او عرض کردم:ای روح خدا! می‌خواهم بر انگشتر خود، نقش افکنم؛ چه نقشی کنم؟ فرمود:نقش «لا اله الا الله الحق المبین» بر آن بزن؛ زیرا غم و غصه‌ها را می‌برد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام):13، ح 185.

نام‌های مقدس که قبلا پنهان بود

علامه‌ی مجلسی قدس سره در کتاب «جلاءالعیون» می‌گوید:
قبل از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام کسی به نام آن بزرگواران نامیده نشده بود، و این از معجزات این دو امام علیهماالسلام است. چنانچه کسی به اسم «محمد» و «علی» قبل از ایشان - از پیامبران - به این نام‌ها نامیده نشده است.
چنانچه حق تعالی در قصه‌ی حضرت یحیی علیه‌السلام می‌فرماید: «ما پیش از او برای او همنامی قرار نداده بودیم» [1] .

پی نوشت ها:
[1] جلاءالعیون: 2 / 344.

نامهای آسمانی یا اسم اعظم

شیخ صدوق قدس سره در کتاب «معانی الاخبار» از امام صادق علیه‌السلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش روایت کرده است که:
جبرئیل نام مبارک امام حسن مجتبی علیه‌السلام را در حالی که میان پارچه‌ای ابریشمی، که از پارچه‌های بهشتی بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرد. و نام حسین برگرفته از نام حسن است [1] .

پی نوشت ها:

[1] معانی الأخبار: 1 / 132 ح 8.

نام او به فرمان خداوند

حضرت ابوالحسن امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:
اسماء بنت عمیس می‌گوید: من قابله‌ی امام حسن علیه‌السلام بودم. زمانی که آن حضرت متولد شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: ای اسماء؛ فرزندم را بیاور.
من آن حضرت را در جامه‌ی زردی پیچیدم و به خدمت آن بزرگوار بردم.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا من شما را نهی نکردم فرزندی که متولد می‌شود در جامه‌ی زرد نپیچید؟
او را در جامه‌ی سفیدی پیچیدم و به خدمت آن حضرت بردم، آن بزرگوار در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: چه نامی برای او انتخاب کرده‌ای؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: من در انتخاب نام او بر شما سبقت نگرفتم.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من نیز در انتخاب نام او بر پروردگار خود سبقت نمی‌گیرم.
در آن حال جبرئیل نازل شد و عرض کرد:
خداوند بلند مرتبه به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که بر او، نام پسر بزرگ هارون را بگذار.
پس آن حضرت نام او را حسن انتخاب کرد.
هنگامی که روز هفتم - از تولد امام مجتبی علیه‌السلام - فرا رسید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو گوسفند ابلق، برای عقیقه‌ی او کشت. به اسماء که قابله بود، یک ران و یک اشرافی داد. همچنین سر آن حضرت را تراشید، و موی سرش را با نقره وزن نمود و به اندازه‌ی آن صدقه داد. و سرش را به خلوق که بوی خوشی بود، خوش‌بو نمود و فرمود: ای اسماء؛ خون عقیقه را بر سر فرزندان مالیدن از کارهای جاهلیت است [1] .

پی نوشت ها:
[1] جلاءالعیون: 1 / 341، معانی الأخبار: 1 / 130 ح 6. با کمی تغییر.

نبوت پدر امامت

حضرت ابوالحسن امام رضا علیه‌السلام فرمود؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
برای هر پدری فرزند، گل است.
دو گل من در دنیا (امام) حسن و حسین علیهماالسلام هستند.
بحارالأنوار: 43 / 265 ح 13.
جابر قدس سره و دیگران روایت کرده‌اند:
پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند متعال ذریه‌ی هر پیامبری را از صلب او - خود آن پیامبر - بیرون آورد و ذریه و نسل مرا از صلب من و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بیرون آورد. - و به روایت دیگر از صلب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام.
همچنین فرمودند:
فرزندان دختر هر کس به پدر خود منسوب می‌شوند به غیر از فرزندان فاطمه علیهاالسلام که من پدر آنها هستم [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: 43 / 284 ح 50.

آیةالله شیخ جعفر شوشتری قدس سره در کتاب «خصائص الحسینیه» می‌نویسد: به راستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام می‌نگریست. بلکه برخی از اوقات وقتی گرسنگی بر آن حضرت غلبه می‌کرد می‌فرمود:
أذهب فانظر الی الحسن و الحسین علیهماالسلام فیذهب ما بی من الجوع.
می‌روم و به حسنین علیهماالسلام نگاه می‌کنم تا اینکه گرسنگی من تمام شود.
و رفتار پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم همین گونه بود که همواره به امام حسین علیه‌السلام می‌نگریست و همچنین نگاه کردن به مرقد شریفشان نیز عبادت است [1] .

پی نوشت ها:
[1] قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام: 2 / 450، به نقل از الخصائص الحسینیه: 239. «اگر بگوئیم در کربلا نیز گرسنگی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این طریق برطرف می‌شد، اما تشنگی آنها به وسیله‌ی شراره‌ی تک شمشیرها و کاسه‌ی نیزه‌ها جواب داده می‌شد».

نوری درخشنده در خدمت فرزند پیامبر

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمودند:
امام حسن و امام حسین علیهماالسلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بازی بودند، تا اینکه مدتی از شب گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو بزرگوار فرمودند: به نزد مادرتان برگردید.
ناگهان برقی از آسمان آمد و خاموش نشد تا اینکه آنها به حجره‌ی حضرت صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام رفتند.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن نور درخشنده نگاه می‌نمود و می‌فرمود:
الحمدلله الذی اکرمنا اهل البیت.
خدا را حمد می‌کنم که ما اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را این گونه اکرام و احترام فرمود [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 26 / 2 ح 890، بحارالأنوار: 43 / 366 ح 24.

نقش صورت حورالعین‌ها در بهشت

امام صادق علیه‌السلام فرمود:
هما والله سیدا شباب أهل الجنة من الأولین و الآخرین.
به خدا سوگند؛ (امام حسن و امام حسین علیهماالسلام) دو سید و بزرگ جوانان اهل بهشت از اولین و آخرین آنها می‌باشند.
بحارالأنوار: 43 / 292.
مرحوم بحرانی در کتاب «مدینة المعاجز» از کتاب «جامع الاخبار» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بگوید: «بسم الله الرحمن الرحیم»، خداوند در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ برای او بنا کند که در هر قصری هفتاد هزار خانه از لؤلؤ سفید و در هر خانه‌ای هفتاد هزار تخت از زبرجد سبز باشد، بر بالای هر تختی هفتاد هزار فرش از سندس و استبرق و بر روی هر فرش حورالعینی که هفت هزار روپوش زینت شده از در و یاقوت باشد. که در طرف راست صورت آن حور نوشته شده «محمد رسول الله» و در طرف چپش نوشته شده «علی ولی الله» و بر پیشانی او «حسن» و در چانه‌ی آن «حسین» و بر لبهای او نوشته شده «بسم الله الرحمن الرحیم».
راوی می‌گوید: عرض کردم: این کرامت بزرگ از آن کیست؟
فرمودند: برای کسی که از روی احترام و تعظیم، بسم الله الرحمن الرحیم بگوید. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 50 ح 915.

مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» می‌گوید:
حال امام حسن علیه‌السلام چنین بود که هرگاه وضو می‌گرفت بندهای بدنش می‌لرزید، و رنگ مبارکش زرد می‌شد، وقتی علتش را از آن حضرت سؤال کردند، فرمود:
حق علی کل من وقف بین یدی رب العرش أن یصفر لونه و ترتعد مفاصله.
سزاوار است هر کس که در پیشگاه الهی حضور پیدا می‌کند، لرزه بر اندامش افتد، و رنگش زرد گردد.
و همچنین آن حضرت هنگامی که به کنار مسجد می‌رسید، سر خود را به سوی آسمان بلند می‌کرد و می‌گفت:
الهی؛ ضیفک ببابک، یا محسن؛ قد أتاک المسیء، فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم.
پروردگارا؛ میهمان تو در خانه‌ات ایستاده است، ای نیکوکار، بنده‌ی گناهکاری نزد تو آمده است، به خوبی‌های خودت از بدی‌ها و زشتی‌های من درگذر، ای بزرگوار بخشنده [1] .

پی نوشت ها:
[1] قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام: 1 / 439، مناقب ابن شهر آشوب: 4 / 14، المستدرک: 1 / 354، بحارالأنوار: 43 / 339.

نوشته‌های بال ملخ

روزی عبدالله بن عباس در خدمت امام حسن علیه‌السلام بر سر سفره‌ای از غذا نشسته بود، ناگهان ملخی بر آن سفره افتاد.
ابن‌عباس از آن حضرت پرسید: بر بال این ملخ چه نوشته است؟
حضرت فرمود: بر آن نوشته شده است:
منم خداوندی که به جز من خداوندی نیست، گاهی ملخ را برای جماعتی از گرسنگان می‌فرستم که از آن بخورند و گاهی بر گروهی از روی غضب می‌فرستم که طعام‌هایشان را بخورند.
پس ابن‌عباس برخواست و سر آن حضرت را بوسید و عرض نمود:
این از مکنون علم است [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: 2 / 63 ح 930.

نوشته‌هایی بر روی بال ملخ

می‌گویند: روزی عبدالله بن عباس در خدمت حضرت امام حسن علیه‌السلام بر سر سفره‌ای نشسته بود. ناگهان ملخی بر آن سفره افتاد.
ابن‌عباس از آن حضرت پرسید: «بر بال این ملخ چه نوشته است.»
حضرت فرمود: «بر آن نوشته شده است: منم خداوندی که به جز من خداوندی نیست، گاهی ملخ را برای جماعتی از گرسنگان می‌فرستم که آن را بخورند و گاهی بر گروهی از روی غضب می‌فرستم که طعامهایشان را بخورند.»
پس ابن‌عباس برخاست و سر آن حضرت را بوسید و گفت: «این از مکنون علم است.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] خرایج.

نفرین امام حسن بر زیاد ولد الزنا

می‌گویند: روزی عده‌ای از شیعیان به خدمت حضرت امام حسن علیه‌السلام از زیاد ولد الزنا شکایت کردند. آن حضرت نیز دست به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! انتقام ما و شیعیان ما را از زیاد بن امیه بگیر و تعجیل در عذاب او را به ما نشان بده، بدرستی که تو بر همه چیزی قادر هستی.»

پس بزودی خراشی در انگشت زیاد ملعون بوجود آمد و تا گردنش ورم کرد و بعد به جهنم واصل شد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] مناقب ابن شهر آشوب.

نشان دادن پیامبر، علی، حمزه و جعفر

می‌گویند: بعد از صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه‌ی ملعون، که به علت تبعیت نکردن لشگر امام حسن علیه‌السلام از آن حضرت بوقوع پیوست، برای جماعتی که از یاران آن حضرت بودند صلح کردن امام حسن علیه‌السلام، عظیم و سخت بود. جابر می‌گوید: من یکی از مخالفان صلح بودم، به خدمت امام حسن علیه‌السلام رفتم و زبان به ملامت و سرزنش گشودم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ای جابر! مرا سرزنش مکن و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را صادق بدان فرمود: این پسر من صادق است و خدای تعالی به سبب او میان دو گروه را به اصلاح آورد.»
دل من از این سخن حضرت، آرام نگرفت. پس گفتم: «شاید که سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معنی دیگری داشته باشد.»
در این هنگام امام حسن علیه‌السلام دست مبارکش را بر سینه‌ی من گذاشت و فرمود: «ای جابر! در درون خود به شک افتادی که چنین اندیشیدی! می‌خواهی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخواهم تا گواهی دهد و تو از آن حضرت بشنوی؟»
من از حرف امام حسن علیه‌السلام تعجب کردم، سپس آن حضرت حرکت و آوازی داد چنانکه زمین از زیر پای من شکافته شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حمزه علیه‌السلام و جعفر علیه‌السلام را با چشمان خود دیدم که از آنجا بیرون آمدند. من ترسان و لرزان شدم. امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ای رسول خدا! جابر مرا بر آنچه کردم سرزنش می‌کند.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای جابر! تو مؤمن من نباشی اگر هر چه امام می‌فرماید را باور نداشته باشی و بر امام اعتراض کنی. قبول کن که آنچه پسر من کرده است حق است. او با آن صلحی که نمود دفع هلاکت از برگزیدگان خدا و مؤمنان کرد و آن بفرمان خدا و رسول او بود.» گفتم: «ای رسول خدا! قبول دارم.»
سپس دیدم که رسول خدا و حمزه علیه‌السلام و جعفر علیه‌السلام بر روی هوا رفتند و من به آنها نگاه می‌کردم، دیدم که درهای آسمان گشوده شد و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جلو و بقیه بدنبال ایشان تا آسمان هفتم پیش می‌رفتند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] خلاصة الأخبار.

نشان دادن علی در بعد از شهادت آن حضرت

می‌گویند: جمعی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از شهادت آن حضرت به خدمت امام حسن علیه‌السلام آمده و گفتند: «برای ما ظاهر کن از آن عجایبی که پدرت به نشان می‌داد.»
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «اگر نشان بدهم ایمان خواهید آورد؟»
گفتند: «بلی».
حضرت فرمود: «اگر پدرم را ببینید خواهید شناخت؟»
آنها گفتند: «بلی.»
پس امام حسن علیه‌السلام پرده را برداشت و فرمود: «نگاه کنید.»
وقتی آنها نگاه کردند دیدند که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آنجا نشسته است.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: «آیا او حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؟»
همه گفتند: «بلی! گواهی می‌دهیم که تو به حق و راستی ولی خدا هستی و تو، امام بعد از پدر خود می‌باشی، و به تحقیق که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بعد از وفات آن حضرت، به ما نشان دادی چنانکه پدرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در بعد از وفات آن حضرت در مسجد قبا به ابوبکر نشان دادی.»
حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: «مگر نشنیده‌ای قول خدا را که می‌فرماید:
«و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله أموات بل احیاء و لکن لا تشعرون.» [1] .
یعنی: «و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگویید بلکه آنان زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید.»
سپس فرمود: «این آیه در باب هر کس که در راه خدا کشته شود نازل شده است، پس در حق ما چه استبعاد می‌کنید؟»
آنها گفتند: «ایمان آوردیم و تصدیق کردیم ای فرزند رسول خدا.» [2] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی بقره آیه‌ی 154.
[2] بحارالانوار ج 43.

پادشاه چین وزیری داشت که او صاحب پسری زیبا و خوش چهره بود و شاه نیز دختری صاحب جمال و باادب داشت که مشهور زمانش بود و پادشاه نیز آن دختر را بی‌نهایت دوست می‌داشت.
روزی آن دختر و پسر یکدیگر را در محلی دیدند و همان دیدار اول، جرقه عشق آتشین را میان آن دو شعله‌ور ساخت و محبت به جایی رسید که شب و روز آن دو جوان آرامش نداشتند، تا این که پادشاه از عشق آن دو باخبر شد و چون به غیرت وی سازش نداشت، حکم کرد هر دو را کشتند.
ولی بعد از چندی از گذشت زمانه پشیمان شد، پس وزیر و جمیع عالمان را به حضور طلبید و از آنها خواهش نمود که یک چاره و تدبیری کنند تا این که دختر و پسر زنده شوند!
عرض کردند: «در این عالم هیچ کس نمی‌تواند مرده را زنده کند و قدرت بر چنین امری ندارد مگر یک شخص بزرگواری که در مدینه‌ی منوره است و نام مبارکش حسن مجتبی است، اگر دعا کند مرده زنده می‌شود.»
پادشاه گفت: «خبر بگیرید از اینجا تا مدینه چقدر راه است.»
در جواب گفتند: «شش ماه»
پس یک قاصد چالاک و تندرویی را به حضور طلبید و گفت: «تا مدت یکماه باید حسن بن علی را بیاوری. وگرنه تو را می‌کشم.»
آن قاصد چون از حیات خودش مأیوس شد و لابد و لاعلاج ماند، افسرده حال، دل به مرگ خودش داده روانه شد، چون از شهر خارج شد دو رکعت نماز خواند و با اخلاص کامل به سجده افتاد و عرض کرد: «خدایا از این غم و غصه مرا خلاص بفرما، و مرا از کشته شدن نجات بده.»
در حالی که آن قاصد به سجده افتاده بود، امام مجتبی علیه‌السلام به قدرت الهی حاضر شد و پای مبارک به آن قاصد زد و فرمود: «بلند شو»
قاصد بلند شد و ایستاد و عرض کرد: «آقا شما کی هستید؟»
فرمود: «من حسن بن علی هستم.»
قاصد شاد شد و به اتفاق هم آمدند نزد پادشاه، بعد از تهنیت و زیارت امام علیه‌السلام، حضرت فرمود جنازه‌ی دختر و پسر را آوردند و شاه از حضرت التماس و درخواست نمود:
«دعا کنید تا خداوند این دو مرده را حیات جدید بدهد.»
پس امام علیه‌السلام با نفس مسیحایی خویش دعا کرد و خداوند احدیت به قدرت قاهره‌ی خودش هر دو را زنده کرد.
پس عاقبت، پادشاه دختر خود را به وصلت پسر وزیر درآورد[1] .

پی نوشت ها:

[1] اثبات الهداة، حر عاملی، ج 2، ص 56، ش 50.

نتیجه خوشحال کردن سگ

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از باغستان های شهر مدینه قدم می زد، که ناگاه چشمش به یک غلام سیاه چهره افتاد که نانی در دست دارد و یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه هم به سگی که کنارش بود می داد تا آن که نان تمام شد.
حضرت با دیدن چنین صحنه ای، به غلام خطاب کرد و فرمود: چرا نان را به سگ دادی و مقداری از آن را برای خود ذخیره نکردی؟
غلام به حضرت پاسخ داد: زیرا چشم های من از چشم های ملتمسانه سگ خجالت کشید و من حیا کردم او این که من نان بخورم و آن سگ گرسنه بماند.
امام حسن علیه السلام فرمود: ارباب تو کیست؟
پاسخ گفت: مولای من ابان بن عثمان است.
حضرت فرمود: این باغ مال چه کسی است؟
غلام جواب داد: این باغ مال ارباب و مولایم می باشد.
پس از آن حضرت اظهار داشت: تو را به خدا سوگند می دهم که از جایت برنخیزی تا من باز گردم.
سپس حضرت حرکت نمود و به سمت ارباب غلام رفت؛ و ضمن گفتگوهایی با أبان بن عثمان، غلام و همچنین باغ را از او خریداری نمود؛ و سپس به جانب غلام بازگشت و به او فرمود: ای غلام! من تو را از مولایت خریدم.
پس ناگاه غلام از جای خود برخواست و محترمانه ایستاد.
سپس حضرت در ادامه سخنان خود اظهار نمود: این باغ را هم خریداری کردم؛ و هم اکنون تو را در راه خداوند متعال آزاد نموده؛ و این باغ را نیز به تو بخشیدم.[1] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ ابن عساکر ترجمة الامام الحسن علیه السلام: ص 148، ح 249، احقاق الحقّ: ج 11، ص 146.

نصیحت فرزند جهت یاری برادر

در جریان صحرای سوزان کربلا و شهادت اصحاب و یاران باوفای امام حسین صلوات الله و سلامه علیه، حضرت قاسم - فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام - نیز حضور داشت و چندین مرتبه از عموی خود تقاضای رزم کرد؛ ولی حضرت نپذیرفت.
حضرت قاسم که نوجوان بود، بسیار افسرده و غمگین در گوشه ای نشست و گریه کرد، که چرا همه یاران به فیض سعادت و شهادت می رسند ولی او محروم مانده است، که ناگاه به یاد نوشته ای افتاد که پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام بر بازویش بسته و فرموده بود:
هرگاه بسیار غمگین شدی، آن را باز کن و بخوان و به آنچه در آن نوشته شده است عمل نما.
با خود گفت: سال ها از عمر من گذشته است؛ و هرگز این چنین ناراحت و غمگین نشده ام، پس نوشته را از بازوی خود گشود و آن را خواند:
فرزندم، قاسم! تو را سفارش می کنم، هرگاه در کربلا دیدی که دشمنان، اطراف عمویت حسین علیه السلام را محاصره کرده و قصدِ جان او را دارند، لحظه ای درنگ مکن؛ و با دشمنان خدا و دشمنان رسولش جهاد کن و از ایثارِ جان خویش دریغ مکن.
اگر عمویت به تو اجازه رفتن به میدان رزم ندهد، التماس و اصرار کن تا رضایت و اجازه او را به دست آوری و سعادت و خوشبختی همیشگی را برای خود تأمین کنی.
حضرت قاسم پس از خواندن نامه، سریع از جای خود برخاست و شتابان به سوی عموی مظلومش - امام حسین علیه السلام - آمد و با حالت گریه، آن نوشته را تقدیم عمویش کرد.
چون امام حسین علیه السلام گریه ملتمسانه برادرزاده و نوشته برادر خویش را مشاهده نمود، گریست و سپس نفس عمیقی کشید و فرمود: برادرزاده ام، قاسم! این سفارش پدرت را می پذیرم؛ و آن گاه او را نزد عون - پسر عمّه اش - و حضرت اباالفضل العبّاس - عمویش - برد.
و سپس از خواهرش زینب پیراهنی تمیز گرفت و بر اندام قاسم پوشاند و عمامه ای بر سرش بست؛ و بعد از آن او را روانه میدان نمود.
حضرت قاسم نزد فرمانده لشگر عمر سعد رفت؛ و فرمود: آیا از غضب و سخط خداوند نمی ترسی که با عمویم حسین علیه السلام این چنین جنگ و کارزار می کنی؟!
و آیا از رسول خدا شرم و حیا نمی کنی؟!
عمر سعد ملعون گفت: مطیع امر یزید گردید تا از شما دست برداریم.

حضرت قاسم فرمود: خداوند تو را بدبخت نماید، تو چگونه مدّعی اسلام هستی در حالی که با آل رسول جنگ می کنی!.
و چون به لشگر حمله کرد و عدّه ای را به هلاکت رسانید، اطراف وی را محاصره کردند؛ و هرکس به نوعی ضربه ای از تیر، شمشیر و سنگ بر آن نوجوان عزیز وارد ساخت که در نهایت به فیض شهادت نائل آمد.[1] .

پی نوشت ها:
[1] منتخب طریحی: ص 372، مدینة المعاجز: ج 3، ص 367، ح 931.

جنادة بن أبی امیه که یکی از دوستان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است حکایت کند:

هنگامی که حضرت را مسموم کرده بودند، در آخرین لحظات عمر شریفش، به حضور ایشان شرفیاب شدم، دیدم جلوی آن حضرت طشتی نهاده بودند، کنار بستر آن حضرت نشستم؛ پس از لحظه ای دیدم که خون به همراه پاره های جگر استفراغ می نماید، أفسوس خوردم و با حالت غم و اندوه گفتم: چرا خودتان را معالجه و درمان نمی کنید؟!

حضرت به سختی لب به سخن گشود و فرمود: ای بنده خدا! مگر می شود مرگ را معالجه کرد؟!

گفتم: «انّا لله وانّا الیه راجعون»؛ همه ما از سوی خدا آمده و به سوی او باز خواهیم گشت.

فرمود: به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه وآله با ما عهد بست که دوازده نفر مسئولیت امامت و ولایت امّت را به دوش خواهند گرفت که همگی از فرزندان امام علی و فاطمه زهراء علیهما السلام می باشند؛ و هر یک به وسیله زهر مسموم و یا به وسیله شمشیر کشته خواهند شد.

عرضه داشتم: یاابن رسول الله! چنانچه ممکن باشد مرا موعظه و نصیحتی بفرما که برایم سودمند باشد؟

امام مجتبی علیهما السلام فرمود: مهیا باش برای سفری که در پیش داری و زاد و توشه مورد نیازت را فراهم ساز.

آگاه باش! تو دنیا را می طلبی ولی غافلی از این که مرگ هر لحظه به دنبال تو است.

توجّه داشته باش! تو بیش از سهمیه و قوت خود از دنیا بهره ای نمی بری؛ و هر چه زحمت بکشی برای دیگران ذخیره خواهی کرد.

آگاه باش! آنچه از دنیا به دست می آوری، اگر حلال باشد باید محاسبه شود، و اگر حرام باشد عقاب و عذاب دارد، و چنانچه از راه مشکوک و شبهه ناک باشد مؤاخذه می گردی.

پس سعی کن دنیا را همچون مرداری بدانی که فقط به مقدار نیاز و ضرورت از آن بهره گیری....

و برای امور دنیویت طوری برنامه ریزی کن که گوئی یک زندگی جاوید و همیشگی داری؛ و برای آخرت خویش به گونه ای باش مثل آن که همین فردا خواهی مرد و از دنیا خواهی رفت.

و بدان که عزّت و سعادت هر فردی در گرو پیروی از دستورات خدا و معصیت نکردن است.

پس از آن؛ نَفَسِ حضرت، قطع و چهره مبارکش به گونه ای زرد شد که تمام حاضران وحشت زده شدند و گریستند.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار ج: 44، ص 139، ح 6.

خیلی تعجب کرده بودم، پیش خود فکر می‌کردم این چه کاری بود که او کرد! مگر یک شاخه گل چه ارزشی داشت، آیا عمرش بیش از یکی دو روز بود، وقتی طراوتش را از دست بدهد باید درون سطل زباله انداخته شود.
دیگران نیز مثل من تعجب کرده بودند. عده‌ای با هم در گوشی صحبت می‌کردند، عده‌ای هم مات و مبهوت مانده بودند که حکمت این کار چه بود.
طاقتم تمام شد، پرسیدم: ای پسر رسول خدا، این چه کاری بود که شما کردید، آن کنیز فقط یک شاخه گل بی‌مقدار به شما داد نه بیشتر، آن وقت شما او را آزاد کردید، آیا این لطف بیش از حد نیست.
امام حسن مجتبی علیه السلام که آن مجالس را برای تربیت امت اسلام ترتیب می‌داد و همه‌ی حرکات و سخنانش درس زندگی برای شنوندگان بود، با تبسمی به زیبایی بهار به همه‌ی افراد جمع نگریست، سپس رو به من کرد و گفت «این که نیکی و مهربانی کسی را با نیکویی بیشتری پاسخ دهی کمال ادب آدمی را می‌رساند» و سپس خطاب به همه حضار فرمود: خدا در قرآن فرموده است هنگامی که کسی به شما تحیت می‌گوید: و احترام می‌کند پاسخ محبت او را به بهترین شکل ممکن بدهید، [1] حال شما بگویید آیا پاسخ خوبی آن کنیز می‌توانست چیزی بهتر از آزادی‌اش باشد؟ [2] .

پی نوشت ها:
[1] (اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها) «نساء (4) آیه‌ی 86».
[2] تفسیر نمونه، ج 4، ص 42.

نیکی از نیکی می‌زاید

روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در اطراف مدینه از سایه‌ی دیوار باغی می‌گذشت. از دور غلام سیاهی را دید که کنار دیوار نشست و سفره‌ای را که داشت، باز کرد.
غلام یک گرده نان در سفره داشت. سگی هم جلوی رویش ایستاده بود و غلام یک لقمه نان می‌خورد و یک لقمه هم به سگ می‌داد.
وقتی امام حسن علیه‌السلام به نزدیک او رسید، بر روی او تبسم کرد و فرمود: گرسنه می‌مانی و نانت را به این حیوان می‌دهی؟
غلام گفت: چه کنم؟! خجالت می‌کشم که من بخورم و او گرسنه باشد و نگاه کند. از این گذشته من می‌توانم در گرسنگی صبر کنم ولی او نمی‌تواند و صدا می‌زند و بچه‌ها را می‌ترساند.
امام حسن علیه‌السلام او را تحسین کرد و پرسید: اینجا چه کار می‌کنی؟
غلام گفت: باغ از آن فلان کس است و من برده‌ی او هستم و برای او کار می‌کنم.
حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: از جایت حرکت نکن تا من برگردم.
آن حضرت علیه‌السلام رفت و غلام را از صاحبش خرید و او را در راه خدا آزاد کرد و خواست به او سرمایه‌ای بدهد.
صاحب باغ هم وقتی این بزرگواری را دید از امام حسن علیه‌السلام پیروی کرد و باغ را به غلام سیاه بخشید و گفت: نیکی از نیکی می‌زاید[1] .

پی نوشت ها:
[1] قصه‌های چهارده معصوم علیهم‌السلام، مهدی آذر یزدی، ص 101 تا 103.

زاز با سند خود از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:
روزی پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود:مردم! گویا (رحلتم نزدیک است) فراخوانده می‌شوم و باید اجابت کنم، و من در میان شما دو چیز گران‌بها - کتاب خدا، و عترت و خاندانم - را به جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نمی‌شوید. پس از آنان یاد گیرید و به آنان نیاموزید که آنان داناتر از شمایند. زمین از آنان خالی نمی‌ماند وگرنه اهل خود را به کام می‌کشد.
سپس فرمود:خدایا! من می‌دانم که دانش (هدایت) نابود نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد، و تو زمین خود را از حجت بر بندگانت - که یا آشکار است و پیروی نمی‌شود، و یا بیمناک غائب است - خالی نمی‌گذاری تا حجتت باطل نگردد و اولیائت پس از هدایت، گمراه نشوند که ایشان در شمار اندک، ولی نزد خدا بزرگ‌ترین منزلت را دارند.
چون از منبر پایین آمد، عرض کردم:ای رسول خدا! تو حجت بر همه‌ی آفریده‌هایی. فرمود:حسن جانم! خداوند می‌فرماید:«همانا تو، بیم دهنده‌ای و برای هر قومی، هدایتگری است.» [1] من بیم دهنده‌ام و علی هدایتگر است. عرض کردم:ای رسول خدا! پس این سخن شما که زمین از حجت خالی نمی‌ماند (چگونه است؟) فرمود:آری، علی آن امام و حجت پس از من است، و تو حجت و امام پس از اویی، و حسین امام و حجت پس از توست. و خدای آگاه به اسرار، به من خبر داد که از صلب حسین فرزندی آید به نام علی که هم‌نام جدش، علی است، و چون حسین درگذرد، این امر خداوندی را فرزندش علی - که حجت و امام است - به پا دارد، و خدا از صلب او فرزندی هم‌نام و همانندترین فرد به من آورد. دانش او، دانش من و حکم او، حکم من است. او امام و حجت پس از پدرش خواهد بود و خدا از صلب او فرزندی به نام جعفر - که در گفتار و کردار صادق‌ترین فرد است - آورد که امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود، و خدا از صلب جعفر فرزندی [به نام موسی] هم‌نام موسی بن عمران - که عابدترین مردم روزگار خود است - آورد و او امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود، و خدا از صلب موسی فرزندی به نام علی - که کان دانش خدا و منبع حکمت‌های الهی است - آورد که او امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود، و خدا از صلب علی، فرزندی به نام محمد آورد که او امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود و خدا از صلب محمد فرزندی به نام علی آورد که او امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود، و خدا از صلب علی فرزندی به نام حسن آورد که او امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود، و خدا از

صلب حسن، حجت قائم را آورد که امام پیروان خود (امام زمان خود) و نجات بخش دوستان خود خواهد بود. او غائب می‌شود تا آن جا که دیگر دیده نشود. پس گروهی از او برمی‌گردند و گروهی پایدار می‌مانند و می‌گویند:(متی هذا الوعد ان کنتم صادقین) و اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند، خدای عزوجل آن روز را آن چنان بلند گرداند که قائم ما ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد سازد؛ همان گونه که از ظلم و جور آکنده است. پس زمین از شما (که حجت خدایید) خالی نمی‌ماند و خدا به شما دانش و حکمت مرا داده است، و من از خداوند - تبارک و تعالی - خواسته‌ام که علم و فقه را در نسل و نژادم به میراث نهد. [2] .

پی نوشت ها:

[1] رعد:7؛ (انما أنت منذر و لکل قوم هاد).

[2] کفایة الاثر:162.

نقش امام حسن در صفین

طبرسی رحمه الله نقل کرده است:
در صفین، امیرمؤمنان علیه‌السلام میان دو صف، با لباس بی‌زره می‌گشت. فرزند او، حسن علیه‌السلام عرض کرد:این، طرز لباس جنگ نیست! علی علیه‌السلام فرمود:فرزندم، به خدا سوگند! پدرت را باکی نیست که خود سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ او آید. [1] .
[34]-53 - اربلی می‌گوید:
غلام عثمان به نام احمر [که در سپاه معاویه بود] بیرون آمد و [مرد] جنگ خواست. کیسان، غلام علی علیه‌السلام با او نبرد کرد. او حمله کرد و کیسان را کشت. علی علیه‌السلام فرمود:خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم. و بر او یورش برد. او با شمشیر به علی علیه‌السلام حمله کرد؛ علی علیه‌السلام با سپر خود، آن را دفع کرد. سپس جامه‌ی او را گرفت و از زین [اسبش] کند، و بر زمین کوبید، و شانه و بازوانش شکست. شامیان به او نزدیک شدند، ولی علی علیه‌السلام بر شتاب خود نیفزود. فرزندش حسن علیه‌السلام عرض کرد:[پدرجان!] چه زیانی داشت اگر با شتاب، نزد اصحاب خود می‌آمدی؟ علی علیه‌السلام فرمود:فرزندم! به یقین برای پدر تو روزی است که از آن نمی‌تواند عبور کند پس شتاب، آن را به تأخیر نمی‌افکند و بی‌شتابی، آن را پیش نمی‌اندازد. به خدا سوگند! پدرت را باکی نیست که خود سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ او آید. [2] .
خوارزمی می‌گوید:
اشتر شمار زیادی از عکیان را کشت و مردم عراق امیرمؤمنان علیه‌السلام را گم کردند و اطمینان‌ها از بین رفت و گفتند:گویا او کشته شده است. گریه و شیون آنان برخاست. حسن علیه‌السلام آنان را از گریستن نهی کرد و فرمود:اگر دشمنان آگاه شوند، بر شما دلیر می‌شوند و امیرمؤمنان علیه‌السلام به من خبر داد که شهادتش در کوفه خواهد بود. بر این حال بودند که پیرمردی گریان آمد و گفت:امیرمؤمنان علیه‌السلام کشته شد و من او را افتاده در کشته‌ها دیدم.
گریه و شیون مردم فزونی یافت. حسن علیه‌السلام فرمود:ای مردم! این پیرمرد دروغ می‌گوید. حرف او را قبول نکنید زیرا امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:مرا مردی از قبیله‌ی مراد، در همین کوفه‌ی شما خواهد کشت. [3] .
ابن‌سعد با سند خود از سعد ابوالحسن نقل کرده است:
شبی در صفین، همراه حسن بن علی علیه‌السلام و 50 نفر از قبیله‌ی همدان، بیرون آمدیم تا نزد علی علیه‌السلام برویم. آن روز، روزی بود که

میان دو سپاه، بسی بد گذشت.به مردی یک چشم از قبیله‌ی همدان، به نام «مذکور» برخورد کردیم که افسار اسب خود را به پای مردی کشته، بسته بود. حسن بن علی علیه‌السلام روبه‌روی او ایستاد، سلام کرد و فرمود:کیستی؟ گفت:مردی از قبیله‌ی همدان. حسن علیه‌السلام فرمود:این جا چه می‌کنی؟ او گفت:یارانم را اول شب، همین‌جا گم کرده‌ام؛ انتظار می‌کشم تا بیایند. حسن علیه‌السلام فرمود:این کشته چیست؟ او گفت:نمی‌دانم جز این که در برابر ما دلیر بود، و بی‌پروا [صف] ما را می‌شکافت و می‌گفت:من پاکیزه فرزند پاکیزه‌ام. و چون [شمشیر] می‌زد، می‌گفت:من فرزند فاروقم. خدا او را به دست من کشت. حسن علیه‌السلام نزد کشته آمد و دید عبیدالله بن عمر است، و سلاحش روبه‌روی آن مرد است. حسن علیه‌السلام سلاح او را نزد علی علیه‌السلام آورد؛ علی علیه‌السلام آن را چهار هزار قیمت گذارد و علاوه بر سهمیه‌ی غنیمتی به او داد. [4] .

پی نوشت ها:

[1] مجمع البیان 320:1.

[2] کشف الغمه 251:1.

[3] مناقب خوارزمی:245.

[4] الطبقات الکبری 13:5.

نقل وصایای پدر

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از فجیع عقیلی نقل کرده است:
حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود:چون زمان وفات پدرم فرارسید، وصیت کرد و فرمود:این، وصایای علی بن ابیطالب، برادر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عمو و یار اوست. سرآغاز وصیتم این است:شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست؛ محمد، پیامبر و برگزیده‌ی خداست، خدا او را با آگاهی خود برگزید و به عنوان بهترین آفریده‌ی خود پسندید. خدا هر کس را که در قبرهاست برمی‌انگیزد، از اعمال آدمیان می‌پرسد، به آنچه در سینه‌هاست داناست.... [1] .

پی نوشت ها:
[1] امالی:7 ح 8.

نیرنگ معاویه و نامه امام حسن به او

شیخ مفید می‌گوید:
پس از آن که به معاویة بن ابی‌سفیان خبر رسید که امیرمؤمنان رحلت کرد و مردم با فرزند او، حسن علیه‌السلام بیعت کردند، معاویه پنهانی، یک نفر حمیری را به کوفه، و یک نفر قینی را به بصره فرستاد تا اخبار را به او گزارش داده و تلاش‌های امام علیه‌السلام را خنثی کنند.
حسن علیه‌السلام از توطئه، آگاه شد و دستور داد حمیری را نزد قصابی در کوفه، بیرون آورده گردن زدند و به بصره نیز نوشت تا قینی را نزد بنی‌سلیم بیرون آورده گردن زدند. سپس به معاویه نوشت:اما بعد، تو پنهانی مردان خود را برای دغلکاری و ترور، می‌فرستی، و جاسوسان را مراقب می‌گذاری؟ گویا خواهان برخورد هستی و آن، چه نزدیک است، - به خواست خدا - در انتظارش باش. به من خبر رسید که تو از این مصیبتی که ما دیده‌ایم چنان شادمانی که هیچ عاقلی نیست. در این باره، مثل تو همان است که شاعر گفته است:بگو به کسی که آرزوی مخالف کسی را که درگذشت، دارد تو نیز برای [مرگ] دیگری، همانند آن، آماده شو که گویی فرارسید.
ما و مردگان ما، همانند افرادی هستند که آماده‌ی سفرند و شب را در خانه، به انتظار بامداد، به سر می‌برند. [1] .
ثقفی می‌گوید:
جارية بن قدامه نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمد و دست در دست او نهاد، با او بیعت کرد و به او تسلیت گفت و گفت:چرا نشسته‌ای؟ خدا تو را رحمت کند! حرکت کن! پیش از آن که دشمن به سوی تو راه افتد، ما را به سوی او رهبری کن. حسن علیه‌السلام فرمود:اگر همه‌ی این مردم، چون تو بودند، رهسپارشان می‌کردم؛ ولی یک دوم یا یک دهم مردم این عقیده را ندارند. [2] .
ابن‌اعثم می‌گوید:
عبدالله بن عباس از بصره این نامه را نوشت:
به:بنده خدا، حسن علیه‌السلام، امیرمؤمنان.
از:عبدالله بن عباس.
اما بعد، ای فرزند رسول خدا! پس از پدرت، مسلمانان تو را به ولایت امری برگزیدند و از این که از معاویه و مطالبه‌ی حق خود دست برداری، ناراحتند. آماده‌ی کارزار شو، با دشمن خود پیکار کن، یاران خود را راضی نگهدار و کارهای خود را به کارگزاران نجیب و اصیل، بسپار، که با این کار، قلب‌های مسلمانان را می‌خری. به روش امامان عدل، که به دست آوردن

دل‌ها و اصلاح میان مردم است، رفتار کن. بدان! جنگ، نیرنگ است و تو در جنگ، تا در ستیزی و از حق مسلمانی نکاهی، توانمندی. دانستی که مردم از پدر تو، علی علیه‌السلام روگرداندند و به معاویه رو آوردند؛ زیرا در غنیمت‌ها و بخشش‌ها، میان آنان برابری افکند، و این بر آنان، سنگین بود. بدان! تو باکسی می‌ستیزی که تا لحظه‌ی ظهور [و غلبه‌ی] امر خدا، با خدا و پیامبرش ستیز کرد. آنان هنگامی اسلام آوردند و پروردگار را یگانه شمردند، که خدا، شرک را نابود کرد و دین خود را عزت بخشید؛ [آنان] به اظهار ایمان و قرائت قرآن پرداختند در حالی که آیات آن را به سخره می‌گرفتند؛ به نماز برخاستند در حالی که سست (و بی‌توجه) بودند؛ واجبات را انجام دادند در حالی که از آن‌ها ناخرسند بودند. آنان چون دیدند در راه این دین، جز پیامبران نیک‌خوی، و دانشمندان نیک کردار، [تلاش و] همت نکنند. خود را به سیمای صالحان درآوردند، تا مسلمانان به آنان گمان نیک برند؛ در حالی که از آیات خدا روی گردانند.
من، [شما] ابومحمد را گرفتار این قوم، فرزندان و نظائرشان می‌بینم؛ سوگند به خدا! طول عمر آنان، جز گمراهی، و برای دینداران، جز ابهام نیفزوده است. خدا تو را رحمت کند! به پیکارشان برخیز و پستی ایشان را مپسند؛ زیرا پدرت، علی علیه‌السلام به سلطه‌ی آنان بر خود پاسخ نداد [و تسلیم نشد] تا تحت فشار [یاران نادان خود] قرار گرفت و [حکمیت را] پذیرفت در حالی که او می‌دانست اگر آنان به عدالت داوری کنند، او شایسته‌تر است. و چون آنان به هوای خود داوری کردند، علی علیه‌السلام از تصمیم خود برگشت و تصمیم گرفت با آنان نبرد کند؛ تا اجلس فرارسید، و به سوی پروردگار خود شتافت.
ابامحمد! خدا تو را رحمت کند! بنگر و هرگز از آن حقی که تو از دیگری به آن، شایسته‌تری دست مشوی؛ هر چند جز آن، تو را رسد. والسلام علیک و رحمة الله و برکاته.
چون نامه‌ی عبدالله بن عباس آمد و [امام حسن علیه‌السلام] آن را خواند، خرسند شد و دانست که ابن‌عباس با او بیعت کرده و به آنچه حق واجب خدا بر اوست، او را سفارش کرده است.
حسن علیه‌السلام منشی خود را خواست و به او دستور داد نامه‌ای به معاویه بنویسد. [3] .

پی نوشت ها:

[1] الارشاد:188.

[2] الغارات:443.

[3] الفتوح 3 و 4:285.

راوندی می‌گوید:
معاویه به امام حسن علیه‌السلام نوشت:
پسر عمو! آن پیوند خویشی را که میان من و توست، قطع مکن؛ زیرا مردم به تو و پیش از تو، به پدرت خیانت کردند.
مردم گفتند:اگر آن دو نفر (کندی و مرادی) به شما خیانت کردند و شما را فریفتند، ما [چنان نیستیم و] خیرخواه توایم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:این بار نیز به آن پیمانی که میان من و شماست، برمی‌گردم؛ گرچه می‌دانم که باز خیانت می‌کنید. اینک قرار میان من و شما، لشکرگاه من در نخیله. آن جا نزد من آیید. سوگند به خدا! به هیچ پیمان من، پایبند نیستید و بیعت میان من و خود را می‌شکنید.
سپس امام حسن علیه‌السلام راه نخیله را پیش گرفت، و 10 روز در آن جا توقف کرد، ولی تنها 4000 نفر آمدند. حسن علیه‌السلام به کوفه برگشت و بر منبر رفت و فرمود:
شگفتا! از مردمی که - پی‌درپی - نه حیا دارند و نه دین! اگر کار را به معاویه واگذارم، سوگند به خدا! با بنی‌امیه هرگز آسودگی نخواهید دید. آنان چنان شما را بیازارند که آرزو کنید به جای آنان، زنگی بر شما حکم براند. اگر یاورانی بیابم، خلافت را به او نمی‌سپارم؛ چون حکمرانی برای بنی‌امیه، حرام است. اف بر شما، اندوه بر شما، ای بردگان دنیا!
بیش‌تر کوفیان به معاویه نامه نوشتند که:ما با توایم و اگر بخواهی، حسن را دستگیر می‌کنیم و نزد تو می‌آوریم. سپس به خیمه امام حسن علیه‌السلام هجوم بردند، او را آزردند و مجروح ساختند.
امام حسن علیه‌السلام به معاویه نوشت:ولایت و خلافت، متعلق به من و خاندان من است و بر تو و خاندانت حرام است. این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم. اگر افرادی شکیبا و آگاه به حقم بیابم، آن را به تو نمی‌سپارم.
حسن علیه‌السلام به کوفه برگشت. [1] .
ابن‌ابی‌الحدید نقل کرده است:
حسن علیه‌السلام در حالی که لباس مشکی پوشیده بود، بیرون آمد. عبیدالله بن عباس را، که قیس بن سعد بن عباده همراه او بود، به فرماندهی 12000 نفر گمارد و به سوی شام گسیل داشت. حسن علیه‌السلام آهنگ مدائن نمود. او در ساباط، زخمی شد و خیمه‌اش غارت شد. سپس وارد مدائن شد. این خبر به معاویه رسید و آن را اشاعه داد. سران و بزرگان سپاه حسن علیه‌السلام، که با عبیدالله گسیل داشته بود،

پنهانی به معاویه می‌پیوستند. عبیدالله آن را به امام نوشت. امام علیه‌السلام برای مردم سخن گفت و آنان را سرزنش کرد و فرمود:
با پدرم مخالفت کردید تا - در حالی که خوش نداشت - حکمیت را پذیرفت. بعد از آن، پدرم شما را به نبرد با شامیان فراخواند، و شما نپذیرفتید؛ تا این که پدرم به کرامت [شهادت در راه] خدا رسید. سپس با من پیمان بستید که در صلح باشید با هر که من با او در آشتیم، و بجنگید با هر که من با او می‌جنگم. اینک به من گزارش رسیده است که بزرگان شما نزد معاویه می‌روند و با او بیعت می‌کنند! دیگر مرا بس است [رهایم کنید] و در دین و جانم، مرا نفریبید!
حسن علیه‌السلام، عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب - که مادرش هند، دختر ابوسفیان بن حرب است - را برای ترک مخاصمه، نزد معاویه فرستاد و با معاویه شرط کرد که به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کند؛ برای کسی پس از خود بیعت نگیرد؛ کار را به شورا واگذارد؛ و جان، مال و ناموس مردم، در امان باشد. [2] .
ابن‌أعثم می‌گوید:
... چون مردم این سخن را از حسن علیه‌السلام شنیدند، در ذهنشان افتاد که گویا او دست از خلافت شسته و آن را به معاویه سپرده است. از این رو، برآشفتند، از هر سو هجوم آوردند، سخن حسن علیه‌السلام را قطع کردند، اموال او را غارت نمودند، جامه‌اش را شکافتند... و همه‌ی یارانش، از گرد او پراکنده شدند. حسن علیه‌السلام فرمود:لا حول و لا قوة الا بالله.
راوی می‌گوید:(سپس) حسن علیه‌السلام در حالی که از این رویدادها غمگین بود، اسب خود را خواست و سوار شد و به راه افتاد. سنان بن جراح اسدی آمد و در تاریکی‌های ساباط مدائن، به کمین حسن علیه‌السلام نشست. حسن علیه‌السلام در حال عبور از آن جا بود که او ناگهان سررسید و با کلنگی که در دست داشت، بر او زخم کاری زد. حسن علیه‌السلام آهی کشید و از اسب بی‌هوش بر زمین افتاد. مردم به سنان اسدی هجوم بردند و او را کشتند.
حسن علیه‌السلام - در حالی که ناتوان بود - به هوش آمد. زخمش را بستند و او را به مدائن بردند. فرماندار وقت مدائن، سعد بن مسعود ثقفی - عموی مختار بن ابی‌عبیده بود - از این رو، حسن علیه‌السلام در منزل او فرود آمد، و فرستاد تا پزشکان را آوردند، و جراحت او را معاینه کردند! پزشکان گفتند:ای پیشوای مؤمنان! مهم نیست. حسن علیه‌السلام، [چند روزی] در مدائن، برای معالجه توقف کرد. [3] .

پی نوشت ها:

[1] الخرائج و الجرائح 2:575.
[2] شرح ابن‌ابی‌الحدید 16:22.
[3] الفتوح 4:289.

ابن‌اعثم می‌گوید:معاویه از شام آمد تا به پل منبج رسید. سپس از فرات گذشت تا روبه‌روی قیس بن سعد بن عباده، اردو زد و به سپاه خود دستور داد تا با او بجنگند. آن روز به زد و خورد گذشت و آسان گرفتند سپس - بی‌کشته، و با جراحات اندک - دست از جنگ کشیدند.
قیس بن سعد - بی‌خبر از حوادثی که برای حسن علیه‌السلام پیش آمده بود - در انتظار او بود. در این احوال، خبر زخمی شدن حسن علیه‌السلام و پراکندگی یارانش، در دو سپاه پخش شد. قیس بن سعد غمگین شد و تصمیم گرفت مردم را سرگرم جنگ کند؛ تا آن خبر را فراموش کنند. پس یورش آوردند و با هم درگیر شدند. شماری از یاران معاویه و قیس کشته، و شمار بسیاری زخمی شدند. سپس دست از جنگ کشیدند.
معاویه پیکی نزد قیس فرستاد و گفت:فلانی! چرا با ما می‌جنگی، و خود را به کشتن می‌دهی؟ به ما خبر قطعی رسیده است که یاران امام تو، او را کنار زده و بر ران او زخمی کاری زده‌اند که در شرف مرگ است. پس دست از جنگ برداریم؛ تا برایت [صحت گفتار من] ثابت شود. قیس دست از جنگ برداشت و در انتظار خبر ماند. عراقیان قبیله قبیله به معاویه پیوستند و از سپاه قیس کاسته شد.
قیس این جریان را که دید به حسن علیه‌السلام نامه نوشت و ماجرا را گزارش کرد. حسن علیه‌السلام پس از آن که نامه را خواند، یاران خود را خواست و فرمود:ای اهل عراق! من با شما چکار کنم؟ این نامه‌ی سعد است که می‌گوید:بزرگان شما، به معاویه پیوسته‌اند. هان، سوگند به خدا! این رفتار از شما ناشناخته نیست؛ زیرا شما همان افرادی هستید که در روز صفین، پدر مرا به پذیرش حکمیت، مجبور ساختید، و پس از آن که حکمیت را پذیرفت، اختلاف کردید. پدرم، برای بار دوم شما را به نبرد با معاویه فراخواند ولی سستی کردید [و نپذیرفتید]، تا او به کرامت [شهادت در راه] خدا پیوست. سپس آمدید و با اختیار خود، با من بیعت کردید، و من نیز بیعت شما را پذیرفتم، و در این راه (راه نبرد با معاویه، و منافقان) بیرون آمدم، و خدا می‌داند که چه تصمیمی داشتم، ولی از شما سرزد آنچه سرزد. عراقیان! دیگر بس است، مرا در دینم نفریبید که من این امر (خلافت) را به معاویه واگذاردم. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الفتوح 29:4.

نامه امام درباره صلح

صدوق رحمه الله می‌گوید:
امام حسن علیه‌السلام همان وقت به معاویه نوشت:اما بعد، اینک پیش‌آمد من، به ناامیدی - از حقی که [می‌خواستم] زنده دارم، و باطلی که [می‌خواستم] بمیرانم - رسید، و پیش‌آمد تو، همچون پیش‌آمد کسی است که به مراد خود رسد. من از این امر، کناره می‌گیرم و آن را به تو وامی‌گذارم؛ هر چند واگذاری حکومت به تو، شر آخرتت خواهد بود. من با تو شروطی دارم که اگر به هر یک عمل کنی، گرانبار نمی‌شوی و اگر خیانت کنی، سبکبار نخواهی شد - و حضرت شروط خود را در نامه‌ی دیگری نوشت و در آن، او را به وفا و ترک خیانت، سفارش کرد و ای معاویه! به زودی، همانند آن کس که در راه باطل به پاخاست و دست از حق کشید، پشیمان خواهی شد؛ اما پشیمانی در آن زمان سودی نخواهد داشت، والسلام. [1] .

پی نوشت ها:
[1] علل الشرایع:221.

نشانه ظهور

جناب طوسی رحمه الله با سند خود از عمیر، دختر نفیل نقل کرده است:
حسن بن علی علیه‌السلام می‌فرمود:این امری را که انتظار می‌کشید، واقع نخواهد شد تا برخی از شما از برخی دیگر برائت جوید، و یکی از شما دیگری را لعنت کند، و در چهره‌ی دیگری خدو افکند، و یکی از شما بر کفر دیگری شهادت دهد.
عرض کردم:خیری در آن نیست؟ فرمود:همه‌ی خیر، در آن است؛ در آن زمان، قائم ما قیام می‌کند و همه‌ی آن‌ها را برمی‌دارد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] کتاب الغیبة 437، ح 429.

نام‌های شیعیان در دیوانی نزد امامان

صفار قمی با سند خود از حذیفه نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام، معاویه را ترک کرد و به مدینه برگشت. من در راه بازگشت، همراه او بودم. پیش روی آن حضرت، بار شتری بود که از او جدا نمی‌شد. روزی عرض کردم:ای ابامحمد! فدایت شوم، این بار، پیوسته همراه شماست! فرمود:حذیفه! آیا می‌دانی چیست؟
عرض کردم:نه. فرمود:این، آن دیوان است. عرض کردم:دیوان چه چیز؟ فرمود:دیوانی که در آن، نام‌های شیعیان ماست. عرض کردم:فدایت شوم، نام مرا نشان ده. فرمود:فردا، سپیده دم بیا. و من همراه برادرزاده‌ی خود - که خواندن می‌دانست - بامدادان نزد او آمدیم. فرمود:چه می‌خواهی؟ عرض کردم:همان که وعده فرمودی. فرمود:این جوان کیست؟ عرض کردم:برادرزاده‌ام، که خواندن می‌داند و من نمی‌دانم. فرمود:بنشین. و نشستم. فرمود:آن دیوان میانی را بیاورید. آوردند، پس این جوان نگریست و دید نام‌ها آشکار است. در همان حال که می‌خواند، گفت:هان! عموجان!، این نام من است. من گفتم:مادرت به عزایت بنشیند! ببین نام من کجاست؟ و ورق زد [و گشت] و گفت:هان! این است، این نام شماست. و هر دو شادمان شدیم، و آن جوان، در رکاب حسین بن علی علیه‌السلام [در کربلا] به شهادت رسید. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بصائر الدرجات:192، ح 6.

ناگواری مرگ

حسن بن علی علیه‌السلام دوست شوخ‌طبعی داشت که چند روزی بود خدمت آن حضرت نرسیده بود. روزی او نزد حسن علیه‌السلام آمد و آن حضرت به او فرمود:حالت چگونه است؟ عرض کرد:ای فرزند رسول خدا! در حالی هستم که نه خود دوست دارم، و نه خدا و نه شیطان. آن حضرت خندید و فرمود:چطور؟! عرض کرد:زیرا خدای سبحان دوست دارد که فرمانش برم و نافرمانی‌اش نکنم، و من این گونه نیستم! و شیطان دوست دارد که نافرمانی خدا کنم و فرمان او نبرم، و من این گونه نیستم! و خودم دوست دارم که نمیرم، و این گونه نیست، پس شخص دیگری برخاست و گفت:ای فرزند رسول خدا! چه رازی است که ما مرگ را ناخوش داریم و دوست نداریم؟ فرمود:زیرا شما آخرت خود را ویران، و دنیای خود را آباد کرده‌اید. از این رو، انتقال از آبادانی به ویرانه را ناگوار می‌دانید. [1] .

پی نوشت ها:

[1] معانی الاخبار:389، ح 29.

نماز، رازی میان پروردگار و بنده

دیلمی می‌گوید:و امام حسن علیه‌السلام می‌فرمود:
ای فرزند آدم! چه کسی مثل توست، با این که پروردگارت میان خود و تو خلوت کرده است؛ هر زمان بخواهی که نزد او بروی، وضو می‌گیری و در پیشگاهش [به نماز] می‌ایستی، و او میان خود و تو حجاب و دربانی قرار نداده است؛ نزد او از اندوه‌ها و درماندگی خود شکوه می‌کنی، و حوائج خود را از او می‌خواهی، و در کارهای خود از او کمک می‌گیری؟!
و می‌فرمود:اهل مسجد، زائران خدا هستند، و بر کسی که به زیارتش رفته‌اند بایسته است که به زائران خود ارمغان دهد.
و روایت است که هر کس در مسجد آب بینی یا اخلاط سینه بیفکند، در قیامت در چهره‌ی خود، خواری بیند. و مردم در مسجدها سه گروه بودند:گروهی در نماز، و گروهی در تلاوت قرآن، و گروهی در یادگیری علوم، و اینک تبدیل شده‌اند به گروهی در خرید و فروش، و گروهی در غیبت دیگران، و گروهی در دشمنی‌ها و سخنان باطل.
و فرمود:آن که طرف قبله، آب بینی یا اخلاط سینه بیفکند، بداند که در حالی برانگیخته شود که آن را در چهره‌ی خود دارد.
و فرمود:خداوند متعال می‌فرماید:نمازگزار با من راز می‌گوید، و انفاق کننده در [عین]
بی‌نیازی‌ام به من وام می‌دهد، و روزه‌دار به من تقرب می‌جوید.
و فرمود:[چه بسا] دو نفر در یک نماز هستند، در حالی که میان ایشان در فضیلت ثواب، همچون فاصله‌ی آسمان و زمین است. [1] .

پی نوشت ها:
[1] ارشاد القلوب:77.

نماز روز، آهسته است

صدوق رحمه الله با سند خود از قاسم بن سلام نقل کرده است:

... امام حسن علیه‌السلام فرمود:نماز روز، آهسته است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] معانی الاخبار:303، ضمن ح 1.

نماز رو به روی طواف کنندگان

طبرانی با سند خود از عبدالله بن حسن بن حسن علیه‌السلام، از پدر خود، از جد بزرگوار خود نقل کرده است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله مقابل حجرالاسود نماز می‌خواند در حالی که مردان و زنان، روبه‌روی آن حضرت طواف می‌کردند و پرده و حاجبی میان او و آنان نبود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] المعجم الکبیر 3:84، ح 2734.

نماز حسنین

کفعمی می‌گوید:
و نماز امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، چهار رکعت است که در هر رکعت، یک حمد و بیست و پنج بار سوره‌ی قل هو الله احد خوانده می‌شود، و پس از سلام نماز، دویست بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستاده می‌شود. [1] .
سید بن طاووس فرمود:
برای مولای ما حسن علیه‌السلام، فرزند مولای ما علی بن ابیطالب علیه‌السلام، در روز جمعه، نمازی ذکر شده که چهار رکعت است و همچون نماز امیرمؤمنان علیه‌السلام خوانده می‌شود، [و نیز] نمازی برای او در روز جمعه آمده که چهار رکعت است و در هر رکعتی، یک حمد و بیست و پنج بار سوره‌ی اخلاص می‌خوانند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] البلد الامین:163.
[2] جمال الاسبوع:175.

نماز تراویح [1] .
شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از عمار نقل کرده است:
از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی نماز «تراویح»، که در ماه رمضان در مساجد خوانده می‌شود، پرسیدم؛ فرمود:امیرمؤمنان علیه‌السلام چون به کوفه آمد، به حسن بن علی علیه‌السلام فرمود تا در میان مردم ندا کند:در ماه رمضان، هیچ نماز [مستحبی] با جماعت در مساجد خوانده نمی‌شود. و حسن بن علی علیه‌السلام به فرموده‌ی آن حضرت عمل کرد، و چون مردم سخن او را شنیدند، فریاد زدند:واعمراه! واعمراه! و چون حسن علیه‌السلام نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام برگشت، آن حضرت پرسید:این صداها چیست؟ عرض کرد:ای امیرمؤمنان! مردم فریاد می‌زنند:واعمراه واعمراه! آن حضرت فرمود:به آنان بگو بخوانند.
سپس شیخ طوسی رحمه الله می‌گوید:امیرمؤمنان! اصل نماز مستحبی را [در مساجد] انکار نکرد، بلکه با جماعت خواندن آن را [که بدعت عمر بود،] رد کرد و چون دید که ممکن است فتنه کنند، اجازه داد تا طبق عادتشان عمل کنند. و بحمدالله همه‌ی این‌ها روشن است. [2] .

پی نوشت ها:
[1] تراویح:جمع ترویحه؛ یعنی راحت دادن‌ها. نماز تراویح:بیست رکعت نافله‌ای است که عامه در شب‌های ماه رمضان به جماعت گزارند و آن را مستحب مؤکد دانند، و بدین جهت آن را تراویح گویند که پس از هر چهار رکعت، یک ترویحه (استراحت) کنند...
ابن‌ابی‌الحدید گوید:نخستین کسی که در ماه رمضان نماز نافله را به جماعت، سنت نهاد، عمر بود و آن را به بلاد اسلامی بخشنامه کرد.
در حدیث امام صادق علیه‌السلام آمده که نوافل شب‌های ماه رمضان را به جماعت خواندن، بدعت است و اگر فضیلتی در آن می‌بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را از دست نمی‌داد.... (معارف و معاریف، ج 3، ص 530).
[2] تهذیب الاحکام 70:3، ح 227.

نقل یک مسئله‌ی ارثی

کلینی با سند خود نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام فرمود:چون [امیرمؤمنان] علی علیه‌السلام در جنگ جمل - پس از نتیجه ندادن اندرزها و نصیحت‌هایش - طلحه و زبیر را شکست داد، سپاه شکست خورده‌ی آنان، در راه با زن آبستنی روبه‌رو شدند و آن زن [در اثر ازدحام و فرار جمعیت،] ترسید و فرزند خود را سقط کرد و سپس خود او درگذشت.
علی علیه‌السلام و یارانش که از این راه عبور می‌کردند، با این منظره روبه‌رو شدند. و آن حضرت از علت مرگ آنان جویا شد، که چگونگی آن را پاسخ دادند، [و آن حضرت متأثر شد و خواست تا دیه‌ی آنان را از بیت المال بپردازد، از این رو] پرسید:کدام یک زودتر درگذشت؟ گفتند:بچه. پس شوهر آن زن (پدر بچه) را خواست و [در آغاز،] دو سوم دیه‌ی [بچه یعنی] فرزند را به او داد، و یک سوم را سهم مادر او - که مرده بود - قرار داد.
سپس این یک سوم را که سهم مادر بچه بود، چون مرده بود [دو نیم کرد و] نصف آن را [نیز] به [پدر بچه به عنوان] شوهر زن داد و نصف دیگر را سهم خویشان نزدیک زن قرار داد.
آن گاه دیه‌ی خود زن [را تقسیم کرد، به این صورت که باز آن را دو نیم کرد و] نصف آن را - که دو هزار و پانصد درهم بود - به [پدر بچه، به عنوان] شوهر او داد، و نصف دیگر را به خویشاوندان زن پرداخت. و این که آن حضرت نصیب شوهر را نصف قرار داد، ازآن رو بود که آن زن، فرزند دیگری جز این که سقط کرده، نداشت. [1] .

پی نوشت ها:
[1] کافی 354:7، ح 2.

نامه امام حسن در پاسخ تسلیت

طوسی رحمه الله با سند خود از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:
گروهی از اصحاب امام حسن بن علی علیه‌السلام به او نامه نوشتند و در مرگ دخترش، به او تسلیت گفتند. و آن حضرت در پاسخ آنان نوشت:
اما بعد، نامه‌ی تسلیت شما رسید، و من آن را به حساب خدا می‌گذارم تا تسلیم تقدیر، و بردبار در آزمون او باشم، و اگر مصائب و پیشامدهای ناگوار مرگ عزیزان - محبوبی که بسیار پرسان حال ما بودند - و برادران - با محبتی که بینندگان خود را خوشحال و دیده‌ها را روشن می‌کردند - ما را دردمند و آزرده کند، [این هشدار و پند را دارد که ببینیم] روزگار، آنان را گرفت و مرگ، بر سر آنان فرود آمد. آری، بازماندگان خود را گذاردند و مرگ، آنان را برد، و اینک در سپاه مردگان در جوار هم - بی آن که منزلت هم‌جواری، و نماز و دید و بازدید، و دیدار ناشی از همسایگی داشته باشند - افتاده‌اند. تن‌های آنان از خانواده‌ی خود دور، و از صاحبانش تهی است، و [دوستان و] برادران، بی‌تاب‌اند، و من چونان منزل و آرامگاه ایشان ندیده‌ام؛ خانه‌های [تنگ و تاریک و] هراس‌انگیز، و خفتگانی که در آن جاها خفته‌اند و از خانه‌ی انس خود بیرون شده‌اند. آری [دخترم نیز] بدون ناراحتی، از خانه‌ی انس خود جدا شد و آن را به بلا سپرد، و او کنیز مملوک خدا بود که راه رفته را پیمود؛ راهی که پیشینیان آن را پیمودند، و زود است که دیگران نیز بپیمایند. والسلام. [1] .

پی نوشت ها:
[1] امالی:202، ح 345.

نکوهش از غفلت انسان

یکی از آفات کمال، غفلت زدگی است، باید با یاد خدا، و توجه کامل به آینده با غفلت زدگی مبارزه کرد که ریشه‌ی بسیاری از گناهان است.
قال علیه‌السلام:
ما من یوم الا و ملک الموت یتصفح وجوه الناس خمس مرات فمن رآه علی لهو و لعب أو معصیة أو ضاحکا حرک رأسه و قال له: مسکین هذا العبد غافل عما یراد به ثم یقول له: اعمل ما شئت فان لی فیک غمزة أقطع بها و تینک [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(روزی نیست جز آن که فرشته‌ی مرگ پنج بار سر و روی انسان‌ها را دست کشیده و به دقت در چهره‌ی آن‌ها می‌نگرد. پس اگر کسی را در حال خوش گذرانی و گناه یا خنده‌های بی‌مورد بنگرد، سرش را تکان داده به او می‌گوید: بیچاره این بنده‌ی خدا! که از آنچه بر سر راه اوست غافل است. سپس خطاب به آن شخص می‌گوید: هر چه می‌خواهی انجام ده، اما من نسبت به تو فرصتی دارم، در آن زمان است که بند قلب تو را پاره خواهم کرد.)

پی نوشت ها:
[1] المستطرف، ص 709، ب 81 س 28.

ناچیز شمردن بخشش خود در برابر خداوند

روزی مردی به نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و از آن حضرت مالی طلبید، امام علیه‌السلام فرمود:
یا هذا، حق سؤالک یعظم لدی، و معرفتی بما یجب لک یکبر لدی، و یدی تعجز عن نیلک بما أنت أهله، و الکثیر فی ذات الله عزوجل قلیل، و ما فی ملکی وفاء لشکرک، فان قبلت المیسور، و رفعت عنی مؤونة الاحتفال و الاهتمام بما أتکلفه من واجبک فعلت...
فقال: یابن رسول الله أقبل القلیل و أشکر العطیة و أعذر علی المنع. فدعا الحسن علیه‌السلام بوکیله و جعل یحاسبه علی نفقاته حتی استقصاها، فقال علیه‌السلام: هات الفاضل من الثلاث مأة ألف درهم، فاحضر خمسین ألفا. و قال علیه‌السلام: فما فعل الخمس مأة دینارا؟.
قال: هی عندی. قال علیه‌السلام احضرها. فأحضرها فدفع الدراهم و الدنانیر الی الرجل و قال علیه‌السلام: هات من یحملها لک فأتاه بحمالین فدفع الحسن علیه‌السلام رداءه لکری الحمالین. فقال موالیه: والله ما بقی عندنا درهم. فقال علیه‌السلام: لکنی أرجو أن یکون لی عند الله أجر عظیم [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای فلان! حق درخواست تو نزد من بزرگ است و شناخت من بدانچه که بر تو لازم است، بر من سنگین است. دست من ناتوان از آن است که تو را بدانچه که شایسته‌ی آنی. برساند [مال] فراوان نزد ذات خدای بزرگ اندک است. و آن چه که در اختیار من است، برای شکر تو کافی نیست. اگر آنچه را که در توان است، پذیرفته و مرا از هزینه‌ی گردآوری و اهتمام بدانچه که برای امور تو به عهده خواهم گرفت را معاف سازی، پس چه بهتر که این کار را انجام دهی.
آن مرد گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبول دارم اندک را، و شکر آن عطیه را می‌گویم، و عذر آن را می‌پذیرم آن حضرت وکیل خود را طلب فرمود و موجودی مال منزل را جویا شد و پس از بررسی هزینه‌ی خانواده فرمود:
اضافه بر سیصد هزار درهم را هر چه داریم حاضر کن. وکیل پنجاه هزار درهم را حاضر ساخت. امام علیه‌السلام فرمود: چه کردی آن پانصد دینار را که نزد تو بود؟.
گفت: آن نزد من است. فرمود: آن را نیز بیاور. و آن حضرت همه‌ی آن دراهم و دنانیر را به آن مرد داد و فرمود: حمالی را بیاور تا این‌ها را بردارد.

او دو حمال را آورد آن پول‌ها را به پشت ایشان نهاده و آن حضرت ردای مبارک خود را به عنوان کرایه به حمالان داد. یکی از خدمت کاران حضرت گفت: به خدا قسم نزد ما حتی یک درهم باقی نمانده است. امام علیه‌السلام فرمود: با این حال امیدوارم مرا نزد خداوند پاداشی بزرگ باشد.

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 43، ص 347، ح 20.

2- حلیة الابرار، ج 3، ص 63، ح 7 به نقل از الفصول المهمة، ص 157 و مطالب السؤول، ج 2، ص 9.

3- کشف الغمة، ج 2، ص 132.

4- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 270، ح 20 / 8210.

5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 96.

نقش نگین انگشتر امام حسن

نقش نگین انگشتر در گذشته نشانه‌ی شخصیت معنوی هر کسی و ارتباط او با خداوند بود، و گاهی از انگشتر به جای مهر نیز استفاده می‌شد. راجع به نقش نگین انگشتر امام حسن علیه‌السلام از خود آن حضرت روایت شده است که فرمود:

قال علیه‌السلام:

رأیت فی المنام عیسی بن مریم علیه‌السلام: قلت: یا روح الله، انی ارید أن أنقش علی خاتمی. فماذا أنقش علیه؟ قال: أنقش علیه «لا اله الا الله الملک الحق المبین» فانه یذهب الهم و الغم [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(من در خواب عیسی بن مریم علیه‌السلام را دیده و پرسیدم: ای روح خدا، می‌خواهم نقشی بر انگشترم حک کنم. چه بر آن حک کنم؟ فرمود بر آن حک کن «لا اله الا الله الملک الحق المبین» زیرا غم و اندوه را زایل می‌کند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام) ص 113، ح 185.

2- جامع الأخبار، ص 156.

3- مستدرک الوسایل، ج 3، ص 308، ح 12 / 3643.

نکوهش از قاتل پس از مسمومیت

معاویه جهت زمینه سازی برای ولایت عهدی یزید و برداشتن امام حسن علیه‌السلام از سر راه خود سمی برای جعده دختر اشعث بن قیس (همسر امام حسن علیه‌السلام) فرستاد و عهد کرد که او را به همسری یزید درآورد و صد هزار درهم پول به وی دهد. تا او آن سم را به به امام حسن علیه‌السلام بنوشاند. روزی امام حسن علیه‌السلام به همسرش جعده فرمود:

قال علیه‌السلام:

هل عندک من شربة لبن؟ فقالت: نعم (و فیه ذلک السم الذی بعث به معاویة فلما شربه و جد مس السم فی جسده) فقال علیه‌السلام: یا عدوة الله قتلتینی قاتلک الله. أما والله لا تصیبین منی خلفا و لا تنالین من الفاسق عدو الله اللعین خیرا أبدا [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آیا نزد تو جرعه‌ای شیر هست؟ زن گفت: بله (و در آن همان سمی بود که معاویه برایش فرستاده بود. امام علیه‌السلام وقتی آن را نوشید، اثر سم را در اندام خویش دریافت) و فرمود: ای دشمن خدا، مرا کشتی خدایت بکشد. سوگند به خدا که پس از من به وصل شوهری نرسی و هرگز از فاسق دشمن خدا، به خیری نخواهی رسید.)

و در حدیث دیگری آمده است. امام حسن علیه‌السلام پس از مسمومیت به قاتل خویش (جعده دختر اشعث) فرمود:

قال علیه‌السلام:

عدوة الله! قتلتینی قتلک الله والله لا تصیبین منی خلفا، و لقد غرک و سخر منک، والله یخزیک و یخزیه [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(دشمن خداوند، مرا کشتی، خدایت بکشد. سوگند به خدا که پس از من به شوهری نرسی و بدان که تو را فریفته و بازیچه‌ات کرده است. خدا تو و او را خوار خواهد کرد.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام پس از مسمومیت به وسیله‌ی سمی که جعده دختر اشعث به آن حضرت نوشاند، فرمود:

قال علیه‌السلام:

لقد حاقت شربته، و بلغ أمنیته والله لا وفی لها بما وعد و لا صدق فیما قال [3] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شربت او «معاویه» کارساز شد و به آرزویش رسید سوگند به خدا که

معاویه به آنچه که به جعده وعده کرده بود، وفا نخواهد کرد و در آنچه که گفته بود، راست نگفته است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 43، ص 328.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 124، ح 34.

[2] 1- اثبات الهداة، ج 5، ص 150، ح 12.
2- الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 242.
3- بحارالأنوار، ج 44، ص 154.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 123، ح 34.
5- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج 4، ص 8.

[3] 1- الغدیر، ج 11، ص 9.
2- مروج الذهب، ج 2، ص 427.
3- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 371.

نمایاندن معاویه و عمروعاص به یاران خود

محمد بن جریر طبری از ثقیف بکاء روایت نمود: زمانی که امام حسن علیه‌السلام از نزد معاویه به کوفه بازگشت. حجر بن عدی بر آن حضرت وارد شد و بدین گونه سلام کرد: «السلام علیک یا مذل المؤمنین.»
قال علیه‌السلام:
مه ما کنت مذلهم، بل أنا معز المؤمنین، و انما أردت البقاء علیهم [ثم ضرب برجله فی فسطاطه فاذا أنا فی ظهر الکوفة، و قد خرق الی دمشق و مصر حتی رأینا عمرو بن العاص بمصر و معاویة بدمشق] و قال علیه‌السلام: لو شئت لنزعتهما و لکن هاه هاه و مضی محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی منهاج و علی علیه‌السلام علی منهاج و أنا أخالفهما؟ لا یکون ذلک منی [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آرام باش! ما مؤمنان را خوار نساختیم، بلکه من سر بلند کننده‌ی مؤمنان و عزت بخش آنانم. و من می‌خواهم آنها زنده و پایدار بمانند [سپس آن حضرت وارد خیمه شد و (با قدرت امامت و اعجاز) پای مبارکش را به پرده‌ی خیمه زد، در این هنگام ما احساس کردیم پشت شهر کوفه قرار داریم. عمروعاص را در مصر و معاویه را در شام دیدیم. و آن حضرت افزود:
اگر می‌خواستم آنها را بر می‌کندم.اما هیهات که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس نظام (و روشی) از دنیا رفت و علی علیه‌السلام بر اساس روشی، آیا من با آنها مخالفت کنم؟ هرگز! این امر از من برنیاید.)

پی نوشت ها:
[1] 1- دلایل الامامة، ص 166، (ط جدید) حدیث 8 / 77.
2- مدینة المعاجز، ج 3، ص 233، ح 14 / 852.

نقش محمد بن اشعث در شهادت حسین(ع)

در تاریخ اسلام خاندان‌های مثبت و منفی بسیاری وجود دارند که یکی از مصادیق خاندان‌های منفی و شجره‌ی خبیثه در اسلام خاندان اشعث بن قیس‌اند. بر اساس روایات و تاریخ، خود اشعث در شهادت امام علی علیه‌السلام، و دخترش (جعده) در شهادت امام حسن علیه‌السلام، و پسرش محمد بن اشعث در شهادت امام حسین علیه‌السلام در کربلا نقش داشتند.
بر اساس روایتی که در کتاب مقصد الراغب نقل شده است، به هنگام شهادت، امام حسن علیه‌السلام در سخنی خطاب به امام حسین علیه‌السلام، پرده از جنایات این دودمان برداشته و فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان جعدة تعلم ان أباها خالف أباک امیرالمؤمنین علیه‌السلام. الی أن قال:
«و ان ابنه محمد بن الأشعث یخرج الیک فی قواد عبید الله بن زیاد من الکوفة الی نهر کربلا بشاطیء الفرات، فیشهد بذلک قتلک، و یشرک فی دمک، و ان جعدة ابنته قاتلی بالسم.
و عهد جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما کان سمها یضرنی شیئا لولا بلوغ الکتاب أجله، فاذا انا مت فغسلنی و کفنی و صل علی و احملنی الی قبر جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فالحدنی الی جانبه، فان منعت من ذلک و ستمنع فلا تخاصم، و لا تحارب و ردنی الی البقیع، فادفنی فیه [1] .
(جعده می‌داند که پدرش «اشعث بن قیس» با پدرت امیرمؤمنان در ستیز بود. در این بین امام حسن علیه‌السلام فرمایشات دیگری را مطرح فرمودند، تا آنکه فرمود: پسرش محمد بن اشعث، جزو فرماندهان عبیدالله بن زیاد، از کوفه به سوی نهر کربلا در کناره‌ی فرات، به طرف تو می‌آید و با این کارش شاهد قتل تو خواهد بود. و جعده دختر قاتل من به زهر خواهد بود و این چیزهایی که می‌گویم را جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، البته اگر طومار زندگی من به پایان خود نرسیده بود، زهر او هرگز در من اثر نمی‌کرد.
پس آن هنگام که من مردم، مرا غسل ده و کفن کن و بر جنازه‌ی من نماز گزار، و مرا به سوی قبر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برده و مرا کنار ایشان دفن کن. پس اگر از این کار از طرف آن زن منع شدی که خواهی شد، درگیر مشو و ستیز مکن و مرا به بقیع بازگردان و مرا در آن جا به خاک بسپار.)

پی نوشت ها:

[1] اثبات الهداة، ج 5، ص 166، ح 49.

چون در مدائن بر امام حسن علیه‌السلام ضربت زدند زید بن وهب جهنی به خدمت آن حضرت رفت دید امام از درد به خود می‌پیچد، گفت: ای پسر پیامبر! چه مصلحت می‌دانی؟ مردم متحیرند!. امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:

أری والله أن معاویة خیر لی من هؤلاء، یزعمون أنهم لی شیعة ابتغوا قتلی و انتهبوا ثقلی، و أخذوا مالی، والله لأن آخذ من معاویة عهدا أحقن به دمی و آمن به فی أهلی خیر من أن یقتلونی فتضیع أهل بیتی و أهلی، والله لو قاتلت معاویة لأخذوا بعنقی حتی یدفعونی الیه سلما.

فو الله لأن اسالمه و أنا عزیز خیر من أن یقتلنی و أنا أسیره أو یمن علی فتکون سنة علی بنی‌هاشم الی آخر الدهر، و معاویة لا یزال یمن بها و عقبه علی الحی منا و المیت [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سوگند به خدا که می‌بینم معاویه برای من از اینان بهتر است. آنها می‌پندارند که شیعه‌ی من هستند، در حالی که آهنگ قتل مرا کرده و اثاثیه‌ام را تاراج و مالم را غارت کردند.سوگند به خدا اگر که از معاویه تعهدی بگیرم که جانم را حفاظت کرده و خانواده‌ام را در امان دارم، بهتر از آن است که مرا کشته و خاندان و خانواده‌ام از میان بروند.

سوگند به خدا اگر با معاویه جنگ می‌کردم، [همین افرادی که در لشکر من جمع شدند] گردنم را می‌گرفتند و تسلیم شده به او می‌سپرد. سوگند به خدا اگر که با او صلح کنم در حالی که عزت دارم بهتر از آن است که مرا در حالی که اسیر اویم، بکشد یا اینکه بر من منت گذاشته [و آزادم سازد] و این، تا ابد ننگی برای بنی‌هاشم باشد و معاویه و فرزندان او بر مرده و زنده‌ی ما به خاطر آزاد کردن من، منت نهند.)

زید بن وهب گفت: ای پسر پیامبر! شیعیان خود را مانند گوسفندانی بی‌شبان وامی‌گذاری؟.

امام علیه‌السلام فرمود: وقوع این حوادث را از پدرم شنیدم [2] .

پی نوشت ها:

[1] 1- احتجاج، ج 2، ص 69، ح 158.

2- بحارالأنوار، ج 44، ص 20، ح 4.

3- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 445.

4- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص 204 در پاورقی ح

.329

5- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 639، ح 10.

6- یوم الخلاص، ص 320.

[2] این حدیث طولانی است، مشتاقان به احتجاج طبرسی، یا جلاء العیون مجلسی مراجعه نمایند.

نکوهش و افشای چهره زیاد بن ابیه

امام حسن علیه‌السلام در حضور معاویه و عمروعاص و مروان حکم به زیاد بن ابیه فرمود:

و ما أنت یا زیاد، و قریشا؟ لا أعرف لک فیها أدیما صحیحا و لا ضرعا نابتا، و لا قدیما ثابتا، و لا منبتا کریما، بل کانت امک بغیا تداولها رجال قریش و فجار العرب، فلما ولدت لم تعرف لک العرب والدا فادعاک هذا (یعنی معاویه) بعد ممات أبیه، ما لک افتخار.

تکفیک سمیة و یکفینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أبی علی بن أبیطالب سید المؤمنین الذی لم یرد علی عقبیه، و عمی حمزة سید الشهداء، و جعفر الطیار، و أنا و أخی سیدا شباب أهل الجنة [1] .

(تو را چه به قریش؟ برای تو در میان آن زادگاهی صحیح و شاخه‌ای رونده و رستنگاهی پاکیزه سراغ ندارم، بلکه مادرت بدکاره‌ای بود که مردان قریش و بدکاران عرب او را دست به دست می‌چرخاندند، و وقتی متولد شدی، عرب نتوانست برای تو پدری شناسایی کند و این (یعنی معاویه) پس از مرگ پدرش، تو را به خویش چسباند.

افتخاری برای تو نیست، همان سمیه تو را بس است. و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی بن ابی‌طالب سالار مؤمنان که هرگز واپس ننشست ما را بس. عمویم حمزه سیدالشهداء و جعفر طیار است و من و برادرم سرور جوانان بهشتیم.)

پی نوشت ها:

[1] الغدیر، ج 10، ص 225. به نقل از المحاسن و المساوی للبیهقی، ج 1، ص 58.

نفرین امام به زیاد بن ابیه

روزی شیعیان به خدمت امام حسن علیه‌السلام آمده و از زیاد بن ابیه (که از طرف معاویه والی کوفه بود) شکایت کردند، حضرت دست به دعا برداشت و دعا کرد:
اللهم خذ لنا و لشیعتنا من زیاد بن أبیه و أرنا فیه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدیر. قال فخرج خراج فی ابهام یمینه یقال لها السعة و ورم الی عنقه فمات [1] .
(بارالها! داد ما و شیعیان ما را از زیاد بن ابیه بستان و در او انتقامی زودرس نشان‌مان ده، که تو بی‌تردید بر هر چیز توانایی. راوی گوید: در انگشت شست راست او، غده‌ای پدیدار شد و تا گردنش ورم کرد و هلاک شد.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 421.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 122، ح 29.
3- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 7.
4- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 99.

نکوهش اشعث بن قیس و خبر آینده ذلت بار

در مناقب از امام حسن علیه‌السلام روایت شده است که فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان اشعث بن قیس الکندی بنی فی داره مئذنة، فکان یرقی الیها اذا سمع الأذان فی اوقات الصلاة فی مسجد جامع الکوفة، فیصیح من أعلی مئذنته، یا رجل انک لکاذب ساحر.
قال: و کان أبی یسمیه عنق النار - و فی روایة - «عرف النار» فسئل عن ذلک، فقال: ان الأشعث اذا حضرته الوفاة دخل علیه عنق النار ممدودة من السماء فتحرقه، فلا یدفن الا و هو فحمة سوداء. فلما توفی نظر سائر من حضر الی النار، و قد دخلت علیه کالعنق الممدود حتی أحرقته: و هو یصیح و یدعو بالویل و الثبور [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(اشعث بن قیس کندی در خانه‌ی خود بلندایی «مناره‌ای» ساخته بود و هنگامی که به وقت نماز در مسجد جامع کوفه [صدای] اذان می‌شنید، بالای آن مناره رفته و از فراز آن بلندای خود فریاد می‌زد: ای مرد، تو جادوگر دورغ‌گویی!.
(حضرت امام حسن علیه‌السلام ادامه داد:) پدرم او را حلقه‌ی آتش و در روایت دیگر یال آتشین، می‌نامید از وی در این باره پرسیده شد که فرمود: وقتی مرگ اشعث دررسد، حلقه‌ای آتش از آسمان روان شده و او را خواهد سوزاند و او به خاک سپرده نشود مگر سیاه و جز غاله.
و وقتی اشعث از دنیا رفت، آنان که حاضر بودند، آتش را دیدند که چون حلقه‌ای کشیده بر او وارد شد و او را در حالی که صدا به «داد و بیداد و وای هلاک شدم»، بلند کرده بود، سوزاند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- بحارالأنوار، ج 41، ص 306، ذیل ح 38. به نقل از مناقب ابن‌اشوب، ج 1، ص 422.
2- نهج السعادة، ج 8، ص 378، به نقل از مناقب ابن‌اشوب، ج 1، ص 422.

نکوهش از ابوموسی اشعری

پس از برپایی فتنه اصحاب جمل در بصره امام علی علیه‌السلام برای سرکوب آنان عازم بصره شد و از ذی قار برای اهل کوفه پیغام داد که به یاری او بشتابند. اما ابوموسی اشعری مانع حرکت مردم برای یاری امام علی علیه‌السلام بود.
امام علی علیه‌السلام عمار یاسر، امام حسن علیه‌السلام و مالک اشتر را برای سامان دادن به اوضاع کوفه به آن سامان فرستاد. امام حسن علیه‌السلام در برخوردی با ابوموسی اشعری فرمود:
قال علیه‌السلام:
اعتزل عملنا لا أم لک و تنح عن منبرنا [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مادر مرده، از کار ما برکنار باش و از منبر ما دور شو.)

پی نوشت ها:
[1] 1- البدایة و النهایة، ج 7، ص 264.
2- الجمل (للمفید)، ص 252.
3- الغارات، ج 2، ص 924.

نکوهش از دنیا طلبی

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های دین در برخورد با دنیا این است که تمایلات انسان در برخورد با دنیا را تعدیل نموده و آن را به نحو صحیحی هدایت نماید.
امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:
قال علیه‌السلام:
من طلب الدنیا قعدت به و من زهد فیها لم یبال من أکلها، الراغب فیها عبد لمن یملکها، أدنی ما فیها یکفی و کلها لا تغنی، من اعتدل یومه فیها فهو مغرور و من کان یومه خیرا من غده فهو مغبون و من لم یتفقه النقصان عن نفسه فانه فی نقصان و من کان فی نقصان فالموت خیر له [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هر که دنیا طلبد، زمین‌گیر آن شود و هر که چشم از آن برگیرد، در سودای آن نیست که چه کسی آن را می‌خورد و آن کس که رغبت دنیا دارد، بنده‌ی آن کسی است که از دنیا بهره‌مند است، کمترین چیزی که در آن است، کفایت کند و تمام دنیا کسی را بی‌نیاز نمی‌کند.
هر کس در دنیا دو روزش یکسان باشد، فریب خورده است و هر کس که امروزش بهتر از فردایش باشد، زیان کرده است. و هر کس به جستجوی نواقص نفسانی خود نباشد، در زوال است و هر کس در زوال باشد، مرگ برای او بهتر است.)

پی نوشت ها:
[1] کنز العمال، ج 16، ص 214، ح 44236.

امام حسن علیه‌السلام راجع به دنیادوستی و رهاورد آن فرمود:
من أحب الدنیا ذهب خوف الآخرة من قلبه و من ازداد حرصا علی الدنیا لم یزدد منهما الا بعدا و ازداد هو من الله بغضا و الحریص الجاهل و الزاهد القانع کلاهما مستوف آکله غیر منقوص من رزقهم شیئا فعلام التهافت فی النار [1] .
(هر کس دنیا را دوست بدارد، خوف آخرت از قلب او رخت برخواهد بست و هر کس آزمندی به دنیا را افزون کند، جز دوری از دنیا و آخرت بهره نخواهد برد، و وی، خشم خداوند را بر خود افزون خواهد کرد، هم آزمند نادان و هم زاهد قانع، جیره‌ی خود را دریافته و از روزی آنها چیزی کم گذاشته نشده است، پس با سر فرو افتادن در آتش برای چیست؟).

پی نوشت ها:
[1] ارشاد القلوب ج 1، ص 65، ب 4.

نکوهش از ریاکاری زاهدانه

روزی فرقد سبخی به نزد امام حسن علیه‌السلام آمد، امام علیه‌السلام لباسی از خز (پارچه‌ای از پشم و ابریشم) بر تنش بود در حالی که بر تن فرقد لباسی از پشم بود، و خیره خیره به امام حسن علیه‌السلام نگاه می‌کرد، امام علیه‌السلام به او فرمود:

قال علیه‌السلام:

ما بالک تنظر الی و علی ثیاب أهل الجنة و علیک ثیاب اهل النار، ان أحدکم لیجعل الزهد فی ثیابه و الکبر فی صدوره فلهو أشد عجبا بصوفه من صاحب المطرف [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(تو را چه می‌شود که به من می‌نگری و در حالی که لباس اهل بهشت را پوشیده‌ام و تو لباس اهل دوزخ را بر تن کرده‌ای!؟ البته کسی از شما که زهد را در لباسش قرار داده و کبر را در سینه‌اش، البته که رفتار او تعجب‌آورتر است از رفتار کسی که لباس خز بر تن دارد.)

پی نوشت ها:

[1] 1- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 18، ص 262.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 697، ح 10.

نکوهش از لباس شهرت

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم‌السلام راجع به پوشیدن لباس شهرت و نکوهش از آن روایات زیادی وارد شده است.
قال علیه‌السلام:
من لبس ثوب شهرة، کساه الله یوم القیامة ثوبا من النار. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هر کس لباس شهرت پوشد، خداوند به روز قیامت لباسی از آتش بر او پوشاند.)
قابل ذکر می‌باشد که در این حدیث لباس شهرت، مراد لباسی است که با آن به تفاخر بپردازند، یا با پوشیدن آن در کوچه و بازار انگشت نما شوند، یعنی لباسی که برگرفته از رسم و رسومات اجنبی باشد.

پی نوشت ها:
[1] 1- کنز العمال، ج 15، ص 317، ح 41202.
2- مستدرک الوسایل، ج 3، ص 245، ح 4 / 3494.
3- مشکاة الأنوار، ص 553، فصل 8، ب 8، ح 4 / 1866.

نشانه‌های شیعیان

کسانی که به امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام اقتدا نموده و از او پیروی می‌کنند، شیعه نامیده می‌شوند. نشانه‌های بسیاری در روایات برای شیعه بودن ذکر شده از جمله امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
أعرف الناس لحقوق اخوانه، و أشدهم قضاء لها، أعظمهم عند الله شأنا. من تواضع فی الدنیا لاخوانه، فهو عند الله من الصدیقین و من شیعة علی بن أبی‌طالب حقا، لقد ورد علی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام اخوان له.
مؤمنان أب و ابن، فقام الیهما و أکرمها و أجلسهما فی صدر مجلسه و جلس بین یدیهما ثم أمر بطعام، فاحضر، فأکلا منه، ثم جاء قنبر بطشت و ابریق خشب و مندیل و جاء لیصب علی ید الرجل ماء.
فوثب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و أخذ الابریق لیصبه علی ید الرجل، فتمرغ الرجل فی التراب و قال: یا أمیرالمؤمنین یرانی الله و أنت تصب علی یدی، قال: أقعد و اغسل، فان الله عزوجل یراک و أخاک الذی لا یتمیز منک و لا یتفضل عنک یزید بذلک فی خدمه فی الجنة مثل عشرة أضعاف عدد أهل الدنیا و علی حسب ذلک فی ممالکه فیها فقعد الرجل.
فقال له علی علیه‌السلام: أقسمت علیک بعظیم حقی الذی عرفته و نحلته و تواضعک لله حتی جازاک أن تدنی لما شرفک به من خدمتی لک، لما غسلت یدک مطمئنا کما کنت تغسل لو کان الصاب علیک قنبر، ففعل الرجل ذلک، فلما فرغ ناول الابریق محمد بن الحنفیة و قال: یا بنی لو کان هذا الابن حضرنی دون أبیه لصببت علی یده،
و لکن الله عزوجل یأبی أن یساوی بین أب و ابن، اذا جمعهما مکان، لکن قد صب الأب علی الأب، فلیصب الابن علی الابن، فصب محمد بن الحنفیة علی الابن، قال الحسن بن علی علیهماالسلام، فمن اتبع علی ذلک فهو الشیعی حقا [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آن که از همه آگاه‌تر به حق برادرانش بوده و از همگان برای انجام آنها راسخ‌تر باشد، نزد خدا بلند مرتبه‌تر است و هر کس در دنیا نسبت به برادرانش متواضع باشد، نزد خدا از صدیقین بوده و از شیعیان واقعی علی بن ابی‌طالب است. روزی بر امیرمؤمنان علیه‌السلام دو برادر دینی وی وارد شدند. پدری و پسری. حضرت علی علیه‌السلام به پای آنها برخاست و در بالای مجلس خود آنان را نشاند و در برابر آنان نشست. سپس برای آنان غذا سفارش داد و غذا حاضر شد.
آن دو از غذا خوردند و سپس قنبر طشت و ظرف آب چوبی و نیز حوله‌ای

آورد و آمد که بر دست آن مرد آب بریزد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخاست و ظرف آب را گرفت تا به وسیله‌ی آن بر دست آن مرد آب بریزد. آن مرد ناگهان به خاک افتاد و گفت: ای امیرالمؤمنین خدا مرا می‌بیند که تو بر دست من [آب] می‌ریزی.

حضرت فرمود: بنشین و دست خویش را بشوی، زیرا نزد خدای بزرگ، تو و برادرت (علی) برابر هستید و من از این جهت، بر تو برتری ندارم. و بدین کار، خداوند خدمت کاران خود را در بهشت به اندازه‌ی ده برابر اهل دنیا و با همین حساب در ملک خود در بهشت می‌افزاید.

مرد نشست و حضرت علی علیه‌السلام به او فرمود: تو را سوگند می‌دهم به حق بزرگ من که آن را شناخته‌ای و در دل داری و به حق تواضعی که نسبت به خدا داری به طوری که خداوند این پاداش را به تو عنایت کرد که به من نزدیک شوی و از این شرافت و شخصیت که من خدمتگذار تو باشم، بهره‌مند شوی، آن گونه آزاد و مطمئن دستت را بشوی که گویا قنبر بر دستت آب می‌ریزد و تو مشغول شستن دست‌هایت هستی.

وقتی آن مرد دستش را شست، حضرت ظرف آب را به محمد بن حنفیه داد و فرمود: پسرم! اگر این پسر بدون پدر نزد من می‌بود، [آب] بر دستانش می‌ریختم، ولی خداوند اکراه دارد که وقتی پدر و پسری در یک جا بودند، با آنها به تساوی رفتار شود. حالی که پدر بر دست پدر آب ریخت، خوب است که پسر هم بر دست پسر آب بریزد و محمد بن حنفیه بر دست پسر آب ریخت. حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: هر کس چنین پیروی علی کند، شیعه‌ی واقعی است.)

پی نوشت ها:

[1] 1 - تنبیه الخواطر، ص 426، (مجموعه‌ی ورام).

نکوهش از عادت‌های ناپسند

امام حسن علیه‌السلام در مقام نکوهش از عادت‌های ناپسند و رهاورد شوم آن فرمود:

قال علیه‌السلام:

العادات قاهرات فمن اعتاد شیئا فی سره و خلواته فضحه فی علانیته و عند الملا. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(عادت‌ها قدرتمند هستند و بر انسان غلبه می‌کنند، پس هر کس در سر و خلوت خود به چیزی معتاد شود، آن عادت بد، در آشکار و نزد مردم او را رسوا خواهد کرد.)

پی نوشت ها:

[1] تنبیه الخواطر، ص 432.

از ابن‌طاووس روایت شده است؛ بر سر سفره‌ای عبدالله بن عباس و محمد حنفیه حضور داشتند ملخی آمد. محمد حنفیه آن را گرفت و گفت: آیا می‌دانید این نقطه‌های سیاه در بال ملخ چیست؟. گفتند: خدا می‌داند. محمد گفت: پدرم علی علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که خداوند بر بال ملخ نوشته است: منم خدای عالمیان، ملخ را آفریدم به عنوان سپاهی که بر هر بنده‌ای بخواهم مسلطش نمایم.
ابن‌عباس گفت: چرا فرزندان علی بر ما به سبب دانایی خود مباهات می‌کنند و می‌گویند ما داناتر از شماییم؟. این خبر به امام حسن علیه‌السلام رسید، در مسجدالحرام به ابن‌عباس فرمود:
قال علیه‌السلام:
اما انه قد بلغنی ما قلتما اذ وجدتما جرادة فأما أنت یا ابن‌عباس ففیمن نزلت [هذه الآیة] «فلبئس المولی و لبئس العشیر» فی أبی او فی ابیک؟.
و تلی علیه ایات من کتاب الله کثیرا، ثم قال: اما و الله لولا ما نعلم لأعلمتک عاقبة امرک ما هو و ستعلمه، ثم انک بقولک هذا مستنقص فی بدنک و یکون الجرموز من ولدک، و لو اذن لی فی القول لقلت ما لو سمع عامة هذا الخلق لجحدوه و انکروه. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (بدان آنچه که شما هنگام یافتن ملخی گفته بودید، گزارش شد.
اما تو ای ابن‌عباس! پس درباره‌ی چه کسی [این آیه] نازل شده است: «چه بد دوستداری است و چه بد خویشاوندی است.» درباره‌ی پدر من یا درباره‌ی پدر تو؟ و سپس آیه‌های زیاد از کتاب خداوند قرائت کرده و فرمود: سوگند به خدا که اگر این گونه نبود آن مصلحتی که ما تشخیص می‌دهیم و آن این است که دانسته‌های ما باید در سینه بماند و مردم طاقت شنیدن ندارند، سرانجام تو را که چه خواهی شد به تو اعلام می‌کردم، اما به هر حال به زودی خواهی داشت، «و بخشی از آن را اکنون برایت می‌گویم که؛»
اما تو با این سخنت در اندامت به کمبود دچار خواهی شد و جرموز از فرزندان تو خواهد بود. و چنانچه در گفتار به من اجازه داده می‌شد، «در مورد عاقبت کار تو» خبری می‌دادم که چنانچه عامه مردم می‌شنیدند، آن را رد و انکار می‌کردند، «یعنی این همه تباهی را از تو که باعث لغزش تو شود، اگر شنیدم، برای مردم باور کردنی نیست».)

پی نوشت ها:
[1] اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ص 55، ح 105.

نامه‌ای به عبیدالله بن عباس

امام حسن مجتبی علیه‌السلام هنگامی که عبیدالله بن عباس را با 12 هزار نفر از سپاهیان برای رویارویی با معاویه فرستاد طی فرمانی به او نوشت:
یا ابن عم! انی باعث معک اثنی عشر الفا من فرسان العرب و قراء المصر، الرجل منهم یزید الکتیبة، فسر بهم و ألن لهم جانبک، و ابسط لهم وجهک و افرش لهم جناحک و أدنهم من مجلسک فانهم بقیة ثقات امیرالمؤمنین و سر بهم علی شط الفرات ثم امض.
حتی تستقبل بهم معاویة، فان أنت لقیته فاحتبسه حتی آتیک فانی علی اثرک و شیکا، ولیکن خبرک عندی کل یوم و شاور هذین - یعنی قیس بن سعد و سعید بن قیس - و اذا لقیت معاویة فلا تقاتله حتی یقاتلک فان فعل فقاتله و ان أصبت، فقیس بن سعد علی الناس، فان اصیب فسعید بن قیس علی الناس. [1] .
(عموزاده! همراه تو دوازده هزار نفر از سواران عرب و ساکنان شهر را اعزام کرده‌ام که یک تن از آنان ارزش بیش از یک گروه نظامی را دارد. با آنها حرکت کن و پهلو بر آنان تهی گردان «نسبت به آنان متواضع باش» و بر آنان گشاده‌رو باش و آغوش بر آنان بگشا و آنان را نزدیک خویش قرار ده چرا که آنها بازماندگان مجموعه‌ی عناصر مورد اعتماد امیرالمؤمنین هستند و آنان را بر کناره‌ی شط فرات حرکت داده و به راهت چندان ادامه بده که آنان را با معاویه روبرو سازی، پس اگر به معاویه برخوردی، نگهش دار تا من برسم؛ چه آن که من بلافاصله به دنبال تو روانم.
اما هر روز گزارش جریان را به من برسان و با این دو نفر یعنی قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کن و چنانچه با معاویه رو در رو شدی، با او جنگ مکن مگر اینکه او با تو بجنگد و اگر جنگید، با او جنگ کن و چنانچه کشته شدی، قیس بن سعد امیر است و اگر او کشته شد، سعید بن قیس امیر خواهد بود.)

پی نوشت ها:
[1] 1- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 40.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 338، ح 17.
3- مقاتل الطالبیین، ص 71.
4- موسوعة المصطفی و العترة، امام حسن مجتبی علیه‌السلام، ج 5، ص 218.

نکوهش از عبیدالله بن عمر

در کتاب وقعه‌ی صفین نقل شده در روز قتل ذوالکلاع حمیدی (از فرماندهان سپاه معاویه) عبیدالله بن عمر بن خطاب به میدان آمد و صدا زد: من با حسن بن علی کار دارم.
امام حسن علیه‌السلام به میدان آمد و عبیدالله به او گفت: پدرت در آغاز (غزوات پیامبر) و در انجام (نبرد صفین) قریش را از هم پاشید آیا می‌پذیری که پدرت را از خلافت خلع کنیم و با تو بیعت کنیم؟.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
کلا و الله، لا یکون ذلک، ثم قال: یابن الخطاب، و الله لکأنی انظر الیک مقتولا فی یومک أو غدک. اما ان الشیطان قد زین لک و خدعک؛ حتی أخرجک مخلقا بالخلوق، تری نساء اهل الشام موقفک و سیصرعک الله و یبطحک لوجهک قتیلا. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سوگند به خدا هرگز! چنین نشود. سپس فرود: ای پسر خطاب! سوگند به خدا که گویا می‌بینم تو را که امروز یا فردا کشته می‌شوی.
بدان که شیطان تو را فریفته و گمراهت کرده است. چندان که تو را آراسته با خلوق زغفرانی برونت آورده، تا مورد تماشای زنان شام واقع شوی و خداوند به زودی بر زمینت خواهد زد و تو را نگون‌سار، و به رو، کشته بر خاکت خواهد افکند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 5، ص 233.
2- وقعه‌ی صفین (نصر بن مزاحم)، ص 297.

نکوهش از اهل عراق (کوفیان) [1] .

سفیان بن ابی‌لیلی بعد از صلح به امام حسن علیه‌السلام گفت: ای سیاه کننده‌ی چهره‌ی مؤمنان!. امام علیه‌السلام در پاسخ به او فرمود:
قال علیه‌السلام:
ویحک أیها الخارجی لا تعنفنی فان الذی أحوجنی الی ما فعلت قتلکم أبی و طعنکم ایای و انتها بکم متاعی و انکم لما سرتم الی صفین کان دینکم أمام دنیاکم و قد اصبحتم الیوم و دنیاکم أمام دینکم.
ویحکم أیها الخارجی انی رأیت اهل الکوفة قوما لا یوثق بهم و ما اغتر بهم الا من ذل لیس احد منهم یوافق رأی الآخر و لقد لقی أبی منهم أمورا صعبة و شداید مرة و هی أسرع البلاد خرابا و أهلها هم الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وای بر تو ای خارج از دین «بازمانده‌ی نهروانیان» مرا آزار مده. آنچه که مرا وادار به این کار «صلح با معاویه» نمود، این بود که شما پدرم را به شهادت رساندید و به روی من شمشیر کشیدید و مرا مجروح ساختید و اموالم را غارت کردید. شما وقتی به سوی صفین حرکت کردید دین شما جلودار دنیاتان بود، در حالی که امروز دنیای شما جلودار دینتان است.
وای بر شما ای خارج از دین، من کوفیان را قومی یافتم که به آنها اعتماد نمی‌توان کرد و جز کسی که خوار شده باشد، فریب آنها را نمی‌خورد. رأی هیچ یک از آن‌ها با رأی دیگری موافق نیست «هرگز با یکدیگر به اتفاق نظر نمی‌رسند» و پدرم از آنها برخوردهای سخت و ناگواری‌های تلخی مشاهده کرد و کوفه، سریع‌ترین شهر خواهد بود و به سوی ویرانی می‌رود و ساکنان آن.
همان‌ها هستند که دینشان را تکه پاره کرده و هماهنگ و هم‌دل نیستند.) [3] .
در حدیثی آمده است:
پس از آن که سپاه امام حسن علیه‌السلام دسته دسته خود را تسلیم معاویه می‌کردند قیس بن سعد بن عباده (یکی از فرماندهان وفادار به امام حسن علیه‌السلام) برای امام حسن علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و تسلیم شدن کوفیان را به آن حضرت گزارش داد. امام علیه‌السلام پس از خواندن نامه پیغام داد بزرگان اصحابش حاضر گردند و خطاب به آنها فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا اهل العراق! ما أصنع بجماعتکم معی و هذا کتاب قیس بن سعد یخبرنی

بأن أهل الشرف منكم قد صاروا الى معاوية، أما و الله ما هذا بمنكر منكم لأنكم أنتم الذين أكرهتم أبی یوم صفین علی الحکمین، فما أمضی الحکومة و قبل منکم اختلفتم، ثم دعاکم الی قتال معاویة ثانیة فتوانیتم،
ثم صار الی ما صار الیه من کرامة الله ایاه ثم انکم بایعتمونی طائعین غیر مکرهین. فأخذت بیعتکم و خرجت فی وجهی هذا، و الله یعلم ما نویت فیه، فکان منکم الی ما کان، یا أهل العراق! فحسبی منکم لا تغرونی فی دینی فانی مسلم هذا الأمر الی معاویة. [4] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای اهل عراق! چه کنم با این پیوستگی شما با من «و اینکه دور من اجتماع کرده‌اید، ولی اجتماع شما به کاری نمی‌آید» در حالی که این نامه‌ی قیس بن سعد است که به من اطلاع می‌دهد، بزرگان شما رو به سوی معاویه کرده‌اند. سوگند به خدا که این کار از شما به دور نیست، چه آن که شما بودید که پدرم را بر حکمین وادار کردید و وقتی حکمیت را از شما پذیرفت و امضاء کرد، شروع به اختلاف کردید.
و وقتی دوباره شما را به جنگ معاویه فراخواند، تعلل کردید و آنگاه که به سوی کرامتی که خداوند برای او مهیا کرده بود «شهادت در راه خدا»، رهسپار شد، شما بدون اکراه با من بیعت کردید و من بیعت شما را ستانده‌ام و در این راه که در پیش رو دارم به راه افتادم. و خدا می‌داند من چنین نیتی در دل نداشتم که حاکم بر شما شوم، اما این کار از شما سرزد، و انجام یافت.
ای اهل عراق! آنچه که از شما سرزد، مرا بس است. مرا در دینم نفریبید، که من این امر «حکومت» را به معاویه واخواهم گذاشت.)
و در حدیث دیگری آمده است:
یزید بن اصم می‌گوید: امام حسن مجتبی علیه‌السلام را دیدم که برخی نامه‌ها را (به خاطر وجود نام خدا و آیات قرآن در آن‌ها) در آب و رنگ از بین می‌برد به آن حضرت عرض کردم: این نامه‌ها از کجا رسیده است؟.
قال علیه‌السلام:
من العراق، من عند قوم لا یقصرون عن باطل و لا یرجعون الی حق اما انی لست أخشاهم علی نفسی و لکنی أخشاهم علی ذاک. و أشار الی الحسین علیه‌السلام. [5] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(این نامه‌ها از عراق [به دستم رسیده است] از نزد مردمی که از باطل فروگزار نکرده و به سوی حق باز نمی‌آیند. ولی من، از آنها بر خود بیمناک نیستم، بلکه از آنها بر این [اشاره به حسین علیه‌السلام] بیمناکم.
و در حدیث دیگر آمده است: پس از وقوع صلح بین امام حسن علیه‌السلام و معاویه؛ امام حسن علیه‌السلام خطبه‌ای خواند و به اهل عراق فرمود:

قال علیه‌السلام:
یا اهل العراق! انه سخی بنفسی عنکم ثلاث: قتلکم لأبی و طعنکم ایای و انتهابکم متاعی. [6] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم عراق! من به خاطر سه کارتان از شما بیزارم، اول آنکه شما پدرم را کشتید، دوم آن که به من حمله کردید. سوم آن که اموال مرا غارت کردید.)
و در حدیث دیگری آمده است:
پس از آن که در مداین برخی عناصر از لشکر امام حسن علیه‌السلام او را مورد حمله‌ی مسلحانه قرار دادند، اموالش را غارت کردند و به آن حضرت ضربتی زهرآلوده زدند، امام در قصر سفید کسری توقف نمود و خطاب به مردم عراق فرمود:
قال علیه‌السلام:
علیکم لعنة الله من أهل قریة فقد علمت أنه لا خیر فیکم، قتلتم أبی بالأمس، و الیوم تفعلون بی هذا!. [7] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(نفرین خدا بر شهروندی چون شما باد. از طرف اهل قریه دانستم که خیری در شما نیست. دیروز پدرم را کشتید و امروزه با من چنین می‌کنید.)
در حدیث دیگری آمده است: پس از ضربت زدن جراح بن اسد به ران امام حسن علیه‌السلام در مداین امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
قتلتم أبی بالأمس و وثبتم علی الیوم تریدون قتلی زهدا فی العادلین و رغبة فی القاسطین، و الله لتعلمن نبأه بعد حین. [8] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(دیروز پدرم را کشتید و امروزه بر من هجوم می‌آورید تا از دادگران «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» دوری کنید و به ستم‌گران «قاسطین لقب معاویه و یاران او در جنگ صفین است.» روی خوش نشان دهید. به خدا قسم پس از مدتی اثر آن را خواهید دید.)
و در حدیث دیگری آمده است: معاویه به عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجر بن حارث و شبث بن ربعی پیغام داد که اگر امام حسن علیه‌السلام را بکشید 200 هزار درهم پول، یکی از لشکرهای شام و یکی از دختران خود را به شما می‌دهم.
امام حسن مجتبی علیه‌السلام وقتی از این موضوع خبردار شد، زره پوشید و آنان موفق نشدند، ولی در ساباط مداین کسی به آن حضرت با خنجر حمله کرد و ران او را زخمی نمود....
امام علیه‌السلام خطاب به آنان فرمود:

قال علیه‌السلام:
ویلکم والله ان معاویة لا یفی لأحد منکم بما ضمنه فی قتلی و أنی أظن انی ان وضعت یدی فی یده فأسالمه لم یترکنی ادین لدین جدی صلی الله علیه و آله و سلم و انی أقدر أن أعبد الله وحدی، و لکنی کأنی أنظر الی أبنائکم واقفین علی أبواب أبنائهم، یستسقونهم و یستطعمونهم، بما جعله الله لهم فلا یسقون و لا یطعمون فبعدا و سحقا لما کسبته أیدیکم و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون، فجعلوا یعتذرون بما لا عذر لهم فیه. [9] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وای بر شما، سوگند به خدا که معاویه از آنچه را که برای کشتن من به شما تعهد کرده است، به هیچ کدامتان چیزی نخواهد داد و من بر این گمانم که اگر دست در دست او بگذارم و با او دمساز شوم، مرا وانخواهد گذاشت که به روش جدم رفتار کنم و البته من به تنهایی می‌توانم خدا را عبادت کنم.
ولی چنان است که به فرزندانتان می‌نگرم که بر در خانه‌ی فرزندان آنها ایستاده و از آنها آب و خوراکی را می‌طلبند که خدا برای آنها قرار داده بود و آنان نه آب می‌دهند و نه خوراک پس نفرین و مرگ باد بر آنچه که شما به چنگ آورده‌اید و ستم‌گران به زودی خواهند دانست که به چه بد فرجامی دچار خواهند شد. «راوی می‌گوید: آنان شروع به عذر از آنچه که قابل معذرت نیست کردند و عذرهای بدتر از گناه آورده‌اند».)
و در حدیث دیگر آمده است:
امام حسن علیه‌السلام پس از روشن شدن بی‌وفایی یاران، بزرگان از اصحاب خود را جمع نموده و به آنان فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا اهل العراق لو لم تذهل نفسی عنکم الا لثلاث خصال لذهلت لقتلکم أبی و مطعنکم بغلتی (بطنی خ ل) و انتهابکم ثقلی أو قال: ردایی عن عاتقی و انکم قد بایعتمونی علی أن تسالموا من سالمت و تحاربوا من حاربت و أنی قد بایعت معاویة فاسمعوا له و أطیعوا. [10] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای اهل عراق! اگر تاکنون از شما متنفر نبودم، اکنون به خاطر سه خصلت از شما متنفر گشته‌ام. اول: کشتن پدرم و دوم: زخمی کردن قاطرم (شکم مرا زخم زدید خ ل) و سوم: غارت کردن اثاثیه‌ام، یا آن که فرمود: ردایم را از گردنم کشیدید و شما با من بیعت کردید که با هر کس که صلح کنم، صلح کنید و با هر کس که با من می‌جنگد، بجنگید و بدانید که من با معاویه بیعت کردم، پس به حرف‌های او گوش داده و فرمان او را اطاعت کنید.)
و در حدیث دیگری در زمینه‌ی نکوهش از کوفیان به هنگام شهادت آمده است: امام حسن علیه‌السلام به هنگام شهادت نیز به کسی که سخن از

صلح گفته و از آن انتقاد کرده بود فرمود:
قال علیه‌السلام:
و الله ما سلمت الأمر الیه الا أنی لم أجد أنصارا، و لو وجدت أنصارا لقاتلته لیلی و نهاری حتی یحکم الله بینی و بینه، و لکنی عرفت أهل الکوفة و بلوتهم و لا یصلح لی منهم ما کان فاسدا، انهم لا وفاء لهم و لا ذمة فی قول و لا فعل انهم لمختلفون و یقولون لنا: ان قلوبهم معنا و ان سیوفهم لمشهورة علینا.
قاله و هو یکلمنی اذ تنخع الدم فدعا بطست فحمل من بین یدیه ملآنا مما خرج من جوفه من الدم... ما هذا یابن رسول الله انی لأراک وجعا؟. قال علیه‌السلام:
أجل دس الی هذا الطاغیة من سقانی سما فقد وقع علی کبدی و هو یخرج قطعا کما تری. قلت أفلا تداوی. قال علیه‌السلام: قد سقانی مرتین و هذه الثانیة لا أجد لها دواء، و لقد رقی الی: أنه کتب الی ملک الروم یسأله أن یوجه الیه من السم القتال شربة، فکتب الیه ملک الروم: انه لا یصلح لنا فی دیننا أن نعین علی قتل من لا یقاتلنا فکتب الیه ان هذا ابن الرجل الذی خرج بأرض تهامة، و قد خرج یطلب ملک أبیه و أنا أرید أن أدس الیه من یسقیه ذلک فاریح العباد و البلاد منه، و وجه الیه بهدایا و ألطاف فوجه الیه ملک الروم بهذه الشربة التی دس فیها فسقیتها و اشترط علیه فی ذلک شروطا. [11] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سوگند به خدا که من کار را به او «معاویه» نسپردم، مگر آن که یارانی نیافتم و اگر یاورانی می‌داشتم، شب و روزم را با او می‌جنگیدم تا خداوند میان من و او حکم کند، ولی من کوفیان را شناختم و آزمودم و برای اصلاح مفاسد اجتماعی به کار من نیاید و همانا که آنان را وفاء نبوده و پایداری در حرف و عمل ندارند و آنان همواره با یکدیگر اختلاف داشته و به ما می‌گویند که دل‌هاشان با ما هست و لی شمشیرهایشان همواره به روی ما آخته است.
راوی گوید: ایشان با من صحبت می‌کرد که خون از دهان ایشان جاری شد طشتی خواست و [عرض کردم] یا ابن رسول الله این چیست؟ من احساس می‌کنم شما بیمار هستید!. فرمود: بله، این گردن‌کش [معاویه] آن را که به من زهر نوشاند، تحریک کرد و زهر بر جگرم اثر گذاشت و همچنان که می‌بینی، پاره پاره برون می‌ریزد. عرض کردم: آیا مداوا نمی‌کنی؟.
فرمود: دوبار به من زهر نوشانده و این بار برای آن دارویی نمی‌یابم و به من گزارش شده است که وی به پادشاه روم نامه نوشته و درخواست کرده که از زهر کشنده جرعه‌ای برایش فرستد و پادشاه روم به او نوشت

ما در دین خود حق نداریم به جنگ کسی که با ما نمی‌جنگد، برویم و یا دشمنش را علیه او یاری دهیم. معاویه در پاسخ او نوشت:
این پسر همان مردی است که در سرزمین تهامه ظاهر شده اشت و به طلب سلطنت پدرش خروج کرده است و من در نظر دارم این زهر را برای کسی که به وی خواهد نوشاند، ارسال کنم و مردم و سرزمین‌ها را از وی راحت کنم و البته هدایا و وعده‌هایی برای پادشاه روم ارسال نمود و پادشاه روم آن شربت زهرآلود را ارسال کرد که معاویه برای آن نقشه کشیده بود و من آن را نوشیدم و پادشاه روم در این باره با او «معاویه» شروطی را مطرح کرده بود.)

پی نوشت ها:
[1] امام حسن علیه‌السلام، چونان پدر بزرگوارش مردم عراق بخصوص کوفیان را بارها مورد نکوهش و سرزنش قرار دادند. دلیل عمده‌ی نکوهش امام حسن علیه‌السلام از کوفیان، بی‌وفایی آنان نسبت به امام علی علیه‌السلام و نیز بعد از شهادت آن حضرت نسبت به خودش بود. همان‌ها که به سبب تسلیم شدن گروه گروه به معاویه، سبب پیدایش صلح با معاویه شدند هم آنان زبان به طعنه یا سرزنش امام علیه‌السلام می‌گشودند که امام حسن علیه‌السلام در پاسخ آنان را نکوهش نموده و حتی آنان را بدتر از معاویه لقب داده است. البته دلایل دیگری نیز در همین احادیث مورد بحث برای نکوهش از اهل عراق وجود دارد.
[2] اشاره به آیه‌ی 32 سوره‌ی روم که می‌فرماید: و لا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون. از مشرکین نباشید! از کسانی که در دین خود تفرقه و اختلاف کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند و هر گروهی به آنچه در نزد اوست شادمان است.
[3] تذکرة الخواص، ص 181.
[4] الفتوح ابن‌اعثم کوفی، ج 4، ص 291.
[5] مستدرک الوسایل، ج 8، ص 436، ح 1/9922.
[6] 1- تاریخ ابن‌خلدون، ج 2، ص 649.
2- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص 183، ح 308 و 309 - و - ص 173 و ص 183، ح 294 و 295.
3- تاریخ طبری، حوادث سال 41 ص 168.
4- تجارب الأمم، ج 1، ص 388.
5- جواهر المطالب، ج 2، ص 197 به نقل از المعجم الکبیر، ج 3، ص 96، ح 232.
6- کامل ابن‌اثیر، ج 3، ص 272.

7- مجالس السنية، سید محسن امین، ج 2، ص 262.
8- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، عطاردی، ص 353، ح 34 و 356، ح 37.
[7] 1 تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 34.
2- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص 176، ح 298.
[8] احقاق الحق، ج 11، ص 160 به نقل از کتاب تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس نفیس، ج 2، ص 289 ط. الوهبیة مصر.
[9] 1- المسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 295.
2- بحارالأنوار، ج 44، ص 33، ح 1.
3- علل الشرایع، ج 1، ص 259، ب 160.
[10] 1- تاریخ بغداد، ج 1، ص 139، ح 2.
2- تاریخ دمشق ابن‌منظور، ج 7، ص 36.
3- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام) ص 183، ح 308 و 309.
4- تاریخ طبری، ج 3، ص 165.
5- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 357، ح 40 و ص 353، ح 34.
[11] 1- احتجاج، ج 2، ص 71، ح 159 به نقل از عوالم، ج 16، ص 281.
2- بحارالأنوار، ج 44، ص 147، ح 14.
3- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، مجلسی، ص 462، ب 4، فصل 6.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 641، ح 11.
5- منتهی الآمال ج 1، ص 169.
6- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 168. و ص 241 و ص 195.

ناخشنودی علی(ع) از امت قبل از شهادت

امام حسن علیه‌السلام قبل از شهادت علی علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
کانت البارحة لیلة بدر، و کان امیرالمؤمنین علیه‌السلام یوقظ اهله للصلاة، حتی کان فی وجه الصبح، فخفق خفقة، ثم انتبه فنادی: یا حسن. قلت لبیک. قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد اقبل، فشکوت الیه ما لقیت من امته من اللأود و اللدد. فقال لی: یا علی ادع الله علیهم. فقلت: اللهم ابدلنی بهم من هو خیر لی منهم، و ابدلهم بی من هو شر لهم منی، ثم خرج فکان من امره ما کان. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(دیشب شب بدر بود. و امیرمؤمنان، همواره فرزندان خود را برای نماز بیدار می‌کرد تا سپیده دم شد. در این هنگام چرتی او را فراگرفت و سپس بیدار شد و صدا کرد: حسن! عرض کردم: لبیک. فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که رو به سوی من می‌آمد.
من نسبت به آن دشمنی و محنت‌ها و سختی‌هایی را که از امتش دیده بودم به او شکایت کردم و ایشان فرمود: ای علی بر آنها نفرین کن. گفتم، بارخدایا! آنان را از من بگیر و بهتر از آنان را به من عنایت فرما و مرا از آنان بگیر و بدتر از من را بر آنان مسلط کن. و سپس از خانه خارج شد و کار ایشان به آنجا رسید که شهید شد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] 1- الاستیعاب، ج 3، ص 221، حرف العین.
2- الکامل (ابن‌اثیر) ج 3، ص 255.
3- انساب الأشراف، ج 2، ص 495، ح 529.
4- أسد الغابه، ج 4، ص 37.
5- تاریخ دمشق (ترجمة الامام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ج 3، ص 360 و 359، ح 1416 و 1417).
6- شرح الأخبار فی فضایل الأئمة الاطهار علیهم‌السلام، ج 2، ص 451، ح 81.
7- طبقات الکبری (ابن‌سعد) ج 3، ص 21 و 22.
8- مجمع الزواید، ج 9، ص 138.
9- مقاتل الطالبین، ص 59.
[2] این روایت با متن خطبه‌ی 70 نهج‌البلاغه تشابه زیادی دارد.

نکوهش از عمروعاص

ابن‌ابی‌الحدید از مدائنی نقل کرده است: عمروعاص به هنگام طواف، با امام حسن علیه‌السلام برخورد کرد و خطاب به آن حضرت گفت: ای حسن! گمان داری که دین جز با تو و پدرت برقرار نخواهد بود؟ دیدی که الان با معاویه دین پایدار است. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان لأهل النار لعلامات یعرفون بها، الحادا لأولیاء الله و موالاة لأعداء الله، و الله انک لتعلم أن علیا لم یرتب فی الدین و لم یشک فی الله ساعة و لا طرفة عین قط و أیم الله لتنتهین یابن ام عمرو أو لأنفذن حضنیک بنوافد أشد من القعضبیة، فایاک و التهجم علی فانی من قد عرفت لست بضعیف الغمزة، و لا هش المشاشة و لا مریء المأکلة و انی من قریش کواسطة القلادة یعرف حسبی و لا ادعی لغیر أبی و أنت من تعلم و یعلم الناس تحاکمت فیک رجال قریش فغلب علیک جزارها ألأمهم حسبا و أعظمهم لؤما، فایاک عنی فانک رجس و نحن أهل بیت الطهارة، أذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهیرا. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(دوزخیان را نشانه‌هایی است که بدان شناخته می‌شوند، که عبارت است از دشمنی با دوستان خدا و دوستی با دشمنان خدا. و سوگند به خدا که تو خوب می‌دانی، علی هرگز در دین دچار دودلی نگردید و حتی لحظه‌ای، و به یک قدر چشم به هم زدنی هرگز در وجود خدا تردید ننمود.

سوگند به خدا که ای بچه‌ی مادر عمرو یا تمام می‌کنی و یا آن که پهلوهایت را به براهینی سخت‌تر از پولاد پر کنم. پس، از حمله به من خودداری کن چه آن که من همانم که شناخته‌ای و من نه سر به زیرم و نه نرم اندامم و نه تن پرور و شکم پرست و از قریش، به جایگاهی هستم که گردن‌بند بر سینه بدرخشد.

نژادم شناخته و بر غیر پدرم نامیده نشوم و تو همانی که خود دانی و مردم نیز می‌دانند و درباره‌ی [اینکه] تو [فرزند کیستی] مردان قریش بحث فراوان کردند و عاقبت قصاب آنان و پست‌ترین آنان از نظر نژاد و بزرگ‌ترین آنان از نظر ننگ و عار در ادعای پدری برای تو بر دیگران غلبه کرد. از من دور شو که تو پلیدی و ما خاندان طهارتیم و خدا از ما پلشتی را زدود و به طهارتی ویژه پاکیزه مان کرده است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 225، به نقل از المحاسن و المساوی، للبیهقی، ص 86، ط. بیروت.

2- بحارالأنوار، ج 44، ص 102، ح 9.

3- شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 27.

4- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 400.

نامعلوم بودن پدر عمروعاص

پس از یک سخنرانی امام حسن علیه‌السلام در حضور معاویه عمروعاص نزد امام حسن علیه‌السلام آمد که اعتراض کند.
قال علیه‌السلام:
أما أنت فقد اختلف فیک رجلان رجل من قریش و رجل من اهل المدینة فادعیاک فلا أدری أیهما أبوک. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(مگر تو همان شخص نیستی که دو مرد درباره‌ی تو به کشمش پرداختند؟ مردی از قریش و مردی از اهالی مدینه و هر دو مدعی پدری تو شدند و معلوم نشد کدام‌شان پدر توست.)

پی نوشت ها:
[1] تاریخ اسلام ذهبی، حوادث 60 - 41، ص 36.

نامه‌ای به عمروعاص

به امام حسن علیه‌السلام خبر رسید که عمروعاص در مصر، بالای منبر از حضرت علی علیه‌السلام بدگویی می‌کند. امام حسن علیه‌السلام طی نامه‌ای به او نوشت:
قال علیه‌السلام:
من الحسن بن علی الی عمرو بن العاص، أما بعد، فقد بلغنی أنک تقوم علی منبر مصر علی عتو ال فرعون و زینة آل قارون و سیماء أبی‌جهل تنتقص علیا، و لعمری لقد أوترت غیر قوسک و رمیت غیر غرضک و ما أنت الا کمن یقدح فی صفاة فی بهیم أسود، فرکبت مرکبا صعبا، و علوت عقبة کؤودا، فکنت کالباحث عن المدیة لحتفه.
یابن جزار قریش، لیس لک سهم فی أبیات سؤددها، و لا عائذ بأفنیة مجدها، و لا بفالج قداحها لا أحسبک تحط بما تذکره غیر قدرک الحقیر و نسبک الدخیل و نفسک الدنیئة الحقیرة التی آثرت الباطل علی الحق، و قنعت بالشبع و الدنی من الحطام الفانی، لقد مقتک الله، فأبشر بسخطه و ألیم عذابه و جزاء ما کسبت یداک، و ما الله بظلام للعبید. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(از حسن بن علی به عمروعاص. اما بعد از حمد و سپاس خداوند:
به من خبر رسیده است که تو در گردن‌کشی آل فرعون و لباس آل قارون و سیمای ابوجهل بر فراز منبر مصر ایستاده و مذمت علی می‌گویی. سوگند به جانم که تو کشیده‌ای کمان خویش را و تیر افکنده‌ای، اما نه بر هدف خویش و تو نیستی مگر کسی که در تاریکی ناپیدا در سنگ خارا سوراخ ایجاد کند و تو سوار مرکبی چموش گشته‌ای و بر فراز صخره‌ای غیر قابل فتح ایستاده‌ای چونان کسی هستی که دنبال دشنه می‌گردد تا خویشتن را بکشد.
تو را ای پسر قصاب قریش، در خانه‌های سروری آن جایی نیست و بر درگاه شکوه آن تو را پناهی نباشد و بر افتخارات آن تو را دسترسی امکان ندارد و تو را گمان ندارم که بدانچه که فکر می‌کنی برسی جز آن شخصیت حقیرت و نژاد بیگانه و نفس پست و بی‌مقدارت که باطل را بر حق برگزیده و تنها به سیر کردن شکم خود و به دست آوردن خوراکی‌های بی‌ارزش دنیا قانع شده است. خداوند تو را از چشم خود انداخته و به شدت دشمن توست، پس تو را بشارت باد به خشم او و عذاب دردناک او و پاداش آنچه که خود فراهم کرده‌ای و خداوند به بندگان ظلم نمی‌کند.)

پی نوشت ها:
[1] التشریف بالمنن، ص 385.

نیاز انسان به عمل صالح در آخرت

امام حسن علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی 266 سوره‌ی بقره درباره‌ی ضرب المثلی که نیاز انسان به عمل صالح را بیان می‌کند، فرمود:
قال علیه‌السلام:
هذا مثل قل و الله من یعقله من الناس، شیخ کبیر ضعف جسمه و کثر صبیانه أفقر ما کان الی جنته، و ان أحدکم و الله أفقر ما یکون الی عمله اذا انقطعت عنه الدنیا. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(این مثلی است که به خدا سوگند کم هستند انسان‌هایی که آن را بفهمند. پیرمردی کهنسال که تنش ناتوان گشته و کودکانش افزون گشته بیش از پیش به بهشت خود نیازمند است و همانا سوگند به خدا هر یک از شماها وقتی که دنیا از وی رو گرداند، نیازمند به عمل خود خواهد بود.)

پی نوشت ها:
[1] تفسیر کشاف، ج 1، ص 395.

نشانه فرومایگی

هر گروهی با نشانه‌های خاصی شناخته می‌شوند. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی نشانه‌ی فرومایگان فرمود:

قال علیه‌السلام: اللؤم أن لا تشکر النعمة. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (پستی آن است که سپاس گزار نعمت نباشی.)

پی نوشت ها:

[1] 1- المجالس السنیة، ج 2، ص 245.

2- بحارالأنوار، ج 75، ص 105، ذیل ح 4.

3- تحف العقول، ص 233.

4- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 713، ح 5.

5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 126.

نکوهش از مروان بن حکم

امام حسن علیه‌السلام وارد مجلس معاویه شد، دید مروان و عمروعاص هم در نزد او هستند. مروان پیش دستی کرده بر امام حسن علیه‌السلام تعریضی زده و اهانت کرد.
قال علیه‌السلام:
ویلک یا مروان لقد تقلدت مقالید العار فی الحروب عند مشاهدتها، و المخاذلة عند مخالطتها، هبلتک امک. لنا الحجج البوالغ، و لنا علیکم ان شکرتم النعم السوابغ. ندعوکم الی النجاة و تدعوننا الی النار، فشتان بین المنزلتین، تفتخر ببنی امیة و تزعم أنهم صبر فی الحرب، اسد عند اللقاء، ثکلتک الثواکل اولئک البهالیل السادة و الحماة الذادة، و الکرام القادة،
بنو عبد المطلب أما و الله لقد رأیتهم أنت و جمیع من فی المجلس ما هالتهم الأهوال، و لا حادوا عن الأبطال، کالليوث الضارية الباسلة الحنقة، فعندها ولیت هاربا و اخذت أسیرا، فقلدت قومک العار، لأنک فی الحروب خوار، أتهرق دمی فهلا أهرقت دم من وثب علی عثمان فی الدار فذبحه کما یذبح الحمل، و أنت تثغو ثغاء النعجة و تنادی بالویل و الثبور کالمرأة الوکعاء، ما دافعت عنه بسهم، و لا منعت دونه بحرب، قد ارتعدت فرائصک، و غشی بصرک، و استغثت کما یستغیث العبد بربه، فأنجیتک من القتل،
ثم جعلت تبحث عن دمی و تحض عن قتلی، و لو رام ذلک معاوية معک لذبح کما ذبح ابن عفان و أنت معه أقصر یدا، و أضیق باعا، و أجبن قلبا من أن تجسر علی ذلک ثم نزعم أنی ابتلیت بحلم معاوية، أما و الله لهو أعرف بشأنه و أشکر لنا اذ ولیناه هذا الأمر، فمتی بداله فلا یغضین جفنه علی القذی معک،
فو الله لأعنفن أهل الشام بجیش یضیق فضاؤه و یستأصل فرسانه، ثم لا ینفعک عند ذلک الروغان و الهرب و لا تنتفع بتدریجک الکلام، فنحن من لا یجهل آباؤنا الکرام القدماء الأکابر، و فروعنا السادة الأخیار الأفاضل، انطق ان کنت صادقا. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وای بر تو ای مروان! تو آویزه‌های عار را به هنگام مشاهده‌ی جنگ‌ها، بر خویش آویخته‌ای و به هنگام درگیر شدن با آن، تنهایش می‌گذاری. مادرت عزادارت گردد. حجت‌های رسا از آن ماست و ما را بر شما در صورتی که تشکر کنید نعمت‌های فراوان است. ما شما را به نجات می‌خوانیم و شما ما را به آتش، میان این دو جایگاه چقدر فاصله است؟.
تو به بنی‌امیه افتخار می‌کنی و گمان داری که آنان به هنگام جنگ پایمردند، و به هنگام درگیری شیرند. نوحه‌گران بر تو گریه کنند. آنان فرزندان

عبدالمطلب سروران بزرگوار و حامیان دلاور و سروران گرانمایه‌اند. سوگند به خدا که تو و همه‌ی آنان که در این مجلس حضور دارند، از فرزندان عبدالمطلب این توان و قدرت را مشاهده کرده‌اید. که هرگز موقعیت‌ها هراسانشان نکرده است. و هرگز از قهرمانان گریزان نبوده‌اند. چون شیران؛ غران بودند و حمله‌ور و درنده [پیش آمدند] و در آن زمان بود که تو با عقب نشینی پا به فرار گذاشته و به عنوان اسیر دستگیر شدی و برای قومت عار به همراه آوردی زیرا تو در جنگ‌ها ناتوانی.
آیا این تو هستی که می‌خواهی خونم را بریزی؟ پس چرا خون آن را که در خانه بر عثمان حمله برد و او را چون بره سر برید نریختی؟ در حالی که تو همچون گوسفندان بع بع می‌کردی و چون زن مصیبت زده ناله و افغان سر داده بودی و از او «عثماان» نه به تیری دفاع کردی و نه به درگیری از وی حمایت نمودی. اندامت به لرزه افتاده بود و چشمانت تیره و تار گشته بود و چون ناله‌ی بردگان نزد صاحبانشان لابه می‌کردی و من تو را از کشته شدن نجات دادم!
اکنون چنان شد که تو در پی ریختن خون منی و بر قتل من تحریک می‌کنی؟! و اگر چنانچه معاویه نیز همداستان تو در آن خانه بود همچنان که سر عثمان به باد رفت، او نیز سر بر باد می‌داد و تو با او، کوتاه دست‌تر و تنگ بخشش‌تر و بزدل‌تر از آن بودی که بدین کار جرأت داشته باشی و تازه خیال می‌کنی که من به بردباری معاویه مورد امتحان قرار گرفته‌ام.
سوگند به خدا که او «معاویه» به منزلت خود آگاه‌تر بوده و سپاسگزارتر است نسبت به ما از دیگران از اینکه خود می‌داند با اینکه لیاقت نداشت، اما ما به ملاحظات گوناگون حکومت را رها کرده و به او واگذاشته‌ایم و اگر زمانی از اینکه بر جایگاهی که حق او نیست تکیه زده است، پشیمان شود و تصمیم بگیرد خلافت را رها کند و آن را به ما واگذارد، هرگز چشم به آلوده شدن با تو نخواهد داشت «اگر معاویه روزی هدایت شود از معاشرت با عنصر پلیدی همانند تو دوری می‌کند.»
پس سوگند به خدا که اگر بعد از کنار رفتن معاویه تو بخواهی زمام ریاست اهل شام را به دست گیری، من اهل شام را با لشگری که آسمانش را تیره و تار کند و سوارانش را درمانده سازد پایمال خواهم ساخت. در آن زمان دیگر ترفند و فرار سودی به حال تو نخواهد داشت و با نرمگویی خود به جایی نخواهی رسید و ما کسانی هستیم که نه پدران بزرگوار و پیشتازان بزرگمان ناشناس هستند و نه فرزندان سالار و گزیده و برترمان، در صورتی که راست می‌گویی، سخن بگو.)
عمروعاص گفت: آن دشنام بی‌جایی بود و این پاسخ درستی. معاویه گفت: ای مروان به تو نگفتم که با حسن بن علی (علیهم‌السلام) سخن ناروا مگو! او چهار چیز دارد که تو نداری. پدری دارد (علی علیه‌السلام) که تو نداری.

خود مثل او نیستی و تو پسر مطرود پیامبری، ولی او پسر پیامبر بزرگوار خداست.

پی نوشت ها:

[1] احقاق الحق، ج 11، ص 222 و 223.

نکوهش از جنگ طلبی معاویه

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام معاویه جاسوس‌هایی به کوفه و بصره فرستاد تا امر حکومت امام حسن علیه‌السلام را تباه کنند. امام دستور داد جاسوسان را دستگیر نموده و گردن زدند. پس از آن برای معاویه نامه‌ای نوشت:

قال علیه‌السلام:

اما بعد فانک دسست الرجال للاحتیال و الاغتیال و أرصدت العیون کأنک تحب اللقاء، و ما أشک فی ذلک فتوقعه انشاء الله و بلغنی أنک شمت به ذو الحجی و انما مثلک فی ذلک کما قال الاول:

فقل للذی یبغی خلاف الذی مضی

تزود لأخری مثلها فکان قد

فانا و من قدمات منا لکالذی

یروح فیمسی فی المبیت لیغتدی. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(اما بعد! تو نفرات خود را برای فتنه‌گری و ترور اعزام می‌کنی و جاسوس گماشته‌ای و به نظر می‌رسد که خواهان درگیری هستی و من تردیدی در این ندارم و به یاری خدا شاهد آن خواهی بود... شنیده‌ام که تو بدان وسیله خردمندان را شماتت کرده‌ای و حکایت تو در این باره مثل آن کسی است که بگوید: پس بدان هر کس آرزوی خلاف آنچه که انجام یافته است را دارد، برای همتای دیگر آن خود را آماده کن که کار از کار گذشته. ما و هر کس از ما مرده است، مانند کسی است که می‌رود و شب را در خوابگاه سر می‌کند تا ناشتایی کند.)

پی نوشت ها:

[1] 1- ارشاد مفید، ص 189.

2- بحارالأنوار، ج 44، ص 45.

3- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 430.

4- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 31.

5- کشف الغمة، ج 2، ص 110.

6- مجالس السنیة، ج 2، ص 257.

7- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 301، ح 4. و ص 323، ح 15، و ص 330.

8- مقاصد الطالبين، ص 63.
9- موسوعة المصطفى و العترة، ج 5، ص 199.

نامه امام حسن به معاویه قبل از صلح

پس از روشن شدن بی‌وفایی یاران امام حسن علیه‌السلام آن حضرت نامه‌ای به عنوان پذیرش صلح به معاویه نوشت، و در آن شرایطی را برای صلح معین کرد و آن نامه این است:

قال علیه‌السلام:

أما بعد فان خطبی انتهی الی الیأس من حق احییه و باطل امیته و خطبک خطب من انتهی الی مراده و اننی اعتزل هذا الأمر و اخلیه لک و ان کان خلیتی ایاه شرا لک فی معادک و لی شروط اشترطها لا تبهظنک ان وفیت لی بها بعهد و لا تخف ان غدرت (و کتب الشروط فی کتاب آخر فیه یمنیه بالوفاء و ترک الغدر) و ستندم یا معاویة کما ندم غیرک ممن نهض فی الباطل أو قعد عن الحق حین لم ینفع الندم، و السلام. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(اما بعد از حمد و ثنای الهی، موقعیت من به آنجا رسیده که از اینکه حقی را بر پای داشته و باطلی را بمیرانم مأیوس شده‌ام. و موقعیت تو موقعیت کسی است که به مرادش دست یافته است. و من از این کار کناره گرفته و آن را برای تو وا می‌گذارم.

هر چند واگذاری من، در قیامت برایت شر خواهد شد. و مرا شروطی است که اگر به آنها عمل کنی تو را سخت نیاید و اگر حیله‌گری پیشه کنی، سبکبارت نکند، (و شرایط را طی نامه‌ای دیگر برشمرد، که در آن آرزوی عمل و ترک مکر از سوی وی را داشت.) و ای معاویه، به زودی چون کسی که برای باطل به پاخاست و از حق فرو نشست پشیمان خواهی شد، زمانی که پشیمانی سودی ندارد. با درود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 44، ص 34، ح 1.

2- علل الشرایع، ج 1، ص 260، ب 16.

نکوهش از پیروان معاویه

امام حسن علیه‌السلام خطاب به حبیب بن مسلمة فهری که از پیروان و همراهان نزدیک معاویه شده بود، فرمود:
قال علیه‌السلام:
رب مسیر لک فی غیر طاعة... قال علیه‌السلام: بلی و لکنک أطعت معاویة علی دنیا قلیلة، فلئن [کان] قام بک فی دنیاک لقد قعد بک فی آخرتک فلو کنت اذا فعلت شرا قلت خیرا، کنت کما قال الله عزوجل: خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا، و لکنک کما قال: «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون.» [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(چه بسا راه‌هایی که تو در غیر اطاعت داری... (یعنی راهی که رفته‌ای، در غیر اطاعت الهی بوده است. «حبیب بن سلمه گفت: اما آن روزهایی که پیرو پدرت بودم، حتما نمی‌گویی در غیر اطاعت الهی بودم.»)
امام علیه‌السلام فرمود: درست است، آن روز بر باطل نبودی، ولی تو از معاویه به خاطر دنیایی اندک اطاعت کردی و او هر چند تو را در دنیایت به پیش برد، اما تو را در آخرتت فروخواهد نشاند. اگر تو آن گونه باشی که اگر شری انجام داده‌ای در برابرش خیری را هم بر زبان می‌راندی، و در برابر پیوستن به معاویه فضیلت‌های ما را هم در میان مردم بیان می‌کردی، مانند کسی بودی که خداوند بزرگ می‌فرماید: کارهای شایسته و کارهای بد را به هم آمیخته‌اند.
اما تو که مشمول این آیه‌ی قرآن می‌شدی، آن کسی هستی که خداوند در قرآن می‌فرماید هرگز، [آن گونه که آنها گمان می‌برند، نیست] بلکه دستاوردشان چون زنگاری بر دل‌هاشان نشسته است.).

پی نوشت ها:
[1] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 233 به نقل از الفنون.
2- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 18.
3- عقد الفرید، ج 4، ص 91.
4- کشف الغمة، ج 2، ص 151.
5- کنز الدقایق، ج 14، ص 183.
6- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 53، ح 21، و ص 398، ح 1 و 2.
7- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 24.
8- نثر الدرر، ج 1، ص 332، ب 4.

نشانه‌های مؤمن

هر چیزی در دنیا نشانه‌ای دارد. ایمان مؤمن هم نشانه‌هایی دارد که امام حسن علیه‌السلام با اشاره به برخی از نشانه‌های مؤمن، فرمود:

قال علیه‌السلام:

من عرف الله أحبه و من عرف الدنیا زهد فیها و المؤمن لا یلهوا حتی یغفل فاذا تفکر حزن. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر کس خدا را شناخت، او را دوست خواهد داشت و هر کس دنیا را شناخت در آن زهد پیشه کند و مؤمن به بازی نپردازد مبادا غافل شود و وقتی در خود اندیشه کند. محزون گردد.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام به هنگام ملاقات عبدالله جعفر خطاب به او فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا عبدالله کیف یکون المؤمن مؤمنا و هو یسخط قسمه و یحقر منزلته و الحاکم علیه الله و أنا الضامن لمن لم یهجس فی قلبه الا الرضا أن یدعو الله فیستجاب له. [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای عبدالله! مؤمن چگونه می‌تواند مؤمن باشد، در حالی که نسبت به قسمت خویش از روزی خشمناک است و جایگاه خود را خوار می‌شمارد، در حالی که داور او خداوند است. من ضامن آن کسی هستم که در دل او جز رضا خلجان نکند چنین شخصی هرگاه خدای را بخواند مستجاب شود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تنبیه الخواطر (مجموعة ورام) ج 1، ص 60.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 718، ح 41.

[2] 1- اصول کافی، ج 2، ص 62، ح 11.

2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 546، ح 1.

برای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام نشانه‌های حتمی و غیر حتمی در روایات ذکر شده است از جمله در این روایت امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی یکی از نشانه‌های ظهور آن حضرت فرمود:

قال علیه‌السلام:

یخرج بالری رجل ربعة أسمر مولی لبنی تمیم، کوسج یقال له: شعیب بن صالح فی اربعة الاف ثیابهم بیض و رایاتهم سود یکون مقدمة للمهدی لا یلقاه أحد الا قتله (فله.) [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(مردی از منطقه‌ی ری خروج می‌کند با قدی متوسط، گندمگون و آزاد شده‌ی بنی‌تمیم و کوسه نیز هست و به او شعیب بن صالح گویند و به همراه چهار هزار نفر که لباسشان سپید باشد و پرچم‌هاشان سیاه و آمدن آنها مقدمه‌ی ظهور مهدی «عج» آل محمد علیهم‌السلام است. کسی با او رو در رو نشود، مگر آن که به دست او کشته شود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- الملاحم و الفتن، ص 119 (به نقل از الفتن ج 1، ص 897 / 311).

2- یوم الخلاص، ص 561 (به نقل از الحاوی للفتاوی، ج 2، ص 139).

ارزش اقتصادی نخل و درخت کاری
یکی از باارزشترین کارها درخت کاری است. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی ارزش اقتصادی و ضرورت شکرگزاری آن فرمود:
قال علیه‌السلام:
النخل و الشجر برکة علی أهله و علی عقبهم بعدهم اذا کانوا لله شاکرین. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(نخل و درخت برای خانواده [درختکار] برکت است و برای بازماندگان پس از آنان اگر که شکرگزار خداوند باشند، نیز برکت است.)

پی نوشت ها:
[1] کنز العمال، ج 12، ص 339، ح 35306.

نکوهش خدا از یهود

امام حسن عسکری علیه‌السلام از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه‌ی «قل من کان عدوا لله و ملئکته و رسله و جبرییل» [1] «کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد «کافر است، و» خداوند دشمن کافران است.» فرموده‌اند:
قال علیه‌السلام:
ان الله تعالی ذم الیهود فی بغضهم لجبرییل الذی کان ینفذ قضاء الله تعالی فیهم بما یکرهون و ذمهم ایضا و ذم النواصب فی بغضهم لجبرییل و میکاییل و ملائکة الله النازلین لتأیید علی بن ابیطالب علیه‌السلام علی الکافرین حتی اذلهم بسیفه الصارم [القاطع]
فقال: قل یا محمد «من کان عدوا لجبرییل» من الیهود لدفعه عن بخت نصر ان یقتله دانیال من غیر ذنب کان جناه بخت نصر حتی بلغ کتاب الله فی الیهود اجله و احل بهم ما جری فی سابق علمه و من کان ایضا و عدوا لجبرییل من سایر الکافرین اعداء محمد و علی الناصبین لأن الله تعالی بعث جبرییل لعلی علیه‌السلام مؤیدا و له علی اعدائه ناصرا و من کان عدوا لجبرییل لمظاهرته محمدا و علیا علیه‌السلام و معاونته لهما و انفاذه لقضاء ربه عزوجل فی اهلاک اعدائه علی ید من یشاء من عباده. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خدای بزرگ یهودیان را به خاطر آن که جبرییل را دشمن می‌دارند، سرزنش می‌کند، زیرا جبرییل، فرمان خدای را درباره‌ی آنها، اجراء می‌کند که خوشایند آنان نیست. همچنین آنان را مجددا مورد نکوهش قرار داد. و نیز ناصبیان را به خاطر کینه‌ی آنها نسبت به جبرییل و میکاییل و فرشتگانی که تأییدیه فضیلت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را بر کافران [از آسمان] نازل کردند، مورد نکوهش قرار داد. همان ناصبی‌هایی که حضرت علی علیه‌السلام آنان را با تیغ بران خویش خوار و سرافکنده کرد.
[خداوند] به او فرمود: ای محمد بگو: هر کس که دشمن جبرییل باشد یعنی از یهودیان که جبرییل از بخت النصر حمایت کرد و نگذاشت دانیال وی را به خاطر جنایتی که مرتکب نشده است بکشد تا آنگاه که اجل خداوند و قرار سرنوشت الهی درباره‌ی یهودیان به سر آمد و آنچه که در علم نخستین خداوند نسبت به آن دستور صادر شده بود درباره‌ی آنان انجام داد.
و باز آن کس که دشمن جبرییل است از دیگر [اقشار] کافران ناصبی، دشمن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام است، زیرا خدای بزرگ جبرییل را به عنوان حمایت‌گر و تأیید کننده علی علیه‌السلام

گسیل داشت، و به یاری او [پیامبر] وی را یاور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر دشمنان او [پیامبر] قرار داد.
پس، آنان دشمن جبرییل هستند، به خاطر یاری کردن وی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام و همکاری کردن با آنها و اجرای فرمان پروردگارش در نابود کردن دشمنان خداوند به دست آن بندگان خداوند که خود اراده فرموده است.)

پی نوشت ها:
[1] آیه‌ی 98 سوره‌ی بقره.
[2] تفسیر برهان، ج 1، ص 133، ح 1.

روش سپاس گزاری از نعمت‌ها
یکی از وظایف مهم بندگان در برابر خداوند حمد و سپاس در برابر نعمت بی‌کران الهی است. از جمله مستحب است موقع سوار شدن بر وسیله‌ی نقلیه ابتدا حمد خدای بجا آورده شود و سپس آیات 13 و 14 سوره‌ی زخرف [1] خوانده شود. شخصی پس از سوار شدن بر مرکب فقط همین آیه را خواند، امام حسن علیه‌السلام به او فرمود:
قال علیه‌السلام:
أبهذا أمرتم؟. فقال: و بم أمرنا؟. قال علیه‌السلام: أن تذکروا نعمة ربکم، کان قد أغفل التحمید فنبهه علیه. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(آیا فقط به همین مقدار امر شدید؟ آن مرد گفت: پس به چه چیزی امر شدیم؟ امام علیه‌السلام فرمود: امر شدید که نعمت پروردگارتان را بیاد آورید و سپاس گویید. همان نعمت‌هایی که سپاس‌گویی راجع به آنها مورد غفلت قرار گرفته است، پس نفس خود را متوجه به آن نعمت‌ها کن.)
ممکن است جمله‌ی «کان قد أغفل...» از کلام امام حسن علیه‌السلام به این معنا باشد که ظاهرا آن مرد حمد و سپاس الهی را فراموش نموده و فقط به خواندن آیه‌ی 13 و 14 سوره‌ی زخرف اکتفا کرده بود که امام علیه‌السلام او را آگاه نمود.

پی نوشت ها:
[1] سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون.
[2] تفسیر کشاف، ج 3، ص 480.

بی‌تأثیر بودن نفاق در مقابل ایمان
در تفسیر آیه‌ی 105 سوره‌ی مائده که خداوند می‌فرماید: «لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم - اگر شما هدایت شده باشید، گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند».
امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: مقصود از گمراهان منافقانند که نفاقشان هیچ آسیبی به مؤمنان نخواهد رساند.
قال علیه‌السلام:
الحمد لله بها، و الحمد لله علیها، ما کان مؤمن فیما مضی و لا مؤمن فیما بقی الا و الی جنبه منافق یکره عمله. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خدای را سپاس هم به خاطر پاداش‌هایش که به بندگان می‌دهد و هم به خاطر کیفرهایش که چه در گذشته و چه در آینده هیچ مؤمنی وجود ندارد مگر اینکه در کنار وی منافقی باشد که از عمل این مؤمن ناخرسند باشد.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تفسیر قرآن العظیم، ج 2، ص 178.
2- تفسیر طبری، ج 7، ص 63.

نماز بی‌خاصیت

یکی از رهاوردهای ارزشمند نماز نهی از فحشاء و منکر است، اگر نمازی این خاصیت را نداشته باشد در حقیقت نماز نیست یا نمازی بی‌خاصیت است.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنکر فلیست صلاته بصلاة و هی و بال علیه. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(هر کس که نمازش او را از ارتکاب فحشاء و منکر باز ندارد، نمازش نماز نیست، بلکه خود وبالی است بر گردن او.)
شاعر در این زمینه می‌گوید:
این نماز از بی‌نمازی بدتر است
مایه‌ی قهر خدای اکبر است

پی نوشت ها:
[1] تفسیر کشاف، ج 3، ص 207.

نکوهش خدا از یهود

امام حسن عسکری علیه‌السلام از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه‌ی «قل من کان عدوا لله و ملئکته و رسله و جبرییل» [1] «کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد «کافر است، و» خداوند دشمن کافران است.» فرموده‌اند:
قال علیه‌السلام:
ان الله تعالی ذم الیهود فی بغضهم لجبرییل الذی کان ینفذ قضاء الله تعالی فیهم بما یکرهون و ذمهم ایضا و ذم النواصب فی بغضهم لجبرییل و میکاییل و ملائکة الله النازلین لتأیید علی بن ابیطالب علیه‌السلام علی الکافرین حتی اذلهم بسیفه الصارم [القاطع]
فقال: قل یا محمد «من کان عدوا لجبرییل» من الیهود لدفعه عن بخت نصر ان یقتله دانیال من غیر ذنب کان جناه بخت نصر حتی بلغ کتاب الله فی الیهود اجله و احل بهم ما جری فی سابق علمه و من کان ایضا و عدوا لجبرییل من سایر الکافرین اعداء محمد و علی الناصبین لأن الله تعالی بعث جبرییل لعلی علیه‌السلام مؤیدا و له علی اعدائه ناصرا و من کان عدوا لجبرییل لمظاهرته محمدا و علیا علیه‌السلام و معاونته لهما و انفاذه لقضاء ربه عزوجل فی اهلاک اعدائه علی ید من یشاء من عباده. [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خدای بزرگ یهودیان را به خاطر آن که جبرییل را دشمن می‌دارند، سرزنش می‌کند، زیرا جبرییل، فرمان خدای را درباره‌ی آنها، اجراء می‌کند که خوشایند آنان نیست. همچنین آنان را مجددا مورد نکوهش قرار داد. و نیز ناصبیان را به خاطر کینه‌ی آنها نسبت به جبرییل و میکاییل و فرشتگانی که تأییدیه فضیلت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را بر کافران [از آسمان] نازل کردند، مورد نکوهش قرار داد. همان ناصبی‌هایی که حضرت علی علیه‌السلام آنان را با تیغ بران خویش خوار و سرافکنده کرد.
[خداوند] به او فرمود: ای محمد بگو: هر کس که دشمن جبرییل باشد یعنی از یهودیان که جبرییل از بخت النصر حمایت کرد و نگذاشت دانیال وی را به خاطر جنایتی که مرتکب نشده است بکشد تا آنگاه که اجل خداوند و قرار سرنوشت الهی درباره‌ی یهودیان به سر آمد و آنچه که در علم نخستین خداوند نسبت به آن دستور صادر شده بود درباره‌ی آنان انجام داد.
و باز آن کس که دشمن جبرییل است از دیگر [اقشار] کافران ناصبی، دشمن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام است، زیرا خدای بزرگ جبرییل را به عنوان حمایت‌گر و تأیید کننده علی علیه‌السلام

گسیل داشت، و به یاری او [پیامبر] وی را یاور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر دشمنان او [پیامبر] قرار داد.
پس، آنان دشمن جبرییل هستند، به خاطر یاری کردن وی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام و همکاری کردن با آنها و اجرای فرمان پروردگارش در نابود کردن دشمنان خداوند به دست آن بندگان خداوند که خود اراده فرموده است.)

پی نوشت ها:
[1] آیه‌ی 98 سوره‌ی بقره.
[2] تفسیر برهان، ج 1، ص 133، ح 1.

واپسین لحظه غروب خورشید

در آخرین لحظات زندگی شریف امام مجتبی علیه‌السلام، برادر بزرگوارش حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام که در کنارش بود فرمود: ای برادر جان؛ می‌خواهم حال تو را در وقت احتضار بدانم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: تا زمانی که روح در بدن ما می‌باشد عقل از ما جدا نمی‌شود. - سکرات مرگ در ما اثر ندارد - پس دست خود را به دستم بده تا زمانی که فرشته مرگ را مشاهده کردم دست تو را می‌فشارم، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام دست خود را دست ایشان نهاد. بعد از اندک زمانی امام حسن علیه‌السلام دست برادر را فشار داد.
امام حسین علیه‌السلام که گوش خود را نزدیک دهانش برده بود شنید که می‌فرماید: آن فرشته به من می‌گوید بشارت باد تو را که حق تعالی از تو راضی است و جد بزرگوارت شفیع روز جزا می‌باشد [1] .
زهر جفا نمود تو را آب خوشگوار
از بس که تلخ کامی و بی‌تاب و پر تبی
از ساغر ازل نگرفته است تا ابد
چون ساغر تو هیچ ولی مقربی
آری بلا به مرتبه‌ی قرب اولیاست
واندر بساط قرب نبود از تو اقربی
گردون شود نگون و رخ مهر و مه سیاه
کافتاده در لحد، چو تو تابنده کوکبی
نشنیدم نشانی تیر ستم شود
جز نعش نازنین تو در هیچ مذهبی [2] .

پی نوشت ها:
[1] فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام: 281.
[2] دیوان مرحوم کمپانی: 126.

جناب کلینی رحمه الله با سند خود از محمد بن مسلم نقل کرده است:
از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود:چون احتضار حسن بن علی علیه‌السلام فرارسید، به حسین علیه‌السلام فرمود:برادرجان! من وصیتی به تو دارم، آن را پاس دار؛ چون از دنیا رفتم، تجهیزم کن و به مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا تجدید عهدی کنم، سپس به سوی مادرم - فاطمه علیهاالسلام - ببر، و آن گاه برگردان و در بقیع دفن کن و بدان که از کینه و دشمنی حمیراء (عایشه) با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - که برای مردم آشکار است - به من مصیبتی خواهد رسید.
و چون حسن علیه‌السلام وفات یافت و [تجهیزش کردند و] بر تابوت نهادند، او را به مصلای رسول خدا صلی الله علیه و آله - که در آن بر جنازه‌ها نماز می‌خواند - بردند، و چون امام حسین علیه‌السلام بر او نماز خواند، برداشتند و به مسجد آوردند، و چون کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادند، خبر به عایشه رسید که حسن بن علی علیه‌السلام را آورده‌اند تا کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، و او شتابان بر استر زین کرده‌ای نشست و آمد - و او اولین زن در اسلام است که بر زین سوار شد - و ایستاد و گفت:فرزند خود را از خانه‌ی من دور کنید که نباید در آن چیزی دفن شود، و حجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بشکنند.
و حسین بن علی علیه‌السلام به او فرمود:دیرباز است که تو و پدرت، حجاب رسول خدا را شکسته‌اید، و در خانه‌ی او کسی را درآورده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیک شدن او را دوست نمی‌داشت. و ای عایشه! خدا در این باره، از تو بازخواست خواهد کرد! برادرم فرمود تا برای تجدید عهد، او را نزد پدر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آورم، و بدان که برادرم داناترین مردم به خدا و رسولش بود، و او به تأویل کتاب خدا، داناتر از آن است که حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بشکند؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید:«شما ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله درنیایید مگر آن که اجازه بگیرید» [1] ، و این تو بودی که مردان را بدون اذن رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خانه‌ی او راه می‌دادی و خدای سبحان فرمود:«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید» [2] ، در حالی که - به جانم سوگند - تو برای [قبر] پدرت، و فاروقش [عمر]، بغل گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله، کلنگ‌ها زدی، با این که خدای سبحان فرمود:«کسانی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، صدای خود را فرومی‌کشند، همان کسانند که

خدا دل‌هایشان را برای تقوا آزموده است. [3] » و به جان خودم سوگند که پدر تو، و فاروقش با نزدیکی خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را آزردند و آن حقی را که خدا با زبان پیامبر صلی الله علیه و آله خود فرموده بود:«از مؤمنان مرده، همان حرام است که از مؤمنان زنده» رعایت نکردند. و سوگند به خدا! ای عایشه! اگر میان ما و خدا، دفن حسن علیه‌السلام نزد پدر خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله - که تو آن را خوش نداری - روا بود، می‌دیدی که - برخلاف خواسته‌ی تو - در آن جا دفن می‌شد.
سپس محمد بن حنفیه رشته‌ی سخن را به دست گرفت و گفت:ای عایشه! روزی بر استر می‌نشینی و روزی بر شتر، و به سبب دشمنی [و کینه‌ای] که با بنی‌هاشم داری، نه می‌توانی جلوی خود را بگیری، و نه در زمین قرار می‌گیری. و عایشه رو به او کرد و گفت:پسر حنفیه! این‌ها فرزندان فاطمه‌اند که سخن می‌گویند، تو چه می‌گویی؟
و امام حسین علیه‌السلام فرمود:[عایشه!] محمد را از بنی‌فاطمه، کجا دور می‌کنی؟! به خدا که او زاده‌ی سه فاطمه است:فاطمه بنت عمران بن عائذ [مادر ابوطالب] و فاطمه بنت اسد [مادر امیرمؤمنان علیه‌السلام] و فاطمه بنت زائدة بن أصم [مادر عبدالمطلب]. و عایشه به آن حضرت گفت:فرزند خود را دور کنید و ببرید، که شما مردمی ستیزه جویید! و آن حضرت جنازه‌ی امام مجتبی علیه‌السلام را به سوی قبر مادرش برد، و [از مسجد] بیرون آورد و در بقیع دفن کرد. [4] .

پی نوشت ها:
[1] الاحزاب:53؛ (یا أیها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا أن یؤذن لکم).
[2] الحجرات:2؛ (یا أیها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی).
[3] الحجرات:3؛ (ان الذین یغضون أصواتهم عند رسول الله أولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی).
[4] کافی 302:1، ح 3.

ویژگی حکومت امامان معصوم (بیان تفاوت‌ها)

یکی از مباحث امامت و رهبری تفاوت‌ها و ویژگی‌های حکومت امامان معصوم علیهم‌السلام با دیگر حکومت‌های دنیاست. در همین راستا و در پاسخ‌گویی به عیب‌جویی برخی بدخواهان و معاندان نسبت به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام، روزی امام مجتبی علیه‌السلام در جمع مردم مدینه فرمود:
قال علیه‌السلام:
قد رأیت تغامزکم، أما والله لا تملکون یوما الا ملکنا یومین و لا شهرا الا ملکنا شهرین و لا سنة الا ملکنا سنتین و انا لنأکل فی سلطانکم و نشرب و نلبس و نرکب و ننکح و أنتم ترکبون فی سلطاننا و لا تشربون و لا تأکلون و لا تنکحون.
فقال له: رجل فکیف یکون ذلک یا أبامحمد و أنتم أجود الناس و أرأفهم و أرحمهم، تأمنون فی سلطان القوم و لا یأمنون فی سلطانکم. فقال علیه‌السلام: لأنهم عادونا بکید الشیطان و هو ضعیف و عادیناهم بکید الله و کید الله شدید [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم! روی گردانی شما از خاندان رسالت را دیدم. سوگند به خدا! همانا این حقیقت را باید بدانید که شما یک روز حکومت را به دست نخواهید آورد جز آن که ما دو روز آن را به دست خواهیم آورد.
و شما یک ماه حکومت را در اختیار نخواهید گرفت جز آن که ما دو ماه آن را در اختیار خواهیم داشت و شما یک سال حکومت را به چنگ نمی‌آورید جز آن که ما دو سال آن را به دست خواهیم آورد با این تفاوت که: ما خاندان رسالت، در حکومت شما، با آرامش کامل می‌خوریم، می‌نوشیم، می‌پوشیم، بر اسب‌ها سوار می‌شویم و ازدواج می‌کنیم؛
اما شما در حکومت ما، قدری سواری ندارید، نمی‌نوشید، نمی‌خورید و ازدواج نمی‌کنید [2] .
شخصی بپا خاست و گفت: چگونه چنین خواهد بود ای ابامحمد! در حالی که شما بخشنده‌ترین مردم، مهربان‌ترین مردم، و بهترین رحم کننده‌اید، آنگاه شما در حکومت این مردم امنیت و آرامش دارید، اما مردم در حکومت شما آرامش ندارند؟.
امام پاسخ داد: بدان جهت که مردم با ما به حیله‌های شیطان ستم روا داشتند و مکر و حیله‌ی شیطان ضعیف است. اما ما با دستورات و نقشه‌های خداوندی با آنان درگیر شدیم که دستورات و چاره‌اندیشی خداوند مستحکم و استوار است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- شرح الأخبار فی فضایل الأئمة الاطهار، ج 3، ص 96، ح 1022.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 124، ح 35.

3- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 8.

[2] منظور این است که به آن آرامش خیال که تصور می‌کردید و می‌خواستید با ظلم به آن برسید، دسترسی ندارید.

وجوب محبت اهل بیت

همه‌ی پیامبران الهی که از سوی خداوند برای هدایت بشر مبعوث می‌شدند، مأمور بودند که بی‌اجر و مزد به راهنمایی بندگان خدا بپردازند. ولی خداوند به خاطر حفظ اساس دین جاویدان اسلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد که به مردم ابلاغ کند محبت و مودت اهل بیت او بر هر مسلمانی واجب است و آن هم به عنوان اجر و مزد رسالت آن حضرت است. امام مجتبی علیه‌السلام در همین رابطه می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

و انا من أهل بیت افترض الله مودتهم علی کل مسلم حیث یقول: «قل لا أسألکم علیه أجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا» [1] فاقتراف الحسنة مودتنا أهل البیت [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(و من از خاندانی هستم که خداوند محبت و هواداری آنها را بر هر مسلمانی فرض کرده؛ آنجا که می‌فرماید: «بگو: برای رسالت پاداشی از شما نمی‌خواهم جز محبت و هواداری خویشاوندان [اهل بیتم] و هر کس حسنه‌ای انجام دهد، وی را در آن باره پاداش خواهیم داد.» انجام حسنه، محبت و هواداری ما اهل بیت است.)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی شوری، آیه‌ی 23.

[2] 1- بحارالأنوار، ج 23، ص 251، ح 26 به نقل از جامع الفواید.

2- تفسیر صافی، ج 4، ص 374.

3- کنز الدقایق، ج 11، ص 515، س 16.

4- مجمع البیان، ج 9، ص 44، س 15.

5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 129، س 16.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه خارج شده بود، علی علیه‌السلام نیز به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. در این هنگام روزی امام حسین علیه‌السلام گم شد. حضرت فاطمه علیهاالسلام هر چه جستجو کرد او را نیافت. امام حسن علیه‌السلام را به دنبال او روانه کرد.

امام حسن علیه‌السلام در باغ‌های اطراف مدینه در حال جستجو او را صدا می‌کرد که ناگاه آهویی را دید و از او پرسید: برادرم را ندیدی؟. به قدرت خدا آهو به زبان آمد و گفت: صالح بن زمعه یهودی برادرت را ربوده است. امام حسن علیه‌السلام به خانه‌ی او رفت و برادرش را خواست و به او فرمود: اگر برادرم را به همراه من به منزلم نفرستی به مادرم می‌گویم تو را نفرین کند و نزد پدر و جدم از تو شکایت می‌کنم.

صالح پرسید: پدر و مادرت چه کسانی هستند؟ امام حسن علیه‌السلام جواب داد و سپس پرسید: جدت کیست؟. امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

جدی درة من صف الجلیل، و ثمرة من شجرة ابراهیم الخلیل، و الکواکب الدری، و النور المضی من مصباح التبجیل المعلقة فی عرش الجلیل، سید الکونین، و رسول الثقلین، و نظام الدارین، و فخر العالمین، و مقتدی الحرمین، و امام المشرقین و المغربین، و جد السبطین انا [الحسن] و أخی الحسین [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(جد من گوهری از رشته‌ی خدای جلیل و میوه‌ای از درخت ابراهیم خلیل و گوهر درخشان و پرتو نورافشان از چهل چراغ شکوه معلق در عرش خدای جلیل، سرور کونین و پیامبر ثقلین، سردمدار دو دنیا و فخر عالمین و پیشوای حرمین و امام مشرقین و مغربین و جد سبطین من و برادرم حسین. «صالح پس از شنیدن سخن امام حسن علیه‌السلام قلبش روشن شده و به اسلام گروید و پس از مدتی تمام فامیل او نیز مسلمان شدند.»)

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز، ج 3، ص 296، ح 61/899.

وضو گرفتن پیامبر

امام حسن علیه‌السلام راجع به نحوه‌ی وضو گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
قال علیه‌السلام:
کان اذا توضأ فضل ماء حتی یسیله علی موضع سجوده [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(چنان بود که اگر وضو می‌ساخت، آب چنان می‌ریخت که از موضع سجود خویش «بالای پیشانی» سرازیر می‌نمود.)

پی نوشت ها:
[1] فیض الغدیر، ج 5، ص 114، ح 6621.

وصیت نسبت به قاتل و محل دفن خود

از زیاد مخارقی روایت شده است؛ آن گاه که زمان شهادت امام حسن علیه‌السلام فرارسید، برادرش امام حسین علیه‌السلام را خواست و فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا أخی انی مفارقک و لا حق بربی و قد سقیت السم و رمیت بکبدی فی الطست و انی لعارف بمن سقانی السم و من أین دهیت و أنا اخاصمه الی الله عزوجل. فبحقی علیک ان تکلمت فی ذلک بشیء. و انتظر ما یحدث الله عزوجل فی.

فاذا قضیت نحبی فغمضنی و غسلنی و کفنی و أدخلنی علی سریری الی قبر جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لأجدد به عهدا ثم ردنی الی قبر جدتی فاطمة [بنت أسد] رضی الله عنها فادفنی هناک و ستعلم یاابن ام ان القوم یظنون أنکم تریدون عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیجلبون فی ذلک و یمنعونکم منه بالله اقسم علیک أن تهرق فی أمری محجمة دم [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(برادرم! من از تو جدا گردیده و به سوی پروردگارم رهسپارم. به من زهر داده‌اند و جگرم در طشت افتاده است و من کاملا بدانم که مرا زهر نوشانید و از کجا ضربه خورده‌ام، آگاهم و من داد او نزد خدای بزرگ می‌برم. پس به حقی که بر تو دارم، مبادا در این باره سخنی بگویی و منتظر باش تا خدای بزرگ برای من چه پیش آرد.

پس آن زمان که جان از پیکرم خارج شد، چشمم را ببند و غسلم ده و کفنم کن و بر بسترم بگذار، ابتدا نزد جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر، تا دیدار با او تازه کنم و سپس مرا نزد جده‌ام فاطمه [بنت اسد] بازگردان و مرا آنجا به خاک بسپار. ای پسر مادر! در خواهی یافت که آنان (بدخواهان و دشمنان) گمان خواهند برد که شما قصد خاک سپاری مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارید. در این هنگام گرد آمده و شما را از آن باز می‌دارند. تو را به خدا سوگند می‌دهم که به خاطر من به قدر حجامتی خون ریخته نشود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- اثباة الهداة، ج 5، ص 154، ح 19، ب 13، و ص 172، ح 8 به نقل از ارشاد.

1- ارشاد مفید، ص 192.
2- بحارالأنوار، ج 44، ص 156، ح 25 به نقل از ارشاد مفید و ص 141.
3- دلایل الامامة، طبری، ص 61.
4- روضة الواعظین، ج 1، ص 167.
5- کشف الغمه، ج 2، ص 146.
6- مدینة المعاجز، ج 3، ص 372، ح 94 / 932.
7- مستدرک الوسایل، ج 2، ص 139، ح 3 / 1637، ب 34.
8 - مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 406، ح 4، و ص 412، ح 7، و ص 416، ح 9، و ص 421، ح 12.
9- موسوعة المصطفی و العترة، ح 361 / 5.

وصیت امام حسن برای محل دفن

از آنجا که امام حسن مجتبی علیه‌السلام بعد از صلح با معاویه، در جامعه مظلوم واقع شده بود و پیش‌بینی می‌کرد که بنی‌امیه و دشمنان دیگر او مانع دفن او در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شوند به هنگام احتضار وصیت نمود:
قال علیه‌السلام:
أدفنونی عند أبی یعنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا أن تخافوا الدماء، فان خفتم الدماء فلا تهریقوا فی دما، أدفنونی عند مقابر المسلمین [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(مرا نزد پدرم یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاک بسپارید، مگر آن که از خونریزی بیم داشته باشید، اگر از خونریزی بیم داشتید، خونی به خاطر من ریخته نشود، مرا در گورستان مسلمانان به خاک بسپارید.)
و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام به برادرش امام حسین علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
اذا أنا مت فاطلب الی عائشه أن أدفن مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم فلقد کنت طلبت منها فأجابت الی ذلک فلعلها تستحیی منی فان أذنت فادفنی فی بیتها و ما أظن القوم - یعنی بنی‌أمیة - الا یمنعونک فان فعلوا فلا تراجعهم فی ذلک و ادفنی فی بقیع الغرقد [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(وقتی من مردم، سراغ عائشه برو تا با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن شوم. من قبلا از وی درخواست کردم و وی به این [موضوع] پاسخ [مساعد] داد. شاید از من خجالت می‌کشید. اگر اجازه داد، مرا در خانه‌ی او به خاک بسپار ولی گمان نمی‌کنم اینان (یعنی بنی‌امیه) تو را بگذارند. پس اگر چنان کردند یگر سراغ آنها نرو و مرا در بقیع الغرقد دفن کن.)

پی نوشت ها:
[1] 1 - الغدیر، ج 7، ص 126، ح 25 به نقل از اتحاف الشبراوی، ص 11.
2- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 41.
3- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام) ص 217، ح 351.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 448.

[2] 1- أسد الغابة، ج 2، ص 15.
2- مسند الامام المجتبى عليه‌السلام، ص 436، ح 37.

وصیت به روش برخورد با دشمنی عایشه

امام حسن مجتبی علیه‌السلام آن گاه که شهادتش نزدیک شد، در وصیتی به برادرش حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
یا أخی انی أوصیک بوصیة فاحفظها، اذا أنا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لأحدث به عهدا ثم اصرفنی الی أمی علیهاالسلام ثم ردنی فادفنی بالبقیع، و اعلم أنه سیصیبنی من عایشة. ما یعلم الله و الناس صنیعها و عداوتها لله و لرسوله، و عداوتها لنا أهل البیت [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(برادرم من تو را به وصیتی سفارش می‌کنم آن را داشته باش. وقتی مردم، مرا تجهیز کن و سپس مرا به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رهسپار کن تا با ایشان تجدید دیدار کنم. پس از آن مرا به سوی مادرم بچرخان و پس مرا بازگردانده و در بقیع به خاک بسپار و بدان که از عایشه گزندی به من خواهد رسید که خدا می‌داند و مردم رفتار او و دشمنی او نسبت به خدا و پیامبر و عداوتش را نسبت به ما اهل البیت می‌دانند.)

پی نوشت ها:
[1] 1- اثباة الهداة، ج 5، ص 143، ب 13، ح 1.
2- اصول کافی، ج 1، ص 300، ح 1 و ج 2، ص 302، ح 3.
3- بحارالانوار، ج 44، ص 142، ح 9 و ص 174، ح 1 و ج 99، ص 264، ح 1.
4- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 465 و ص 512.
5- تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 295، ح 198.
6- کنز الدقایق، ج 10، ص 420.
7- مجالس السنیة، ص 269، م 10.
8- مدینة المعاجز، ج 3، ص 340، ح 84 / 922.
9- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 403، ب 73، ح 2.
10- وسایل الشیعه، ج 3، ص 163،ح 6.

وصیت نسبت به پرهیز از خونریزی

امام حسن علیه‌السلام برای پرهیز از خونریزی در تشییع جنازه‌اش وصیت نمود:

فقال رجل سمع الحسن بن علی علیهم‌السلام یقول: قولوا للحسین ألا یهرق فی دما [1] .

(مردی گفت شنیدم حسن بن علی علیهماالسلام می‌فرمود: به حسین بگویید که به خاطر من خونی ریخته نشود.)

پی نوشت ها:

[1] 1- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص 467.

2- علل الشرایع، ج 1، ص 263، ب 161، ح 1.

وصیت پس از مسمومیت

امام حسن علیه‌السلام چند بار توسط دشمنانش مسموم شد، ولی در مرحله‌ی سوم به شهادت رسید که خود قبل از شهادت وصیت نمود:
قال علیه‌السلام:
یا أخی ان هذه آخر ثلاث مرات سقیت فیها السم، و لم أسقه مثل مرتی هذه، و أنا میت من یومی، فاذا أنا مت فادفنی مع رسول الله، فما أحد أولی بقربه منی، الا أن تمنع من ذلک فلا تسفک فیه محجمة دم [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(برادر! این مرحله‌ی سوم و آخرین باری است که زهر نوشانده شده‌ام و هیچ کدامشان مانند این بار بر من سخت نگذشت. من امروز خواهم مرد. پس وقتی درگذشتم، مرا با رسول خدا دفن کن زیرا هیچ کس نسبت به او «از اینکه در کنارش باشد» نزدیک‌تر از من نیست. مگر اینکه از این کار بازداشته شوی، در این صورت در آن باره حتی به قدر حجامتی خون بر زمین نریزد.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ یعقوبی، ص 225.
2 - مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 423، ح 14.

وصیت نسبت به محمد بن حنفیه

یکی از فرزندان بزرگوار امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام محمد بن حنفیه است که مورد علاقه‌ی شدید امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام بود و فضایل بسیاری برای او در تاریخ نقل شده است. امام حسن علیه‌السلام در وصیتی پیرامون او فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا أخی، أوصیک بمحمد أخیک خیرا، فانه جلدة ما بین العینین، ثم قال علیه‌السلام: «یا محمد، و أنا أوصیک بالحسین، کانفه و وازره» ثم قال علیه‌السلام: ادفنونی مع جدی صلی الله علیه و آله و سلم فان منعتم فالبقیع [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(برادرم! تو را سفارش می‌کنم به نیکی به برادرت محمد. زیرا او عزیز داشته‌ی نگاه‌های ماست. و سپس فرمود: ای محمد! سفارش حسین را به تو می‌کنم، او را در برگیر و یار و کمک کار او باش. و فرمود: من را با جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنید و اگر چنانچه منع شدید، در بقیع دفن کنید.)

پی نوشت ها:

[1] 1- أخبار الطوال، ص 221.

2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 435، ح 36.

در اواخر عمر امام حسن علیه‌السلام، امام حسین علیه‌السلام بر بالین او حاضر شد و پرسید: حالت چگونه است؟.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: خود را در اولین روزهای قیامت و آخرین روزهای دنیا می‌بینم و می‌دانم که بر اجل خود پیشی نمی‌گیرم. و بر خلاف میلم از تو و یاران جدا می‌شوم و به دیار جد و پدر و مادر و عموهایم جعفر و حمزه شوق زیادی دارم. برادرم! خدای عزیز و بزرگ جایگزین هر در گذشته و تسلی هر مصیبت و جبران هر از دست رفته‌ای است. برادرم! جگرم را در طشت ملاحظه کردم و می‌دانم چه کسی مرا مسموم نموده است، اگر به تو معرفی کنم با او چه خواهی کرد؟.
امام حسین علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند او را می‌کشم.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: پس هیچ گاه به تو معرفی نخواهم کرد، تا رسول خدا را دیدار کنم.
سپس فرمود: بنویس این وصیت مرا.
قال علیه‌السلام:
هذا ما اوصی به الحسن بن علی الی اخیه الحسین بن علی اوصی انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انه یعبده حق عبادته لا شریک له فی الملک و لا ولی له من الذل و أنه خلق کل شیء فقدره تقدیرا
و انه اولی من عبد و احق من حمد من اطاعه رشد و من عصاه غوی و من تاب الیه اهتدی فانی أوصیک یا حسین بمن خلفت من أهلی و ولدی و أهل بیتک أن تصفح عن مسیئهم و تقبل من محسنهم و تکون لهم خلفا و والدا و ان تدفنی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاننی أحق به و بیته ممن أدخل بیته بغیر اذنه و لا کتاب جائهم من بعده قال الله تعالی فیما أنزله علی نبیه فی کتابه «یا أیها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم» [1] .
فو الله ما أذن لهم فی الدخول علیه فی حیاته بغیر اذنه و لا جاءهم الاذن فی ذلک من بعد وفاته و نحن مأذون لنا فی التصرف فیما ورثناه من بعده فان أبت علیک لمرأة فانشدک الله بالقرابة التی قرب الله عزوجل منک و الرحم الماسة من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان لا تهریق فی محجمة من دم حتی نلقی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فنختصم الیه و نخبره بما کان من الناس الینا [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(این وصیتی است که حسن بن علی به برادرش حسین بن علی می‌کند.
وصیت کرد که شهادت می‌دهد خدایی جز خداوند یگانه نیست، یکتاست و

او را انبازی نیست. و او خدای را چندان که باید، عبادت کرد، عبادت و بندگی می‌کند. در ملک او را شریکی نباشد و هرگز به خاطر رفع ناتوانی یاوری انتخاب نکرده است و او هر چیزی را آفرید و هر کدام را با تقدیری معین بار آورد و او سزاوارترین معبود و محق‌ترین ستایش شونده است.
هر کس او را فرمان‌بردار بود، به کمال می‌رسد و هر کس نافرمانیش کند گمراه گردد و هر کس به سوی او بازگردد، هدایت شود. پس ای حسین من تو را نسبت بدانان که از خویش برجای می‌گذارم، از خانواده‌ام گرفته تا فرزندان خود و خانواده‌ی تو، سفارش می‌کنم که از خطاکارانشان درگذری و از نیکوکارانشان بپذیری.
برای آنها جایگزین و پدر شوی و مرا با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنی. چرا که من به ایشان و خانه‌ی ایشان از آن کس که بدون اجازه و کتابی که پس از ایشان نازل شده باشد، وارد خانه‌اش شده‌اند، سزاوارتر هستم. خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وارد خانه‌های پیامبر نشوید، مگر آن که به شما اجازه داده شود.»
سوگند به خدا که در زمان حیاتش به آنها اجازه‌ی ورود بدون اذن داده نشد و پس از وفات ایشان هم اجازه‌ای در این باره برای آنها صادر نگردید. اما ما نسبت به آنچه که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ارث بردیم «که خانه‌ی پیامبر جزء آن است» اجازه‌ی تصرف داریم «چه آن که پس از پیامبر وارث ماییم»، ولی چنانچه آن زن مانع شد،به خاطر قرابتی که خداوند بزرگ مرا به تو پیوند داد و به خویشاوندی بسیار نزدیک به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تو را قسم می‌دهم که به خاطر من به قدر حجامتی خون ریخته نشود، تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدار کرده و شکایت این ستمکاران نزد او بریم و از آن ظلمی که از سوی مردم بر ما تحمیل شد، به او خبر دهیم.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 53.
[2] 1- اثبات الوصیلة، ص 138.
2- اثباة الهداة، ج 5، ص 170، ح 5، فصل 1.
3- امالی شیخ طوسی، ص 159، ح 19 / 267، م 6.
4- بحارالأنوار، ج 44، ص 151، ح 22 و ص 140، ح 7.
5- بشارة المصطفی، ص 217، س 15.
6- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام (جلاء العیون) ص 468.
7- تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 296، ح 199.

8- كنز الدقايق، ج 10، ص 421.
9- مدينة المعاجز، ج 3، ص 377، ح 97 / 935.
10- مسند امام المجتبى، ص 409، ح 5، و ص 413، ح 8، و ص 420، ح 12.
11- منتهى الآمال، ج 1، ص 170.
12- موسوعة المصطفى و العترة، ج 5، ص 369.

وفا کردن به وعده پیامبر با اعجاز

ابن‌عباس روایت کرد:
پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابابکر اعلان کرد هر کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طلبکار است و یا وعده‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او داد با دو شاهد به ما مراجعه کند تا دینش را بپردازیم و به وعده‌ی پیامبر عمل کنیم. امام علی علیه‌السلام نیز این را اعلان کرد، ولی شاهد نخواست. روزی مردی نقاب بر چهره به مسجد آمد و مدعی شد که پیامبر به پدر او وعده‌ی صد شتر با برده‌هایی و بارهایی از طلا و نقره داده است.
سلمان او را به محضر امام علی علیه‌السلام آورد، امام علیه‌السلام به او خبر داد که پدرش با پیامبر شرط کرد اگر قوم خود را مسلمان کند پیامبر از دنیا یکصد شتر با باری از طلا و نقره که افسار آنها در دست برده‌هایی باشد به او بدهد پیامبر نیز پذیرفت، ولی هم پیامبر از دنیا رفت و هم آن مرد و اکنون فرزند او برای دریافت حق پدرش به مدینه آمد. آن مرد تصدیق نمود.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و به فرزندش امام حسن علیه‌السلام داد و فرمود با این مرد به وادی عقیق برو و نامه را بیانداز و به اهل آن وادی سلام کن و ساعتی منتظر بمان. هر چه که به سوی تو آمد آن را به این مرد بده و بیا. امام حسن علیه‌السلام وقتی مشرف بر وادی عقیق شد با صدای بلند فرمود:
قال علیه‌السلام:
السلام علیکم أیها السکان البررة الأتقیاء، أنا ابن وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. أنا الحسن بن علی سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و ابن وصیه و رسوله الیکم،... فقال الحسن علیه‌السلام: خذ بزمام نوقک و عبیدک و مالک و امض بها، رحمک الله [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(سلام بر شما ای ساکنان نیک و پرهیزگار! من پسر وصی رسول خدایم من حسن بن علی نواده‌ی رسول خدایم و فرزند وصی او و [فرزند] پیام‌آور او به سوی شمایم. پس از آن امام حسن علیه‌السلام فرمود: افسار شترت در دست گیر و نوکران و اموالت را برگیر و راه بیفت، خدا تو را رحمت کند.)
آنگاه از وادی صدایی شنیده شد که می‌گفت: لبیک یا سبط رسول الله.
آنگاه غلامانی ظاهر شدند که افسار قطار شتری را در دست داشتند، تا به یکصد شتر رسید.

پی نوشت ها:

[1] الثاقب فی المناقب، ص 133، خ 5 / 128.

وجوب محبت اهل بیت

همه‌ی پیامبران الهی که از سوی خداوند برای هدایت بشر مبعوث می‌شدند، مأمور بودند که بی‌اجر و مزد به راهنمایی بندگان خدا بپردازند. ولی خداوند به خاطر حفظ اساس دین جاویدان اسلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد که به مردم ابلاغ کند محبت و مودت اهل بیت او بر هر مسلمانی واجب است و آن هم به عنوان اجر و مزد رسالت آن حضرت است. امام مجتبی علیه‌السلام در همین رابطه می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

و انا من أهل بیت افترض الله مودتهم علی کل مسلم حیث یقول: «قل لا أسألکم علیه أجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا» [1] فاقتراف الحسنة مودتنا أهل البیت [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(و من از خاندانی هستم که خداوند محبت و هواداری آنها را بر هر مسلمانی فرض کرده؛ آنجا که می‌فرماید: «بگو: برای رسالت پاداشی از شما نمی‌خواهم جز محبت و هواداری خویشاوندان [اهل بیتم] و هر کس حسنه‌ای انجام دهد، وی را در آن باره پاداش خواهیم داد.» انجام حسنه، محبت و هواداری ما اهل بیت است.)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی شوری، آیه‌ی 23.

[2] 1- بحارالأنوار، ج 23، ص 251، ح 26 به نقل از جامع الفواید.

2- تفسیر صافی، ج 4، ص 374.

3- کنز الدقایق، ج 11، ص 515، س 16.

4- مجمع البیان، ج 9، ص 44، س 15.

5- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 129، س 16.

مردی به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد:من از شیعیان شما هستم.
قال علیه‌السلام:
یا عبدالله ان کنت لنا فی اوامرنا و زواجرنا مطیعا فقد صدقت و ان کنت بخلاف ذلک فلا تزد فی ذنوبک بدعواک مرتبة شریفة لست من أهلها لا تقل انا من شیعتکم و لکن قل انا من موالیکم و محبیکم و معادی اعدائکم و انت فی خیر و الی خیر [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای بنده‌ی خدا، اگر تو در اوامر و نواهی ما مطیع باشی، راست گفته‌ای و اگر بر خلاف این هستی، با ادعای مرتبه‌ای شریف که اهل آن نیستی به گناهانت افزون نکن و مگو که من از شیعیان شمایم. بلکه بگو من از موالیان و دوستداران شما و دشمن دشمن شمایم و تو در خیر باشی و به سوی سلامت.)
و در حدیث دیگری آمده است از امام حسن علیه‌السلام نقل شده است که فرمود:
قال علیه‌السلام:
ما یضر الرجل من شیعتنا أی میته یموت، أکله السبع، او احترق بالنار، او اغرق بالماء، او صلب، او قتل، هو و الله صدیق شهید [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(کسی از شیعیان ما را هیچ نوع از مردن زیان نمی‌رسد، اگر درنده‌ای او را بدرد یا به آتش سوزد یا در آب غرق شود یا به دار آویخته شود یا کشته شود، «آسیبی به او نمی‌رسد و در آخرت زیان نکرده است» سوگند به خدا که او صدیق و شهید است.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تفسیر برهان، ج 4، ص 21.
2- تنبیه الخواطر، ص 425 (مجموعه‌ی ورام).
[2] مشکاة الأنوار، ص 499، ح 35 / 1676.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام روایت کرده است که وصیت مادرم فاطمه علیهاالسلام چنین بود:

هذه وصیة فاطمة بنت محمد أوصت بحق أرطها [بحوائطها] السبع: العواف و الدلال و البرقة و المبیت و الحسنی و الصافیة و ما لأم ابراهیم الی علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام فان مضی علی، فالی الحسن بن علی علیهماالسلام و الی اخیه الحسین صلوات الله علیه و الی الأکبر فالأکبر من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

ثم انی أوصیک فی نفسی و هی أحب الأنفس الی بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا أنا مت فغسلنی بیدک و حنطنی و کفنی و ادفنی لیلا، و لا یشهدنی فلان و فلان و لا زیادة عندک فی وصیتی الیک، و استودعتک الله تعالی حتی ألقاک، جمع الله بینی و بینک فی داره، و قرب جواره، و کتب ذلک علی بیده. [1] .

(این وصیت فاطمه دختر محمد است وصیت می‌کند درباره‌ی بوستان‌های هفت گانه‌ی خود، که عبارتند از: عواف، دلال، برق، مبیت، حسنی، صافی، و نیز آن ملکی که در اختیار ام‌ابراهیم بود، همگی را به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌سپارم. در صورتی که علی درگذشت، به حسن بن علی علیهماالسلام و به برادرش حسین «صلوات خدا بر او» و سپس به بزرگترین فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

سپس در مورد خودم وصیت می‌کنم «که عزیزترین جان‌ها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من است» که: وقتی من مردم، مرا به دست خود غسل بده و حنوطم نما و مرا شبانه کفن و دفن کن و فلان و فلان کس بر جنازه‌ی من حاضر نشوند. و اینکه از پیش خودت بر وصیت من نیفزایی و تو را به خدا می‌سپارم تا دیدارت کنم، و خدا در خانه و قرب جوار خود من و تو را به هم برساند. این وصیت را علی علیه‌السلام به دست خویش نگاشت.)

پی نوشت ها:

[1] 1- بحارالأنوار، ج 100، ص 185، ح 14.

2- مستدرک الوسایل، ج 2، ص 305، ح 4 / 2043 و ج 14، ص 56، ح 8 / 16093. (به نقل از مصباح الانوار، ص 263).

ویژگی‌های قرآن

بزرگ‌ترین کتاب هدایت بشر قرآن کریم است و در حدیث آمده است که امام حسن علیه‌السلام پیرامون ویژگی‌های قرآن فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان هذا القرآن فیه مصابیح النور، و شفاء الصدور، فلیجل جال بضوئه، ولیلجم الصفة قلبه [خ ب النصفة قلبه]، [1] فان التفکیر حیاة القلب البصیر کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور. [2] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(به درستی که در این قرآن چراغ‌های نور و شفای قلب‌ها است، پس باید که در میدان علم در پناه روشنایی نور قرآن جولان دهید، و التیام دهید صفت قلب را به فکر او چه آن که تفکر مایه‌ی حیات قلب آگاهان است، همانند کسی که در دست چراغ در تاریکی به پیش می‌رود.)

پی نوشت ها:

[1] توضیح بر اینکه در همه‌ی نسخه‌ها «الصفة قلبه» ثبت شده است و فقط در کتاب نثر الدر «النصفة» آورده شده است، نصفة در لغت به معنای خدمتکار آمده است.

[2] 1- بحارالأنوار، ج 75، ص 112، ح 6.

2- کشف الغمة، ج 2، ص 149.

3- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 724، ح 63 و ص 556، ح 12.

4-نثر الدرر، ج 1، ص 328، ب 4.

5- نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 73، ح 18.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه خارج شده بود، علی علیه‌السلام نیز به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. در این هنگام روزی امام حسین علیه‌السلام گم شد. حضرت فاطمه علیهاالسلام هر چه جستجو کرد او را نیافت. امام حسن علیه‌السلام را به دنبال او روانه کرد.

امام حسن علیه‌السلام در باغ‌های اطراف مدینه در حال جستجو او را صدا می‌کرد که ناگاه آهویی را دید و از او پرسید: برادرم را ندیدی؟. به قدرت خدا آهو به زبان آمد و گفت: صالح بن زمعه یهودی برادرت را ربوده است. امام حسن علیه‌السلام به خانه‌ی او رفت و برادرش را خواست و به او فرمود: اگر برادرم را به همراه من به منزلم نفرستی به مادرم می‌گویم تو را نفرین کند و نزد پدر و جدم از تو شکایت می‌کنم.

صالح پرسید: پدر و مادرت چه کسانی هستند؟ امام حسن علیه‌السلام جواب داد و سپس پرسید: جدت کیست؟. امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

جدی درة من صف الجلیل، و ثمرة من شجرة ابراهیم الخلیل، و الکواکب الدری، و النور المضی من مصباح التبجیل المعلقة فی عرش الجلیل، سید الکونین، و رسول الثقلین، و نظام الدارین، و فخر العالمین، و مقتدی الحرمین، و امام المشرقین و المغربین، و جد السبطین انا [الحسن] و أخی الحسین [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(جد من گوهری از رشته‌ی خدای جلیل و میوه‌ای از درخت ابراهیم خلیل و گوهر درخشان و پرتو نورافشان از چهل چراغ شکوه معلق در عرش خدای جلیل، سرور کونین و پیامبر ثقلین، سردمدار دو دنیا و فخر عالمین و پیشوای حرمین و امام مشرقین و مغربین و جد سبطین من و برادرم حسین. «صالح پس از شنیدن سخن امام حسن علیه‌السلام قلبش روشن شده و به اسلام گروید و پس از مدتی تمام فامیل او نیز مسلمان شدند.»)

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز، ج 3، ص 296، ح 61/899.

وضو گرفتن پیامبر

امام حسن علیه‌السلام راجع به نحوه‌ی وضو گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
قال علیه‌السلام:
کان اذا توضأ فضل ماء حتی یسیله علی موضع سجوده [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(چنان بود که اگر وضو می‌ساخت، آب چنان می‌ریخت که از موضع سجود خویش «بالای پیشانی» سرازیر می‌نمود.)

پی نوشت ها:
[1] فیض الغدیر، ج 5، ص 114، ح 6621.

مؤمن در نزد خداوند و بندگان صالح او ارزش و موقعیت والایی دارد، زیرا از دیگران به صفات پسندیده برتر، و به عمل صالح شناخته شده‌تر است.
امام حسن علیه‌السلام راجع به اوصاف و ویژگی‌های مؤمن فرمود:
قال علیه‌السلام:
ان من أخلاق المؤمن قوة فی دین و کرما فی لین و حزما فی علم و علما فی حلم و توسعة فی نفقة و قصدا فی عبادة و تحرجا من الطمع و برا فی استقامة، لا یحیف علی من یبغض، و لا یأثم فیمن یحب، و لا یدعی ما لیس له و لا یجحد حقا هو علیه و لا یهمز و لا یبغی، متخشع فی الصلاة متوسع فی الزکاة شکور فی الرخاء صابر عند البلاء، قانع بالذی له، لا یطمع به الغیظ، و لا یجمع له الشح، یخالط الناس لیعلم و یسکت لیسلم یصبر ان بغی علیه لیکون الهه الذی ینتقم له. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(چند چیز از اخلاق مؤمن است پایداری در دین، گذشت در نرم‌خویی، احتیاط در دانایی، دانایی در بردباری، گسترش در نفقه، اراده در عبادت، کناره‌جویی از آزمندی و نیکی است در عین پایداری.
بر آن که خشمناک شود، زیاده‌روی نکند و در آن چه که دوست می‌دارد گناه نورزد و آنچه را که از آن او نیست نخواهد و حقی را که علیه اوست انکار نکند، نه مسخره کند و نه گردن‌کشی نماید. در نماز خاشع است و در زکات دست و دلباز، در رفاه شاکر باشد و در سختی شکیبا به آنچه که از آن اوست بسنده می‌کند «و طمع در مال دیگران ندارد» و خشم بر او چیره نگردد و بخل بر او مسلط نگردد، با مردم معاشرت می‌کند تا بداند و دانش بیاموزد. ساکت می‌ماند تا سلامت بماند. اگر بر او ستم شود، صبور باشد تا آن که خدایش از دشمنش انتقام بگیرد.).

پی نوشت ها:
[1] نزهة الناظر (حلوانی) ص 76، ح 25 (اورده فی مقصد الراغب، ص 128 مخطوط.).

وقت نمازهای پنج گانه

راوی می‌گوید: ابن‌خلیل قیسی برخاست و از امام حسن علیه‌السلام پرسید: آیا وقت‌های نمازهای پنج‌گانه در کتاب خدا یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است؟. امام علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
یرحمک الله، ما استن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا ما امره الله به، فأما اوقات الصلاة فهی عندنا اهل البیت کما فرض الله علی رسوله، و هی احدی و خمسون رکعة، فی ستة اوقات، ابینها لکم فی کتاب الله عزوجل فی قوله: «و اقم الصلاة طرفی النهار و زلفا من اللیل» [1] .
و طرفاه صلاة الفجر و صلاة العصر، و التزلیف من اللیل: ما بین العشائین.
و قوله عزوجل:«یا أیها الذین آمنوا لیستأذنکم الذین ملکت أیمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات من قبل صلاة الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة و من بعد صلاة العشاء» [2] .
فبین صلاة الفجر، و حد صلاة الظهر و بین صلاة العشاء الآخرة، لأنه لا یضع ثیابه للنوم الا بعدها. و قال الله تعالی: «یا أیها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله» [3] و اجمع الناس علی ان السعی هو الی صلاة الظهر.
ثم قال تعالی: «اقم الصلاة لدلوک الشمس الی غسق اللیل.» [4] فأکد بیان الوقت، و صلاة العشاء من انها فی غسق اللیل و هی سواده، فهذه اوقات الخمس الصلوات. [5] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(خدا تو را بیامرزد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سنتی بر جای نگذاشت، مگر آن که خداوند به ایشان دستور داده بود. ولی اوقات نماز نزد ما اهل بیت همانگونه است که خداوند به پیامبر خویش واجب کرده است که پنجاه و یک رکعت است در شش مرحله زمانی که من از کتاب خدای بزرگ برای شما شرح خواهم داد.
خداوند می‌فرماید: در دو طرف روز و اوایل شب نماز را برپای دار اما دو طرف آن نماز صبح و نماز عصر است و بخشی از شب نیز بین مغرب و عشاء است.
همچنین خدای بزرگ می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید با بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند بیش از نماز صبح و نیمروز هنگامی که لباس‌های معمولی خود را از تن در می‌آورید و بعد از نماز عشاء.. بدین سان وقت نماز صبح را مشخص نمود و نماز ظهر را زمان‌بندی کرد و همچنین وقت

نماز پسین عشاء را نیز معین نمود، زیرا کسی لباس خویش از تن در نمی‌آورد، مگر بعد از نماز عشاء.
خدای بزرگ می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی ذکر خدا بشتابید. و مردم هم‌دل شده‌اند و اجماع کرده‌اند که سعی و تلاش تا نماز ظهر است. سپس خدای بزرگ می‌فرماید: نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب بر پای دار.. در اینجا نیز به تأکید بیان وقت پرداخته است. [وقت] نماز عشاء [را معین] کرده که در تاریکی شب خوانده می‌شود. این است اوقات پنج‌گانه‌ی نماز.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی هود، آیه‌ی 114.
[2] سوره‌ی نور، آیه‌ی 58.
[3] سوره‌ی جمعه، آیه‌ی 9.
[4] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی 78.
[5] مستدرک الوسایل، ج 3، ص 121 و 122، ح 7 / 3165 (به نقل از الهدایة، ص 69).

ولایت ائمه بر مؤمنین

در تفسیر آیه‌ی 16 سوره‌ی توبه «و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة» «و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند.» روایت شده است: سفیان بن محمد ضبغی می‌گوید: به حضرت امام حسن علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم و پرسیدم: مراد از ولیجه در آیه‌ی فوق چیست؟. جوابی از آن حضرت به من رسید که:

قال علیه‌السلام:

الولیجة الذی یقام دون ولی الأمر... فهم الأئمة الذین یؤمنون علی الله فیجیز أمانهم. [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کارگزار کسی است که به جای ولی امر انجام وظیفه کند، پس آنان پیشوایانی هستند که از جانب خداوند امان می‌دهند و خداوند أمان آنها را رخصت می‌دهد و پذیرا است.)

پی نوشت ها:

[1] تفسیر نور الثقلین، ج 2، ص 192، ح 74.

هنگام احتضار برای طلب رحمت الهی

از رؤبه بن مصقله روایت شده که گفت: آن حضرت هنگام احتضار فرمود: بستر مرا به حیاط ببرید، او را بیرون بردند، سر بلند کرد و این دعا را خواند:
خداوندا! من جانم که عزیزترین چیزها نزد من بوده و همانند آن چیزی را در اختیار ندارم به تو می سپارم.
خدایا! مرا مورد رحمتت قرار ده، و در تنهایی قبر مونس من باش.
دعاؤه عند احتضاره لطلب الرحمة من الله تعالی
عن رؤبة من مصقلة قال: لما نزل بالحسن علیه السلام الموت قال: اخرجوا فراشی الی صحن الدار، فاخرجوه، فرفع رأسه الی السماء و قال:
اللهم انی احتسب عندک نفسی، فانها اعز الانفس علی لم اصب بمثلها.
اللهم ارحم صرعتی، و انس فی القبر وحدتی.

هنگام پیوستن اصحاب به معاویه

با پدرم مخالفت کردید تا اینکه تحکیم را پذیرفت، در حالیکه خواستار آن نبود، آنگاه بعد از واقعه تحکیم شما را به نبرد با شامیان برانگیخت باز امتناع ورزیدید، تا اینکه به سرای دیگر شتافت، آنگاه شما با من بیعت کردید که با هر که سازش کنم سازش کنید، و با هر که جنگیدم بجنگید، اما به من خبر رسیده که بزرگان شما به معاویه پیوسته و با او بیعت کرده اند، شما را شناختم، پس مرا در دین و جانم فریب ندهید.
خطبته لما اتی اصحابه الی معاویة
خالفتم ابی حتی حکم و هو کاره، ثم دعاکم الی قتال اهل الشام بعد التحکیم، فأبیتم حتی صار الی کرامة الله، ثم بایعتمونی علی ان تسالموا من سالمنی، و تحاربوا من حاربنی، و قد اتانی ان اهل الشرف منکم قد اتوا معاویة، و بایعوه فحسبی منکم، لا تغرونی من دینی و نفسی

هنگام تصمیم به صلح

روایت شده: هنگامی که معاویه به سوی عراق رفت، امام آماده نبرد شد و مردم را دعوت به جهاد کرد، آنان از آن خودداری کردند، امام حرکت کرد تا به ساباط رسید، و در آنجا شب را گذراند، بامداد روز بعد خواست اصحاب خود را امتحان نماید و اطاعتشان را نسبت به خود بداند، تا دوستانش از دشمنانش شناخته شوند، و با آگاهی به نبرد با معاویه برخیزد، دستور داد که مردم را فرا خوانند، هنگامیکه مردم اجتماع کردند بر فراز منبر رفت و چنین گفت:

سپاس خدای را سزاست هرگاه ستایشگری او را سپاس گوید، و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نمی باشد، هر گاه شاهدی بر آن گواهی دهد، و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را به حق ارسال کرد و بر وحیش امین شمرد.

اما بعد، سوگند به خداوند امید دارم، که به لطف و منت پروردگار بهترین اندرزگوی بندگانش باشم، و هرگز کینه ای از هیچ مسلمانی به دل نمی گیرم، و نسبت به کسی اراده بد و نیت ناروائی ندارم و شما آنچه را که در هماهنگی و یگانگی ناخوش دارید بهتر است از پراکندگی و تفرقه ای که دوست می دارید، آنچه من درباره شما می دانم، و می خواهم، از خواست، خود شما بهتر است پس نافرمانی مرا نکنید و رأی مرا ناچیز نشمارید، خداوند من و شما را ببخشاید، و ما را به آن چه خواست و خشنودی اوست، هدایت فرماید.

راوی گوید: مردم به یکدیگر نگاه کردند، و گفتند: قصدش از این گفتار چیست؟ بعضی گفتند: گمان می کنیم که می خواهد با معاویه صلح کند و حکومت را به او بسپارد، گفتند: سوگند به خدا که او کافر شده و به خیمه اش هجوم آوردند و آن را غارت کردند، حتی سجاده اش را از زیر پایش کشیدند - تا آخر حدیث.

خطبته لم عزم الصلح

روی انه لما صار معاویة نحو العراق و تحرک الحسن علیه السلام و استنفر الناس للجهاد فتثاقلوا عنه، صار علیه السلام حتی نزل ساباط، و بات هناک، فلما اصبح اراد علیه السلام ان یمتحن اصحابه، و یستبریء احوالهم فی طاعته، لیمیز اولیاءه من اعدائه، و یکون علی بصیرة من لقاء معاویة، فأمر ان ینادی فی الناس بالصلاة جامعة فاجتمعوا، فصعد المنبر فخطبهم، فقال:

الحمد لله کلما حمده حامد، و اشهد ان لا اله اله الله کلما شهد له شاهد، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، ارسله بالحق و ائتمنه علی الوحی.

اما بعد، فوالله انی لارجو ان اکون قد اصبحت بحمدالله و منه، و انا انصح

خلق الله لخلقه، و ما اصبحت محتملا على امرى مسلم ضغينة، و لا مريدا له بسوء و لا غائلة، و ان ما تكرهون فى الجماعة خير لكم مما تحبون فى الفرقة، و انى ناظر لكم خيرا من ناظر لكم خيرا من نظركم لانفسكم فلا تخالفوا امرى و لا تردوا على رأيى، غفر الله لى و لكم، و ارشدنى و اياكم لما فيه المحبة و الرضا.
قال: فنظر الناس، بعضهم الى بعض، و قالوا: ما ترونه يريد بما قال: قالوا: نظن انه يريد ان يصالح، معاوية و يسلم الامر اليه، فقالوا: كفر والله الرجل و شدوا على فسطاطه، فانتهبوه، حتى اخذوا مصلاه من تحته - الخ.

هنگامی سلامتی از جراحت

ای اهل کوفه! خداوند را در همسایگان و میهمانتان به یاد آورید، و نیز در خاندان پیامبرتان که خداوند زشتی و پلیدی را از ایشان دور داشته و پاک و پاکیزه شان گردانید.
خطبته لما بریء من جراحته
یا اهل الکوفة: اتقوا الله فی جیرانکم و ضیفانکم، و فی اهل بیت نبیکم، الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.

هنگام صلح با معاویه

از امام سجاد علیه السلام نقل شده: هنگامیکه امام حسن علیه السلام تصمیم گرفت با معاویه صلح کند، از خانه خارج شد تا اینکه او را دید، هنگامیکه با یکدیگر اجتماع کردند، معاویه بالای منبر رفت و دستور داد امام روی منبر یک پله پائین تر از او بایستد.
آنگاه معاویه اینگونه سخن گفت: ای مردم این حسن پسر علی و پسر فاطمه است، ما را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار آن نمی داند، و آمده است تا با اختیار صلح کند، آنگاه گفت: ای حسن بایست.
امام برخاست و اینگونه سخن گفت:
سپاس خدای را سزاست که به سبب نعمت ها و پیاپی بودن آنها و برطرف ساختن شدائد و بلاءها نزد دانایان و غیر آن ها شایسته حمد و ستایش است، بندگانی که به وجودش اعتراف دارند، به سبب آنکه به خاطر جلالت و بزرگیش از توهم به دور مانده، و از آنکه اوهام به او راه یابد، برتر می باشد و از آنکه در افکار مخلوقاتش قرار گیرد، و عقول اندیشمندان او را احاطه نماید اوج گرفته است.
و گواهی می دهم که معبودی جز او نمی باشد، در پروردگاری و وجود و یگانگی اش یکتاست، بی نیاز بوده و شریکی ندارد، یکتائی است که پشتیبان ندارد.
و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را برگزید، و انتخاب کرد، از او خشنود شد، و او را برانگیخت، تا به سوی حق دعوت کند و چراغی فروزان است، و از آنچه بندگان می ترسند بیم دهنده و به آنچه بدان امید دارند بشارت دهنده است، پس برای امت پند داد و رسالتش را به انجام رسانید، و درجات عمل را به ایشان نمایاند، شهادتی که بر آن عقیده مرده و محشور شوم، و با آن در روز قیامت نزدیک شده و مسرور گردم، و می گویم:
ای بندگان خدا بشنوید، و شما قلبها و گوشهائی دارید، پس بیندیشید، ما خاندانی هستیم که خداوند ما را به اسلام گرامی داشت، و ما را برگزید، و انتخاب کرد، و از ما پلیدی را برطرف کرد و پاک و پاکیزه نمود، و پلیدی همان شک و تردید است، هرگز در خداوند و دینش شک نمی کنیم، و از هر پلیدی و گمراهی ما را پاک گرداند، در حالیکه از حضرت آدم تا ما مخلصانه برای او بوده ایم، در حالیکه آن نعمتی از جانب اوست، در هر دو گروهی که در میان مردم وجود پیدا می کند خداوند ما را در بهترین آنها قرار داده است.
قرون و اعصار در گذر بود، تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را

به پیامبری برانگیخت و برای رسالت او را برگزید، و کتاب بر او نازل فرمود، آنگاه او را امر کرد، که به سوی خداوند بخواند، پدرم اولین کسی بود که سخن خداوند و پیامبرش را پذیرفت، و اولین کسی است که به او ایمان آورد، و خداوند و پیامبرش را تصدیق کرد.
و خداوند در کتابی که بر پیامبرش فرستاد چنین می فرماید: آیا کسی که نشانه ای از خداوند همراه او باشد، و شاهدی از جانب خداوند او را همراهی نماید، پس پیامبر خدا کسی است که نشانه ای از جانب خداوند دارد، و پدرم کسی است که همراهی او نموده و بر او گواه است.
و پیامبر در هنگامیکه به او دستور داد به مکه رفته و سوره برائت را در مراسم حج بخواند، فرمود: ای علی حرکت کن من مأمور شده ام که این نوشته را کسی جز من یا شخصی از من نبرد، و تو آن شخص هستی، پس علی از رسول خدا و رسول خدا از اوست.
و پیامبر در زمانی که بین او و برادرش جعفر بن ابی طالب و مولای او زید بن حارثه در دختر حمزه حکم کرد، چنین فرمود: ای علی اما تو از من و من از توام، و تو بعد از من سرپرست هر مؤمنی هستی، پس پدرم اولین تصدیق کننده پیامبر بوده و با جانش او را حفاظت کرد.
آنگاه پیامبر در هر جایگاهی او را مقدم می داشت، و برای هر امر مشکلی او را می فرستاد، چرا که به او اعتماد و اطمینان داشت، و این بخاطر آن بود که نسبت به خداوند و رسولش خیر خواه بود، و از نزدیکترین فرد به خدا و رسول اوست.
و خداوند می فرماید: پیشی گیران پیشی گرفته اند - آنان مقرب درگاه الهی اند پس پدرم پیشی گیرنده ترین فرد به خدا و رسول او بود، و او نزدیکترین نزدیکان است.
و خداوند می فرماید: مساوی نیستند آنان که قبل از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده اند بلکه آنان درجات برتری را دارا هستند. پس پدرم اولین کسی بود که اسلام آورد، و مؤمن شد، و اولین فردی بود که به سوی خدا و رسولش هجرت کرد، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق گردید، و اولین فردی بود که از سرمایه خود انفاق نمود.
خداوند می فرماید: و آنان که بعد از ایشان آمدند گویند پروردگارا ما و برادرانی که پیش از ما ایمان آورده اند را ببخشای، و در قلوب ما از کسانی که ایمان آورده اند، کینه ای قرار مده پروردگارا! تو با رأفت و مهربانی.
پس مردم از تمامی امتها به جهت آنکه پیش از آنها به پیامبر ایمان آورده برای او استغفار می کنند، چرا که هیچ کس پیش از او ایمان نیاورده است، و خداوند می فرماید: و پیشی گیرندگان از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکی آنان را پیروی کردند پس او پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان

است، پس همچنانکه خداوند پیشی گیرندگان را بر بازماندگان و عقب ماندگان برتری داد، همینگونه پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان را بر پیشی گیرندگان برتری داد.
و خداوند می فرماید: آیا آب دادن به حجاج و ساختن مسجد الحرام را همپایه ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا قرار می دهید، پس او به تحقیق مجاهد راه خدا بود، و این آیه در حق او نازل گشت.
از کسانی که گفتار پیامبر را اجابت کردند عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر می باشند، که هر دوی آنها در میان بسیاری از اصحاب پیامبر به شهادت رسیدند، خداوند از آن دو خشنود باد.
خداوند از بین آن شهدا حمزه را سیدالشهدا قرار داد، و برای جعفر دو بال قرار داد که با آن به همراه فرشتگان هر گونه که بخواهد پرواز می کند، و این بخاطر جایگاه و منزلت و ارزش ایشان و نزدیکی آنان به پیامبر خدا است، و پیامبر صلی الله علیه و آله در بین شهدائی که همراه حمزه به شهادت رسیدند، تنها بر حمزه هفتاد نماز گزارد.
و همینگونه خداوند برای زنان پیامبر برای نیکوکارانشان دو پاداش و برای بدکارانشان دو عذاب را قرار داد، و این افزایش پاداش و عذاب بخاطر نزدیکی ایشان به پیامبر است.
و نماز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را همانند هزار نماز در سائر مساجد قرار داد، غیر از مسجد الحرام در مکه، که مسجد خلیلش حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد، و این اهمیت بخاطر آنستکه پیامبر نزد خداوند بسیار ارزش دارد.
و خداوند درود بر پیامبرش را بر تمام مؤمنان واجب ساخت گفتند: ای رسول خدا درود بر تو چگونه است؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست، پس بر هر مسلمان واجب است که به همراه درود بر پیامبر بر ما نیز درود فرستد.
و خداوند خمس غنائم را برای پیامبرش حلال کرد و در کتابش آنرا برای او واجب ساخت، و آن چه برای او واجب ساخته برای ما نیز واجب گرداند و صدقه را برای او حرام گرداند و برای ما نیز حرام نمود، پس ستایش او را سزاست که ما در هر چه پیامبرش را در آن داخل ساخت داخل گرداند، و از آن چه پیامبرش را از آن منزه دانست ما را نیز منزه نمود، و این کرامتی است که خداوند ما را به آن گرامی داشت، و فضیلتی است که ما را بر سائر مردم برتری داد.
خداوند هنگامیکه اهل کتاب پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرده و طلب محاجه نمودند فرمود: بگو بیائید تا پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و جانهایمان و جانهایتان را خوانده آنگاه قسم یاد کرده و مباهله انجام دهیم و لعنت الهی را بر دروغگویان قرار دهیم، و پیامبر به همراه

خود از میان مردم از جانها پدرم، و از پسران من و برادرم، و از زنان مادرم فاطمه علیها السلام را برد، پس ما خاندان و از گوشت و خون و جان او هستیم، و ما از او و او از ماست.
و خداوند می فرماید: خداوند اراده کرده است تا از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه نماید، هنگامیکه این آیه نازل شد پیامبر من و برادرم و مادر و پدرم را جمع نمود، و خود و ما را زیر عبائی که از ام سلمه بود جمع کرد، و این کار در حجره او و در روزی که مختص به او بود انجام گرفت، پیامبر فرمود: خداوندا ایشان خاندان من می باشند، و اینان اهل بیت من هستند، پس از ایشان رجس و پلیدی را دور دار، و پاک و پاکیزه شان گردان.
ام سلمه - که خداوند از او خشنود باد - گفت: ای رسول خدا آیا با ایشان داخل شوم؟ پیامبر به ایشان فرمود: خداوند، تو را رحمت کند، تو در راه نیکی بوده و به سوی خیر پیش می روی از تو راضی هستم ولکن این موضوع مخصوص من وایشان است.
سپس پیامبر بعد از این جریان تا مدتی که زندگی کرد و قبل از رحلتشان هر روز هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: خداوند شما را رحمت کند وقت نماز است، خداوند اراده کرده که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور دارد، و شما را پاکیزه گرداند.
و پیامبر دستور داد دربهائی که به مسجد باز می شد را ببندند، جز درب خانه ما، به ایشان اشکال گرفته شد، فرمودند: من دربها را نبستم و درب خانه علی را از پیش خود باز نگذاردم، بلکه پیرو وحی الهی هستم و خداوند مرا امر به بستن دربها و بازگذاشتن درب خانه او نمود، بعد از این جریان کسی با حالت جنابت داخل مسجد پیامبر نشد، و فرزندی در آن متولد نگردید، جز برای پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام و این بخاطر کرامت و فضلی است که خداوند نسبت به ما ابراز فرموده، و ما را در میان مردم بدان اختصاص داده است.
و این درگاه خانه پدرم می باشد که نزدیک درب خانه پیامبر در مسجد اوست، و منزل ماست که بین منازل پیامبر قرار گرفته است.
و این بدین خاطر است که خداوند پیامبرش را امر فرمود که مسجد را بسازد، پیامبر در کنار آن ده خانه ساخت، نه خانه برای فرزندان و همسرانش، و دهمین خانه که در وسط آن ها قرار داشت برای پدرم بود، و آن هم اکنون نیز وجود دارد، و خانه همان مسجدی است که پاکیزه قرار داده شد، و او کسی است که خداوند، فرموده: اهل بیت، پس ما اهل بیت هستیم، و ما کسانی هستیم که خداوند زشتی را از ما دور گردانید، پاک و پاکیزه مان نمود.
ای مردم! اگر سالها در اینجا بایستم، و آن چه خداوند به ما داده است و در

کتابش ما را به آن اختصاص داده، و بر زبان پیامبرش جاری ساخته است را بشمارم، تمام نمی شود، و من پسر پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغ فروزان هستم، کسی که خداوند او را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاد، و پدرم علی علیه السلام سرپرست مؤمنان و شبیه هارون است.
و معاویه بن صخر می پندارد که من او را شایسته خلافت دانسته، و خود را سزاوار آن نمی دانم، اما معاویه دروغ می گوید، سوگند به خدا که ما در کتاب خدا و زبان پیامبر خدا نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتریم، جز آن که ما خاندان از آنگاه که پیامبر رحلت فرمود همواره در حال ترس بوده، مظلوم واقع شده، حقمان ضایع گردیده است.
و خداوند حکم می کند بین ما و آنانکه حقمان را ضایع ساخته و بر ما مسلط شدند، و مردم را بر علیه ما شوراندند، و سهممان را از غنائم و فیء که در کتاب خداوند به ما تعلق گرفته بازداشتند، و ارث مادرمان فاطمه علیهاالسلام از پدرش را گرفتند.
ما نام کسی را نمی بریم، ولیکن سوگند محکمی می خورم، که اگر مردم سخن خداوند و پیامبرش را می شنیدند، آسمان بارانها و زمین برکتهایش را به آنان عطا می کرد، و هرگز در این امت دو شمشیر به یکدیگر برخورد نمی کردند، و تا روز قیامت با شادی و آرامش زندگی می نمودند، و در این حالت ای معاویه تو در آن طمع نمی کردی.
ولکن هنگامیکه او را از جایگاهش دور ساختند و بنیان آنرا دگرگون نمودند، قریش در آن به نزاع پرداختند، و آنرا همچون توپی برای یکدیگر پرتاب کردند، تا اینکه تو ای معاویه و اصحابت بعد از تو در آن طمع کردند.
و پیامبر فرموده: گروهی رهبری خود را به دست کسی نسپردند، در حالیکه در بینشان داناتر از او نیز بود، جز آنکه همواره کارشان به تباهی کشیده می شود، تا اینکه به آن چه ترک کرده بودند بازگردند.
بنی اسرائیل که اصحاب حضرت موسی علیه السلام بودند، هارون برادر آن حضرت و خلیفه و جانشینش را رها کردند و به گوساله پرستی مشغول شدند! و از سامری پیروی نمودند، در حالیکه آنان می دانستند او خلیفه حضرت موسی علیه السلام است.
و این امت شنید که پیامبر به پدرم می فرمود: او نسبت به من به منزله هارون به موسی است، جز آنکه بعد از من پیامبری نمی آید.
و پیامبر خدا را دیدند، در حالیکه او را در غدیر خم به امامت منصوب کرد، و گفتارش را شنیدند که برای او به ولایت سخن گفت، آنگاه امر فرمود که شاهدین به غائبین این خبر را برسانند، پیامبر از ترس قومش (از شهر خارج شد و) به سوی غار رفت، آنگاه که تصمیم گرفتند به او مکر و حیله بزنند، و این در حالی بود که آنان را به راه حق می خواند ولی یارانی نداشت که از او دفاع کنند، و اگر یارانی داشت با آنان می جنگید.

و پدرم نیز دست از جنگ برداشت و اصحابش را سوگند داد و از آنان یاری خواست، ولی کسی او را یاری نکرد، و به فریادش نرسیدند، و اگر یارانی داشت دست از جنگ نمی کشید، و خداوند او را در گشایشی قرار داد، همچنانکه پیامبر در گشایش بود.
و مردم مرا خوار کردند، و در این حال ای پسر حرب با تو بیعت کردم، و اگر یارانی داشتم که مرا از تو رهائی می دادند با تو بیعت نمی کردم، و خداوند هارون را در زمانی که مردم او را ناتوان کرد و به دشمنی اش پرداختند در حال گشایش قرار داد.
همچنانکه من و پدرم در حال گشایش از جانب خداوند هستیم، در زمانی که مردم ما را رها کرده و با دیگری بیعت نمودند، و ما یارانی را نیافتیم، و این روشها و نمونه ها پی در پی یکدیگر می آیند.
ای مردم! اگر در بین مشرق و مغرب بگردید، تا مردی را بیابید که جدش پیامبر و پدرش جانشین پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، پس تقوای الهی پیشه سازید، و بعد از بیان مطلب گمراه نگردید، و چگونه چنین کرد، و از شما چنین انتظاری نمی رفت، آگاه باشید من با این شخص - و به معاویه اشاره کرد - بیعت کرده ام، و شاید این فتنه و آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا زمان اندک.
ای مردم! کسی را به خاطر واگذاردن حقش مؤاخذه نمی کنند، و اگر حق دیگری را ظالمانه بگیرد مورد مؤاخذه قرار می گیرد، و هر کار خوبی سود دهنده است، و هر کار خطایی به اهل آن ضرر می رساند، امری اتفاق افتاد و سلیمان آن را دانست و او را بهره مند کرد ولی به داود ضرر نرسانید.
اما نزدیکی و خویشاوندی به مشرک بهره می رساند، در حالیکه سوگند به خدا که برای مؤمن بهره مندی اش بیشتر است، پیامبر به عمویش ابوطالب که در حال مرگ بود فرمود: بگو معبودی جز خداوند نیست، تا در روز قیامت شفاعت تو را بنمایم، و این کلام را پیامبر به او نمی گفت و به او وعده نمی داد، جز در زمانیکه از طرف او اطمینان داشت، و برای کسی این مطلب را نفرمود جز شیخ ما یعنی ابوطالب، خداوند می فرمود: توبه برای کسانی نیست که کارهای زشت انجام می دهند و هنگامیکه مرگ دامنگیرشان شد گویند هم اکنون توبه کردیم، و نه برای کسانی که با حالت کفر می میرند، برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم.
ای مردم! بشنوید، و به آن توجه کنید، و تقوای الهی پیشه سازید، و به خود مراجعه کنید، و بسیار دور است که شما به سوی حق باز گردید، در حالیکه گمراهی شما را بر زمین زده و طغیان و سرکشی و انکار شما را فرا گرفته است، آیا شما را به آن مجبور کنیم، در حالیکه آنرا ناپسند می شمرید، و سلام بر آنانکه از راه هدایت پیروی کنند

خطبته حین صالح معاویه

عن علی بن الحسین السجاد علیهماالسلام قال: لما اجمع الحسن ابن علی علیهماالسلام علی صلح معاویة خرج حتی لقیه، فلما اجتمعا قام معاویة خطیبا، فصعد المنبر و امر الحسن علیه السلام ان یقوم اسفل منه بدرجة.

ثم تکلم معاویة فقال: ایها الناس هذا الحسن بن علی و ابن فاطمة، رآنا للخلافة اهلا، و لم یرنفسه، لها اهلا، و قد اتانا لیبایع طوعا، ثم قال: قم یا حسن.

فقام الحسن علیه السلام فخطب فقال:

الحمدلله المستحمد بالالاء و تتابع النعماء، و صارف الشدائد و البلاء، عند الفهماء و غیر الفهماء، المذعنین من عباده، لامتناعه بجلاله و کبریائه، و علوه عن لحوق الاوهام، ببقائه، المرتفع عن کنه طیبات المخلوقین، من ان تحیط بمکنون غیبه رویات عقول الرائین.

و اشهد ان لا اله الا الله وحده، فی ربوبیته و وجوده و وحدانیته، صمدا لا شریک له، فردا لا ظهیر له.

و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، اصطفاه و انتجبه و ارتضاه، و بعثه داعیا الی الحق سراجا منیرا، و للعباد مما یخافون نذیرا و لما یأملون بشیرا، فنصح للأمة و صدع بالرسالة، و ابان لهم درجات العمالة، شهادة علیها امات و احشر، و بها فی الاجلة اقرب و احبر و اقول:

یا معشر الخلائق! فاسمعوا، و لکم افئده، و اسماع فعوا، انا اهل بیت اکرمنا الله بالاسلام و اختارنا و اصطفانا، و اجتبانا، فاذهب عنا الرجس و طهرنا تطهیرا، والرجس هو الشک، فلانشک، فی الله الحق و دینه ابدا، و طهرنا و من کل افن و غیة، مخلصین الی ادم نعمة منه، لم یفترق الناس قط فرقتین الا جعلنا الله فی خیرهما.

فادت الامور و افضت الدهور الی ان بعث الله محمد صلی الله علیه و آله للنبوة، و اختاره للرسالة، و انزل علیه کتابا، ثم امره بالدعاء الی الله عزوجل، فکان ابی علیه السلام اول من استجاب لله تعالی و لرسوله صلی الله علیه و آله و اول من امن و صدق الله و رسوله.

و قد قال الله تعالی فی کتابه المنزل علی نبیه المرسل: افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه [1] فرسول الله الذی علی بینة من ربه، و ابی الذی یتلوه و هو شاهد منه.

و قد قال له رسوله حین امره ان یسیر الی مکة و الموسم ببرائة: سربها یا علی، فانی امرت ان لا یسیر بها الا انا او رجل منی، و انت هو، فعلی من رسول الله و رسول الله منه

و قال له النبی صلی الله علیه و آله حین قضی بینه و بین اخیه جعفر بن ابی طالب و مولاه زید بن حارثه فی ابنه حمرة: اما انت یا علی فمنی و انا منک، و انت ولی کل مؤمن من بعدی، فصدق ابی رسول الله صلی الله

علیه و آله سابقا و وقاه بنفسه
ثم لم یزل رسول الله فی کل مؤمن یقدمه، و لکل شدید یراسله، ثقة منه به و طمأنینه الیه، لعلمه بنصیحته لله و رسوله، و انه اقرب المقربین من الله و رسوله
و قدقال الله عزوجل: السابقون السابقون - اولئک المقربون [2] فکان ابی سابق السابقین الی الله، تعالی و الی رسوله صلی الله علیه و اله و اقرب الاقربین.
و قد قال الله تعالی: لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة [3] فابی کان اولهم اسلاما و ایمانا، و اولهم الی الله و رسوله هجرة و لحوقا، و اولهم علی وجده و وسعه نفقة.
قال سبحانه: و الذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنو ربنا انک رؤوف رحیم [4] .
فالناس من جمیع الامم یستغفرون له بسبقه ایاهم الی الایمان بنبیه، و ذلک انه لم یسبقه، الی الایمان به احد، و قد قال الله تعالی: و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعواهم باحسان [5] ، فهو سابق جمیع السابقین، فکما ان الله عزوجل فضل السابقین علی المتخلفین و المتأخرین فکذلک فضل سابق السابقین علی السابقین
و قد قال الله تعالی: اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله [6] فهو المجاهد فی سبیل الله حقا، و فیه نزلت هذه الایة
و کان ممن استجاب لرسول الله صلی الله علیه و آله عمه حمزه و جعفر ابن عمه فقتلا شهیدین رضی الله عنهما، فی قتلی کثیرة معهما من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله.
فجعل الله تعالی حمزة سید الشهداء من بینهم، و جعل لجعفر جناحین یطیر بهما مع الملائکة کیف یشاء من بینهم، و ذلک لمکانهما من رسول الله صلی الله علیه و آله الله علیه و اله و منزلتهما وقرابتهما منه، و صلی رسول الله صلی الله علیه و آله علی حمزة سبعین صلاة من بین الشهداء الذین استشهدوا معه
و کذلک جعل الله تعالی لنساء النبی صلی الله علیه و آله، للمحسنة منهن اجرین، و للمسیئة منهن وزرین، ضعفین لمکانهن من رسول الله صلی الله علیه و آله.
و جعل الصلاة فی مسجد رسول الله بالف صلاة فی سائر المساجد الا مسجد الحرام، مسجد خلیله ابراهیم علیه السلام بمکة، و ذلک لمکان رسول الله صلی الله علیه و آله من ربه
و فرض الله عزوجل الصلاة علی نبیه علی کافة المؤمنین، فقالوا: یا رسول

الله کیف الصلاة علیک؟ قال: قالوا اللهم صل علی محمد و آل محمد، فحق علی کل مسلم ان یصلی علینا مع الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله فریضة واجبة.
و احل الله تعالی خمس الغنیمة لرسوله و اوجبها له فی کتابه، و اوجب لنا من ذلک ما اوجب له، و حرم علیه الصدقة و حرمها علینا معه، فادخلنا - و له الحمد - فیما ادخل فیه نبیه صلی الله علیه و آله، و اخرجنا و نزهنا مما اخرجه منه و نزهه عنه، کرامة اکرمنا الله عزوجل بها، و فضیلة فضلنا علی سائر العباد.
فقال الله تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله حین جحده کفرة اهل الکتاب و حاجوه: فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین [7] ، فاخرج رسول الله صلی الله علیه و آله من الانفس معه ابی، و من البنین انا و اخی و من النساء، امی فاطمة من الناس جمیعا، فنحن الله و لحمه و دمه و نفسه، و نحن منه و هو منا.
و قد قال الله تعالی: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [8] فلما نزلت ایة التطهیر جمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله انا و اخی و امی و ابی، فجللنا و نفسه فی کساء لام سلمة خیبری، و ذلک فی حجرتها و فی یومها، فقال: اللهم هولاء اهل بیتی و هولاء اهلی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
فقالت ام سلمة رضی الله عنها: ادخل معهم یا رسول الله؟ قال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: یرحمک الله انت علی خیر و الی خیر و ما ارضانی عنک، ولکنها خاصة لی و لهم.
ثم مکث رسول الله صلی الله علیه و اله بعد ذلک بقیة عمره حتی قبضه الله الیه، یأتینا فی کل یوم عند طلوع الفجر فیقول: الصلاة یرحمکم الله، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.
و امر رسول الله صلی الله علیه و آله بسد الابواب الشارعة فی مسجده غیر بابنا، فکلموه فی ذلک فقال: اما انی لم اسد ابوابکم و لم افتح باب علی من تلقاء نفسی، ولکنی اتبع ما یوحی الی، و ان الله امر بسدها، و فتح بابه، فلم یکن من بعد ذلک احد تصیبة جنابة فی مسجد رسول الله و یولد فیه الاولاد غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی علی بن ابی طالب علیه السلام، تکرمة من الله تبارک و تعالی لنا و فضلا، اختصنا به علی جمیع الناس.
و هذا باب ابی قرین باب رسول الله فی مسجده، و منزلنا، بین منازل رسول الله صلی الله علیه و آله
و ذلک ان الله امر نبیه ان یبنی مسجده، فبنی فیه عشرة ابیات تسعة لبنیه و ازواجه، و عاشرها و هو متوسطها لابی، و ها هو بسبیل مقیم، و البیت هو

المسجد المطهر، و هو الذى قال الله تعالى: اهل البيت فنحن اهل البيت، و نحن الذين اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهيرا
ايها الناس! انى لو قمت حولا، اذكرالذى اعطانا الله عزوجل، و خصنا به من الفضل فى كتابه و على لسان نبيه صلى الله عليه و آله لم احصه، و انا ابن النبى النذير البشير و السراج المنير، الذى جعله الله رحمة للعالمين، و ابى على عليه السلام ولى المؤمنين وشبيه هارون
و ان معاوية بن صخر زغم انى رأيته للخلافة اهلا، و لم ار نفسى لها اهلا، فكذب معاوية، و ايم الله لانا اولى للناس بالناس فى كتاب الله و على لسان رسول الله صلى الله عليه و آله، غير انا لم نزل اهل البيت مخيفين مظلومين مضطهدين، منذ قبض رسول الله.
فالله بيننا و بين من ظلمنا حقنا، و نزل على رقابنا، و حمل الناس، على اكتافنا و منعنا سهمنا فى كتاب الله من الفىء و الغنائم، و منع امنا فاطمة عليها السلام ارثها من ابيها.
انا لا نسمى احدا و لكن اقسم بالله قسما تأليا، لو ان الناس سمعوا قول الله و رسوله لاعطتهم السماء قطرها، و الارض بركتها، و لما اختلف فى هذه الامة سيفان، و لاكلوها خضراء خضرة الى يوم القيامة، و اذا ما طمعت يا معاوية فيها.
ولكنها لما اخرجت سالفا من معدنها، و زحزحت عن قواعدها تنازعتها قريش بينها و ترامتها كترامى الكرة، حتى طمعت فيها انت يا معاويه و اصحابكم من بعدک
و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ما ولت امة امرها رجلا قط، و فيهم من هو اعلم منه، الا لم يزل امرهم يذهب سفالا حتى يرجعوا الى ما تركوا
و قد تركت بنوا اسرائيل، و كانوا اصحاب موسى عليه السلام، هارون اخاه و خليفته و وزيره، و عكفوا على العجل، و اطاعوا فيه سامريهم، و هم يعلمون انه خليفة موسى عليه السلام
و قد سمعت هذه الامة رسول الله صلى الله عليه و آله يقول ذلک لابى: انه منى بمنزلة هارون من موسى، الا انه لا نبى بعدى
و قد رأوا رسول الله صلى الله عليه و آله حين نصبه لهم بغدير خم و سمعوه و نادى له بالولاية، ثم امرهم ان يبلغ الشاهد منهم الغائب، و قد خرج رسول الله صلى الله عليه و آله حذرا من قومه الى الغار، لما اجمعوا على ان يمكروا به، وهو يدعوهم، لما لم يجد عليهم اعوانا، و لو وجد اعوانا لجاهدهم
و قد كف ابى يده و ناشدهم و استغاث اصحابه، فلم يغث و لم ينصر، و لو وجد عليهم اعوانا ما اجابهم، و قد جعل فى سعة كما جعل النبى صلى الله عليه و آله فى سعة

و قد خذلتنی الامة و بایعتک یابن حرب، و لو وجدت علیک اعوانا یخلصون ما بایعتک، و قد جعل الله عزوجل هارون فی سعة حین استضعفوه قومه و عادوه.
کذلک انا و ابی فی سعة من الله حین ترکتنا الامة، و بایعت غیرنا، و لم نجد علیه اعوانا، و انما هی السنن و الامثال یتبع بعضها بعضا
ایها الناس! انکم لو التمستم بین المشرق و المغرب رجلا جده رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوه وصی الله رسول الله، لم تجدوا غیری و غیر اخی، فاتقوا الله و لا تضلو بعد البیان، و کیف بکم و انی ذلک منکم، الا و انی قد بایعت هذا - و اشار بیده الی معاویة - و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین
ایها الناس! انه لا یعاب احد بترک حقه، و انما یعاب ان یأخذ ما لیس له، و کل صواب نافع، و کل خطاء ضار لاهله، و قد کانت القضیة ففهمها سلیمان، فنفعت سلیمان و لم تضر داود.
فاما القرابة فقد نفعت المشرک، و هی والله للمؤمنین انفع قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعمه ابی طالب، و هو فی الموت: قل لا اله الا الله، اشفع لک بها یوم القیامة و لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله یقول له و یعد الا ما یکون منه علی یقین، و لیس ذلک لاحد من الناس کلهم غیر شیخنا - اعنی اباطالب - یقول الله عزوجل و لیست التوبة للذین یعلمون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما [9] .
ایها الناس! اسمعوا و عوا، و اتقوا الله و راجعوا، و هیهات منکم الرجعة الی الحق، و قد صارعکم النکوص، و خامرکم الطغیان والجحود، انلزمکموها و انتم لها کارهون، و السلام علی من اتبع الهدی

پی نوشت ها:
[1] هود: 17.
[2] الواقعة: 10-11.
[3] الحدید: 10.
[4] الحشر: 10.
[5] التوبة: 100.
[6] التوبة: 19.
[7] آل عمران: 61.
[8] الاحزاب: 33.
[9] النساء: 18.

همچو فرزندی که بسوی پدر می‌شتابد

ابوجعفر محمد بن جریر طبری از ابراهیم بن سعد نقل کرده است که گفت: از محمد بن اسحق شنیدم که می‌گفت:
در هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام در دوران کودکی بسر می‌بردند و بازی می‌کردند، امام حسن علیه‌السلام را دیدم که درخت خرمایی را صدا زد، آن درخت در حالی که به آن بزرگوار جواب می‌داد، فورا به طرف او به راه افتاد، همان طور که فرزندی به طرف پدرش می‌شتابد [1] .

پی نوشت ها:

[1] نوادر المعجزات: 123 ح 1، صحیفة الأبرار: 2 / 157 ح 25.

سید هاشم بحرانی قدس سره در کتاب «مدینة المعاجز» از ابن‌جریر نقل می‌کند که گفت: به امام حسن مجتبی علیه‌السلام عرض کردم:
به من معجزه‌ای نشان دهید تا من آن را برای دیگران نقل کنم.
هنگامی که این درخواست را کردم، امام علیه‌السلام را دیدم که از جایگاه نماز خود به درون زمین رفت و ناپدید گردید، سپس برگشت در حالی که ماهی بزرگی به همراه داشت و فرمود:
جئتک به من البحور السبع.
آن را از دریاهای هفتگانه آوردم [1] .

پی نوشت ها:
[1] قطره‌ای از دریای فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام: 1 / 345.

هرگاه او را می‌نگرم

ابن‌عباس می‌گوید: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
همانا من، هنگامی که به او - امام مجتبی علیه‌السلام - می‌نگرم، به یاد مصایبی که او را بعد از من خوار می‌کنند، می‌افتم.
این امر پایان نمی‌پذیرد تا آن که از روی ظلم و ستم به او زهر بخورانند، به گونه‌ای که فرشتگان هفت آسمان برای شهادتش گریان می‌شوند و هر چیزی در عالم برای او می‌گرید حتی پرندگان در آسمان و ماهیان در دل دریاها.
پس کسی که برای ایشان بگرید، روزی که چشمها نابینا باشد - قیامت - دیده‌اش روش باشد.
و کسی که محزون شود برای او قلبش روزی که قلبهای همه محزون باشد - قیامت - دلش شاد باشد.
کسی که امام حسن علیه‌السلام را در بقعه‌ی خودش در مدینه زیارت کند، بر پل صراط روزی که قدمهای همه بر پل صراط می‌لغزد قدمهای او ثابت و استوار خواهد بود [1] .

پی نوشت ها:
[1] فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام: 273.

همانند رسول خدا

می‌گویند: روزی حضرت امام حسن علیه‌السلام به اهل‌بیت خود فرمود: من مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله‌ی زهر شهید خواهم شد.
عرض کردند: چه کسی این کار را خواهد کرد؟
حضرت فرمود: همسر من، جعده دختر اشعث بن قیس این کار را خواهد کرد. معاویه پنهانی برای او زهر می‌فرستد و به او دستور می‌دهد تا آن را به من بخوراند.
عرض کردند: او را از خانه‌ی خود بیرون و از خود دور گردان.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: چگونه او را از خانه بیرون کنم در حالی که هنوز او کاری انجام نداده است. اگر او را بیرون کنم به غیر از او، کسی مرا نخواهد کشت و نزد مردم عذر و بهانه‌ای خواهد داشت.
مدتی بعد معاویه مال بسیاری را با زهر کشنده‌ای برای جعده ملعونه فرستاد و پیام داد: اگر این را به امام حسن علیه‌السلام بخورانی من صد هزار درهم به تو می‌دهم و تو را به ازدواج پسر خود یزید در می‌آورم.
روزی بسیار گرم و سوزان، امام حسن علیه‌السلام روزه و بسیار تشنه بود، در هنگام افطار آن ملعونه شربت شیری را که در آن زهر ریخته بود برای امام حسن علیه‌السلام آورد. وقتی حضرت آن را آشامید و زهر را در بدن خود احساس نمود، فرمود: ای دشمن خدا؛ مرا کشتی، خدا تو را بکشد. به خدا سوگند؛ بعد از من آسایش نخواهی یافت، آن ملعون تو را فریب داده است و خدا تو و او را به عذاب خود معذب خواهد کرد.
بعد از دو روز درد جانکاه به جد بزرگوار و پدر عالی مقام خود ملحق گردید.
معاویه ملعون نیز به وعده‌هایی که به او داده بود وفا نکرد [1] .

پی نوشت ها:
[1] عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از چهارده معصوم علیهم‌السلام: 175.

پدر با صدای در از جا برخاست و به سمت در رفت. از پشت در صدایی به گوش رسید: «السلام علیکم یا أهل بیت النبوة»، مردی فقیر و گرسنه‌ام، کمکم کنید....

بوی نان تازه، آن مرد را به آن‌جا کشانده بود. هنوز سخن آن شخص تمام نشده بود که پدر و مادرم نان‌های خود را به او بخشیدند، یاد حرف پدرم افتادم. آن روزی که برای من و حسین آیات قرآن را تلاوت می‌کرد گفت: اگر می‌خواهید به سعادت برسید از آنچه دوست دارید انفاق کنید [1] .

بی‌درنگ هم ما دو برادر و هم فضه نان‌های خود را به آن مرد بخشیدیم تا برای همسر و فرزندانش ببرد. چشم‌های مرد، از خوشحالی برقی زد و دعا کنان رفت. اگر می‌دانست در آن روزگار سخت، پدرم مقداری «جو» قرض کرده و مادرم و فضه با دهان روزه نان پخته‌اند شاید نان‌ها را نمی‌گرفت. آن شب فقط با آب افطار کردیم.

دومین روز بود که روزه نذری می‌گرفتیم. مقدار دیگری از «جو» ها را آسیاب کرده و نان پخته بودند. منتظر بازگشت پدر از مسجد بودیم تا به اتفاق افطار کنیم.

نان گرم و تازه بوی خوبی داشت و گرسنگی را بیشتر می‌کرد و انتظار را طولانی‌تر.

سر سفره‌ی افطار نشستیم. پدر از چاه آب کشید، درون کوزه‌ای ریخت و کنار سفره آورد. هنوز دست به غذا نبرده بودیم که حلقه‌ی در به صدا درآمد. همه به یکدیگر نگاه کردیم. این بار من برای باز کردن در برخاستم. پسر بچه‌ی یتیمی در آستانه‌ی در بود و سخت گرسنه....

بلافاصله پنج قرص نان در آغوش طفل جای گرفت. آن شب نیز گرسنگی را با خود به رختخواب بردیم.

روز سوم سخت تر از روزهای قبل بود، اما نذری که برای شفایمان کرده بودیم باید ادا می‌شد؛ این عهد با خدا گسستنی نبود. ضعف و گرسنگی طاقتمان را ربوده بود و گاهی از شدت ضعف می‌لرزیدیم، اما پدر چون کوهی استوار و مقاوم بود و به روی خود نمی‌آورد، سعی می‌کرد به ما روحیه ببخشد.

هنوز مقداری جو باقی مانده بود که آن را برای تهیه‌ی نان آرد کردند. بر سر سفره پدر دعا می‌کرد و ما آمین می‌گفتیم که صدایی از پشت در بلند شد: «کیست که به اسیری درمانده و گرسنه کمک کند.»

همه می‌دانستیم این یک امتحان الهی است، باید سربلند و پیروز از میدان مبارزه بیرون می‌آمدیم.

برای بار سوم نان‌های خود را بخشیدیم. در سفره به جز نمک و کاسه‌ی گلین آب و کوزه چیز دیگری نبود.
من و حسین از شدت ضعف از حال رفتیم. پدرم دست ما را گرفت و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد. پیامبر وقتی حال و روز ما را دید متأثر شد و بغض راه گلوی مبارکش را بست. بلافاصله حال میوه‌ی دلش زهرا علیهاالسلام را پرسید، اما به پرسش قناعت نکرد. به خانه‌ی ما آمد و فاطمه علیهاالسلام را در محراب عبادت بسیار ضعیف و نحیف یافت. همین که دست‌های او را بوسه زد بغضش ترکید و مثل ابر بهار گریست، بعد گفت: «خدایا، اهل بیتم برای رضای تو چه کارها که نمی‌کنند...».
در این هنگام چشم‌های اشکبار پیامبر صلی الله علیه و آله به افقی دوردست خیره شد. جبرئیل امین برای آنان از بهشت «هدیه» آورده بود. لب‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به هم خورد: (و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا) [2] از این مائده آسمانی، خانواده‌ی علی علیه السلام غرق در نور و معنویت شده بود. [3] .

پی نوشت ها:
[1] (لن تنالوا البر حتی تفقوا مما تحبون) «آل عمران» (3) آیه‌ی 92 .
[2] برای دوستی خدا به فقیر و طفل یتیم و اسیر طعام می‌دهند «انسان (76) آیه‌ی 8 ».
[3] برگرفته از تفسیر نمونه، ج 25، ص 343.

هدایت بادیه نشین

ابن‌حمزه از امام باقر علیه‌السلام از آباء کرام خود از حذیفه نقل کرده که گفت:
هنگامی که با گروهی از مهاجرین و انصار در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای کوه احد بودیم، ناگاه حسن بن علی علیه‌السلام را دیدیم که با آرامش و وقار راه می‌رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او نگریست و همراهان چشم بر او دوختند. بلال گفت:ای رسول خدا! آیا احدی را در احد می‌بینی؟ آن حضرت فرمود:جبرئیل راهنمایی‌اش می‌کند و میکائیل استوارش می‌دارد. او فرزند من و پاکیزه‌ی جان من و استخوانی از استخوان‌های سینه‌ی من است. این، نوه و نور چشم من است. پدرم فدایش باد! آن حضرت برخاست - و ما نیز برخاستیم - در حالی که می‌فرمود:تو سیب خوشبو، حبیب و مایه‌ی سرور دل منی. دست حسن را گرفت و با او راه افتاد. ما نیز همراه آنان شدیم. تا آن حضرت نشست و ما نیز گرداگرد او نشستیم. پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگریستیم، در حالی که چشم از حسن نمی‌گرفت. فرمود:او پس از من، هدایتگر هدایت شده است، هدیه‌ی پروردگار جهانیان به من است، از من خبر می‌دهد و آثار (هدایتی) مرا به مردم می‌شناساند، سنتم را زنده می‌کند و در کار خود امور را سرپرستی می‌کند و خدای متعال به او نظر می‌کند و رحمش می‌کند. خدا رحمت کند کسی را که او را بدین سان بشناسد و در حق او بر من نیکی و اکرام کند.
سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داشت که بادیه‌نشینی، که چوب دستی کلفت خود را می‌کشید، به سوی ما آمد. چون نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به او افتاد، فرمود:مردی به سوی شما می‌آید که با سخن درشت خود اندام شما را می‌لرزاند؛ او از شما فقط پرسش می‌کند، ولی سخنش خشن است.
بادیه‌نشین آمد و بدون آن که سلام کند، گفت:کدام یک از شما محمد است؟ گفتیم:چه می‌خواهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:آهسته! گفت:محمد! من تو را ندیده بودم و کینه‌ات می‌ورزیدم. اینک کینه‌ام افزون شد. پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد. ما از سخنان او ناراحت شدیم و خواستیم او را تنبیه کنیم، پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرد که آرام باشید.
بادیه‌نشین گفت:محمد! آیا تو گمان می‌کنی که پیامبری؟! تو بر پیامبران دروغ می‌بندی و هیچ یک از معجزات آنان را نداری! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:بادیه‌نشین! تو چه می‌دانی؟ گفت:مرا از معجزات خود باخبر

ساز! آن حضرت فرمود:دوست داری که بگویم چگونه از خانه‌ی خود بیرون آمدی و در جمع قوم خود چگونه بودی یا می‌خواهی یکی از بستگانم به تو بگوید، تا حقانیتم بهتر بر تو ثابت شود؟ بادیه‌نشین گفت:آیا می‌شود یکی از بستگانت سخن گوید؟ آن حضرت فرمود:حسن جان، برخیز! بادیه‌نشین او را کوچک شمرد و گفت:خود نمی‌تواند و کودکی را فرمان می‌دهد تا با من سخن گوید! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:به زودی او را در آن چه می‌خواهی، دانا می‌یابی. حسن علیه‌السلام آغاز سخن نمود و گفت:بادیه‌نشین، آهسته!
تو از نادان فرزند نادان پرسش نمی‌کنی، بلکه اینک با فقیهی روبه‌رویی و خود بسی نادانی.
اگر درد نادانی داری حقا که نزد من - اگر پرسشگران بخواهند - شفای نادانی‌هاست.
و دریایی است که برداشتن پی‌درپی از آن، بخش بخشش نمی‌کند. میراثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به ارث نهاده است.
زبان درازی کردی و از حد خود گذشتی و خود را فریفتی، اما بدان از جای خود تکان نمی‌خوری مگر آن که - به خواست خدا - ایمان می‌آوری.
بادیه‌نشین لبخند زد و گفت:هرگز! حسن علیه‌السلام فرمود:شما در محل اجتماع قوم خود گرد هم آمدید و از نادانی و حماقت خود، آن سخنان را گفتید. پنداشتید که محمد وارث ندارد و همه‌ی عرب‌ها با او دشمنند و پس از خود، خونخواهی ندارد. و تو پنداشتی که قاتل اویی و دردسر او را از قوم خود برمی‌داری. از این رو، خود را به این کار واداشتی و نیزه‌ی خود را برداشته به قصد کشتن او آمدی. پس راهت دشوار و دیده‌ات نابیناست و تو جز این نمی‌خواهی و نزد ما آمده‌ای تا مبادا قومت مسخره‌ات کنند، ولی به خیری رو آورده‌ای که برایت مقدر گشته است.
اکنون از (چگونگی) سفرت خبر دهم:در شبی روشن (و آرام) بیرون آمدی که ناگاه باد تندی وزیدن گرفت و تاریکی شب را افزود و آسمانش را پوشاند و ابرهایش را فشرد، و تو همچون آن اسب سرخ‌فام که اگر پا پیش نهد، نحر شود و اگر پا پس نهد، پی شود؛ بازماندی. نه صدای پایی و نه آوای گنگ جنبنده‌ای را می‌شنیدی. [گویی] ابرهایش بر تو آویخته بود و ستاره‌هایش از تو پنهان گشته بود. از این رو، به ستاره‌ی طالع و به نشانه‌ی آشکاری راه نمی‌یافتی. در پیوستگی کویری بی‌پایان که مسافران خود را سختی داده و نابود می‌کند، راهی را می‌پیمودی و از طوفانی به طوفان دیگر درمی‌آمدی. چون - در بادی تند و برقی جهنده - بر بلندایی برآمدی و باد تو را می‌ربود و خارها بر تو می‌کوبید، سوت و کوری آن تو را به هراس افکنده بود و سنگ‌هایش تو را پاره پاره می‌کرد، برگشتی و ناگاه خود را نزد ما دیدی، و چشمت روشن شد و زینتت آشکار گشت و ناله‌ات

فرو نشست.
بادیه‌نشین گفت:ای پسر بچه! این‌ها را از کجا گفتی؟! گویا از ژرفای دلم آگاهی! گویا شاهدم بوده‌ای و هیچ چیزم بر تو پنهان نمانده است.! گویا تو دانای غیبی! پسرجان! اسلام را بر من عرضه دار. حسن گفت:الله اکبر؛ بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله. پس آن مرد اسلام آورد و اسلامش نیکو شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان شادمان شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آیاتی از قرآن را به او یاد داد. بادیه‌نشین گفت:ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا به سوی قوم خود بازگردم و اسلام را بر آن‌ها بشناسانم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داد و او رفت. پس از مدتی او همراه گروهی از قومش برگشت. آنان اسلام آوردند. هرگاه مردم به حسن علیه‌السلام نگاه می‌کردند، می‌گفتند:به این، نعمتی داده شده که به هیچ کسی داده نشده است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الثاقب فی المناقب:316 ح 264.

هشتاد شتر از صخره برآورد

ابن‌شهرآشوب می‌گوید:محمد شوهانی با سند خود برایم نقل کرد:
ابوصمصام عبسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت:چه زمانی باران می‌آید؟ در شکم ناقه‌ی من چیست؟ فردا چه رخ می‌دهد؟ من کی می‌میرم؟ پس آیه نازل شد:«علم به قیامت نزد خداست و باران را فرو می‌فرستد...». آن مرد اسلام آورد و به پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داد که خاندان خود را بیاورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:ابالحسن! بنویس:بسم الله الرحمن الرحیم. محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم فرزند عبد مناف اعتراف می‌کند و در کمال هوشمندی و سلامت تن، و نفوذ فرمانش، بر خود گواهی می‌دهد که بر او و نزد او و بر ذمه‌ی او 80 ناقه‌ی سرخ‌فام سپید چشم سیاه مردمک - که بارشان تحفه‌ی یمنی و کالاهای حجازی باشد - برای ابوصمصام عبسی است.
ابوصمصام رفت و پس از مدتی، همراه قوم خود - بنی عبس - که همگی اسلام آورده بودند، آمد و پرسید:پیامبر صلی الله علیه و آله کجاست؟ گفتند:از دنیا رفت. پرسید:جانشین او کیست؟ گفتند:ابوبکر. ابوصمصام به مسجد رفت و گفت:ای خلیفه‌ی رسول خدا! من از پیامبر صلی الله علیه و آله 80 ناقه‌ی سرخ‌فام سپید چشم سیاه مردمک - که بارشان تحفه‌های یمنی و کالاهای حجازی باشد - طلب دارم.
ابوبکر گفت:برادر عرب! چیزی را که برتر از عقل است، درخواست می‌کنی؟! به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله به جز استر دلدل، درازگوش یعفور، شمشیر ذوالفقار و زره فاضل، چیزی از خود به جا نگذاشت که آن‌ها را هم علی بن ابیطالب برد؛ البته از خود فدکی بر جا نهاد که آن را هم ما بحق تصاحب کردیم، زیرا پیامبر ما از خود ارثی باقی نمی‌نهد.
سلمان فریاد زد:«کردی و نکردی، و حق از امیرمؤمنان علیه‌السلام ببردی. این کار را به اهلش برگردانید»، و دست ابوصمصام را گرفت و به خانه‌ی امیرمؤمنان برد و در زد. علی علیه‌السلام ندا کرد:ای سلمان! تو و ابوصمصام داخل شوید. ابوصمصام گفت:این معجزه است! این کیست که مرا - با این که نشناخته است - با نام صدا زد؟! سلمان [گفت:او امیرمؤمنان است و] فضائل علی علیه‌السلام را برشمرد.
چون وارد شدند، سلام کرد و گفت:اباالحسن! من از رسول خدا صلی الله علیه و آله 80 ناقه طلب دارم - و خصوصیات شتران را بیان کرد - علی علیه‌السلام فرمود:آیا دلیلی داری؟ ابوصمصام سند (مکتوب) را به علی علیه‌السلام داد. حضرت علیه‌السلام فرمود:سلمان در میان مردم ندا

کن:هر کس که می‌خواهد بدهی پیامبر صلی الله علیه و آله را ببیند، فردا به بیرون مدینه بیاید. چون فردا فرا رسید مردم و علی علیه‌السلام بیرون آمدند. علی علیه‌السلام به فرزندش، حسن علیه‌السلام رازی گفت و فرمود:اباصمصام! با فرزندم، حسن علیه‌السلام تا آن تپه‌ی برآمده از رمل‌ها بروید. آنان رفتند و در آن جا حسن علیه‌السلام دو رکعت نماز خواند، و با زمین سخنانی گفت که ما نفهمیدیم چه بود، و عصای پیامبر صلی الله علیه و آله را به آن جا نواخت، و سنگ سخت و بزرگ و گردی نمودار شد که بر آن، از نور، دو سطر نوشته بود؛ سطر اول «بسم الله الرحمن الرحیم» و سطر دوم، «لا اله الا الله، محمد رسول الله» بود. حسن علیه‌السلام باز عصا را به صخره نواخت، و افسار شتری نمودار گشت، فرمود:اباصمصام! [افسار را بگیر و] از پی خود ببر. پس اباصمصام 80 شتر سرخ‌فام سفید چشم سیاه مردمک -که بارشان تحفه‌های یمنی و کالاهای حجازی بود - به دنبال خود کشید، و به سوی علی بن ابیطالب علیه‌السلام بازآمد، حضرت به او فرمود:اباصمصام! آیا طلب خود را کامل دریافتی؟ عرض کرد:آری. فرمود:اینک سند را بده. او سند را به امیرمؤمنان علیه‌السلام داد و علی علیه‌السلام آن راگرفت و پاره کرد. سپس فرمود:برادرم و پسرعمویم - رسول خدا صلی الله علیه و آله - این گونه به من خبر داد:خداوند 2000 سال پیش از ناقه‌ی صالح، این ناقه‌ها را از این صخره آفریده است. منافقان گفتند:این، اندکی از سحر علی علیه‌السلام است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] المناقب 332:2.

ابن‌شاذان قمی روایت کرده است:
چون ابن‌ملجم - که لعن خدا بر او باد - با امیرمؤمنان علیه‌السلام بیعت کرد، آن حضرت به او فرمود:سوگند به خدا! تو به بیعت خود، وفا نمی‌کنی، - و با دست مبارک به سر و محاسن خود اشاره کرد - و فرمود:به زودی، این را از [خون] این، خضاف خواهی کرد.
آن حضرت چون ماه رمضان فرارسید، شبی را نزد حسن علیه‌السلام و شبی را نزد حسین علیه‌السلام افطار می‌کرد. یکی از شب‌ها پرسید:چقدر از رمضان گذشته است؟ عرض کردند:چنین و چنان. فرمود:در دهه‌ی آخر [این ماه]، پدر خود را از دست خواهید داد. همان گونه که فرمود، شد. [1]
.
اربلی از مناقب ابن‌طلحه نقل کرده است:
امیرمؤمنان علیه‌السلام در آن شب بیرون آمد. غازهایی در خانه‌ی او بودند. چون به حیاط منزل رسید، غازها روبه‌روی آن حضرت، صیحه زدند. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:صیحه‌کنانی که از پی خود، نوحه‌کنان دارند.... فرزندش، حسن علیه‌السلام عرض کرد:[پدرجان!]این فال بد چیست؟ فرمود:فرزندم! فال بد نمی‌زنم، ولی دلم گواهی می‌دهد که کشته می‌شوم.[2] .
مجلسی رحمه الله می‌گوید:
... ام‌کلثوم گفت:نزد برادرم، حسن علیه‌السلام آمدم و گفتم:برادرجان! امشب، احوال پدر چنین و چنان بود. اکنون در این ساعات پایانی شب، بیرون رفت. خود را به او برسان. حسن بن علی علیه‌السلام برخاست و در پی پدر رفت و قبل از آن که او داخل مسجد جامع شود، به او رسید و گفت:پدرجان! چرا این ساعات شب - که هنوز یک سوم آن باقی مانده است - بیرون آمدی؟ علی علیه‌السلام فرمود:ای محبوب و نور دیده‌ام! به سبب خواب هراس‌انگیزی که امشب دیدم و مرا پریشان و آزرده ساخت، از خانه بیرون آمدم.
عرض کرد:خیر دیده باشی! خیر باشد! خواب را برایم نقل کنید. علی علیه‌السلام فرمود:فرزندم! دیدم گویا جبرئیل از آسمان بر کوه ابوقبیس فرود آمد و دو سنگ از آن گرفت و به کعبه برد و بر بام کعبه نهاد. یکی را بر دیگری کوبید و هر دو، همچون [استخوان] پوسیده شدند، و آن را به باد افشاند. در مکه و مدینه، هیچ خانه‌ای نماند مگر آن که آن خاکستر، داخل آن خانه شد.
عرض کرد:پدرجان! تأویل (تعبیر) آن چیست؟ فرمود:فرزندم! چنانچه

خوابم راست باشد، پدرت کشته می‌شود و در مکه و مدینه، هیچ خانه‌ای نمی‌ماند مگر آن که [داغدار شوند و] غم و مصیبت من، داخل آن خانه شود.
عرض کرد:پدرجان! این حادثه چه زمانی رخ می‌دهد؟ فرمود:فرزندم! خدای سبحان می‌فرماید:«و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد.» [3] لیکن حبیبم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود که این حادثه در دهه‌ی آخر ماه رمضان خواهد بود و ابن‌ملجم مرادی مرا خواهد کشت. عرض کرد:پدرجان! حال که این را می‌دانی، پس او را بکش. فرمود:فرزندم! قصاص، جایز نیست مگر پس از جنایت. هنوز او جنایتی نکرده است. فرزندم! اگر جن و انس گرد آیند تا آن را برگردانند، نتوانند. فرزندم! به بسترت برگرد.
عرض کرد:پدرجانم! می‌خواهم با شما، به جایگاه نمازت بیایم. فرمود:تو را به آن حقی که بر تو دارم، به بستر خود برگرد تا خوابت حرام نشود و نافرمانی نکن.
حسن علیه‌السلام برگشت و دید خواهرش، ام‌کلثوم پشت در، انتظار می‌کشد. وارد خانه شد و ماجرا را گزارش داد. و با هم، غمگنانه به گفت و گو نشستند. [4] .
ابن‌صباغ می‌گوید:
حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:شبی برخاستم و دیدم پدرم در مصلای خانه‌ی خود، به نماز ایستاده است. پس فرمود:فرزندم! خانواده‌ات را بیدار کن تا نماز بخوانند؛ زیرا این شب جمعه، بامدادش بدر است.نفس، اختیار از من ربود و خوابم برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و عرض کردم:ای رسول خدا! چه سختی‌ها و دشمنی‌ها که از امتت دیدم! فرمود:نفرینشان کن.عرض کردم:خدایا! به جای ایشان، بهتر از ایشان به من بده، و به جای من، بدتر از خودشان، بر ایشان بگمار.
در این هنگام، مؤذن آمد و اذان گفت:و حضرت بیرون رفت، و من نیز از پشت سر او رفتم، پس ابن‌ملجم - که خدا لعنتش کند - ضربتی زد، و او را کشت. [5] .
ابن‌أعثم می‌گوید:
چون روز بیست و هفتم ماه رمضان شد، ام‌کلثوم نزد پدر خود رفت. علی علیه‌السلام به او فرمود:دخترم! پشت در، پنهان شو! او پنهان شد. حسن علیه‌السلام فرمود:من بر در خانه نشسته بودم،شنیدم هاتفی می‌گوید:«آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده‌خاطر می‌آید؟» [6] نیز شنیدم هاتف دیگری می‌گوید:«پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت.... اکنون علی بن ابیطالب علیه‌السلام کشته شد. اینک، رکن اسلام فرو ریخت.»

من، بی‌صبرانه در را گشودم و داخل شدم؛ دیدم پدرم از دنیا رفته است. پس کفن‌هایش را آماده کردیم. [7] .

پی نوشت ها:

[1] الفضائل:104.

[2] کشف الغمة 436:1.

[3] لقمان:34؛ (و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بأی أرض تموت).

[4] بحارالانوار 278:42.

[5] الفصول المهمة:132.

[6] فصلت:40؛ (أفمن یلقی فی النار خیر أم من یأتی آمنا یوم القیامة).

[7] الفتوح:40 و 282:3.

اربلی می‌گوید:
و چون معاویه مردم را توصیف کرد، بنی‌هاشم را سخاوتمند، و آل‌زبیر را شجاع، و بنی‌مخزوم را خود بزرگ‌بین، و بنی‌امیه را بردبار توصیف کرد، و حسن بن علی علیه‌السلام این گفتار را شنید، و فرمود:خدا او را بکشد! می‌خواهد که بنی‌هاشم هر چه دارند، ببخشند تا به او محتاج شوند، و آل‌زبیر بی‌باک شوند تا کشته شوند، و بنی‌مخزوم تکبر کنند تا منفور گردند، و بنی‌امیه بردبار شوند تا مردم آنان را دوست بدارند. [1] .
ابن‌عساکر با سند خود از سلیمان نقل کرده است:
روزی معاویه در مجلس خود گفت:اگر هاشمی بخشنده نباشد، به خانواده‌ی خود شباهت ندارد، و اگر زبیری شجاع نباشد، به خانواده‌ی خود شباهت ندارد، و اگر مخزومی خود بزرگ‌بین نباشد، به خانواده‌ی خود شباهت ندارد، و اگر اموی بردبار نباشد، به خانواده‌ی خود شباهت ندارد.
چون این خبر به امام حسن علیه‌السلام رسید، فرمود:سوگند به خدا! حق را نخواسته، بلکه خواسته است تا بنی‌هاشم را به سخاوت وادارد تا اموالشان تمام شود و به او محتاج شوند، و آل‌زبیر را به بی‌باکی برانگیزد تا با کشته شدن نابود شوند، و بنی‌مخزوم را به تکبر وادارد. تا منفور مردم گردند، و بنی‌امیه را به بردباری برانگیزد تا مردم آنان را دوست بدارند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمة 25:2.
[2] تاریخ ابن‌عساکر:166، ح 281.

هنگام احتضار

ابن‌جوزی با سند خود از عمیر بن اسحاق نقل کرده است:
من و شخص دیگری در بیماری حسن علیه‌السلام، به عیادتش رفتیم؛ فرمود:فلانی! از من سؤالی کن. گفت:نه، به خدا! تا شفا نیابی، چیزی نخواهم پرسید. آن حضرت فرمود:از من بپرس پیش از آن که دیگر نتوانی؛ چرا که قسمتی از اعضای درونم [قطعه قطعه] بیرون ریخته شد. پس بارها زهر دادند و هیچ کدام همچون این بار، نبوده است.
سپس فردا رفتم و او در حال احتضار و حسین علیه‌السلام بر بالینش بود. پرسید:برادرجان! به گمانت چه کسی این کار را کرده است؟ فرمود:چرا، تا او را بکشی؟ حسین علیه‌السلام گفت:آری. فرمود:اگر آن کس باشد که من گمان دارم، خدا [خود انتقام می‌گیرد که] نیرومندتر و سخت کیفرتر است، و اگر او نباشد، دوست ندارم که آدم بی‌گناهی برای من کشته شود. سپس از دنیا رفت.
و در خبری آمده است:امام حسن علیه‌السلام بی‌تاب شد و سخت گریست. حسین علیه‌السلام فرمود:برادرجانم! این بی‌تابی و گریه از چیست؟ همانا تو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر خود و عمویت جعفر و فاطمه و خدیجه می‌روی، و جدت [رسول خدا صلی الله علیه و آله] درباره‌ی تو فرمود:«تو سرور جوانان بهشتیانی»، و نیز برای تو آن همه پیشینه‌ی نیک است:پانزده بار، پیاده حج رفته‌ای، و دو بار، همه‌ی اموال خود را در راه خدا تقسیم کرده‌ای، و چنین و چنان کرده‌ای...
و مکارم آن حضرت را شمرد، و این‌ها جز بر گریه و تأثر شدید آن حضرت نیفزود و فرمود:برادرجانم! آیا بر هراسی بزرگ، و رخدادی سترگ - که هرگز همانندش را ندیده‌ام - در نمی‌آیم؛ در حالی که نمی‌دانم آیا روحم به آتش می‌رود تا تسلیتش دهم، یا به بهشت تا تهنیتش گویم؟
و راوی دیگری می‌گوید:چون هنگام وفات امام حسن علیه‌السلام فرارسید، فرمود:بسترم را به حیاط خانه ببرید. و بیرون آوردند، سر به آسمان کرد و فرمود:«خدایا! خود را به حساب تو می‌گذارم [و جانم را در راه رضای تو، می‌دهم] که آن، نزد من گرامی‌ترین‌هاست که به همانندش دست نیافته‌ام. خدایا! به زمین افتادنم را رحم کن، و تنهایی قبرم را مونس باش». سپس از دنیا رفت.
و چون وفات یافت، برادرش، حسین علیه‌السلام تجهیز او را به عهده گرفت و به مسجد آورد - و در آن روز، سعید بن عاص حاکم مدینه بود - بنی‌هاشم گفتند:نماز نمی‌خواند بر او جز حسین علیه‌السلام، و...
و ابن‌سعد از واقدی نقل کرده است:چون احتضار حسن علیه‌السلام

فرارسید، فرمود:مرا نزد پدرم (رسول خدا صلی الله علیه و آله) دفن کنید. و حسین علیه‌السلام خواست تا او را در حجره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کند که بنی‌امیه و مروان بن حکم و سعید بن عاص - که حاکم مدینه بود- برخاستند و مانع شدند، و بنی‌هاشم برخاستند تا با آنان بجنگند، و ابوهریره گفت:به من بگویید، چنانچه فرزند موسی علیه‌السلام بمیرد آیا با پدر خود دفن نخواهد شد. [1] .

صدوق رحمه الله با سند خود از حسن بن علی بن فضال، از امام هشتم علیه‌السلام، از پدران بزرگوار خود، از امام حسین علیه‌السلام نقل کرده است:

چون احتضار حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرارسید، گریست. به او گفته شد:ای فرزند رسول خدا! آیا با آن موقعیتی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله داری، و آن سخنانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی تو است، باز گریه می‌کنی؟ با این که بیست بار، پیاده حج رفته‌ای و سه بار همه‌ی اموال - حتی یک جفت کفش - خود را با پروردگار خود تقسیم کرده‌ای؟

فرمود:برای دو چیز می‌گریم:برای هراس از لحظه‌ی ورود به آن عالم، و جدایی از یاران. [2] .

طبرانی با سند خود از رقبة بن مصقله نقل کرده است:

چون احتضار حسن بن علی علیه‌السلام فرارسید، فرمود:مرا به صحرا ببرید، تا به ملکوت آسمان‌ها (آیات الهی) بنگرم. و چون او را بیرون بردند، فرمود:«خدایا! من خود را به حساب تو می‌گذارم و جانم را که عزیزترین‌ها نزد من است، در راه رضای تو می‌دهم.» و از احسان الهی در حق او، این بود که خود را به خدا سپرد. [3] .

محب الدین طبری می‌گوید:

ابوعمر گفت:برای ما از چند طریق نقل کرده‌اند:چون احتضار حسن بن علی علیه‌السلام فرارسید، به برادر خود، حسین علیه‌السلام فرمود:برادرجانم! چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، پدر تو در شرف خلافت قرار گرفت و امید بود که او صاحب آن شود، ولی تقدیر چنین شد و ابوبکر آنرا به دست گرفت و چون ابوبکر درگذشت، باز در شرف آن واقع شد، و باز از او برگشت و به عمر رسید، و چون عمر مرد، آن را میان شش نفر - که پدر نیز از آنان بود - به شور نهاد، و [به ظاهر] تردیدی نبود که از او نمی‌گذرد، و برگشت و به عثمان رسید، و چون عثمان به هلاکت رسید، با امیرمؤمنان علیه‌السلام بیعت کردند، و سپس به نبردش برخاستند تا جایی که شمشیر کشید، و دیگر صفایی نداشت و سوگند به خدا! من نمی‌بینم که خدا در ما - خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - نبوت و خلافت [ظاهری] را با هم جمع کند. پس نکند که [تا شرایط

فراهم نشده] نابخردان کوفه تو را به بیراهه کشند، و [در زمان معاویه] به خروج وادارند. و من از عایشه خواستم که چون وفات یافتم، در حجره‌ی او، کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شوم، و پذیرفت، و نمی‌دانم شاید از روی شرم پذیرفته باشد. پس چون من درگذشتم،باز از او بخواه؛ اگر از روی رغبت پذیرفت، مرا در حجره‌ی او [کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله] دفن کن، ولی گمان ندارم جز این که چون بخواهی این کار را بکنی، این مردم، مانعت شوند؛ و اگر مانع شدند، دیگر سراغشان نرو، و مرا در بقیع غرقد دفن کن تا چون مادرم باشم.
پس چون امام حسن علیه‌السلام رحلت کرد، حسین علیه‌السلام آن را از عایشه خواست، و وی [پذیرفت و] گفت:آری، زیرا او محبوب و گرامی است. و به مروان خبر رسید و گفت:دروغ است، سوگند به خدا! هرگز آن جا دفن نمی‌شود؛ نگذاشتند عثمان در قبرستان بقیع دفن شود، اینک می‌خواهند حسن را در حجره‌ی عایشه دفن کنند؟
و این خبر به حسین علیه‌السلام رسید، و با بنی‌هاشم سلاح گرفتند، و مروان [و بنی‌امیه] نیز مسلح شدند، و ابوهریره شنید و گفت:به خدا! این ظلم است؛ آیا نمی‌گذارند که حسن علیه‌السلام با پدر خود دفن شود؟ به خدا! او فرزند رسول خداست. سپس نزد حسین علیه‌السلام رفت، و به او سوگند داد و گفت:آیا برادر شما نفرمود:اگر ترسیدی درگیری رخ دهد، مرا به قبرستان مسلمانان برگردان؟ و سرانجام [بدن] امام حسن علیه‌السلام را در بقیع دفن کردند، و آن روز در تشییع پیکر آن حضرت، از بنی‌امیه جز سعید بن عاص حاضر نبود. [4] .
راوندی از امام صادق علیه‌السلام، از پدران بزرگوار خود نقل کرده است:
امام حسن علیه‌السلام به خاندان خود، فرمود:من - همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله - با زهر می‌میرم.
گفتند:چه کسی این کار را می‌کند؟ فرمود:همسرم [جعده] دختر اشعث بن قیس، و معاویه آن [زهر] را پنهانی می‌فرستد، و از او می‌خواهد این کار را بکند.
عرض کردند:پس او را از خود، دور و از خانه بیرون کن. فرمود:چگونه بیرون کنم بااین که هنوز کاری نکرده است! و چنانچه بیرونش کنم، باز کسی جز او مرا نخواهد کشت، و بهانه هم نزد مردم دارد.
چند روزی نگذشته بود که معاویه مال فراوانی را برای جعده فرستاد و آرزومندش کرد که صد هزار درهم دیگر نیز به او می‌دهد و او را به ازدواج یزید درمی‌آورد، و شربت سمی فرستاد تا به حسن علیه‌السلام بنوشاند.
پس امام حسن علیه‌السلام - که در روز بسیار گرمی روزه بود - به منزل برگشت، و او شربت شیری را که آغشته به آن زهر بود، برای افطار آن حضرت آورد. و آن حضرت آن را نوشید و فرمود:ای دشمن خدا! مرا

کشتی، خدا تو را بکشد. سوگند به خدا! پس از من، به همسری [یزید] نخواهی رسید، و او تو را فریفت، و مسخره کرد، و خدا تو و او را خوار و زبون کند.
پس امام حسن علیه‌السلام دو روز زنده بود، سپس از دنیا رفت، و معاویه به جعده بی‌وفایی کرد، و به پیمان خود عمل نکرد. [5] .
ابن‌حمزه گفته است:
داود رقی از امام صادق علیه‌السلام، و او از پدران (بزرگوار) خود نقل کرده که:امام حسن علیه‌السلام به فرزند خود عبدالله فرمود:فرزندم! چون سال آینده فرارسد این طاغوت (معاویه) برای من کنیزی را می‌فرستد که انیس نام دارد، و او با زهری که معاویه در زیر نگین انگشتر او قرار داده مرا مسموم می‌کند. عبدالله گفت:چرا پیشاپیش او را نمی‌کشی؟ فرمود:فرزندم! قلم (قضا) خشکید و این امر قطعی شد، و از تقدیر حتمی خداوند گریزی نیست.
پس چون سال آینده فرارسید معاویه کنیزی را که نامش انیس بود به عنوان هدیه برای او فرستاد، و چون نزد حضرت علیه‌السلام آمد دست خود را بر شانه‌ی او نهاد و فرمود:ای انیس! به سبب آنچه در زیر انگشتر خود داری خود را جهنمی کرده‌ای. [6] .
ابن‌شهرآشوب می‌گوید:
حسن بن ابی‌العلاء از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:امام حسن علیه‌السلام به خاندان خود فرمود:من همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله با زهر می‌میرم. به او عرض کردند، چه کسی تو را مسموم می‌کند؟! فرمود:کنیز من یا همسر من. عرض کردند:او را از ملک (و خانه‌ی) خود بیرون کن. فرمود:چگونه بتوانم او را بیرون کنم و حال آنکه مرگ من بدست اوست و از آن گریزی نیست، و اگر هم بیرونش کنم باز جز او، مرا نخواهد کشت، این قضاء حتمی و امر واجب خداوند است.
چند روزی نگذشته بود که معاویه (پیکی را همراه با زهر) نزد همسر امام علیه‌السلام (جعده) فرستاد، و امام علیه‌السلام (هنگام افطار روزی که روزه گرفته بود) به او فرمود:آیا آبی نزد خود داری؟ عرض کرد:آری. و آبی آورد که در آن سم معاویه بود، و چون حضرت از آن نوشید آثار زهر را در بدن خود حس کرد و فرمود:ای دشمن خدا! مرا کشتی خدا تو را بکشد. آگاه باش،سوگند به خدا (پس از من) همسری چون من نخواهی یافت. و از این تبهکار ملعون و دشمن خدا (معاویه) هرگز به خیری نمی‌رسی. [7] .
ابن‌جوزی از شعبی نقل کرده که گفت:
معاویه آن زن را فریفت و گفت:حسن را زهر بنوشان تا تو را به همسری یزید درآورم و صد هزار درهم به تو عطا کنم؛ پس چون حضرت (مسموم شد و) از دنیا رفت، آن زن نزد معاویه فرستاد و خواست تا به وعده‌هایش

وفا کند.
معاویه پول را برای او فرستاد و گفت:من یزید را دوست دارم و به زندگی او امید دارم، اگر این نبود تو را به همسری او درمی‌آوردم.
شعبی گفته است:این همان تحقق پیشگویی امام حسن علیه‌السلام است که هنگام رحلت خود - چون نیرنگ معاویه را شنید - فرمود:سم او کار خود را کرد، و او به آرزوی خود رسید، ولی سوگند به خدا! او به وعده‌ی خود وفا نمی‌کند، و در گفتار خود راستگو نیست. [8] .
ابن‌شهرآشوب گوید:در کتاب الأنوار آمده است:امام حسن علیه‌السلام فرمود:
دو بار به من زهر داده‌اند و این، بار سوم است.
و گفته‌اند که به امام حسن علیه‌السلام براده‌ی طلا نوشاندند. [9] .
مسعودی می‌گوید:نقل شده است:
همسر امام [جعده] دختر اشعث بن قیس کندی به او زهر خورانید و معاویه، پنهانی به جعده پیام داد:اگر حسن علیه‌السلام را بکشی، صد هزار درهم برایت می‌فرستم، و تو را به همسری یزید درمی‌آورم. و همین تطمیع، او را واداشت تا به امام حسن علیه‌السلام زهر دهد. پس چون امام حسن علیه‌السلام درگذشت، معاویه آن پول را داد و پیام فرستاد که:ما زندگی یزید را دوست داریم و اگر این نبود، تو را به همسری او درمی‌آوردیم.
و نقل شده است:امام حسن علیه‌السلام هنگام وفات خود، فرمود:شربت زهرآگین معاویه کار خود را کرد، و او به آرزویش رسید. سوگند به خدا! به وعده‌های خود به جعده وفا نکند و در آنچه گفته، راستگو نباشد. [10] .
طبرسی رحمه الله از عبدالله بن ابراهیم، از زیاد محاربی نقل کرده است:
چون احتضار امام حسن علیه‌السلام فرارسید، حسین علیه‌السلام را خواست و فرمود:برادرجانم! من از شما جدا می‌شوم و به دیدار پروردگار خود می‌رسم. به من زهر خورانده‌اند و محتوای شکم خود را [بالا آورده،] در طشت افکندم و می‌شناسم که چه کسی این کار را کرد و از کجا فریب خورد و من شکوه‌ی او را نزد خدای سبحان می‌برم. تو را سوگند به آن حقی که بر تو دارم، در این زمینه چیزی مگوی، و منتظر پیشامد خدا برای من باش. و چون درگذشتم، غسلم ده و کفنم کن و جنازه‌ام را کنار قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید پیمان کنم. سپس نزد قبر جده‌ام، فاطمه [در بقیع] برگردان و آن جا دفن کن. و ای برادرم! به زودی می‌بینی که این مردم می‌پندارند تو می‌خواهی مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنی، از این رو، جمع می‌شوند که نگذارند، و شما را به خدا سوگند می‌دهم که مگذار خونی در تشییع من، به اندازه‌ی خون حجامتی، ریخته شود. [11] .

خزاز قمی با سند خود، از جنادة بن ابی‌امیة نقل کرده است:
خدمت حسن بن علی علیه‌السلام - در آن بیماری که با آن از دنیا رفت - تشرف یافتم. جلو آن حضرت طشتی بود که در آن، خون و پاره‌های درون شکم - که آسیب دیده از زهر معاویه بود - ریخته بود. عرض کردم:آقاجان! چرا خود را معالجه نمی‌کنی؟ فرمود:عبدالله! مرگ را با چه معالجه کنم؟ عرض کردم:انا لله و انا الیه راجعون. سپس رو به من کرد و فرمود:سوگند به خدا! رسول خدا صلی الله علیه و اله این عهد را به ما سپرد که:این ولایت خداوندی را دوازده امام [که یازده نفر آنان] از فرزندان علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام [است] مالک خواهند شد که هیچ یک، جز زهر نوشیده یا کشته شده نخواهند بود. سپس طشت را برداشتند و امام - که صلوات خدا بر او باد - تکیه کرد، و من عرض کردم:ای فرزند رسول خدا، اندرزم ده. فرمود:
آری، خود را برای سفر [آخرت] آماده کن، و پیش از آن که اجلت فرارسد، توشه‌ی خود را به دست آر. و بدان که تو دنیا را می‌جویی، و مرگ تو را. و هم و غم [و هزینه‌ی] روزی را که نرسیده، بر امروز که در آنی، بار مکن. و بدان که از مال، بیش از قوت [و نیاز] خود به دست نمی‌آوری مگر که در آن، نگهبان برای دیگرانی. و نیز بدان که در حلال دنیا، حساب و در حرام آن، عقاب، و در شبهه‌ناک آن، عتاب است. پس دنیا را همچون مردار بشمار، به اندازه‌ی کفایت خود از آن بردار که اگر حلال باشد، در دنیا زهد ورزیده‌ای و اگر حرام باشد، در آن گناهی نیست؛ زیرا - همچون بهره‌برداری اضطراری از مردار - به اندازه‌ی ضرورت، برداشته‌ای، و اگر [شبهه‌ناک باشد،] عتاب آن اندک است. و برای دنیای خود آن چنان [قوی و باتدبیر و با استحکام] کار کن که گویی تا ابد زنده می‌مانی، و برای آخرت خود آن چنان [خالصانه و دقیق و با مراقبه] کار کن که گویی فردا می‌میری.
و اگر خواهان عزتی بی آن که خویشاوندانی داشته باشی و هیبت می‌خواهی، بی آن که فرمانروایی داشته باشی، از ذلت نافرمانی خدای سبحان بیرون شو، و به عزت فرمانبری از او، پناه بر و اگر احتیاجی، تو را به همراهی دیگران کشاند، با کسی همراهی کن که زینتت باشد؛ و چون خدمتش کردی، نگهت دارد؛ و چون یاری‌اش خواستی، کمکت کند؛ و چون سخن گفتی، راستگویت داند، و چون [بر دشمن] حمله بردی، توانمندت سازد؛ و چون دست خود را به نیکی گشودی، او نیز تلاش کند [و بگشاید]؛ و چون رخنه‌ای در کارت پدید آمد، ببندد؛ و چون در تو نیکی دید، به حساب آورد؛ و چون از او بخواهی، عطا کند؛ و اگر ساکت باشی، آغاز کند؛ و چون رنج آوری، بر تو رو نماید و همدردی کند؛ کسی که از او بلا و آفتی به تو نرسد، و راه‌های او به تو گوناگون نباشد؛ و آن جا که [حق و]

حقیقت‌هاست، تنهایت نگذارد؛ و اگر در حال رقابت، کشمکش کردید، مقدمت دارد.
راوی می‌گوید:سپس نفس آن حضرت بند آمد و رنگش زرد شد تا جایی که بر او ترسیدم. و حسین علیه‌السلام همراه اسود بن ابی‌الأسود آمد و خود را بر روی آن حضرت انداخت، و سر و پیشانی او را بوسید، و نزد او نشست، و با هم راز گفتند. و أبوالأسود [اسود بن ابی‌الأسود] گفت:انا لله؛ خبر مرگ حسن علیه‌السلام را می‌دهند!
و او وصی خود را حسین علیه‌السلام قرار داد. و در روز پنج شنبه‌ی آخر صفر سال پنجاه هجری، در چهل و هفت سالگی وفات یافت. [12] .
راوندی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:
چون احتضار حسن بن علی علیه‌السلام فرارسید، سخت گریست و فرمود:من بر امری بزرگ و هراسی که هرگز ندیده‌ام، درمی‌آیم. سپس سفارش کرد تا در بقیع دفنش کنند و فرمود:برادرجان! مرا در تابوتم بگذار، و تا قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله - برای تجدید پیمان - ببر. سپس به قبر جده‌ام، فاطمه بنت اسد برگردان، و در آن جا دفن کن. و ای فرزند مادرم! به زودی خواهی دید که این مردم بپندارند که تو می‌خواهی مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنی؛ از این رو، جمع شوند تا نگذارند. و تو را به رسول خدا سوگند می‌دهم که در تشییع من خونی، حتی به اندازه‌ی خون حجامتی نریزد. پس چون امام حسین علیه‌السلام او را غسل و کفن کرد و بر تابوت نهاد و - برای تجدید عهد - به سوی قبر جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، مروان بن حکم با گروهی از بنی‌امیه رسید و گفت:آیا عثمان در دورترین نقاط مدینه دفن شود و حسن علیه‌السلام با پیامبر؟ هرگز چنین نخواهد شد! و عایشه، سوار بر استری به ایشان پیوست، و می‌گفت:ای بنی‌هاشم! چه ارتباطی من با شما دارم؟ آیا می‌خواهید کسی را در حجره‌ی من وارد کنید که دوست ندارم؟ [13] .

پی نوشت ها:
[1] تذکرة الخواص:192.
[2] امالی:290، ح 325.
[3] المعجم الکبیر 2692:3.
[4] ذخائر العقبی:142.
[5] الخرائج و الجرائح 241:1، ح 7.
[6] الثاقب فی المناقب:314، ح 262 مضمون این حدیث خلاف مشهود است.

[7] مناقب 4:8.
[8] تذكرة الخواص:192.
[9] المناقب 4:42.
[10] مروج الذهب 3:5.
[11] اعلام الورى 1:414.
[12] كفاية الاثر:226.
[13] الخرائج و الجرائح 1:242، ح 8.

هدیه دادن

یاران امام مجتبی علیه‌السلام مشاهده کردند که آن حضرت به شاعری که انسان خوبی نبود هدیه‌ای عطا کرد. یکی از یاران لب به اعتراض گشود که چرا به شاعر فاسدی که خدا را معصیت می‌کند و به بندگان خدا تهمت روا می‌داد، کمک می‌کنی؟.

قال علیه‌السلام:

ان خیر ما بذلت من مالک ما وقیت به عرضک، و ان من ابتغاء الخیر اتقاء الشر [1] .

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بهترین بخشش از مال تو آن است که آبروی تو را حفظ کند، زیرا یکی از راه‌های جذب خوبی‌ها پرهیز کردن از بدی است.)

پی نوشت ها:

[1] 1- انساب الأضراف ج 3، ص 23، حدیث 31.

2- زهر الآداب ج 1، ص 98.

3- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 10.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 134، ح 18.

هدایت گران راستین (الهی)

مرحوم حسن بن علی بن شعبه حرانی در تحف العقول از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل می‌کند آنگاه که آن حضرت پیرامون هدایت انسان‌ها سخن می‌گفت، از ضرورت استفاده از هدایت‌های الهی سخن گفت و سپس فرمود: (هدایت‌گران راستین که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند نه دشمنان آنان) و پاره‌ای از فضایل آنان را بدین گونه برشمرد؛
قال علیه‌السلام:
أیها الناس انه من نصح لله و أخذ قوله دلیلا هدی للتی هی أقوم و وفقه الله للرشاد و سدده للحسنی فان جار الله آمن محفوظ و عدوه خائف مخذول فاحترسوا من الله بکثرة الذکر. و اخشوا الله بالتقوی و تقربوا الی الله بالطاعة فانه قریب مجیب.
قال الله تبارک و تعالی: «و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب أجیب دعوة الداعی اذا دعانی فلیستجیبوا الی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون» [1] .
فاستجیبوا لله و آمنوا به فانه لا ینبغی لمن عرف عظمة الله أن یتعاظم، فان رفعة الذین یعلمون عظمة الله أن یتواضعوا و [عز] الذین یعرفون ما جلال الله أن یتذللوا [له] و سلامة الذین یعلمون ما قدرة الله أن یستسلموا له و لا ینکروا أنفسهم بعد المعرفة و لا یضلوا بعد الهدی.
و اعلموا علما یقینا أنکم لن تعرفوا التقی حتی تعرفوا صفة الهدی و لن تمسکوا بمیثاق الکتاب حتی تعرفوا الذی نبذه و لن تتلوا الکتاب حق تلاوته حتی تعرفوا الذی حرفه. فاذا عرفتم ذلک عرفتم البدع و التکلف و رأیتم الفریة علی الله و التحریف و رأیتم کیف یهوی من یهوی.
و لا یجهلنکم الذین لا یعلمون. و التمسوا ذلک عند أهله، فانهم خاصة نور یستضاء بهم و أئمة یقتدی بهم، بهم عیش العلم و موت الجهل و هم الذین أخبرکم حلمهم عن جهلهم و حکم منطقهم عن صمتهم، و ظاهرهم عن باطنهم، لا یخالفون الحق و لا یختلفون فیه. و قد خلت لهم من الله سنة و مضی فیهم من الله حکم ان فی ذلک لذکری للذاکرین. و اعقلوه اذا سمعتموه عقل رعایة و لا تعقلوه عقل روایة، فان رواة الکتاب کثیر و رعاته قلیل والله المستعان [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم! چنین است که هر کس با خداوند صادق بوده و سخن او را همچون راهنما اتخاذ کند، بدانچه که استوارتر است، هدایت گردد و خداوند او را به سوی بالندگی هدایت کرده و برای خوبی و شایستگی پشتیبانی می‌کند. و بدانید که وابسته‌ی خداوند در امنیت بوده و حفاظت شده است

و دشمن او ترسان و بی‌پناه است. بدین سبب، با کثرت یادآوری خداوند و ذکر او نگهبانی خود کنید از [خشم و غضب] خداوند.
و با تقوا، از خداوند پروا کنید و با اطاعت، نزد خداوند تقرب حاصل کنید، چرا که خداوند نزدیک بوده و اجابت کننده است. خدای بزرگ و بلند مرتبه می‌فرماید: «وقتی بندگانم از تو مرا خواستند، من بسیار نزدیکم و هنگامی که کسی مرا فرا خواند، خواسته‌ی خواهان را برآورده می‌کنم، پس فراخوانم را پاسخ دهند و به من ایمان بیاورند. باشد که هدایت و رشد یابند.»
پس ندای خداوند و فراخوان او را پاسخ دهید و به او ایمان آورید، زیرا شایسته نیست که کسی شکوه و عظمت خدای را بشناسد و در برابر او بزرگی کند، زیرا بزرگی آنان که شکوه خداوند را شناخته‌اند، آن است که فروتنی کنند.
و سربلندی آنان که جلال خدای را می‌شناسند آن است که کرنش او کنند، و سلامت آنان که می‌دانند نیرو و قدرت خدا یعنی چه؟، در این است که خود را به او بسپارند. و پس از معرفت و آگاهی خویشتن را از یاد نبرند و پس از هدایت؛ گمراه نگردند.
و این را به یقین؛ شمایان هرگز پرهیزگاری را باز نخواهید شناخت، مگر آن که ویژگی‌های راه هدایت را بشناسید و هرگز به میثاق کتاب پای‌بند نخواهید شد، مگر آنکه آورنده‌ی آن راه را بشناسید و هرگز کتاب خدا را آن‌گونه که بایسته‌ی آن است، قرائت نخواهید کرد، مگر آن که آموزگار آن را بشناسید، پس وقتی چنین کردید، بدعت‌ها و دشواری‌ها را خواهید شناخت و تهمت به خدا بستن و تحریف را به عیان مشاهده خواهید کرد و خواهید دید آن که می‌لغزد چگونه به لغزش می‌افتد و مواظب باشید تا آنان که هیچ نمی‌دانند، شما را نفریبند و این [رهنمود] را نزد اهلش جستجو کنید، زیرا آنان (اهل بیت) گزیده‌ی نوری هستند که [در تاریکی‌ها] از نور آن استفاده می‌شود و پیشوایانی هستند که به آنها اقتداء می‌شود. به آنها دانش زنده و نادانی نابود می‌شود.
و همانا اهل بیت هستند که بردباری آنها باعث افشای جهل و نادانی دشمنان است، و حکمت گویای آن باعث دسترسی شما به ناتوانی و گنگی دشمنان، و نیز رفتار آشکار آن امامان معصوم علیهم‌السلام افشاگر مسایل مخفی و پشت پرده‌ی دشمنان است.
آنان با حق ستیز نکنند و در آن تردید روا ندارند. و چنان است که از خداوند در میان آنان سنتی به کار رفته و دستوری از خداوند در میان آنها به اجرا گذاشته شده است و در این پندی برای پند پذیران است، پس هرگاه سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام را می‌شنوید، آن را به دیده‌ی اجتهاد بنگرید و به دیده‌ی بازگویی و گذرا ننگرید که راویان کتاب زیادند، ولی

نگاهبانان آن اندک و خداوند بهترین یاور است.)

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی بقره، آیه‌ی 186.

[2] 1- بحارالأنوار، ج 44، ص 93، ح 8.

2- بحارالأنوار، ج 75، ص 104، ح 3.

3- تحف العقول، ص 227.

4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 485، ح 1.

5- موسوعة المصطفی و العترة علیهم‌السلام، ج 5، ص 123.

هدیه‌ی پیامبر به امام حسن

امام حسن علیه‌السلام فرمود:
قال علیه‌السلام:
حیانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بکلتا یدیه وردا، و قال: أما انه سید ریاحین الجنة سوی الآس [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، با دو دست خود، گلی به من تعارف کرد و فرمود: این گل، گل سرسبد گیاهان خوشبوی بهشت است، مگر آس [2] .

پی نوشت ها:
[1] 1- ربیع الابرار، ج 1، ص 243، ح 164.
2- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص 695، ح 5، به نقل از مکارم الأخلاق، ص 47.
[2] آس یا مورد اسفرم، یا آسمار، در فارسی به همین یه نام خوانده می‌شود. گلی است سفید و خوش‌بو و طعمش تلخ است. ر.ک. فرهنگ صبا.

هدایت گران راستین الهی

مرحوم حسن بن علی بن شعبه حرانی در تحف العقول از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل می‌کند آنگاه که آن حضرت پیرامون هدایت انسان‌ها سخن می‌گفت، از ضرورت استفاده از هدایت‌های الهی سخن گفت و سپس فرمود: (هدایت‌گران راستین که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند نه دشمنان آنان) و پاره‌ای از فضایل آنان را بدین گونه برشمرد؛
قال علیه‌السلام:
أیها الناس انه من نصح لله و أخذ قوله دلیلا هدی للتی هی أقوم و وفقه الله للرشاد و سدده للحسنی فان جار الله آمن محفوظ و عدوه خائف مخذول فاحترسوا من الله بکثرة الذکر. و اخشوا الله بالتقوی و تقربوا الی الله بالطاعة فانه قریب مجیب.
قال الله تبارک و تعالی: «و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب أجیب دعوة الداعی اذا دعانی فلیستجیبوا الی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون» [1] .
فاستجیبوا لله و آمنوا به فانه لا ینبغی لمن عرف عظمة الله أن یتعاظم، فان رفعة الذین یعلمون عظمة الله أن یتواضعوا و [عز] الذین یعرفون ما جلال الله أن یتذللوا [له] و سلامة الذین یعلمون ما قدرة الله أن یستسلموا له و لا ینکروا أنفسهم بعد المعرفة و لا یضلوا بعد الهدی.
و اعلموا علما یقینا أنکم لن تعرفوا التقی حتی تعرفوا صفة الهدی و لن تمسکوا بمیثاق الکتاب حتی تعرفوا الذی نبذه و لن تتلوا الکتاب حق تلاوته حتی تعرفوا الذی حرفه. فاذا عرفتم ذلک عرفتم البدع و التکلف و رأیتم الفریة علی الله و التحریف و رأیتم کیف یهوی من یهوی.
و لا یجهلنکم الذین لا یعلمون. و التمسوا ذلک عند أهله، فانهم خاصة نور یستضاء بهم و أئمة یقتدی بهم، بهم عیش العلم و موت الجهل و هم الذین أخبرکم حلمهم عن جهلهم و حکم منطقهم عن صمتهم، و ظاهرهم عن باطنهم، لا یخالفون الحق و لا یختلفون فیه. و قد خلت لهم من الله سنة و مضی فیهم من الله حکم ان فی ذلک لذکری للذاکرین. و اعقلوه اذا سمعتموه عقل رعایة و لا تعقلوه عقل روایة، فان رواة الکتاب کثیر و رعاته قلیل والله المستعان [2] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(ای مردم! چنین است که هر کس با خداوند صادق بوده و سخن او را همچون راهنما اتخاذ کند، بدانچه که استوارتر است، هدایت گردد و خداوند او را به سوی بالندگی هدایت کرده و برای خوبی و شایستگی پشتیبانی می‌کند. و بدانید که وابسته‌ی خداوند در امنیت بوده و حفاظت شده است

و دشمن او ترسان و بی‌پناه است. بدین سبب، با کثرت یادآوری خداوند و ذکر او نگهبانی خود کنید از [خشم و غضب] خداوند.
و با تقوا، از خداوند پروا کنید و با اطاعت، نزد خداوند تقرب حاصل کنید، چرا که خداوند نزدیک بوده و اجابت کننده است. خدای بزرگ و بلند مرتبه می‌فرماید: «وقتی بندگانم از تو مرا خواستند، من بسیار نزدیکم و هنگامی که کسی مرا فرا خواند، خواسته‌ی خواهان را برآورده می‌کنم، پس فراخوانم را پاسخ دهند و به من ایمان بیاورند. باشد که هدایت و رشد یابند.»
پس ندای خداوند و فراخوان او را پاسخ دهید و به او ایمان آورید، زیرا شایسته نیست که کسی شکوه و عظمت خدای را بشناسد و در برابر او بزرگی کند، زیرا بزرگی آنان که شکوه خداوند را شناخته‌اند، آن است که فروتنی کنند.
و سربلندی آنان که جلال خدای را می‌شناسند آن است که کرنش او کنند، و سلامت آنان که می‌دانند نیرو و قدرت خدا یعنی چه؟، در این است که خود را به او بسپارند. و پس از معرفت و آگاهی خویشتن را از یاد نبرند و پس از هدایت؛ گمراه نگردند.
و این را به یقین؛ شمایان هرگز پرهیزگاری را باز نخواهید شناخت، مگر آن که ویژگی‌های راه هدایت را بشناسید و هرگز به میثاق کتاب پای‌بند نخواهید شد، مگر آنکه آورنده‌ی آن راه را بشناسید و هرگز کتاب خدا را آن‌گونه که بایسته‌ی آن است، قرائت نخواهید کرد، مگر آن که آموزگار آن را بشناسید، پس وقتی چنین کردید، بدعت‌ها و دشواری‌ها را خواهید شناخت و تهمت به خدا بستن و تحریف را به عیان مشاهده خواهید کرد و خواهید دید آن که می‌لغزد چگونه به لغزش می‌افتد و مواظب باشید تا آنان که هیچ نمی‌دانند، شما را نفریبند و این [رهنمود] را نزد اهلش جستجو کنید، زیرا آنان (اهل بیت) گزیده‌ی نوری هستند که [در تاریکی‌ها] از نور آن استفاده می‌شود و پیشوایانی هستند که به آنها اقتداء می‌شود. به آنها دانش زنده و نادانی نابود می‌شود.
و همانا اهل بیت هستند که بردباری آنها باعث افشای جهل و نادانی دشمنان است، و حکمت گویای آن باعث دسترسی شما به ناتوانی و گنگی دشمنان، و نیز رفتار آشکار آن امامان معصوم علیهم‌السلام افشاگر مسایل مخفی و پشت پرده‌ی دشمنان است.
آنان با حق ستیز نکنند و در آن تردید روا ندارند. و چنان است که از خداوند در میان آنان سنتی به کار رفته و دستوری از خداوند در میان آنها به اجرا گذاشته شده است و در این پندی برای پند پذیران است، پس هرگاه سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام را می‌شنوید، آن را به دیده‌ی اجتهاد بنگرید و به دیده‌ی بازگویی و گذرا ننگرید که راویان کتاب زیادند، ولی

نگاهبانان آن اندک و خداوند بهترین یاور است.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی بقره، آیه‌ی 186.
[2] 1- بحارالأنوار، ج 44، ص 93، ح 8.
2- بحارالأنوار، ج 75، ص 104، ح 3.
3- تحف العقول، ص 227.
4- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص 485، ح 1.
5- موسوعة المصطفی و العترة علیهم‌السلام، ج 5، ص 123.

یکی از اعضای پیغمبر خدا

هنوز کلام زیبای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پایان نرسیده بود که ناگاه عربی در حالی که عصای خود را بر زمین می‌کشید به سوی ما آمد، وقتی چشم مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد فرمود: مردی که به سوی شما می‌آید چنان با شما سخن خواهد گفت که، پوست بدن شما خواهد لرزید، او پرسشهایی راجع به اموری از شما خواهد کرد، در عین حال در سخن گفتن خشونت و درشتی دارد.
اعرابی آمد، بدون اینکه سلام کند گفت: کدام یک از شما محمد هستید؟ ما گفتیم: چه می‌خواهی؟
در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آرام باشید.
(او پیامبر را شناخت) گفت: ای محمد؛ من پیش از آن که تو را ببینم کینه‌ی تو را در دل داشتم، اکنون که تو را دیدم کینه‌ام به تو زیادتر شد.
در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبخندی زد، ولی ما به خاطر جسارت آن عرب خشمگین شده و در مورد او تصمیم خطرناکی گرفتیم، در این حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی ما اشاره کرد و فرمود: دسته نگه دارید،
اعرابی گفت: ای محمد؛ تو گمان می‌کنی که پیامبری در حالی که به پیامبران دروغ می‌بندی و تو هیچ دلیل و برهان آنها را نداری؟
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای اعرابی؛ تو از کجا می‌دانی؟
گفت: اگر برهان داری بگو؟
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا دوست داری که بگویم چگونه از خانه‌ات بیرون آمدی؟ چگونه در مجلس قومت تصمیم گرفتی؟ و اگر دوست داری یکی از اعضای من، این خبر را بازگو نماید تا دلیل محکمی برای تو باشد؟
اعرابی گفت: مگر عضو انسان هم سخن می‌گوید؟
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری.
آنگاه به امام حسن علیه‌السلام فرمود: برخیز و با او سخن بگو.
اعرابی امام حسن علیه‌السلام را بخاطر سن کمش به دیده‌ی تحقیر نگریست و گفت: او خودش نمی‌تواند، به کودکی دستور می‌دهد تا با من گفت و گو نماید.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هم اکنون خواهی دید که چگونه سؤالات تو را پاسخ می‌دهد.
امام حسن علیه‌السلام فوری رو به اعرابی کرد و فرمود: آرام باش ای

اعرابی؛ آنگاه این اشعار را سرود:
ما غبیا سألت و ابن غبی
بل فقیهأ اذن و أنت الجهول
فان تک قد جهلت فان عندی
شفا الجهل ما سأل السؤول
و بحرا لا تقسمه الدوالی
تراثا کان أورثه الرسول
تو از شخص کودن و فرزند کودن نپرسیدی، بلکه از شخص دانشمند و فقیه پرسیدی در حالی که تو نادانی.
اگر تو در مورد مسایلی نادان هستی بدان که شفای جهل و نادانی نزد من است؛ مادامی که پرسشگر بپرسد.
تو از دریای علم و دانش می‌پرسی که ظرفها، توانایی تقسیم کردن آن را ندارند؛ او این علم و دانش را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده است.
با ایمان از اینجا می‌روی
آنگاه امام حسن علیه‌السلام فرمود: به راستی که تو در سخنت، زبان درازی کرده و از حد خود تجاوز کردی، و نفست تو را فریب داد، ولی در عین حال - ان شاءالله تعالی - با ایمان از اینجا باز می‌گردی!.
اعرابی با شگفتی، لبخندی زد و گفت: هیهات!، چقدر بعید است.
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
شما در محل اجتماع قومت جمع شدید، و با نادانی و کودنی که داشتید گفت و گو نمودید و گمان می‌کردید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فردی بی‌فرزند است و همه‌ی عرب با او دشمنی هستند (وقتی او را بکشید) و کسی نیست که انتقام خون او را بگیرد.
تو گمان می‌کردی که قاتل آن حضرت هستی که اگر او را بکشی زحمت را از دوش قوم خود برداشته‌ای، به همین جهت، نفس تو، تو را بر این عمل وادار نمود، و به راستی که عصایت را به دست گرفته‌ای و می‌خواهی آن حضرت را به قتل برسانی، ولی این تصمیم برای تو دشوار خواهد شد، و چشمت از این امر کور خواهد گشت، و جز این مأموریت را نپذیرفتی، تو هم اکنون از ترس آنکه مبادا مسخره‌ات کنند نزد ما آمدی (تا تصمیمت را عملی کنی) در عین حال به سوی ما خیر آمدی.
من هم اکنون تو را از جریان این سفرت آگاه می‌نمایم (و چگونگی آمدنت را بیان می‌کنم):
تو در شبی که هوا صاف و روشن بود بیرون آمدی، ناگهان طوفان شدیدی وزید، تاریکی همه جا را فرا گرفت، آسمان تاریک گشت، ابرها تحت فشار قرار گرفتند، تو همانند اسب سرخ رنگی در تنگ‌نا قرار گرفتی که اگر پا

جلو گذارد گردنش زده می‌شود و اگر برگردد پی خواهد شد.
نه صدای پای کسی را می‌شنیدی، و نه صدای زنگی، در عین حال ابرها تو را احاطه کرده و ستارگان از دیدگان تو پنهان شده بودند که نه می‌توانستی به وسیله‌ی ستاره‌ای درخشان راه را بیابی و نه دانشی بود که تو را روشن نموده و آگاهت نماید.
مسافتی حرکت می‌کردی خود را در یک بیابانی بی‌پایان می‌دیدی که انتها نداشت و اگر بر خودت سختی می‌گرفتی و حرکت می‌کردی، ناگاه می‌دیدی که بر فراز تپه‌ای راه افتاده و مسیر زیادی را از راه، دور شده‌ای، بادهای تندی تو را از پای در می‌آوردند، و خارها در یک فضای تاریک و نیز رعد و برق ترسناک تو را آزار می‌دادند، تپه‌های آن بیابان تو را به وحشت انداخت و سنگریزه‌هایش تو را خسته کرده بودند، که ناگاه متوجه شدی که نزد ما هستی، چشمت روشن گردیده و دلت باز و آه و ناله‌ات برطرف شد.
گویا از اعماق دلم خبر می‌دهی
اعرابی (که از این بیانات امام حسن علیه‌السلام در شگفت شده) گفت: پسر جان؛ تو از کجا می‌گویی؟ گویا از اعماق دل من پرده برداشتی، گویا تو با من حاضر بودی و چیزی از من نزد تو پنهان نیست، گویا تو علم غیب داری. آنگاه عرض کرد: ای پسر؛ اسلام را برای من بیان کن.
امام حسن علیه‌السلام فرمود: الله اکبر؛ بگو:
أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أن محمدا عبده و رسوله.
گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست که یکتا است و شریکی ندارد و همانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده‌ی او است.
در این هنگام اعرابی اسلام آورد و اسلام وی نیکو شد، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان از این امر خوشحال و مسرور شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قسمتی از قرآن را به او آموخت.
اعرابی عرض کرد: ای رسول خدا؛ اجازه می‌فرمایید نزد قومم باز گردم و آنها را از این جریان آگاه سازم؟
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه داده و او به سوی قومش بازگشت.
آنگاه اعرابی با گروهی از قبیله‌ی خود بازگشته و مسلمان شدند.
پس از این قضیه هرگاه مردم به امام حسن علیه‌السلام نگاه می‌کردند می‌گفتند: به این شخص مقام و منزلتی عنایت شده که به احدی از جهانیان عطا نشده است [1] .

پی نوشت ها:
[1] صحيفة الأبرار: 2 / 162 ح 43، بحارالأنوار: 43 / 333 با تفاوتی در سند.

مرحوم ابن بابویه قمی، از محمد بن یحیی العطار روایت نمود که:
مردی از اهل ری می‌گوید: به خدمت حضرت امام هادی علیه‌السلام مشرف شدم، آن حضرت فرمود: کجا بودی؟
عرض کردم: به زیارت امام حسین علیه‌السلام رفته بودم.
آنگاه آن حضرت فرمود:
أما لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین علیه‌السلام
آیا نمی‌دانی، اگر قبر عبدالعظیم را که در نزد شما است زیارت کنی مثل آن است که امام حسین علیه‌السلام را زیارت کرده‌ای [1] .

پی نوشت ها:
[1] کامل الزیارات (مترجم): 975، منتهی الآمال: 1 / 246.

طبیعی بود که پس از امضای قراداد صلح میان امام حسن علیه‌السلام و معاویه، آن دو در نقطه‌ی واحدی با مسالمت اجتماع کنند، تا از این طریق، هم صلح خود را با نمونه‌ای عملی، که تاریخ بتواند بدان شهادت دهد، مسجل کرده باشند و هم آنکه، هر یک از دو طرف، در برابر عموم مسلمانان، بدانچه به طرف مقابل خود داده و به تعهدی که به وی سپرده است، اعتراف کند.
هر دو طرف، شهر کوفه را انتخاب کرده و بدان سو روانه شدند، سیل جمعیت نیز به طرف این شهر، سرازیر شد و آن پایتخت بزرگ را مملو از همه گونه مردم ساخت.
بیشتر این جمعیت، سربازان دو جبهه بودند، که اینک اردوگاه خود را رها کرده و برای شرکت در این واقعه‌ی تاریخی - که در طالع نحس شهر کوفه ثبت شده بود و کوفه نیز خواه ناخواه، می‌بایست شاهد آن باشد - به این شهر، رو آورده بودند.
نخستین بار بود که پایتخت عراق، دهها هزار سرباز سرخ پوش شامی، مسیحی یا مسلمان را از نزدیک می‌دید. این اردوگاه، دیر زمانی بود که روی امن و...[1] .
... زنهار از یکدیگر دریغ داشته، و از روزگاری قدیم - از دوران حوادث «سلمان باهلی» و «حبیب بن مسلمه‌ی فهری» در عهد «عثمان بن عفان» - جز با دشمنی‌های تاریخی و حوادث خونین، با یکدیگر روبرو نشده بودند.
حال شما فکر می‌کنید، به سرباز وفادار کوفی چه احساسی دست می‌دهد، هنگامی که می‌بیند بناچار، باید سلاح خود را بر زمین افکنده و تسلیم موج غرور و تبختر فاتحانه‌ی سپاهیان شامی، که رواق‌های مسجد با عظمت و بر اساس تقوا بنیان نهاده شده‌ی کوفه را فراگرفته بود، شود؟!
این حادثه، برای یاوران مخلص خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که در عین حال یا از هدفهای امام حسن علیه‌السلام از صلح با معاویه و یا اساسا از اوضاعی که بار سنگین صلح را بر آن حضرت تحمیل کرده بود، آگاهی نداشتند - بسی تلخ و کشنده بود.
ولی اکثریت خیانتکار، یکباره همه‌ی پرده‌ها را دریده و با چهره‌ی واقعی خود، بر روی صحنه ظاهر گشته بودند.
در میان انبوه سپاهیان شام، دسته‌هایی از کوفیان نیز به چشم می‌خوردند که در شادی بی‌فروغ جشن‌های افسرده و پیروزی بی - فرجام آنان، شرکت جسته بودند.
منادیان، مردم را برای شنیدن خطابه‌ی طرفین قرارداد صلح، به مسجد

جامع دعوت کردند.
معاویه، باید اولین سخنران می‌بود. لذا به سوی منبر پیش رفت و بر فراز آن نشست و خطابه‌ی مفصل خود را که مآخذ تاریخی، بجز چند قسمت برجسته‌ی آن را ضبط نکرده‌اند، ایراد نمود.
(جابر ابن سمرة گوید: «من هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیدم که جز به حال ایستاده خطبه بخواند، پس هر کس بگوید که آن حضرت، نشسته خطبه می‌خواند، تو دروغگویش بدان». این حدیث را جزایری، در کتاب «آیات الأحکام» ص 75، روایت کرده است. گویا معاویه، اول کسی است که خطبه را، به صورت نشسته، خواند!)
یکی از قسمت‌های این نطق معاویه را، یعقوبی در تاریخ خود، اینطور، ضبط کرده است:
«... و پس از این همه، بی‌گمان، در هر امتی که بعد از پیغمبرش، اختلافی پدید آمد، باطل بر حق پیروز گشت»!!
یعقوبی می‌نویسد: ناگهان معاویه، دانست که این سخن به زیان اوست، لذا این عبارت را به سخن خود افزود:
«مگر در این امت، که حق بر باطل غلبه یافت»!![2] .
قسمت دیگری از خطبه‌ی معاویه را مداینی، اینچنین روایت کرده است:
«هان ای اهل کوفه! آیا شما می‌پندارید که من بخاطر نماز و زکات و حج، با شما جنگیدم، با اینکه من می‌دانستم که شما، همه‌ی اینها را به جا می‌آورید؟!
من فقط به این خاطر با شما به جنگ برخاستم که بر شما حکمرانی کنم و زمام امر شما را به دست گیرم! و اینک خدا، مرا به این خواسته، نایل کرده است، هر چند شما خوش ندارید. اکنون شما بدانید که هر خونی که در این فتنه بر زمین ریخته شده، هدر است و هر عهدی که من با کسی بسته‌ام، آن عهد زیر این دو پای من است!! و مصلحت مردم فقط در این سه کار است:
1- ادای مالیات‌ها، در سر وقت.
2- روانه کردن سرباز، در سر وقت
3- جنگیدن با دشمن، در خانه‌ی دشمن؛ زیرا اگر شما، به سراغ آنان نروید، آنان بر سر شما خواهند آمد».
ابوالفرج اصفهانی، از حبیب بن ابی‌ثابت به طور مسند، نقل می‌کند که: معاویه در این خطاب، از امام علی علیه‌السلام یاد کرد و زبان به دشنام او گشود و سپس به امام حسن علیه‌السلام نیز، ناسزا گفت[3] .
ابواسحاق سبیعی، این جمله را نیز اضافه کرده است که معاویه گفت:
«بدانید! هر تعهدی که من به حسن بن علی علیه‌السلام سپرده‌ام، زیرا این دو پای من است و من به آنها وفا نخواهم کرد»!!

آنگاه ابواسحاق سبیعی می‌گوید: «به خدا قسم! (معاویه) مکار و حیله‌گر بود!»[4] .
[البته، لازم به ذکر است که: «ابواسحاق سبیعی»، همان «عمرو بن عبدالله همدانی» و از تابعین است. (تابعین کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نکردند، ولی صحابه‌ی آن حضرت را، دیدند)او، همان کسی است که درباره‌اش گفته‌اند: چهل سال، نماز صبحگاه خود را با وضوی نماز شامگاه خود بجای آورد و در هر شبی، یک ختم قرآن می‌کرد و در زمان او، کسی از وی عابدتر و در حدیث، مورد اعتمادتر، نبود.]
پس از پایان یافتن سخنان معاویه، لحظه‌ای به انتظار گذشت و ناگهان، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، که از جهت منظر، اخلاق و هیبت، از همه کس به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبیه‌تر بود، پدیدار گشت، که از طرف محراب پدر بزرگوارش حضرت امام علی علیه‌السلام در آن مسجد با عظمت، به طرف منبر پیش می‌رفت.
در جمعیت‌های انبوه، معمولا حالت شیفتگی و ولعی است که موجب می‌شود که کوچکترین حرکات و حالات بزرگان نیز، از نظر مردم پوشیده نماند.
مردم، با خود لکنت زبان و شتابزدگی معاویه را، با متنانت و خونسردی فراوان امام حسن علیه‌السلام، که اینکه برفراز منبر ایستاده و با نگاهی دقیق، انبوه جمعیت را از نظر می‌گذرانید، مقایسه کردند.
مسجد کوفه، یکپارچه گوش بود. همه می‌خواستند ببینند که امام حسن علیه‌السلام، به معاویه چه پاسخی را خواهد گفت و در برابر عهدشکنی و بدزبانی معاویه، چه عکس العملی را از خود نشان خواهد داد.
امام حسن علیه‌السلام، از همه‌ی مردم بدیهه گوتر و در جلوه دادن و ترسیم نمودن موضوع، از همه‌ی سخنوران بزرگ، تواناتر بود؛ لذا در آن موقع حساس، آن خطابه‌ی بلیغ و مفصل را، ایراد فرمود.
خطابه‌ی امام حسن علیه‌السلام، یکی از شیواترین اسناد، درباره‌ی روابط مردم با خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پس از رحلت جانسوز آن حضرت است. و در ضمن، سرشار از پند و نصیحت و دعوت مسلمانان، به محبت و مهربانی و همبستگی است.
امام حسن علیه‌السلام، با بیان شیوای خود، مردم را به یاد موفقیت خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بلکه به یاد وضعیت و موقعیت پیامبر خدا (علیهم‌السلام) افکند.
سپس، آن حضرت، در پایان سخن خود، یاوه گویی‌های معاویه را رد کرد. بدون آنکه با دشنام و ناسزا از معاویه یاد کند، هر چند که گفتار آن حضرت، با آن روش بلاغت آمیز، خود گزنده‌ترین دشنام و توهین به معاویه بود[5] .

و اینک، خطبه‌ی امام حسن علیه‌السلام:[6] .
امام حسن علیه‌السلام، خطابه‌ی خود را چنین آغاز کرد:
«ستایش می‌کنم خدای را، چنانکه ستایشگرانش ستوده‌اند و شهادت می‌دهم که خدایی بجز «الله» نیست، چنانکه گواهان بر این، شهادت داده‌اند.
و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و پیامبر اوست او را به هدایت خلق فرستاد و امین وحی خویش قرار داد. درود و رحمت خدا، بر او و بر خاندانش باد.
اما بعد: به خدا سوگند! من امیدوارم که خیرخواه‌ترین خلق، برای خلق باشم و سپاس و منت خدای را که من، کینه‌ی هیچ مسلمانی را به دل نگرفته‌ام و خواستار ناپسند و ناروا، برای هیچ مسلمانی نیستم.
هان، بدانید! که هر آنچه در هماهنگی شما را خوش نیاید، به از آن است که در تنهایی و تکروی شما را پسند افتد.
آگاه باشید! که من آنچه برای شما در نظر گرفتم، بهتر از آن است که خود شما می‌اندیشید. پس شما با فرمان من مخالفت نورزید و رأی و نظر مرا رد نکنید. خدا، من و شما را بیامرزد و ما را به آنچه متضمن رضا و محبت است، رهنمون گردد»[7] .
سپس فرمود: «هان، ای مردم! خداوند، شما را به اولین ما هدایت کرد و خونتان را به آخرین ما، محفوظ داشت. همانا، این امر را دورانی است و دنیا، در تغییر و گردش است.
خدای عزوجل، به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: بگو نمی‌دانم، آنچه بدان وعده داده می‌شوید، نزدیک است یا دور. همانا او، سخن آشکار و آنچه را کتمان کنید، می‌داند و من می‌دانم، شاید که این، آزمایشی است و بهره‌ای تا دیگر زمانی»[8] .
آنگاه، امام حسن علیه‌السلام فرمود:
«... معاویه چنین وانمود کرده، که من او را شایسته‌ی خلافت دیده و خود را شایسته ندیده‌ام. او دروغ می‌گوید.
ما در کتاب خدای عز و جل به قضاوت پیامبرش صلی الله علیه و آله، به حکومت از همه کس سزاوارتریم و از لحظه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، ما همواره مورد ظلم و تعدی قرار گرفته‌ایم.
خدا، میان ما و کسانی که بر ما ستم روا داشتند و بر ما تسلط جستند و مردم را بر ما شورانیدند و نصیب و بهره‌ی ما را، از ما بازداشتند و آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما در ما قرار داده بود از او بازگرفتند، حکم خواهد کرد.
به خدا سوگند! اگر مردم، در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، با پدرم بیعت می‌کردند، آسمان، رحمت خود را بر آنان

می‌بارید و زمین، برکت خود را از ایشان، دریغ نمی‌داشت و تو - ای معاویه! - در خلافت طمع نمی‌کردی.
ولی، چون خلافت از جایگاه خود برآمد، قریش در میان خود بر سر آن، به منازعه برخاستند و آنگاه بردگان آزاد شده و فرزندانشان - یعنی: تو و یارانت - نیز در آن طمع کردند.
در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هرگاه، ملتی زمام (امور) خود را به کسی بسپرد، در حالیکه داناتر از او، در میان آن ملت هست، کارش پیوسته به پستی و انحطاط خواهد کشید، تا آنجا که به سرمنزل نخستین خود، تنزل کند.
بنی اسرائیل، هارون علیه‌السلام را ترک کردند، در حالیکه می‌دانستند که او خلیفه موسی علیه‌السلام است و از سامری پیروی کردند.
امت اسلام نیز، پدرم را ترک کرده و در پی دیگران افتادند، با اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند که (به پدرم) می‌فرمود: تو نسبت به من، همچون هارون علیه‌السلام نسبت به موسی علیه‌السلام هستی، مگر در پیامبری.
آنها، دیده بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در روز غدیر خم، پدرم را (به خلافت) نصب نموده و فرمان داد که حاضران، این مطلب را به دیگران (غایبان) برسانند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله، از قوم خود - که آنها را به سوی خدا دعوت می‌کرد - فرار نموده و وارد غار شد و اگر آن حضرت (برای خود) یاورانی می‌داشت، هرگز فرار نمی‌کرد.
پدرم، چون مردم را سوگند داد، یاری خواست و پاسخ نشنید، دست از کار فروکشید.
خداوند:
1- هارون علیه‌السلام را که بی‌یار و ضعیف گشته و جانش در خطر بود، در وسعت نهاده و مؤاخذه نکرد.
2- پیامبر صلی الله علیه و آله را که یاوری نداشت و به غار فرار کرد، آزاد گذارده و بازخواست ننمود.
3- من و پدرم نیز که از طرف این امت حمایت نشدیم و یاوری نیافتیم، از جانب خدا مورد مسؤولیت و مؤاخذه نخواهیم بود.
اینها، سنتهای خدا و کارهای همانندی است که بعضی در پی بعضی، پدید می‌آید»[9] .
سپس، آن حضرت اضافه کرد:
«سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد، هر کس که از حق ما چیزی را فروگذارد، خدا از عمل او فروخواهد گذارد، و هرگز قدرتی بر ما حکومت نکند، جز آنکه فرجام کار، از آن ما خواهد بود

و هر آینه، خبر این را پس از روزگاری، خواهید دانست»[10] .
آنگاه، امام حسن مجتبی علیه‌السلام، رو به معاویه کرد، تا آن ناسزایی را که او به پدر بزرگوار آن حضرت داده بود، به خود او بازگرداند و فرمود - و چه شیوا هم فرمود -:
ای آنکه نام علی علیه‌السلام را بردی! من حسنم و پدرم، علی علیه‌السلام است! و تو معاویه‌ای و پدرت صخر است!
مادر من، فاطمه علیهاالسلام است! و مادر تو هند است!
پدر بزرگ من، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است! و پدر بزرگ تو، عتبه است! مادر بزرگ من، خدیجه علیهاالسلام است! و مادر بزرگ تو، فتیله است! خدا لعنت کند از ما دو نفر، آن کس را که نام و نشانش پست‌تر و اصل و تبارش ننگین‌تر و گذشته‌اش، شرارت‌بارتر و سابقه‌ی کفر و نفاقش، بیشتر است»!!!
راوی می‌گوید: گروه‌هایی از اهل مسجد، فریاد برآوردند: آمین!
فضل بن حسن می‌گوید که: یحیی بن معین گفت: من نیز می‌گویم: آمین!
ابوالفرج، از ابوعبید نقل می‌کند که: فضل بن حسن گفت: و من نیز می‌گویم: آمین!
علی بن الحسین اصفهانی (ابوالفرج) گوید: و من نیز می‌گویم: آمین!
ابن ابی‌الحدید، در کتاب «شرح نهج‌البلاغه» می‌نویسد: عبدالحمید بن ابی‌الحدید، مؤلف این کتاب نیز می‌گوید: آمین![11] .
مؤلف کتاب «صلح الحسن علیه‌السلام» می‌نویسد: و ما نیز به نوبه‌ی خود، می‌گوییم: آمین!
و ما نیز به نوبه‌ی خود می‌گوییم: آمین!
در تاریخ خطابه‌های جهانی، این تنها خطابه‌ای است که از قبول و تحسین نسلهای متوالی، در امتداد تاریخ، برخوردار گشته است و چنین است سخن حق، که پیوسته اوج می‌گیرد و چیزی بر آن برتری نمی‌یابد[12] .

پی نوشت ها:
[1] متأسفانه این قسمت از متن، چاپ نشده بود.
[2] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 192.
[3] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج 4، ص 16.
[4] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج 4، ص 16.
[5] صلح الحسن علیه‌السلام، علامه آل یاسین، ص 389.
[6] تذکرة الخواص، سبط ابن‌جوزی - کامل، ابن‌اثیر - مقاتل الطالبیین، از ابوالفرج اصفهانی.
[7] الارشاد، شیخ مفید، چاپ ایران، ص 169.

[8] مسعودی، (حاشیه‌ی ابن‌اثیر)، ج 6، صص 61 - 62 و ابن‌کثیر، ج 8، ص 18، و طبری، ج 6، ص 93.
[9] بحارالأنوار، ج 10، ص 114.
[10] مسعودی (حاشیه‌ی ابن‌اثیر)، ج 6، صص 61 - 62.
[11] شرح نهج‌البلاغه‌ی، ابن ابی‌الحدید، ج 4، ص 16.
[12] زندگانی امام حسن علیه‌السلام، آقای حسین وجدانی، صص 157 - 166 (با اندکی تغییر و تصرف).

یاد او از سخن پیامبر در توبیخ یهود

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام آمده است:
حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود:خدای متعال چون یهود را از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله توبیخ فرمود و جلو بهانه‌های آنان را گرفت، و دلیل‌های روشن آورد که محمد صلی الله علیه و آله سالار پیامبران، و بهترین آفریده‌ی خداست، علی علیه‌السلام سرور اوصیا، و بهترین جانشین او در میان مسلمانان است، و پاکیزگان از خاندان او به پادارندگان دین خدا و پیشوایان بندگانش هستند، جلوی بهانه‌های آنان را گرفت. دیگر نمی‌توانستند دلیل و شبهه‌ای بیاورند؛ به لجاجت روی آوردند و گفتند:
محمد! ما نمی‌فهمیم تو چه می‌گویی! ما معتقدیم که بهشت، تنها برای ماست - نه تو، و نه علی، نه دین داران و امت تو -، و ما به شما گرفتار و آزموده می‌شویم، و ما اولیای مخلص خدا و بندگان برگزیده‌ی اوییم. دعای ما پذیرفته است و هر خواسته‌ای که از پروردگارمان داشته باشیم، رد نخواهد شد.
چون این سخنان بگفتند، خدای متعال به پیامبرش فرمود:ای محمد! به اینان بگو:«اگر سرای آخرت - بهشت و نعمت‌هایش - تنها برای شماست و دیگران - که محمد و علی و امامان و بقیه‌ی اصحاب و مؤمنان باشند - سهمی از آن ندارند، پس اگر راست می‌گویید که دعای شما مستجاب است، برای دروغگویان و مخالفان خود آرزوی مرگ کنید» [1] و بگویید:خدایا! دروغگویان ما و مخالفان را بمیران تا راستگویان از ایشان بیاسایند، و حجت راستین و بایسته‌ات آشکارتر شود.
پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که این سخن را بر آنان عرضه کرد، فرمود:هیچ یک از شما این نفرین و آرزو را نمی‌کند مگر آن که آب دهانش در گلویش گیر کند و در جا بمیرد. و چون یهود می‌دانستند که دروغگویند و محمد و علی و پیروانشان راستگویند، از بیم مرگ جرأت نکردند که دعا کنند. از این رو، خدای متعال فرمود:«به سبب پیشینه‌ی (بد) خود هرگز آن را نخواهند». [2] ؛ یعنی به سبب پیشینه‌ی کفر به خدا و پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله، و برادر و وصیش علی علیه‌السلام، و خاندان پاکیزه و برگزیده‌اش، مرگ را آرزو نمی‌کنند «و خدا به ستمگران داناست» [3] ؛ یعنی یهود چون می‌دانند دروغ می‌گویند، جرأت آرزوی مرگ را ندارند. از این رو به تو فرمان دادم تا با حجت خود، آنان را مبهوت سازی، و مردم ناتوان بدانند که آنان دروغ می‌گویند. [4] .

پی نوشت ها:

[1] بقره:94؛ (ان كانت لكم الدار الآخرة خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين).

[2] بقره:95؛ (و لن يتمنوه أبدا بما قدمت أيديهم).

[3] بقره:95؛ (والله عليم بالظالمين).

[4] تفسير الامام العسكرى:442 ح 294.

ابی الجوزاء می‌گوید: از امام حسن علیه‌السلام پرسیدم: از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی بیاد داری؟ و چیزی از آن حضرت آموخته‌ای؟. فرمود: شنیدم که به کسی می‌فرمود:
قال علیه‌السلام:
دع ما یریبک الی ما لا یریبک، فان الشر ریبة و الخیر طمأنینة، و عقلت عنه الصلوات الخمس، و کلمات أقولهن عند انفصالهن اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عافنی فیمن عافیت و تولی فیمن تولیت، و بارک لی فیما أعلیت و قنی شر ما قضیت، انک تقضی و لا یقضی علیک، انه لا یذل من والیت، تبارکت و تعالیت [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(به وسیله‌ی انتخاب چیزی که تو را به شک نمی‌اندازد، آنچه که تو را به دودلی می‌اندازد را، واگذار و رها کن، زیرا شر تردید است و خیر، اطمینان و من از او نمازهای پنج‌گانه را آموختم و سخنانی را که پس از پایان نمازهای پنج‌گانه می‌خوانم؛ از پیامبر آموختم و آن دعا این است: خدایا مرا در زمره‌ی آنان که هدایت کردی، هدایت کن و در زمره‌ی آنان که عافیت دادی، عافیت ده و در زمره‌ی آنان که دوستشان داشتی دوستم بدار و علو درجات خودت را برای من قابل باور قرار ده.
توفیق یقین به علو درجات را به من عنایت فرما و مرا از شر قضای خویش در امان دار. زیرا تویی که فرمان می‌رانی و کسی بر تو فرمان نمی‌راند و آن کس که تو یاورش باشی خوار نگردد. بلند مرتبه‌ای تو، خجسته‌ای تو.)

پی نوشت ها:
[1] 1- المصنف، ج 3، ص 117، ح 4984.
2- أمالی یحیی بن حسین الشجری، ج 2، ص 329، ح 1725.
3- تاریخ دمشق (ابن‌منظور) ج 7، ص 5.
4- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام) ص 7، ح 3.
5- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 226.
6- حلیة الاولیاء، ج 8، ص 290، ح 12236 (ط جدید)
7- فضایل الخمسة، ج 3، ص 275 و 276 به نقل از سنن وارمی، ج 2، ص 245.
8- فیض القدیر، ج 3، ص 528، ح 4211.
9- کنز العمال، ج 3، ص 7295، 429.

یادآوری لعنت‌های پیامبر به ابوسفیان

مرحوم طبرسی قدس سره در احتجاج ضمن نقل یکی از احتجاج‌های طولانی امام حسن علیه‌السلام با معاویه و پیروان و یاران او نقل می‌کند که امام حسن علیه‌السلام به معاویه و حاضران فرمود:
قال علیه‌السلام:
أنشدکم بالله هل تعلمون أن ما أقول حقا انک یا معاویة کنت تسوق بأبیک علی جمل أحمر و یقوده أخوک هذا القاعد؟، و هذا یوم الأحزاب فلعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القائد و الراکب و السائق، فکان أبوک الراکب، و أنت یا أزرق السائق، و أخوک هذا القاعد القائد؟ ثم أنشدکم بالله هل تعلمون أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن أباسفیان فی سبعة مواطن؟.
اولهن: حین خرج من مکة الی المدینة و أبوسفیان جاء من الشام، فوقع فیه أبوسفیان فسبه و أوعده و هم أن یبطش به ثم صرفه الله عزوجل عنه.
و الثانیة: یوم العیر حیث طردها أبوسفیان لیحرزها من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.
والثالثة: یوم أحد یوم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «الله مولانا و لا مولی لکم» و قال أبوسفیان: «لنا العزی و لا عزی لکم»، فلعنه الله و ملائکته و رسله و المؤمنون أجمعون.
و الرابعة: یوم حنین یوم جاء أبوسفیان بجمع من قریش و هوازن و جاء عیینة بغطفان و الیهود، فردهم الله بغیظهم لم ینالوا خیرا، هذا قول الله عزوجل أنزله فی سورتین فی کلتیهما یسمی أباسفیان و أصحابه کفارا و أنت یا معاویة یومئذ مشرک علی رأی أبیک بمکة و علی یومئذ مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی رأیه و دینه.
و الخامسة: قول الله عزوجل «و الهدی معکوفا أن یبلغ محله» وصددت أنت و أبوک و مشرکوا قریش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلعنه الله لعنة شملته و ذریته الی یوم القیامة.
و السادسة: یوم الأحزاب، یوم جاء أبوسفیان بجمع قریش، و جاء عیینة بن حصین بن بدر بغطفان فلعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القادة و الأتباع و الساقة الی یوم القیامة.
فقیل: یا رسول الله! اما فی الأتباع مؤمن؟. قال: لا تصیب اللعنة مؤمنا من الأتباع و أما القادة فلیس فیهم مؤمن، و لا مجیب و لا ناج.
و السابعة: یوم الثنیة، یوم شد علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اثنا عشر رجلا، سبعة منهم من بنی‌أمیة، و خمسة من سایر قریش فلعن الله تبارک و تعالی و رسوله صلی الله علیه و آله و سلم من حل الثنیة غیر

النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سائقه و قائده [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که آن چه می‌گویم حق است تو ای معاویه، شتر سرخ‌مویی را که پدرت بر آن سوار بود می‌راندی و این برادرت که نشسته است، آن را می‌کشید و این موضوع در روز احزاب بود، که پیامبر افسار به دست و راننده و سوار را لعنت کرد که پدرت سوار بود و تو ای چشم دریده می‌راندی و برادرت، همین که نشسته است، افسار می‌کشید؟
دوباره شما را به خداوند سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوسفیان را در هفت جا لعنت کرده است:
اول: زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به سوی مدینه خارج شد و ابوسفیان از شام آمد و ابوسفیان با او روبه‌رو شد و او را دشنام داده و تهدید کرد و اراده کرد تا به وی حمله کند، ولی خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از شر ابوسفیان بازداشت.
دوم: روز کاروان بود که ابوسفیان آن را تاراند تا از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در امان دارد.
سوم: روز احد بود، روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا سالار ماست و شما را سالاری نیست. و ابوسفیان گفت: عزی از آن ماست و شما را عزا نباشد. که خداوند و ملائکه‌ی او و پیامبران و همه‌ی مؤمنان لعنتش کردند.
چهارم: روز حنین، روزی که ابوسفیان همراه جمعی از قریش و هوازن و عیینه و یهود در غطفان آمد. و خداوند آنها را عصبانی بازگردانده و به سودی دست نیافتند. این سخن خداوند است که طی دو سوره آورده و در هر دو سوره، آنها «ابوسفیان و اصحاب او» را کفار می‌نامد و اما تو ای معاویه در مکه، مشرک و هم‌فکر پدرت بودی و پدرم علی در آن روزگار با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و به رأی و آیین وی بود.
پنجم: سخن خدای بزرگ «آنها کسانی هستند که شما را از «زیارت» مسجدالحرام و رسیدن قربانی‌هایتان به قربانگاه بازداشتند.» و آنها که از پیامبر ممانعت کردند، تو بودی و پدرت و مشرکان
قریش بودند که خداوند او را لعنتی کرد که تمام ذریه‌ی او را تا روز قیامت شامل شد.
ششم: روز احزاب روزی که ابوسفیان با جمع قریش آمد و عیینة بن حصین بن بدر در غطفان آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رهبران، پیروان و ذریه‌ی او را تا روز قیامت لعنت کرد. گفته شد که ای رسول خدا آیا در ذریه‌ی او مؤمنی نیست؟. فرمود: لعنت به مؤمن از ذریه‌ی او نرسد، ولی در رهبران نه در میان آنان مؤمنی هست نه پذیرنده‌ای و نه رستگار

شونده‌ای.
هفتم: روز ثنیه [2] ، روزی که دوازده مرد راه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بستند، هفت نفر از آنان از بنی‌امیه بودند و پنج نفر از دیگر قریشیان. پس خدای تبارک و تعالی و رسول او، غیر از رسول خدا و ساربان شتر پیامبر؛ هر کس که در ثنیه «محلی از کوه» بود را لعنت کرده است.)

پی نوشت ها:
[1] احتجاج، ج 2، ص 29 الی ص 31.
[2] مرحوم طبرسی قدس سره در احتجاج در ذیل همین روایت آورده است: ثنیه در کوه همانند عقبه است و برخی گفته‌اند: ثنیه یعنی راه شیب دار و برخی نیز از آن بالاترین قسمت مسیر سیل تعبیر به ثنیه می‌کنند.

امام حسن علیه‌السلام قبل از قصاص قاتل پدرش، در پاسخ به سؤال او که: علی علیه‌السلام راجع به من چه سفارش کرد؟، فرمود:
قال علیه‌السلام:
أمرنی أن لا أقتل غیر قاتله و أن اشبع بطنک و أنعم وطاءک فان عاش اقتص أو عفا و ان مات ألحقتک به. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(مرا فرمان داده که غیر از قاتل او کسی را نکشم و شکمت سیر نگه دارم و به خوبی از تو پذیرایی کنم، اگر «پدرم» زنده ماند، یا تو را قصاص می‌کند و یا می‌بخشد و اگر بمیرد، تو را به او ملحق می‌سازم.)

پی نوشت ها:
[1] 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 214.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 270، ح 8.

یاد مرگ

امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی آثار و رهاورد ارزشمند یاد مرگ فرمود:
قال علیه‌السلام:
لو رأیت الأجل و مسیره لنسیت الأمل و غروره، و یقدر المقدرون و القضاء یضحک. [1] .
امام حسن علیه‌السلام فرمود:
(اگر مرگ و مسیر آن را بدانی، آرزو و غرور در دنیا را از یاد خواهی برد. البته برنامه ریزان «گروه‌های گوناگون انسان‌ها در زندگی» برنامه می‌ریزند و اما قضاء الهی بر این بی‌خبری و بی‌توجهی برنامه ریزان، می‌خندد.)

پی نوشت ها:
[1] 1- شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج 18، ص 127.
2- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 733، ح 116.

یادآوری تاریخ سیاسی صدر اسلام به معاویه

امام حسن مجتبی علیه‌السلام قبل از صلح، نامه‌ای به معاویه نوشت که در آن حوادث پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و سوابق شوم بنی‌امیه و تاریخ سیاسی آن را به معاویه گوشزد نموده و آن را به همراه جندب بن عبدالله ازدی برای معاویه فرستاد:

قال علیه‌السلام:

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الحسن أمیرالمؤمنین الی معاویة بن أبی‌سفیان، سلام علیک.

فانی أحمد الله الذی لا اله الا هو، أما بعد: فان الله تعالی عزوجل بعث محمدا صلی الله علیه و آله و سلم رحمة للعالمین، و منة علی المؤمنین، و کافة الی الناس أجمعین «لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین.». [1] .

فبلغ رسالات الله، و قام علی أمر الله حتی توفاه الله غیر مقصر و لا وان، حتی أظهر الله به الحق و محق به الشرک و نصر به المؤمنین و أعز به العرب، و شرف به قریشا خاصة، فقال تعالی: «و انه لذکر لک و لقومک». [2] .

فلما توفی صلی الله علیه و آله و سلم تنازعت سلطانه العرب فقالت قریش: نحن قبیلته و أسرته و أولیاؤه، و لا یحل لکم أن تنازعونا سلطان محمد فی الناس و حقه، فرأت العرب أن القول کما قالت قریش، و أن الحجة لهم فی ذلک علی من نازعهم أمر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فأنعمت لهم العرب و سلمت ذلک، ثم حاججنا نحن قریشا بمثل ما حاجت به العرب، فلم تنصفنا قریش انصاف العرب لها، انهم أخذوا هذا الأمر دون العرب بالانتصاب و الاحتجاج فلما صرنا أهل بیت محمد و أولیائه الی محاجتهم، و طلب النصف منهم باعدونا، و استولوا بالاجتماع علی ظلمنا و مراغمتنا، و العنت منهم لنا، فالموعد لله، و هو الولی النصیر.

و قد تعجبنا لتوثب المتوثبین علینا فی حقنا، و سلطان نبینا صلی الله علیه و آله و سلم و ان کانوا ذوی فضیلة و سابقة فی الاسلام، فأمسکنا عن منازعتهم مخافة علی الدین أن یجد المنافقون و الأحزاب بذلک مغمزا یثلمونه به أو یکون لهم بذلک سبب لما أرادوا به من فساده، فالیوم فلیعجب المتعجب من توثبک یا معاویة علی أمر لست من أهله، لا بفضل فی الدین معروف، و لا أثر فی الاسلام محمود،

و أنت ابن حزب من الأحزاب و ابن أعدی قریش لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و لکن الله خیبک و سترد فتعلم لمن عقبی الدار، تالله

لتلقين عن قليل ربک، ثم ليجزينک بما قدمت يداک، و ما الله بظلام للعبيد.
ان عليا - رضوان الله عليه - لما مضى لسبيله - رحمة الله عليه - يوم قبض، و يوم من الله عليه بالاسلام، و يوم يبعث حيا و لانى المسلمون الأمر بعده، فأسأل الله أن لا يزيدنا فى الدنيا الزائلة شيئا ينقصنا به فى الآخرة مما عنده من كرامته، و انما حملنى على الكتاب اليک الاعذار فيما بينى و بين الله سبحانه و تعالى فى أمرک، و لک فى ذلک ان فعلت الحظ الجسيم.
و للمسلمين فيه صلاح، فدع التمادى فى الباطل و ادخل فيما دخل فيه الناس من بيعتى، فانک تعلم أنى أحق بهذا الأمر منک عند الله و عند کل أواب حفيظ، و من له قلب منيب، و اتق الله، و دع البغى، و احقن دماء المسلمين،
فو الله ما لک من خير فى أن تلقى الله من دمائهم بأکثر مما أنت لاقيه به، فادخل فى السلم و الطاعة و لا تنازع الأمر أهله، و من هو أحق به منک، ليطفىء الله النائرة بذلک و تجمع الکلمة، و تصلح ذات البين، و ان أنت أبيت الا التمادى فى غيک نهدت اليک
بالمسلمين، فحاکمتک حتى يحکم الله بيننا و هو خير الحاکمين. [3] .
امام حسن عليه‌السلام فرمود:
بسم الله الرحمن الرحيم
(از بنده‌ى خدا، حسن، اميرمؤمنان به معاوية بن ابوسفيان. سلام بر تو.
من سپاس خدايى را مى‌گزارم که جز او خدايى نيست. اما بعد همانا خداى بزرگ محمد صلى الله عليه و آله و سلم را براى رحمت بر عالميان و منت بر مؤمنان و شامل بر تمام مردم فرستاد. تا افرادى را که زنده‌اند بيم دهد (و بر کافران اتمام حجت شود) و فرمان عذاب بر آنان مسلم گردد.
و پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم پيام‌هاى خداوند را رسانيد و براى اجراى فرمان خدا به پاخاست، تا آن زمان که خداوند او را بدون آن که ضعفى نشان دهد يا قصورى کند، به سوى خود فراخواند، تا آن که خداوند به وسيله‌ى ايشان، حق را آشکار ساخت و به وسيله‌ى وى باطل را محو کرد و به وسيله‌ى ايشان مؤمنان را پيروز گرداند و به وسيله‌ى وى عرب مخصوصا قريش را شرافتمند گردانيد.
و خداوند فرمود: «و همانا که [قرآن] يادآورى براى تو و قوم تو مى‌باشد.» اما وقتى درگذشت، عرب درباره‌ى خلافت وى به کشمکش پرداخت. قريش گفت: ما قبيله و خانواده و کسان اوييم و شما را سزا نيست که با ما در مورد خلافت و حق محمد در ميان مردم کشمکش کنيد و عرب مشاهده کرد که سخن همان است که قريش مى‌گويد و در جدال آنان با مدعيان قدرت، حق با آنهاست و عرب نسبت به قريش سر خم کرده و آن را پذيرفت.
سپس ما با قريش به همان گونه که خود قريش با عرب احتجاج کرده بود،

احتجاج کردیم، ولی قریش برخوردی را که عرب با آنها کرده بود، با ما نکرد و آنان، جدای از عرب که با رعایت انصاف و گفتگو پذیرفته بودند، نزدیکان پیامبر باید حاکم باشند؛ قدرت را در دست گرفتند و وقتی ما اهل بیت محمد آماده احتجاج با آنها شدیم و درخواست کردیم خلافت را به ما واگذارند، در مقابل ما که با همان احتجاج انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل آنان به استدلال برخاستیم؛ مقاومت کردند؛ و از ما فاصله گرفتند و همه یک دل برای ظلم به ما و حرکت بر علیه ما و آزار دادن ما، با یکدیگر هماهنگ شدند، اما وعده‌گاه ما [نزد] خداست و او مولا و یاور است.
ما از تهاجم حمله کنندگان با اینکه برخی از آنان سوابقی هم در اسلام داشته‌اند، اما درباره‌ی حق ما و حکومت پیامبرمان با ما درگیر شدند، تعجب کردیم، و از درگیری با آنان پرهیز کردیم که مبادا در دین خللی آید و منافقان و تشکل‌های نفاق و بی‌دینی از این رهگذر دست آویزی برای رخنه ایجاد کردن بیابند یا اینکه این کار سببی برای فسادی که آنها قصد ایجادش را داشتند بشود.
اما امروزه حرص تو برای کاری که شایسته‌ی آن نیستی مایه‌ی بسی تعجب است، زیرا تو نه فضلی شناخته شده در دین داری و نه ردپایی شایسته در اسلام و تو زاییده و پرداخته‌ی تشکلی از تشکل‌ها هستی و فرزند دشمن‌ترین قریشیان به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشی، اما خداوند تو را به خسران دچار کرده و به زودی بازخواهی گشت و خواهی دانست که خانه‌ی آخرت از آن کیست.
سوگند به خدا که به اندک زمانی پروردگارت را ملاقات خواهی کرد و سپس به سزای کارهایی که انجام داده‌ای گوشمالی‌ات خواهد داد و خداوند ستم کننده بر بندگان نیست.
همانا که علی، که رحمت خداوند بر او باد، زمانی که رهسپار آخرت گردید، «که رحمت خدا بر او روزی که درگذشت و روزی که خداوند با اسلام بر او منت نهاد، و روزی که زنده برانگیخته خواهد شد.»
مسلمانان مرا پس از وی مسؤول و ولی امر و حاکم قرار دادند. از خداوند می‌خواهم که در دنیای ناپایدار چیزی از کرامتی که نزد خود برای ما نهاده، در آخرت از ما کم نگذارد و آنچه که مرا برای نامه نوشتن به تو واداشت، عذر بردن به پیشگاه خدای بزرگ و سبحان درباره‌ی تو بود و اگر تو چنین کنی «به حرف‌هایم گوش دهی و عمل کنی». بهره‌ای وافر خواهی داشت و مسلمانان را در آن مصلحت باشد پس از شناوری در باطل دست بردار و در آن جریانی که مردم وارد شده‌اند، داخل شو و با من بیعت کن. زیرا تو می‌دانی که نزد خداوند و نزد هر کس که حافظ دین خود و بازگشت کننده به خداست و نزد هر کس که قلبی خاضع دارد، برای این کار از تو

سزاوارترم. از خدا بترس و سرکشی را رها کن و خون مسلمانان را نگه دار.
سوگند به خدا که به هیچ خیری نمی‌رسی اگر خدا را ملاقات کنی، در حالی که به بیش از آنچه در حد وظیفه تو بود، طمع کردی، و دستت به خون مظلومان آلوده باشد و خون آنان بر گردن تو قرار گیرد. پس از در صلح و اطاعت درآی و با شایسته‌ی این کار و آن که او سزاوارتر از تو بدان کار است، درگیر مشو، تا خداوند به این وسیله شعله‌ها را فرو نشاند و وحدت کلمه حاصل آید و میانه‌ی [مسلمانان] به سامان شود، اما اگر تو سرکشی کردی و جز افزودن بر سرکشی و طغیانت اقدام دیگری نکردی، با مسلمانان بر تو خواهم تاخت و با تو درگیر خواهم شد تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین داوران است.)

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی یس، آیه‌ی 70.
[2] سوره‌ی زخرف، آیه‌ی 44.
[3] 1- احقاق الحق، ج 11، ص 228، و ص 226، (به نقل از أهل البیت، ص 313، ط. مصر)
2- الفتوح ابن‌اعثم، ج 3، ص 4 - 3، ص 286.
3- بحارالأنوار، ج 44، ص 54، ح 6، و ص 64، ح 13، و ص 39، ذیل ح 1.
4- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج 16، ص 33 و 34 و ص 24، و ج 4، ص 12.
5- کشف الغمة، ج 2، ص 144.
6- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص 331، و ص 319.
7- مقاتل الطالبین، ص 64، الی 66.
8- مناقب ابن‌آشوب، ج 4، ص 31.
9- موسوعة المصطفی و العترة، ج 5، ص 240.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».